مدیریت اسلامی

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

مدیریت اسلامی

نویسنده:

www.modiryar.com

ناشر چاپی:

www.modiryar.com

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مدیریت اسلامی

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور:مدیریت اسلامی / www.modiryar.com
ناشر :www.modiryar.com
مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه , رایانه
موضوع:مدیریت - اسلامی

غـــم و شـــــادی از منظر دین

*غـم و شــادی از منظر دین *

غم و شادی از انفعالات و کیفیات نفسانی محسوب می‌شوند؛ غم نتیجه تأثّرنفس است از حصول امری مکروه و شادی زاده تأثّر آن از امری مطلوب و دوست‌داشتنی درروایات آمده است که معصومان و مؤمنان حزن و اندوهشان در دل است و شادمانی وسرور درچهره‌شان

درباره امام علی (ع) هم می گویند که پس از درگذشت پیامبر اعظم (ص) و حضرت فاطمه (س) بسیار محزون شدند. ایشان می‌فرمایند که « امّا حُزنی فَسرْمَدُ» یعنی حزن من محصول عواطف جاودانی من است در این مجال برآنیم تا، درباره غم و شادی و معانی و مفاهیم مختلف آن از منظر دینی مطالبی ارائه نمائیم.مقدمه:شادی و امید طبیعت زندگی هستند با وجود این، غم و نا امیدی حقایقی هستند که به سراغ هر موجود زنده ای می آیند. اسلام دینی است که به روابط اجتماعی و چگونه حاضر شدن دراجتماع و خوشرو و خنده رو بودن در جامعه و زدودن غبار غم از چهره دوستان بوسیله شادابی و خندان بودن تأکید بسیاری کرده است و از مؤمنان خواسته است تا از اخمو بودن و تلخی کردن و غمگین بودن دوری کنند چرا که هم در زندگی خود آن ها و هم بر اطرافیان آنها اثر منفی می گذارد.در فرهنگ شیعی" شادی و غم "دارای معنا، تفسیر وتعریف خاصی می باشد.حضرت علی (ع) در نامه ۲۲ نهج البلاغه به عبدالله بن عباس می فرمایند": پس باید شادی تو از دسترسی به امور آخرتت باشد، و حسرتت بر آنچه از آخرت از دست داده ای. به هر چه از دنیا دست یافتی شادی بسیار مکن، و به خاطر آنچه از دنیا از دستت رفت به بی تابی حسرت مخور و همه اندیشه ات باید در امور پس از مرگ باشد. "و همچنین در جایی دیگر ایشان فرمودند": با به دست آوردن مالی از دنیا شادمان می گردید و متاع بسیار آخرت را از دست می دهید و اندوهناک نمی شوید ("نهج البلاغه، خطبه۱۱۴)غم و شادی یعنی چه؟انسان در زندگی روزمره براثر کار و فعالیت‌های روزانه و حرکت در پیچ و خم‌های دشوار زندگی، دچار خستگی و ملال‌خاطر می‌شود. برای رهایی از این وضعیت لازم است بخشی از اوقات فرد به شادی و تفریح اختصاص داده شود تا روح انسان صفا و طراوت یابد. درواقع، همان‌طور که جسم انسان نیاز به غذا و انواع ویتامین‌ها دارد، روح انسان نیز به تنوع، استراحت، تفریح و شادی نیازمند است.واژه شادی واژه ای فارسی است که در معنای حاصل مصدری به کار می‌رود. مهم‌ترین برابرهای آن عبارت‌اند از: شادمانی خوشحالی بهج بهجت استبهاج بشاشت مسرّت نشاط طرب ارتیاح وجد، انبساط سرور، فرح سرّاء، مرحان خوشدلی رامش مقابل غم و اندوه سوگ تیمار، کروز و کروژ و ... که بعضی از این واژه‌ها عربی هستند و در قرآن نیز به کار رفته است و امّا واژه غم که کوتاه‌شده غمّ(با میم مشدّد) است لفظی عربی و کلمه‌ای قرآنی می‌باشد. این‌واژه در پارسی به تخفیف میم استعمال می‌شود و در هر دو زبان تازی و پارسی در معنای اسمی ومصدری به کار می‌رود. مهم‌ترین برابرهای آن عبارت‌اند از: حزن اندوه کرب گرم

تیمار،خَدوک حَزَن کمَد، حَوبه مَعطاء، اندیشه نَجد، خُیس شَجَن فَرَم زَلَه غُمَّه و غُصّه آدرنگ وآذرنگ و ....غم و شادی درفرهنگ اسلامی :دین اسلام کاملترین دین هاست که به تمام امور در زندگی توجه کرده است. بر این اساس" غم و شادی "نیز از مباحثی است که اسلام بدان توجه کافی مبذول داشته است. دینی که برای تمام امور زندگی برنامه و راه کار به ما نشان داده است. شادی کردن و دوری ازغم منفی و احساس خوشبختی کردن از اصلی ترین برنامه های آن است. با عنایت به سخنان بزرگان دین و سفارشاتی که در قرآن کریم شده است اگر بگوییم دین اسلام و فرهنگ اسلامی مساوی است با نشاط، امید و شادی، سخنی به گزاف نگفته ایم. چون در واقع دستورات دین اسلام مبتنی و منطبق بر خواسته های فطری انسان هاست. و برای درست زندگی کردن و سعادتمند شدن هم دراین دنیا و هم درجهان آخرت است. دقت در سخنان ائمه و پیامبر اعظم (ص) اهمیت فوق العاده ی شادی و تبسم و خوشرویی را نشان می دهد.با عنایت به مطالب فوق الذکر باید به این نکته اذعان نمود که: فرهنگ غنی اسلام جایی برای غم و اندوه نیز به عنوان واقعیت غیر قابل اجتناب زندگی در نظر گرفته است. و آن غم و اندوه بر فراق محبوب و اندوه بر گناهان و اشتباهات زندگی و غیره است و هم چنین احساس همدردی با دوستان و خانواده در دنیاست. در فرهنگ اسلامی دردی که برای دیگران باشد، همیشه لذیذ است. این مطلب چه رازی دارد؟ خدا خودش می داند. هم چنان که درد دیگران داشتن لذیذ است، درد هجران حق هم لذیذ است. بوعلی در اشارات درباره این مسئله که گاهی یک چیز درد هست، ولی در عین اینکه درد است لذیذ است، مثال می آورد. می گوید این نوع درد نظیر خارش بدن است که بدن خارش می کند و سوزش دارد و انسان وقتی خارش می دهد، (محل خارش) درد می کند و در عین اینکه درد می کند، خوشش می آید. این درد، درد تلخی نیست. این درد، دردی است که جان را می سوزاند، اشک را جاری می کند اما غم محبوب است، غم مطلوب است. انسان از یک سلسله غمها همیشه فرار می کند، ولی چطور می شود که اگر به ما بگویند مجلس ذکر مصیبت امام حسین (ع) برقرار است و مجلس خیلی خوبی است، می خواهیم به آنجا برویم؟ انسان تا دلش نسوزد و درد نگیرد، اشک نمی ریزد ولی در عین حال انسان دلش می خواهد به این مجلس برود، این درد را احساس کند و این اشک را بریزد، وقتی این قطرات اشک می ریزد، انسان صفائی را احساس می کند که آن درد، دیگر در مقابل این، چیزی نیست، این است درد انسانیت.مصادیقی از غم و شادی در قرآن کریم:قرآن کریم در آیاتی پراکنده عوامل متعددی که موجب شادی ودوری از غم است بیان می کند. در این مجال برخی از آن ها ارائه می گردد:- ایمان: مهمترین عامل شادی ایمان به خداست. «الا بذکر الله تطمئن القلوب »- رضایت : « قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر ممّا یجمعون..ای رسول به خلق بگو شما باید منحصراً بفضل و رحمت خدا شادمان شوید که آنها بهتر ومفید تر از ثروتی است که برخود اندوخته اید . »- کمک به مسکین (انفاق):« ویطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً » و طعامشان را به سبب دوستی خدا به مسکین و یتیم و اسیر می دهند وبرای رضای خدا و خداوند در روز قیامت ، روز حساب از آنها استقبال می کند در حالیکه شادمان و مسرورند .- شادی های بی جا و آثار شوم آن (غم) :« و إذا اذقنا الناس رحمةً فرحوا بها إن تصبهم سیئةٌ بما قدّمت ایدیهم إذا هم یقنطون.. و مردم بر آنند که هرگاه ما به لطف خود رحمتی به آنها چشاندیم شاد شده واگر رنج و بلائی از کرده خودشان ببینند درآن حال از خداوند نومید می شوند.» یعنی اگر ما امور را واگذاربه خداوند کنیم دردرونمان شاد خواهیم بود.غم و شادی درکتب آسمانی:در سایر کتب آسمانی نیز در مورد غم و شادی مطالبی نقل گردیده است. مثلاًـ: درکتاب زبورحضرت داود (ع) می خوانیم (غم های شدید بسیار می باشد اما هر که به خداوند توکل دارد، رحمت اورا احاطه خواهد کرد،ای صالحان در خداوند شادی ووجد کنید و ای همه راست دلان ترنم کنید،جان منتظر خداوند می باشد او اعانت و سپر ماست زیرا که دل ما در او شادی می کند ودرنام قدس او توکل داریم، ای خداوند رحمت توبر ما باد .)در انجیل آمده است : (ای برادران مسیحی من شما را خیلی دوست دارم و دلم برای شما تنگ شده چون شادی من و پاداش زحمات من هستید ،عزیزان به خدا وفادار بمانید و همیشه در راه خداوند شاد باشید.) و النهایه در اوستا می خوانیم («ای فردا» مرا از بهترین کردارها و گفتارها بیاگاهان و مرا

بـا توانـایی خود از آن سـتایش که بـاغ بنـدگان است آگاه ساز تا زنـدگی به خواست شـما شاد وخرم و تازه گردد.)غم و شادی در روایـات:در مورد غم و شادی واقعی و غم و شادی منفی در روایات اسـلامی سـخنان گهرباری نقل شـده است. به عنوان مثال شادی کردن مؤمنـان خود یـک عمـل پسـندیده و خوب بیـان گردیـده است که زدودن غم و انـدوه از چهره مؤمن باعث شاد شـدن دل او درقیامت می شود و بهشت برای کسانی که دل مؤمن را شاد می کنند مباح شمرده شده است و بعد از سلامتی و تندرستی بزرگترین نعمت خنـده است و اینکه شـادی مـایه آرامش روان است و غم و انـدوه نفس را در تنگنا قرار می دهـد و آرامش را از بین می برد. حضـرت علی (ع) می فرماینـد: (اندوه جسم را تباه می کند و کسـی که غم او بسـیار باشد اندوه او به درازا می کشد.غررالحکم، ج ۱،ص۴۵۴)جایگاه و عوامل شادی در آموزه های دینی:در آموزه های دینی، داشـتن نشاط و روحیه شاد لازمه ی یک زنـدگی موفق است. در اسـلام، نکات ارزشـمندی درخصوص ایجاد شادی و نشاط آمـده است. شادی می‌تواند برای خود فرد و گاهی نیز دیگران سازنده باشد. مفهوم شادی مجموعاً حدود ۲۵ بـار با الفاظ مختلف در قرآن کریم آمـده است. ازجمله مباحثی که در متون دینی به آن اشـاره شـده است، گره‌گشـایی از مشـکلات مردم و «ادخـال سـرور» و ایجـاد شادمـانی در آنهـاست. در این منـابع از کسانی که موجبـات دلخوشـی و شادکـامی مردم را فراهم می آورنـد، سـتایش شـده و آنهـا سـزاوار نعمت‌ها و پاداش‌های خداونـد در آخرت، خوانـده شده‌انـد. امام‌رضا(ع) می‌فرماید: «اوقات روز شـما ۴ سـاعت باشـد؛ سـاعتی برای خلوت بـا خـدا، ساعتی برای تأمین معاش، ساعتی برای معاشـرت با برادران مورد اعتماد و کسانی که شـما را به عیب‌هایتان واقف می‌سازنـد و... و ساعتی را هم به تفریحات و لذاید خود اختصاص دهید و از مسرت و شادی ساعات تفریح، انجام وظایف وقت‌های دیگر را تأمین کنید.» (یعنی از ساعات تفریح نیرو بگیریـد و از این نیرو برای انجام وظایف اسـتفاده کنید. بحارالانوار، ص ۳۲۱)از نگاه دین مهمترین عوامل شادی زا در زنـدگی انسـان هـا عبـارت است از: محبوبیت،مقبولیت،موفقیت ،عوامـل شادکـامی پایـدار،ایمـان، هویت ملی و فرهنگی،خلاقیت،تجربه های عارفانه،حل مسئله و مشکل،پرهیز از گناه، رضایت و تحمل،تبسم و خنده، تنوع ظاهری،بوی خوش، کار و تلاش،تفریح و تفرج،سیر وسـفر،تفکر در آفرینش و کشـف حقیقت، رسیدگی به دیگران،بـا بچه هـا بودن،اسـتفاده از روشـهای اسـتعاره ای، شـعری در بیـان نظرات،داشـتن دوسـتان سـاده و خـوش مشـرب،تقویت عزت نفس،هـدیه دادن و مهربـانی کردن و گره گشـایی از کـار دیگران.غم وشـادی از دیـدگاه عرفان اسـلامی و مولانادر عرفان اسـلامی غم مساوی و معادل با شادی و حتی شادی وصف ناپـذیر، می باشـد و منظور ازغم یـک رهـایی درونی، تخلیه کامـل ذهنی و احساس سرخوشـی و سـرزندگی و پرواز روحانی است. بله این شادی نیسـت مگر به خاطرسـبکی روح. این غم از نظر روانشناسـی یـک شادمانگی واقعی است. دری ازدرهای آسـمانی، شادی و مستی عاشـقانه است که تمام ذرات وجود یک عارف را در برمی گیرد و مملو از شور و عشق و لـذت می کنـد. شادمانی واقعی یعنی لذت بردن از لحظه لحظه زندگی. پس در عرفان اسـلامی غم هجران معشوق و دوری یار، مقدمه شادی و غم رسـیدن به محبوب و یار زیباترین و باشکوه ترین شادمانگی است و لذتی وصف ناپذیردارد.در این رابطه مولانا می گوید: غم و شادی در پی یکدیگرند این و آن لازم و ملزوم همنـد.از نظر مولانا عوامل غم اعمّ از نوع محمود یا نامحمود آن می‌توانـد مختلف باشد که در اینجابه تعدادی از آنها اشاره می‌شود:غرور و خودبینی (انسان مغرور، همه چیز را برای خود و در خـدمت خویشـتن می خواهـد، پس وقتی که با نبود آنها روبه‌رو می‌شود، دچار غم و اندوه‌می‌گردد(، فرورفتن در معاصی و شهوات (مقصود از عقل کل خداوند است مولانا عقیده دارد که مجموع عالم صورت عقل کلّ‌است ، دوری از معشوق و اصل خود مرغ پرّنده چو ماند در زمین باشد اندر غصّه و درد و حنین) ،آرزوهای دراز(در نظر مولانا، یکی از علل غم طول امل است و ترس از طول امل در کلام‌حضرت علی (ع) هم آمده است" من بر شما از دو چیز بیشتر می‌ترسم دنبـال هوای نفس رفتن و آرزوی دراز در سـر پختن)نتیجه:از منظر دین غم و شادی واقعیت بلا اجتناب زنـدگی هستند. با این وجود نگاه دین، شادی آفرین است. و سیره و سنت معصومین(ع) به عنوان حقیقت تدین حکایت از سرزندگی، نشاط و شـادابی دارد حتی در سـخت ترین حالـات و سـاعت زنـدگیشان. انسان بایـد موقعیت ها را بشـناسد و نگرش مثبت در آنها داشـته

باشـد. در آموزه هـای دینی راه ها و روش های مختلفی برای چگونه شاد زیسـتن وجود دارد که برخی آن عبارت است از: توکل به خـدا، رضایت از زندگی ،بخاطر عشق با مشـکلات مبارزه کردن، فروتنی و تواضع، شـجاعت و هدفمندی، دوری از خاطرات منفی، انعطـاف پـذیری ، کرامت نفس داشـتن ،داشـتن جسـم سـالم و ورزش کردن، اعتـدال و میـانه روی، صـداقت و راستی، بـاور خوشبختی،بخشش وگـذشت، برنامه ریزی و نظم ، اعتقاد به ارزشـها و... منابع: قرآن کریم/ نهـج البلاغه/ ولیزاده، صـمد؛ زندگی شادمانه، انتشارات نگرش روز/غررالحکم، ج ۱/صدوق، الخصال/ فصلنامه شورای فرهنگی زنان/www.modiryar.com

تفکر و تعقل

مهدی یاراحمدی خراسانی " عقل یکی از مواهب الهی و استعداد مخصوصی است که‌خداوند متعال به انسان عنایت فرموده تا با بهره‌گیری از آن بتوانـددر مسیر زنـدگانی خـود، راه سعادت و رسـتگاری را از طریق آن طی نمایـد. پیـامبر اعظم(ص می فرماینـد: «خداونـد متعـال به بنـدگانش چیزی بهتر ازعقـل نبخشـیده است . در این مجـال بـا عنـایت به اهمیت این موضوع بـدان می پردازیم. مقـدمهاهمیت تفکر و تعقـل در زنـدگی انسـان تا بـدان جاست که از آن به عنوان وجه تمایز اصـلی آدمی و سایر موجودات نام می برنـد. در واقع آن چه انسان را از سایر جانـداران متمایز می سازد توانائی شـگرف قـدرت تفکر و تعقل اوست. این واقعیت که ": هر فردی تا چه میزان از عقل خود در راه تعالی و در مسیر عمل اسـتفاده می نمایـد "؟ یکی از عوامل اساسـی می باشد که از طریق آن انسان ها در جوامع مختلف بشری محک خورده و توسط دیگران مورد ارزیابی قرار می گیرند. اگر بخواهیم به صورت کلی نگاهی به رابطه عقـل و دین هم داشـته باشـیم بایـد به این نکته اذعـان نمـائیم که دین ضـمن تأییـد عقـل به عنوان یکی از راه هـای اساسـی شنـاخت همواره از آن برای درک صـحیح مسائـل و قواعـد دینی و فقهی بهره می گیرد. بر همین اساس متکلمین و اصولیون، تلازم عقل و شـرع را قاعده ملازمه می‌نامند، و می‌گویند: کل ما حکم به العقل حکم به الشـرع. یعنی هر چه عقل حکم کند شرع هم طبق آن حکم می‌کند.تعریف تفکُّر و تعقُّل‌تفکر به معنای دقیق و صـحیح کلمه، ویژگی اساسـی انسان را تشکیل می دهد ".تفکر و تعقل به معنای؛ « به‌کار گرفتن نیروی عقل و اندیشه برای استنتاج امور مثمر ثمر است »؛ چنان‌که « تفکر علمی »، یک نظر علمی » را نتیجه می‌دهد. عقل یکی از منابع چهارگانه احکام است. مقصود این است که گاهی ما یک حکم شرعی را به دلیل عقل کشف می‌کنیم. یعنی از راه اسـتدلال و برهـان عقلی کشف می‌کنیم که در فلاـن مورد فلاـن حکم وجوبی یـا تحریمی وجود دارد، و یـا فلاـن حکم چگونه است و چگونه نیست. حجیت عقل، هم به حکم عقل ثابت است (آفتاب آمـد دلیل آفتاب) و هم به تاییـد شـرع. اساساً ما که حقانیت شـرع و اصول دین را به حکم عقل ثابت می‌کنیم، چگونه ممکن است از نظر شرعی عقل را حجت ندانیم. حضرت علی(ع) می فرمایند: «لایستعان علی الدهر الابالعقل». تنها از طریق عقل می توان بر زمانه پیروز شد.حل مسائل شخصـی، اجتماعی، بین المللی و تحکیم مناسـبات انسانی و... در سایه تفکر میسـر است. در پاسخ به این سؤال که ماهیت تفکر چیست؟ می گویند: ماهیت تفکر را بایـد از طریق ماهیت حل مسـئله روشن ساخت.تعقل و تفکّر دینی‌تعقل و تفکر در دین شـریف اسـلام جایگاه ویژه ای دارد. و همان طور که ذکر شد عقل یکی از منابع چهارگانه احکام اسـلامی است. قرآن کریم در تعلیمات خود، برای رسـیدن به مقاصد و معارف اسـلامی سه راه را در دسترس پیروان خود قرار داده‌است الف ظواهر دینی ب حجّت عقلی (تفکّر فلسـفی و ج درک معنوی در دین مبین اسلام علاوه بر عبادات بدنی (چون نماز و روزه و مالی (چون خمس و زکات نوع دیگر از عبادت وجود دارد که عبارت است از: «عبادت فکری . که اگر در مسیر بیداری و آگاهی‌بخشی انسان‌به‌کار گرفته شود، از سال‌ها عبادت بدنی هم برتر می باشد دین ما نه‌تنها با قدرت تعقل و تفکر مخالفت و مبارزه نکرده بلکه تقریباً در تمام جهات از آن کمک و تأیید خواسته و به نحو عجیبی هم بر آن تأکید نموده است ارزش واقعی دین مبین اسـلام و انطباق آن با فطرت در همین‌جا مشخص می‌شود. درحالی‌که ادیان دیگر، قوهٔ عقل انسان راحتی در جزئی‌ترین مسائل راکد و منجمد نگه‌داشـته‌اند، اسلام‌آن قدر آن‌را محترم و آزاد دانسته که حتی دربارهٔ اصول

عقیدتی‌خود- که تحصیل آنها بر همگان مفروض است نه‌تنها تقلید وتعبد را ناکافی و مردود دانسته بلکه خوان تعقل و تفکر انسان رانیز در ساحت آن گسترده و الزام داشته که هر فردی مستقل وآزادانه صحت آن ها را کسب کند. پیش ازاسلام دین را به‌عنوان حقیقتی در تضاد با عقل می‌دانستند.علی الخصوص در تعالیم آیین تحریف شده مسیحیت این طرزفکر غلط وجود داشته و دارد. آنان معتقد بوده و هستند که دین‌امری ربانی است و انسان را توان و اجازهٔ تفکر در آن نیست و ازهمین روی زمینهٔ انسداد فکری و بن‌بست عقلانی در عالم مسیحیت به‌وجود آمد و آنچه که امروز شاهد آنیم به وقوع پیوست! تفکّر و تعقّل دینی نیز مانند سایر تفکّرات منبع و مأخذی‌می‌خواهد تا مواد فکری از آن سرچشمه بگیرد. منبع و مأخذ تفکر و تعقل در اسلام، همانا قرآن کریم مدرک قطعی و همیشگی پیامبر اعظم (ص) می باشد.مصادیقی از جایگاه تفکر و تعقل در قرآنقرآن کریم انسان را به تفکر و تعقل دعوت نموده و ایمان را بر پایه آن می داند و بر همین اساس موضوعاتی که شایسته تفکرند بیان می فرماید. با مطالعه آیات مذکور می توان پی برد که قرآن تفکر در چه موضوعاتی را توصیه کرده است . این موضوعات را می توان از دیدگاه قرآن به دو بخش کلی تقسیم کرد: ۱- آیات انفسی (خودشناسی) ۲- آیات آفاقی (جهان شناسی، تاریخ شناسی و آگاهی از سنن و نظامات الهی، تاریخ، راهنماشناسی، راه شناسی و خداشناسی) که برخی از مصادیق آن به شرح ذیل نقل می گردد:۱- قرآن کریم به اشکال مختلف جایگاه بلند متفکران و دانشمندان را تذکر داده است : (زمر / ۹ - مجادله / ۱۱)۲- انسان را به تفکر در آفرینش و تفکر در خودشان دعوت کرده است : (آل عمران / ۱۹۱)۳- در بسیاری از آیات، بدون این که صریحاً مردم را به تفکر دعوت کند، استدلال عقلی آورده می شود؛ و بدون این که اعتبار تعبدی خود را لحاظ کند با منکران احتجاج می کند: (هود / ۳۵- انبیاء / ۲۲- مؤمنون / ۹۱)۴- در ده ها آیه نشانه های خود را با هدف به تفکر واداشتن مردم بیان می نماید. تعابیری چون : (لعلهم یتفکرون، لعلکم تتفکرون، افلا تتفکرون، لقوم یتفکرون) و یا تعابیری چون: (افلا تعقلون، افلم تکونوا تعقلون، لعلکم تعقلون، ان کنتم تعقلون، لقوم یعقلون، افلا یعقلون) که هر یک از آنها چندین بار تکرار شده است.عناصر و محورهای تفکر و تعقلانسان ها به صورت فطری خود قادر به تفکر هستند. با این تفاسیر منطقی ها تفکر انسان را دارای دو عنصر اساسی می دانند:۱- مواد تفکر(دانسته هایی که انسان از قبل آموخته و می خواهد توسط آنها به مطالب جدیدی دست یابد) ۲- شکل تفکر(چینش و نظمی که متفکر به دانسته های قبلی خود می دهد تا به طور صحیح به نتیجه برسد) همچنین از دیدگاه قرآن کریم، سه منبع اصلی برای تفکر وجوددارد: ۱- طبیعت(تفکر و تعقل در طبیعیات عالم ،۲- تاریخ و۳- ضمیر انسان اصول تفکر و تعقلقرآن کریم صریحاً بر استقلال قوهٔ عقل تأکید و آن را درحکم غربال و وسیلهٔ هدایت معرفی می‌فرماید و آن گاه این هدایت عقلی را «هدایت الهی» می‌داند. اما برای تفکر و تعقل صحیح اصولی مطرح است که عمده ی آن به شرح زیر است:۱- اقامهٔ دلیل و برهان روشن از فحوای آیهٔ شریفهٔ ۱۲۶سوره مبارکهٔ نحل چنین مستفاد می‌شود که پذیرفتن هرادعایی منوط است به اقامهٔ براهین و دلایل روشن چراکه‌برهان و دلیل پایه‌های استواری هر مدّعایی هستند: «ادع الی‌سبیل ربّک بالحکمهٔ و الموعظهٔ الحسنهٔ وجد لهم بالتی هی‌احسن .۲- پشتوانه علمی مایهٔ تفکر، علم است و امر به هر چیزی امر به مقدمهٔ آن است و چون تفکر بدون علم میسّر نیست لذاامر به تفکر، خود امر به سرمایهٔ آن (کسب علم نیز هست ۳- ژرف‌نگری تفکر اگر سطحی و پراکنده باشد، فایده واثری بر آن مترتب نیست ولی اگر مبتنی بر مطالعات وآزمایش‌ها و حسابگری‌های دقیق باشد، بسیار مفید و سرمایهٔبزرگی برای پیشرفت جامعهٔ بشری واقع خواهد شد.۴- دوری از تعصب حقیقت‌جویی منزّه از جزم اندیشی وتعصب کور و جاهلانه است آفات تفکُّر و تعقُّلقرآن کریم (و همین‌طور وجدان سلیم ، عقل را مبرّا از خطاو اشتباه ندانسته و آفات آن را مشخص نموده است ۱- تکیه بر ظنّ و گمان به جای علم و یقین: یکی از عوامل‌عمدهٔ خطاها و اشتباهات عقل پیروی از ظنیات به جای پیروی از یقینیات است". دکارت دانشمند غربی هزار سال پس از نزول قرآن توانست به این نتیجه برسد و لذامی گوید: «هیچ چیز را حقیقت نمی‌دانم مگر این‌که بر من بدیهی‌باشد و از شتابزدگی و سبق ذهن و تمایل بپرهیزم و آن رانپذیرم مگر آن‌که چنان روشن و متمایز باشد به جای هیچگونه‌شک و شبهه در آن نباشد»۲-

پیروی از امیال و هواهای نفسانی قرآن کریم امیال وهواهای نفسانی را نیز یکی از عوامل لغزش عقل برمی‌شمارد.۳- شتابزدگی شتاب و تعجیل ،یکی از لغزش‌های اندیشه است ۴- سنت‌گرایی مشکلی که تمامی پیامبران الهی در امر دعوت با آن مواجه‌می‌شده‌اند، استناد جاهلان به عقاید آباء و اجدادشان بوده‌است ۵- پیروی از اکثریت تصمیم اکثریت نمی‌تواند ملاک درستی برای‌تصمیم گیری باشد.۶- شخصیت‌گرایی قرآن کریم همهٔ افراد بشر را به استقلال رأی و فکر دعوت‌می‌کند و پیروی کورکورانه را موجب‌شقاوت ابدی می‌داند.نتیجه گیریتفکر مستلزم هدفداری، عاقبت اندیشی، آینده نگری، تحمل، نمادگرایی، توجه به دلایل، لوازم، نتایج و آثار یک عقیده است. یکی از مسلمات اسلامی، خصوصاً از نظر ما شیعیان این است که احکام شرعی تابع و منبعث از یک سلسله مصالح و مفاسد واقعی است. یعنی هر امر شرعی به علت‌یک مصلحت لازم الاستیفاء است، و هر نهی شرعی ناشی از یک مفسده واجب الاحتراز است. خداوند متعال برای این که بشر را به یک سلسله مصالح واقعی که سعادت او در آن است برساند یک سلسله امور را واجب یا مستحب کرده است، و برای اینکه بشر از یک سلسله مفاسد دور بماند او را از پاره‌ای کارها منع کرده است. اگر آن مصالح و مفاسد نمی‌بود نه امری بود و نه نهیی؛ و آن مصالح و مفاسد، و به تعبیر دیگر: آن حکمتها، به نحوی است که اگر عقل انسان به آنها آگاه گردد همان حکم را می‌کند که شرع کرده است. تفکر منطقی عبارت است از بررسی فعال، مداوم و دقیق هر عقیده یا هر شکل فرضی دانش، با توجه به دلایلی که آن عقیده را تأیید می کنند و نتایج بیش تری که این عقیده به آن ها گرایش دارد. دیونی بر این باور است که نقش و ارزش تفکر، رهایی از کارهای عادی، امور غریزی و سایر چیزهایی است که جنبه میلی دارد یا تحت تاثیر تمایلات قرار می گیرد.منابع و مآخذقرآن کریم/ اصول کافی ج ۱، باب" عقل و جهل /سیر حکمت در اروپا، ج ۱/ المیزان ج۶، ص۳۱۹/ اسلام و مقتضیات زمان نهج‌البلاغه بیست گفتار، شهید مطهری اسلام و مقتضیات زمان شهید مطهری مجلهٔ قرآنی بشارت شناخت در قرآن شهید مطهری www.modiryar.com.

حاکمیت سیاسی پیامبر (ص) در قرآن

... MUHAMMAD.ASمحور بودن انبیا در ایجاد قسط در جامعهمحمدعلی رستمیان

آیاتی که درباره حاکمیت‌سیاسی پیامبر (ص) در قرآن کریم آمده است، به چند دسته تقسیم می‌شوند:۱. آیاتی که به مساله اطاعت از پیامبر (ص) می‌پردازند.۲. آیاتی که ولایت پیامبر (ص) و اولویت ایشان بر مؤمنان را مطرح می‌کنند.۳. آیاتی که حکم پیامبر (ص) را مورد توجه قرار داده‌اند.۴. آیاتی که پیامبر (ص) را در امور اجتماعی، محور معرفی می‌کنند.۵. آیاتی که مؤمنان را به ایمان به پیامبر (ص) به عنوان یکی از ارکان تشریع فرا می‌خوانند.۱. آیاتی که به مساله اطاعت از پیامبر (ص) می‌پردازنداین دسته از آیات، اطاعت از پیامبر (ص) را به شکل‌های گوناگون مورد توجه قرار داده‌اند. در مواردی «اطاعت‌شدن را از اهداف همه پیامبران (ع) معرفی می‌کنند:«و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله . (۱)و در مواردی با قرار دادن اطاعت از پیامبر (ص) در ادامه اطاعت از خداوند، مانند:«من یطع الرسول فقد اطاع الله (۲)به تفسیر آیاتی می‌پردازند که در آن‌ها به اطاعت‌خداوند و پیامبر (ص) دستور داده شده است:«... اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم . (۳)و این نکته را توضیح می‌دهند که در این آیات، چه آن‌جا که اطاعت از آن‌ها با دستور جداگانه‌ای بیان شده است، مانند آیه‌ای که گذشت، و چه در مواردی دیگر، مانند آیه:«... اطیعوا الله و رسوله و لا تولوا عنه و انتم تسمعون (۴)مقصود اصلی، فرمان به اطاعت از پیامبر (ص) است و فرمان به اطاعت‌خداوند، امری مسلم، برای یادآوری و مقدمه چینی آورده شده است زیرا وجوب اطاعت از خداوند - همان‌طور که در بحث‌های کلامی مطرح است - با شناخت مولویت او به وسیله عقل حاصل می‌شود و اثبات آن از راه مولوی، به دور می‌انجامد. پس فرمان به اطاعت‌خداوند، در این آیات، ارشاد مردم به چیزی است که خود می‌دانند و بیان این حقیقت است که اطاعت از پیامبر (ص) در ادامه اطاعت از خداوند است. شاهد بر این مطلب، این‌که در هیچ آیه‌ای فرمان به اطاعت از خداوند، به تنهایی نیامده است، در حالی که در بسیاری از

آیـات، درباره پیامبر (ص)، یا به صورت فرمان از سوی خداونـد، در کنار دیگر واجبات، آمـده است، ماننـد:«و اقیموا الصـلوهٔ و آتوا الزکـاهٔ و اطیعوا الرسول لعلکم ترحمون . (۵)و یـا به صورت فرمـانی از زبان خود پیامبران (ع) ماننـد:«فاتقوا الله و اطیعون . (۶)معنای اطـاعت از پیامبر (ص)اکنون با توجه به معنای اطاعت، که عبارت از «امتثال امر» است، اگر پیامبران از سوی خود، هیـچ امر و نهی‌ای نداشـته باشـند، نمی‌توان تصوری از معنای اطاعت از آنان داشت زیرا در این صورت، ایشان صرفا واسطه در ابلاغ فرمان‌هایی هستند که از سوی خداونـد صادر می‌شود و لازم می‌آیـد که آوردن «اطیعوا الرسول در آیات، به منزله تکرار «اطیعوا الله باشد، در حالی که هیـچ نوع قرینه‌ای در کلام وجود نـدارد و سـخن اشـخاص عادی، از این‌گونه اسـتعارات گمراه کننـده خالی است چه رسد به آیات قرآن کریم که از لحاظ فصاحت، برترین کلام است. از سوی دیگر، این مشـکل، در آیاتی مانند «من یطع الرسول فقد اطاع الله و «ما ارسـلنا من رسول الا لیطاع باذن الله بیش‌تر می‌شود زیرا لازمه این سـخن، دراین آیات، اجازه دادن خداونـد به مردم، برای اطاعت از خود او است!؟تفویض کارهـا به پیامبر (ص)با توجه به آن چه گذشـته و نیز با توجه به آیات دیگر که برخی فرمان‌های پیامبران (ع) را به اقوام خود نقـل می‌کننـد، ماننـد فرمـان حضـرت موسـی به هـارون، که از او می‌خواهـد در میـان مردم بمانـد و آنان را به سوی صلاح، پیش ببرد:«و قـال موسـی لاـخیه هرون اخلفنی فی قومی و اصـلح...» (۷)و ماننـد فرمـان هـارون به مردم:«و ان ربکم الرحمن فاتبعونی و اطیعوا امری (۸)و عتاب حضـرت موسـی به هارون، که «آیا نافرمانی مرا کرده‌ای؟»«افعصیت امری (۹)هم چنین آن‌جا که خداونـد مؤمنان را از مخالفت کردن با دسـتورهای پیامبر (ص) بر حـذر می‌دارد:«فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصـیبهم فتنهٔ او عذاب (۱۰)و آیاتی که در آن‌ها، پیامبران (ع) نخست قوم خود را به عبادت خداونـد و تقوای الهی، که به رعایت احکام نازل شـده از سوی او به دست می‌آیـد فرا می‌خوانند و سـپس به اطاعت از خود دعوت می‌کنند، مانند:«قال یا قوم انی لکم نذیر مبین ان اعبدوا الله و اتقوه و اطیعون (۱۱)روشن می‌شود که خداوند کارهایی را به پیامبران (ع) تفویض کرده است تا با اذن او، در میان مردم به آن چه صلاح آنان در آن است، فرمان دهند و مردم نیز لازم است از ایشان اطاعت کنند.در روایات نیز با استشهاد به آیات قرآن کریم، مسـاله تفویض امور به پیـامبر (ص) به شـکل‌های گونـاگون مطرح شـده است. روایـات بسـیاری با استشـهاد به آیه «ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (۱۲) مساله تفویض امور به پیامبر (ص) (۱۳) و تفویض امر دین به ایشان، (۱۴) که هر چه را او حلال کند، حلال است و هر چه را او حرام کند، حرام (۱۵) ، و تفویض امر خلق به پیامبر (ص) را مطرح می‌کنند. (۱۶)محدوده اطاعت از پیامبر (ص)از مسائلی که درباره اطاعت از پیامبر (ص) مطرح است، محدوده ای است که بر مؤمنان لازم است در آن محدوده، مطیع ایشان باشـند. آیات و روایاتی که درباره این مساله نقل شدند، اطاعت از پیامبر (ص) را در سطح اطاعت از خداوند می‌دانند و نه در این آیـات و نه در آیـات دیگر، حـد خاصـی برای آن معرفی نشـده است و از آن‌جـا که اطاعت از خداونـد، مطلق است و برای آن، نمی‌توان حـدی را تصور کرد، اطـاعت از پیامبر نیز از همین اطلاق برخوردار است. از این رو، همه مفسـران و کسانی که به گونه‌ای از آیه «اطیعـوا الله و اطیعـوا الرسول و اولی الاـمر منکم (۱۷) بحث کرده انـد، چون اطـاعت از «اولی الامر» نیز مطلق است، در صـدد تبیین عصـمت آنان برآمده‌انـد زیرا اطاعت مطلق از هیـچ‌کس را بـدون عصـمت روا نمی‌دانند. (۱۸)آیـات دیگری که به بیان مساله حاکمیت‌سیاسـی پیامبر (ص) می‌پردازنـد و در آینده از آن‌ها بحث‌خواهیم کرد، مبین این مساله‌اند که اطاعت از پیامبر (ص) هم در امور شخصـی افراد جـاری است و هم در امور اجتمـاعی. در این‌جـا دربـاره شـان نزول آیه:«مـا اتیکم الرسول فخـذوه و مانهیکم عنه فانتهوا» (۱۹)که مربوط به فیئ و تقسیم آن است و از سویی به امور اجتماعی و از سویی دیگر، به منافع فردی اشخاص مربوط است، می‌توان اشاره کرد که این امر، این حقیقت را آشـکار می‌کند که پیامبر (ص) تصمیم گیرنده درباره درآمدهای عمومی است و طبق مصـلحت می‌توانـد آن را بین کسـانی که در حصول آن دخـالت داشـته‌اند، به‌طور غیر مساوی تقسـیم کنـد. هر چنـد مفهوم این آیه شریفه، عـام است و همه فرمان‌هـای پیـامبر (ص) را - همان‌طور که روایات نیز بیان کننـده آن است - شامل می‌شود.شـبهات درباره اطاعت از پیامبر (ص)شـبهاتی درباره اطاعت از پیامبران (ع) مطرح شده است که دسته‌ای از آن‌ها مربوط به مساله دین، به‌طور مطلق

و نقش آن در زندگی مردم است و برخی دیگر از آن‌ها به خصوص دین اسلام مربوط می‌شود. هر چند بحث درباره قسمت اول، از موضوع این نوشته، خارج است و خود نیاز به تحقیقی جداگانه دارد، ولی از آن‌جا که قرآن کریم، هم به بحث درباره دیگر انبیا (ع) پرداخته و هم مباحث کلی درباره دین را مطرح کرده است، با بحث درباره قسمت دوم، تا حدودی مباحث قسمت اول نیز تبیین می‌شود.برخی با استناد به آیاتی از قرآن کریم، بر عدم ارتباط دین با زندگی روزمره مردم و عدم تسلط پیامبر (ص) بر جامعه مؤمنان استدلال کرده اند و آن حضرت را تنها رسولی از سوی خداوند معرفی کرده اند که مامور ابلاغ پیامی در باره مبدا و معاد است و دین را نیز امری که فقط به این دو شان می‌پردازد، تفسیر کرده اند. از این رو، رهبری اجتماع و دخالت در اموری که مربوط به امور شخصی افراد است را از حوزه وظیفه ایشان خارج دانسته‌اند. در بحث‌های قبل، تا اندازه‌ای درباره دین و جایگاه پیامبران (ع) در قرآن کریم سخن گفتیم. در این‌جا به بحث درباره آیاتی می‌پردازیم که به آن‌ها بر اختصاص وظیفه پیامبر (ص) به امور غیر اجتماعی استدلال شده است.نفی کارها از پیامبر (ص) در قرآن کریمیکی از آیاتی که به آن‌ها برای نفی امور از پیامبر (ص) استدلال شده، آیه‌ای است که به آن حضرت خطاب می کند که:«لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم . (۲۰)این آیه، همان‌طور که از سیاق آیات دیگر معلوم است و مفسران نیز بیان کرده اند، (۲۱) مربوط به حادثه شکست مسلمانان در جنگ احد است و آن چیزی که از پیامبر (ص) نفی گردیده، شکست در این جنگ و پیروزی در جنگ بدر است. آیه می‌خواهد بگوید که آن نصرت، از سوی خداوند بود و این شکست نیز ربطی به پیامبر (ص) ندارد و شاهد بر این مطلب آیات بعد است که در جواب شک مسلمانان در این‌که آیا آن‌ها از موقعیتی برخوردارند، خداوند همه امور را به خود اختصاص می‌دهد:«ان الامر کله لله . (۲۲)با این حال، اگر آیه را مطلق و مربوط به همه امور بدانیم، همان‌طور که بعضی از روایات، آن را مربوط به نگرانی پیامبر (ص) از خبردادن از ولایت‌حضرت علی (ع) دانسته‌اند، (۲۳) باز هم برای استدلال بر مطلوب کفایت نمی کند زیرا اولا در همین روایات، این ایراد از سوی شخصی مطرح شده که خیال می کرده است این آیه می گوید هیچ امری در دست پیامبراکرم (ص) نیست و امام (ع) با استشهاد به آیه:«ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا» (۲۴)به نفی آن استدلال پرداخته و بیان می‌فرماید که خداوند همه چیز را در اختیار پیامبر (ص) گذاشته است و آن گاه مورد آیه را مشخص کرده که مربوط به ترس پیامبر (ص) از دشمنان، در اظهار ولایت‌حضرت علی (ع) است.ثانیا وقتی که این آیه را در کنار آیات دیگر در نظر بگیریم، مانند مساله هدایت‌خواهد بود که خداوند آن را در برخی آیات، از پیامبرش نفی می کند:«انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء» ، (۲۵) «و ما انت‌بهادی العمی عن ضلالتهم . (۲۶)و در مواردی به او نسبت می‌دهد و او را هادی می‌خواند:«انک لتهدی الی صراط مستقیم (۲۷)زیرا در این بحث نیز خداوند در آیاتی، مانند آیه ۷ از سوره حشر و نیز آیه:«و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله (۲۸)«امر» را به پیامبر (ص) نسبت می‌دهد و در آیاتی دیگر، همه آن را به خود نسبت می‌دهد:«ان الامر کله لله ، (۲۹) «بل لله الامر جمیعا». (۳۰)و در آیه مورد بحث، آن را از پیامبر (ص) نفی می کند. این در حقیقت، برگشت‌به این مساله دارد که قرآن کریم همه چیز را در اختیار خداوند می‌داند و او است که اگر بخواهد، چیزی را به کسی و از جمله، پیامبرانش می‌بخشد و هرگاه توهم شود که شخصی مستقلا صاحب چیزی است، آن را از همه نفی کرده و به خود نسبت می‌دهد همان‌طور که آن را در این آیه مشاهده می کنیم:«و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی . (۳۱)هر چند که با وجود آمدن «من بر سر کلمه «الامر» ، در آیه مورد بحث، این آیه در امر خاصی ظهور دارد که در روایات نیز - همان‌طور که دیدیم - به امر خاصی تفسیر شده است.حافظ، وکیل، مسلط، جبار نبودن پیامبر (ص)آیات دیگری که درباره ارتباط نداشتن رسالت پیامبر (ص) با امور اجتماعی به آن‌ها استدلال شده است، آیاتی است که تسلط و جبار بودن یا حافظ بودن و وکیل بودن پیامبر (ص) بر مردم را نفی می کند. (۳۲) در مورد اول، دو آیه در قرآن کریم آمده است که در یکی سیطره و تسلط پیامبر (ص) بر مردم نفی شده است و در دیگری جبار بودن ایشان:«نحن اعلم بما یقولون و ما انت علیهم بجبار» ، (۳۳) «فذکر انما انت مذکر × لست علیهم بمسیطر» (۳۴)این آیات، هر دو در سوره های مکی آمده اند و همان‌طور که از سیاق

آیات قبل و بعد آن‌ها مشخص است، مربوط به امر هدایت و ایمان هستند زیرا مخاطب آن‌ها مشرکانند. از این رو، خداوند در این دو آیه، می‌خواهد اجباری بودن هدایت را نفی کند و به پیامبرش (ص) می‌گوید: تو با زور نمی‌توانی آنان را هدایت کنی زیرا دراین امر، من تو را مسلط بر آنان قرار نداده‌ام چون سنت الهی بر این قرار گرفته که خود مردم، با اختیار خود، هدایت را بپذیرند و اگر قرار بود که کسی به اجبار هدایت‌شود، خداوند، خود می‌توانست همه را مؤمن کند:«ولو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا». (۳۵)معنای حکم پیامبر (ص)سیاق آیات با اختصاص آن به مورد قاضی تحکیم، که در مورد آیه ۳۶ سوره اعراف احتمال داده شده است، (۶۶) منافات دارد زیرا اولاـ همان‌طور که از آیات و روایات، روشن شد، این حکم به پیامبر (ص) همان حکم انحصاری خداوند است که به او تفویض شده است و مورد آن، امور دین و جامعه مؤمنان می‌باشد.ثانیا در آیه «فلاـ و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک...» نیز با رجوع به آیات قبل می‌بینیم که ابتدا آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول...» قرار دارد و سپس به این مساله پرداخته شده که هرگاه به مردم گفته می‌شود که به سوی آن چه خدا نازل کرده و به سوی رسول بیایید، منافقان از رسول اعراض می‌کنند. آن گاه این حکم کلی، درباره همه پیامبران مطرح گردیده که «ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله و سپس آیه مورد نظر نازل شده است و مؤمنان را کسانی قلمداد کرده که اولا پیامبر را در بین خود حاکم گردانند یعنی ملزم هستند که او را حاکم کنند. ثانیا از دل و جان، به حکم او راضی وتسلیم باشند و در آیه بعد، یکی از احکامی را که احتمال داشت از سوی پیامبر (ص) صادر گردد، با این مضمون توضیح می‌دهد که «اگر ما به آنان دستور می‌دادیم که همدیگر را بکشید یا از شهر و دیارتان خارج شوید، جز عده اندکی آن را اجرا نمی‌کردند». در روایتی از امام صادق (ع) در توضیح آیه «فلا و ربک لا یؤمنون...» آمده است:لو ان قوما عبدوا الله وحده لا شریک له و اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و حجوا البیت و صاموا شهر رمضان ثم قالوا لشیء صنعه الله او صنعه النبی الا صنع خلاف الذی صنع؟ او وجدوا ذلک فی قلوبهم لکانوا بذالک مشرکین ثم تلا هذه الایة: «فلا و ربک...» ثم قال ابو عبدالله: فعلیکم بالتسلیم. (۶۷)ثالثا در آیه مورد استشهاد، برای حمل حکم پیامبر (ص) بر قاضی تحکیم – همان‌طور که قبلا هم توضیح داده شد – مساله روشن‌تر است زیرا در آن‌جا اصلا سخن از پذیرش یا عدم پذیرش نیست تا حمل بر قضاوت در امور شود، بلکه بحث در این است که هرگاه امر مبرمی از سوی خدا و رسول صادر گردید، دیگر مؤمنان از خود اختیاری ندارند یعنی حتی اموری که به‌طور عادی در اختیار خودشان است، با حکم خدا و رسول، از آنان سلب می‌شود. این مطلب، حکایت از این می‌کند که حکم پیامبر (ص) شامل همه دستورهایی است که ایشان در موارد مختلف داده اند و حتی عمل به این احکام، اعم از این است که او حضور داشته باشد یا نه و در صورت عدم حضور او نیز اگر مساله ای پیش آید که حکمش از سوی پیامبر (ص) صادر شده باشد، عمل به آن لازم است.۴. آیاتی که پیامبر (ص) را محور در امور اجتماعی معرفی می‌کندمحور بودن انبیا در ایجاد قسط در جامعهقرآن کریم یکی از اهداف بعثت انبیا (ع) را اقامه قسط در جامعه انسانی معرفی می‌کند:«لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط . (۶۸)عدالت اجتماعی یکی از آرزوهای جوامع بشری در طول تاریخ بوده و هست و همه کسانی که به گونه ای اداره جامعه را بر عهده دارند یا می‌خواهند بر عهده بگیرند، آن را به مردم نوید می‌دهند و خداوند نیز پیامبران (ع) را با همین هدف، به میان مردم فرستاده است و ابزار لازم را نیز، که عبارت از کتاب و میزان باشد، در اختیار آنان قرار داده است (ناگفته نماند که قسط در مورد انبیا، دایره‌ای بسیار وسیع تر از آن‌چه مربوط به زندگی مادی انسان است، را شامل می‌شود).نکته‌ای که در آیه شریفه وجود دارد – و جزو سنت‌های تغییرناپذیر خداوند است – این است که مردم در پذیرش هدایت تشریعی خداوند، مختارند. از این رو، رهبری پیامبران بر اساس ایمان تحقق می‌یابد، نه بر اساس زور و اجبار و در این آیه نیز پس از تامین محورهای تحقق قسط در اجتماع، که عبارتند از: رهبری معصومان و قانون، قیام به قسط بر عهده خود مردم گذاشته شده است. جالب این‌که قوه قهریه، که یکی از ضروریات برای اصلاح جامعه است، در مرحله بعد قرار داده شده است و هدف از آن، نصرت پیامبران (ع) و خداوند بیان شده است:«و انزلنا الحدید فیه باس شدید و منافع للناس و لیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب ان

الله قوی عزیز». (۶۹)در نتیجه، اجرا شدن قسط در جامعه به وسیله پیامبران (ع) پس از ایمان به آنان تحقق خواهد یافت و پیش از این مرحله – همان‌طور که گذشت – وظیفه ایشان انذار برای ایمان آوردن کافران و مشرکان است که خود، نوع دیگری از قسط است، زیرا در منطق قرآن کریم «ان الشرک لظلم عظیم (۷۰) شرک ظلم بزرگی است. از این‌جا این پرسش نیز پاسخ داده می‌شود که چرا عده ای از پیامبران (ع) به رهبری مردم نپرداختند؟ علت آن را باید در عدم پذیرش ایشان از سوی اقوام مخاطبشان جست‌وجو کرد به گونه‌ای که شرایط تحقق یک جامعه مؤمن، که تابع ایشان باشد، فراهم نگردید.اجازه گرفتن از پیامبر (ص) هنگام شرکت در امور اجتماعیدر سوره نور، خداوند بر محوریت پیامبر (ص) در امور اجتماعی تاکید می کند و مؤمنان را کسانی قلمداد می کند که در این امور، تابع او هستند:«انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله و اذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستئذنوه اولئک الذین یؤمنون بالله و رسوله فان استئذنوک لبعض شانهم فاذن لمن شئت منهم و استغفر لهم ان الله غفور رحیم.» (۷۱)این آیه شریفه، نقش رهبری مؤمنان را به پیامبر (ص) نسبت می‌دهد و تقدم امور اجتماعی بر امور شخصی را بیان می کند و تذکر می‌دهد که در امور اجتماعی، هیچ کس حق تک‌روی و عمل بر اساس رای و نظر خویش را ندارد و باید همه امور با اجازه پیامبر (ص) انجام گیرد. البته به پیامبر نیز سفارش می کند که اگر افرادی برای رفع گرفتاری‌های شخصی از تو اجازه خواستند، به آنان اجازه بده ولی این اجازه نیز به خواست آن حضرت بستگی دارد. در آیه بعد نیز به این محوریت، به گونه‌ای دیگر توجه شده و دعوت پیامبر (ص) به عنوان رهبر، غیر از دعوت دیگران تلقی گردیده و به آثار زیان‌بار مخالفت‌با دستورهای ایشان، که تحقق فتنه یا نزول عذاب است، پرداخته شده است:«لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا قد یعلم الله الذین یتسللون منکم لواذا فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم . (۷۲)علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید:خواندن رسول، عبارت از خواندن مردم به کاری از کارها است مانند خواندن آنان به ایمان و عمل صالح و خواندن آنان برای مشورت در کارهای اجتماعی و خواندن آنان به نماز جمعه و دستور به آنان در کارهای دنیوی یا اخرویشان. پس همه این‌ها خواندن از سوی پیامبر (ص) محسوب می‌شود. (۷۳)بدین ترتیب، با توجه به سیاق آیات، این احتمالات که مراد از خواندن رسول، صدا زدن مردم اسم رسول خدا را، مانند دیگر مردم باشد، یا مقصود از مخالفت از امر، در «فلیحذر الذین یخالفون دستور خداوند باشد، منتفی می گردد، هر چند اگر این احتمالات را درست نیز فرض کنیم، صراحت آیات در محوریت پیامبر (ص) در امور اجتماعی، بر جای خود باقی است.محور بودن پیامبر (ص) در امور مالی جامعهاز محورهای مهم در امور اجتماعی، امور مالی است. در اسلام سه محور مهم برای تحقق عدالت اجتماعی، در این بعد در نظر گرفته شده است که هر سه در اختیار پیامبر (ص) به عنوان رهبر اجتماع قرار داده شده است. زکات، خمس و انفال، این سه محور را تشکیل می‌دهند (هر چند صدقات و کفارات واجب و مستحب دیگری نیز در این زمینه مطرحند که بیش‌تر جنبه فردی دارند و قابل پیش‌بینی نیز نیستند).خداوند پیامبر (ص) را متولی امور زکات قرار داده و از مؤمنان می‌خواهد به سهمی که از سوی خداوند و پیامبر (ص) به آنان داده می‌شود، راضی باشند:«و لو انهم رضوا ما آتاهم الله و رسوله و قالوا حسبنا الله سیؤتینا الله من فضله و رسوله و انا الی الله راغبون (۷۴)و پیامبر (ص) است که سهام افراد و نیز افرادی را که مشمول زکات هستند، معین می کند. علاوه بر این‌که یکی از مصادیق آن، که فی سبیل الله است، هنگام مصرف نیز نیاز به سرپرست دارد.انفال و خمس نیز مانند زکات هستند، غیر از این‌که انفال، تنها ویژه خداوند:«یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول ، (۷۵)ولی در خمس افراد دیگری نیز شریکند:«و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول . (۷۶)آن چه در این‌جا مهم است و روایات هر دو باب، بر آن دلالت دارد، سرپرستی پیامبر (ص) و پس از ایشان، امامقدس سره بر خمس و انفال است‌به گونه‌ای که این دو زیر نظر ایشان به مصارف خود می‌رسند و هرچند پیامبر (ص) و امام (ع) برای امور شخصی خویش می‌توانند از این دو منبع استفاده کنند، ولی مهم ترین مصرف آنها برای اداره امور حکومت و عدالت اجتماعی است از جمله این روایات، حدیثی است که پس از بیان مواردی که در آن، خمس واجب است، می‌فرماید:فسهم الله و سهم رسول الله لاولی الامر من بعد

رسول الله. (۷۷)و در ادامه روایت، والی را تقسیم کننده خمس، بین دیگر شرکا معرفی می‌کند و اگر پس از رفع نیاز آنان چیزی زیاد بیاید، آن را ویژه والی می‌داند و اگر کمبودی باشد، بر عهده والی است که آن را تکمیل کند (۷۸).هم‌چنین درباره مصرف اموالی که نزد والی است، می‌فرماید:فیکون بعد ذلک ارزاق اعوانه علی دین الله و فی مصلحة ما ینوبه من تقویة الاسلام و تقویة الدین فی وجوه الجهاد و غیر ذلک مما فیه مصلحة العامة، لیس لنفسه من ذلک قلیل و لا کثیر. (۷۹)آن گاه به مساله انفال می‌پردازد و آن را در اختیار پیامبر (ص) و سپس والی می‌داند. (۸۰)روایات دیگری نیز به همین مضمون، نقل شده است. (۸۱)۵. آیاتی که مؤمنان را به ایمان به پیامبر (ص) فرا می‌خوانددر قرآن کریم آیاتی وجود دارد که مؤمنان را به ایمان به خداوند و رسول (ص) فرا می‌خواند. در بعضی از این آیات، خداوند و رسول (ص) هر دو ذکر شده اند:«یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله...» ، (۸۲)هر چند این آیات نیز برای استدلال بر مطلوب، کفایت می کند، ولی چون ممکن استبر مراتب ایمان قلبی حمل شود، آیه‌ای را دراین باره می‌آوریم که مؤمنان را به ایمان به رسول فرا می‌خواند:«یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته . (۸۳)در این آیه، مؤمنان به ایمان به رسول (ص) دعوت شده اند و با توجه به این‌که آنان قبلا به خداوند، رسول او و کتاب ایمان آورده اند، در این آیه، نکته‌ای نهفته است. علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید:مقصود از ایمان به رسول، تبعیت تام و اطاعت کامل از او در آن‌چه دستور می‌دهد و آن چه باز می‌دارد، است، چه حکمی از احکام شرع باشد یا از جهت ولایت امور امت، از او صادر شده باشد. (۸۴)و آن گاه که این آیه شریفه را به ضمیمه آیات قبل، که هدف از بعثت انبیا را اقامه قسط معرفی می کنند، در نظر بگیریم و به نتیجه ایمان به رسول - که نوری از سوی خداوند است که به واسطه آن، مردم در دنیا حرکت می کنند - توجه کنیم، این مساله آشکارتر می‌شود که خداوند اطاعت کامل از پیامبرش را خواسته و او را حاکم بر امور مردم قرار داده است.پی‌نوشت‌ها:۱) نساء، آیه ۶۴.۲) نساء، آیه ۸۰.۳) انفال، آیه ۵۹.۴) نور، آیه ۲۱.۵) شعراء، آیه ۵۶.۶) اعراف، آیه ۱۰۸.۷) طه، آیه ۹۰.۹) طه، آیه ۹۳.۱۰) نور، آیه ۶۴.۱۱) نوح، آیه ۳.۱۲) حشر، آیه ۷.۱۳) بحارالانوار، ج۱۷، ص۶، ح۷.۱۴) همان، ج۲۵، ص۳۳۱.۱۵) همان، ص۱۰، ح۱۹.۱۶) همان، ص۳۳۱.۱۷) نساء، آیه ۵۹.۱۸) ر. ک: تفسیر المیزان، ج۴، ص۳۹ التبیان، ج۳، ص۲۳۶ تفسیر المنار، ج۵، ص۱۸۰.۱۹) حشر، آیه ۷.۲۰) آل عمران، آیه ۱۲۸.۲۱) تفسیر المیزان، ج۴، ص۹.۲۲) آل عمران، آیه ۱۵۴.۲۳) بحارالانوار، ج۱۷، ص۱۲، ح۱۲.۲۴) حشر، آیه ۷.۲۵) قصص، آیه ۵۶.۲۶) نمل، آیه۸۱.۲۷) شورا، آیه ۵۲.۲۸) آل عمران، آیه ۱۵۹.۲۹) آل عمران، آیه ۱۵۴.۳۰) رعد، آیه ۳۱.۳۱) انفال، آیه ۱۷.۳۲) آخرت‌وخدا، هدف بعثت انبیا، ص۹۷ الاسلام و اصول الحکم، ص۷۱.۳۳) ق، آیه ۴۵.۳۴) غاشیه، آیه ۲۱ و ۲۲.۳۵) یونس، آیه ۹۹.۳۶) غاشیه، آیه ۲۱.۳۷) آل عمران، آیه ۱۵۹.۳۸) هود، آیه ۵۹.۳۹) تفسیر المیزان، ج۷، ص۳۱۴.۴۰) بحارالانوار، ج۱۷، ص۵۳، ح۲۸.۴۱) بحارالانوار، ج۱۶، ص۱۹۲، ح۲۸.۴۲) فاطر، آیه ۷۳.۴۳) اعراف، آیه ۱۸۸.۴۴) آخرت‌وخدا، هدف بعثت انبیا، ص۹۷ الاسلام و اصول الحکم، ص۷۳.۴۵) مائده، آیه ۱۹.۴۶) فرقان، آیه ۲۰.۴۷) هود، آیه ۱۲.۴۸) احزاب، آیه ۴۵ و ۴۶.۴۹) احزاب، آیه ۶.۵۰) مجله حکومت اسلامی، سال اول، ش‌دوم، ص۲۲۴.۵۱) همان، ش اول، ص۵۵.۵۲) همان، ش دوم، ص۲۳۹.۵۳) احزاب، آیه ۳۶.۵۴) تفسیر المیزان، ج۱۶، ص۲۷۶.۵۵) بحارالانوار، ج۲۲، ص۴۸۹، ح۳۵.۵۶) همان، ج۲۷، ص۲۴۳.۵۷) نساء، آیه ۱۰۵.۵۸) نساء، آیه ۶۵.۵۹) اعراف، آیه ۳۶.۶۰) شورا، آیه ۱۰.۶۱) نحل، آیه ۴۶.۶۲) نساء، آیه ۱۰۵.۶۳) تفسیر المیزان، ج۴، ص۳۸۸.۶۴) اصول کافی، ج۱، ص۲۶۷، ح۸.۶۵) همان، ص۲۶۶، ح۴.۶۶) مجله حکومت اسلامی، سال اول، ش دوم، ص۲۲۴.۶۷) اصول کافی، ج۲، ص۳۹۸، باب الشرک، ح۶.۶۸) حدید، آیه ۲۵.۶۹) حدید، آیه ۲۵.۷۰) لقمان، آیه ۱۳.۷۱) نور، آیه ۶۲.۷۲) نور، آیه ۶۳.۷۳) تفسیر المیزان، ج۱۵، ص۱۶۶.۷۴) توبه، آیه ۵۹.۷۵) انفال، آیه۱.۷۶) انفال، آیه ۴۱.۷۷) اصول کافی، ج۱، ص۵۴۰، باب الفیء و الانفال و تفسیر الخمس.۷۸) همان.۷۹) همان، ص۵۴۱.۸۰) همان.۸۱) همان، ص۵۴۴.۸۲) نساء، آیه ۱۳۶.۸۳) حدید، آیه ۲۸.۸۴) تفسیر المیزان، ج۱۹، ص۱۷۴.منبع: فصلنامه حکومت اسلامی

http://www.rasoolazam.com/fa/data/۸۵/۲/۰۰۰۵۸.php

رسول مهربانی در سیره و گفتار

حجت‌الاسلام محمدمهدی کریمی‌نیا

مسئله رفق و مدارا که در سیره اجتماعی پیامبر(صلی الله علیه وآله) چه در بعد داخلی و چه در بعد بین الملل، اهمیّت بسیاری داشت، موجب اصلاح جامعه، روابط و مناسبات اجتماعی بود چرا که در غیر این صورت زمینه ای برای هدایت و تبلیغ رسالت به وجود نمی آمد.مقدّمهسیره از نظر لغت به معنای سنّت، روش، مذهب، هیأت، حالت، و طریقه می باشد و در این اصطلاح عبارت است از نوع و سبک رفتار.(۱)مورّخانی که در احوال پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) کتاب نوشتند، عنوان تاریخ خود را «سیره النبی» گذاشتند و شاید نخستین رشته تاریخی که مورد توجّه و نظر مسلمانان قرار گرفت همین «علم السیره» باشد.(۲)قرآن کریم، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را یک اسوه حسنه معرفی می کند: (لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَن کَانَ یَرْجُو اللَّهَ وَالْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً) (احزاب: ۲۱) به تحقیق رسول خدا برای شما نمونه نیکی است، برای هر کس که امید به خدا و روز جزا دارد و بسیار یاد خدا می کند.از نظر اسلام، پیامبر(صلی الله علیه وآله) نمونه ای برای پیروی عملی می باشد نمونه ای که روش های عملی او در کلیه شئون فردی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و روابط بین الملل قابل دست یابی و پیروی برای مسلمانان است و به دلیل آنکه اسلام آخرین دین الهی است، لازم است نمونه ای تمام عیار و قابل پیروی برای همه زمان ها، در تمام شرایط داشته باشد.مسئله رفق و مدارا که در سیره اجتماعی پیامبر(صلی الله علیه وآله) چه در بعد داخلی و چه در بعد بین الملل، اهمیّت بسیاری داشت، موجب اصلاح جامعه، روابط و مناسبات اجتماعی بود چرا که در غیر این صورت زمینه ای برای هدایت و تبلیغ رسالت به وجود نمی آمد. خدای متعال خوش خویی و مدارای پیامبر(صلی الله علیه وآله)را این گونه تمجید می نماید: (فَبِما رَحْمَهٔ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنتَ فَظّاً غَلِیظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ)(آل عمران: ۱۵۹) به برکت رحمت الهی، در برابر مردم نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب... .رفق و رحمت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آن قدر فراگیر بود که آن حضرت حتی با دشمنان دیرینه خود، از جمله مشرکان قریش، از سر گذشت برخورد کرد. در روز فتح مسالمت آمیز و بدون خون ریزی مکّه، شخصی این جمله را تکرار می کرد: «الیوم یوم الملحمه، الیوم تستحل الحرمهٔ» (امروز روز کشتار، جنگ و انتقام است، امروز روز شکسته شدن حرمت هاست)، اما پیامبر رحمت فرمودند: «الیوم یوم المرحمهٔ» امروز روز رحمت و مهربانی است. بدین سان، آن حضرت جلوی هرگونه خشونت و تندی را در مقابل مخالفان اسلام گرفت. پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مقابل چشم های نگران مشرکان قریش فرمود: «اذهبوا فانتم الطلقاء»(۳) بروید که همه شما آزادید.خداوند، رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) را رحمتی فراگیر معرفی کرده که رحمتش شامل همه انسان ها اعم از مسلمان و غیرمسلمان می شود: (وَ مَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَهً لِّلْعَالَمِینَ) (انبیاء: ۱۰۷) ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.آن حضرت در حفظ منافع و تأمین سعادت این جهانی و آن جهانی همگان حریص است. خدای رحمان در بیان شدّت شفقت و مهربانی آن بزرگوار بر تمام بشر می فرماید: (لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ) (شعراء: ۳) گویی می خواهی جان خود را از شدّت اندوه از دست بدهد به خاطر اینکه ایمان نمی آورند.مشاهده می شود که تأسف و دلسوزی و غم خواری رسول خدا(صلی الله علیه وآله)نسبت به کفّار و منکران حق، و علاقه مندی آن حضرت به سعادت و نجات بندگان تا چه حد کار را بر وی تنگ کرده که خدای تعالی از او دلجویی کرده است تا مبادا از شدّت اندوه و اهتمام به حال آنها، قالب تهی کند زیرا آن حضرت همه آدمیان را، بدون استثنا همچون فرزندان دلبند و پاره تن خود می دانست و خیر و هدایتشان را می خواست و چون آنان را در مسیر گمراهی و هلاکت می دید، سخت اندوهگین می شد، همان گونه که پدری مهربان از هلاکت و تباهی فرزندانش دچار

انـدوه می شود.پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله) خود را مظهر تام رحمت و محبت الهی معرفی می نماید: «انما بعثت رحمهٔ»(۴) من به عنوان رحمتی (فراگیر) برانگیخته شده ام.سیره پیامبر(صلی الله علیه وآله) سیره تربیت عملی انسان است و این تربیت برترین و کامل ترین جلوه اش، در رفتار ائمه هدی(علیهم السلام)که غیر قابل تفکیک از سیره پیامبر(صلی الله علیه وآله) می باشد، تجلّی پیدا کرده است. بنابراین، در این مبحث علاوه بر سیره پیامبر(صلی الله علیه وآله)، به سیره امامان معصوم(علیهم السلام) نسبت به پیروان اهل کتاب نیز اشاره می شود.سیره عملی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در نگاه کلّیهنوز چند سالی از آغاز رسالت نگذشته بود که آوازه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در سراسر گیتی طنین انداز شد. دعوت اسلامی، همه سرزمین عرب را فرا گرفت و از آنجا به نقاط دیگر سرایت نمود. هیأت های مذهبی و قومی از نقاط مختلف به مدینه، پایگاه پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مسلمانان می آمدند و آزادانه به تفحّص و گفت وگو می پرداختند و عده ای نیز آزادانه به دین اسلام مشرّف می شدند. پیامبر(صلی الله علیه وآله) در عین بیان دستورات الهی و دعوت حق، نهایت تواضع و فروتنی را نسبت به آنان اعمال می نمود. آن حضرت خانه ای را در مدینه برای پذیرایی از مهمان ها اختصاص داد و برخی آنان را نیز برای این منظور به منزل بعضی از اصحاب می فرستاد. وقتی بعضی از مسیحیان به دیدنش آمدند، حضرت ردایش را پهن کرد و آنان را بر آن نشاند. پیامبر(صلی الله علیه وآله) به امپراتوران روم و ایران نامه نوشت و نام خود را بر نام آنان مقدّم داشت و از آنان خواست یا مسلمان شوند و یا از جلوی او کنار روند تا بتواند مذهبش را بین ملّت ها تبلیغ نماید. آن حضرت خواستار تحقّق شرایطی بود که ملت ها بتوانند در انتخاب مکتب و جهان بینی خاص خویش تصمیم بگیرند و در صورت روشن شدن حق، آزادانه عقیده توحیدی را بپذیرند و جز خدای یگانه را نپرستند و تسلیم خواست و اراده او شوند. لازمه این رسالت آن بود که با قدرت هایی که چنین آزادی را از ملّت ها سلب نموده و مانع تحقیق و پژوهش و گرایش به آیین الهی شده بودند مبارزه شود.پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در نامه هایش به رؤسای دولت های معاصر خویش، هیچ گاه پیشنهاد ادغام آنها در دولت اسلامی را مطرح ننمود، بلکه تنها آنان را به پذیرش رسالت خود و گرویدن به آیین اسلام دعوت کرد. در مواردی نیز ضمن تصریح به بقای ملک و سلطنت آنان، تداوم حاکمیتشان بر قلمرو سرزمین خویش را تضمین فرمود. جالب توجه اینکه، آن حضرت نتیجه سرپیچی آنان از این دعوت الهی را مجازات اخروی دانسته است برای مثال، در نامه اش به پادشاه ایران و یا قیصر روم می فرماید: اگر این دعوت را نپذیری، گناه ملّت مجوس و یا مردم مصر و... به عهده تو خواهد بود چه اینکه با عدم پذیرش سلاطین، مردم این سرزمین ها نیز از آزادی عقیدتی و گرویدن به اسلام محروم می ماندند.سیره پیامبر(صلی الله علیه وآله) متخذ از قرآن کریم است که حق حیات و رسمیّت جوامع مختلف را به صراحت تضمین می کند. آن حضرت در روابط بین الملل با ملل غیرملسمان بسیار آزادمنشانه برخورد می نمود. برای مثال، وقتی نمایندگان جامعه نصارای نجران را به حضور پذیرفت، اعتقاد ایشان را به اولوهیّت مسیح سرزنش فرمود و آنان را به قبول دین اسلام فراخواند. با این وجود، آنها را به قبول اسلام مجبور نکرد، بلکه به عکس به آنان اجازه داد برای عبادت به آیین خویش، از مسجد مدینه استفاده کنند.(۵)رویه مسالمت آمیز پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)با مخالفان سبب شد که افراد، گروه ها و هیأت های مذهبی فراوانی، آزادانه به مدینه مهاجرت نمایند. برخی از این هیأت ها به نمایندگی از پادشاهان، از جمله پادشاه حبشه و شاهان حمیر، به مدینه اعزام شده بودند. در تاریخ، به حدود چهل هیأت مذهبی یا سیاسی اشاره گردیده که مدینه، شهر پیامبر(صلی الله علیه وآله)پذیرای آنان بوده است.(۶)نامه های پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به زمام داران جهانرسالت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، یک رسالت جهانی و برای همه مردم دنیاست. پیامبر(صلی الله علیه وآله) از همان روزهای اوّل بعثت اعلام کرده بود که به زودی رسالت در همه جا گسترده خواهد شد و گنج های قیصر و کسرا به زیر سلطه اسلام درخواهد آمد.(۷)هنگامی که اسلام در سرزمین حجاز به اندازه کافی نفوذ کرد، پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نامه های متعددی برای زمام داران بزرگ آن عصر فرستاد و در قسمتی از این نامه ها، به قدر مشترک میان ادیان آسمانی، یعنی «توحید» دعوت نمود. در ذیل به برخی از این نامه ها اشاره می شود:۱- نامه به زمامدار

مصربسم اللّه الرحمن الرحیم. من محمّدبن عبداللّه الی المقوقس عظیم القبط. سلام علی من اتبع الهدی امّا بعد فانی ادعوک بدعایهٔ الاسلام، أسلم تسلم، یؤتک الله اجرک مرتین، فان تولیت فانها علیک اثم القبط، (یَا أَهْلَ الْکِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَی کَلَمَهٔ سَوَاء بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَلاَ نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَلاَ یَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِن دُونِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ اشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ)(آل عمران: ۶۴)(۸) به نـام خداونـد بخشنده بخشایشگر، از محمّـد عبـداللّه، به مقوقس بزرگ قبطیـان. درود بر پیروان حق باد. من تو را به سوی اسـلام دعوت می کنم، اسلام آور تا سالم بمانی، خداونـد به تو دو بار پاداش دهـد. (یکی برای ایمان آوردن خودت، و پاداش دیگر برای کسانی که از تو پیروی کرده، ایمان می آورنـد) و اگر از قانون اسـلام سرباز زنی، گناه قبطیان بر تو خواهـد بود. ای اهل کتاب! ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم، به این که غیر از خداونـد یگانه را نپرستیم، و کسـی را شـریک او قرار ندهیم، و نباید بعضـی از ما، بعض دیگر را به خـدایی بپذیرد، و هر گاه آنان از آیین حق سر برتابند، بگویید: گواه باشـید که ما مسـلمانیم.مقوقس زمامـدار مصـر از طرف هرقـل پادشاه روم بود و «قبطی هـا» نژادی بودنـد که در مصـر زنـد گی می کردنـد. مقوقس، فرسـتاده پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را تکریم و احترام نمود و به نویسنده خود دستور داد نامه ای به عربی به این مضمون برای آن حضرت بنویسـد:به محمّـد فرزنـد عبدالله، از مقوقس بزرگ قبطیان. درود بر تو. من نامه تو را خواندم و از مقصدت آگاه گردیدم، و حقیقت دعوت تـو را دریـافتم. من می دانسـتم که پیـامبری ظهور خواهـد کرد ولی تصوّر می نمودم او از نقطه شـام برانگیخته می شود، من مقدم فرسـتاده تو را گرامی داشتم.»(۹)وی سپس به هـدایایی که برای پیامبر(صلی الله علیه وآله)فرسـتاده بود اشاره کرد و نامه را با عبارت «سلام بر تو» ختم نمود.۲. نامه به قیصر رومبسم اللّه الرحمن الرحیم. من محمّدبن عبداللّه الی هرقل عظیم روم. سلام علی من اتبع الهدی امّا بعد فانی ادعوک بدعایهٔ الاسلام، أسلم تسلم یؤتک اللّه اجرک مرتین، فان تولیت فانما علیک اثم الاریسین، (یَا أَهْلَ الْکِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَی کَلَمَهٔ سَوَاء بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَلاَ نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَلاَ یَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِن دُونِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ اشْـهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ)(آل عمران: ۶۴)(۱۰) از محمّـد فرزنـد عبـداللّه به هرقـل بزرگ و پادشـاه روم. درود بر آنهـا که پیروی از حق کننـد. تو را به اسـلام دعوت می کنم، اسـلام آور تا در امان و سـلامت باشـی، خداونـد به تو پاداش دهد (یکی پاداش ایمان خود و دیگری پـاداش کسـانی که به پیروی تـو ایمـان می آورنـد.) اگر از آیین اسـلام روی گردانی، گنـاه اریسـیان (نژاد رومی و جمعیّت کـارگران) نیز بر تو خواهـد بود. ای اهـل کتاب! ما شـما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم که غیر از خـدا کسـی را نپرستیم، کسـی را شـریک او قرار ندهیم، و بعضـی از ما بعضـی دیگر را به خدایی نپذیرد، هر گاه آنان از آیین حق سر برتابند، بگویید: گواه باشـید که ما مسـلمانیم.قیصـر روم پس از دریافت نامه، آن را گشود. ابتدای نامه که با «بسم اللّه» شروع شده بود، توجّه او را به خود جلب کرد و گفت: من غیر از نامه «سلیمان» تاکنون چنین نامه ای ندیـده ام. بعـد مترجم خود را خواست تا نامه را بخوانـد و ترجمه کند. زمامدار روم از خصوصیّات پیامبر(صلی الله علیه وآله) کسب اطلاع نمود: پیامبری از خانواده اصیل پیش از آنکه ادعای نبوّت کنـد از دروغ پرهیز داشت پیروان او رو به فزونی می باشـند طبقه اشـراف با او مخالفنـد و افراد عادی و متوسط خواهان وی هسـتند. سپس قیصـر روم گفت: اگر این گزارش هـا صـحیح باشـد، حتماً او پیـامبر موعود است. من اطلاع داشـتم که چنین پیـامبری ظهور خواهد کرد ولی نمی دانستم که از قریش خواهد بود. من حاضرم در برابر او خضوع کنم و به عنوان احترام پای او را شستوشو دهم. مـن پیش بینی می کنم آیین و حکـومت او سـرزمین روم را خواهـد گرفت.(۱۱)آنگاه قیصـر، فرسـتاده پیامبر(صلی الله علیه وآله) را خواست، او را احترام کرد. پاسخ نـامه پیـامبر(صلی الله علیه وآله) را نوشت و هـدیه ای نیز فرسـتاد و علاـقه خود را نسبت به پیامبر اکرم(صلی الله علیـه وآله) در آن نـامه منعکس نمـود.۳. نـامه بـه پادشـاه حبشـهبسم اللّـه الرحمن الرحیم. من محمّـد رسـول اللّه الی النجاشـی عظیم الحبشه، سـلام علیک فانّی احمد اللّه الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن، و أشهد ان عیسی بن مریـم روح الله و کلمـهٔ القاهـا الی مریـم البتـول الطیبه الحصـینهٔ فحملت بعیسـی، حملته من روحه و نفخه کمـا خلـق آدم بیـده. و انّی ادعوک الی اللّه وحده لاشـریک له و الموالاهٔ علی طاعته، و ان تتبعنی و توفق بالذی جائنی، فانّی رسول الله و انی ادعوک و جنودک

الی اللّه عزّو جل، و قد بلغت و نصحت فاقبلوا نصیحتی و السّلام علی من اتبع الهدی(۱۲) به نام خداوند بخشنده مهربان. نامه ای است از محمّد پیامبر خدا به شما نجاشی زمامدار حبشه. درود خدا بر شما! من خدایی را که جز او خدایی نیست ستایش می کنم خدایی که از عیب و نقص منزّه است، و بندگان فرمانبردار او از خشم او در امانند، و او به حال بندگان ناظر و گواه است. گواهی می دهم که عیسی فرزند مریم، روحی از جانب خدا و کلمه ای است که در رحم مریم زاهد و پاکدامن قرار گرفته است. خداوند با همان قدرت و نیرویی که آدم را بدون پدر و مادر آفرید، او را نیز بدون پدر در رحم مادرش پدید آورد. من تو را به سوی خدای یگانه که شریک ندارد دعوت می کنم، و از تو می خواهم که همیشه مطیع و فرمانبردار او باشید. و از آیین من پیروی نمایید ایمان به خدایی آورید که مرا به رسالت خود مبعوث فرمود. زمامدار حبشه آگاه باشد که من پیامبر خدا هستم. من، شما و تمام لشکریانت را به سوی خدای عزیز دعوت می کنم و من به وسیله این نامه و اعزام سفیر به وظیفه خطیری که بر عهده داشتم عمل کردم و تو را پند و اندرز دادم، بنابراین اندرز مرا قبول کن. درود بر پیروان هدایت.پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) عنایت خاصی به زمامدار حبشه داشت چون این زمامدار مسیحی، مسلمانان را که از شرّ کفّار مکّه در آزار و اذیّت بودند، در کشور خود پناه داد و حمایت های خاص خود را نسبت به آنان مبذول داشت. پیامبر(صلی الله علیه وآله)، نامه خود را با سلام آغاز کرد و شخصاً به نجاشی زمامدار حبشه درود فرستاد، ولی در نامه های دیگر درود شخصی به کسری، قیصر و مقوقس، زمام داران ایران، روم و مصر نفرستاد، بلکه نامه را با درود کلّی «سلام بر پیروان هدایت» آغاز کرد. در واقع، پیامبر(صلی الله علیه وآله) از این طریق در حق او احترام خاصی نسبت به سایر زمام داران معاصر وی قایل شده است.واکنش نجاشی، زمامدار حبشه: نجاشی بیشترین پذیرش و انعطاف را نسبت به اسلام نشان داد. او دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) را پذیرفت و مسلمان شد ولی در مورد اعلام عمومی دعوت به مردم حبشه، به فرستاده پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین گفت:من حاضرم، نبوّت وی را برای عموم مردم اعلام کنم، ولی چون فعلاـ زمینه برای اعلام آماده نیست، و نیروی من کم است، باید زمینه را آماده ساخت، تا دل ها به سوی اسلام متوجّه گردد. اگر برای من امکان داشت، هم اکنون به سوی پیامبرتان می شتافتم.(۱۳)نجاشی نامه ای نیز به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)نوشت و صریحاً به مسلمان شدن و قبول دعوت حق اقرار نمود:به نام خداوند بخشنده مهربان. نامه ای است به سوی محمّد، رسول خدا، از نجاشی. درود کسی که جز او خدایی نیست]و [درود کسی که مرا به اسلام هدایت نمود، بر شما باد! نامه شما را درباره نبوّت و بشریّت حضرت عیسی زیارت نمودم. به خدای زمین و آسمان سوگند که آنچه بیان نموده بودید، عین حقیقت است و من مخالفتی با آن ندارم و از حقیقت آیین شما نیز آگاهی یافتم و درباره مسلمانان مهاجر، تا آنجا که مقتضیات ایجاب می کرد، خدمات لازم به عمل آمد، و من اکنون به وسیله این نامه گواهی می دهم که شما فرستاده خدا و شخص راستگو ـ که کتاب های آسمانی او را تصدیق می کنند ـ می باشید، و من در حضور پسر عموی شما (جعفربن ابی طالب) مراسم اسلام و ایمان و بیعت را انجام دادم. من برای ابلاغ پیام و اسلام خود، فرزندم «رارها» را رهسپار محضر مقدستان کرده و صریحاً اعلام می دارم که من جز خود، ضامن کسی نیستم و اگر دستور فرمایید خودم رهسپار خدمت پر فیضتان شوم. درود بر شما ای پیامبر خدا!(۱۴)نامه های پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به سران کشورها، مؤید این مطلب است که اسلام از همان آغاز فکر همزیستی مسالمت آمیز با پیروارن ادیان الهی را مطرح ساخته است. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در بیشتر نامه هایی که به پادشاهان جهان ـ که دارای اعتقاد الهی بودند ـ فرستاد، متن آیه ذیل را ـ که همان اعلامیه جهانی اسلام می باشد ـ مطرح کرده است: (یَا أَهْلَ الْکِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَی کَلَمَهٔ سَوَاء بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَلاَ نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَلاَ یَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِن دُونِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ اشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ)(آل عمران: ۶۴) ای اهل کتاب، بیایید تا بر سر سخنی که بین ما و شما یکسان است بایستیم و جز خداوند را نپرستیم و برای او هیچ گونه شریکی نیاوریم و هیچ کس از ما دیگری را به جای خداوند، به خدایی برنگیرد و اگر رویگردان شدند، بگویید شاهد باشید که ما فرمانبرداریم.در اسلام، جنگ برای کسب قدرت و ازدیاد ثروت شدیداً محکوم شده است. اصالت در اسلام همان «صلح» و استفاده

از روش های مسالمت آمیز و دعوت به اصول مشترک است. خدای متعال در قرآن می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که در راه خدا گام برمی دارید (و به سفری برای جهاد می روید) تحقیق کنید و به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند نگویید مسلمان نیستی به خاطر اینکه سرمایه ناپایدار دنیا و غنایمی به دست آورید زیرا غنیمت های بزرگی در نزد خدا (برای شما) است... .» (نساء: ۹۴)اسلام، جنگی را مشروع می داند که یکی از هدف های ذیل را تحقق بخشد: پیکار برای کسب آزادی، جلوگیری از نقض پیمان، از بین بردن موانع دعوت منطقی به اسلام و گرایش به آن برای کسانی که می خواهند به آیین حق بگروند ولی به وسیله قدرت ها محدود شده اند: (وَ مَا لَكُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَـذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيّاً وَ اجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيراً)(نساء: ۷۵) و چرا که در راه خدا و در راه]آزاد سازی[مردان و زنان و کودکان مستضعف ـ که می گویند پروردگارا ما را از این شهری که اهلش ستمگرند خارج فرما و از سوی خویش برای ما یاری و یاوری بگمار ـ کارزار نمی کنید؟بنابراین، نامه هایی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، به عنوان دعوت اسلام به امرا، سلاطین، رؤسای قبایل و شخصیت های برجسته معنوی و سیاسی نوشته است، از شیوه مسالمت آمیز دعوت او حکایت می کند. قریب ۱۸۵ نامه، از متون نامه های پیامبر که برای تبلیغ و دعوت به اسلام و یا به عنوان «میثاق و پیمان» نوشته است در دست می باشد.(۱۵)همه این نامه ها حاکی از آن است که روش اسلام در دعوت و تبلیغ، منطق، و برهان بوده است، نه جنگ و شمشیر. نصایح، اندرزها، تسهیلات و نرمش هایی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در موقع بستن پیمان با ملل مذاهب مختلف از خود نشان دادند، گواهی زنده بر این مطلب است که پیشرفت اسلام زاییده نیزه و شمشیر نبوده است.پانوشت‌ها:ـ علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، دوره جدید، ج ۸، ص ۱۲۲۴۳.۲ـ ر. ك. مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۶.۳ـ ابی جعفر محمّدبن جریر الطبری، تاریخ طبری، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، روائع التراث العربی،ج۳،ص ۵۶.۴ـ مصطفی دلشاد تهرانی، پیشین، ج ۳، ص ۷۵.۵ـ ر.ك. مارسل بوازار، انسان دوستی در اسلام، ترجمه محمّدحسن مهدوی اردبیلی و غلامحسین یوسفی، تهران، طوس، ۱۳۶۲، ص ۱۷۹.۶ـ برای مطالعه اسامی و شرح حال این هیأت ها ر.ك. محمّد ابوزهره، خاتم پیامبران، ترجمه حسین صابری، چ دوم، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۵۳ـ۵۴۲.۷ـ ر. ك. رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام تا سال چهلم، قم، در راه حق، ۱۳۶۶، ص ۲۱۷.۸ـ علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول(صلی الله علیه وآله)، تهران، یس، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۹۷ / ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۵۲.۹ـ علی احمدی، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۰ـ۱۰۱.۱۰ـ همان / جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۲۱۴.۱۱ـ علی احمدی، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۹.۱۲ـ جعفر سبحانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۲۹ / علی احمدی، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۰.۱۳ـ محمّدبن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دارصادر و دار بیروت، ۱۹۵۷ م، ج ۱، ص ۲۵۹.۱۴ـ علی احمدی، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۸ـ۱۲۹، به نقل از: محمّدبن جریر طبری، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۴ / محمّدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۹۸.۱۵ـ برای ملاحظه نامه های پیامبر(صلی الله علیه وآله) نک. به: علی احمدی، پیشین / حمیداللّه حیدرآبادی، الوثائق السیاسیة.

http://www.rasoolazam.com/fa/data/۸۶/۱۲/۰۰۰۱۲۹.php*

مهندسی فرهنگی در عصر امام باقر

(علیه السلام) ... culturalضرورت الگوبرداری از پیامبرانعلی رضائی

●ضرورت الگوبرداری از پیامبرانقرآن به سرگذشت شماری از پیامبران پرداخته که تعدادشان از عدد سی نیز تجاوز نمی کند. این گروه منتخب درحالی از سوی قرآن مطرح می شود که شمار پیامبران الهی در طول تاریخ بشری از آدم(ع) تا خاتم(ص) به تعبیر

مشهور بیش از یک صد و بیست و چهار هزار می باشد. انتخاب و گزینش این شمار اندک خود بیانگر اموری چند است.در آیات قرآنی به مردم و مومنان فرمان داده شده تا به رسالت ایشان ایمان آورده و بی هیچ تفرقه ای آنان را بزرگ شمارند و ارج نهند. از آنها پیروی کرده و به عنوان «منعم علیهم غیرمغضوب و غیرگمراه» از راه راستشان پیروی کنند. با این همه، یادکرد سرگذشت شماری بسیار اندک، به این معناست که ایشان مجموعه کامل و جامع هستند که زندگی انسان را می توانند تبیین کنند.هر عنصری را که در زندگی انسان و سرنوشت آدمی تاثیرگذار است می توان در این مجموعه گزینشی قرآن یافت. زندگی و سرگذشت آنان نه تنها بیانگر تمامی جزئیات زندگی بشر و حالات و مقتضیات پیش روی ایشان است بلکه حالات متعدد هر فردی را نیز روشن می کند. از این روست که این شمار از پیامبران به عنوان الگوی زندگی فردی و جمعی بشر مطرح شده و از مردمان خواسته شده تا در حالات مختلف زندگی و یا در شرایط و مقتضیات زندگی جمعی از نظر فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و خانوادگی و اقتصادی از روش و شیوه آنان استفاده شود. به این معنا که انسان درهر حالت و شرایطی که قرار گیرد نمونه هایی از آن را می توان در گزارش های قرآن یافت و از آن بهره گرفت. هرچند که هرشخصی به جهت چیرگی بعدی از ابعاد و خصوصیات فیزیکی و روانی و شخصیتی، گرایش به نوع خاصی از زندگی دارد. به عبارت دیگر برخی اصولا شخصیتی همانند حضرت موسی(ع) و یا یوسف(ع) دارند و از نظر شخصیتی گرایش و تمایلاتی از نوع تمایلات آن حضرات(ع) نشان می دهند. بطور مثال عده ای روش زندگی شان با غلبه شخصیتی موسی(ع)، موسوی است. علامه آیت الله حسن زاده آملی در درس های فصوص الحکم و مصباح الانس از این حالت به «علی قلب موسی(ع)» تعبیر می کرد. به این معنا که شخصیت ایشان براساس شخصیت موسی(ع) شکل گرفته و متمایل به این نوع زندگی است.به هرحال زندگی پیامبرانی که در قرآن بیان شده به معنای مجموعه جامع و کاملی است که انسان در زندگی فردی و اجتماعی خویش می تواند آن را سرمشق خود قرار دهد. البته در آیات قرآنی بخشی از زندگی پیامبران نقد شده و از انسان ها خواسته شده که این بخش را الگوی خویش قرار ندهند. به عنوان نمونه از مردم خواسته شده تا حضرت ابراهیم(ع) را سرمشق خویش قرار دهند مگر در مسئله استغفار کردن برای مشرک؛ زیرا آن حضرت به آزر عموی خویش که سرپرستی وی را به عهده داشت وعده می دهد که در پیشگاه خداوند برای او استغفار و درخواست آمرزش کند. یا در داستان حضرت یونس(ع)و پیروی از وی را درباره عدم انجام وظیفه پیش از اذن خروج، نقد می کند و به مسئله ابتلاء و گرفتاری او دراین زمینه اشاره می کند که به جهت آن که پیش از اذن خروج، از شهر بیرون رفته و مردمان را به خود واگذاشته بود گرفتار نهنگ و اسارت چهل روزه می شود تا اینکه به توبه از آن رهایی می یابد. این گزارش های قرآنی به این معناست که انسان چگونه می بایست در زندگی فردی و اجتماعی خویش از سرمشق های عینی و ملموسی چون پیامبران و اولیا استفاده کند.زندگی امامان معصوم همانند لقمان حکیم(ع) و خضر (ع) و پیامبران خدا، الگوی زندگی ماست. بازخوانی زندگی آن حضرات(ع) می بایست تنها به ا ین معنا باشد که علی قلب هر یک از ایشان حرکت کرده و زندگی خویش را سامان دهیم. در نوشتار کوتاه حاضر، با نگاهی گذرا به زندگی امام باقر(ع) تلاش می شود تا نقش ایشان در مهندسی فرهنگی امت اسلام بازشناسی شده و راهکارها و موقعیت و وضعیت زمان آن حضرت بازخوانی شود ●.عصر آشوبامام باقر(ع) در حادثه کربلا چهار و یا پنج ساله بود، بنابراین می توان گفت که آن حضرت متولد سال ۵۶ و یا ۵۷ هجری است. حادثه کربلا رخدادی عظیم در زندگی امامان(ع) و امت اسلامی است. این رویداد بسیاری از معادلات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی را به هم ریخت. دولت اموی از آن پس در سراشیب سقوط قرار گرفت و آشوب و هرج ومرج همه کشورهای اسلامی و مرزهای خلافت سلطنتی را دربرگرفت.دولت های چندی شکل گرفت و جنگ و درگیری میان آنان امنیت اجتماعی را به شدت کاهش داد و ترور و قتل های بی دلیل و سیاسی و مذهبی افزایش یافت و بطور کلی عصر پس از رخداد عاشورا، عصر متاثر از آن شد و قیام های پیاپی در مکه و مدینه و کوفه و جاهای دیگر ارکان خلافت سلطنتی را سست کرد.امام باقر(ع) در این شرایط رشد کرد درحالی که حادثه خونین و شهادت جد و خویشان خویش را به چشم دیده و خواری اسارت و

سختی ها و دشواری های سفر اسارت از کربلا تا کوفه و تا شام را چشیده بود. بی گمان این رخداد همان گونه که در زندگی امت تاثیر جدی گذاشته بود در زندگی آن حضرت نیز تاثیرگذار بوده است.امام سجاد(ع) در زمانی به امامت رسید که شرایط، اجازه هرگونه فعالیت را از وی سلب کرده بود. به کارگیری شیوه دعا برای بیان مطالب و آموزه های دینی خود بیانگر تشدید فشارها از سوی حکومت برضد رهبری آن حضرت(ع) بود. حضرت سجاد(ع) هرچند اجازه یافت که به مدینه بازگردد ولی در شرایط بسیار سخت به نوعی در بازداشت خانگی قرار داشت. یزید و پس از آن امویان کوشیدند تا با بازداشت خانگی و مهار شدید آن امام از هرگونه گسترش قیام جلوگیری کنند. بی گمان تلاش هایی که ازسوی برخی از رهبران سیاسی آن زمان به عنوان انتقام از خون امام حسین(ع) انجام می شد می توانست تزلزلی در ارکان حکومت اموی ایجاد کند ولی این قیام ها نمی توانست مشروعیت نظام را تهدیدکند؛ زیرا مدعیان خلافت تفاوت چندانی از نظر مردم با حاکمان و خلفای وقت نداشتند. همان اندازه که حکومت از مشروعیت بهره مند بود آنان از آن مقدار هم کم بهره تر بودند؛ زیرا ابزارهای تبلیغاتی قوی ای در دست نداشتند. اگر کسی و مجموعه ای می توانست و این قدرت را داشت تا حکومت اموی را از مشروعیت ساقط کند، امام سجاد(ع) و خاندان بنی هاشم بودند، دیگران از نظر مردم و حکومت خود یا مدعیان بودند و یا افرادی خارجی که برضد حکومت وقت قیام کرده اند. از این رو حضرت امام سجاد(ع) و بنی هاشم به عنوان دشمنان فعلی و یا بالقوه حکومت به شمار می آمدند از اینرو کنترل آنان تشدید می شد. آن حضرت دراین شرایط حتی نتوانست پیام های انقلاب حسینی را جز در مقطعی خاص بیان کند و همین که به مدینه بازگردانده شد، تحت بازداشت قرار گرفت و هرگونه رفت و آمد و سخنانش به عنوان تهدید دولت قلمداد شد. این گونه است که فرصت آن نیافت تا به مهندسی کامل بپردازد. دراین زمان او تنها توانست از راه دعا و نیایش شمار اندک یاران وفادار به نظام ولایی را حفظ کند. البته روش و شیوه ای که ایشان انتخاب کرد درعصر پس از وی آثار خود را نشان داد. همین یاران اندک با بهره گیری از شیوه دعا و اطلاعاتی که از این راه درباره نظام حق و دولت ولایی منتقل می شد به دور امام باقر(ع) گرد آمدند●. مهندسی فرهنگی دولت امویدولت اموی نیازمند ابزاری برای مشروعیت بخشی و تداوم مشروعیت حکومت بود. نظام ولایی و فرهنگ اسلامی که علویان تبلیغ می کردند مشروعیت آنان را تهدید می کرد. آنان که به عنوان انتقام از قاتلان خلیفه گرد آمده بودند اکنون نیازمند آن بودند که خلافت سلطنتی خویش را توجیه کنند و به آن مشروعیت بخشند.قیام کربلا بسیاری از تلاش های معاویه در مشروعیت بخشی حکومت اموی را مخدوش ساخته و متزلزل کرده بود. اکنون می بایست دوباره با مهندسی جامع فرهنگی، مشروعیت تازه ای به خلافت سلطنتی داده می شد. بهره گیری معاویه از احادیث سازی و نسبت دادن آن به پیامبر و یا استفاده از روش های بنی اسرائیل و اسرائیلیات، دیگر کارایی لازم را نداشت.جبرگرایی که معاویه آن را تبلیغ می کرد پذیرش هر دولت ظالم و ستمگری را برای مردم آسان می کرد ولی این به تنهایی ثبات دولت اموی را تضمین نمی کرد. هر دولتی چون دولت مختاری یا دولت زبیری نیز می توانست از آن بهره گیرد. در این زمان، فرهنگ ها و اقوام مختلف به اسلام روی آورده بودند و مرزهای جغرافیای اسلام از سند و آمودریا گذشته و از آفریقا و شاخ آفریقا فراتر رفته بود. فرهنگ ها و افکار و نظریه های حقوقی و اقتصادی دیگری در جامعه اسلامی گسترش یافته بود. تبادل فرهنگی موجب شده بود تا نظام حقوقی روم و نظام اقتصادی یهودی و نظام تفکری عرفان مسیحی اسکندریه و تصوف بودایی شرقی وارد حوزه فرهنگی اسلام شود.امویان می کوشیدند تا با ایجاد بحث های علمی، نواندیشی دینی را تقویت کنند. بحث هایی که امروز درباره تجربه دینی و کلام الهی و کلام جدید مطرح می شود در آن دوره نیز به شدت رواج یافته بود. بحث اختیار و جبر و یا مخلوقیت قرآن و یا کلام نفسی و یا نزول کلامی قرآن و مانند آن مباحثی بود که به شدت در جامعه ترویج داده می شد.نواندیشی دینی به احزاب اموی این فرصت را داد تا به کمک عناصر بیرونی دینی به خواسته های خویش دست یابند. دولت اموی، مهندسی فرهنگی ای را در نظر داشت که بی شباهت با مهندسی فرهنگی امروز تابوی فرهنگی نیست. هدف از همه این ها چیزی جز بیرون راندن تفکر ولایی و نظام فرهنگی ناب اسلام نبود که بر

امامت و عدالت تأکید داشت.در این دوره فشارهای بی اندازه نژادپرستی عربی از سوی معاویه و دولت اموی، واکنش نژادی اقوام دیگر را به دنبال داشت. تأکید بر اقوام و قومیت های نژادی موجب می شد تا همگرایی کاهش یابد و دولت اموی خود را کم تر درگیر کند. نیروها و سرمایه های بسیاری در جنگ های فکری مذهبی و تفکری هزینه می شد و به تحلیل می رفت.دولت اموی توانست با بهره گیری از مهندسی جدید و آوردن ترجمه های متون آرامی و پهلوی و تفکرات پیش از اسلامی، فرهنگ اسلامی را به چالش بکشاند. در این دوره است که مسئله تصوف و جبرگرایی و فلسفه غربی آرامی و مانند آن حیات فرهنگی اسلام را تهدید می کند.نظام ولایی که بر پایه مهندسی فرهنگی اسلام برقرار شده بود این گونه خود را در خلا می یافت. هر نظامی بی پشتوانه فرهنگی نمی تواند ایجاد و یا پا بر جا بماند. اکنون فقه و حقوق از فقه و حقوق اسلامی به مراتب دورتر شده بود. عناصر فرهنگی دیگر از اقوام و فرهنگ های غیراسلامی جایگزین عناصر فرهنگی اسلام شده و نظام ولایی جایگاهی در تفکر مردم نداشت.این گونه است که امام باقر(ع) خود را در جایی می بیند که می بایست به ترسیم نظام فرهنگی جامع و کاملی بپردازد که با شرایط و مقتضیات زمان خود هماهنگی و سازگاری داشت.مباحث فلسفی و عرفانی و صوفی و نظام های حقوقی رومی و ایرانی و نظامی اقتصادی غربی و شرقی، جامعه اسلامی را از اسلامیت بیرون برده و تنها نامی از آن بر جای گذاشته بود. این نظام فرهنگی جدید به هدف مشروعیت بخشی به نظام سیاسی خلافت سلطنتی ایجاد شده و در جامعه ریشه گرفته بود ●.مهندسی فرهنگی امام باقر(ع)امام باقر(ع) در این شرایط کوشید تا نظام فرهنگی اسلامی را بازسازی و باز تولید کند. شرایط به گونه ای بود که همه عناصر اسلامی به شکل التقاطی از محتوا تهی شده بود. واژگان، اسلامی بود ولی محتوا همان عناصری را القا می کرد که در نظام فرهنگی و حقوقی غربی و شرقی وجود داشت.در این دوره امام با بهره گیری از شرایط فراهم آمده هرج و مرج و آزادی اندیشه و بیان توانست با گردآوری کسانی که به نظام ولایی وفادار بودند نظام فرهنگی اسلام را بازسازی کند و به اصلاح امت جد خویش به شکلی دیگر اقدام کند.امام باقر(ع) کوشید تا نظامی جامع و کامل را دوباره بازسازی کند که هم در واژگان و هم در محتوا از اسلام قرآنی بهره مند بود. اگر نظامی را که امویان در حوزه های مختلف فرهنگی سیاسی و اجتماعی و حقوقی پدید آورده بودند نظامی جامع و کامل بود که مشروعیت نظام خلافت سلطنتی را تضمین و توجیه می کرد، امام باقر(ع) نیز نظامی را پی ریزی کرد که این گونه جامع و کامل بود.از این روست که امام باقر(ع) طبق وعده پیامبر(ص)، باقرالعلوم شد. در روایات است که پیامبر(ع) آن حضرت را باقرالعلوم(ع) و شکافنده دانش ها نامید. به جابربن عبدالله انصاری فرمود که سلام آن حضرت(ص) را به محمدبن علی باقرالعلوم برساند و جابربن عبدالله در سن شش سالگی به ملاقات آن حضرت می رود و در کوچه های مدینه زمانی که باقرالعلوم سرگرم بازی بوده سلام رسول خدا(ص) را به ایشان می رساند. امام(ع) در حوزه کلام که عهده دار دفاع و پاسداری از مرزهای عقیده و ایمان است شاگردانی بزرگ و نام دار تربیت می کند. شاگردانی که بتوانند در برابر تفکرات رومی و یونانی و غربی و هم چنین شرقی از ایرانی و هندی بایستند و پاسدار مرزهای تفکرات ناب اسلامی و قرآنی باشند ●.مهندسی تمدنیدر حوزه علوم و فنون روز نیز این گونه عمل می کند و تنها به نیازهای صرف دینی نمی پردازد؛ زیرا نظام مهندسی ایشان می بایست عهده دار مهندسی تمدنی باشد و تمدن بی علوم و دانش های انسانی، ممکن و شدنی نیست. بازسازی مهندسی تمدنی ایشان بر پایه اسلام و قرآن انجام می شد و در همه عناصر خود حتی در شیمی و فیزیک و جغرافیا و نجوم عناصر نشانه و آیه بودن را با خود حفظ می کرد.امام نمی خواهد تمدنی را بسازد که تنها دنیای آدمی را آباد کند بلکه باید متوجه هدف آفرینش و هستی باشد. از این رو در همه علوم عناصری از دین را به گونه ای وارد می کند که شخص در دانش جویی خویش آیه و نشانه بودن را همزمان ادراک و فهم کند. این مسئله موجب می شود که دانش هایی که به شاگردان منتقل می کند عناصری از دین اسلام و حکمت قرآنی را همراه داشته باشد و شخص هرگز از خدا غافل نشود ●.فقه و حقوق وارداتی، جایگزین فقه نبویاز آن جایی که گسترش دولت و مرزهای جغرافیایی نیازها و شرایط جدیدی را پدید می آورد نظام خلافت سلطنتی برای جایگزین کردن و پاسخ دادن به نیازها و شرایط، از فقه و

حقوق رومی و ایرانی بهره می گرفت. این مسئله موجب شد تا فقه اسلامی از اصالت و مرکزیت بیرون رود و فقه و حقوق رومی و ایرانی در بسیاری از امور به ویژه در حوزه امور دولت و نظام سیاسی و اجتماعی، خود را بر جامعه تحمیل کند. به نظر می رسد که همین مسئله موجب شد تا در این عصر و عصر صادق(ع) مکاتب فقهی متعددی پدید آید و حتی برخی با تشدید مخالفت ها خواهان بازگشت به عصر فقه نبوی شوند و برای رهایی از مشکلاتی که پدید آمده بود به ظاهر فقه نبوی بسنده کنند.تفکر اشعری در حوزه اندیشه و اعتقادات و تفکر ظاهری در فقه و حقوق واکنش طبیعی به این فرآیند رومی و ایرانی شدن فقه و حقوق اسلامی و یا اعتقادات مردم بود. قیاس گرایی حنفی نیز پاسخی بود به نیاز دولت مردان در حوزه فقه و حقوق. از این روست که امام باقر(ع) و نیز امام صادق(ع) به بازسازی فقه و حقوق برپایه وحی می پردازند.در این دوره دو جریان دیگر پدید می آید. جریانی افراطی که می کوشد برای مقابله با تهاجم فرهنگی غربی و ایرانی حمایت شده از سوی دولت اموی به عناصر ظاهری عصر نبوی بازگردد و جریانی دیگر که می کوشد تا با عقل گرایی افراطی، خود را از مشکلات و تهاجمات فرهنگی برهاند. از این رو دو جریان اعتزال و اشعری با نمودها و نمادهایی در حوزه ظاهرگرایی و قیاس گرایی، خودنمایی می کند.در مقابل این جریان های به ظاهر اسلامی، مهندسی فرهنگی و جامع امام باقر قرار می گیرد که بر پایه اصول اسلامی و اعتدال قرار دارد. ازاین رو هم عقل گرایی اعتزالی را در بخشی با خود همراه دارد و هم ظاهرگرایی حدیثی را به کار می گیرد. این گونه است که مهندسی فرهنگی امام باقر (ع) و فرزندش از جامعیت و کمالی برخوردار می گردد و نظام ولایی را دوباره بر این اساس بازسازی می نماید تا بتواند در جریان سیاسی و نظام فعال آن نقش مثبت و تاثیرگذاری را ایفا کند به گونه ای که در عصر امام موسی کاظم (ع) و عصر امام رضا(ع) نظام ولایی با مهندسی کامل آن حضرات (ع)، تاثیرات خود را به روشنی نشان می دهد.به هر حال چنان که گفته شد هر یک از امامان(ع) همانند هر یک از پیامبران، در شرایط و مقتضیات خاص قرار داشتند و به شکل کامل و درست وظیفه خود را عمل کرده اند. بازخوانی سرگذشت و تحلیل زندگی آنان می بایست همانند بازخوانی زندگی پیامبران(ع) در قرآن انجام شود و با توجه به شرایط زندگی آنان و مناسبات اجتماعی و فرهنگی و مانند آن از هر یک از آموزه های آنان در جریان مهندسی زندگی و تمدنی خویش بهره گیریم. از این رو به نظر می رسد که زندگی هر یک از این الگوهای عینی می تواند در شرایط مختلف و متضاد، فرد و یا جامعه را به سرانجام رساند. بر ماست که با بازخوانی درست زندگی و شرایط آنان و وضعیت و نیازهای جامعه امروز، از روش ها و راهکارهای پیشنهادی و عملی آنان استفاده کنیم. این گونه است که به درستی از آنان در زندگی اسوه گرفته ایم.منبع: روزنامه کیهان

مدیر معصوم

! مدیر راستین انسانیت و آزادگی مهدی جان خدا کند که بیائی!

In Islamic eschatology the Mahdi(transliteration: , Mehdi "Guided One") is the prophesied redeemer of Islam

....

امام مهربانی ها

محبوب رضاست هر که دل ریش تر است	از کعبه صفای این حرم بیشتر است

Ali ibn Musa al-Rida(Arabic Commonly known as, Ali al-Rada) (Eleventh of Dhu al-Qi'dah, ۱۴۸ AH – Seventeenth of Safar, ۲۰۳ AH) (Approximately: January ۱, ۷۶۵ AD - May ۲۶, ۸۱۸ AD) was the Seventh

descendent of the Islamic prophet Muhammad and the eighth Shī'a Imām. His given name was Ali ibn Masa ibna Ja'far. In Persian, he is known as, Imam Reza

اسلام و دموکراسی

... islam&democracyدر گذشته پیوند میان دین و دموکراسی چندان مورد سؤال نبودحمزه علي وحيدي‌منش

در گذشـته پیوند میان دین و دموکراسـی چندان مورد سؤال نبود؛ چرا که عنصـر اصـلی دموکراسی خصلت ضد استبدادی و مردمی بودن آن بود. هیـچ حکومتی نمی‌توانست رضایت مردم را جلب کند مگر آن‌که به آداب، سـنن و باورهای آنها احترام بگذارد و در جهت بر آوردن خواسته‌هـای دینی مردم در کنار سایر خواسته‌ها تلاش نمایـد. اما امروزه برخی با کم‌رنگ جلوه دادن عنصـر فوق، سکولاریسم را رکن رکین دموکراسی قلمداد می‌کنند، آنگاه با مشکل ناسازگاری دین و دموکراسی مواجه می‌شوند و در نهایت به این قضاوت می‌رسند که حکومت دینی نمی‌تواند دموکراتیک باشد.نگارنده در این مقاله تلاش کرده است تا نشان دهد این مشکل کاملاً- تصنّعی و غیر علمی است؛ نـه سـکولاریسم از اصـول دموکراسـی اسـت و نـه دیـن بـا دموکراسـی ناسازگـار است.واژه‌هـای کلیـدی:دین، اسـلام، دموکراسـی، مردم سالاـری.دموکراسیدموکراسـی واژه یونـانی و در لغت به معنای حکومت مردم است. و در اصـطلاح، بـا داشـتن انبوهی از معانی، ضـدیت آن با حکومت‌های «فرد سالار»،(Monocracy) «اریستوکرات»(Aristocracy) (حکومت اشراف) و الیگارشی(Oligarchy) مهم‌ترین معرف آن است. بنابراین دموکراسـی نظامی است مردمی یعنی در خـدمت عموم مردم نه صـنف، فرد یا طبقه خاص. تاریخ دموکراسی نشان دهنده اعمال دو مدل از این نوع حکومت بوده است: مدل مستقیم که یونـان باسـتان اجرا می‌شـد و غیر مسـتقیم که امروزه اعمـال می‌گردد.در مـورد وجهه دموکراسـی گفته می‌شود: اقبـال و ادبـار به دموکراسـی همیشه یکسـان نبوده تـا اواخر قرن نوزدهم غالبـاً نگاههـا به آن منفی بود. افلاطون از پیشـگامان نقـد دموکراسـی آن را حکـومت جهـال نامیـد و به شـدت بـا آن مخـالفت نمود. ارسـطو بـا دیـده تردیـد بلکه بـدبینی به آن می‌نگریست و در تقسیم‌بندی حکومت‌ها آنرا در ردیف حکومت‌های نامطلوب جای داد. او «دموکراسـی را حکومتی می‌دانست که فقط به صـلاح تهیدسـتان نظر دارد. در تأمین صـلاح عموم نمی‌کوشد» این مفهوم از قرن نوزدهم به ادبیات سیاسـی غربی بازگشت. گرایش مجدد به دموکراسـی تقریباً زمانی آغاز شـد که نظریه حق الهی حکومت مورد توجه قرار گرفت. هابز در کتاب لویاتان این نظریه را به سـخره گرفت و به شدت رد کرد.۲ او نظریه قرارداد اجتمـاعی را به عنـوان نظریه بـدیل آن مطرح کرد که حکـومت حق مردم است نه حق خـدا؛ مردم می‌توانند این حق را به هرکس که بخواهند بسپارند.۳ هابز لباس تقدس را از تن حکومت در آورد و آن را زمینی و بشـری ساخت. لاک و روسو – که از اصـحاب قرارداد اجتماعی به حساب می‌آینـد – نیز تأثیر بسـزایی در پیشبرد انـدیشه دموکراسـی ایفا کردند. با این حال دموکراسـی مـدرن لیبرال در عرصه نظریه‌پردازی بیشتر مـدیون جان اسـتوارت میل و پیروان اوست. او نهاد نماینـدگی را از عناصـر دموکراسـی برشمرد و دموکراسی غیر مستقیم را تئوریزه کرد. در این سیستم نمایندگان منتخب شهروندان به جای آنها نقش ایفا می‌کننـد و زمام امور حکومت را به دست می‌گیرنـد.محبوبیتی که دموکراسـی طی قرون اخیر به ویژه در قرن بیسـتم پیـدا کرده، بی‌سـابقه است. تـا جایی که کمتر سیاسـتمدار و حتی اندیشـمندی حاضـر می‌شود آن را به کلی رد کنـد. حتی مسـتبدترین نظام‌های سیاسـی در تلاشـند با اتخاذ برخی از نمادهای آن، از جمله تشـکیل پارلمان و انجام انتخابات صوری، حکومت خود را دموکراتیک معرفی کنند. البته تفسیرهای دموکراسی از یونان باستان تاکنون بسیار متنوع بوده است. به قول دیوید هلد «تاریخ اندیشه دموکراسی بغرنـج و تاریـخ دموکراسـی‌ها گیـج کننده است».۴ هر فرهنـگ و جـامعه‌ای، معنـای خاصــی را از آن اراده می‌کنــد. «همیـن حـالا دموکراسـی انگلیسی و آمریکایی با دموکراسی فرانسوی یا ایتالیایی و حتی ایرلندی فرق دارد».۵حسین بشیریه نظریات دموکراسی را در سه گروه عمده دسته‌بندی کرده است:۱. دموکراسـی به معنای حکومت اکثریت مردم، ۲. دموکراسی به معنای حکومت قانون و

۳. دموکراسی به معنای حکومت متناوب چندین گروه. دموکراسی اکثریتی همان دیدگاه کلاسیک درباره دموکراسی است که به آرای ژان ژاک روسو بر می‌گردد. براساس این دیدگاه اکثریت هیچ گاه اشتباه نمی‌کند. دموکراسی به این معنا مظهر اراده اکثریت مردم است... برخی دیگر جوهر دموکراسی را در حکومت قانون می‌داننـد. از این نگاه قـدرت اساساً خطرناک است و باید به قانون محدود شود. حکومت خوب حکومت محدود است، اما اراده اکثریت محدودیتی بر قدرت محسوب نمی‌شود، بلکه ممکن است کار را به خودکامگی اکثریت بکشاند... اکثریت باید به وسیله نهادهای قانونی کنترل شود... دموکراسی نه حکومت مستقیم توده‌ها یـا اکـثریت مردم، بلکه وسیله‌ای برای مشورت بـا اکثریت در جهت حفظ منـافع افراد و اقلیت‌هـاست. برخی دیگر از نظریه پردازان معاصر جوهر دموکراسی مدرن را رقـابت میـان چنـدین گروه قـدرت می‌داننـد.۶دیویـد هلـد در یک برداشت کلی و جامع از تعریف‌های ارائه شـده از دموکراسی می‌نویسـد:تقریباً کلیه نظریه پردازان تجربی، به رغم اختلاف نظرهـایی که با یکـدیگر دارند دموکراسی را مجموعه‌ای از ترتیبات نهادی تعریف می‌کنند که یک بافت سیاسی غنی از گروه‌های همسود پدید می‌آورد و امکان نفوذ و انتخاب رهبران سیاسی و حکومت اقلیت‌هـای متعـدد را ممکن می‌سازد.»۷دین۸«دین» در لغت در معـانی متعـددی از جمله طاعت، جزا و قرض به کار رفته است. در معنای استعاری نیز به معنای اطاعت از شریعت استعمال شده است.۹ مفاهیمی که برای دین بر شمرده شده قابل احصا نیست؛ از این رو در این جا تعریف‌های ارائه شـده از آن را در سه گروه دسته‌بندی کرده و مفهوم مورد قبول خود را از آن روشن می‌کنیم:۱. عـده‌ای دین را چنان گسترده معنا کرده‌انـد که هر آیینی را ولو اعتقاد به خدا نیز در آن مطرح نباشـد در بر می‌گیرد؛۱۰۲. برخی دیگر دین را تا حـد احساس تنزل داده‌انـد؛۱۱۳. گروهی اعتقـاد به توحیـد، معاد و نبوت را شرط دین‌داری می‌دانند.۱۲قرآن کریم درباره دین و به طور خاص اسلام می‌فرمایـد:انَّ الدَّینَ عِندَاللَّهِ الِاسـلَامُ؛۱۳ در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است.وَمَن یَبتَغِ غَیرَ الِاسـلامِ دِیناً فَلَن یُقبَلَ مَنهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الخَاسِرینَ؛۱۴ و هر که جز اسلام دینی دیگر] جویـد هرگز از وی پـذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکـاران است.وَ مَن أحسَنُ دِینـاً مِّمَّن أسلَمَ وَجهَهُ لِلَّه وَ هُوَ مُحسِنُ؛ دین چه کسی بهتر است از آن کس کـه خـود را تسلیم خـدا کرده و نیکوکـار است.۱۵امیر مؤمنان علی‌علیه السـلام می‌فرمایـد:أولُ الدُّینِ مَعُرِفَتَه، و کَمالُ معُرِفَتِهِ التَّصدیق بِهِ، و کَمالُ التَّصدیقِ بِهِ تَوُحیده، و کَمالُ تَوُحیدِهِ الاخلاصُ لَهَ؛۱۶ اساس دین، شناخت خداوند است و کمـال شـناخت او تصـدیق به وجود اوست و کمـال تصـدیق به وجود او یکتـا و یگـانه دانستن اوست و کمـال اعتقاد به یکتایی و یگانگی او، پرستش اوست.براساس آیات و روایات رکن اصلی دین پـذیرش خداوند تبارک و تعالی است و رکن دوم آن، تسلیم محض در برابر اوست. مصداق رکن دوم در طول زمان تحول پیدا می‌کند؛ قبل از بعثت رسول مکرم اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم، اطاعت از پیامبران گذشته مصداق تسلیم در برابر خدا بود و در بعثت پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم تسلیم خداوند در اطاعت او منحصر شده است.بنابراین منظور ما از «دین» آیینی است که از جانب خداوند به واسطه رسول مکرم اسلام بر بشر عرضه شده و نحوه ارتباط بشر با خویشتن، با خدا، با اجتماع و با طبیعت را ارائه داده و توسط ائمه اطهارعلیهم السلام تفسیر و تبیین شده است. این دین امروزه تنهـا «دین» بر حق و تحریف نشـده، از طریق قرآن و سـنت و عقل در اختیار بشـر می‌باشـد که با روش مورد قبول شـرع، نیازهـای فردی و اجتمـاعی در هر زمـان بـه دسـت فقهـا اسـتخراج می‌شـود.اجتمـاع دیـن و دموکراسـی‌با تـوجه بـه مفـاهیم «دیـن» و «دموکراسـی»، در نگـاه نخسـت، میـان آن دو ناسازگـاری در حـد تنـاقض احسـاس می‌شـود. «دموکراسـی» هرگـونه محـدودیت در حکومت و دخالت در آن را به خواست انسان منحصر می‌کند و از پذیرش دخالت غیر انسان در سرنوشت خود شانه خالی می‌کند. واژه مردم سالاری خود گویای این نکته می‌باشد که در این نظام سیاسی «مردمْ» سالار و سرور بوده و در رأس حکومت جای دارند. خواست آنها ملاک مشروعیت نظام است و مشروعیت قوانین مدیون رضایت مردم است. بر فرض که مشروعیت به حقانیت تعریف شود، این مردم هسـتند که حق و باطـل را تعیین می‌کننـد. هر نظامی که مردم به آن روی آورنـد حق است و هر نظامی را که آز آن روی برگردانند از حقانیت ساقط می‌شود. با رأی با واسطه و بی‌واسطه آنها سران نظام و کلیه مسئولان حکومت انتخاب می‌شوند و

با روی‌گردانی آنها باید از قدرت خلع شوند. در حالی که اسلام هم مشروعیت اصل نظام سیاسی و هم مشروعیت مجریان و کلیه دست‌اندرکاران نظام را، الهی می‌داند. اساساً از نظر اسلام هیچ منبع مشروعیتی به غیر از خداوند وجود ندارد. او حاکم علی الاطلاق است «انِ الحُکمُ الّا لِلّهِ».۱۷ مشروعیت در اسلام، امر واقعی و حقانی است و حقایق با خواست‌ها متحول نمی‌شوند. کسانی حق حکومت دارند که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم مأذون از طرف خداوند باشند. حکومتی که در رأس آن ولی فقیه قرار گرفته، با واسطه ائمه‌علیهم السلام و پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم به خداوند می‌رسد با این توصیف چگونه می‌توان حکومت دینی را نظام «مردم سالار» خواند؟در این جا دو پاسخ را ارائه می‌کنیم.پاسخ اول: همچنان که از سؤال به روشنی بر می‌آید در آن سکولاریسم و امانیسم به عنوان عناصر دموکراسی پیش فرض گرفته شده و آنگاه دین در مقابل دموکراسی قرار گرفته است؛ ولی سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا این تقابل تصنعی نیست؟ آیا در مفهوم دموکراسی واقعاً امانیسم و سکولاریسم نهفته است؟ آیا این مفهوم خود تحمیل نوعی دیکتاتوری تحت نام دموکراسی به معتقدان ادیان نیست؟ آیا چنین ادعایی از مسلمات است و نیازمند دلیل نیست؟ آیا می‌توان برای همه ادیان نسخه واحدی پیچید؟ اگر جامعه‌ای واقعاً با ادله قطعی عقلی، به این نتیجه رسیده باشد که سعادت آنها در گرو پیروی از دین خاصی است و آن دین نه تنها مشوق حضور مردم در عرصه‌های مختلف اجتماعی، بلکه همه را به آن مکلف ساخته باشد، چگونه برای افکار عمومی و افکار خواص قابل توجیه است که به تمام باورهای متدینان به آن دین، با شعار «آزادی ادیان»، احترام بگذارند ولی به آنها حق ندهند نگاه دینی به دموکراسی داشته باشند و متناسب با فرهنگ خود نظام سیاسی خود را شکل دهند؟ این سؤال در برابر کسانی که مروج پلورالیزم معرفتی و اخلاقی بوده و به تبع آن بر طبل تساهل و تسامح می‌کوبند، بیشتر خودنمایی می‌کند. آنها باید توضیح دهند که چرا قانون پلورالیزم، تساهل و تسامح، این عرصه را در بر نمی‌گیرد؟ این نظریه هم با معنای لغوی دموکراسی به معنای حکومت مردم بر مردم، ناسازگار است و هم با تلقی عموم نظریه‌پردازان چند دهه قبل و حتی با دیدگاه بسیاری از نظریه‌پردازان کنونی در جهان عرب همخوان نیست.به نظر می‌رسد در ورای این اشکال تراشی‌ها انگیزه‌های سیاسی نهفته است. اگر به تاریخچه دموکراسی نظری بیفکنیم ضدیت با دین را در نهاد دموکراسی نمی‌یابیم. چنین ویژگی خود با ایجاد پارادوکس، دموکراسی را نفی می‌کند. با ملاحظه تعریف‌هایی که از دموکراسی شده و به برخی اشاره کردیم روشن می‌شود که دموکراسی مستقیماً در مقابل دین قرار نگرفته است.۱۸ این تعریف‌ها علی‌رغم اختلاف‌های جزئی و کلی، وجه مشترک‌شان آن خصلت ضد استبدادی و پذیرش فی‌الجمله حق مردم در حکومت است. از اغلب تعریف‌ها بر می‌آید رضایت مردم از حکومت عنصر اصلی دموکراسی می‌باشد.بعد از انقلاب اسلامی به منظور طرد ایران از جرگه کشورهای دمکراتیک که در حال بدل شدن به الگویی مناسب برای تلفیق دین و دموکراسی برای جهانیان به ویژه مسلمانان بود، نظریه‌پردازان غربی تلاش کردند تا با معرفی لیبرال دموکراسی به عنوان تنها مدل دموکراسی، در اذهان جهانیان چنین وانمود کنند که تلازمی ضروری و پایدار میان لیبرالیسم و دموکراسی وجود دارد و تفکیک آنها امری محال و ممتنع است.بعد از پیروزی اسلام گرایان در الجزایر و روی کار آمدن دولت کودتا با حمایت دولت‌های غرب، این تبلیغات دوباره اوج می‌گیرد. آنها در علت همکاری خود با دولت کودتا و سرنگونی اسلام گرایان گفتند تلفیق دین و دولت با دموکراسی سازگار نیست و ما به روی کار آمدن اندیشه غیر دمکراتیک و استبدادی رضایت نمی‌دهیم. این تز غیر علمی، سیاسی بلکه دیکتاتوری توانسته است اذهان بسیاری از مسلمانان را به خود مشغول دارد و برخی را به سوی طرد کامل دموکراسی و عده‌ای دیگر را به تحویل یا حتی کنار گذاشتن دین به نفع دموکراسی بکشاند.برخی دموکراسی را به این دلیل که بر انسان محوری و سکولاریسم بنا گشته، با روح خدا محوری اسلام ناسازگار یافته و رد کرده‌اند. اینها هرگونه دموکراسی خواهی را در خلاف مسیر اسلام ارزیابی می‌کنند. در مقابل کسانی که جهت‌گیری فکری‌شان به سوی غرب است بدون این که به آموزه‌های اسلام در رد سکولاریسم و امانیسم و ضدیت کامل اسلام با حکومت استبدادی و خودکامه توجه کنند، به کلی دین را از سیاست جدا دانسته تا مانعی پیش رویشان در دموکراسی خواهی

نداشته باشند. از سوی دیگر عده‌ای که نتوانسته‌اند انتساب سکولاریسم به اسلام را همانند مسیحیت بپذیرند، چاره را در آن دیدند که با اصل گرفتن حقانیت دموکراسی سکولار و با توسل به علم هرمنوتیک و ادعای قرائت‌های مختلف از دین، اسلام را، به گونه‌ای تفسیر کنند که با دموکراسی راست در آید.آقای مجتهد شبستری می‌نویسد:ارزش قانون قطعی لازم الاتباع خداوند که مخالفان دموکراسی از متروک شدن آن بیمناکند چگونه به دست می‌آید و چگونه معلوم می‌شود؛ آیا با توجه به مباحث فلسفی تفسیر متون (هرمنوتیک فلسفی) که خصوصاً در قرن بیستم دامن گسترده است می‌توان تفسیر معینی از یک متن را تنها تفسیر ممکن و درست و معتبر اعلام کرد؟ آیا با توجه به این مباحث، دیگر معنایی برای «نص» در مقابل «ظاهر» - آن طور که گذشتگان تصور می‌کردند - باقی مانده است؟ هیچ متنی تفسیر منحصر به فرد ندارد و از همه متون تفسیرها و قرائت‌های متفاوت می‌توان داد و هیچ متنی به این معنا «نص» نیست... اسلام به هر صورت که تصور شود گونه‌ای فهم و تفسیر از کتاب و سنت است و هیچ فهم و تفسیری از کتاب و سنت تا آن جایی که به انکار نبوت پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم نرسد خروج از اسلام به شمار نمی‌آید. همه فهم و تفسیرهای کتاب و سنت همیشه و از سوی همه کس در افق فرهنگی - تاریخی معینی انجام شده است.۱۹پاره‌ای از احکام فقهی موجود با دو اصل مهم دموکراسی، مساوات حقوقی همه شهروندان و اصل هدف قانون باید تأمین منافع همه شهروندان باشد، معارضه دارد؛ مثلاً پاره‌ای از احکام فقهی از برتری‌های حقوقی مسلمانان یا مردان بر زنان سخن می‌گوید، پاره‌ای از احکام فقهی اگر قانون تلقی شوند، نه منافع همه شهروندان که منافع عده خاصی را تأمین می‌کنند. آیا باید این احکام فقهی را که در شرایط تاریخی معینی نقش خاص داشته‌اند، قوانین قطعی و ابدی و همه عصری خداوند اعلام کنیم و با آنها به جنگ دموکراسی برویم...؟ ۲۰در مقابل این عده، جمع کثیری تحت تأثیر این ترفند قرار نگرفته و با ایمان به حقانیت اسلام و باور به توانایی اداره کامل جامعه از سوی اسلام، به دنبال معرفی نظام سیاسی مورد نظر اسلام هستند. آنها مروج این عقیده هستند که نه اسلام سکولاریسم را بر می‌تابد و نه سکولاریسم از ذاتیات دموکراسی است، بلکه دموکراسی در مقابل نظام دیکتاتوری، شیوه و شکل دیگری از اداره جامعه است، که می‌توان با اصلاح و متناسب ساختن آن با آموزه‌های اسلامی، ساختار حکومت اسلامی را بر اساس آن پایه‌ریزی کرد.امام خمینی بارها بر این نکته تأکید کرده‌اند که اسلام نه تنها ضدیتی با دموکراسی ندارد بلکه قویاً حامی آن است:ممکن است دموکراسی مطلوب ما با دموکراسی که در غرب هست مشابه باشد، اما آن دموکراسی‌ای که ما می‌خواهیم به وجود آوریم در غرب وجود ندارد و دموکراسی اسلام کامل‌تر از دموکراسی غرب است.۲۱جمهوری اسلامی... دموکراسی واقعی است.۲۲«حکومت جمهوری است مثل سایر جمهوری‌ها، و احکام اسلام هم احکام مترقی و دموکراسی پیشرفته و با همه مظاهر تمدن موافق».۲۳اسلام یک دین مترقی و دموکراسی به معنای واقعی است.۲۴آری اسلام با دموکراسی نه تنها ضدیتی ندارد، بلکه دموکراسی به راحتی از متون اسلامی قابل استخراج است. البته در این جا توجه به این نکته اساسی و کلیدی - که در بیانات امام خمینی هم بر آن تأکید شده - ضروری است که دموکراسی مورد تأیید اسلام، منحصر به فرد بوده و با دموکراسی‌های غربی تفاوت کامل دارد؛ در این دموکراسی‌ها سکولاریسم به عنوان یک اصل پذیرفته شده است. امری که هرگز مورد تأیید اسلام نیست.از جواب کلی امکان جمع دین و دموکراسی که بگذریم، در این جا به صورت مشخص روشن می‌کنیم که در میان معانی فوق العاده زیاد «دموکراسی» و «دین»، کدامین برداشت از دین با کدامین مفهوم از دموکراسی سازگار هستند و با تلفیق آنها، می‌توان «دموکراسی دینی» را پایه‌ریزی کرد؟اگر «دموکراسی» را به معنای حکومت مردم بر مردم به معنای حقیقی آن بدانیم، و اعتقاد بر این باشد که خواست مردم تنها ملاک مشروعیت است، به گونه‌ای که ممکن است نظام «الف» در زمان «ب» مشروع و در زمان «ج» به دلیل تحول خواست مردم نامشروع گردد، و یا مشروعیت آن براساس رضایت و عدم رضایت مردم نوسان پیدا کند، دموکراسی بدین معنا تعارض کامل با دین دارد و جمع میان آن دو، جمع میان ضدین است. اما اگر دموکراسی به معنای نظامی آزاد و ضد استبدادی باشد که در آن حقوق مردم محترم است. و مردم در گزینش برخی از مسؤولان نقش دارند و حاکمیت قانون مانع اعمال سلایق

است، و بالاخره نظامی است مردمی و در خدمت عموم مردم و نه در خدمت گروه یا فرد خاص، دموکراسی بدین معنا نه تنها برخلاف اسلام نیست بلکه به راحتی از متن آن قابل استخراج است. حکومت اسلامی، حکومتی الهی – مردمی است. حکومت امام و امت است. با حکومت‌های تئوکرات قرون وسطی همان قدر بیگانه است که با نظام‌های استبدادی و فاشیستی سر ستیز دارد. اگر این تلقی را از دموکراسی داشته باشیم و دین را به معنای فوق بگیریم، دیگر نباید از امکان جمع میان اسلام و دموکراسی سخنی به میان آوریم، چون جمع فرع بر دوگانگی است. دموکراسی بدین معنا ذاتی حکومت دینی است و غیر قابل انفکاک از آن می‌باشد؛ به گونه‌ای که در حالت عادی، نظام غیر مردمی لزوماً غیر اسلامی هم خواهد بود.تلقی نخست از دموکراسی (حکومت مردم بر مردم) تلقی کلاسیک است. روسو در کتاب قرارداد اجتماعی چنین تصویری از دموکراسی را ارائه داده است. دموکراسی به این معنا به دلایل مختلف از جمله غیر عملی بودن آن، تخصصی بودن سیاست و حکومت که توده مردم از آن بیگانه‌اند و کارنامه بدی که دموکراسی توده‌ای و کنترل نشده از خود به جا گذاشته، طرفداران خود را از دست داده است. امروزه اغلب حامیان دموکراسی از معنای دوم آن جانب‌داری می‌کنند. دموکراسی در این معنا با انواع فرهنگ‌ها و نگرش‌ها قابل جمع می‌باشد.ماهیت دموکراسی سیاسی به عنوان مجموعه‌ای از شیوه‌ها و رویه‌ها آن را قادر می‌سازد که خود را با بسیاری از نهادهای سیاسی و اقتصادی تطبیق دهد. آن طور که تجربه نشان داده است نظام دموکراسی با اشکال حکومتی جمهوری، پادشاهی، نظام‌های دو حزبی و چند حزبی کم و بیش با سرمایه‌داری، سوسیالیسم و یا دولت رفاه، با انواع مختلف اعتقادات مذهبی و غیر مذهبی و با سطح گوناگون پیشرفت‌های آموزشی و رفاه اقتصادی سازگار می‌باشد.۲۵دموکراسی به معنای حکومت مردم بر مردم عملاً غیر ممکن بوده و تا کنون در هیچ کجا و هیچ زمانی تحقق پیدا نکرده است. آنچه در صحنه عمل دیده می‌شود، حکومت اقلیت بر عموم جامعه است. این تعداد اندک نیز یا نماینده اکثریت هستند و یا حتی ممکن است نماینده اقلیت باشند. در هر صورت عملاً به جای حکومت مردم، بزرگترین اقلیت از میان اقلیت‌های فراوان قدرت را به دست می‌گیرند. در این باره جان استوارت میل می‌نویسد:عباراتی از قبیل «حاکمیت مردم» یا «قدرت مردم بر مردم» حقیقت مسأله را درست بیان نمی‌کنند، چون آن مردمی که قدرت اعمال می‌کنند با آن مردمی که قدرت بر آنها اعمال می‌شود همیشه یکی نیستند. «حکومت کردن مردم بر خودشان» که این همه در پیرامونش گفت و گو می‌شود به واقع حکومتی نیست که در آن هر فردی حاکم بر سرنوشت خود باشد، بلکه حکومتی است که در آن سرنوشت فرد در جامعه به وسیله بقیه افراد جامعه تعیین می‌شود. از آن گذشته جمله «اراده مردم» یا «اراده ملی» عملاً این معنا را دارد که اراده «بخشی از مردم» که شمارشان زیادتر است یا درجه فعالیتشان بیشتر است باید بر باقی افراد جامعه تحمیل شود؛ به عبارت دیگر، زمام قدرت خلق به جای این که در دست تمام مردم باشد عملاً به دست اکثریت یا به دست آنهایی که خود را به وسایلی به عنوان اکثریت به جامعه پذیرانده‌اند می‌افتد.۲۶علی‌رغم تبلیغات وسیع که غربی‌ها علیه جمهوری اسلامی می‌کنند و نقش مردم را در آن ناچیز نمایش می‌دهند، خود نظام‌های لیبرال دمکرات تمایل چندانی به حضور مردم در سیاست ندارند و آن را مخل آزادی فرد می‌دانند. بدین جهت شاهد حضور سیاسی فوق العاده اندک مردم در نظام‌های لیبرالی هستیم. بیشترین نقشی که آنها ایفا می‌کنند حضور هر از چندگاه در انتخابات است. استفان دی تنسی می‌نویسد:در لیبرال دموکراسی‌های مدرن، دموکراسی در نخستین نگاه، اغلب به عنوان فرصتی برای شهروندان به منظور انتخاب آزادانه حاکمان در مقاطع گوناگون و نه اتخاذ تصمیمات حکومتی برای شهروندان به حساب می‌آید.۲۷لیبرال‌ها همیشه به توده مردم نگاه منفی داشته‌اند و به قول آربلاستر با اکراه به سوی دموکراسی روی آورده‌اند.۲۸ و کوشیده‌اند تا تبیین‌هایی از دموکراسی را ارائه دهند که نقش توده مردم در آنها به غایت اندک باشد. سعی لیبرال‌ها بر آن است تا به جای آن که به دنبال توده حرکت کنند، توده مردم را به دنبال خود بکشانند و جهت حرکت آنها و حتی خواست آنان را تعیین کنند.برای آنها دموکراسی تا جایی قابل اعتناست که به جنبه لیبرالیستی حکومت خدشه‌ای وارد نشود و اصلی‌ترین شاخصه لیبرالیسم، آزادی به خصوص در عرصه اقتصاد است. میلتون فرید من نو – لیبرال معروف می‌گوید: «چون سود ورزی جوهر

دموکراسی است، هر دولتی که سیاست ضد بازار را تعقیب نماید ضد دمکراتیک است و حمایت مردم از آنها هیچ اهمیتی ندارد».۲۹ملاک دموکراسی نزد لیبرال‌ها قانون‌گرایی است، نه رأی اکثریت۳۰ قانونی که براساس رأی نخبگان تنظیم می‌شود، نه براساس خواست عموم مردم. این ملاک در نظام‌های انتخاباتی برخی کشورها از جمله آمریکا و انگلستان قابل مشاهده است. برای مثال جرج دبلیو بوش با رأی کمتر از ۲۵ درصد واجدین شرایط، و در حالی که رقیب او حایز تعداد بیشتر آرا بود، وارد کاخ سفید شد. در سال ۱۹۵۱ نیز در انگلستان حزب محافظه‌کار با وجود کسب آرای کمتری از حزب کارگر، کرسی‌های بیشری را در مجلس از آن خود کرد و در سال ۱۹۷۴ چنین اتفاقی برای حزب کارگر رخ داد و توانست با وجود آرای کمتر کرسی‌های بیشتری را به خود اختصاص دهد.۳۱ این نظام‌ها به خوبی نشان می‌دهند که در ایالات متحده و انگلستان ملاک مشروعیت خواست اکثریت نیست.در این جا ذکر این نکته در تبیین امکان جمع میان دین و دموکراسی، لازم است که دموکراسی به عنوان روش، برخلاف نظام استبدادی کاملاً انعطاف‌پذیر بوده و تحت تأثیر فرهنگ‌ها، آداب و رسوم، قالب متناسب را پیدا می‌کند. دموکراسی در ترکیبش با فرهنگ لیبرالی، دموکراسی لیبرال را تشکیل می‌دهد. از آن جا که لیبرال‌ها نیز فرهنگ واحدی ندارند، تنوع در دموکراسی‌های لیبرال را هم شاهدیم؛ برای مثال دموکراسی لیبرالی که در فرانسه حاکم است با آنچه در انگلستان هست، تفاوت دارد و هر دوی آنها با نظام آمریکا متفاوتند و در عین حال شباهت‌های وسیع آنها را هم نمی‌توان نادیده گرفت. «دموکراسی لباس نـدوخته‌ای است که براساس قامت فرهنگی یک ملت و به دست همان ملت بریده و دوخته می‌شود.»۳۲بنابراین دموکراسی معنای متفق علیه ندارد. آنچه مهم است وجود معیارهای اصلی دموکراسی است که نظام سیاسی را از حالت استبدادی خارج و به نظامی مردمی تبدیل می‌کند. در نظام دمکراتیک برخلاف نظام استبدادی، مردم از روی رضایت و اشتیاق قوانین را به اجرا می‌گذارند و از حاکمان اطاعت می‌کنند نه از روی اجبار و تحمیل. بر این اساس دموکراسی در هر جامعه و در هر فرهنگی لباس متناسب با آن جامعه و فرهنگ را به تن می‌کند. طبیعی است که دموکراسی هم که با اسلام جمع می‌شود، ویژگی‌های اسلامی را با خود به همراه خواهد داشت.با این توضیح روشن شد که دموکراسی هیچ ضدیت و تعارضی با دین ندارد. دموکراسی اصولی دارد که با حضور آنها در هر جامعه‌ای، اعم از دینی یا غیر دینی، در آن جا حاضر می‌شود.می‌توان عناصر دموکراسی را که از لابه‌لای آثار برخی از نظریه‌پردازان استخراج می‌شود۳۳ این گونه بر شمرد:۱. اهتمام به آرای مردم در شکل‌گیری نظام سیاسی؛۲. برخورداری مردم از آزادی‌های حقوقی در چارچوب قانون؛۳. وجود زمینه‌های لازم انتقاد و سؤال مردم و نمایندگان آنها از مسؤولان و در مقابل پاسخ‌گویی آنان و شانه خالی نکردن از وظایف خود؛۴. تساوی و برابری همگان در برابر قانون و نبود هیچ‌گونه مصونیت برای افراد یا گروه‌های اجتماعی خاص؛۵. وجود اصول و ضوابط در جا به جایی و تغییر مسؤولان و مادام العمر نبودن مناصب؛۶. هدف نظام خدمت به عموم مردم باشد نه طبقه خاص، گروه خاص و فرد خاص.این اصول – البته نه به آن معنا که در دموکراسی‌های سکولار ادعا می‌شود، بلکه به معنای خاص اسلامی – به بهترین وجه در منابع اسلامی مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است. آنها را می‌توان به راحتی از نهج البلاغه حتی فقط از نامه گران سنگ حضرت علی‌علیه السلام به مالک اشتر، استخراج کرد.۳۴پاسخ دوم: پاسخ دوم به اشکال تعارض دین و دموکراسی، این است که گفته می‌شود: این اشکال از عدم توجه به یک مغالطه ناشی می‌شود. یکی از شرایطی که علمای منطق برای تناقض ذکر کرده‌اند وحدت موضوع می‌باشد که در این جا لحاظ نشده است. موضوع دین غیر از موضوع مردم سالاری است. موضوع دین روح و محتوای حکومت و خط مشی آن است، در حالی که مردم سالاری از ساختار و نهادهای حکومت و نحوه توزیع قدرت سخن می‌گوید؛ در واقع بحث از دموکراسی بحث از کارآمدی نظام است. بعد از اتخاذ نظر در مبنای مشروعیت نوبت به این بحث می‌رسد که چگونه می‌توانیم بر اساس این مبنا یک نظام کارآمد بسازیم؟ پاسخ به این سؤال همیشه یکسان نیست. باید براساس فرهنگ هر جامعه و براساس مقتضیات زمان و مکان پاسخ در خور را برای آن یافت. چه بسا ممکن است دموکراسی برای جامعه‌ای، نظام کارآمد باشد، ولی برای جامعه‌ای دیگر نه، و یا ممکن است برای جامعه‌ای در زمانی

کارآمد نباشد و در زمانی دیگر مناسب‌ترین نظام باشد. در هر صورت نمی‌توان یک سیستم را برای تمام جوامع تجویز کرد. البته تمام فرهنگ‌ها و تمام ایدئولوژیها ظرفیت یکسانی ندارند و ممکن است تاب تحمل برخی از نظام‌ها را داشته باشد و برخی دیگر را نه. برای مثال اسلام به عنوان دین جاودانی هرگز با استبداد قابل جمع نیست، اما با برخی قرائت‌ها از دموکراسی سازگار است. در اسلام حقوق مردم به رسمیت شناخته شده و بین مردم و حکومت حقوق متقابل برقرار است. اسلام با استبداد و خودکامگی، مخالف است. در اسلام اصل شورا و اصل امر به معروف و نهی از منکر، اصل بیعت و ... وجود دارد.بنابراین دموکراسی می‌تواند با ترمیم‌هایی ساختار حکومت اسلامی را عملیاتی کند. وقتی دموکراسی قالب حکومت دینی قرار گیرد تحت تأثیر آن بازسازی می‌شود و شکل متناسب با دین به خود می‌گیرد. این نظام در جایی می‌تواند به اجرا در آید که اکثر اعضای جامعه مؤمن به دین باشند.«مردم سالاری دینی» در جوامعی قابل اجراست که در آن مردم آزادانه از روی ایمان و با تدبر و تعمق به این نتیجه رسیده‌اند که سعادت دنیا و آخرتشان در گرو اطاعت از دین است و بر همین اساس خواست خود را با خواست دین هماهنگ می‌کنند و دین را به عنوان قابل اعتمادترین منبع برای نظر و عمل، محور رفتارهای فردی و اجتماعی خود قرار می‌دهند. آنها احترام به خویشتن را در اجرای احکام الهی می‌دانند و هرگونه بی‌توجهی به این خواسته را بزرگترین اهانت به خویشتن و تضییع حقوقشان می‌دانند.ولی فقیه نیز به نیابت از معصوم حافظ حقوق مردم است نه تضییع کننده آن. او فردی است متخصص، اسلام شناس و مسلط بر هوای نفس خویش. وظیفه اوست تا به عنوان دیده‌بان امین، حافظ منافع واقعی مردم باشد و حرکت جامعه را بر اساس اسلام همان چیزی که خواست مردم است، سازماندهی کند.بنابراین در مردم سالاری دینی مردم حکومت می‌کنند؛ منتها با این تفاوت که جامعه اسلامی خواست‌های خود را با شرع تطبیق می‌دهد نه با هواهای نفسانی خویش، و این کار را از روی رضایت و خرسندی انجام می‌دهند نه از روی اجبار و تحمیل، و معتقدند تنها آنچه اسلام فرموده سعادت آنها را در دنیا و آخرت تأمین خواهد کرد.هر متفکر آزاداندیشی که واقعاً از دموکراسی جانبداری می‌کند، براساس اصول و جوهره دموکراسی باید به جوامعی که منکر سکولاریسم هستند حق دهد تا آنها براساس ایمان و عقیده خود آن گونه عمل کنند که می‌اندیشند و نظامی را تأسیس کنند که دلخواه آنهاست.پی‌نوشت‌ها۱. دانش آموخته حوزه علمیه قم و فارغ التحصیل کارشناسی ارشد علوم سیاسی مؤسسه آموزشی پژوهشی امام‌خمینی(ره).۲. توماس هابز، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه (تهران: طرح نو، ۱۳۸۰) بخش سوم.۳. همان، ص ۱۹۲.۴. دیوید هلد، مدلهای دموکراسی، ترجمه عباس مخبر (تهران: روشنگران، ۱۳۶۹) ص ۱۳.۵. حسین نصر، جوان مسلمان و دنیای متجدد، ترجمه مرتضی اسعدی (تهران: طرح نو، ۱۳۷۴) ص ۲۸۷.۶. دیوید هلد، پیشین، ص ۲۹۵.۷. حسین بشیریه، آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری) – (تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۰) ص۱۳۶.۸. شایان ذکر است در این مقاله منظور ما از «دین»، دین اسلام است؛ تنها به دلیل مأنوس بودن مردم سالاری دینی این عنوان را برگزیده‌ایم و إلّا مردم سالاری اسلامی عنوان مناسب‌تری بود.۹. الراغب الاصفهانی، مفردات الفاظ القرآن الکریم، تحقیق صنوان عدنان (دمشق: دارالعلم، ۱۴۱۶ ق).۱۰. مایکل پترسون و دیگران، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی (تهران: طرح نو، ۱۳۷۹) ص ۱۹.۱۱. همان، ص ۱۸.۱۲. محمد تقی مصباح یزدی، «معرفت دینی»، فصلنامه مصباح، ش ۲۰ (۱۳۵۷) ص ۵.۱۳. آل عمران (۳) آیه ۱۹.۱۴. همان، آیه ۸۵.۱۵. نساء (۴) آیه ۱۲۵.۱۶. نهج البلاغه، خطبه ۱.۱۷. انعام (۶) آیه ۵۷.۱۸. مکفرسون گرافور برو، زندگی و زمانه دموکراسی لیبرال، ترجمه مسعود پدرام (تهران: نشر نی، ۱۳۷۶)؛ همو، جهان واقعی دموکراسی، ترجمه علی معنوی (تهران: آگاه، ۱۳۷۹)؛ دیوید هلد، پیشین.۱۹. محمد مجتهد شبستری، نقدی بر قرائت رسمی از دین (تهران: طرح نو، ۱۳۷۹) ص ۱۱۴.۲۰. همان، ص ۱۱۶.۲۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۴، ص ۳۰۹.۲۲. همان، ص ۵۰۳.۲۳. همان، ج ۵، ص ۴۲۹.۲۴. همان، ص ۳۵۳.۲۵. ویلیام انبشتاین و ادوین فاگلمان، مکاتب سیاسی معاصر، ترجمه حسینعلی نوروزی (تهران: نشر دادگستر، ۱۳۶۶) ص ۲۴۰.۲۶. جان استوارت میل، رساله درباره آزادی، ص ۳۱.۲۷. استفان دی، تنسی، مبانی علم سیاست، ترجمه حمید رضا ملک محمدی (تهران: دادگستر، ۱۳۷۹) ص ۲۰.۲۸. آنتونی آربلاستر،

لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط، ترجمه عباس مخبر (تهران: مرکز) ص ۱۱۵.۲۹. میلتون فریدمن، سرمایه‌داری و آزادی، ترجمه غلامرضا رشیدی (تهران: نشر نی، ۱۳۸۰) ص ۱۱.۳۰. ر. ك: حسین بشیریه، آموزش دانش سیاسی، (مبانی علم سیاست نظری) – (تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۰) ص ۱۳۳.۳۱. حجت اللّه ایوبی، اکثریت چگونه حکومت می کند؟ (تهران: سروش، ۱۳۷۹) ص ۶۰.۳۲. ر. ك: جان استوارت میل، تأملی در حکومت انتخابی، ترجمه علی رامین (تهران: نشر نی، ۱۳۶۹)؛ همو، رساله درباره آزادی، ترجمه جواد شیخ الاسلامی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۸).۳۳. پیروز مجتهدزاده، روزنامه آفتاب یزد، ش ۱۵۳۱، (۲۳/۳/۸۴) ص ۶.۳۴. ر. ك: محمد تقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام (تهران: بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۶۹).

*-http://www.psas.ir/fa۲/index.php?option=com_content&view=article&id=۲۲۴:۱۳۸۷-۱۱-۲۷-۰۸-۴۱-۲۳&catid=۱۰۰:۱۳۸۷-۱۰-۱۰-۰۵-۳۲-۱۰&Itemid=۸۸

شق القمر معجزه‌ای از معجزات حضرت محمد

(ص)رسولی محلاتی

این معجزه بنا بدرخواست جمعی از سران قریش و مشرکان مانندابو جهل و ولید بن مغیره و عاص بن وائل و دیگران انجام شد،بدین‌ترتیب که آنها در یکی از شبها که تمامی ماه در آسمان بود بنزدرسول خدا(ص)آمده و گفتند:اگر در ادعای نبوت خود راستگو وصادق هستی دستور ده این ماه دو نیم شود! ۱-تاریخ وقوع این معجزهدر اینکه این معجزه در زمان رسول خدا(ص)و در مکه انجام‌شده اختلافی در روایات و گفتار محدثین نیست و مسئله‌اجماعی است،ولی در مورد تاریخ آن اختلافی در روایاتو کتابها بچشم می‌خورد.از مرحوم طبرسی در اعلام الوری و راوندی در خرائج نقل شده که گفته‌اند این داستان در سالهای اول بعثت اتفاق افتاد (۱) ولی‌مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان در دو جا ذکر کرده که‌این ماجرا در سال پنجم قبل از هجرت اتفاق افتاد (۲) و در یک‌جای آن از پاره‌ای روایات نقل کرده که:این داستان در آغاز شب چهاردهم ذی حجه پنج‌سال قبل ازهجرت اتفاق افتاد.و مدت آن نیز اندکی بیش نبود.۲-چگونگی ماجرادر روایات مختلفی که در تواریخ شیعه و اهل سنت ازابن عباس و انس بن مالك و دیگران نقل شده عموما گفته‌اند:این معجزه بنا بدرخواست جمعی از سران قریش و مشرکان مانندابو جهل و ولید بن مغیره و عاص بن وائل و دیگران انجام شد،بدین‌ترتیب که آنها در یکی از شبها که تمامی ماه در آسمان بود بنزدرسول خدا(ص)آمده و گفتند:اگر در ادعای نبوت خود راستگو وصادق هستی دستور ده این ماه دو نیم شود!رسول خدا(ص) بدانها گفت:اگر من اینکار را بکنم ایمان خواهید آورد؟گفتند:آری،و آنحضرت از خدای خود درخواست این معجزه راکرد و ناگهان همگی دیدند که ماه دو نیم شد بطوری که کوه‌حرا را در میان آن دیدند و سپس ماه به هم آمد و دو نیمه آن به هم‌چسبید و همانند اول گردید،و رسول خدا(ص) دوبار فرمود:«اشهدوا،اشهدوا»یعنی گواه باشید و بنگرید!مشرکین که این منظره را دیدند بجای آنکه به آنحضرت‌ایمان آورند گفتند!«سحرنا محمد»محمد ما را جادو کرد،و یاآنکه گفتند:«سحر القمر،سحر القمر»ماه را جادو کرد!برخی از آنها گفتند:اگر شما را جادو کرده مردم شهرهای‌دیگر را که جادو نکرده!از آنها بپرسید،و چون از مسافرانو مردم شهرهای دیگر پرسیدند آنها نیز مشاهدات خود را در دو نیم‌شدن ماه بیان داشتند (۳) .و در پاره‌ای از روایات آمده که این ماجرا دو بار اتفاق افتادولی برخی از شارحین حدیث گفته‌اند:منظور از دو بار همان دوقسمت‌شدن ماه است نه اینکه این جریان دو بار اتفاق افتاده‌باشد. (۴) و البته مجموع روایاتی که درباره این معجزه وارد شده حدود بیست روایت میشود که در کتابهای حدیثی شیعه و اهل سنت‌مانند بحار الانوار و سیرة النبویة ابن کثیر و در المنثور سیوطی ودیگران نقل شده.۳-گفتار بزرگان در مورد اجماع و تواتر روایات در این بارهعموم محدثین و علمای اسلامی درباره وقوع این معجزه ازرسول خدا(ص)ادعای اجماع و تواتر روایات را کرده‌اند چنانچه‌مرحوم طبرسی از علمای شیعه در مقام رد گفتار مخالف گفته:«المسلمین اجمعوا علی ذلك فلا یعتد بخلاف من

خالف فیه...» (۵) مسلمانان بر انجام این معجزه اجماع دارنـد و از اینرو بگفتار مخالف‌اعتنائی نیست.و ابن شـهر آشوب در مناقب گوید:«اجمع المفسرون و المحدثون سوی عطاء و الحسن و البلخی فی قوله اقتربت الساعهٔ...»انه اجتمع المشرکون.و آنگاه داستان را نقل‌کرده (۶) .و از علمای اهل سنت نیز فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب درتفسیر سوره قمر گویـد:«المفسرون باسرهم علی ان المراد ان القمر حصل فیه‌الانشقاق...» (۷) .مفسران همگی بر این عقیده‌اند که در ماه انشقاق پدید آمد و دو نیم شد...و سپس داستان را بهمانگونه که ما نقل کردیم بیان می‌کند.و از قاضـی در شفاء نقل شده که گفته:«اجمع المفسرون و اهل السنهٔ علی وقوع الانشقاق . (۸) چنانچه ابن کثیر در سیرهٔ النبویـهٔ گوید:«و قد اجمع المسـلمون علی وقوع ذلک فی زمنه علیه الصـلاهٔ و السلام‌و جاءت بذلک الاحادیث المتواترهٔ من طرق متعـددهٔ تفیـد القطع عند من‌احاط بها و نظر فیها» (۹) .-مسـلمانان اجماع بر وقوع آن در زمان آنحضرت دارند و حدیثهای متواتره‌نیز از طرق متعدده در این باره رسیـده که برای هر کس که بدانها احاطه داشته ودر آنها نظر افکنده موجب قطع خواهـد شـد.و مرحوم علامه طباطبائی از دانشـمندان و مفسـران معاصـر نیزفرموده:«آیهٔ شق القمر بید النبی(ص)بمکهٔ قبل الهجرهٔ بـاقتراح من المشـرکین ممـا تسـلمها المسـلمون بلاـ ارتیاب منهم .-معجزه شق القمر بـدست رسول خـدا(ص)در مکه پیش از هجرت بنابـدرخواست مشـرکان از موضوعاتی است که مسـلمانها همگی وقوع آنرا مسلم‌دانسـته و تردیدی در آن نکرده‌اند.و از دانشـمندان معاصـر اهل سنت نیز دکتر سعید بوطی‌نویسنده کتاب فقه السیرهٔ در اینباره گوید:«و هذا امر متفق علیه بین العلماء انه قد وقع فی زمان النبی(ص)و انه‌کان احـدی المعجزات (۱۰) .-و این چیزی است که میـان علمـاء مورد اتفاق است که در زمان رسول‌خـدا(ص)اتفاق افتاده و یکی از معجزات اوست.و این بود نمونه‌هائی از گفتار علماء و محدثین شـیعه واهل سنت در اینباره،و از اینرو بهتر آنست که از ذکر گفته‌های‌مخالفان صـرفنظر کرده و بـدنبال بخش بعـدی برویم و انشاء الله‌تعالی در پایان مقاله به برخی از شـبهات آنها پاسـخ خواهیم داد.۴-دلیلی از قرآن کریمبجز برخی معـدود از اهل تفسـیر همانگونه که در خلال‌بحثهای گذشـته گفته شـد:عموم مفسـران شیعه و اهل سنت گفته‌اند: آیه مبارکه:«اقتربت الساعهٔ و انشق القمر،و ان یروا آیهٔ یعرضوا و یقولوا سحرمستمر».-قیامت نزدیک شد و مـاه شـکافت،و اگر معجزه‌ای ببیننـد روی بگرداننـد وگوینـد جـادوئی است مسـتمر.درباره همین معجزه شق القمر نازل شـده و همان داسـتان راباز گو میکند که مشـرکان درخواست چنین معجزه‌ای کردند و چون‌به وقوع پیوست روی گردانده و گفتند:جادوئی اسـت مانندجادوهای دیگر.تنها از حسن و عطا و بلخی نقل شده که گفته‌اند:«انشق در اینجا بمعنای سینشق است‌یعنی بزودی در قیامت ماه دونیم خواهـد شـد و اینکه بلفظ ماضـی آمـده بخاطر اینکه محققا واقع‌خواهـد شـد،ولی این تفسـیر بگفته علامه طباطبائی و دیگران بسیاربی‌پایه است و دلالت آیه بعـدی که می‌فرمایـد:«و ان یرو آیـهٔ‌یعرضوا،و یقولوا سـحر مسـتمر»آنرا رد می‌کنـد برای اینکه سـیاق آن‌آیه روشن‌ترین شاهد است‌بر اینکه منظور از«آیت معجزه بقول‌مطلق است،که شامل دو نیم کردن ماه هم میشود،یعنی حتی‌اگر دو نیم شـدن ماه را هم ببینند میگویند سـحری است‌پشت‌سـر هم،و معلوم است که روز قیامت روز پرده پوشـی نیست،روزیست که همه حقایق ظهور می‌کنـد،و در آنروز همه در بـدر دنبال معرفت می‌گردنـد،تا بآن پناهنـده شونـد.و معنا نـدارد درچنین روزی هم بعد از دیـدن شق القمر»بـاز بگوینـد این سـحری‌است مسـتمر،پس هیـچ چاره‌ای نیست جز اینکه بگوئیم شق القمرآیت و معجزه‌ای بوده،که واقع شده،تا مردم را بسوی حق وصدق دلالت کند،و چنین چیزی را ممکن است انکار کنند وبگویند سـحر است.نظیر تفسیر بالا در بی‌پـایگی گفتـار بعضـی دیگر است که‌گفته‌انـد:کلمه آیت اشـاره است‌بآن مطلبی که ریاضـی دانان‌این عصـر بآن پی برده‌انـد،و آن اینسـتکه کره ماه از زمین جداشده،همانطور که خود زمین هم از خورشید جدا شده،پس جمله و انشق القمر»اشاره است‌بیک حقیقت علمی،کـه در عصـرنزول آیه کشـف نشـده بـود،بعـد از صـدها قرن کشـف شـد.وجه بی‌پـایگی این تفسـیر اینسـتکه در صـورتی که گفتارریاضـی دانان صـحیح باشد آیه بعدی که می‌فرماید:«و ان یروا آیهٔ‌یعرضوا و یقولوا سـحر مسـتمر»با آن نمی‌سازد،برای اینکه از احدی‌نقل نشده که گفته باشد خود ماه سـحری است مستمر.علاوه بر اینکه جدا شدن ماه از زمین اشتقاق است،و آنچه درآیه شریفه آمـده انشـقاق است،و انشـقاق را جز بپاره شـدن چیزی‌و دو نیم شـدن آن اطلاق نمی‌کنند،و هرگز جدا شدن چیزی از چیز دیگر که

قبلا با آن یکی بوده را انشقاق نمی‌گویند.و نظیر وجه بالا در بی پایگی این وجه است که بعضی اختیارکرده گفته‌اند:انشقاق قمر بمعنای برطرف شدن لمت‌شب‌هنگام طلوع آن است،و نیز اینکه بعضی دیگر گفته‌اند:انشقاق‌قمر کنایه است از ظهور امر و روشن شدن حق.البته این آیه خالی از این اشاره نیست،که انشقاق قمر یکی‌از لوازم نزدیکی ساعت است.۵-پاسخ از چند اشکالیکی از اشکالهائی که بر وقوع معجزه شق القمر شده و بامعجزه معراج رسول خدا(ص)نیز از این جهت مشترک است‌اشکالی است که سابق بر این،روی فرضیه بطلمیوس که خرق‌و التیام را در افلاک محال می‌دانستند کرده‌اند و خلاصه فرضیه‌آنها این بود که افلاک را اجسامی بلورین می‌دانستند و مجموعه‌آنها را نیز نه فلک می‌پنداشتند که همانند ورقه‌های پیاز روی‌هم قرار گرفته و ستارگان نیز همچون گل میخی بر آنها چسبیده‌بود و حرکت‌ستارگان را نیز با حرکت افلاک می گرفت،یعنی‌هر فلکی حرکتی داشت و قهرا با حرکت فلک گل میخی هم که‌بر او چسبیده بود حرکت می کرد،و روی این نظریه می گفتندخرق و التیام-یعنی شکسته و بسته شدن-در آنها محال است،و چون شق القمر-دو نیم شدن ماه-و هم چنین داستان معراج‌جسمانی رسول خدا مستلزم خرق و التیام در افلاک میشد آنرامنکر شده و یا دست‌به تاویل و توجیه در آنها می‌زدند،غافل ازآنکه قرنها قبل از جا افتادن این نظریه غلط،قرآن کریم آنرامردود دانسته و پنبه افلاک پوسته پیازی را زده است،آنجا که درباره خورشید و ماه و فلک گوید:«و الشمس تجری لمستقر لها ذلک‌تقدیر العزیز العلیم،و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم،لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار و کل فی‌فلک یسبحون .(سوره یس آیه ۳۸-۴۰)که اولا-حرکت و جریان را به خود خورشید و ماه نسبت‌میدهد،و ثانیا«فلک را مدار آنها دانسته و ثالثا حرکت آنها رادر این مدار بصورت شنا»و شناوری بیان فرموده،و فضای‌آسمان بی انتها را بصورت دریای بیکرانی ترسیم فرموده که این‌ستارگان همچون ماهیان در آن شناوری میکنند.و علم وکشفیات و اختراعات جدید و سفینه‌های فضائی و موشکها وآپولوها و لوناها نیز این حقیقت قرآن را به اثبات رسانید،و برهیئت‌بطلمیوسی خط بطلان کشیده و در زوایای تاریخ دفن‌کرد. و یا این آیه که در سوره فصلت(آیه ۱۱)آمده که می‌فرماید:«ثم استوی الی السماء و هی دخان که آسمان را همانند دودی‌دانسته،و آیات دیگر که جای ذکر آنها نیست.اشکال دیگری که برخی به این معجزه کرده‌اند اینستکه اگراینطور که میگویند قرص ماه دو نیم شده باشد باید تمام مردم دنیادیده باشند،و رصد بندان شرق و غرب عالم این حادثه را دررصدخانه خود ضبط کرده باشند،چون این از عجیب‌ترین آیات‌آسمانی است،و تاریخ تا آنجا که در دست است و همچنین‌کتب علمی هیئت و نجوم که از اوضاع آسمانی بحث می‌کندنظیری برای آن سراغ ندارد،و قطعا اگر چنین حادثه‌ای رخ داده‌بود اهل بحث کمال دقت و اعتناء در شنیدن و نقل آن را بکارمی‌بردند،و می‌بینیم که نه در تاریخ از آن خبری هست و نه درکتب علمی اثری از آن دیده می‌شود؟پاسخی که از این اعتراض داده‌اند خلاصه‌اش این است که‌گفته‌اند:اولا-ممکن است مردم آنشب از این حادثه غفلت کرده‌باشند،زیرا چه بسیار حوادث جوی و زمینی رخ می‌دهد که مردم‌از آن غافلند،و اینطور نیست که هر حادثه‌ای رخ دهد مردم‌بفهمند،و آنرا نزد خود محفوظ نگهداشته،پشت‌به پشت و سینه بسینه تا عصر ما به یکدیگر منتقل کنند.و ثانیا سرزمین حجاز و اطراف آن از شهرهای عرب‌غیره رصدخانه‌ای نداشتند،تا حوادث جوی را ضبط کنند، رصدخانه‌هائی که در آن ایام بفرضی که بوده باشد در شرق درهند،و در مغرب در روم و یونان و غیره بوده،در حالیکه تاریخ ازوجود چنین رصدخانه‌هائی در این نواحی و در ایام وقوع حادثه هم‌خبر نداده و این جریان بطوریکه در بعضی از روایات آمده دراوائل شب چهاردهم ذی الحجه سال هشتم بعثت‌یعنی پنج‌سال‌قبل از هجرت اتفاق افتاده.علاوه بر اینکه بلاد مغرب که اعتنائی باینگونه مسائل‌داشته‌اند(البته اگر در آن تاریخ چنین اعتنائی داشته بودند)بامکه اختلاف افق داشته‌اند،اختلاف زمانی زیادیکه باعث میشدآن بلاد جریان را نبینند،چون بطوریکه در بعضی از روایات‌آمده قرص ماه در آن شب تمام بوده،و در حوالی غروب خورشیدو اوائل طلوع ماه اتفاق افتاده،و میانه انشقاق ماه و دوباره متصل‌شدن آن زمانی اندک فاصله شده است،ممکن است مردم آن‌بلاد وقتی متوجه ماه شده‌اند که اتصال یافته بوده.از اینهم که بگذریم،ملت‌های غیر مسلمان یعنی اهل کلیساو بتخانه را در امور دینی و مخصوصا حوادثی که بنفع اسلام باشد متهم و مغرض

می‌دانیم،و چه بسیار حوادث مهمتر از این رانادیـده گرفته و نقـل نکردهانـد.اشـکال دیگری هم برخی بـا اسـتناد به پـاره‌ای از آیـات کریمـهقرآنی کردهانـد کـه مرحـوم علامـه طباطبائی در ذیـل همین آیـاتسوره قمر نقـل کرده و جـواب کـافی و شـافی به آن داده بتفصـیلی که هر کـه خواهـد بـه تفسـیر المیزان آنمرحـوم مراجعـه نمایـد.و بطـور کلی در پاسـخ ایـن گـونه اعتراضـات و شـبهات بایـدبگوئیم:مـا وقتی مسئله نبوت را پـذیرفتیم و به غیب ایمـان آورده ومعجزه را قبول کردیم دیگر جـائی برای بحث و رد و ایراد و تاویـلو توجیه باقی نمی‌مانـد،مگر با کـدام تجزیه و تحلیل مادی مسئلهشـکافتن سـنگ سـختبا ضـربه چوب و بیرون آمـدن دوازده چشمهآب گوارا قابل توجیه است (۱۱) ،و با کدام حساب ظاهری حاضـرکردن تختبلقیس در یک چشم برهم زدن از صنعا به‌بیت المقدس قابل درک و قبول است (۱۲) ،و با کدام وسـیله‌ای-جز معجزه-میتوان عصای چوبی را به اژدهائی بزرگ ثعبان مبین تبدیل نمود (۱۳) ،و یا با زدن همان عصای چوبین بدر یا میتوان آنراشـکافت،و دوازده شکاف در آن پدیدار کرد، (۱۴) و لشکری عظیم‌را از آن دریـا عبور داد.اینهـا و امثال اینها معجزاتی است که در قرآن کریم آمـده وروایات صـحیحه اثبات آنها را تضـمین کرده که از آنجمله استمعجزه معراج جسـمانی و«شق القمر»و در برابر آنهـا نمی‌توان باتئوریهـا و فرضـیه‌هائی همچون محـال بودن خرق و التیام درافلاـک و هیئتبطلمیوسـی که سالهـا و قرنهـا بعنـوان یـک قانونمسـلم علم هیئت مورد قبول دانشـمندان بوده و امروزه بطلاـن آن به‌اثبـات رسـیده و بصـورت مضـحکه‌ای در آمـده دستبتاویـل و تـوجیه‌این آیـات و روایـات زد،چنـانچه برخی در گذشـته و یا امروزمتاسـفانه اینکار را کرده‌اند.و اساس این توجیهات و تاویلات آن است که ظاهرا اینان‌معنای صحیح نبوت و«وحی و ارتباط انبیا را با عالم غیب و حقیقت جهان هستی ندانسته و یا همه را خواسته‌اند با فکرمادی و عقل ناقص خود فهمیده و تجزیه و تحلیل کنند،و قـدرتلا یزال و بی انتهـای آفریـدگار جهـان را از یـاد بردهانـد و در نتیجه به‌چنین تاویلاتی دست زدهانـد و گرنه بگفته ویلیم جونز» (۱۵) :-آن قـدرت بزرگی که این عالم را آفریـد از اینکه چیزی از آنکم کنـد یا چیزی بر آن بیفزایـد عاجز و ناتوان نخواهـد بود!و بگفته آن دانشـمند دیگر اسـلامی دکتر محمد سعیدبوطی (۱۶) اطراف وجـود مـا و بلکه خـود وجودمـان را همه گونه‌معجزه‌ای فرا گرفته ولی بخاطر انس و الفتی که ما به آنها پیـداکرده‌ایم برای ما عادی شـده و آنها را معمولی می‌دانیم درصورتیکه در حقیقت هر کـدام معجزه و یـا معجزاتی شـگفتانگیزاست.مگر این سـتارگان بی‌شـمار،و حرکت این افلاـک،و قانونجـاذبه زمین و یا سـتارگان دیگر،و حرکت ماه و خورشـید،و این‌نظم دقیق و حساب شده،و خلقت اینهمه موجودات ریز و درشتبلکه خلقتخود انسان-که آن دانشـمندان بزرگ او را موجودناشـناخته نامیده-و گردش خون در بدن،مسئله روح،و مسئله مرگ و حیات،و هزاران مسئله پیچیده و مرموز دیگری که دروجود انسـان و خلقتحیوانـات و موجودات دیگر بکار رفته وموجود است معجزه نیست!با انـدکی تامل و دقت انسـان به اعجـاز همگی پی برده و همه‌را معجزه میدانـد ولی از آنجـا که مانوس و مالوف بوده برای ماصورت عادی پیـدا کرده و از حـالت اعجازی آنها غافل شـده‌ایم.یک تـذکر پایانیهمانگونه که گفتیم:در مسـئله معراج و شق القمر هر چه رابرای ما از نظر قرآن و حـدیث صـحیح بـه اثبـات رسـیده می‌پـذیریم،و امـا پـاره‌ای از روایـات غیر صـحیح و بـه اصـطلاح شـاذ»ی را کـه درکتابهـا دیـده می‌شود،مانند آنکه در مسـئله شق القمر نقل شده که‌ماه به دونیم شد و بگریبان رسولخدا رفت و سـپس نیمی از آستین‌راست و نیمی از آستین چپ آنحضـرت خارج شد و دوباره به‌آسمان رفت و بیکدیگر چسبید.نمی‌پذیریم و بلکه اینگونه نقلهارا مجعول می‌دانیم.و بگفته ابن کثیر این گفته برخی‌قصه پردازانی است که هیچ اصـلی ندارد و دروغی آشکار استکه صحت ندارد (۱۷) .و یا پاره‌ای از خصوصـیات و روایاتی که در داسـتان معراج ومشاهدات رسولخدا صـلی الله علیه و آله در آسـمانها و بهشت ودوزخ آمده و روایت صحیـح و نقل معتبری آنرا تاییـد نکرده مانمی‌پذیریم و اصـراری هم به قبول آن نداریم.پی‌نوشـتها:۱.بحار الانوار-ج ۱۷-ص ۳۵۴ و ۳۵۷.۲.المیزان-ج ۱۹-ص ۶۹ و ۷۲.۳.بحـار الانوار-ج ۱۷-ص ۳۴۷-۳۶۳،سـیره ابن کثیر-ج ۲-ص ۱۱۳-۱۲۱.۴.به صفحه ۳۵۰ از جلد ۱۷ بحـار و پـاورقی آن مراجعه شود.۵.مجمع البیان-ج ۹-ص ۱۸۶.۶.بحار الانوار-ج ۱۷-ص ۳۵۷.۷.مفاتیح الغیب-ج ۲۹-ص ۲۸.۸.بحار الانوار-ج ۱۷-ص ۳۴۹.۹.سیرة النبویة-ج ۲-ص ۱۱۴.۱۰.فقه السیره-ص ۱۵۰.۱۱.«و اوحینا الی موسی اذا استسقی قومه ان

اضرب بعصاك الحجر،فانبجست منه‌اثنتا عشرة عینا...»(سوره اعراف–آیه ۱۶۰) .۱۲.«قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیك طرفک...»(سوره‌نمل–آیه ۴۰).۱۳.«فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین (سوره شعرا–آیه ۳۲).۱۴.به آیات مبارکه سوره بقره–آیه ۵۰ و سوره طه–آیه ۷۷ و سوره شعرا–آیه ۶۳ و سوره‌دخان–آیه ۲۴ مراجعه شود.۱۵. و ۱۶.فقه السیره–ص ۱۵۰–۱۵۱.۱۷.سیره النبویه ابن کثیر–ج ۲–ص ۱۲۰–۱۲۱.

http://www.rasoolnoor.com/modules.php?name=Maghaleh&pa=showpage۲&pid=۷۶*

اسراف و صرفه جویی در فرهنگ اسلامی

۴۹

اسراف و صرفه جویی در فرهنگ اسلامی

مسئله اسراف و قناعات از مفاهیم و گزاره های مورد اهتمام دین مبین اسلام است که به بیان های مختلف در آیات قرآنی و روایات اهل بیت علیه السلام مورد بحث و تأکید گسترده ای قرار گرفته است. معنی و مفهوم اسراف : اسراف در لغت به معنی تجاوز و زیاده روی است، بنابر این در مورد اعتقادی و همچنین در تمام افعال و اعمال انسانی متصوران به گونه ای که تجاوز و زیاده روی و زیاده خواهی از هر چیز ی مصداق اسراف و عامل آن را اسراف می نامند به گونه ای که انسان دربارهخود یا دیگری چیزی را که دروغ و سزاوار نیست معتقد شود یا در جایگاهی قرار بگیرد که فاقد شایستگی های لازم در آن جایگاه میباشد . یا حتی بیهوده تلف نمودن فرصت ها یا وقت گذرانی در امور غیر ضروری و نیز آنچه که سزاوار تصدیق و اعتقادات باور نداشتن مثل ضرورت اعتقاد به خدا، نبوت، امامت و معاد و .... که از نظائر اسرافند. قرآن کریم در اینگونه موارد ، نمونه هایی می فرماید : الف) اعتقاد فرعون به ربوبیت خودش : « یا ایها الملأ ما لکم ما علمتُ لکم من اله غیر » (سوره قصص آیه ۳۸) « که برای شما خدایی نمی شناسم » پاسخ خداوند به فرعون : « و ان فرعون لعالٍ فی الارض و انه لمن المسرفین » (سوره یونس آ یه ۸۱) « و فرعون برتری طلبید در زمین و پروردگار عالم او را از مسرفین خواند» ب) عدم ایمان به خدا ، نبوت ، امامت ، معاد و عدل : و این چنین جزا می دهیم کسی را که از حد بگذراند (اسراف) به پروردگارش ایمان نیاورد و عذاب آخرت سخت است . اسراف و تبذیر : اسراف به معنای تجاوز از حد و زیاده روی کردن است ،که آن یا از جهت کمیت است ،که صرف کردن مال است در مورد ی که سزاوار نیست و یا از جهت کیفیت است و آن صرف کردن مال است در موردی که سزاوار است، لکن بیشتراز آنچه شایسته است و از همین جهت صرف مال را در موردی که سزاوار نیست (تبذیر) گفته اند. و صرف مال را در زیادتر از آنچه سزاوارمی باشد (اسراف) دانسته اند.. اسراف حتی در امور مباح هم جایز نیست : موضوع صرفه جویی به قدری در اسلام اهمیت دارد که علمای اخلاق تأکید می کنند سزاوار است مؤ من در امور مباح سعی کند که اسراف نکند، مانند اسراف در خواب ، بیداری ، حرف زدن ، خوردن چنانکه در حدیث است. خدا پر خور و پرخوابی را دشمن می دارد. در نکوهش اسراف و تبذیر ، و ارزش و جایگاه میانه روی و بهره گیری صحیح از نعمت های الهی در آیات قرآنی و روایات اسلامی سخن فراوان به بیان آمده است. برخی از این آیات عبارتند از : اسراف و تبذیر در نگاه قرآنی : ۱– اسراف کاران از اصحاب آتش اند : « و ان المسرفین هم اصحاب النّار » « و همانا اسراف کاران همراهان آتش اند » (غافر / ۴۳) ۲– خداوند گمراه کننده مسرفین است : « کذالک یُضلّ الله من هو مسرفٌ مرتاب » « و بدینسان گمراه کند خدا هر که را که فزونی خواه و شک آورنده است. » (غافر / ۴۳) ۳– خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی دارد : « و لا تسرفو لا عیب المسرفین » « اسراف نکنید چرا که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی دارد » (انعام / ۱۴۱) ۴– درست و صحیح مصرف نکردن مبغوض خداوند است : « کلوا والشربوا و لا تسرفوا انه لا عیبالمسرفین » « بخورید و بیاشامید ولی هرگز اسراف نورزید همانا خداوند اسراف کاران را دوست ندارد» ۵– میانه روی در هرکاری حتی در انفاق پسندیده

است : « والذین اذا انفقوا لم یسرفو و لم یفتروا و کان بین ذالک قواماً » « و آنانکه گاهی انفاق کنند نه فزون رفتند و نه سخت گیرند و با شد میان این اندازه ها» از تدبر در آیات قرآن کریم بخوبی درمی یابیم که مسئله اسراف در معنای بسیار وسیعی در قرآن بکار برده شده است. همانگونه که در روایات نیز آمده است اسراف مراتب مختلفی دارد ! به گونه ای که گاهی مختص به خوردن و آشامیدن است و گاهی ضایع کردن نعمات معنوی ، مادی و حتی استفاده نادرست از امکانات معنوی در زمره ظلم و اسراف اختصاص یافته است. نکته جالب توجه توصیه قرآن به بازگشت اسراف کنندگان از راهی که در پیش گرفته اند به راه نیکی و صرفه جویی است. از این رو تأکید می کند که مسرفین از رحمت و بخشش الهی مایوس نشوند . خدای متعال در آیه ۲۷ سوره بنی اسرائیل نیز اینگونه تکلیف می کند که : در فرهنگ اسلامی همانگونه که دیدیم، زیاده روی در مصرف و استفاده از نعمت های مادی را از پائین ترین مراتب اسراف می داند، گستردگی مقوله اسراف آنچنان است که حتی در بحث عقاید و اعمال فردی و اجتماعی راه پیدا نموده و به جرأت می توان گفت : در هیچ مذهبی به این اندازه برمیانه روی و اعتدال سفارش و تأکید نشده است. جایگاه قناعت در روایات : ۱- میانه روی لشگر عقل ؛ « امام کاظم (ع) : در وصیت نامه ای به هشام یکی از لشگریان عقل را میانه روی از لشگریان جهل زیاده روی است.»۴ ۲- بخشش وترحم اسراف کار هم مذموم است : « حضرت امیر (ع) : زیاده روی و اسراف مکن زیرا بخشش (اسراف کار مورد ستایش نیست و تنگدستی او هم مورد ترحم واقع نمی شود» ۳- میانه روی باعث پایداری نعمت می شود : » امام موسی بن جعفر (ع) : به کسی که در زندگی میانه روی و قناعت کند نعمت او باقی می ماند و آنکه با تبذیر و اسراف زندگی کند ، نعمتش از بین می رود »۶ ۴- زیاده از حد اسراف است : « امیرالمؤ منین (ع) : هر چیزی بیشتر از اقتصاد (میانه روی) اسراف است »۷ علاوه بر این در سخنان گوهر بار ائمه و ائلیاء الهی (ع) اسراف و زیاده روی به عنوان عوامل تباهی مال و ثروت و از بین رفتن برکت و مقدمه و زمینه فقر و تنگدستی یاد شده است. قناعت فضیلت بزرگان : در کنار بحث اسراف که همواره در اسلام مورد مذمت قرار گرفته مسئله قناعت از جمله ی خصلت ها و ویژگی های ارزشمند برای یک مسلمان بشمار می رود، و همواره مورد توجه اسلام و اولیاء دین قرار گرفته است. در فرهنگ اسلامی صفت قناعت از جمله صفات فاضله و اخلاق حسنه و از آن بعنوان وسیله ای که سعادت ابدی آدمی را به دنبال داشته است بی تردید جای گرفتن قناعت در فرهنگ اسلامی و ترویج آن توسط بزرگان اهل فن صرف نظر از جایگاه علمی و تأثیرات شگرفی که در زندگی آدم ها دارد موضوعی کاملاً تثبیت یافته ی تجربی است که آدمی همواره عدم رعایت آن را از دست دادن فرصت ها و داشته های خویش به تلخی تجربه نموده است. این تجربه آن زمانی تلختر و کشنده است که آسیب زدگی اجتماع و زندگی مردمان بعلت قناعت ناپذیری و گرایش به اسراف و تبذیر باشد. امام باقر (ع) می فرماید : « هر که قناعت کند به آنچه که خدا به او می دهد، غنی ترین مردم است ». در بسیاری از کتب اخلاقی خو گیری نفس انسان با صفات برجسته اخلاقی نقطه آغاز حرکت انسانی به سمت کمال حقیقی آسمانی بشمار می آید. از جمله این صفات برجسته، قناعت پذیری و قانع بودن به موهبت های خداوند ی است. در حقیقت علمای اخلاق در کنار بیان فضیلت های قناعت ، روش های تحصیل این صفت پسندیده مورد بحث و بررسی دقیق قرار داده اند و به صورت مفصل به این امر پرداخته اند. بر این اساس در می یابیم که در آموزه های دینی ما علاوه بر اینکه مسئله قناعت و صرفه جویی یک مسئله تأثیر گذار در جامعه به حساب می آید به ابعاد اجتماعی آن نیز پرداخته شده و بعنوان یک فضیلت همواره مورد تشویق قرار گرفته است. به هم پیوستگی اجتماع و اثر پذیری تغیرات زندگی مردم بر یکدیگر و ضرورت ، گریز از آسیب های طبیعی و غیر طبیعی و نیز در نظر گرفتن نیاز های روز مره و آینده زندگی نیاز آدمی را به رعایت فرهنگ قناعت صد چندان می کند. صرفه جویی و قناعت در ابیات و هنر ایرانی : ادباء ، شعرا، هنرمندان ایرانی در طول تاریخ به لحاظ دغدغه های فراوان از پیامد های اسراف سخنان فراوانی را در این زمینه به یادگار گذاشته اند. سعدی شاعر شیرین سخن ایران در کتاب بوستان سعدی از بدی اسراف و تشویق به صرفه جویی چنین آورده است. چو کم خوردن طبیعت را . راه های مبارزه با اسراف : الف) استفاده از ظرفیت

های دینی عمومی : مردم ایران بعلت پیونـد با دین و مظاهر مقدس دینی که دارند بخوبی سـنت های نهادینه شده را می پذیرند و بر آن می گمارنـد. بیان و آیات قرآن کریم و احادیث نورانی معصومین علیه السلام در مـذهب اسـراف و ترغیب به صـرفه جویی بهـترین راه کـارعمومی سازی و نهـادینه سـازی فرهنـگ صـرفه جویی و پرهیز از اسـراف اسـت . ب) بـاز نگری وقـایع تـاریخی و رخدادهای طبیعی : به تصویر کشیـدن سرانجام اسراف کاران در همه طبقات اجتماعی و پیوند آنها با اتفاقات طبیعی از جمله عوامل بـاز دارنـده اسـراف گرایی و سوق دادن جامعه به سـمت و سوی قناعت و صـرفه جویست بی گمان در این قسـمت بیشترین نقش را رسانه های جمعی بویژه رادیو و تلویزیون می تواند ایفا نماید. ج) ارتباط بخشـی بلایای طبیعی به موضوع اسـراف : به نظر می رسد مسائلی نظیر کم آبی ، خشکسالی و .... بهترین دلایل اثبات بدی اسراف و مفید بودن قناعت در زندگی روزمره است. برای مبارزه با اسراف و ترویج مصرف صحیح، به ریشه ها باید استناد در این میان خود خشکسالی و کم آبی و .... دلیل بسیار خوبی برای وادار نمودن جامعه به اهتمام در قناعت و صـرفه جویی است. البته غافل نمائیم ناهماهنگی عملکرد برخی دسـتگاه هـای فرهنگی خـاصه صـدا و سـیما بـا گفتار ها و تـذکرات دلسوزان خود عامل مهم در بی توجهی به مصـرف درست و گرایش به اسـراف و ریخت و پـاش هـای غیر ضـروری می باشـد. به عنوان مثـال با وجود این همه تبلیغ از مـد گرایی و تجمل گرایی با صـرفه جویی و نهادینه ساختن فرهنگ آن در جامعه بهیچ عنوان سازگاری ندارد و اسراف از پائین ترین مرتبه شروع . پی نوشت ها : ۱ ، ۲ – گناهان کبیره ۳ همان ص ۱۰۳ ۴- تحف العقول ص ۳۴ ۵- غررالحکم ص ۳۴ ۶- مجموعه الاخبار باب ۱۷۱ حدیث ۶ / ۹ –کلیات سعدی ۷- تحف العقول ص ۳۰۱ ۸- معراج السعاده ص ۳۸۷ ۹- کلیات سـعدی تهیه کننده:کارشناس آموزش و پژوهش http://www.lorestan-tebyan.ir/sub.aspx?id=۱۳۷۵*

تاریخ انبیا

تألیف: سید هاشم رسولی محلاتی – تلخیص: مهدی نیک نژاد و حسین یعقوبی

خلاصه کتاب اقرا بسم ربک الـذی خلق ۱خلق الانسان من علق ۲ اقراوربک الاکرم۳ الذی علم باالقلم۴ علم الانسان مالم یعلم۵کلا ان الانسان لیطغی ۶ ان راه استغنی ۷ ان الی ربک الرجعی تهیه کنندگان :مهدی نیک نژاد حسـین یعقوبی منبع:تاریخ انبیا تالیف دانشـمند محترم اقـای حاج سـید هاشم رسولی محلاتی جلـد سوم انتشارات علمیه اسلامیه آخرین کسـی که از طایفه جرهم در مکه حکومت داشت ودر جنگ با خزاعه شـکست‌خورد شخصی بود بنام عمرو بن‌حارث که چون دید نمی‌تواند در برابر خزاعه مقاومت کند وبزودی شـکست‌خواهند خورد بمنظور حفظ اموال کعبه از دستبردیگران بدرون خانه کعبه رفت و جواهرات و هدایای نفیسی راکه برای کعبه آورده بودنـد و از آنجمله دو آهـوی طلائـی و مقداری‌شمشـیر و زره و غیره بـود همه را بیرون آورد و بـدرون چاه زمزم‌ریخت و چاه را با خاک پر کرده و مسـدود نمود و برخی گفته‌اند:حجر الاسود را نیز از جای خود برکند و با همان هدایادر چاه زمزم دفن کرد،و سـپس بسوی یمن گریخت و بقیه عمر خود را بـا تـاسف بسیار در یمن سپری کرد.این جریـان گـذشت ودر زمـان حکومت‌خزاعه و پس از آن نیز در حکومت اجدادرسولخدا«ص کسـی از جـای زمزم و محل دفن هـدایا اطلاعی‌نـداشت و با اینکه افراد زیـادی از بزرگـان قریش و دیگران درصـدد پیـدا کردن جـای آن و محل دفن هـدایا بر آمدنـد اما بـدان‌دست نیافتنـد و بناچار چاههـای زیادی در شـهر مکه و خارج آن‌برای سـقایت‌حاجیان و مردم دیگر حفر کردنـد و مورد اسـتفاده‌آنان بود. عبـد المطلب نیز پیوسته در فکر بود تا بوسیله‌ای بلکه بتواندجای چاه را پیدا کند و آنرا حفر نموده این افتخار را نصیب خودگرداند،تا اینکه روزی در کنار خانه کعبه خوابیـده بود که درخواب دسـتور حفر چاه زمزم را بـدو دادنـد،و این خواب همچناندو بار و سه بار تکرار شـد تا از مکان چاه نیز مطلع گردیـد و تصـمیم‌به حفر آن گرفت. روزی که می‌خواست اقـدام به این کار کنـد تنها پسـر خود راکه در آنوقت داشت و نامش حارث بود همراه خود برداشته وکلنگی بدست گرفت و بکنار خانه آمده شروع بکندن چاه کرد. قریش که از جریان

مطلع شدنـد پیش او آمـده و بـدو گفتند: این چاهی است که نخست مخصوص به اسـماعیل بوده و ما همگی نسب بدو می‌رسانیم و فرزندان اوئیم،از اینرو ما را نیز دراین کار شریک گردان،عبد المطلب پیشنهاد آنانرا نپذیرفته و گفت:این ماموریتی است که تنها بمن داده شـده و من کسـی رادر آن شـریک نمی‌کنم،قریش به این سـخن قـانع نشـده و درگفتار خود پافشاری کردنـد تا بر طبق روایتی طرفین، حکمیت‌زن کاهنه‌ای را که از قبیله بنی سعد بود و در کوههای شام مسکن‌داشت،پذیرفتند و قرار شد بنزد او بروند و هر چه او حکم کردگردن نهند،و بهمین منظور روز دیگر بسوی شام حرکت کردند ودر راه به بیابانی برخوردند که آب نبود و آبی هم که همراه‌داشـتند تمام شـد و نزدیک بود بهلاکت‌برسـند که خداونـد از زیرپای عبـد المطلب یا زیر پای شتر او چشـمه آبی ظاهر کرد و همگی‌از آن آب خوردنـد و همین سـبب شـد که همراهـان قرشـی او مقام‌عبـد المطلب را گرامی داشـته و در موضـوع حفر زمزم از مخالفت‌باوی دست‌بردارند و از رفتن بنزد زن کاهنه نیز منصـرف گشـته،بمکه باز گردند. و در روایت دیگری است که عبد المطلب چون مخـالفت قریش‌را دیـد بفرزنـدش حـارث گفت:اینـان را از من دور کن و خود بکـارحفر چاه ادامه داد،قریش که تصـمیم عبد المطلب را در کـار خودقطعی دیدنـد دست از مخالفت‌بـا او برداشـته و عبـد المطلب زمزم را حفر کرد تـا وقتی که بسـنگ روی چاه رسید تکبیر گفت،وهمچنان پائین رفت تا وقتی آن دو آهوی طلائی و شمشیر و زره وسایر هدایا را از میان چاه بیرون آورد و همه را برای ساختن‌درهـای کعبـه و تزئینـات آن صـرف کرد،و از آن پس مردم مکـه وحاجیـان نیز از آب سـرشار زمزم بهره‌منـد گشـتند. گوینـد:عبـد المطلب در جریـان حفر چاه زمزم وقتی مخالفت‌قریش و اعتراضـهای ایشان را نسبت‌بخود دیـد و مشاهـده کرد که‌برای دفاع خود تنها یک پسر بیش نـدارد با خود نـذر کرد که اگرخداونـد ده پسر بدو عنایت کرد یکی از آنها را در راه خدا-و درکنار خانه کعبه-قربانی کنـد،و خـدای تعالی این حاجت او رابرآورد و با گذشت چند سال ده پسر پیدا کرد که یکی از آنهاهمان حارث بن عبـد المطلب بود و نـام نه پسر دیگر بـدین شـرح بود: حمزه،عبـد الله،عباس،ابو طالب-که بگفته ابن هشام نامش‌عبـد مناف بود- زبیر،حجل-که او را غیـداق نیز می‌گفتنـدمقوم، ضـرار،ابو لهب. داسـتان ذبـح عبـد الله فرزنـدان اظهار کردند:ما در اختیار تو و تحت فرمـان توهستیم.عبـد المطلب که آمـادگی آنهـا را برای انجـام نـذر خودمشاهـده کرد با تولـد یافتن حمزه و عباس عـدد پسـران عبد المطلب به ده تن‌رسید،و در اینوقت عبد المطلب به یاد نذری که کرده بود افتاد،و از اینرو آنها را جمع کرده و داستان نذر خود را به اطلاع ایشان‌رسانیـد. آنانرا بکنار خانه کعبه آورد،و برای انتخاب یکی‌از ایشان قرعه زد،و قرعه بنام عبـد الله در آمـد،که گوینـد: عبد الله از همه نزد او محبوبتر بود. در این هنگـام عبـد المطلب دست عبـد الله را گرفته و با دست‌دیگر کاردی بران برداشت و عبـد الله را بجایگاه قربانی آورد تا درراه خـدا قربانی نموده بنـذر خود عمل کنـد. مردم مکه و قریش و فرزنـدان دیگر عبـد المطلب پیش آمده وخواسـتند بوسـیله‌ای جلوی عبد المطلب را از اینکار بگیرند ولی‌مشاهده کردند که وی تصمیم انجام آنرا دارد،و از میان برادران‌عبد الله،ابو طالب بخاطر علاقه زیادی که به برادر داشت‌بیش ازدیگران متاثر و نگران حال عبـد الله بود تا جائی که نزدیک آمـد ودسـت پـدر را گرفت و گفت: داسـتان ذبـح عبـد الله پـدر جان!مرا بجای عبـد الله بکش و او را رها کن! در اینهنگام دائیهای عبد الله و سایر خویشان مادری او نیزپیش آمـده و مانع قتل عبـد الله شدند،جمعی از بزرگان قریش نیز که چنان دیدند نزد عبد المطلب آمده و بدو گفتنــد: تـو اکنـون بزرگ قریش و مهتـر مردم مکـه هسـتی و اگر دست‌بچنیـن کـاری بزنی دیگران نیز از تـو پیروی خواهنـد کرد و این‌بصورت سـنتی در میان مردم در خواهـد آمـد. پاسخ عبد المطلب نیز در برابر همگان این بود که نذری کرده‌امو باید به نذر خود عمـل نمـایم. تـا بالاـخره پس از گفتگوی زیاد قرار بر این شـد که شتران‌چنـدی از شتران بسـیاری که عبـد المطلب داشت‌بیاورنـد و برای‌تعیین قربانی میان عبد الله و آنها قرعه بزنند و اگر قرعه بنام‌شتران در آمد آنها را بجای عبد الله قربانی کنند و اگر باز بنام‌عبد الله در آمد به عدد شتران بیافزایند و قرعه را تجدید کنند وهمچنان به عدد آنها بیفزایند تا وقتی که بنام شتران در آید،عبد المطلب قبول کرد و دسـتور داد ده شتر آوردنـد و قرعه زدنـد بازدیدنـد بنام عبـد الله درآمـد ده شتر دیگر افزودند و قرعه زدند بازدیدند قرعه بنام عبـد الله در آمـد ده شتر دیگر افزودنـد و قرعه زدنـد باز هم بنام عبد الله در آمد و همچنان هر بار ده شتر اضافه کردند وقرعه زدند و

همچنان عبـد الله در می‌آمـد تا وقتی که عـدد شتران به‌صـد شتر رسـید قرعه بنام شتران در آمـد که در آنهنگام بانگ تکبیرو صدای هلهله زنان و مردان مکه بشادی بلنـد شـد و همگی‌خوشـحال شدند،اما عبد المطلب قبول نکرده گفت:من دو باردیگر قرعه می‌زنم و چون دو بار دیگر نیز قرعه زدند بنام شتران در آمدو عبد المطلب یقین کرد که خداوند به این فدیه راضـی شده وعبد الله را رها کرد و سـپس دسـتور داد شتران را قربانی کرده‌گوشت آنها را میان مردم مکه تقسـیم کنند. ازدواج عبدالله با آمنه در تاریخ آمده که پس از داسـتان ذبـح عبد الله و نحر یکصدشتر،عبد المطلب،عبد الله را برداشـته و یک سـر بخانه وهب بن‌عبد مناف...که در آنروز بزرگ قبیله خود یعنی قبیله بنی زهره‌بود آورد و دختر او آمنه را که در آنروز بزرگترین زنـان قریش ازنظر نسب و مقـام بود به ازدواج عبد الله در آورد (۱) . و یکی از نویسـندگان این کـار را در آنروز-و بلا فاصله پس ازداسـتان ذبـح-غیر عادی دانسته و در صـحت آن تردید کرده است، ولی بگفته برخی با توجه به خوشـحالی زائد الوصفی که از نجات‌عبد الله از آن معرکه به عبد المطلب دست داده بود،و عبـد المطلب‌می‌خواست‌با اینکار زودتر ناراحتی خود و عبـد الله را جبران کرده‌باشـد،اینکار گذشـته از اینکه غیر عادی نیست، طبیعی هم بنظرمی‌رسد. ۱۰۰ و البته این مطلب طبق گفته ابن اسـحاق است که در سیره ازوی نقـل شـده،ولی طبق گفته برخی دیگر این ازدواج یـک سال‌پس از داسـتان ذبـح عبـد الله انجام شـده است، (۲) و دیگر این بحث‌پیش نمی‌آیـد. حـوادث شب ولادت در روایـات مـا آمـده است که در شب ولادت آنحضـرت‌حوادث مهم و اتفاقـات زیادی در اطراف جهان بوقوع پیوست که‌پیش از آن سابقه نـداشت و یا اتفاق نیفتاده بود که از جمله ارهاصات بوده بدانگونه که در داسـتان اصـحاب فیل ذکر شد،و در قصـیده معروف برده نیز آمـده که چنـد بیت آن چنین است: یـوم تفرس منه الفرس انهم قـد انـذروا بحلـول البؤس و الفئم و بـات ایوان کسـری و هو منصـدع کشـمل اصحاب کسـری غیر ملتئم النـار خامـدهٔ الانفـاس مـن اسـف علیـه و النهر سـاهی العیـن مـن سـدم و سـاء سـاوه ان غاضت‌بحیرتها و رد واردها بالغیظ حین ظم کان بالنار ما بالماء من بلل حزنا و بالماء ما بالنار من ضـرم و شایـد جامعترین حـدیث در اینباره حدیثی است که مرحوم صدوق ره در کتاب امالی بسند خود از امام صادق علیه السلام‌روایت کرده و ترجمه‌اش چنین است که آنحضـرت فرمود: ابلیس به آسـمانها بالا می‌رفت و چون حضـرت عیسـی ع بدنیا آمد از سه آسمان ممنوع شد و تا چهار آسمان بالا- می‌رفت،و هنگامیکه رسولخدا«ص بـدنیا آمـد از همه آسـمانهای هفتگانه‌ممنوع شـد،و شـیاطین بوسـیله پرتاب شـدن سـتارگان ممنوع‌گردیدنـد،و قریش که چنان دیدنـد گفتند: قیامتی که اهل کتاب می‌گفتند بر پا شده! عمرو بن امیه که از همه مردم آنزمان به علم کهانت وستاره شناسـی داناتر بود بدانها گفت:بنگرید اگر آن ستارگانی‌است که مردم بوسیله آنها راهنمائی می‌شوند و تابستان و زمسـتان‌از روی آن معلوم گردد پس بدانیـد که قیامت‌بر پـا شـده و مقـدمه‌نابودی هر چیز است و اگر غیر از آنها است امر تازه‌ای اتفاق‌افتـاده. و همه بتهـا در صـبح آن شب به رو در افتـاد و هیـچ بتی درآنروز بر سر پـا نو ایوان کسـری در آن شب شـکست‌خورد وچهـارده کنگره آن فرو ریخت.و دریـاچه سـاوه خشـک شـد.ووادی سـماوه پر از آب شـد. آتشـکده‌های فـارس که هزار سـال بود خاموش نشده بود در آن شب خاموش گردید. و مؤبدان فارس در خواب دیدند شترانی سـخت اسـبان عربی‌را یدک می‌کشـند و از دجله عبور کرده و در بلاد آنها پراکنده‌شدند،و طاق کسری از وسط شکست‌خورد و رود دجله در آن‌وارد شد. و در آن شب نوری از سـمت‌حجاز بر آمـد و همچنان بسمت‌مشـرق رفت تا بدانجا رسـید،فردای آن شب تخت هر پادشاهی‌سـرنگون گردید و خود آنها گنگ گشـتند که در آنروز سخن‌نمی‌گفتند. دانش کاهنان ربوده شد و سحر جادوگران باطل گردید،وهر کاهنی که بود از تماس با همزاد شـیطانی خود ممنوع گردید ومیان آنها جدائی افتاد. آمنه گفت:بخدا فرزندم که بر زمین قرار گرفت دسـتهای‌خود را بر زمین گـذاردم و سر بسوی آسـمان بلند کردم و بدان‌نگریسـتم،و نوری از من تابش کرد و در آن نور شـنیدم گوینده‌ای‌می گفت:تو آقای مردم را زادی او را محمـد نام بگـذار. و ابلیس در آن شب یاران خود را فریاد زد(و آنها را بیاری‌طلبیـد)و چون اطرافش جمع شدند بدو گفتند:ای سـرور چه چیزتو را بهراس و وحشت افکنده؟گفت:وای بر شـما از سر شب تابحال اوضاع آسمان و زمین را دگرگون می‌بینـم و بطـور قطع درروی زمین اتفـاق تـازه و بزرگی رخ داده که از زمـان ولادت عیسـی‌بن مریم تـاکنون سـابقه نداشـته،اینک

بگردید و به بینید این اتفاق‌چیست؟ آنها پراکنده شدند و برگشتند و اظهار داشتند:ما که تازه‌ای‌ندیدیم. ابلیس گفت:این کار شخص من است آنگاه در دنیابه جستجو پرداخت تا به حرم-مکه-رسید،و مشاهده کرد فرشتگان اطراف آنرا گرفته‌اند،خواست وارد حرم شود که فرشتگان بر اوبانگ زده مانع ورود او شدند،بسمت غار حری رفت و چون‌گنجشکی گردید و خواست در آید که جبرئیل بر او نهیب زد: -برو ای دور شده از رحمت‌حق!ابلیس گفت:ای جبرئیل‌از تو سؤالی دارم؟ گفت:بگو،پرسید:از دیشب تاکنون چه تازه‌ای در زمین رخ‌داده؟ پاسخداد:محمد-صلی الله علیه و آله-بدنیا آمده. شیطان پرسید:مرا در او بهره‌ای هست؟گفت:نه. پرسید:در امت او چطور؟ گفت:آری.ابلیس که این سخن را شنید گفت:خوشنود وراضیم. سرپرستی عبدالمطلب و در کتاب اکمال الدین صدوق(ره)بسندش از ابن عباس‌روایت کرده که گوید: در سایه خانه کعبه برای عبد المطلب فرشی می‌گستراندند که احدی بخاطرحرمت عبد المطلب بر آن جلوس نمی‌کرد و فرزندان عبد المطلب می‌آمدند واطراف آن فرش می‌نشستند تا عبد المطلب بیاید.و گاه می‌شد که رسول‌خدا(ص)-در حالیکه پسر کوچکی بود-می‌آمد و بر آن فرش می‌نشست واین جریان بر عموهای آن حضرت(که همان فرزندان عبد المطلب)بودندگران می‌آمد و به همین جهت او را می‌گرفتند تا از آن جایگاه و فرش‌مخصوص دور سازند و عبد المطلب که آن وضع را مشاهده می‌کردمی‌گفت: پسرم را واگذارید که او را مقامی بس بزرگ خواهد بود،و من روزی رامی‌بینم که او بر شما سیادت و آقائی خواهد کرد،و من در چهره اومی‌بینم که روزی بر مردم سیادت می‌کند... اینرا می‌گفت و سپس او را برداشته و کنار خود می‌نشانید و دست‌بر پشت‌او می‌کشید و او را می‌بوسید و می‌گفت:من از این فرزند پاک‌تر وخوش‌بوتر ندیده‌ام... دردامن ابوطالب تا بدینجا هشت‌سال از عمر پر برکت رسول خدا(ص)را باخاطرات و حوادث ناگواری که برای آن بزرگوار بهمراه داشت‌پشت‌سر گذاردیم.و اکنون آنحضرت در خانه ابو طالب وارد شده‌و دامن پر مهر عموی عزیزش آماده تربیت و پرورش و کفالت‌یتیم گرانقدر برادرش عبد الله بن عبد المطلب می‌گردد،و برکسی که از تاریخ اسلام مختصر اطلاعی داشته باشدپوشیده نیست که ابو طالب یعنی آن مرد بزرگ،با چه فداکاری وگذشتی،و با چه اخلاص و ایثاری،این وظیفه سنگین الهی واجتماعی را تا پایان عمر که حدود چهل و سه سال طول کشید به‌انجام رسانید،و از این رهگذر چه حق بزرگی بر عموم مسلمانان‌جهان تا روز قیامت دارد«فجزاه الله عن الاسلام و عن المسلمین‌خیر الجزاء». مرحوم ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از ابن عباس روایت‌کرده که ابو طالب به برادرش عباس گفت:من(از وقتی که محمد(ص)را در کفالت‌خود در آورده‌ام)از او جدا نمی‌شوم واطمینان به کسی نمی‌کنم(که او را به وی بسپارم)...ابو طالب‌در اینجا داستانی از شرم و حیای آنحضرت نقل کرده و در پایان‌گوید: -رسم ابو طالب چنان بود که هر گاه می‌خواست‌شام و نهار به‌فرزندان خود بدهد به آنها می‌گفت:صبر کنید تا پسرم(محمد) بیاید،و(آنها صبر می‌کردند)محمد(ص)می‌آمد(و با آنها غذامی‌خورد...) (۱) و نیز روایت کرده که این فرزند چنان بود که دروقت‌خوردن و نوشیدن غذا و آب بسم الله الاحد»می‌گفت وشروع می‌کرد و پس از فراغت نیز«الحمد لله کثیرا»می‌گفت. و هیچگاه از او دروغی نشنیدم... و هیچگاه او را ندیدم که مانند دیگران بخندد... و ندیدم که با کودکان بازی کند... و تنهائی و تواضع برای او محبوبتر بود(و بیشتر به تنهائی علاقه‌داشت). و شبیه این گفتار در کتاب طبقات ابن سعد نیز روایت‌شده‌که هر که خواهد می‌تواند برای اطلاع بدانجا مراجعه کند (۲) و البته باید دانست که به همان مقدار که ابو طالب نسبت‌به‌رسولخدا(ص)علاقه و محبت داشت و در تربیت و حفاظت اومی‌کوشید همسرش فاطمه بنت اسد نیز حد اعلای محبت رانسبت‌به آن بزرگوار می‌نمود. دردامن ابوطالب روزی که ابو طالب رسولخدا-صلی الله علیه‌و آله-را از عبد المطلب باز گرفت و بخانه آورد به همسرش-فاطمه‌بنت اسد-گفت:بدان که این فرزند برادر من است که در پیش‌من از جان و مالم عزیزتر است و مراقب باش مبادا احدی جلوی‌او را از آنچه می‌خواهد بگیرد.فاطمه که این سخن را شنیدتبسمی کرده گفت: آیا سفارش فرزندم محمد را به من می‌کنی!در صورتیکه اواز جان و فرزندانم نزد من عزیزتر می‌باشد! و در روایت دیگری است که ابو طالب می‌گفت:گاهی مرد زیبا صورتی را که در زیبائی مانندش نبود می‌دیدم که نزد اومی‌آمد و دستی بسرش می‌کشید و برای او دعا

می‌کرد،و اتفاق‌افتاد که روزی او را گم کردم و برای یافتن او به این طرف وآنطرف رفتم ناگاه او را دیدم که بهمراه مردی زیبا که مانندش راندیده بودم می‌آید،بدو گفتم:فرزندم مگر بتو نگفته بودم هیچگاه‌از من جدا مشو! آن مرد گفت:هر گاه از تو جدا شد من با او هستم و او رامحافظت می‌کنم. جوانی رسول الله تحلیلی راجع به شبانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در چند روایت که از طریق اهل سنت و پاره‌ای از کتابهای‌شیعه نقل شده آمده است که رسول خدا(ص)در دوران جوانی‌مدتی هم گوسفند چرانی می‌کرد۱- بخاری در کتاب صحیح خود (در کتاب الاجاره) از ابو هریره روایت کرده که رسول خدا(ص)فرمود: «ما بعث الله نبیا الا راعی الغنم،قال له اصحابه و انت یا رسول‌الله؟قال:نعم،و انا رعیتها لاهل مکه علی قراریط یعنی-خداوند پیغمبری نفرستاد جز گوسفند چران(جز اینکه گوسفند چرانی می‌کرد)اصحاب آنحضرت عرض کردند: شما نیزای رسول خدا؟فرمود:آری،من نیز برای اهل مکه در برابر چند قیراط گوسفند چراندم! و نظیر این روایت در کتابهای دیگر حدیث و سیره نیز روایت‌شده مانند سیره نبویه قاضی دحلان و سیره حلبیه و فتح الباری وطبقات ابن سعد. ۲-و در روایت دیگری که در طبقات از زهری از جابر بن‌عبد الله روایت‌شده گوید:ما به همراه رسول خدا بودیم و میوه‌درخت اراک را جمع کرده و می‌چیدیم،رسول خدا(ص) فرمود:سیاه رنگهای آنرا بچینید که گواراتر و پاکیزه‌تر است و من‌نیز هنگامی که گوسفند می‌چراندم!آنها را می‌چیدم!ما عرض کردیم:شما نیز گوسفند می‌چراندی ای رسول خدا؟«قال:نعم،و ما من نبی الا ـ قد رعاها»فرمود:آری و هیچ پیغمبری نبوده جزآنکه گوسفند چرانده! ۳-و در روایت دیگری که از ابن اسحاق روایت کرده گوید:میان گوسفند داران و شتر داران نزاعی در گرفت وشتر داران بر گوسفند داران تکبر می‌ورزیدند،و چنانچه برای ما نقل کرده‌اند رسول خدا در این باره فرمود: «بعث موسی علیه السلام و هو راعی غنم و بعث داود علیه السلام‌و هو راعی غنم،و بعثت و انا ارعی غنم اهلی باجیاد». -موسی علیه السلام مبعوث شد در حالی که گوسفندمی‌چرانید،و داود علیه السلام مبعوث شد و گوسفند می‌چرانید ومن مبعوث شدم و گوسفند خاندانم را می‌چراندم در«اجیاد». و ظاهرا«اجیاد»نام جائی بوده که طبق این روایت رسول‌خدا(ص)در آنجا گوسفند چرانی می‌کرده.چنانچه قراریط را نیزبرخی گفته‌اند:نام جائی در مکه بوده (۵) اگر چه بعید بنظرمی‌رسد. در تاریخ طبری ازآنحضرت نقل شده که متن آن چنین است که فرمود: «...ما هممت‌بشیء مما کان اهل الجاهلیهٔ یعملون به غیر مرتین کل ذلک یحول الله بینی و بین ما ارید من ذلک ثم ما هممت‌بسوء حتی اکرمنی الله عز و جل برسالته،فانی قد قلت لیلهٔ لغلام‌من قریش کان یرعی معی باعلی مکهٔ لو ابصرت لی غنمی حتی‌ادخل مکهٔ فاسمر بها کما یسمر الشباب فقال افعل فخرجت ارید ذلک حتی اذا جئت اول دار من دور مکهٔ سمعت عزفا بالدفوف‌و المزامیر،فقلت ما هذا؟قالوا فلان بن فلان تزوج بفلانه بنت‌فلان،فجلست انظر الیهم فضرب الله علی اذنی فنمت فما ایقظنی‌الا ـ مس الشمس،قال فجئت صاحبی فقال ما فعلت؟قلت‌ما صنعت‌شیئا ثم اخبرته الخبر،قال ثم قلت له لیلهٔ اخری مثل ذلک‌فقال افعل فخرجت فسمعت‌حین جئت مکهٔ مثل ما سمعت‌حین‌دخلت مکهٔ تلک اللیلهٔ فجلست انظر فضرب الله علی اذنی،فوالله‌ما ایقظنی الا مس الشمس،فرجعت الی صاحبی فاخبرته الخبر،ثم ما ممت‌بعدها بسوء حتی اکرمنی الله عز و جل برسالته (۶) . ...من آهنگ انجام کاری از کارهای زمان جاهلیت نکردم‌جز دو بار که در هر بار میان من و کاری را که آهنگ انجامش راکرده بودم خداوند حائل و مانع شد،و پس از آن دیگر آهنگ کاربدی نکردم،تا وقتی که خدای عز و جل مرا به رسالت‌خویش‌مفتخر ساخت،و داستان بدینگونه بود که در یکی از شبها به‌پسرکی از قریش که در قسمت‌بالای مکه با من گوسفندمی‌چرانید گفتم:چه خوب بود اگر تو از گوسفندهای من‌مواظبت می‌کردی تا من به مکه بروم و همانند جوانهای مکه‌شبی را به شب نشینی و قصه گوئیهای شبانه بگذرانم؟ آن پسر قریشی گفت:من اینکار را می‌کنم! من هم بدنبال منظور خود براه افتادم و همچنان تا به نخستین‌خانه‌های شهر مکه رسیدم و در آنجا صدای نواختن دف ومزمارهائی (۷) شنیدم،پرسیدم:این چیست؟(چه خبر هست؟) گفتند:فلان پسر با فلان دختر ازدواج می‌کند،من هم به‌تماشای ایشان نشستم ولی خدا گوشم را بست و خوابم برد، وچیزی جز تابش خورشید مرا بیدار نکرد(و هنگامی بیدار شدم که‌ماجرا به پایان رسیده بود). رسول خدا فرمود:من بنزد رفیق خود(یعنی همان پسرک‌قریشی)باز گشتم وی از من پرسید:چه کردی؟گفتم:هیچ‌کاری نکردم!و

جریان را برای او شرح دادم. این جریان گذشت تا دو باره در یکی از شبها همان سخن‌را تکرار کردم و او مانند شب قبلی حفاظت گوسفندانم را بعهده گرفت و من به مکه آمدم و همانند گذشته در آن شب نیز صدای‌دف و مزمار شنیدم و به تماشا نشستم و خدا بهمانگونه گوشم رابست و بخواب رفتم و بخدا سوگند جز تابش خورشید چیز دیگری‌مرا بیدار نکرد،آنگاه بنزد رفیق خود باز گشتم و داستان را برای او باز گفتم،و از آن پس دیگر آهنگ کار بدی را نکردم تا اینکه‌خدای عز و جل مرا به مقام رسالت‌خود مفتخر فرمود. السلام علیك یا خدیجه سلام بر تو ای مادر مؤمنان، سلام بر تو ای همسر سرور فرستادگان، سلام بر تو ای مادر فاطمه زهرا سرور بانوان دو جهان، سلام بر تو ای نخست بانوی مؤمن، سلام بر تو ای آنکه دارائیش را در راه پیروزی اسلام و یاری سرور انبیا هزینه کرد و دشمنان را از او دور ساخت، سلام بر تو ای آنکه بر او جبرئیل درود فرستاد، و سلام خدای بزرگ را به او ابلاغ کرد، این فضل الهی گوارایت باد و سلام و رحمت و برکاتش بر تو باد. ازدواج پیامبرباخدیجه جابر می گوید: ابوطالب تصمیم داشت برای حضرت محمد همسری برگزیند، ولی توانایی مالی چندانی نداشت. به همین دلیل به او گفت:« خدیجه از خویشان ماست و قریشیان هر سال با اموال او برای تجارت به شام می روند و هر کدام دستمزد چشمگیری از او می گیرند. تو هم به این کار تمایل داری؟» پیامبر فرمود:« آری.» ابوطالب همراه او به خانه خدیجه رفت؛ خدیجه پیشنهاد آنها را پذیرفت و به غلام خود، میسرهٔ، گفت:« تو و این اموال در اختیار محمد هستید.» حضرت محمد نیز همراه میسره راهی تجارت شام شد. پیامبر در این سفر سود فراوانی به دست آورد و به نزد خدیجه برگشت. او در غرفه مخصوص خود با زنان نشسته بود که دید سواری از دور آشکار شد؛ ابری بر سر او سایه افکنده بود و همراه او حرکت می‌کرد و نیز دو فرشته از راست و چپ سوار با شمشیری در هوا همراه او حرکت می‌کردند. خدیجه گفت:« این سوار باید بسیار گرانقدر باشد؛ ای کاش به خانه من بیاید!» وقتی متوجه شد که او محمد است و به سوی خانه او می آید، پابرهنه برای استقبالش به در خانه شتافت. بعدا وقتی میسره از کرامت‌های پیامبر در سفر شام برای خدیجه تعریف کرد، خدیجه پیکی نزد پیامبر فرستاد و گفت:« من به تو بسیار علاقمندم و خواستار تو هستم. تو از بستگان و خویشاوندان من هستی، در میان قوم خود بسیار گرامی و شریفی و به امانتداری، اخلاق نیك و گفتار صادقانه مشهوری. من حاضرم به همسری تو در آیم.» خدیجه از محمد درخواست کرد که ابوطالب را برای انجام مراسم ازدواج نزد او آورد و نیز به خدمتکاران خود گفت:« عمویم، عمرو بن اسد، را صدا بزنید تا مرا به همسری محمد در آورد.» ابوطالب و عموی خدیجه نزد او آمدند. ابوطالب خطبه ازدواج حضرت محمد – ص – و خدیجه را خواند. در پایان مراسم وقتی پیامبر می‌خواست از خانه خدیجه خارج شود، خدیجه گفت:« در خانه خود بمان. این خانه، خانه توست و من خدمتگزار تو هستم.» چنین می گویند که: خدیجه از راهبانی نظیر نسطور و یا کسانی چون ورقهٔ بن نوفل (پسر عمویش) شنیده بود که حضرت محمد در آینده پیامبر امت اسلام خواهد بود. واقعیت‌بعثت از دیدگاه شیعه حدیث اشتباه دراینجا باید اعتراف کرد که ماجرای بعثت پیغمبر با همه اهمیتی که داشته است،در تورایخ درست نقل نشده است. به موجب آنچه در تفاسیر قرآنی و احادیث اسلامی و تواریخ اولیه آمده است،عایشه همسرپیغمبر یا خواهرزادگان او عبدالله زبیر و عروهٔ بن زبیر یا عمرو بن شرحبیل یا ابومیسره غلام پیغمبر، گفته‌اند: جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و به وی گفت: بخوان به نام خدایت «اقرا باسم ربك الذی خلق و پیغمبر فرمود: نمی توانم بخوانم «ما انا بقاری یا من خواننده نیستم «لست‌بقاری . جبرئیل سه با پیغمبر را گرفت وفشار داد تا بار سوم توانست‌بخواند! در صورتی که اولا جبرئیل از پیغمبر نخواست از روی نوشته بخواند. جز در یك حدیث که آن هم قابل اهمیت نیست. بیشتر می‌گویند منظور جبرئیل این بوده که هرچه او می‌گوید پیغمبر هم آن را تکرار کند. در این صورت باید از ناقلین این احادیث پرسید: آیا پیغمبر عرب زبان در سن چهل سالگی قادر نبود پنج آیه کوتاه اول سوره اقرا یعنی «اقرا باسم ربك الذی خلق، خلق الانسان من علق، اقرا و ربك الاکرم، الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم یعلم را همان طور که جبرئیل آیه آیه می‌خوانده او هم تکرار کند؟ این کار برای یك کودك پنج‌ساله آسان است تا چه رسد به دانای قریش! حدیث درست پیشوای دهم ما حضرت امام هادی (علیه السلام) می‌فرماید: «هنگامی که محمد (صلی الله علیه و آله) ترك تجارت

شام گفت و آنچه خدا از آن راه به وی بخشیده بودبه مستمندان بخشید، هر روز به کوه حراء می‌رفت و از فراز آن به آثار رحمت پروردگار می‌نگریست، و شگفتی‌های رحمت و بدایع حکمت الهی را مورد مطالعه قرار می‌داد. به اطراف آسمان‌ها نظر می‌دوخت، و کرانه‌های زمین و دریاها و دره‌ها و دشت‌ها و بیابان‌ها را از نظر می‌گذرانید، و از مشاهده آن همه آثار قدرت و رحمت الهی، درس عبرت می‌آموخت. ازآنچه می‌دید، به یاد عظمت‌خدای آفریننده می‌افتاد. آن گاه با روشن بینی خاصی به عبادت خداوند اشتغال می‌ورزید. چون به سن چهل سالگی رسید خداوند نظر به قلب وی نمود، دل او را بهترین و روشنترین و نرمترین دلها یافت. در آن لحظه خداوند فرمان داد درهای آسمان‌ها گشوده گردد. محمد (صلی الله علیه و آله) از آنجا به آسمان‌ها می‌نگریست، سپس خدا به فرشتگان امر کرد فرود آیند، و آنها نیز فرود آمدند، و محمد (صلی الله علیه و آله) آنها را می‌دید. خداوند رحمت و توجه مخصوص خود را از اعماق آسمان‌ها به سر محمد (صلی الله علیه و آله) و چهره او معطوف داشت. در آن لحظه محمد (صلی الله علیه و آله) به جبرئیل که در هاله‌ای از نور قرار داشت نظر دوخت. جبرئیل به سوی او آمد و بازوی او را گرفت و سخت تکان داد و گفت: ای محمد! بخوان. گفت چه بخوانم؟ «ما اقرا»؟ جبرئیل گفت: «نام خدایت را بخوان که جهان و جهانیان را آفرید. خدائی که انسان را از ماده پست آفرید (نطفه). بخوان که خدایت‌بزرگ است. خدائی که با قلم دانش آموخت و به انسان چیزهائی یاد داد که نمی‌دانست . پیک وحی، رسالت‌خود را به انجام رسانید، و به آسمان‌ها بالا رفت. محمد (صلی الله علیه و آله) نیز از کوه فرود آمد. از مشاهده عظمت و جلال خداوند و آنچه به وسیله وحی دیده بود که از شکوه و عظمت ذات حق حکایت می‌کرد،بی‌هوش شد، و دچار تب گردید. واقعیت‌بعثت از دیدگاه شیعه نظر ما در پیرامون بعثت پیغمبر (ص) نکته اساسی که قرآن در نزول وحی به پیغمبر بازگو می‌کند، و متاسفانه کسی توجه نکرده است،این است که همه مفسران اسلامی نوشته‌اند، و در تمام احادیث نیز هست که در روز بعثت فقط پنج آیه آغاز سوره «اقرا» بر پیغمبر نازل شد. این پنج آیه از «اقرا باسم ربک الذی خلق آغاز می‌گردد. و به «مالم یعلم ختم می‌شود. هیچ کس نگفته است «بسم الله این سوره کی نازل شده؟ و آیا نخستین سوره قرآن بسم الله داشته است‌یا نه؟ اگر داشته است چرا نگفته‌اند، و اگر نداشته است آیا بعدها آمده است، یا طور دیگر بوده؟ همگی سؤالاتی است که پاسخی برای آن نمی‌بینیم. معراج داستان معراج رسول خدا(ص)در یک شب از مکه معظمه به مسجد الاقصی و از آنجا به آسمانها و بازگشت‌به مکه در قرآن کریم در دو سوره به نحو اجمال ذکر شده، یکی در سوره اسراء»و دیگری در سوره مبارکه نجم ، و تاویلاتی که از برخی چون حسن بصری، عایشه و معاویه نقل شده مخالف ظاهر آیات کریمه قرآنی و صریح روایات متواتره‌ای است که در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ شیعه و اهل سنت نقل شده است و هیچ گونه اعتباری برای ما ندارد (۱) ، و ایرادهای عقلی دیگری را هم که برخی کرده‌اند در پایان داستان پاسخ خواهیم داد، ان شاء الله. اما در کیفیت معراج و اینکه چند بار بوده و آن نقطه‌ای که رسول خدا(ص)از آنجا به سوی مسجد الاقصی حرکت کرد و بدانجا بازگشت آیا خانه ام هانی بوده یا مسجد الحرام و سایر جزئیات آن اختلافی در روایات دیده می‌شود که ما به خواست‌خداوند در ضمن نقل داستان به پاره‌ای از آن اختلافات اشاره خواهیم کرد و آنچه مشهور است آنکه این سیر شبانه با این خصوصیات در سالهای آخر توقف آن حضرت در شهر مکه اتفاق افتاد، اما آیا قبل از فوت ابیطالب بوده و یا بعد از آن و یا در چه شبی از شبهای سال بوده، باز هم نقل متواتری نیست و در چند حدیث آن شب را شب هفدهم ربیع الاول و یا شب بیست و هفتم رجب ذکر کرده و در نقلی هم شب هفدهم رمضان و شب بیست و یکم آن ماه نوشته‌اند. و معروف آن است که رسول خدا(ص)در آن شب در خانه ام هانی دختر ابیطالب بود و از آنجا به معراج رفت و مجموع مدتی که آن حضرت به سرزمین بیت المقدس و مسجد اقصی و آسمانها رفت و بازگشت از یک شب بیشتر طول نکشید به طوری که صبح آن شب را در همان خانه بود و در تفسیر عیاشی است که امام صادق(ع)فرمود: رسول خدا(ص)نماز عشاء و نماز صبح را در مکه خواند، یعنی اسراء و معراج در این فاصله اتفاق افتاد و در روایات به اختلاف عبارت از رسول خدا(ص)و ائمه‌معصومین روایت‌شده که فرمودند: جبرئیل در آن شب بر آن حضرت نازل شد و مرکبی را که نامش براق (۲) بود برای او آورد و رسول خدا(ص)بر آن

سوار شده و به سوی بیت المقدس حرکت کرد و در راه در چند نقطه ایستاد و نماز گزارد، یکی در مدینه و هجرتگاهی که سالهای بعد رسولخدا(ص)بدانجا هجرت فرمود، یکی هم مسجد کوفه، دیگر در طور سینا و بیت اللحم - زادگاه حضرت عیسی(ع) - و سپس وارد مسجد اقصی شد و در آنجا نماز گزارده و از آنجا به آسمان رفت. و بر طبق روایاتی که صدوق(ره)و دیگران نقل کرده‌اند از جمله جاهایی را که آن حضرت در هنگام سیر بر بالای زمین مشاهده فرمود سرزمین قم بود که به صورت بقعه‌ای می‌درخشید و چون از جبرئیل نام آن نقطه را پرسید پاسخ داد: اینجا سرزمین قم است که بندگان مؤمن و شیعیان اهل بیت تو در اینجا گرد می‌آیند و انتظار فرج دارند و سختیها و اندوهها بر آنها وارد خواهد شد. و نیز در روایات آمده که در آن شب دنیا به صورت زنی زیبا و آرایش کرده خود را بر آن حضرت عرضه کرد ولی رسول خدا(ص)بدو توجهی نکرده از وی در گذشت. سپس به آسمان دنیا صعود کرد و در آنجا آدم ابو البشر را دید، آن گاه فرشتگان دسته دسته به استقبال آمده و با روی خندان بر آن حضرت سلام کرده و تهنیت و تبریک گفتند، و بر طبق روایتی که علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امام صادق(ع) روایت کرده رسول خدا(ص)فرمود: فرشته‌ای را در آنجا دیدم که بزرگتر از او ندیده بودم و(بر خلاف دیگران)چهره‌ای درهم و خشمناک داشت و مانند دیگران تبریک گفت و خنده بر لب نداشت و چون نامش را از جبرئیل پرسیدم گفت: این مالك، خازن دوزخ است و هرگز نخندیده است و پیوسته خشمش بر دشمنان خدا و گنهکاران افزوده می‌شود بر او سلام کردم و پس از اینکه جواب سلام مرا داد از جبرئیل خواستم دستور دهد تا دوزخ را به من نشان دهد و چون سرپوش را برداشت لهیبی از آن برخاست که فضا را فرا گرفت و من گمان کردم ما را فرا خواهد گرفت، پس از وی خواستم آن را به حال خود برگرداند. (۳) و سپس فرمود: و از آنجا به گروهی گذشتم که پیش روی آنها ظرفهایی از گوشت پاك و گوشت ناپاك بود و آنها ناپاك را می‌خوردند و پاك را می‌گذاردند، از جبرئیل پرسیدم: اینها کیان‌اند؟گفت: افرادی از امت تو هستند که مال حرام می‌خورند و مال حلال را وامی‌گذارند، و مردمی را دیدم که لبانی چون لبان شتران داشتند و گوشتهای پهلوشان را چیده و در دهانشان می‌گذاردند، پرسیدم: اینها کیان‌اند؟گفت: اینها کسانی هستند که از مردمان عیبجویی می‌کنند، مردمان دیگری را دیدم که سرشان را به سنگ می‌کوفتند و چون حال آنها را پرسیدم پاسخ داد: اینان کسانی هستند که نماز شامگاه و عشاء را نمی‌خواندند و می‌خفتند. مردمی را دیدم که آتش در دهانشان می‌ریختند و از نشیمنگاهشان بیرون می‌آمد و چون وضع آنها پرسیدم، گفت: اینان کسانی هستندکه اموال یتیمان را به ستم می‌خوردند، گروهی را دیدم که شکمهای بزرگی داشتند و نمی‌توانستند از جا برخیزند گفتم: ای جبرئیل اینها کیان‌اند؟گفت: کسانی هستند که ربا می‌خورند، زنانی را دیدم که بر پستان آویزانند، پرسیدم: اینها چه زنانی هستند؟ گفت: زنان زناکاری هستند که فرزندان دیگران را به شوهران خود منسوب می‌دارند و سپس به فرشتگانی برخوردم که تمام اجزای بدنشان تسبیح خدا می‌کرد. (۴) و از آنجا به آسمان دوم رفتیم و در آنجا دو مرد را شبیه به یکدیگر دیدم و از جبرئیل پرسیدم: اینان کیان‌اند؟گفت: هر دو پسر خاله یکدیگر یحیی و عیسی(ع)هستند، بر آنها سلام کردم و پاسخ داده تهنیت ورود به من گفتند و فرشتگان زیادی راکه به تسبیح پروردگار مشغول بودند در آنجا مشاهده کردم. و از آنجا به آسمان سوم بالا رفتیم و در آنجا مرد زیبایی را دیدم که زیبایی او نسبت‌به دیگران همچون ماه شب چهارده نسبت‌به ستارگان بود و چون نامش را پرسیدم جبرئیل گفت: این برادرت یوسف است، بر او سلام کردم و پاسخ داده و تهنیت و تبریک گفت و فرشتگان بسیاری را نیز در آنجا دیدم. از آنجا به آسمان چهارم بالا رفتیم و مردی را دیدم و چون از جبرئیل پرسیدم گفت: او ادریس است که خدا وی را به اینجا آورده، بر او سلام کردم پاسخ داد و برای من آمرزش خواست و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای پیشین مشاهده کردم و همگی برای من و امت من مژده خیر دادند. سپس به آسمان پنجم رفتیم و در آنجا مردی را به سن کهولت دیدم که دورش را گروهی از امتش گرفته بودند و چون پرسیدم کیست؟جبرئیل گفت: هارون بن عمران است، بر او سلام کرده و پاسخ داد و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای دیگر مشاهده کردم. آن گاه به آسمان ششم بالا رفتیم و در آنجا مردی گندمگون و بلند قامت را دیدم که می‌گفت: بنی

اسرائیل پندارند من گرامی‌ترین فرزندان آدم در پیشگاه خدا هستم ولی این مرد از من نزد خدا گرامی‌تر است و چون از جبرئیل پرسیدم: کیست؟گفت: برادرت موسی بن عمران است، بر او سلام کردم جواب داد و همانند آسمانهای دیگر فرشتگان بسیاری را در حال خشوع دیدم. سپس به آسمان هفتم رفتیم و در آنجا به فرشته‌ای برخورد نکردم جز آنکه گفت: ای محمد حجامت کن و به امت‌خود نیز سفارش حجامت را بکن و در آنجا مردی را که موی سر و صورتش سیاه و سفید بود و روی تختی نشسته بود دیدم و جبرئیل گفت، او پدرت ابراهیم است، بر او سلام کرده جواب داد و تهنیت و تبریک گفت، و مانند فرشتگانی را که در آسمانهای پیشین دیده بودم در آنجا دیدم. ، و سپس دریاهایی از نور که از درخشندگی چشم را خیره می‌کرد و دریاهایی از ظلمت و تاریکی و دریاهایی از برف و یخ لرزان دیدم و چون بیمناک شدم جبرئیل گفت: این قسمتی ازمخلوقات خداست. و در حدیثی است که فرمود: چون به حجابهای نور رسیدم جبرئیل از حرکت ایستاد و به من گفت: برو! در حدیث دیگری فرمود: از آنجا به سدرة المنتهی رسیدم و در آنجا جبرئیل ایستاد و مرا تنها گذارده گفت: برو!گفتم: ای جبرئیل در چنین جایی مرا تنها می‌گذاری و از من مفارقت می‌کنی؟گفت: ای محمد اینجا آخرین نقطه‌ای است که صعود به آن را خدای عز و جل برای من مقرر فرموده و اگر از اینجا بالاتر آیم پر و بالم می‌سوزد، (۵) آن گاه با من وداع کرده و من پیش رفتم تا آن گاه که در دریای نور افتادم و امواج مرا از نور به ظلمت و از ظلمت‌به نور وارد می‌کرد تا جایی که خدای تعالی می‌خواست مرا متوقف کند و نگهدارد آن گاه مرا مخاطب ساخته با من سخنانی گفت. و در اینکه آن سخنانی که خدا به آن حضرت وحی کرده چه بوده است در روایات به طور مختلف نقل شده و قرآن کریم به طور اجمال و سربسته می‌گوید: «فاوحی الی عبده ما اوحی [پس وحی کرد به بنده‌اش آنچه را وحی کرد] و از این رو برخی گفته‌اند: مصلحت نیست در این باره بحث‌شود زیرا اگر مصلحت‌بود خدای تعالی خود می‌فرمود، و بعضی هم گفته‌اند: اگر روایت و دلیل معتبری از معصوم وارد شد و آن را نقل کرد، مانعی در اظهار و نقل آن نیست. و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که آن وحی مربوط به مسئله جانشینی و خلافت علی بن ابیطالب(ع)و ذکر برخی از فضایل آن حضرت بوده، و در حدیث دیگر است که آن وحی سه چیز بود: ۱. وجوب نماز ۲. خواتیم سوره بقره ۳. آمرزش گناهان ازجانب خدای تعالی غیر از شرک. در حدیث کتاب بصائر است که خداوند نامهای بهشتیان و دوزخیان را به او وحی فرمود. و به هر صورت رسول خدا(ص)فرمود: پس از اتمام مناجات با خدای تعالی بازگشتیم و از همان دریاهای نور و ظلمت گذشته در«سدرة المنتهی به جبرئیل رسیدم و به همراه او بازگشتیم درباره چیزهایی که رسول خدا(ص)آن شب در آسمانها و بهشت و دوزخ و بلکه روی زمین مشاهده کرد روایات زیاد دیگری نیز به طور پراکنده وارد شده که ما در زیر قسمتی از آنها را انتخاب کرده و برای شما نقل می‌کنیم: در احادیث زیادی که از طریق شیعه و اهل سنت از ابن عباس و دیگران نقل شده آمده است که رسول خدا(ص)صورت علی بن ابیطالب را در آسمانها مشاهده کرد و یا فرشته‌ای را به صورت آن حضرت دید و چون از جبرئیل پرسید در جواب گفت: چون فرشتگان آسمان اشتیاق دیدار علی(ع)را داشتند خدای تعالی این فرشته را به صورت آن حضرت خلق فرمود و هر زمان که ما فرشتگان مشتاق دیدار علی بن ابیطالب می‌شویم به دیدن این فرشته می‌آییم. و در حدیث نیز آمده که صورت ائمه معصومین پس از علی(ع)را تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سمت راست عرش مشاهده کرد و چون پرسید بدان حضرت گفته شد که اینان حجتهای الهی پس از تو در روی زمین هستند و آخرین ایشان کسی است که از دشمنان خدا انتقام گیرد. و نیز روایت‌شده که رسول خدا(ص)فرمود: در آن شب خداوند مرا مامور کرد که علی بن ابیطالب را پس از خود به جانشینی و خلافت منصوب دارم و فاطمه را به همسری او درآورم. و در چند حدیث نیز آمده که خدای تعالی و پیمبرانی را که دیدم از من سؤال می‌کردند وصی خود علی را چه کردی؟پاسخ می‌دادم: او را در میان امت‌خود به‌جای نهادم و آنها می‌گفتند: خوب کسی را جانشین خویش در میان امت قرار دادی. و در حدیثی که صدوق(ره)در امالی نقل کرده چون رسول خدا(ص)به آسمان رفت پیرمردی را دید که در زیر درختی نشسته و بچه‌هایی اطراف او را گرفته‌اند، از جبرئیل پرسید: این مرد کیست؟گفت: پدرت ابراهیم

است، پرسید: این کودکان که اطراف او هستند کیستند؟گفت: اینها فرزندان مردمان با ایمانی هستند که از دنیا رفته‌اند و اکنون ابراهیم به آنها غذا می‌دهد، سپس از آنجا گذشت و پیرمرد دیگری را دید که روی تختی نشسته و چون نظر به جانب راست‌خود می کند خوشحال و خندان می‌شود و هرگاه به سمت چپ خود می‌نگرد گریان می گردد، به جبرئیل فرمود: این پیرمرد کیست؟پاسخ داد: این پدرت آدم است که هرگاه می‌بیند کسی داخل بهشت می‌شود خوشحال و خندان می گردد و چون کسی را مشاهده می‌کند که به دوزخ می‌رود گریان و اندوهناک می‌شود. . . تا آنجا که می گوید: . . . در آن شب خدای تعالی پنجاه نماز بر او و بر امت او واجب کرد و چون باز می گشت عبورش به حضرت موسی افتاد پرسید: خدای تعالی چقدر نماز بر امت تو واجب کرد؟رسول خدا(ص)فرمود: پنجاه نماز، موسی گفت: بازگرد و از خدا بخواه تخفیف دهد! رسول خدا(ص)بازگشت و تخفیف گرفت، ولی دوباره موسی گفت: بازگرد و تخفیف بگیر، زیرا امت تو(از این نظر)ضعیفترین امتها هستند و از این رو بازگرد و تخفیف دیگری بگیر چون من در میان بنی اسرائیل بوده‌ام و آنها طاقت این مقدار را نداشتند، و به همین ترتیب چند بار رسول خدا(ص)بازگشت و تخفیف گرفت تا آنکه خدای تعالی نمازها را روزی پنج نماز مقرر فرمود: و چون باز موسی گفت: بازگرد، رسول خدا(ص)فرمود: دیگر از خدا شرم می‌کنم که به نزدش بازگردم (۶) و چون به ابراهیم خلیل الرحمان برخورد از پشت‌سر صدا زد: ای محمد امت‌خود را از جانب من سلام برسان و به آنها بگو: بهشت آبش گوارا و خاکش پاک و پاکیزه ودشتهای بسیاری خالی از درخت دارد و با ذکر جمله سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله درختی در آن دشتها غرس می گردد، امت‌خود را دستور ده تا درخت در آن زمینها زیاد غرس کنند. (۷) شیخ طوسی(ره)در امالی از امام صادق(ع)از رسول خدا(ص)روایت کرده که فرمود: در شب معراج چون داخل بهشت‌شدم قصری از یاقوت سرخ دیدم که از شدت درخشندگی و نوری که داشت درون آن از بیرون دیده می‌شد و دو قبه از در و زبرجد داشت از جبرئیل پرسیدم: این قصر از کیست؟گفت: از آن کسی که سخن پاک و پاکیزه گوید، و روزه را ادامه دهد(و پیوسته گیرد)و اطعام طعام کند، و در شب هنگامی که مردم در خوابند تهجد - و نماز شب - انجام دهد، علی(ع)گوید: من به آن حضرت عرض کردم: آیا در میان امت‌شما کسی هست که طاقت این کار را داشته باشد؟فرمود: هیچ می‌دانی سخن پاک گفتن چیست؟عرض کردم: خدا و پیغمبر داناترند فرمود: کسی که بگوید: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر»هیچ می‌دانی ادامه روزه چگونه است؟گفتم: خدا و رسولش داناترند، فرمود: ماه صبر - یعنی ماه رمضان - را روزه گیرد و هیچ روز آن را افطار نکند و هیچ دانی اطعام طعام چیست؟گفتم: خدا و رسولش داناترند، فرمود: کسی که برای عیال و نانخوران - خود (از راه مشروع)خوراکی تهیه کند که آبروی ایشان را از مردم حفظ کند، و هیچ می‌دانی تهجد در شب که مردم خوابند چیست؟عرض کردم: خدا و رسولش داناترند، فرمود: کسی که نخوابد تا نماز عشا آخر خود را بخواند (۸) - در آن وقتی که یهود و نصاری و مشرکین می‌خوابند - . و در حدیثی که مجلسی(ره)در بحار الانوار از کتاب مختصر حسن بن سلیمان به سندش از سلمان فارسی روایت کرده رسول خدا(ص)در داستان معراج فرمود: چون به آسمان اول رفتیم قصری از نقره سفید دیدم که دو فرشته بر در آن دربانی می کردند، به جبرئیل گفتم: بپرس این قصر از کیست؟و چون پرسید آن دو فرشته پاسخ دادند: از جوانی از بنی هاشم، و چون به آسمان دوم رفتیم قصری بهتر از قصر قبلی از طلای سرخ دیدم که به همانگونه دو فرشته بر در آن بودند و چون به جبرئیل گفتم و پرسید آن دو فرشته نیز در پاسخ گفتند: از جوانی از بنی هاشم است. و در آسمان سوم قصری از یاقوت سرخ به همان گونه دیدم و چون از دو فرشته نگهبان آن پرسیدیم گفتند: ازان جوانی است از بنی -هاشم و در آسمان چهارم قصری به همان گونه از در سفید بود و چون جبرئیل پرسید؟ باز هم دو فرشته نگهبان قصر گفتند: از جوانی از بنی هاشم است. و چون به آسمان پنجم رفتیم چنان قصری از در زردرنگ بود و چون جبرئیل به دستور من صاحب آن را پرسید گفتند: ازان جوانی از بنی هاشم است و در آسمان ششم قصری از لؤلؤ و در آسمان هفتم از نور عرش خدا قصری بود و چون جبرئیل پرسید باز همان پاسخ را دادند. و چون بازگشتیم آن قصرها را در هر آسمانی به

حـال خـود دیـدیم بـه جبرئیـل گفتـم بـپرس: ایـن جـوان بنی هاشـمی کیسـت؟و همـه جـا فرشـتگان نگهبـان گفتنـد: او علی بن ابیطالب(ع)است.

مدیریت اسلامی و الگوهای آن

تألیف: حجه الاسـلام ولی الله نقی پورفر – تلخیص: فاطمه ثقفی خلاصه کتاب – مدیریت اسـلامی و الگوهای آن – ناشر: مؤلف– چاپ بیست و یکم – از دیـدگاه قرآن و روایات، مـدیریت، نقش اول را در تغییر و تحولات اجتماعی بر عهـده دارد: مقدمهمدیریت از دیـدگاه قرآن و معصوماز دیـدگاه قرآن و روایات، مدیریت، نقش اول را در تغییر و تحولات اجتماعی بر عهده دارد:*صـنفان اذا صلحا صـلحت الامـهٔ و اذا فسـدا فسـدت الامـهٔ، قیـل من هم یـا رسول الله؟ قال العلماء و الرؤسا*(خصال، ج۱، ص۳۶)فرمودند": دو صنف هسـتند که هر گاه صالـح باشـند امت صالح خواهند بود و هر گاه فاسد شوند امت فاسد خواهند شد، سئوال شد یا رسول الله اینها چه کسانی هسـتند؟ فرمودنـد: علماء و امیران جامعه"پس باید برای هر تغییری و تحولی روی این دو دسـته نیرو سـرمایه گذاری کرد.در این جا پرسشـی ذهن را مشغول می کنـد: حال که اصـلاح جامعه باید از مدیریت شـروع شود، برای اصـلاح مدیریت از چه ابزاری بایـد اسـتفاده شود؟ قرآن توضـیح می دهـد:*والـذین یمسـکون باالکتـاب و اقـاموا الصـلوهٔ انـا لا نضـیع اجر المصـلحین* (اعراف/۱۷۰")آنهـایی که قرآن را مسـتحکم و بـا تمـام قوت در دست می گیرنـد تا عمل کننـد و نماز را بپای داشـتند ما هرگز اجر مصـلحان را ضـایع نمی کنیـم" پس شـرط اساسـی اصــلاح مصـلحان (یعنی مـدیران) آن است کـه:۱.مسلح بـه فرهنـگ قرآنی باشند۲.مصـمم به پیاده کردن این فرهنـگ در جـامعه باشـند(مفهوم اقامه نماز بپای داشـتن سـتون دین است که کنایه از بر پا کردن خیمه دین می باشـداعمال مـدیریت بر اساس اختیار نیروهادر نظام خلقت، مدیریت الهی بر شوق و رغبت پدیده ها اسـتوار است، در سوره فصـلت، به عنوان مثال یا به عنوان یک جریان تکوینی، مطرح شده است که خداوند به آسمان و زمین چنین فرمود:*ائتیا طوعا او کرها* (فصلت/۱۱")تمام هستی موظفند که با میل و رغبت یا به کراهت در تحت فرمان الهی انجام وظیفه کنند"مخلوقات در پاسـخ به خداونـد چنین عکس العمل نشان می دهند:*قالتا اتینا طائعین"*همه مخلوقات یک صدا اعلام می کنند: ما با میل و رغبت در تحت اطاعت شـماییم"الگوهادر این جا سه قسم الگو رفتار سازمانی مطرح است:الف: رفتار سازمانی معصوم با معصوم (حضـرت خضـر(ع) بـا موسـی(ع))ب: رفتار سازمانی معصوم با غیر معصوم (امام حسـین (ع) با یاران با وفا)ج: رفتار سازمانی غیر معصوم باغیر معصوم (ولایت فقیه با مردم)شـرح الف: خداوند به حضـرت موسی (ع) امر می کند تا به شاگردی حضرت خضر(ع) درآید چرا که حضـرت خضـر علم ویژه ای داشـتند. آن ها با یکدیگر ملاقات می کنند. ابتدا حضـرت خضـر شاگردی حضرت موسی را قبول نمی کند زیرا می داند که حضـرت موسی تحمل کارهای او را ندارد اما با اصرار حضرت موسی، حضرت خضر(ع) او را به شاگردی می پذیرد به این شـرط که در مقابل کارهای عجیب او سـکوت کند.در حادثه اول، حضـرت خضـر(ع) کشتی را که در کنار دریا است سوراخ می کنـد و حضـرت موسـی (ع) شـرط را فراموش کرده و اعتراض می کند، باتذکر حضـرت خضـر(ع) حضـرت موسـی(ع) سکوت می کنـد.در حادثه دوم، برخورد با کودکی نابالغ است، که حضـرت خضـر(ع) او را به قتل می رسانـد و موسـی (ع) شدیـدا اعتراض می کند، با تذکر سـخت حضـرت خضر(ع) موسی(ع) شرط می کند سکوت کند و اگر دوباره اعتراض کرد حضرت خضر او را ترک کند.در حادثه سوم، گذر بر شـهری است، حضرت خضر(ع) و حضرت موسی(ع) از مردمان آن شهر در حالت گرسنگی طعام طلب کردنـد اما آنها به دلیل حرص و طمع زیاد کمک نکردند، در این میان با دیواری در حال سـقوط روبرو شدند. حضـرت خضـر(ع) دیوار را به پا ساخت. حضـرت موسـی(ع) باز اعتراض نمودند و حضـرت خضر(ع) هم طبق شرط حضرت موسی(ع) از او جـدا شـد امـا قبـل از آن حضـرت خضـر(ع) علت آن کارها را بر موسـی(ع) توضـیح داد. در مورد آن کشتی، چون دولت آن موقع کشتی های سالم را از مردمان فقیر و سـطح پایین به زور می گرفت و حضـرت خضـر(ع) گفت من او را سوراخ کردم تا تنها سرمایه

آن مردمان از بین نرود. در مورد حادثه دوم آن کودک پدر ومادری مؤمن و صالح داشته اما آن کودک هنگامی که بزرگ می شد پدر ومادر را از راه راست منحرف خواهد کرد به همین دلیل او را کشتم و در حادثه سوم زیر آن دیوار گنج دو برادر یتیم پنهان شده بود و من آن دیوار را از پا ساختم تا آن گنج پیدا نشود تا دو برادر بالغ شوند و به سراغ آن ها بروند.نتیجه: حضرت موسی (ع)عقلا ـ و شرعا با توجه به حوادثی که می دیده است به حضرت خضر(ع) کمک نکرده و حتی اعتراض هم می کند، حضرت خضر(ع) هم به موسی(ع) اعتراض نمی کند که حال من معلم تو هستم و تو باید از من تبعیت کنی. این نشان می دهد رفتار و عمل یک معصوم با معصوم دیگر متفاوت است و عمل آنها از روی میل و رغبت بوده است.پس در نظام مدیریت ولایی و الهی، شوق و رغبت، محور اعمال و تحقق تبعیت از نیروهای تحت فرمان است.شرح ب: در قضیه کربلا، امام حسین(ع) سعی دارد که افراد با اختیار خویش قدم به صحنه بگذارند. به همین سبب شب عاشورا مطرح می کند که: فردا مسئاله شهادت است و بلا شک همه کشته خواهند شد، هر کس نمی خواهد می تواند از تاریکی شب استفاده کرده وهمراه با خانواده صحنه را ترک کند و جبری در کار نیست. یاران می گویند ما مانند بنی اسرائیل نیستیم که موسی را تنها گذاشتند و گویند عده ای هم از فرصت استفاده کردند و در تاریکی شب گریختند. در این میان قاسم بن الحسن می گوید: ای عمو من چه آیا جزء شهدا هستم؟ حضرت به جای جواب سئوال می کند: مرگ را چگونه می بینی؟ (زیرا می خواهد کورکورانه تصمیم نگیرد و احیانا احساسات خویش او را تحریک نکند) می فرماید: از عسل بر من شیرین تر است. امام می فرماید: تو هم جزء شهدا هستی.ما وقتی به تاریخ اعمال مدیریت ائمه نظر می کنیم، می بینیم نیروهای کلیدی و مدیریتی که بتوانند درک مدیریت امام را داشته باشند بسیار کم بودند.کسی که این درک را داشته باشد و توان انتقالش را هم به زیر مجموعه دارا باشد، از این رو است که امام زمان منتظر آن ۳۱۳ نفری است که بتوانند درک آن مدیریت را داشته باشد. کسانی که شان تفهیم مدیریت امام را به افراد زیر مجموعه دارا هستند. اعمال مدیریت بر اساس بصیرت نیروهامدیر الهی نه می تواند اجبار کند و نه میتواند بر اساس جهل و تقلید مردم را به اطاعت بکشاند.پس مدیر اسلامی، مسئول است که اختیار مردم بر اساس شعور و آگاهی شان باشد نه بر اساس جوسازی و تبلیغ.با توجه به این، از مدیریت های مبتنی بر جهل و جبر نیروها مدیریت هیتلر و فرعون و.. را میتوان مثال زد.به عنوان مثال مردم آلمان با اختبار خود به دنبال اهداف شوم هیتلر حرکت نکردند، اما بر اساس تبلیغات و تحریکات فریبند نژاد برتر ژرمن که توسط افرادی همچون گوبلز صورت می گرفت، تحت تاثیر قرار گرفته و خود را در جبهه ها به هلاکت رساندند.*ان الله سمیع بصیر* (مجادله/۱)طبق این آیه همانگونه که خداوند بصیر است مخلوقاتش هم بصیر هستند و خداوند آنها را با این ویژگی خلق کرده است و آنها بر اساس علم وبینایی خداوند را اطاعت می کنند.موسی(ع) به فرعون فرمود:*لقد علمت ما انزل هؤلاء الا رب السموات و الارض بصائر "*فرعون تو به دو چیز یقین داری: یکی اینکه، این کتاب از جانب خداست و دوم اینکه محتوایش بصیرت و بینایی به مردم می دهد "ولی تو بنا داری که مردم را کورکورانه به دنبال خود بکشانی و به همین خاطر است که مانع وسد راه شدی.تا این جای مطلب از این سخنان می توان موارد زیر را استخراج کرد:همه چیز دارای بصیرت است.۱.بصیرت خداوند: بصیرت از صفات فعلی خداوند است. *ان الله سمیع بصیر* (مجادله/۱)۲.بصیرت طبیعت: عالم خلقت نیز بر اساس بصیرت است.*کل قد علم صلوته و تسبیحه* (نور/۴۱)۳.بصیرت کتب آسمانی: قرآن دارای محتوایی بصیرت اور است.*قد جائکم بصائر* (انعام/۱۰۴)۴.بصیرت انسان: ما انسان را از نطفه آمیخته ای خلق کردیم برای اینکه او را امتحان کنیم و بیازمائیم و به جهت این امتحان و آزمایش او را سمیع و بصیر قرار دادیم.*انا خلقنا الانسان من نطفهٔ امساج نبتلیه فجعلنا سمیعا بصیرا* (انسان/۲)۵.اساس دین مبتنی بر تفکر: همانطور که حضرت علی (ع) در خطبه ی اول نهج البلاغه می فرمایند:*لیثیروا فیهم دفائن العقول "*انبیاء آمدند تا در وجود مردم دفینه های عقل را فعال نمایند و آثار و برکات عقل و فکر را بروز دهند.۶.دعوت انبیاء بر اساس بصیرت: *فاستقم کما امرت و من تاب معک* (هود/۱۱۲) "پس استقامت کن آنگونه که ماموری "چگونه؟ با اختیار باشد نه اجبار با بصیرت باشد نه جهالت.برای همین است که پیامبر(ص)

فرمودنـد: این آیه مرا پیر کرد، چون در این صورت است که رسالت مدیریت و رهبری بسیار سنگین می شود، و این یک شاخصه مهم در شیوه مدیریت الهی است.در تبعیت، نکته بصیرت، مسئله ای اساسی و قابل توجه است و از این رو است وقتی حضرت موسی به اصرار می خواهـد در خـدمت عبدصالح الهی درآید، او نمی پذیرد و تذکر میدهد: شـما نمی توانید به همراه من بر آنچه که رخ می دهد صبر و تحمل داشـته باشی.*انک لن تستطیع معی صبرا* (کهف/۶۷)معلم الهی، علت عدم صبر را عدم بصـیرت معرفی می نماید.همانطور که امام (ع) موظف است که یاران زیر پرچمش با بصـیرت عمل کنند، و با بصیرت بجنگند، این است که آزاد می گـذارد هر کس با انگیزه دیگری آمده است برود و برای جنگ نماند.«مدیریت اسـلامی» وقتی معنای صـحیح پیدا می کند که مجموعه اصـول آن در جایگـاه خویش و در تعامـل بـا اصول دیگر بکـار گرفته شود، در غیر این صورت توجه به یـک اصـل و نادیده گرفتن اصلی دیگر در واقع ناقض اعمال مدیریت بر مبنای ارزشهای اسلامی و بر مبنای اصول مدیریت اسلامی خواهد بود.

شرح زندگانی حضرت محمد

.ص.

تالیف:مهدی پیشوای – تلخیص:فرزانه سابود محمدی

خلاصه کتاب:«شرح زندگانی حضرت محمد (ص)» – مرکز فعالیت ها وپژوهش های قرآن وعترت دانشگاه آزاداسلامی –بازنگری متـن کتـب:داود حیـدری وعـتی اکـبر هراتی – چـاپ شـشم:زمسـتان۱۳۸۳ تیراژ:۷۵۰۰جلدبهاء:۴۲۰۰ریـاللیتوگرافی وچـاپ و صحافی:سازمان چاپ دانشگاه آزاد اسـلامی«شـرح زنـدگانی حضـرت محمد (ص)»این کتاب از فرازهایی ازتاریخ پیامبر اسـلام اثر استاد گرامی آیه ا... جعفر سبحانی تلخیص شده است.به خوانندگان ارجمند توصیه می شود برای کسب اطلاعات بیشتر از زندگانی پیـامبر اکرم (ص) اصل کتاب را مطالعه فرماینـد .میلاد پیامبر (ص)بازگشت به آغوش خانوادهـدوران جوانیازدواج پیامبر با خـدیجه ازدواج تـا بعثتـدعوت سرّی – دعوت خویشاوندانـدعوت عمومینخستین هجرتمحاصـره اقتصـادیمرگ ابوطالب سـفری به طائفپیمان عقبهسـرگذشت هجرتمسـجد، مرکز جنبش های اسـلامیجنگ بـدر یگانه بانوی اسـلام ازدواج می کنددفاع از حریم آزادیغضوه بنی نضـیرغزوه خنـدقیک سـفر مـذهبی و سیاسیپیامبر (ص) رسـالت جهـانی خـود را اعلاـم می کنـدکانون خطر یـا دژ آهنین خیـبرعمرهٔ قضاءجنـگ موته فتـح مکهعـام الوفودغزوهٔ تبوکقطعنامه روز منیهیئت نماینـدگی نجران در مـدینهحجه الوداعنامه ای که نوشـته نشـد «فصل اول» میلاد پیامبر (ص)هنگام ولادت آن حضـرت، ایوان کسـری شـکاف و چنـد کنگره آن فروریخت؛ آتش آتشـکده فارس خاموش شـد ؛ دریاچهٔ ساوه خشک گردید؛ بت های بتخانهٔ مکه سـرنگون شد ؛ نوری از وجود آن حضـرت ، به سوی آسـمان بلند شد که شـعاع آن فرسنگها راه را روشن کرد ؛ انوشیروان و مو بدان خواب وحشتناکی دیدند ؛ آن حضرت ختنه شده و ناف بریده به دنیـا آمـد و گفت : آیه قرآنی«الله اکبر و الحمـدلله کثیراً سبحان الله بکرهً و اصـیلاً .»پیـامبر (ص) در عام الفیل و سال ۵۷۰ میلادی متولد شدند. آن حضـرت در هفدهم ماه ربیع الاول ، روز جمعه ، پس از طلوع فجر چشم به جهان گشود و مشـهور میان اهل تسـنن اینست که ولادت آن خضـرت ، در روز دوشنبه دوازدهم همان ماه اتفاق افتاده است .آن حضرت از دوران کودکی دو نام داشت و مردم او را با هر دو نام خطاب می کردنـد.یکی محمـد که جد بزرگوارش عبدالمطلب برای او انتخاب کرده بود و دیگری احمد که مـادرش آمنه او را به آن نامیـده بود .دوران شـیرخوارگی پیامبر (ص)نوزاد قریش فقط سه روز از مادر خود شـیر خورد و پس از او دو زن دیگر به افتخـار دایگی پیـامبر نایـل شـده انـد: نـام دایه هـای این حضـرت ثوبیه و حلیمه نام داشت که از اهل قبیله بنی سـعد بود.علت اینکه اورا به دیگر دایگـان ندادنـد، این بود که نوزاد قریش پسـتان هیـچ یـک از زنـان شیرده را نگرفت . سـرانجام حلیمه سعدیه آمد پستان او را مکید. در این لحظه وجد و سرور خاندان عبدالمطلب را فرا گرفت. عبدالمطلب ، رو به حلیمه کرد و گفت : «از کدام قبیله ای؟ گفت از : بنی سعد . آفرین! آفرین! دو خوی پسندیده و دو خصلت شایسته : یکی سعادت و خوشبختی و دیگری

حلم و بردباری.» «فصل دوم»بازگشت به آغوش خانوادهحلیمه، دایهٔ مهربان ، از محمد (ص) محافظت کرد ودر تربیت و پرورش اوکوشید. سپس اورا به مکه آورد ومحمد (ص) مدتی نیزآغوش گرم مادررا دید و تحت سرپرستی جد بزرگوارخود قرارگرفت .سفری به یثرب و مرگ مادرآمنه، مترصد فرصت بود که یثرب برود وآرامگاه شوهرخود را ازنزدیک زیارت کند. با خود فکرکرد فرزندش بزرگ شده است و می تواند در این راه شریک غم او گردد. آنان با ام ایمن راه یثرب را پیش گرفتند ویک ماه تمام درآنجا ماندند. موقع مراجعت به مکه محمد(ص) مادرعزیزخود را درمیان راه ،درمحلی بنام ابواء از دست داد . این حادثه محمد را بیش از پیش ، در میان خویشاوندان عزیز و گرامی گردانید و فزون ازحد موردعلاقه عبدالملب قرار گرفت. از این جهت اورا ازتمام فرزندان خود بیشتردوست می داشت و برهمه مقدم می شمرد .قرآن مجید ، دورهٔ یتمی پیامبر را درسورهٔ الضحی یاد آور می شود و می گوید : « ا لم یجدک یتیماً فآوی » (مگر تو را یتیم نیافت و پناه داد؟) مرگ عبدالمطلبهشت بهار از محمد نگذشته بود که عبدالمطلب را از دست داد مرگ عبدالمطلب آن چنان روح وی را فشرد که در روز مرگ او تا لب قبر اشک ریخت. سرپرستی ابوطالبابوطالب ، روی علل افتخار سرپرستی پیامبر را بر عهده گرفت . زیرا ابوطالب با عبدالله پدر محمد ، از یک مادر بودند و شخصیتی بود معروف به سخاوت و نیکو کاری . از این لحاظ ، عبدالمطلب او را برای نگهداری نوهٔ ارجمند خود برگزید.«فصل سوم»دوران جوانی در جبین عزیز قریش ، از دوران کودکی و جوانی ، آثار قدرت و شجاعت ، صلابت و نیرومندی نمایان بود وی در سن پانزده سالگی ، در یکی از جنگهای قریش با طایفه هوازن که آن را حرب فجار می نامند ، شرکت داشت . کار او در جبهه رزم ، این بود که تیر به عموهای خود میرساند «فصل چهارم» ازدواج پیامبر اکرم (ص) با خدیجهمحرک خدیجه برای ازدواج با امین قریش یک سلسله جهات معنوی بود ، نه جنبه های مادی.ورقه ، عموی خدیجه ، از دانایان عرب بود و اطلاعات فراوانی دربارهٔ کتب عهدین داشت و مکرر می گفت که : مردی از میان قریش ، از طرف خدا برای هدایت مردم برانگیخته می شود و یکی ازثروتمندترین زنان قریش را می گیرد و چون خدیجه ثروتمند ترین زنان قریش بود ؛ از این لحاظ گاه و بیگاه به خدیجه می گفت : روزی فرا رسد که تو با شریفترین مرد روی زمین وصلت می کنی !خدیجه ، شبی درخواب دید : خورشید بالای مکه چرخ خورد و کم کم پایین آمد و در خانهٔ او فرود آمد . خواب خود را برای ورقه نقل کرد . وی چنین تعبیر نمود : با مرد بزرگی ازدواج خواهی نمود که شهرت او عالم گیر خواهد بود.«فصل پنجم»۱ ازدواج تا بعثت دوران جوانی پیامبر (ص)پیامبر (ص) بسان مردان عاقل و کارآزموده کار می کرد . همیشه از خوشگذرانی و بیخبری گریزان بود . پیوسته بر سیما ، آثار تفکر و تدبر داشت و برای دوری از فساد اجتماع ، گاهی مدتها در دامنهٔ کوهها ، میان غار ، بساط زندگی را پهن می نمود و در آثار قدرت و صنع وجود به مطالعه می پرداخت .در مواقع قحطی و کم بارانی ، گاهی مادر رضاعی او حلیمه به دیدار فرزند خود می آمد. رسول گرامی (ص) عبای خود را زیر پای او پهن می نمود و به یاد عواطف مادر خود و آن زندگی ساده می افتاد و سخنان او را گوش می داد ، موقع رفتن آنچه می دانست به مادر خود کمک می کرد.فرزندان او از خدیجههمسر جوان قریش ، برای او شش فرزند آورد . دو پسر که بزرگتر آنها قاسم بود و سپس عبدالله که به آنها طاهر و طیب می گفتنند و چهار تای آنها دختر بود. ابن هشام می نویسد: بزرگترین دختر او رقیه ، بعداً زینب و ام کلثوم و فاطمه بود . فرزندان ذکور او ، تمام پیش از بعثت بدرود زندگی گفتنند ؛ ولی دختران دوران نبوت او را درک کردند.خویشتن داری پیامبر، در برابر حوادث زبانزد همه بود. حتی عربی از جهل و نادانی به مبانی اسلام ، به گریه کردن او اعتراض نمود پیامبر (ص) فرمود : یک چنین گریه رحمت است . آنگاه افزود : آنکس که رحم نکند ، مورد ترحم قرار نمی گیرد. آئین او پیش از بعثتاو از لحظه ای که از مادر متولد شد ، تا روزی که به خاک سپرده گردید؛ جزء خدای یکتا رت نپرستید. سرپرستان او مانند عبدالمطلب و ابوطالب ، همگی موحد و خداپرست بودند. به یاد دارید که در موقع حمله سپاه فیل ، عبدالمطلب حلقه کعبه را به دست گرفت و با خدای خود ف بسان یک موحد به مناجات پرداخت و گفت: خدایا جزء تو به کسی امیدوار نیستم .بهترین گواه بر یکتا پرستی او ، همان اعتکاف او قبل از بعثت در غار حراء است . سیره

نویسـان، همگی اتفاق نظر دارنـد که رسول گرامی (ص) ، سالی چنـد بار در غار حراء به عبادت خـدا می پرداخت . امیرمومنان (ع) در این مورد می فرمایـد : پیامبر در هر سال ، در کوه حراء اقامت می گزید ؛ من او را می دیدم و جزء من کسـی او را نمی دید.امین قریش در کوه حراءکوه حراء عبادگاه عزیز قریش است . او شبها و روزها ، پیش از آنکه به مقام رسالت برسد ، در این جا بسر می برد. وی ، این نقطه دور از غوغا را به منظور عبادت و پستش انتخاب کرده بود . تمام ماه رمضانها را در این نقطه می گذرانـد و در این مـاه گـاه به گـاهی به آنجـا پنـاه می برد.آغـاز وحیفرشـته ای از طرف خـدا ما مور شـد. آیاتی چنـد به عنوان طلیعه وآغاز کتاب هـدایت وسعادت ، برای امین قریش بخوانـد تـا او را به کسوت نبوت مفتخر سازد. آن فرشـته، همان (جبرئیل) و آن روز همان روز بعثت بود.در روز مخصوصی فرشته ای با لوحی فرود آمد و آن را در برابر او گرفت و به او گفت :«اقرء» یعنی بخوان. او از آنجا که امی و درس نخوانده بود ،پاسخ داد که من توانایی خواندن را ندارم . فرشته وحی او را سخت فشرد ؛ سپس درخواست خواندن کرد و همـان جواب را شـنید ، فرشـته بـار دیگر ، او را سـخت فشار داد ، این عمل سه بار تکرار شـد و پس از فشار سوم ناگهان در خود احسـاس کرد می توانـد لوحی که در دست فرشـته است ، بخوانـد. در این موقع آیـات را که در حقیقت دیباچه کتاب سـعادت بشـر بشـمار می رود ، و اینـک ترجمه آیـات:«بخوان به نـام پروردگـارت که جهان را آفریـد،کسـی که انسان را از خون بسـته خلق کرد، بخـوان و پروردگـار تـو گرامی است آنکه قلم را تعلیم داد و به آرامی آنچه را که نمی دانست آمـوخت.»جبرئیـل مـأموریت خود را انجام داد و پیامبر پس از نزول وحی ، از کوه حراءپایین آمـد ؛ و به سوی خانه خدیجه رهسپار شد. نخستین مرد و زنی که به پیا مبر (ص) ایمان آوردنـداز مسـلمات تاریخ این است که : خدیجه نخستین زنی است که به او ایمان آورده است. و نخستین کسـی که از مردان ایمان به پیامبر (ص) آورد علی بود. علی (ع) خود را در خطبه در این باره می فرماید : در آن زمان ، اسلام در خانه ای نیامده بـود مگر خـانه رسول خـدا و خـدیجه و من سوم ایشـان بودم ؛ نور وحی و رسـالت را می دیـدم و بوی نبوت را استشـمام می کردم. «فصل ششم» دعوت سری – دعوت خویشاوندان پیامبر گرامی سه سال تمام به دعوت سری پردخت و در این مدت به جای توجه به عموم مردم ، به عنایت نمود . مصالـح وقت ایجاب می کرد که او دعوت خود را آشـکار نسازد و با تماس های سـری، گروهی را به آئین خـود دعـوت نمایـد و همین دعـوت یری بـود که توانست جمعی را به آئین توحیـد جلب کنـد.سـران قریش در این سه سـال ، مشـغول خوشـگذرانی و سـرمست عیش و نوش بودنـد ؛ در حالی که کم بیش از دعوت سـری رسول خـدا آگاهی یافته بودنـد ولی کوچکترین واکنشـی نشان نداده و جسارتی نمی کردند. سـرا قریش، در ظرف این سه سال کوچکترین جسارتی نسبت به پیامبر نمی کردنـد و پیوسـته ،ادب و احترام او را نگاه می داشـتند . ولی از روزی که دعوتهای خصوصـی (دعوت خویشاوندان) و عمومی آغـاز گردیـدو انتقـاد او از بتـان و از آئین و روشـهای ضـد انسـانی آنها بر سـر زبانها افتاد، بیـداری قریش نیز آغازگردیـد. بنا براین مخالفتها و مبارزه های سـری و علنی شـروع شـد. بیان و گفتار پیامبر در حد کمال بود ولی در نخستین دوره های دعوت فاقد نیروی دفـاعی بود. زیرا در ظرف این سه سال ،فقط موفق شـده بود که قریب چهل نفر را در حوزه سـری مومنان درآورد. از این نظر ، برای بدست آوردن یک خط دفاعی ، خویشاوندان خود را پیش از دعوت عمومی ، به آئین خود خواند و از این راه توانست نقص نیروی دفـاعی را برطرف کرده و سـنگر مهمی را در برابر هر گونه احتمـالی به دست اورد. از اینرو ، خـدای بزرگ بـا خطـاب زیر پیـامبررا موظف به دعوت خویشاونـدان کرد و فرمود : « و انذر عشیـرتک القربین» (خویشاوندانزدیک را از عذاب الهی بترسان) طرز دعوت خویشاوندانپیامبر به علی بن ابی طالب که آن روز سن او از سیـزده یا پانزده سال تجاوز نمی کرد ، دسـتور داد که غذایی آماده کند و همراه آن شـیری نیز ترتیب دهد . سـپس چهل و پنج نفر از سـران بنی هاشم را دعوت نمود و تصـمیم گرفت در ضمن پذیرایی از مهمانـان راز نهفته را آشـکار سـازد. ولی متأً سـفانه بعـد از صـرف غـذا پیش از آنکه او آغاز سـخن کنـد ، یکی از عمو های وی با سخنـان بی اسـاس خود ، آمـادگی مجلس را برای طرح موضوع رسـالت از بین برد . پیامبر مصـلحت برد که طرح موضوع را به فردا موکول سـازد. سـپس فردا برنـامه خود را تکرار کرده و با ترتیب یک ضافت دیگر ، پس از صـرف غـذا ، رو به سـران فامیل نمود و

سخن خود را بـا سـتایش خـدا و اعتراف به ودانیت وی آغاز کرد .« خـدایم به من فرمان داده که شـما را به جانب او بخوانم . کـدام یک از شـما پشتیبان من خواهـد بود ، تا برادر و وصـی و جانشـین من میان شـما باشـد؟» یک مرتبه علی (ع) که آروز جوانی پانزده ساله بود ، برخاست و با لحنی تند عرض کرد : ای پیامبر خدا من آماده پشتیبانی از شـما هسـتم. پیامبر دسـتور داد تا بنشـیند و سـپس گفتار خود را تا سه بار تکرار نمود. جز همان جوان پانزده ساله کسی پرسش او را پاسخ نگفت . در چنین هنگام رو به خویشاوندان نمود و فرمود : مردم! این جوان برادر و وصـی و جانشـین منست میان شـما ! به سـخنان او گوش دهیـد و از او پیروی کنیـد و در این هنگام مجلس پایان یا فت.«فصل هفتم» دعوت عمومیسه سال از آغاز بعثت گذشـته بود که پیامبر گرامی پس از دعوت خویشاوندان دست به دعوت عمومی زد . روزی دز کنار کوه رویسـنگ بلنـدی قرار گرفت و با صـدای بلند گفت: « ای مردم هر گاه من به شـما گزارش دهم که پشت این کوه (صـفا) دشـمنان شـما موضع گرفته انـد و قصـد جان و مال شـما را دارنـد، آیا مرا تصدیق می کنید؟ همگی گفتنـد: آری، زیرا ما در طول زندگی از تو دروغی نشـنیدهایم . سـپس گفت: ای گروه قریش ،خود را از اتش نجات دهید مـن برای شـما در پیشـگاه خـدا نمی تـوانم کـاری انجـام دهـم ؛مـن شـما را از عـذاب دردنـاک می ترسـانم.»استقامت و شـکیبایی پیـامبر(ص)سـران قریش پس از مشورت چنین تصـمیم گرفتنـد که بنیانگـذار این مکتب را بـا وسایل مختلف از بین ببرنـد. گاهی از طریق تطمیعوارد بشونـد و او را بـا ئعـده هـای رنگارنگ از دعوت خود بازدارنـد و احیاناً به وسیله تهدیـد و ازار از انتشار دعوت او جلوگیری کنند. این برنامه دهساله قریش بود که سـرانجام تصـمیم قتل او را گرفتنند و او را از طریق مهاجرت به مدینه توانست نقشه آنهـا را نقش بر آب سـازد.رئیس قبیله بنی هـاشم در آن روز ابوطـا لب بود در میـان جـامعه عرب ،علاـوه بر این که ریـاست مکه و برخی از مناصب کعبه با او بود ، جای بزرگ و منزلت س خطیر داشت و از آنجا که کفالت و سرپرستی پیامبر با او بود ،سران دیگر قریش به طور دست جمعی به حضور وی باز یافتنـدو او را با جمله های زیر خطاب نمودند.ابوطالب ! تو از نظر شـرافت و سن برتری داری؛برادر زاده خود را از تبلیغ آئین جدید بازدار و ما را بیش از این بردباری نیت ، که ببینیم فردی از ما به خدایان ما بد می گوید و مـا را بی خرد و افکار ما را پست می شـمرد . بر تو فرض است که او را از هر گونه فعالیت باز داری و گرنه با او و تو که حامی او هستی مبـارزه می نماییم ، تا تکلیف هر دو گروه معین گردد و یکی از آنها از بین برود.یگانه مـدافع پیامبر با کمال عقل دریافت که بایـد در برابر گروهی از شـئون و کیان آنها در خطر افتاده بردباری نشان داد . یگانه مـدافع پیامبر از در مسالمت وارد شـد و قول داد که گفتار سـران را به برادر زاده خود برسانـد . البته این نوع جواب ، به منظور خاموش کردن آتش خشم و غضب آنها بود — لذا— پس از رفتن سـران ، با برادر زاده خود ماس گرفت و پیام آنها را رساند و ضـمناً به منظور آزمایش ایمان او نسبت به هدف خود در انتظار پاسـخ شـد . پیامبر اکرم فرمود:«عمو جان ! به خـدا سوگند، هر گاه آفتاب در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهنـد که از تبلیـغ آئین و تعقیب هـدف خود دست بردارم ، هرگز برنمی دارم تـا به مقصـد نهـایی برسم و یـا در طریق هـدف جـان بسپارم.»نمونه ای از شـکنجه هـا و آزار قریشوقتی سـران قریش دیدنـد که نقشه هـای اصـلاح طلبانه ! آنها نقش بر آب شـد ، ناچار شدنـد که برنامه را عوض نمایند . از اینرو ، سـران قریش به اتفاق آراء رای دادند که با مسـخره و اسـتهزاء ، آزار و اذیت ، تهدید و ارعاب ، او را از ادامه کار باز دارند. پیامبر گرامی علاوه بر عامل روحی و معنوی از یک عامل خارجی نیز که حراست و حفاظت او را بر عهـده داشت برخوردار بود و آن حمـایت بنی هـاشم بودکه در رأس آنها ابوطالب قرارداشت . وقتی ابو طالب از تصـمیم قاطع قریش مبنی بر اذیت برادر زاده خودآگاه گردید ، عموم بنی هاشم را برای دفاع از محمد بسیج نمود . گروهی از آنها از روی ایمان ، گروهی دیگری بر اثر روابط خویشاونـدی ، حمایت و حفاظت او را بر عهـده گرفتنـد . تنها در میان آنها ابولهب و دو نفر دیگر از تصـمیم وی سـر باز زدنـد . ولی این حلقه دفاعی باز نتوانست او را از برخی از حوادث ناگوار مصون بدارد ؛ زیرا هر جا که پیامبر را تنها می دیدند از رساندن هر گونه آسـیب دریغ نداشـتند.بلال حبشـیبلال غلام امیه بن خلف بود امیه ، از دشـمنان سرسخت پیشوای بزرگ مسلـمانان بود . جون عشیره رسول خدا دفاع از حضرت را بر عهده گرفته بودند، وی برای انتقام ، غلام تازه مسلمان خود را

در گرمترین روزها با بدن برهنه روی ریگهای داغ می خوابانید و سنگ بسیار بزرگ و داغی را روی سینه او می نهاد ؛ ولی بلال در برابر آن همه شکنجه ، گفتار او را با دو کلمه که روشنگر پایه استقامت او بود پاسخ می داد و می گفت : احد احد یعنی : (خدا یکی است!) فداکاری عمار یاسرو پدر و مادر اوعمار و والدین او از پیشقدمان در اسلام می باشند. مشرکان ، این سه نفر را در گرمترین مواقع مجبور می کردندکه خانه خود را ترک بگویند و در زیر آفتاب گرم و باد سوزان بابان بسر ببرند . این شکنجه انقدر تکرار شد که یاسر در آن میان جان سپرد. روزی همسر او در این خصوص به ابوجهل پرخاش نمود و آن مرد سنگدل و بی رحم نیزه خود را در قلب او فرو برد و او را نیز کشت . پس از مرگ یاسر و همسرش ، مشرکان درباره عمار ، شدت عمل به خرج داده و او را نیز مانند بلال شکنجه دادند.ابوذرچهارمین یا پنجمین نفر بودکه مسلمان شد . هنگامی که ابوذر اسلام آورد ، پیامبر اسلام بطور پنهانی مردم را به سوی اسلام دعوت می کرد و هنوز زمینه دعوت آشکار ، فراهم نشده بود . آن روز پیروان اسلام ، منحصر بود به خود پیامبر و پنج نفری که به او ایمان آورده بودند . روزی ابوذر به پیامبر اسلام عرض کرد : «من چه کنم و چه وظیفه ای برای من معین می کنید؟» پیامبر فرمود : « تو می توانی اسلام در میان قبیله خود باشی . اینک میان قوم خود برگرد تا دستور من به تو برسد.» ابوذر گفت : « سوگند به خدا پیش از آنکه به میان قبیله خود برگردم ،ندای اسلام را به گوش این مردم برسانم و این سد را بشکنم– سد ممنوعیت شعار اسلام و آئین یکتا پرستی در مکه ! » او بدنبال این تصمیم ، هنگامی که قریش در مسجدالحرام سرگرم گفتگو بودند ؛ وارد مسجد شد و با صدای بلند و رسا ندا در داد : «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله» لذا تا صدای ابوذر در مسجدالحرام طنین افکند ، قریش حلقه انجمن را شکسته به سوی او هجوم بردند و او را با بی رحمی زیر ضربات خود قرار دادند و آنقدر زدند که بیهوش نقش زمین گشت . ابوذر که جوانی پر حرارت و فوق العاده دلیر و مبارز بود ،آن روز باز وارد مسجد شد و شعار خود را تجدید کرد . درو مرتبه قریشیان برسر او ریختند و تا سر حد مرگ زدند. لیکن ابوذر کسی نبود که به این زودی در میدان مبارزه در راه پیروزی اسلام ، عقب نشینی کند.قبیله غفار مسلمان می شوندپیامبر اسلام به ابوذر دستو داد به میان طایفه خود برگردد و آنان را به سوی اسلام دعوت کند . ابوذ ر به سوی قوم و طایفه خود برگشت و کم کم با آنان پیرامون موضوع قیام پیامبری که از جانب خدا بر انگیخته شده و مردم را به پرستش خدای یگانه و اخلاق نیک دعوت می کند ، سخن گفت . ابتداء برادر و مادر ابوذر اسلام آوردند . بعد ، نصف قبیله غفار مسلمان شدند و پس از هجرت پیامبر اسلام به شهر یثرب (مدینه) ، نصف دیگر نیز اسلام اختیار کردند . قبیله اسلم نیز به پیروی از غفار ، به محضر پیامبر شرفیاب شده اسلام اختیار کردند.دشمنان سر سخت پیامبربرخی از دشمنان پیشوای بزرگ مسلمانان عبارتند از : ابولهب – اسود ابن عبدیغوث – ولید بن مغیره– امیه و ابی– ابوجهل– عاصاین وائل– عقبه بن ابی معیطانگیزه سر کشی سران قریشعلت و یا علل سر پیچی سران قریش را می توان چند چیز دانست:۱– رشک بر پیامبر :گروهی از آنها براثر رشک و حسادتی که داشتند ، از او پیروی نمی کردند و آرزو داشتند که خود را صاحب این منصب الهی باشند.۲– ترس از روز بازپسین :این عامل بیش از همه ، در سر پیچی قریش موثر بود ؛ زیرا آنان افراد خوشگذران و عیاش و بی قید بودند این افراد که سالها از آزادی مطلق بهره مند بودند دعوت محمد را بر ضد عادت دیرینه خود تشخیص دادند و ترک عادت آن هم مطابق تمایلات نفسانی ، با رنج و تعب توام است.۳– ترس از جامعه عرب مشرکحارث ابن نوفل ، محضر پیامبر نازل گردید عرض کرد ما می دانیم آنچه تو از آن بیم می دهی راست و پا برخاست . ولی هرگاه ما ایمان بیاوریم ، عرب مشرک ما را از سرزمین خود بیرون می کند.«فصل هشتم»نخستین هجرت مهاجرت گروهی از مسلمانان به خاک حبشه دیل بارزی بر ایمان و اخلاص عمیق آنها است . عهده ای برای رهایی ازشر و آزار قریش ، به منظور تحصیل یک محیط آرام ، بپا داشتن شعایر دینی و پرستش خدای یگانه ، تصمیم گرفتند ، که خاک مکه را ترک گویند و دست از کار و تجارت ، فرزند و خویشان بردارند؛ ولی متحیر بودند چه کنند و کجا بروند؟ را می دیدند که سرتاسر شبه جزیره را بت پرستی فرا گرفته است و در هیچ نقطه ای نمی توان ندای توحید را بلند نمود و دستورات آئین یکتا پرستی را بر پا داشت . با خود

فکر کردنـد که بهتر این است که مطـالب را بـا خود پیامبر در میان بگذارنـد. پیامبری که آئین او بر اساس « ان ارضـی واسعه فایای فاعبدون. » یعنی (سـرزمین خدا پهناور است نقطه ای را برای زندگی بگزینید که در آنجا توفیق پرسـتش خدا را داشـته باشید) وضع رقت بـار مسـلمانان کاملاً بر پیامبر روشن بود. خود او گرچه از حمایت بنی هاشم برخوردار بود و جوانان بنی هاشم حضـرتش را از هر گونه آسب حفظ می نمودند ؛ ولی در میان یاران او کنیز و غلام ، آزاد و بی پناه افتاده بی حامی ، فراوان بود و سران قریش آنی از آزار آنها آرام نمی گرفتنـد. سـران کفر بار دیگر انجمن کردنـد و نظر دادند که نمایندگانی به دربار حبشه بفرسـتند و برای جلب نظر شاه و وزراء هـدایای مناسبی ترتیب دهند؛ تا از این راه بتوانند در دل شاه برای خود جایی باز کنند سـپس مسـلمانان مهاجر را به بلاهت و نادانی و شـریعت سازی متهم سازنـد. برای اینکه نقشه آنها هرچه زودتر و بهتر به نتیجه برسد ، از میان خود دو کارآزموده حیله گر و کارگشـته را که بعـداً یکی از آنها بازیگر میـدان سیاست گردیـد و برگزیدنـد. قرعه بنام عمرو عاص و عبـدالله ابن ربیعه افتـاد.بر خلاف آنچه وزیران و نماینـدگان قریش تصور می کردنـد به ضـرر آنها تمام شـده است و روزنه امیـدی باقی نماد . فردای آنروز دوباره با وزیران به دربار شاه بار یافتند . این بار از عقاید مسـلمانان درباره حضـرت مسیح انتقاد کردندو گفتند : « این گروه درباره عیسـی عقایـد مخصوصـی دارند،که هرگز با اصول و عقاید جهان مسـیحیت سازگار نیست.»هیأت اعزامی قریشهیأت اعزامی مردم حبشه ، وسیله بیداری قریش و سران قریش در صدد تحقیق برآمده گروهی را به نمایندگی از طرف خود به یثرب فرستادند تا رسالت محمـد را با دانشـمندان یهود در میان بگذارنـد . دانایان یهود به هیأت اعزامی گفتنـد که از محمد مطالب یاد شده در زیر را سوال کنید:۱- حقیقـت روح چیست؟۲- سـرگذشت جوانانی که در روزگارهای پیشـین ، از انظار مردم پنهان شـده انـد.۳- زندگی مردمی که در شرق و غرب جهان گردش نمود (ذوالقرنین)اگر محمد پاسخ این سه پرسش را داد ؛یقین بدانید که برگزیده خداست و در غیر این صورت دروغگو است و هر چه زودتر بایـد او را از میان برداشت.نماینـدگان با سـرور هر چه زیادتر وارت مکه شده و هر سه سوال را در اختیار قریش گذاردند. آنها مجلسـی ترتیب دادند و پیامبر را نیز دعوت نمودند . حضـرتش فرمود :من درباره این سه سوال در انتظار وحی هسـتم. وحی آسـمانی نازل گردید . پاسخ پرسـش آنها مربوط به روح ، در سوره اسـراء آیه ۸۵ وارد شده است و دو پرسـش دیگر آنهـا در سوره کهف ، بطور مشـروح طی آیه های ۹–۲۸ و آیه های ۸۳–۹۸ پاسخ داده شده است. «فصـل نهم»محاصـره اقتصادی سران قریش عهد نامه ای نوشتند و در داخل کعبه آویزان کردند و سوگند یاد نمودند که ملت قریش ، تا دم مرگ طبـق مواد زیر رفتـار کننـد :۱–همه گـونه بـا هواداران محمـد تحریم می شوند۲–ارتبـاط و معاشـرت با آنان اکیـداً ممنوع می گردد.۳–کسی حق ندارد با مسلمانان ارتباط زناشویی برقرار کند۴–در تمام پیشآمدها باید از مخالفان محمد طرفداری کرد.ابوطالب از خویشاونـدان (فرزندان هاشم مطلب) دعوتی به عمل آورد و یاری پیامبر را بر دوش آنها گذارد و دسـتور داد که عموم فامیل ، از محیـط مکه به دره ای که در میـان کوههـای مکه قرارداشت و به شـعب ابی طالب معروف بود و دارای خانه های محقر و سایبانهای مختصـری بود ، منتقل شوند و در آنجا سـکنی گزینند و از محیط زندگی مشرکان دور باشند. همچنین برای جلوگیری از حمله های ناگهانی قریش ، در نقاط مرتفع افرادی را برای دیده بای گماشت تا آنها را از هر گونه پیشآمد ، باخبر سازند. این محاصـره سه سال طول کشـید ، فشار سخت گیری به حد عجیبی رسید.وضع رقت بار بنی هاشم در شعبشدت عمل قریش ، در اجراء عهد نامه ذره ای از صبر و بردباری مسلمانان نکاست. سرانجام ناله فرزندان و کودکان و وضع رقت بار عموم مسلمانان گروهی را تحت تأثیر قرار داد و از امضاء عهـد نامه سـخت پشـیمان شدند و به فکر حل قضـیه افتادند.برخی می نویسـند : پیامبر و ابو طالب و خدیجه در این مدت محاصـره تمـام دارایی خود را از دست داده بودنـد . ناگهان پیک وحی نازل گردیـد و گزارش داد: « موریانه تمام آن پیمان را که قریش نوشـته و مهر کرده بودند ، خورده است ؛ جزء جمله نخست آن : « بسـمک اللهم» که بر جای خود باقی است . رسول گرامی ابو طالب را از این امر آگاه ساخت و هر دو نفر با گروهی از شعب بیرون آمدند و در کنار کعبه نشستند . در این م قع دور ابوطالب را گرفتنـد و به او گفتنـد : آیـا وقت آن نرسـیده است که خویشاونـدی خود را بـا ما به یاد آوری و از خمایت برادر زاده ات دسـت

برداری ؟! ابوطالب روبه آنان کرد گفت : عهد نامه را بیاورید. آنها عهد نامه را آوردند ، در حالی که مهر ها بر آنها باقی مانده بود ابوطالب گفت : آیا این همان عهد نامه هست که همکی نوشته اید ؟ گفتند : آری. گفت : آیا کسی به آن دست زده است ؟ گفتند: نه . گفت: برادر زاده من از طرف پروردگار خویش خبری دریافت کرده است ؛ اگر سخن او راست نباشد من او را تحویل شما می دهم تا او را بکشید. قریش به تصدیق ابوطالب برخاسته و گفتند: از رد انصاف وارد شده ای . گفت : برادرزاده من می گوید : موریانه عهد نامه را خورده است . آنگاه مهر عهد نامه را شکستند، دیدند موریانه همه را جز نام خدا خورده است . این کار نه تنها مایه هدایت آنها نگشت ، بلکه سبب شد که بر عناد خود بیفزایند.«فصل دهم»مرگ ابو طالب پیامبر و هواداران وی پس از سه سال تبعید و رنج ، از شعب ابی طالب بیرون آمده ، راه خانه های خود را در پیش گرفتند و می رفت که سر وضع مسلمانان سر و سامانی پیدا کند. ناگهان پیامبر گرامی با پیشآمد سختی روبرو گردید . این مصیبت جانگداز اثر ناگواری در روحیه مسلمانان بی پناه گذارد . اندازه تأثیر این حادثه در ان لحظه حساس با هیچ مقیاسی قابل سنجش نبود در آن روز ، پیامبر گرامی حامی و مدافعی را از دست داد ، که از سن هشت سالگی تا ان روز که پنجاه سال از عمر رسول خدا می گذشت حفاظت و حراست او را بر عهده داشت و پروانه وار گرد شمع وجود او می گشت.شخصیتی را از دست داد، که عبدالمطلب (جد پیامبر) محمد را در آخرین لحظالت عمر خود به او سپرد و گفت : نگاداری و حفاظت شخصی را که مانند پدرش یکتا پرست است ، بر دوش تو می گذارم . وی در پاسخ عبدالمطلب گفت: پدر جان ، محمد هیچ احتیاج به سفارش ندارد ، زیرا او فرزند من است و فرزند برادرم.وصیت ابوطالب هنگام مرگوقتی علی خبر مرگ ابو طالب را پیامبر داد ، و به علی دستور غسل و کفن و دفن را صادر نمود و از خدا برای او طلب مغفرت نمود.«فصل یازدهم»سفری به طایفدر سال دهم بعثت پیامبر گرامی دو حامی بزرگ و فداکار خود را از دست داد. در مرحله اول ، یگانه مدافع از حریم رسالت یعنی حضرت ابوطالب چشم از این جهان پوشیدو بعد مرگ همسر عزیز او خدیجه این داغ را تشدید نمود . ابوطالب حامی و حافظ جان و آبروی پیامبر بود و خدیجه با ثروت خود در راه پیشرفت اسلام خدماتی انجام می داد. از طیعه سال یازدهم بعثت ، حضرتش در محیطی بسر می برد که سراسر آن را کینه ها و عداوتها فرا گرفته بود . هر لحظه خطری جان او را تهدید می کرد و همه گونه امکانات تبلیغی را از وی سلب کرده بود.دعوت سران عشایر در موسم حج پیامبر اکرم در ایام حج با روسای عرب تماسهای می گرفت و حقیقت دین خود را به آنها عرضه می داشت . وقتی گروهی از قبیله بنی عامر وارد مکه شدند . پیامبر آئین خود را بر آنها عرضه کرد . آنان حاضر شدند که به آنها ایمان بیاورند ، مشروط بر اینکه رهبری جامعه پس از درگذشت پیامبر با آنها باشد . پیامبر فرمود:کار در دست خداست ، هر کس را مصلحت دید او را بر می گزیند . آنان از پذیرش اسلام سر باز زدند. این قطعه تاریخی ثابت می کند که مساله امانت پس از رسول گرامی مساله تنصیصی است نه انتخابی و گزینشی .«فصل دوازدهم» پیمان عقبه نخستین پیماندر سال دوازدهم بعثت ، دسته ای مرکب بر دوازده تن ، از مدینه حرکت کردند و با رسول گرامی در عقبه نخستین پیمان اسلامی بسته شد. متن پیمان آنها پس از پذیرفتن اسلام به قرار زیر بوده است .با رسول خدا پیمان بستیم که به وظایف خود عمل کنیم: به خدا شرك نورزیم ؛ دزدی و زنا نکنیم ؛ کار زشت انجام ندهیم و در کاهای نیک نافرمانی نکنیم. دومین پیمان عقبهشب سیزدهم رسول گرامی پیش از همه با عموی خود عباس در عقبه حاضر شد . دیدگان مشرکان عرب ، در خواب فرو رفت . مسلمانان یکی پس از دیگری از جای خود بلند شدند و مخفیانه به سوی عقبه روی آوردند و دومین پیمان را برای دفاع از اسلام و پیامبر بستند.عکس العمل قریش در مقابل پیمان عقبهقریش تصور می کردند که قوس نزولی اسلام آغاز گردیده و چیزی نمی گذارد که شعله آن به خاموشی می گراید . ناگهان دومین پیمان عقبه ، مثل بمب درمیان قریش صدا کرد.ترس و وحشت قریشحمایت و پشتیبانی یثربیان ، از مسلمانان دوباره باعث شد قریش آزار و اذیت را دوباره از سر بگیرد . یاران پیامبر از فشار و آزار مشرکان شکایت نمودند و اجازه خواستند که به نقطه ای مسافرت کنند. پیامبر فرمود : بهترین نقطه برای شما همان یثرب است . پس از صدور فرمان مهاجرت ، مسلمانان به بهانه های گوناگونی ، از مکه بیرون رفتند و

راه یثرب را در پیش گرفتند و علی رغم محدودیت های قریش ، سرانجام عده زیادی از چنگال قریش نجات یافتند و به یثربیان پیوستند.«فصل سیزدهم»سرگذشت هجرتدر سالهای دوازدهم و سیزدهم بعثت ، مردم مکه با خطر بزرگی روبرو شدند. پایگاه بزرگی که مسلمانان در یثرب به وجود آورده بودند و حمایت و حفاظت یثربیان از پیامبر ، نشانه بارز این تهدید بود.سران قریش ، تصمیمی خطر ناک گرفتند . جلسه مشورتی سران ، در دارالندوه منعقد گردید وتصمیم گرفتند که از تمام قبایل ، افرادی انتخاب شوند که شبانه بطور دسته جمعی به خانه پیامبر گرامی حمله ببرند و او را قطعه قطعه کنند ، تا خون او در میان تمام قبایل پخش گردد. بدیهی که در این صورت بن هاشم قدرت نبرد با تمام قبایلررا نخواهد داشت.کمکهای غیبیمفسران می گویند : فرشته ی وحی نازل گردید و پیامبر را از نقشه های شوم مشرکان به وسیله این آیه آگاه ساخت .« و اذ یمکر بك الذین کفروا لیثبتوکو یقتلوك او یخرجوك و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین. » (هنگامی که کافران برضد تو فکر می کنند ؛ تا تو را زندانی کنند، یا بکشند و یا تبعید نمایند آنان با خدا از در حیله وارد می شوند و خداوند حیله آنان را به خود آنها بر می گرداند.) رسول گرامی از طرف خدا مامور شد به سوی یثرب برود.پیامبر به علی فرمود : امشب در فراش من بخواب و آن برد سبز رنگی که من هنگام خواب بر روی خود می کشم و به روی خود بکش . زیرا از طف مخالفان ، توطئه ای برای قتل من جیده شده و من باید به مدینه مهاجرت کنم . علی از آغاز شب در خوابگاه پیامبر خوابید . پاسی از شب گذشته بود که به وسیله چهل نفر محاصره اطراف خانه پیامبر آغاز گردید . آنان از شکاف در به داخل خانه نگاه می کردند و وضع خانه را عادی دیده و گمان می کردند کسی که در خوابگاه پیامبر است ، خود او است.هجوم مخالفان به خانه وحیصبح صادق سینه افق را شکافت . مشرکان در حالی که دستها به قبضه شمشیرشان بود با شر و شوق خاص وارد حجره پیامبر شدند . در این حال علی سر از بالش برداشت و برد سبز رنگ را کنار زد و با کمال خونسردی فرمود : چه می گویید؟ گفتند : محمد را می خواهیم و او کجاست ؟ فرمود : مگر او را به من سپرده بودید تا از من تحویل بگیرید ، او اکنون در خانه نیست.پیامبر در غار ثور پیامبر نخستین شب هجرت و دو شب پس از آن را ، با ابوبکر در غار ثور که در جنوب مکه (نقطه مقابل مدینه) است بسر برد . چندان روشن نیست که این مصابحت چگونه پدید آمد . عده ای معتقدند که این مصابحت اتفاقی بوده و رسول خدا او را در راه دید و همراه خود برد . برخی نقل کرده اند که پیامبر همان شب به خانه ابی بکر رفت و نیمه شب هر دو نفر ، خانه را به قصد غار ثور ترک گفتند . گروهی می گویند: ابوبکر به سراغ پیامبر آمد و علی او رابه مخفیگاه او راهنمایی کرد.قریش در پیدا کردن پیامبر از پای نمی نشستندقیافه شناس معروف مکه با رد پای پیامبرآشنا بود . روی این اصل تا نزدیکی غارآمد گفت خط مشی پیامبر تا این نقطه بوده است ؛ کسی را مامور کرد تا به درون غار برود . آن شخص تا دید تارهای غلیظی بر دهانه آن تنیده شده ؛ و کبوتران وحشی در آن تخم گذارده اند . بدون آنکه وارد غار گردد ، برگشت و گفت : کسی آنجا نیست . و لذا پس از سه روز تلاش جملگی مأیوس شدند. دنباله جریان مهاجرت پیامبرپیامبر در دل شب به غار ثور پناه برد. او کوچکترین اضطرابی در دل خود احساس نمی کرد حتی هم سفر خود را در لحظات حساس با جمله « لاتحزن ان الله معنا » (غم مخور خدا با ما است) تسلی میداد . آنها سه شبانه روز از عنایات خداوند بزرگ بهرهمند شدند .خروج از غار علی به دستور پیامبر سه شتر به همراه راهنمای امینی در شب چهارم به طرف غار فرستاد . رسول خدا و همسفر خود سوار شتر شدند و از طرف پایین مکه عازم یثرب گردیدند. ورود به دهکده قباعلی پس از مهاجرت رسول گرامی در نقطه ای بلندی از مکه ایستاد و گفت : هر کس پیش محمد سپرده ای دارد ، بیاید از ما بگیرد . کسانی که پیش از پیامبر امانت داشتند با دادن نشانه و علامت امانتهای خود را پس گرفتند . بعداً طبق وصیت پیامبر باید علی ، زنان هاشمی را از جمله فاطمه دختر پیامبر و فاطمه دختر اسد مادر علی و فاطمه دختر زبیر و مسلمانانی که تا آن روز موفق به مهاجرت نشده بودند ،همراه خود به مدنه بیاورد . بدین ترتیب علی در دل شب عازم مدینه گردید . علی در نیمه همان ماه به پیامبر پیوست.جوش و خروش و غریو شادی در مدینهرسول خدا عازم مدینه گردید. وقتی مرکب پیامبر به سمت شهر مدینه سرازیر می گردید و گام به خاك یثرب می نهاد ، جوانان و مسلمانان

مقدم پیامبر را گرامی شـمرده و با طنین سـرودهای شادی ، محیط مدینه را مملو ساخته بودند .«فصل چهاردهم»مسجد ، مرکز جنبش های اسـلامیپیامبر پس از ورود به مـدینه لازم دید پس از هر کار مرکزی به وجود آورد که عموم اعضاء حزب اسـلام (حزب الله)در هر هفته در روز معینی در آنجا دور هم گرد آیند و در مصالح اسلام و مسلمانان به شور و مشورت بپردازند و علاوه بر اجتماع وزانه در هر سال عموم مسلمانان در آنجا دو بار نماز عید بگزارند. مسجد تنها مرکز پرستش نبود بلکه تمام معارف و احکام اسلامی اعم از آموزشـی و پرورشـی در آنجا گفته می شـد . همه گونه تعلیمات دینی و علمی حتی امور مربوط خواندن و نوشـتن در آنجا انجام می گرفت.عمار و یاثر جوانان نیرومند اسلام چند قطع سنگ را ، روی هم جمع می کرد و برای ساختن مسجد حمل می نمود روزی پیامبر او را در حالی که سه قطعه سـنگ بر او حمل کرده بودند دید عمار سـخن به گله گشود و گفت : اصـحاب شـما خواهان قتل من هسـتند آنـان سـنگها را یـک یک می آورنـد ، ولی سه تا سه تا بر دوش من حمل می نماینـد . پیامبر دست او را گرفت ، گرد و غباری که بر دوش او بود پاک کرد و این جمله تاریخی را گفت : آنان قاتل شما نیستند ، ترا گروه ستمگر خواهد کشت ، در حالی که تو آنان را به سوی حق و حقیقت دعوت می نمایی . سـرانجام عمار در سن نود سالگی در جنگ صفین در رکاب امیر مومنان به دست هواداران معاویه کشـته شد.برادر ی یا بزرگترین پرتو ایمانپیامبر از طرف خدا مامور گشت که مهاجرین و انصار را با یکدیگر برادر کنـد . روزی در یک انجمن عمومی روبه هواداران خود کرد و فرمود : دوتادوتا با یکـدیگر برادر دینی شویـد . او با این طرح وحت سیاسـی و معنوی مسـلمانان را حفظ کرد. پیامبر سـیصد نفر از مهاجرین و انصار را با یکـدیگر برادر نمود کار اخوت به پایان رسـید . ناگهـان علی بـا چشـمهای اشکبار عر ض کرد : یاران خود را با یکـدیگر برادر کردیـد ولی عقـد اخوت میان من و دیگری برقرار نفرمودیـد ؟ در این هنگـام پیـامبر گفت: تو در دنیـا و آخرت برادر من هستی . رویـدادهای سـال دوم هجرتسال دوم هجرت حوادث عظیم و چشـمگیری دارد . دو رویداد آن از اهمیت شگرفی برخوردار است یکی از آنها تغییر قبله و دیگری نبرد بدر است . در اصـطلاح سـیره نویسـان ، دو لفظ بیش از همه رواج دارد و آن لفظهای غزوه و سـریه است . مقصود از غزوه ، آن گونه هجوم به دشـمن بـود که خود رسول خـدا همراه سپاه می بود و آن را رهـبری می کرد . در حـالی که مقصود از سـریه ، اعزام گروه هـا و یا گردان ها و هنگ هایی بود که خود پیامبر در ان شـرکت نداشت. شـمار غزوات پیامبر را ۲۷ یا ۲۶ غزوه نوشته اند . جهت اختلاف این است که برخی غزوه خیبر را با غزوه وادی القری که به دنبال هم رخ داده انـد ، دو غزوه و برخی آنها را یک غزوه شـمرده اند . در تعداد سریه های رسول خدا نیز اختلاف است مورخان آنها را ۴۸ ،۳۶ ،۳۵و حتی ۶۶ سریه نوشته اند . علت اختلاف این است که برخی از سـریه هـا بـه سـبب کمی افراد بـه شـمارش نیامـده و از ایـن جهـت در شـماره آنهـا اختلاـف پیش آمـده است.«فصـل پازدهم»قبلهطبق محاسبات دانشمندان سابق ، عرض جغرافیائی مدینه ۲۵ درجه و طول آن ۷۵ درجه و ۲۰ دقیقه می باشد . طبق این محاسبه ، قبله هـای که در مـدینه استخراج می شـد با محراب پیامبر که اکنون به همان وضع سابق مانـده است تطبیق نمی نمود اینگونه اختلاف باعث تحیر عده ای از اهل فن شده بود و گاهی هم توجیهاتی را برای رفع اختلاف می نمودند .ولی اخیراً دانشـمند معروف کابلی ، روی مقیاس های امروزی اثبات کرد که عرض مـدینه ۲۴ درجه و ۵۷ دقیقه و طول آن ۳۹ درجه و ۵۹ دقیقه است .نتیجه این محاسـبه این شـد : قبله مـدینه درست نقطه جنوب است و با محراب پیامبر بدون کم و زیاد انطباق دارد ، و این خود یک کرامت علی است که در آن روز بـا نبودن کوچکترین وسایـل علمی ، بلکه بـدون محـاسبه در حـالت نمـاز ، چنـان از بیت المقـدس متوجه کعبه گردیـده که انحرافی جزئی نیز در توجه او به کعبه پدیـد نیامـده است.«فصـل شـانزدهم»جنگ بـدر از نبرد های بزرگ اسـلام ، جنگ بـدر است کسانی که در این جنگ شـرکت کرده بودند بعدها امتیاز مخصوصـی در میان مسـلمانان پیدا نمودند . در شرح زنـدگانی اصـحاب پیامبر کسانی که در واقع بدر شـرکت نموده اند ، بدری می نامند و علت این اهمیت از تشـریح این حادثه بـدست می آید. در نیمه جمادی الاولی سال دوم ،گزارشـی به مدینه رسـید که کاروان قریش به سـرپرستی ابوسـفیان از مکه به شام می رود . پیـامبر برای تعقیب کاروان تا ذات العشیره رفت و تا اوائل ماه دیگر درآن نقطه توقف کرد ؛ ولی بهکاروان دست نیافت و

زمان بازگشت کاروان ، تقریباً معین بود، زیرا وایل پاییز کاروان قریش ، از شام به کعبه باز می گشت .در تمام نبردها کسب اطلاعات ، نخستین گام پیروزی بود تا فرمانده لشکر از استعداد دشمن و نقطه تمرکز آنها و روحیه جنگجویان آگاه نباشد چه بسا ممکن است در نخستین برخورد شکست بخورد . سرپرستی کاروان ابوسفیان و در حدود چهل نفر پاسبانی آن را بر عهده داشت هزار شتر مال التجاره را حمل می کرد و ارزش کالا حدود پنجاه هزار دینار بود. اکثریت سربازان جوانان انصار تشکیل می دادند و پیمانی که انصار در عقبه با پیامبر بسته بودند یک پیمان دفاعی بود نه جنگی ؛ یعنی پیمان بسته بودند که در مدینه از شخص پیامبر مانند کسان خود دفاع کنند. چگونه ابوسفیان گریخت ابوسفیان سرپرست کاروان که موقع رفتن مورد تعرض دسته ای از مسلملنان واقع شده بود بخوبی می دانست که هنگام بازگشت بطور قطع از طرف مسلمانان مورد تعرض قرار خواهد گرفت . از این نظر مسیر کاروان را عوض کرد و دو منزل را یکی کرده کاروان را از منطقه نفوذ اسلام بیرون برد همچنین شخصی را مامور کرد که به قریش اطلاع دهد که کاروان از دستبرد مسلمانان جان به سلامت برد و آنان نیز از راهی که آمده اند برگردند.اختلاف نظر میان قریشوقتی نمایندگان ابوسفیان پیام وی را به سران جمعیت ابلاغ کرد ، دودستگی عجیبی میان آنان پدید آمد قبیله بنی زهره و اخنس ابن شریق با هم پیمانان خود از راهی که آمده بودند بازگشتند. ابوجهل بر خلاف ابوسفیان اصرار ورزید که ما باید به منطقه بدر برویم و در آنجا سه روز بمانیم و شترانی را بکشیم و شراب بخوریم و زنان رامشکر برای ما آواز بخوانند ؛ صیت قدرت و توانائی ما به گوش عرب برسد و تا ابد از ما حساب ببرند. سخنان فریبنده ابوجهل قریش را بر آن داشت که از آن نقطه حرکت کنند و در نقطه مرتفعی از بیابان پشت تپه ای فرود آیند. باران شدیدی بارید که راه رفتن را برای قریش سخت کرد و آنان را از پیشروی بازداشت. اما باران در منطقه سرازیری بیابان که رسول گرامی در آنجا تمرکز داشت اثر سوئی نگذاشت.جنگ های تن به تنپیامبر گرامی از مقر فرماندهی پایین می آمد و مسلمانان را برای نبرد در راه خدا و حمله به دشمن تحریک و تحریض می نمود . یکبار در میان مسلمانان با صدای بلند فرمود : « به خدای که جان محمد در دست اوست ، هرکس امروز با بردباری نبرد کند ، و نبرد او برای خدا باشد و در این راه کشته شود خدا او را وارد بهشت می کند » سخنان فرمانده کل قوا آنچنان تاثیر می کرد که برخی برای اینکه زودتر شهید شوند زره از تن کنده و مشغول جنگ می شدند . چیزی نگذشت که آثار پیروزی در ناحیه مسلمانان نمایان گردید. دشمن کاملاً مرعوب گشته ، پا به فرار گذارد. میزان خسارت و تلفات در این نبرد ، چهارده نفر از مسلمانان قریش کشته شدند و هفتاد نفر اسیر گشتند. شهدای بدر ، در گوشه رزمگاه به خاک سپرده شدند اکنون نیز قبور آنان باقی است.«فصل هفدهم»یگانه بانوی عالم ازدواج می کندپیامبر مامور بود که در جواب خواستگاران بگوید ازدواج فاطمه باید به فمان خدا صورت بگیرد. لذا اصحاب پیامبر فهمیدند که جریان ازدواج فاطمه سهل و آسان نیست . آنها برای امتحان علی را تشویق کردند که از دختر پیامبر خواستگاری کند علی هم از صمیم قلب با این مطب موافق بود؛ لذا شخصاً شرفیاب محضر رسول خدا گردید. حج و حیا سراسر وجود او را فرا گرفته بود . پیامبر گرامی او را وادار به سخن گفتن کرد. او با اداء چند جمله توانست مقصود خود را بفهماند. پیامبر با تقاضای علی موافقت کرد و فرمود: شما مقداری صبر کنید تا من این موضوع را با دخترم در میان بگذارم. وقتی مطلب را به دختر خود گفت ، سکوت، سراپای زهرا را گرفت. پیامبر برخاست و فرمود: « الله اکبر سکوتها اقرارها » ولی دارائی علی در آن روز جزء یک شمشیر و زره چیز دیگری نبود. علی مامور شد که زره خود را بفروشد و مقدمات و مخارج عروسی را فراهم آورد.صورت جهیزیه دختر پیامبر۱ - پیراهن. ۲- مقنعه.۳ - قطیفه مکی که تمام بدن را کفایت نمی کرد ۴- یک تخت که از چوب و لیف خرما می ساختند. ۵- دو تشک. ۶ - چهار بالش. ۷ - پرده. ۸- حصیر هجری.۹- دستاس.۱۰- مکی از پوست. ۱۱- کاسه چوبی برای شیر. ۱۲- ظرف چوبی برای آب.۱۳ - سبوی سبز رنگ.۱۴ - کوزه. ۱۵- دو بازو بند نقره ای . ۱۶- یک ظرف مسی. وقتی چشم پیامبر به آنها افتاد فرمود : خداوندا زندگی را بر گروهی که بیشتر ظروف آنها سفال است مبارک گردان. مهریه دختر پیامبر پانصد درهم می باشد.مراسم عروسیعلی به افتخار همسر گرامی خود ولمه ای ترتیب داد . پس از صرف غذا ، رسول

گرامی فاطمه را به حضور خود طلبیـد. پیامبر دست دختر خود را گرفت . در حق او دعا فرمود . سپس دست دختر خود را گرفت و در دست علی گذارد . سپس کارهای درون خانه را بر عهده فاطمه گذارد و وظایف خارج از خانه را بر دو علی نهاد . پیامبر ظرف آبی را بـدست گرفت ، به عنوان تغال بر سر و بر اطراف بدن دختر پاشید . زیرا آب مایه حیات است و در حق هر دو دعا فرمود : « اللهـم هـذه ابنتی و احب الخلق الی اللهـم و هـذا اخی و احب الخلق الی اللهم اجعله ولیا و ......» «فصل هجدهم» دفاع از حریم آزادیغزوه احـددر سال دوم غزوه بـدر رخ داد ، و در سال سوم غزوه احد اتفاق افتاد. سـران قریش پس از تحمل رنج فراوان ارتشی ترتیب دادند که هفتصد زره پوش ، سه هزار شتر ، دویست سواره و گروهی پیاده نظام در آن شرکت کرده بودند . عباس، عموی پیامبر که یک مسلمان واقعی غیر متظره به اسلام بود پیامبر را از نقشه جنگی قریش آگاه ساخت . ارتش قریش پس از طی مسافتی ، به نقطه ای بنام ابناء رسید نیروهای قریش عصر روز پنجشنبه پنجم شوال سال سوم هجری در دامنه کوه احد پیاده شدند.پیامبر نماز جمعه را خوانـد و با شکری که بالغ بر هزار نفر بود، مدینه را به قصد احد ترک گفت در نیمه راه عبدالله ابی به بهانه اینکه پیامبر از نظر جوانان پیروی کرد از شرکت در جهاد خودداری کرد. همچنین سیصد تن از اوسیان که با او هم قبیله بودند از نیمه راه برگشتند . بنابراین در این نبرد نه یهودیان شـرکت کردنـد و نه حزب نفاق پیشه. یک سـرباز جانبازحنظله، جوانی است که بیست و چند بهار بیش از عمر وی نگذشته است . او فرزند ابوعامر دشمن پیامبر است و پدر او در نبرد احد در ارتش قریش شرکت داشت . وی پایه گذار حادثه مسجد ضرار است که تفصیل آن در حوادث سال نهم هجرت بیان خواهد شد. روزی که نبرد احد اتفاق افتاده ، آنروز عروسـی حنظله بود او با دختر عبدالله ابی سرشـناس اوسـیان ازدواج کرده بود پیامبر یک شب برای انجام مراسم عروسـی به او اجازه داد. بامدادان ، حنظله به سوی میدان شـتافت . حنظله وارد سپاه گردید دیدگان وی به ابوسفیان افتادکه میان دو سپاه مشغول جولان بود . او با یک حمله جوانمردانه شمشیری به سوی او متوجه ساخت ولی شمشیر بر پشت اسب وی فرود آمد و ابوسفیان نقش زمین گردیـد . در میـان سـربازان قریش نیزه داری به حنظله حمله نمود و نیزه خود را در بـدن وی فرو برد. حنظله با همان زخم نیزه دار را تعقیب کرد، و او را به وسیله شمشـیر از پـای درآورد و خـود نیز بر اثر زخم نقش زمین شـد.صف آرائی دو لشکربامداد روز هفتم شوال سـال سوم ، نیروهـای اسـلام در برابر نیروی متجاوز قریش صف آرائی کردنـد . فـداکاریهای علی در میان آنان بیشتر شایسـته تقدیر می باشد.در گرما گرم جنگ هر موقع دشـمن می خواست از دره احد عبور کند بوسیله تیراندازان عقب رانده می شد. در آن لحظه که ارتش قریش سـلاح و متاع خود را در میـدان به زمین گـذارد و برای حفظ جان خود فراری شد گروه انگشت شـماری از افسـران ارشـد اسـلام که بیعت خود را بر اساس بـذل جان نهاده بودنـد به تعقیب دشـمن در خارج از میدان نبرد پرداختند . اما بیشتر مسـلمانان از تعقیب دشـمن صـرف نظر نموده و سـلاح بر زمین نهاده و به گردآوری غنائم اشـتغال ورزیدنـد و به گمان خود کار را تمام یافته تصور می کردند. خالد ابن ولید که از آغاز نبرد می دانست که دهانه دهلیز کلید پیروزیست از کمی افراد نگهبان استفاده کرد و با یک حمله چرخشـی در پشت مسـلمانان ظاهر گردید و مقاومت گروه کمی که روی تپه مستقر بودند سودی نبخشید . تمام آن ده نفر پس از جانبازیهای زیاد کشـته شدند چیزی نگذشت که مسـلمانان غیر مسلـح و غفلت زده از پشت سـر مورد حمله سخت دشـمن مسلح قرار گرفتند. مجدداً نبرد آغاز گردید . در این هنگام هرج و مرج شگفت آوری در ارتش اسلام بوجود آمد مسلمانان چاره ای ندیدند جزء اینکه دسـته های پراکنده به دفاع بپردازند ولی چون رشـته فرماندهی از هم گیخته بود سربازان اسلام نتوانستند در این دفاع موفقیتی بدست آورند بلکه تلفات سـنگینی بر آنان وارد آمد. وجود پیامبر از هر طرف مورد هجوم دسته هائی از ارتش قریش قرار گرفـت . هر دسـته ای کـه به آن حضـرت حمله می آورد علی به فرمـان پیـامبر به آنـان حمله می کرد و بـا کشـتن برخی موجبات تفرق آنها را فراهم می ساخت . این جریان چنـد بار در احـد تکرار شـد . در بربر این فداکاری امین وحی نازل گردید و فـداکاری علی را نزد پیـامبر سـتود و گفت: این نهـایت فـداکاریست که این افسـر از خـود نشـان می دهـد رسول خـدا امین وحی را تصدیق کرد و گفت: من از علی و او از من است . سپس ندائی در میدان شـنیده شد که «لاسیف الا ذوالفقار، لا فتی الا علی» (یعنی

شمشیر خدمتگزار ، شمشیر علی ابن ابی طالب است و جوانمردی جزء علی نیست.)پیامبر به مدینه باز می گردد پیامبر با آن گروه از انصار و مهاجرینکه در جنگ شرکت کرده بودند وارد مدینه شدند . عمرابن جموع با اینکه لنگ بود و جهاد بر واب نبود ولی با اسرار پیامبر از پیامبر اجازه گرفت و در صفوف مقدم مجاهدان شرکت جست . فرزندش خلاد و برادر همسرش عبداله ابن عمرو نیز در این جهاد مقدس شرکت داشتند و هر سه جام شهادت نوشیدند.همسر وی هند ، دختر عمروابن حزام ، عمه جابرابن عباله انصاری به احد آمد و شهیدان و عزیزان خود را از روی خاک برداشت و بر روی شتری انداخت و رهسپار مدینه گردید. اما پیامبر فرمود بر تو لازمست که هر سه جنازه را در این سرزمین به خاک بسپاری و بدان که این سه نفر در سرای دیگر پیش هم خواهند بود از حوادث سال سوم هجرت تولد نخستین گوهر تابناک امامت حضور امام مجتبی حسن ابن علی (ع) است ولی در نیمه ماه رمضان سال سوم دیده به جهان گشود.«فصل نوزدهم»غزوه بنی النضیرمنافقان و یهودیان مدینه از شکست مسلمانان در احد و شته شدن رجال علمی سخت خوشحال بودند و به دنبال فرصت بودند که در مدینه شورشی بپا کنند و به قبایل خارج از مدینه بفهمانند که کوچکترین اتحاد و وحدت کلمه در مدینه وجود ندارد و دشمنان خارج می توانند حکومت نوجوانان اسلام را سرنگون سازند. سران بنی النضیر تصمیم گرفته بودند که پیامبر را غافلگیر کنند . یک نفر از آنان آماده شده بود که بالای بام برود و با افکندن سنگ بزرگی بر سر پیامبر به زندگی او خاتمه بخشد. فرشته وحی پیامبر را آگاه ساخت . پیامبر از جای خود حرکت کرد و طوری مجلس را ترک گفت که یهودیان تصور کردند دنبال کاری می رود و بر می گردد . ولی پیامبر راه مدینه را در پیش گرفت و همراهانش را از تصمیم خود آگاه نساخت . آنان همچنان در انتظار بازگشت پیامبر بسر می بردند اما هر چه انتضار کشیدند انتظار آنها سودی نبخشید . رسول گرامی تکبیر گویان برای محاصره قلعه بنی النضیر حرکت کرد . فاصله بنی قریطه و بنی النضیر را لشکرگاه خود قرارداد و رابطه آن دو گروه را از هم قطع کرد . و بنا به نقل ابن هشام شش شبانه روز بنا به نقل برخی دیگر ۱۵ روز قلعه آنها را محاصره کرد . سرانجام جهودان تن به قضاء دادند و گفتند: ماحاضریم جلاء وطن کنیم مشروط بر اینکه اموال منقول خود را از این سرزمین ببریم پیامبر اکرم موافقت کرد که آنان انچه از اموال را دارند ببرند غیر از سلاح که می بایست به مسلمانان تسلیم نمایند. در سوم شعبان سال چهارم هجرت حسین بن علی دومین نواده پیامبر گرامی دیده به جهان گشود.«فصل بیستم»غزوه خندقنیروهای عرب مشرک و یهود در این نبرد بر ضد اسلام بسیج شدند . آنان با تشکیل اتحادیه نظامی نیرومندی قریب یک ماه مدینه را محاصره کردند و چون در این غزوه احزاب و دسته های مختلف شرکت کرده و مسلمانان برای جلوگیری از پیشروی دشمن اطراف مدینه را به صورت خندق در آورده بودند این غزوه را جنگ احزاب و گاهی غزوه خندق می نامند . ضربت محکمی که یهودیان بنی النضیر از مسلمانان خوردند و بطور اجبار مدینه را ترک کردند موجب شد که نقشه دقیقی برای براندازی اساس اسلام بریزند . در این نقشه گرو های بیشمار عرب از کمکهای مالی و اقتصادی یهودیان برخوردار بودند . نقشه از این قراربود که سرا بنی النضیر وارد مکه شدند و به سران قریش گفتند : محمد شما و ما را هدف قرار داده است . شما برخیزید و از هم پیمانان خود کمک بگیرید و ما نیز هفصد تن شمشیر زن یهودی (بنی قریظه) در دهانه مدینه داریم و همه آنها به یاری شما می شتابند . لاف و گزاف آنان ، در سران قریش موثر افتاد اعلام آمادگی کردند و در روز معین تمام احزاب از نقاط مختلف عربستان حرکت کرده آهنگ مدینه نمودند . گزارشگران اطلاع دادند که : اتحادیه نظامی نیرومندی بر ضد اسلام تشکیل شده در روز معینی حرکت کرده مدینه را محاصره می نمایند . پیامبر فوراً شورای دفاعی تشکیل داد . پیامبر هر چهل ذراع را به ده نفر واگذار کرد و اولین کلنگ خود را بر زمین زد و مشغول کندن زمین شد و علی علی خاکها را بیرون می ریخت . از این جهت تلاش و کوشش پیامبر شور عجیبی در مسلمانان پدید آورد و همه بدون استثناء شروع به کار نمودند . موقعی که به تخته سنگهای عظیمی بر می خوردند به پیامبر متوسل می شدند ویامبر با ضربات محکمی صخره های عظیم را درهم می شکست.سپاه عرب از ده هزار نفر تجاوز می کرد ولی عده مسلمانان از ۳۰۰۰ نفر تجاوز نمی کرد . سپاه شرک نزدیک به یک ماه در پشت خندق توقف کرد و جزء عده

معـدودی نتوانسـتند از خندق عبور کنند. حیی بن اخطب وارد دژ بنی قریظه می گرددبنی قریظه تنها تیره یهودی بودند که در مدینه با صـلح و آرامش بسـر می بردنـد فرزند اخطب خود را به دژ رسانید و آنقدر سـخن گفت تا کعب را آماده پیمان شـکنی کرد . لذا عهـد نـامه ای را کـه میـان آنـان و محمـد نوشـته شـده بـود خـواست و آن را در برابر چشـم آنهـا پـاره کرد و گـفت : آمـاده جنگ باشـید.سپاه عرب از خنـدق عبور می کنندپنـج قهرمـان به نـام های : عمروابن عبـدود ، عکرمه ابی جهل ، هبیره بن وهب ، نوفل بن عبدالله و ضـرارابن الخطاب ، لباس جنگ پوشیدند . از میان این پنج نفر قهرمانی که از نظر جرأت شهرت زیادی داشت جلوتر آمد و رسماً مبارز طلبید. پیامبر گرامی فرمود یک نفر برخیزد ، شر این مرد را از سر مسلمانان قطع کند . اما هیچکس جزء علی ابن ابیطالب آماده مبارزه نبود . پیامبر شمشـیر خود را به علی داد عمامه مخصوصـی بر سـر او بست .نبرد بین دو قهرمان به شـدت آغاز گردیـد . ناگهان صـدای تکبیر از میان گرد و غبار که نشانه پیروزی علی بود بلنـد شـد . منظره بخاک غلتیدن عمرو آنچنان رعبی در دل سایر قهرمانان که در پشت عمرو ایستاده بودند افکند که بی اختیار عنان اسبها را متوجه خندق کرده همگی به لشکر گاه خود باز گشتند جزء نوفل که اسب وی در وسط خندق سـقوط کرد و علی وارد خندق گردید و او را کشت . ابو سفیان کسی را فرستاد که جسد او را به ده هزار دینار بخرد . پیامبر فرمود : نعش را بدهید و پول مرده در اسلام حرام است. عمل دیگری که در حقیقت می توان آن را مـدد غیبی نامیـد احزاب را متفرق ساخت . آن عامل دیکر این بود که ناگهان هوا توفانی شـد و سـردی هوا شدت پیدا کرد . خیمه هارا از جای کند و دیگهای غذا را از روی آتش پرت نمود ؛ چراغها را خاموش نمود و آتش های افروخته را در وسط بیابان پخش کرد. هنوز سـفیدی صبح منطقه را روشن نکرده بود که سپاه عرب آنجـا را ترک گفته و کسـی از آنها در انجا نمانـده بود. «فصـل بیست و یکم»یک سـفر مذهبی و سیاسـیسال شـشم هجرت پیامبر در رویای شـیرینی دید که مسلمانان در مسجدالحرام مشغول انجام مراسم خانه خـدا هسـتند . پیامبر خواب خود را به یاران خویش گفت و این را به فال نیک گرفت . چیزی نگذشت که به مسـلمانان دستورداد که آماده عمره شوند . این خبر در تمام نقاط عربستان انتشار یافت که مسلمانان در ما ذی القعده به سوی مکه حرکت می کننـد و مراسم عمره را انجام می دهند . این مسافرت روحانی علاوه بر مزایای معنوی روحی یک سلسـله مصالح اجتماعی و سیاسـی را در برداشت و موفقیت مسلمانان را در شبه جزیره بالا می برد و باعث انتشار آئین یکتا پرستی در میان عرب می گشت. نمایندگان قریش در حضور پیامبر قریش نماینـدگان متعددی حضور پیامبر فرسـتاد تا هدف او را از این مسافرت به دست آورند. تماسـهای که نمایندگان قریش با رهبر عالیقدر اسـلام انجام دادند به نتیجه نرسـید . جا داشت پیامبر تصور کند که نمایندگان قریش نتوانستند و یا نخواسـتند حقیقت را به گـوش بزرگـان قریش برساننـد. از این نظر پیـامبر تصـمیم گرفت شـخصاً نماینـده ای به سوی سـران شـرک بفرسـتد تا هـدف پیامبر را از این مسافرت که جز زیارت خانه خـدا چیزی نبود تشـریح کند . کسـی را به نمایندگی انتخاب کرد که دست او به خون قریش آغشـته نشده باشد . بنابراین عمر فرزند خطاب را برای انجام این ماموریت انتخاب کرد . عمر از پذیرفتن این ماموریت پوزش طلبیـد و گفت : من از قریش بر جانم می ترسم . ولی شـما را به شـخص دیگری هدایتمی کنم . او عثمان ابن عفان است که با ابوسـفیان خویشاونـدی نزدیک دارد و می توانـد پیغام شـما را به سـران قریش برساند.سـهیل ابن عمرو با پیامبرتماس می گیردمذاکرات سـهیل با پیامبر سبب شد که یک قرارداد کلی و وسیع میان مسلمانان و قریش بسته شود . لذا قرار شد مواد آن در دو نسـخه تنظیم گردد و به امضاء طرفین برسد . پیامبر با در نظر گرفتن یک رشـته مصالح عالی خواسـته سهیل را پذیرفت . خلاصه متن پیمان حدیبیه۱ قریش و مسـلمانان متعهـد می شوند که مدت ده سال جنگ را ترک کنند. ۲ اگر یکی از افراد قریش بدون اذن بزرگتر خود از مکه فرار کنـد و اسـلام آورد و به مسلمانان بپیونـدد محمـد بایـد او را به سوی قریش بـاز گردانـد ولی اگر فردی از مسـلمانان به سـئی قریش بگریزد قریش موظف نیست آن را به مسلمانان تحویل دهد.۳ مسـلمانان و قریش می تئانند با هر قبیله ای پیمان برقرار کنند .۴- محمـد و یاران او امسال به مـدینه باز می گردنـد. ولی در سالهای آینده می توانند خانه خدا را زیارت کنند ؛ مشـروط بر اینکه سه روز بیشـتر در مکه توقـف ننماینـد و سـلحی جز سـلاح مسـافر که همـان شمشـیر است همراه نداشـته باشـند.۵-

مسلمانان مقیم مکه به موجب این پیمان می توانند آزادانه شعائر مذهبی خود را انجام دهند و قریش حق ندارد آنها را آزار دهند و یا آئین آنها را مسخره نمایند.۶- اموال یگدیگر را محترم بشمارند و حیله و خدعه را ترک کرده و قلوب آنها نسبت به یکدیگر خالی از هر گونه کینه باشد.۷- مسلمانانی که از مدینه وارد مکه می شوند مال و جان آنها محترم است. «فصل بیست و دوم»پیامبر رسالت جهانی خود را اعلام می کندپیمان حدیبیه ، فکر پیامبر را از ناحیه جنوب (مکه) آسوده ساخت و در پرتو این آرامش گروهی از سران عرب به آئین اسلام گرویدند . در این هنگام رهبر گرامی مسلمانان فرصت را مغتنم شمرد و با زمامداران وقت و روسای قبایل و رهبران مذهبی مسیحیان جهان آن زوز ، باب مکاتبه را باز نمود. نامه های که پیامبر گرامی ، به عنوان دعوت اسلام به امراء و سلاطین و ... نوشته است ، از شیوه دعوت او حکایت می کند.« فصل بیست و سوم»کانون خطر یا دژ آهنین خیبرجلکه وسیع و حاصلخیزی را که در شمال مدینه ، به فاصله سی و دو فرسنگی آن قراردارد وادی خیبر می نامد و پیش از بعثت پیامبر ملت یهود برای سکوت و حفاظت خویش در آن نقطه دژهای هفتگانه محکمی ساخته بودند. جرم بزرگی که یهودیان خیبر داشتند این بود که تمام قبایل عرب را برای کوبیدن حکومت اسلام تشویق کردند و سپاه شرک با کمک مالی یهودیان خیبر در یک روز از نقاط مختلف عربستان حرکت کرده خود را به پشت مدینه رسانیدند . ناجوانمردی یهود خیبر پیامبر را بر آن داشت که این کانون خطر را برچیند و همه آنها را خلع سلاح کند . زیرا بیم آن می رفت که این ملت لجوج و ماجراجو بار دیگر بت پرستان عرب را بر ضد مسلمانان برانگیزند و صحنه نبرد احزاب بار دیگر تکرار شود.پیامبر پرچم سفیدی به دست علی داد و فرمان حرکت صادر نمود. دژهای هفتگانه خیبر هر کدام نام مخصوصی داشتند . طرز ساختمان برج و دژ طوری بود که ساکنان آنها در بیرو ن قلعه کاملاً مسلط بودند و با منجنیق و غیره می توانستند دشمن را سنگ باران کنند. مسلمانان که در برابر چنین دشمن مجهز و نیرومندی قرار گرفته بودند باید در تسخیر این دژها از هنر نمایی نظامی حداکثر استفاده را بنمایند . لذا شبانه تمام نقاط حساس و راهها به وسیله سربازان اسلام اشغال گردید . این به قدری مخفیانه و در عین حال سریع انجام گرفت که نگهبانان برجها نیز از این کار آگاهی نیافتند. دژها یک پس از دیگری گشوده می شودپس از فتح قلعه های ناعم و قموص ، سپاهان اسلام به طرف دژهای وطیح و سلالم یورش آوردند . ولی با مقاومت سرسختانه یهود در بیرون از قلعه روبرو شدند . از این رو سربازان دلیر اسلام با جانبازی و فداکاری و دادن تلفات سنگین نتوانستند پیروز شوند و بیش از ده روز با جنگاوران یهود دست و پنجه نرم کرده هر روز بدون نتیجه به لشکرگاه باز می گشتند . در یکی از روزها ابی بکر مامور فتح گردید و با پرچم سفید تا لب دژ آمد . مسلمانان نیز به فرماندهی او حرکت کردند ولی پس از مدتی بدون نتیجه باز گشتند. روز دیگر فرماندهی لشکر به عمرو واگذار شد . او نیز داستان خود راتکرار نمود و بنا به نقل طبری پس از بازگشت از صحنه نبرد با توصیف دلاوری و شجاعت فوق العاده رئیس دژ مرحب یاران پیامبر را مرعوب می ساخت . در این لحظه پیامبر فرمود : این پرچم را فردا به دست کسی می دهم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر او را دوست می دارند. و خداوند این دژ را به دست او می گشاید . او مردی است که هرگز پشت به دشمن نکرده ، از صحنه نبرد فرار نمی کند. فردای صبح پیاملر فرمود : « علی کجا است؟! » در پاسخ جواب داد که او دچار درد چشم است . پیامبر فرمود او را بیاورید. علی را سوار بر شتر نموده و در برابر خیمه پیامبر فرود آوردند. عارضه چشم به قدری سخت بوده که سردار را از پای در آورده بود . پیامبر دستی بر دیدگان او کشید و در حق او دعا نمود . این عمل و این دعا ، مانند دم مسیحائی ، آنچنان اثر نیک بر دیدگان او گذارد که سردار نامی تاایان عمر به دردچشم مبتلا نگردید.پیامبر یادآور شد که قبل از جنگ نمایندگانی را به سوی سران دژ اعزام بدارد و آنها را به آئین اسلام دعوت نماید . اگر او را نپذیرفتند ، آنها را به وظایف خویش تحت لوای حکومت اسلام آشنا سازد که باید خلع سلاح شوند . و با پرداخت جزیه د رایه حکومت اسلامی آزادانه زندگی کنند و اگر به هیچ کدام گردن ننهادند با آنان بجنگد . جمله زیر آخرین جمله ای بود که مقام فرماندهی بدرقه راه علی ساخت و گفت : « لئن یهدی الله بک رجلاً واحداً خیر من ان یکون لک

حمر النعم » پیروزی بزرگ در خیبر امیرمومنان بسوی دژ حرکت کرد و پرچم اسلام را که پیامبر به دست او داده بود در نزدیکی خیبر بر زمین نصب نمود . در این لحظه دلاوران یهود از قلعه بیرون ریختند . نخست برادر مرحب به نام حارث جلو آمد . لحظه ای نگذاشت که جسد مجروح حارث به روی خاک افتاد و جان سپرد.مرحب برای گرفتن انتقام بردر جلو آمد صدای ضربات شمشیر و نیزه های دو قهرمان اسلام و یهود وحشت عجیبی در دل ناظران پدید آورد. ناگهان شمشیر برنده و کوبنده قهرمان اسلام بر فرق مرحب فرود آمد و سپر و کلاه خود و سنگ و سر تا دندان دو نیم ساخت این فرصت آنچنان سهمگین بود که دلاوران یهود که پشت سر مرحب ایستاده بودند پا به فرار گذارده و به دژ پناهنده شدند . و عده ای که فرار نکردند با علی تن به تن جنگیده کشته شدند . علی فراریان یهودی را تا در حصار تعقیب نمود . در این کشمکش یک نفر از جنگجویان یهود با شمشیر بر سر علی زد و سپر از دست وی افتاد علی فوراً متوجه در دژ گردید و آن را از جای خود کند و تا پایان کارزار به جای سپر به کار برد . پس از آنکه آن را بر روی زمین افکند هشت نفر از نیرومندتری سربازان اسلام سعی کردند که آن را از این رو به آن رو کنند اما نتوانستند ودر نتیجه قلعه ای که مسلمانان ده روز پشت آن معطل شده بودند در مدت کوتاهی گشوده شد.« فصل بیست و چهارم »عمره قضاءمسلمانان پس از امضاء صلح حدیبیه می توانستند که یک سال بعد از تاریخ قرارداد وارد مکه شوند. یک سال گذشت. هنگام آن رسیده بود که مسلمانان از این پیمان بهره برداری نمایند . وقتی پیامبر اسلام اعلام کرد کسانی که در سال گذشته از زیارت خانه خدا محروم گردیده اند آماده سفر شوند، حرکت کردند . همچنین شست شتر که علامت قربانی را به گردن داشتند همراه خود آورده بودند . پیامبر از مسجد مدینه احرام بست ؛ و دیگران نیز از و پیروی نمودند . دو هزار نفر لبیک گویان با لبهای احرام راه مکه را پیش گرفتند . این کاروان آنچنان شکوه و جلالی داشت که بسیاری از مشرکان را به معنویت و حقیقت اسلام متوجه ساخت.پیامبر دستور داد که این دعای خاص را با آهنگ خود تلاوت کند و مردم نیز با او همصدا شوند : « لا اله الا الله وحده وحده ، صدق وحده ، و نصره عبده و اعز جنده و هزم الا حزلب وحده » یعنی(خدائی جزء او نیست ، یگانه و بی همتا است . به وعده خود عمل نمود (وعده داده بود که بزودی خانه خدا را زیارت می نماید) بنده خدا را یاری نمود سپاه توحید را گرامی ساخت . حزبهای کفر و شرک را به تنهایی در هم شکست)موقع ظهر شد . پیامبر و مسلمانان باید فریضه الهی را در مسجد با حالت دست جمعی انجام دهد . بلال حبشی که مدتها در این شهر به جرم گرویدن به آئین توحید مورد شکنجه قرار می گرفت به فرمان پیامبر بالای بام کعبه رفت و در نقطه ای که شهادت به یگانگی خدا و گواهی بر رسالت محمد بزرگترین جرم بود دستها را بر گوشهای خود نهاد و اذان را با آهنگ مخصوص خود اداء نمود. آهنگ وی و تصدیق مسلمانان که به زبان جاری می ساختند به گوش بت پرستان و دشمنان توحید می رسید و آنها را ناراحت و دگرگون می ساخت.« فصل بیست و پنجم»جنگ موتهپیامبر نماینده ای را با نامه ای روانه دربار فرمانروای شام نمود . فرمانروای مطلق شامات به دست نشاندگی از طرف قیصر در آنجا حکومت می کرد . وقتی سفیر پیامبر وارد شهرهای مرزی شام گردید فرماندار سرزمینهای مرزی از ورود سفیر آگاه شد و او را در دهکده موته دستگیر کرد و دستور داد دست و پای او را بستند و او را کشتند . پیامبر از این جنایت آگاه گردید و از کشته شدن سفیر سخت ناراحت شد ؛ از این رو سربازان خود را برای انتقام از این زمامدار خودسر دعوت نمود. مقارن این جریان حادثه جانگدازتری رخ داد . این حادثه تصمیم پیامبر را برای ادب کردن مرزنشینان شام که آزادی تبلیغ را از مبلغان اسلام سلب نموده ، ناجوانمردانه سفیر پیامبر و سپاه تبلیغ او را کشته بودند جدی تر ساخت.کشتن سپاه تبلیغ ، سبب شد که فرمان جهاد صادر گردد و سپاهی مرکب از سه هزار نفر برای سرکوبی یاغیان و مزاحمان تبلیغ اسلام اعزام شوند. صف آرائی سپاه روم و اسلامروم آنروز براثر نبردهای پیاپی با ایران دچار هرج و مرج عجیبی شده بود . با اینکه سرمست پیروزیهای خود بر ایران بود ولی از شهامت و رشادت سربازان اسلام اطلاعاتی داشت . از این نظر قیصر روم به کمک فرمانروای دست نشانده خود در سرزمین شام عظیم ترین و نیرومندترین سپاه را برای مقبله با سه هزار سرباز اسلامی آماده نمود ، تنها فرمانروای سرزمین شام صد هزار سرباز از قبایل مختلف شام زیر پرچم گردآورده برای

جلوگیری از پیشروی سربازان اسلام به مرزهای کشور روانه ساخت . حتی قیصر با اطلاع قبلی با صد هزار سرباز از روم حرکت نمود. هر دو سپاه در سرزمین موته فرود آمدند . جعفرابن ابی طالب که فرمانده لشکر بود در حملات جانانه خود نبرد شدیدی نمود و سرانجام با بیش از هشتاد زخم روی خاکها افتاد و جان سپرد . آنگاه زیبد حارثه پرچم را به دوش گرفت و با شهامت کم نظیری انجام وظیفه کرد و بر اثر ضربات نیزه ها جان سپرد . معاون دوم عبدالله رواحه پرچم را به دست گرفت و آنقدر جنگ کرد تا کشته شد.سرگردانی سپاه اسلامپیامبر این وضع را پیش بینی کرده ترتیب اختیار فرمانده بر عهده خود سربازان قرار داده بود . در این لحظه ، خالدبن ولید را که تازه اسلام آورده بود به فرماندهی انتخاب کردند . فرماند لشکر دست به یک تاکتیک نظامی زد . او دستور داد که در نیمه شب به نقل و انتقال آنهم با سر و صدا مشغول شوند این انتقال تا سپیدی صبح ادامه داشت . او دستور داد تا گروهی مسلمانان نیمه شب به نقطه دور دست حرکت کنند و در طلیعه صبح با دادن شعار «لا اله الا الله » به مسلمانان بپیوندند . تمام این نقشه ها برای این بود که سپاه روم تصور کنند که نیروهای امدادی برای مسلمانان رسیده است اتفاقاً همین خیال سبب شد که آنان روز بعد ، از حمله به مسلمانان خودداری نمودند . که مسلمانان از راهی که آمده بودند بازگردند . بزرگترین پیروزی که مسلمانان به دست آوردند این بود که یک جمعیت کم در برابر ارتش منظم و نیرومند مقائمت نمودند و سرانجام جان به سلامت بردند.« فصل بیست و ششم»فتح مکهقبیله خزاعه با مسلمانان هم پیمان شدند و پیامبر اسلام دفاع از آب و خاک و جان مال آنها را بر عهده گرفت. و قبیله بنی کنانه که از دشمنان دیرینه قبیله خزاعه و هم مرز آنان بودند با قریش هم پیمان گشتند. این جریان با بستن یک قرارداد صلح دهساله که حافظ امنیت اجتماعی و صلح عمومی در نقاط عربستان بود پایان پذیرفت. طبق این قرارداد طرفین نباید بر ضد یکدیگر قیام مسلحانه نمایند و یا هم پیمانان خود را بر ضد هم پیمان طرف مقابل تحریک کنند . پیامبر در ماه جمادالاولی سال هشتم سه هزار نفر را به کرانه های شام برای سرکوبی عمال روم – که مبلغان بی پناه اسلام را نا جوانمردانه کشته بودند – اعزام نمود . سپاه اسلام در این ماموریت اگرچه جان به سلامت بردند ولی با پیروزی چشمگیری که از مجاهدان اسلام انتظار می رفت ، بازگشتند. با انتشار این خبر سران قریش تصور کردند که نیروی نظام اسلام به ضعف گرائیده است . از این نظر تصمیم گرفتند که محیط صلح و آرامش را بهم بزنند . نخست در میان قبیله بنوبکر اسلحه پخش کرده و آنان را تحریک کردند که شبانه به قبیله خزانه – که با مسلمانان هم پیمان بودند – حمله ببرند و گروهی را کشته و دسته ای را اسیر کنند. حتی دسته ای از قریش شبانه در جنگ بر ضد خزاعه شرکت کردند و از این طریق پیمان حدیبیه را زیر پا نهادند.ستمدیدگان خزاعه رئیس قبیله خود را خدمت پیامبر فرستادند . او وارد مدینه شد و یکسره به مسجد آم و پیامبر را به احترام آن پیمانی که با قبیله خزاعه بسته بود سوگند داد و او را دعوت به کمک و گرفتن خون مظلومان نمود . یامبر دربرابر انبوهی از مسلمانان گفت : ترا کمک خواهم کرد.قریش از تصمیم پیامبر نگران می شودقریش از کار خویش سخت پشیمان شدند و به زودی دریافتند که عملی بر خلاف پیمان حدیبیه انجام داده و بدین سان قرارداد صلح را زیر پا گذارده اند . از اینرو برای فرونشاندن خشم پیامبر و تایید و تحکیم پیمان ده ساله ابو سفیان را روانه مدینه نمودند.ابوسفیان در مدینه با بی اعتنائی پیامبر مواجه شد علیرغم تمام تلاش خود دست خالی به مکه بازگشت . اما پیامبر اسلام برای فتح مکه بسیج عمومی اعلام کرد . در آغاز ماه رمضان از اطراف و اکناف سپاهیان انبوهی در مدینه جمع شدند. کلیه سپاهیان اسلام به ده هزار نفر می رسیدند.هنوز سربازان اسلام حرکت نکرده بودند که جبرئیل به پیامبر گزارش داد یک نفر از ساده لوحان که در صفوف مسلمانان جای داشت نامه ای به قریش نوشته و با زنی به نام ساوه قرارداد کرده که با اخذ مبلغی نامه وی را به قریش برساند . وی در آن نامه حمله قریب الوقع مسلمانان را به مکه فاش ساخته بود. با اینکه ساوه مشمول مراحم پیامبر اسلام بود ولی با گرفتن مبلغ ده هزار دینار حاضر شد نامه را به قریش برساند . پیامبر به علی و زبیر و مقداد ماموریت داد تا آن زن را دستگیر کنند . آنان در نقطه ای در بین را زن را دستگیر کرده و نامه را گرفتند.روز دهم ماه رمضان سال هشتم هجرت فرمان حرکت صادر گردید . پیامبر با کمال مهارت اردوی ده هزار نفری خود را تا کرانه های مکه رهبری نمود در حالی

که قریش و جاسوسان آنها و کسانی که به نفع آنها فعالیت می کردند هرگز از حالت سپاه آگاهی نداشتند. پیامبر برای ایجاد رعب در دل مکه و برای اینکه اهلی بدون مقاومت سر تسلیم فرود آورند دستور داد که در نقاط مرتفع هر فردی به طور مستقل آتشی بیفروزد ، تا نوری از شعله های آتش کلیه کوهها و نقاط مرتفع را فراگیرد.عباس بن عبدالمطلب که از جحفه ملازم رکاب پیامبر بود فکر کرد که اگر اردوی اسلام با مقاومت قریش روبرو شوند گروه زیادی از قریش کشته خواهند شد . لذا شبانه راه مکه را در پیش گرفت تا محاصره مکه را بوسیله سپاه اسلام به سمع ران قریش برساند و به آنها بفهماند که چاره ای جز تسلیم نیست.تلاش عباس بن عبدالمطلب به نفع اسلام تمام شد و مغز متفکر قریش یعنی ابوسفیان را آنچنان مرعوب نمود که در فکر او جز تسلیم چیزی خطور نکرد . بالاتر از همه اینکه از باز گشت ابوسفیان به مکه جلوگیری شد و به اردوگاه مسلمانان آمد ، و از هر جهت محدود شد و نگذاشت به مکه باز گردد.ابوسفیان در حضور پیامبرعباس ، در طلیعه آفتاب ابوسفیان را به حضور پیامبر آورد. اگر چه ابو سفیان با ترس ایمان آورد و این طرز ایمان هیچگاه مورد نظر پیامبر اسلام نبود ؛ ولی مصالحی ایجاب می کرد که به هر نحوی باشد ابوسفیان در سلک مسلمانان درآید ، تا بزرگترین مانع از سر راه گرایش مردم به مکه به اسلام برداشته شود . با این حال پیامبر دستور آزادی ابوسفیان را صادر نکرد زیرا از تحریکات وی تا قبل از فتح مکه مطمئن نبود از این رو به عباس دستور داد او را در تنگنای دره ای نگاه دارد تا واحدهای ارتش اسلام با تجهیزات و ساز و برگ خود در برابر او رژه روند که پس از بازگشت به مکه مردم را از قدرت ارتش اسلام بترساند و آنها را از فکر مقاومت بازدارد.وقتی این واحدها از برابر ابوسفیان عبور می کردند عظمت این واحدها انچنان ابوسفیان را مرعوب ساخته بود که بی اختیار روبه عباس کرد و گفت : هیچ قدرتی نمی تواند در برابر این نیروها مقاومت کند ، عباس سلطنت و برادرزاده تو خیلی اوج گرفته است . عباس برگشته با قیافه توبیخ آمیز گفت : سرچشمه قدرت برادرزاده من نبوت و رسالتی است که از طرف خدا دارد.در این موقع پیامبر مصلحت دید که ابوسفیان را آزاد نماید تا او به موقع قبل از ورود نیروها به مکه رفته و اهالی را قدرت فوق العاده مسلمانان آگاه سازد.پیامبر نیز به این اکتفا نکرد . پس از ورود به مکه علاوه بر پناهگاهای سه گانه پرچمی بدست عبدالله خثعمی داد و فرمود که فریاد کند که هرکس زیر پرچم او آید در امان است . ابوسفیان با این پیام آنچنان روحیه مردم مکه را تضعیف نمود که اگر فکر مقاومت در دسته ای نیز وجود داشت به کلی از بین رفت . وقتی دیدگان پیامبر به مکه افتاد اشک شوق در چشمانش حلقه زد . مرکب رسول خدا با حشمت شگوه هرچه تمامتر از بالا ترین نقطه مکه (اذاخر) وارد شهر گردید و در حجون کنار قبر عم بزرگوار خود ابو طالب فرود آمد و خیمه مخصوصی را برای حضرش زده شد و هر چه اصرار ورزیدند که به خانه کسی وارد شود نپذیرفت.شکستن بتها! شستشوی کعبهسپس پیامبر در حالی که سوار شتر بود برای زیارت و طواف خانه خدا رهسپار مسجد الحرام گردید . در مسیر آن حضرت صفوف منظمی از مسلمانان مشرکان تشکیل یافته بودند . گروهی از خشم و ترس بهت زده بودند ؛ دسته ای ابراز شادی می نمودند . او شروع به طواف نمود . در نخستین دور طواف متوجه بتهای یزرگی به نام هبل و اساف و نائله گردید ؛ که بالای در کعبه نصب کرده بودند . و با نیزه ای که در دست داشت ضربه محکمی بر آنان زد و آنها را بر روی زمین افکند . و این آیه را خواند: « قل جاء الحق و زهق الباطل، ان الباطل کان زهوقاً » بعد پیامبر اکرم وارد خانه خدا گردید و دستور داد و درب کعبه را بستند . دیوار داخل کعبه مملو از صور و اشباح پیامبران بود . به دستور پیامبر دیوارهای کعبه را با آب زمزم شستشو دادند و تصاویر و عکسهای را که بر دیوار کعبه قرار داشت پاک کردند.علی بر دوش پیامبرقسمتی از بت های منصوب در داخل کعبه و یا بیرون ان بوسیله علی سرنگون شد . پیامبر دستور داد که علی را بر دوش او قرار گیرد . علی بر دوش او قرار گرفت و بت بزرگ قریش که از مس بود ، بر زمین افکند . آنگاه به انداختن دیگر بت ها پرداخت.پیامبر دستور داد درب کعبه را باز کردند و در حالی که دستهای خود را بر چهار جوبه های درب گذارده بود و همه مردم قیافه نورانی و جذاب او را میدیدند گفت : « الحمدلله الذی صدق وعده و نصر عبده و هزم الا حزاب وحده » (سپاس خدائی را که به وعده خود عمل نمود و بنده خود را کمک کرد ، و دشمنان را به تنهای سرگوب

ساخت.)سکوت تامی بر محوطه مسجد و بیرون آن حکفرما بود . نفسها در سینه حبس و افکار و تصورات مختلفی بر مغز و عقل مردم حکومت می کرد . مردم مکه در این لحظات به یاد آن همه ظلم وستم و بیدادگریهای خود افتاده فکرهای مختلفی می کردند که ناگهان پیامبر با جمله های زیر سکوت آنها را شکست و چنین گفت : «چه می گوید و درباره من چه فکر می کنید؟» مردم بهت زده و حیران و بیمناک همگی با صدای لرزان و شکسته روی سوابق عواطف بزرگی که از پیامبر داشتند . گفتند : « ما جز خوبی و نیکی چیزی درباره تو نمی اندیشیم ؛ ترا برادر بزرگوار خویش و فرزند برادر بزرگوار خود می دانیم.» پیامبر وقتی با جمله های عاطفی آنان روبرو گردید چنین گفت : من نیز همان جمله ای که برادرم یوسف به برادر ان ستمگر خود گفت به شما می گویم : امروز بر شما ملامتی نیست خدا گناهان شما رامی آمرزد او ارحم الراحمین است. بلال اذان می گویدوقت نماز ظهر فرا رسید موذن رسمی اسلام بالای بام کعبه قرار گرفت و با صدای رساند . ای توحید و رسالت را در آن مجمع عمومی به سمع همه مردم رسانید . مشرکان لجوج هر کدام سخنی می گفتند ؛ یکی می گفت : « خوشا به حالی فلانی که مرد و صدای اذان را نشنید.» ابوسفیان گفت : « من در باره چیزی نمی گویم ؛ زیرا به قدری دستگاه خبر گزاری محمد نیرومند است که می ترسم همین ریگهای مسجد او را از گفتگوی ما با خبر سازند.»این پیر خیره سره که پایان عمر نور اسلام بر دل او نتابیده اطلاع از غیب و اخذ حقایق از جهان وحی را با مساله جاسوسی و خبرگزاری جباره جهان یکسان حساب کرده بود.«فصل بیست و هفتم»عام الوفودسال هفتم هجرت سپری گردید. در این سال بزرگترین پایگاه شرک به دست مسلمانان افتاد و رهبر عالیقدر اسلام با پیروزی کامل به مدینه بازگشت و سایه قدرت نظامی اسلام بر بیشتر نقاط عربستان کشیده شد . قبائل سرش عرب که تا آن روز چنین پیروزی را برای آئین توحید فکر نمی کردند کمکم به فکر افتادند که به مسلمانان نیک شوند و آئین اسلام را بپذیرند . از این نظر نمایندگان قبایل مختلف عرب گاهی به حضور پیامبر شرفیاب می شدند و اسلام و ایمان خود را ابراز می داشتند. در سال نهم نمایندگان قبیله ها به قدری به مدینه آمدو رفت می نمودند که نام آن سال را عام الوفود نهادند.« فصل بیست و هشتم»غزوه تبوکنفود و انتشار سریع اسلام ، در شبه جزیره عربستان و فتوحات درخشان مسلمانان در حجاز پشت دشمنان را به لرزه در آورده آنان را به فکر چاره افکند . سقوط حکومت مکه امپراتور روم را بر آن داشت که با ارتش مجهز و منظم بر سر مسلمانان بتازد و آنها را غافلگیر سازد . زیرا با گسترش و نفوذ فق العاده اسلام پایه های حکومت را متزلزل می دید.ارتش روم مرکب از چهار هزار سواره نظام و پیاده نظام مجهز به آخرین نمونه از سلاح زمان در نوار مرزی شام مستقر گردیدند . استقرار گروهی از سربازان روم به گوش پیامبر رسید . پیامبر چاره ای جز این ندید که با لشکری عظیم پاسخ تجاوزکاران را بدهد . برای این منظور سی هزار تن آمادگی خود را برای نبر اعلام نمودند.ارتش اسلام در سرزمین تبوکسپاه توحید در آغاز ماه شعبان سال نهم هجرت به سرزمین تبوک گام نهاد . اما اثری از اجتماع و سپاه روم ندید . گویا سران روم از افزونی سپاه اسلام و شهامت آنان آگاهی یافته و صلاح دیده بودند که سپاه خویش را به داخل کشور باز گردانند . پیامبر اسلام افسران عالی رتبه را گرد آورد پیرامون پیشروی در خاک دشمن و یا بازگشت به مدینه با آنان مشاوره نمود. نتیجه شورای نظامی این شد که سپاه اسلام براثر سختیهای زیادی که در طی راه تبوک دیده اند برای تجدید قوا به مدینه باز گردد . علاوه بر این مسلمانان در این مسافرت به هدف عالی خود که پراکنده ساختن سپاه روم بود رسیده است بنابراین ، پیامبر نظر شورا را محترم شمرده به مدینه بازگشتند . تبوک آخرین غزوه اسلامی بود که پیامبر در آن شرکت داشت . وی پس از آن در هیچ نبردی شرکت نکرد.سرگذشت مسجد ضرارپدر حنظله شهید معروف غزوه احد گویا در دوران جاهلیت در سلک راهبان در آمده بود . هنگامی که ستاره اسلام از افق مدینه طلوع نمود . سخت از این جریان ناراحت شد و با منافقان اوس و خزرج همکاری صمیمانه را آغاز نمود . پیامبر خواست او را دستگیر کند . او از مدینه به مکه و از آنجا به طائف و پس از سقوط طائف به شام گریخت و از آنجا شبکه جاسوسی حزب منافقان رارهبری نمود.او می دانست که پیامبر به هیچ عنوانی به حزب منافق اجازه نخواهد داد مرکزی برای خود بسازد ؛ مگر در صورتی که به مرکز رنگ مذهبی بدهند . حزب نفاق با سرعت ساختمان محفل را به نام مسجد به پایان

رسانیدند . روزی که پیامبر از غزوه تبوک به مدینه بازگشت ، از حضرتش خواستند که در این پرستشگاه را با خواندن چند رکعت نماز بگشایند . در این لحظه فرشته وحی پیامبر را از جریان آگاه ساخت و آنجا را مسجد ضرار خواند . پیامبر دستور داد که ساختمان مسجد را با خاک یکسان کنند و آنجا را بسوزانند و برای مدتی مرکز زباله باشد .« فصل بیست و نهم»قطنامه روز منیدر اواخر سال نهم هجرت ، پیک وی آیاتی چند از سوره توبه (برائت) را آورد و پیامبر را مامور نمود که شخصی را روانه مکه کند که در مراسم حج آیات یاد شده را همراه با قطنامه چهار ماده ای بخواند.پیامبر دستور داد ابوبکر با چهل تن از مسلمانان را مکه را در پیش گیرد و این آیات را که متضمن برائت و بیزاری از مشرکان است در روز عید قربان تلاوت کند . ابوبکر به فرمان پیامبر راه مکه را در پیش گرفت . چیزی نگذشت که پیک وحی پیامی از طرف خدا آورد و آن اینکه باید موضوع بیزاری از مشرکان را خود یا کسی که از اوست به مردم ابلاغ کند . از این نظر پیامبر مرکب خود را در اختیار علی نهاد و دستور داد هر چه زودتر مدینه را ترک گوید تا ابوبکر را در راه ملاقات کند و آیات را از او باز گیرد و در روز عید قربان ، آیات را به ضمیمه قطعنامه ای که در آن اجتماع با شکوه که تمام نقاط عربستان در آن شرکت می نمایند ، ایراد کند .موتد قطعنامه عبارت بود از : ۱ بت پرستان حق ندارند وارد خانه شوند .۲ طواف با بدنه برهنه ممنوع است .۳ بعد از این هیچ بت پرستی در مراسم حج شرکت نخواهد کرد .۴- کسانی که با پیامبر پیمان عدم تعرض بسته اند و در طول مدت به پیمان خود وفادار بوده اند ، پیمان آنان محترم است و تا انقضای وقت پیمان ، جان و مالشان محترم می باشد ، ولی به مشرکانی که با مسلمانان پیمانی ندارند و یا عملاً پیمان شکنی کرده اند از این تارخ (دهم ذی الحجه) چهار ماه مهلت داده می شود که تکلیف خود را با حکومت اسلامی روشن سازند یا باید به گروه یکتاپرستان بپیوندند و یا اینکه آماده جنگ و نبرد گردند .امیر مومنان در روز دهم ذی الحجه ، بالای جمر عقبه قرار گرفت و سیزده آیه از آغاز سوره برائت را قرائت نمود . وی قطعنامه پیامبر را با دلی لبریز از شجاعت و قدرت با صدای بلند که به گوش تمامشرکت کنندگان می رسید – خواند . اثر این آیات قطعنامه این شد که هنوز چهار ماه سپری نشده بود مشرکان دسته دسته روبه یگانه پرستی آوردند و در اواسط سال دهم هجرت بت پرستی در شبه جزیره ریشه کن گردید .« فصل سی ام»هیئت نمایندگی نجران در مدینهپیامبر اسلام نامه ای به اسقف نجران نوشت و طی آن نامه ساکنان نجران را به آئین اسلام دعوت نمود . نمایندگان پیامبر نامه پیامبر را به اسقف نجران دادند . وی نامه را با دقت خواند و برای تصمیم مرکب شوای مرکب از شخصیتهای بارز مذهبی و غیر مذهبی تشکیل داد . هیئت نمایندگی در حالی که لباسهای تجملی ابریشمی بر تن و انگشترهای طلا بر دست و صلیبها برگردن داشتند ، وارد مسجد شدند و به پیامبر سلام کردند . ولی وضع زننده آنان آن هم در مسجد پیامبر را ناراحت نمود . آنان احساس کردند که پیامبر از آنان ناراحت شده است اما علت ناراحتی را ندانستند . فوراً با عثمان بن عفان و عبد الرحمان بن عوف که سابقه آشنائی با آنان داشتند تماس گرفتند آنان اظهار داشتند که حل این گره به دست علی بن ابی طالب است . وقتی به امیر مومنان مراجع کردند علی گفت : شما باید لباسهای خود را تغییر دهید و با وضع ساده بدون زر و زیور به حضور حضرت بیائید . نماینگان نجران با لباس ساده بدون انگشتر طلا به محضر پیامبر شرفیاب شده سلام کردند . پیامبر با احترام خاص پاسخ سلام آنان راداد و برخی از هدایائی را که برای وی آورده بودند پذیرفت .سران هیئت نمایندگی در این گفتگو بودند . ناگهان قیافه نورانی پیامبر با چهار تن دیگر که سه تن از آنها شاخه های شجره وجود بودند نمایان گردید . همگی با حالت بهت زده و تحیر به چهره یکدیگرنگاه کردند و ازاینکه او جگر گوشه های معصوم و بی گناه ،ویگانه دختر و یادگار خود را به صحنه مباهله آورده است ، انگشت تعجب به دندان گرفتند .انصراف هیئت نمایندگی از مباهلههیئت نمایندگی با دیدن وضع یاد شده به اتفاقاً آراء تصویب کردند که هرکز وارد مباهله نشوند و حاضر شدند که هر سال مبلغی به عنوان جزیه (مالیات سالانه) بپردازند و در برابر آن حکومت اسلامی را از جان و مال آنان دفاع کند . پیامبر رضایت خود را اعلام کرد و قرار شد هر سال در برابر پرداخت یک مبلغ جزئی از مزایای حکومت اسلامی بر خوردار گردند . « فصل سی و یکم»حجه الوداعپیامبر خدا در سال دهم هجرت از طف

ماموریت یافت که در آن سال شخصاً در مراسم حج شرکت جوید و عملاً مردم را تکالیف خود آشنا سازد و هر گونه شاخه های کج و معوجی را که روی علل یاد شده بر پیکر این عبادت روئیده بود ببرد . پیامبر در بیست و ششم ذی القده به سوی مکه حرکت نمود . وقتی به مسجد شجره رسید با پوشیدن دو پارچه ساده از مسجد شجره احرام بست . وقتی هگام طواف برابر حجر الاسود قرار گرفت نخست آن را استلام نمود و هفت بار اطراف کعبه دور زد . سپس برای ادای نماز طواف پشت مقام ابراهیم قرار گرفت و دو رکعت نماز خواند . وقتی از نماز فارغ شد شروع به سعی در میان صفا و مروه نمود . روز هشتم ذی الحجه فرا رسید . زائران خانه خدا همان روز از مکه به سوی عرفات حرکت می کنند تا در عرفه از ظهر روز نهم تا غروب آن روز توقف نمایند . پیامبر هشتم ذی الحجه عازم عرفات شد و تا طلوع آفتاب روز نهم در منی ماند . سپس بر شتر خود سوار شد و راه عرفات را در پیش گرفت و در نقطه ای که خیمه آن حضرت را در آنجا زده بودند فرود آمد . در آن اجتماع با شکوه در حالی که بر روی شتر قرار گرفته بود سخنان تاریخی خود را ایراد فرمود . « ای مردم بدانید من امروز اعلام می کنم که کلیه مرسم و عقائد دوران جاهلی را زیر پای خود نهاده بطلان آن را به اطلاع شما می رسانم. » در این موقع پیامبر سخنان خود را قطع کرد و در حالی که با انگشت سبابه (انگشت شهادت) به آسمان اشاره می کرد گفت : بار الها پیامهای تو را رسانیدم . سپس پیامبر با گفتن سه بار « اللهم اشهد » گفتار خود را به پایان رسانید . پیامبر تا غروب روز نهم در عرفه توقف نمود . وقتی خورشید در افق مغرب پنهان گشت و هوا کمی تاریک شد بر شتر خود سوار شد و وقسمتی از شب را در مزدلفه و فاصله طلوع فجر و آفتاب را مشعر به سر برد . روز دهم رهار منی گردید و مراسم رمی جمره و قربانی و تقصیر را انجام داده برای انجام مراسم دیگر حج عازم مکه گردید . سرگذشت غدیرمراسم حج به پایان رسید و پیامبر گرامی تصمیم گرفت که مکه را به عزم مدینه ترک گوید . فرمان حرکت صادر گردید . هنگامی که کاروان به سرزمین غدیر خم فرود آمدجبرئیل نازل شد . و او را با آیه زیر مورد خطاب قرار داد که : «بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته»(آنچه را که از طرف خدا فرستاده شده به مردم ابلاغ کن . و اگر ابلاغ نکنی، پیام اورا نرسانده ای خداوند ترا از شر مردم حفظ می کند .)لحن آیه حاکی است که خداوند انجام امر خطیری را به عهده پیامبر گذارده است . از این نظر دستور توقف صادر شد . کسانی که جلو کاروان بودند از حرکت باز ایستاد و آنها که دنبال کاروان بودند به آنها پیوستند. وقت ظهر هوا بشدت گرم بود. پیامبر نماز ظهر را با جماعت خواند . سپس در حالی که جمعیت گرد او حلقه زده بودند بر روی نقطه بلندی که از جهاز شتر ترتیب داده بودند قرار گرفت و با صدای بلند و رسا خطبه ای به شرح زیر خواند: «هان ای مردم ! نزدیک است من دعوت حق را لبیک بگویم و از میان شما بروم . من مسوولم و شما نیز مسوولید ؛ درباره من چه فکر می کنید؟!» در این موقع صدای جمعیت به تصدیق بلند شد و گفتند: « ما گواهی می دهیم که تو رسالت خود را انجام دادی و کوشش نمودی . خدا تو را پاداش نیک دهد.»پیامبر فرمود : « آیا گواهی می دهید معبود جهان یکی است و محمد بنده خدا و پیامبر او می باشد و بهشت و دوزخ جاویدان در سرای دیگر جای تردید نیست؟» همگی گفتند:«صحیح است و گواهی می دهیم.» سپس فرمود :«مردم من دو چیز نفیس و گرانمایه در میان شما می گذارم. ببینم چگونه با دو یادگار من رفتار می نمائید؟! یکی کتاب خدا که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شماست و دیگری عترت و اهل بیت من. خداوند به من خبر داده که این دو یادگار هرگز از هم جدا نخواهند شد.» هان ای مردم! بر قرآن و عترت من پیشی نگیرید و در عمل به هر دو کوتاهی نورزید که هلاک می شوید. در این لحظه دست علی را گرفت و آنقدر بلند کرد که سفیدی زیر بغل هر دو برای مردم نمایان گشت و او را به همه مردم معرفی نمود. سپس فرمود: سزاوارتر بر مؤمنان از خود آنها کیست؟ همگی گفتند: خدا و پیامبر او داناترند . پیامبر فرمود : خدا مولای من و من مولای مؤمنان هستم و من بر آنان از خودشان اولی و سزاوارترم . هان مردم هرکس را من مولایم، علی مولای اوست . خداوندا! کسانی که علی را دوست دارند آنان را دوست بدار و کسانی که آن را دشمن می دارند دشمن دار . خدایا یاران علی را یاری کن دشمنان علی را خوار ذلیل نما و او را محور حق قرار بده . آنگاه فرمود : مردم اکنون فرشته وحی نازل گردید و این آیه را آورد:

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» (امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و اسلام را یگانه آئین انتخاب کردم.) در این موقع صدای تکبیر پیامبر بلند شد. پیامبر مطمئن بود که دولت نیرومند روم که شاهد نفوذ روزافزون دولت اسلامی است از اینکه پیامبر یهودیت را از عربستان برانداخت و گروهی از مسیحیان را باج دهنده دولت اسلامی نمود سخت ناراحت می باشد . از این نظر احتمال خطر در نظر پیامبر فوق العاده جدی بود به همین جهت پس از بازگشت از حجه الوداع و ورود به مدینه سپاهی منظم از مهاجرین و انصار که در آن افراد سرشناسی مانند ابوبکر و عمر و ابی عبیده و سعد و قاص و ...... نیز شرکت داشتند ترتیب داد . همچنین دستور داد آن گروه از مهاجران که پیش از دیگران به مدینه هجرت کرده بودند همگی در این نبرد شرکت کنند. پیامبر برای تحریک احساسات مذهبی مجاهدان با دست خود پرچمی برای اسامه بست .پیامبر از اینکهجوان نورسی را برای فرماندهی انتخاب نمود و بزرگانی از مهاجرین و انصار را زیردست او قرار داد دو نظر داشت :نخست خواست از این طریق مصیبتی را که متوجه اسامه شده بود جبران کند و شخصیت او را بالا ببرد زیرا او پدرش را در جنگ با رومیان از دست داده بود. در درجه دوم خواست قانون تقسیم کار و مقام بر اساس شخصیت و لیاقت را زنده کند و آشکارا برساند که مقام و موقعیتهای اجتماعی جز لیاقت و کاردانی چیز دیگری نمی خواهد و هیچگاه در گرو سن و سال نیست تا جوانانی که دارای لیاقت و شایستگی هستند خود را برای یک سلسله مسئولیت های سنگین اجتماعی آماده سازند و بدانند در آئین اسلام مقام و موقیعت رابطه مستقیمی با لیاقت و کاردانی دارد نه با سن و سال. پیامبر فردای روز که پرچم جنگرا برای اسامه بست در بستر تب شدید توام با سردرد سخت افتاد چند روزی ادامه داشت که سرانجام به رحلت آن حضرت انجامید.پیامبر در اثناء بیماری آگاه شد که در حرکت سپاه از لشکرگاه ، کارشکنیهائی می شود و گروهی به فرماندهی اسامه ، طعن می زنند. وی از این جریان ، سخت خشمگین گردید ، در حالی که حوله ای بر دوش انداخته و دستمالی بر سر بسته بود آهنگ مسجد کرد تا از نزدیک با مسلمانان سخن بگوید؛ و آنان را از خطر این تخلف بیم دهد. وی با آن تب شدید بالای منبر قرار گرفت.طلب آمرزش برای اهل بقیعروزی که پیامبر احساس بیماری کرد دست علی را گرفت و با دنبال وی بودند به سوی قبرستان بقیع حرکت کرد و به همراهان خود گفت : «از طرف خدا مامورم که برای اهل بقیع طلب آمرزش نمایم.» هنگامی که گام به بقیع نهاد بر اهل قبور سلام کرد و سخنان خود را چنین آغاز نمود: « سلام من بر شما ای کسانی که زیر خاکها قرار گرفته اید.حالتی که در آن قرار دارید بر شما خوش و گوارا باد. فتنه هامانند پاره های شب تاریک ،روی آورده و یکی به دیگری پیوسته است. » سپس برای اهل بقیع طلب آمرزش نمود. بعداً روبه علی کرد و گفت : « کلید گنجهای دنیا و زندگی ممتد در آن را به من عرضه داشته اند و مرا میان آن . و ملاقات پرودگار و دخول بهشت ، مخیر ساخته اند؛ولی من ملاقات پروردگار و ورود به بهشت را ترجییح داده ام.فرشته وحی هر سال قرآن را یکبار به من عرضه می داشت ولی امسال دوبارآن را بهمن عرضه داشت و جهتی ندارد جز این که اجل من فرا رسیده است.»«فصل سی و دوم»نامه ای که نوشته نشدپیامبر گرامی از فعالیتهایی که در خارج از خانه او برای قبضه کردن موضوع خلافت انجام می گرفت آگاه بود. از اینرو برای پیشگیری از انحراف مسأله خلافت از محور اصلی خود و جلوگیری از بروز دودستگی تصمیم گرفت که موقعیت خلافت امیر مؤمنان و اهل بیت خود را بطور کتبی تحکیم کرده سندی زنده پیرامون موضوع خلافت به یادگار بگذارد. از این جهت روزی که سران صحابه برای عیادت آمده بودند کمی سر به زیر افکند و مقداری فکر کرد سپس رو به آنان نمود و فرمود کاغذ و دواتی برای من بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم !که پس از آن گمراه نشوید. در این لحظه خلیفه دوم سکوت مجلس را شکست و گفت: بیماری بر پیامبر غلبه کرده قرآن پیش شماست کتاب آسمانی ما را کافیست. گروهی با وی مخالفت کرده گفتند: حتماً باید دستور پیامبر اجرا گردد. و برخی جانب خلیفه را گرفتند و از آوردن قلم و دوات جلوگیری کردند . پیامبر از اختلاف و سخنان جسارت آمیز آنان سخت ناراحت شد و فرمود: برخیزید و خانه را ترک کنید .ابن عباس پس از نقل از این واقعه می گوید: بزرگترین مصیبت برای اسلام این بود که اختلاف و مجادله گروهی از صحابه مانع از آن شد که پیامبر نامه مورد نظر

خود را بنویسد .آخرین وداع با یارانپیامبر در طول بیماری خود گاه بیگاهی به مسجد می آمد و با مردم نماز می گزارد و برخی از موضوعات را تذکر میداد. در یکی از روزهای بیماری در حالی که سرش را با پارچه بسته بود و علی(ع) و فضل بن عباس زیر بغلش را گرفته بود و پاهایش بر زمین کشیده می شد وارد مسجد شد و روی منبر قرار گرفت و شروع به سخن کرد و فرمود: مردم! وقت آن رسیده است که من از میان شما غائب گردم. اگر به کسی وعده ای داده ام آماده ام که انجام دهم و هر کس طلبی از من دارد بگوید تا بپردازم . در این موقع مردی برخاست و عرض کرد چندی قبل به من وعده دادید که اگر ازدواج کنم مبلغی به من کمک کنید. پیامبر فوراً به فضل دستور داد که مبلغ مورد نظر او را بپردازد و از منبر پایین آمد و به خانه رفت.سپس روز جمعه سه روز پیش از وفات خود،بار دیگر به مسجد آمد و شروع به سخن نمود و در طی سخنان خود فرمود: هرکس حقی بر گردن من دارد برخیزد و اظهار کند زیرا قصاص در این جهان آسانتر از قصاص در روز رستاخیز است. در این موقع سواده بن قیس برخاست و گفت: موقع بازگشت از نبرد طائف در حالیکه بر شتر سوار بودید تازیانه خود را بلند کردید که بر مرکب خود بزنید اتفاقاً تازیانه بر شکم من اصابت کرد من اکنون آماده گرفتن قصاصم.درخواست پیامبر یک تعارف اخلاقی نبود بلکه جداً مایل بود حتی یک چنین حقوقی را که هرگز مورد توجه مردم قرار نمی گیرد جبران نماید. پیامبر دستور داد بروند همان تازیانه را از خانه بیاورند سپس پیراهن خود را بالا زد تا سواده قصاص کند . یاران رسول خدا با دلی پر غم و دیدگانی اشکبار و گردنهایی کشیده و ناله هایی جانگداز منتظرند که جریان به کجا خاتمه می پذیرد.آیا سواده واقعاً از در قصاص وارد می شود؟ ناگهان دیدند سواده بی اختیارشکم و سینه پیامبر را می بوسد. در این لحظه پیامبر او را دعا کرده گفت: خدایا از سواده بگذر همان طور که او از پیامبر اسلام در گذشت.اظطراب و دلهره سراسر مدینه را فرا گرفته بود. یاران پیامبر با دیدگانی اشکبار و دلهائی آکنده از اندوه دور خانه پیامبر گرد آمده بودند تا از سرانجام بیماری پیامبر آگاه شوند . گزارشهائی که از داخل خانه به بیرون می رسید از وخامت وضع مزاجی آن حضرت حکایت می کرد و هر نوع امید به بهبودی را از بین می برد و مطمئن می ساخت که جز ساعاتی چند از آخرین شعله های نشاط زندگی پیامبر باقی نمانده است . گروهی از یاران آن حضرت علاقمند بودند که از نزدیک رهبر عالیقدر خود را زیارت کنند ولی وخامت وضع پیامبر اجازه نمی داد در اطاقی که وی در آن بستری گردیده بود ؛ جز اهل بیت وی ، کسی رفت و آمد کند.دختر گرامی و یگانه یادگار پیامبر، فاطمه در کنار بستر پدر نشسته بود ، و چهره نورانی او را نظاره می کرد . او مشاهده نمود که عرق مرگ بسان دانه های مروارید ، از پیشانی و صورت پدرش سرازیر می گردد.در آخرین لحظه های زندگی ، چشمان خود را باز کرد و گفتبرادرم را صدا بزنید تا بیاید در کنار بستر من بنشیند . همه فهمیدند مقصودش علی است . علی در کنار بستر وی نشست ، ولی احساس کرد که پیامبر می خواهد از بستر برخیزد. علی پیامبر را از بستر بلند نمود و به سینه خود تکیه داد.چیزی نگذشت که علایم احتضار در وجود شریف او پدید آمد. پیامبر گرامی در حالی که سر در آغوش علی داشت ، جان سپرد.روز رحلتروح مقدس و بزرگ آن سفیر الهی ، نیمروز دوشنبه در ۲۸ ماه سفر به آشیان خلد پرواز نمود. آنگاه پارچه یمنی بر روی جسد مطهر آن حضرت افکندند و برای مدت کوتاهی در گوشه اتاق گذاردند. شیون زنان و گریه نزدیکان پیامبر مردم بیرون را مطمئن ساخت که پیامبر گرامی د رگذشته است . چیزی نگذشت که خبر رحلت وی در سرتاسر شهر انتشار یافت.امیرمومنان جسد مطهر پیامبر را غسل داد و کفن کرده زیرا پیامبر فرموده بود که نزدیکترین فرد مرا غسل خواهد داد و این شخص جز علی کسی نبود. سپس چهره او را باز کرد و در حالی که سیلاب اشک از دیدگان وی جاری بود؛ این جمله ها را گفت : پدر و مادرم فدای تو گردد،با فوت تو رشته نبوت و وحی الهی و اخبار آسمانها که هرگز با مرگ کسی بریده نمی شود – قطع گردید . اگر نبود که به شکیبایی در برابر ناگواریها دعوت می فرمودید ، آنچنان در فراق اشک می ریختم که که سر چشمه اشک را می خشکانم ، ولی حزن و اندوه مادر این راه پیوسته است و این اندازه در راه تو بسیار کم است ، جز این این چاره نیست . پدر و مادرم فدای تو باد ما را در سرای دیگر بیاد آر و در خاطر خود نگاهدار .نخستین کسی که بر پیامبر نماز گزارد ، امیر مومنان بود سپس یاران پیامبر

دسته دسته بر جسد او نماز گزاردند و این مراسم را تا ظهر روز سه شنبه ادامه داشت . و سپس تصمیم بر این شد که جسد مطهر پیامبر را در همان حجره ای که در گذشته بود ، به خاك بسپارد . قبر آن حضرت بو سیله ابوعبیده جراح و زیدبن سهل آماده گردید و مراسم دفن به وسیله امیر مومنان به کمك فضل و عباس انجام گرفت . سرانجام آفتاب زندگی شخصیتی که با فداکاریهای خستگی نا پذیر خود سرنوشت بشریت را دگرگون ساخت و صفحات نوین و درخشانی از تمدن به روی انسانها گشود ، غروب نمود .

مدیریت و فرماندهی در اسلام

خلاصه و برداشتی از کتاب

نویسنده: حضرت آیت الله مکارم شیرازی -تلخیص: محمد ظریف بروجردیان

بجای پیشگفتارقبل از بحث پیرامون موضوع کتاب، ذکر چند یادآوری به شرح ذیل، ضروری به نظر می‌آید:بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و خلع ید از کارگزاران رژیم ستمشاهی و قرار گرفتن جمعی از عناصر مؤمن در پستهای حساس مدیریت و فرماندهی، یک نوع خلاء احساس می‌شد. این خلاء به خاطر آن بود که ضوابط «مدیریت غربی» که با تمام قدرت بر نظامات گذشته حکومت می‌کرد فرو ریخته بود و هنوز ضوابط مدیریت اسلامی برای جانشینی آن مشخص نبود.لذا چاره‌ای جز این نبود که آستین بالا زده، با استفاده از منابع غنی و سرشار اسلام، کتابی در این زمینه آماده سازم. شاید سرآغازی باشد برای حرکت وسیع در مورد این مسأله مهم اسلامی و اجتماعی.آنچه در این کتاب درباره مدیریت و فرماندهی اسلامی (باید توجه داشت که فرماندهی نیز نوعی مدیریت در محدوده فعالیتهای نظامی است) آمده است، چون از نخستین آثار در نوع خود می‌باشد، طبعاً نمی‌تواند خالی از نقص باشد. هم‌چنین مهمترین منابعی که در این کتاب بعد از قرآن مجید مورد استفاده قرار گرفته است، سیره پیغمبر اکرم صل الله علیه و آله و پیشوایان بزرگ اسلام و مخصوصاً نهج البلاغه است، که مملو است از نکات برجسته پیرامون این بحث و نیز از احادیث مختلف اسلامی که در کتب حدیث پراکنده است و ابعاد این مسأله را تذکر می‌دهد، بهره‌گیری شده است.به عقیده نگارنده، مطالعه این کتاب نه فقط برای کسانی که پستهای مدیریت و فرماندهی (اعم از کلیدی و غیر کلیدی) در اختیار دارند، ضروری است، بلکه مطالعه آن برای همه کسانی که می‌خواهند اسلام را بهتر و عمیق‌تر بشناسند، مفید و راهگشا است. به خصوص این که هیچ کس بر کنار از نوعی مدیریت نیست. حداقل مدیریت در مورد خانه خود.!از این گذشته در این مسأله شک نیست که هر پیروزی در روند انقلاب نصیب ما شده است، به خاطر درک صحیح اسلام و به کار بستن دقیق تعلیمات آن بوده و هر مشکلی در این طریق پیش آمده، به خاطر عدم درک صحیح یا عدم تطبیق برنامه‌ها و عملکردها بر این تعلیمات بوده است.به همین دلیل برای علاقمندان پیروزی انقلاب در تمام زمینه‌ها و خروج از مشکلات، راهی بهتر از این نیست که اسلام را بهتر بشناسیم و بهتر پیاده کنیم و البته این کار بی نیاز از گذشت زمان نیست و دانستن اصول مدیریت اسلامی در این زمینه مهم است.درست است که مسأله مدیریت از دیرباز در غرب مطرح بوده است و کتابهای زیادی در این زمینه نوشته‌اند و حتی دانشکده‌هایی مخصوص مدیریت و فرماندهی تأسیس و مشغول بکار گشته است. ولی با توجه به تفاوت زیاد میان ارزش‌های حاکم بر مدیریت غربی و ارزش‌های حاکم بر مدیریت اسلامی، ما هرگز نمی‌توانیم تمام آنچه را آنها نوشته‌اند، اقتباس کنیم و برای خود الگو قرار دهیم.ولی این بدان معنی نیست که ما همه اصول مدیریت غربی را به طور کامل رد می‌کنیم. مسلماً قسمتهایی از آن که با ارزشهای اسلامی هماهنگ است، مورد قبول ماست، که نمونه‌هایش را در این کتاب می‌بینید.نکته آخر این که؛ مهم در امر مدیریت و فرماندهی «دانستن» این اصول و ضوابط و قواعد نیست. بلکه مهم «بکار بستن» آنهاست. که آن هم کار نسبتاً دشواری است و بدون زیربنای اعتقادی و خودسازی و تقوا و تهذیب نفس میسر نیست. فصل اول:ضرورت تشکیلات و اهمیت مدیریتهر کس در زندگی خود به نحوی با مسأله «مدیریت»

در گیر است. در سطوح بالا و پایین. نه تنها دولتمردان، وزرا، فرماندهان، رؤسای دانشگاه‌ها، مدیران ادارات، گردانندگان چرخهای صنایع و مؤسسات خصوصی، بلکه هر انسانی در محدوده کسب و کار و خانه و خانواده خود، با نوعی از مدیریت سر و کار دارد، که اگر به طور صحیح انجام شود، راهها نزدیک، فعالیتها پرثمر، کوششها پربار، مشکلات کم، و موفقیت و پیروزی قطعی است.در ابتدای بحث، باید توجه داشت که مدیریت و فرماندهی یک نوع «ایدئولوژی» است. یعنی یک نوع از «بایدها» است و می‌دانیم «بایدها» همیشه از «هستی‌ها» یعنی از «جهان بینی» سرچشمه می‌گیرد. به نحوی که ما اگر واقعیات موجود را تشخیص ندهیم، وظایف لازم را تشخیص نخواهیم داد. اگر هستی‌ها را ندانیم، بایدها را نخواهیم دانست.لذا تمام کتاب‌هایی که در زمینه علوم مختلف نوشته شده است و از نظامات جهان هستی در خلقت منظومه‌ها و کهکشانهای عظیم گرفته، تا اسرار شگفت انگیز اتم و انواع جانداران و گیاهان سخن می‌گوید، همه و همه شرح و بیان «مدیریت دقیق و فرماندهی حساب شده خداوند» در این عالم بزرگ است.- وجود هر انسان یک نظام تشکیلاتی است:ساختمان وجود آدمی نیز یک نظام تشکیلاتی فوق‌العاده ظریف و پیچیده است که تمام تشکیلات لازم برای یک مدیریت صحیح و نمونه را به عالیترین صورتی در بر گرفته است. این تشکیلات حیرت انگیز و منظم دارای بخشهای زیر است:- مرکز تصمیم گیری- فرماندهان و مدیران کل و جزء- بازوهای اجرایی- انگیزه‌های حرکت- برنامه‌ریزی- سازماندهی- کنترل و هماهنگی و ...به طوری که اگر یک لحظه گوشه‌ای از این مدیریت از کار بیفتد، مرگ به سراغ انسان می‌آید و یا لااقل بیمار می‌شود.به همین دلیل برای پی بردن به اصول صحیح تشکیلات و ضوابط مسأله مدیریت و فرماندهی، راهی بهتر از این نیست که از این دو جهان «بزرگ» و «کوچک» الهام و الگو بگیریم و به دستورات پرمعنی قرآن تحقق بخشیم.انسان نمی‌تواند به گونه‌ای ناموزون و به صورت وصله‌ای ناهمرنگ در این جهان هستی زندگی کند و به همان اندازه که از نظام و تشکیلات و «مدیریت صحیح» فاصله می‌گیرد، با شکست و ناکامی روبرو خواهد شد و محکوم به فناست. از همه اینها که بگذریم، از ویژگیهای زندگی انسان، این است که تمام کارهای اصلی و مهم او به صورت جمعی انجام می‌شود و کار جمعی، بدون تشکیلات و سازماندهی و مدیریت، مفهومی جز هرج و مرج و به هدر دادن نیروها و از بین بردن امکانات و استعدادها محصولی نخواهد داشت.اگر تمام ابزار و وسایل لازم برای انجام یک کار را به منزله «جسم» فرض کنیم، مدیریت صحیح به منزله «روح» آن است و با جدا شدن این روح، چیزی جز لاشه گندیده‌ای باقی نخواهد ماند.امیر مؤمنان علی علیه‌السلام نقش فرمانده و مدیر کل را در جامعه، به رشته و نخ گردن‌بند تشبیه نموده است؛ که دانه‌ها و مهره‌ها را به هم ارتباط داده و از مجموع آنها یک واحد به هم پیوسته به وجود آورده است و اگر آن رشته از هم بگسلد، مهره‌ها پراکنده گردیده و هماهنگی خود را از دست می‌دهند.بنابراین نه تنها «مدیریت» به نیروها «جهت» می‌دهد، بلکه انگیزه، سازمان، کنترل و هماهنگی اصولی که هر گونه بازدهی در سایه آن صورت می‌گیرد، ارائه می‌دهد.- حکومت اسلامی اهرمی برای وصول به چهار هدف بزرگ:بدون تردید، اسلام به مسأله حکومت به عنوان یک «هدف» نمی‌نگرد، بلکه آن را یک «وسیله» برای تحقق بخشیدن به اهداف عالی مذهب می‌شمرد. که در یک بررسی کلی، چهار هدف عمده بیش از همه جلب توجه می‌کند، که نه تنها حکومت اسلامی، بلکه مدیریت‌هایی که از آن نشأت می‌گیرد، نیز باید در مسیر این چهار هدف گام بردارد:۱- آگاهی بخشیدن به انسانها۲- تربیت معنوی و احیای ارزشهای اخلاقی۳- اقامه قسط و عدل به صورت خودجوش و برخاسته از متن جامعه۴- آزادی انسانها از زنجیرهای اسارت.درست است که هدفهای جزئی و نزدیک در تمام مدیریتها و فرماندهی‌ها و رسیدن به حد اعلای بازدهی بیشتر و بهتر آن تشکیلات، در زمان کوتاه‌تر و با ضایعات کمتر است، به عنوان مثال فرماندهی صحیح یک گردان، انجام کامل مأموریت جنگی خاصی است که به او واگذار شده است، آن هم با کیفیت عالی و تلفات و ضایعات کمتر، ولیکن با این همه، از دیدگاه یک فرد مسلمان، هیچ گاه این «فرماندهی» و «مدیریت» نمی‌تواند از اهداف کلی الهی و انسانی اصل مذهب و سپس تشکیل حکومت جدا باشد. بلکه باید جهت گیری تمام اهداف جزئی به سوی آن اهداف کلی و والا باشد، نه در جهت مخالف و نه بی‌تفاوت نسبت به

آنها. و همین است که مسأله مـدیریت و فرماندهی را در اسـلام، از مدیریت مادی شـرق و غرب جدا می‌سازد و پایه‌ها و بدنه و ابزار آن را به صبغه و شکل ویژه خود در می‌آورد.مهم این است که در حکومت اسلامی همه معیارها، مخصوصاً «معیار مدیریت»، معیار اسلامی باشد و از کتاب و سنت مایه گیرد، تا این حقیقت آشکار گردد که کاربرد این معیارها برای حل مشکلات اجتماعی و سیاسـی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی بـه مراتب بر معیارهـای شناخته شـده شرق و غرب برتری دارد.اگر خـدای ناکرده بر اثر سهل‌انگاری‌ها و عدم رعایت موازین اسلامی، مـدیریتها به بن بست و ناکامی کشد، بیم این می‌رود که ناآگاهان، یا دشـمنان قسم خورده، آن را به حساب ضعف مبانی مدیریت در اسلام بگذارند و مکتب از این رهگذر صدمه ببیند و این مصیبتی است بزرگ و ضایعه‌ای جبران ناپـذیر.! فصل ۲پیامبر اسلامصل الله علیه و آله ، مـدیر و فرمانـده بی‌نظیر!حتی آنان که اسلام را به عنوان یک آیین الهی و آسمانی نپذیرفته‌اند، در این امر شک ندارند که پیامبر اسلامصل الله علیه و آله فرمانده بزرگی بود که پیروزی سربازانش را در کمترین مـدت و بـا کمترین ضایعات، تأمین می‌کرد. و از نظر مـدیریت نیز آن چنان نیرومنـد بود که از یک جامعه نیمه وحشـی، تمدنی بزرگ به وجود آورد و از قبایل پراکنده عرب توانست تشکیل امتی بدهد. شک نیست که تألیف امتی واحد از قبایلی که در طول تاریخ به نزاع و تخاصم و حمله و هجوم بر یکـدیگر عادت کرده بودنـد و خون همدیگر را می‌ریختند، در اندک مدتی کاری بس بزرگ و معجزه اجتماعی بی‌نظیری است، که تأثیر آن بر کل تاریخ بشر بر کسـی پوشـیده نیست. به همین دلیل زنـدگی او را روی هر حساب که باشـد، می‌توان منبع بزرگ الهام بخشـی، برای «مسأله مورد بحث» در تمام ابعادش شـمرد. همچنان که خواهیم دیـد پیامبر اسلام صل الله علیه و آله چگونه دقیق‌ترین ریزه‌کاریهای مربوط به مسأله مـدیریت و تاکتیکهای فرماندهی را در زندگی خود، بکار می‌بست.- نگاهی گذرا به زندگی پیامبرصل الله علیه و آله :یک نگاه گذرا به زندگی پیام اسلامصل الله علیه و آله ، بعد از بعثت، نشان می‌دهد که زندگی پربارش به دو دوران متمایز تقسیم می‌شود:۱- دوران مکه (دوران آمادگی و سازندگی)۲- دوران مـدینه (دوران عمـل و پیاده کردن برنامه‌ها)در دوران مکه (۱۳ سـال) تمام همت پیامبر صل الله علیه و آله متوجه آموزشـهای عقیـدتی و فکری و فرهنگی بود تـا دلهـای تـازه‌ی مسلمانان را از رسوبـات شـرک کاملاً شستشو دهـد و آنها را برای یک حرکت بزرگ به سوی آیین الهی، همراه با تشکیل یک «حکومت انسانی نیرومند و پرقدرت» به عنوان مقدمه‌ای برای پیشبرد اهداف بزرگ رسالت آماده سازد.پیامبر صل الله علیه و آله در مکه گامهای بسیار برداشت و از جمله گامهای مؤثر که با مـدیریت بسیار حساب شـده، برای گسترش آیین جدیـد تشکیل حکومت اسلامی به عنوان یـک اهرم نیرومنـد برای رسـیدن به اهـداف اسلامی و انسانی برداشت، این که در عصر جاهلیت، مراسم حـج، توأم با خرافاتی بسیار انجام می‌شـد. زیرا حـج جزء آیین ابراهیم علیه‌السلام بود و بقایای این آیین، آمیخته با خرافات زیاد در میان مشرکان عرب، وجود داشت. پیامبر صل الله علیه و آله در موسم حج با گروههایی از مردم جزیره العرب که به مکه می‌آمدند، به طور پنهانی ملاقات کرد و هسته بندی بیعت و پیمان مردم مدینه نیز در همین ایام حج صـورت گرفت.همچنین هجرت گروهی از مسـلمانان نخستین به حبشه که «هجرت اولی» یـا «هجرت صـغیر» بود، نیز بخشـی از این برنامه محسوب می‌شـد. چرا که هم باعث شـد صـدای آیین نوین و پرخروش اسلام در فضای آفریقا بپیچد و مهاجران حبشه نیروی ذخیره‌ای بودنـد برای آینـده حکومت اسلامی و هم سبب می‌شـد که از وضع دولت و حکومت آن جـا آگـاهی بیشتر و تجارب فزونتری کسب کننـد.- مـدیریت دقیق در تمام مراحل:بعـد از ورود پیامبر صل الله علیه و آله به مدینه، حوادثی رخ داد که هر یک چهره جدیـدی از این مدیریت الهی بود. به عنوان نمونه؛۱- ارایه عدل اسلامی در آغاز ورود: نه تنها در آن روز که محمد صل الله علیه و آله جوان نوخاسته‌ای بود، با تـدبیر فوق‌العاده خود اختلافی را که میان قبایل قریش، بر سر نصب حجرالاسود بعد از ماجرای سیل رخ داده بود و بوی خون می‌داد، برطرف ساخت و دستور داد سنگ را در وسط پارچه‌ای گذارده و هر کدام از قبایل گوشه‌ای از آن را گرفته و به محل نصب آورنـد و شخصاً آن را در جای خـود گـذارد و غـائله را برچیـد، بلکه بعـد از هجرت به مـدینه در مـواردی که ممکن بود از حـادثه‌ای ساده، اختلاف بزرگی به وجود آیـد، بـا استفاده از راه و روش‌هـای بسیار ظریف و مـدبرانه،

زمینه‌های اختلاف را به کلی بر می‌چید و با مدیریت والای خود، به غائله پایان می‌داد.مثلاً هنگام ورود به مدینه و استقبال پرشکوه مردم شهر و انتظار هر یک از آنها که پیامبر صل الله علیه و آله به خانه او وارد شود، بیم این می‌رفت که هر گونه ترجیح در میان افراد و قبایل وضع شکننده آغاز ورود را به هم ریزد، لذا پیامبر صل الله علیه و آله با یک الهام الهی فرمود: «ناقتی مأموره» یعنی شتر من، خود دستوری دارد، که اجرا خواهد کرد. و ناقه به راه خود ادامه داد تا در کنار خانه «ابو ایوب انصاری» بر زمین نشست و پیامبرصل الله علیه و آله بر او وارد شد و مسأله بدون کمترین ناراحتی پایان یافت.!۲- عقد مواخات بین دو گروه «مهاجران مکه» و «انصار مدینه» که فقط اسلام، حلقه اتصال آنان بود.۳- جامعه نوپای اسلامی مرکز اجتماعی لازم داشت، آن هم با جاذبه‌ای بسیار نیرومند و معنوی. لذا پیامبرصل الله علیه و آله به فرمان خداوند، دست به ساختن مسجد زد و این محل نه تنها مرکز عبادت بود، بلکه مرکز تمام فعالیتهای فکری، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی مسلمانان و پایگاه اصلی حکومت بود و جالب این که برخلاف تمام دارالحکومه‌ها و کاخهای زمامداران آن زمان، این پایگاه حکومتی، بی اندازه ساده بود و فقط یک چهار دیواری با دیوارهایی به طول قامت یک انسان بود، با فرشی از شن‌های نرم، بدون سقف و بعداً که سقف و شبستان برای آنها ساختند، ستونهایش از تنه درخت نخل و پوشش آن فقط برگهای همان درخت بود و این وضع تا آخر عمر پیامبر صل الله علیه و آله ادامه داشت.! این موضوع، خود یکی دیگر از طرحهای عجیب مدیریت پیامبر اسلام صل الله علیه و آله بود که به امر الهی اجرا شد و در تمام جزیره العرب صدا کرد و قلوب مردم را متوجه اسلام ساخت.۴- پیمان عدم تعرض که پیامبر صل الله علیه و آله برای تحکیم آیین نوپای اسلام در مدینه، میان مسلمانان و قبایل موجود در داخل مدینه منعقد نمود.۵- پرهیز از جنگ در جبهه‌های مختلف؛ به نحوی که او سعی داشت در آن واحد خود را در دو یا چند جبهه درگیر نکند.۶- ارسال نامه برای سران کشورهای بزرگ جهان پس از آن که حکومت اسلامی در مدینه و اطراف آن استقرار یافت و تقریباً فکر پیامبر صل الله علیه و آله از جزیره عربستان آسوده شد. (هر چند هنوز مکه فتح نشده بود، ولی فتح آن قطعی به نظر می‌رسید). لذا پیامبر صل الله علیه و آله رسالت جهانی خود را در خارج از مرزهای عربستان نشان داد و اسلام را به همه مردم جهان عرضه کرد و این توهم را که اسلام رنگ قومی و نژادی دارد و یا به منطقه جغرافیایی خاصی تعلق دارد، از میان برد.۷- بیعت گرفتن اولیه و یا تجدید بیعت با مسلمانان و قبایل مختلف و ایجاد روحیه تازه در لحظات بحرانی از دیگر اقدامات مدبرانه و مؤثر پیامبر صل الله علیه و آله بود.۸- بینش دقیق پیامبرصل الله علیه و آله در آیین نبرد که برای اولین بار در تاریخ ملت عرب، ملل دیگر را در تحت لوای اسلام به عنوان امت واحد گرد آورد و این پیروزی سبب شد که در مدت ۲۳ سال تمام جزیره العرب را آزاد کند و عناصر مخالف و بیگانه را در آن سرزمین از میان بردارد و تأمین عدالت اجتماعی را در تمام جزیره محقق سازد.متأسفانه هیچ یک از مورخان نتوانسته‌اند افق استراتژی غزوات پیامبر صل الله علیه و آله و کارهای نظامی او را کاملاً روشن کنند. ولی به هر تدبیر اعمال نظامی او از نظر فنی به خوبی تبیین است و این که او بهترین سپاه ایدئولوژیکی را در تاریخ به وجود آورد، هر چند حکومت اسلامی نهاد تازه‌ای بود و از یافته‌های دانش نظامی به تازگی بهره می‌جست.خلاصه از این ریزه کاریها و روشهای دقیق و حساب شده‌ای که از ظرافت خاصی برخوردار و با شهامت و شجاعت و قاطعیت فوق‌العاده‌ای آمیخته بود، در برنامه زندگی پیامبر صل الله علیه و آله فراوان است که از «مدیریت بی‌نظیر و فرماندهی عظیم» او حکایت می‌کند. فصل ۳مسؤولیتها و وظایف ده‌گانه یک مدیر و فرماندهپیش از آن که شرایط علمی و اخلاقی یک مدیر لایق روشن شود، باید ابعاد وظایف او را در نظر بگیریم. چرا که همیشه شرایط بر محور وظایف دور می‌زند و بدون شناخت ابعاد وظیفه یک مدیر و فرمانده هرگز نمی‌توان شرایط لازم برای احراز پستی را برای او تعیین کرد.به طور کلی می‌توان گفت که یک مدیر، ده وظیفه عمده و اصلی دارد:۱- تصمیم‌گیری۲- برنامه ریزی۳- سازماندهی۴- هماهنگی و کنترل۵- ایجاد انگیزه و کنترل۶- چاره جویی و پیشگیری۷- بررسی و ارزیابی عوامل پیروزی و ناکامی۸- جمع آوری اطلاعات و آمار لازم۹- جذب نیروهای صالح۱۰- تشویق و توبیخ۱- تصمیم گیری:مدیر باید قبل از هر چیز برای انجام وظایفی که به عهده او محول شده است، تصمیم گیری لازم را

بعمل آورد و برای انجام این مقصد باید موارد زیر را مد نظر بگیرد:الف) آگاهیها و تجربه‌های گذشته:در این قسمت باید آنچه را از نظر علمی خوانده، یا در پستهای دیگری به عنوان تجربه اندوخته است، همه را به دقت مورد بررسی مجدد قرار دهد و هرگز مواردی را که به ناکامی منجر شده، فراموش نکند. هیچ گاه اصرار به آزمودن آزموده‌ها و پیمودن راهی را که نتیجه آن قبلاً منفی بوده، نداشته باشد و این نکته را در نظر بگیرد که آموزشهای کلاسیک در زمینه مدیریت، هر قدر عمیق و گسترده باشد، هرگز جای مسائل تجربی را نمی‌گیرد، بلکه ارزش آن آموزه‌ها نیز با محک تجربه تعیین می شود.ب) بهره‌گیری هر چه بیشتر از مشاوره: جالبترین تعبیر در این زمینه در کلام امیر مؤمنان علیه‌السلام وارد شده است، آن جا که می‌فرماید:«لاظهیر کالمشاوره» یعنی هیچ پشتیبانی هم‌چون مشورت نیست. به این ترتیب، انسان از طریق مشورت می‌تواند تمام ارزشهای فکری دیگران و تجربیات آنان را در اختیار خود قرار دهد.از سوی دیگر، خطرناکترین پرتگاهی که بر سر راه «مدیران» و «فرماندهان» نیز قرار دارد، «استبداد به رأی» و احساس بی‌نیازی از مشورت و نظرات دیگران است.مواردی نیز پیش می‌آید که شخص مدیر یا فرمانده، در آن موضوع تخصصی ندارد و در این جا هیچ راهی جز استفاده از نظر آگاهان در آن موضوع نیست و طبعاً باید با استفاده از نظرات خبرگان متعهد و آگاه اقدام کند و غیر آن نیز حرام و خیانت به مسلمین است. لذا گاه یک مدیر باید چند گروه مشورتی برای امور مختلف داشته باشد تا بتواند صحیح عمل کند و عدم تشکیل این شوراها یا عدم توجه به نتایج آنها گاه خیانت محسوب می‌شود.گویند هنگامی که مسلمانان شهر طائف را محاصره کرده بودند، حدود بیست روز پشت دیوار محکم شهر ماندند و قادر به فتح آن نشدند. پیامبر صل الله علیه و آله با اصحاب خود به مشاوره پرداخت. سلمان فارسی طرح استفاده از منجنیق (به منزله تانک‌های کوچه قلعه خراب کن) ارائه داد که مورد پسند پیامبر صل الله علیه و آله واقع شده و به آسانی قلعه را گشودند.ج) آفات تصمیم‌گیری: مدیر باید از اموری که تصمیم گیری را به مخاطره می‌اندازد، به شدت اجتناب کند. مانند:۱- تردید و دو دلی۲- احتیاط بیش از حد۳- وسواس در برخورد با مسائل مختلف۴- تسویف یا امروز و فردا کردن۵- ترس و وحشت از مسائل و حوادث بزرگ و احساس حقارت در مقابل آنها۶- دستپاچگی در برابر حوادث پیش‌بینی نشده.و خلاصه آنچه نشانه عدم اعتماد به نفس است.مهمترین آفت و مانع اتخاذ تصمیم مؤثر برای کارها، گاه وحشت از عدم پیروزی و روشن نبودن عاقبت کار است، که مدیر یا فرمانده را از اتخاذ تصمیم قاطع باز می‌دارد. در حالی که یکی از اصولی که مدیران باید بدان توجه داشته باشند، این است که با توجه به عدم اطلاع از آینده و حوادث احتمالی، هیچ کاری را با یقین صددرصد به موفقیت نمی‌توان شروع کرد. لذا این انتظار بیهوده‌ای است که گاه مانع تلاشهای مؤثر و مفید خواهد بود.۲- برنامه‌ریزی:بعد از آن که کلیات مسائل در شورا برای مدیر روشن شد و به مرحله تصمیم گیری درآمد، برای تحقق بخشیدن و اجرای آن، نیاز به برنامه‌ریزی است. یک مدیر خوب کسی است که از قدرت برنامه‌ریزی بهره‌ی کافی داشته باشد، که آن نیز با استفاده از تجربیات شخصی و استفاده از تجارب دیگر صاحب‌نظران انجام می گیرد.به هر حال، بدون برنامه‌ریزی هرگز نباید و نمی‌توان وارد مرحله عمل شد. منتها گاه نیاز به برنامه‌ریزی «کوتاه مدت» است و گاه «دراز مدت» و گاه هر دو مورد.برنامه‌ریزی نیز باید واجد شرایط زیر باشد:الف)برنامه باید دقیق و از نظر کیفی و کمی کاملاً روشن باشد.ب) برنامه باید از هر گونه ابهام و کلی گویی خالی و تماماً جنبه عملی و عینی داشته باشد.ج) در برنامه‌ریزی باید نیروهای انسانی لازم برای انجام هر کار، هزینه‌ها، ابزار و وسایل مورد نیاز دقیقاً محاسبه و برای هر مرحله و مقطع آنچه لازم است، پیش‌بینی گردد.د) در برنامه‌ریزی باید زمان‌بندی مورد توجه قرار گیرد. به طوری که نه وقت بیهوده تلف شود و نه حجم برنامه بیش از مقدار وقت باشد.هـ) مدیران و فرماندهان بایستی در برنامه‌ریزیهای خود همیشه محلی برای حوادث پیش‌بینی نشده و خطرات احتمالی در نظر بگیرند. هم‌چنان که امام صادقعلیه‌السلام برای نشر علوم اسلامی در زمانهایی که شیعیان و شاگردان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام سخت در فشار قرار خواهند گرفت، برنامه‌ریزی فرمود و به یکی از دوستانش تأکید کرد: امروز که توانایی داری، این احادیث را بنویس و در میان یاران خود پخش کن. چرا که زمانی فرا می‌رسد مردم دسترسی جز به کتابهایشان ندارند و جباران

زمان رابطه میان امام و پیروان مکتب را قطع می کنند.از این ریزه کاریهای مدیریتی در زندگی پیشوایان بزرگ اسلام فراوان است و پیامبر صل الله علیه و آله نیز شخصاً برای تمام حرکتهای نظامی و غزوات اسلامی، تمام مسائل را دقیقاً زیر نظر می گرفت و برنامه را تنظیم می‌نمود.۳- سازماندهی:هدف سازماندهی تقسیم کار در یک مجموعه است، به گونه‌ای که مسائل زیر در آن تأمین گردد:الف) هیچ کاری بدون مسؤول نماند و در عین حال از تداخل و تضاد مسؤولیتها جلوگیری شود.ب) هر کاری به افرادی که دقیقاً از عهده آن بر می‌آیند، سپرده شود.ج) کل افراد به صورت یک مجموعه کاملاً منسجم عمل کنند. به طوری که کار هر یک مکمل عمل دیگری باشد.د) سلسله مراتب در تقسیم پستها در نظر گرفته شود.هـ) تمام افراد از طریق سلسله مراتب با مدیریت یا فرماندهی در ارتباط باشند.هم‌چنین برای سازماندهی باید به لیاقتها، استعدادها، تخصصها و تقوا فوق‌العاده اهمیت داد و از تمام عناصر شایسته، استفاده نمود.به عنوان مثال؛ می‌بینیم که پیامبر صل الله علیه و آله برای قرائت آیات سوره برائت برای مشرکان مکه در موسم حج، که در حقیقت اعلام پایان عمر شرک و بت پرستی و از مهمترین فصول تاریخ اسلام بود، طبق فرمان الهی، علیعلیه‌السلام را برگزید. چرا که از همه برای این کار شایسته‌تر بود.۴- ایجاد هماهنگی:از وظایف مهم دیگر مدیر، نقش هماهنگ کننده اوست. او در عین این که رابطه خود را با نفرات خویش، چه مستقیم و چه غیر مستقیم، باید حفظ کند، نقش هماهنگ کننده را نیز هرگز نباید فراموش کند. چرا که مفردات خوب هرگز ضامن پیروزی نیست، بلکه یک ترکیب صحیح و هماهنگ همیشه پیروز است.به تاریخ اسلام که برگردیم، یک ناهماهنگی در لشکر اسلام در جنگ احد (ناهماهنگی مردان تیراندازی که تحت فرماندهی عبدالله بن جبیر بودند با بقیه سپاه اسلام) سبب شد که شکست سختی بر ارتش اسلام وارد گردد و ضایعاتی در حدود ۷۰ شهید، آن هم شهیدانی مانند حمزه سیدالشهدا به بار آورد.۵- ایجاد انگیزه:مسأله ایجاد انگیزه از دیگر وظایف سنگین هر مدیر در هر سازمان و از جمله فرماندهان در پست فرماندهی، که شعبه‌ای از مدیریت است، می‌باشد. ایجاد انگیزه، ایجاد یک حرکت نیرومند درونی است بر اساس بسیج تمام نیروهای نهفته در روح و جان انسانها و خوشبختانه در یک تشکیلات اسلامی که فرهنگ ایمان به الله بر آن حاکمیت دارد و افراد مؤمن و ایثارگر و فداکار تار و پود آن را تشکیل می‌دهند، ایجاد انگیزه نه تنها کار مشکلی نیست، بلکه منابع عظیمی برای بهره گیری در این زمینه در دست است.در این میان انگیزه را می‌توان به سه نوع تقسیم کرد:الف) انگیزه‌های پنداریب) انگیزه‌های مادیج) انگیزه‌های معنویلذا برای ایجاد انگیزه در مدیریت و فرماندهی در جامعه اسلامی باید از فرهنگ غنی و پر مایه اسلام کمک گرفت و از طرق مختلف آن را بارور و پرثمر نمود. به عنوان نمونه طرق زیر پیشنهاد می‌شود:۱- بهره گیری از منابع قرآن۲- بهره گیری از متون اصلی سخنان پیشوایان بزرگ اسلام۳- تجزیه و تحلیل حکومت پیامبر صل الله علیه و آله و سایر پیشوایان دین۴- استفاده از دعاها و مناجات پرمحتوای ائمه هدیعلیهم‌السلام۵- آموزشهای مکتبی و اسلامی در مقاطع مختلف برای تحکیم پایه‌های ایمان و اعتقاد به اسلام.۶- نشر مطالب جالب و پرمایه و غیر تکراری برای تداوم بخشیدن به جوشش انگیزه‌ها۷- تجلیل و بزرگداشت خدمتگزاران گذشته و حال و تجلیل از شهدا و خانواده‌های آنان و سایرین.۶- چاره‌جویی در برابر حوادث پیش‌بینی نشده:یک سازمان همانند بدن انسان است، که در جریان کار، گاهی با موانع و عوارضی برخورد می کند و بیمار می‌شود. یا ناگهان با حالات شوک روبرو می گردد. مدیر و فرمانده در این حالات فوق‌العاده باید همچون یک طبیب ماهر و قاطع با کمک مشاورانش فوراً دست به کار شود.مدیر نباید فکر کند که سازمان زیر نظرش همیشه سالم است و هیچ گونه کمبود و نارسائی و بیماری ندارد و همه چیز همیشه در جای خود کار می کند. که اگر چنین تصوری داشته باشد، به هنگام بروز حوادث ناگهانی و پیش‌بینی نشده، اعم از حوادث عمومی و همگانی و یا فردی و شخصی، به سردرگمی خطرناکی گرفتار می‌شود.با این حال یک سلسله اصول کلی وجود دارد که به کار بستن آنها، در صورت بروز حوادث و موارد پیش‌بینی نشده، ضرورت دارد و می‌توانند به حل مشکلات کمک کند، یا لااقل راه را هموار سازد، یا از تشدید مسائل بکاهد. از جمله:۱- قبل از هر چیز مدیر در این شرایط باید خونسردی و تسلط بر نفس را از دست ندهد و گرفتار وحشت و دستپاچگی نشود.۲- اگر

احساس می‌کند اشتباهی از ناحیه او رخ داده، هرگز نباید گرفتار تعصب و خودخواهی و لجاجت شود و بر اشتباه خود اصرار ورزد.۳- مدیر و فرمانده باید قاطعیت و شجاعت را در تصمیم‌گیری از دست ندهد و گرفتار تردید نشود.۴- مدیر و فرمانده باید قبل از هر اقدام دیگر به این فکر باشد که حادثه را مهار کند و از گسترش آن مانع گردد.۵- ایستادن در مقابل موجِ حادثه، انسان را در هم می‌شکنند، پس کمی باید همراه موج حرکت کرد و سپس بر موج سوار و آن را مهار نمود و این کاری است بسیار ظریف و دقیق که مدیر باید با هوشیاری کامل بدان عمل نماید.۶- در این موارد گاهی دقیقه‌ها و لحظه‌ها سرنوشت‌ساز است و در یک لحظه ممکن است همه چیز دگرگون گردد. مدیر و فرمانده باید بدون فوت وقت و با نهایت چابکی و در عین خونسردی دست به کار علاج واقعه گردد.۷- یک مدیر و فرمانده مسلمان و با ایمان باید در این گونه مواقع به درون جان خود بازگردد و با خدای خود راز و نیاز کند. از لطف و رحمت او کمک گیرد. خود را به او بسپارد و از ساحت مقدسش بخواهد که او را از لغزشها باز دارد و لحظه‌ای او را به خودش وانگذارد.۷- بررسی عوامل پیروزی و ناکامی و بهره‌گیری از آنها:ممکن نیست انسان در زندگی هرگز با ناکامی و شکست روبرو نشود. چرا که در طبیعت این زندگی خواه ناخواه ناکامی وجود دارد. مهم این است که انسان چگونه می‌تواند از ناکامیها عاملی برای پیروزیهای آینده بسازد. ضعفها را بشناسد. کمبودها را حس کند. موضع‌گیریهای نادرست را اصلاح نماید و خلاصه وضع تمام نیروهای خود را مجدداً ارزیابی کند و در کوره داغ ناکامی به محک تجربه بگذارد.همچنان که در اسناد تاریخ اسلام دیده‌ایم؛ شکست سپاه اسلام در جنگ احد آن چنان درس بزرگی به مسلمانان داد که ضامن پیروزی آنها در میدانهای آینده شد و نتیجه بسیار مثبتی به بار آورد که در نوع خود بی‌نظیر بود.۸- جمع‌آوری اطلاعات و آمار:هر مدیر یا فرمانده به طور کلی باید اطلاعات دقیق، صحیح و صریحی از سازمانی که زیر نظر اوست و کسانی که با او همکاری دارند و تمام رویدادها که در داخل و خارج آن تشکیلات واقع می‌شود و به نحوی با آن ارتباط دارد، آگاه باشد. آن هم با اعداد و ارقام دقیق و صحیح.در تاریخ پیامبر صل الله علیه و آله می‌خوانیم که از مأموران امین اطلاعات خویش برای کشف حوادث و گاه برای اقدامات آینده و حتی احیاناً برای ایجاد اختلاف در صفوف دشمن استفاده می‌کرد، که نمونه‌هایی از آن را برای الهام گرفتن از طرز کار آنها در اینجا یادآور می‌شویم:۱- پیامبر صل الله علیه و آله به هنگام فتح مکه تمام جاده‌هایی را که از سوی مدینه به مکه منتهی می‌شد، تحت مراقبت شدید مأموران خود قرار داد. مبادا اخبار آماده شدن مسلمانان برای این فتح بزرگ به گوش دشمن رسد و خود را آماده کنند.۲- امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: هنگامی که رسول خدا صل الله علیه و آله لشکری را می‌فرستاد و امیری بر آنها می‌گمارد، کسی از افراد مورد اعتماد خود را با آنها اعزام می‌داشت، تا مسائل مربوط به او را گزارش دهد.۳- پیامبر صل الله علیه و آله در جنگ احد برای کسب خبر، «انس» و «مونس» فرزندان «فضاله» را بیرون فرستاد تا او را از اخبار قریش آگاه سازند. که آن دو نفر نیز اخبار موثقی آوردند.۴- در غزوه «حدیبیه» پیامبر گرامیصل الله علیه و آله دستگاه اطلاعاتی خود را جلوتر از لشکر فرستاد تا اگر در نیمه راه به دشمن برخورد، فوراً ایشان را مطلع سازند.۵- از آن روز که پیامبر صل الله علیه و آله پایه‌های حکومت اسلامی را در مدینه گذارد، پیوسته مأمورانی را اعزام می‌کرد تا او را از اوضاع خارج مدینه و تحولات نظامی و سیاسی آگاه سازند.۶- در سفارشی که امام علی علیه‌السلام به سپاهی که برای پیکار با شامیان فرستاد، آمده است: « بر فراز تپه‌های مسطح و در بلندی کوهها، برای خود دیده‌بان مستقر دارید، تا دشمن شما را غافلگیر نسازد و ناگهان از یک نقطه مخفی یا آشکار به شما حمله نکند و بدانید پیشاپیش لشکر، دیده‌بانان حرکت می‌کنند و پاسداران صف مقدم جبهه، مأموران اطلاعاتی شما هستند...»۷- در فرمان معروف امیر مؤمنان علیعلیه‌السلام به مالک اشتر نیز آمده است: « مأمورانی برای نظارت بر کارمندان خود بگمار، از کسانی که راستگو و باوفا باشند، تا حقایق را دقیقاً به تو اطلاع دهند. زیرا بازرسی مداوم و پنهانی سبب می‌شود که به امانت داری و مدارا کردن ترغیب شوند.»لازم است در این میان مهمترین شرایط و امور مد نظر در دستگاههای اطلاعاتی و آماری مدیران اسلامی را به شرح ذیل بر شماریم:۱- از همه لازمتر این که؛ بر محور واقعیتها دور زند. چرا که هیچ چیز خطرناکتر از اطلاعات دروغین، گمراه

کننده و مبالغه‌آمیز نیست. هر چند موقتاً مایه دلخوشی باشد.۲- مدیر اسلامی هرگز نباید در زندگی خصوصی افراد خود تجسس کند، که هم بر خلاف دستور صریح قرآن است و هم مایه سلب اعتماد افرادی می‌شود که تحت پوشش مدیریت او قرار دارند و سوء ظن آنان را برمی‌انگیزد.۳- اطلاعات مدیران باید همه جا شکل آماری داشته باشد و از اطلاعات کلی و فاقد آمار یا واحد اعداد و ارقام مجهول و نامشخص جداً پرهیز کنند. چرا که این امور دام بزرگی بر سر راه مدیران است. پیغمبر گرامی اسلام صل الله علیه و آله همیشه سعی داشتند در جنگها از کم و کیف و عده و نفرات و امکانات دشمن دقیقاً آگاهی یابند، تا وضع ارتش خود را براساس آن تنظیم نمایند.۴- اطلاعات باید مستمر و منظم باشد، چرا که بسیاری از مسائل ماهیت خود را در یک مقطع نشان نمی‌دهد. یا با گذشت زمان دگرگون می‌شود.۵- هرگز نمی‌توان در گرفتن و دادن اطلاعات تنها بر حافظه تکیه کرد. بلکه همیشه باید به نوشته‌های صریح و صحیح تکیه نمود. چرا که حافظه‌ی بهترین افراد، گاه به آنها خیانت می‌کند و مایه شکست و ناکامی می‌شود.۶- مدیر و فرمانده باید از حالات مأموران خود باخبر باشد و گروهی از افراد مورد اعتماد را برای رسیدگی به وضع حال کارمندان بگمارد که تمام اخبار مهم آنها را به وی برسانند. همچنان که امیر مؤمنان علیعلیه‌السلام در دوران حکومتش بوسیله گروهی از افراد مورد اعتماد که آنها را به عنوان بازرس برای رسیدگی به اوضاع کارمندان و کارکنان در شهرهای مختلف گماشته بود، باخبر می‌شد.۹- جذب نیروهای صالح:مدیر برای وصول به اهداف خود در سازمان و تشکیلاتی که تحت پوشش مدیریت او است، باید همراهان همفکر و هم عقیده، جدی، صالح، امین و درستکار داشته باشد، که آنها را به تدریج از میان افراد لایق جذب کند. فرق نمی‌کند گزینش در حوزه اختیارات او باشد، یا نه. به هر حال، او می‌تواند در جذب نیروهای صالح به طور مستقیم یا غیر مستقیم نقش مؤثری داشته باشد.بزرگترین خطری که بر سر راه مدیران در این قسمت است، این است که به سراغ افرادی بروند که تنها نقطه قوتشان این است که چشم و گوشه بسته تسلیم فرمانند و دائماً با زبان حال و قال به این بیت مترنم‌اند:بندگانیم جان و دل بر کف   چشم بر امر و گوش بر فرمان!درست است که شرط پیشرفت امر مدیریت و فرماندهی، انضباط نفرات و همکاران است، ولی این بدان معنی نیست که مدیران به سراغ «بله قربان گو»ها بروند و نباید فراموش کرد که این نوع گزینش، تنها از روح استبداد سرچشمه می‌گیرد و مستبدان همیشه ترجیح می‌دهند که افرادی را در اختیار داشته باشند که بی چون و چرا تسلیم فرمانند.به تعبیر دیگر مدیر و فرمانده لایق کسی است که این قدر سعه صدر داشته باشد که افراد لایق را که در مسائل مختلف اظهار نظر می‌کنند و چون و چرا و حتی انتقاد دارند تحمل کنند، بلکه از آنها استقبال نمایند (البته مشروط بر این که انضباطی را که برای مدیریت لازم است محترم بشمارند) و به خاطر انتقاد و اظهار نظرشان بر متملقان چاپلوس و چشم و گوش بسته و بی اراده و بله قربان گو مقدم بشمرد. چرا که این گونه همکاران نالایق، علاوه بر این که آفت خطرناکی برای روند هر اداره و تشکیلاتی هستند و مدیران خود را در حالت غفلت و بی‌خبری محض نگاه می‌دارند، رابطه آنها را از واقعیتهای عینی قطع می‌کنند.از این جاست که مولای متقیان علیعلیه‌السلام پیروان خود را شدیداً از این کارها برحذر می‌دارد و دستوراتی بسیار پرمحتوا بدین شرح برای رفتار مردم با آن حضرت ارائه می‌فرمایند:۱- او را با عناوین و القاب آن چنانی که در مورد جباران به کار می‌برند، یاد نکنند.۲- در ملاقات با آن حضرت، خیال نکنند که او یک پادشاه است و به سبب آن خوف و رعب بر آنها مسلط شود و نتوانند حرفشان را بزنند.۳- با مجامله و ظاهرسازی با او رفتار نکنند.۴- خیال نکنند که حرف حق بر آن حضرت سنگین است.۵- حرف حق را صریحاً و بدون پرده بگویند.۶- از عرضه عدل و انصاف بر حضرتش خودداری ننمایند.در پایان این سخن، لازم است بار دیگر بر خطرات افراد بی‌عرضه، چاپلوس و متملق تأکید شود که از نقطه ضعفهای مدیران و از غریزه حب ذات و خودخواهی و خودپسندی آنها سوء استفاده کرده و آنها را با دروغهای گوناگون به خود مجذوب و از دیگران بیگانه می‌کنند و پرده‌ای بر چشم و گوش مدیران می‌افکنند و عقل آنها را می‌دزدند و حس تشخیص آنها را به غارت می‌برند. آنها بلایی هستند همانند صاعقه و زلزله ویرانگر.!۱۰- قدردانی، تشویق و توبیخ:می‌دانیم سنگینترین وظیفه مدیریت، بر دوش انبیاء و پیامبران الهی بوده است و نیز می‌دانیم بارزترین صفت

آنها «بشارت» و «انـذار» است. چنانکه در قرآن متجاوز از ۱۲۰ مرتبه مشتقات «انذار» و متجاوز از ۴۰ بار مشتقات «بشارت» بکار رفته است. قسمت مهمی از آیات قرآن توصیف نعمتهای معنوی و مادی بهشت است که تشویقی برای حرکت به سوی نیکیها و پاکیهاست و در بخش عظیمی از مجازاتهای روحانی و جسمانی دوزخیان سخن می گوید، که یک عامل بازدارنده است.به هر حال، وظیفه هر مدیر و فرمانده این است که از افراد زیر تشویق به عمل آورد:۱- آنها که وظایف خود را به خوبی انجام می‌دهند و در نظم، انضباط و وظیفه‌شناسی نمونه‌اند.۲- آنان که در مقاطع خاصی که نیازمند به فداکاری است، ایثار و فداکاری از خود نشان داده‌اند.۳- آنها که برای پیشرفت تشکیلات دست به ابتکار خاصی زده‌اند.۴- آنها که خطر مهمی را از سازمان و تشکیلات دفع کرده‌اند.۵- آنها که در غیاب مدیر و فرمانده هم‌چون حضور او برنامه‌ها را دقیقاً اجرا می کنند.۶- آنان که توطئه‌هایی را کشف و به موقع خنثی می کنند.از سوی دیگر، تشویقها نباید به صورتی انجام گیرد که مفاسد زیر را به بار آورد:۱- تشویق نباید به کیفیتی باشد که مایه غرور و غفلت تشویق شونده یا خاموش شدن شعله فعالیتها و نظم و انضباط او گردد.۲- احساس تشویقها باید بر جنبه‌های معنوی باشد تا به افراد شخصیت والا بدهد.۳- تشویق یک فرد نباید مفهوم مخالفی برای دیگران باشد و مایه تحقیر و توهین آنها گردد.۴- تشویق نباید پرخرج و با هزینه فراوان باشد. بلکه باید کاملاً گستردگی و شمول داشته باشد.۵- تشویق باید براساس ضوابط صورت گیرد.۶- طبیعی است که میان تشویق و کار انجام شده باید تناسبی وجود داشته باشد و سلسله مراتب و کمیت و کیفیت در این زمینه ملحوظ گردد.۷- تشویقها معمولاً در حضور جمع صورت می گیرد و یا نتیجه آن به اطلاع عموم می‌رسد. ولی مواردی وجود دارد که باید تشویق شکل خصوصی و محرمانه داشته باشد و مدیران باید با ذکاوت خود این موارد استثنایی را تشخیص دهند.همچنین برای این که مدیران بتوانند از توبیخ و تنبیه به هدفهای تربیتی مورد نظر خود برسند، رعایت اصول زیر مناسب به نظر می‌رسد:۱- تنبیه همیشه باید مقطعی باشد.۲- توبیخ و مجازات نباید حس کینه‌توزی افراد را برانگیزد.۳- رعایت تناسب میان جرم و جریمه از مسلم‌ترین مسائل اسلامی و تشکیلاتی است.۴- اصل در توبیخ این است که خصوصی باشد، به عکس تشویق. مگر در موارد استثناء.!۵- دلیل توبیخ و مجازات باید دقیقاً به طرف تفهیم شود.۶- مدیر و فرمانده نباید در توبیخ و ملامت زیاده‌روی کند. زیرا گاه می‌شود که تکرار آن اثر معکوس دارد. متخلفان را در اعمال ناپسند خود جری‌تر می کند و آنان را به لجاجت وا می‌دارد. چنانکه امیر مؤمنان علیعلیه‌السلام می‌فرماید: زیاده‌روی در ملامت و سرزنش، آتش عناد و لجاجت را مشتعل می کند.! فصل ۴صفات و شرایط ویژه مدیران و فرماندهان اسلامیهمیشه معیار گزینش افراد و شرایط و صفات لازم در آنها بستگی و تناسب نزدیکی با میزان مسؤولیتهای آنان دارد. چرا که هر نوع مسؤولیتی یک نوع شرایط و صفات را ایجاب می کند. مسلماً هر قدر مسؤولیتها سنگینتر و گسترده‌تر باشد، شرایط آن نیز به همان نسبت سنگینتر و گسترده‌تر خواهد بود.در حقیقت اصل «انتخاب اصلح» یکی از اصولی‌ترین شرایط برای انتخاب مدیران است. منتها کلمه‌ی «انتخاب اصلح» تعبیر سربسته‌ای است که از آن سوء استفاده فراوان شده است. لذا به صورت یک «عنوان کلی» قابل پیاده کردن نیست، بلکه باید با یک تحلیل دقیق، جزئیات و شکل عملی آن را پیدا نمود.در این جا به سراغ اصول شرایط و صفات ویژه مشترک «مدیران» و «فرماندهان» می‌رویم. اصول این شرایط به شرح ذیل است:۱- ایمان به هدف:قبل از هر چیز باید به این نکته توجه داشت که ما در چارچوب یک نظام مکتبی بحث می کنیم و طبعاً «ایمان به هدف» در این جا مفهوم ایمان به مکتب و مبانی مکتبی را دارد. یک مدیر و فرمانده مکتبی نه تنها نمی‌تواند در برابر آن مکتب بی‌تفاوت باشد، بلکه باید ایمان عمیقش به تعلیمات آن مکتب انگیزه اصلی او را در انجام وظایفش تشکیل دهد.در این جا مسأله از شکل سلسله مراتب و احساس مسؤولیت در برابر مقام فوق، بیرون می‌آید و شکل خودجوشی را به خود می گیرد. آن جا که مورخان اعم از تاریخ‌نویسان مسلمان و غیر مسلمان از ایستادگی پیامبر صل الله علیه و آله در برابر حوادث مشکل و انبوه مصائبی که برای او در مسیر دعوتش رخ می‌داد، ستایش کرده و اعتراف دارند که این ایثار و فداکاری نشانه ایمان عمیق او به مکتبش بوده است.ایمان پیامبر صل الله علیه و آله به هدف و رسالتش تا آن پایه بود که گاه از عدم پذیرش اسلام توسط برخی

مردم آن چنان متأثر می‌شد که می‌خواست جان عزیزش را از دست بدهد. قرآن مجید در مقام دلداری او می‌فرماید: «گویا می‌خواهی از فرط غصه و شدت تأثر هلاک شوی، از این که آنها به این قرآن ایمان نمی‌آورند.!»اینها همه نشان می‌دهد که این مدیر و فرمانده بزرگ عالم بشریت تا چه حد به مکتب و هدفش ایمان داشت. ایمانی که در تمام اعمالش پرتو افکن بود و در عمق جانش نفوذ کرده و به تمام اعمالش جهت می‌داد. همین ایمان عمیق بود که به دعوت او جاذبه مخصوصی می‌داد.کوتاه سخن این که ایمان به هدف برای یک مدیر و فرمانده در هر تشکیلات، نخستین و مهمترین شرط موفقیت اوست و اصولاً ـ عشق به کار و تلاش و کوشش توأم با دلسوزی بدون چنین ایمانی صورت نخواهد گرفت.۲ و ۳- علم و قدرت:این دو چنان که می‌دانیم در قرآن مجید صریحاً آمده است و به عنوان دو ارزش مهم در مسأله گزینش فرمانده روی آن تکیه می‌کند. بسیار است تشکیلاتی که مدیران آنها به خاطر حاکمیت روابط شخصی و خصوصی، این دو ضابطه سرنوشت‌ساز را به دست فراموشی سپرده و از هم متلاشی شده‌اند.مدیر ناآگاه یا ناتوان، تشکیلات خود را به ورشکستگی و سقوط می‌کشاند و چنین فرماندهی در میدان نبرد نیز سرنوشتی جز شکست ندارد.امام صادق علیه‌السلام در این زمینه چنین می‌فرماید: «کسی که بدون بصیرت و آگاهی کاری انجام می‌دهد، همانند کسی است که از بیراهه سیر می‌کند، که هر قدر سریعتر می‌رود، از مقصد دورتر می‌شود.»در همین زمینه پیامبر اکرم صل الله علیه و آله می‌فرماید: «هر کس از میان مسلمانان فرمانداری را برگزیند، در حالی که می‌داند دیگری نسبت به او اولویت دارد و به قرآن و سنت آگاهتر است، خیانت به خدا و رسول او و جمیع مسلمانان کرده است.»به راستی این حدیث که هم ناظر به بعد مکتبی و تعهد و هم بعد تخصصی و آگاهی است، پشت را می‌لرزاند و به همگان هشدار می‌دهد که در همه جا اصل لیاقت و آگاهی و اولویتها را دقیقاً مراعات کنند.این نیز روشن است که بخشی از این دو امتیاز (علم و قدرت) ذاتی و بخش مهمی از طریق اکتساب فراهم می‌گردد. مخصوصاً از طریق تجربه و سابقه کار و باید مدیران و فرماندهان را در این دو جنبه پرورش داد.۴- امانت و درستکاری:در معیارهای اسلامی این شرط به ضمیمه قدرت برای همه کارکنان و کارمندان قید شده است و مدیر و فرمانده به حکم این که از رده‌های بالای کارکنان و کارمندان هستند، نه تنها نمی‌توانند از آن فرمان مستثنا باشند، بلکه باید هر دو را در حد عالی دارا باشند. لذا «امانت» نیز منحصر به امین بودن در حفظ اموال نیست، بلکه هر پست و مقامی نیز مصداقی از مفهوم وسیع امانت است و اسرار هر تشکیلات نیز امانت آن تشکیلات است که باید در حفظ آن کوشید.تعبیر به امانت درباره‌ی پستهای مهم سیاسی و مدیریتها در کلام معروف حضرت علیعلیه‌السلام نیز آمده است، که در نامه‌ای به فرماندار آذربایجان نوشت:«پست و مقامی که به دست تو افتاده، شکاری در چنگال تو نیست. بلکه امانتی است که بر گردنت سنگینی می‌کند.»فرماندهان و مدیران نیز باید از چنان قدرت و امانتی برخوردار باشند، که از یک سو برنامه‌های کاری خود را با قاطعیت پیش برند و هم از سوی دیگر اسرار و اموال آن تشکیلات را حفظ و پاسداری کنند.مدیر خائن از دریچه چشم رسول خدا صل الله علیه و آله چنان است که در حدیث ذیل منعکس شده است:« اگر فردی را در پستی گماردیم و او یک نخ یا بالاتر از آن را از ما پنهان کند، او خائن است و مالی را که خیانت کرده است، غلی در گردن او در قیامت خواهد بود.»امانت از نظر اسلام حتی مفهومی از این گسترده‌تر دارد و تمام مسؤولیتها و تکالیف را شامل می‌شود. به این ترتیب چگونه ممکن است کسی را که از امانت او مطمئن نیستیم، به مدیریت برگزینیم. خواه در یک امر اقتصادی باشد، یا فرهنگی، یا سیاسی.؟ همچنین در مورد فرماندهی که عملاً جان گروهی را در اختیار دارد.؟۵- صداقت و راستی:با توجه به این که مهمترین سرمایه یک مدیر و فرمانده در برنامه‌های اجرایی همبستگی او با افراد زیر نظر او و وجود اعتماد متقابل در میان آنها است و با عنایت به این که ضامن حفظ این همبستگی و اعتماد متقابل، صداقت در گفتار و عمل است؛ نقش این موضوع در امر مدیریت آشکار می‌شود.گاه سخن یا عملی خالی از صداقت، کافی است که میان مدیر و فرمانده و کسانی که تحت مدیریت و فرماندهی قرار دارند، جدایی بیفکند. به همین دلیل مدیر و فرمانده حتی از کارهایی که او را متهم به ترک صداقت می‌کند، هر چند واقعیتی نداشته باشد، باید بپرهیزد، تا بتواند سرمایه عظیم اعتماد عمومی را حفظ کند. در

تعلیمات اسلام به قدری روی مسأله صداقت و امانت تکیه و تأکید شده است که درباره کمتر موضوعی دیده می‌شود و این به خاطر نقش حیاتی این دو در زندگی اجتماعی بشر است.جایی که رعایت این دو اصل (صداقت و امانت) برای عموم مردم ضروری است، در مورد مـدیران و فرماندهان از اهمیت و اولویت ویژه‌ای برخوردار خواهد بود.۶- حسن سابقه:این شرط مهم را که امروز از سوی همه مجـامع و محافـل جهانی و مؤسـسات مختلف به رسـمیت شـناخته شـده است، امیر مؤمنان علیعلیه‌السـلام در چهارده قرن پیش با صراحت تمام در فرمان تاریخی به مالک اشتر بیان فرموده است. آن جا که مالک را مخاطب ساخته و می گویـد:«بـدترین وزرای تو کسانی هسـتند که برای اشـرار قبل از تو وزیر بوده‌اند. کسـی که با آن گنهکاران در کارهایشان شـرکت داشـته است، نباید صاحب اسـرار تو باشد. آنها همکاران گنهکاران و برادران ستمکارانند. در حالی که تو می‌توانی جانشینان خوبی برای آنها بیابی، از کسانی که از نظر فکر و نفوذ، کمتر از آنان نیسـتند، اما بار گناهان آنها را به دوش نمی کشند. هزینه این افراد بر تو سبکتر و همکاری‌شان با تو بهتر است.»برای شـناخت سوابق افراد بایـد به بازتـاب شخصـیت آنها در افکار عمومی جامعه مراجعه کرد. البته ممکن است افکار عمومی در قضاوت خود درباره کسـی احیاناً گرفتار اشـتباه شود، ولی غالباً معیار خوبی برای شناخت افراد می‌تواند باشد.۷- وراثت صالحه:بدون شک یکی از ابعاد شخصـیت انسان را مسائل ناشـی از وراثت تشـکیل می‌دهد. تا آن جا که بعضـی شخصیت آدمی را در سه بعـد «وراثت» و «محیط» و «تعلیم و تربیت» خلاصه کرده و آن را «مثلث شخصـیت» نام نهاده‌انـد. البته ما ابعاد و عوامل سازنده شخصیت را این چنین محدود نمی‌دانیم و مسائل فراوان دیگری وجود دارد که در ترکیب بندی شخصیت انسانی مؤثر است. ولی به هر حـال تـأثیر «وراثت» را در شخصـیت به عنوان یک عامل مهم نمی‌توان انکار کرد.در قرآن مجیـد و روایات و زیارات، اشاره‌های زیـادی به این معنی دیـده می‌شود. در سوره نوح می‌خوانیم: «این پیـامبر بزرگ هنگامی که تقاضای عـذاب برای مشـرکان می کنـد، تقاضـای خود را بـا این دلیـل مقرون می‌سـازد؛ اگر آنهـا را به حال خود رها سازی بنـدگانت را گمراه کرده و جز فرزنـدانی فاجر و فاسـد از آنها متولـد نمی‌شود.»این معنی را به وضوح در فرمان مالک اشتر می‌خوانیم: آن گاه که درباره شـرایط «فرمانـدهان» سـخن می گوید؛ می‌فرماید: «سـپس به سراغ کسانی برو که از خانواده‌های اصیل، نجیب، باشخصیت، مؤمن، صالح و خوش سابقه‌اند.»به هر حـال تـا آن جـا که ممکن است بایـد مـدیران و فرمانـدهان را از خانواده‌هـایی برگزیـد که از وراثت صالحه‌ای بهره‌مندنـد.۸- سعه صـدر:مـدیریت ماننـد فرمانـدهی کار پیچیـده‌ای است و می‌دانیم هر قدر کاری پیچیده‌تر باشد، مشـکلات آن افزونتر و آفاتش بیشتر اسـت. بـه همیـن دلیـل مـدیران و فرمانـدهان، بایـد دارای اعصـابی قـوی، حوصـله زیـاد و ظرفیت کـافی در رویـارویی بـا مشـکلات باشـند.حـدیث معروف «وسیله ریـاست سـعه صـدر و گشادگی فکر است» را غالباً شـنیده‌ایم.نکته قابل توجه این که؛ در بسـیاری از روایات اسـلامی «علم» و «حلم» در کنار هم به عنوان دو عامل موفقیت و پیروزی بیان شده و «حلم» چیزی جز «ظرفیت و سعه صدر» نیست.اهمیت این صـفت ویژه را مانند هر صـفت دیگر از نقطه مقابل آن می‌توان شناخت. نقطه مقابل سعه صدر و حلم، همان تنگ نظری، دسـتپاچگی، سـختگیری و کینه‌توزی است، که اثرات فوق‌العاده منفی آنها در امر مـدیریت و فرمانـدهی برای احدی پوشـیده نیست.۹- دلسوزی و عشق به کار:هیـچ کس نمی‌تواند مدیر و یا فرمانده خوبی باشد، مگر این که به کار خود عشق بورزد. آنها که برنامه‌هـای خود را به عنوان یـک «مسؤولیت اداری» یا «نجات از اعتراض مردم» و «توبیـخ مافوق» انجام می‌دهنـد، به دایه‌ای می‌مانند که در برابر گرفتن مزد، مسؤولیت «تغـذیه» یا «تربیت کودکی» را بر عهـده گرفته، ولی آنها که به کار خود عشق می‌ورزند، همچون مادرند.! و درست یکی از مهمترین تفاوت مدیریت غربی و اسلامی همین است.به تعبیری دیگر؛ باید پیش از آن که انگیزه در افراد تحت مـدیریت ایجاد گردد، در خود مـدیران و فرمانـدهان ایجاد انگیزه نمود و می‌دانیم قویترین و مؤثرترین انگیزه‌ها «عشق» است و عشق و شوقی که از ایمـان مکتبی سرچشـمه می گیرد، از همه برتر و عمیقـتر و سازنـده‌تر است.۱۰- تجربه و آزمودگی:مسلماً هیچ مدیر و فرماندهی در آغاز کارش تجربه خاصی درخصوص آن پست ندارد. ولی کارهای قبلی او در پستها و مناصب دیگر می‌تواند زمینه‌سـاز برای پست و منصب فعلی او باشـد و منظور از تجربه و سـابقه کار نیز همین است. فی‌المثل ؛ نبایـد و نمی‌توان یک سـرباز

عادی را بدون طی سلسله مراتب به فرماندهی لشکری منصوب کرد و اگر ضرورتهای حاصل از انقلاب و کمبودها چنین مطلبی را در بعضی سطوح ایجاب کند، این یک استثنا است، نه یک ضابطه و قانون.دلیل آن هم روشن؛ زیرا مسائل مربوط به «مدیریت» و «فرماندهی» بیش از آنچه جنبه علمی و آموزشی دارد، دارای جنبه عملی و تجربی است. یک فرد ممکن است حداکثر استعداد را برای مدیریت و فرماندهی داشته باشد و بالاترین دانشکده‌های مدیریت و فرماندهی را نیز بگذراند. مسلماً چنین کسی نمی‌تواند به عنوان یک مدیر یا فرمانده قوی و مطمئن عهده‌دار پستهای حساس شود. چرا که قسمتهای مهم این برنامه را باید با آزمایش و تجربه و کار فرا گرفت.۱۱- شجاعت و قاطعیت:گرچه ویژگیهای مهم یک مدیر و فرمانده و ارزشهای لازم برای آنها منحصر به آنچه در این جا آورده‌ایم نیست، ولی می‌توان گفت آنچه تا حال بیان شده است، عمده‌ترین اوصافی است که بدون آن لباس مدیریت و فرماندهی بر قامت کسی زیبا و رسا نیست و شجاعت؛ آخرین ویژگی در این سلسله و از یک نظر اولین خصلت لازم برای احراز این مقام است. زیرا مدیران و فرماندهان وظایفی دارند که انجام صحیح آنها بدون بهره گیری از این صفت ممکن نیست.مدیر و فرمانده در هر گام به این صفت نیاز دارد و افرادی که آگاه و پرتجربه و باسابقه و امین و درستکارند، اما فاقد شهامت لازم می‌باشند، هرگز نمی‌توانند مدیر و فرمانده خوبی باشند.یکی از مهمترین اوصاف انبیا شجاعت آنها بوده است که نمونه‌ای از آن را در داستان ابراهیم خلیلعلیه‌السلام، قهرمان بت شکن، در قرآن مجید می‌خوانیم و بیش از آن نیز درباره شخص پیامبر صل الله علیه و آله است که در سخت‌ترین حالات خوف‌انگیز مانند کوهی استوار در برابر همه توطئه‌ها می‌ایستاد.۱۲- عدالت و دادگری:از مهمترین اوصافی که در هر فرمانده و مدیر نهایت لزوم را دارد، «پیراستگی از هر گونه تبعیض و ظلم» است.مسأله عدالت به قدری مهم است که امیر مؤمنان علیعلیه‌السلام آن را به عنوان هدف اصلی حکومتش معرفی می‌کند. آن جا که می‌گوید: «خدایا تو می‌دانی آنچه از ما در گرفتن زمام حکومت به دست واقع شد، به خاطر رغبت در امر حکومت و سلطنت نبوده و نه برای به دست آوردن متاع دنیا، هدف این بود که تعالیم دینت را زنده کنیم و بلاد تو را اصلاح نماییم، تا بندگان مظلوم تو احساس امنیت کنند و حدود و قوانین تو را بر پا سازیم»۱۳- پایگاه مردمی:مهمترین پشتوانه کار مدیران و فرماندهان در پیشبرد اهداف بزرگ خود حمایتهای مردمی و علاقه قلبی مردم به آنهاست و این پشتوانه در صورتی محفوظ می‌ماند که رابطه خود را با مردم از طرق مختلف، مخصوصاً از طریق تماس مستقیم حفظ کنند.اصولاً هیچ تکیه‌گاهی برای زمامداران، مدیران و فرماندهان مهمتر از تکیه‌گاه مردمی نیست. که اگر باشد، کارها به سهولت و سرعت پیش می‌رود. اگر نباشد، تلاشها کم اثر و بیهوده است. طریق بدست آوردن این پایگاه علاوه بر این موارد، دلسوزی و صداقت و خیرخواهی برای مردم است.۱۴- پای‌بند بودن به اصول و ضوابط:این اصل را به عنوان یکی از مهمترین شرایط و ویژگیهای مدیر و فرمانده می‌توان ذکر کرد و در برابر آن مقدم داشتن روابط بر ضوابط را به عنوان یکی از مهمترین آفات مدیریت می‌توان شمرد.منابع و تواریخ اسلام مملو است از اسناد زنده‌ای که نشان می‌دهد پیشوایان اسلام برای حفظ ضوابط تا چه اندازه رابطه‌ها را زیر پا می‌گذاشتند.اجرای این اصل از مشکلترین کارهای مدیران و فرماندهان است و با خشونت و سختگیری و خشکی نیز هرگز عملی نیست و گاه عکس‌العملهای نامطلوب فراوانی دارد. بلکه قبل از هر چیز یک آموزش مستمر فرهنگی برای این کار لازم است تا همه مردم تدریجاً به آن عادت کنند. هیچ کس اجرای قانون را مخالف مراتب دوستی و رفاقت و روابط خویشاوندی نداند و کسی انتظار نداشته باشد که به خاطر روابط نزدیک با مدیران و رهبران باید ضوابط الهی به خاطر آنها زیر پا گذارده شود.= ویژگیهای دیگر:البته ویژگیهای مدیر و فرمانده منحصر به آنچه در بالاـ گفته شد، نیست. هر چند آنچه گذشت، جنبه اصولی و اساسی دارد، مسائل زیاد دیگری نیز وجود دارد که هر کدام دارای نقش مؤثری در مسأله مدیریت یا فرماندهی است، که از جمله صفات و ویژگیهای زیر را می‌توان برشمرد:۱- خلوص نیت، چرا که رمز پیروزی، تلاش است و خلوص.۲- توکل، که تکیه بر خداوند و اعتماد به نفس است.۳- صبر و استقامت و شکیبائی و پایمردی.۴- عفو و گذشت.۵- همت و بلند نظری.۶- ابتکار.۷- نظم و انضباط.۸- پشتکار.۹- آمادگی برای پذیرش انتقاد.۱۰- محبت و صمیمیت.۱۱- آینده نگری.۱۲-

رازداری.۱۳- تواضع و فروتنی.۱۴- روح مشاورت و احترام به افکار دیگران.- آفات مدیریت:از آن جا که مسأله مدیریت و فرماندهی، مسأله‌ای مهم، پیچیده و بسیار ظریفی است، طبعاً آفات آن نیز بسیار زیاد است که در ذیل ۳۰ آفت مهم برای مدیریت را بر می‌شماریم:۱- تبعیض بی‌دلیل در میان افراد و نفراتی که تحت مدیریت و فرماندهی او قرار دارند.۲- سپردن کارها به دست افراد نامناسب.۳- راه دادن به افراد متملق و چاپلوس به محدوده کار خود.۴- حب ثناء و مدح.۵- جاه طلبی (حب جاه).۶- مال اندوزی و حرص.۷- تنگ نظری و بخل۸- حسادت نسبت به همکاران۹- اعتنا به شایعات و ترتیب اثر دادن به آنها.۱۰- ریخت و پاش و اسراف و تبذیر.۱۱- از دست دادن فرصتها به خاطر تردید و عدم شهامت در تصمیم گیری یا ترس و بزدلی.۱۲- هدر دادن نیروهای لایق به خاطر مسائل کوچک یا لجاجت و کینه توزی.۱۳- چسبیدن به نقاط ضعف و فراموش کردن نقاط قوت و عدم توجه به معدلها.۱۴- هواپرستی و هوسبازی.۱۵- انتقامجویی و کینه توزی.۱۶- استبداد به رأی.۱۷- عجله و شتاب و عدم تحقیق در کارها.۱۸- سوء ظن مفرط.۱۹- خوش‌بینی زیاد.۲۰- غرور و غفلت.۲۱- عصبانیت و خشونت.۲۲- انعطاف و نرمش بیش از حد و سازشکاری با منحرفان.۲۳- عدم اعتماد به همکاران.۲۴- انحصارطلبی و قبضه کردن کارها.۲۵- ترجیح دادن افراد ضعیف برای همکاری به خاطر تسلیم بودن آنها.۲۶- لجاجت در اشتباه و تمادی در غلفت.۲۷- عدم عفت در سخن (بدزبانی).۲۸- عدم رعایت ادب در برخوردها.۲۹- آلوده‌ی کارهای اجرایی شدن.۳۰- ترک صراحت و به طور کلی دورویی و نفاق با دوستان و همکاران. فصل ۵نمونه‌هایی از مدیریت و فرماندهی اسلامی- ویژگیهای ده گانه فرماندهان سپاه و لشکر در فرمان علیعلیه‌السلام :علیعلیه‌السلام برای فرماندهان سپاه و لشکر شرایطی بیان فرموده است که در فرمان تاریخی خویش به مالک اشتر می‌فرماید: فرمانده سپاهت را کسی قرار ده که واجد این شرایط باشد:۱- از همه آنها نزد تو نسبت به خداوند و پیامبر و امام دلسوزتر و خیرخواه‌تر است.۲- از همه آنها پاکدامنتر.۳- از همه عاقلتر و هوشیارتر.۴- از کسانی باشد که دیر خشم می‌گیرند.۵- به موقع عذر می‌پذیرند.۶- از آنها که نسبت به مستضعفان رؤوف و مهربانند.۷- در مقابل زورمندان و مستکبران قوی و انعطاف ناپذیر.۸- از کسانی که حوادث سخت آنها را از جا بدرنمی‌برد.۹- هرگز ضعف و زبونی آنها را به زانو درنمی‌آورد.۱۰- به سراغ کسانی رو که از خانواده‌های اصیل، نجیب، باشخصیت، صالح، خوش سابقه، باشهامت، شجاع و سخاوتمند هستند.- ویژگیهای پنج گانه فرمانده بزرگ اسلام، پیغمبر اکرمصل الله علیه و آله در قرآن مجید:قرآن مجید در مورد شخص پیامبر صل الله علیه و آله پنج صفت را به عنوان دلایل شایستگی او برای پست و مقام مهم فرماندهی بیان فرموده است:۱- او باید از میان همان مردم برخیزد که رهبری آنها را بر عهده دارد، تا دردها و نیازها و مشکلات آنها را به خوبی درک کند.۲- دلسوز بودن، چنانچه در قرآن از ویژگیهای پیامبر صل الله علیه و آله این است که ناراحتیهای شما بر او سخت گران است و از رنجهای شما رنج می‌برد.۳- عشق و علاقه به کار خود، که در آیاتی از قرآن از آن تعبیر به «حریص علیکم» شده است و اشاره به عشق شدید و علاقه فوق‌العاده پیامبر صل الله علیه و آله نسبت به هدایت مردم است.۴- و ۵- مدیر باید نسبت به نفرات تحت اداره خود هم رؤوف باشد و هم رحیم.- یک فرمانده نمونه از دیدگاه علی علیه‌السلام :از میان سخنان امیر مؤمنان علیعلیه‌السلام درباره‌ی مالک اشتر، سردار رشید اسلام، صفات زیر که از ویژگیهای یک فرمانده نمونه است، را می‌توان برشمرد:۱- بیداری و هوشیاری کامل در بحرانها و به هنگام احساس خطر.۲- عدم ترس و وحشت از قدرت دشمن هر چه باشد و هر قدر باشد.۳- قاطعیتی همچون شعله‌های سوزان آتش در برابر دشمنان.۴- مؤثر بودن و حساب شده بودن ضرباتی که بر دشمن وارد می‌کند.۵- پیروی کامل از فرمان امام و رهبر.۶- دلسوزی و خیرخواهی نسبت به جامعه اسلامی.۷- سختگیری در برابر دشمنان.از مجموعه این صفات و صفات گذشته، ارزشهای والایی که در یک فرمانده نمونه باید جمع باشد، به دست می‌آید و باید تصدیق کرد جمع میان این صفات کاری است مشکل و اگر کسانی واجد آن باشند، وجودشان بسیار مغتنم است.! فصل ۶توصیه‌های مهم به فرماندهان و مدیرانـدر این جا، توصیه‌های هفت گانه، که همه از زبان علیعلیه‌السلام است، به قدری اهمیت دارد که شایسته است فرماندهان اسلامی همه روز پیش از حضور در مرکز کار خود یک بار

آنها را بخوانند و به پیامش گوش جان فرا دهند.فرماندهان به خاطر مسؤولیت سنگینی که بر عهده دارند، باید به طور مداوم تحت تعلیمات مستمر اسلامی باشند و بیانات حیاتبخش پیشوایان اسلام، همچون قطرات حیاتبخش باران دائماً بر سرزمین فکر و قلب آنها ببارد، تا همیشه درخت وجودشان پربار و شاخه‌های آن پرثمر باشد و اگر مدتی این نزول رحمت الهی از آن قطع گردد، مسلماً رو به پژمردگی و خشکی خواهد نهاد.البته در این زمینه دستورات و توصیه‌های فراوانی در منابع اسلامی وجود دارد، که در این جا فقط فهرست وار بدان اشاره می‌نماییم و تأکید می‌کنیم لازم است همه فرماندهان و مدیران مکتبی، ارتباط مستقیم خود را با قرآن و سخنان پیامبر صل الله علیه و آله و نهج البلاغه و احادیث پیشوایان حفظ کنند و بدانند بدون مد نظر گرفتن این سرمایه‌های روحانی انجام رسالتی را که بر عهده دارند، ممکن نیست.این توصیه‌ها به قدری گویا است که از هر گونه شرح و توضیح بی‌نیاز است؛- توصیه‌های امام علیعلیه‌السلام به محمد بن ابی بکر (والی و فرمانده لشکر مصر).- توصیه‌های امام علیعلیه‌السلام به عبدالله بن عباس.- توصیه‌های امام علیعلیه‌السلام به قثم بن عباس (فرماندار مکه).- توصیه به هنگام رویارویی با دشمن.- دستورالعملی برای قدردانی از خدمات یک فرمانده.- و توصیه برای بزرگداشت یاد فرماندهان شهید.گرامی‌داشت یاد شهیدان نه فقط عبادتی است بزرگ و دلیل بر حق‌شناسی و زنده بودن و عواطف انسانی است، بلکه برای تقویت روحیه دیگران اثر فوق‌العاده مهمی دارد.از سخنان امام علیعلیه‌السلام می‌توان در این مورد نیز بهترین سرمشق را گرفت:آن جا که آن حضرت بعد از شهادت محمد بن ابی بکر در نامه‌ای که به عبدالله بن عباس نوشت چنین فرمود:«محمد بن ابی بکر که رحمت خدا بر او باد، شهید شده است. من این مصیبت بزرگ را به خاطر خدا تحمل می‌کنم و اجر آن را از خدا می‌طلبم.او برای من فرزندی خیرخواه،فرمانداری تلاشگر،شمشیری برندهو ستونی محکم و بازدارنده بود...» « پایان »

خودکنترلی در نظام کنترل و نظارت اسلامی

(با نگاهی بر جایگاه خودکنترلی در نظریه‌های مدیریت)

سید علی سجادی* چکیده: کنترل و نظارت همواره جزء اصول و وظایف اساسی مدیریت بوده است که ارتباط تنگاتنگ با سایر اصول و وظایف مدیریت دارد به‌طوری که ناکامی در آن برابر با ناکامی در مدیریت می‌باشد و از طرف دیگر سیستم اداره جامعه (یک سازمان) شامل اجزاء مختلفی می‌باشد که موفقیت آن بستگی به هماهنگی این اجزاء از جمله نظام کنترل و نظارت می‌باشد لذا در یک جامعه اسلامی که می‌خواهد بر اساس مبانی و ارزش‌های اسلامی و در جهت تحقق اهداف‌اسلامی پایه‌گذاری شود باید نظام‌های کنترلی آن نیز با این ارزش‌ها و اهداف هماهنگی داشته باشد و در این چارچوب اعتقادی و ارزشی طراحی شود. از این رو این تحقیق تلاشی است در جهت بیان نظام ارزشی و راهکارهای مورد نظر اسلام در زمینه تحقق خودکنترلی بعنوان بخشی از نظام کنترل که اهمیت ویژه‌ای در نظریه‌های مدیریت یافته است. کلیدواژه‌ها: کنترل ـ نظارت ـ خویشتن‌داری ـ مدیریت (اسلام). مقدمه یکی از وظایف اساسی مدیریت، نظارت و کنترل است که بدون آن تحقق اهداف مدیریت امکان‌پذیر نخواهد بود. اصول اساسی و فرآیند و روش‌های کنترل و نظارت در متون رایج مدیریت بیان شده است. اما محتوای این فرآیند بیش از هر چیزی تحت تأثیر نگرش حاکم بر اصول مدیریت و ارزش‌های رایج در محیط است. دین مبین اسلام با بیان نگرش خاص خود نسبت به مبادی موضوعه در تئوری‌های مدیریت و سازمان و با ارزش‌های اصیل خود که مبتنی بر فطرت انسان است؛ بیشترین تأثیر را در محتوای این فرآیند (کنترل و نظارت) دارد. بعلاوه با توجه به شمول احکام اسلامی در مرحلهٔ اجتماع و تشکیل حکومت اسلامی توسط رسول اکرم(ص) و امیرالمؤمنین(ع) که سیره عملی ایشان مبتنی بر اسلام و انعکاس اعتقادات و ارزش‌های اسلام در صحنه مدیریت جامعه است، در مرحله فرآیندها نیز یک نظام کاربردی ارائه می‌دهد که می‌تواند چراغ راه بشریت در زمینه مدیریت جوامع (از یک سازمان کوچک تا سازمان حکومتی) گردد. این مقاله حاصل تحقیق در جهت دستیابی به ارزش‌های اسلامی در زمینه خودکنترلی

(به عنوان یکی از ابعاد مهم کنترل که در نظریه‌های جدید مدیریتی نیز اهمیت ویژه‌ای یافته است) و کشف راهکارهای ارائه شده در دین اسلام در این زمینه با استفاده از منابع اسلامی (قرآن و سنت) و با تأکید بر دوران حکومت حضرت امیرالمؤمنین(ع) می‌باشد. ۱- خودکنترلی در سیر نظریه‌های مدیریت در خصوص کنترل و نظارت در متون مدیریت تعاریف متنوعی با اختلاف‌های جزئی ارائه شده است که همگی در بیان یک واقعیت اجماع دارند. برخی در بیان کاربردی مفهوم کنترل در دانش مدیریت بیان داشته‌اند: «کنترل فعالیتی است که ضمن آن عملیات پیش‌بینی شده با عملیات انجام شده مقایسه می‌شوند و در صورت وجود اختلاف و انحراف بین آنچه" باید "باشد و آنچه" هست، "نسبت به رفع و اصلاح آنها اقدام می‌شود» (صادقپور، ۱۳۵۳، ص ۱۵۹). و در تعاریف دیگری جریان و فرآیند کنترل نیز ارائه شده است. براساس این تعاریف: «کنترل عبارت است از فعالیتی منظم که ضمن آن نتایج مورد انتظار در قالب استانداردهای انجام عملیات تعیین می‌شوند، سیستم دریافت اطلاعات طراحی می گردد، عملیات پیش‌بینی شده و انجام شده با هم مقایسه می گردند، اختلاف‌ها و انحراف‌ها مشاهده شده ارزیابی و میزان اهمیت آنها مشخص می‌شوند، و سرانجام اصلاحات لازم برای تحقق هدف‌ها و مأموریت‌های سازمان انجام می گیرند» (الوانی، ۱۳۷۹، ص ۸۸). بنابراین هرگاه عامل کنترل کننده از خارج به داخل انسان منتقل گردد به‌طوری‌که شخص با اختیار و آگاهی به ارزیابی و اصلاح عملکرد خود در قالب استانداردهای مشخص و در جهت اهداف مطلوب بپردازد، خودکنترلی تحقق یافته است. مفهوم و کاربرد کنترل و نظارت سابقه‌ای به قدمت مدیریت دارد به‌طوری‌که هرگاه از وظایف مدیریت صحبت شده است کنترل بعنوان یکی از مهمترین وظایف مدیریت که ضامن اعمال مدیریت اثربخش و کارآ و تحقق دیگر وظایف و اهداف مدیریت است، مطرح شده است. ضرورت و جایگاه کنترل در نزد اندیشمندان مدیریت قابل تردید نبوده است لکن موضوع اصلی نحوه اعمال کنترل اثربخش و کارآ می‌باشد زیرا اعمال کنترل نامناسب نه تنها به دستیابی به اهداف کمکی نمی‌کند بلکه خود هزینه‌ها و پیامدهای منفی بسیاری را در کارکنان و سازمان به جا می گذارد که این مشکلات بطور مفصل بخصوص در کنترل‌های مستقیم و از جانب مافوق بر کارکنان مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفته است. در این شرایط است که موضوع خودکنترلی بعنوان نوعی کنترل که بدون هزینه‌ها و مشکلات دیگرکنترلی می‌تواند بیشترین اثربخشی و کارآیی را داشته باشد بتدریج در نظریه‌های مدیریت و با رشد و توسعه این دانش مطرح شد که ما بطور خلاصه به سیر تحولات این موضوع در نظریه‌های مدیریت می‌پردازیم. بطور کلی تئوری‌های مربوط به مکتب کلاسیک (تئوری‌های مدیریت علمی ـ تئوری اداری ـ تئوری بوروکراسی) بر مفروضاتی استوارند که عبارتند از: سازمان رسمی ـ اصول عام و ثابت ـ انسان اقتصادی ـ تأکید بر کارآیی. در بخش کنترل و نظارت می‌توان گفت که کنترل مورد نظر در تئوری‌های کلاسیک مدیریت عبارت از دیگرکنترلی و کنترل مدیران و سرپرستان بر کارکنان و از موضوع خودکنترلی بطور کلی غفلت شده است. تئوری نئوکلاسیک مدافع سرسخت حیثیت و شئون شخصیت وجودی انسان بود و برهان‌ها و استدلال‌های این تئوری بر آن بود که نه فقط نبایستی انسان را بعنوان یک ماشین و یا آلات و ابزار کار مورد استفاده قرار داد بلکه بایستی توجه کافی به روح و روان او داشت تا بتوان از این راه علاوه بر نیازهای مادی، احتیاج‌های معنوی و عاطفی او را نیز اقناع کرد و انگیزش بیشتر و پایدارتر به نیازهای اجتماعی بستگی دارد نه نیازهای اقتصادی. بدین ترتیب اصل مبتنی بر انسان اجتماعی می‌بایستی اصل مبتنی بر انسان منطقی را تکمیل کند. تأثیر تفکر نئوکلاسیک را بر روش‌های کنترل می‌توان در توجه به نقش گروه و هنجارهای گروهی در کنترل افراد، توجه به رضایت شغلی و غنی‌سازی شغل و نیازهای احترام و خودیابی و تأثیر آن در ایجاد خودکنترلی، حرکت از کنترل‌های مستقیم و شدید به کنترل‌های منعطف و بر مبنای هدف و نتیجه مشاهده نمود. با رشد و تکامل تئوری‌های مدیریت، موضوع خودکنترلی جایگاه و اهمیت ویژه‌ای یافت به‌طوری‌که (به عنوان نمونه) در تئوری مدیریت بر مبنای هدف[۱] کنترل عملاً ـ عبارتست از خودکنترلی. این مطلب ناشی از مشارکت فعال کارکنان و مدیران هر قسمت در تعیین اهداف واحد خود و پذیرش مسئولیت لازم برای رسیدن به این هدف، می‌باشد (ایران نژاد پاریزی، ۱۳۷۸، ص ۱۵۳). بطور کلی

هریـک از تئوری‌ها بخصوص نظریه‌های رفتاری مـدیریت در موضوع‌های رهبری، انگیزش و فرهنگ سازمانی نگرش خاص خود را به کنترل و نظـارت انسـان دارد و نوع خاصـی از نظام‌هـای کنترل و نظـارت را می‌پـذیرد بخصوص اینکه هر یـک از این نظریه‌هـای حـاوی نظـام ارزشـی و فکری خاصـی در مورد انسـان و مسائل مربوط به آن است. در حقیقت مهمترین تأثیری هم که اسـلام بعنوان یک دین بر روی دانش مدیریت و نظریه‌های کنترل و نظارت (بعنوان یکی از شاخه‌های علوم اجتماعی که ارتباط و تأثیر مستقیم بر نحوهٔ زنـدگی انسان و جامعه انسانی دارد) می‌تواند داشـته باشد از جانب همین نظام ارزشـی و مبانی فکری مطروحه در این نظریه‌ها است. با این مرور خلاصه در نظریه‌های مدیریت به بررسـی موضوع خودکنترلی در منابع اسـلامی از دو بعد" اعتقادات و ارزش‌های اسـلامی در زمینه خودکنترلی "و" تمهیدات عملی در زمینه تحقق خودکنترلی "می‌پردازیم. ۲- خودکنترلی در منابع اسلامی ۲-۱- اعتقادهـا و ارزش‌های اسـلامی در زمینه خودکنترلی ۲-۱- ۱- نظـارت الهی نظـام اعتقادی اسـلام در عالیترین سـطح به بیان نظارت الهی می‌پردازد که دارای ویژگی‌های منحصـر به فردی می‌باشـد و بـدون آنکه محـدودیت‌های نظارت‌های دیگران را داشـته باشد ، امتیازهـای خـاص خود را دارد: الف) این نظـارت تمـامی اعمـال و ابعاد زنـدگی انسان را شامل می‌شود.[۲] ب) این نظارت توسـط خداونـد که خـالق انسان و بر همه چیز تواناست، صورت می‌گیرد.[۳] پ) این نظـارت توسط کمال مطلق است که بر بنـدگان خود رئوف و مهربان‌ترین است. بر بنـدگان ذره‌ای ظلم نمی‌کنـد، خوبی‌ها را به چنـدین برابر پاداش می‌دهـد و عـذاب بدی‌ها در حقیقت چیزی جز خود این اعمال بـد نیسـتند.[۴] ۲-۱-۲- جهـان آخرت و معـاد در نظام اعتقادی اسـلام، هستی محـدود به این جهان مادی نمی‌شود که بـا مرگ انسـان پایان پـذیرد بلکه این جهان تنها جزء کوچکی از هستی می‌باشـد و جسم انسان نیز جزئی از وجود او را تشـکیل می‌دهـد و پس از مرگ زنـدگی انسان در مراتب بالاتری از حیات ادامه پیـدا می‌کند. بنابراین نیستی برای انسان معنا ندارد. زنـدگی در این جهـان مقـدمه‌ای بر حیات ابـدی اوست و نحوهٔ زنـدگی در آن جهان بسـتگی به چگونگی زنـدگی او در این جهان است بنابراین لحظات زنـدگی انسان ارزش بی‌نهایت پیـدا می‌کنـد زیرا سـرنوشت ابدی او را رقم می‌زند. از این‌رو است که می‌بینیم تمامی پیامبران برای بیداری و تنبّه بشر بیش از هر چیز به مسئلهٔ معاد اشاره کرده‌اند و بخش عظیمی از آیه‌های قرآن کریم نیز به این مسـئله اختصـاص دارد. ویژگی‌هـای جهان آخرت در قرآن کریم: الف) متاع دنیا نسـبت به آخرت قلیل و ناچیز است.[۵] ب) حیات حقیقی در جهان آخرت تحقّق می‌یابـد.[۶] پ) در جهـان آخرت جزای اعمـال انسان داده می‌شود.[۷] ت) در آخرت، اعمـال انسان بطور کامل حاضـر می‌شوند.[۸] ۲-۱-۳- تقوی یکی از مهمترین ارزش‌هـای اسـلامی که سـر منشأ ارزش‌های دیگر می‌باشـد، تقوی است که مهمترین ثمرهٔ اعتقادهای اسلامی در زمینه خداشناسی و توحید و معاد می‌باشد. تقوی از وقایه به معنای نگهداری می‌آید و ملکه و حـالت معنوی و درونی است که انسـان را از زشتی‌هـا و آنچه مورد نهی خداونـد متعال است، باز می‌دارد. در حقیقت تقوی معـادل خودکنترلی می‌باشـد. تقوی در معـارف اسـلامی از اهمیت و ویژگی‌هـای خاصّ‌ی برخوردار است و به عنوان عامل رهایی از عـذاب آخرت و رسـیدن انسان به بهشت و أجر عظیم خداونـد، تیسـیر امور و خارج شـدن از گرفتاری‌ها و بهره‌گیری از علم الهی و محبّت خداونـد، شـرط بهره‌گیری از هـدایت قرآن کریم و قبولی اعمال نزد خداوند، معرفی شده است. ۲-۱- ۴- سعادت و شقاوت انسان بسـتگی به اعمال اختیاری و آگاهانه او دارد اسـلام در مقابل کسانی‌که خود را محکوم سـرنوشتی می‌دانند که خود تأثیری بر آن ندارند (باصـطلاح از لحاظ مکان کنترل، بیرونی هسـتند) در نهایت، عامل مؤثر بر سـعادت و شـقاوت انسان را اعمال اختیاری و آگاهانه او می‌دانـد. از این‌رو است که در قرآن کریم قبولی و تأثیرگـذاری اعمال صالح مشـروط به وجود ایمان و تقوی شده است. یعنی شـخص، آن اعمـال را از روی ایمـان و تقوی انجـام دهـد که شامـل هر دو معنی اختیـار و آگـاهی می‌شود. ۲-۱-۵- ارزش و کرامت انسـان در اسـلام از دیگر اعتقادهـای اسـلامی که زمینه‌ساز تحقق خودکنترلی است؛ مسـئله ارزش و کرامت انسان است زیرا اگر انسان قدر و منزلت و جایگاه رفیع خود را بهتر بشناسد دیگر به امور پست و آلوده شدن به زشتی‌ها رضایت نمی‌دهد و برعکس شخصـی که برای خودش ارزش و منزلتی قائل نیست تن به هر ذلتی می‌دهد و چنین شخصی که خود از شر اعمالش در امان نیست؛

بالطبع دیگران نیز از شر او در امان نیستند: امام هادی(ع): «هرکسی که در نزد خودش پست و بی‌ارزش است پس تو از شر او در امان نباش»[۹] (ابن‌شعبه، ۱۳۸۲، ص ۳۶۲) امام علی(ع): «هر که شرافت و بزرگواری یافت، خود را از امور پست باز می‌دارد»[۱۰] (تمیمی‌آمدی، ۱۳۶۶، جلد ۲، ص ۲۰۳) امام علی(ع): «آنان که کرامت نفس دارند هرگز با ارتکاب گناه آن را پست و موهون نمی‌کنند» (تمیمی‌آمدی، ۱۳۶۶، جلد ۲، ص ۲۱۰) اسلام برای انسان جایگاهی قائل است که در هیچ مکتب دیگری نظیر آن را نمی‌بینیم. قرآن به انسان گوشزد می‌کند که تو تکریم شده پروردگار عالم هستی و استعداد آن را داری که به مقامی برسی که مسجود ملائکه شوی و در قرب خداوند به جایی برسی که هیچ ملکی را توان آن نباشد: «و ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنها را به مرکب بر و بحر سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آنها را روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت بزرگ بخشیدیم»[۱۱] (سورهٔ اسراء، آیه ۷۰) بعلاوه دین اسلام با معرفی شخصیت‌هایی همچون رسول اکرم(ص)، امیرالمؤمنین(ع) و حضرت زهرا(س) و ائمه معصومین بعنوان جایگاه رفیع و ارزش و کرامت انسان‌ها را نشان می‌دهد و با دعوت انسان‌ها به تبعیت و در حقیقت مثل ایشان شدن، استعداد و مقام وجودی انسان را متذکر می‌شوند و این مسئلهٔ بسیار مهمی است و تأثیر زیادی بر شخصیت پیروان هر مکتب و گروهی دارد زیرا الگویی که هر مکتب و نحله‌ای برای انسان معرفی می‌کند در حقیقت نشان دهندهٔ جایگاه و منزلت و ارزش انسان در نزد آن است و دین اسلام با ارائهٔ نمونه‌های عملی انسان کامل و مقام خلیفه الله برای بشر بیشترین خدمت را به شخصیت انسانی کرده است. ۲-۲- تمهیدات عملی در زمینه خودکنترلی مهمترین عامل مؤثّر در اعمال انسان، افکار و اعتقادات اوست از این‌رو است که دین اسلام اهمیّت ویژه‌ای به مسئله تفکّر و تعقّل داده است زیرا آنچه در اسلام معتبر است اعمال اختیاری است که بر پایهٔ شناخت و عقیده صحیح باشد و این شناخت است که نحوهٔ عمل را مشخص می‌سازد در این زمینه تمهیداتی که در اسلام پیش‌بینی شده است را می‌توان بشرح زیر نام برد: ۲-۲-۱- لزوم شناخت عقاید اسلامی و ایمان به آن برای هر مسلمان هر شخص با گفتن شهادتین و پذیرش عقاید و احکام اسلام و یا مانند ما که از پدر و مادر مسلمان زاده شده‌ایم، مسلمان محسوب می گردد و در دایرهٔ حقوق اسلامی قرار می گیرد اما این تنها نقطهٔ آغاز در یک سلوک عقلانی، عرفانی و شخصیتی در جهت شناخت، ایمان و عمل به معارف اسلامی و تکامل معنوی است. از این‌رو است که خداوند در جواب کسانی که مدّعی ایمان شدند، به پیامبر خود می‌فرماید که به ایشان بگو که شما اسلام آورده‌اید امّا هنوز این اسلام وارد قلوب شما نشده است و به آن ایمان نیاورده‌اید. از طرف دیگر بر هر مسلمانی واجب است که طالب شناخت دین باشد و در این مسیر گام بردارد. رسول خدا(ص) در این خصوص فرموده‌اند: «طلب علم بر هر مسلمانی واجب است»[۱۲] (کلینی، جلد ۱، ص ۳۰) ۲-۲-۲- قرآن و نقش تذکّری آن برای انسان برخی معتقدند کلمهٔ انسان از ریشه نسیان به معنای فراموشی است. این بیان هر اندازه که صحیح یا غلط باشد اشاره به یکی از ویژگی‌های انسان یعنی فراموشی دارد که در جای خود لازمهٔ زندگی بشری است اما از طرف دیگر اهمیّت تذکّر و یادآوری انسان را به مسائلی که لازمهٔ حیات متعالی و هدفدار اوست نشان می‌دهد. از این‌رو است که خداوند در امر به پیامبر اکرم به تذکّر دادن تأکید می‌فرماید و فلسفهٔ نزول آیه‌های متعدّد، متذکّر شدن انسان می‌باشد. اهمیت نقش تذکّری قرآن به حدّی است که خداوند از قرآن کریم تعبیر به ذکر و تذکره کرده است زیرا قرآن کریم سرمایهٔ گران‌سنگ و جاودانی است که زیبایی‌های لفظی و معنوی آن انسان را به خود جذب می‌کند و با محکمترین براهین و شیواترین بیان به تعلیم معارف اسلامی و تذکّر ارزش‌های انسانی می‌پردازد. ۲-۲-۳- کلام و سیرهٔ معصومین و ارشادات و ادعیهٔ ایشان علاوه بر قرآن کریم بعنوان ثقل اکبر، پشتوانه گران‌سنگ دیگری که پیامبر اکرم در امّت خود به امانت گذاشته است و تمسّک به آن را ضامن هدایت و سعادت ابدی ایشان دانسته است، عترت و اهل بیت پیامبر اکرم است که در قالب احادیث و کلام و سیرهٔ ایشان برای ما به یادگار مانده است. همچنین دعاهای معصومین(ع) علاوه بر اینکه از بهترین وسایل ارتباط مستقیم با خداوند و اثرات عظیم آن است. در ضمن خود شامل تعلیم معارف اسلامی و تذکّر به ارزش‌های اسلامی می‌باشد. علاوه بر کلام معصومین، سیرهٔ عملی ایشان بعنوان الگوی عملی،

تأثیر بسزایی در نشر و تبلیغ ارزش‌های اسلامی دارد. زیرا اصولاً دعوت عملی به ارزش‌ها تأثیر بیشتری از دعوت زبانی دارد و کلام و سخن نیز در صورتی که ملازم با عمل شخص (یا گروه) گوینده باشد مؤثّر خواهد بود و این عوامل در پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت(ع) در حدّ أعلی موجود است و تاریخ زندگانی ایشان مملوّ از حکایاتی است که چگونه ایشان با سیره و روش زندگی خود انسان‌ها را دعوت به حق و ارزش‌های الهی نموده‌اند و حتّی کسانی که بواسطه تبلیغات سوء، دشمن ایشان بوده‌اند پس از مشاهدهٔ کردار ایشان مجذوب گشته‌اند و هم اکنون نیز پس از گذشت قرن‌ها از تاریخی که مملوّ از دشمنی حق ستیزان بوده است که سعی در انکار و تحریف فضایل ایشان داشته‌اند؛ آنچه از سیرهٔ زندگی ایشان برای ما بر جای مانده است، الهام بخش معارف اسلامی و مبلّغ ارزش‌های الهی است. ۲-۲-۴- عبادات اسلامی و نقش آن در ایجاد خودکنترلی اسلام شامل مجموعه‌ای از عبادات است که بر شخص مسلمانی که به بلوغ عقلی و جسمی رسیده باشد تکلیف می‌گردد که فلسفه آنها همانا یاد خدا و تذکر به اعتقادات اسلامی، تعمیق ایمان و تحقق و تحکیم ارزش‌ها در فرد و جامعه است. ثمره این عبادات در حقیقت ایجاد ملکه تقوا و به عبارت دیگر کنترل درونی و آگاهانه انسان بر اعمال خویشتن است. ۲-۲-۵- هماهنگی هدف‌های فرد و مدیریت در اسلام در بررسی نظریه‌های رهبری ملاحظه کردیم که با هماهنگی هدف‌های کارکنان و سازمان و مدیریت سعی در ایجاد خودکنترلی در کارکنان شده است از اینرو به اقداماتی نظیر سهیم کردن در سود سازمان، متوسّل شده‌اند امّا همان‌طور که در بحث سطوح اهداف انسان گفتیم ممکن است این اقدام‌ها باعث هماهنگی در سطوح پایین اهداف خود و سازمان شود امّا این اهداف در سطوح بالاتر با هم تفاوت دارند که در شرایطی این تفاوت ممکن است به تضادّ تبدیل شود علّت آن را نیز باید فلسفه حاکم بر این نظریه‌ها بیابیم زیرا در این فلسفه مهمترین ارزش، منافع شخصی می‌باشد و حتّی پرداختن به مسائلی همچون اخلاق، حقوق دیگران... در حقیقت در این راستا می‌باشد. بنابراین این تطابق و هماهنگی نمی‌تواند عمیق و پایدار باشد. در حالی که در نظام ارزشی اسلام، هدف غایی هر فرد فوق این منافع شخصی است در حقیقت چیزی که برای فرد مسلمان اهمیّت دارد اطاعت امر خداوند و بندگی اوست که تنها راه سعادت دنیا و آخرت خود را در آن می‌بینند. «مرا پرستش کنید، این راه مستقیم است»[۱۳] (سورهٔ یس، آیه ۶۱) در حقیقت این راهی است که انسان را به قرب الهی و کمال مطلوب می‌رساند و به کسب و کار و سود آوری مادی نیز در این چارچوب نگریسته می‌شود و بعنوان جزئی از زندگی بشر و در راستای این هدف اعتبار دارد. این مسئله بسیار مهمّی است زیرا انسان، فطرت کمال خواهی نامحدود و سیری ناپذیری دارد حال اگر نظام فکری و فضای ارزشی او کمال را مافوق تکاثر مادی و مقام و شهرت در دنیا نشناسد بالطّبع هر فردی در این رقابت قرار می‌گیرد و چون از طرف دیگر منابع دنیا چه از لحاظ ثروت مادی و چه مقام و قدرت محدود می‌باشد، تخالف و تزاحم و اهداف افراد اجتناب ناپذیر می‌باشد. اما در دین اسلام هدفی را که برای انسان معرّفی می‌کند خارج از چارچوب تنگ مادی و دنیایی می‌باشد در این حالت نه تنها اهداف افراد با یکدیگر تزاحمی ندارد بلکه در یک راستا و جهت و مؤیّد هم می‌باشند. در این نظام ارزشی است که خدمت به خلق بعنوان بالاترین ارزش و بزرگترین عبادات در جهت قرب انسان به خداوند مطرح می‌شود و رفع حوائج مادی و معنوی انسان‌ها بعنوان نعمت الهی محسوب می‌شود و مال و ثروت دنیا و قدرت و مقام دنیوی ابتلا و آزمایش الهی می‌باشد و قدرت و مقام تنها در صورت خدمت به خلق و احقاق حق، اعتبار دارد. بنابراین با توجه به اینکه اهداف سازمانی (سازمان‌های اقتصادی و اجتماعی تا سازمان حکومتی) نیز در جامعه اسلامی باید لزوماً در جهت اهداف اسلامی و مطابق نظام ارزشی اسلام باشد، هماهنگی اهداف کارکنان، مدیریت و سازمان در بالاترین سطح ایجاد می‌شود. نتیجه‌گیری نظام ارزشی اسلام با تبیین نظارت الهی با ویژگی‌های ممتاز خود که تمامی ابعاد زندگی انسان را در بر می‌گیرد، با در نظر گرفتن زندگی ابدی برای انسان که جزای کامل اعمال انسان را امکانپذیر می‌سازد، با بیان تقوا و آثار آن بعنوان مهمترین عامل سعادت انسان، با تکریم انسان و اختیار و آگاهی او زمینه تحقق خودکنترلی در عالی‌ترین سطح در انسان را فراهم می‌سازد و از طرف دیگر تمهیدات عملی برای تذکر و گرایش به این ارزش‌ها و تحقق آثار آن (از جمله خودکنترلی) در دین اسلام ارائه شده

است. البته تحقق این خودکنترلی در سطح سازمان و در جهت اهداف سازمانی منوط به هماهنگی اهداف سازمان با نظام ارزشی اسلام می‌باشد که این موضوع در جامعه اسلامی مفروض در نظر گرفته شده است. پی‌نوشت‌ها: * دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته معارف اسلامی و مدیریت دانشگاه امام صادق علیه السلام ۱- Management by objectives ۲- «وكان الله على كلّ شىءٍ رقيبا» (سوره نساء، آيه ۱) و نیز ر.ك. (سورهٔ احزاب، آيه ۵۲)، (سورهٔ بقره، آيه ۹۶)، (سورهٔ بقره، آيه ۱۱۰) و.... ۳- «ولله ملك السّموات و الأرض و ما فيهنّ و هو على كلّ شىءٍ قدير» (سورهٔ مائده، آيه ۱۲۰) و نیز ر.ك. (سورهٔ تغابن، آيه ۱)، (سورهٔ مائده، آيه ۱۷). ۴- «إنّ الله بالنّاس لرئوف رحيم» (سورهٔ بقره، آيه ۱۴۳)، «من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها و من جاء بالسّيّئة فلا يجزى إلاّ مثلها و هم لا يظلمون» (سورهٔ انعام، آيه ۱۶۰). ۵- «قل متاع الدّنيا قليل و الآخرة خير لّمن اتّقى». ۶- «وما هذه الحياة الدّنيا إلاّ لهو و لعب و إنّ الدّار الآخرة لهى الحيوان لو كانوا يعلمون» (سورهٔ عنكبوت، آيه ۶۴). ۷- «إنّه يبدأ الخلق ثّم يعيده ليجزى الّذين ءامنوا و عملوا الصّالحات بالقسط و الّذين كفروا لهم شراب من حميم و عذاب أليم» (سورهٔ يونس، آيه ۴). ۸- «يوم تجد كلّ نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء» (سورهٔ آل عمران، آيه ۳۰). ۹- «من هانت عليه نفسه فلا تأمن شره». ۱۰- «من كرمت عليه نفسه لم يهنها بالمعصية». ۱۱- «ولقد كرّمنا بنى آدم و حملناهم فى البرّ و البحر و رزقناهم من الطّيّبات و فضّلناهم على كثير ممّن خلقنا تفضيلا». ۱۲- «طلب العلم فريضة على كلّ مسلم». ۱۳- «أن اعبدونى هذا صراط مستقيم». منابع و مآخذ: ۱. قرآن کریم. ۲. ابن‌شعبه، حسن بن علی، قرن ۴ق (۱۳۸۲)، تحف‌العقول عن ال الرسول صلی‌الله‌علیهم. التمحیص، قم: ذوی‌القربی. ۳. الوانی، سیدمهدی (۱۳۷۹)، مدیریت عمومی، تهران: انتشارات نی، چاپ چهاردهم. ۴. ایران‌نژاد پاریزی، مهدی (۱۳۷۸)، روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، تهران: مؤسسه تحقیقات و آموزش مدیریت. ۵. تمیمی‌آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۶۶)، غررالحکم و دررالکلم، ترجمه و شرح جمال‌الدین محمد خوانساری، تهران: دانشگاه تهران، ج۲. ۶. صادقپور، ابوالفضل (۱۳۵۳)، نظریه جدید سازمان، مدیریت و علم مدیریت، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی. ۷. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب [بی‌تا]، اصول کافی، ترجمه و شرح جواد مصطفوی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اهل‌بیت علیهم‌السلام.

*-http://www.isu.ac.ir/publication/Andesh-ye-Sadiq/Andesh-ye-Sadiq_۲۳/Andesh-ye-Sadiq_۲۳۰۲.htm

سیری در سیره نبوی

اثر : متفکر شهید استاد مرتضی مطهری- تلخیص: غلامرضا عباسی چاپ سی و هفتم : مهر ۱۳۸۵ مطابق رمضان ۱۴۲۷تعداد : ۲۵۰۰۰ نسخه حروفچینی ، لیتوگرافی ، چاپ و صحافی : موسسه چاپ فجر (۱۰۰۱۳۹۵) تلفن : ۳۳۱۱۹۷۹۶ناشر : انتشارات صدرا (با کسب اجازه از شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید) کلیه حقوق چاپ و نشر مخصوص ناشر است . فهرست مطالبموج اسلامی

خشیت الهی   تذکر   ایمان اجبار بردار نیست   سیری در سیره نبویاثر استاد شهید مطهری موج اسلام اسلام در تاریخ چهارده قرنی خود نه تنها ضربه و صدمه ای از نهضتهای فرهگی ندیده است بکله خود موجد نهضتهای عظیم فرهنگی شد . تمدن و فرهنگ را در خدمت خویش گرفت و رهبری کرد و به آنها جان و ایمان داد و قوی وپایدارشان ساخت . اسلام پیمان خویش را ، با عقل سخت استوار کرده است عقل را به عنوان یکی از ارکان اصلی دین پذیرفته ، بالاتر ، پیامبر درونی اش خوانده است از طرف دیگر ملک و ملکوت دنیا و آخرت ، جسم وروح ، ظاهر و باطن ، ماده و معنی را یکجا در نظر گرفته و همه جانبه شایسته و مجریانی لایق به جهان عرضه کرده است از این رو عجیب نیست که وقتی امروز در فاصله چهارده قرن تمام ، کارنامه مشعشع این آیین پاک را مطالعه می کنیم آن را مملو از افتخارات می بینیم . و نیرومندترین و مجهزترین مخالفان اسلام در طول این چهارده قرن مسیحیان بوده اند هنگامی که به تاریخچه داوری این رقیب نیرومند می نگریم می بینیم دوره به دوره به سوی انصاف گراییده است و این خود از طرفی نشانه وجدان جهانی است و از طرف دیگر نشانه حقیقت اسلام است و این خود می رساند که از وحی سرچشمه گرفته اسلام و پیام خدای بشر برای بشر است و چیزی جز نجات بشر ندارد . آری یکی از منابع شناخت از نظر اسلام ، سیره اولیاء و پیشوایان اسلام یعنی از شخص پیامبر اکر تا ائمه اطهار و به عبارت دیگر سیره معصومین است . که گفته هاشان به جای خود ، شخصیتشان یعنی شیوه و روششان منبعی است برای شناخت و سیره شخصیت پیغمبر برای ما یک منبع الهام از خداوند است که سیره ائمه هم همینطور فرق ، پیغمبر اکرم ندارد .و این ما شیعیان هستم که ظلم کردیم نظیر ظلمی که درمورد قران کرده ایم ، و در مورد سیره پیغمبر اکرم و ائمه اطهار کرده ایم که وقتی می گویند پیغمبر چنین بود می گوییم او که پیغمبر بود یا وقتی می گویند علی چنین بود می گوییم او که علی بود . آنها را از آب و خاک و دگر شهر و دیار دگر می دانیم و سپس می گوییم به ما مربوط نیست . این شعر چقدر گمراه کننده برداشت شد که می گویند : « کار پاکان را قیاس از خود مگیر » اینکه انسان خودش را دارای یک احساساتی می بیند و دیگران را نیز چنین بداند اشتباه بزرگی است مثلاً فردی نمی تواند یک نماز با حضور قلب بخواند می گوید ای بابا ! دیگران هم همین جور هستند مگر می شود نماز را با حضور قلب خواند یعنی خودش را مقیاس پاکان قرار می دهد و این غلط است و ما نباید دیگران را به خودمان قیاس کنیم و کار پاکان را قیاس از خود مگیر یعنی خودت را مقیاس پاکان قرار نده و این شعر اغلب می خوانیم دیگران مقیاس خود قرار نده و این گمراه کننده است .همان طور که قرآن را برداشتیم و به طاقچه بالا گذاشتیم و به طاق آسمان کوبیدیم سیره انبیاء و اولیاء مخصوصاً سیره پیغمبر اکرم و علی (ع) و اولادش را برداشتیم . و به آسمان کوبیدیم و گفتیم او پیغمبر است و حضرت زهرا هم که دیگر حضرت زهراست و حضرت علی هم که حضرت علی است نتیجه اش این شد که اگر یک عمر برای ما تاریخ پیغمبر و سلاله اش را بگویند برای ما درس نصحیت یا اگر یک عمر بیایند و درباره علی حرف بزنند . اصلاً ککمان نمی گزد می گوییم علی که نمی شود مقیاس ما قرار گیرد یا یک عمر برای ما از امام حسین (ع) حرف می زنند ککمان نمی گزد که باید در راه اسلام هم یک قدم برداشت و با این بیت شعر منبع شناخت را هم ازما گرفتند و این درصورت که اگر این جور می بود خدا به جای پیغبر فرشته می فرستاد و این در حالیاست که پیغمبر و ائمه اطهار یک انسان کامل هستند یعنی مشخصات بشریت را دارند . با کمال عالی ، وفوق ملکی ،یعنی مانند یک بشر گرسنه می شوند و غذا می خورند و می خوابند و غریزه جنسی دارند و عاطفه دارند و احتیاج به خواب دارند لهذا هم می توانند مقتدا باشند و اینها هستند که عواطف و جنبه های شرعی شان از ما قوی تر است و در عین حال در جنبه های کمال انسانی از فرشته و از جبرئیل امین بالاتر و لهذا می توانند مقتدا باشند زیرا در مقابل رضای حق پا روی همه احساسات خود می گذارند . و بنابراین یکی از نعمتهای خدا بر ما مسلمین و یکی از افتخارات ما مسلمین نسبت به پیروان ادیان دیگر این است که از طرفی قسمت بسیاری از سخنان پیغمبر ما که شک نیست که سخن ایشان است یعنی متواتر و مسلم است ، امروز در دست ماست در صورتی که هیچ یک از ادیان دیگر نمی توانند چنین ادعایی بکنند که به صورت قطع بگویند فلان جمله جمله ای است که از زبان مثلاً عیسی شنیده شده است و از طرفی دیگر تاریخ پیغمبر ما

تاریخ بسیار روشن و مستندی است و جزء به جزء زندگی پیغمبر در دست است که این جهت هم با رهبران دیگر جهان مشارکت ندارند مثلاً خود مسیحیها از جنبه تاریخی اصلاً اعتقاد به تاریخ میلادی ندارند و میگویند یک حوف قراردادی است نه حقیقی .ولی برای ما مسلمنی این مبنع گفتار و رفتار پیغمبر اکرم که به صورت دو منبع بسیار مسلم و تا شعاع بسیار زیادی قطعی است باید سند و راهنما باشد و بتوانیم از آن بهره بگیریم لذا هر چیز به صورت اختصار خلاصه ای از گفتار و پیغمبر اکرم را که تمایز کرده ایشان را به سایرین رهبران دیگر بررسی می نمایم .۱- عمق کلام پیغمبرعمده کلمات بزرگان این است که کلمات بسیار دقیقتی که در این کلمات گنجاینده شده ، افراد بتوانند درک کنند خصوصاً پیغمبر که درباره سخنان خودش فرمود (عمل هم نشان داد) خدا به من کلمات جامعه داده است « اعطیت جوامع الکلم » یعنی خدا به من قدرتی داده است که با یک سخن کوچک یک دنیا مطلب می توانم بگیریم با اینکه همه سخنانش را می شنیدند آیا می توانستند به عمق سخنان پیغمبر برسند ؟ ابداً :شاید حدی نود و نه شان هم نمی رسیدند و خود پیغمبر پیش بینی می کند و می فرماید سخنانی که از من می شنوید ضبط و نگهداری کنید و به نسلهای آینده تحویل بدهید و بسپارید ای بسا نسلهای آینده و خیلی دور معنی حرف مرا بفهمند از شما که امروز پای منبر من هستید لذا سخنان پیغمبر در هر رشته ای دقیقاً قرن به قرن عمق بیشتری برای آن کشف شده است .۲- عمق رفتار پیغمبررفتارهای پیغمبر هم معنی و هم تفسیر دارد و باید در آنها تعمق کرد . مخصوصاً با تعبیری که قرآن می فرماید که در وجود پیغمبر اسوه و تاسی ای است برای شما و وجود پیغمبر کانونی است که ما از ةآن باید روش زندگی را استخراج کنیم . مثلاً :سیره پیغمبر : ابتدا سیره را معنی کنیم سیره در زبان عربی از ماده شیو است سیر یعنی حرکت، رفتن و راه رفتن سیر یک نوع راه رفتن است پس یر یعنی رفتن ورفتار ولی سیره نوع و کسب رفتار و آنچه مهم است شناختن سبک و رفتار پیغمبر است که کمتر به مسئله سیره توجه شده است .مثال : شاعرها که هر کدام سبد مخصوص به خود دارند و یا سبک های متفاوت بنایی و یا سبک های مختلف هنر رفتارهای نیز سبک های مختلف دارد و سیره شناسی یعنی سبک شناسی که اولاً۔ یک کلیت دارد . و سلاطین عالم به طور کلی یک سبک و یک سیره و یک روش مخصوص به خود دارند . فلاسفه یک سبک مخصوص دیگر و ریاضت کش ها هم یک سبک به خود و پیغمبران هم به طور کلی یک سبک مخصوص به خود دارند . که پیغمبر اکرم هم یک سبک مخصوص به خود دارد و سبک پیغمبر ، متدی که پیغمبر در عمل و در روش برای مقاصد خودش به کار می برد ، بحث مادر مقاصد پیغمبر نیست بلکه روشی که پیغمبر برای هدف و مقصد خودش به کار می برد . مثلاً پیغمبر تبلیغ می کرد روش تبلیغی چه روشی بود وسبک تبلیغی چه سبکی بود ؟ یا سبک قضاوتش چه سبکی بود یا سبک پیغمبر در زن داری چگونه بود و سبکش در معاشرت با اصحاب و مریدها چگونه بود . سبک و روش پیغمبر در رفتار با دشمنان چه بود که ابتدا سبک های مختلف را روشن کنیم . الف- سبک های مختلف در رفتار رهبرهای اجتماعی و سیاسی سبکشان یعنی آنچه بدان اعتقاد دارند فقط زور است . و منطقشان این است که یک گره شاخ از دو ذرع هم بهتر است یعنی غیر زور هر چه هست بریزد دور . مثلاً متد یزد الدرم بولدرم یعنی زور بر ولی متد معاویه بیش از هر چیز نیرنگ ، فریب و نفاق و حقه بازی ومکاری بود که خیلی از مردم می آمدند و به حضرت علی می گفتند تو چرا همان متدی را که معاویه به کار می برد به کار نمی بری تا کارت پیش برود ؟ یک جا وعده بده ولی بعد عمل نکن دروغ هم درآمد درآمد . بگذار کارت پیش برود . تا جایی که می گفتند شاید علی این راهها را بلد نیست و زیرکی و زرنگی معاویه را ندارد . که حضرت به آنها می فرمود چرا اشتباه می کنید به خدا قسم که معاویه از من داهیه تر و زیرک تر نیست شما خیال می کنید من که عذر به کار نمی برم راهش را بلد نیستم او غدر و نیرنگ به کار می برد و فسق و فجور می کند اگر نبود خدای متعال دوست نمی دارد غداری را ، آن وقت می دیدید من به آن معنایی که شما اسمش را گذاشته اید دها و معاویه را داهیه می خوانید آن وقت می دیدید که داهیه کیست و من داهیه هستم یا معاویه ، ودر قیامت هر غداری با پرچمی محشور می گردد و من ابداً عذر به کار نمی برم و این کار علی برگرفته از همان سبک پیغمبر اکرم بود . ب – منطق پیامبر در منطق فکری ، همه مردم فکر می کنند ولی همه مردم منطقی فکر نمی کنند و

منطقی فکر کردن یعنی انسان یک سلسله معیارها به نام منطق که در علم منطق محرز است در دست داشته باشد و تفکرش بر اساس آن معیارها باشد . و افراد بسیار کمی پیدا می شوند که تفکرشان منطبق با آن معیارها و مقیاس ها باشد . و با رفتارشان هم منطبق باشد و پیغمبر اکرم مردی بود که در عمل سیره داشت روش اسلوب داشت منطق داشت و می توان گفت که در عمل یک منطق ثابت داشت و تابع شرایط زمانی و مکانی یا شرایط زندگی یا تابع موضع گیری طبقاتی و در هر وضعی از شرایط اجتماعی و اقتصادی متفاوت نبود مثلاً- پیغمبر در شعب ابی طالب با آن جمع قلیل و اصحابی که در دره ای محبوس بودند و آب و غذاو احتیاجات به آنها نمی رسید با پیغمبری که در سال دهم هجری که همه حکومتهای جهان رویش حساب باز می کنند و در مقابل او احساس خطر می کنند که نه تنها تمام جزیره العرب تحت نفوذ اوست بلکه در حال گسترش بیشتر هم است با این حال باز یک ذره از نظر روحیه با هم فرق نمی کنند و قرآن می فرماید بعضی از مردم راه ایمان و حق را تا وقتی می روند که منافعشان هم در آن راه تأمین بشود و همی قدر ببینند که ضرر دارد به آن پشت می کنند و این ایمان نیست .پس نتیجه این شد که سیره یعنی منطق عملی غیر از منطق نظری است و می شود انسان علی رغم شرایط اجتماعی و اقتصادی و موقعیتهای طبقاتی مختلف دارای یک منطق ثابت باشد یعنی تز اسلام این است و تربیت شدگان واقعی اسلام هم نشان داند که بشر می تواند چنین باشد . ج – زهد زهد در دو جمله در قرآن بیان شده در سوره حدید آیه ۲۳ . اینکه برسید به این مرحله که اگر دنیایی که دارید از شما گرفته شود غمزده نشوید ، غم دنیا شما را نگیرد و اگر چیزی ندارید ، دنیا یک مرتبه به شما رو بیاورد شاید زده نشوید . و به عبارت دیگر اگر تمام دنیا در دست شماست چنانچه آن را از شما بگیرند تو همان آدم باشی که هیچ نداشته باشی ، و همه دنیا را هم به تو بدهند تو همان آدم باشی و پیامبر اکرم مصادق کامل زهد بود . د – بعد و نحس ایام در نزد پیامبر در منطق علمی بسیاری از سبک ها از اساس منسوخ است و اسلام هم آنها را منسوخ کرده مثلاً پیامبر در کارها و در متد خویش از لعد و نحس ایام استفاده نمی کرد بکله به خدا توکل داشت و ازمجموع روایاتی که از اهل بیت اطهار رسیده است این مطلب استنباط می شود که این امرو یا اساساً اثر ندارد و یا اگر هم اثر دارد توکل به خدا و توکل به پیغمبر و اهل بیت پیغمبر اثر اینها از بین می رود و یک مسلمان و شیعه واقعی در عمل به این مورد اعتنا نمی کند . ذ – اخلاق در پیغمبر اصول اولیه اخلاق ، معیارهای اولیه انسانیت به هیچ وجه نسبی نیست و مطلق است ولی معیارهای ثانوی نسبی است و در سیره رسول اکرم یک سلسله اصول باطل و ملغی هستند یعنی پیامبر در سیره و روش خودش در منطق عملی خود هرگز از این روشها در هیچ شرایط استفاده نکرده است از قبیل :۱ – اصول ملغی :الف : اصل غدر : اکثریت قریب به اتفاق سیاستمداران جهان از اصل غدر و خیانت برای مقصد و مقصودشان استفاده می کنند مثلاً حتی می گویند سیادت در اخلاق معنی ندارد و پیامبر اکرم و اهل بیت از اصل غدر و خیانت پیروی نمی کنند و او به قیمت اینکه آنچه دارد و حتی خلافت را از دستش برود . زیرا معتقدند که آنها پاسدار اصول انسانی و صداقت ، پاسدار امانت ، پاسدار وفا و پاسدار دوستی هستند . مثل علی (ع) که حتی به مالک اشتر هم توصیه می کند می گوید مالک با هر کسی پیمان بستی و لوبا کافر مبادا پیمان خودت را نقض کنی و قرآن هم می فرماید مادامی که از مشرکین و بت پرستان با پیغمبر به عهد خودشان وفادار هستند شما هم وفادار باشید و آن را نشکنید اما اگر آنها را شکستند شما نیز بشکنید .ب : اصل تجاوز قرآن می فرماید حدی در کار است حتی در مورد مشرک و می گوید ای مسلمانان ! با این کافران که با شما می جنگند بجنگید ولی حد را از دست ندهید حتی پیغمبر اکرم و حضرت علی (ع) در جنگها توصیه می کردند که وقتی دشمن افتاده و مجروح است مثلاً دیگر دستی ندارد با تو بجنگد به او کاری نداشته باشید یا مثلاً آب را بر آنها نبندید و در دوره فتح مکه در سوره مائده می فرماید : ای اهل ایمان ، ما می دانیم دلهای شما از اینها پر از عقده وناراحتی است شما از اینها خیلی نارحتی و رنج دیدید ولی مبادا آن ناراحتیها سبب شود که حتی درباره این دشمنیها از حد عدالت خارج شوید .ج – اصل انظلام و استرحام پیغمبر هرگز از این دو اصل پیروی نکرد .یعنی آیا بوده در یک جایی که چون دشمن را قوی می دیدند به یکی از این دو وسیله چنگ بزنند یکی اینکه استرحام کنند یعنی گردنشان را کج کنند و شروع به

التماس کردن ناله و زاری کردن که به ما رحم کن . ابداً انظلام هم همین طور انظلام یعنی تن به ظلم دادن که این هم ابداً ولی گاهی یک سلسله اصولی که نسبی هم بود استفاده می کرد مثل اصل قدرت و اصل اعمال زود و اسلام در همه زمانها ، مادام که دشمن وجود دارد توانا بودن برای اینکه دشمن طمع نکند نه توانا بودن برای تو سر دشمن زدن و پیغمبر اکرم در سیره خودش گاهی اعمال زور هم می کرد ولی به طور نسبی یعنی در یک مواردی اعمال زور را اجازه می داد آنجایی که هیچ راه دیگری باقی نمانده بود مثال تعبیر که علی (ع) درباره پیغمبر اکرم می فرماید که پیغمبر طبیب منظور پزشک بدن نیست بلکه مقصود پزشک روان و پزشک اجتماع است . و می خواهد بگوید روش پیغمبر روش یک طبیب معالج با بیماران خودش بود یک طبیب معالج با بیمار چگونه رفتار می کند ؟ از جمله خصوصیات طبیب معالج نسبت به بیمار ، ترحم به حال بیمار است سپس گنهکاران لایق ترحم اند یعنی چه ؟ آیا چون لایق ترحم اند پس چیزی به آنها نگوییم ؟ یا نه اگر مریض لایق ترحم است یعنی فحشش نده ولی بی تفاوت هم نباش معالجه اش کند ، پیغمبر اکرم روشش یک طبیب معالج بود ولی مثل طبیب سیار بود طبیب ثابت پیغمبر سراغ مریضهای اخلاقی و معنوی می رفت و در تمام دوران زندگی اش کارش این بود .و حضرت علی می فرمود ، پیغمبر هم با نرمش رفتار می کرد و هم با خشونت ولی جای هر کدام را می شناخت هم مرهم داشت هم میسم (یعنی در یک دستش مرهم بود و در دست دیگر میسم (آلت جراحی و آلت داغ کردن) و – سادگی در زندگی و دوری از ارعاب پیغمبر اکرم در زندگی سادگی را انتخاب کرده بود و در همه چیز در خوراک و پوشاک در مسکن ، در معاشرت و برخورد ، با افراد روشش سادگی است و از روش ارعاب اجتناب می کرد اگر چه همه قدرتمندان عالم از روش ارعاب استفاده می کنند و در نهایت سادگی ولی همان سادگی آن جلال و جبروتها و حشمتهای حاکمان را خرد می کرد و حضرت علی می گوید که پیغمبران در زی قناعت و سادگی بودند و این سیاستشان بود سیاست الهی آنها هم دلها را پر از می کردند ولی نه با جلال و دبدبه های ظاهری بلکه ، با جلال معنوی که توام با سادگی ها بود و پیغمبر از جلال و حشتمها تنفر داشت حتی در مجلسی که می نشست می گفتن به شکل حلقه بنشینید که مجلس بالا و پایین نداشته باشد و وقتی هم که رحلت نمودند با وجود یک دختر خود ، چیزی باقی نگذاشتند .ر – کیفیت استخدام وسیله در سیره پیغمبر یکی از مسائلی که از سیره رسول ا... باید آموخت کیفیت استخدام وسیله است .انسان اولاً باید در اهداف خودش یعنی در هدفهای مسلمان باشد یعنی هدفش مقدس و عالی و الهی باشد ثانیاً باید در استخدام وسیله برای همان هدفها هم واقعاً مسلمان باشد برای هدف مقدس از هر وسیله ولو وسایل نامقدس استفاده نمی کرد بلکه از وسیله مقدس استفاده می کرد . مثالهایی را ذکر می کنیم تا مطلب روشن شود . استفاده از وسیله نامشروع در تبلیغ دین هدف هر چند تبلیغ برای دین باشد ولی از وسیله نامشروع نباید استفاده کرد مثل کسی که بانی مسجد می شود نباید برای ساخت آن به دروغ و چاپلوسی نسبت به دیگران بپردازد تا اینکه پول بیشتری بگیرد . جعل حدیث کسانی بودند برای اینکه مردم را هدایت و راهنمایی کنند حدیثی از پیغمبر و امام جعل می کنند و غرضشان هدایت مردم است اگر چه هدف مقدس است ولی کاری ناپسند است و انبیاء هرگز در سیره و روش خودشان برای رسیدن به حق از باطل استفاده نمی کنند و برای رسیدن به حق هم از خود حق استفاده می کنند . و بدعت و نوآوری در دین جایز نیست و بدعت یعنی کسی بیاید چیزی را که جزء دین نیست به نام دین وارد دین کند به طوری که مردم خیال کنند این جزء دین است و عکسش هم هست چیزی را که جزء دین هست کاری کند که مردم خیال کنند این جزء دین نیست و حدیث است اگر کسی بدعتی در دین ایجاد می کند بر دیگران حرام است که با و دید و بازدید کنند .ز : استفاده نکردن از جهالت مردم به نفع دین و خود از خواب غفلت مردم ، از جهالت و نادانی مردم به نفع دین استفاده نمی کرد حتی موقعی که فرزند پیغمبر وفات کرد ومصادف شد با خورشید گرفتگی و مردم خیال می کردند که به خطر حزنی که عارض پیغمبر اکرم شده است و این امر سبب شد که عقیده و ایمان مردن به پیغمبر اضافه شود ولی پیغمبر سکوت نکرد و آمد بالای منبر و صحبت کرد و خاطر مردم را راحت کرد و گفت اینکه خورشید گرفت به خاطر بچه من نبود و از سکوتش استفاده نکرد . پس در راه دعوت به حق وحقیقت و در راه عبور

دادن مردم از بی ایمانی به ایمان از هر وسیله ای نمی شود استفاده کرد .مسئله دوم مسئله ارزش تبلیغ و شرایط تبلیغ پیامبر است یکی از آموزشهای لازم از سیره مقدس پیامبر اکرم به آموزش نحوه دعوت به حق ونحوه تبلیغ ورساندن پیام حق به مردم است . دعوت و ابلاغ پیام فرق دارد با پیام و ابلاغ پیامهای دیگر زیرا برداشت خود قرآن این است که این کار مهم و دشوار است مثلاً در مورد حضرت موسی وقتی که می گویند برو پیام خدا را به فرعون وفرعونیان ابلاغ کن احسان می کند بار بسیار سنگن و رسالت فوق العاده مشکلی به دوش او گذاشته است خدا ، لذا تقاضا می کند که پروردگارا به من شرح صدر بده یعنی ظرفیت روحی بسیار وسیع و تحمل فوق العاده زیاد بده و کار را بر او آسان کن و حتی از خداوند درخواست کمک می کند که برادرش هارون را کمك او قرار دهد . ولی خطاب قرآن به رسول اکرم در سوره مبارکه نشرح می فرماید که آیا ما به تو شرح صدر ندادیم و به تو ظرفیت فراوان دادیم و برعکس موسی که می گوید این بار سنگین را برای من سبک و آسان کن قرآن به پیغمبر می گوید که این بار سنگین را از دوش تو برداشتیم و این بار هم جزء بار دعوت و تبلیغ و مواجه شدن ، با مردم نیست و هدایت و راهنمایی مردم به سوی پروردگار است . ودر آیه مزمل قرآن اشاره می کند ما عن قریب سخن سنگینی به تو القاء می کنیم و این بدین معنا که خود سخن که سبکی و سنگینی ندارد بلکه محتوای سخن و اجرای مدلول سخن است که ممکن است سخت و دشوار باشد درباره ارزش مسئله تبلیغ اینکه بعضی از مسائل بحق ارزش آن را درک کرده ایم و قهراً آن را در سطح خودش می شناسیم مثلا امر افتاء و فتواد دادن که لااقل ۹۵٪ جامعه می شناسند که افتاء کاری است سنگین و درسطح بسیار بالا ، نه افرادی زود جرأت می کنند که چنین ادعایی کنندو نه اگر افراد خوش اشتهایی این ادعا را کردند جامعه زود می پذیرد . ولی مسئله دعوت مردم به سوی حق ، مسئله تبلیغ مردم ، مسئله ارشاد و هدایت مردم ، مسئله حرکت دادن مردم به سوی خدا که سخن سخن حرکت دادن است (سطح آن شناخته نشده است) . خیلی از مکتبها هستند که بشر را حرکت می دهند و خوب هم حرکت می دهند اما به سوی آخور به سوی منافعشان به سوی حقوقشان که بالاخره منافعشان در حقوقشان است ولی حرکت پیغمبرها به غیر از منافع حقوق دیگری هم است آن که انسان را از منزل نفس به سوی حق سوق می دهند . بشر را از خودی رهاندن و به حق رساندن یعنی بشر را از درون خودش علیه خودش برانگیختن نه تنها شمای مظلوم را علیه من ظالم بر می انگیزد من ظالم را هم احیاناً در خیلی موارد علیه خودم برانگیزد که توبه کنم و این حرکت دادن انسانها از خودی ، خودخواهی ، نفس پرستی و نفع پرستی به سوی حق پرستی و حقیقت پرستی کاری بسیار دشوار و سختی است . س : ابلاغ به عقل و فکر :ابلاغ دگر چه کار آسانی است مثل مأمور دادگستری که اخطاری را به اطلاع متهم می رساند ولی پیغمبران که بلاغ مبین دارند و وظیفه شان فقط این نیست که مطالب را به گوش مردم برسانند بالاتر از ابلاغ به حسن وچشم باید ابلاغ به عقل و فکر کنند تا مطلب آنچنان بیان کنند تا به عقل نفوذ کند و عقل چون دروازه خودش را بسته است و جزء با ابزار و مرکب برهان و استدلال به تعبیر قرآن (حکمت) پیامی در خودش نمی پذیرد و اینکه قرآن در سوره نحل (۱۲۵) اولین چیزی که بیان می کند حکمت است ، مردم را به راه پروردگارت بخوان ای داعی الله و می گوید ای پیغمبر ما تو را فرستادیم که نذیر باشی بیم دهنده و به این معنا باشی ، اعلام خطر کننده باشی و تورا فرستادیم که نویدبخش و نوید دهنده باشی چس می توان این نتیجه را گرفت که قرآن راهش را معین کرده و آن هم دعوت به خداست .دعوت به بزرگترین حقایق عالم است دعوت به چیزی است که عقلهای بشر را می شود به آن سو هدایت کرد و حرکت داد ، دعوت به چیزی که باید عقلها آن را بپذیرند با چه با دلیل و برهان و حکمت و سخن منطق ، و اینکه قرآن می گوید ، با بلاغ مبین ، آشکار و آشکار کننده آن دعوت کننده ای آن داعی آن مبلغی در هدف خودش به نتیجه می رسد که بلاغش مبین باشد بیانش در عین اینکه در اوج حقایق است ساده باشد و روشن باشد عموم فهم باشد . مردم حرفش را بفهمند و درک کنند . ز : نصح و خلوص سخن پیامبر نصح یعنی خیرخواهی به معنی سخنی که از روی خلوص باشد یعنی از کمال خیرخواهی طرف و از سوز دل برخاسته باشد . و آن کس می تواند داعی الی الله و مبلغ پیام خدا باشد که سخنش نصح باشد یعنی هیچ انگیزه ای جز خیر و مصلحت مردم نداشته باشد و سخنش از سوز دل برخیزد .

سخن کز جان برون آید نشیند لاجرم بر دل و سخنی که فقط از زبان بیرون بیاید و دل از آن بی خبر باشد از گوشهای مردم تجاوز نمی کند . این است که پیغمبر از خداوند می خواهد که بتواند در نهایت خلوص پیام خدا را به مردم عرضه بدارد . ص : پرهیز از تکلف : شرط دیگر تبلیغ دین پرهیز از تکلف است و تکلف یعنی به خود بستن ، خود را به مشقت انداختن مثل چیزی را که اعتقاد ندارد و می خواهد اعتقادش را در دل مردم وارد کند که دروی بالاتر از این نیست و معنی دیگر آن که ابن مسعود و و مفسرین گفته اند « قول به غیر علم » است یعنی غیر از پیغمبر و امام هر کس دیگر را شما در دنیا پیدا کنید و بخواهید همه مسائل را از او سوال کنید قهراً نمی داند ولی این پیغمبر و علی بودند که می فرمود « سلونی قبل ان تفقدونی » بپرسید از من قبل از آنکه مرا نیابید . ح : روش های استفاده نکردن تبشیر و انذار و تنفیر درروش تبلیغ یکی از این روشها ، تبشیر یعنی مژده دادن و انذار یعنی ترساندن (اعلام خطر کردن) و تنفیر یعنی عمل فراردادن است .تبشیر را قائد هم گویند یعنی جلوکش ، کسی که مهار اسب یا شتری را می گیرد از جلو می رود و حیوان پشت سرش او را می گویند قائد و انزار حکم حکم سائق گویند یعنی کسی از پشت سر ، حیوان را می راند . بنابراین تبشیر حکم قائد را دارد و انزار حکم سائق را دارد و هر دوی اینها یک عمل انجام می دهند و برای مبشر هر دو ضرروی است یعنی تبشیر و انذار هیچ کدام به تنهایی کافی نیست . تبشیر شرط لازم است ولی شرط کافی نست و انذار شرط لازم است ولی شرط کافی نیست و در دعوت ، این هر دو رکن باید توأم باشد و تنفیر هم مثل اینکه انسانی حیوانی را می کشد و بعد می خواهد او را پشت سرخودش حرکت بدهد و نوعی (های وهو) هم می کند که یک مرتبه حیوان محکم سرش را به عقب می کشد و افسارش را پاره می کند وفرار می کند این را می گویند تنفیر ، در روح انسان گاهی بعضی از دعوتها نه تنها سوق دادن و قائدیت نیست بلکه تنفیر است یعنی نفرت ایجاد کردن و فرار دادن است و این اصلی است روانی ، روح و روان انسان این طور است و پیغمبر به معاذبن جبل که برای تبلیغ به یمن فرستاد توصیه کرد کاری نکن که مردم را از اسلام فرار بدهی و متنفر کنی و مطلب را طوری تقریر نکن که عکسل العمل روحی مردم فرار از اسلام باشد . زیرا که روح انسان فوق العاده لطیف است و زود عکس العمل نشان می دهد اگر انسان در یک کاری به روح خود فشار بیاورد تا چه رسد به روح دیگران ، عکس العملی که روح انسان ایجاد می کند گریز و فرار است . و پیغمبر اکرم توصیه می کرد که عبادت را آن قدر انجام دهید که روحتان نشاط عبادت دارد و عبادت را با میل و رغبت انجام بدهید .و پیغمبر به جابر می گوید ای جابر دین اسلام دین با متانتی است ، با خودت با مدارا رفتار کن . بعد می فرماید چه تشبیه عالیی جابر ؛ آن آدمهایی که خیال می کنند با فشار آوردن بر روی خود و سخت گیری برخود زودتر به مقصد می رسند اشتباه می کنند و اصلاً به مقصد نمی رسند زیرا روحش مثل مرکبی می شود که زخم برداشته باشد و از راه می ماند و دیگر قدم از قدم بر نمی دارد نسبت به مردم هم همین طور است .خیلی از چیزهاست که اثر تنفیر دارد موجب می شود که مردم از اسلام متنفر بشوند مثل نظافت که سنت و مستحب موکد است و پیغمبر ما نظیف ترین مردم زمان خودش بود ویکی دیگر از چیزهایی که از پیغمبر هیچ وقت جدا نمی شد . استعمال عطر و بوی خوش بود ودر پیغمبر صفتی نبود که موجب تنفر مردم بشود و لو نقص جسمی .ص : خشیت الهی در پیغمبر آنان که رسالات الهی را تبلیغ می کنند دو شرط در آنها وجود دارد یکی اینکه خودشان از خدا می ترسند و دیگر اینکه از غیر خدا نمی ترسند . و بنابراین خوف خدا و خشیت الهی در قلبشان جا گرفته است و قرآن هم در سوره فاطر (۲۸) درباره مبلغ اولین شرطی که ذکر می کند خشیت ا... است که از خدا بینه و بین الله بترسد . یعنی آنچنان هیبت و عظمت الهی در قلبش ورود دارد که تا تصور یک گناه در قلبش پیدا می شود این خشیت گناه را عقب می زند و از غیر خدا از احدی نمی ترسد البته خشیت آن حالتی است که ترس بر انسان مسلط می شود و انسان جرأت را از دست می دهد یعنی شجاعت نداشتن و شهامت نداشتن در مقابل پروردگار ولی در مقابل غیر خدا جرأت محض است و یک ذره خود را نمی بازد و پیغمبر اکرم از این سیره یعنی مسئله جرأت برخوردار بود یعنی خود رانباخت و استقامت داشت و مثل کوه ایستاد حتی در اوایل اسلام و البته با خوف فرق دارد خوف یعنی نگران عاقبت و آینده بودن ، فکر و تدبیر برای آینده و عاقبت یک

کـار کردن است . ف : تـذکر در سوره ذاریات (۵۵) و غاشیه ۲۱ تا ۲۴ دو مطلب ذکر شـده یکی تفکر و دیگر تـذکر است تفکر یعنی کشف چیزی که نمی دانیم . اندیشیدن برای بـدست آوردن آنچه که نمی دانیم و قرآن دعوت به تفکر می کند و تذکر یعنی یادآوری ، تذکار یعنی به یادآوردن ، خیلی مسائل در فطرت انسان و حتی گاهی در تعلیم انسان وجود دارد ولی انسان از آنها غافل است و احتیاج به تنبیه و بیـداری دارد . احتیاج به تـذکر و یادآوری دارد و به پیغمبری می فرماید ای پیغمبر تو خیال نکن که فقط با جاعـل روبرو هستی بـا غافل هم روبرو هستی جاهل را به تفکر وادار و غافل را به تـذکر و مردم بیش از آن انـدازه که جاهل باشـند غافل و خوابنـد و خوابها را بیـدرا کن و غافل ها را متنبه و احساسـهای خفته را بیـدار کن لذا می گویند اسـلام دین جبر نیست و در ایمان جبر وجود نـدارد . چون ایمان اعتقاد است گرایش است ، علاقه است اعتفاد را که با زورد نمی شود ایجاد کرد و علاقه و مهر و محبت را که به زور نمی شود ایجاد کرد . اسـلام دین با گذشت و آسان پیغمبر اکرم می فرماید خدا مرا به شریعت ودینی مبعوث کرده است که با سـماحت (با گذشت) و آسان است .دین اسـلام سـماحت دارد . به یک انسان می گویند سـماحت یعنی انسان با گـذشت ولی دیـن بـا گـذشت است یعنی چه ؟ بله دین بـا گـذشت است ولی اصـولی دارد مثلاًـ دین به شـما می گویـد وضـو بگیر وضوبگیر ولی اگر زخم و یا بیماری در بدن تو هست و خوف وضو داری نمی گوید نه به یقین تیمم کن و وضو نگیر این معنی اش سمـاحت دین است یعنی یـک دنـده لجوج و بی گـذشت نیست یـا مثلاً در مسافرت نماز را شکسـته بخوان یا زمان مقرب یعنی زن حامله ای که نزدیک وضع حمل است لزومی بر روزه واجب بر او نیست .سـیره نبوی و گسترش سـریع اسلام : در اسلام خصوصیتی از نظر گسترش است که در مسـیحیت وحتی دینهای دیگر نیست بلکه اسـلام فوق العاده سریع پیشروی کرد چه در سرزمین عربستان و چه در خارج عربسـتان چه آسـیا و آفریقا و جاهای دیگر و اینکه چرا اسـلام سـریع پیشـروی کرد واینکه احدی به پایه پیامبر اسلام نمی رسد شاعر معروف فرانسوی لامارتین گفته سه شرط دارد :۱- فقـدان وسایل مادی ، مردی ظهور می کند و دعوتی می کند در حالی که هیـچ قـدرتی و نیرویی نـدارد و حتی نزدیکترین افرادش و خانـدانش با او به دشـمنی بر می خیزنـد .۲- سرعت پیشرفت یا عامل زمان ۳ – بزرگی هدف .حتی مسیحیت که نسبت به دینهای دیگر نفوذ بیشتری دارد و پیشرفت کرده بعد از چند صد سال که از عروج مسـیح گـذشت به اتفـاق افتـاد ولی اسـلام به علت خـوی و خلـق و رفتـار و طرز دعوت و تبلیغ پیغمـبر دیگر معجزه پیغمـبر مخصوصاً زیبایی قرآن و عمق و شورانگیزی و جاذبه قرآن عاملی شد برای نفوذ و توسعه سـریع اسـلام که حتی بعد از وفات پیغمبر هم ادامه داشت و خـدا به پیغمبرش خطاب می کنـد ای پیامبر گرامی به موجب رحمت الهی به تو ، در پرتو لطف خـدا تو نسـبت به مسـلمین اخلاق لین ونرم و بسـیار ملایم داری نرمش داری و روحیه تو روحیه ای است که با مسلمین همیشه در حال ملایمت و حلم وبردبـاری و حسن خلق و حسن رفتـار و تحمل و عفو و امثال اینها هستی و اگر این خلق و خوی تو نبود مسـلمین از دور تو پراکنـده می شدنـد یعنی این اخلاق تو خود عاملی است برای جذب مسـلمین و باید گفت که پیغمبر در مسائل فردی و شخصـی نرم و ملایم بود نه در مسائـل اصولی و کلی که در آنجـا پیغمبر صـددر صـد ۱۰۰٪ صـلابت داشت و انعطـاف ناپـذیر بود . خلاصه مطلب اینکه پیامبر با خصلتهای متمایز فراوان و روشهایی که به کار گرفت باعث شد که اولاً دین اسلام سریع گسترش پیدا کرد و همه علاقه مند به آن شدند و ثانیاً فطرت انسان به سوی توحید گرایش پیدا کرد .

کارآفرینی در نظام ارزشی اسلام

کـارآفرینی در منظر وحیـانی قرآن کریـم کـه قـانون اساسـی و اسـاس قـانونی مـا مسـلمانان اسـت. در حقیقـت، کتـاب زنـدگی، کارآموزی و حیات طیبه است و پیامبر رحمت، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نیز کار و کارآفرینی را مورد تأکید قرار می‌داد و خود به آن عمـل کرد. آن چه، از آیـات قرآن کریم بهره برداری می شود این است که دست یابی به زنـدگی شایسـته و سالم، در گرو بهره گیری از معـارف آسـمانی، تفکر، تعقـل و فعالیت مثبت، دورانـدیشانه و مفیـد است. خطوط کلی و شاهراه های وصول به

زنـدگی مطلوب، شـکوفا کردن بخشـی از اسـتعدادهای درونی و جامه ی عمل پوشاندن به آنهاست؛ زیرا این حیات دنیوی و مادی، ظرفیت شـکوفایی تام یا حتی بخش اعظم اسـتعدادهای آدمی را ندارد.در نظام ارزشـی و در جای جای کلام معصومین و به ویژه در نگاه پیامبر اعظم (صـلی الله علیه و آله) در امتداد آیات قرآن و خاستگاه وحی، امور اقتصادی و مقوله ی کارآفرینی، بخش مهمی از زنـدگی آدمی را به خود اختصاص داده است. قرآن کریم با تأکید بر عناوین و مواضع مختلف، اهمیت اقتصاد و کارو کارآفرینی را مورد تأکید قرارداده است که موارد ذیل برخی از آنهاست.۱. تجلی توحید در اقتصاد و کارآفرینیاز دیدگاه قرآن کریم، تمام هستی و به ویژه انسان ، منابع و ابزارهای تولید و تمامی فعالیت‌های تولیدی انسان، مخلوق خدا و نشان خداوندی‌اند و قرآن،همه ی آنها را آثار رحمت و فضل خـدا می داند۱ و کارآفرینان نیز تجلی‌گاه این ویژگی خداینـد و هر روز، او دست انـدرکار و نوآفرین است.۲. توجه به معـاد، اقتصـاد و کـارآفرینیقرآن کریم در جاهای مختلف تأکیـد می ورزد که تمامی اعمال آدمی در روز واپسین (قیامت)، ارزیـابی و محاسبه می شود، و حتی می فرمایـد:« بر زبان‌هـای آنهـا قفـل خاموشـی می‌زنیم و دست هـا و پاهـای آنهـا بـا مـا سـخن می‌گوینـد.» و این مقوله، عنایت ویژه ای به عمل و هم چنین رفتارهای اقتصادی دارد. قرآن کریم در این زمینه، اموری ماننـد تولیـد، توزیع، مصـرف، انگیزه ی کار، تلاش و فعالیت و در کنارآن، صـله ی رحم، احسان، انفاق، بخشـش و بـذل را مورد تأکیـد قرار می دهد.۲۳. عـدالت و دادگری در اقتصاد متعادل و کارآفرینیاصل عـدل و دادگری، همراه با توحید و معاد، از معارف مهم قرآن کریم است .۳وقتی از حضـرت علی (علیه السلام) سوؤال کردند که عاقل را برای ما وصف کن، فرمود: عاقل کسی است که هر چیز را در جای خود قرار دهد ۴از این منظر، کـارآفرین نیز دقت و خلاقیت لازم را در جهت انجام درست کار و کار درست، در زمان مطلوب و جایگاه مناسب کار، از خود بروز می دهـد..۴ نقش رهبری و مـدیریت در اقتصاد کارآفرینانهاصل مدیریت با مسأله ی حکومت و رهبری در جامعه ارتباط دارد. در راسـتای اصل توحیـد که حق کامیت را از آن خـدا می دانـد، افرادی هم که از جانب او – اداره و مـدیریت جامعه را بر عهـده می‌گیرنـد – مسؤولیت دارنـد تا در امور اجتماعی، سیاست‌گذاری و تنظیم امور اقتصادی و حرفه‌ای در سطح کلان، متناسب با شرایط و مقتضیات زمان و مکان، تدبیر کنند و کارآفرینان را مجال بروز استعداد دهند و محوریت عدالت را بر اسا سه مقوله ی آبادانی، کشف اسـتعداد (کارآفرینان)، انجام کارهای نیک و پاینده قرار دهند و این مهم ، میسر نمی شود؛ مگر با شـناخت و داشتن برنامه که خداوند کریم ارسال پیامبران از کارگاه آفرینش را مثال و شاهد می‌آورد؛ مانند ابراهیم، لوط، اسحاق و یعقوب...۵۵. ثروت قرآنی و قدرت کارآفرینیدر آیات متعدد، به طور آشـکار یا در ضـمن ضـرب المثل ها و قصه‌ها و با نگاه‌های متفاوت، به ثروت توجه شـده و بیان شـده است که حب مال و ثروت، امری فطری است ۶ و این که انسان موجودی است کارآفرین که این ویژگی، زمینه هـای کسب ثروت را در او ایجاد کرده است.۷ جمع آوری ثروت، به شـرط ادای واجبات و دوری از قاعده ی نکوهیـده ی کنز، مورد نکوهش نمی باشد؛ از این رو، قرآن، کارآفرینان متعددی، مانند حضـرت سـلیمان، داود و ذوالقرنین را مثال می زنـد که با تبحر زیاد، ثروت فراوان اندوختند؛ اما علاقه به مال را در خود تعدیل و جامعه را به فعالیت ترغیب کردند و آدمیان را از بطالت و بیکاری رها ساختند ۸ و در مقابل، سودجویان و ثروت انـدوزان نابالغ را مثال می‌زند: مانند قارون، فرعون، ولیدبن مغیره و ابی لهب که مترفان و مسـتکبرانی کنزگرا بودنـد و عشق بیش از حـد به انباشت و ثروت انـدوزی ، موجب سـقوط آنها شده است. ۹۶. سـرزنش مرفهین شـبه کارآفرینـدر آیات متعـددی نیز مرفهین شـبه کارآفرین غافل مـذمت شـده اند و رابطه ی مثبتی بین کار و ثروت و سرکشـی، در صورت عـدم ظرفیت، مطرح شـده است. چنین کسانی، در مقابل حقیقت و منافع مردم آینـده نیز می‌ایسـتند و پیامبران را که کارآفرینان اندیشه ورز کارگاه الهی هسـتند، به مشـقت می‌اندازند و در برابر نوح، ابراهیم، موسـی، طالوت و حضرت محمد (صـلی الله علیه و آله) می ایستند؛ تا حدی که حضرت نوح از ثوم خود در پیروی از ثروتمندانی که اموال و دارایی خود را نه از طریق کـارآفرینی، بلکه با حیله و نیرنگ حاصل نمودنـدو باعث گمراهی خویش شـده انـد، نفرین می نمایـد. ۱۰۷. حیات طیبه و کـارآفرینیقرآن کریم، منشأ حرکت به سوی حیـات طیبه را عمـل نیـک، فعالیت مفیـد، مثبت و سازنـده در همه ی زمینه‌های علمی،

فرهنگی، اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی بر می‌شمرد. از اختراعات بزرگ تا کوچک‌ترین کارها، مانند کنار زدن یک سنگ کوچک از وسط جاده، همه در این مفهوم گسترده جمع می‌باشند.۱۱ و تمامی این موارد، در سخنی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بیان شده‌اند؛ زیرا آدمی مساوی تلاش است و کار و تلاش، جوهره ی وجودی اوست. از این رو می فرماید: « خداوند، تلاش و کار و کوشش را بر شما مقرر داشته است؛ پس بکوشید». ۱۲کارآفرینی در سیره ی پیامبر (صلی الله علیه و آله)یکی از فصل های درخشان زندگی پیامبر معظم اسلام (صلی الله علیه و آله) ، کار و کارآفرینی و تقدیر و ترویج کار و فعالیت است. در نگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کار کردن، در ردیف جهاد در راه خدا آمده است. وی در این باره می فرماید: « هر کس از راه حلال، حلال برای استغنای خود و خانواده‌اش تلاش کند، مانند کسی است که در راه خدا جهاد کرده است و هر کس با تلاش و آبرو ، در پی حلال دنیا باشد، در مرتبه ی شهدا خواهد بود». ۱۳امام صادق (علیه السلام) ، درباره ی پیامبر می فرماید:« پیامبر ، همیشه هسته های خرما را در زمین می‌نشاند و علاقه ی زیادی به کشاورزی داشت». هم چنین ابن اثیر می نویسد: « در فدک ۱۱ درخت خرما بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، آنها را کاشته بود که از میوه ی آنها ، حجاج استفاده می کردند. عده ای نیز از آنها بهره ی اقتصادی می بردند.»از احادیث مرتبط با مقولات یاد شده، به خوبی روشن می‌شود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) ، با این که امور اجتماعی و وظایف سنگین رسالت و تبلیغ را بر عهده دشت، هم شخصاً کار می کرد و هم کار و تلاش و خلق فرصت‌ها را ترویج می کرد. او ، مروج کار و کارآفرینی بود و همواره و در تمامی زوایای حیات خویش، در هیأت یک کارآفرین اندیشه ورز، ظاهر می شد؛ او، مبدا کار و کارآفرینی را خدا می‌دانست و می فرمود: « وقتی خداوند، دری از کسب و کار و روزی را به روی شما گشود، آن را حفظ کنید» و همواره تأکید می‌کرد که « کسی که از دسترنج خود درآمد داشته باشد و کسب و کار و اشتغال داشته باشد، دوست خداوند است.» وی در فرازی دیگر، بسیار هنرمندانه ، دست ها را به نوع« دست بگیریا سایله» ، « دست بده و کارساز» و « دست مَده یا ممسکه» تقسیم کرد و کارآفرینی را در گروه دست بده و کارساز می‌داند . از نظر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، از میان این سه نوع دست، بهترین دست، دست کارساز و بخشنده است.در جایی دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به گونه‌ای دیگر، دست ها را در سه دسته ی « دست فرازین یا دست خدا» ، « دست میانی یا دست بنده ی بخشنده» و دست فرودین یا دست سایل» تقسیم می‌فرماید. از میان اینها، دست کریمانه ی خداوند و دست بنده ای که دایماً در حال بذل و احسان است، زیور خلقتند؛ اما دست سایل ، نکوهش گردیده است .۱۴رهنمودهای ده گانه کارآفرینی با الهام از سیره پیامبر (صلی الله علیه وآله)در ترویج کار و کارآفرینی ، اندیشه ی خیرخواهانه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مورد تصدیق مورخان و صاحب نظران بوده و هست و آن چه از سخنان ایشان استفاده می شود، این است که در شکوفا کردن استعدادهای نهانی و جامه ی عمل پوشاندن به آرمان ها و تبدیل مرحله ی فکر و اندیشه به عمل و محصول ، ده گام اساسی زیر را باید طی نمود.۱. ضرورت آموختن یک کار و پیشهپیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) منادی آموختن مهارت‌های مختلف است؛ لذا می‌فرماید: « خداوند بنده‌ای را دوست دارد و آنان، کار و پیشه ای را بیاموزد تا به وسیله آن، از مردم، بی نیاز گشته، از کابوس هراس انگیز فقر، رهایی یابد».۲. زمان شناسیزمان شناسی در کار، بسیار مهم است و چه بسا کارهایی که به خاطر انتخاب زمان نامناسب، با شکست مواجه شده‌اند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: « کسب و کار، در گرو زمان و فصل مناسب خویش است.» ۱۵۳. سنتی گریزیمردم سست، جامعه ی کسل را رقم می زنند و جامعه ی کسل، آینده ی خمود و کم تحرک را به ارمغان می‌آورد؛ لذا پیامبر رحمت (صلی الله علیه و آله) ، از کسالت و سستی ، به خدا پناه می برد و می فرماید :« خدایا! به تو پناه می برم و از کسالت و سستی و به تو پناه می برم از فقر و کفر» و باز می فرماید :« خداوند، انسان بیکار و بی تحرک در کارهای دنیا و آخرت را دشمن می دارد».۴. تداوم و استواریکی از ویژگیهای فاخر کارآفرینان، استواری، استحکام، تداوم و شکست ناپذیری است؛ لذا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) ، ضمن تشویق به انتخاب یک کار دقیق، می فرماید:« هر کسی از شما که کاری را انجام می دهد، باید آن را با استواری ، استحکام و مداومت به سرانجام

برساند»۱۷ و نیز می‌فرماید: « بـا فضـیلت تریـن کارهـا، بـادوام تریـن آنهـاست؛ ولـو انـدک باشـد».۱۸۵. سودرسانیاز ویژگی هـای کارآفرینان، خلق فرصت ها، استقبال از خطرها، خرج سرمایه ی فکری و مادی، عبور از ناشناخته ها و خلق « همه چیز» از «هیچ» و سپس ترک آن برای دیگران و ایجاد فرصتی دیگر است و این خلق واگذاری، در چرخه ی تداوم قرار می گیرد و نتیجه ی آن، سودرسانی به دیگران است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این باره می فرماید : « بهترین مردم، کسی است که برای مردم، سودمند تر باشد» ۱۹۶. کسب دانش و مهارت لازمحالت جست و جوگری و کسب اطلاعات، ، از ویژگی‌های کارآفرینان است که کارهای خود را بر اساس اطلاعات متقن و با تدبیر انجام می دهند. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ، در این باره می‌فرماید: « ای پسر میعود! هرگاه تصمیم به کری گرفتی، آن را از روی علم و عقل انجام بده و از این که بدون اندیشه و علم، اقدام به کاری کنی، پرهیز کن».۷.رابطه دوستانه و صحیحاز ویژگی‌های کارآفرینان، رابطه ی آنان با اطرافیان خود در محیط کار است که اغلب، دوستانه، غیررسمی و سودرسان است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره فعالیت های مختلف می‌فرماید: « در اسلام ، نه تحمل زیان جایز است و نه ضرر رساندن به دیگران و فریب آنها . روابر، باید شفاف ، دوستانه و صادقانه باشد».۸. صداقت حرفه‌ایویژگی دیگر کارآفرینان ، صداقت حرفه‌ای و عدم طمع ورزی است. این مسأله، هم در اعتماد به کارآفرین و هم در تداوم همکاری با او، مؤثر است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این باره می فرماید: « هر گاه فردی برای یک کار مشخص، فرد دیگری را به فعالیت فرا خواند، باید حقوق او را به طور کامل بپردازد» و نیز می فرماید: « هر کس فردی را به فعالیت فرا می خواند، پیش از کار، او را از اجرتش آگاه سازد.»۹. پشت کار و خلاقیتکارآفرین، علاوه بر تصمیم گیری صحیح، مناسب و دقیق، فردی است که دارای ایده و فکر جدید باشد و در حوزه ای وسیع، از خلاقیت و پشت کار برخوردار باشد. زمانی که یک کارآفرین ، احساس ذوق و هیجان می کند، به یک فکر و ایده ی جدید می‌رسد و آن گاه، پشت کار لازم را از خود نشان می‌دهد، کارآفرین، همواره در تکاپو و خلاق است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جدیت و پشت کار را ستایش می کند و می فرماید: « هر کس به دنبال کاری رود و در آن، پشت کار به خرج دهد، یقیناً به نتیجه می رسد».۱۰. احتکارگریزی و مولد بودنکارآفرین نو آور، همیشه در ال خلق و ایجاد است و به کم قناعت نکرده، زیاد را هم انباشته نمی کند و در عین حال، فردی احتکارگریز و در حال حرکت است و همواره احساس نیاز به توفیق بیشتر ، او را از تکیه به وضع موجود، رها می‌سازد . پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ، ضمن ستایش بی نیازی و غذا می‌فرماید:« دارا بودن و بی‌نیازی ، بهترین یاور انسان در حفظ تقواست» و تأکید می فرماید که « از احتکار بپرهیزید».پی نوشت۱. اعراف ، آیه ۵۷، اسراء، آیه ۱۲، ملک ، آیه ۱۵.۲. مطففین، آیات ۱–۵، فاطر ، آیه ۹.۳. آل عمران، آیه ۱۸؛ نساء، آیه ۱۳۵ ؛ مائده، آیه ۸؛ نمل ، آیه ۹۰؛ نساء ، آیه ۵۸؛ آل عمران، آیه ۲۱.۴. نهج البلاغه ، قصار . ش ۲۳۵.۵. شوری ، آیه ۱۵؛ حشر، آیه ۷ \انبیا، آیه ۷۲؛ مریم، آیه ۵۴–۵۵؛ توبه، آیه ۱۰۳.۶. آل عمران، آیه ۱۴.۷. ملک ، آیه۱۵.۸. سبأ ، آیه ۱۲–۱۳؛ کهف، آیه ۹۵ و۹۸ ؛ سباء ، آیه ۱۰–۱۱.۹. قصص ، آیه ۷۹؛ یونس، آیه ۸۸؛ قلم ، آیه ۱۲–۱۵؛ مدثر آیه ۱۲؛ مسد، آیه ۱–۲.۱۰. انفال، آیه ۴۷؛ شوری ، آیه ۲۷؛ سباء ، آیه ۳۴–۳۵ ؛ نوح ، آیه ۲۱–۲۷؛ یونس، آیه ۸۱.۱۱. مکارم شیرازی ، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۸۹.۱۲. رسول اکرم، نهج الفصاحه.۱۳. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۰.۱۴. همان، ص ۱۰۶.۱۵. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۵.۱۶. نهج الفصاحه، ج ۲۲۱.۱۷. همان.۱۸. همان، ح ۳۴۴.۱۹. همان، ح ۳۱۷.دکتر حسین خنیفر / ماهانامه ی فرهنگی اجتماعی دانشجویی پُرسمان،تیرماه ۱۳۸۵،شماره ی ۴۶،صص ۵ و ۴

تجارت از دیدگاه اسلام

مهین کوشک آباد

مقدمه : تجارت در قانون اساسی جمهوری اسلامی و در نظام اقتصادی به عنوان یکی از بخش های ممتاز قانون گذاری و ضابطه

گـذاری مورد عنایت قرار گرفته است اصولاً موضوع تجارت شامل : خریـد یا تحصیل هر نوع حال به قصـد فروش یا اجاره تصـدی حمل و نقل و ایجاد هر گونه تسـهیلات تجاری ، ایجاد نمایشـگاه های عمومی ، عملیات صرافی و بانکی و فعالیتهای دریایی تجاری و کشتیرانی و اموری از این قبیـل می باشـد که در قـانون تجـارت مصوب ۱۳۱۱ به عنوان« عملیـات تجـاری » ذکر گرده انـد . قانون تجـارت ایران نخستین بـار در سال ۱۳۱۱ تـدوین و بعـدها به موجب لاـیحه قانون اصـلاح قسـمتی از قانون تجارت در سال ۱۳۴۷ به تصویب مجلس وقت رسـید . واژه بازرگـانی یـا تجـارت در لغت به معنـای به کـا گیری سـرمایه برای دستیابی به سود می باشـد . در اقتصاد ، تجارت یکی از مشاغل خدماتی است که عهده دار توزیع کالاهای تولید شده است و بازرگانان کالاهای مورد نیاز مردم را از تولید کنندگان خریداری می کنند و در دسترس متقاضـیان قرار می دهند . . در دوران گذشته بخشی از مسئولیت توزیع را تولیـد کننـدگان به عهـده داشتند و پس از تولیـد اقـدام به فروش و توزیع آن می نمودنـد ولی با رشـد تکنولوژی و بروز انقلاب صنعتی هرروزه فاصله بین صـنعت وتجارت گسترده تر شـد و مسـئولیت توزیع به عهـده ی بازرگانان نهاده شـد . با توجه به تعریف مـذکور ، بازرگانی از دو جهت با مبادله متفاوت است :۱-بازرگانی یک حرفه است و بازرگان به اقتضای حرفه ی خود مـدام اقدام به داد و سـتد می کند ولی مبادله عملی دفعی است و بدون استمرار و با یک بار خرید و فروش نیز تحقق می یابد . ۲- از آن جا که بازرگانی یکی از مشاغل خدماتی است انگیزه بازرگانان در انتخاب این شـغل سود آوری و امرار معاش است در صورتی که طرفین مبادله وقتی حرفه ی آنها داد و سـتد نیست به انگیزه تامین نیازمندیهای زندگی اقدام به مبادله می کنند و تا زمانی که مطلوبیت آنان در مبادله افزایش می یابـد هر چنـد سودی بـدیت نیاورند اما به مبادله ادامه می دهند . اهمیت تجارت : در جوامع انسانی با پیشـرفت های روز افزون تکنولوژی و افزایش نیازها ، هر کسـی نمی توانـد مقام نیازمنـدیهای خود را تهیه و تولیـد کند و یا تهیه و تولید آنها صرفه اقتصادی ندارد از این رو دسته ای از مردم به مبادله کالا و خدمات و کار بازرگانی پرداختند . امروزه با فراهم شدن امکانات حمل و نقل ، سـرعت اطلاع رسانی در مورد قیمت تولیدات امکانات مناسب برای ثبت سفارش و خرید و... تجارت اهمیت ویژه ای یافته است . زیرا از یک سو با جانشـینی ماشـین به جای انسان بر کمیت تولیدات افزوده شده است و از سوی دیگر تولید کنندگان با وجود رقـابت هـای جـدی سـایرین تنها به مـدیریت تولیـد می پردازنـد و ادامه ی کار تولیـد یعنی توزیع را بر عهـده دیگران می گذرانـد . از این رو بازرگانان با نیازهای روز افزون مصـرف کنندگان و انبوه تولید کنندگان مواجه می باشـند و مدیریت صـحیح و مناسب آنها علاوه بر ایجاد تسـهیلات در توزیع کالاهای تولید شده و دسترسـی مصرف کنندگان به مایحتاج زندگی می تواند سود سرشـاری برای آنهـا به ارمغـان آورد . متون فقهی ، به دلیل اهمیت و گستردگی مسائل بازرگانی ، از زوایای مختلف به بررسـی آن پرداخته و در مجموعه های وسـیعی از احکام و مقررات آن را تبیین کرده است . زیرا از طرفی بازرگانی شـغل رایـج مردم سـرزمین حجاز و جایگاه تشـریع احکام اسلامی بوده است و همه ی مردم ، چه بازرگانان و چه طرف مبادله آنان ، با مسائل بازرگانی درگیر بودنـد . از طرف دیگر رابطه بازرگـانی بـا تولیـد و نقش آن در رشـد تولیـد و دستیـابی به اهـداف دیگر اقتصـادی نیازمنـد سیاسـت گذاری صحیح و قوانین و مقررات جامع است . حضرت علی (ع) در نامه ی خود به مالک اشتر ، بازرگانان و صنعتگران را در کنار یکدیگر نام می برد و ضـمن بر شـمردن اهداف مشترک دو گروه به حاکم اسـلامی در رسیدگی به امور آنان توصیه می کند و امام صـادق (ع) یکی از علت های تحریم ربا را اقبال مردم به تجارت و بازرگانی دانسـته است زیرا رواج فرهنگ ربا خواری انگیزه های بازرگانی را از بین می برد و موجب کاهش تولیـد می شود . شـهید آیه ا... صدر (ره) نقل و انتقال منابع تولیدی ، کالا و خدمات را به دو گروه تقسـیم نموده انـد که گروه اول به صورت عمودی از معادن اسـتخراج و در تولید به کار گرفته می شوند و گروه دوم به صورت افقی جـا به جـا می شونـد و به دیگران انتقـال می یابنـد . بازرگـانی در نظر ایشـان از گروه دوم است . زیرا منابع تولیـدی و کالاهـا توسط بازرگـانـان آمـاده سـازی و سـپس بـه مراکز فروش منتقـل می گردنـد و این اقـدامات بر رغبت مشتریـان می افزایـد و تسهیلات بیشتری برایشان فراهم می آورد . مشروعیت و مالکیت سود بازرگانی مستند به کار تولیدی یا خدماتی است . فرد مسلمان

در جامعه اسلامی باید بانشاط و فعال باشد. اسلام با هر عاملی که مایه کسالت و بی‌نشاطی و خمودی شود به شدت مخالفت است. هیچ بهانه و عذری برای رکود و خالی کردن میدان تلاش و فعالیت در فرهنگ دین اسلام پذیرفته نیست. تجارت و کسب درآمد حلال نیز از جمله موضوعاتی است که به همین دلیل در اسلام سفارش و تأکید شده است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبل از بعثت، در کاروان تجارتی قریش به عنوان نماینده حضرت خدیجه به شام مسافرت می‌کرد و سود فراوانی عاید خدیجه می‌فرمود. تجارت اسلامی :تجارت در دین اسلام بر پایه معنویت و فضیلت و در کتب فقهی کراراً به تاجر تاکید شده است که از روی عدل و انصاف رفتار نماید . زیرا هدف از تجارت فراهم ساختن وسائل رفاه عمومی در جامعه ی بشری است و برای رسیدن به این منظور آشنایی به دانش فقهی ضروری خواهد بود . در این مورد امام صادق (ع) می فرماید : کسی که اراده تجارت کند ، باید در دین خود تفته بنماید ، تا به واسطه آن حلال و حرام را که برایش مقرر شده از هم تمیز دهد . هر کس خداوند را در بازارها یاد کند ، خداوند به عدد کسانی که می توانند صحبت کنند و یا آنکه قادر به تکلم نیستند گناهان او را می آمرزد . در جامعه ی اسلامی کلیه روابط اجتماعی باید بر مبنای فضائل اخلاقی و در نظر گرفتن اعتقادات مذهبی استوار باشد بدین ترتیب امور تجارتی و اقتصادی هم در چارچوب اصول مذکور و مفاهیم عدالت خواهی مورد بحث قرار گیرد .از جمله اصول مهم حقوق تجارت در عصر حاضر ، گردش ثروت و توزیع عادلانه آن می باشد و در کتاب آسمانی به شرح زیر پیش بینی شده است :« ای اهل ایمان بسیاری از علما و راهبان اموال مردم را به باطل طعمه ی خود کرده اند و از راه خدا باز می دارند و کسانی که طلاـ و نقره را گنجینه و انباشته می کنند و آنها رادرراه خدا انفاق نمی کنند آنان را به عذاب دردناک بشارت بده.»(سوره توبه آیه ۳۴)ضمناً به منظور توزیع عادلانه ثروت و کمک به اشخاصی که هیچ گونه قدرت کار در جامعه ندارند خداوند زکات را واجب دانسته که یکی از فواید آن توزیع عادلانه ثروت خواهد بود . ربا و احتکار که موجبات استثمار طبقه ای را بر طبقه دیگر فراهم می سازد در اسلام منع گردیده است . علت تحریم ربا در قرآن مجید بیان نشده است شاید به سبب وضوح آیات مربوط به آن بوده است ، ولی با توجه به معنا و مفهوم آن می توان از مضرات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آن پی برد . « ربا » در عربی از « ربو » فعل ماضی افزوده شده و به معنای افزایش ، تورم و برآمدگی است . معاملات ربوی حتی قبل از ظهور اسلام در یونان و روم وجود داشته و حرمت آن نیز در کُدْ حمورابی و دین یهود در تورات و دین مسیح در انجیل به چشم می خورد . حکومت اسلامی و اقتصاد :۱-نقش دولت در بخش احکام و مقررات ثابت دولت اسلامی در بخش احکام و قوانین ثابت اسلام ، در زمینه اقتصاد که به وسیله ی خدا و پیغمبر (ص) برای همیشه تعیین شده است ، دارای نقش پیگیری و نظارت بر اجرای احکام ثابت و تحقق اهداف مشخص اقتصاد اسلامی است و در صورتی که افرادی بخواهند از این قوانین و مقررات تعدی کنند ، جلو انحراف و کجروی آنان را می گیرد . ۲-تعیین تکلیف در احکام و سیاستهای متغیر اقتصادی : اسلام ، تشخیص وظیفه و تعیین تکلیف نسبت به بخشی از مقررات و سیاست گذاریهای اجتماعی و اقتصادی را بر عهده ی حکومت اسلامی نهاده است . زیرا با توجه به گسترش اسلام در مناطق و سرزمینهای مختلف و پدید آمدن اوضاع و احوال متفاوت در طول تاریخ ، مسائلی پدید می آید که موضوعات احکام و مقررات اسلامی را دستخوش تغییر می سازد . در چنین شرایطی حاکم اسلامی باید موضوعات و حوادث واقعه و مستحدثه را شناسایی و بر اساس اصول و قواعد کلی کلی فقه ، حکم مناسب آنها را صادر کند . نظری به اقتصاد اسلامی :کسانی که فکر می کنند مسائل زندگی از یکدیگر جداست و هر چیزی یک مرز و یک قلمرو خاص دارد و هر گوشه ای و قسمتی از زندگی بشر به یک شی به خصوصی تعلق دارد ، تعجب و احیاناً انکار می کنند که کسی مساله ای به نا م « اقتصاد اسلامی » مطرح کند زیرا به عقیده ی اینها هر یک از اسلام و اقتصاد یک مساله جداگانه است . اسلام به عنوان یک دین برای خودش ، و اقتصاد به عنوان یک علم و یا یک فلسفه برای خودش ، اسلام قلمروی دارد و اقتصاد قلمروی دیگر ، همچنان که فرهنگ ، سیاست قضاوت و اخلاق هر کدام قلمروی جداگانه از اسلام دارند . اسلام دو پیوند با اقتصاد دارد : مستقیم و غیر مستقیم . پیوند مستقیم اسلام با اقتصاد ازآن

جهت است که مستقیماً یک سلسله مقررات اقتصادی درباره مالکیت ، مبادلات ، مالیات ، حجرها ، مجازاتهای مالی یا مجازتهایی در زمینه ثروت و غیره دارد . پیوند غیر مستقیم اسلام با اقتصاد از طریق اخلاق است . در این جهت برخی از مذاهب دیگر نیز کم و بیش چنین می باشند . اسلام مردم را توصیه می کند به امانت ، عفت ، عدالت و احسان ایثار ، منع دزدی ، خیانت ، رشوه ،همه ی اینها در زمینه ثروت است و یا قسمتی از قلمروی این مفاهیم ثروت است . (مطهری ، ۱۳۷۳ ، ص ۱۵-۱۷)رابطه نظام اقتصادی و نظام اعتقادی اسلام :با نفوذ عقاید اسلامی در ذهن و رفتار انسانها ، می توان انتظار داشت که مطابق دستورهای مکتب در زمینه اقتصاد نیز عمل کنند و با نبودن چنین روحیه و رفتار ناشی از اعتقاد و یا با ضعیف بودن جهان بینی ، انتظار انطباق رفتارها با دستور العمل ها انتظاری بی جاست و عقیده ی اسلامی قوی ترین نیروی پشتوانه ی اجرایی این نظام است . (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه ، ۱۳۷۴ و ص ۱۶۹ و ۱۷۴)رقابت و رقابت آزاد از دیدگاه اسلام در امر تجارت :ریشه ی رقابت ، نفع شخص و تضاد فرد با دیگران است ، با توجه به دیدگاه اسلام درباره ی نفع شخص و اینکه آن را به گونه ای جهت می دهد که در راستای منافع مشروع دیگران باشد ، نه در تضاد با آنها ، معلوم می شود که اسلام «رقابت» به معنای مراقبت از یکدیگر و پیشی گرفتن از هم در جلب منافع مادی خویش را نفی می کند . همچنین گفته شده که رقابت با اخلاق ، ناسازگار است و فساد را حاکم می کند و آثار سوء اقتصادی و اجتماعی دیگری دارد که اسلام درصدد نفی آن آثار ناپسند و مبارزه با ریشه ی این گونه مفاسد است . بنابراین از نظر اسلام رقابت و هم چشمی پذیرفته نیست مگر در کارهای نیک و کسب رضای الهی که آن مقوله ی دیگری است . (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه ، ۱۳۷۴ ، ۱۴۹)سفارشهای اسلام درباره تجارت برای اینکه دادوستد روندی اسلامی و شایسته داشته باشد، بایدبه دستورها و احکام دین به خوبی عمل شود و از سیره و روش‌پیامبر گرامی اسلام(ص) وائمه‌معصومین: پیروی(ص)گردد. سفارشهای اسلام درباره تجارت چنین است: اول آگاهی، سپس عمل در اسلام تجارت نیز مثل اعمال دیگر به پنج نوع تقسیم می‌شود: ۱-واجب مانند تجارتی که شخص برای تامین مخارج خودوخانواده‌اش انجام می‌دهد. یا دادو ستدی که ترک آن، خطر اقتصادی‌برای مسلمانان پدید می‌آورد.۲- مستحب مانند تجارتی که برای جامعه مفید است. ۳- مکروه مانند صرافی، کفن فروشی و ذبح حیوانات در صورتی‌که شغل دائم باشد. ۴- مباح مانند معاملاتی که نه موجب زیان فرد یا جامعه‌است، نه مورد احتیاج آنها. ۵- حرام مانند خرید و فروش مواد مخدر، مشروبات الکلی، ربا،نوارهای موسیقی مستهجن و آنچه موجب ضعف یا سقوط اسلام ومسلمانان شود. انسان برای این که دربخش ممنوع تجارت قدم نگذارد و از بخش‌واجب و مستحب غافل نگردد، باید دستورهای اسلام دراین باره را به‌خوبی بداند. اصبغ بن نباته می گوید: بارها از امیرمومنان علی(ع)شنیدم که‌می‌فرمود: «اول آگاهی، سپس تجارت.» حضرت این جمله را سه مرتبه تکرار می کرد: «یامعشرالتجار،الفقه ثم المتجر» به خداسوگند، رسوخ ربا در این امت از حرکت‌مورچه‌ای برسنگ صاف بی‌صداتر است. تاجر فاجر است و فاجر درآتش‌است، مگر تاجری که حق بگیرد و حق بپردازد. آداب تجارت در اسلام :در شرح لمعه آداب تجارت طی ۲۴ دستور مورد بحث قرار گرفته است که به شرح ذیر می باشد : ۱) برای تشخیص عقد صحیح از فاسد و پرهیز از ربا تاجر باید به احکام فقهی آگاهی داشته باشد . ۲) تاجر باید بین متعاطین با عدل و انصاف و مساوات رفتار نماید به طوری که بین مُماکِسْ و غیر آن و همچنین بین شخص شریف و حقیر فرقی نگذارد ، البته تاجر می تواند میان متعاطین به سبب دانش و تدین اختلاف قائل شود .۳) تاجر مکلف است چنانچه یکی از مشتریان از معامله اظهار عدم رضایت نموده معامله را اقاله یا تفاسخ نماید . در این صورت مورد حدیثی است از امام صادق (ع) که می فرمایند : هر بنده مسلمانی در تجارت برادر مسلمانش را (که نادم است) اقاله نماید خداوند در روز قیامت از خطای او نمی گذرد . اما برای اقاله دو شرط اساسی وجود دارد : یکی اینکه : متعاطین از مجلس عقد متفرق شده و دیگر شرط عدم خیار نکرده باشند ، بنابراین ، اگر در معامله خیار فسخ شرط شده باشد نیازی به اقاله نخواهد بود . ۴) تاجر نباید کالای خود را برای جلب افراد نا آگاه بیارآید البته آراستن کالا در غیر مورد مذبور و به طور معمول و مطلو باشد اشکالی نخواهد داشت . ۵) هر گاه در متاع عیبی اعم از آشکار و

نهان باشد فروشند باید آن را به خریدار اظهار نماید ، البته چنین اعلامی کمال خیر خواهی و تمامیت ایمان تاجر است که نمی خواهد طرف معامله از روی جهل متضرر شود . ۶) سوگند یاد کردن به هنگام خرید و فروش منع گردیده است . در این مورد رسول خدا (ص) می فرماید : وای بر تاجر که تکیه کلامش به هنگام معامله ((نه به خدا)) و ((بلی به خدا)) باشد و نیز می فرمایند : که تاجر در داد و ستد ۵ خصلت زیر را در خود حفظ کند : ۱- ربا نگرفتن ۲- سوگند نخوردن ۳- عدم کتمان عیب کالا ۴- تعریف نکردن کالا ـ هنگام فروش ۵- مذمت نکردن کالا هنگام خرید . ۷) متعاطین می توانند در خرید و فروش تسامح و سهل انگاری نمایند به خصوص در خریدهایی که برای عبادت و اطاعت خداوند باشد چنین ایجاد تسهیلات باعث برکت و وفور نعمت را فراهم می سازد . ۸)مشتری باید پس از خرید کالا ۳ مرتبه تکبیر بگوید و همچنین شهادتین یا به عبارت دیگر وحدانیت خداوند تبارك و تعالی و رسالت نبی اکرم (ص) را بر زبان جاری سازد و سپس این جمله را بیان نماید : خداوندا ، من این کالا ـ را خریداری نمودم و از درگاه تو خواستارم که در این فضل و زیادی قرار دهی و نیز به سبب آن رزق و روزی که بدان نیاز دارم عطا کنی . ۹) در تجارت باید اندازه سمن و مبیع معین و معلوم باشد در غیر این صورت و در حالت مجهول بودن مورد معامله به تجارت خلل وارد می شود . ۱۰) در تجارت باید هیچ یک از بایع و مشتری کالای خود را نستاید و از متاکالای طرف مقابل مذمت نکند . ۱۱) از جمله مستحبات است که تاجر از گرفتن ربح (بهره) از فرد مومن خودداری نماید در این مورد روایتی است از امام صادق (ع) : ربح گرفتن مومن از مومن حرام است ولی فقها آن ا به کراهت گرفته اند ، مگر اینکه بیش از صد درهم باشد که در این صورت به اندازه مخارج روزانه از او سود بگیرد ، یا اگر طرف معامله کالا را برای تجارت خریداری کند تاجر می تواند با رعایت ارفاق از او ربح اخذ نماید . ۱۲) تاجر باید ب کسی ك وعد حسان و ارفاق داداست از او ربح اخذ نکند در این موردروایتی است از امام صادق (ع) : « هر گاه مرد بایع به مشتری بگوید که بیا با تو درمعامل با احسان رفتارمی کنم در این صورت ربح گرفتن از او حرام است . ۱۳) دیگر از آداب نیک تجارت است که تاجر در ورود به بازار برای شروع تجارت سنیت به دیگران سبقت و پیشی نگیرد و سعی کند از تامین مخارج روزانه خود زودتر از سایر تجار به کسب خود خاتمه دهد و بازار را ترک کند . زیرا بازار پناهگاه شیاطین بوده و در آنجا دام کم فروشی و ربا ، اجحاف به مردم گسترده شده است . اما برعکس ، مسجد محل فرشتگان الهی است بایستی برای رفتن به آنجا تعجیل نمود و نیز سریعاً خارج نشد . ۱۴) از جمله آداب حسنه تجارت ، خود داری معامله با اشخاص پست و آنانی که در تجارت کالای کم ارزش و غیر معتنانه را محاسبه می کنند و یا افرادی که خوبی و بدی در حق آنان تاثیر نداشته به عبارت دیگر لا ابالی و بی مبالات هستند ، می باشد . ضمناً مستحب است که با محارضین (کسانی که تجارت با آنها خیر و برکتی ندارد) و مووفین (کسانی که دارای نقص بدنی مانند : جنون و برص و ...) و کفار اهل ذمه) و یا افرادی که اموالشان با حرام مخلوط است ، معامله ننماید . ولی قانون مذکور را نمی توان به کفار حربی و مسلمینی که به کفر محکوم گردیده اند مانند:خوارج ، نواصب ، و غلاه بستری داد . ۱۵) تاجر نباید در وزن و پیمانه بی تفاوت باشد به نحوی که از لحاظ زیاد ، و نقصانی منتهی به حرام گردد ، بعضی گفته اند که چنین روش در تجارت کراهت دارد . ۱۶) تاجر نباید در حین ندای منادی نرخ کالا در بازار را افزایش دهد . در این مورد امام علی (ع) می فرماید : به هنگام ندای منادی در بازار افزایش قیمت حرام است مگر پس از سکوت منادی که در این صورت چنین افزایشی حلال خواهد بود . ۱۷) دیگر از آداب تجارت خود داری از معامله در فاصله بین طلوع خورشید است زیرا نبی اکرم (ص) تجارت در طول مدت مذکور که مختص دعا و خواسته های مادی و معنوی از خداوند است را نهی فرموده اند . ۱۸) تاجر نباید در معامله برادر مومن خود مداخله نماید کراهت و حرمت این عمل وقتی است که شخص ثالثی در انجام معامله ای که بین طرفین توافق شده و یا نزدیك به تراضی می باشند اقدام نموده و معامله را بر هم زند مگر اینکه شخص اخیر از جریان توافق آگاهی نداشته باشد . ۱۹) مکروه است کسی از اهالی شهر در متاعی که از ده به سوی شهر سرازیر می شود جلو رود و برای فروش قبول وکالت کند به این عنوان که کالا را بیش از خواسته صاحبش به فروش رساند . ۲۰)

در صورت موجود بودن شرایط زیر نباید از وسایط نقلیه حامل کالاهای تجاری که از شهری به شهر دیگر حمل می شود پیشواز گردد : – فاصله کاروان تا شهر بیش از ۴ فرسخ نباشد – قصد و نیت پیشواز کنندگان عرضه و تقاضای کالا باشد .– افراد کاروان از نرخ های کالا در شهر بی اطلاع باشند .– ولی اگر فاصله کاروان تا شهر بیشتر از ۴ فرهنگ بوده و یا افراد کاروان از نرخ کالا در شهر آگاه باشند در این صورت برای معامله پیشواز کنندگان کراهتی در بین نیست .۲۱) خود داری از احتکار و آن عبادتست از منع جمع آوری و نگهداری و حبس آذوقه مورد نیاز مردم به قصد افزایش قیمت آنها . ارزاقی که انباشتن آنها احتکار محسوب می شده است عبارتند از : گندم ، جو ، خرما ، کشمش ، روغن زیتون ، نمک . بدیهی است که با گذشت زمان که ما یحتاج مردم به موازات آن تغییر کرده است با تشخیص اهل خبره می توان لیستی از آنها تهیه کرد و به اطلاع حاکم شرع جهت جلوگیری از احتکار رسانید . ضمناً انباشتن کالا وقتی احتکار محسوب می شود که در شهر کسی جهت عرضه ، آن کالا را در اختیار نداشته باشد . ۲۲) ازجمله آداب مذموم در تجارت اخذ ربا است که در این مورد قبلًا توضیح داده شد.۲۳) از آداب تجارت ترک اخذ سود به نسبت سرمایه است . مثلاً اگر کسی ده هزار تومان سرمایه داشته باشد و کالایی را بفروشد و به نسبت سرمایه ۱۰۰ تومان سود مطالبه نماید عده ای ار فقها قائل به حرمت چنین تجارتی هستند ولی عده دیگر آن را مستحب می دانند .۲۴) دیگر از آداب تجارت ، خود داری از معامله ای است که پس از وزن وکیل کالاـ مورد معامله قابل قبض نباشد . عده ای از فقها از جمله شیخ طوسی (ره) قائل به تحریم جنین معامله است ولی عده دیگر نهی راحمل به کراهت نموده اند . در کتاب جامع عبای تجارت و کسب بر ۵ قسم تقسیم شده است :اول : تجارت و کسب واجب : آن وقتی است که تامین زندگی همسر و اشخاص واجب النفقه موصوف به تجارت باشد و مطلق تجارت که موجبات بقای نظام جامعه را فراهم می سازد واجب کفایی است . دوم : تجارت و کسب سنت ، و آن تجارتی است که به منظور وسعت بخشیدن به زندگی اهل و عیال و نفع رساندن به مسلمانان انجام پذیرد . سوم : تجارت و کسب مکروه که مبادرت به آن مهر و شفقت و عواطف انسانی را تضعیف کرده و در بعضی موارد نیز شقاوت را در دل انسان تقویت می نماید مثل : بیع کفن ذبح و حیوانات و حجامت . پنجم : خرید و فروش چیزهای نجس(تجارت و کسب حرام و آن تجارتی است که شامل وجه قبیح بوده .(عرفانی ،۱۳۷۴، ۱–۱۶)جریانات انحرافی در مسیر تجارت :از جمله انحرافاتی که مکتب اسلام به طور جد با آن مقابله کرده است معاملات ربوی است . مفهوم ربا ربا در لغت به معنای فزونی و افزایش است و در اصطلاح فقهی نوعی اضافه و افزایش است که با شرایطی خاص یک طرف قرار داد از دیگری دریافت می دارد . اقسام ربا در فقه اسلام دو نوع ربا بررسی شده است :۱–ربای قرضی۲–ربای معاوضی (معاملی)ربای معاوضیاین نوع از ربا هنگام مبادله دو کالای هم جنس با یکدیگر و فزونی یکی از آن دو بر دیگری رخ می دهد بنابراین برای مثال اگر یک کیلو گندم با دو کیلو گندم دیگر ، یا یک کیلو گندم با یک کیلو گندم و مبلغی پول ضمیمه مبادله شود ، وجود اضافه ، موجب ربوی شدن معامله می گردد و نقد یا نسیه بودن معامله در آن تفاوت نمی کند . در فقه اسلامی برای تحقق ربای معاوضی دو شرط ذکر شده است :۱– کالاهایی که با یکدیگر مبادله می شوند از یک جنس باشند .۲–خرید و فروش کالاها به کمک پیمانه وکیل یا توزین صورت گیرد . بنابراین اگر کالاهای مورد مبادله از یک جنس نباشند یا از توزین و پیمانه در خرید و فروش آنها استفاده نشود و به صورت شمارشی (معدود) یا متری و ... خرید و فروش شوند مشمول این حکم نیستند و می توان آن ها را مبادله کرد . توجه به دو نکته خالی از فایده نیست :۱–تحریم ربای معاملی موجب بطلان اصل قرار داد نمی شود و بنا بر نظر مشهور فقها تنها اضافه ای که در قرار داد قید گردیده یا یکی از طرفین دریافت کرده باطل است و باید بر گشت داده شود . ۲–این نکته نیز باید مورد توجه قرار گیرد که تحریم ربای معاوضی منافاتی با معاملات صحیحی که به صورت نسیه انجام می گیرد ندارد و در جای خود دلایل مربوط به آن را یاد آور می شویم ، ولی آشنایی و به کارگیری قوانین و مقررات موضوعه می تواند جلو انحرافات بازرگانی را از مسیر طبیعی بگیرد . از این رو روایات فراوانی از پیشوایان دینی حکایت از لزوم فراگیری مسائل و قوانین بازرگانی دارد امیر مومنان علی (ع)به عنوان حاکم

اسلامی روزها به بازار و محل تجمع بازرگانان سرکشی می فرمودند و آن ها را به فراگیری مسائل شرعی و بکارگیری آن ها سفارش می کردند . قراردادهای بازرگانی انسان ها از دیر باز برای جلوگیری از هر گونه نزاع و اختلاف در امور اجتماعی و به خصوص در فعالیت های اقتصادی ، به انعقاد قرار داد پرداخته اند . در شریعت اسلامی بسیاری از این قراردادها تائید یا تصحیح شده و پای بندی به آنها لازم شمرده شده است و در فقه اسلامی قرار دادهای مشروع و قانونی بررسی شده . اقسام قرار داد در یک دسته بندی کلی قرار دادها به دو دسته تقسیم می شوند : ۱- لازم ۲- جایز قرار داد لازم آن است که طرفین تا پایان دوره تعیین شده در قرار داد ملتزم به آن باقی بمانند و بجز با توافق دو طرف قابل فسخ نیست . ولی در قرار دادهای جایز ، امکان فسخ قرار داد از سوی هر یک از طرفین وجود دارد . قرار دادها از نظر لزوم و جواز به پنج حالت تصویر می شوند :۱- قرار دادهایی که از سوی هر یک از دو طرف بدون رضایت طرف مقابل قابل برگشت نیست و لازم الاجرا است ، مانند بیع بدون شرط . ۲-قرار دادهایی که از سوی هر یک از دو طرف قابل برگشت و انصراف است ، مانند مضاربه و وکالت . ۲-قرار دادهایی که از یک طرف قابل فسخ است ، مانند رهن که فقط رهن گیرنده می تواند عین مرهونه را یک طرفه بازگشت دهد . ۳-قرار دادهایی که در آغاز قابل برگشت است ولی با گذشت زمان و به وجود آمدن شرایط خاص لازم الجرا می شود ، مانند وصیت که قبل از فوت وصیت کننده قابل فسخ است ولی که بعد از فوت وی ، وصی ملزم به اجرا و عمل به موارد وصیت شده است . ۴-قرار دادهایی که در آغاز قابل برگشت نیستند ولی پس از مدتی در صورت عدم تحقق شرایط مذکور در قرار داد ، قابل برگشت و فسخ می شوند ، مانند بیع مشروط که ابتدا عقدی لازم است ولی با محقق نشدن شرط ، قرار داد فسخ می شود ، هر چند قرار داد بیع بر لزوم خود باقی است . شرایط قرار داد قراردادهای شرعی دارای شرایط و خصوصیاتی در اصل قرار داد ، طرفین قرار داد ، متعلق قرار داد (آنچه به جهت آن قرار داد تنظیم شده است) و تعهدات پس از انعقاد قرار داد می باشند که برخی از شرایط در همه آن ها به طور مساوی باید تحقق یابد و در برخی ، شرایط خاصی باید به وجود آید و بدون توجه به شرایط مذکور ، یا قرار داد باطل است و یا آثار حقوقی خاصی بر آن مترتب می گردد که در این قسمت به توضیح هر کدام می پردازیم : قرار داد (عقد) قرار داد یا عقد ، تعهدی است بین دو نفر یا بیش تر که در آن به توافق رسیده اند . در فقه اسلمی علاوه بر توافق مذکور برای انعقاد قرار داد ایجاب و قبول لفظی شرط شده است . یعنی یکی از طرفین قرار داد که توسط قانون معین می شود ابتدا رضایت خود را نسبت به مفاد قرار داد ابزار می دارد سپس طرف دیگر آن را قبول می کند ، مثلاً در قرار داد بیع (خرید و فروش) ابتدا فروشنده رضایت خود را نسبت به فروش کالای خود به قیمت مذکور اعلام می کند و خریدار بلافاصله رضایت و تعهد خود را نسبت به پرداخت کالا یا مبلغ تعیین شده با لفظ حاکی از قبول ابزار می دارد .ایجاب و قبول چه به صورت لفظی یا عملی شرط انعقاد قرار دادهاست و بدون آن از نظر حقوقی اثری بر قرار داد مترقی نمی گردد البته مشهور فقها ایجاب و قبول عملی را رد بیش تر قرار دادها پذیرفته اند و به زبان آوردن الفاظ حاکی از رضایت را در انعقاد قرار داد لازم ندانسته اند : مثلاً در خرید و فروش ، پرداخت ثمن توسط خریدار و تحویل کالا توسط فروشنده ، حکایت از انعقاد قرا داد و رضایت طرفین می کند . در اصطلاح فقهی اگر در معاملات ازایجاب و قبول لفظی استفاده نشود آن معامله را « معاطاتی » می گویند . در روابط اجتماعی مورد تائید شرع علاوه بر قرار دادهایی که بین دو یا چند نفر منعقد می شود و مشروط به تعهد و توافق آن هاست ، روابطی دیده می شود که صرف التزام یک طرف به انجام دادن تعهدی که به آن رضایت داشته است ، کافی است . در اصطلاح فقهی این التزام « ایقاع» نامیده می شود و نیاز به قبول طرف مقابل ندارد . تسلط و اختیار افراد در ملك یا حق قانونی خود برای واگذاری به دیگری مبنای فقهی صحت چنین التزامی است ، مانند وقف ، وصیت ، ابرا ، اعراض و ....ایقاعات همانند عقود به دو دسته لازم و جایز تقسیم می شوند : برای نمونه وصیت یکی ازایفاعات جایز به شمار می آید . از این رو وصی تا زمان حیات وصیت کننده می تواند وصیت را نپذیرد و خود را عزل کند . شرایط طرفین قرار داد طرفین همه قرار دادهای شرعی باید دارای شرایط زیر باشند :۱-بلوغ : شرط بلوغ در طرفین قرار داد موجب عدم انعقاد قرار دادهایی است که توسط

افراد نا بالغ انجام گرفته است مگر این که از طرف افراد بالغ مامور شده باشند . مشهور فقها معاملات جزئی توسط افراد نا بالغ و قرار دادهایی را که زیر نظر بالغین انجام می دهند صحیح دانسته اند . ۲-عقل : قرار دادهای دیوانگان مورد تائید شرع و قانون نیست . ۳-رشد : قرار دادهای افراد سفیه مشروع نیست . سفیه کسی است که تصرف او در اموالش عاقلانه نیست و نمی تواند منافع مالی خود را تامین کند . ۴-توجه و قصد : قرار دادهایی که فاقد اراده جدی است و به انگیزه شوخی یا به سبب سهو و فراموشی منعقد می شود دارای اعتبار قانونی و شرعی نیست . ۵-اختیار : قرار دادهایی که به اجبار و اکراه دیگری منعقد شده باطل است و از نظر شرعی و حقوقی لازم الاجرا نیست . ولی قرار دادهایی که از روی اضطرار بسته می شود از نظر فقهی باطل نیست . ۶-عدم محجوریت قانونی : مالکیت افراد یا وکالت و ولایت آن ها ، امکان انعقاد هر قرار داد شرعی و قانونی را به آن ها می دهد : زیرا در محدوده ملکیت افراد ، حق تصرف و نقل و انتقال تا زمانی که قانون منع نکرده باشد و به دیگری آسیب نرساند باقی است . ولی اگر عواملی چون عدم بلوغ ، سفاهت ، افلاس ، جنون ، مرض موت و ... عارض شود افراد ، علی رغم بقای مالکیت شان ، اجزه تصرف و انعقاد قرار داد را ندارند . در اصطلاح فقهی به این افراد محجور می گویند و در دوران محجوریت ولی یا حاکم شرع مسئولیت قرار دادها بر روی املاک آن ها را به عهده می گیرد . موضوع قرار داد موضوع قرار دادهای بازرگانی کالایی است که به موجب قرار داد به دیگری منتقل می گردد یا انجام دادن خدمتی است که به موجب آن برای دیگری تعهد می شود و باید دارای شرایط زیر باشد :۱-مالیت داشته باشد : یعنی در جریان مبادلات و داد و ستد مردم واقع شود و برای طرفین مبادله دارای ارزش مالی باشد . بنابراین اشیائی مانند هوا و نور خورشید و یا یک دانه گندم و .. نمی تواند موضوع قرار داد بازرگانی قرار گیرد . ۲-معلوم و معین باشد : بر اساس این شرط قراردادهایی که در آن مقدار و خصوصیات موضوع قرار داد معلوم نباشد یا بین چند کالای دیگر مردد باشد فاقد ارزش شرعی و باطل است . البته در قرار داد صلح شرط معلومیت مقدار دقیق کالا برداشته شده است ولی معین بودن کالا لازم است . ۳-قابل دسترسی و تحویل باشد : قرار دادهایی که طرف قرار داد قادر به تحویل موضوع آن ها نیست ، یا به طور کلی دسترسی نیست مانند قرار داد فروش کالای مسروقه که اطلاعی از آن در دسترس نمی باشد یا فروش پرندگانی که از قفس پریده اند و فروشنده قادر به تحویل آن ، نمی باشد ، ممنوع و باطل است . ۴-نقل و انتقال آنها ممنوع نشده باشد : انعقاد قرار داد در برخی از اشیا به دلیل عارض شدن شرایط جدید ممنوع است برای مثال در مورد ملکی که در گرو و رهن دیگری است مالک اصلی بدون اجازه از گروگیرنده ، نیم تواند قرار داد جدیدی منعقد کند . ۵-شرایط اختصاصی برخی از قرار دادها : برخی از قرارداد ها علاوه بر شرایط مذکور باید شرایط ویژه ای داشته باشند ، مانند قرار داد مضاربه یا بیع سلف و .. که در قسمت انواع قرار داهای بازرگانی به آن ها اشاره خواهیم کرد . تعهدات طرفین قرار داد اساس قراردادها بر تعهدی است که طرفین قرار داد به آن ملتزم شده اند و در صورت عدم التزام به تعهدات ، قرار دادها فاقد آثار حقوقی می گردند . تعهدات در قرار دادها به دو صورت است ، گاهی به طور صریح در قرار داد ذکر می شود و گاهی بدون ذکر صریح ، مورد پذیرش همگان قرار می گیرد ، برای مثال در معاملاتب که به صورت نقدی انجام می گیرد تا زمانی که قیمت تعیین شده به صورت پول یا کالا پرداخت نگردیده و کالای مورد معامله تحویل خریدار نشده است آثار حقوقی نقل و انتقال و ملکیت جدید حاصل نیم آید ، یا اگر شرایطی که در قرار داد بدان تعهد داده شده است محقق نگردد قرار داد قابل فسخ می باشد . از این رو تعهدات نقش مهمی در انعقاد کامل قرار دادهای و اعمال آثار حقوقی دارد و مانع معاملات صوری و معاملاتی است که به زیان یک طرف است . در این جا بعضی از نقض تعهداتی را که موجب اختیار طرف مقابل برای فسخ قرار داد یا درخواست جبران از طرف دیگر می گردد یاد آور می شویم :۱-زیان بار بودن موضوع قرار داد (خیار غبن) : در صورتی که طرف قرار داد احساس کند که مغبون شده است و در هنگام توافق و انعقاد قرار داد به صورتی زیان دیده ، به او این اختیار داده شده است که با ادعای خیار غبن قرار داد را فسخ کند یا شرایط قرار داد را تغییر دهد . ۲-معیوب بودن موضوع قرار داد : معیوب بودن آنچه قرار داد بر روی آن بسته شده یکی از عواملی است که این اختیار

ره به مشتری می دهد تا قرار داد را یکطرفه فسخ یا تقاضای ما به التفاوت کند . در اصطلاح فقهی به این اختیار ، خیار عیب می گویند . ۳-تخلف از شرایط مندرج در قرار داد (خیار تخلف شرط) : در قرار دادهایی که مشروط به شرایطی است اگر هر یک ازطرفین قرار داد به آن شرتیط عمل نکند ،طرف مقابل می تواند قرار داد را فسخ یا او را وادار به انجام شرط بنماید . البته خیارات دیگری در فقه اسلامی مطرح شده است که در جای خود بررسی می گردد . فعالیتهای اقتصادی حرام آثارحقوقی برخی از قراردادهای بازرگانی در شریعت اسلام مورد پیرش قرار نگرفته و در فقه اسلامی تحت عنوان مکاسب محرمه معرفی شده است . علاوه بر تحریم پاره ای از فعالیت های اقتصادی ، حکومت اسلامی مانع انجام برخی زا آنها می شود و یا مجازات هایی را برای عاملین آن در نظر می گیرد . بررسی فلسفه تحریم این گونه فعالیت ها مجال دیگری می طلبد ولی به برخی از علل و حکمت های آن در ادامه مباحث اشاره خواهیم کرد . فعالیت های اقتصادی ممنوع متفاوت اند ، در برخی از آن ها حرمت تکلیفی و وضعی هر دو و در برخی یکی از آنها وجود دارد که نمونه هایی از آن ها را در خلال مباحث آتی بر می شماریم .انواع قراردادهای بازرگانی در این قسمت در صدد بیان همه قرار دادهای شرعی نیستیم و به بیان قرار دادهایی که معمولاً بازرگانان از آنها بهره می گیرند بیان همه قرار دادهای شرعی نیستیم و به بیان قرار دادهایی که معمولاً بازرگانان از آن ها بهره می گیرند می پردازیم . این قرار دادها عبارتند از : بیع (خرید و فروش) ، مضاربه ، جعاله ، مشارکت ، اجاره ، مزارعه و مساقات . ۱-بیع (خرید و فروش) بازرگانان ، چه از سرمایه شخصی خود استفاده نماید و چه به صورت مشارکت با دیگران یا به عنوان عامل برای صاحبان سرمایه کار کنند ، ناچار به استفاده از قرارداد بیع برای داد و ستدها می باشند . به جهت کاربرد وسیع این قرارداد توضیح انواع مختلف آن می پردازیم .بیع از عقود لازم است و به سه صورت انجام می گیرد : نقدی، نسیه و سلف .بیع نقدی در اصطلاح فقهی به قراردادهایی که در آن از الفاظ ایجاب و قبول استفاده می شود و هر یک از فروشنده و خریدار ، موافقت خود را به صورت کتبی و یا شفاهی اعلام و ابراز می دارند بیع عقدی گویند و به مبادلاتی که به صورت عملی و بدون ایجاب و قبول لفظی صورت گیرد بیع معاطات گویند . اگر در قرارداد بیع سخنی از زمان پرداخت قیمت کالا توسط خریدار به میان نیاید معامله در حکم بیع نقد است و فروشنده پس از انعقاد قرارداد می تواند قیمت توافق شده را مطالبه کند . بنابراین در بیع نقدی کالای مورد مبادله و بهای آن ، در زمان انعقاد قرارداد به طرف مقابل تحویل می گردد . بیع نسیه بجز در موارد محدودی مانند مبادلات نسیه طلا به طلا و نقره به نقره خرید و فروش نسیه در فقه اسلامی تجویز شده است تا خریدار فرصت بیش تری برای پرداخت قیمت کالاهای خریداری شده داشته باشد .برخی درباره اضافه قیمتی که معمولاً در معاملات نسیه نسبت به معاملات نقدی دریافت می گردد ، از آن جهت که شکل معاملات نسیه را هم مانند معاملات ربوی می سازد ، بحث کرده اند . در متون فقهی شیعه با توجه به شرایط و احکام مربوط ، این افزایش در قیمت که به صورت پول یا کالا-و یا ارائه خدمات دریافت می شود جایز و صحیح شمرده شده است . مبنای پذیرش افزایش بها در معاملات نسیه بر خلاف معاملات قرضی ربوی یکی از امور زیر مطرح شده است : ۱-هزینه فرصت : فروشنده ای که کالای خود را به صورت نسیه می فروشد از فرصت هایی که در صورت نفروختن یا فروش نقدی آن برایش وجود داشته است صرف نظر کرده و برای جبران منافعی که در آن فرصت های می توانست به دست آورد ، قیمت کالا را به صورت نسیه بیش تر از قیمت نقد آن تعیین می کند . البته این توجیه در قرض ربوی پسندیده نیست . زیرا پس از انعقاد قرار داد قرض ، قرض دهنده مالك مال قرض داده شده نیست بلکه مالك ذمه است و رابطه او با مال قطع شده است . ولی قرض گیرنده به واسطه مالکیتی که پیدا می کند حق هر گونه تصرف در آن را داراست و از هزینه فرصت های آن می تواند استفاده کند . ۲-امساك از مصرف : فروشنده کالا به صورت نسیه می توانست از فروش آن صرف نظر کند و خود شخصاً کالای مزبور را مصرف نماید یا با فروش نقدی آن ، زمینه خرید و مصرف کالاهای دیگری را برای خود فراهم کند . اقدام به بیع نسیه این امکان را از فروشنده سلب نموده است و از نظر قانونی و حقوقی هیچ منعی برای جبران آن به وسیله افزایش بها وجود ندارد . در حقیقت می توان گفت این افزایش ، پاداش

امساك او از مصرف است . ۳-ارجحیت زمانی : معمولاً حال بر آینده ترجیح داده می شود و عبارت فقهی « و لجل قسط من الثمن » حکایت از ارزشمندی زمان دارد . بنابراین ، بهره مدت زمانی را که فروشنده از مزایای مال خود برخوردار نیست می تواند در قالب سود بیش تر و افزایش قیمت فروش ، جبران کند . در نظام اقتصاد اسلامی قرار داد بیع نسیه کاربردهای فراوانی دارد و یکی از راه های تامین سرمایه بازرگانی است ولی برخی از معاملات نسیه ، ظاهر سازی برای فرار از رباست . لذا به منظور مصونیت از ربوی شدن معاملات باید در انعقاد قرار داد ها دقت شود ، از این رو به بعضی از احکام آن اشاره می کنیم : ۱-خریدار ضمن قرار داد بیع نسیه نمی تواند شرط کند که فروشنده پس از قرار داد ، آن را به صورت نقد خریداری کند . هم چنین برای فروشنده چنین شرطی جایز نیست که مشروط بر فروش نقد به خودش ، کالایی را نسیه بفروشد . ولی چنانچه به صورت شرط نباشد و پس از انعقاد قرار داد بار دیگر با هم توافق کنند مانعی ندارد . ۲-پس از انقضای مدت قرار داد بیع نسیه ، چنانچه خریدار قادر به پرداخت قیمت نباشد یا خواهان تمدید مهلت پرداخت شود فروشنده نمی تواند برای مدت اضافه (تاخیر) اضافه بر مبلغ توافق شده چیزی مطالبه کند . ولی اگر قبل از موعد مقرر خریدار با توافق فروشنده مبلغ کم تری بپردازد بلا اشکال است . ۳-فروش نسیه برخی از کالاها به هم جنس خود مانند فروش طلا- به طلا- و نقره به نقره ممنوع و حرام است و معمولاً انگیزه ای جز فرار از ربا در این گونه معاملات وجود ندارد . هم چنین در کالاهای هم جنس که با پیمانه و توزین مبادله می شوند بیع نسیه آن ها مشروط بر برابری کالاها و عدم زیاده یکی بر دیگری است . بیع سلف بیع سلف عکس بیع نسیه است و در آن قیمت کالا نقدا و قبل از تحویل جنس پرداخت می گردد تا در زمان معینی کالای مورد نظر تحویل خریدار شود و در حقیقت پیش فروش کالاهایی است که بعد تولید می شود . در بیع سلف موارد زیر باید رعایت شود : ۱-خصوصیات کیفی و کمی کالا- در قرار داد ذکر شود ، از جمله رنگ ، جنس ، وزن ، متراژ ، تعداد و...۲-زمان تحویل کالا دقیقاً تعیین گردد . ۳-تمام قیمت کالا نقداً در مجلس انعقاد قرار داد به فروشنده تحویل داده شود . ۴-زمانی را برای تحویل کالا- معین کنند که به طور متعارف امکان تحویل در آن وجود داشته باشد . از این قرار داد بر خلاف قرار داد بیع نسیه ، تولید کنندگان بیش تر بهره می گیرند ، زیرا یکی از بهترین شیوه های تامین سرمایه تولیدی است که به جای دریافت تسهیلات ربوی ، تولید کننده می تواند بخشی از سرمایه مورد نیاز را از خریدار ، قبل از تولید کامل دریافت دارد و در واقع علاوه بر تامین سرمایه ، اطمینان کاملی به بازار فروش برای کالایش به دست آورد . از طرف دیگر بازرگانان نیز با برنامه ریزی های مناسب ، سرمایه خود را صرف خرید کالاهایی می کنند که پس از تولید از بازار فروش مناسبی برخوردار است و احتمال کمبود یا احتکار آن با این شیوه محدود می گردد . نوع دیگری از قرار داد بیع به نام بیع کالی به کالی نیز در فقه اسلامی مطرح شده است که از نظر شرعی ممنوع و حرام است . این قرار داد به دو صورت منعقد می گردد : ۱-کالای تولید نشده به صورت نسیه (غیر نقد) مبادله شود .۲-طلبی را که هنوز زمان پرداخت آن نرسیده است در برابر بدهی که در زمان آینده باید پرداخت شود قرار دهند (بیع دین به دین) هر دو صورت این قرار داد باطل است و در روایات از این قرار دادها نهی شده است . ۱-مضاربه مضاربه از جمله قرار دادهایی است که فقط در امور بازرگانی از آن استفاده می شود . در این قرار داد یک یا چند نفر سرمایه ای را در اختیار دیگری قرار می دهند تا او با آن به تجارت بپردازد و سود حاصل با درصدی که توافق می کنند ، بین آن ها تقسیم می شود . در نظام اقتصادی اسلام مضاربه یکی از بهترین راه های تامین سرمایه بازرگانی به شمار می آید و در روایات پیشوایان دینی به آن توصیه و تاکید شده است ولی برای بهره گیری مناسب از آن توجه به نکات زیر لازم است : ۱-مضاربه فقط در امور بازرگانی به کار می رود و برای فعالیت های تولیدی و صنعتی از قرار دادهای دیگر باید استفاده نمود که به آن ها اشاه خواهیم کرد . ۲-مضاربه دارای دو رکن است : صاحب سرمایه و عامل . از این رو سرمایه صاحب سرمایه باید برای سرمایه گذاری و خرید و فروش کافی باشد و عامل نیز توانایی به کارگیری آن را داشته باشد . ۳-بر اساس قرار داد مضاربه طرفین در سود حاصل با یکدیگر شریک اند ، ولی ضرر و زیان به عهده صاحب سرمایه است و عامل در صورتی که تفریطی نداشته باشد در مواجهه با

زیـان تنهـا از حق الزحمه مـدت زمـانی که در این زمینه فعـالیت کرده است محروم می گردد . ۴-قرار داد مضـاربه از زمان تحویل سرمایه به عامل شـروع می شود . در فقه اسـلامی پول و هر چیز دیگری که سـرمایه به حساب آید می تواند به عنوان سرمایه مضاربه استفاده شود . ۵-هزینه های اجرایی عملیات بازرگانی مانند نیروی انسانی ، حمل و نقل ، مالیات ، انبارداری و .. از سـرمایه برداشت می شود . ۶-مضاربه عقـدی است جایز بنابراین طرفین قرار داد می تواننـد یک طرفه قرار داد را فسخ کنند و با فوت یک طرف قرار داد فسخ می گردد و ورثه او تعهدی نسـبت به آن ندارند . ۷-سـرمایه در قرار داد مضاربه به رسم امانت به عامل سپرده می شود . از این رو عامـل مالک سـرمایه نمی شود و به امانت و به امانت از سـرمایه اسـتفاده می کنـد . امانت بودن سـرمایه آثار حقوقی فراوانی دارد از جمله این که سـود در مضـاربه – برخلاف قرض – مشـروع و غیر ربـوی است و از سـوی دیگر ، در صـورت بروز اتفـاق و صـدمه دیـدن سـرمایه ، چنانچه عامل کوتاهی نکرده باشـد ضامن نیست . ۸-سـود در قرار مضـاربه برای صـاحب سـرمایه و عامل به صورت قطعی تعیین نمی شود و پس از پایـان قرار داد هر کـدام سـهم خود را از سود ، مطابق نسـبتی که قرار داد تعیین شـده است ، تحویـل می گیرد . ۳-جعـاله یکی دیگر از قرار دادهـای بازرگانی که در امورتولیـدی و صـنعتی نیز کاربرد داردجعاله است . جعاله عبارت است از متعهد شدن شـخص (حقیقی یا حقوقی) به پرداخت دستمزد معلوم در برابر انجام دادن عملی معین . قرار داد جعاله نیز دارای دو رکن است : جاعل و عامل . جاعل کسی است که ملزم به پرداخت حق الزحمه (جعل) است و عامل اجرا کننده مورد قرار داد است . قرار داد جعـاله هر چنـد اختصـاص به امور بازرگـانی نـدارد و در امور بازرگـانی کم تر اسـتفاده می شود ، به جهت قابلیت های زیادی که در آن وجود دارد می توانـد کاربرد زیادی در امور اقتصادی داشـته باشـد ، از جمله : ۱-قرار داد جعاله به دو صورت عام و خاص منعقد می شود . در همه قرار دادهای اقتصادی طرفین قرار داد کاملا معلوم و مشخص اند ولی در « جعاله عام » ممکن است عامـل ، معین نباشـند ، برای مثـال جاعـل یا کارفرما به صورت عمومی اعلام می کنـد : هر کس این کالا را برای من به فلاـن قیمت بفروشـد یـا وسـیله نقلیه گمشـده مرا پیـدا کنـد و ... مبلغ معینی به پرداخت می گردد . پس از اعلاـم کارفرمـا هر کس خواسته او را عملی ساخت می تواند از پاداش (جعل) مذکور برخوردار شود . ۲-جعل (پاداش) می تواند به صورت قطعی شناور ، یـا درصـدی از سـرمایه و ... تعیین شود . در قرار داد جعاله دایره وسـیع تری فرا روی کارفرما و عامل باز می گردد ، زیرا عامل می توانـد در سـرمایه شـریک شود یا درصدی از سود سـرمایه را به خود اختصاص دهد ، برای مثال بر اساس جعاله صاحب سـرمایه می توانـد با فرد خاص یا افراد متعـدد ، بر این توافق کننـد که در صورت تحقق مقصود او ، عامل به مـدت معینی در سود حاصل سـهیم باشد . برای نمونه سـرمایه ای را در اختیار عامل بگذارد تا کارخانه تولیدی تاسیس و تولیدی را سامان دهی کند و در ازای اقدامات ، عامل به مدت ۱۰ سال ۵۰٪ از سود کارخانه سهم ببرد . ۱-جعاله را از ایقاعات دانسته اند . لذا تعهد کارفرما رکن اصلی این پیمان است و طرف مقابل تعهـدی نسبت به انجام کار نـدارد ، ولی در صورت انجام می توانـد جعل (پاداش) را درخواست کنـد . ۲-این قرار داد در روابـط اقتصـادی که میزان کار در آنها معلوم نیست کاربرد بیش تری دارد زیرا کارفرما کار مورد نظر را بـدون توجه به خصوصـیات و توانـایی هـای عامل درخواست می کنـد و افراد با توانایی بالاتر ممکن است در زمان کم تری آن را انجام دهنـد ، بر خلاف قرار داد اجاره که در نیروی انسانی معمولاً ساعات مشخص و مقدار کار معینی در قرار داد ذکر می گردد . ۳-قرار داد جعاله از قراردادهای جایز است و از سوی طرفین (جاعل و عامل) قابل فسـخ است ولی در صورتی که عاملی انجام عمل را به عهـده بگیرد اگر رها کردن او به ضـرر و زیان صاحب سـرمایه (جاعل) بینجامد طبق قاعده لا ضرر باید و زیان او را جبران کند . ۴-شرکت یکی از اقسام شـرکت ، شـرکت عقدی است که عبارت است از بستن قرار داد برای به کار اندازی سـرمایه مشترک در فعالیت اقتصادی . شرکت عقدی (قراردادی) از زمره قراردادهایی است که امور بازرگانی و تولیدی کاربرد زیادی دارد و معمولاً سـرمایه گذاری های بزرگ از عهده یک نفر و با سرمایه شخصی ساخته نیست و در موقعیتی که تسهیلات ربوی نیز ممنوع و مورد پذیرش نیست یکی از راه های مناسب برای تشکیل سـرمایه و سرمایه گذاری در تولید یا توزیع (بازرگانی) انعقاد قرار داد شرکت است . امتیازات شرکت

۱-همه شرکا در سود و زیان با یکدیگر شریک اند و بر خلاف عقد مضاربه زیان تنها متوجه صاحب سرمایه نیست . قرار داد شرکت جایز است و در صورت مقرون به صرفه نبودن یا احساس نیاز به سرمایه ، قابل فسخ است .اقسام فعالیت های اقتصادی حرامفعالیت های اقتصادی ممنوع به چهر دسته کلی تقسیم می شوند :الف)مبادله کالا و خدماتی که قرار داد اقتصادی بر روی آنها منعقد نمی گردد : موضوع قرار داد چنانچه شرایط لازم را دارا نباشد انعقاد قرار داد بر روی آن بی حاصل و گاه موجب پیگرد قانونی است . در این قسمت برخی از کالاها و خدماتی را که مبادله آنها از این جهت ممنوع شده است نام می بریم . ۱-کالاهای نجس و ناپاک که دارای منافع مثبت و حلالی نیستند مانند مشروبات الکلی و ... ۲-اشیایی بی ارزش مانند حشرات۳-کالاهای مخل به سلامت ، مانند مواد مخدر ۴-خدمات مضر به جامعه مانند تألیف ، چاپ و انتشار کتاب های انحرافی که در جامعه تاثیر سوء می گذارند(کتب ضاله) یا اشتغال به فعالیت های هنری غیر مشروع مانند موسیقی و غنای ممنوع یا استفاده از آلات لهو و لعب و به طور کلی کارهای فکری و هنری انحرافزا که هر گونه کسب در آمد از این طرق ممنوع و حرام است . ب) فعالیت های اقتصادی غیر قانونی و ناصحیح : انعقاد پاره ای از قرار دادها هر چند از نظر موضوع قرار داد بدون اشکال است ولی از آن رو که موجب بهره برداری های ناصحیحی می گردد در فقه اسلامی ممنوع و حرام قلمداد شده . از جمله این قرار دادها ، فروش سلاح به دشمنان و مهاجمان به کشور اسلامی است . در این قسم از قرار داد آنچه باعث حرمت و ممنوعیت انعقاد قرار داد شده است موضوع قرار داد ، یعنی اسلحه و تجهیزات جنگی نیست ، زیرا این تجهیزات را به سایر مسلمین یا به غیر مسلمانان در غیر زمان جنگ می توان فروخت ، ولی از آن جهت که فروش این ها نوعی کمک به دشمن و معاونت به ظلم به حساب می آید تحریم شده است . هم چنین انعقاد قرار داد و فروش مواد اولیه به تولید کنندگانی که فروشنده می داند با آن ها کالاهای ممنوع تولید می کنند و به وسیله آن ها خریداران و سایر استفاده کنندگان مرتکب جرم ، خلاف و گناه می شوند ، معاونت و همیاری بر گناه تلقی می گردد و در آمد حاصل از آن ها جزء مکاسب محرمه محسوب می شود . ج) قرار داد ارائه خدمات نامشروع : در کتب اقتصادی اسلام بین اقتصاد و اخلاق جمع شده است و احکام و مقررات اقتصادی ، اخلاقی نیز هستند از این رو اهدافی که مکتب اقتصادی در صدد تحقق آن هاست با توجه به ارزش های اخلاقی قابل تحقق اند . در مکتب اقتصادی اسلام برای تحقق عدالت اجتماعی و امنیت اقتصادی برخی از شیوه های رایج یا آزاد در سایر نظام های اقتصادی ممنوع و هر گونه کسب درآمد از این طریق حرام دانسته شده است . از این جمله است همیاری با ستمگران با رائه خدماتی چون رانندگی ، نویسندگی ، کار پردازی ، مقاطعه کاری که به دلیل تقویت دشمن و همیاری آن ها ممنوع است . د) شیوه های نامشروع کسب درآمد : در مکتب اقتصادی اسلام بعضی از شیوه های کسب درآمد منع شده است ، از جمله قمار بازی ، رشوه خواری و معاملات ربوی . این دسته از مکاسب محرمه ممکن است در بسیاری از قراردادهای اقتصادی بروز کند . اصول کلی و پاره ای از دستور العمل های اجرایی برای انجام دادن تجارت در متون فقهی :۱-پرهیز از احتکار احتکار در لغت به معنای نگهداری کالاهای مورد نیاز جامعه به امید گران شدن آن هاست و در اصطلاح فقهی نگاهداری و انبار کردن آذوقه به منظور بالا رفتن قیمت آن است . فقه اسلامی احتکار را ممنوع و حرام دانسته است و برخی از فقها نگهداری آذوقه مردم و احتکار آن را هر چند اکنون مورد نیاز نباشد و مردم در سختی و مشکل نباشند – مکروه دانسته اند و در صورت ضرر و دشواری برای جامعه اسلامی حکم به تحریم آن داده اند . مسائل مربوز به احتکار را می توان در موارد ذیل خلاصه کرد : الف) احتکار در مورد انبار کردن کالاهایی است که برای فروش و توزیع تهیه شده ولی کالاهایی که برای مصرف سالانه یا به منظور اتفاق نگاهداری می شود مشمول حکم احتکار نیست . برخی روایات اقدام به تهیه مایحتاج زندگی را ممدوح و مستحب دانسته و دلیل آن را آرامش خاطر و توانایی کمک رسانی با سایر همنوعان در مواقع اضطرار ذکر کرده است . ب) واژه احتکار در مورد کالاهایی به کار رفته است که آذوقه مردم برای امرا معاش می باشد و همه فقها کالاهایی چون گندوم ، جو ، خرما ، کشمش و روغن را ذکر کرده اند و در بعضی از فتاوا روغن زیتون و نمک نیز آمده است . بنابراین انبار کردن و نگهداری سایر

کالاها – گرچه در بعضی موارد در احتکار است – در ابواب دیگر فقه بررسی می شود . ج) برخی از نویسندگان ، احتکار و انحصار را مترادف دانسته اند ، در صورتی که احتکار مربوط به توزیع است و مباحث انحصارات معمولاً در تولید یا خرید مطرح می شود و در انحصار در فروش نیز چیزی جدای از نگهداری و انبار کردن کالای تولید دشه است . گفتنی است مباحث انحصارات را به طور مستقل تحت همین عنوان در مباحث بازار در اقتصاداسلامی مطرح نموده اند . د) حاکم اسلامی احتکار کننده را به عرضه کالاهای احتکار شده به بازار وامیدارد . چنانچه عرضه کالاها ، نیاز مصرف کنندگان و خریداران را تامین نماید و کمبود کالا در بازار مرتفع شود دولت اسلامی در تعیین قیمت دخالتی نمی کند و قیمت فروش کالاها به توافق خریداران با فروشندگان سپرده می شود . ولی اگر به هنگام عرضه ، قیمتی پیشنهاد گردد که با قیمت بازار متفاوت است و قیمت پیشنهادی اجحاف در حق خریداران به حساب آید حاکم اسلامی اقدام به تعیین قیمت می نماید . ه) کمبود کالا و خدمات در بازار به عوامل مختلفی بستگی دارد : اگر کمبود به صورت مصنوعی به بازار تحمیل شده باشد – مانند زمانی که کالا احتکار می شود – حاکم اسلامی برای جلوگیری از نوسان قیمت ها و اخلال در بازار ، عواملی را که موجب کمبود مصنوعی شده اند به عرضه کالاهای احتکار شده وا می دارد و پس از عرضه به بازار ، قیمت به صورت خودکار تعیین می گردد . در صورتی که محتکران حاضر به عرضه آن به قیمت بازار نشوند حاکم اسلامی تعیین قیمت می نماید . ولی اگر کمبود کالا و خدمات و افزایش قیمت ها ناشی از کمبود طبیعی کالا و خدمات یا عوامل تولید باشد– مثلاً به سبب خشکسالی یا حوادث غیر مترقبه عرضه کالاها محدود شده باشد – تعیین قیمت به عهده بازار خواهد بود . از این رو در برخی از حالات حاکم اسلامی اقدام به تعیین قیمت می کند و در برخی از تعیین قیمت سر باز می زند . هنگامی که از حضرت رسول اکرم (ص) تقاضای تعیین قیمت شد حضرت به سختی ناراحت شدند و قیمت کالاها را مربوط به پروردگار دانستند .از موضع گیری پیامبر اکرم (ص) می توان نتیجه گرفت که در مکتب اقتصادی اسلام مکانیزم تعیین قیمت به بازار سپرده شده است و چنانچه روند عملیات بازار دستخوش تغییر شود و عوامل بیرونی سوء استفاده کنند ، حکومت اسلامی هدایت بازار را به عهده می گیرد . ۲) پرهیز از خیانت مکتب اقتصادی اسلام با هدف تامین امنیت اقتصادی ، هر گونه فریبکاری و خیانت را در امور اقتصادی و بویژه در معاملات ممنوع کرده است . خیانت در روابط اقتصادی مصادیق متعددی دارد که به برخی از آنچه در فقه اسلامی ذکر شده است اشاره می کنیم :الف) غش : غش در لغت به معنای خلاف واقع جلوه دادن است ، مانند مخلوط کردن کالاهای مرغوب با کالاهای غیر مرغوب . ب) آرایش کالا یا محیط عرضه آن به صورتی که خریدار از ظاهر سازی فریب بخورد و به عیب کالا- پی نبرد : در فقه اسلامی آرایشگرانی که موجب فریب و اشتباه دیگران می شوند به شدت نکوهش شده اند ، به خصوص آرایشگرانی که برای فریب خواستگاران ، عیوب بانوان را می پوشانند . ج) تبلیغات دروغین ومبالغه در بیان کیفیت کالاها : دروغ نوعی خیانت است و جلو شناخت واقعیات را می گیرد . پیامبر اکرم (ص) فرمودند : « یا معشر التجار : ای تجارت پیشه گان ! عذری برای شما باقی نمانده و راه هدایت برایتان آشکار گشته است (در معرض خطری بزرگ قرار گرفته اید که شما را به گناه می کشند) در قیامت به صورت فاجران مبعوث می شوید مگر این که در گفتارتان صادق باشید . د) کم فروشی : در قرآن کریم کم فروشان مورد عتاب قرار گرفته اند . در سوره مطففین می خوانیم : « وای بر کسانی که در هنگام خرید ، کیل و وزن را اضافه می گیرند و هنگام فروش از کیل و وزن خود می کاهند » از این رو نه تنها از کم فروشی نهی شده است بلکه از مسلمانان خواسته شده است کیل و پیمانه خود را اضافه تر از حالت معمولی بگیرند . حضرت امام صادق (ع) فرمود : « لایکون الوفاء حتی یمیل المیزان » تا ترازو مایل نشده و اضافه تر نکشیده اید ، حق ادا نشده است » ه) ربا خواری : امکان آلوده شدن به معاملات ربوی در هر حال برای بازرگانان وجود دارد و مکتب اقتصادی اسلام به شدت رباخواری را مورد نکوهش قرار داده است . ۳- اقدامات ناپسند برخی از رفتارها در بازار مسلمین پسندیده نیست یا به طور کلی حرام و ممنوع شده است در این اقدامات بازرگانان یا واسطه های تجاری ظاهراً فریبی در میان نیست ولی صحنه سازی به گونه ای است که در نهایت به ضرر طرف مقابل

تمام می شود یا وی نا خشنود می گردد : از جمله : الف) تبانی بر گران فروشی : مکتب اقتصادی اسلام به دنبال روشی است که قیمت عادلانه را در بازار حاکم کند و هیچ گونه اجحافی به فروشندگان و خریداران نشود . بنابراین هر گونه تبانی صاحبان کالا بر گران فروختن غیر اخلاقی و گاه حرام شمرده شده است . عملکرد ائمه اطهار (ع) نیز حاکی از نپذیرفتن سودی است که از طریق به دست می آید . ب) استقبال از کاروان های تجاری : یکی از روش هایی که افراد سود طلب به کار می گرفتند و اسلام آن را مورد نکوهش قرار داد « تلقی رکبان » یااستقبال از کاروانهای تجاری است . این افراد معمولا به انگیزه در اختیار گرفتن بازار کالایی ، یا به عنوان واسطه برای انحصار گران ، به پیشباز کاروان ها می رفتند تا قبل از اطلاع آنان از قیمت بازار ، کالاهایشان را به پایین ترین قیمت بخرند . البته گاهی نیز عکس این مطلب اتفاق می افتاد و این افراد چون می دانستند با عرضه کالاهای جدید امکان کاهش قیمت کالاهای آنان وجود دارد پیشنهاد قیمت بالاتری به کاروان های تجاری می دادند و به احتکار آن کالاها می پرداختند تا قیمت بازار در اختیار آن ها بماند . اسلام با این تفکر و اقدام ، مخالفت کرد تا عرضه و تقاضا از دخالت های ساختگی و مصنوعی مصون بماند و واسطه گری های غیر مفید از اقتصاد جامعه حذف شود . ج) واسطه گری غیر مفید : مکتباقتصادی اسلام مردم را به کار ، تولید و ارائه خدمات مورد نیاز جامعه فرا خوانده است . این دعوت برای تولید برخی از کالاها ، در بعضی حالات و بر افرادی که توانایی آن را دارند واجب شده است : مانند نانوایی ، زراعت ، تولید مایحتاج مردم و .. . برای تحقق این ان هدف و کار آیی آن ، به مسئله توریع و تجارت نیز تاکید شده است ولی به واسطه گری غیر مفید نه تنها دعوت نشده بلکه در پاره ای از امور نهی شده است . از این جمله واسطه گری برای فروش کالاهای تولید شده توسط بادیه نشینان است که درفقه اسلامی تحت عنوان (بیع الحاضر للباد) مطرح گردیده است . حکمت نهی از این واسطه گری ها را ، علاوه بر توصیه به انجام دادن کارهای تولیدی ، می توان در تاکید و توصیه اسلام به مصنوعیت نظام عرضه و تقاضا و مکانیزم آزاد قیمت ها جست و جو کرد ، زیرا روستائیان و بادیه نشینان معمولا به کم ترین قیمت حاضر به مبادله می شوند و در کیل و میزان سهل گیرند و واسطه گران هر چند می توانند کالاهای آن ها را به بهای بیش تری بفروشند ولی علاوه بر امکان تبانی گروه از آنها با سایر فروشندگان اسلام رعایت حال مصرف کنندگات را نیز نموده است تا بتوانند در حالت عادی با قیمت مناسب تری کالاهای روستائیان را بخرند . د) حرص ، ولع و رقابت های بی جا : در مکتب اقتصادی اسلام بر چند نکته در مورد رفتار بازرگانان تاکید شده است : ۱- معاملات آسان وهمراه با رعایت حقوق دیگران انجام گیرد ، جه برکت الهی در این روش است . ۲- فروشندگان به سود کم قانع باشند و خریداران از چانه زدن های بی مورد بپرهیزند . ۳- فروشندگان به همه مشتریان به یک چشم بنگرند و با همه انصاف رفترا کنند . ۴- به هنگام پشیمانی خریدار ، حاضر به فسخ معامله (اقاله) شوند . ۵- کار خود را با دعا و نیایش و توجه و توجه به خداوند و آشنایی با دستورهای او آغاز کنند . ۶- برخلاف افراد حریص از زود رفتن به بازار و دیر بازگشتن از آن بپرهیزند . ۷- از معامله با افراد پست و دور از فرهنگ خودداری نمایند . ۸- حتی المقدور از انتخاب مشاغلی که آقار سوء روانی دارد بپرهیزند ، از جمله از صرافی ، کفن فروشی ، جواهر سازی ، قصابی ، خون گیری و ... که در هر یک از این ها امکان سخت دلی یا آلوده شدن به معاملات ربوی و یا پستی کرا وجود دارد . از مجموع موارد مذکور می توان دریافت که اسلام با پیوند اخلاق و اقتصاد در صدد رشد و تکامل مادی و معنوی انسان هاست . در همه حالات توجه به منعم و رزاق بودن خداوند ، زندگی را آسان تر و شیرین می کند . بنابراین دلیلی برای حرص ، طمع ، رقابت بی جا و برنامه ریزی های سوء وجود ندارد و مسلمانان با رعایت قوانین و توصیه های اسلامی می توانند در عرصه داخل و خارج سرافراز و مستقل به زندگی خود ادامه دهند . البته بحث از مکانیزم و الگوهای اسلامی فرصت دیگری می طلبد . ه) استفاده از شیوه های ناپسند : گاهی ظاهر قواعد و مقررات خوب است اما در پس آن شیوه هایی به کار گرفته شده که مورد قبول اسلام نیست . از این جمله :۱- نجش : نجش عبارت است از این که فروشنده افرادی را استخدام کند که هنگام مراجعه مشتری به دروغ داوطلب خرید آن کالا ـ به قیمت بالاتر شوند یا به صورت رفاقتی این عمل را انجام دهند تا اشتیاق آنان به

خریـد موجب تحریک خریدار و پیش دستی او در خرید شود . این عمل در فقه اسـلامی حرام شـمرده شده است . عمل مشابهی که از طرف خریـداران ممکن است اتفاق افتـد و خریـداری به دروغ طلب خریـد کالایی شود و قیمت پیشـنهادی فروشـنده را نپـذیرد تا خریدار واقعی بتواند آن را با قیمت پایین خریداری کند نیز مصداق نجش شـمده شده است . ۱-ورود در معامله دیگران (دخول در سوم)به کعنای وارد شدن در معامله ای است که طرفین مشغول انجام آن می باشند . ۲-ستایش کالای خود و نکوهش کالای دیگران ۳-سوگنـد خوردن در معاملات ۴-شـکایت از محـدودیت درآمـد و سود . (کرمی ، پورمنـد ، ۱۳۸۰ ، ۷۹-۱۱۱) مفاسد خوردن مـال حرام : خوراکی که انسـان می خورد به منزله بـذری است که در زمین ریخته می شود ، پس اگر آن خوراک پاکیزه و حلال باشـد اثرش در قلب که به منزله سـلطان بـدن است ، بصورت رقت و صـفا ظاهر می شود ، در این صورت از اعضاء و جوارح جز خیر و نیکی تراوش نمی کنـد .اما اگر خوراک پلید و حرام باشد قلب را کدر و تیره می نماید در این صورت قساوت و ظلمت ، دل را فرا می گیرد و امیـد خیری به او نخواهـد بود و پنـد و انـدرز در آن اثر نمی کنـد . همانگونه که غـذای فاسد و مسـموم جسم انسـان را بیمـار می کنـد غـذای حرام نیز روح انسـان را فاسـد می کنـد . مصـادیق مال حرام مال حرام گاهی اوقات با مال حلال مخلوط می شود و آنرا تباه می سازد آنچه در ذیل آمده تنها شماری از مصادیق مال حرام است : بهره وری ناحق از حق الناس ، کم فروشـی ، کم کاری ، غش در معامله ، خیانت در بیت المال ، غصب مال ، سرقت ، رشوه خواری ، خرید و فروش حرام (مسکرات و ..) ، نپرداختن وام و قرض ، نپرداختن زکـات ، نپرداختن خمس رسول خـدا (ص) می فرمایـد : هرکس چهـل روز حلال بخورد ، خـدای تعالی دل او را روشن می کنـد و چشـمه هـای حکت را از دل و زبـانش جـاری می سازد . رسول اکرم (ص) :چیزی که بیش از هر چیزی مرا در مورد امتم بیمناک می کند کسبهای حرام ، شهوت پنهان و ربا خواری است . امام علی (ع) : ای کمیل ! دل و زبان آدمی از غذا نیرو می گیرند و تغذیه می کنند پس اگر غذایی که استفاده می کنی حلال نباشد و از راه صحیح بدست نیامده باشد خداوند عالم تسبیح و سپاس تو را قبول نخواهد کرد . (رایحه ۱ ، معاونت امر به معروف و نهی منکر)راه های اثبات مشروعیت تجارت :۱-برخی از آیـات قرآن بر وفـای به عهـد و قرار دادهـای عقلاـیی در بین انسانهـا دلالت دارد و تجارت را یکی از راه های جلوگیری از تجاوز به حقوق دیگران دانسـته است . این آیات به ضـمیمه تعریفی که از تجارت ارائه شد ، به روشـنی سود بازرگانی را تجویز می کند ، زیرا علاوه بر توافق طرفین و رضایت آنها اقدامات تجاری اصولاً به انگیزه سود آوری انجام می گیرد و این شیوه ی عقلاـیی مورد نکوهش یـا مخالف شـریعت قرار نگرفته است .۲- روایـات فراوانی از پیشوایـان دینی به دست ما رسـیده است که علاوه بر تشویق مردم به حضوردرصـحنه ی کسب و کار ، از آنان خواسـته تا رزق و روزی خود را در مبادله با دیگران جست و جو کنند و کار مبادلاتی را که سود بیشتری دارد یا عام المنفعه است انتخاب کنند . از میان روایات مذکور به چند نمونه اشاره می کنیم : امام صادق (ع) فرمودند : مردی نزد رسول خدا (ص) از حرفه ی خود شـکایت کرد .حضرت فرمودند : به خرید و فروش کالاهای مختلـف بـپرداز و از هر کـدام که سـود بیشـتری داشت ادامه بـده . در این روایت پیـامبر اکرم (ص) به لزوم سود آوری در مبـادله و کسب و کار تصـریح کرده انـد و حتی به انتخاب سود آورترین آنها توصـیه می فرماینـد . امام کاظم (ع) فرمودنـد : « من طلب هـذا الرزق من حله لیعود علی نفسه و عیاله کان کالمجاهد فی سبیل ا... » کسی که روزی حلالی به دست آورد تا آن را در امور زندگی خود وخانواده اش خرج کنـد عملش مانند جهاد در راه خدا ارزشـمند است .این روایت کسب رزق حلال را عبادت شـمرده است و بازرگانی یکی از راه های کسب رزق حلال و تحصیل سود مناسب است . ۴-علاوه بر توصیه و تاکید آیات و روایات سیره ی عقلا نیز بر این مسئله بوده و شـارع مقـدس بـا آن مخـالفت نکرده است . از این رو سودی که به طور متعـارف و بـا توافق افراد در خلال فعالیتهـای بازرگـانی به دست می آیـد مشـروع ، قـانونی و عقلایی است . ۵-بـا توجه به مطالب یاد شـده مشـروعیت اصل تجارت و سودی که در خلال آن حاصل می آید محرز و مسـلم است . بازرگانی مانند بسـیاری از امور دیگر در مکتب اقتصادی اسلام وسیله ی دستیابی به اهداف عالی است و رعایت نکردن چارچوب های شـرعی احکان انحراف از مسـیر دست یابی به این اهداف را فراهم

می سازد .اهمیت تجارت، در روایات:امام صادق علیه السلام می‌فرمود: ترک التجاره نقیص العقل» رهاکردن تجارت عقل را ناقص می کنـدو در جایی دیگر فرمود:«هر کس تجارت را رها سازد دو سوم عقلش رفته است. مگر نمی دانیـد که کاروانی از شام آمـد و رسول خـدا بـا آن کـاروان معـامله ای کرد و بـا سودی که به دست آورد، همه‌ی قرض‌هـایش را پرداخت؟»روزی امـام صـادق علیه السـلام در ایام حج، جویای احوال یکی از یارانش شد. به امام گفتند:«او تجارت را رها ساخته است و سرمایه و استطاعت مالی برای انجام حـج ندارد.امام فرمود:«تجارت را رها نکنید که خوار و ذلیل می‌شوید. تجارت کنید تا خداوند به شـما برکت دهد. با بررسـی مجموع روایـات موجود در روایـات، چنین نتیجه می گیریم که اسـلام می‌خواهـد انسـان از تلاش و فعالیت در زمینه مسائل تجاری و معاملات اقتصادی هرگز از پا ننشیند. همچنین نظر اسلام این است که سرمایه‌ها، به صورت متراکم و بی‌استفاده، در یک جا متمرکز نشود و با جریان پیـدا کردن سـرمایه، رونق و رشـد اقتصادی در جامعه اسـلامی افزایش یابـد. از دیـدگاه اسـلام، تجارت و معاملات مالی و اقتصادی، مایه شـکوفایی اندیشه و عقل نظری و کاربردی فرد و جامعه نیز خواهد شد، و بر همین اساس است که رها ساختن تجـارت، رکود و خمودی عقـل را به دنبـال دارد. فاذا قضـیت الصـلوه فانتشـروا فی‌الارض وابتغوا من فضل‌اللّه‌واذکرواللّه کثیرا لعلکم تفلحون وقتی نماز جمعه برگزار شـد، در زمین منتشـر شویـد و در طلب روزی‌به داد و سـتد بپردازیـد و خـدا را بسیار یادکنید. امید است‌رســتگار شویــد واخرون یضــربون فی‌الاــرض یبتغــون مـن فضــل اللّه و برخی برای تجــارت ســفر می کننــد(و)از کرم خــدا روزی‌می‌طلبند. عبداللّه بن مسـعود می گوید: پیامبرگرامی اسـلام(ص)فرمود: «هیچ‌کس نیست که برای تجارت طعامی را از شهری به شهر دیگر از شهرهای‌مسلمین ببرد و آن را به قیمت‌خودش بفروشـد، مگر این که جایگـاهش‌نزد خداونـد چون مقـام شـهید خواهد بود.» سـپس این آیه را تلاوت‌کرد: (و اخرون یضـربون فی‌الارض یبتغون من فضل اللّه... امام صادق(ع)می‌فرماید: نه دهم درآمد، در تجـارت است. امیرالمومنین(ع)می‌فرمایـد: تجـارت کنیـد، چون تجـارت باعث می‌شوداز آنچه در دست مردم است، بی‌نیاز گردیـد. ابی‌عماره‌بن طیار می گوید: به امام صادق(ع)عرض کردم: ورشـکست‌شدم تمام سـرمایه‌ام را از کف داده‌ام و اهل وعیال بسیار دارم. امـام صـادق(ع)فرمـود: برو مغـازه‌ات را بـاز کن، بسـاط بگسـتر،ترازو بگـذار و در انتظـار روزی پروردگـارت بـاش. رفتم، مغـازه را بـازکردم، بسـاط گسترانیـدم و ترازو گذاشـتم. مغـازه‌داران همسـایه‌ام از این که هیـچ کالایی درمغازه نـدارم، متعجب‌شدنـد. در این هنگام، مردی آمـد و گفت: پیراهنی برایم خریـداری‌کن. پیراهنی برایش خریدم و پول آن را گرفتم. سـپس مرد دیگری‌مراجعه کرد و... آنگـاه شـخص دیگری آمـد و گفـت: اباعمـاره! دو عـدل کتـان دارم. آیـاآن را از مـن می‌خری تـا یکسـال دیگر پـول آن را بپردازی؟گفتم: آری، بیاور. کتانها را آورد و نسیه از او خریـدم. پس از آنکه اورفت، یکی از بازاریان آمـد و گفت: اباعماره! اینها چیست؟ گفتم: کتان است. گفت: نصف آن را نقـد می‌خرم. پذیرفتم و پول آن را دریافت کردم. آن پول و بقیه کتانها تایکسال نزد من بود. از آن پول لباسـهایی خریـدم و فروختم تـا این‌که دوبـاره یکی از تجـار معروف شـدم. در اهمیت تجارت همین بس که امام صادق(ع)نیز برای تجارت‌سـرمایه‌گذاری می کرد. محمـد فرزنـد غدافر از پدرش این گونه نقل‌می‌کند: امام صادق(ع)۱۷۰۰ دینار به من داد و فرمـود: بـا این پـول برای‌من تجـارت کن من رغبـتی به سـود آن نـدارم. هرچنـد سود معاملاـت دوست‌داشـتنی است، ولی می‌خواهم خداوند متعال مرا در حال کسب ببیند. پس ازمدتی، به حضـرت عرض کردم: برای شـما تجارت کردم و صددینارسود به دسـت آوردم. حضـرت بسـیار خوشـحال شــد و فرمـود: برســرمایه‌ام بیفزای. ایـن مـال نزد پــدرم بــود تــا از دنیــا رفت. امـام صادق(ع)برایم‌نوشت: خداونـد از ما و شـما بگـذرد. ۱۸۰۰ دینـار از مـال من نزدپـدرت بود، اکنون آن را به عمربن یزیـد بـده. دفتر حسـاب پـدرم را نگـاه کردم، درآنجا نوشـته بود: از مال‌ابوموسـی امام صادق(ع) ۱۷۰۰ دینـار نزد من است تـا بـا آن تجارت‌کنم. با تجارتی که انجام دادم صـد دینار سود به دست آمـد. عبـداللّه بن سـنان و عمربن یزید از این امر آگاهند. (بحار الانوار ، ج ۱۶ ، ص ۲۲) (بحـار الانوار ، ج ۴۱ ، ص ۱۰۴) تجـارت و رشـد عقل اجتماعی امام صادق(ع)چنان به تجارت اهمیت می‌داد که ترک آن را موجب‌نقصان عقل می‌دانست و می‌فرمود: خریـد و فروش را ترک نگوییـد زیراترک آن از بین برنده عقل است. آن حضـرت

همچنین فرمود: تجارت موجب رشد و شکوفایی عقل می گردد. امام صادق(ع)ثروتمندان بی‌نیاز از تجارت را نیز بدین امرسفارش می کرد. معاذ عبا فروش می گوید: امام صادق(ع)به من فرمود: معاذ! چرا تجارت را ترک کرده‌ای؟ آیا ناتوان شده‌ای یا بدان بی‌رغبتی؟ گفتم: نه ناتوانم و نه بی‌رغبت. امام فرمود: پس چرا تجارت را رها کرده‌ای؟! گفتم: در این زمان که قتل ولید اتفاق افتاده، منتظر دستورشمایم. من ثروت بسیار دارم. به اندازه‌ای که فکر نمی‌کنم تازنده‌ام بتوانم همه آنها را مصرف کنم. امام فرمود: تجارت رارهانکن زیرا عقل را ازبین می‌برد. برای‌اهل و عیالت تلاش کن و از این که آنها برایت بکوشند، برحذر باش. از این احادیث درمی‌یابیم، تجارت فقط برای افزایش ثروت نیستبلکه وسیله‌ای برای رسیدن مردم وجامعه به نیازهایشان استدرسایه این کار عقل اجتماعی مردم شکوفا می‌شود و افکار واهی وآسایش طلبی از آنها دور می‌شود. بخور تاتوانی به بازوی خویش که سعیتبود در ترازوی خویش چومردان، ببر رنج و راحت رسان مخنث‌خورد دسترنج کسان خدا را برآن بنده بخشایش است که خلق ازوجودش در آسایش است. دادوستد پیامبر اکرم(ص) اسباط بن سالم می گوید: امام صادق(ع)از احوال معاذ کرباس فروش‌پرسید. گفته شد: او تجارت را رها کرده است. حضرت دو بار فرمود: «رفتاری شیطانی انجام داده است زیرا هر که دادو ستد راترک گوید، دوسوم بینش اجتماعی‌اش را از دست داده است. آیا نمی‌دانیدرسول خدا(ص)هنگامی که کاروانی از شتران شام رسید، از آنان جنس‌خرید، با آن دادوستد کرد، سود برد و قرض خود را پرداخت؟ نظارت امام علی علیه السلام بر بازار مسلمینامام باقر علیه السلام فرمود:« از برنامه‌های حکومتی امیرالمومنین علی علیه السلام این بود که هر روز صبح در حالی که تازیانه‌ای روی شانه‌اش بود (تازیانه‌ای دو سر به نام سیبه) در بازارهای کوفه می گشت، بر سر هر بازاری می‌ایستاد و با صدای بلند می‌فرمود:« ای گروه تاجران! قبل از هر کار از خدا طلب خیر کنید و با آسان گرفتن در معاملات، برکت بجویید؛ دل خریداران را به دست بیاورید و با حلم و بردباری، خود را زینت بخشید؛ از دروغ و سوگند و ظلم بپرهیزید، با مظلومان به انصاف رفتار کنید و به ربا نزدیک نشوید.» آن‌گاه با خواندن آیه‌ای از قرآن کریم، بازاریان را به رعایت عدالت در معاملات توصیه می کرد و با خواندن دو بیت شعر، آنها را نسبت به عاقبت ناگوار گناه و حرام‌خواری آگاه می‌فرمود. بازاریان نیز سخنانش را گوش می کردند و سپس می گفتند:« ای امیرالمومنین، آنچه گفتی شنیدیم و فرمان می‌بریم.» امام صادق علیه السلام نیز در روایتی می‌فرماید:« روزی امام علی علیه السلام در بازار از کنار دکان قصابی رد می‌شد که شنید زنی در حال خرید گوشت، به قصاب می گوید کمی بیشترش کن. امام به قصاب فرمود:« گوشت بیشتری به او بده که این کار، مایه افزایش برکت است.» (بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۰۴، حدیث ۵) سفارش امیرمومنان(ع)به حمایتبازرگانان امیرمومنان علی‌ابن ابیطالب(ع)در فرمان خود به مالک اشترمی‌فرماید: درباره بازرگانان و صاحبان صنایع توصیه می‌کنم کهباآنان به خوبی رفتار کنی، چه گروهی که سرمایه‌شان را در شهر ودیار خود و چه آنها که در خارج از محل زندگیشان به تجارت و رفتو آمد می‌پردازند زیرا آنها آنچه مردم نیازمندند، از نقاط دوردست فراهم می‌آورند. بازرگانان از این جهت که خدمات مفیدی انجام می‌دهند ونیازمندیهای مردم را از نقاط دور دست فراهم می‌آورند، در اسلام‌محترمی و مورد حمایتند. البته برخی از مبادلات، هدفی سود جویانه دارد برای مثال درتجارت سرمایه‌داری گاه انتقال مالکیتبه دفعات در خصوص یک کالاانجام می‌شود، بدون این که واسطه‌ها کار تولیدی و یاخدماتی‌درباره کالا انجام دهند. اسلام این نوع سودجویی‌ها را محکوم‌می کند زیرا با شرایط تجارت در اسلام منافات دارد. ابوحمزه‌می گوید: « سالته عن الرجل یتقبل العمل فلا یعمل فیه و یدفعه الی اخریربح فیه قال: لا»از امام محمدباقر(ع)پرسیدم: مردی کاری را می‌پذیرد و بدون‌آنکه روی آن کاری انجام دهد باسود به دیگری می‌فروشد چه حکمی‌دارد؟ حضرت فرمودند: چنین نشود. درسهایی از وصیت نامه سیاسی- الهی امام خمینی (ره) :آنچه در نظر شرع ، حرام و آنچه برخلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و مخالف با حیثیت جمهوری اسلامی است ، به طور قطع اگر جلوگیری نشود ، همه مسئول می باشند . با کمال جد و عجز از ملت های مسلمان می خواهم که از ائمه اطهار و فرهنگ سیاسی ، اجتماعی نظامی و اقتصادی این بزرگ راهنمایان عالم بشریت به طور شایسته و به جان ودل جان فشانی و

نثار عزیزان پیروی کنند . درباره مالکیت به دنیا ضد و نقیضی به چشم می خورد از جمله : ثروت مداری : اصل اقتصاد است و فقط باید به آن پرداخت ، این عقیده حتی دین و اخلاق را نیز زاییده ی نیازمندیهای اقتصادی می شناسد . مکتب کمونیسم حامی این نظریه است . باطن مداری : باید به تقویت باطن پرداخت و به این منظور همه گونه توجه و پرداختن به حایل دنیایی از جمله اقتصادی را باید حقیر و نادیده انگاشت . هندوییسم و مکتب ریاضت از این نظر پیروی می کند . از دیدگاه اسلام : باید به امور دینی در کنار امور اخروی توجه داشت : زیرا زندگی دارای دو بعد مادی و معنوی است ، اقتصاد و عبادت ، هر دو مورد عنایت خدا است ولی اصل آخرت است نه دنیا . اصل حلال خواری : یکی از اصول مسلم اسلام اصل حلال خواری و پرهیز از حرام خواری است . غذای حلال و حرام در ساختار روحی آدمی موثر است و تاثیر تربیتی آن را نمی توان نادیده انگاشت . امام خمینی (ره) درفلسفه تاسیس حکومت اسلامی به این نکته توجه دارد . مالکیت اسلامی و نظام اقتصادی اسلام دارای ویژگیهای مخصوص به خود است . مالکان در این نظام به عنوان وکیلان خدا در میان بشر مسئولیت سنگین رسیدگی را بر عهده دارند . سرمایه دار مسلمان آزاد نیست تا از راه کسب مال کند ، آن را به هر گونه مصرف نماید و به دلخواه خود بیندوزد . محدوده ی عمل او در مدار قانون اقتصادی اسلام است و گرنه حاکم اسلامی اموال او را به عنوان ثروت نامشروع باز خواهد گرفت. (مازندرانی ، ۱۳۸۳ ، ص ۸۳-۸۴) امام خمینی (ره) : این مسلم است که از نظر اسلامی حل تمام مشکلات و پیچیدگیها در زندگی انسانها با تنظیم روابط اقتصادی به شکل خاصی حل نمی شود و نخواهد شد بلکه مشکلات را در کل یک نظام اسلامی باید حل کرد و از معنویت نباید غافل بود که کلید دردها است . (صحیفه نور ، جلد ۴ ، ص ۲۱۳) رشوه بیماری مهلک جامعه در جوامع امروزی به سلامت و بهداشت جسمی جوامع بیش از هر چیز می اندیشند و به آن اهمیت می دهند و این کاری است بجا و با ارزش لیکن از آن مهمتر سلامت روحی و اخلاقی جامعه و در راس آن درستکاری کارگزاران و دست اندرکاران آن است که اگر چنین نباشد جامعه به هلاکت و نابودی کشیده خواهد شد . یکی از عوامل بسیار مهم و خطرناک سقوط و زوال هر جامعه ای بیماری مهلک رشوه است . رشوه خواری علاوه بر اینکه امنیت اقتصادی و حقوقی و اخلاقی جامعه را از بین می برد مانع بزرگی بر سر راه سازندگی و قانون مداری است . رشوه خواری وقتی در جامعه ای رواج پیدا کند حتی افراد شریف را هم وسوسه می کند و آنها را به فساد و تباهی و انحراف می کشاند و آنان را به دزدانی آبرو دار مبدل می سازد . مضرات رشوه رشوه چیزی است که انسان برای ابطال حق و یا احقاق باطل می پردازد . رشوه رسیدن به خواسته از راه غیر قانونی است . رشوه بجای توسعه اقتصادی به تخریب اقتصادی منجر می شود . رشوه نیروهای فعال و تلاشگر جامعه را به هدر می دهد و آنها را تنبل و تن پرور و شکمباره بار می آورد . رشوه درآمدی حرام است « و آثار لقمه حرام در اولاد ظاهر می شود » رشوه امنیت اقتصادی ، حقوقی و اخلاقی جامعه را از بین می برد . رشوه باعث قانون گریزی و قانون شکنی و هرج و مرج می گردد . رشوه چون خوره رشته های وحدت و حاکمیت جامعه را می خورد و از بین می برد.در آیات و روایات رشوه خواری گناهی بزرگ است و به رشوه دهنده و رشوه گیرنده وعده جهنم داده شده است . آیا رشوه گیرنده مالک آن می شود ؟با توجه به آثار زیانبار لقمه حرام ، شخص مسلمان هرگز دست به سوی حرام دراز نمی کند و از راه قمار ، دزدی ، تقلب ، احتکار ، گرانفروشی ، ربا ، زد و بندهای نامشروع ، اشاعه فساد ، تولید و فروش کالاهای فساد انگیز مثل مشروبات الکلی و همچنین رشوه خواری کسب ثروت نمی کند . ثروتی که از این طریق بدست آید حرام است و شخص شرعاً مالک آن نمی شود و موظف است در صورتی که صاحبان آن اموال مشخص باشند به آنان برگرداند و در صورتی که مشخص نباشد از طرف آنان به عنوان رد مظالم به مستمندان بدهد . در این مورد اگر علاوه براینکه صاحب اموال معلوم نیست مقدار اموال بدست آمده از طریق نامشروع هم معلوم نباشد باید خمس آن را در راه مصارف عامه که برای خمس تعیین شده پرداخت نماید . به موجب قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷ ، مجازاتهای شدیدی اعم از جریمه نقدی ، انفصال موقت و دائم از مشاغل دولتی ، استرداد وجه ماخوذه ، حبس و شلاق در نظر گرفته شده است . رسول اکرم (ص) فرمود : از

رشوه بپرهیزید که آن کفر صریح است و هرگز صاحب رشوه صاحب رشوه بوی بهشت را نخواهد شنید . شیخ صدوق به اسناد خود از علی (ع) روایت کرده که فرمود :هر والی و صاحب منصبی که در برابر نیازهای مردم برای خود دربان قرار دهد خداوند در روز قیامت در برابر او و نیازمندیهایش صاحب و دربان قرار می دهد و اگر هدیه ای بپذیرد حرام خواهد بود و اگر رشوه قبول کند پس به خدا شرک ورزیده است . رسول اکرم (ص) :چیزی که بیش از هر چیز دیگری در مورد امتم از آن بیمناکم این کسبهای حرام ، شهوت پنهان و ربا خواری است . (رایحه ۳ معاونت امر به معروف و نهی از منکر) جواز کسب در زمان پیامبراکرم(ص)، حضرت به کسی که می‌خواست داد و ستدشروع کند، سفارشهایی می‌کرد و درباره آن از وی تعهد می‌گرفت. عبدالله بن قاسم جعفری چنین نقل کرده است: پیامبرخدا(ص)به حکیم بن حزام اجازه تجارت نداد تااین که ازاو چنین تعهدگرفت: ۱- معامله کسی که از خرید جنس منصرف شود را فسخ کند. ۲- کسی را که نتواند بدهی‌اش را بپردازد، مهلت دهد. ۳- حق خود را کامل یا کمتر از آن بگیرد. (بیش از حقش دریافت‌نکند. امام صادق(ع)می‌فرماید: پیامبراکرم(ص)فرمود: کسی که خرید وفروش می‌کند، باید از پنج‌خصلت دوری کند و گرنه، خرید و فروش‌نکند: ربا، قسم، مخفی نگهداشتن عیب کالا، عیب گرفتن ازکالا ـ هنگام‌خرید و تعریف کردن هنگام فروش. امام صادق(ع)همچنین می‌فرماید: امیرمومنان(ع)فرمود: کسی که‌دستورهای اسلام درباره تجارت را نمی‌داند، اگر به کسب و تجارت‌بپردازد، به گونه‌ای در ربا غوطه‌ور می‌شود که خروج از آن بسیارمشکل است. هرگز کسی برای کسب در بازار ننشیند مگر اینکه عقل‌خرید و فروش داشته باشد.تجارت یکی از ارکان مهم در زندگی انسان است که شکل اولیه آن با دادوستد کالا با کالا (پایاپای) صورت گرفته است. تجارت نیز همگام با پیشرفت علم و تکنولوژی در دنیای مدرن، روند رو به رشد سریعی داشته است به طوری که در سال‌های اخیر توجه اکثر شرکت‌ها و بازرگانان را به خود جلب نموده است. «بازاریابی شبکه‌ای» یا همان تجارت الکترونیکی در فضای گسترده‌ی اینترنت مورد استفاده قرار می‌گیرد به دلیل وجود امکاناتی برای تبلیغات و برقرار کردن ارتباطات مؤثر در سطحی گسترده و کم‌هزینه در دنیای نامحدود انترنت، شرکت‌های تجاری اقدام به ارائه کالا و تبلیغات و خرید و فروش‌های خود در این عرصه‌ی جذاب و پردرآمد نموده‌اند. در ادامه ضمن معرفی، به اختصار به مزایا و معایب یکی از شرکت ها و کمپانی‌هایی که به صورت اینترنتی با نام «گلدکوئیست» مشغول بازاریابی است می‌پردازیم. سپس به فتوای جمعی از مفتیان جهان اسلام در رابطه با چنین شرکت‌های هرمی با هر عنوانی که باشند خواهیم پرداخت. (پایگاه اطلاع رسانی اصلاح)تجارت اینترنتی به وسیله‌ی شرکت‌های هرمیتجارت یکی از ارکان مهم در زندگی انسان است که شکل اولیه آن با دادوستد کالا با کالا (پایاپای) صورت گرفته است. تجارت نیز همگام با پیشرفت علم و تکنولوژی در دنیای مدرن، روند رو به رشد سریعی داشته است به طوری که در سال‌های اخیر توجه اکثر شرکت‌ها و بازرگانان را به خود جلب نموده است. «بازاریابی شبکه‌ای» یا همان تجارت الکترونیکی در فضای گسترده‌ی اینترنت مورد استفاده قرار می‌گیرد به دلیل وجود امکاناتی برای تبلیغات و برقرار کردن ارتباطات مؤثر در سطحی گسترده و کم‌هزینه در دنیای نامحدود انترنت، شرکت‌های تجاری اقدام به ارائه کالا و تبلیغات و خرید و فروش‌های خود در این عرصه‌ی جذاب و پردرآمد نموده‌اند. در ادامه ضمن معرفی، به اختصار به مزایا و معایب یکی از شرکت ها و کمپانی‌هایی که به صورت اینترنتی با نام «گلدکوئیست» مشغول بازاریابی است می‌پردازیم. سپس به فتوای جمعی از مفتیان جهان اسلام در رابطه با چنین شرکت‌های هرمی با هر عنوانی که باشند خواهیم پرداخت •.گُلدکوئیست چیست؟می‌گویند گلدکوئیست، رؤیای ثروتمند شدن و تجارت از طریق اینترنت است. اما به صورتی کاملاً مخصوص، چند شرکت با نام‌ها و نشان‌های مختلف، تجارت اینترنتی می‌کنند که یکی از این نام‌ها گلدکوئیست است. Guest به معنای جستجو و Gold به معنای طلا ـ که به طور کامل به معنی جستجوگران طلا ـ است.شنیده‌ها حاکی از این است که دفتر مرکزی گلدکوئیست در هنگ‌کنگ است و نزدیک‌ترین دفتر نمایندگی آن به ایران در دبی است. کار آنانی که وارد شبکه می‌شوند فقط «بازاریابی» است و به این طریق مشتری‌های زیادی را به این شبکه وصل می‌کنند. طرف‌داران چنین شرکت‌هایی بیشتر افراد متوسط جامعه یعنی

کسانی که در رؤیای ثروتمند شدن هستند می‌باشند •. شرایط رد و بدل شدن پولتحقیقات نشان می‌دهد که این معامله توسط عده‌ای از افراد که دارای حساب‌های ارزی و کارت‌های اعتباری جهانی هستند، انجام می‌شود. به عبارتی بهتر؛ هیچ فعالیت پولی در شبکه بانکی ایران صورت نمی‌پذیرد. افرادی که وارد شبکه‌ی گلدکوئیست می‌شوند برای هر خرید پس از پرداخت پول به حساب این شرکت «ای، کُد»هایی که از طریق پست اینترنتی به آدرس واریزکنندگان دریافت می‌کنند که شامل کد و رمز مخصوص است. هر فرد جدید با وارد کردن این کُد در صفحه خرید سایت اینترنتی گلدکوئیست می‌تواند، عضو جدید و خریدار یکی از محصولات شرکت باشد. اگر کسی به مرحله‌ی دریافت پورسانت برسد، باید حسابی را در دوبی معرفی کند تا پول به حساب او واریز گردد. آنان به خاطر این‌که روزی حساب‌هایشان مسدود نشود، تمامی عملیات بانکی خود را در خارج از ایران انجام می‌دهند •.برخی مزایای این طرح بنا به ادعای طرفداران شرکت‌های هرمی:۱. کم بودن میزان سرمایه‌گذاری.۲. در صورت بروز اشکال و نقض مقررات کمپانی مذکور از طریق پلیس بین‌المللی (انترپول) مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد.۳. حمایت کامل از لیدرهای اصلی و در اختیار قرار دادن جدیدترین اطلاعات به آنان و دعوت از افراد برای شرکت در همایش‌های بین‌المللی کمپانی.۴. حذف واسطه‌های تجاری که باعث افزایش بی‌مورد قیمت محصول می‌شوند و ارتباط مستقیم افراد با کمپانی از طریق اینترنتی.۵. تقویت بنیه‌ی مالی و بی‌نیاز نمودن افراد از وابستگی شدید به اقتصاد دولتی.۶. سود بیشتر در ازای فعالیت زیادتر نه سرمایه‌گذاری بیشتر.۷. داشتن یک سازمان قضایی مستقل و هم‌چنین داشتن نماینده‌ی حقوقی ـقضایی در دیوان لاهه.برخی معایب این طرح:۱. طبق حدیثی از پیامبر اکرم(ص) که فرموده است: «هر معامله‌ای که در آن شبهه وجود داشته باشد از آن خودداری نمائید.» چون در این سیستم شبهه‌ای جدّی وجود دارد پرهیز از آن ضروری است. شبهه بدین شرح می‌باشد:از آیات قرآن چنین برداشت می‌شود که بیع صحیح وقتی صورت می‌گیرد که دو طرف مورد معامله مشخص باشند و کالاهایی که مبادله می‌شود در دسترس باشد و شناخت واقعی از جنس بدست آید. نه به مانند شرکت مذکور قبل از هرگونه بیعی مشخص باید دو شاخه شش نفری را وادار به پرداخت بیع نماید.۲. نحوه‌ی بازاریابی کمپانی در حال حاضر با فرهنگ عمومی جامعه‌ی ما مطابقت ندارد. انجام چنین کاری برای افراد ناشناخته و گمنام در جامعه که نگران لطمه‌دار شدن شخصیت خود نیستند شاید مشکلی ایجاد نکند، اما فردی که دارای موقعیت خوبی در اجتماع می‌باشد طبیعی است که انجام چنین تجارتی در اذهان عمومی به موقعیت او خدشه‌ی جدی وارد می‌نماید.۳. طولانی بودن مدت ارائه پورسانت به افراد و همچنین ارسال محصول و نحوه‌ی رسیدن آن به دست مشتری در هاله‌ای از ابهام است که باعث سلب اعتماد در افراد شده است.۴. نداشتن هیچ نوع تعهد نسبت به بازپرداخت سرمایه افراد در صورت انصراف از ادامه‌ی فعالیت.۵. رأی قطعی علما و مفتیان مبنی بر حرام بودن کار در چنین شرکت‌هایی که در ادامه‌ی بحث قسمتی از آنان ارائه خواهند شد.۶. در سیستم فوق ارزش سکّه خیلی کمتر از ارزش کاذبی است که شرکت برای آن تبلیغ می‌کند. در برخی مواقع ارزش واقعی آن هنگام فروش به یک سوم تنزل می‌کند. یعنی فردی که ۶۰۰.۰۰۰ تومان برای خرید سکّه پرداخت کرده است پس از تحویل گرفتن آن با مراجعه به بازار برای فروش، بهای آن تنها ۲۰۰.۰۰۰ تومان تعیین گردیده است!۷. ارزی که از کشور صادر می‌شود با ارزی که در مقابل آن وارد می‌شود قابل مقایسه نیست و قطعاً تعادل اقتصادی کشور را به هم می‌زند. این امر به ضرر مملکت خواهد بود که به تبع آن مردم و حاکمان ضررمند خواهند بود. طبیعتاً در شرایط ناهموار اقتصادی نیز آن‌که بیشتر ضرر می‌بینند مردم، خصوصاً قشر متوسط و فقیر جامعه خواهند بود. مثلاً اگر کسی که در این چرخه شرکت می‌کند و افراد زیادی را هم با هزار تکاپو وارد این چرخه کرده‌است و همه‌ی آن‌ها ارزان‌ترین کالا که قیمتش ۶۰۰ دلار است را خریداری کنند، اگر تعدادشان به ۱۰۰ نفر برسد و آن فرد خوش‌شانس باشد که این شاخه‌ها متوقف نشوند، چیزی حدود ۶۳ هزار دلار ارز از مملکت خارج می‌شود. یعنی به عبارتی پنجاه میلیون و چهارصد هزار تومان که تنها «دو درصد» سود، عاید شما می‌شود.۸. تأسیس این‌گونه شرکت‌ها براساس موازین شرعی و قانونی صورت نگرفته است و نمایندگی آن در کشور ما اجازه‌ی فعالیت ندارد. و هر لحظه احتمال برخورد قضایی

وجود دارد که در این صورت شخص چگونه می‌تواند جوابگوی سرمایه‌ی از دست رفته‌ی خود و زیرمجموعه‌های خود خواهد شد.۹. این سیستم به مانند نردبانی است که با سرمایه افراد، عده‌ای کم از آن بالا می‌روند و سود سرشاری را نصیب خود و شرکت مذکور می‌کنند و حداقل سود حاصل را جهت تبلیغات و جذب افراد دیگر به حساب برخی افراد مورد نظر واریز می‌کنند که کاملاً با عدالت اجتماعی و سیستم اقتصادی کشورها در تناقض است و به جای پر کردن شکاف‌های طبقاتی به آن‌ها دامن می‌زند. شرکت زمانی پورسانت می‌دهد که شخص به غیر از پرداخت نمودن مبلغ عضوی خود باید دو شاخه‌ی ۳ نفری افراد را جذب کند. یعنی بعد از پرداخت حداقل چهار میلیون تومان به شرکت در مقابل آن جایزه‌ی ۲۵۰ دلاری که معادل ۲۲۰.۰۰۰ هزار تومان است دریافت می‌کند. با این حساب همه چیز به نفع شرکت گلدکوئیست طراحی شده است. اگر پورسانتی که به افراد در طبقات بالای هرم پرداخت می‌گردد احتساب گردد باز مبالغ مستقیمی به نفع شرکت باقی خواهد ماند و حداقل آن این است که شرکت از محل فروش سکّه‌هایی با سه برابر قیمت واقعی آن‌ها پول خوبی را به جیب زده و برا یواسطه‌های خود از همان پول مبلغی به عنوان جایزه تعیین کرده است.۱۰. محسوس نبودن کار کمپانی و عدم دسترسی مستقیم افراد به اعضای هیأت‌مدیره. این امر در شرایطی مشکل ایجاد می‌کند که افراد شرکت که پول به حساب آن‌ها واریز می‌شود، یکباره بخواهند کار خود را تعطیل نموده و با این فرض که قانون نیز کار آنان را پیگیری می‌کند، به هر ترتیب خود را از دست قانون پنهان نگه دارند. در این شرایط تکلیف سرمایه‌گذاران که در مناطق مختلف جهان سرمایه‌ی خود را تقدیم کرده و پول دوستان و اقوام خود را به حساب شرکت ریخته‌اند شکایت خود را به کجا ببرند و کدام وسایل جامانده را بفروش برسانند تا به سرمایه‌ی خود دست یابند؟ آیا هیچ‌کدام از واسطه‌ها آماده هستند قراردادی با زیرمجموعه‌های خودامضا نموده و به عنوان مثال با چک معتبر یا سفته‌ی بانکی و ... برگشت اصل سرمایه را در صورت پیش‌آمدن چنین مشکلاتی تضمین نمایند؟ و ... . ۱۱. هدر دادن سرمایه فکری و عملی و علمی افراد. گزارشات حاکی از این است(۱) که درصدی از دانشجویان – که دارای آرزوهای دور و دراز برای زندگی خود هستند و نیز به دلیل آشنایی با اینترنت و –... جذب تجارت‌هایی از نوع فوق شده‌اند. آنان با جذب سرمایه‌ی خانواده‌های خود که اکثراً از طریق فروش طلای زنان خانواده، قرض گرفتن و– ... به دلیل فقر مالی– تأمین کرده‌اند، سرگرم چنین مسائلی شده‌اند. میأسفانه گاهاً برخی از اساتید دانشگاه‌ها و معلمان و کارمندان سایر ادارات نیز که تحصیل‌کردگان جامعه محسوب می‌شوند به جای انجام خدمات در راستای وظایف شغلی خود به چنین تجارتی مشغول خواهند شد. اگر فرض را بر این بگذاریم که در پی تبلیغات سوداگران این تجارت ویران‌گر، مهندسان، پزشکان و سایر اقشار تأثیرگذار دیگر نیز به این تجارت روی بیاورند و طبق وعده‌های مبلغان مزبور دارای درآمدهای سرسام‌آوری شوند، آیا آماده‌اند در مقابل دست‌مزدهایی که تا کنون گرفته‌اند به خدمات‌رسانی بپردازند؟ با چه سرمایه‌ای می‌توان آنان را قانع کرد که از چنینی سود سحرآسایی که با واریز کردن سرمایه‌ی نزدیکان و معتمدان خود به حساب شرکت به آن دست یافته‌اند دست بردارند. اگر چنین سود بالایی که از آن سخن رانده می‌شود، نصیب اقشار فوق نشود، چه کسی پاسخ‌گوی این شکست علمی و فرهنگی جامعه خواهد بود و تاوان آن را چه کسی پرداخت خواهد نمود.۱۲. تجارت الکترونیکی از نوع گلدکوئیست تا چه زمانی ادامه خواهد داشت؟ آن‌چه که معلوم می‌باشد این است که جذب شدگان چنین تجارتی بیشتر قشر متوسط و از بین آنان نیز بیشتر جوانان خصوصاً آنانی‌که با اینترنت آشنایی دارند، هستند. با این فرض ممکن که کلیه‌ی افراد مثلاً در منطقه‌ی غرب یا جنوب کشور جذب شوند، آنان باید چه کسانی را جذب و پورسانت خود را به خاطر جذب چه افرادی دریافت دارند. آیا در چنین شرایطی فعالیت متوقف نخواهد شد و اگر پاسخ این باشد که چنینی کسانی به مناطق دیگر رفته و افراد را جذب نمایند، آیا واقعاً به چنین شخصی در این تجارت مشکوک در منطقه‌ای که فردی او را نمی‌شناسد، باور خواهند کرد؟ اگر افراد آن‌جا نیز جذب شدند در آخر افراد پایین هرم باید دنبال چه کسانی بگردند؟ آیا تنها افراد پایین هرم که به دلیل هرمی بودن تجارت بیشترین تعداد جذب شدگان را تشکیل می‌دهند، ضررمند نخواهند بود؟۱۳. در تجارت فوق تولیدی رخ نخواهد داد و

کالایی نیز رد و بدل نخواهد شد. تنها آن چه کالا نامیده می‌شود، سکّه‌هایی است با یک سوم قیمت واقعی آن که از طرف شرکت به افراد در سراسر جهان با دادن این انگیزه که در صورتی که دو شاخه‌ی ۳ نفره را مجاب به خرید نماید، جایزه‌ای به او تعلق خواهد گرفت. خریدار عملاً به دلیل قیمت بسیار پایین‌تر سکّه‌هایی که خریده است توانایی فروش آن‌ها را ندارد و در نتیجه خرید و فروش تنها یک طرفه بوده است. تجارتی نیز که در آن تولید رخ ندهد و هدف تنها یافتن بازار برای سکه‌های یک طرف معامله باشد حداقل مسأله این است که در آن شبهه وارد می‌باشد.- موج فعالیت فعالان گلدکوییست به حدی است که در دانشگاه ها و برخی ادارات کرمانشاه، به صورت علنی مباحث این فعالیت رد و بدل و هر روز مشتریان جدیدی به جمع گلدکوئیستی ها اضافه می شود. به گزارش خبرنگار دانشگاهی" مهر، "در کرمانشاه، در حالی که بحث ممنوعیت فعالیت و دستگیری عوامل گلدکوییست در محافل مختلف مطرح است فعالیت شرکت های هرمی (گلدکوییستی) گسترش چشمگیری در استان کرمانشاه بویژه شهر کرمانشاه یافته است. فعالیت برخی مهندسی و پزشکان در گلدکوییست سبب شده است، آنها به محض دریافت اولین حقوق، از رفتن به محل کار خود امتناع ورزند. یکی از پزشکانی که به گفته خود بیش از دو ماه است طبابت را کنار گذاشته به خبرنگار" مهر "گفت: ضرورتی برای ادامه فعالیت و زحمت نمی بینم. یک مهندس شهرسازی نیز که آشنایی با گلدکوییست و نحوه فعالیت آن را مدیون یکی از همکارانش است، گفت: نزدیک ۲۰ سال تحصیل کرده ام اما الان می بینم به ساده ترین شکل ممکن می توان پول کلان به دست آورد که هیچ دردسری هم ندارد و مجبور نیستم صبح تا شب این همه به خودم فشار بیاورم. وی ادامه داد: الان یکی از دوستانم ۳ ماه است با گلدکوییست کار می کند و در همین مدت کوتاه بیش از ۴ تا ۵ برابر سپرده ای که در این مسیر هزینه کرده برداشت کرده است. با این شرایط کسی دیگر حوصله فعالیت فکری ندارد.یک کارشناس اقتصاد نیز به خبرنگار" مهر "گفت: سرکار نرفتن فعالان شرکت های هرمی را بزرگترین ضربه به اقتصاد ایران دانست و گفت: تصور کنید نخبه ترین و شاخص ترین چهره های علمی و فرهنگی و حتی سیاسی کشور درگیر این فعالیت ها شوند و بدون کمترین زحمت پول هنگفتی به دست آورند، در این صورت علاوه بر فلج شدن اقتصاد، متخصصان کشور دیگر انگیزه ای برای فعالیت نخواهند داشت.(اینترنت. خبرگزاری مهر : پایگاه اطلاع رسانی اصلاح)تعزیر در فقه اسلامی زبان عربی به معنی ادب کردن و گاهی به معنی بزرگداشت، یاری و منع کردن است، و در اصطلاح فقهی به نوعی از مجازات گفته می‌شود که بسته به رأی قاضی و با در نظر گرفتن میزان جرم و مقدار تحمل مجرم درباره او اجرا می گردد. بنابراین فرق اساسی تعزیر با سایر مجازات‌های اسلامی این است که حد، دیه و قصاص مجازات‌های معین و ثابتی است، ولی تعزیر مجازات آن دسته از جرایم است که مشمول این گونه مجازات‌ها نمی‌شوند. همان گونه که اشاره شد، تعزیر معنی عام و گسترده ای دارد، به طوری که شامل هر گونه تنبیه یا تادیب می‌شود و منحصر به تازیانه نیست، بلکه حبس، غرامت مالی، توقیف مالی، توبیخ و سرزنش علنی و آشکار، تبعید برای مدتی مشخص، بر کناری از شغل، ترک معامله و مراوده با مجرم و ... را نیز شامل می‌شود. (آیت ا... مکارم شیرازی ، ج ۱۰ ، ص ۱۹۹ -۲۱۳ – ۲۱۴) امداد غیبی بر اثر ترک غذای حرام برای کربلایی کاظم معجزه تاریخ معاصر کربلایی کاظم پنجاه سال داشت و کشاورزی ساده و بی سواد بود . روزی پای منبر روحانی مبلغی در می یابد که هر کس زکات مالش را ندهد مالش به حرام آلوده شده و امید خیری در او نیست . او از همان وقت تصمیم می گیرد از محصول کشاورزی خود هر ساله نیمی را به مستمندان ببخشد (بجای یک دهم یا یک بیستم محصول)روزی که خسته از کار خرمن کوبی به منزل بر می گردد در راه به امام زاده می رود و در آن جا دو جوان خوش سیما با او همصحبت می شوند و با فشردن دست روی سینه اش از او می خواهند که کلمات روی سقف امامزاده را بخواند .او که عامی و بی سواد است با تعجب احساس می کند برخی کلمات روشن را می تواند بخواند و سپس بی هوش می شود . وقتی به هوش می آید در می یابد که به یکباره حافظ کل قرآن شده و کلمات قرآن را بصورت خطوط نورانی از میان سایر کلمات تشخیص می دهد . به این ترتیب کربلایی کاظم در اثر اجتناب از مال حرام و گناه مشمول لطف خدا و اولیاء الهی می شود . کربلایی کاظم در سال ۱۳۰۰ هجری

قمری در روستای ساروق اراک به دنیا آمد و در محرم ۱۳۷۸ در قم وفات نمود . اغلب مراجع آن زمان کربلایی کاظم را مورد آزمایش قرار دادند و به این معجزه الهی اقرار نمودند . گنج را از دل برون کن مال را بفکن زچشم مال تو ما راست در معنی و گنجت اژدهاست . گاهی ما انسانها تمام سرمایه ارزشمند عمر را صرف جمع آوری مال می کنیم و بدون توجه به حلال بودن ، حرام بودن و شبهه ناک بودن آن فقط در فکر پر کردن حساب بانکی هستیم . سرانجام نیز وقتی جرس فریاد می دارد که بربندید محمل ها ... بدون آنکه اجازه داشته باشیم یک سکه از آن ذخیره ها را با خود این دنیا را با کوله باری از گناه و وبال ترک می کنیم . در حالی که اموال بجا مانده در حلال ترین نام به عنوان ارث به بازماندگان می رسد این ما هستیم که در سراشیبی گور باید پاسخ اموال حرام را بدهیم . راستی ! چه بسا کیسه های خالی خمس و زکات که از گورها آویزان شده است ! ... داستان شریک بن عبدا...شریک بن عبدا... ، فقیهی به ظاهر پارسا بود که مهدی عباسی تلاش می کرد پست قضاوت را به گردن او بگذارد و او امتناع می کرد . مهدی عباسی او را احضار کرد و او در میان پذیرش یکی از سه چیز مخیر نمود : ۱-منصب قضاوت ۲-تربیت فرزندان خلیفه ۳-پذیرش یک وعده دعوت خلیفهشریک به خیال اینکه پذیرفتن یکبار دعوت به دینش ضرر کمتری می زند آن را پذیرفت . خلیفه به آشپز مخصوص دربار دستور داد که انواع غذاهای لذیذ را برای این میهمان مهیا کند . آشپز به هنگام چیدن سفره گفت : شریک بعد از خوردن این خوراک روی سعادت را نخواهد دید . پیش بینی آشپزدقیقاً درست بود زیرا شریک پس از خوردن غذای حرام هم پست قضاوت را پذیرفت و هم تربیت فرزندان خلیفه را . شریک از اولاد سنان بن انس بود . لذا هنگامی که وارد بصره شد مردم او را با سنگ زدند و فریاد زدند : ای پسر قاتل امام حسین (ع) .منابع و مآخذ : ۱- کرمی ، محمد مهدی ، پور مند ، محمد ، اقتصاد اسلامی ، چاپ اول پاییز ۱۳۸۰ ، انتشارات سمت .۲- عرفانی ، محمود ، حقوق تجارت ، جلد دوم ، چاپ هفتم ، ۱۳۷۴ ، انتشارات جهاد دانشگاهی .۳- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه ، مبانی اقتصاد اسلامی ، چاپ چهارم ، بهمن ۱۳۷۳ ، انتشارات صدرا . ۴- مطهری ، مرتضی ، نظری به اقتصادی اسلام ، چاپ چهارم ، بهمن ۱۳۷۳ ، انتشارات صدرا .۵- شفیعی مازندرانی ، سید محمد ، درسهایی از وصیت نامه امام خمینی (ره) ، چاپ ۲۲ ، زمستان ۱۳۸۳ .۶- آیت ا... مکارم و سایر مولفان ، جلد ۱۰ ، مالکیت حاصل از تجارت در اسلام . ۷- بحارالانوار ، جلد ۱۶ و جلد ۴۱ .۸- صحیفه نور ، امام خمینی (ره) ، ج ۴ .۹- سایت اینترنتی خبرگزاری مهر ، www.mehernews.com۱۰-پایگاه اطلاع رسانی اصلاح ۱۱- رایحه ۱ و ۳ (معاونت امر به معروف و نهی از منکر منطقه بسیج خراسان رضوی)

مطهری و آسیب شناسی فرهنگ دینی

مطهری یکی از شخصیت‌های کم نظیر تاریخ معاصر تشیع است که آثار و نوشته‌هایش در میان علما، و شیعیان از طراوت و تازگی خاصی برخوردار است سخن درباره این متفکر شهید زیاد گفته شده است اما با این همه، به نظر می‌رسد مطالعه و تحقیق درباره احیا، فکری و اعتقادی ایشان، نیاز جدی امور ما در نحوه پاسخگویی و مواجهه با مسایل جدیدی است که در حوزه و قلمرو و تفکر دینداری عرضه می‌شود. پیدایش نهاد مرجعیت و ظهور شخصیتی کم نظیر بنام سید جمال الدین اسدآبادی در تاریخ معاصر روحانیت مبدأ تحولات اجتماعی و سیاسی و فکری زیادی در عالم تشیع شد. تفکر سید جمال و نوع نگاه و تفسیر ایشان از دین و قلمرو آن، در نهضت مشروطیت توسط عده‌ای علماء، تراز اول. چون مرحوم صاحب کفایه و نائینی خود را نشان داد با انحراف نهضت مشروطه از مسیر اصلی خودش و شکست علما، در این مسئله، سبب شد علما، در مقام عمل خود را از صحنه سیاسی و اجتماعی بازنشسته اعلام کنند به کارهای سابق و اصلی خود یعنی تبلیغ و تدریس و تربیت محصل علوم دینی بپردازند اگر چه در این دوران تاریخی شخصیت‌های چون کاشانی و مدرس در صحنه سیاسی و اجتماعی روز حضور فعال دارند لکن باید گفت که این جریان غالب حوزه و روحانیت نبوده است. (۱) حاکمیت این نوع نگاه در مشی سیاسی و اجتماعی علماء سبب شد گرایش‌های

اخباریگری در قالب ولایت‌ها شکل بگیرد که شدیداً موانع جدایی دین از سیاست و نفی دخالت در مسایل سیاسی و اجتماعی بودند به نوعی امام در نامه‌ای به کاشف الغطاء می‌فرماید: «حالا محتاجیم زحمت بکشیم تا اثبات کنیم که اسلام هم قواعد حکومتی دارد(۲)» از طرفی دیگر انحطاط هر چه بیشتر جوامع مسلمین در جهان امروز بستر دیگر تاریخی است که مرحوم شهید مطهری در آن بزرگ شد و تحصیل کرد.(۳). بنابراین مشکل نسل او انحطاط جوامع مسلمین وغیبت دین از زندگی اجتماعی و سیاسی انسان‌ها بود. اگر عده‌ای روشنفکر غیر دینی بودند که در طرح مشکل انحطاط مشکل را خود دین و حضور منفی آن در زندگی انسان می‌دانستند. ولی مطهری مشکل انحطاط از نگاه غیبت دین در زندگی انسان‌ها می‌دید. چرا دین اسلام علاوه در اعتقاد و ایمان قلبی ما به تکامل و جاودانگی آن در پاسخگویی به نیازهای بشر، آزمون موفقی داده شده است و آن تمدن برخاسته از تعلیمات این دین که یکی از تمدن بزرگ و مهم جهان انسانیت بشمار می‌آید. اینجاست که مرحوم مطهری سخن از احیاء تفکر دینی به میان می‌آورد. اگر چه در نظریه احیاء تفکر دینی مرحوم مطهری متأثر از اقبال است که ایشان پیش‌تر از مرحوم مطهری بحث احیاء تفکر دینی را مطرح کرده است(۴) اما احیائی که مرحوم مطهری بدنبال آن بود متضمن ویژگی‌های خاصی است که آن را از مبحث فکر دینی و ارائه مدلی جدید از دین بود بر اساس این مدل دین سه رکن اصلی دارد: تجربه دینی، نظام اعتقادات دینی (معرفت دینی)، عمل یا سلوک دین. در این تلقی بنیان اصلی دین تجربه دینی است و نظام اعتقادات دینی به نحوی بنیان عمل و سلوک دینی نیز نیل به ساخت تجربه‌های دینی است(۵) اما فرآیند احیاءگری در نظر مرحوم مطهری به آن فربهی که اقبال مطرح می‌کردند نبود احیاءگری آنان به نوعی اجتهاد در اصول را هم در نظر می‌گرفت چه بسا در این نظام اعتقادات دینی مدل اقبال برخی از ثابتات گذشته جای خود را به ثابتات جدید بدهند یا بکلی کنار گذاشته شوند. اما در مدل مطهری فهم سنتی از دین در بخش ثابتات اعتقادات دینی پذیرفته می‌شود. در فهم و تفسیر جزئیات است که باید به فهم جدی از آن دست یافت. بنابراین احیاءگری وی در چارچوب نظریه اجتهاد در فقه شیعه است و لذا فقه وسنت فقهی را جدی می‌گیرد و به نقد فقه و فقهاء می‌رسد(۶). ایشان اگر چه از انحصاری‌گری حوزه‌ها در فقه و اصول منتقدند اما انتقاد ایشان از این انحصار گرایی در این راستا است و به نوعی آفت زدائی از این تفکر است که در فرآیند احیاءگری باید این حصار گشته شود یعنی حضور علوم دیگر در مجموعه معرفتی و معارفی ما به کار آمدی تفکری فقهی و اجتهاد می‌انجامد که بعدی از فرآیند احیاءگری است که ایشان می‌کوشید بدان دست یابد. مطهری با خلوص نیت اعتقاد داشت که دین اسلام توان پاسخگویی به نیازهای امروز بشر دارد از این رو است که مسئله خاتیت و اسلام و مقتضیات زمان یا مسئله حجاب و نظام حقوق زن در اسلام و عدل الهی. برای ایشان مهم و ضروری می‌شود و یکی از محورهای مطالعاتی ایشان قرار می‌گیرد. در نظر ایشان آنچه دین از این توان به فعلیت انداخته است آفت‌هایی است که آن را گرفته است و مسئله احیاء تفکر دینی در واقع آفت زدائی تفکر دینی از آفت‌هایی است که حضور جدی آن را از صحنه‌های زندگی به دور انداخته است و ما را در بازگشت به متون اسلامی علی الخصوص قرآن و نهج‌البلاغه با مشکل روبرو کرده است. مرحوم مطهری بعد از طرح احیاء تفکر دینی در سال ۱۳۴۰ در سال ۱۳۴۱ به طرح مشکل اساسی در سازمان روحانیت می‌پردازد. در این سخنرانی که به صورت مقاله درآمده است در مجموعه ده گفتار به چاپ رسیده است در صدد این است که احیاء تفکر دینی و حضور زنده آن در زندگی انسان‌ها بدون اصلاح و آفت‌زدائی از سازمان روحانیت قرین موفقیت نخواهد بود روحانیت به عنوان رهبر دینی مسلمین، اقتدار معنوی زیادی در میان توده مردم دارند هر گونه حرکت اصلاحی در قلمرو تفکر دینی بدون هماهنگی با روحانیت و آمادگی آنان، گمان نمی‌برد موفقیت زیادی کسب کند به همین خاطر یکی از مهمترین آفت تفکر دینی را، آفت‌هایی می‌داند که بدنه حوزه‌های علمیه را در برابر سئوالات عصر جدید منفعل و غیر کارآمد می‌کند (۹) از جمله آفت مهم و اساسی حوزه و روحانیت را در نظام آموزشی حوزه‌ها می‌داند خود ایشان است نه نتیجه پرورش در سیستم آموزشی حوزه‌ها، نمونه‌اش تدریس زبان عربی در حوزه‌هاست که علی‌رغم زمان زیادی که صرف آموزش و یادگیری آن می‌شود اما نتیجه قابل توجهی بدست یک

طلبه نمی‌آید، یا محوری شدن حوزه‌های علمیه در علوم فقه و مفعول ماندن علوم دیگر است(۱۰) یکی دیگر از آفت‌های مهم در بدنه حوزه‌ها را مسایلی صنفی حوزه می‌داند از جمله مسایلی صنفی آفت‌ساز حوزه‌ها، وابستگی مالی حوزه‌ها به مردمان کوچه و بازاری است که روی آن حساسیت زیادی نشان می‌دهد اگر چه این مسئله را عده‌ای برای حوزه و روحانیت یکی نوع امتیاز تلقی کرده‌اند، این که روحانیت در اثر همین نکته توانسته است همیشه در طول تاریخ خود در مقابل حکومت جبار بایستد و مقاومت کند، اما مرحوم مطهری ضمن اذعان که، نکته مثبت این وابستگی مالی حوزه معتقدند: وابستگی مالی حوزه‌ها به مردم سبب شده است که روحانیت در تبیین و تبلیغ دین سلیقه و عقیده عوام را رعایت کنند. عوام همیشه با آنچه در گذشته با آن خو گرفته زندگی می‌کند هر چیز تازه‌ای را بدعت یا هوای و هوس می‌خوانند اینجاست روحانیت نمی‌تواند در تحولات پیشرو و قافله‌سالار باشد و همواره سکوت را بر منطق، سکون را بر تحرک، نفی را بر اثبات ترجیح دهد زیرا موافق طبیعت عوام است.(۱۲) ۵ـ مطهری در سال ۵۰ـ۴۸ کتاب علل گرایش به مادی‌گری را منتشر کرد. وی در این نوع از مطالعاتش، در پی آسیب شناسی دینی و الهیاتی و اعتقادی و فرهنگی جامعه کنونی بود چرا جریان حاد مکتب‌های الهیاتی از چنین رونق و جذابیت برخوردار نگشته است و به تفکر دینی اقبال نمی‌شود. (۱/۵) در نظر مطهری، نارسائی، مفاهیم کلیسا در معرفی خدا یکی از علل اصلی و بنیادین دین گریزی جامعه بشری امروز است تصویر انسانی از خدا گاه منضحک و غیر واقعی که در کتب مقدس آمده است آیا می‌تواند برای انسان‌هایی که از رشد عقلانی بالا برخوردارند اقناع‌آور باشد یا این تصور از خدا کرد که میان چشم راست خدا تا چشم چپش شش‌هزار فرسخ فاصله است، می‌توان یک نظام اعتقادی پذیرفت. مشکل آن وقت مضاعف می‌شود که خشونت کلیسا ضمیمه این مسئله باشد مکمهٔ نفتیش عقاید و قوانیت و آئین دادرسی خاص آن برپا می‌شود، تعداد قربانیانی که در اثر خشونت کلیسا سوخته و یا محکوم به مجازات‌های سنگین شدند رقم بالایی است(۴) بنابراین دانشمندان و محققان جرأت نداشتند بر خلاف اصول علمی معتقد کلیسا بیندیشند و سخن بگویند، یا به بهانهٔ مبارزه با جادوگری چه جنایاتی در تاریخ بنام کلیسا ثبت شده است. (۲/۵) از دیگر علل و عواملی که مرحوم مطهری در این کتاب یاد می‌کند «نارسائی مفاهیم فلسفی، غرب است ایشان در این کتاب از نظام فلسفی هگل یاد می‌کند که کاملترین و آخرین نظام فلسفی در غرب است هگل وقتی درباره علل نخستین بحث می‌کند توصیه می‌کند که دنبال علت فاعلی نرویم» زیرا از طرفی ذهن به تسلسل راضی نمی‌گردد و ناچار علت نخستین می‌خواهد و از طرفی چون علت نخستین را در نظر گرفتیم معما حل نگشته و طبع قانون نمی‌گردد و این مشکل باز باقی است که علت نخستین چرا به خدا موجب سلب آزادی انسان می‌گردد. نظام‌های فلسفی غرب در رابطه با خدا و ماوراءالطبیعه علی رغم ادبیات حجیم و پیچیده‌ای که دارد از تحلیل آن بی توانند و این، یکی از زمینه‌های لازم فکری و ذهنی مناسب، برای مادی گری، و بی خدائی است، از این روست که ایشان معتقدند گام اول مبارزه در این راه، عرضه کردن یک مکتب الهی است که پاسخگوی نیازهای فکری و اندیشمندان بشر شد. در نظر ایشان حکمای اسلام، با الهام از قرآن و کلمات رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار توانسته‌آند مکتب مستدل و محکمی بوجود آورند که در معرفی خدا، و توان ارائه یک نظام اعتقادات عقلانی، آن مشکلات که در نظام مفهومی کلیسا و نظام‌های فلسفی غرب بود نداشته باشد و لذا توجه و رویکرد ایشان به فلسفه اسلامی مشاء، علی الخصوص حکمت متعالیه از این منظر قابل توجیه است ویکی از انگیزه‌های تألیف کتب اصول فلسفه در پاسخگوئی به همین مسئله بوده است و همچنین نگارش مقدمه‌ای بر جهان بینی الهی (انسان، قرآن و انسان، ایمان، جامعه و تاریخ، حیات اخروی) برای همین هدف بوده است. (۳/۵) سومین عاملی که ایشان در این کتاب بحث می‌کند محیط اخلاقی و اجتماعی نا مساعد است. (۱۹) خدا محوری و زندگی متدینانه، مستلزم یک نوع زمینه‌ی خاص فرهنگی و اجتماعی است. انسانی که اسیر شهوات و مادی گری است آن زمینه لازم، برای رویکرد به خدا و دین را نخواهد داشت. ایشان معتقد بودند که جوامع امروز به فساد اخلاق مبتلایند. در چنین زمینه‌های بذر خدا خواهی و دین ورزی رشد نمی‌کند، لذا بحث فلسفه اخلاق و مسئله امر به معروف و نهی از منکر اخلاق جنسی، مسئله حجاب برای ایشان مهم و ضروری می‌شود. و

آثاری مهم در این رابطه از ایشان به یادگار مانده است.(۱۲) (۴/۵) از جمله عواملی که ایشان یاد می‌کند: نارسائی مفاهیم اجتماعی و سیاسی است(۲۱) در واقع منظور ایشان این است که در فلسفه سیاسی برای توجیه حکومت مطلقه و استبداد حکومت‌های مستبد از خـدا مایه گذاشـته‌اند و از این طریق حقی برای مردم قایل نشده‌انـد بنابراین دولت می‌تواند بر روی حقوق سیاسـی اجتماعی انسان پا بگـذارد و این حق اولیه و طبیعی و الهی دولت است. در نتیجه، این تلقی پیش می‌آیـد که میان اعتقاد به خـدا و حکومت اسـتبدادی یـک نوع ملازـمه‌ای است، فلـذا برای این که از حقوق و آزادی سیاسـی و اجتمـاعی برخوردار باشـیم بایـد به انکـار خـدا قایل شـد. بنـابراین بحث امامت و رهبری(۲۲) و مبحث، عـدالت، حقوق مردم(۲۳) و حـاکمیت یکی از موضوعات تلاش علمی و فلسـفی وی قرار می‌گیرد. (۵/۵) عمل دیگری که در آسـیب شناسـی فرهنگ دینی از منظر مرحوم مطهری قابل مطرح است در رابطه با معرفی و تبلیغ دین است که ایشان از آن بنام (هرج و مرج تبلیغی) یاد می‌کند در این رابطه ایشان روی سه مسئله انگشت می‌گذارد. ۱ـ اظهار نظر غیر متخصـص (۲۴) آفت مهم دخـالت غیر متخصـص در امر تبلیـغ، ضـعف منطـق تبلیغ خواهـد بود. این مسـئله خود مشـکلات عدیده‌ای را ببار می‌آورد یعنی تبلیغ تبدیل به ضد تبلیغ می‌شود، مثل دیوانه‌ای که سنگی به داخل چاه می‌اندازد، چند نفر عاقل لازم است تا این سـنگ را از چاه خارج کنند. از این رو نظر ایشان معطوف می‌شود به مباحث تبلیغ و روش تبلیغ، معرفی علوم اسلام، نقد سازمان روحانیت. ۲ـ زندگی یا خداپرستی(۲۵) گاهی تبیین و تبلیغ ما از دین به گونه‌ای است گویا رسالت دین حـذف غرایز بشـر از زنـدگی است از آنجا که زنـدگی بـدون وجود غرایز ممکن پذیر نیست. بنابراین انسان مجبور است یا دین را بپذیرد و یا زندگی را، حـال آن که رسـالت دین محو غرایز نیست بلکه تعـدیل و اصـلاح و رهبری آن‌هاست. لـذا یکی از محورهای مطالعاتی ایشان را رابطه بین دین و دنیـا تشـکیل می‌دهـد، که در مجموعه بیست گفتـار(۲۶) سـیری در نهج‌البلاغه(۲۷) و در ضـمن مباحث آشـنائی با قرآن آمده است. ۳ـ جاذبه و کشـش ماتریالیسم در مقطعی از زندگی معاصـر از ناحیه خاصیت انقلابی و پرخاشگری و مبارزه طلبی که داشت می‌باشـد نه از آن جهت که از تعـالیم قوی و مسـتدلی برخوردار است، امـا در عوض مفاهیم دینی در عصـر ما از هر گونه حماسه‌ای تهی گشـته است، یعنی مادر تبیین و تبلیغ دین به گونه‌ای عمل کرده‌ایم که خـدا خواهی مساوی است با مسالمت جوئی و عـافیت طلبی سـاکت و ساکن و بی تفاوتی بودن، از مبارزات آزادی خواهانه و ظلم ستیزان پیامبران و پیروان آنان و آیات و روایات در این رابطه آمـده است غفلت کرده‌ایم و حتی مفهوم چون تقیه که نوعی تاکتیک در مبارزه بی امان تشیع بود مفهوم ضد خود را گرفته است(۲۸) این جاست که نوع جدید از مطالعات ایشان شروع می‌شود عبارتست از: بازنگری در مفاهیم دینی چون زهد، تقوا، توکل، عـدل، فطرت، عبادت، وحـدت، انقلاب، قیام، تقیه، غیبت و جهاد و شـهادت، تاریـخ زنـدگی ائمه، و علی‌الخصوص توجه به نهضت عـاشورا و نمایانـدن جنبه‌های حماسه‌ای این واقعه عظیم انسانی، فلسـفه تاریـخ و نهضت‌های اسـلامی، در نظر مرحوم مطهری لاـزمه هر حیـات اجتمـاعی، آگـاهی، جنبش و همبسـتگی است. یـک مکتب موفق و پیشـرو بایـد این سه لاـزمه هر حیات اجتماعی، آگاهی، جنبش و همبسـتگی است. یک مکتب موفق و پیشرو باید این سه ویژگی را داشته باشد. بدین جهت یک سری از مطالعات ایشان در این راسـتا معنی می‌یابد.(۲۹) ۶ـ یکی از آفات مهم روش شناسـی مطالعات دینی سـنت زدگی است وقوف بر تفکر سـنتی اگر چه شـرط لازم پاسخگوئی به سئوالات زمان است لکن تأکید افراط گرایانه بر آن، شخص را از فهم درست و واقعی پدیده‌های عالم و سؤالات جدید بشر را محروم می‌سازد. بدون شک بدون شناخت جنس و نوع سؤالات زمان خود نمی‌توان به دفاع از اندیشه دینی برخاست. سـنت زدگی سـبب می‌شود که عالم ما نتواند با عالم جدید مواجهه جدی دداشـته باشد پدیده‌های جدید و سئوالات جدیـد بشـری بی پایه، فاقـد اهمیت و گاهاً شـیطانی عنوان کنـد. مرحوم مطهری از این آفت با عنوان‌های چون تحجر گرائی، جریان جمود، عوام زدگی اشـعری گری و اخبارگری یاد می‌کنـد و خطر آن را خیلی جدی می‌داند در واقع این عناوین به نوعی اشاره‌ای به صورت‌های مختلفی از سـنت زدگی است در عالم انـدیشه کلامی بوجود آمـده. اخبارگری نوعی از سـنت زدگی که در عالم فقه و حـدیث خـود را نشـان داد. کلمه تحجرگرائی و عـوام زدگی هم مفهومی است که شامـل هر یـک از این صورت‌هـای سـنت زدگی

می‌شود. این طیف آرا، پیشینیان را مقدس و نقد ناپذیر می‌انگارند لذا هر روشی که این حریم را بشکند مطرود واقع می‌شود یکی از روش فهم که طول تاریخ تفکر اسلامی داستان و ماجرای فراز و نشیبی دارد نقش عقل در فهم متون دینی ماست. اشعریان، اهل حدیث، اخباری‌ها به خاطر همین مسئله نقش عقل در فهم و تفسیر قرآن و سنت نادیده می‌انگاشتند. حالا این کار اینان ریشه در دغدغه خلوص دینی‌شان دارد یا احتراز از التقاط اندیشه‌های دینی با مفهوم نوین است یا در روحیه عافیت طلبانه و سهل‌انگار را نه و تقلید گذشتگان دارد، یا نه مهم نیست مهم این است که اینان با این کارشان مفاهیم دینی و اسلامی را از هر گونه تحرک و پویائی ارتباط بخشی با انسان امروز تهی می‌کنند. ۷ـ دومین آفت مهم روش شناختی که در آثار مرحوم مطهری به تواتر (لفظاً و معناً) آماده است سنت زدائی یا به تعبیر خود ایشان «التقاط» است (۳۰) این روش از مطالعات در مقابل افراط گرائی سنت زدگی و در عکس‌العمل به آن، جانب تفریط را پیش گرفته است و از اهمیت تفکر سنتی غافل مانده‌اند، که علاوه بر عوامل گوناگون اجتماعی و شخصیتی، فرعی است از یک علت اصلی و محوری ریشه گرفته است و آن خود باختگی فرهنگی و غفلت از سنت فرهنگی خودی است(۳۲) دهه ۳۰ در تاریخ ایران یکی از دوران‌های سرنوشت‌ساز تاریخ معاصر ایران است. ظهور تفکر مذهبی جدای حوزه‌های علمیه که در قالب انجمن‌های اسلامی مهندسین و پزشکان فعال بودند. یکی ازاین تحولات مهم در این سده تاریخی است. این جریان مذهبی نوظهور در نظر مرحوم مطهری بیش از آن که بیانگر تعالیم دین باشند مبلغ دینی‌اند که التقاطی است. رهبران این جریان که تحصیل کرده غرب بودند و متأثر از آن فرهنگ قرار گرفته بودند می‌کوشید اسلام از دیدگاه علمی مطرح کند و کتاب مطهرات در اسلام: عشق و پرستش، ذره‌ای بی انتها، راه طی شده، منابع مهم و اساسی این خط فکری است. این جریان مذهبی علی‌رغم نیت خیرخواهانه که داشتند و در مطرح کردن دین در آن فضای ضد دینی، عمل موفقی به شمار می‌رفت اما به خاطر اصالت دادن به تجربه‌ها، از فهم و تبیین مسایلی چون وحی، ماورالطبیعت، خدا، ملائک عاجر می‌ماند در میان روشنفکران غرب هم «فرید وجدی، تا حدی سید قطب و محمد قطب و سید ابوالحسن ندوی» چنین مسیر را دنبال کرده‌اند که مرحوم مطهری در جلد ۵ اصول فلسفه و روش رئالیسم و به طور مفسل وارد نقد مبانی فکری و معرفتی این جریان می‌شود. دیگر جریان فکری التقاطی که در ادبیات دینی به عرضه ظهور یافت و باری خودش طرفدارانی قابل توجهی پیدا کرد. خط التقاط با شرق بود که در قالب جریان‌های سیاسی و مذهبی «سازمان مجاهدین خلق (منافقین) «فرقان»، آرمان مستضعفین و جنبش مسلمانان مبارز، می‌توان مشاهده کرد و سبب پیدایش ادبیات جدیدی در تاریخ اندیشه دینی ما شد که کتاب «تکامل» و «راه انبیاء، راه بشر» برداشتی از فلسفه تاریخ از دیدگاه قرآن، مالکیت، کار و سرمایه، نقدی بر انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم علل کندی و ناپیوستگی فئودالیسم در ایران محصول این ادبیات در تفکر دینی‌اند. مرحوم مطهری در برابر این موج جدید بنام التقاط آثار زیادی از خود بجا گذاشت. عبارتست از اصول فلسفه و رئوش رئالیسم ج۵،(۱۳۵۰)، شناخت (۱۳۵۶)، نقدی بر جهان بینی۵ ج، فلسفه تاریخ، علل گرایش به مادی گری (۱۳۵۰)، اقتصاد اسلامی، نقد مارکسیسم (۱۳۵۶)، پیرامون انقلاب اسلامی، نهضت‌های اسامی درصد سال اخیر (۱۳۵۵) و نیز آشنائی با علوم اسلامی در ۳ جلد یکی از زمینه‌های فکری و ذهنی نگارش این کتاب بود. ۸ـ آنچه برخی از آثار اخیر مرحوم مطهری بر می‌آمد ایشان در کار آفت زدائی از تفکر دینی، قدم بزرگی برداشته است. ستاد مطهری معتقد است: در اثر تحولات علمی و تکنولوژیکی که در زندگی امروز بشر افتاده است یک سلسله تردیدها و سؤال‌ها و شبهاتی را به وجود آمده که در قدیم نبود و جدید است همانطوری که خیلی از شبهات قدیم در زمان ما ارزش خود را از دست داده و قابل طرح نیست. تأمل در این مسایل جدید کلامی و تحلیل مبانی معرفتی آن‌ها و نیز تدبر روی آورد و روش لازم در تحلیل آن‌ها، نیاز به تأسیس علم جدید است، در واقع تجدید علم در نظر ایشان تنها در مسایل نیست بکله در روش و مبانی و ادله نیز تجدد می‌پذیرد یعنی ما در مقام اثبات و دفع شبهات نیاز به علم مستقلی داریم که جدا از کلام سنتی ماست و از روش و مبانی تازه‌ای برخوردار باشد، این سخن به نوعی تأکید بر ناکار آمدی نظریه و نظام‌های الهیاتی سنتی در جواب دهی به سؤالات عصر جدید است. به عبارت دیگر

متکلم در تبلیغ دین با توجه به تحولات نوین تکنولوژیکی بشر به ابزارهای تازه‌ای تمسک می‌جوید به احیاء و بازسازی اندیشه و حیات دینی در جامعه بر می‌آید.(۳۳) منابع: ۱ـ رک: تحول گفتمان فقه سیاسی شعیه ، نجمه کدیور ۲ـ رک: نامه‌ای از امام به کاشف الغطاء ۳ـ انسان و سرنوشت، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۴۳۳ ـ ۴۳۵ ۴ـ ۵ـ رساله دین شناخت ، احمد نراقی، ۱۳۷۸ طرح نو، ص ۸ـ۹ ۶ـ دین شناسی معاصر، مجید محمدی، نشر تطره، ۱۳۶۷، ص ۱۲،۱۷، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۴ ۷ـ رک: مجموع آثار، ج ۲، ص ۶۳ ۸ـ ده گفتار، انتشارات صدرا، ص ۱۸۸ ۹ـ همان، ص ۲۳۸ ۱۰ـ همان، ص ۱۲۶ ۱۱ـ همان، ص ۲۴۹، ۲۴۱، ۲۵۰ ۱۲ـ همان، ص ۵۵، ۲۵۰، ۲۴۲ ۱۳ـ علل گرایش به مادی گری، انتشارات صدرا، چاپ هشتم، ۱۳۷۵، ص ۶۹ ۱۴ـ همان، ص ۷۹، نقل از تاریخ دین دوراست، ج ۱۸، ص ۲۵۰ ۱۵ـ همان، ص ۸۰ ۱۶ـ همان، ص ۱۷ـ همان ، ص ۸۸ ۱۸ـ همان، ص ۲۲۲، اصول فلسفه، ج ۵، ص ۹ ۱۹ـ همان، ص ۲۵، ۲۳۵ ۲۰ـ فلسفه اخلاق، ۱۳۶۶، تعلیم و تربیت (سخنرانی ۵۲، ۵۹، ۴، تاریخ انتشار ۶۷، حماسه حسینی (۵۶ـ۴۸، تاریخ انتشار ۶۴) بیست گفتار امر به معروف و نهی از منکر، رک: ده گفتار، ص ۷۲ـ۴۸ و حماسه حسینی، ج ۲ ص ۱۸۱ـ۷ ۲۱ـ علل گرایش به مادی گری، ص ۲۲ـ کتاب امامت و رهبری، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۸۴۱ به بعد ۲۳ـ سیری در نهج البلاغه، ص ۱۱۷ـ۱۰۱ ۲۴ـ علل گرایش به مادی گری، ص ۲۱۴ ـ ۲۰۹ ۲۵ـ همان، ص ۳۱۸ـ۲۰۹ ۲۶ـ بیست گفتار، انتشارات اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۶۱، صفحات ۷۹ـ۶۰ـ۱۷۰و ۱۶۰ ۲۷ـ سیری در نهج‌البلاغه، انتشارات صدرا، چاپ دوم، ۱۳۵۴، ص ۳۱۰ـ۲۷۵ ۲۸ـ علل گرایش به مادی گری، ص ۲۴۶ـ۲۳۹ ۲۹ـ پیرامون انقلاب اسلامی، انتشارات صدرا، ۱۳۵۸، ص ۱۹۳ ۳۰ـ اسلام و مقتضایات زمان، ج ۱، انتشارات صدرا، ص ۱۱۱ به بعد ـ ده گفتار، ص ۸۸ـ ۸۵ و ۸۳ ـ مجموعه آثار، ج ۲، ص ۶۷ ـ مجموعه آثار، ج ۴ ص ۹۶۱ـ۹۵۸ ـ علل گرایش به مادی‌گری، ص ۳۱، نهضت‌های اسلامی، ص ۷۴ و پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۱۶۲، جهان‌بینی توحیدی، ص ۸۳ ۳۱ـ علل گرایش به مادی گری، ص ۴ و ۲۲۳ ـ اصول فلسفه، ج ۵، ص ۱۸۳،۹،۷ ـ نقد مارکسیسم، مجموعه آثار، ج ۱۳، ص ۴۹۷، علل گرایش به مادی گری، ص ۳۱، نهضت‌های اسلامی، ص ۷۴، پیرامون انقلاب اسلامی، ۱۶۲، جهان بینی توحیدی، ۸۳۱ ۳۲ـ اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۴ ۳۳ـ وظایف اصلی و وظایف فعلی، حوزه‌های علمیه، مجموعه آثار، ج ۱۴،نشر صدرا، ۱۳۷۰، ص ۴۹

آداب تعلیم در اسلام

احمدعلی نیازی

مقدمه: اهمیت آموزش و وظیفه مقدس آموزگاری در اسلام، بر کسی پوشیده نیست. هر نعمت متناسب با خود شکری دارد. شکر نعمت دانش، گسترش و نشر آن در میان جامعه است (زکاۀ العلم ان تعلّمه عباد الله)[۱] پیامبران معلّمان جامعه بوده‌اند و برای رشد معنوی و تزکیه روحی جامعه تلاش میکردند.[۲] از دیدگاه اسلام علم متاعی نیست که بتوان آن را با سایر متاعهای دنیا معامله کرد و برای خود مال و مقام به دست آورد. دانش هدیه الهی و تحفهای از جنس نور است که به خواست الهی، دلهای بندگان خاص خدا را روشن میسازد.[۳](انما هو نور یقع فی قلب من یرید الله ان یهدیه) معلم متعهد با صاحبان مشاغل دیگر تفاوت دارد. او به دانشاموزان تنها اطلاعات انتقال نمیدهد. آموزگار الگوی آنان و مسئول پرورش استعدادهای علمی و معنوی آنان است. آموزگار با ایمان تنها درس فیزیک، شیمی، فقه، فلسفه و ... نمیدهد. او راه و روش انسان شدن و به مقام خلیفهٔ اللهی رسیدن را نشان میدهد.انجام چنین وظیفهای خطیر و مهم آداب ویژهای دارد. اسلام معیارها و ضوابطی که معلم را در راستای انجام این وظیفه مهم یاری رساند، معین کرده است.رعایت این موازین لازم است و غفلت از آنها زیانهای جبران ناپذیری به شاگردان وارد میکند. شرح این موازین در این نوشتار کوتاه نمیگنجد؛ تنها برخی از مهمترین آداب آموزش در اسلام با اختصار بیان میشود.اول: شایستگی برای تدریسمعلم تا زمانی که به لیاقت خود برای تدریس مطمئن نشده است اقدام به تدریس نکند. درس داده بدون آمادگی هم

خیانت به شاگرد است و هم موجب ذلت استاد میشود. امام صادق ـ علیه السلام ـ به مفضل فرمودند: «تو را از دو خصلت که در آن هلاک افراد است نهی میکنم. اول باطل را به دین خدا نسبت دهی؛ دوم به چیزی که یقین نداری فتوا دهید».[۴]دوم: حفظ مقام و منزلت علم دانش سرمایهای کسب و کار نیست. علم امر مقدس و دارای منزلت رفیع است. پس دانشمند کاری نکند که با منزلت علم سازگار نیست؛ به طور مثال استاد بدون ضرورت و مصلحت برای تدریس به نزد شاگرد نرود و از اجرت گرفتن در مقابل تعلیم به خصوص در معارف دین بپرهیزد. امیرمؤمنان ـ علیه السلام ـ میفرماید: «دانشمند، حقیقتاً دانشمند نخواهد بود مگر اینکه در برابر (بذل) دانش خود چیزی از حطام دنیا نگیرد.»[۵]سوم: بذل علم برای اهل آنامام باقر ـ علیه السلام ـ فرمودند: «زکات علم آنست که دانش خود را به بندگان خدا بیاموزی»[۶] هدایت و تربیت افراد موجب میشود که انسان در پاداش کارهای نیک آنان شریک باشد. استاد اگر شخصی را مستحق و مستعد دانش دید، از بذل علم به او دریغ نورزد؛ اما به نا اهلان که دانش را برای استفاده در راه نادرست میآموزند آموزش ندهد. از پیامبر گرامی اسلام ـ صلی الله علیه و آله ـ نقل شده است: «نهادن دانش نزد نا اهل همچون آویختن جواهرات، لؤلؤ و طلا ـ بر گردن میمونها است».[۷]چهارم: احترام به شاگردان استاد موظف است به شاگردان خود احترام بگذارد و از تحقیر آنها بپرهیزد. استاد دلسوز به آراء شاگردان خود توجه میکند و از این طریق به آنها اعتماد به نفس میبخشد. این عمل موجب رشد افکار و امیدواری شاگردان میشود. پیامبر ـ صلی الله علیه و آله ـ فرمودند: «به آنان که دانش میآموزید، احترام کنید»[۸] و نیز پیامبر اکرم ـ صلی الله علیه و آله ـ فرمودند: «هر کس به دانشجویی و اهانت کند به من اهانت کرده است».[۹]پنجم: تلاش برای تخلق شاگردان به صفات عالی و مکارم اخلاقتعلیم و تزکیه در اسلام مقارن و ملازم همدیگرند.[۱۰] از این رو استاد سعی در رشد معنوی شاگردان همگام با ترقی علمی آنان دارد.ششم: برابری بین شاگردانآموزگار نباید بین شاگردان در رفتار و توجه تبعیض قائل شود. حضرت امام صادق ـ علیه السلام ـ در تفسیر آیه «ولا تصعر خدک للناس» میفرماید «مردم باید در بذل علم در نزدت برابر باشند»[۱۱] پیامبر خدا ـ صلی الله علیه و آله و سلّم ـ میفرماید: «دورترین آفریدگان از خدا، دو کس است: کسی که در مجلس امرا مینشیند و هر سخن ظالمانهای که آنها بگویند تصدیق میکند و معلم اطفال که بین آنها به برابری رفتار نمیکند و در مورد یتیم خدا را در نظر نمیگیرد.»[۱۲]هفتم: پرورش فکری شاگردان استاد تنها به انتقال معلومات خود به شاگردان بسنده نمیکند؛ بلکه از طریق سؤالهای دقیق زمینهٔ رشد فکری و خلاقیت آنها را فراهم میسازد؛ به علاوه از این راه میتواند استعدادهای آنان را کشف کند و به فعلیت برساند. استاد علامه جوادی آملی نقل میکند: وقتی که مرحوم علامه طباطبایی تفسیر المیزان را مینوشت سؤالهای درباره مطالب قرآنی و غیر قرآنی از ایشان پرسیده میشد. ایشان پاسخ به این سؤالها را به شاگردان خود واگذار میکردند ... «ایشان همه این کارها را میکردند و بر آن اصرار میورزیدند تا دوستان و شاگردانشان متفکر بار آیند و رشد فکری و توانمندی علمی بیشتری پیدا کنند.»[۱۳]هشتم: حق پذیری و انصافاستاد باید همیشه بر مدار حق باشد. اگر انتقاد شاگرد بر او وارد بود، به صراحت به آن اعتراف کند و نیز اگر در گذشته مطلبی را ناقص یا نادرست تقریر کرده است اصلاح کند و خطای نظر خود را به صراحت اعلام کند.[۱۴]نهم: صمیمیت با شاگرد استاد از طریق جویا شدن نام، احوال و سراغ گرفتن از افرادی که غائبند نسبت به شاگردان اظهار صمیمیت و محبت مینماید.[۱۵] این کار علاوه بر تأثیر اخلاقی شگرف، شور و شوق علمی دانشجویان را افزایش میدهد. آیهٔ الله جوادی آملی میگوید: وقتی پدرم رحلت کردند ما از قم به آمل رفتیم. در غیاب ما اساتید بزرگوار ما – مرحوم محقق داماد و مرحوم آقا میرزا هاشم آملی – رضوان الله علیها – برای بزرگداشت مرحوم پدرم مجلس ترحیم گرفتند این کمال شاگرد پروری و کمال بزرگواری بود.[۱۶]دهم: سادگی بیان و رعایت اعتدال بر استاد در هنگام تدریس لازم است از جملات فصیح و آسان استفاده کند. در توضیح و بیان مطلب از حد اعتدال خارج نشود و سطح فکری شاگردان را رعایت کند توضیح زیاده از حد نیاز، تکرار اختصار مخل به مطلب، شتاب در بیان و خروج از موضوع، از جمله آفات تدریس است.یازدهم: رعایت جهات معنویاز آنجا که تدریس و آموزش با انگیزه الهی عبادت است، شایسته است که آداب معنوی در آن مراعات شود. اموری از قبیل:

حضور در جلسه درس با طهارت، رو به قبله نشستن در صورت امکان، درس را با نام خدا آغاز کردن ستایش خدا صلوات بر محمد و اهلبیتش در ابتدا و دعا در پایان درس و ...[۱۷]دیگر اموری که رعایت آنها در تدریس شایسته است عبارتند از:رعایت موضوع اهم در تدریس، رعایت نوبت، اجازه سئوال و انتقاد رعایت نظم، بیان خلاصه مطلب، موعظه و سفارش به اخلاق نیک در ضمن درس، کوشش در اصلاح امر معشیت شاگرد و معرفی او برای استفاده جامعه در صورت صلاحیت، بیان حال نوابغ و شخصیتهای علمی و سایر نکاتی که موجب تشویق شاگردان به آموختن و تلاش بیشتر آنان میگردد.[۱۸] فهرست منابع تحقیق۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ اصول کافی، ج ۱، تهران: مکتبة الصدوق (۱۳۸۱ هجری. ق).۲. شهید ثانی، شیخ زین الدین بن علی عاملی؛ منیة المرید فی ادب المفید و المستفید قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم (۱۳۷۲). ۳. مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار، ج ۶۹؛ تهران المکتبة الاسلامیه، چاپ دوم (۱۴۰۵ هجری. ق). ۴. محمدی ری شهری، محمد؛ علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۱ – ۲. قم: دارالحدیث چاپ اول (۱۳۷۹). ۵. مهر استاد (سیر علمی و عملی استاد جوادی آملی) تحقیق و تنظیم: مرکز نشر اسراء ، قم: مرکز نشر اسراء، چاپ اول .۱۳۸۱ ۶. برخوردار فرید، شاکر؛ آداب الطلاب (زندگینامه و دستورات آقا شیخ احمد مجتهدی تهرانی) تهران: ابرون، چاپ اول (۱۳۷۹). احمدعلی نیازی [۱] . کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، ج ۱. تهران: مکتبه الصدوق (۱۳۸۱ هجری. ق)، ص ۴۱.[۲] . ویزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة: (پیامبر) مردم را پرورش داده و به آنان کتاب و حکمت را میآموزد.[۳] . شهید ثانی، شیخ زین الدین بن علی عاملی، منیة المرید فی ادب المفید و امستفید، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم (۱۳۷۲)، ص ۱۴۹.[۴] . کلینی، محمدبن یعقوب؛ اصول کافی، ج ۱، تهران: مکتبة الصدوق (۱۳۸۱ هجری. ق.) ص ۴۲.[۵] . محمدی ری شهری، محمد؛ علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۲، قم: دارالحدیث، چاپ اول، (۱۳۷۹) ص ۴۸۲.[۶] . اصول کافی، ج ۱، همان، ص ۴۱.[۷] . شهید ثانی، شیخ زین الدین بین علی عاملی، منیة المرید فی آداب المفید، المستفید؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم (۱۳۷۲) ص ۱۸۴.[۸] . محمدی ری شهری، محمد، علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۲، قم: دارالحدیث چاپ اول (۱۳۷۹) ص ۴۷۲.[۹] . برخوردار فرید، شاکر، آداب الطلاب (زندگینامه آقا مجتهدی تهرانی) تهران: ابرون چاپ اول (۱۳۷۹) ص ۷۰.[۱۰] . جمعه / ۲.[۱۱] . منیة المرید، همان، ص ۱۸۴.[۱۲] . محمدی ری شهری، محمد، علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۲، همان، ص ۴۷۲.[۱۳] . مهر استاد (سیره عملی و علمی استاد جوادی آملی) تحقیق و تنظیم: مرکز نشر اسراء؛ قم: مرکز نشر اسراء، چاپ اول (۱۳۸۱) ص ۱۳۴.[۱۴] . شهید ثانی، منیة المرید، همان، ص ۱۹۷.[۱۵] . شهید ثانی، منیة المرید، همان، ص ۱۹۴.[۱۶] . مهر استاد، همان، ص ۱۷۸.[۱۷] . شهید ثانی، منیة المرید، همان، ص ۲۲۰ – ۲۰۴.[۱۸] . همان، ص ۲۰۹ – ۱۸۹آداب تعلّم در اسلام مقدمه: به علت اهمیت و تقدس علم از نظر اسلام آداب و ضوابط خاصی برای تحصیل علم معین شده است. به طور کلی در اسلام رسیدن به اهداف به هر اندازه هم که مهم باشند، از هر راهی و با هر وسیلهای مجاز نیست. بلکه باید روش و ابزار رسیدن به هدف نیز پاک و فضیلتمندانه باشد. آداب آموزش در اسلام هم به جنبهٔ اخلاقی و ارزشی تعلم و هم به شیوههای تسهیل آموختن و انتفاع بیشتر از عمر و کار علمی نظر دارد.پیش از شروع به تحصیل برای متعلم پرسشهایی مطرح میشود که پاسخ به آنها بسیار مهم است؛ زیرا نوع پاسخ به پرسشها در نتیجه کار تأثیر قاطع دارد. پرسشهای از این قبیل که چه کتابی بخوانم؟ چگونه درس بخوانم؟ از کجا آغاز کنم؟ معلم شایسته چه خصوصیاتی دارد؟ چه اموری باعث سرعت و کیفیت تعلم میشود؟ شرایط و ضوابط دینی و اخلاقی تحصیل کدام است؟ مادر این نوشتار با بهرهگیری از آثار بزرگان و استفاده از منابع دینی به اختصار آداب و ضوابط تعلم را از نظر اسلام مورد بحث قرار میدهیم.اول: انتخاب معلم شایسته اگر چه در بینش اسلامی مومن حکمت را بسان گمشده خود نزد هر کس یافت اخذ میکند؛[۱] ولی لازم است در مورد استاد رسمی سعی شود فرد شایستهای را برگزینند؛ زیرا اخلاق و روحیات استاد در شاگرد تأثیر عمیق دارد. در بعد علمی نیز به استادی ناشایسته اعتمادی نیست. علم غذای روح است، به دلیل اهمیت روح بیش از سلامت غذای جسم، تغذیه سالم و مناسب روح اهمیت دارد.[۲] سفارش پیشوایان ما این است که باید به نزد عالمانی برای کسب علم رفت

که انسان را از کبر به جانب تواضع، از سازشکاری به سوی انـدرز گویی و از نادانی به دانش فرا خواننـد[۳] و از فراگیری دانش از مـدعیانی که از یقین به شک و از اخلاص به ریا، از فروتنی به تکبر، از نصیحت به دشـمنی و از زهد به دنیا پرستی فرا میخواند نهی شده است.[۴]دوم: پرهیزگاری و تطهیر قلب دانشـی که مایه هـدایت و نجات باشـد، بـدون پرهیزگاری و پاکیزه نگهداشـتن خود از آلودگیهـای گنـاه میسر نمیشود. حضـرت خضـر ـ علیه السّـلام ـ به حضـرت موسـی ـ علیه السّـلام ـ سـفارش میکنـد «بر دلت لبـاس پرهیزگاری بپوشان تا به دانش برسی»[۵] و امیر مؤمنان حضـرت علی ـ علیه السـلام ـ دانش را به رنگ آمیزی تشبیه میکند که بدون زدودن آلودگی، رنـگ آمیزی صورت نمیگیرد.[۶]سوم: رعـایت اولویتهـااز آداب مهم در کسب دانش رعـایت اولویتها است. هیچ عـاقلی پیش از درمـان مرض قلبی مهلـک به علاـج لکهـای صورت نمیپردازد. پیش از معرفت کـافی نسبت به اموری که نجـات از هلاکت ابدی و رسیدن به سعادت همیشگی در گرو آنست مانند شـناخت اصول دین و وظائف اساسـی دینی که واجب عینیاند— پرداختن به اینکه آیا در کره مریخ آب و حیات وجود دارد یا نه؟ امثال آن عین سفاهت است. امیر مؤمنان ـ علیه السـلام ـ میفرماید: «عمر کوتـاهتر از آنسـت که همه آنچه دانسـتنش زیبنـده تـو است فراگیری، پس به ترتیب اهمیت بیـاموز.»[۷]چهارم: همت بلنـد در اسـلام بلند همتی صـفتی پسندیده است؛ به ویژه در فراگیری دانش طالب علم نباید به اندک قانع شود؛ بلکه باید همواره در رسیدن به مراحـل عالیتر بکوشـد. در مثل است که مرد با بال همتش پرواز میکنـد.[۸] و از امام حسـین ـ علیه السـلام ـ روایت شده است که فرمودند: از جهانیان در رسیدن به درجات عالی با دو چیز گوی سبقت را ربودم: حسن خلق و علو همت.[۹]پنجم: شکیباییاستقامت کلیـد پیروزی است. ضـرورت صبر در کسب علم مضـاعف است؛ زیرا تحصـیل علم زمـانبر و ملاـزم با دشواریها است. پیامبر اکرم ـ صلی الله علیه و آله ـ میفرمایـد: «هر کس ساعتی بر خواری تعلم صبر نکنـد تا ابد در ذلت جهل باقی خواهد ماند».[۱۰]و امیر مؤمنان سفارش میکند که «بر دانشـجو است که خودش را به جستجو دانش عادت دهد و از فرا گرفتن آن ملول نگردد و آنچه را فرا گرفته است، بسیار نشمارد.»[۱۱]شـشم: تفکرجایگاه والای تفکر در اسلام روشن است، تا آنجا که «ساعتی اندیشیدن بهتر از عبادت شصت سال است»[۱۲] شـرط لازم اتقان علمی و درک عمیق اندیشـیدن است. صـرف انـدوختن مطالب و گفتههای دیگران، جمود بر آراء گذشـتگان شخصـیت زدگی و مرعوب شدن نسبت به اسطوانههای علمی مانع رشد علمی است.امیر مؤمنان ـ علیه السلام ـ فرمودند: «هر کس در آنچه فرا گرفته خوب بیاندیشد دانش او استوار گردد و آنچه را که هنوز نفهمیده خواهد فهمید.»[۱۳]هفتم: پرسشکلید گنجینه دانش دیگران سؤال است. ممکن است کسـی که اهـل علم است خود از حل مسائلی عاجز باشـد و به راهنمایی دیگران نیاز داشـته باشد، ولی حیاء بیمورد یا غرور و تکبر مانع شود که از دانش دیگران بهره گیرد. اظهار نظر چنین کسانی گاهی باعث هلاک دیگران میشود. پیامبر خدا ـ صـلی الله علیه و آله ـ درباره کسـی که به مجروحی دسـتور داده بود غسل جنابت کند و این غسل باعث مرگ او شده بود؛ فرمودند: «او را کشتند. خدا آنان را بکشد؛ دوای درد درماندگی پرسش است.»[۱۴]هشتم: نگارشآیت الله جوادی آملی — ملظله العالی — میگوید: اگر طلاب علوم دینی واقعاً بخواهند راه سلف صالح را بپیمایند باید تقریر نویسی کنند تقریر نویسی بسـیار خوب است و در موفقیت علمی نقش به سزایی دارد. اصل تقریر نویسـی از زمان رسول اکرم ـ صـلی الله علیه و آله و سلّم— شروع شـد. آن حضـرت بـه یـاران خـود دسـتور داد برای اسـتفاده بیشـتر از سـخنان او، از دسـت راسـت خـود کمـک بگیرنـد.[۱۵] (بنویسـند)نهم: پنج عنصر در درس خواندن ۱. محضـر علماء را دیـدن و چگونگی اسـتدلال، ورود و خروج در مسائل را از بزرگان آموختن؛۲. مکتب دیـدن از طریق مراجعه به متون تـا مبـانی، لوازم و مقادنـات یـک نظریه درک شود این مطلوب در جلسه درس به دست نمیآیـد زیرا در جلسه درس فقـط عصاره مطلب ارائه میشود؛۳. منـاظره و مباحثه با همتای خود برای کنکاش در آنچه از اسـتاد فرا گرفته است؛۴. تدریس، تاتوانایی تدقیق، تلطیف و تنزیل مطالب حاصل شود؛۵. تضیف و تألیف کتاب.بعضی فقط چند تا از این عنصـرها را واجدند؛ اما بزرگانی چون مرحوم علامه طباطبایی، امام خمینی (قدس سـره) و شـهید مطهری همه این پنج عنصـر را دارا بودند.[۱۶] دهم: پیش مطالعه شیوه بزرگان در تحصـیل پیش مطالعه و آماده شـدن برای حضور در جلسه درس بوده است. آیـهٔ الله

جوادی آملی میگوید: «غالب درسها را – الحمد الله – پیش مطالعه میکردیم؛ از این رو غالب عبادتها و مطالب کتب درسی با پیش مطالعه تقریباً برا ما حل میشد.»[۱۷]یازدهم: امور دیگری که در موفقیت تحصیل مؤثر است.الف) تقسیم و تنظیم اوقات به شیوه مناسب (برای حفظ سحرها، صبحگاهان برای درس، نوشتن در میان روز، و شبها برای مطالعه).[۱۸]ب) آموختن شفاهی و حضوری به جای استفاده تنها از شرح، نوار، فیلم پیامبر ـ صلی الله علیه و آله ـ فرمودند: «دانش را از دهان افراد فرا گیرید.»[۱۹]ج) شناخت آراء گوناگون و جمود نداشتن برای رأ ی فردی خاص: امیر مؤمنان ـ علیه السلام ـ فرمودند: هان! خردمند کسی است که با اندیشه درست و نگاهی دور اندیش از آراء گوناگون استقبال کند.»[۲۰]فهرست منابع تحقیق:۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الروضهٔ من الکافی، ج ۸، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم (۱۳۴۸).۲. همان ج ۱. ۳. مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار، ج ۱۸، ۶۹؛ تهران دارالکتب الاسلامیه. (بی تا). ۴. همان، ج ۴۴، (۱۳۹۳). ۵. همان، ج ۶۹، (۱۴۰۵). ۶. شهید ثانی، شیخ زین الدین بن علی عاملی، منیه المرید فی ادب المفید و المستفید، قم دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم (۱۳۷۲).۷. محمدی ری شهری، محمد؛ علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۱ – ۲. قم: دارالحدیث چاپ اول (۱۳۷۹).۸. مهر استاد (سیر علمی و عملی استاد جوادی آملی) تحقیق و تنظیم: مرکز نشر اسراء ، قم: مرکز نشر اسراء، چاپ اول .۱۳۸۱ احمدعلی نیازی [۱] . کلینی، محمد بن یعقوب، الروضهٔ من الکافی، ج ۸، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم (۱۳۴۸)، ص ۱۶۷.[۲] . سوره عبس / ۲۴.[۳] . محمدی ری شهری، محمد، علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۱، قم: دارالحدیث چاپ اول (۱۳۷۹۹ ص ۳۳۴.[۴] . همان، ص ۳۳۴، حدیث ۹۲۴.[۵] . همان، ص ۳۶۰، ح ۱۰۱۷.[۶] . همان، ص ۳۶۰، ح ۱۰۱۴.[۷] . علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۱. همان، ص ۳۳۸، ح ۹۳۳.[۸] . مجلسی. محمدباقر؛ بحارالانوار، ج ۱۸، تهران: دارالکتب الاسلامیه (بیتا).[۹] . همان، ج ۴۴، ص ۱۹۴.[۱۰] . علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۱، همان، ص ۳۵۸، ح ۱۰۰۹.[۱۱] . علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۱، ح ۱۰۱۰.[۱۲] . مجلسی. محمدباقر؛ بحارالانوار، ج ۶۹، تهران: المکتبهٔ الاسلامیه، چاپ دوم (۱۴۰۵) ص ۲۹۳.[۱۳] . علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۱. ص ۳۴۶، ح ۹۶۹.[۱۴] . کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ج ۱، ص ۴۰.[۱۵]. مهر استاد، تحقیق و تنظیم: مرکز نشر اسراء، قم، چاپ اول (۱۳۸۱).[۱۶] . مهر استاد، همان، ص ۱۳۸ – ۱۳۷.[۱۷] . همان، ص ۵۸.[۱۸] . شهید ثانی، منیهٔ المرید، ص ۲۶۵.[۱۹] . علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۱، ص ۳۴۰.

تأثیر نماز بر ابعاد شخصیتی و اعتماد به نفس جوانان

محقق: ملیحه زرگری

مقدمهحمد و سپاس خدایی را سزاست که شکر شاکرین و حمد حامدین و ذکر ذاکرین و سعی خالصین متوجه درگاه اوست. ستایش بیکران مرا و راست که در خلق خویش هیچ کاستی نگذاشت بل همه مخلوقات حتی پست ترین شان را به راستی بگذاشت. تسبیح لایتناهی بر آستان او که آدمی را در مسیر سعادت بر همه موجودات، ولایت و تاج خلافت در سیاره زمین بر او کرامت و خلعت «لقد کرمنا» بر اندامش عنایت و بعد از تکوین، مصداق «فتبارك» بر قامتش مقالت فرمود. حمد و آفرین بر ذات جهان آفرین که هستی را آمیخته با حکمت و تعالیم را برای بشر همراه با مصلحت و برای وصول به سربلندی و عزت توأم ساخته است. و درود بی پایان بر ختم پیامبران و فص رسولان و اهل بیت و پاکان که شریعت به دست ایشان پایان و حجت خدا به عصمت آنان تمام گردید. درود بی منت و سلام با عزت بر سالکان راه طریقت و شاهدان کوی حقیقت که سر در راه حفظ شریعت در کف اخلاص نهاده و نزد دوست تحفه بردند. با حمد بی انتهی بر ذات ربوبی و درود بی منتهی بر شأن مصطفوی، مصحف بی مقدار نماز را محمد ساخته تا شاید از این فریضه الهی که بزرگترین و مهمترین فریضه در تمامی ادیان الهی تشریع شده، نفوس مستعده بهره گیرند. بر همه جوانان معزز و مکرم، معرفت به این نکته لازم است که در دین مبین اسلام، نماز لبیك همه ذاکران، عمل آزادگان،

طواف عارفان، میقات کعبه عاشقان، سعی وصفای پاکدلان، پرواز بیدار دلان مقصد سالکان، داروی دلهای مجروح، شفای قلبهای محزون و تسکین دلهای مفتون است. نماز کمال عابدان و معراج عالمان، معبد عاشقان و گل خوشبوی بوستان قلب پاک جوانان است. جوان چون واجد قلب پاک و فاقد و فارغ از هرگونه ارزشهای ناپاک است می تواند با نماز، پلهای کمال را طی کند و به قله جمال باریابد. با برپایی نماز به مقام سروری و سیادت راه یابد و دعای اللهم اجعلنی للمتقین اماما (خدایا مرا پیشوای پرهیزکاران قرارده) را ورد کلام خود سازد. چون که هیچ عملی مثل نماز بینی شیطان را به خاک مذلت نمی ساید و توجهات الهی را نصیب انسان نمی سازد و هیچ بندهای جز از طریق نماز به مقام قرب نمی رسد. بسیار زیبا فرموده اند آن رهبر فرزانه که: «مبتدی ترین انسانها رابطه خود را با خدا به وسیله نماز آغاز می کنند. برجسته ترین اولیاء خدا نیز بهشت خلوت انس خود با محبوب را در نماز می جوید. این گنجینه ذکر و راز را هرگز پایانی نیست و هر که با آن بیشتر آشنا شود جلوه و درخشش بیشتری در آن می یابد». پس بیائیم همت نمائیم که با تمسک به نماز به مقام قرب، راه یابیم و جوانی خویش را با سیره مردان الهی گره زنیم تا شاید در جهان جاودانی در منزلگه صادقان و صالحان منزل گزینیم که طوبی لهم و حسن مآب. چکیده تحقیق: اگر با این دیدگاه که " نماز کاملترین پاسخ برای عالیترین نیازهاست " به سراغ نظریات روانشناسان انسانگرا برویم ، متوجه خواهیم شد ، که چگونه مفاهیم متعالی نماز قابل مقایسه با هر یک از موضوعات مطرح در این گرایش غنی از روانشناسی است . بعنوان مثال اگر به آن قسمت از نظریات " گلداشتاین " که بهبود روشهای مقابله با مشکلات را شرط لازم برای نزدیک شدن به مفهوم خود شکوفائی می دانست توجه کنیم و به یاد آوریم که نماز چگونه به انسان احساس امنیت روان می دهد و توانایی مقابله در برابر استرس ها را فزونی می بخشد و یا اگر نظریه " کارل راجرز " پیرامون self – direction (توانایی فرمان دادن بخود) را با توانایی که شخص نمازگزار ، به مدد نماز در کنترل نفسانیات خود ، پیدا می کند . مقایسه نماییم تصدیق خواهیم کرد که همه تعالیم اساسی نظریه روانشناسی انسان گرا ، را می توان در آموزشهای نماز پیدا کرد . حال با توجه به اینکه این فریضه سه بار در روزانجام می شود درباره برگزاری یا عدم برگزاری، اهمیت یا بی اهمیت بودن نسبت به انجام این فریضه، زمان برگزاری (اول وقت یا نامنظم)، هدف انسان از برگزاری نماز و استفاده از خدمات و امکانات جهت برگزاری این تکلیف، تاثیر آن بر میزان رشد انجام این فریضه، تبلیغات و اثرگذاری از طریق رسانه ها و جراید، بهینه شدن و نحوه اثر گذاری آن تحقیقاتی انجام داده ایم تا نظرات ما اگر مثمرثمر باشد راهگشایی شود جهت شکوفایی نسل جوان انشاء ا... .فصل اول – طرح تحقیقموضوع تحقیق:در این تحقیق درباره تاثیر نماز در ابعاد شخصیتی فرد و موفقیت او در جامعه بررسی می کنیم.میزان تاثیر برگزاری نماز بر روی مولفه های شخصیتی فرد در اجتماع بررسی می شود و نقش موثر نماز را از جنبه های گوناگون ارزیابی می گردد. اهمیت و فائده تحقیق:آگاهی از نظرات اقشار مختلف و تاثیر رابطه نماز بر بالا-بردن میزان عقیده و ایمان افراد به ما کمک می کند که بدنبال راههایی جهت ادای این فریضه باشیم و چگونه فرد را در مسیر نیل به سمت خودآگاهی و اعتماد به نفس قرار دهیم و ضریب سلامت از طریق تحکیم سلامت روانی جامعه باشیم.برای بیان اهمیت این موضوع کافیست به جمع نورانی "نمازگزاران اسوه " اشاره نماییم. چرا که همه این مؤمنین ، از تمامی فرانیازهای خود ، با بهره از متکامل ترین پاسخ ممکن یعنی " نماز " برخوردار شده اند حقیقت، قاطعیت، نیکی، یگانگی و تمامیت، فرار از دوگانگی، کمال و همه فرا نیازهای دیگر، همگی در آموزشهای نماز حضور زنده و محسوس دارند و هر کس به فراخور حال خود، برای وصول هر یک از آنها چنانچه به نماز نزدیک شود، پاسخی عالی تر از حد تصور دریافت می کند و " نماز " تکرار شکوهمند درس خود شکوفائی در پیشگاه مبداء آفرینش است . اما مفهوم دیگر اینکه شخص نمازگزار ناگهان به یک احساس ابر آگاهی و هوشیاری بسیار بالاـ سرخوشی و جذبه عمیق ، در آمیخته شدن و همسو شدن پر انسجام با همه عالم ، دگرگونی در احساس زمان و مکان ، دست می یابد . این تجربه قوی غالبا در افرادی که از نظر روانی کاملا " سالم " هستند ، رخ می دهد و قرار گرفتن در برابر این تجربه آثار مفید و دیر پایی برجا می گذارد . اما چنانچه بخواهیم برای آن مفهومی جامع تر و

همه شمول تر را پیدا کنیم ، کافیست که باز هم به " نماز روی نماییم و به آن بعد نماز توجه کنیم که غرق در مضامین عارفانه است . شاید کمتر کسی به این نکته فکر کرده باشد که منطور از کلمه " شما " در سومین سلام نماز (السلام علیکم و رحمه الله و برکاته) که تنها سلام واجب نماز است ، به کیست ! و این " سلام بر شما " خطاب به چه کسانی اطلاق می شود ؟ عارفان نماز این سلام نماز را " سلام عارفانه " آن دانسته اند ، که خطاب به همه هستی و آفرینش و خطاب به همه موجودات حاضر در آن ، از ذرات کوچك اتمی گرفته تا کهکشانهای بی انتها سر داده می شود . چرا که همه این اجزای آفرینش ، بدون استثناء مشغول حمد و ثنای الهی اند و پیوسته و مداوم ، توحید را اقرار می کنند و شاید به واسطه این حمد و تسبیح دایم و ابدی ، مورد خطاب تنها سلام واجب نماز قرار می گیرند. بدین ترتیب نمازگزار ، پس از فرستادن سلام بر نبی گرامی اسلام (ص) (السلام علیك ایها النبی و رحمه الله و برکاته) و سلالم بر همه بندگان صالح خدا ، از جمله خودش (السلام علینا و علی عباد الله الصالحین) سرانجام بر تمام اجزای آفرینش سلام می فرستند و این جلوه‌ای شکوهمند از " در آمیخته شدن و همسو شدن پر انسجام با عالم در خود دارد . و اضافه بر آن ، این که نمازگزار حقیقی ، یعنی آنان که به تعبیر امام صادق (ع) ، " نماز عاشقانه " به جای می آورند در راز و نیاز با معبود خویش ، به چنان جذبه و خلسه ای وارد می شوند و چنان از حیطه زمان و مکان خارج می گردند که حتی اگر تیر دردناك و سهمگین از پای مبارکشان بیرون بکشند ، هرگز از آن سرخوشی و جذبه عمیق خارج نمی شوند . و چه عاشقانه بود نماز علی (ع) و چه زیباست تعبیر جاودانه علی (ع) از عشق .. آری ! او که در قبله " نماز" به دنیا آمد و در محراب " نماز " رستگار شد و این گونه " عشق " را برای آفرینش ، عظمت و معنا بخشید و جاودانه کرد . و چه ملکوتی است ، نماز فرزند علی(ع)، حضرت امام زمان (عج) ، که جهان در انتظار عدالتش خون می گرید . هدف تحقیق:نماز بهترین طاعات و فاضلترین عبادات است، چنانکه در حدیث نبوی وارد شده است که نماز ستون دین است، هرگاه مقبول شد همهٔ عبادات مقبول است و اگر مردود گشت همهٔ عبادات مردود است و چون مقصد اصلی از نماز، یاد حق‌تعالی است و تجدید عهد با او و ثنای او از روی مسکنت و خشوع و سئوال مهمات از او با بتهال و خضوع، پس هر آینه بنده را ناچار است از حاضر ساختن دل در آن، و فهمیدن آنچه می‌گوید بزبان....نیز در حدیث نبوی است که نیست هر بنده‌ای را از نماز او اثری و ثمری مگر آنچه که فهمیده است از آن و دل با خود داشته در آن و بروایت صحیح از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که همانا بنده را بالا برده شود از نمازش همهٔ آن و نیمهٔ آن، سه یك آن و چهار یك آن یا اندك آن و بالا برده نشود از نمازش مگر آنچه را که روی دل بر آن داشته است.در حدیث دیگر وارد شده است که هر که نماز گذارد و در آن با نفس خود سخنی نگوید از امور دنیا، یعنی جز بامر نماز نیندیشید و از علائق دنیوی در خاطر نگذارند، چون از آن نماز فارغ گردد میانهٔ او و حق تعالی گناهی نماند، مگر آنکه آمرزیده شود.با توجه به اینکه اکثریت مردم ایران مسلمان و نماز یکی از واجبات دین بشمار می آید و همچنین نقش قشر جوان در جامعه از پررنگ ترین نقش هاست باعث ترغیب اینجانب جهت پیگیری موضوع نماز و تاثیر این مهم در شخصیت و اعتماد به نفس قشر جوان گردید.نظرسنجی و پرس و سوالها از اقشار سنی متفاوت کمك شایانی در جهت تهیه و تنظیم این تحقیق به ما نمود.مسائل و فرضیه های تحقیقدر این طرح از دو گروه متغیر استفاده شده است: الف: متغیرهای مستقل ب: متغیرهای وابسته الف: متغیرهای مستقل:تعداد دفعات برگزاری نماز اول وقت در روز —برگزاری نماز اول وقت در روز در مساجد ب: متغیرهای وابسته: اعتماد به نفس – نظم – تبلیغات فرهنگی — موفقیت – ارتباطات اجتماعیفرضیات تحقیق:جهت برقراری ارتباط بین متغیرهایی طرح فرضیاتی به صورت زیر تدوین شده استالف: بین برگزاری نماز و اعتماد بنفس رابطه معناداری وجود دارد.ب: بین برگزاری نماز و نظم رابطه معنا داری وجود دارد.ج: بین برگزاری نماز و تبلیغات فرهنگی رابطه معناداری وجود دارد.د: بین برگزاری نماز و ارتباطات اجتماعی رابطه معناداری وجود دارد.ه: بین برگزاری نماز و تعداد دفعات برگزاری در اول وقت رابطه معناداری وجود دارد.و: بین برگزاری نماز در مساجد و موفقیت رابطه معناداری وجود دارد. روش تحقیق:در این تحقیق براساس فرضیات مطرح شده و طرح تحقیق پرسشنامه‌ای تهیه گردید وپرسشنامه‌های عودت داده

شده پس از جمع آوری اطلاعات، تجزیه و تحلیل بر روی داده‌ها صورت گرفته است.این تحقیق بر اساس روش آماری – همبستگی رابطه ای تهیه گردیده است.و رابطه و تاثیر برگزاری نماز بر متغیرهای ذکر شده ارزیابی گردیده است. موانع و محدودیت هابا توجه به اینکه موضوع تحقیق جنبه مذهبی داشت در انتخاب افراد جهت تحقیق باید دقت بیشتری می شد و محدودیت وجود داشت زیرا پایبند بودن واقعی به اصول مذهبی یکی از جنبه های مهم این تحقیق به شمار می آمد.زمان انجام این تحقیق با توجه به جمع آوری اطلاعات خیلی کم بود. فصل دوم – مروری بر پیشینه تحقیقنقش نماز در شخصیت جوانانقال الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام): «الله الله فی الصلوةفانها عمود دینکم»: «خدا را، خدا را درنظر گیرید در توجه به نماز، که پایداری دینتان به نماز باشد». گر چه هر یک از احکام و فرائض دینی به جای خود از اهمیت و ارزش خاصی برخوردار است، اما در این میان بعد از معرفت الهی هیچ فریضه‌ای به والایی مرتبه نماز نرسد. چرا که این، تنها نماز است که معراج مؤمن و عامل تقرب انسان وارسته، به خدا شناخته شده و معیار پذیرش همه واجبات قرار گرفته است. به این جهت آخرین پیام سفیران الهی، سفارش به نماز، این استوانه استوار دین بوده، چنانچه پرسش نخستین روز رستاخیز هم از آن خواهد بود. آری نماز، تنها محبوب دلدادگان به حضرت حق و روشنی دیده و چراغ راه پویندگان کوی دوست و محفل انس خلوت نشینان وادی عرفان است. آنان که زندگی را بی یاد او نخواهند و رستگاری خویش را با شهادت در محراب نماز بینند «فزت ورب الکعبة» و با تمام وجود در راه زنده داشتن نام و یاد خدای خویش و اقامه نماز و راز و نیاز با او کوشند و سرانجام خود فدایی راه نماز شوند «اشهد انک قد اقمت الصلوة» این همه، جایگاه ویژه و عظمت فوق العاده این فرضیه الهی را روشن می سازد و همگان را به تعظیم این عالیترین نمونه شعائر الهی وادار می کند، که هم خود، اهل نماز و راز و نیاز باشند و هم در جهت اشاعه فرهنگ نورانی نماز در جامعه تلاشی پیگیر نمایند، (الذین إن مکناهم فی الأرض اقاموا الصلوة)، تا به وظیفه دینی خود عمل نموده باشند و همواره مشمول رحمت بی پایان الهی قرار گیرند. و در این راستا فضلای اهل قلم حوزه، رسالتی بس عظیم دارند که با تألیف و انتشار آثار ارزشمند دینی، فرهنگ نماز و انس با خداوند متعال را در جامعه دینی ترویج دهند و رایحه دلپذیر معنویت را به فضای جان همگان بویژه نسل جوان برسانند. برای پرداختن به این موضوع که نماز در ساختار شخصیت جوان، موجد چه آثاری بوده و نقش و تأثیر آن تا چه حدی است به نظر می رسد که تبیین و توضیح چند مطلب در این باب لازم و ضروری باشد. نخست حقیقت و روح نماز است و دیگری اهمیت دوران نوجوانی و جوانی و نیز روحیه انفعالی و تأثیر پذیری این نسل (نسل جوان) در مقابل عوامل خارجی است. به نظر می رسد تا وقتی که مطالب و مسائل مزبور روشن نشود و جایگاه خود را پیدا نکنند فواید و آثار این امر عبادی یعنی نماز در زندگی جوانان در پرده ای از ابهام خواهد ماند و قطعا موضوع مورد بحث، موضع و جایگاه حقیقی خود را پیدا نکند. لذا به همین خاطر ابتدا به مطالب مزبور پرداخته، سپس ارتباط نماز با تعدیل و تکامل شخصیتی و ایفای نقش آن در زندگی فردی و اجتماعی جوانان را بیان خواهیم کرد. روح و حقیقت نماز نماز لفظ و واژه‌ای است که در متون دینی ما بعنوان «صلاة» از آن یاد شده و دارای معانی متعددی بوده که یکی از آن معانی، همین عمل مخصوصی است که به نام «نماز» در دین اسلام تشریع شده است. این لفظ در برخی از آیات به معنای سلام و تحیت آمده است آنجا که خداوند در قرآن می فرمایند: إن الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما .«همانا خداوند و فرشتگان بر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) درود می فرستند شما هم ای اهل ایمان بر او صلوات و درود بفرستید و با تعظیم بر او سلام گوئید» و در آیه دیگر با اشاره به همین معنی می فرمایند: هو الذی یصلی علیکم وملائکته «اوست خدایی که هم او و هم فرشتگانش بر شما تحیت و رحمت میفرستند» وبه معنای دعا هم در برخی از آیات آمده است. آنجا که به پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) دستور گرفتن زکات داده می شود خداوند می فرماید بعد از گرفتن زکات برای آنها و در حقشان دعا کن. خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل علیهم إن صلواتک سکن لهم.«ای رسول ما، تو از مؤمنان صدقات را بگیر تا بدان واسطه نفوس آنان را پاکیزه سازی و آنها را به دعای خیر یاد کن همانا دعای تو در حق آنان، موجب تسلی خاطر آنهاست». «صلاة» به هر

دو معنای مزبور که در حقیقت به معنای واحد بر می گردند که همان دعا باشد مورد بحث ما نیست بلکه مراد از «صلاة» همان معنایی است که با طریق مشخص و با ارکان مخصوص و جزئیات معین از طرف شارع مقدس، حقیقت پیدا کرده است و پیامبر خاتم(صلی الله علیه وآله وسلم)آن حقیقت نازله را در عمل تشریع و خود، آن را تحقق عملی بخشید. نه تنها شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در طول عمرش به عمل بدان پای بند بود بلکه همه مسلمین موظف بودند که آن را شبانه روز پنج بار بجای آورند. اقم الصلاة لدلوک الشمس الی غسق اللیل. «نماز را از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب برپا دار»که این آیه اشاره اجمالی به نمازهای پنج گانه دارد. نماز با این شیوه مرسوم که مصداق آن برای همه مسلمین روشن و آشکار است چیزی نیست که مورد فهم و درک نباشد چون آنچه که از سنت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)و اهل بیتش استفاده می شود پر واضح است که این تلقی از نماز یعنی اعمال مخصوصهای که با تکبیرة الاحرام شروع و به سلام ختم می گردد. و این است معنای دیگری که از آیات استفاده می شود. آنچه که مسلم است این است که این عمل ظاهری که اصطلاحا بدان نماز گفته می شود تمام حقیقت نماز نیست بلکه این صورت و چهره ظاهری آن است. نماز امری است الهی که تحقق آن همانند سایر امور دارای ظاهر و باطن است که در متون دینی به هر دو جهت آن اشارت رفته است. تصویر ظاهری نماز همان است که با اعمال مخصوصه انجام گیرد و حفظ آن نیز فرض و واجب است اما روح و باطن نماز عبارتست از: اخلاص، حضور قلب، ذکر خداوند و تعظیم در مقابل او، امید و دلبستگی به ذات ربوبی، اعتماد و رکون به وجود سرمدی و محو شدن در مقابل ذات یکتایی که در مقابل عظمت و جلالت او قیام نموده است. حقیقت نماز اعم از معنای ظاهر و باطن است و محدود و محصور نمودن آن به ظاهر، چون محدود نمودن حقیقت انسان و انسانیت او به جسم مادی است. همانطور که حقیقت انسان در این جسم خاکی و هیکل مادی قالب گیری شده و به اطوار مختلف و گوناگون درآمده و به این شکل ظاهری وجود یافته است چنانچه خداوند فرماید: وقد خلقتکم اطوارا «وبه تحقیق شما را به صورت گوناگون آفرید» حقیقت نماز هم چون سایر امور در باطن و روح او نهفته شده که این قالب و صورت را پذیرا شده است هرگاه آن حقیقت بخواهد در عالم خارج تحقق یابد قطعا باید در همین طور و قالب خاص باشد و در غیر این صورت نماز نبوده بلکه پدیده دیگری است. هرگاه این قالب خاص و صورت ظاهری نماز با روح و باطن آن آمیخته و قرین گردد نماز حقیقت خود را یافته و تأثیر خود را می گذارد. در چنین صورتی است که این امر الهی، ستون دین قرار می گیرد. پس نمازی که فقط ظاهر داشته باشد و فاقد روح باشد معطی شی نخواهد بود. بنابر این قیام به ظاهر آن، تحرکی در نماز گزار ایجاد نخواهد کرد و از سوی ذات باری به این نماز اقبال و توجهی نیست چنانچه از رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده که فرمودند: «خداوند متعال نظر نمی افکند به نمازی که آدمی دل خود را با بدن خود به نماز حاضر نکند». پس حقیقت نماز اعم از صورت ظاهری و معنای باطنی است و تمسک به هر یک از این دو بدون دیگری نماز نیست در نتیجه هم کسانی که به ظاهر آن تشبث جسته و از روح آن بی خبرند از حقیقت نماز غافلند و هم آنانکه نماز نمی خوانند و ادعا دارند که ما به معنا و حقیقت آن رسیده ایم معرفتی از نماز ندارند چون نماز در هر دو صورت فاقد حقیقت است.اهمیت دوران جوانی: بر هیچ اهل علمی پوشیده نیست که در شکل گیری شخصیت هر فرد، مقطع جوانی از جایگاه خاص و اهمیت ویژهای برخوردار است. شاید بتوان گفت که ثبات شخصیت هر انسانی در این سنین آغاز و به هر نحوی که شکل گیرد غالبا به همان صورت قوام یافته و تثبیت می گردد و به همین دلیل در روایات بر اهمیت و برتری این مقطع سنی تأکیدات زیادی شدهو نیز روانشناسان این دوره را حیات مجدد انسان نامیده اند. صاحب شریعت اسلام، حضرت خیر الانام که از سر چشمه وحی الهام می گرفت در تکریم و احترام به جوانان فرمودند: «فضیلت و برتری جوان عابد که از آغاز جوانی خدا را عبادت کند بر پیری که وقت پیری مشغول عبادت گردد چون فضیلت پیغمبران است بر سایر مردم» و در جای دیگر با اشاره به ارزش جوانی می فرماید: اغتنم شبابک قبل هرمک.«جوانیتان را قبل از فرارسیدن پیری غنیمت و قدر بدانید» وخطاب به والدین و مربیان در برخورد با جوانان و نوجوانان می فرمایند: «به شماها در باره نوبالغان و جوانان به نیکی

سفارش می کنم که آنها دلی رقیقتر و قلبی فضیلت پذیرتر دارند. خداوند مرا به پیامبری برانگیخت تا مردم را به رحمت الهی بشارت دهم و از عذابش بترسانم. جوانان سخنان مرا پذیرفتند و با من پیمان محبت بستند ولی پیران از قبول دعوتم سرباز زدند و به مخالفتم برخاستند. سپس به آیه ای از قرآن اشاره کرد و درباره مردم کهن سال و پیر که مدت زندگی آنان به درازا کشیده و دچار قساوت قلب شدهاند سخن گفت»همه این سخنان گوهر بار که در خطاب به مسلمانان تأکید داشتند علاوه بر سیره عملی و برخورد بزرگوارانه و محترمانهای که با جوانان داشتهاند حاکی از حساسیت عنفوان جوانی است. بنابر این از منظر علم و دین، در تمام عمر و طول حیات انسانی هیچ برههای مهمتر از دوره نوجوانی و جوانی نیست. یکی از روانشناسان معروف غربی بنام دکتر «مای لی» در اهمیت این دوره از عمر آدمی چنین می گوید: «در نوجوانی مسأله شخصیت و هویت با شدت تمام از نو وارد میدان می شود پس نوجوانی و جوانی یکی از مراحل و مراتب بارور هستی است که طی آن ساختهای قطعی شخصیت و هویت بزرگسال تثبیت شده یا دوباره مطرح می گردند»انعطاف پذیری روحیه جوانان:نسل جوان تنها قشر منحصر به فردی است که بیشترین روحیه تأثیر پذیری را داراست شفافیت روحیه جوانان و حساسیت ایشان، عامل اصلی توجه دستگاههای تبلیغاتی استکبار و بنگاههای فرهنگی غرب، برای سوق دادن آنان به انحرافات اخلاقی و اهداف پلید خویش در طول تاریخ بوده است. درست از زمانی که دنیای غرب در اثر تحقیقات و مطالعات خود به این نتیجه رسید که جوانان آسیب پذیرترین قشر هر جامعه اند با تشکیل بنگاههای فرهنگی تبلیغی همه همت خود را در به دام انداختن آنان به فساد و تباهی تحت عنوان آزادی و عناوین مقدس دیگر به کار گرفت تا اینکه به اغراض استکباری و سلطه طلبی خود دست یازد. اگر چه غرب در القای فرهنگ خود به کشورهای اسلامی از راههای متعدد و در سطوح مختلف وارد عمل شده است ولی تاریخ بهترین شاهد و گواه است که نفوذشان بیشتر از طریق جوانان تحصیل کرده یا عوام مقلد (جوانانی که به مبانی دین آشنایی چندانی ندارند) بوده است که سقوط اسلام در اندلس (اسپانیای فعلی) یا سلطه غرب بر مسلمانان الجزایر بهترین نمونه تاریخی است. روح ظریف و باقد است، احساسات پاک و با لطافت، عواطف زلال و با صداقت، جوان را چون گلی شکفته و با طراوت نموده است که بیشترین تأثیر پذیری را برای پژمرده شدن داراست. تشبیه نوجوان و جوان به نهال نورس در کلمات معصومین، حاکی از همین مطلب است که او را میتوان به هر جهتی هدایت نمود بر خلاف درخت تنومندی که کسی قادر به جهت دهی او نیست مگر با بریدن تنه آن درخت. بنابر این جوانی با نوعی اثر پذیری روحی و حالات انفعالی و تشویشات ذهنی همراه و آمیخته است که کمتر صبغه و رنگ عقلی و استدلالی دارد. به همین جهت عوامل خارجی در جهات مثبت یا منفی بیشترین اثر را در او میگذارد. آنچه که از دیدگاه اسلام مهم است سوق دادن او به سوی تکامل انسانی و اهداف متعالی است. سنت و سیره پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) و اولاد طاهرینش نسبت به جوانان، مبین همین نکته است. پس صرفا بکار گرفتن احساسات جوانان و تشویق و تحریص آنان از قدرت احساسی و عاطفی مقصود شارع مقدس نیست بلکه سوق دادن آن در قلمرو دین و عقلانی نمودن اهداف عالیه انسانی، همه همت رهبران دین میباشد و ادعای ما این است که همه تعالیم دین و احکام الهی خصوصا نماز در همین راستا بر مسلمین فرض و واجب شده است. نیازهای غریزی و فطری جوانان و پاسخ آنبا تمهید مقدمات و مطالبی که ذکر شد میتوان گفت که فلسفه همه عبادات دینی در این نکته معطوف است که متأثرترین قشر یعنی جوانان را مؤثرترین قشر در اجتماع انسانی قراردهد. چون احساس به یک تکیه گاه محکم و امنیت و آرامش در پناه آن تنها عنصری است که میتواند به جوان اعتماد و اطمینان بخشیده و او را از اضطرابات درونی و تشویشات ذهنی رها سازد. همه مشکلات و معضلات روحی و روانی که هویت او را در معرض خطر انداخته و ثبات شخصیت او را از ک ف ش ربوده و خلاء عظیمی را در او ایجاد کرده ناشی از نداشتن یک ملجاء و عدم دست یابی به یک پناهگاه دائمی و مستحکم است. همه صاحبان مکاتب کوشیدهاند تا به نحوی این آتش احساسات درونی را خاموش و یا حداقل از شعلههای آن بکاهند. به همین خاطر راه حلهایی چون آزادی بیقید و شرط جوانان در ارضای هواهای نفسانی و غرایز حیوانی و سوق دادن و جهت دهی ایشان به میخانهها و کاهوارهها و صدها طرق دیگر را بعنوان

پناهگاه ارائه دادنـد اما پس از رویکرد جوانان به آن مأمنهای بظاهر مستحکم، سـقفهایشان فرو ریخته و به واهی و خیالی بودن آنها پی بردهانـد. چون با ارضاء نیازها و دفع هواهای نفسانی، اهـداف خود را تأمین شـده نمییافتند. «امروزه اشتیاق شدید جوانان سراسـر جهان به شـنیدن موسیقی و پوشیدن لباسهای جین که زبان حال میل به آزادی از قید و بندها و تحرك و تکاپو و اعلام استقلال یک تنه از قیـد ضوابط و معیارهای اجتماعی است کاملا واضـح است. جوانان در زندگی و حیات جوانی خویش امور زیادی را در حال تجربه کردن میباشند او چون سایر افراد جامعه اما عاطفی و احساسیتر از دیگران در صدد دست یابی به امری است که قلبش را بدان واسـطه تسکین بخشیده و نوعی آرامش را تحصیل نماید و لیکن به هر چیزی که روی میآورد بعد از مدت کوتاهی در مییابد که آن عنصـر، مطمئن وواقعی نیست. البته تشـخیص این امر در ابتـدای سـنین نوجوانی و جوانی بسـیار دشوار است شور و هیجان جوانی در جوانان غالب ا فرصت تعقل و اندیشه اینکه انسان برای یک زندگی و حیات طولانی و اهداف متعالی خلق شده را از او سلب کرده و به همین خاطر او بعد از تجربه عملی، به پوچی و بیپایگی بسـیاری از مأمنهایی که بدان پناه آورده است پی خواهد برد. و دشـمنان دین خصوصـا غرب به خـاطر درک همین نیازهای فطری و غریزی جوانان تلاش زیادی انجام میدهنـد تا این گرایشـها را به جهاتی که اهـداف آنهـا را تـأمین میکنـد سوق دهنـد و آنهـا را از کمالاـت معنوی و دینی منحرف سازنـد. کسـی که خود مـدت زیادی از عمرش را در میان غربیها سپری کرده و الان هم زنـدگی خود را با آنها در حال تجربه کردن میباشد قضاوت و داوریش چنین اسـت که گوید: «در شـیوه زندگی کنونی غرب کشش و گرایشی هست که افراد جامعه را به زیستن در لحظه کنونی فارغ از همه تاریخ و گذشـته و غرق شدن در طلب سـرفرازیهای لحظهای و لذت حسـی آنی وا میدارد. پرستش قهرمانان ورزشی و میل به رکورد شکنی دایمی و فایق آمـدن بیوقفه برطبیعت نشان دهنده یك وجه از این دل مشـغولی به تن است در حالی که جنبه بسیار ویرانگرتر همین گرایش را میتوان در اسـتفاده از مواد مخـدر و طبعـا مشـروبات الکلی، روابط جنسـی آزاد و نظایر آن دیـد که تماما از تلاش نفس برای غرق نمودن خود در لذتهای آنی جسمی و غریزی حکایت دارد. بدیهی است که ورزش مستلزم انضباط و سخت کوشی است و این از جهـات مثبت آن است. اما بزرگـداشت بیش از حـد ورزش و کما بیش پرستیـدن قهرمانان ورزشـی ناشـی از اهمیت گزافی است که به تن داده شـده است. علاوه بر اینکه نقش و اهمیتی که به ورزش داده میشود ابـدا بی ارتباط با اشتیاق به لـذت جوییهای جسـمانی نیست. که همه این عوامل متضـمن از دست رفتن ایمان و اعتقاد جوانان به معیارهای اخلاقی است». یك جوان مسـلمان با تحصیل معرفت و دستیابی به علوم مقدس دینی باید خود را مجهز ساخته و به دامی که جوانان غربی بدان گرفتار آمدند هویت خود را از دست ندهـد. نقش نمـاز و تعـالیم دینی در شخصـیت جوانانـاینکه در انسان تمایلات و گرایشاتی وجوددارد که او را متوجه به اهـدافی میسازد و میخواهد به دست یابی با آن اهداف خود را تسکین و اطمینان ببخشد نشانه آن است که باید چنین ملجائی وجود داشـته باشـد. چون اقتضـای حکمت بـالغه الهی این است که هیـچ نیـازی را بـدون پاسـخ نگـذارد. آری اگر انسان احساس عطش و گرسـنگی میکند باید آب و طعامی باشد تا رفع تشنگی و گرسنگی نماید. حال باید دید که چه عواملی اضطراب او را رفع میکنند و چه دارویی برای او شـفا بخش است و کـدام طبیب به درد او عالم میباشـد؟ تردیدی نیست که روح و حقیقت تعالیم دین به نیازهای روحی و گرایشات غریزی و فطری او برگشت میکند و با جزم و یقین میتوان گفت که هیچ یک از دستورات دین بیارتباط با تکامل انسـانی او نیست. «جـان و جوهر پاسـخ اسـلامی به دنیـای متجـدد در جهات دینی و معنوی و فکری زنـدگی بشر نهفته است. همین جهات است که کردار بشـر و نحوه تلقی او را از جهان پیرامون رقم میزنـد. مهمترین پاسخ یک جوان مسـلمان و مهمترین گامی که بایـد او پیش از هر چیز بردارد این است که قوت ایمـان خود را حفظ کنـد و اعتمادش را به صـدق و اعتبار وحی اسـلامی از دسـت ندهـد. دنیای متجـدد به تدریـج تباه شده است و در صدد است همه آنچه را که مقدس و طبعا دینی است از بین ببرد و بخصوص با اسـلام به عنوان دینی که از نگرش قدسـی نسبت به زنـدگی و قانون الهی در برگیرنـده همه افعال و اعمال بشـر عدول نکرده اسـت مخالفت دارد. اکثر مشترقان غربی حدود دو قرن به اسـلام میتاختهاند و سـعی داشـتهاند به مسـلمین یاد دهند که دین خود را چگونه

بفهمند»(۱). همه این تلاشها بدان جهت صورت میگیرد که اسلام چون مسیحیت و یهودیت تحریف نشده و متون واقعی آن در دست است و پاسخ همه معضلات را میتوان در او جست. حاکم دینی وقتی مصالح دیگران را با اجرای احکام و تعالیم دین در تعارض ببیند. مصالح گروه را نادیده گرفته و اقامه دین را ترجیح میدهد. یکی از وظایف مهم حاکمین دینی تبلیغ و هدایت مردم بسوی عبودیت الهی و بندگی خداوند خصوصا اقامه نماز در جامعه است. الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلاهٔ. مؤمنان کسانی هستند که هر گاه در زمین آنان را قدرت بخشیم نماز را بپا میدارند» سوره مبارکه حج، آیه ۴۱. این آیه بدان معنی نیست که وقتی حاکمان دینی به حکومت رسیدند اقامه نماز میکنند بلکه برای برپایی نماز در جامعه تلاش میکنند. چنانچه امام حسین(علیه السلام) در تفسیر آیه مزبور فرمودند که این آیه در مورد ما خاندان اهل بیت نازل شد و مصداق آن اهل بیت رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) میباشند. و میدانیم که مصداق محتوا و معنای آیه را محدود نمیکند یعنی چنین نیست که اگر وظیفه ائمه معصوم(علیهم السلام) چنین است وظیفه و مسئولیت دیگران این نباشد بلکه آیه تعمیم دارد بر ائمه(علیهم السلام) و آنانکه پیروشان میباشند. پس اگر حاکمیت در این امور که جزء مبانی و اصول اولیه دین میباشد تساهل بورزد و در این راستا قصور و کوتاهی داشته باشد و ارتباط و پیوند حاکم با اصول اساسی دین چون نماز سست گردد در دینی بودن آن تردید هست. اگر چه این امر نباید بصورت تصنعی و صوری یا به نحو ابزاری مورد استفاده قرار گیرد چنانچه در بسیاری از جوامع اسلامی عرب مشاهده میشود. که آنان برای فریب مردم بدان متوسل میشوند. نماز مهمترین وسیله تقرب به خدایکی دیگر از امتیازات نماز بر سایر اعمال عبادی و احکام دینی این است که نماز بهترین وسیله تقرب و نزدیکی به خداست. هر چند هدف همه احکام و عبادات دینی برای نزدیکی بندگان به معبود تشریح و وضع گردیده‌اند ولی تردیدی نیست که همه آنها بصورت یکسان و یکنواخت انسان را به خدا نزدیک نمیکنند. بلکه هر کدام دارای درجات و مراتب میباشند، بعنوان مثال حج و جهاد و صوم و زکات همه وسیله‌ای برای قرب و نزدیکی به خدایند اما اثری که در جهاد هست در حج نیست و یا اثر و نتیجه‌ای که در حج وجوددارد در زکات نیست. پس تأثیر همه اینها مساوی نیستند. آنچه که از متون دینی بر میآید این است که تأثیر نماز به مراتب بالاتر و بیشتر است. در روایتی از امام موسی کاظم(علیه السلام) هفتمین پیشوای شیعیان چنین منقول است که: افضل مایتقرب به العبد الی الله بعد المعرفهٔ به الصلاهٔ. «بهترین چیزی که بنده بعد از شناخت خدا به وسیله آن به درگاه الهی تقرب پیدا میکند نماز است». آنچه که از این روایت و روایات مشابه آن فهمیده میشود دو نکته مهم است یکی اینکه انسان محتاج و نیازمند به نزدیکی و تقرب است تا کمال خود را بیابد یعنی هر انسانی برای رسیدن به کمال نیازمند تقرب الهی است. و نکته مهم دیگر اینکه بدون سبب و وسیله این تقرب و تکامل حاصل نمیشود. برای سیر معراجی و سفر روحانی نیاز به براق است و بهترین براق تقرب به سوی خداوند متعال که تکامل انسانی در پرتو آن نهفته است نماز است. چونکه پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده‌اند: الصلاهٔ معراج المؤمن . «نماز عروج دهنده مؤمن به سوی خداست»(اعتقادات مجلسی، ص۲۹.) پس نزد تقوا پیشگان بهترین وسیله نزدیکی به خداوند و رمز رستگاری نماز است و منشأ همه انحرافات رفتاری و مفاسد اخلاقی دوری از این راز است و هر که آگاه از این راز است در زندگی سرافراز است اما برای کسی که از عظمت راز نماز بیتماس است برای او راه بسی دور و دراز است. قرآن و نماز دو سفره الهی در زمینانسان در این نظام هستی طوری آفریده شد که باید بر اساس نظام علی و معلولی تدریجا رشد یابد تا به کمال رسد. بر خلاف فرشتگان که آخرین مرحله رشد و تکامل را در ابتدای خلقت خود دارا هستند. در این مسیر رشد و تکامل (جسمی و روحی) هر یک از انسانها با استفاده و بکارگیری از نعمات و برکات الهی پیش میروند. در رشد جسمانی هر چه قدر از نعمات الهی در زمین بهره بیشتری ببرد میتواند هیکل و قیافه بزرگتر و قویتری پیدا کند نسبت به کسی که از آن برکات الهی بیبهره است. و در رشد معنوی و تکامل روحی هر چه از قوه عاقله بهتر استفاده نماید فرد آگاهتر و متکاملتر و دارای روح بلندتری خواهد بود. بنابر این خداوند اسباب و وسائل رشد (روحانی و جسمانی) را برای او فراهم ساخته است اگر این انسان قادر به تکامل است باید ابزار تکامل در او باشد. خداوند

علاوه بر فراهمنمودن زمینه کامل برای تکاملانسان در درون، دو سفره پر برکت برای غـذای روحش در زمین پهن نموده است که آن دو سفره الهی قرآن و نمازند. هر کس میتواند به فراخور تفکر و اندیشه‌هاش از این دو سفره گسترده استفاده نموده و روح خود را تکامل بخشد. رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) در یک جا میفرمایند: القرآن مأدبهٔ الله. «قرآن سفره الهی است». و در جای دیگر میفرمایند: الا ان الصلاهٔ مأدبهٔ الله فی الارض قد هناها لاهل رحمهٔ فی کل یوم خمس مرات. «آگاه باشید نماز سفره گسترده خدا در زمین است که خداوند آن را روزی پنج بار برای اهل رحمتش گوارا نموده است» (مستدرک الوسائل، ج۱ ص۱۷۰). پس بیائیم با تأمل و تفکر عقلانی در کنار این دو سفره الهی که به پهنای زمین برای ما انسانها گسترانده شده بنشینیم و هر چه بیشتر و بهتر روح خود را تغذیه نموده و مراحل تکامل خود را طی نمائیم که در غیر این صورت و با فاصله گرفتن یا خارج شدن از این دو دبستان الهی سعادت و تکامل نصیب کسی نمیشود. نماز موجب گشایش مشکلات دنیاهیچ یک از اعمال عبادی و امور دینی در حیات و زندگی انسان بیتأثیر نیستند بلکه هر یک از آنها در حد خود مؤثر واقع میشوند و میزان تأثیر آنها بنابر اهمیتی است که شارع برای آنها درنظر گرفته است. در باب تأثیر نماز آثار زیادی را برشمرده‌اند که یکی از آنها حل مشکلات دنیویاست یعنی نماز میتواند بسیاریاز معضلاتو مشکلات نمازگزار را در زندگی مادیاش از بین ببرد و آنها را از سر راه او بردارد. این مطلب در زندگی بوعلی سینا معروف است که میگفت هر گاه برای من در مسائل علمی مشکلی پیش میآمد و توانایی حل آن را در خود نمیدیدم به مسجد جامع شهر رفته و دو رکعت نماز میخواندم و مشکل من حل میشد. این سیره همه علمای دین از سابق بوده و هست و منشأ روائی هم بر این سیره علماء وجود دارد. چون در روایات به تواتر رسیده است که انبیاء و اولیاء الله در رفع هر مشکلی و دفع هر دشمنی به نماز متمسک میشدند. پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در اوقات فشار زندگی و تنگی و سختی معیشت، اهل بیت خود را به نماز توصیه میکردند. در پندها و نصایح حضرت عیسی بن مریم وارد شده است که به حواریون خود میفرمود: «ای یاران من به حق به شما میگویم: هیچ چیزی از عبادات و نیکیها در رسیدن و توفیق یافتن به شرف و منزلت آخرت، و هیچ یاور و ناصری بر مشکلات و سختیهای دنیا بهتر و بالاتر از نماز دائمی نیست. و چیزی نزدیکتر به خدای مهربان از نماز نیست. پس همیشه نماز را اقامه کنید و زیاد نماز بخوانید و هر عمل شایستهای انسان را به خدا نزدیک میکند اما نماز به خدا نزدیکتر است و اثرش بیشتر میباشد» (تحف العقول، ص۵۰۸) و نیز از امام باقر(علیه السلام) در روایتی دیگر چنین آمده است که فرموده‌اند: «همانا مثل نماز برای نمازگزار، مثل مردی است که بر سلطانی وارد گردد و اظهار حاجت کند پس آن شخص سلطان، ساکت و آماده استماع و شنیدن سخنان صاحب حاجت گردد تا اینکه از درخواستش فارغ شود همچنین است نمازگزار مسلمان تا هنگامی که به نماز ایستاده خداوند نظر رحمتش را از او قطع نخواهد کرد و انوار الهی شامل حال اوست تا وقتی که از نمازش فارغ گردد» (بحار الانوار، ج۸۲ ص۲۳۱). پس نماز میتواند چنان قدرتی را در نمازگزار ایجاد کند که او بر همه معضلات و سختیهای زندگی فائق آید و با آنها دست و پنجه نرم کند لذا با وجود همین اثر در نماز است که مشاهده میشود انسانهای اهل نماز چون کوه در مقابل مصائب و سختیها مقاومت میکنند و هیچ باد تندی آنها را به حرکت در نمیآورد. اما در مقابل افراد بینماز تحمل کمترین سختیها را در زندگی ندارند و مشکلات زندگی آنها را به هر سمتی که بخواهد سوق میدهد. و اندوه و غم تمام وجودشان را فرا میگیرد. امام صادق(علیه السلام)میفرمایند: «چه مانعی دارد که چون یکی از شما غم و اندوهی از غمهای دنیا بر او درآمد وضو بگیرد و به مسجد برود و دو رکعت نماز بخواند و برای رفع اندوه خود، خدا را بخواند مگر نشنیده‌ای که خدا میفرماید: «واستعینوا بالصبر والصلاهٔ». نماز باعث بخشش گناهانیکی از آثار و برکات نماز واقعی این است که گناهان انسان را میزداید و موجب عفو و بخشش قرار میدهد گویی که نماز وسیله‌ای است برای نمازگزار که نزد بارگاه الهی از صاحبش شفاعت میکند و بهتر بگوئیم که نماز اکسیری است که هرگاه بر چیزی تماس حاصل کند بر ارزش آن میافزاید. نماز تاریکی را از قلب نمازگزار خارج و نورانیت در باطن او ایجاد میکند. از امام صادق(علیه السلام) منقول است که: «کسی که دو رکعت نماز بخواند و بداند که در نماز چه میگوید

و بعد از اتمام هر نماز گناهی بین او و خداوند باشد خدا او را میبخشد»(۲). و از رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) حدیث شده که فرمودند: «هر گاه به نماز ایستاده ای و توجه کردی و فاتحه الکتاب را قرائت کردی و در حد امکان سورههای کوچك یا بزرگ قرآن را خواندی پس رکوع و سجود تمام انجام دادی آنگاه تشهد و سلام دادی اثر این نماز تو آمرزش تمامی گناهانت میباشد که در مابین دو نمازی میباشد آن نمازی که قبلا بجا آوردی و نمازی که بعدا خواندی. پس آنچه از نماز عاید تو میگردد همانا آمرزش کلیه گناهانت میباشد». و نیز در روایتی از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نماز پنجگانه به نهر آبی تشبیه شده است که روزانه پنج بار انسان خود را در آن نهر شستشو میدهد. برای چنین انسانی هیچ گناهی باقی نمیماند مگر گناهان مهلك مثل انکار رسالت پیامبران و انکار امامت و یا ظلم و ستم به برادران دینی»(۲). بنابر این بر ما که از معاصی و گناهان مبرا نبوده بلکه آلوده به انواع معصیتها میباشیم فرض است که این آلودگی را در خود پاك سازیم و نماز بهترین وسیله برای پاکسازی آلودگیهای درونی انسانهاست. نماز عامل نجات از عذاب الهیدنیای مادی که ما در آن زندگی میکنیم گذر گاهی بیش نیست و انسان برای هدفی ابدی و غرضی جاودانه خلق شده است. دنیا محل کاشت و آخرت جای برداشت است. تمام تلاش و همت انسان عاقل در این امر خلاصه میشود که خود را به کمالات نفسانی رسانده تا در زندگی اخروی از تنعمات الهی که همان آثار و نتایج اعمال دنیوی اوست برخوردار گردد. در این دنیا که حیات موقت ما در آن تقدیر و تعیین شده اگر با اعمال حسنه همراه باشد در آخرت رضوان الهی را بدنبال دارد و اگر با اعمال سیئه همراه باشد عذاب الهی را. آنچه که میتواند موجب نجات و رهایی انسان از عذاب و خشم الهی گردد و او را از جهنم دور ساخته و وارد جنت نماید نماز است. چنانچه پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودهاند: نجوا انفسکم اعملوا وخیر اعمالکم الصلاهٔ. «خودتان را از عذاب الهی نجات دهید و عمل کنید که بهترین اعمال شما نماز است» مستدرك الوسائل، ج۱ ص۱۷۵. نماز بهترین توشه اخروی است و بهترین وسیله برای رساندن بندهبه درجات عالی و موجب تحریم آتش است. چگونه ممکن است که جسم و قلب انسانی هماهنگ در مقابل پروردگارش تعظیم نماید و خدا آن بدن را در قیامت در آتش قهر خود بسوزاند؟ چنین چیزی ممکن نیست چنانچه امام باقر(علیه السلام) فرمودهاند: «هیچ مؤمنی نیست که در وقت نماز در حال سجود و یا رکوع یا قیام باشد مگر اینکه خدا جسمش را بر آتش حرام کرده است» جامع احادیث الشیعه، ج۴ ص۲۷). عبد الرحمن بن سمره میگوید. روزی محضر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) بودم حضرت فرمودند من دیشب عجایبی دیدم عرض کردم یا رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم)جان و اهل و اولاد ما فدای تو باد برای ما بیان بفرمائید چه دیدید؟ حضرت فرمودند: دیدم مردی از امت مرا که ملائکه عذاب او را محاصره کرده بودند در این حال نمازش آمد و مانع از عذابش شد». در روایتی طولانی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) چنین فرمودند: «ای فرزندان آدم آتشی را که با دست خود برافروختهاید خاموش کنید پس برمیخیزند و وضو میگیرند بعد از آن گناهان و معاصیشان ساقط میشود آن هنگام که نماز میخوانند هر چه از زشتیها که در ما بین دو نماز مرتکب شدهاند بخشوده میشود. مجددا در ما بین دو نماز آتش میافروزند. همین که هنگام نماز ظهر فرا رسد منادی حق ندا دردهد که ای انسانها برخیزید و آتشی را که برای سوزاندن خویش برافروختهاید خاموش کنید پس برمیخیزند و وضو میگیرند و نماز به جا میآورند آنگاه هر چه که در ما بین دو نماز مرتکب شده بودند بخشوده میشود. و هرگاه وقت نماز عصر فرارسد چنین است که در نماز ظهر گذشت و با فرارسیدن وقت نماز مغرب واقامه آن معصیتهای قبل از مغرب او آمرزیده میشود پس میخوابند در حالیکه آمرزیده شدهاند و چیزی از گناهان بر آنان نیست بعد از آن گروهی در راه خیر سیر میکنند و گروهی در راه شر». و خلاصه اینکه: «نماز بنده خدا در محشر تاجی است بر سر او. و موجب نورانیت صورتش، لباس برای بدن وی و ساتر و حایل بین او و آتش جهنم است». نماز بازدارنده زشتیهااینکه نماز آدمی را از فحشا و زشتیها دور میسازد تردیدی نیست چون که این صریح کلام الهی است اما نماز چقدر در این دوری مؤثر میباشد باید گفت که میزان دوری نمازگزار از زشتیها به اندازه درك او از نماز است نه به مقدار زیادی ظاهر آن. یعنی هر چه درك نمازگزار از نماز بیشتر باشد فاصله دوری او بیشتر است. چنانچه امام

صادق(علیه السلام)فرمودهاند: «آگاه باشید همانا نماز حاجز و حائلی است از طرف خداوند در روی زمین پس آن کسی که دوست دارد بدانـد که چقـدر از منـافع نمـازش را درک کرده و بهره برده است دقت کنـد و بنگرد که اگر نمـازش حـاجز و حائـل بین او و فواحش و منکرات است پس از منافع نماز به قدری که از گناه و فواحش دوری کرده درک نموده و استفاده کرده است. اگر کسی میخواهـد بدانـد چه قـدر مقام نزد خـدا دارد نگاه کنـد ببیند خداوند متعال نزد او چه قدر مقام دارد و کسـی که عملی را انجام داده پس به دقت به عملش بنگرد اگر آن عمل شایسـته و نیکو و خالص بود پس او را ادامه دهد. و اگر عمل بدو زشتی بود دیگر تکرار نکنـد و از آن اعمـال به شـدت اجتنـاب کنـد. که اگر چنین کنـد به راستی که خداونـد به زیـاد کردن روزیش و برآوردن حاجتش سزاوارتر است. کسی که در خلوت مرتکب گناهی میشود پسباید در خلوت حسنه وکار شایستهای نیز انجام دهد و چنانچه کسی در میان انظار گناه کرد پس بایـد آشـکار کار نیکی را انجام دهـد» بحار الانوار، ج۷۸ ص۱۹۹. عنـایت الهی به نمازگزاردر نظام هستی مخلوقات طوری آفریده شده اند که در همه آنات لحظات زندگی محتاج به خالق خویشـند و عنایات الهی همیشه بر مخلوقات خود سـاری و جاری است و لیکن عنایت الهی بر دو قسم است که یک قسم آن عنایت عام است که همه بنـدگان اعم از مؤمن و کافر را شامـل میشود و قسم دیگر عنایت خاص است که مختص گروه خاصـی از بنـدگان است که آن گروه خاص کسانی هسـتند که اهل نمازنـد. انسانهـای اهـل نمـاز از رحمت رحیمیه و خاصه الهی برخوردارنـد و خداونـد نظر ویژه بهآنها دارد چنانچه در کلام وحی از رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله وسـلم) چنین روایت شد که: ا ذا قام العبد المؤمن فی صـلاته نظر الله ـ عز وجل ـ الیه. «وقتی که بنده مؤمن به نماز میایسـتد خداوند سبحان به او نظر میکند» وسائل الشیعه، ج۳ ص۲۱. که این همـان نظر و توجه خاص الهی را گوینـد. چون نظر عام خداوند هرگز از هیچ بندهای قطع نمیشود. و همچنین در روایت وارد شده است که خداوند فرشتگان خاصی را مأمور میسازد که در حق انسان نمازگزار دعا کنند و از خداوند طلب آمرزش برای او نمایند. پس توجهی که خداوند بر اهل نماز دارد آن توجه خاص را نسب به دیگر بنـدگان نـدارد. چون که او نسـبت به خدایش توجه خاص دارد. آثار نماز در عالم قبرزمانی که حیات آدمی در این دنیا خاتمه یابد و صـفحه زندگی مادی او بسـته گردد وارد عالمی بسـیار تنگ و تاریک میشود که نه نوری است و نه مونسـی، نـه همـدهی و نـه کمـک کـاری. او در آنجـا تنهـای تنهـاست. اطراف او را تـاریکی محض فراگرفته و وحشت قبر سراسر وجودش را پوشانـده است. تمـام خواسـتهاش این است که کسـی برای او چراغی روشن نمایـد و یا او را دلجویی داده تا مقـداری از ترس و وحشـتش کاسـته گردد هیـچ فریادرسـی برای او نیست مگر اعمـال نیکی که در دنیـا انجـام داده است و نماز یکی از بهترین دوسـتانی است که در آن لحظـات حسـاس و وحشت انگیز به فریادش میرسـد. رفیق تنهایی او شـده و نوری در تاریکی قبرش ایجاد میکند. پیامبر(صـلی الله علیه وآله وسـلم) فرمودند: ان الصـلاة تأتی الی المیت فی قبره بصورة شخص انور اللون یونسه فی قبره ویدفع عنه اهوال البرزخ. «همانا نماز بصورت انسانی سـفید چهره وارد قبر میت شـده و با او انس میگیرد و وحشـتهای برزخ را از او برطرف میکنـد» لئالی الاخبار، ج۴ ص۱. همه موارد هفـدهگانهای که بیـان شـد نشـانه اهمیت و آثـار این فریضه الهی بود. باشـد که همه ما آنچنان که شایسـته است به اهمیت آن پی برده و آثار آن را در حیات دنیوی و اخروی لمس نمائیم. دانشمندان امروزی هم معتقدند که بیشتر سـختیهای زندگی نشأت گرفته از ضـعف روحی و وابسـتگی به امور مادی است. آنکس که امید و ایمان به خدا دارد و به حقیقت هستی دل بسـته باشـد از سـختیها و نگرانیهـا در امـان است، این نکته هم در زنـدگی فردی و هم در حیـات اجتماعی صادق است. سـعادتمندترین افراد جامعه باشند در حالیکه مشکلات و سختیهای آنها به مراتب بیشتر از دیگران است. با توجه به همین نکته است که قرآن علت اصـلی اضـطرابات و نگرانیها و مشـکلات زنـدگی را در اعراض و رویگردانی از یاد خداونـد یعنی ترک نماز و عبادات میداند. پس برای ما مسلمانان جای هیچ تردیدی وجودندارد که گشایش زندگی و سعادت و آرامش دنیا و آخرت در پرتو ایمان به خداونـد و یاد او نهفته و همه تنگناهای زندگی و ناهمواریهای آن از عدم بکارگیری عقل و دوری از تعالیم دین سرچشـمه میگیرد. و آرامترین زنـدگی در دنیـا و نیز در آخرت نصـیب مؤمنترین افراد و ناآرامترین آن برای غیر مؤمنین است. این یک اصل و

قاعده کلی است که هدایت یافتگان در طول تاریخ، سجده کنندگان و نمازگزاران و عبادت پیشگان و گمراهان و ضالین، هوا پرستان و غافلان از یاد خدا و تارکین نماز بوده اند. اختلال شخصیت نارسیتیکبه اعتقاد بسیاری از روان پزشکان درمان" اختلال شخصیت خود شیفته "بی نهایت مشکل است، چون برای پیشرفت درمان، خود این افراد باید دست از خودشیفتگی بردارند که این کار راحتی نیست و در واقع هنوز داروی شیمیایی که بر"عدم تعادل ناقل های عصبی "مربوط به خودخواهی انسان غلبه کند، ساخته نشده است. اما پزشکان معنوی بشر، از قرن ها پیش، راه حل های بی نظیر و درخشانی، برای مقابله با خودخواهی و تکبر او پیشنهاد کرده اند که بنا بر فرمایش حضرت علی (ع) در صدر این راه حل ها"، نماز "جای دارد. در مطالب قبلی گفتیم که در سرتاسر اذکار نمازهای یومیه، ضمایر متکلم مع الغیر(جمع) به جای ضمایر متکلم وحده(مفرد) به کار رفته است، به این معنی که پیوسته" ما بودن "و نه" من بودن "در نماز، تکرار و تلقین می گردد و این موضوع در رفع بسیاری از اختلالات پیچیده شخصیتی، از جمله اختلال شخصیت اسکیزوئید(منزوی)، اختلال شخصیت ضد اجتماعی، اختلال شخصیت اسکیزوتایپی(اسرار آمیز)، اختلال شخصیت خودشیفته و .. نقش مهم و اساسی دارد. چرا که در همه این اختلالات برتری" من "نسبت به" ما "زیر بنای بیماری به حساب می آید. در حالی که در جریان نماز این" ما "است که اهمیت می یابد و "من "بودن انسان(به عنوان مثال خودخواهی و تکبر او) به فراموشی سپرده می شود. اما جالب این جاست که در اذکار نماز تنها یک جا سخن از "من "به میان می آید و آن زمانی است که بنده ی ناتوان، در نهایت ذلت در مقابل پروردگار خود، کرنش می کند و به رکوع می رود. پس آن گاه خود را در مقابل آفریننده خویش به خاک می اندازد و به سجده می رود و می گوید: سبحان ربی الاعلی و بحمده". سجده "در روایات بالاترین مرتبه قرب نمازگزار، به پروردگار معرفی شده است. شاید سخن گفتن از"من "در لحظاتی سرشار از خشوع و هنگام افتادن به خاک، و فلسفه آن که سجده نزدیک ترین حالت بنده نسبت به خدا معرفی شده است، این نکته باشد که" من "را باید از میان برداشت و به خاک سپرد تا به" او "نزدیک شد. فصل سوم – حجم نمونه و جامعه آماریجامعه آماری:با توجه به گستردگی حجم بسیار بالای افراد تعداد ۱۰۰۰ پرسشنامه تهیه و به صورت تصادفی در اختیار قرار داده شد که تعداد ۷۴ برگه پرسشنامه تکمیل شده و محاسبات بر مبنای پرسشنامه‌های برگشت شده انجام شده است.با توجه به اینکه جامعه نمونه مورد بررسی از حجم کمی برخوردار است و چنانچه نمونه مورد نظر بزرگتر می‌بود و پرسشنامه‌های توزیع شده به تعداد بیشتری برگشت می‌نمود نتیجه گیری از خطای کمتری برخوردار است. ضمنا در صفحه بعد نمونه پرسشنامه آمده است. نام و نام خانوادگی: میزان تحصیلات:

شغل:۱- معمولا چند بار در روز نماز را در اول وقت بجا می آورید؟ضعیف متوسط خوب

نمی دانم ۲- چقدر از میزان اعتماد به نفس خود در زندگی رضایت دارید؟ضعیف متوسط

خوب نمی دانم ۳- رابطه بین نظم و نماز چگونه است؟ضعیف متوسط خوب

نمی دانم ۴- چند بار در روز نماز را در اماکن مذهبی و مساجد بجا می آورید؟ضعیف متوسط

خوب نمی دانم ۵- نقش تبلیغات و فعالیتهای فرهنگی در خصوص برگزاری فریضه نماز چقدر می دانید؟ضعیف متوسط خوب نمی دانم ۶- تاثیر نماز در برقراری ارتباطات اجتماعی موفق به چه میزان است؟ضعیف متوسط خوب نمی دانم فصل چهارم – تجزیه و تحلیل اطلاعاتمشخصات فردی پاسخگویانجنس پاسخگویان:از پرسشنامه‌های بدست آمده جنسیت پاسخگویان مشخص شده که براساس آن ۹/۶۸ درصد پاسخگویان را برادران و ۱/۳۱ درصد را خواهران تشکیل می‌دهند.جدول شماره (۱) توزیع پاسخگویان بر حسب جنسجنس پاسخگو تعداد درصدمرد ۳۹ ۸/۵۲زن ۳۵ ۲/۴۷جمع ۷۴ ۱۰۰ میزان تحصیلات پاسخگویان:مشخصه دیگری که مورد سنجش قرار گرفته، میزان تحصیلات پاسخگویان می‌باشد که براساس آن تحصیلات پاسخگویان به ۵ گروه شامل ابتدایی، راهنمایی، متوسطه، کاردانی و کارشناسی تقسیم شده است.براین اساس ۷/۷۱ درصد پاسخگویان دیپلم، ۲/۱۲ درصد

پاسخگویان کاردانی و ۲/۱۶ درصد پاسخگویان کارشناسی میزان تحصیلات خود را مشخص نموده‌اند.جدول شماره (۲) توزیع پاسخگویان بر حسب میزان تحصیلاتمیزان تحصیلات تعداد درصددیپلم ۵۳ ۷/۷۱کاردانی ۹ ۲/۱۲کارشناسی ۱۲ ۲/۱۶جمع ۷۴ ۱۰۰ شغل پاسخگویان:از مشخصات فردی دیگری که از پاسخگویان خواسته شد، نوع اشتغال آنان می‌باشد که براساس آن مشاغل پاسخگویان به ۷ گروه تقسیم شده است و عبارتند از مشاغل آزاد، کارمند، فرهنگی، خانه دار، دانشجو، محصل و مشاغل متفرقه.براین اساس ۶/۲۱ درصد پاسخگویان شغل آزاد، ۳/۷۰ درصد کارمند و ۱/۸ درصد دارای مشاغل متفرقه می باشند.جدول شماره (۳) توزیع پاسخگویان بر حسب مشاغل شغل پاسخگو تعداد درصدآزاد ۱۶ ۶/۲۱کارمند ۵۲ ۳/۷۰متفرقه ۶ ۱/۸ جمع ۷۴ ۱۰۰نمودار فراوانی دایره ای بر حسب مشاغل تعداد دفعات برگزاری نماز در اول وقت:از پاسخگویان خواسته شد تا مشخص نمایند تاکنون چند مرتبه توفیق برگزاری نماز در اول وقت را در روز داشته اند؟ پاسخهای بدست آمده در ۴ گروه تقسیم شده که گروه اول یک تا ۲ مرتبه، گروه دوم بین دو تا چهار مرتبه، گروه سوم بین ۴ تا ۵ مرتبه و گروه چهارم بدون جواب بوده اند. ۱/۳۱ درصد پاسخگویان در گروه اول، ۷/۲۹ درصد در گروه دوم، ۱/۳۱ درصد در گروه سوم و ۱/۸ درصد در گروه چهارم (بدون جواب) می باشند.جدول شماره (۴) توزیع پاسخگویان بر حسب دفعات توفیق برگزاری نماز اول وقت در روزتوفیق برگزاری نماز در اول وقت در روز تعداد درصد۱ تا ۲ ۲۳ ۱/۳۱۲ تا ۴ ۲۲ ۷/۲۹۴ تا ۵ ۲۳ ۱/۳۱بدون جواب ۶ ۱/۸جمع ۷۴ ۱۰۰نمودار فراوانی دایره ای تعداد دفعات برگزاری نماز در اول وقت نظر پاسخگویان را درباره ارزیابی آنان از میزان رضایت نسبت به اعتماد به نفس جویا شدیم از پاسخهای به دست آمده ۵۰ درصد پاسخگویان این تغییرات را خوب، ۲۳ درصد پاسخگویان تغییرات را متوسط و ۵/۹ درصد پاسخگویان تغییرات را ضعیف اعلام نموده‌اند.جدول شماره (۵) توزیع پاسخگویان نمازگزار بر حسب ارزیابی آنان از میزان رضایت نسبت به اعتماد به نفس خودارزیابی تعداد درصدخوب ۳۷ ۵۰متوسط ۱۷ ۲۳ضعیف ۷ ۵/۹بدون جواب ۱۳ ۶/۱۷جمع ۷۴ ۱۰۰نمودار فراوانی دایره ای بر حسب ارزیابی پاسخگویان از میزان رضایت نسبت به اعتماد به نفس خودتاثیر برگزاری نماز اول وقت در مساجد و موفقیتمیزان تاثیر برگزاری نماز اول وقت در مساجد و موفقیت فرد را ۷/۷۹ درصد پاسخگویان خوب، ۵/۱۷ درصد متوسط، ۷/۲ درصد ضعیف و بقیه اظهار بی اطلاعی کردند.جدول شماره (۶) توزیع پاسخگویان بر حسب ارزیابی آنان از نماز اول وقت در مساجد و موفقیت ارزیابی تعداد درصدخوب ۵۹ ۷/۷۹متوسط ۱۳ ۵/۱۷ضعیف ۲ ۷/۲بدون جواب - -جمع ۷۴ ۱۰۰تمودار فراوانی دایره ای پاسخگویان بر حسب ارزیابی آنان از نماز اول وقت در مساجد و موفقیت تاثیر برگزاری نماز اول وقت و نظممیزان تاثیر برگزاری نماز اول وقت و نظم را ۲/۶۶ درصد پاسخگویان خوب، ۲/۲۰ درصد متوسط، ۵/۱۳درصد ضعیف و بقیه اظهار بی اطلاعی نمودند.جدول شماره (۷)توزیع پاسخگویان بر حسب ارزیابی آنان از برگزاری نماز اول وقت و نظمارزیابی تعداد درصدخوب ۴۹ ۲/۶۶ متوسط ۱۵ ۲/۲۰ ضعیف ۱۰ ۵/۱۳بدون جواب - -جمع ۱۰۰نمودار فراوانی دایره ای پاسخگویان بر حسب ارزیابی آنان از برگزاری نماز اول وقت و نظمتاثیر فعالیتهای فرهنگی و تبلیغی و ادای نماز در اول وقتمیزان تاثیر فعالیتهای فرهنگی و تبلیغی در خصوص برگزاری فریضه نماز در اول وقت را ۲/۴۲ درصد پاسخگویان خوب، ۴/۳۲ درصد متوسط و ۷/۶درصد ضعیف بیان کرده‌اند و بقیه در این مورد اظهار بی اطلاعی نمودند.جدول شماره (۸) توزیع پاسخگویان بر حسب ارزیابی آنان از تاثیر فعالیتهای فرهنگی و تبلیغی و ادای نماز در اول وقتارزیابی تعداد درصدخوب ۳۵ ۲/۴۲متوسط ۲۴ ۴/۳۲ضعیف ۱۵ ۴/۲۵بدون جواب - -جمع ۷۴ ۱۰۰نمودار فراوانی دایره ای پاسخگویان بر حسب ارزیابی آنان از تاثیر فعالیتهای فرهنگی و تبلیغیبر ادای نماز در اول وقتتاثیر نماز در برقراری ارتباطات اجتماعی موفقمیزان تاثیر برگزاری فریضه نماز در برقراری ارتباطات اجتماعی موفق را ۸/۸۷ درصد پاسخگویان خوب، ۵/۴ درصد متوسط و ۱/۸ درصد ضعیف بیان کرده‌اند و بقیه در این مورد اظهار بی اطلاعی نمودند.جدول شماره (۹) توزیع پاسخگویان بر حسب ارزیابی آنان از

تاثیر نماز در برقراری ارتباطات اجتماعیارزیابی تعداد درصدخوب ۶۵ ۸/۸۷متوسط ۳ ۵/۴ضعیف ۶ ۱/۸بدون جواب - -جمع ۷۴ ۱۰۰نمودار فراوانی دایره ای پاسخگویان بر حسب ارزیابی آنان از تاثیر نماز در برقراری ارتباطات اجتماعیفصل پنجم – خلاصه و نتیجه گیریتاثیر برگزاری نماز اول وقت در مساجد و موفقیتمیزان تاثیر برگزاری نماز اول وقت در مساجد و موفقیت فرد رابطه مستقیم دارد با توجه به اینکه ۷/۷۹ درصد پاسخگویان گزینه خوب را انتخاب نموده اند.تاثیر برگزاری نماز اول وقت و نظممیزان تاثیر برگزاری نماز اول وقت و نظم رابطه مستقیم دارد با توجه به اینکه ۲/۶۶ درصد پاسخگویان گزینه خوب را انتخاب نموده اند.تاثیر فعالیتهای فرهنگی و تبلیغی و ادای نماز در اول وقتمیزان تاثیر فعالیتهای فرهنگی و تبلیغی و برگزاری فریضه نماز رابطه معناداری وجود دارد. با توجه به اینکه ۲/۴۲ درصد پاسخگویان گزینه خوب و ۴/۳۲ درصد گزینه متوسط را انتخاب نموده اند.تاثیر نماز در برقراری ارتباطات اجتماعی موفقبین میزان تاثیر برگزاری فریضه نماز در برقراری ارتباطات اجتماعی موفق رابطه مستقیم است. زیرا ۸/۸۷ درصد پاسخگویان گزینه خوب را انتخاب نموده اند.پیوستها فهرست منابعنقش نماز در شخصیت جوانان، حجت الاسلام والمسلمین مصطفی خلیلیبهره وری در آموزش های نماز، دکتر حسن توانایان فردروان پزشکی لینفورد ـ ریس مقاله شخصیت ترجمه: دکتر حسن مرندی شخصیت منزوی، ترجمه فارسی کاپلان ـ سادوک جلد سوم از جمله مطالعات" راث بندیکت و مارگارت مید "درباره تاثیر اجتماع و فرهنگ بر شخصیت انسان روان پزشکی" لینفورد ـ ریس، "مقاله اختلالات پسیکوپاتیک ترجمه: دکتر احمد محیط وسواس فکری، ترجمه سیناپس کاپلان ـ سادوک ـ جلد ۲ دکتر مای لی ـ شخصیت ـ ترجمه دکتر محمود منصور تأثیر نماز بر ابعاد شخصیتی و اعتماد به نفس جوانان محقق: ملیحه زرگری استاد راهنما:جناب آقای یاراحمدیبا تشکر فراوان از اداره کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضویمرکز فن آوری اطلاعات و ارتباطات آستان قدس رضوی (ICT)و همچنین همکاران محترم در دبیرخانه کل آستان قدس رضوی که مرا در تهیه این تحقیق یاری نمودند

جایگاه تعلیم و تعلّم در اسلام

تعلیم یاد دادن و آموزش و تعلّم فراگیری دانش است، تعلیم تاباندن نور علم و دمیدن روح حیات به کالبدی روح و خستهٔ جامعه و تعلّم رها شدن از گرداب نادانسته‌هاست. و اسلام در این حرکت از همهٔ مکاتب پیشقدم‌تر و مصمّم‌تر است، به طوری که آموزش و فراگیری دانش از محوری‌ترین برنامه‌های فردی و اجتماعی این مکتب الهی به شمار می‌رود. نخستین نغمه‌های آسمانی وحی در اسلام، بیان کنندهٔ ارزش قلم و آموزش علم و دانش است و آن را از جمله نعمتهای مهمّ خداوند در مورد انسان معرفی می کند. اولین معلّم این مکتب ذات باری‌تعالی و نخستین دانش آموز نبی مکرم اسلام است. « اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ ... اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ» (علق، ۱ ـ ۵)؛ ای رسول بخوان بنام پروردگارت که تو را خلق کرد... بخوان و پروردگار تو که بهترین کریمان است. آن خدائی که به انسان علم نوشتن به قلم آموخت و به بشر آنچه را نمی‌دانست تعلیم داد.این آیات خط مشی فرهنگی در جهان اسلام را از همان ابتدا ترسیم می‌نماید، خصوصاً این که بدانیم اسلام در سرزمینی طلوع کرد که تاریکی جهل همه جا را فراگرفته بود و تنها هفده نفر در آن سرزمین باسواد بوده‌اند[۱] و حتی تمدنهای ایران و روم نیز اکثرت مردم را از آموزش محروم می‌نمودند.تعلیم و تعلّم از اهداف بعثت انبیاء و سیرهٔ عملی معصومین ـ علیهم السّلام ـ در چهار آیه از قرآن کریم آموزش علم و پرورش نفوس انسانها از مهمترین اهداف بعثت انبیاء معرفی شده است، که این آیات عبارتند از: سورهٔ جمعه، آیهٔ ۲؛ سورهٔ آل عمران، ایهٔ ۱۶۴؛ سورهٔ بقره، آیات ۱۵ و ۱۲۹. خداوند در سورهٔ جمعه می‌فرماید: «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً ـ مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ»؛ او کسی است که در میان مردمی امّی رسولی را از خودشان مبعوث کرد تا آیات او را بر آنها بخواند و آنان را تزکیه کند و کتاب و حکمت را به آنها بیاموزد.پیامبر گرامی اسلام نیز، تعلیم را

از اهداف مهمّ رسالت خویش معرفی می‌نمایند، چنانچه نقل شده روزی رسول اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ وارد مسجد شدند و دو گروه از مردم را مشاهده نمودند، گروهی مشغول عبادت و راز و نیاز با معبودشان بودند و گروه دیگر به تعلیم و تعلّم و مذاکرهٔ علمی اشتغال داشتند. ایشان فرمودند: «کلاهما علی خیر» هر دو کار خوبی می کنند. «و لکن بالتّعلیم اُرسلتُ» لکن من برای تعلیم به رسالت مبعوث شده‌ام و بعد داخل جمعیتی شدند که به مذاکرهٔ علمی مشغول بودند.[۲]ازاین رو پیامبر اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ و ائمه معصومین ـ علیهم السّلام ـ از هر فرصتی برای آموزش مردم بهره می‌بردند و از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزیدند. به عنوان نمونه، پیامبر اسلام ـ صلّی الله علیه و آله ـ بعد از جنگ بدر خطاب به اسیران جنگی فرمودند: هر کس از شما که باسواد است بتواند به ده نفر از اطفال مسلمین خواندن و نوشتن بیاموزد آزاد می‌شود.[۳] از بارزترین حرکات علمی در سیرهٔ معصومین ـ علیهم السّلام ـ جنبش علمی امام باقر ـ علیه السّلام ـ و امام صادق ـ علیه السّلام ـ بود. به جهت فرصتی که در اثر اختلافات بنی امیه و بنی عباس پیش آمده بود. این دو بزرگوار آزادی عمل بیشتری داشتند؛ از این رو، به تعلیم و تربیت شاگردان اقدام نمودند به طوری که در حوزهٔ درسی امام صادق ـ علیه السّلام ـ چهار هزار شاگرد در علوم فقه، اصول، کلام، تفسیر، طب، شیمی و... پرورش یافتند که از جمله بارزترین آنها در کلام، هشام بن حکم، در فقه زرارهٔ بن اعین، در حکمت مفضل بن عمر و در شیمی جابر بن حیّان بودند.[۴]وجوب تحصیل دانش و تعلیم آن از نظر اسلام:از نظر اسلام علم آموزی و تعلیم نه تنها امری پسندیده است، بلکه از واجبات این دین به شمار می‌رود و آیات و روایات زیادی بر آن دلالت دارند. از جمله این که رسول گرامی اسلام فرموده‌اند: «طلب العلم فریضهٌ علی کلّ مسلم»؛[۵] فراگیری دانش بر هر مسلمانی واجب است. از طرف دیگر بر دانشمندان هم واجب است که به امر آموزش اهتمام ورزند، چنان چه در بیان دیگری از پیامبر اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ نقل شده که فرمودند: «ما أخذ اللهُ المیثاقَ علی الخلقِ أن یتعلّموا حتّی أخذَ علَی العلماء أن یعلّموا»؛[۶] خداوند از مردم برای یادگیری عهد و پیمان نگرفت مگر این که از دانشمندان برای یاد دادن پیمان گرفت.نبی مکرّم اسلام به مسلمین توصیه می‌نمودند به دنبال دانش بروید و در فراگیری دانش هیچ گونه محدودیت زمانی و مکانی نداشته، از ابتدای کودکی تا آخر عمر در پی آموختن باشید؛ «اُطلبوا العلم من المهد الی اللّحد» و حتی اگرتنها راه دستیابی به علم و دانش سفر به دوردست‌ترین نقاط جهان همچون چین باشد که در آن زمان مسافرت به آنجا به آسانی ممکن نبود، از هیچ کوششی دریغ ننمائید. «اطلبوا العلم و لو بالصّین».[۷] طلب علم آن چنان مهم است که در دین اسلام طلب آن از طلب مال واجب‌تر و ارزش آن از عبادت بالاتر شمرده شده است، در بیانات گهربار امیر المؤمنین ـ علیه السّلام ـ می‌خوانیم: «ایّها الناس إعلمُوا أنّ کمال الدّین طلبُ العلم و العمل به الا و انّ طلبَ العلم أوجبُ علیکم من طلب المال»؛[۸] ای مردم کمال دین در جستجوی دانش و عمل به آن است و آگاه باشید که تحصیل علم از طلب مال واجب‌تر است. و در بیان دیگری فرمودند: «جستجوی دانش برتر از عبادت است»[۹]. چرا که تنها عبادتی ارزش دارد که از روی معرفت باشد و تنها عالم است که در دام شبهات و وسواس گرفتار نمی‌شود.در میان همهٔ معارف بر تعلیم و تعلّم احکام و معارف دین تأکید بیشتری شده است. به حدّی که بر مسلمین واجب گردیده که از هر قومی افرادی برای فراگیری علوم دین هجرت کنند و بعد از تحصیل به میان قوم خود برگشته و آنها را آموزش دهند؛ «فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ»[۱۰]؛ پس چرا از هر طائفه‌ای گروهی هجرت نمی‌کنند تا علم دین بیاموزند و وقتی برگشتند به سوی قوم خود، آنها را انذار کنند.امام صادق ـ علیه السّلام ـ آن چنان در امر آموزش دین اهتمام داشتند که می‌فرمودند: «لو أتیتُ بشابٍّ من شبابِ الشّیعهِ لا یتفقَّه لأدبتُه»؛[۱۱] اگر ببینم جوانی از میان جوانان شیعه به فراگیری احکام دین نپرداخته است او را تأدیب می کنم.علم واجب از نظر اسلام:گفته شد از نظر اسلام تحصیل دانش امری لازم و واجب است، حال سؤال این است که آیا فراگیری تمام علوم واجب است یا نه؟ در جواب این سؤال باید گفت که علوم بر دو دسته‌اند: ۱. علومی که از یادگیری و تعلیم آنها صریحا نهی شده مانند: سحر که یا برای خود فرد و یا جامعه فسادآفرین هستند و یا این که اشخاص به قصد ضرر زدن به دیگران می‌آموزد، آموزش و یادگیری این دسته از علوم مگر

در مواقع ضـرورت حرام می‌باشـد؛ ۲. علـومی کـه جزو دسـتهٔ اول نیسـتند، کـه اینهـا خـود بر دو گروهنـد: ۱. دانشـهایی که مقـدمه سازنـدگی مـادی و یـا معنوی دنیوی و یا اخروی، فردی و یا اجتماعی می‌باشـند و بـدون آنها حیات مادی و معنوی انسان به مخاطره می‌افتد، که تحصیل آنها به صورت واجب عینی مثل شـناخت اصول عقائد و تکالیف شـرعیه و یا واجب کفائی همچون علم طبّ و شیمی و... بر همگـان لازم است. ۲. دانشـهایی که نقـل حیـاتی در زنـدگی فرد و یـا اجتمـاع ندارنـد، که اینها با توجه به مصالـح و مفاسـدی که دارند، بر سه گروهند: ۱. مسـتحب: هر دانشـی که مقدمهٔ تقویت بنیهٔ مادی و یا معنوی فرد و یا جامعه است و بدون آن ضربه‌ای به نیازهای اصولی وارد نمی‌شود، البته در صورتی مستحب است که با قصد قربت فرا گرفته شود. ۲. مباح: همین دانشها اگر بدون قصد قربت آموخته شودن مباح به شـمار می‌آیند.۳. مکروه: دانشـهایی که مقدمه فساد نیستند، امّا سودی نیز در بر ندارند، اگر موجب تضـییع عمر گردند و انسان را از مقصد دور نمایند لغو و مذموم و مکروه به شمار می‌روند. مثل علم انساب.[۱۲]پس اگر چه تعلیم و تعلّم در اسـلام جایگـاه والائی دارد ولی این طور نیست که اسـلام به تمامی علوم به طور یکسان توجه داشـته باشـد، بلکه به میزان تأثیری که در اساس زندگی بشـر و تعالی او به سوی کمال دارند، دارای درجات متفاوتی نیز هستند و حکم تعلیم و تعلم آنها نیز تفاوت دارد. مهـدی رحیمی [۱] . فروغ ابـدیت، ج ۱، ص ۶۸، دفتر تبلیغات، چ پنجم، آیت الله سـبحانی.[۲] . بحـار الانوار، ج ۱، ص ۲۶، بیروت، ۱۴۰۳ ق.[۳] . فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۵۱۸.[۴] . ر.ک: در مکتب احیاگر تشیع، دکتر علی قائمی.[۵] . اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵، انتشارات علمیه اسـلامیه، چ اول، شرح و ترجمه سید جواد مصطفوی.[۶] . جامع الاحادیث، ص ۶۷.[۷] . بحار الانوار، ج ۱، ص ۷۷؛ و ج ۲، ص ۳۲.[۸] . تحف العقول، ص ۱۹۹، موسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ ق.[۹] . بحار، ج ۶۹، ص ۸۰ ح ۲۹.[۱۰] . توبه، ۱۲۲.[۱۱] . اصول کـافی، ج ۱، ص ۳۶.[۱۲] . سـیمای علم و حکمت در قرآن و حـدیث، ص ۱۵۱، محمدی ری شهری، دار الحدیث، چ اول.

حدیث پژوهی

سید محمد روحانی

مقدمهیکی از دو پایهٔ اصلی تفقّه در دین، سنّت پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ و امامان معصوم ـ علیهم السلام ـ است و عقل و اجماع هم از این دو پایه نیرو میگیرنـد. حفظ این سنّت و رعایت امانتـداری در آن برای اسـتمرار حیات دینی مسـلمین به شابهٔ حفظ محیط زیست برای بقـاء آدمی است. جلوه اصـلی این امانتـداری التزام عملی به سنّت و تبعیّت حقیقی از قرآن کریم است که از آن در فقه تعبیر به سیرهٔ متشـرّعه میشود و بخش مهمّی از فقه ما از آن بهرهمند است.امّا مقدّمه این التزام عملی حفظ و نگهداری، نشـر و تبلیغ سنّت پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ و اوصـیای معصوم ـ علیهم السـلام ـ است که متکفل این وظیفه شاخهٔ حـدیث و علوم حدیث در فرهنـگ اسـلامی است.حـدیث یعنی سـخنی که گفتـار معصوم ـ علیه السـلام ـ یـا رفتـار یـا تأییـد معصوم ـ علیه السلام ـ را حکایت کند.[۱]و علم حـدیث علمی است که حفظ و تعلّم، نشـر و تعلیم، و تبویب و تبلیغ حـدیث را برعهـده دارد.و محـدّث به کسـی گفته میشود که در سه مرحلهٔ فوق تخصّص پیـدا کرده باشـد.از آنجا که به ویژه در مرحلـهٔ تبلیغ حـدیث و تا حـدودی در مرحلهٔ تعلیم به اموری بیرون از دایرهٔ تعریف حـدیث نیاز پیـدا میشود (هرچنـد هیچ جمله دیگری نقل نکند و فقط روایت نقل کند). بهترین محدّث کسـی است که بین حـدیث و سـخنان دیگر مرزبنـدی ایجاد نمایـد. این امر باعث بوجود آمدن بحثهای گوناگون در اطراف حدیث شده که عناوین مهمّ «رجال» و «درایه مصـطلح الحدیث» بخشـهایی از این مباحث را سازمان و سامان داده است که در این نوشتار به بخشـی از محتویات این فن پرداخته میشود.تاریخچهتاریـخ تـدوین حدیث: از زمان رسول خدا ـ صـلّی الله علیه و آله ـ نشـر و تدوین حدیث شـروع شد و بعد از پیامبر ـ صـلّی الله علیه و آله ـ مکتب خلفاء ابتداء به طور کلی و بعد از نقل روایات اعتقادی و مناقب اهل بیت ـ علیهم السـلام ـ جلوگیری و روایات فراوانی از اصـحاب را نابود کردند[۲] و این امر تا زمان عمر بن عبـدالعزیز (قریب به صـد

سال) ادامه داشت و از آن به بعد نشر حدیث آزاد شد و جوامع روایی یکی پس از دیگری به بازار آمد. اما در مکتب اهل بیت ـ علیهم السلام ـ اوّلاً نشر حدیث توقّف پیدا نکرد، ثانیاً با توجه به اعتقاد به وراثت علمی اهل بیت ـ علیهم السلام ـ دسترسی به امامان ـ علیهم السلام ـ به کثرت، غناء و اتقان و صحت میراث حدیثی شیعه انجامید و مکتب معارض (مکتب خلفا) را هم تحت تأثیر فراوان قرار داد.[۳] این امر وضع حجیت و صحّت و سقم حدیث در دو مکتب را کاملاً متفاوت میکند (که به جهت کمی فرصت از بررسی مصطلح حدیث عامه چشم پوشی میشود).انواع مجموعههای حدیثی شیعی: هر چند از اواخر دوران بنی امیّه نشر حدیث آزاد شد، اما حدیث شیعی امکان ورود به بازار علم عامّه را نداشت، به ویژه که بسیاری از محدّثان از مبارزان و مخالفان با حکومتهای طاغوتی بودند خود و کتابهایشان در معرض قتل و غارت و حبس و... بودند. با این وجود به صورت پنهانی نشر حدیث ادامه و گسترش یافت و اصول، کتب و جوامع تألیف شد.تدوین حدیثاصول جمع اصل است و اصل یعنی مجموعهٔ نوشتهای که نقل کتبی حدیث برای اولین بار در آن درج میشود و از کتاب دیگر نقل نشود (اعم از اینکه راوی از امام ـ علیه السلام ـ خود صاحب این نوشته بوده یا این که از یکی از اصحاب شنیده باشد).[۴] به نقل مستقیم یا از روی نوشتهٔ دیگر اطلاق کتاب میشود پس کتاب یعنی مجموعهٔ احادیث که توسط محدّث یکجا نوشته شده باشد (اعم از این که برای اولین بار نقل شود یا نه، تبویب خاصی داشته باشد یا نه، موضوع خاصی داشته باشد یا نه).جامع به کتابی که با تتبع و نقل فراوان در موضوعات فقهی ممکن تألیف شده گفته میشود.[۵] از بخشهای گوناگون «جامع» جداگانه به عنوان کتاب یاد میشود. از جامع هم گاهی به نام کتاب کبیر یاد میشود.تدوین مجموعههای حدیثی: در طول تاریخ حدیث شیعه یک بار در قرن ۴ و ۵ و بار دیگر در قرن ۱۰ و ۱۱ جمع آوری و جمعبندی احادیث به اوج کمال رسید با این تفاوت که در دور اول جمعبندی احادیث مدّنظر بود و در دورهٔ دوم جمعآوری. در ضمن معرفی این جوامع این مطلب توضیح داده میشود:معرفی کتب و جوامع مهم حدیثی۱. کافی در مجموعهای مشتمل بر اعتقادات و احکام موسوم به اصول و فروع و نیز فواید گوناگون روایی موسوم به روضه مشتمل بر شانزده هزار و اندی روایت در دوران غیبت صغری به شهرت و استنساخ رسید. مرحوم کلینی (م ۳۲۹ هـ) برای این که کتابش کامل باشد گاهی به طور خاص برای احادیث شاذّ باب نوادر را میگشاید و در آخر کافی کتاب روضه را با قریب به ششصد حدیث و خطبه و... گرد میآورد.۲. من لایحضره الفقیه مشتمل بر کمی کمتر از شش هزار حدیث به عنوان رساله عملیه مرحوم صدوق (م ۳۸۱ هـ) تدوین شد. به همین جهت او از آوردن اسناد پرهیز کرد (هرچند مشیخه (طریق اتصال به روایت) برای آن در انتها آورد). در اواخر من لایحضره مطالب متفرقه بیرون از ابواب فقهی در قالب نوادر آمده که بسی سودمند است.۳. تهذیب که مشتمل بر حدود ۱۳۶۰۰ حدیث است حاوی اخبار متعارض و صرفاً جمعآوری روایات است هرچند نظر خود را هم بیان میکند. او ابتدا به قصد شرح فقهی بر کتاب استادش شیخ مفید (م ۴۱۳ هـ) یعنی «المقنعهٔ فی الفقه» شروع به تألیف آن کرد. میتوان گفت که: کاملترین کتاب جوامع اصلی حدیث فقه شیعه از جهت جمعآوری روایات و اقوال گوناگون فقهی تهذیب الاحکام است.۴. استبصار (که بخشی از تهذیب هم میتواند به شمار آید) برای جمعبندی بین روایات متضادّ مشتمل بر ۵۵۱۱ حدیث تدوین شد و مؤلف آن مرحوم شیخ طوسی (م ۴۶۰ هـ) میباشد که آن را برای تکمیل کار و گزینش تهذیب الاحکام خود تألیف نمود.جوامع متأخر حدیثی: انگیزه تبویب یکپارچه، جمعآوری همهٔ احادیث فقهی و جمعآوری احادیث گوناگون و جلوگیری از فراموش و نابود شدن در کتابها و کتابخانههای دور و نزدیک باعث شد تا:۱. ملامحسن فیض کتب اربعهٔ فوق الذکر را دستهبندی کرد و در تبویب یکپارچه جمعآورد و نام وافی بر آن نهاد.۲. شیخ حرّ عاملی تمام روایات فقهی آمده در ۸۰ کتاب فقهی و در رأس آن کتب اربعه را در کتاب قیّم «وسائل الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعهٔ» جمع نمود. شمارهٔ احادیث ابواب گوناگون، و حدیث مکرّر و غیرمکرّر آن به ۳۵ هزار حدیث بالغ میشود. مرحوم محدّث نوری (م ۱۳۲۰ هـ) با استقصاء و پژوهش فراوان احادیث ابواب گوناگون وسایل را تکمیل و در مجموع ۲۳ هزار حدیث دیگر به نام «مستدرک الوسائل» نقل و جمع نمود و در خاتمهٔ آن کتاب مورد اعتماد بودن منابع خود را (که احیاناً صاحب وسایل به آنها اعتماد نداشته) به ادلّه و

قرائن اثبات کرده است و این جهت کتاب مستدرک برخلاف نامش (که اشارهٔ به تکمیلی بودن آن دارد) کتابی مستقلّ و با اهمیّت مینمایـد و در اهمیت آن این نکته گفتنی است که فقهـای معاصـر مرحـوم نـوری بعـد از رجـوع به آن فتوی میدادهانـد.[۶]۳. علامه مجلسی بحار الانوار را صرفاً برای جمعآوری و حفظ احادیث مانده در لابلای کتابخانهها از تلف و احیاناً شرح آنها تألیف فرمود که این قلم از توصیف ارزش آن در این تنگنای نوشتار عاجز است.عوارض اجتماعی حاکم بر حدیث و تحدیث: روات اولیه حدیث به تبع امامان خود در تعلّم و نشر علم دین با مشکلات و چالشهایی مواجه بودنـد:۱. جعل حدیث و نسبت دروغ به پیامبر و اوصـیای ایشـان و افتراء بستن و به نـام دین کفر و تزویر را به مردم فروختن. این امر دو جنبه داشت: الـف. دشـمنی و تـوهین به اولیـاء دین و فضیلت سازی برای دشـمنانشان.ب. غلوّ و زیادهگویی دربارهٔ اولیاء ـ علیهم السلام ـ (به هدف پل قرار دادن ایشان و خود را واسطهٔ خلق و اولیـاء ـ علیهم السلام ـ نشـان دادن).۲. تقیّه: از سـویی شیعه بـا خطر قتـل و حبس روبرو بـود، از سوی دیگر هر از گـاهی به بهانهای به کفر و زندقه و تهوّد (گرویدن به یهود) و تمجّس (گرایش به زرتشتیگرایی) متهم میشد، از جهت دیگر آمیزش فراوانی با عـامّه داشت و جاسوسـان بسیاری در لابلای شیعه رفت و آمـد میکردنـد و از جهت دیگر به جهت فشارهـای شدیـد افراد ضـعیف الایمان گاهی از دین خارج شده و طعمهٔ خوبی برای دشـمن میشدند و اطلاعات و اسرار شیعه را به راحتی منتقل میکردند، این امور تقیه را به عنوان راه حلّ شـرعی و قرآنی در پیش روی واجب نمود و این امر نهادینه شـد. لـذا در فهم حدیث تفرّس تقیهای بودن یا نبودن از هنرهای بزرگ مردان میـدان حدیث است.اقسام روایات: در میان عامّه ابواب مفصّلی در تقسیم و تنویع اخبار وجود دارد، اما در میان شیعه این تقسیمات بسیار کمتر است: به بخشی از تقسیمات حدیث شیعه اشاره میشود:۱. از جهت راوی خبر چهار قسم است: الف. صـحیح، روایتی که همه موثّق (راسـتگو) و عادل (شـیعه) باشند.ب. موثق، روایتی که در یک سلسله روات یک راوی یا بیشتر موثق باشد و لو عادل نباشد.ج. حسن، روایتی که در یک سلسـله روات یک راوی یا بیشتر شـیعه مورد سـتایش باشند و مذمّت نشده باشـند.د. ضـعیف، بقیه روایات در اصـطلاح ضعیف گفته میشود هرچند با قرائن تصحیح شود.تذکر: تا قبل از زمان علّامه حلی قرائن چندگانهای برای صـحیح شمردن حدیث معمول بوده است که با توثیق راوی عام و خاص من وجه است.۲. از جهت سند خبر دو قسم است: الف. مرسل (نقل خبر بدون آوردن سـند) ب. مسـند (نقل خبر با ذکر سـند).از جهت متن خبر دو قسم اصلی دارد: ۱. محکم (خبری که دلالت صریح و موافق با قرآن و سنّت دارد).۲. متشابه (خبری که احتمالات متعدّد دارد که برخی با قرآن و سنّت مخالف است).فقه حدیث: از مهمترین بخشـهای علم حدیث رسیدگی محتوایی حدیث است که از آن تعبیر به فقه الحدیث میکنند. شرایـط و موانع فهم حـدیث، حجیّت حـدیث، اختلاـف و تعارض احادیث و راه حلّ آنها و...از این مباحث است. در این مختصـر به بحث اختلاف حدیث اشاره میکنیم:اختلاف حدیث: اختلاف در احادیث دو نوع است: ۱. اختلاف حاصله از اشتباه راوی و کاتب و مفقود شـدن منبع و...۲. اختلاـف حاصـل از صـدور حـدیث.توانایی محـدّث و فقیه در جـدا کردن مصادیق این دو قسم از یکـدیگر فهمیـده میشود که احکـام هر قسـمی را درست به کـار بنـدد و مهمّ در اختلاـف حـدیث، اختلاف بخش دوم است، در بخش اول با رجوع به قرائن و یقین به خطـاء اعتبـار روایت از بین میرود و در غیر این صورت اصـل بر عـدم خطا و عـدم زیاده و عـدم نقیصه و... بوده و احکام قسم دوم اعمال میگردد و در صورت تعارض هم احکام تعارض اجراء میگردد.در بخش دوم توجه به ابتـدایی بودن یا اسـتفتایی بودن، تعارض ابتدایی است یا قطعی فقیه بودن راوی یا پرسشـگر ساده بودن و نیز شخصیت تقوایی راوی چیست؟، تقیهای بودن یـا نبودن، احتمـال نسـخ میرود یـا نمیرود (حکم زمـانی بوده یـا ابـدی)، محکم یـا متشـابه بودن روایت و... راهگشا است و در صورت عدم نیل به رافع اختلاف حکم متعارضـین عمل میشود و امر روایت به خود امام ـ علیه السلام ـ ردّ میگردد.تعارض حدیث و احکام ترجیح۱. در موارد مطلق و مقیّـد و عـام و خاص و نصّ و ظاهر مطلق بر مقیـد و عام بر خاص و ظاهر به نص حمل میگردد.۲. در موارد تعـارض قطعی ترجیحـات را تـا ده مورد شـمارش کردهانـد که مهمّ‌ترین آن چنـد مورد ذیل میباشـد که در مقبول عمر بن حنظله آمده است.الف. قول اعدل و افقه و... را اخذ کردن.ب. قول موافق با کتاب و سـنّت را اخذ کردن.ج. قول موافق با مشـهور را

اخذ کردن.د. قول مخالف با عامّه را اخذ کردن.علم رجال حدیثبررسی احوال روات و وثاقت و ضعف ایشان موضوع علم رجال حدیث را شکل میدهد.در بررسی رجال حدیث چند امر مورد بررسی است:۱. ضبط راوی: نام راوی، نام پدر، کنیه، تاریخ تولد و وفات، نام تألیفات و... تلفظ صحیح نام و...۲. مکانت راوی: مدح و ذمّ علمای رجال دربارهٔ راوی۳. طبقهٔ راوی: معاصرین راوی، اساتید راوی و شاگردان او طبقه او را مشخص میکند.این مطالب در پیدا کردن قرائن برای صحّت حدیث از ناحیهٔ راوی و عدم آن نقش برجستهای دارد.در علم «رجال شیعه» دو عنوان مهم وجود دارد که معمولاً ـ در تصحیح حدیث به آن تمسّک میشود:۱. اصحاب اجماع: ۱۸ نفر از علمای اصحاب ائمه ـ علیهم السلام ـ به نقل رجالی پیشکسوت ابوعمروکشی روایاتشان صحیح است.۲. مشایخ ثلاثه (اساتید سهگانه) که روایتشان اعم از مرسل و مسند معتبر است.به همین اندازه درباره علم حدیث و علوم پیرامون آن اکتفاء میشود.دربارهٔ علوم حدیث و درایه کتب فراوانی تألیف شده است که در اینجا به نام چند کتاب و رسالهای که در این نوشتار از آن استفاده شد جهت مطالعات بیشتر تصریح میگردد:۱. وجیزه در علم الدرایه، تألیف شیخ بهایی (ره).۲. اصول الحدیث و احکامه، تألیف شیخ جعفر سبحانی مدظله.۳. علم الحدیث، تألیف مرحوم کاظم مدیر شانهچی (ره).۴. علم حدیث، تألیف شیخ زین العابدین قربانی مدظله.حجیت و شرایط صحّت حدیثحدیث به دو قسم متواتر و خبر واحد تقسیم میشود، خبر واحد به خبر مستفیض و غیر مستفیض تقسیم میشود. مستفیض از جمله اقسام خبر واحد است که تعداد روایات آن به حدّ تواتر نمیرسد.خبر متواتر، خبری است که در تمام طبقات آن تعداد راویان به حدّی باشد که تبانی بر کذب نداشته باشند. بنابراین در خبر متواتر وثاقت و راستگویی آحاد روات شرط نیست.خبر واحد: خبر غیر متواتر را گویند، یعنی خبری که به خودی خود ظنّ و گمان به صدورش ایجاد نماید و به مرحلهٔ یقین نرسد. خبر واحد با شرایطی حجیت پیدا میکند و میتوان به خبر واحد در فروع فقهی استدلال کرد.و بخشی از اعتقادات که صرفاً عمل قلبی باشد (نه آن بخشی که علم و جزم شرط وجوب اعتقاد است) نیز با خبر واحد قابل اثبات است که برای این بخش اصطلاح «معارف» را به کار میبرند و از اموری که اعتقاد به آن از باب اعتقادیات واجب باشد خارج است.شرایط حجیت خبر- شرایط عمومی حجیت خبر عبارتند از: ۱. موافقت با ظاهر کتاب (قرآن کریم) و سنّت قطعیّه و عدم مخالفت با آن دو.۲. عدم مخالفت با قول مشهور. در این شرایط سخنی است که به محلّ خود در اصول فقه مربوط است.۳. قراین دالّ بر صحّت روایت وجود داشته باشد، این شرط برای روایتهای غیر صحیحه است.۴. نبودن معارض برای حدیث. در این صورت باید به احکام تعادل و ترجیح عمل کرد.- شرایط خاصّ حجّیت خبر: ۱. شرایط راوی: راوی موثّق باشد اعمّ از اینکه امامی باشد یا نه.۲. داشتن جهت صدور (تقیهای نبودن، ارادهٔ جدی در القاء حدیث از سوی امام ـ علیه السلام ـ باشد و...)۳. روایت سلسلهٔ سندش تمام باشد. بنابراین رویات مرسله (سند در آن حذف شده باشد)، مرفوعه (روایتی که در سندش افتادگی وجود داشته باشد) و... اصطلاحاً صحیحه نیستند و اگر قرینه بر آن نداشته باشیم قابل استدلال نیست. [۱] شیخ بهایی، الوجیزه فی خلاصهٔ علم الدرایهٔ.[۲] . عسکری، علامه سید مرتضی، نقش ائمه در احیاء دین، مجمع علمی اسلامی، بیتا، جلد اول، ص ۱۵۴، از طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۰.[۳] . رجوع کنید به: طباطبایی، سید محمد کاظم، آشنایی با تاریخ و منابع حدیث، نصایح، ۱۳۸۰ ش، ص ۲۷؛ برای آگاهی کاملتر به: صدر، سید حسن، تأسیس الشیعهٔ لعلوم الاسلام، چاپ بغداد و المراجعات مرحوم سید شرف الدین (ره) مراجعه شود.[۴] . همان، ص ۳۱، به نقل از علامه بحر العلوم (ره).[۵] . همان، ص ۹۶.[۶] . مقدمه مستدرک الوسایل، شیخ آقا بزرگ طهرانی، به نقل از طبقات اعلام الشیعه.

تاریخ دینیِ حجاب

منصور فهمی

آنچه در زیر می آید فصلی ست از کتاب وضعیت زن در دنیای اسلام نوشته ی منصور فهمی. این تز دکترای جامعه شناسی اوست

که در سال۱۷۱۳ در دانشگاه سوربن از آن دفاع کرده است. نویسنده هنگام مراجعه به کشور خود، مصر، در سال ۱۷۱۴ با اتهام و تکفیر متعصبان دینی رو به رو شد، مقامات دانشگاهی او را برای تدریس نپذیرفتند و سرانجام با انقلاب۱۷۱۷ مصر بود که امکان یافت در دانشگاه به تدریس مشغول شود. سانسور و چماق تکفیر باعث شد که وی اندیشه و کار پژوهشی از این گونه را به کلی کنار بگذارد. استعداد درخشانی که او با نگارش این رساله از خود نشان داده بود دیگر مجال شکوفایی نیافت و می توان او را یکی از هزاران قربانی سانسور جهل و تعصب دینی در تاریخ معاصر دانست. این کتاب در سال های اخیر به اهتمام محمد حربی مبارز قدیمی و مورخ الجزایری و استاد دانشگاه پاریس چاپ شد و تا آنجا که می دانیم به هیچ زبانی حتی عربی تا کنون ترجمه نشده است. با این که نزدیک به یک قرن از نگارش آن می گذرد، کتاب حاوی نکات ارزنده‌ای درباره ی «موقعیت زن در دنیای اسلام» است. متد علمی و تحقیقی آن در برخورد به اسلام، به عنوان پدیده‌ای تاریخی، درس مهمی ست برای ما که در دهه های اخیر به ویژه با دین و دین سالاری سر و کار داشته ایم، ولی غالباًدر دام پیشداوریها و توهماتی که موافقین و مخالفین آن بر انگیخته اند گرفتار آمده‌ایم. این کتاب تا آخر به فارسی ترجمه شده است. این بخش را قبل از چاپ به خوانندگان آرش تقدیم میکنیم. تراب حق شناس مه ۲۰۰۴ ۲۵ سال پیش بود که پروفسور اسنوک هورگرونژه در دانشگاه لیدن (هلند) ، که اسلام شناس معروفی ست، اشتباهی رایج را نقد کرد (۱۰۱) ؛ اشتباهی که شخصیت های دوراندیشی چون اشپرنگر نیز بدان دچار شده بودند. دانشور هلندی نوشته است: «عجیب است که می بینیم دانشوران اروپایی در قرآن به دنبال استدلال های مربوط به مسأله ی حجاب می گردند. آن ها به آیه ی ۵۳ از سوره ی احزاب استناد می کنند، حال آنکه در اینجا نه صحبت از حجاب در میان است و نه از زنان مسلمان در کلیت خویش این آیه در واقع، منحصراً به زنان پیغمبر مربوط می شود و خواننده در آن نمونه ای از استثناهای معدودی را می یابد که ما پیش از این، در آغاز فصل نخست ذکر کردیم.قاسم امین نویسندی معاصر مصری نیز در کتابی که مردم مصر را به رهایی زنان فرا می خواند، خاطرنشان می کند که محمد بین زنان خویش و زنان دیگران کاملاًتمایز قائل بوده است. کسانی چون داوود، سلیمان، محمد که به اصطلاح از طبقهء مقدسان بوده اند همواره می دانسته اند که چگونه امتیازاتی را در رابطه با تعداد زنان خویش و رفتار و زندگی آنان برای خود حفظ کنند. تا آنجا که به نظر نگارنده بر می گردد، گمان ما بر این است که رابطه ای نزدیک بین حصر و خانه نشین کردنِ زنان و مسألهء طبقات اجتماعی وجود دارد. در کشورهای مسلمان مشرق زمین، طبقات مرفه که خوش دارند آنچه را که اروپاییان «حرمسرا» می نامند برای خویش سامان دهند، عمیقاًبا طبقه ی زحمتکشان و کارگران [در برخورد با زنان] تفاوت دارند. در بین طبقه ی کارگر، هرکسی معمولاً یک زن، منحصر به فرد، دارد که در زندگی محقر خود با او شریک است. زن یک کارگر به هیچ رو قابل مقایسه با زن متعلق به طبقهء مرفه نیست که مرد او را تحقیر می کند و برای اغراض خودخواهانهء خویش وی را نگهداری می نماید. برعکس، زن یک کارگر همان اندازه آزاد است که شوهرش. او در فعالیت، در عواطف و در اندیشه ی مبارزه ی مشترک سهیم است و همدوش شوهر برای امرار معاش کار می کند. ابتدا مسأله ی حجاب را از نظر دینی بررسی کنیم. از نظرات آقای اسنوک هورگرونژه بهره بگیریم: وی خاطرنشان می کند که حکم قرآن در سوره ی احزاب آیه ی ۵۳ منحصراً به زنان پیغمبر مربوط می شود و نیز می گوید حجاب که پیغمبر برای زنانش مقرر کرده الزاماً همان حجابی نیست که در کشورهای مسلمان متداول است. استاد هورگرونژه همچنین خاطرنشان میکند که دین به هیچ رو دیدنِ صورت زن را ممنوع نمی کند، چنانکه برخی از مناسک حج ایجاب می کند که زنان صورت و دست های خود را نپوشانند. در باره ی این مناسک، آراء کلیه ی فِرَق اسلامی با هم تطابق دارد. علاوه بر این، شافعی ها* معتقدند که سنت است (یعنی ترجیح دارد) مرد زن را قبل از ازدواج ببیند. مردی به محمد خبر داد که با زنی نامزد شده است و پیغمبر توصیه کرد او را ببیند (۱۰۲). ممکن است از خود بپرسیم چه شده که احکامی به این صراحت، ارزش عملی خود را دست کم در برخی از کشورهای مسلمان از دست داده و چگونه است که خانه نشین کردنِزنان تا این حد توانسته تشدید شود. چطور می توان توضیح داد که اخلاق و آداب در برخی

کشورهای اسلامی و در برخی طبقات اجتماعی دیدنِ صورتِزنان را اکیداًممنوع می کند (به استثنای بستگان نزدیک که قانون آن ها را مستثنی کرده است) ؟ تنها توضیح ممکن این است که نظام اجتماعی در این ممنوعیت نقش داشته است. شاید هم از سوی دیگر، تحولی که به تعمیم حصرِزنان انجامیده تا حد اندکی تحت تأثیر نوع رفتار شخصیمحمد نسبت به زنانش بوده است، هرچند متون مربوطه صریحاًتنها زنان محمد را مشمول این حکم قرار می دهد و دیگران را به اجرای آن فرا نمی خواند. سرانجام این را نیز باید گفت که یکی از آیات قرآن به زنان توصیه می کند که لباسی شایسته به تن کنند (سوره ی احزاب آیه ی ۵۷) و ما پیش ازاین اشاره کرده ایم که محمد برای پیشگیری از هرگونه وسوسه ی شیطانی، ممنوع کرده است که مرد با زنی نامحرم تنها بماند. باری از این جوانه ها، رسمی پدید آمد و توانست در برخی از کشورها و طبقات رشد و گسترش یابد، حال آنکه در برخی دیگر پا نگرفت. بعضی از محافل اجتماعی، حجاب و آنچه را که با آن همراه است موافق حال خویش یافتند و محافلی دیگر آن را نپذیرفتند. دلایل این اختلاف ها را تحلیل تاریخی و اجتماعی باید تعیین نماید. موضوع کنونی بحث ما صرفاًردیابیتاریخِتئوری های دوره‌ء محمد است که بر کارکرد اخلاق و آداب مسلمانان تأثیر می گذارد. بنا بر این، به بحث خود بر می گردیم. بر اساس آنچه در سنن و روایات آمده کسی که به پیامبر توصیه کرده زنانش را در خانه حبس کند عمربن الخطاب یکی از دوستان او ست: «ای رسول خدا، زنانت هم با مردان درستکار و هم با مردان نادرست برخورد دارند. کاش به زنانت که ام المؤمنین (مادر مؤمنین) اند دستور می دادی که در خانه بمانند» (۱۰۳). بنا به روایاتی دیگر، وی خطاب به پیغمبر که در دادن چنین دستوری تردید می کرد گفته است: «زنانت را در خانه حبس کن» (۱۰۴) و عمر گویا از هیچ وسیله ای برای ترغیب محمد به اخذ چنین تصمیمی فروگذار نمی کرده است (۱۰۵). کاملاًممکن است که محمد بنا به درخواست دوستش، حکمی الاهی را تدوین کرده باشد تا در ارتباط آزاد بین زنان و مردانمانع ایجاد کند. بنا به سنن و روایات، این دستور در سال پنجم هجری در شب زفاف پیامبر با زینب دختر جحش نازل شد. ما در فصل پیشین از این ازدواج سخن گفتیم. اکنون باید به آن بازگردیم و آن را پی گیریم و روایات مربوط به آن را بازگوییم. بنا بر روایات، محمد در جشن عروسی خود با زینب، بسیاری را دعوت کرده بود (۱۰۶). مهمانان به جای اینکه پس از صرف شام خانه را ترک کنند، آنجا باقی ماندند. محمد از صمیم دل آرزو داشت که مهمانانِبی ملاحظه از آنجا بروند. او با ترک محل و رفتن به دیدار زنانِ دیگرش صریحاًاین تمایل خود را به رفتن مهمانان نشان داد. اما آن ها هیچ توجهی نکردند و بی دغدغه در اطاق تازه عروس باقی ماندند، در حالی که عروس در گوشه‌ء اطاق تنها نشسته بود. محمد انتظار داشت که وقتی به خانه بر می گردد آن ها رفته باشند، اما دید که هنوز جا خوش کرده به حرّافی مشغول اند. وی که می خواست از شر آنان خلاص شود و آنطور که معروف است با حیا و کمرو بود چاره ای نداشت جز کمک گرفتن از خدا که برعکس، کمرویی نمی شناخت. اینجا ست که خداوند بسیار به موقع، به رسولش دستور داد به آن مردان اطلاع دهد که مراسم جشن را طولانی نکنند و نیز با زنان پیغمبر مستقیماًسخن نگویند مگر آنکه بین آنان حایلی باشد تا نتوانند به زنان نگاه کنند. چنین است داستان در شکلی که عموماًپذیرفته شده است؛ داستانی که یکی از ضوابط اخلاقی الهی را که مبنای نظریه‌ء حصرِزن و حجاب است تشریح می کند. وانگهی، سنن و روایات در باره‌ء جزئیات این داستان دقت کافی ندارند. بنا به روایتی آن مردان در خانه ی ام سلمه بوده اند (۱۰۷). روایتی دیگر می گوید که عایشه همراه با شوهر و مهمانانش بوده و محمد وقتی دیده است که دست زنش به دست یکی ازمهمانان خورده منقلب می شود (۱۰۸)و روایتی دیگر حکم الهیحصرِزن را به درخواست و اصرار عمر نسبت می دهد (۱۰۷). اینکه حقیقت جزئیات این روایات چیست اهمیت چندانی ندارد. اصل موضوع این است که محمد می خواسته آزادی زنان خودش و فقط همین ها را محدود کند به طوری که این دستور جزئی از قانونی استثنائی بوده صرفاً در خدمت رسول اکرم. بنابراین، این حکم را که صرفاًبه محمد و خانواده‌ء او مربوط می شود رها می کنیم و به بحثی کلی تر می پردازیم. به قرآن، سوره ی احزاب، آیه ی ۵۷اشاره کنیم: «ای پیامبر به همسرانت و دخترانت و زنان مسلمان بگو که روسری های خود را بر خود بپوشند، که بدین وسیله احتمال بیشتری هست که شناخته شوند و

کسی متعرض شان نشود» (۱۱۰). ابتدا باید گفت که بنا به گفتهء فرهنگ نویسان، جلباب (تقریباًمانندخِمار، ملیه، رِدا و حتیإزار که نام هایی هستند برای انواعی از لباس) به معنای پوششی ست که هنگام خروج از خانه بر تن میکنند، بدین مفهوم که این آیه حکمی را در باره ی پوشش زنانی که از خانه هاشان خارج می شوند بیان می کند و هدف از آن این است که به آنان سر و وضعی بدهد تا از زنان غیر آزاد (کنیزان) یا زنان طبقات فرودست که به هنگام خروج از خانه چیزی علاوه بر لباسِ‌خانه بر خود نمی افکنند، متمایز گردند. این فرمانِ قرآنی به وضوح حاوی هیچ حکم کلی نیست که پوشیدن صورت را بر زن مقرر کند و مستلزم آن باشد که به خود زحمتی بیهوده بدهیم و بخواهیم از این متن [آیه] برای توضیح و توجیه استفاده از حجاب در برخی کشورهای اسلامی دلیلی استنتاج کنیم. با وجود این، باید اذعان داشت که در نهایت، می توان آن را دست کم منشأ ضرورتِپوشیدنِنوعی لباس تشخیص داد که فکر تهیه ی البسه ای کمابیش متناسب با پوشیدنِچهره از آن گرفته شده است. این متن، متنی قانع کننده برای حکم حجاب نیست، اما الحق، برای نشان دادنِتمایز بین طبقات متن قانع کننده ای ست. خدای قرآن با امر کردن به زنان مؤمن که لباسی ویژه بپوشند، می خواسته که آنان از کنیزان متمایز باشند. همه ی سنن و روایات (۱۱۱) در این امر متفق القول اند. بنا بر آنچه آن ها همگی گزارش کرده اند زنان پیغمبر که ناگزیر بودند شب هنگام برای قضای حاجت از خانه بیرون روند مورد تعقیب مردانی عاری از اخلاق قرار می گرفتند که قصد مزاحمتِآنان داشتند. زنان از این امر نزد محمد شکایت کردند. متهمان پوزش خواستند که اشتباه کرده و زنان آزاد را برده پنداشته اند. برای پیشگیری از چنین اشتباهی بود که محمد مقرر کرد زنان آزاد با پوششی که بر تن می کنند خود را از کنیزان متمایز سازند. کوتاه سخن اینکه دین و قانون دینی، دست کم مستقیماًربطی به مسأله ی حجاب ندارند. آنجا که مسأله به جهان اسلام بر می گردد، اگر بتوان بین آداب و رسوم از یک طرف و دین از طرف دیگر فرق گذاشت و از آن ها تعریفی معین ارائه داد، میتوان گفت که احکام مربوط به وجوب حجاب، بیشتر معلول آداب و رسوم است. در تاریخ دین اسلام جدا کردن نقطه نظر اجتماعی از نقطه نظر صرفاً دینی البته غالباً بسیار دشوار است. اسلام رسالت خود را قانونمند کردنِ زندگیمؤمنین حتی در جزئیات آن می داند ولی در جریان گسترش تاریخی اش، خود را ناگزیر دیده است که با ملزومات اجتماعی و اوضاع متضاد واقعیت زندگیانسانی انطباق یابد. اگر با اتکاء به سنن و آیاتی از قرآن که ذکر کردیم، از اسلام بخواهیم حکم حجاب برای زنان مسلمان را توجیه کند، در پاسخ، به عرف یا اجماعِ جامعه ی مسلمانان متوسل می شود (۱۱۲). این عرفِمسلمانان به مثابه ی یک اصلِدینی مطرح می شود تا به یک نهاد [اجتماعی] نیروی قانونی ببخشند. حال آنکه وقتی امور را از نظر سنتی بنگریم تصدیق خواهیم کرد که اگر مدعی حمایت از این نظر باشیم که حجاب منشأ دینی دارد منظورمان در اینجا نمی تواند دینی متغیر، دینی که در معرض تحول و تغییر است باشد چرا که، در واقعیت امر، ما نظرمان را بر پایه ی عرف مسلمانان استوار کرده ایم. بنا بر این بهتر است خود را در جدلی بیهوده و یک دور آشکارا باطل سرگردان نکنیم و اشیاء را به نام خودشان بنامیم و بگوییم که حجاب امری ست ناشی از آداب و رسوم. تردید نمی توان داشت که در نخستین ربع قرن اول هجری، حجاب و حصرِ زنان هیچ هدف دیگری جز آنچه در بالا گفتیم یعنی تمایز بین طبقات اجتماعی نداشته است. روزی عمر، خلیفه ی معروف، زنیغریبه را در خانهء خویش می بیند کهجَلبابیاشالبه تن داشت. خلیفه جرأت نکرد به خانه وارد شود. چند لحظه بعد زنغریبه خارج شد. آنگاه عمر از زنش پرسید او که بود. زنش پاسخ داد: کنیزی متعلق به فلان خانواده. عمر خشمگین شد و ممنوع کرد که کنیزان مانند زنان آزاد لباس بپوشند و جلباب به تن کنند که سر و پیشانی را می پوشاند. این دستور خلیفه که در مدینه رسمیت یافت، اصلی را که در حکم قرآن آمده بود مورد تأکید قرار داد و آن را ساری و جاری ساخت، به طوری که از آن پس، زنان دقیقاً در دو دسته: آزاد و کنیز از یکدیگر متمایز گشتند (۱۱۳). تاریخ اجتماعیِ حجاب هرچه عقیده ی اسلامی در طول زمان و در سرزمین های مختلف تحول می یافت و پیشروی می کرد تمایز بین طبقات مختلف ژرف تر شد و حجاب و حصرِ زنان اهمیتی فزاینده یافت. بعدها اسلام سرزمینهای دیگری فتح کرد، بر شمار کنیزان افزوده شد و زنان آزاد هرچه بیشتر گرفتار پی آمدهای تأسف بار قواعد مربوط به حجاب و حصر شدند.

در این دوره بود که اسلام از یک طرف ایران و بین النهرین را گشود و از طرف دیگر سوریه را که از هفت قرن پیش از آن در اشغال رومیان بود. در سمت غرب، عمروعاص سردار سپاه اسلام پیروزی های سریع به دست آورد و مصر و منطقهء نوبه [واقع در شمال شرقی آفریقا] فتح شد و بدین ترتیب، طی حدود بیست سال امپراتوری عرب به نحوی چشمگیر گسترش یافت. فاتحان در تماس با دیگر تمدن ها قرار گرفتند. آن ها امتیازات فاتحان را برای خویش حفظ می کردند و زنانشان را تحت نظام رقت بار حصر نگه می داشتند تا از زنان دیگر متمایز باشند. اینجاست که می بینیم مردم مکه، یعنی اهالی پایتخت (متروپل) مقدسِاسلام به سرعت توانستند- بنا بر برخی تواریخ- وسیله ای بسیار ساده بیابند و به خاطر منفعتی که در عمل داشتند، مدتی خود را از سختگیری های مربوط به حصر زنان خلاص کنند. بنا بر آنچه پروفسور اسنوك هورگرونژه نقل کرده، یکی از وقایع نگاران به نام فقیهی*روایت می کند که در مکه، زنان جوانِخواستار ازدواج بدون حجاب از خانه خارج می شدند و یک بار دورِخانه ی کعبه طواف می کردند تا فرصتی برای مردان فراهم شود و کسانی که مایل اند از آنان خواستگاری کنند (۱۱۴). کاملاً ممکن است که این مسأله از بقایای رسم و عادتی قدیمی بوده که به رغمِ گرایش عمومیجامعه ی مسلمان به خانه نشین کردن و حصر زنان همچنان حفظ شده بوده است. هرچه باشد، این رسم و عادت که احتمالاًدر قرن های اول و دوم هجری وجود داشته تا حدی می توانسته زیان ها و عواقب رسم و قاعده ای را که با منافع مردان سازگاری نداشته جبران کند. اما این چارهء موقت چندان نپایید و به زودی رو به زوال رفت زیرا وضعیت زن هرچه بدتر شد، آداب و رسوم هرچه سخت تر گشت و به تدریج سرزمین هایی را نیز که اسلام ابتدائی را می شناختند در بر گرفت. در یمن، یکی از امیران قرن سوم هجری، به نام امام یحیی الهادی وقتی فهمید که اهالی شهرالعاصوم [؟]قواعد اکید اسلام راجع به مناسبات جنسی و زناشویی را رعایت نمی کنند لازم دید که آداب و رسوم سرسختانه را بر آنان تحمیل نماید. لذا دستور داد که زنان در همه جا حجاب بپوشند و ممنوع کرد که حتی زنان چادرنشین با صورت باز به بازار بروند (۱۱۵). تقریباً در همان دوره در مصر مشاهده می کنیم که حصرِزنان با شدتِتمام اجرا می شود. مورخ مصری، ابن ایاس* (Ibn Iyas) می گوید که امام شافعی* [یکی از ائمه ی چهارگانه ی اهل سنت] در وصیتنامه اش خواسته بود که زنی به نام نفیسه از نوادگان پیغمبر بر جنازه ی او نماز بخواند. وصیت او را رعایت کردند و نفیسه بر جنازه ی او نماز گزارد ولی با پرده ای که کشیدند او را با تابوت میت از جمعیت حاضر جدا نمودند (۱۱۶). در قرن نهم هجری، زمانی که نظام خانه نشین کردن و حصر زنان در اوج خود بود، سلطان مصر خروج زن را از خانه به هر بهانه ای که باشد ممنوع کرد، مگر برای زن مرده شور (۱۱۷). ملاحظه می کنیم که چقدر از دوره ای که محمد به زنان اجازه می داد در مسجد نماز بگزارند و صورت و دستشان باز باشد فاصله داریم. پژوهش هایی فیلولوژیک در باره ی تاریخ حجاب هرچه وضعیت شوم و تیره بخت زن در جهان اسلام بدتر می شد، لباس زنانه نیز تحت تأثیر همین نظام حصرِ زن پیچیده تر می گشت. در صدر اسلام که اغلب اعراب هنوز چادرنشین بودند و روستاها از چادرهایی تشکیل می شد که در صحرا برپا داشته بودند، از هنر خیاطی کسی چیزی نمی دانست. تقسیم کار چندان در عمل دیده نمی شد و یک بافنده به تنهایی همهء کار را انجام می داد. بین لباس زنان و مردان چندان فرقی نبود و لباس در پیراهن بلند و یک تکه ای خلاصه می شد که تمام بدن را دربر می گرفت. بعدها، اعراب فاتح در جریان کشورگشایی های خود انواع پوشش و لباس و بسیاری از تجملات را از مردمان مغلوب وام گرفتند. ابن صیدا* سیاهه ی اقلامی را ارائه کرده است که نشان می دهد آنان چه چیزهایی را از ایرانیان و رومیان گرفتند (۱۱ ۸). در اسپانیا، اعراب به ویژه در آخرین دورهء امپراتوری خود، آنطور که دوزی (Dozy) می گوید (۱۱۷) بخش مهمی از طرز لباس و پوشش شهسواران (شوالیه های) اروپایی را اخذ کردند. در اینجا پاراگرافی را که این نویسنده به لباس زنان اختصاص داده عیناً نقل میکنیم: وقتی فیلیپ دوم ممنوع کرد که مورهای (les Maures) اسپانیا [یعنی آن ها که تبار شمال آفریقایی داشتند، مانند بربرها، اعراب، موریتانیایی ها] لباس ملی شان را بپوشند، یکی از مورها موسوم به مارمول فرانچیسکو نونیزمولی چنین گفت: لباس زن های ما به هیچ رو به سبک«مور»ها (اعراب و مسلمانان) نیست، بلکه لباس شهرستان است مثل لباس

کاستیل. در کشورهای دیگر مسلمان، آرایش مو، لباس، کفش با جاهای دیگر فرق میکند. چه کسی میتواند منکر شود که لباس زنانِ مورهای آفریقا و زنان ترک از لباس زنان غرناطه به کلی متفاوت است؟» (۱۲۰). وقتی نام چند نوع لباس را که در زمان محمد معمول بوده و از سنن و روایات کهن به دست می آوریم با آنچه بعدها معمول شده مقایسه کنیم، پیچیدگیفزایندهی لباس و پوشش به وضوح بر ما آشکار می شود. دوزی در«فرهنگِ نامِ لباس های اعراب» شمار قابل توجهی از اشیاء مربوط به لباس و پوششِ زنان و مردان را ذکر می کند و به منشأ خارجی آن ها اشاره می نماید. ما از بین لباس هایی که در قرن اول هجری پوشیده می شد تنها به آنهایی میپردازیم که در احکام قرآنی آمده و به موضوع پژوهش ما در باره ی حصرزنان مربوط می شود. بر اساس شناخت کنونی ما از زندگی و آداب و رسوم اعرابِ عصر پیش از اسلام، می توان به نحوی تقریباً قاطع گفت که در آن زمان هیچ قطعه لباسی که هدفش پوشاندن صورت زنان از نگاه مردان بوده باشد وجود نداشته است. چنانکه درباره ی جامعه ی عرب در زمان محمد، جامعهای که او قوانیناش را به آن دیکته کرد، نیز میتوان همین سخن را با قاطعیتی بیشتر اظهار داشت. در فصل پیشین اشاره ای داشتیم به اینکه محمد همراه با همسر اول و پسرعموی جوان خود برای ادای نماز جماعت به کعبه می رفتند. زنان تا آنجا در زندگی مشترکِعمومی مشارکت می ورزیدند که باعث نگرانی مردان [مکه] می شد، به طوری که آن ها می ترسیدند زنان و فرزندان شان جذب آئین جدید شوند (۱۲۱). هیچ چیز مانع از این نمی شد که روابط نزدیک و عادی روزمرهء زندگی بین دو جنس جریان داشته باشد. از این نقطه آغاز و از چنین وضعیتی که با نگاه مدرن هیچ امر عجیبی در آن ملاحظه نمی کنیم، به تدریج به حالتی از جدایی شدید بین مردان و زنان رسیده ایم. ابتدا محمد مقرر کرد که زنان آزاد با پوشیدنِ «جلباب» خود را از کنیزان متمایز سازند. او این تکلیف را در حکمی قرآنی، که پیش از این نقل کردیم، بیان نمود (۱۲۲). برای این جلباب، محدثین و مفسرین سنت توضیح کافی نداده اند. از آن پس، مباحثات فراوان برانگیخته شد که پی آمد آن ها وخامت بیشترِ اوضاع و خواری و تحقیر بازهم بیشترِزنان بود. اگر مسأله را به نحوی عمیق تر و با برخورد انتقادی بیشتری بررسی کنیم ممکن است بتوانیم شکل اینجلبابرا تعیین کنیم و در نتیجه بتوانیم لباس زن را آنطور که محمد منظور داشت به تصور درآوریم. واژه ی جلباب، آنطور که در فرهنگ لغت آمده، دقیقاًبه معنای پیراهن است. جوهری*- لغوی معروف- معتقد است که جلباب لباس رو بوده شبیه شال بزرگ یا مانتویی که به آن ملحفه میگویند. ابن صیدا در کتاب مُخَصِّص میگوید که جلباب به معنای ملایه، نوعی مانتو است (۱۲۳). این مانتو رامِرط(mirt) نیز می نامند. به عقیدهء جوهری مرطهامانتوهایی هستند از پشم یا از پنبه و ابریشم که برای پوشش بدن به کار می رود. ابن صیدا نیز همین نکته را بدین نحو بیان می کند: مرط مانتوییست که از آن به عنوانازاراستفاده می کنند. از این بررسی کوتاهِ لغوی به سادگی می توان استنتاج کرد که جلباب می تواند پیراهن باشد یا مانتو یا شال. معنای پیراهن را بلافاصله باید کنار گذارد زیرا با حکم قرآنی انطباق ندارد. در واقع، قرآن به زنان مؤمن دستور می داده که جلباب را بر سر خود بکشند، حال آنکه پیراهن با توجه به شکلی که دارد به وضوح مشمول چنین قاعده ای نمی شود. برعکس، لباسی که شکل مانتو یا شال دارد کاملاًبا آن مناسب است. بنابر این، حق داریم واژه یجلبابرا به شال یا مانتو ترجمه کنیم. مضافاًبر اینکه این ترجمه از این لحاظ درست تر است که مِرط لباسی عمومی بوده که زنان روی لباس های دیگرشان می پوشیده اند. خلاصه آنکه در اینجا به هیچ رو سخن از قطعه لباسی نیست که مخصوصاًبرای پوشیدنِصورت باشد: ازاریاجلبابرا صرفاً به گونهای میپوشیدهاند که سر و بخشی از صورت را بپوشاند تا آنطور که محمد میخواسته است نشان تمایز زنان آزاد باشد. دو سه سال پس از تکلیف حجاب، محمد قاعده ی حصر و خانه نشینی را برای زنان خود وضع کرد. این دو فرمان که به یکدیگر وابسته اند، به گونه ای یکدیگر را تشدید کردند و در فاصله ای اندک اهمیتی چنان زیاد پیدا کردند که با برِدنسبتاًمحدودشان در آغاز کار تناسبی نداشت. واضح است که در آغاز کار امکان داشت که فرد آن ها را رعایت نکند و خدشه ای هم به دین اش وارد نگردد. ولی چنانکه خواهیم دید این اهمیت از آنجا حاصل شد که نهادهای همزمان، مانند برده داری، آن قواعد را مورد تأیید قرار دادند. اما سخن فعلی ما محدود به مسألهء حجاب و لباس

هایی ست که به ویژه برای پوشاندنِ صورت ایجاد شده است. پیش از این گفتیم که نزد اعرابِزمان محمد قطعه لباسی وجود نداشت که هدف خاص آن پوشاندن صورت زن باشد. در سنن و روایات، زمانی که از پوشش زنانه صحبت می شود چیزی جزازاروجلباب، جزدِرّیا پیراهن، جزخِمار (نوعی روسری) مورد نظر نیست. با اطمینان می توانیم گفت که این لباس ها را همه ی زنان در زمان محمد می پوشیده اند (۱۲۴). نوشتارهای آن دوره از چیز دیگری جز این ها سخن نمی گویند. آن ها تا چندی پس از وفات محمد نیز به عنوان لباس های کلاسیک باقی ماندند (۱۲۵). اما در قرن های اول و دوم هجری «نقاب» و «برقع» وارد آداب و رسوم شد. این ها دو نوع حجاب اند که هدف از آن ها پوشاندنِصورت است. در اینجا توضیحی را که دوزی (Dozy) در این باره می دهد می آوریم و سپس آنچه را که خود در باره ی تاریخ حجاب یافته ایم ذکر خواهیم کرد. دوزی می گوید: «تا اینجا ما به اصطلاحی دست نیافته ایم که به معنای حجابی باشد که در آن دو سوراخ برای چشم تعبیه کنند. با وجود این، چنین حجابی باید معمول بوده باشد زیرا جهانگردان از آن سخن می گویند. فعل نَقَبَدر عربی و در عبری که به معنای perfovarit است. بنابر این، طبیعی ست بتوان فرض کرد که واژه ی نقب به معنایvelum sunt foramina باشد. همین نکته را ابن جنی*صریحاً چنین تأیید می کند: النقاب ان تعمد المرأه الی برقع فتنقب منه موضع العین: نقاب این است که زن برقعی بر چهره زند و جای دو چشم را در آن تعبیه کند (Commentaire sur les poésie de Motenabbi, m. ۱۲۶, p. ۲۲۰) در سفرنامه ی وان گیستله (Voyage van Mher Joos van Ghistelet, p. ۲۳ T) میخوانیم: «زنان روستایی جلوی صورت قطعه پارچه ای می اندازند که دو سوراخ در آن تعبیه شده و از خلال آن ها می توانند ببینند» بلون (Belon) نیز در Observations p. ۲۳۳ همین را می گوید: «روشی که روستائیان عرب و مصری دارند نوعی ماسک است، بسیار زشت؛ زیرا تنها چند پارچه ی پنبه ای سیاه یا به رنگ دیگر را جلوی چشم می گذارند که جلوی صورتشان آویزان است و به سمت چانه باریک می شود، مثل دهان بندِدوشیزه ای که barbute نامیده می شود و برای آنکه بتوانند ببینند دو سوراخ مقابل چشم در آن تعبیه می کنند. به طوری که آن ها با چنان نقابی بر چهره شبیه کسانی می شوند که روز جمعهء مقدس در رم یا اوینیون به دوئل می پردازند (نک.به,Pietra della Valle Viaggi, t.I, p. ۱ ۸۷). شاهزاده Radzivill نیز (نک.به Jerosolymitana peregrinatio, p. ۱ ۸۷) در سخن از دختران روستا می گوید: «حجابشان یک تکه پارچه ی پنبه ای ست که در آن مقابل چشم سوراخی تعبیه می کنند؛ باد به آسانی حجاب را بلند می کند و دیدن صورتشان سخت نیست»در کتابی تحت عنوان A Relation of a Journey Begun, An. DOM ۱۶۱۰, p. ۲۰۷ چنین می خوانیم: زنان روستایی «صورت را با قطعه پارچه ای می پوشانند بسیار زشت، و در آن در مقابل چشم سوراخ تعبیه میکنند». در گزارش کوپن (Coppin, Le Bouclier de l'Europe, p. ۲۱۷) نیز چنین آمده است: «نقاب دختران افراد مرفه تافته ی قرمزی ست و نقاب فقرا پارچه ای ست سفید یا آبی و در هر دو نوع، مقابل دو چشم دو سوراخ کوچک تعبیه می کنند تا کسانی که پشت این نقاب پنهان شده اند بتوانند ببینند و راه را تشخیص دهند»چنین حجابی را زنان چادرنشین مصری نیز می پوشیدند. در گزارش هلفریچ (Kurtzer und wahrhaffiger Bericht von der Rayszn f° ۳ ۸۷ v°) آمده است: «آنها چهرهشان را با تکهای از پارچه میپوشانند که در آن دو سوراخ تعبیه کردهاند تا بتوانند از خلال آن ببینند». روژه نیز در کتاب سرزمین مقدس (Roger, La Terre sainte, p. ۲۰ ۸) همین را در صحبت از زنان چادر نشین سوریه میگوید: «جلوی صورت پارچهای دارند که در برابر چشم، در آن سوراخ تعبیه میکنند» (۱۲۶). بنابر این، حجابی که نقاب نامیده می شود معمول ترین شکل آن بود. چنین حجابی به هیچ رو در زمان محمد معمول نبود. در سنن و روایات، ما حتی یک مورد نیافته ایم که بتواند ما را به تأیید چنین امری وادارد. در آن زمان نقاب، تنها در مواردی استثنائی و به عنوان لباسی فوق العاده معمول بود. در روایات آمده است که عایشه یک بار با نقاب از خانه بیرون رفت (۱۲۷) تا یک اسیر یهودی به نام صافیه را ببیند که به دروازهء مدینه رسیده و محمد او را تازه آزاد کرده بود تا وی را به شمار همسرانش بیفزاید. این نکته که در روایات به عنوان امری استثنائی

معرفی شده قطعاًنشان نمی دهد که استعمال حجاب امری قدیمی بوده است. مضافاً بر اینکه گفته ی ابن سیرین* دائر بر اینکه استعمال نقاب چیزی جز یک مد نبوده است (۱۲۸) نتیجه گیری ما را تأیید می کند. وی که یکی از علمای قرن اول هجری بود در سال ۱۱۰ بعد از هجرت درگذشت (۱۲۷).بنابر این، میتوانیم چنین فرض کنیم که مدِنقاب در نیمه ی دوم قرن اول هجری به وجود آمده است. نقاب این مد کاملاًاسلامی که تقریباًنزد همگان معمول شد، همان گونه که دوزی هم خاطرنشان کرده نزد مسیحیان سیسیل نیز در قرن ششم هجری رواجی یافت. در اینجا متنی از ابن جُبیر*می آوریم که به هنگام صحبت از پایتخت سیسیل به این امر اشاره می کند: «زنان مسیحیاین شهر در آداب سخن گفتن و نحوه ی حجاب خویش و پوشش مانتو از مدِزنان مسلمان پیروی می کنند. به مناسبت عید امسال میلاد مسیح، آن ها با قبای ابریشمین طلائی رنگ که مانتوی ظریفی آن را می پوشاند از خانه خارج شده بودند با شال رنگین و کفش های ظریف طلایی رنگ زنانه در کلیساها و شبستان ها خرامان راه می رفتند، سنگین از گردن بندها با آرایش چهره و عطر، درست به سبک آرایش زنان مسلمان (۱۳۰). امکان دارد که مشاهده ی ابن جُبَیر تنها در باره ی زنان مسلمانی حقیقت داشته که مسیحی شده بوده اند و هنوز لباس و آداب زنان مسلمان را برای خویش نگه داشته بوده اند. آنچه مسلم است و برای ما اهمیت دارد همگانی شدنِ نقاباست. نقاب، رسم جدید قرن اول هجری، که منظور از آن پوشیدن کامل چهره ی زن بود تحت الشعاع حجابی از نوع دیگر قرار گرفت به نام برقع که به همان منظور ایجاد شده بود. استعمال همگانی برقع تقریباً در همان دوره ای رایج بوده که نقاب رواج داشته است. به عقیده ی جوهری*، لغوی معروف، برقع به معنای ابزار و جهازیست که به حیوانات بارکش میبندند و نیز بخشی از لباس زنان صحرانشین. درباره ی نقش و جایگاه خاص این لباس اظهار نظر قطعی کردن خالی از دقت است. آیا استفاده از آن برای حفاظت از شدت گرمای هوا بوده یا حفاظت از حشرات؟ آیا برای حفظ صورت زنان بدَوی از نگاه مردان بوده است؟ پاسخ قطعی برای این سؤال نداریم. با وجود این، میتوان فرض کرد که هدف چیزی غیر از حصر و خانه نشینیزن بوده است. روایات مربوط به صحرانشینان و اعراب پیش از اسلام نمونه هایی به دست میدهند که در آن مردان حجاب به کار میگرفته اند و این به نظر ما طبعاً ناشی از اوضاع خاصیست که معیشت مبتنی بر راهزنی و جنگها و انتقامجوییها ایجاب میکرده است. لغتنامهها و ادبیات اطلاعات مفیدی به ما نمیدهند و در بارهی این نوع لباس که در زندگی اعراب عهد قدیم عمومیت نداشته و بعدها استعمال آن به صورتی عادی درآمده است وضوح چندانی ندارند. ما توضیحات زیر را که درباره ی لباسیست به همین نام [برقع] در دورهای متأخرتر، از دوزی (Dozy) به وام گرفته ایم: «می دانیم که در اشعار شاعران عرب مانند المتنبی، ابوالعلاء و دیگران از برقع نام برده شده (با ملاحظهی شعری که جُعبری*نقل کرده میتوان حدس زد که برقع سابقاًبه رنگ های مختلف خال خالی بوده است) و اینکه این شاعران غالباً در استعاره های خویش از این حجاب یاد میکنند. با وجود این، در قرون وسطای تاریخ عرب، به نظر می رسد که این حجاب از تداول افتاده و جای آن به انواع دیگری از حجاب داده شده بوده است. در واقع، گمان می کنم، بیهوده است به دنبال این واژه در کتاب هزار و یک شب بگردیم زیرا در این اثر از انواع متعدد دیگری از حجاب نام برده شده است. اگر اشتباه نکنم تنها در آغاز قرن پیش [نوزدهم] است که در مصر از برقع سراغداریم. کنت شابرول (در کتاب وصف سرزمین مصرLa description de l'Egypte) ، ج. ۱ ۸ص ۱۱۴) چنین می نویسد: «برقع، حجابی ست که چهره را از بالای پیشانی می پوشاند و نیز از دو طرف به کلاه وصل است. قطعه ای ست از پارچهء وال یا کتان سفید و نازک به پهنای صورت که تا زانوها آویزان است. برای هر زنی که ازخانه خارج می شود این حجاب ضروری ست». در کتاب پوکوکه(Pococke, Beschrijving van het Oosten t. ۱, p. ۳۲۰) چنین می خوانیم: «زنان طبقات عامه جلوی صورت از بالای بینی نوعی پیش بند می اندازند که با یک نوار به کلاه وصل است». در گزارش ویتمن: (Wittman, Travels in Asiatic Turkey, Syria and Egypt, p. ۳۷۴) آمده است: «یک قطعه پارچه ی ابریشمی سیاه کاملاًکار حجاب را می کند، به طوری که چیزی از چهره جز چشم ها را نمی توان دید.» (نویسنده این را در باره ی زنان عامه می گوید. در تصویر

شمارهی ۲۰ میتوان لباس یک زن اهل قاهره را که از وضعیت بهتری برخوردار است مشاهده کرد. در این تصویر برقع سیاه حتی از نیمهء بدن پایین تر نمی رود). واژهی برقع به همان معنی ست که واژهء ترکی یشمق [یاشماق = چارقد بزرگ/ کلاغی؟]،زیرا در کتاب ترنر (M. Turner, Journal of a Tour in the Levant, t. II, p. ۳۰۸) میخوانیم که این جهانگرد در سفر خود از دمیاط تا اسکندریه با زنان قبطی همراه شده که «حجابشان یشمقی بلند و سیاه بوده که از نوک بینی تا زانوها را می پوشانده است». همین جهانگرد در جای دیگر (همانجا، ص ۳۷۶) در بارهی زنان طبقات عامه در قاهره می گوید: «به این روسری، روی پیشانی و با کمک برخی قطعات تزیینی طلائی، نقره ای یا مفرغی، یشمقی (حجابی) از پارچهی سیاه پنبهای یا ابریشمی آویزان است که تمام چهره را به استثنای چشمها می پوشاند و تا سینه و گاه تا زانوها می رسد». و بالاخره در اثر زیبای لان (M. Lane, Modern Egytians, t. ۱, p. ۶۱) چنین آمده است. «برقع یا حجابِصورت (مربوط به زنان طبقات بالا و متوسط) نوار بلند و سفیدی ست از وال که همه ی صورت را به استثنای چشم ها می پوشاند و تقریباًتا پاها می رسد. این نوارِ پهن از بالاترین قسمت با کمک نوار باریکی از پیشانی می گذرد، در حالی که دو طرف بالای حجاب به نوار دیگری که دورِسر را گرفته دوخته شده است. همین مؤلف، کمی بعدتر (همانجا، ج۱، ص ۶۴) میگوید که زنان عامه برقعی از نوع کرِپ سیاه و زمخت می زنند. برخی از آن ها هم که از اخلاف پیامبر هستند برقع سبز رنگ دارند». و سرانجام در جای دیگری (همانجا، ج. ۱ص ۶۶و ۷۷) زیورِبرقع را بدین گونه شرح میدهد: «بخش بالای برقعِ سیاهغالباً با مروارید مصنوعی، با سکه های ریز طلا و زیورهای دیگری از همین فلز، ریز و پهن که به آن برق می گویند مزین است، گاه دانه های مرجان و زیر آن سکه ای از طلا؛ و در مواردی دیگر با سکه های کوچک نقره ای کم ارزش؛ و معمول تر یک جفت زنجیر مفرغی یا نقره ای ست که هرکدام به یکی از دو طرف بالای برقع دوخته شده است. این ها را عیون [چشم ها] می نامند. شکل برقع را در کتاب لان (ج. ۱،ص۶۲، ۶۴، ۶۵و۶۶) می توان دید و نیز در شرح سرزمین مصر (اطلس،ج. ۱، نقشه E۴۱). امروزه حجاب معمول در مصر از همین نوع است. در سوریه زنان صحرانشینان موسوم به قبلیس (keblis) برقع می زنند (Burckhardt, Notes on the Bedouins and Wababys, p. ۲۷.) در ساحل سوریه این نوع حجاب نیز رایج است. (نگاه کنید به Turner, Journal of the Tour in the Levant, t. II, p. ۱۰۵, ۳۰۴.) در بارهی شبه جزیره ی عربستان نیز باید گفت که امروز زنان مکه، جده و مدینه برقع می زنند، برقعی به رنگ سفید یا آبی(Burckhardt, Travels in Arabia, t. II, p. ۲۴۳). در قرن چهاردهم [میلادی] ظاهراً برقع در شیراز معمول بوده زیرا ابن بطوطه (سفرنامه، ترجمهی de Gayango f° ۸۳ V) °در سخن از زنان این شهر میگوید: آن ها پیچیده در ملافه و برقع زده [در چادر و پیچه] از خانه خارج می شوند، به طوری که چیزی از آنان نمی توان دید. در سوریه زنان صحرانشینان موسوم به قبلیس (keblis) برقع می زنند (Burckhardt, Notes on the Bedouins and Wababys, p. ۲۷.) در ساحل سوریه این نوع حجاب نیز رایج است. (نگاه کنید به Turner, Journal of the Tour in the Levant, t. II, p. ۱۰۵, ۳۰۴.) در بارهی شبه جزیره ی عربستان نیز باید گفت که امروز زنان مکه، جده و مدینه برقع می زنند، برقعی به رنگ سفید یا آبی(Burckhardt, Travels in Arabia, t. II, p. ۲۴۳). در قرن چهاردهم [میلادی] ظاهراً برقع در شیراز معمول بوده زیرا ابن بطوطه (سفرنامه، ترجمهی de Gayango f° ۸۳ V) °در سخن از زنان این شهر میگوید: آن ها پیچیده در ملافه و برقع زده [در چادر و پیچه] از خانه خارج می شوند، به طوری که چیزی از آنان نمی توان دید.باید این نکته را نیز ذکر کنم که در ماوراء النهر، اصطلاح برقع نه به معنیحجاب چهره، بلکه نوعی حجاب بزرگ یا مانتویی ست که زن خود را کاملاًدر آن می پیچد. در گزارش فریزر (Fraser, Journey into Khorasan, append.E, p. ۸۷) میخوانیم: «زنان چادر یا ملافهء ابریشمی به نام برقع بر خود می افکنند که از سرتا پا را می پوشاند ولی در نزدیکی چشم سوراخ کوچکی باز می گذارند به شکل تور، از آن نوع که نزد ایرانی ها رایج است (این تنها شامل زنانی می شود که در شهرها سکونت دارند. اما زنان روستاها صورتشان باز است همان

گونه که زنـان سالخوردهء شـهر (همانجا ص ۸۶) و در جـای دیگر (همانجا ص ۱۰) میگوید: زنان در شـهرها و روسـتاها مانند دیگر کشورهای اسلامی حجاب دارند و برقع می زنند که از سر تا پا را در بر می گیرد» (۱۳۱). این تحقیق دوزی (Dozy) نشان می دهد که برقع در نواحی مختلف و در اشـکال متنوع وجود داشـته است. اینکه این لبـاس از کجـا منشـأ گرفته به روشـنی معلوم نیست و به ندرت در ادبیات کهن از آن یاد شده است. قدیم ترین متنی که در آن از برقع نام برده شده شـعری ست از سُـهیم،برده ای از طایفهء بنی الحشس (۱۳۲) که درزمان خلیفه عمر کشته شد. علاوه بر این، در «حماسه» نیز (Hamassah p. ۷۵, ۲۳° éd. Freytag) جملهای هست که به این لباس اشاره دارد. التبریزی، مفسـر و شارح معروف که به شـرح این مجموعه از اشـعار کهن کوشـیده است نقل می کند که شاعری به نام القتّال با پوشیدن لباس یک زن و با زدنِبرقع، توانست از انتقام دشمنانش فرار کند (۱۳۳). باز در جای دیگری از «حماسه»، در شـعری. از برقع نام می برد ولی به عنوان بخشـی از ابزار و جهازی که به حیوانات بارکش می بندنـد (۱۳۴). چنین است کهن ترین متونی که وجود این لبـاس را گواهی می دهنـد و توضیـحات رضـایت بخش تری جز آنچه در بالا آوردیم از آن هـا نمی توان اسـتنتاج کرد. در اینجـا به واقعه ای اشـاره می کنیم که نشان می دهـد چقـدر شایسـته است جانب احتیاط در پیش گیریم. در جریـان پژوهشـی که برای یافتنِمنشأ برقع داشتیم به قطعه شـعری برخوردیم که عمر بن ابی ربیعه در یکی از اسـتعاره های شـاعرانهی خود از قنـاع سـخن میگویـد، حـال آنکه میـدانیم قنـاع پارچهـایست که هم مردان و هم زنـان بر سر میافکننـد. شاعر اگر میخواست به خوبی میتوانست به جای تَقَنّعَکه به معنی اسـتفاده از قناع است ازتَتبرقعَ که به معنی برقع زدن است اسـتفاده کنـد، بدون آنکه به وزن شعر و قافیهء آن لطمه ای وارد آید (۱۳۵). بنابراین، اینکه شاعری در صدر اسلام چنین واژه ای به کار برده، به نظر می رسـد نشـانه ی نـدرت اسـتعمال حجـابی ست که چهره را بپوشانـد. ۱۰۱-Dansla revue Bijdragen tot de taal en-landen kunde van Nederlandsch-Indie, ۵° vol., ۱° mai ۱۸۹۶. ۱۰۲- مسلم، یاد شده، ج. ۱، ص ۴۰۱: اذهب فانظر الیها. ۱۰۳- حسن الاسوهٔ، یاد شده، ص ۱۲۵: و عن أنس قـال قال عمر یا رسول الله إن نساءک یـدخلن علیهن البر و الفاجر فلو أمرت أمهـات المؤمنین بالحجاب. ۱۰۴- بخاری، یاد شـده، ج. ۳، ص ۱۶۰: قـالت عائشـهٔ کان عمر یقول لرسول الله احجب نساءک. ۱۰۵- همان، ج. ۳، ص ۱۶۰. ۱۰۶- مسلم، بخاری و دیگران. ۱۰۷- طبری، تفسیر، ج. ۲، ص ۲۴: و قال آخرون کان ذلک فی بیت ام سلمهٔ. ۱۰۸- همان، ج. ۲۲، ص ۲۵؛ ابن سعد، طبقات، ج. ۸ ص ۱۲۶. ۱۰۹- تفسیر، یاد شده، ج. ۲۲، ص ۲۵؛ ابن سعد، یاد شده، ج. ۸، ص ۱۲۵ (که با مأخذ پیشین کاملاً منطبق نیست). نک. به بخاری، یاد شده، ج. ۳، ص ۱۶۰ (که با گفتهء طبری منطبق است). ۱۱۰- قرآن، سورهء ۳۲، آیهء ۵۹. ۱۱۱- تفسیر، یاد شده، ج. ۲۲، ص ۳۰؛ ابن سـعد، یاد شده، ص ۱۲۶. ۱۱۲- باقوری، فقه، ج. ۲، ص ۱۰۵: و وجهه الامـام باتفـاق المسـلمین علی منع النسـاء مـن الخروج. ۱۱۳- حسـن الاـسوهٔ، ص ۹۴. Fakihi, p. ۲, éd. Wustunfeld -۱۱۴ ذکر الطواف بالجراری الأجرار و الإماء بمکهٔ اذا بلغن ... و جعلوا علیها حلیاً إن کان لهم ثم أدخلوها المسجد الحرام مکشوفـهٔ الرأس بارزته حتی تطوف بالبیت و الناس ینظرون الیها و یبـدونها أبصارهم فیقولون مَن هذه فیقال فلانهٔ بنت فلان ان کـانت حرهٔ و مولـدهٔ آل فلان ان کانت مولـدهٔ. ۱۱۵- مـا این اطلاعـات را از آقای آرنـدونک گرفته ایم که در لیـدن دربارهء تاریخ امامـان یمن به تحقیق مشـغول است و منبع وی دستنوشـته ای ست موجود در کتابخـانهء موزهء بریتانیا. ۱۱۶- ابن ایاس، تاریخ مصر، چاپ بولاق، ج. ۱، ص ۳۳. ۱۱۷- همانجا، ج. ۲، ص ۲۱. ثم انه (أی الأشرف برسبای) نادی بأن إمرأهٔ لاتخرج من بیتها مطلقاً فکانت الغاسلـهٔ اذا أرادت التوجه الی میتـهٔ تأخـذ ورقـهٔ من المحتسب و تجعلهـا فی رأسـها حتی تمشـی فی السوق ۱۱۸- نک. به ابن صـیدا، المخصص، ج. ۴ فصل های مربوط به لباس زنان و اثاثهء خانه. ۱۱۹- دوزی، فرهنگ تفصیلی نام لباس ها نزد اعراب. ۱۲۰- همانجا، ج. ۲، ص ۲۱. ۱۲۱- بخاری، صحیح، ج. ۱، ص ۳۱۹. فانا قد خشینا ان یفتن ابناءنا و نساءنا. ۱۲۲- نک. به ص ۶۸-۶۹ کتاب فرانسه. ۱۲۳- ابن صـیدا، یاد شده، ج. ۴، ص ۷۶. الملحفـهٔ - الملاـهٔ و اللبـاس الـذی فوق سائر اللباس من دثار البرد و نحوه - المرط ملحفهٔ یؤتزهـا الجلباب الملاءهٔ. و نیز همانجا ص ۹۴: الجلباب هو القمیص و قـد تقدم انه الملاءهٔ. ۱۲۴- ابن سـعد، یاد شده، ج. ۸، ص ۶۹.

کانت میمونهٔ تضلی فی الدرع و الخمار و لیس علیها ازار. ۱۲۵- طبری، تفسیر، ج. ۲، ص۲۰۵: ان شریحاً کان یمتع بخمسمأهٔ قلت لعامر ما وسط ذلک قال ثیابها فی بیتها درع خمار و ملحفهٔ و جلباب. ۱۲۶- دوزی، فرهنگ تفصیلی نام لباس ها نزد اعراب، ص ۴۲۴ و بعد. ۱۲۷- ابن سعد، یاد شده، ج. ۸، ص ۹۰. فسمع بها نساء الانصار و بجمالها فجئن ینظرن الیها و جاءت عائشهٔ متنقبهٔ حتی دخلت علیها فعرفها النبی. ۱۲۸- Lisan: واژهء «نقاب» ۱۲۹- ابن قتیبهٔ: کتاب المعارف ۱۳۰- ابن جبیر، سفر به سیسیل. من از ترجمه ای که Amari از متن عربی [به فرانسوی] کرده سود جسته ام. اینک اصل عربی متن: «و زیّ النصرانیات فی هذه المدینهٔ زی نساء المسلمین فصیحات الالسن ملتحفات متنقبات خرجن فی هذا العید المذکور و قد لبسن ثیاب الحریر المذهّب و التحفن باللحف الرائقهٔ و انتقبن بالنقب الملونهٔ و انتعلن الاخفاف المذهبهٔ و برزن لکنائسهن أو کنسهن حاملات جمیع زینهٔ نساء المسلمین من التحلی و التخضب و التعطر». ۱۳۱- دوزی، یاد شده، صص ۶۶،۶۵، ۶۷ و ۶۸. ۱۳۲- ما این نکته را به نقل از آقای سنوک، از آقای نولدکه به وام گرفته ایم و مأخذ آن دستویسی ست قدیمی از لایپزیگ. ۱۳۳- Hamassa, Freitag, p. 95. ثم خرج القتال هارباً و أصحاب القتیل یطلبونه فمر بإبنهٔ عم له تدعی زینب متنحیهٔ عن الماء فدخل علیها فقالت ویحک قال القی علیَّ ثیابکِ فألقت علیه ثیابها و البسته برقعها. ۱۳۴- همان، ص ۵۴۱. عهدت بها وحشاً علیها براقع و هذی وحوش أصبحت لم تبرقع ۱۳۵- همان، ص ۵۵۲. و لما تفاوضنا الحدیث و أسفرت وجوه زهاها الحسن أن تتقنعا ۱۳۶- بخاری، صحیح، ج. ۳، ص ۱۹. (منتشر شده در آرش شماره ۸۷

کلام جدید

عبدالحمید آکوچکیان

در تعریف علم کلام آمده است: علمی است که دربارهٔ عقاید اسلامی، یعنی آنچه از نظر اسلام باید بدان معتقد بود و ایمان داشت، بحث می‌کند؛ به این شکل که آنها را توضیح می‌دهد و دربارهٔ آنها استدلال می‌کند و از آنها دفاع می‌نماید و جواب شکوک و شبهاتی را که در مورد آن وارد می‌شود، می‌دهد.[۱] در حقیقت متکلم، متعهد به دفاع از مذهبی از مذاهب است. این دفاع متعهدانه از سویی می‌تواند با پاسخگویی به شبهات و دفاع از حریم دین در برابر اندیشه‌های مخالف باشد.با تحولی که در علوم و معارف بشری به ویژه پس از دوران روشنگری (سده‌های ۱۷و ۱۸م) تا به امروز به وجود آمد، مجموعه‌ای از آرای فلسفی، عرفانی و یا اندیشه‌های علمی جدید با بخشی از معتقدات و باورهای پیشین که نوعاً صبغه‌ای دینی دارند، در تعارض افتادند. از وظایف اصلی عدم کلام نیز همچنان دادن پاسخی مناسب و پذیرفتنی به این اشکالات است. در این دوره، اشکالات نوین، معمولاً ـ نیازمند پاسخ‌های نوین نیز می‌باشند که نمی‌توان همگی آنها را با ابزارهای پیشین تأمین نمود. از این رو، علم کلام با دسترسی به این ابزار جدید (مانند: نظریه‌های فلسفی و یا ابداعات کلامی) وارد دوران جدیدی می‌شود که در اصطلاح به آن «کلام جدید» گفته می‌شود.از این رو، کلام جدید در حقیقت ادامهٔ جریان کلام قدیم است، منتها در برابر شبهات جدید و پرسش‌های جدید مبادرت به طرح پاسخ‌هایی جدید متناسب با افق فکری انسان امروز می‌نماید.در این میان، همان گونه که کلام قدیم با احکام فلسفی زمان خویش است، کلام جدید نیز از آراء فلسفی جدید بهره می‌برد و با آن مرتبط است.موضوعاز آنجایی که وحدت مسایل علم کلام اعتباری است و دارای موضوعات متعدد و نامشابه است، از این رو آنچه به این موضوعات متعدد وحدت می‌بخشد، غرض و هدف مشترک است نه موضوع واحد. از این رو ضرورتی ندارد که در جستجوی موضوع واحدی برای علم کلام باشیم.[۲] از این است که گفته می‌شود علم کلام یک علم بدون موضوع است و شخص متکلم بسته به نوع شبهات و پرسش‌های جدید، حوزه و دامنهٔ پاسخ‌های خویش را انتخاب می‌کند.به علاوه در دنیای امروز بسیاری از این پرسش‌های کلامی صبغهٔ دین شناختی نیز یافته‌اند. بنابراین کلام جدید ناچار است وارد این عرصه نیز بشود. دین شناسی نگاهی است به دین از بیرون دین؛ از این رو کلام جدید، گاهی فلسفهٔ دین نامیده می‌شود. فلسفهٔ دین، امروزه مفهومی اعمّ دارد که هم کلام قدیم را و هم کلام جدید را در برمی‌گیرد. دین

شناسی معنی نگرش به دین به عنوان معرفتی از معارف و یافتن احکام آن و یا نگرش روانکاوانه به آن. دین شناسی با این معانی بر کل بحث‌های پیشین علم کلام افزوده می‌شود.در واقع، کلام دینی در دفاع از حقیقت است و فلسفهٔ دین در پی کشف این حقیقت و این دو، بر روی هم مفاد کلام جدید را تشکیل می‌دهند.فایده و کاربردکلام جدید و به ویژه بخش متأخر آن یعنی فلسفهٔ دین، چون حاوی پرسش و پاسخ‌هایی در باب حقیقت و معنی زندگی است، در کنار پیش زمینه‌های فلسفی، آموزه‌های عرفانی، اخلاقی و روانشناختی را نیز در بردارد. از این رو، سهم فاخری در بازگشت انسان سرگشتهٔ امروز به دامن اندیشهٔ دینی دارد؛ امّا از منظری نوین و البته متفاوت با تلقی‌های کهن.به علاوه، مهمترین بازسازی در یک جامعهٔ دینی باید در کلام دینی صورت پذیرد، و احیای فکر دینی در عمیق‌ترین معنایش در حوزهٔ کلام طرح و محقق می‌شود. کلام دینی از پیش‌فرض‌های بیرون دینی متأثر می‌شود و در یک جامعهٔ دینی اگر بخواهیم احیایی به وجود بیاوریم، تنها راهش این است که دینداری خود را تصحیح کنیم و به سرچشمه‌های ناب آن بازگردیم؛ همان که در ادبیات انقلاب به آن اسلام ناب محمدی ـ صلّی الله علیه و آله ـ اطلاق می گردد. بدون اصلاح دینی، به اصلاح سیاسی و اجتماعی نیز موفق نمی‌شویم، از این رو بر کلام دینی توجه زیادی باید مصروف داشت. از این رو، در تحولی چشمگیر، با انقلاب اسلامی و تکیه گاه آن، یعنی اندیشه‌های امام راحل (ره)، تصویر نوینی از دین و بسیار متفاوت از تصویرهای رایج در باور دینداران، متولد شد. از این است که «اندیشهٔ احیای فکر دینی» در حقیقت متعلق به حوزهٔ کلام جدید است.[۳]و نیز اینک که دین در معرض حکومت است، انبوهی از شبهات و پرسش‌های متنوع مستحدثه، هم در جامعهٔ دینی و هم در جامعهٔ جهانی در برابر طرح می‌شود. توجه خاص به این وضعیت جدید جامعهٔ دینی و جامعهٔ جهانی، بازبینی، تکامل و گسترش علم کلام و ورود به عرصه‌های جدید و بکر را طلب می کند.تاریخچهعلم کلام از همان آغاز ظهور ادیان به اشکال گوناگون به وجود آمد و در طول زمان نسبتاً طولانی‌ای به دفاع از آموزه‌های دینی پرداخت. در اسلام، مکاتب کلامی گوناگونی همچون اشاعره و معتزله و نیز امامیه در چنین دوره‌ای به وجود آمدند و هر کدام صاحب سبک ویژهٔ خود شدند و آراء کلامی خویش را به کمال رسانیدند. چنان که به عنوان نمونه کلام شیعی در باب شرح و بیان اصول دین و اصول مذهب در دوره‌ای به کمال و استحکام قابل قبولی رسید. اگر چه در قرون متأخر به دلایلی جامعه شناختی، نشاط و رونق پیشین خود را از دست داد.[۴]امّا علم کلام جدید از آن رو که ادامهٔ بی‌انقطاع کلام قدیم است. گذشتهٔ آن را نیز شامل می‌شود. منتها اگر تحولاتی که پس از رنسانس رخ داد را سرمنشأ تحول در «انتظار جهان امروز از دین» بدانیم، می‌توان با مسامحه، آغاز آن را مقارن همین رویداد و حوادث پی در پی پس از آن، تا به امروز بدانیم. از این رو از آغاز ورود پرسش‌های تازه به عرصهٔ فرهنگ عمومی و نیز مراکز علمی، کلام جدید، آرام آرام خود را در مواجهه با آن نشان می‌دهد. این اتفاق هم در حوزهٔ ادیان غیرالهی و هم در حوزهٔ ادیان یهودی، مسیحی و مسلمان افتاد و هر کدام بسته به منابع دینی و ظرفیت‌های کلامی به گونه‌های متفاوتی با آن برخورد نمودند.[۵]آنچه در حوزهٔ شیعی روی داد، به دلیل دارا بودن منابع فلسفی و دین شناختی متفاوت، نتایج متفاوتی نیز از خود بروز داد. از نمونه‌های برجستهٔ آن می‌توان از نحوهٔ مقابله تئوریک قدرتمند علامه طباطبایی (ره) و استاد شهید مطهری (ره) در پاسخ‌گویی به آموزه‌های مارکسیستی نام برد.[۶] و یا تبیین «نظام حقوق زن در اسلام»[۷] تلاشی دیگر در برابر تفسیرهای ناروا در این باب است.اینک به میزانی که جوامع بشری داناتر و پیچیده‌تر می‌شوند، بخش دوم کلام جدید، یعنی فلسفهٔ دین، گسترش و عمیق بیشتری می‌یابد. و به همین میزان مرکز ثقل انتظار انسان امروز از دین، از بخش حقوقی و معارف استنباطی، به این بخش منتقل می گردد.امروز نیز به دلیل انقلاب جهانی اسلامی، این حوزه از علوم دینی، یکی از دوران پرکار و پرنشاط خویش را می گذراند.بنیانگذارانبرای کلام جدید شاید نتوان بنیانگذار مشخصی ذکر کرد. این علم به شکلی طبیعی و همگام با مقتضیات زمان رشد نموده است. امّا اگر بخواهیم در این میان به نام مشخصی اشاره کنیم، به دیوید هیوم (۱۷۷۶ ـ ۱۷۱۱) برمی‌خوریم. او کاوش‌هایی در بخش فلسفهٔ دین آغاز کرد. اثر عمدهٔ او رسالهٔ «دربارهٔ طبیعت انسانی» است. او بیش از هر فیلسوف دیگری، جهان روزمره را نقطهٔ آغاز آموزه‌های خود قرار دارد. به اعتقاد

او هیچ فیلسوفی هرگز نخواهد توانست ما را به ماورای تجربه‌های روزانه ببرد یا قواعدی مغایر تأملات حیات روزانه برای سلوک و رفتار در اختیار ما بگذارد.[۸] هیوم را بایـد از قائلان به «دین طبیعی»[۹] دانست.فلسفه دین در جوامع اسلامی به دلیل همزمان شدن تولـد تمدن غرب با دوران رکود در این جوامع، بیشتر در بخش احیای فکر دینی بروز یافت. در میان اندیشمندان اسلامی، می‌توان سیـد جمال الدین اسدآبادی، عبده، رشیـد رضا، محمد اقبال لاهوری و علامه محمد حسین طباطبایی را به عنوان چهره‌های شاخص در این بخش نـام برد.جایگـاه آن در قرآن و سنّتعلم کلاـم جدیـد، عیناً از همان جایگاهی در قرآن و سنّت برخوردار است که علم کلاـم پیشین برخوردار بود؛ چرا که این علم ادامـهٔ همـان تلاـش مـدافعانه از دین است، منتهـا بـا ابزاری در خور این عصـر.آنچه در سالهای آغازین بعثت روی داد و شیوه‌های بدیعی که در دعوت به اسلام از آن سود جسته می‌شد، رهیافت مناسبی در این زمینه در اختیار محققین کلام جدیـد قرار می‌دهـد. تکیهٔ بنیادین بر اندیشهٔ فلاح، رشد و رهایی[۱۰] که از عناصـر جذاب فلسفهٔ دین است، به علاوهٔ سادگی، صـراحت و آموزه‌هایی که از جنس زندگی‌اند و در دسترس همگان قرار دارند، اینک نیز همچنان شاکل قدرتمندی برای فلسـفهٔ دین اسـلامی شیعی است.به عنوان نمونه، تحلیل روزشـمار مأموریت «مصـعب بن عمیر» صـحابی رسول اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ و سـفیر ایشان به یثرت برای آموزش و تبلیغ، پیش از هجرت ایشان، بخشـی از این شـیوهٔ برگزیـده را توضیـح می‌دهد.از سوی دیگر فرآینـد دوبخشـی بودن دوران صـدر اسـلام و مضـامین متفـاوت آیات مکی و مـدنی، که یکی مربوط به دوران تولـد و دیگری شامل دوران اسـتقرار و توسعه است و نیز ثبت حوادث این دوره و پس از آن تا زمان آغاز غیبت کبری، جایگاه رفیع و ابزار قدرتمنـدی را برای این بخش از علـوم اسـلامی فراهم آورده است.مقـایسه بـا علـوم غیر اسـلامیفارق کلاـم جدیـد اسـلامی بـا دیگر انـدیشه‌های کلاـمی، و از آن جمله کلاـم غربی، در محتوا و نیز دامنـهٔ موضوعـات آن است.محتوای جـاری در کلام اسـلامی شیعه مستند به آموزه‌هایی است که در فرایند چند صد سالهٔ صدر اسلام و حضور ائمه معصومین ـ علیهم السّلام ـ و تربیت شاگردان زبده، در طوفان‌های تنـدی که بر فکر دینی وزید، مجال یافت سلسله اصولی را شـکل بدهد که نه تنها در محدودهٔ اصول پنجگانهٔ دین و مـذهب، که در بسیاری موضوعات جاری دیگر، بی‌تکیه بر قدرت حکومتی و تنها بر قوت اسـتدلال و اقناع، توانست مکتب کلامی ویژه‌ای را شـکل بدهـد که بیش از ادیان دیگر در منابع دینی و حافظهٔ تاریخی خود، مصالـح مؤثری برای تولیـد فکر کلامی داشـته باشد. از تکیه‌گاه‌های بی‌بدیل کلام شـیعی، حجم وسیع منابع روایی و استدلال‌های عقلی مندرج در آنها است. همین منابع عظیم، به خودی خود دامنهٔ موضوعات در دسترس اندیشهٔ کلامی را گسترش می‌دهد و به شکل اعجاب‌آوری رو به آینده دارد. پی نوشت ها [۱] . آیت الله مطهری، مرتضـی، آشـنایی بـا علوم اسـلامی، مبحث کلام، انتشارات صـدرا، بی‌تا، ص ۹ و ۱۶.[۲] . همان.[۳] . برای نمونه‌ای جـالب از آن ر.ک به: اقبـال لاـهوری، محمـد، احیای فکر دینی در اسـلام، ترجمه احمـد آرام.[۴] . برای مطالعـاتی در این زمینه ر.ک به: حلبی، علی اصغر، تاریخ علم کلام در ایران و اسلام، انتشارات اساطیر، چ اول، تهران، ۱۳۷۳، و نیز: آیت الله سبحانی، جعفر، محاضـرات فی الالهیـات، تلخیص علی ربانی گلپایگانی، موسسه انتشارات اسـلامی، چ سوم، قم، ۱۴۱۶؛ و نیز: ولفسـن، هری استرین، فلسفه علم کلام، ترجمه احمد آرام، انتشارات الهدی، چ اول، تهران، ۱۳۶۸ ش.[۵] . برای نمونه ر.ک به: آیت الله سبحانی، جعفر، مدخل مسائل جدید در علم کلام، مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق، چ اول، قم، ۱۳۷۵ ش.[۶] . علامه طباطبایی، سید محمد حسـین و آیت الله مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، انتشارات صدرا، ۵ جلد، چ دوم، قم، ۱۳۶۸.[۷] . در کتابی به همین نـام از آیت الله مطهری (ره).[۸] . برای دریـافت اطلاعات مفیـدی در این زمینه ر.ک: گردر، یوستین، دنیای سوفی (داسـتانی درباره تاریـخ فلسـفه). ترجمه حسن کامشاد، انتشارات نیلوفر، چ دوم، تهران، ۱۳۷۵، صص ۳۱۱ ـ ۳۲۷.[۹] . دین طـبیعی () متکی بر تجربهٔ لحظه‌ای آدمی از جهـان و در واقع مرتبـط بـا تجربه‌هـای روزانـهٔ او است. یک کودک جهان را چگونه تجربه می‌کنـد؟ بـدون پیش فرض‌های فلسـفی و کاملاً طبیعی و بسیار صریح و ساده؛ مبنای دینی طبیعی این گونه تجربه‌هاست.[۱۰] . عناصری که در مفاد شعار «قولوا لا اله الّا الله تفلحوا» وجود دارد.

اجتهاد، شهید نبرد تحجر و التقاط

حسن رحیم پور ازغدی

اشاره:آنچه در پی می‌آید، متن پیاده شدهٔ سخنرانی حسن رحیم‌پورازغدی است که در اردیبهشت ماه سال جاری در دانشکدهٔ مهندسی دانشگاه خواجه نصیرالدین طوسی تهران و در سالگرد شهادت استاد مطهری صورت پذیرفته و موضوع آن «تساهل نظری و عملی در منظر مطهری» بوده است.این جلسه قرار بود بصورت گفت‌وگو و مباحثه میان وی و دکتر عطأا... مهاجرانی درخصوص بحث «تساهل»برگزار گردد که به علت عدم حضور وزیر ارشاد - علیرغم وعدهٔ قبلی - تبدیل به سخنرانی سردبیر کتاب نقد شد:عنوان بحث، «تساهل در حوزه نظر و عمل» از دیدگاه استاد مطهری است. تا برادر محترم آقای مهاجرانی تشریف بیاورند و از نظرات ایشان هم بهره ببریم، بنده جهت پرهیز از اتلاف وقت دوستان، بحث را سر می‌گیرم. قاعدتاً این بحث، صبغه نظری خواهد داشت و ما اینجا به دنبال پروژه‌های افشاگری عالیجنابی و این قبیل مسائل نیستیم. فقط در پی آنیم که گفت‌وگو در حوزه تساهل مقداری شفاف‌تر شود و تکلیفمان را با کلمات دوپهلو تا حدودی روشن کنیم.«از اسلام فقط با یک نیرو می‌شود پاسداری کرد و آن علم است و آزادی دادن به افکار مخالف به شرط مواجهه صریح و روشن با آنها».با این سخن استاد مطهری، دو گروه موافق نیستند: یکی آنها که گمان می‌کنند با تحکیم سکوت؛ تعداد موافقین ما زیاد می‌شوند و ساکت کردن را با قانع کردن، اشتباه می‌گیرند و گروه دوم، کسانی که از تبدیل «معاند» و «مخالف» به «موافق»، بحث می‌کنند اما بدون انتظار تغییر مواضع از ناحیه مخالفان و معاندان.یعنی از آزادی دادن به افکار مخالف، بحث می‌شود اما بدون آن قیدی که استاد مطهری آورده که عبارت بود از «مواجهه صریح و شفاف با آنها».دوستان گاهی جلوتر هم می‌روند و به جای آزادی دادن به مخالف، می‌شود از تقویت و تجهیز مخالفین و گرفتن دست موافقین و مانع شدن آنها از دفاع هم سخن گفت.مطهری درعصری به عرصه آمد - و آن عصر همچنان ادامه دارد - که یک گرایش قوی در جامعه فرهنگی ایران، «دین» را به مثابه عنصری فانتزی و به عنوان دکور صحنه، وارد بحث‌ها می‌کرد - و هنوز می‌کند - تا از ادبیات مذهبی، یک حاشیه امنیتی و توجیهی برای نشر دکترین غیردینی بسازد و این بیماری، عوارض بالینیش همچنان حتی بعد از شهادت آقای مطهری ادامه دارد و شاید به همین علت است که اتحادیه‌های معرفتی ای که در همان سالها علیه خط مطهری تشکیل شد اتحادیه‌های خیلی معنی داری بود. مطهری در برابر خط تحریف دین، خاکریزی زد که آنها از این خاکریز نمی‌توانستند عبور کنند، یا باید او را از پا در می‌آوردند و یا راهشان را کج می‌کردند و برمی گشتند و آنها شق اول را برگزیدند. مطهری، خط تحریف دین را بر سر تضادهای دوگزینه‌ای و سؤالهای گریزناپذیر قرار داد و نگذاشت به اجمال و ابهام بگذرانند و عبور کنند. مطهری نشان داد - و هنوز نشان می‌دهد - که در سطح محور جناحهای مارکسیستی یا لیبرالی که در بدنه روشنفکری دینی، نفوذ می‌کردند و می‌کنند، چه کسانی حضور دارند و چه اتفاقاتی دارد می‌افتد. بزرگترها شاید یادشان باشد که مطهری تا زنده بود، سیبل انواع حملات بود. علتش همین بود که عرض کردم. شهادت بود که مطهری را از زیر بمباران شانتاژ خلاص کرد. یک دوره‌ای در همین کشور، کنار مطهری راه رفتن، هزینه داشت. یک عده دشمن با کینه‌های شتری که تمام نشدنی بود و یک عده دوستانی که هر کدام کار ده دشمن را می‌کنند و هیچوقت بدرستی نمی‌دانند بمبهایشان را کجا بریزند. ما نمی‌خواهیم با پیش کشیدن قصهٔ مطهری که با خون دل او شروع شد و با خون سر او مُهر خاتمت پذیرفت، گذشته را عوض کنیم و به تاریخی که سپری شده، دستور بدهیم. ما می‌خواهیم به خودمان دستور بدهیم. به خودمان دستور بدهیم که تجربه مطهری را که تجربه مهمی بود و برای ما خیلی گران تمام شد، دوباره تکرار نکنیم. مطهری را به موزه نفرستیم و خود او را تبدیل به یک فانتزی و تعارف نکنیم. مطهری در شرایط جدید، در جامعه ما یک بار دیگر به کالبدشکافی احتیاج دارد. باید گلوله‌ای که به سر او خورد از جمجمه‌اش بیرون آورده شود و درست مطالعه بشود که از چه اسلحه‌ای و با چه استدلال هایی شلیک شد و باید روشن شود که

نقطه عزیمت «خشونت» در صحنه گفت‌وگوی فرهنگی در این کشور در نیم قرن اخیر چه کسانی بوده‌اند.مطهری در دوران اغفال، اغفال دینی، یک «کمیته هوشیاری» تشکیل داد. وقتی لیبرالها و مارکسیستها که آن دوران، فضای حاکم بر محافل روشنفکری دینی و لائیک ما در قبضه آنها بود، ذهن بچه‌ها را در دانشگاهها شرطی می‌کردند که با شنیدن نام «دین»، به یاد خرافات بیفتند و از کلمه «جهاد»، به کلمه «خشونت» منتقل شوند و از «عرفان»، به تخدیر واز کلمهٔ «تکلیف»، بوی تجاوز به «حقوق بشر» به مشامشان برسد و از «آزادی»، به «نفی شریعت» منتقل شوند و اسلام را تکه تکه می‌کردند و هر تکه‌ای را متحجرین و روشنفکر مآبها با رویکردی مارکسیستی یا لیبرالی، در سردخانه‌های جناحی و خصوصی خود می‌گذاشتند تا یک وقتی مصرف کنند، در این شرایط مطهری سر رسید تا این کُدها را یک بیک بشکند و شکست. مطهری، اهل جدلهای مدرسی نبود ولی نمی‌گذاشت کسانی به نام نواندیشی، محتوای معرفتی ایمان را در هم بریزند. در عین حال نمی‌خواست به هر بهانه‌ای، در درست کیشی دیگران، تشکیک کند و تعداد مرتدها را تکثیر کند یا کثیر، نشان بدهد. مطهری از سطح جماعت روشنفکر و مقدس‌مآب، یک گام فراتر گذاشت و یک تنه رستاخیز به پا کرد. البته آخوندهای قشری و کم دانی هم بودند که روزگارش را سیاه می‌کردند، کسانی که هر «اجتهادی» را «بدعت» و هر «عتیقه‌ای» را «سنت» می‌دانند و «اصولگرایی» را با «طالبان گری» و تحجر، اشتباه می‌کنند. اینکه محافل روشنفکری دینی در دهه‌های چهل و پنجاه، چرا شدیداً درگیر تأویل دین و تفسیر به رأی در دین و سهل گرفتن امر تفکر در دین شدند فقط یک علت نداشت اما یکی از اهم علل آن، کم آوردن محافل روشنفکری دینی ما در مقابل گفتمان لیبرالی و مارکسیستی بود یعنی سر میز گفت‌وگو با مارکسیستها و لیبرالها کم آوردند و پا دادند. فقدان تئوریسینهای صالح دینی و خلاق، بحرانی است که هنوز هم روشنفکری دینی ما را رنج می‌دهد. فقر تئوریک در جامعه روشنفکری دینی ما باعث فقر نظریه‌پردازی شد و این باعث می‌شود که دستشان را برای تکدی به سوی سایر مکاتب دراز کنند و امروز به طور خاص، لیبرالیزم، آن هم از نوع قرن هجدهمی نه لیبرالیزم آغاز قرن ۲۱.نسل دهه‌های ۴۰ و ۵۰ که امثال بنده، جوانترین آنها بودیم و حالا ـ نسبت به شما پیرمرد محسوب می‌شویم. در آن محافل، علقه خانوادگی و شخصی به دین داشتند اما سرشان با دلشان همراه نبود یعنی هر چه در شبکه واژگانی وارداتی، درگیرتر و آکادمیک‌تر می‌شدند، سرشان سنگین‌تر و دلشان خالی‌تر می‌شد و سر از دل، بیشتر فاصله می‌گرفت. غافل از این که نمی‌شود سوار ترن «هگل» و «مارکس» شد، یا سوار ترن «جان لاک» و «پوپر» شد و به مدینه فاضلهٔ اسلام و مدینةالنبی رسید. در یک چنین عصر و عرصه‌ای بود که دو پدیده از خراسان ظهور کردند و تأثیراتی عمیق بر روشنفکری دینی گذاشتند. یکی مطهری بود که خدای دقت و انضباط فکری است و به صراحت می‌گفت که علیرغم بعضی تشابهات، یک جایی راه اسلام از لیبرالیزم جدا می‌شود، یک جایی راه اسلام از مارکسیسم و از فاشیزم جدا می‌شود و آنجا دیگر نباید از ترس متهم شدن به املی با کسی تعارف کرد و دیگری، شریعتی است که صدای ناقوس بیداری مذهبی بود گرچه عاری از دقت اما توأم با صداقت و نقدپذیری.امثال ما البته بیشتر در آن زمان با ذهن و زبان شریعتی، محشور بودیم قبل از اینکه با مطهری و عظمتهای او آشنا بشویم. برای ما خیلی جالب بود که کسانی چون علی شریعتی و جلال آل احمد با چه شجاعتی دارند برخلاف مسیر رودخانه روشنفکری ترجمه‌ای که از غرب، سرازیر شده، حرکت می‌کنند؛ دگم‌های روشنفکری را یکی یکی می‌شکنند و جلو می‌آیند، دگم‌هایی که غالباً دفاع از غرب و غرب‌گرایی بود، پرستش‌مدرنیته بود،تحقیر ملت خودوتفکیک دین‌ازسیاست بودوشمابدانید علت تهاجم مجددی هم که الان در محافل روشنفکری دینی یا لائیک (ولی هر دو لیبرال) علیه شریعتی و آل احمد شروع شده، همین است.علتش این است که این دو جرئت کردند و دگم‌های روشنفکری وابسته را شکستند و علیرغم منافع و ایده‌های غرب و سکولاریزم و استعمار، وضعیت گرفتند.الان آقایان می‌گویند و می‌نویسند که آل‌احمد چون غرب را نمی‌شناخت، علیه غرب و غرب‌زدگی، کتاب نوشت و بحث کرد و به نقد روشنفکری پرداخت و از «خدمت‌ها و خیانتهای روشنفکری» بحث کرد و همین سال گذشته در سالگرد مرحوم دکتر شریعتی در دانشگاه تهران، یکی از همین آقایان از قول مرادش گفت که علی شریعتی با این همه انتقادی که به لیبرالیزم و غرب و استعمار

کرده، همین انصار حزب‌الله خودمان است و مطالب انتقادی دکتر شریعتی علیه نظام لیبرال سرمایه‌داری و غرب و سکولاریزم را قرائت کردند و گفتند که ایشان راست افراطی بوده است و دورهٔ این نوع روشنفکری دینی که غرب‌ستیز و لیبرال‌ستیز و استعمارستیز است سپری شده است چون شریعتی مخالف جامعهٔ مدنی و دمکراسی لیبرال و پلورالیزم و نسبی گرائی است.علت حمله به آل احمد و شریعتی، همین است. شریعتی البته با خیلی از کسانی که امروز خودشان را میراث‌دار او می‌دانند متفاوت بود. او قصد تقویت دین را داشت گرچه شتابزده، و من به یاد می‌آورم بخشی از جلسات او را که در مشهد و در منزل پدری من برگزار می‌شد و عمق نگرانی و سوزدل را در نگاه و صدای او می‌دیدم که گاه به دست‌پاچگی هم منجر می‌شد. اما مطهری، کاری کرد که قابل مقایسه با هیچ‌کس، نه شریعتی نه آل احمد و نه هیچ کس دیگر، نیست. مطهری که من بعدها او و افکار او را شناختم تمام مطالعات و محاسبات قبلی را در ذهن ما به هم ریخت. ما کم کم دانستیم که مطهری بار دو غم را بر دوش دارد. از طرفی غم دفاع از اسلام در برابر مارکسیستها و لیبرالهای آرتدوکس که در محافل روشنفکری آن دوران، شلتاق می‌کردند و امروز بعضی از پیرمردهای آنها هنوز هستند و جزء منادیان اصلاح‌طلبی ویژه‌ای در ایران هستند و کسی هم آن موقع جلوگیرشان نبود، از طرفی هم غم سنگین‌تر و غریبانه‌تر مطهری در دفاع از اسلام و توجیه و تبیین اسلام نزد بچه مذهبی‌هایی که مذهبی حرف می‌زدند اما مارکسیستی فکر می‌کردند و همین طور پیرمردهایی که ادبیات مذهبی، مصرف می‌کردند و نماز هم می‌خواندند ولی ذهنشان با گاوآهن لیبرالیزم، شخم و شیار خورده بود و هر آیه و روایتی که می‌خواندند یا می‌شنیدند، فوری باید وارد پارادایم لیبرالی می‌شد با محتوای لیبرالی، ویراستاری می‌شد سپس یا تأیید می‌شد یا رد می‌شد و یا تفسیر به رأی و تأویل و دچار تحریف می‌شد چون محکماتشان در لیبرالیزم بود نه اسلام.مطهری می‌دانست که چون حوزه به قدر کافی اجتهاد نمی‌کند عملاً روشنفکری دینی به تلهٔ التقاط می‌افتد. تحجر و التقاط در یک سیکل مشدد، یکدیگر را تقویت می‌کنند. وقتی اجتهاد نشد و تحجر، دامنه پیدا کرد. زمینه برای التقاط ایجاد می‌شود وقتی در التقاطها، افراط شد، زمینه برای تحجر بعدی آماده می‌شود. تنها یک کلید، این دو قفل را، قفل التقاط و تحجر را تواماً باز می‌کند و آن کلید «اجتهاد درست دینی» است. مطهری را به این مناسبت است که می‌شود شهید «نبرد تأویل» دانست. روایتی است از قول نبی اکرم(ص) خطاب به حضرت امیر(ع) که فرمودند: امروز (یعنی روز جنگ بدر و احد) ما برای «تنزیل» می‌جنگیم و وقتی من نیستم، تو باید با بعضی از همین‌هایی که امروز با هم در یک جبهه‌اید یعنی اصحاب من، بر سر «تأویل» بجنگی. مطهری شهید «نبرد تأویل دین» است. کسانی، هنگام تنزیل دین یا تأسیس یک انقلاب، برای دفاع از موجودیت انقلاب شهید می‌شوند. کسانی هم لازم است هنگام تأویل و تفسیر به رأی و تحریف یک دین یا یک نهضت، برای دفاع از اصالت‌اش – نه موجودیتش – شهید شوند و فحش بشنوند چون به محض اینکه موجودیت یک نهضت، تثبیت شد تحریفش شروع می‌شود. کار مطهری به این دلایل، از شریعتی و آل احمد به نظر من پیچیده‌تر و سخت‌تر بود و به همین دلیل هم مطهری بیشتر تنها ماند. من به یاد می‌آورم محافل روشنفکری دینی آن دوره در مشهد را که نام مطهری را واقعاً با عصبانیت به زبان می‌آوردند. مطهری را سمبل یک آدم متحجر و امل که تاب قرائت‌های جدید از دین ندارد، می‌شمردند عیناً در جلسات امل‌ها، مطهری متهم و به وهابی گری و گرایش‌های روشنفکری می‌شد. برای اینکه می‌خواست یک خط سومی بین التقاط و تحجر باز کند و این کار را به قیمت خون خودش کرد و از هر دو طرف هم خورد. از مطهری، عصبانی بودند چون مطهری در فکر کردن و حرف زدن، دقیق بود. برای دین، یک هویت فکری مستقل، قائل بوده صریحاً می‌گفت خط مرزی اسلام و مارکسیسم را معلوم کنید. خط مرزی اسلام و لیبرالیزم را معلوم کنید. متشابهات کدامهاست؟ محکمات کدامهاست؟ تا کجا می‌شود پا داد و در عالم نظر، با دکترین‌های لیبرالی یا مارکسیستی و فاشیستی، تسامح کرد و از کجا به بعد، دیگر نمی‌شود؟ تا کجا شما اگر حرف بزنید، دارید تفسیر دین و قرائت دین می‌کنید واز آنجا به بعد دیگر تکذیب و تحریف دین است و قرائت دین نیست؟ مطهری تحمل نمی‌کرد که دین، تبدیل بشود به مضمون تأویل یا ریشخند کسانی که از نقطه عزیمت غیردینی، به دین نگاه می‌کنند منتهی ادبیات دین را نیز مصرف می‌کنند برای

این که مخاطبانشان بچه مسلمان هستند. البته آن دوره در محافل روشنفکری، بجای کلمهٔ «قرائت»، کلمه «برداشت» رایج بود. در محافل روشنفکری دینی که جوانترها زمین‌خوردهٔ مارکسیسم بودند و پیرمردها تمایلات لیبرالی داشتند، بحث از این بود که مطهری، برداشت امروزی از دین ندارد. منظورشان چه بود؟ منظورشان این بود که مطهری، تأویلات مارکسیستی از دین را پس می‌زند. تأویلات لیبرالیستی از دین را هم پس می‌زند و بالاخره هم یکی از همین محافل روشنفکری دینی این چنینی بود که اسلحه برداشت و مطهری را ترور کرد. گروه فرقان برای شما شاید ناشناخته باشد. گروه فرقان خود را به عنوان یک جریان نواندیش دینی، جریان روشنفکری دینی مطرح می‌کردند و معتقد بودند که قرائتی مدرن و امروزی از قرآن و از دین دارند و قرائت مطهری، قرائت آخوندی سنتی و واپسگراست و درست روشنفکرترین آخوندهایی که در این مملکت بودند، مطهری و بهشتی و امثال اینها را در لیست ترور قرار دادند و اولین گلوله خشونت، گلوله در جواب فکر و اندیشه، از همین محافل به اصطلاح نواندیشی دینی شلیک شد به سمت یک آخوندی که نه اهل تحجر است و نه اهل التقاط و تنها آمده تا دین را با استدلال، بیان می‌کند و شیطنت‌های ژورنالیستی هم بلد نیست. حقه‌بازی هم نمی‌داند. اینها دست به خشونت علیه او زدند و او را از سر راه برداشتند. اما بعد از این که او را زدند تازه مطهری مطرح شد. گروه فرقان، رویکرد تفسیر به رأی قرآن با گرایشات چپ روشنفکری مذهبی بود، هر کسی، این را نداند، بدیهیات تاریخ دو سه سال اول انقلاب را نمی‌داند. آنها به صراحت در جزوه‌هایشان آوردند که ما قرائت جدیدی از دین آوردیم و این قرائت، امروزی و مدرن است و با دین امثال مطهری نمی‌شود امروز جامعه را اداره کرد و حکومت تشکیل داد و انسان ساخت. البته خود مطهری قبلاً گفته بود که این قرائتهای جدیدی که بدون متدولوژی و بدون اصول، صورتبندی می‌شود اینها همان اندیشه‌های مادی چپ یا ماتریالیزم راست هستند که وارد پوست دین می‌شوند و با ادبیات مذهبی حرف می‌زنند تا از بین بچه مسلمانها در دانشگاه یا غیردانشگاه، سربازگیری کنند. خود مطهری در مقدمهٔ کتاب «علل گرایش به مادی گری»، بحث ماتریالیزم در ایران و شگرد جدیدش را به عنوان یک معضل، مطرح می‌کند. از «الحاد نقابدار» حرف می‌زند و در آن سالها کم کم نام مطهری به عنوان تئوریسین برجسته ودقیق دینی و به عبارتی، سرویراستار تفکر دینی که بدون هیچگونه محافظه‌کاری، غلطگیری می‌کند و بدون استفاده از ادبیات چپ یا لیبرالی و خارج از پارادایم غربی و شرقی، از ارزشهای اسلامی، دفاع می‌کند کم کم در ذهن ما حک شد که باید به مطهری نگاه کرد و به او باید توجه کرد و حرفهای مطهری در آن وانفسای جوسازیهای محافل روشنفکری، ارزش شنیدن را دارد، گوش کنیم ببینیم چه می‌گوید او خیلی هو شد. این چیزهایی که امروز شما در بعضی از روزنامه‌ها علیه بعضی از افراد می‌بینید، یک دهم آن غوغاهایی است که علیه مطهری یا بهشتی در آن سالها می‌شد. همه جا می‌گفتند که جلوی آقای مطهری، دقیق و مستند، حرف بزنید، با معرکه‌گیری و هوچی گری نمی‌شود. یکی یکی جمله‌هایتان را با دقت گوش می‌کند و به پرسش می‌گذارد. با هوچی گری نمی‌شود تحول در فکر دینی ایجاد کرد. دانش می‌خواهد و متد و امانتداری. با شارلاتان بازی، نمی‌شود گفتمان جدید دینی ساخت. و باز به یاد می‌آورم جلسه‌ای را که بعضی از سران سازمان مجاهدین خلق (منافقین) که آن موقع مالک تمام عیار فضای روشنفکری دینی در ایران بودند و در آن دوران، هر کسی به اینها انتقاد می‌کرد یا به گفتمان اینها که مدعی نواندیشی دینی بودند انتقاد می‌کرد واقعاً در فضای دانشگاه و روشنفکری، له می‌شد و نمی‌شد جلوی اینها در آن شرایط ایستاد چون مارک مرتجع و فاشیست جزو ابتدایی‌ترین مارکهایی بود که به پیشانی آدم می‌خورد.در جلسه‌ای در مشهد من یادم هست که بعضی از سران مهم اینها بودند که الان خارج از کشور هستند تمام اصول مارکسیسم را در همان جلسه از قرآن استخراج کردند و با خوشحالی می‌گفتند که ما داریم به قرآن، خدمت می‌کنیم و این قرائت جدید از قرآن و دین است. جلسات دیگری هم مشابه آن بود که مقداری پیرترها بودند و آنها قرائتهای لیبرالی از قرآن و دین، سرهم می‌کردند هر چه در قرآن، جهاد بود، شهادت بود، آیات قتال بود، امر به معروف و نهی از منکر بود، آیات مربوط به تعزیر و قصاص بود، می‌گفتند متأسفانه نمی‌شود اینها را از قرآن بیرون کشید پس یک جوری باید اینها را ماستمالی کرد چون اینها مربوط

به قرائت سنتی دین است. یعنی آنها که گرایشات چپ مارکسیستی داشتند، قرائت جدیدشان از دین این بود که هر جا صحبت از عبادت و تقوا و معرفت و آگاهی و قیامت و غیب و معاد بود، تأویل می‌کردند و می‌گفتند اینها نیست و دین، فقط سیاست است، اسلام یک فرقه سیاسی است اصلاً، اسلام دین شمشیر و خشونت است و در محافل لیبرالی می‌گفتند اصلاً اسلام ربطی به سیاست ندارد و آن شمشیر و تازیانه‌هایی هم که دست پیامبر(ص) و علی(ع) بوده است، بیجا بوده است پارسال من در یکی از این مجله‌ها دیدم در تمثالی از حضرت علی(ع) که ذوالفقار در دست دارد، ذوالفقار را برداشته‌اند و گل به جای آن گذاشته‌اند. ذوالفقار را هم از دست علی علیه‌السلام بیرون کشیده‌اند و به جایش دسته گل گذاشته‌اند! ذوالفقاری که معاویه نتوانست از دست حضرت علی(ع) بیرون بکشد، شما از دست علی(ع) بیرون می‌کشید؟مطهری می‌گفت اسلام، هم جهاد دارد، هم عبودیت و تقوا و هم مراعات ظریفترین حقوق بشر، حقوق کودک، حقوق زن، و حتی در باب حق و حرمت حیوانات و اشیأ و گیاهان، ظریف‌ترین دقت‌ها را دارد و در عین حال اگر لازم شد برای «دفاع از حقیقت» و برای «عقب زدن خشونت»، دست به خشونت مشروع و قانونی به نام جهاد هم می‌زند که تازه آنجا هم حساب و کتاب دارد و خشونت افسارگسیختهٔ حیوانی نیست. خوب اینها در همین محافل تحت همین عناوین سربازگیری می‌کردند. شخصیت‌های دینی مثل حافظ و حلاج و خیام را تحریف کردند و بعد به سراغ تحریف مفاهیم دینی هم آمدند. آقای مطهری، رهبران این جریان را صریحاً «ماتریالیزم منافق» و بدنه آن را «ماتریالیزم اغفال شده» می‌نامد. ایشان می‌گوید من قبول دارم که برداشتها و قرائتها هر اندازه هم بی‌غرضانه باشد، همیشه یک جور از آب در نمی‌آید و توجه دارم که تدبر در قرآن، حق هر مسلمانی است و مخصوص آخوندها نیست. در انحصار فرد و گروهی نیست. اما بحث تحریف و تفسیر به رأی، تحت عنوان «قرائت جدید» چه می‌شود؟ آقای مطهری می‌گوید خیلی از افاضاتی که تحت عنوان برداشتهای جدید و فهم مدرن از دین، ارائه می‌شود، مسخ و تحریف دین است، برداشت و تفسیر نیست. ایشان می‌گوید من فعلاً فرض را بر این می‌گذارم که اینها خائن نیستند و اغفال شده‌اند و با همین زبان با اینها مخاطبه می‌کند. می‌گوید چرا ایمان به «غیب» را ایمان به «مبارزه مخفی» می‌خوانید و آن را قرائت جدید از «ایمان به غیب» می‌نامید؟! چرا «آخرت» را به «نظام برتر در همین دنیا» تفسیر می‌کنید؟ چرا «صلوٰة» را «ارتباط حزبی» و الله را «تکامل مطلق» می‌خوانید؟ کلمات، معنی دارند، مرز دارند. چرا باید با ادبیات لیبرالی یا مارکسیستی حرف بزنیم تا به ما بگویند روشنفکر؟ چرا؟ اینها قرائت دین نیست. اینها قرائت‌بازی با دین است. می‌بینیم که مطهری بنا ندارد در امر تفسیر دین، تساهل کند بلکه خیلی مصر و دقیق می‌ایستد. ایشان هم از جریانات چپ روشنفکری که منافقین در آن دوره سردمدارش بودند، شدیداً انتقاد می‌کند هم از جریان لیبرالی و راست در روشنفکری دینی که در رأس آن امثال مرحوم بازرگان است. مطهری با این که رفاقت دیرینه‌ای با بازرگان داشت شدیداً از او انتقاد می‌کند و می‌گوید تو از منظر پوزیتیویسم و ساینتیزیم به دین نگاه می‌کنی. اگر هم قصدت خدمت به دین است این روش درستی نیست. این دفاع از دین نیست، این سپر انداختن در مقابل مهاجمین به دین است. مطهری در مقابل هر دو جناح ایستاد. غیر از این که در مقابل جریان متحجر هم ایستاد. ایشان از سلسله‌جنبانان اجتهاد در عصر جدید است. منتقد صریح‌اللهجهٔ اخباری‌گری و طالبان‌گری در جهان تشیع بود. این گرایش طالبان‌گری هم متأسفانه عین آن گرایش نواندیشی دینی هنوز در بین ما حضور دارد و فعال است. بنابراین نتیجه می‌گیریم رسالت مطهری در هر دو جبهه هنوز باقی است.من بحث «تساهل در حوزهٔ حکمت نظری» را با اشاره‌ای به مسئله قرائات مختلف از دین و نظر استاد شهید مطهری در این خصوص می‌بندم. بعضی سرتاسر دین را مجمل و متشابه و قابل برای هر قرائت و تفسیری می‌دانند و نتیجه هم می‌گیرند که همه قرائات، درست است یا اگر کوتاه بیاییم، همهٔ قرائات، محترمند. اما آقای مطهری اصالت‌الحقیقتی است. اصالت‌القرائتی نیست. کسانی که «شک» را نه تنها به عنوان «متدلوژی» بلکه حتی به عنوان «ایدئولوژی» برگرفته‌اند، مطهری را در تفسیر دین، انحصارطلبی می‌دانستند که فهم خودش را درست می‌داند و برداشت اینها را التقاطی، مارکسیستی و لیبرالیستی با نقاب اسلام می‌داند. مطهری درباره «برداشت» یا «قرائت»، همان متدلوژی اجتهادی و جواهری را قبول دارد. او معتقد است که دین،

محکمات و نصوصی دارد و ظنیات و متشابهاتی دارد. در محکمات آن که جای قطع است، یک قرائت بیشتر ممکن نیست. اینجا هر کس بگوید قرائت‌های مختلف است و من هم یک قرائت جدید دارم، می‌خواهد تحریف و تفسیر به رأی یا تکذیب کند. در قطعیات دین و عقل، و آنجایی که نص و محکمات است، یک قرائت بیشتر امکان ندارد. این نظم تفسیری، مخصوص دین هم نیست. در تمام علوم همین گونه است. در همهٔ علوم و معارف، محکمات و اصولی هست که اگر کسی خلافش را بگوید، نمی‌گویند که او نیز عالمی در این علم است بلکه می‌گویند او منکر این علم است. چون اکسیوم‌ها و اصول موضوعهٔ آن علم را قبول ندارد. اما در متشابهات و ظنیات، مطهری قبول دارد که اینجا اختلاف قرائت و تکثر فهم و برداشت، وجود دارد. هم یک تفکر می‌تواند تجدیدنظر کند و فتوایش عوض شود و هم متفکرین دینی متعدد می‌توانند با هم اختلاف داشته باشند ولی این در حوزهٔ ظنیات و متشابهات است نه قطعیات.در این حوزه نیز ایشان شرط می‌گذارد، شرط عقلایی. و آن این است که اینجا هم هر قرائتی، حجت نیست. هر کسی شب خوابید و صبح بیدار شد نمی‌تواند بگوید من یک قرائت جدیدی از دین پیدا کرده‌ام. او باید در این فن، کارکرده باشد. مثل پزشکی، معماری و مهندسی و هر فن دیگری است. متخصصین هر فن در محکمات آن علم، بیش از یک قرائت ندارند و در متشابهات آن، حق قرائت‌ها و تجدیدنظرها و اختلاف‌ها وجود دارد اما برای چه کسانی؟ چه کسی حق دارد یک قرائت جدید در معماری بدهد؟ کسی که معمار باشد. کسی که متدولوژی تفسیر دین را نمی‌داند، کسی که اصول دین را قبول ندارد، آیا می‌تواند در فروع دین، قرائت جدید بدهد؟ در هیچ حوزه علمی، هیچ یک از عقلأ، این اجازه را نمی‌دهند، چرا باید در حوزه معرفت دینی، این اجازه را داد؟ این پاسخی است که مطهری به بحث «قرائات» می‌دهد. حال اگر کسی در این حوزه آمد و نظراتی را مستدل و با متدولوژی درست، ارائه داد، آری همهٔ آن قرائات، محترم و مأجور هستند. چنانچه که الان متکلمین، فقهأ، مفسران و... با اینکه در برخی فروع و مسائل (نه در همه چیز دین)، گاه اختلاف دارند و هر متفکری هم خودش و هم مقلدین و تابعینش مأجورند. این باز بدان معنی نیست که همهٔ آنها درست می‌گویند. خیر، نمی‌شود چون نظریهٔ متضاد یا دو نظریهٔ متناقض، همگی‌درست و صراط مستقیم باشند، یکی درست می‌گوید و بقیه غلط می‌گویند یا اصلاً هیچ یک درست نمی‌گوید. اما همه محترم و مأجور است برای اینکه از راه منطقی و درست و معقول آمده‌اند. والا اگر کسی این مرزی را که مطهری کشیده است قبول نداشته باشد دیگر قرائت و قرائت‌بازی، یعنی هرج و مرج. یعنی استبداد. یعنی من و قرائت من، ملاک است نه حقیقت.و معنی این قرائت بازی‌ها، آن است که شما به دشمن خودت، و به مستبدین هم اجازه می‌دهی که بگویند: قرائت من از دین، این است و براساس آن هم عمل می‌کنم. اگر وارد قرائت بازی بدون متدولوژی، شدید، معنی آن این است که به مستبدین هم اجازه داده‌ای که قرائت خود را داشته باشند و آن را علیه تو اعمال کنند آن وقت دین و قرآن و اخلاق و همه چیز پا در هوا است. این تساهل در تفسیر دین و قرائت از دین، بمعنی نفی امکان داوری له یا علیه قرائات است و نوعی آنارشیزم معرفتی است.بخش دوم و آخر عرایضم مربوط به دیدگاه آقای مطهری در مورد «تساهل در حکمت عملی» است. گفتم که مطهری، هم با انجماد دینی و طالبان‌گری صریحاً در افتاد (مثلاً در «کتاب اسلام و مقتضیات زمان»، مطهری را ببینید که خیلی از دگم‌های جامعه مذهبی را شکسته است. بحث تحریفهای عاشورا را ببینید. در زمان او نقد روضه و روضه‌خوانی، جرأت بسیاری می‌خواست. ایشان صریح گفت چرا روضهٔ دروغ می‌خوانید؟ بحث حجاب، بحث حقوق زن، مباحث حقوق بشر، سوسیالیزم و سرمایه‌داری و مباحث دیگر)، از طرف دیگر با نواندیشی انحرافی دینی درافتاد که با عنوان «تفسیر مدرن» و «برداشت جدید»، تأویلات غیردینی از دین می‌کردند و من اینجا یک جمع‌بندی کنم و وارد بخش دوم عرایضم بشوم در حالی که همچنان منتظر برادر عزیزمان [آقای مهاجرانی] نیز هستیم و آن این است که برادران و خواهران، این نکته مهم است و امروز به درد نهضت و انقلاب ما هم می‌خورد چون حکایت همچنان باقی است. آن دو نوع مخالفت با مطهری هم همچنان باقی است. به نظر من این «صلابت»، یکی از درسهای بزرگ مطهری برای ما است. امروز ما باید این نتیجه را بگیریم که انقلابی که با «یقین»، شروع شد با «شک»، نمی‌تواند ادامه پیدا کند. انقلابی که

با «یقین»، شروع شده، با «یقین» باید ادامه پیدا می کند. با «شک» نمی‌تواند ادامه پیدا کند. تا خود انقلابیون در انقلاب، شک نکنند، دیگران جرأت نمی کنند در آن انقلاب، شک کنند. تا خودمان در خودمان شک نکنیم و اسباب شک به وجود نیاید، دیگران جرأت نمی کنند به ما شک کنند. انقلاب و دین با بهای سنگینی بدست آمده و ارزان نباید از دست برود و در واقع، مطهری به ما آموخت که با صدای بلند بگوییم: ما از درب پشتی، وارد تاریخ نشده‌ایم تا پاورچین از تاریخ، خارج شویم یا کسانی بتوانند ما را از تاریخ، بیرون کنند. ما روز روشن، دروازهٔ تاریخ را کوبیدیم و وارد شدیم و بنا هم نداریم آن را ترک کنیم. اگر مخالفین ما نمی‌توانند ما را تحمل کنند، ترجیح می‌دهیم آنها تاریخ را ترک کنند. این استدلال مطهری، استدلال درستی بود. عده‌ای لیبرالیست یا مارکسیست بودند. ولی می‌خواستند مذهب را هم مصرف کنند چون فکر می کردند «مذهبی حرف زدن» در جامعه مذهبی و در دانشگاه بین بچه مسلمانها، یک رانت است، رانت قوی برای جلب افکار عمومی است لذا سخنان خود را با ادبیات مذهبی، ترویج کردند و مطهری جلو این اغواگری آنها را گرفت و البته قیمتش را هم پرداخت و این بود که عرض کردم «شهید نبرد تأویل» است و این نبرد همچنان و شاید همیشه ادامه دارد تا حال بحث در حوزهٔ نظر و فهم دین بود.و اما در باب تساهل در حکمت علمی، مطهری چه موضعی گرفت؟ «تولرانس»، یک مفهوم غیردینی و لیبرالی است و من فرض می گیرم که همه حضار محترم، این را می‌دانند که تولرانس و تساهل، غیر از تسامح و رفق و مدارا در فرهنگ اسلامی است. البته مصادیق مشترکی هم دارند ولی از نظر تئوریک، توجیه آنها با هم متفاوت است. از نظر علل تاریخی نیز با هم متفاوت هستند. راجع به مدارا و تساهل اسلامی، تأکید بر حقوق بشر، رعایت ظرفیت مردم، آیه و حدیث زیاد وجود دارد که من وارد آنها نمی‌شوم و فرض می کنم این هم روشن است که چرا یک دفعه، بحث «خشونت و تساهل»، چند سال است در ایران و یکی دو دهه است در سطح جهان و جهان اسلام از طرف رسانه‌های غرب، باب شده است و چرا مسأله اصلی شده است مسأله خشونت و تساهل؟ و فرض ما این است که دوستان همه با هم توافق داریم که اگر یک دین در صدر فهرست همه ادیان ضد خشونت باشد آن، اسلام است که برای حرمت مردم و حیثیت و آبروی آنها و برای هر قطره خونشان، حرمت قائل است و وقتی برعلیه فردی بی گناه، اعمال خشونت شود، اگر بدنش سرخ بشود دیه‌اش اینقدر، اگر کبود بشود اینقدر و... در دنیا عذاب و در آخرت هم عذاب، ولی چرا، این اسلام که دین جهاد و عطوفت است، دین مدارا و خشونت - هر یک در جای خودش - است، چرا ناگهان متهم شده به دین خشونت؟ آن هم از طرف بلوکی که خودش رکوددار خشونت در دنیا است یعنی نظام لیبرال سرمایه‌داری؟ چون هژمونی لیبرال سرمایه‌داری، اصولاً رکوردار خشونت در کل تاریخ بشر تا امروز است و عظیم‌ترین جنگهای بین‌المللی را و زرادخانه‌ها و سلاح‌های میکروبی و کشتار جمعی را در جهان دارند که در تاریخ سابقه نداشته است و اینها همه جزء سوغاتهای مدرنیته است. همین الان که ما اینجا نشسته‌ایم، کلاهکهای هسته‌ای برای هر کدام از ما سهمی آماده شلیک گذاشته‌اند، و آن وقت اینها دارند در دنیا علیه خشونت، صحبت می کنند. کسانی که در ویتنام، سر یک بچه را می گرفتند و جمجمه او را می کوبیدند به درخت و وقتی متلاشی می‌شد، قاه قاه می‌خندیدند، کسانی که در حلبچه، بمبهای شیمیایی ریختند و پنج هزار زن و بچه را روز روشن کشتند و صدای آن در دنیا هم در نیامد، آن وقت اینها به بچه مسلمانهایی که در خط مقدم جبهه هم وقتی راه می‌رفتند، مراقب بودند پای‌شان را روی مورچه‌ها نگذارند خشونت‌طلب می گویند یعنی آنهایی که برای صبحانه، آدم، کباب می کنند به اینها که حریم انسان بیگناه را حریم خدا می‌دانند، اتهام خشونت و مظاهر خشونت می‌زنند؟! این صحنه را من دیده‌ام که در خط مقدم جبهه زیر آتش خمپاره، حواسش بود که مورچه‌ها را له نکند. به این بچه‌ها می گویند خشونت‌طلب! آنوقت منادیان مدارا و تسامح، کسانی شده‌اند که هر لحظه دگمه‌ای را فشار بدهند میلیونها انسان را در دنیا می کشند. آیا کلمات معنی‌شان عوض شده است؟! اینها چرا بحث خشونت و تساهل را دم گرفته‌اند من روی این قضیه خیلی فکر کرده‌ام.مدرنیته، سه فرزند به نامهای «لیبرال سرمایه‌داری»، «مارکسیسم» و «فاشیسم» دارد که در نیم قرن اخیر بزرگترین مظاهر خشونت تاریخ بشر بوده‌اند. این هر سه فرزندان مدرنیته و پدران خشونت هستند. «خشونت» در آکادمیهای غرب، تئوریزه و در

لابراتوارهای غربی، تبدیل به تجهیزات کشتار جمعی شد. کجا خشونت تئوریزه شد و آن وقت به چه کسانی می گویند خشن؟ به جوانانی و ملتی که از شرف خودشان دفاع کرده و می کنند! شما می‌خواهید جوهر مقاومت را بشکنید، می‌خواهید بگویید دوران انقلاب و مقاومت در برابر ارباب دنیا به سر رسیده است. منظورتان از خشونت، مقاومت و جهاد است والا شما پدران و مادران خشونت، هر دو هستید. چرا انقلابیون که از شرف و حقوقشان دفاع می کنند در تبلیغات آقایان در درون و بیرون کشور و در سطح جهان، متهم به خشونت می‌شوند؟ این نوع بحث «تساهل»، در واقع، فراخواندن به تسلیم و ترک جهاد است. این که «مجاهدین»، می‌شوند «خشونت گرا» و وابسته‌ها و خائنین، می‌شوند عقل گرا و ملایم و متین!، اینکه می گویند دوران جدید، دوران وداع با مقاومت و وداع با انقلابهاست، اینها همه معنی دارد. اینها یک پروژه تبلیغاتی و جنگ روانی از طرف هژمونی لیبرال سرمایه‌داری علیه ملتهای جهان سوم است. این اندیشه تولرانس، غیر از مدارا و تسامح اسلامی است، ما معتقدیم که اسلام، بزرگترین پشتیبان «تسامح حداکثر» و «خشونت حداقل» است.«تسامح و جذب در حد اعلی» و «خشونت و دفع در حد ضرورت»، این است پیام اسلام و انقلاب و این عقیده تمام بچه‌هایی است که برای انقلاب و اسلام از جان خود گذشتند و باز هم خواهند گذشت. اما اندیشه تولرانس که غیر از مدارا و تسامح است چطور پیدا شده؟ و چرا دارد ترویج می‌شود؟ من عرضم را با این توضیح به پایان خواهم برد و امیدوارم بعضی از عباراتی که به کار می‌برم منشأ سوءتفاهم‌های جدیدی نشود. اقتصاد آزاد،اخلاق آزاد، احزاب آزاد و جوهر این مفهوم خاص از آزادی و تساهل، به معنای «سعادت انسانی» در مفهوم لیبرالی و سرمایه‌داری آن مربوط است. اساساً اینها قایل به حق و باطل نیستند. تولرانس و تساهلی هم که مطرح می کند با این مبناست.ریشه تئوریک‌اش این است که اصلاً حق و باطل یعنی چه؟ اصلاً چه کسی گفته که حقیقتی هست؟ کی گفته حقیقت آن قدر مهم است که باید به خاطرش خودی و غیرخودی داشت و مرز کشید؟ کی گفته حقیقت ثابت و دست یافتنی است. تازه اگر هست چه کسی گفته که قابل کشف است؟ بلکه هر کسی یک قرائت از حقیقت دارد. یکدسته از اینها می گویند «حقیقت»ای در کار نیست. یکدسته می گویند اگر هم هست به ما مربوط نیست و دخالتی در سعادت انسان ندارد. دستهٔ سومی می گویند که اگر «حقیقت مربوطه»ای هم هست، قابل فهم و کشف قطعی مطلقاً نیست و هر کس سهمی دارد و دسته چهارمی می گویند قابل درک هم که باشد، اصلاً مهم نیست و آنقدر اهمیت ندارد که براساس آن صفبندی کنیم و خودی و غیرخودی و جهاد و خشونت و... راه بیفتد. پس «حقیقت»، یا نیست یا اگر هست، قابل دستیابی و دسترسی نیست. مجمل و مبهم است و تشخیص قطعی از آن نمی‌توان حاصل کرد و امکان داوری در آن نیست. ریشه اینها همان مفهوم خاص است از اندیویدالیسم سرمایه‌داری است که استاد مطهری به آن اشاره می کند باید به ارتباط این مفهوم از آزادی دموکراتیک و تولرانس عقیدتی با نوع خاصی از مواجهه حقوقی که همین آقایان بامفهوم «مالکیت» و رویکرد لیبرال در باب «معیشت» دارند توجه می کنیم و از خودمان بپرسیم که چرا در رأس فهرست این CivilSociety، امنیت سرمایه‌گذاریهای ربوی است؟ چرا؟ چرا از اینجا شروع می کنید؟ چرا ما در همهٔ «حقوق طبیعی» در رویکرد جامعه مدنی جان لاک، حق «مالکیت خصوصی» است؟ بدون حد و مرزی که عدالت در مورد آن اعمال شود. اینها سؤالات مهمی است. این سؤالات را نمی گذارند بپرسیم. در محافل دانشگاهی هم نمی گذارند بپرسیم. متفکرینی که در غرب این سؤال را کردند کتابهایشان در ایران ترجمه نمی‌شود. هیچ کس هم نمی‌پرسد چرا این کتابها را ترجمه نمی کنید؟ چرا یک فیلسوف لیبرال سرمایه‌داری درجه ۳ تمام کتاب‌ها و مقالاتش در ایران ترجمه و ترویج می‌شود در دانشگاهها و یک حزب منادی و بوقچی دارد، چندین مجله و نشریه افکارش را دارند نشر می‌دهند اما، فیلسوفان درجهٔ یک و دو که در همان اروپا بارها و بارها امثال او را نقد کرده‌اند و ده‌ها برابر آثار عمیق‌تر دارند، چرا ترجمه نمی‌شود در ایران؟ چرا مافیای روشنفکری، این دیدگاه‌ها را بایکوت کرده‌اند؟ چرا؟ من از مافیای روشنفکری صحبت کردم ضمن این که کاملاً به ضرورت «روشنفکری دینی» معتقدم که الان جایش نسبتاً خالی است. روشنفکری دینی باید اصالتهای مبنایی را از دین بگیرد و مجال جولان و نواندیشی و طرح سؤالش را از طریق تحصیلات آکادمیک جدید اخذ کند. در تعامل

حوزه و دانشگاه است که روشـنفکری دینی به شـرطی که اولاً «روشنفکری» باشد یعنی خلاق و مولد باشد نه مترجم و مقلد، و ثانیاً دینی باشد نه التقاطی و اهل تفسیر به رأی، ضرورت این روشنفکری دینی کاملًا مورد قبول است.یکی از اصول این نگرش که الان در ایران هم تبلیغ می‌شود می گویـد که «دولت»، هم در عرصه اقتصاد و هم در عرصه فرهنگ، باید بی‌طرف باشد. این نظریهٔ «دولت بی‌طرف»، از کجا آمده است؟ کسـی که یک جلد کتاب تاریخ فلسـفه سیاسی در غرب را خوانده باشد، می‌داند از کجا آمده است. نظریـهٔ «دولت بی‌طرف» می گوید که دولت و حکومت در عرصه اقتصاد، بی‌طرف است یعنی نباید دغدغه عدالت داشـته باشد. بازار آزاد و رقـابت آزاد و فقـط نظـم و امنیـت و آزادی برای رقـابت کـافی اسـت. نظریـهٔ «دولت بی‌طرف» در عرصه فرهنگ، می گـوید دغدغـهٔ «حقیقـت» نبایـد داشت. دولت فقـط مسئول امنیت و نظم و آزادی است. دغـدغه حفـاظت از عـدالت و حقیقت و پس زدن تهاجماتی که به حقیقت و عدالت و ارزشـهای انسانی می‌شود، به دولت مربوط نیست. این نظریهٔ «دولت بی‌طرف» که دولت، در آن شخص ثالث است و نباید در حوزهٔ عدالت و اخلاق، دخالت کند از کجا آمده است؟ البته توجه بدهم که منظور بنده، دفاع از «دین دولتی»، و «دین بخشـنامه‌ای» یا «اقتصاد دولتی و بخشـنامه‌ای» نیست. فرق است بین دین دولتی و دولت دینی.ما از دولت دینی داریم حرف می‌زنیم نه از دین دولتی، و فرق است بین اینکه شـما سیاست و فرهنـگ و اقتصـاد را به چشم بازار آزاد نگاه کنیـد و بگویید همه چیز بازی است و قواعد بازی را رعایت کنید و بروید جلو!! خوب، قواعد این بازی‌ها را چه کسـی معلوم کرده؟ داور این بازیها کیست؟ فرق می کند که این ایده را بگویید یا قایل باشید که دولت، ضمن پرهیز از دولتی کردن دین و اقتصاد و فرهنگ و سیاست، ضمن پرهیز از اینکه دائماً حزب‌های دولتی و روزنامه‌های دولتی راه بینـدازد، در عین حال مسئول است،. در حوزه اقتصاد، مسئولِ «عدالت» و در حوزهٔ فرهنگ، مسئول «حقیقت» است. در آن تفکر، دولت فقط «ژاندارم امنیت» و «ضامن آزادی» است و دیگر هیچ. یعنی نظارت و ارشادی نبایـد باشـد. اینها می گویند اگر گفتی «ارشاد»، این توهین به انسان و بشـر است. «ارشاد»، ولایت و هدایت و این نـوع گفتمـان، اینهـا همه تـوهین به بشـر است. چـون وقـتی می گـویی «هـدایت»، مفهومش این است که یـک افرادی هسـتند که شعورشان نمی‌رسـد و قبلاً هـدایت نشده‌انـد. وقتی تو از «هـدایت» و «ضـلالت» حرف می‌زنی، به یک عده‌ای توهین می کنی!! کلمهٔ «هـدایت» در این تفکر، توهین و تجـاوز به حقوق بشـر است. بنـابراین نه فقط آزادی و تساهل بلکه معنی «برابری» هم در این منطق، تحریف می‌شود. آقای مطهری معتقد است ارتباط لیبرالیزم با سرمایه‌داری در آغاز دوره رنسانس، یک تقارن اتفاقی نبوده است. من فکر می کنـم کـه ایـن کشـف مهمی اسـت. نمی گـویم کسـی قبـل از او این را نگفته است. چرا. کسـانی قبـل و همزمـان بـا او این را گفته‌انـد، امـا زاویه نگـاه مطهری، زاویه نگـاه برجسـته‌ای است. ایشـان معتقدنـد که ارتبـاط لیـبرالیزم بـا سـرمایه‌داری در آغـاز دوره رنسانس، یک تقارن اتفاقی نیست. فلسفه لیبرال آمد تا سرمایه‌داری را و نظام طبقاتی را تئوریزه کند و توجیه و تطهیر کند. لیبرالیزم، جـاده صـاف کـن فاصـله‌های طبقـاتی و نظـام سـرمایه‌داری اسـت و مخـالفت طنزآلـود متفکران لیـبرال بـا هر گـونه «اصـول گرایی ایدئولوژیک»، بیهوده نیست بلکه یک واکنش حساب شده از طرف پاسداران فرهنگ سـرمایه‌داری و اخلاق اباحی مسـلک است و اینهـا نشان می‌دهـد که چرا «معرفت‌شناسـی حسـگرای لیبرال»، تمام توانش را برای نسبی کردن ارزشـها، برای شخصـی کردن حق و حقیقت و عدالت گذاشـته و تمام توانش را گذاشته برای معطوف کردن گرایشات اخلاقی جامعه به سمت «اصالت لذت» و «اصالت سود» که هسـتهٔ فلسـفه اخلاقی لیبرالیزم است.مطهری نشان داد که اینها همه اضـلاع یک موجودیت هسـتند و بر هم سوار می‌شوند و یک تمدن حیوانی را تشـکیل می‌دهند. طبقه جدید سـرمایه‌داری اروپا که چیزی نبود و تازه داشت چیزی می‌شد، برای رشد کردن، احتیـاج داشت به ابـاحی گری در اخلاـق و ارزشـها و دیـانت و عـدالت.این احتیـاج را لیـبرالیزم برآورده کرد برای این که لیـبرالیزم، زیـادت خـواهی را، دین سـکولار را، مصـرف‌پرستی و اقتصـاد آزاد را، توسـعه را، مـالکیت نامحـدود را تئوریزه کرد و اینهـا امکـان نـداشت مگر بعـد از حذف - به قول آقایان - جزمهای اخلاقی و عقیدتی.آن جزمها باید بشـکنند. باید اخلاق و ارزشـها و دین، همه نسبی و شخصـی و خصوصـی بشود و اعتبار خود را از دست بدهد، تا بشود این کارها را کرد و در رأس همه هم، دسـتکاری عنصر

دیـانت و دین و معرفت دینی بود و این کـار از ۲۰ سال پیش در جهان اسـلام، در مصـر، شمال آفریقا، توسط کسانی مثل نصرحامد ابوزید، در شبه جزیره هند و پاکستان کسانی مثل فضل‌الرحمان و کسانی مثل محمد آرکون و دیگران شروع شد و بعد از ۱۰ سال، مقلدین و مترجمین درجه ۲ آن در ایران شـروع کردند به نسبی کردن دین و شخصی کردن اخلاق و تفکیک دین از سیاست و همه اینها در راسـتای تلاشهای اصلاحات سرمایه‌داری و آمریکایی است. و این کار ۲۰ سال است که در جهان اسـلام، شروع شده است. از وقتی که صـدای امام در گنبـد تاریـخ پیچیـد و «جنبش بیـداری دینی» در جهان اسـلام ایجاد کرد احساس کردنـد بایـد آتش این فونـدامنتالیزم را خاموش کننـد به قول خودشان. از طریق جنگ و محاصـره نشد حال از طریق متلاشـی کردن هسـته فکری و معرفتی انقلاب، این کـار شـروع شـده و هنوز ادامه دارد.کمـترین لازمه لیبرالیزم، سـکولاریزه کردن دین، مـادی کردن نهـاد دین، به زمین آوردن خـدا و حقیقت برای تأمین منافع سـرمایه‌داری بود. لازم بود آخرت، نفی بشود یا تأویل بشود، دکترین «کمال و کمال‌طلبی»، مسـخره شود، مفاهیمی مثل ایثار، انفاق، زهد، قناعت، جهاد، شـهادت، توکل، همه مسـخره شوند و تشدید جنون‌آمیز سیکل تولید و مصـرف هم در نظام آکل و مأکولی سـرمایه‌داری، تشدید شود. نتیجه این می‌شود که دین و اخلاق، امری خصوصی‌اند و در مسایل خصوصـی باید تساهل و تولرانس داشت، هر کسـی سـلیقه‌ای دارد، هر کسـی به سلیقه خودش عمل می‌کند. دین و ارزشهای دینی، مال یکشنبه‌ها در کلیسا و جمعه‌ها در نماز جمعه، اما اگر قرار شد دین و اصول عقیدتی دین و عدالت علوی که بیخ خِر مسئولین و متصـدیان اختلاس‌چی و رشوه‌خوار را می‌گیرد و می‌کشـد پـایین و حاکمان سوءاسـتفاده‌چی را با مغز بر زمین می‌زنـد، آن عـدالت علوی، آن دکترین عهـدنامه مالـک اشتر، اگر قرار شـد وارد حکومت و مسایـل اجتماعی و امور پابلیک بشود، اینجا دیگر نه. از این جا به بعـد خط قرمز است!! و دین، امری خصوصـی می‌شود و ارزشـها هم که قرار شـد نسبی باشد و اعتبار بین‌الاذهان و عام نداشـته باشد، عیسـی به دین خود، قیصـر به کار خود، این همان تقسیم کار بین عیسـی و قیصـر می‌شود که هر کدام، فنکسیونهای اجتماعی خودشـان را داشـته باشـند و در کـار دیگری دخـالت نکننـد!! نهـاد «دین» از نهـاد حکومت و دنیا جـداست. بنابراین آن فرهنگی که می‌گوید همه اصول، مبهم‌اند و هر کسـی قرائتی دارد و مجاز است که قرائتی داشـته باشد و ملاک عامی برای تشخیص حق و باطل نیست، معلوم است که انقلاب و اصولگرایی و ایـدئولوژی، اینها همه جزمگرایی اتوپیستی خواهـد بود و انحصارطلبی است و طبیعی است که دین را از دولت جـدا کنـد، اخلاق را از سیاست، دانش را از ارزش، دنیا را از آخرت، حق را از تکلیف، همه اینها بایـد از یکدیگر جدا شوند برای اینکه پیکره انسان، باید مثله و متلاشـی بشود و با عقیده و زندگی عقیدتی، تحت عنوان بنیادگرایی، مبارزه شود.این تفکر جدیـد بایـد می‌آمـد و انسـان را حیوان اقتصـادی، تعریف می‌کرد، فلسـفه زنـدگی را «خوشباشـی» می‌سـاخت و روح مـذهب و احکام دین و مفاهیم ارزشـی و حق و اصول و هر بایـد و نبایـدی را از سـر راه بایـد بر می‌داشت. بین آنها و حاکمیت باید فاصله ایجاد می‌کرد تا این مقولات ارزشی را بگویند که آقا اینها انتزاعی و شخصی هستند و خلاصه این که شعار لیبرالیسم، این شد که «جرأت مسـخره کردن همه ارزشـها و اصول را داشـته بـاش»، هرگز اتفـاقی نبود.به عنوان آخرین عبـارت برای جمع‌بنـدی عرض می‌کنم که یک سـرمایه‌داری نوکیسه و فاقد اصولی داشت پدید می‌آمد که سد همه ارزشـها و سد ماورأ طبیعت و سد اخلاق و سد عـدالت را بایـد می‌شـکست. سابقه فشار تلـخ کلیسای قرون وسـطی را هم داشـتند و تولرانس به این علل پدیـدار شـد واینها مشـکل گفتمان اسلامی نیست به شما بگویم که حمله به سکولاریزم هم اصلاً به معنای دفاع از کلیسای قرون وسطی یا تفکر طالبان‌گری در جهان اسلام نیست. من به شما عرض می‌کنم که بعضی تحت عنوان دفاع از دین و حمله به سکولاریزم، از کلیسای قرون وسطی هم دفـاع می‌کننـد. اسـلام همانقـدر که بـا لیبرالیزم و اومـانیزم، مرز دارد، همـان قـدر هم با دین قرون وسـطایی مرز دارد. ما در حمله به سکولاریزم نباید به دفاع از کلیسای قرون وسـطی و دین به سـبک قرون وسـطایی آلوده شویم. حواستان جمع باشد. قرآن کریم اقلاً در ۸ آیـه بـا دیـن از نـوع قرون وسـطی برخـورد شدیـد کرده است. قرآن کریم، متولیـان دین و روحـانیت را در جهـان مسـیحیت و یهودیت، در چنـدین آیه و به چنـدین سـبک صـریحاً مورد حمله قرار می‌دهـد. قرآن کریم می‌فرمایـد احبار و رهبان، متولیان دین و

کسانی که به دین خیانت کردند، اینها اهل مال حرام بودند (اکالون للسحت)، جایی دیگر می‌فرماید اینها به جای این که مردم را به خدا دعوت کنند، به خودشان دعوت کردند (تخذونهم ارباباً من دون الله)، می‌فرماید اینها به اسم خدا و دین یک چیزهای من درآوردی به مردم گفتند: «ویلٌ للذین یکتبون الکتاب بایدیهم. و ای بر آنها که از نزد خود چیز می‌نویسند. ثم یقولون هذامن عندالله.»قرآن می گوید این کشیش‌ها این کار را کردند، یک چیزی از خود درمی‌آوردند و به نام دین به خورد مردم می‌دادند. بنابراین قرآن و اسلام به شدت در مقابل این نوع تولی دینداری، موضع گرفته و ما نیز نباید مواضعمان با اینها مخلوط بشود.

فرهنگ انتظار و مهدویت

مرتضی صادق عمل نیک

فرهنگ انتظار و مهدویت اقیانوس بی کرانی است که هر معتقد به امام قائم (عج) در حد بینش و دانش و تحقیقی که کرده از آن برداشت می کند؛ نگرشی درست به ظهور منجی موعود از سلاله پاک پیامبر اسلام (ص) و درک صحیح از معیارها، ارزش‌ها و مسئولیت‌ها و احیای امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح خود و جامعه است؛ رابطه‌ای قوی و پایدار بر اساس رابطه ولایی، بین انسان و امام عصر(عج) ایجاد می کند. فرهنگ انتظار، حرکت‌آفرین، امیدبخش، تلاش‌آور و نشاط‌آور است و تمام ناهنجاری‌های فردی و اجتماعی، یأس و نومیدی و خستگی و پوچ‌گرایی را از بین می‌برد؛ فرهنگ حرکت و تلاش در جهت زمینه‌سازی ظهور منجی موعود است؛ فرهنگ رویش و پویش و دریچه‌ای به جهان آینده و راه نجات فردی و اجتماعی از بن‌بست‌ها و گرفتاری‌های جسمی و روحی به شمار می‌آید؛ مولد تلاش و حرکت به سوی آینده روشن و بهتر است. فرهنگ مهدویت زیربنای ایجاد نظم عادلانه جهانی در پرتو انسان کامل و رهبری معصوم به شمار می‌آید و انسان‌ها و جامعه را در برابر تمام بیماری‌های فکری و روحی بیمه می کند؛ فرهنگ مهدویت در پیش گیری بنیادی از تهاجم فرهنگی نقش اساسی دارد و تمام کمبودها را جبران می کند و تمام موانع را برمی‌دارد و سکوی پرواز به جهانی آزاد و بهتر است.این فرهنگ انسان و جامعه را برای تحقق جامعه مهدوی آماده می‌سازد و فرهنگ اصلاح خود و جامعه، آمادگی برای ایثار و تسلیم فرمان مولای خود شدن است؛ فرهنگ اندیشه، طرح و عمل، تزکیه، عشق، حرکت، جهاد و شهادت به شمار می‌آید. منتظر، انسان مسلمان متعهدی است که هر لحظه انفجار قطعی نظام‌های ضدانسانی را انتظار می‌کشد و همواره خود را برای شرکت در چنین انقلاب جهانی و بدر دومی آماده می کند که با شمشیر علی(ع) و زره پیغمبر (ص) و به دست فرزند این دو برپا می‌شود. فرهنگ انتظار و مهدویت، فرهنگ تلاش مستمر، بابرنامه و خستگی‌ناپذیر و حرکت در مسیری هدف‌مند است و به طور منظم برای شناخت ارزش‌ها و باورها و مشخص‌کردن اهداف، سیاست گذاری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و اجرای آنها هم‌راه با نظارت و کنترل تلاش می کند و زمینه‌های ظهور منجی عالم و رشد و تکامل پایدار انسان و جامعه را فراهم می‌سازد.برای زمینه‌سازی تغییر و تحولات فردی و اجتماعی، لازم است اقدامات مختلفی انجام شود؛ از جمله:۱. درک و شناخت امام و نیاز مبرم به او و درک حق ولایت او؛۲. داشتن عشق و محبت به امام؛۳. پذیرش ولایت و سرپرستی و حاکمیت و پیشوایی امام؛۴. بستن عهد و پیمان با امام؛۵. اطاعت و تبعیت از امام؛۶. شناخت و اطاعت از ولی‌فقیه و قیام علیه ستم و استقرار نظام اسلامی.انسان با طی این مراحل، آمادگی‌های فکری و روحی لازم را پیدا می کند و می‌تواند هدف‌مند و بر اساس طرح راهبردی طولانی‌مدت برای آماده‌سازی زمینه‌های ظهور حرکت نماید و مقدمات لازم را برای حکومت جهانی مهدی موعود(عج) آماده سازد.آیت‌الله مکارم شیرازی، چند آمادگی را برای پذیرای چنان حکومتی، ضروری می‌دانند:۱. آمادگی فکری و فرهنگی (سطح فکری و فرهنگی مردم جهان چنان بالا رود که بدانند مسئله نژاد، مرزهای جغرافیایی، تفاوت رنگ‌ها و زبان‌ها و سرزمین‌ها نمی‌توانند بشر را از هم جدا سازند)؛۲. آمادگی اجتماعی (مردم جهان باید از ظلم و ستم و نظامات موجود خسته و مأیوس شوند)؛۳. آمادگی تکنولوژی و ارتباطی (وجود فن‌آوری نه تنها مزاحم حکومت جهانی عادلانه نیست، بلکه شاید بدون آن

وصول به چنین هـدفی محال باشد)؛۴. آمادگی‌هـای فردی (حکومت جهـانی قبل از هر چیزی به مؤمنان کوشا و باارزش نیاز دارد تا بتواننـد مسـئولیت چنـان اصـلاحات عظیمی را به دوش گیرنـد).بـا توجه به این موارد، برای آماده‌سازی زمینه‌های ظهور، به برنامه‌ای منظم و راهبردی نیاز است که در آن اهداف، مسیر حرکت و راه‌بردها، سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها در آن مشخص شده باشد و در مرحله اجرا به تخصیص منابع، نظارت و کنترل مستمر بر کلیه فعالیت‌ها نیاز دارد. این برنامه راهبردی از چند مرحله ذیل تشکیل می‌شود:۱. بررسـی نظام ارزشی و مشخص کردن معیارها و ارزش‌ها؛۲. بررسـی وضعیت فعلی در داخل و خارج از کشور؛۳. بررسی فرصت‌هـا و تهدیـدها و نقـاط ضـعف و قـوت؛۴. مشـخص‌کردن اهـداف کوتاه‌مـدت، میان‌مـدت و بلندمـدت، ماننـد قسط و عـدل، ظلم‌ستیزی و... ؛۵. تـدوین راه‌برد طولانی‌مدت در زمینه قسط و عدل و ظلم‌ستیزی؛۶. تدوین سیاست‌های مورد نیاز بر اساس اهداف و راه‌برد تعیین‌شده؛۷. تهیه برنامه‌های کوتاه و میان‌مـدت و تخصـیص منابع و بودجه؛۸. نظارت و کنترل مسـتمر بر کلیه فعالیت‌ها در این زمینه؛۹. در نظر گرفتن عوامـل مؤثر در این جهت.ابتـدا بایـد تصـمیم‌گیری‌های راهبردی صورت گیرد تـا در زمینه‌هـای مختلف فرهنگی، علمی، آموزشـی، تحقیقـاتی، هنری، ورزشـی، اقتصادی، اجتماعی، صـنعتی و تکنولوژی، ما را به زمینه‌های مورد نیاز برای ظهور منجی عـالم نزدیـک نمایـد.مـدل پیش‌نهـادی برای تـدوین و اجرای راه‌برد آماده‌سـازی زمینه‌های ظهوردر زمان غیبت صـغرا، برنامه و ساختاری حساب‌شـده تهیه و اجرا شـد تا شـیعیان در دورترین نقاط جهان مانند ایران، مصـر، عراق، مراکش، شـمال افریقا و جزیرةالعرب از طریق وکیلاـنی معتقـد که در شـبکه ارتبـاطی مخفی‌ای فعالیت می‌کردنـد، مسائل خود را با نایب خاص امام در میان بگذارند. نایبان چهارگانه با هم‌کاری دست‌یاران و وکیلان خود، جامعه شیعه را در جهت اهداف اسلامی هدایت می‌کردند. نایبان توانسـتند راه ارتباطی مؤثر و مطمئنی بین نقاط شیعه‌نشـین ایجاد نماینـد که برای حفظ سازمان رهبری در جهان تشیع سـرنوشت‌ساز بود. این برنامه ذهن شـیعیان را برای پـذیرش اصل غیبت آماده نمود. در آن زمان نایبان چهارگانه رهبران و کارگزاران جامعه شـیعه به شـمار می‌آمدند که امام زمان(عج) آنها را به طور مسـتقیم انتخاب کرده بودند. شـیعیان به وسیله این شبکه پنهانی با مرکز رهبری در بغـداد و یا سامرا ارتباط برقرار می‌کردنـد.در زمان غیبت کبرا نیز برای آماده کردن زمینه‌های ظهور، به طرح یا راه‌بردی کلی نیاز اسـت تـا بـه صـورت منسـجم و منظم، تمـام بخش‌هـای مختلـف فرهنگی، هنری، آموزشـی، پژوهشـی، علمی، تکنولـوژی، صـنعتی، کشـاورزی و خـدمات را برای اهـداف تـدوین شـده در این مسیر هـدایت نمایـد. اسـتقرار عـدالت و گسترش آن تنهـا با دگرگونی ارزش‌هـا و معیارهـا و تغییر در تمایلات مردم کـافی نیست، بلکه به برنـامه‌ای راهبردی و ساختـاری منـاسب نیاز دارد.این برنامه باید ویژگی‌هـایی داشـته باشـد که در طول زمـان ارزیـابی گردد تا اشـکالاتش برطرف شود؛ به صورتی که در نهایت گنجایش عـدالت مهدوی را داشته باشد.http://www.bfnews.ir

فرهنگ انتظار

برای بیـان کردن فرهنـگ انتظار بایـد مؤلفه های انتظار بیان گردد زیرا در پرتو بیان مؤلفه ها و ویژگی های فرهنگ انتظار، می توان به فرهنـگ انتظار پی برد از اینرو ضـرورت نکات اصولی که فرهنگ انتظار برآن اسـتوار است بیان گردد: ۱. در تفکر شیعی، انتظار موعود به عنوان یک اصل مسـلم اعتقادی مطرح است و در بسـیاری از روایات بر ضرورت انتظار قائم(عج) تصریح شده است که به عنوان مثـال روایات زیرا را بیان می کنیم:امام صادق(علیه السلام) به اصـحاب خود فرمودنـد:آیا شـما را خبر نـدهم به آنچه خـدای صاحب و عزت و جلال، هیـچ عملی را جز به آن سه از بنـدگان نمی پذیرد؟ گفتم چرا. فرمود: گواهی دادن به این که هیچ شایسـته ی پرسـتش جز خداونـد نیست و این که محمد(صـلی الله علیه وآله) بنده و فرسـتاده اوست، و اقرار کردن به آنچه خداوند به آن امر فرمـوده و ولاـیت مـا و بی زاری از دشــمنانمان و تسـلیم شــدن بـه آنـان ، و پرهیزگـاری و تلاـش و مجاهـدت و اطمینـان و انتظـار قائم(عج).[۱]شـیخ صدوق نیز از عبدالعظیم حسـنی روایت می کند که:«روزی بر آقایم محمد بن علی بن موسـی بن جعفر بن محمد

بن علی بن الحسین بن ابی طالب علیهم السلام وارد شدم و می خواستم که درباره ی قائم(عج) از آن حضرت سؤال کنم که آیا همان مهدی، است؟ حضرت خود سخن را آغاز کرد و فرمود: ای ابوالقاسم! به درستی که قائم از ماست و اوست مهدی که واجب است در (زمان) غیبتش انتظار کشیده شود و در ظهورش اطاعت گردد و او، سومین امام از فرزندان من است».[۲]۲. از اصول فرهنگ انتظار اعتقاد قلبی به ظهور حضرت مهدی(عج)، است و منتظر مؤمن باید یقین داشته باشد به این که حضرت قائم(عج) که امام دوازدهم و فرزند بلاواسطه امام حسن(علیه السلام) است از روزی که متولد شده است تا کنون به همین بدن عنصری زنده و باقی است و روزی ظاهر می شود و جهان را پر از عدل می کند. و ظهور آن حضرت روز معینی ندارد که مردم بدانند بلکه احتمال دارد همین امسال اتفاق بیفتد و احتمال هم دارد سالهای بسیار تأخیر بیفتد.۳. در این فرهنگ همان طور که ایمان به مفهوم واقعی خود عبارت از علم و عمل، عقیده و تلاش و اعتراف و کوشش می باشد، انتظار نیز مفهومی است با اصالت و سازنده و از عالی ترین مکتب هایی است که می تواند جامعه ی اسلامی را در راه پیشرفت و تکامل جلو ببرد و به کلیه ی تلاش ها ارزش و اصالت بخشد.۴. در فرهنگ انتظار، منتظران چه فرد باشد و یا جامعه و یا امت در حال عبادت و پرستش به سر می برند که روحش عمل بلکه برترین عمل است و به بیان امام علی(علیه السلام) همانند مجاهد تلاشگری است که در راه خدا و احیای سنت های اسلامی در پرتو اعتقاد راسخ انتظارش، در خون خود می غلطد.[۳]انتظار در اعتقاد تشیع دارای محتوائی اصلاحگر، تحرک آفرین، و تعهدآوری است که عالی ترین و ارجمندترین نوع بندگی حق تعالی و در نتیجه برترین عمل و نیکوترین تلاش و جنبش می باشد.[۴]۵. در فرهنگ انتظار کسی که در چمنزار تکلیف قدم می گذارد و از نظر قلبی منتظر می شود در عمل هم به بایدها و نبایدها شرع مقدس احترام می گذارد. صفات بد را از خود دور می کند و خود را به صفات خوب آراسته می کند و دلیل بر این مطلب فرموده ی امام صادق(علیه السلام) است که می فرماید:«هرکس خوش دارد، در شمار اصحاب قائم باشد، باید در عصر انتظار، مظهر اخلاق نیک اسلامی باشد. چنین کسی اگر پیش از قیام قائم درگذرد، پاداش او همانند کسانی باشد که قائم را درک کنند و به حضور او برسند، پس (در دینداری و تخلق به اخلاق اسلامی) بکوشید...».[۵]از اینرو امام خمینی(ره) می فرماید:«ما منتظران مقدم مبارکش هستیم تا با تمام توان کوشش کنیم تا قانون عدل الهی را در این کشور ولی عصر(عج) حاکم کنیم و از تفرقه و نفاق و دغل بازی بپرهیزیم و رضای خدای متعال را در نظر بگیریم».[۶]۶. در امر انتظار، اصل اعتقادی بسیار مهم «معاد» همواره حضور دارد. این حضور در سه جهت نمودار است:جهت اول: اینکه مهدی(عج) به هنگام ظهور، ستمگران را کیفر می دهد، و ظالمان را به سزای اعمال خود می رساند، و مؤمنان را عزیز می دارد، و رحمت الاهی را به سزاواران می چشاند و این خود نمونه ای است از چگونگی معاد و رستاخیز.جهت دوم: اینکه به هنگام ظهور حضرت مهدی(عج) گروهی از پاکان و پلیدان به جهان باز می گردند و به تعبیر قرآن کریم (و یوم نحشر من کل أمه فوجا) و این خود قیامت صغرایی است و نشانه ای است برای قیامت کبری.جهت سوم: اینکه ظهور مهدی(عج) از «اشراطِ ساعت» است، یعنی علائم قیامت. یکی از علائم و نشانه های حتمی قیام قیامت و فرا رسیدن رستاخیز، ظهور مهدی است. مهدی(عج) پیش از قیامت می آید، و تا او نیاید و حکومت عدل را در جهان برپای ندارد، عمر جهان به سر نمی رسد، و قیامت برپا نمی گردد.[۷]۷. کسب آمادگی نظامی برای ظهور حضرتیکی از فرهنگ های انتظار که به تصریح روایات، در دوران غیبت بر عهده ی شیعیان و منتظران فرج قائم(عج) است کسب آمادگی های نظامی و مهیا کردن تسلیحات مناسب هر عصر برای یاری و نصرت امام غائب است. چنانکه در روایتی که نعمانی از امام صادق(عج) نقل کرده، آمده است:«باید هر یک ازشما برای خروج قائم(عج) اسلحه تهیه کند، اگرچه یک نیزه، چون وقتی خداوند ببیند کسی به نیّت یاری مهدی اسلحه تهیه کرده است، امید است عمر او را دراز کند تا ظهور را درک نماید و از یاوران مهدی باشد».[۸][۱] – النعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، ص ۲۰۰، ح ۱۶.[۲] – صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۱[۳] – عن امیر المؤمنین(علیه السلام): «المنتظر لامرنا کالمتشحط بدمه فی سبیل الله» ، منتخب الاثر، ص ۴۹۶، لطف

الله صافی گلپایگانی.[۴] - قال رسول الله(صلی الله علیه وآله): «افضل اعمال امتی انتظار فرج من الله عزوجل».[۵] - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۰.[۶] - صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۲.[۷] - محمد رضا حکیمی، خورشید مغرب، ص ۳۶۹.[۸] - النعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، ص ۳۲۰، ح ۱۰، محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۶.سید محمد صادق محمدی - مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه-http://new.fatehnet.net/elmoandishe/۲۰۰۸-۱۰-۲۹-۲۰-۱۲-۵۵/۸۱۳-۱۳۸۸-۰۴-۰۲-۱۱-۱۸-۲۲.html

عدالت اجتماعی در اندیشه ی دینی

مهدی یاراحمدی خراسانی

اشاره: یکی از مهمترین اصولی است که در دیدگاه های بشری و اندیشهٔ دینی مورد توجه ویژه قرار داشته عدالت اجتماعی است. توزیع عادلانهٔ قدرت در جامعه و فراهم نمودن زمینه های رشد اجتماعی برای همهٔ آحاد به تناسب صلاحیت، شایستگی و نیازمندیهای واقعی، فطری و اجتماعی آنها مقوله ای است که انسان های آزاد اندیش در جستجوی آنند. مقدمه مسلماً « عدالت » پایه اخلاقی ساختار جامعه است. مراد از کارکرد اصول عدالت آنست که نه تنها نهادهای رسمی جامعه همچون قانون اساسی، دولت و قوانین مدنی و جزایی باید بر محور این اصول و متناسب با آنها سامان یابد، بلکه امکانات، مواهب، مناصب، وظایف و زحمات زندگی اجتماعی نیز باید بر محور این اصول توزیع شوند. عدالت اجتماعی از طریق تأمین فرصت های برابر برای افراد جامعه، توجه به تفاوت دراستعداد و توانائی های محوری و در عین حال توجه به عدالت توزیعی قابل تأمین است. باید پیش از اهتمام به مفاهیم و تعاریف، به کیفیت استنتاج قواعد و شیوه های عینی و عملی عدالت اجتماعی پرداخت و دیدگاه دین اسلام و رهبران دینی را در این عرصه جویا شد. مفهوم اصطلاحی عدل و عدالت اجتماعی واژه عدل به معنای اعتدال و استقامت و راستی و انطباق با شایسته ها و بایسته هاست. وبنابراین پیمودن مسیرهای انحرافی، همان افراط یا تفریط و خروج از مسیر اعتدال و حق وانصاف و قسط است. و میزان انحراف از عدالت و حق متناسب با شدت و ضعف افراط و تفریط هاست. برابری و تساوی و انصاف مورد نظر در عدل، تساوی کور و چشم بسته نیست تا بدون توجه به قابلیت ها و شایستگی ها و در تعارض با حقوق و بایستگی ها قرار گیرد. حضرت علی(ع) درفرازی از نامه خود به مالک می نویسند": و مبادا نیکوکار و بدکردار در نظر تو برابر باشند زیرا که این کار رغبت نیکوکار را بر نیکی کم می نماید وبدکردار را به بدی می خواند ".در تعریف عدالت اجتماعی داریم: «عدالت اجتماعی به معنای اعطای حقوق و مطالبات منطقی هر شخص به تناسب صلاحیت، شایستگی و نیازمندی های فطری و اجتماعی اوست. » عدل درفرهنگ اسلام بحث عدل از مباحث گسترده و پردامنه در فرهنگ اسلام است. اینکه اصل عدل در مجموعه اصول اعتقادی شیعه جای گرفته است تنها به خاطر بحثهای کلامی معمول و مدرن نیست بلکه قطعاً معلول هدایتی الهی و به یقین با اشارت ائمه عدل بوده است. از نظر فرهنگ اسلامی اولین گام در تحقق عدالت رهایی از ناهماهنگی های درون است. حضرت علی(ع) می فرمایند ": اولین گام او(پرهیزکاران) در عدالت خواهی زدودن هواهای نفسانی خویش است ".احساس تعهد و مسؤولیت برای تحقق عدالت اجتماعی و دردمندی و حساسیت در برابر بی عدالتی ها از عوامل مهم در تحقق عدالت است. عدالت اجتماعی از دیدگاه اسلام تحقق ولایت الهی که دغدغه اساسی حاکمیت دینی است جز با رعایت عدالت همه جانبه اجتماعی ممکن نیست. بر اساس تعالیم اسلامی اگر فردی به نفس خویش ستم کند یا در ادای برخی از تکالیف و حقوق الهی سستی ورزد، این اشتباه او با استغفار بخشوده خواهد شد، در حالیکه اگر فردی با تجاوز به حقوق انسان ها، قوانین عدالت اجتماعی را نقض کند، در حقیقت معصیتی غیر قابل بخشش انجام داده و بنا به تعبیر امیرالمؤمنین علی (ع) به ورطه گناه غیر قابل بخشایش سقوط کرده است. در حال حاضر، مواردی از تجاوز به حقوق دیگران در جامعه ما کم نیست. افراد زیادی در اجتماع دیده می شوند که در

روابط اجتماعی شان با دیگران جانب عدالت را رعایت نمی کنند. امروزه به هر گوشه ای از جامعه بنگریم، عده ای از نبود عدالت، صدایشان بلند است. در ادارات، در راهروهای دادگاهها، در کارخانجات، در دانشگاهها همه جا صحبت از این است که مصادیقی از عدالت رعایت نمی شوند. این ها جلوه های حکومتی بی عدالت نیستند. هر چند که حکومت هم باید ساز و کاری را طراحی کند که رفتارها و منش های ظالمانه، زمینه اجرایی پیدا نکنند، اما قدرت حکومت در سطح جامعه، قدرت مطلق نیست. اگر وجدان مردم در این عرصه فعال نشود، اگر نیروی درونی بازدارنده آنها به درستی عمل نکند، نمی توان بی عدالتی ها را کنترل کرد. اگر عموم مردم انگیزه های عدالتخواهی پیدا کنند، ظلم و ستم خود به خود محو و مهار می شود. رسول اکرم (ص) شرط سعادتمندی را در تلاش همه مردم برای تحقق عدالت دانسته اند و این خود تکلیفی است بر عهده مسلمانان که برای تحقق عدالت، تلاش کنند. موانع تحقق عدالت اجتماعی موانع تحقق عدالت همه جانبه اجتماعی به شرح زیر است: الف- تبعیض : انسان در اثر انحصارطلبی و حق ویژه قائل شدن برای خود و آنچه به خود وابسته است، به مرزبندی بین اشخاص و اشیا می پردازد، در میان آنها تفاوت می‌نهد، تبعیض قائل می شود و بدین سان قوی ترین و فراگیرترین مانع اجرای عدالت شکل می گیرد. ب - سودجویی : در همه جوامع افرادی بوده و هستند که پدیده های گوناگون و حوادث روزمره طبیعی و اجتماعی را ازمنظر منافع مادی خود مورد ارزیابی قرار می دهند. ارزش و اهمیت حوادث سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و ... برای آنان متناسب با منافع و درآمدی است که برای آنان حاصل می شود. ج- امتیاز طلبی : مانع دیگری که بر سر راه اجرای عدالت وجود داشته و تا زمانی که قدرت جاذبه دارد وجودخواهد داشت و در انحراف حکومتها اولین عامل - و یا جزء عوامل اولیه - بوده است، امتیازجویی خواص و حواشی قدرت است. د-ضعف نفس : از مهمترین عوامل که شمشیر عدالت را کندنموده و آهنگ عدالت اجتماعی را سست می نماید، ضعف نفس و سستی اراده، خودباختگی ودون همتی است. مصادیقی از عدالت اجتماعی در ساختار قدرت حکومت علی (ع) حضرت امیر(ع) مبانی ایمان، بر چهار پایه استوار نموده اند. دو پایه صبر و یقین از درون جان نشأت می گیرد و دو پایه عدل و جهادکه بر واقعیت های خارجی تکیه دارد. در این راستا نمونه هایی از رفتار آن حضرت ذکر می گردد ؛ ۱ ـ امام علی (ع) در نامه ای که به مالک دادند و وی را همراه با نامه راهی استانداری مصر کردند نوشتند. « از میان کارها آنچه که به حق نزدیک تر و در عدالت فرا گیرتر است، برای تو محبوب تر باشد. » ۲ ـ امیر المؤمنین (ع) بیت المال را بصورت مساوی تقسیم نمودند و مبنای تقسیم فراگیر و عام را مطرح ساختند. ۳ ـ تحلیل امام علی (ع) با دخترشان ام کلثوم که گردن بندی را از بیت المال برای سه روز عاریه گرفته بود حائز اهمیت است . ایشان فرمودند؛ « ای دختر علی ابن ابی طالب از جاده حق بیرون نرو. آیا همه زنان مهاجر در این روز عیدی می توانند مثل این گردن بند را برای زینت بکار بندند. » ۴ ـ برخورد امیرالمؤمنین (ع) با عقیل که هنگام خلافت حضرت سهم بیشتری از بیت المال را طلب کرد نیز معیار عینی دیگر در برقراری عدالت در ساختار قدرت حکومت علی (ع) است . عدالت همه جانبه اجتماعی در حکومت مهدی موعود (ع) یکی از ویژگی های مهم حکومت حضرت مهدی (ع) عدالت است. قرآن کریم در این زمینه می فرماید: «یملا الارض قسطاً و عدلا بعد ما ملئت ظلماً و جوراً»یعنی؛ به یمن حکومت آن حضرت؛ « زمین از عدل و داد پر خواهد شد، پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد» این منشور حکومت امام مهدی (ع) است در حکومت مهدی (ع) عدالت اجتماعی با کاهش و از بین بردن مصادیق فساد و بی عدالتی، و همچنین با اعطای حقوق و مطالبات منطقی هر شخص به تناسب صلاحیت، شایستگی و نیازمندی های واقعی و فطری و اجتماعی تحقق می یابد . سخن پایانی تبیین عدالت اجتماعی و شیوه های عینی وعملی آن منوط به اصلاح ساختار قدرت در جامعه است. بدون شک افرادی که در اجتماع قدرت های بدون حد و مرزی دارند در زمانی نه چندان طولانی زمینه فساد اجتماعی را فراهم می سازند. اگر در جامعه شبکه روابط اجتماعی به طور عادلانه شکل گیرد و بر اساس آن خیرات و مواهب اجتماعی توزیع گردد شاهد تحقق عدالت اجتماعی خواهیم بود.

ملاحظات رفتاری بازاریابی از دیدگاه اسلامی

محمود جعفری

چکیـده: بازاریـابی تجـاری همـواره بـا انتقادهـایی روبه رو بوده است. دلیل بیشتر این انتقادها، ورود مسائل غیراخلاقی و غیرعرفی به حوزه فعالیتهای بازاریابی است. در این مقاله انتقادهایی که نسبت به بازاریابی صورت می گیرد، مورد
بحث و بررسـی قرار گرفته است و خـواهیم گفت اصـولی که در تعلیمـات اسـلامی ذکر شـده انـد، چگونه می تواننـد در بازاریـابی اجتمـاعی و اخلاـقی مـدیران ایفـای نقش کننـد، به ویژه مـدیران بازاریـابی که از حساسـیتهای اخلاقی و معنوی بالایی درحرفه خود برخوردارنـد.مقدمههمان گونه که می دانیم، بازاریـابی به تعبیری همان بازاریابی عقیـده است: خواه منظور ما ازبازاریابی، ایـده کلی فروش یـک دارو (یـا هر کالای مفیـد دیگر) باشـد یا رفع یک نیاز از انسانها و یا کمک وخـدمت به مردم. امااز بازاریابان انتقادهای زیادی به عمل می آید. مصرف کنندگان، بازاریابی را عامل ضرر و زیان در بسیاری از موارد عنوان می کنند.اگر فرهنگ کسب و کـار کنونی را بـا فرهنگ کسب و کار اجـداد و پـدرانمان مقایسه کنیم، در می یابیم که در گذشـته، کسب و کارعملی عبادی بوده است ولی در حـال حاضـر بی توجهی به مبـانی احترام به مشتری،اخلاقیات و عـدم رعایت اصول و مبانی اسـلامی در بازار حکمفرما شده است [۱]بسیاری از مردم چنین می پندارنـد که اسـلام و دینـداری بـا کسب و کـار و تجـارت در تضـاد است، در حالی که در بسیاری از احـادیث و کتابهای اسـلامی این ایـده به طور کلی رد شـده است ـ:هـر فـرد معتقـد به مبانی دینی که برای تامین حوایج خود و بـرآوردن نیـازمنـدیهای خـانواده یا جامعه‌اش، جـد و جهـد می‌کنـد، نـوعـی عـبادت در آسـتان پروردگار بی‌نیاز به جای می آورد. [۲ ـ]عبادت هفتاد جزء است که افضل اجزای آن طلب روزی حلال است. نبی اکرم ص ـ)هرکس که به دنبال روزی حلال باشـد تا به خود و خانواده اش کمک کنـد ماننـد مجاهد در راه خدا خواهد بود. امام موسـی بن جعفر (ع ـ)امیرالمؤمنین برای طلب روزی از خانه بیرون می رفت و دوست داشت خداوند اورا در حالی که برای طلب روزی حلال،نفسـش را به زحمت انداخته اسـت ببینـد. امام باقر(ع). و حتی ارزش بالایی برای بازرگانان و تجار مطرح شـده است به گونه ای که حضـرت علی (ع) در نامه ۵۳ خود در نهـج البلاـغه چنین می فرماینـد: «سپاهیان بر جـای نمانـد جز بـا سـومین دسـته از مردمـان که قاضـیانند و عاملاـن و نویسـندگان دیـوان،که کـار عقـدها را اسـتوار می کننـد و آنچه سود مسـلمانان است فراهم می آورنـد و در کارهـای خصوصـی و عمومی مورد اعتمادند و کار این جمله استوار نشود جز با بازرگانان و صنعتگران که فراهم می شوند و با سودی که به‌دست می آورند، بازارها را برپای می دارند و کار مردم را کفایت می کنند در آنچه دیگران مانند آن نتوانند».بازاریابی، مفهومی مبتنی بر خدمت وکسب فایده متقابل است. در واقع بازاریابی به معنای تأمین نیازهای انسانهاست و یکی از ارزشـهای قاطع و مسـلم انسان که اسـلام آن را صـد در صد تأیید می کند و به واقع ارزشی انسانی است، خدمتگذار خلق خدا بودن.[۳ ـ]دو خصلت است که نیک تراز آن نیست :ایمان به خـدا و سودمنـدی برای بنـدگان خدا.[۴ ـ]امیرالمـؤمنین علی(ع) می فرماینـد: «ای کمیـل، مردم بر سه دسـته‌اند:اول،علمـای ربـانی، دوم،دانشـجویانی کـه در راه نجـات هسـتند، سـوم،فرومایگـان پسـت و بی اراده‌ای که خیری در آنهـا نیست.[۵]اسـلام، ساخت نظام اقتصـادی خود را بر پـایه خداشناسـی و معارف اقتصادی و ایـدئولوژیکی و موازین اقتصادی اسـتوار داشته است. به گونه‌ای که می فرمایـد: «پاکمردانی که هیـچ کسب و تجارت،آنها را از یاد خداونـد غافل نگردانـد».[۶]انتقادهای بازاریابی و تعلیمات اسـلامیموارد عمده ای را که تصـمیم گیران بازاریابی ممکن است با تصـمیم نا درست خود سـبب ضـرر و زیان مصـرف کنندگان منفرد،جامعه و سایر موسـسات اقتصادی شوند مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.[۷] این عوامل عبارتند از:۱. کالا۲. بسته بندی۳. قیمت۴. کانال توزیع۵. تبلیغات۶. فروشندگی۷. رقباحـال، احادیث و روایات مختلف فلسـفی، دینی،عرفانی را که برطرف کننـده انتقادهای موجود است را ذکر خواهیم کرد. در واقع نشان می دهیم که در تعالیم اسلامی نیز،این انتقادهای مورد توجه بوده است و راه حلهای لازم به پیروان آن ارائه شـده است ـ.کالادر حـدیث آمـده است:«خداونـد سازنده ماهر را دوست دارد».[۸]همچنین در حـدیثی دیگر آمده

است: «خداونـد انسان حرفه ای و امین را دوست دارد».[۹] در این حـدیث دو عامـل حرفه‌ای بودن و امین بودن موردنظر بوده است. عامـل اول: یعنی کسـی که نیاز و دردی از جامعه دوا کنـد واثر مهارت و فناوری او دیـده شود.عامل دوم: امین بودن است، یعنی بها دادن به کیفیت کارهـا و درست و کامـل بودن کـار است _بسته بندیدرحـدیث آمـده است:«کالای خود را به منظور جلب توجه و رغبت بیش از انـدازه مشتری،زینت نکنیـد».[۱۰ _]قیمتدرحـدیث آمـده است:«به سود کم قناعت کنیـد و در تحصـیل سود به اندازه خود اکتفا کنیـد و این مقـدار را نیز میان همه مشتریان تقسـیم کنید، یعنی از همه مشتریان روزانه خود به اندازه مخارج روز خویش، به نسبت سود بگیرید» .[۱۰ _]کانال توزیعانحصار ناشـی از تبانی، به این معنی که تولیـد کنندگان با هم تبانی کنند که کالای مورد نظری را تولید نکنند، یا فروشـندگان تبانی کنند که به قیمت بیشتری بفروشند، از نظر اسلام مذموم است.در یکی از روایات نقل می شـود کـه امـام صـادق (ع) خـدمتکاری را کـه مصـادف نـام داشـت طلبیـد و هزار دینـار به او پرداخت تـا برای تجـارت عـازم مصر شود.خدمتکار پول گرفته شده را به کالا تبدیل کرد و به همراه تجار دیگر به مصـر رفت. هنگامی که نزدیک مصـر شدند تجاری را دیدند که از مصـر خارج شدند و در گفت‌وگو با آنان وضـعیت کالای خود را از آنها پرسـیدند. آنها گفتندکه از این کالا در مصـر چیزی نیست.تجـار می دانسـتند که این وسـیله مورد نیـاز عموم است و بـا هم پیمـان بسـتند که کمتر از سود هر دینـار به یـک دینـار نفروشـند.پس از پایان یافتن کالاها به مدینه باز گشتند و مصادف با دو کیسه هزار دیناری نزد امام رفت و عرض کرد: «یکی سرمایه و دیگری سود». حضـرت درباره زیادی سود پرسـیدند و او موضوع را به آگاهی حضـرت رساند.حضرت فرمود: «آیا بر ضد مردمی مسـلمان پیمـان می بندیـد که جز به سود دینـار، دینـار نفروشـید؟» سپس کیسه مربوط به سـرمایه را برداشت و فرمود با کیسه دیگر کاری نداریم و بعد فرمود: «ای مصادف،ضـربات شمشیرها از به دست آوردن روزی حلال آسانتر است».[۱۱ _]تبلیغاتبهره گیری از هرگونه تبلیغات مضـر و زیان بخش، چه زیان جسـمی داشته باشد و یا اخلاقی،و هرگونه وسایلی که ویژه این کار است ممنوع است .[۱۲ _]فروشـندگیدرحدیث آمده است: «در موقع معامله، سوگند ، هر چند هم راست باشد نخورید».[۱۰]از امام جعفر(ع) نقل شده است: علی(ع)هنگـامی که در کوفه بود همه روزه صـبح اول وقت،بیرون می رفت و در بازارهـای کوفه گردش می‌کرد و تازیانه ای بر دوش داشـت کـه دارای دو طرف و نـام آن(سبیته)بـود.او به هر بـازاری که می‌رسـید می ایسـتاد و نـدا در می داد که ای تجـار و بازرگانان _...از خدا بترسـید.مردم که صدای حضـرت را می شنیدند،هر کار که به دست داشتند کنار می گذاشتندوبا دل و جان به اوامرش گـوش می دادنـد. می فرمـود: «پیش ازهرکـاراز خداونـد طلب خوبی کنیـد و به ارفـاق، برکت ازخدابگیریـد و بـا مشتریـان مهربانی کنیـد و خود را به زیور بردباری بیاراییـد و قسم نخورید و از دروغ بپرهیزید و سـتمکار نباشـید و با مظلومان با انصاف رفتار کنید و نزدیک ربا نروید و کم فروشـی نکنید و مردم را گول نزنید و به این وسیله دنیا را تباه نسازید»، آنگاه در همه بازار می‌گشت و سـپس برای انجام سایر وظایف خود درباره مردم آماده می شـد.[۱۳ _]رقبا:درحـدیث آمده است: «در بین معامله برادر دینی خود داخل نشوید. یعنی هنگامی که می بینید متاعی را یکی از برادران دینی میل دارد بخرد شما در این معامله دخالت نکنید تاآن معامله دیگری را برادر دینی انجام دهد» .[۱۰]همچنین، در بازاریابی اصولی وجود دارد که ازنظریه ها و رویه های بازاریابی مدرن حاصـل شده است [۷ _]:اصل آزادی مصـرف کننده و تولید کننده _اصل محدود کردن ضرر و زیان بالقوه _اصل تأمین نیازهای اساسی_ اصـل کـارایی اقتصادی _اصل نوآوری _اصل آموزش و ارایه اطّلاعات به مصـرف کننـدهاین اصول به نوعی، راهنمای سیاسـتهای بازاریـابی اخلاقی در سازمانها هسـتند. دراین بخش نیز،اصولی را که تعلیمات اسـلامی در این زمینه بیان می دارد عنوان می کنیم_: اصل آزادی مصـرف کننده و تولید کننده:مکتب اسلام هرچند آزادی را، مانند دنیای سوسیالیستی از افراد سلب نمی کند ولی مانند جهان سـرمایه داری نیز به افراد آزادی اقتصادی نامحـدود نمی دهـد، بلکه این مکتب الهی اشـخاص را در صـحنه اقتصاد زندگی با تـوجه به مبـانی سیاسـی ،اجتمـاعی ، اخلاقی و فرهنگی ویژه‌ای که دارد در کـادر ارزشـها و معیارهـای معنـوی خاصـی محـدود می کند.[۱۰]در اقتصـاد اسـلامی اصـلی وجود دارد به نـام: اصـل حـاکمیّت اراده. به این معنی که انسـان حق دارد بر طبق اراده و تمایل

خودش به هر شکل که خواست با دیگری قراردادی منعقد کند،خواه این قرارداد رایج و معمول باشد و یا خود او ابتکار کرده باشد. خواه در زمان شارع و قانونگذار اسلام متعارف بوده یا نباشد.بنابراین اگر طرفین معامله ای را اختراع کردند که به صورت هیچ یک از معاملات معمول و متداول نبود،این قرارداد درست است، با این شرط که بر عنوانهای باطل و حرام، مثل: ربا،مجهول،جزاف و کالی بکالی و نظایر آنها تطبیق نکند.[۱۴ _]اصل محدود کردن ضرر و زیان بالقوهدراقتصاد اسلامی اصلی وجود دارد به نام:اقاله نادم.این اصطلاح بدین معنی است که اگرمعامله ای واقع شدوخریدار یا فروشنده متوجّه شود که این معامله به نفع او نبوده است و پیشنهاد فسخ معامله را کند،طرف مقابل این پیشنهاد را بپذیرد و در زمینه به هم زدن معامله موافقت خود را اعلام کرده، در این مورد اقدام کند.[۱۰ _]اصل تأمین نیازهای اساسیمردی به حضرت صادق (ع)عرض کرد : «ما درراه کسب مال وثروت تلاش می کنیم ودوست داریم که امکانات مالی فراوانی داشته باشیم». حضرت پیش ازهر چیز مسئله هدف رامورد توجه قرار داد و پرسید: «هدف شما در کسب وکار وتلاشتان چیست ؟گفت: «می خواهیم خود و خانواده خود را اداره کنیم و برای خویشاوندان خویش نیز درصورتی که در مضیقه اقتصادی باشند رفاه و وسعت به وجود آوریم و در راه خداوند،درراه تامین مصالح عمومی از اموال و ثروت خود خرج کنیم و برای انسجام مراسم حج و شرکت در این اجتماع با شکوه عبادی و سیاسی اقدام کنیم». آن حضرت کسب مال و ثروت در راه چنین هدفهایی را مورد تعریف و تمجید قرار دادند.[۱۵ _]اصل کارایی اقتصادیحضرت امیرالمومنین(ع) می فرمایند سه چیزنشانه ایمان است:۱. شناخت کامل فرهنگ و قوانین اسلام؛۲. صبر وشکیبائی در مقابل حوادث و مشکلات زندگی؛ ۳. بکار بستن تقدیر و اندازه گیری درست در امور اقتصادی.[۱۶ _]اصل نوآوریحدیثی داریم درباب نوآوری و خلاقیت و تلاش:هرکس دو روزش یکسان باشد،فریب خورده است.[۱۷ _]اصل آموزش و ارایه اطلاعات به مصرف‌کنندهدرحدیث آمده است:عیبی را که در کالای مورد فروش وجود دارد،فروشنده ذکر کند و پنهان نکند(البته در صورتیکه نقص و عیب خیلی مهم نباشد وگرنه پنهان کردن نقص و عیب،غل و غش است و حرام می باشد).[۱۰]نتیجه گیریمطالعه قوانین مالی و تجاری و اقتصادی اسلام بخوبی روشن می سازد که:اسلام هدف اصلی خود را تنها بالا_ بردن سطح زندگی مالی مردم و بهبود وضع خوراک،لباس،مسکن و سایرموجبات آسایش قرار نداده است بلکه به همراه این منظور و بالاتر از آن، تکامل روحی و فضایل اخلاقی موردنظر بوده است و تمام نکاتی را که در بازاریابی اجتماعی مطرح می شود، در تعالیم اسلامی نسبت به آنها توصیه شده است.در مجموع این نتیجه حاصل می شود که بازاریابی درست و اصولی دارای هیچ گونه انحرافی نیست و انتقادهایی که نسبت به آن به عمل می آید، در واقع در مورد بازاریابی غیر اصولی است.منابعفصلنامه توسعه مهندسی بازار، سال اول، شماره اول۱. المسند،ج۳،صص۴۸-۴۹۲. مطهری، مرتضی: انسان کامل، چاپ سی و هفتم، اردیبهشت ۱۳۸۵.۳. نهج الفصاحه،حدیث ۱۴۴۶۴. نهج البلاغه، حکمت شماره ۱۴۷۵. آیه ۳۷ از سوره نور۶. کاتلر، فلیپ، ترجمه: فروزنده، بهمن: اصول بازاریابی ، چاپ پنجم.۷. حریری، محمدیوسف: اقتصاد اسلامی، انتشارات امیری، سال ۱۳۶۲،ص۹۸.۸. وسایل، ج۱۲، ابواب مقدّمات تجارت.۹. آیت الله نوری، حسین: اقتصاد اسلامی، چاپ دفتر نشر فرهنگ اسلامی.۱۰. وسایل الشیعه ج۱۲،ص۳۱۱،ابواب آداب التجاره، باب ۲۶، حدیث ۱.۱۱. مکتب اسلام، شماره ۲۳۸ ،ص ۱۱۲۱. وسائل الشیعه، ج۱۲ ،کتاب التجاره، باب جملهٔمایستحب للتاجرمن الاداب، ص۲۸۳ ، حدیث۱.۳۱. صدر، سیدموسی: اقتصاد در مکتب اسلام، انتشارات جهان آرا، ص۴۱.۹۰. وسایل، ج۱۲،ص۵۱.۱۹. بحارالانوارج، ۷۱، ص۶۱.۳۴۴. میزان الحکمه،ج۷،واژه فرصت،عمر،شباب۷۱. مطفّفین-۱۸۱. آیه ۶۷ از سوره الرحمن۹۱. آیه ۱۸ از سوره الحج منبع: ماهنامه تدبیر-سال نوزدهم-شماره ۱۹۸

غفلت جایز نیست

!مهدی یاراحمدی خراسانی

اشاره: انسان نیازمند آنست که خداوند مهربان در هر حالی او را هدایت نموده و از غفلت درامان نگه دارد. زمانی که از یوسف (ع) پرسیدند چرا گناه نکردی؟ فرمود": وماابرئ نفسی ان النفس لاماره بسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم "ومن خودستایی نمی کنم ونفس خویش را از عیب ونقصیر مبرا نمی دانم (زیرا نفس اماره انسان را به کارهای زشت و ناروا وا می دارد) جز آن که خدا به لطف خاص خود آدمی را نگهدارد که خدای من بسیار آمرزنده ومهربانست. خداوند متعال در آیات مختلفی از قرآن کریم، به کلمه ی" غفلت "اشاره فرموده و مسلمانان را از آن نهی کرده است.مقدمهملاک ارزش اعمال انسان وابسته به میزان آگاهی اوست. هر قدر کارهای انسان آگاهانه‌تر باشد، و نسبت‌به کار خود توجه و شناخت‌بیش‌تر داشته باشد آن کار انسانی‌تر است و هر اندازه کار به انگیزه غرایز و امیال حیوانی که طبعاً در آن‌ها شناخت و آگاهی هم کم‌تر است انجام گیرد آن کار کم ارزش تر است وانسان را به حیوانیت نزدیک می‌کند. شاید همین باشد که در قرآن کریم داریم: کسانی که ازحیوانات پست‌ترند اهل غفلت‌اند و آگاهی ندارند. پس غفلت و ناآگاهی‌انسان را آن‌قدر تنزل می‌دهد و پست می‌کند که از حد چهارپایان هم فروتر می‌رود. ظاهر غفلت و ناآگاهی در زندگی انسان فراوان‌است و هر اندازه انسان در فکر اشباع غرایز حیوانی باشد از آگاهی انسانی دورترمی‌شود، تا آن جا که خدا را فراموش می‌کند، خدا هم به واسطه کفران این نعمت وعقوبت این گناه خودش را از یاد خودش می‌برد. یعنی انسان از خودش هم غافل می‌شود. و دیگر توجه ندارد که کیست و کجاست و از کجا آمده و کجا خواهد رفت. عیناً مثل حیوانی که فقط چشمش به پر کردن شکم و توابع و لوازمش است. غفلت چگونه انسان را در بر می گیرد"؟غفلت "یکی از آفات ایمان و شاید نخستین آفت آن است. همچنین استمرار غفلت نیز، موجب «تکبر» و «انحراف» می گردد. در حقیقت،کردار ناشایست و ناپسند و انواع گناهان آثار بدی روی حس تشخیص وقوه درک انسان می‌گذارد و سلامت فکر را به تدریج از او می‌گیرد. هر اندازه، شخص در این راه فراتر رود، پرده های غفلت و بی خبری بر دل، چشم و گوش او محکم تر می شود و سرانجام کارش به جایی می رسد که چشم دارد و گویی نمی‌بینند، گوش دارد و گویی نمی شنود و مانند این که دریچه روح او به سوی حقایق، بسته شده وحس تشخیص که برترین نعمتهاست از وی گرفته شده است. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم زیرا دل‌هایی دارند که با آن حقایق را دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند، آری آنها همان غافل ماندگان هستند.(سوره اعراف/۱۷۹)غفلت از نگاه قرآن کریمدر فن اخلاق، غفلت به عنوان «مانع» ، و بیداری به عنوان «شرط لازم» تهذیب نفس و سیر و سلوک شمرده شده است. مقدمه واجب سیر و سلوک آن است که انسان توجه کند که «ناقص» است و باید «کامل» شود و «مسافر» است و به زاد و راحله و راهنما نیاز دارد و بدیهی است که اگر کسی غافل باشد و نداند مسافر است، در جای خود می‌ماند. توجه بدین نکته ضروری است که خداوند بزرگ کسی را به خاطر ستم‌هایش و در حال غفلت، پیش از فرستادن پیامبران مجازات نمی کند و این به این معنی است که کیفر دادن آن ها در این حال ظلم و ستم است و خداوند برتر از آنست که درباره کسی ستم روا دارد. از نگاه کلام خدا" غفلت "ریشه ی انحرافات و کژی‌هاست که سبب می شود انسان تنها ظاهری از زندگی دنیا را درک کند و به باطن و حقیقت آن،که همان آخرت است توجه نداشته باشد؛ یعلمون ظاهرا من الحیاهٔ الدنیا وهم عن الاخرهٔ هم غافلون.(سوره روم/۷) برخی از موارد مربوط به غفلت که در قرآن به آن اشاره شده است به شرح زیر است:الف) نکوهش غفلت: وان کثیرا من الناس عن ایاتنا لغافلون؛ بسیاری مردم،از ایات و نشانه‌های ما غافل‌اند.(سوره یونس/۹۲)ب) نهی از غفلت: ولا تکن من الغافلین؛هرگز از غافلان و بی خبران از یاد خدا مباش.(سوره اعراف/۲۰۵)مهمترین عوامل غفلتامام صادق(ع) در توصیف قلب سلیم می فرمایند: « قلب سلیم، قلبی است که خدا را ملاقات کند، درحالی که هیچ کس جز او در آن نباشد».و این همان قلبی است که از هرگونه بیماری و فساد خالی باشد. چنین‌قلبی براساس روایتی از پیامبر اکرم(ص) ،«اگر شیاطین، قلوب فرزندان آدمی را احاطه نکنند، می‌تواند به جهان ملکوت نظر افکند». (میزان الحکمه،ج۱) در قرآن کریم مهمترین عوامل غفلت به شرح زیر ارائه گردیده

است:۱- روی گردانی از یاد خـدا: هر کس از یاد پروردگار خود دل برگردانـد، وی را در قیـد عـذابی(روز) افزون درآورد. (سوره جن/ ۱۷)۲- فراموش کردن خـدا: و چون کسانی مباشـید که خـدا را فراموش کرده اند و او (نیز) آنان را دچار خود فراموشـی کرد، آنان همان بدکاران هستند. (سوره حشر/۱۹)۳- عـدم ایمان: وآنان را از روز حسـرت بیم بده، آن گاه که داوری انجام گیرد و حال آن که آنها (اکنون) در غفلت هسـتند و سر ایمان آوردن ندارند.(سوره مریم/۳۹)۴- فراموش کردن روز حساب: در حقیقت،کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به سـزای آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند،عذابی سـخت خواهند داشت.(سوره ص/۲۶)۵- دروغ انگاشتن آیات خدا: آنان آیات ما را دروغ انگاشتند و غفلت ورزیدند.(سوره اعراف/۱۴۶)۶- فراموش کردن مرگ: به او می گویند واقعاً کـه از ایـن حـال سـخت در غفلت بـودی، ولی مـا پرده‌ات را از جلـوی چشـمانت برداشـتیم و دیـده‌ات امروز تیز است.(سـوره ق/۲۲)۷- همنشـینی با دوستان ناباب: ای وای!کاش فلانی را دوست خود نگرفته بودم! او بود که مرا به گمراهی کشانید؛ پس از آن که قرآن به من رسیده بود و شیطان همواره فروگذارنده انسان است.(سوره فرقان/۲۸و۲۹)۸- غفلت از ایات الهی: کسانی که امید به دیدار ما ندارند و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته اند و کسانی که از ایات ما غافل هسـتند.آنان به کیفر آنچه به دست می آوردنـد، جایگاهشان آتش است.(سوره یونس/۷و۸)۹- کفر: آنان کسانی‌انـد که خـدا بر دل و گوش و دیـدگانشان مهر نهـاده و آنها همان غافلان‌می‌باشـند.(سوره نحل/ ۱۰۸) ۱۰- علاـقه افراطی به اموال واولاـد: ای کسـانی که ایمان آورده ایـد،[زنهار] اموال شـما و فرزنـدانتان شـما را از یاد خـدا غافل نگردانـد، البته کسانی که در اثر توجه به امور دنیا از یاد خدا غافل می‌شوند، آنها، همـان زیانکاران هسـتند.(سوره منافقون/۹)چگـونگی درمـان غفلتانسان‌هـای بی بصـیرت، از هـدف، خـدا، خود، امکانـات، آخرت، نشانه‌ها، قانون ها و نعمت‌های خداوندی و گناهان خویش غافل هستند. برای آنکه انسان بتواند از غفلت در امان باشد باید با تمرین تقوا و رعـایت مواردی از بروز آن جلوگیری نمایـد. مهمترین موارد درمـان غفلت ذکر خـدا، خوانـدن قرآن، یـاد نعمت‌هـا و نعمت دهنده، عبرت از تاریخ پیشـینیان، یاد مرگ، یاد قیامت و ... می باشـند. بعد از دوری از غفلت برای دستیابی به قلب سلیم می بایست نسبت به؛ آرامش و پاکی دل، شرح صدر، ارتباط با علمای صالح، خودسازی، پرهیز از گناه، و به ویژه، پرهیز از غذای حرام، عادت دادن خود به کارهـای نیـک اقـدام نموده تـا همواره مورد توجه حضـرت دوست باشـیم.سـخن پایانیهمان طور که غفلت انسان را از سرحـد انسانیت تنزل می‌دهـد، توجه و آگاهی به خود، جهان و خدا، انسان را به درجات معرفتی بالا می رساند. غفلت -که یکی از موانع سـیر انسـان بـه سـوی خـداست- از نظر فرهنـگ دیـن، رجس و چرک اسـت. امیرالمـؤمنین (ع) می‌فرمایـد":الغفلـهٔ ضـلال النفوس"غفلت، گمراهی جان است. باید توجه داشـته باشـیم که صـرف نیت اولیه برای یک کار کافی نیست که‌آن کار سالم انجام بگیرد و به نفع انسان تمام شود، بلکه باید تا آخر کار، اخلاص‌داشـته باشد و غافل نشود. از این رو در دعای ابوحمزه آمده است که خـدایا پناه می‌برم از آن کاری که‌برای تو آن کار را شـروع کردم و بعـد عارض شد برای من چیزی که من را از آن راه‌حق و هدف صحیـح منحرف و منصـرف کرد. هر قـدر انسان از نعمت‌هایی که خـدا به او داده بیش‌تر بهره برداری کنـد و چشم و گوش و دل و قلب و وسائـل ادراک و فکرخود را در راه حقیقت‌به کـار بیانـدازد به مرز انسـانیت نزدیـک‌تر می‌شود. این یکی‌از مهم‌ترین مسـائلی است که انبیا و اولیای خدا و مصلحانی که از طرف خدا برای‌اصلاح جامعه‌ها آمده‌اند بر آن همواره تکیه داشته اند.

روحانیت و مدیریت اجرایی

ارائه: ماندانا مکرم

اسلام ناب، مکتبی است فراگیر که افزون بر ابعاد عقیدتی، عبادی و اخلاقی، جنبه‌های سیاسی و اجتماعی نیز دارد. مقصود این است که اسـلام، ضـمن دعوت به عبودیت حق و بیان خوبی‌ها و بدی‌ها، شاخص‌ها و ضابطه‌هایی را برای حکومت و مدیریت جامعه ارایه کرده است. بی گمان دردوران غیبت امام عصـر (عج) این همه قابل تحقق نیست. از سویی ما باید به عنوان جامعه مسلمان، بسترهای

حاکمیت شاخص‌های سیاسی و اجتماعی اسلام را فراهم سازیم. بدین سان، اسلام در باور ما، دینی سیاسی است و هرگز نمی‌توان در سیاسی بودن آن تردید داشت. مسئله دوم در گفتار ما، به روحانیت در اسلام و تشیع مربوط است. باید دانست که روحانیت دراسلام، به ویژه در مذهب تشیع، رکنی اساسی است که از رهگذر آن می‌توان، روند گسترش اسلام و تحقق اهداف دین را محقق ساخت جست و جوی کارکرد نهاد روحانیت نشان می‌دهد که این قشر در روند زمینه سازی و تحقق اهداف متعالی دین، در ابعاد معرفتی، اخلاقی، رفتاری، اجتماعی و سیاسی تلاش داشته است. باید در نظر داشت که نقش روحانیت، هرگز نقشی اختصاصی و انحصاری نبوده است؛ به دیگر سخن، نمی‌توان روحانیت را در تعریف ساختاری آن، طبقه‌ای بسته خواند که کارکردی ویژه و خاص دارد و منطقه‌ای ممنوعه برای دیگران پدید آورده است ! همان‌گونه که شهید بهشتی ـ طی مقاله‌ای در کتاب «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» ـ آورده است، نقش روحانیت یا به تعبیر ایشان، عالمان دین، نقشی تخصصی و علمی است؛ بدین گونه، هر کس در هر کسوت و شرایطی، اگر مقدمات علمی و اخلاقی را رعایت کند، یک عالم دینی یا روحانی است. در این نگاه، روحانیت در عرصه اندیشه و تربیت دینی جلوه می‌کند؛ نه در قالب یک حزب، جناح یا دسته‌ای که پیرامون خود حصاری کشیده و دیگران به آسانی نمی‌توانند وارد آن شوند. بدین سان، ورود روحانیت در عرصه سیاسی، به دلیل پیوند دین و سیاست، در باور عالمان دین است؛ به دیگر سخن، روحانیت به منظور بستر سازی ابعاد سیاسی دین، در عرصه‌های مختلفی چون جامعه و سیاست حضور یافته است. روحانیت و ابعاد تأثیر گذاری روحانیت در ابعاد چهار گانه زیر مؤثر بوده است: ۱. بازشناسی مداوم دین و آموزش اندیشه و فرهنگ دینی به جامعه. ۲. بستر سازی برای تربیت فردی و جمعی در فضای ارزش‌های الهی. ۳. مصونیت بخشیدن به جامعه ،از رهگذر دگرگونی در ساختار سیاسی و هدایت نظام به سمت حاکمیت حق و عدل. ۴. تبلیغ، تذکر و کوشش در جهت استمرار عینی آموزه‌های دین. ضرورت تفکیک مفاهیم سه گانه در نسبت میان روحانیت ومدیریت سیاسی جامعه، این پرسش مطرح می‌شود که آیا ایفای نقش سیاسی و اجتماعی روحانیت، مستلزم حضور روحانیت در موقعیت‌های اجرایی است یا خیر؟ برای دست یابی به پاسخ، اگر هدف سیاسی و اجتماعی روحانیت شناخته شود، شایدبتوان با روشنایی فزون‌تر گام برداشت. در بحث روحانیت و سیاست، سه مفهوم به هم آمیخته شده است. تفکیک این مفاهیم سه گانه یا یافتن ساختاری روشن و گویا برای پاسخ‌گویی، ضروری است. ۱. مفهوم قدرت سیاسی نخستین مقوله، قدرت سیاسی است. در هر جامعه حاکمیت وجوددارودو نوعی نظام سیاسی برروابط شهروندان سایه افکنده است.! امنیت و نظم اجتماعی، دست آوردهای نظام حاکم است که در مجموع، قدرت سیاسی را می‌نمایاند. اکنون باید به جست و جوی نسبت روحانیت با قدرت سیاسی پرداخت. پرسش‌هایی که در این ارتباط طرح می‌شود به این شرح است: الف. چه نسبتی میان حاکمیت سیاسی جامعه و روحانیت وجود دارد؟ ب. آیا به هم آمیختگی روحانیت با قدرت سیاسی ضروری است؟ ج. آیا روحانیت می‌تواند، بی‌حضور عینی در ساختار سیاسی حاکمیت، در جامعه و قدرت سیاسی تأثیر بگذارد؟ ۲. مدیریت اجرایی مسئله دیگر ،مدیریت اجتماعی جامعه است. به نظر، مدیریت اجتماعی با قدرت سیاسی، دو مفهوم متفاوت‌اند. لایه‌ها و سطوح گوناگون مدیریتی و اجرایی هر جامعه ونظام ،می‌تواند بستر فعالیت ومشارکت روحانیون باشد. به دیگر سخن، عالمان دین می‌توانند قاضی،معلم، رئیس اداره و حتی استاندار و وزیر باشند و در عین حال، در ساختار قدرت سیاسی موجود، چندان تأثیر گذار نباشند ؛ یعنی آنان دست‌اندر کار خدمت‌های اجتماعی بوده، نقشی در تصمیم‌سازی‌ها و جهت‌گیری‌های کلان سیاسی نظام نداشته باشند. چنان که پیداست، مفاهیم قدرت سیاسی ومدیریت اجرایی را می‌توان از هم تفکیک کرد، زیرا روحانیت می‌تواند، مشارکت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را بپذیرد، بی آن که حاکمیت سیاسی جامعه را عهده‌دار باشد. ۳. فرایند حرکت و تحول جامعه مقوله سوم که از مقوله‌های پیشین کلان‌تر است، به این شرح است: فرایند حرکت و تحول جامعه . مقصود از این بحث، دست یابی به حرکت جامعه و ملت است. در این بستر، نزدیک سازی جهت‌گیری‌های اجتماعی با هدف‌ها و آرمان‌های دینی مطرح می‌شود و میزان تأثیرگذاری‌های روحانیت دراین روند به دست می‌آید. چنان که پیش‌تر گذشت، تأثیر گذاری

روحانیون در جامعه وزندگی شهروندان، در گرو داشتن قدرت سیاسی نبوده، آنان درهر حال می‌توانند، در حرکت جامعه نقش ایفا کنند. رشد فرهنگی، اخلاقی و تربیتی، و رشد علمی جامعه، از رهگذر فعالیت روحانیت ممکن است؛ بی آن که به موقعیت‌های اجتماعی دست یافته، حتی در هرم قدرت سیاسی جای گرفته باشد. هر چند تحقق این همه، دور از ذهن به نظر می‌رسد؛ با این همه، تصور آن امکان‌پذیر است ،چرا که قدرت سیاسی یا مدیریت اجرایی و نیز فرایند حرکت جامعه، هریک ویژگی‌های خود را داشته، جایگاهی متمایز از یکدیگر دارند. برخی می‌پندارند که حضوربرجسته و آشکار روحانیت در جامعه و روند تکاملی آن، در صورت حاکمیت سیاسی روحانیت یا مدیریت روحانیون ممکن است؛ از این رو آنان از نظریه لزوم دخالت روحانیت در امور اجرایی جانبداری می کنند. برخی دیگر که مفاهیم سه گانه یاد شده، یعنی قدرت سیاسی، مدیریت اجرایی و فرایند حرکت و تحول جامعه را از یکدیگر تفکیک کرده‌اند، براین باورند که روند تأثیر گذاری روحانیت در عرصه‌های فرهنگی، تربیتی و معنوی جامعه، با مدیریت اجرایی یا قدرت سیاسی ارتباطی ندارد ؛ بدین سان، روحانیون می‌توانند، در جامعه حضور عینی، فعال وهدایت گرانه داشته باشند؛ هر چند که موقعیت‌های اجرایی و رسمی را به عهده نداشته، یا در هر قدرت سیاسی جامعه دیده نشوند. این دسته برای نمونه از جامعه عراق یاد می کنند؛ کشور عراق پس از سقوط حزب بعث، بستر نظارت و هدایت معنوی روحانیت و مرجعیت گشته است. چنانکه روند حرکت وتکامل جامعه عراقی به دست می‌دهد، نهاد مرجعیت دینی، بیش‌ترین میزان تأثیرگذاری را دارد؛ بی آن که در ساختار قدرت سیاسی موجود جایگاهی رسمی داشته باشد؛ نه تنها مرجع تقلید، بلکه روحانیون تأثیر گذار عراق، در هیچ یک از موقعیت‌های اجرایی، حضور رسمی و آشکار ندارند. از آن چه گذشت بر می‌آید که تفکیک سه مقوله قدرت سیاسی، مدیریت اجرایی و روند تحول جامعه یک ضرورت است. به منظور دست یابی به تفکیک یاد شده ،باید به این پرسش پاسخ داد که هدف اصلی روحانیت چیست ؟ اگر فرض‌هایی که در آغاز گفتار بدان اشاره شد، منطقی و درست باشد، می‌توان گفت که روحانیت، در حقیقت در پی این است که جامعه روندی معنوی وروحانی داشته باشد؛ از این رو عالمان دین، کوشش در این بستر را تکلیفی الهی می‌دانند. به دیگر سخن، هدف روحانیت از فعالیت و حضور عینی در جامعه این است که مردم از ورطه دنیا گرایی، ماده پرستی، خود خواهی و رذیلت‌های دیگر اخلاقی نجات یافته، خویشتن را به نوعی معرفت دینی ناب و شفاف نزدیک سازند. افزون بر آن، ساختارهای دینی نیز در ابعاد اجتماعی زندگی شهروندان جلوه گر شوند. بدین سان، هدف نهایی روحانیت، همان تأثیرگذاری همه جانبه در فرایند حرکت و تحول جامعه است؛ ازاین رو می‌توان گفت که اگر روحانیت به سراغ کار اجرایی می‌رود، مقصود بستر سازی موقعیت‌های اجتماعی برای تجلی دین و ارزش‌های زندگی سازانه آن است. هم‌چنین اگر مرجعیت، به دنبال نفوذ در هرم قدرت سیاسی بوده ،هدف جز عینیت بخشی به ساز و کارهای دینی، در جامعه نداشته است. آن چه گذشت،این حقیقت را آشکار می‌سازد که مدیریت اجرایی یا قدرت سیاسی،هدف روحانیت نیست، بلکه زمینه‌هایی برای دست یابی به هدف است. پیداست که اگر تعریف درستی از اهداف سازمان روحانیت در دست باشد، به پاسخ پرسش زیر نزدیک خواهیم شد که روحانیت با مدیریت اجرایی کشور چه نسبتی باید داشته باشد؟ ضرورت تفکیک مفاهیم دو گانه دیگر افزون بر تفکیک مفاهیم سه گانه یاد شده باید دو مقوله دیگر را نیز از هم تفکیک کرد که عبارت است از: الف. حضور عینی و رسمی روحانیت در جامعه. ب. تاثیر گذاری و کارآمدی روحانیت. تصور فراگیر در مورد تاثیر گذاری روحانیت در عرصه‌های اجتماعی بر این است که روحانیت برای کار آمدی خود، ناچار از حضور رسمی در حاکمیت و نیز مدیریت جامعه است؛ به عبارت دیگر، روحانیت اگر دست‌اندرکار قدرت حاکم بر جامعه ونظام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن نباشد، نمی‌تواند سازمانی کارآمد باشد. تأمل در ارتباطات یاد شده، نشان می‌دهد که تصور فراگیر درباره لزوم قدرت روحانیت برای تأثیر گذاری ، واقع بینانه نیست، زیرا در جامعه حاضر، برخی مراجع تأثیر گذار در عرصه‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی به چشم می‌خورند که نه تنها حضور رسمی در حاکمیت ندارند، بلکه نوعی ممنوعیت برای ورود در عرصه‌های عینی دارند؛ با این همه نمی‌توان درتأثیر این دسته تردید داشت. برای مثال می توان از

دوران پیش از انقلاب یاد کرد. در سالهای نزدیك به پیروزی انقلاب اسلامی، روحانیت، تأثیر گذاری فراگیری در جامعه داشت ؛ بی آن که جایگاهی عینی و رسمی در مجموعه حاکمیت یا موقعیت‌های اجرایی کشور به دست آورده باشد. تأمل در آن روزگار و تحول‌های فکری و اجتماعی جامعه‌دیروز ایرانی، نشان می‌دهد که روحانیت بیش‌تر نفوذ را در مردم داشته و از رهگذر همین نفوذ اندیشه دینی بود که توانست بستر انقلاب و تغییر نظام استبدادی به نظام اسلامی را فراهم آورد. روحانیت و ضرورت تفکیك تکلیف‌ها آن چه پیش‌تر در ارتباط با تأثیر گذاری‌ها یا وظایف روحانیت در جامعه گفته شد، با تکالیف اضطراری و عارضی روحانیت ناسازگار نیست؛ به دیگر سخن ،اگر در برهه‌ای از تاریخ، روحانیت به عنوان یك ضرورت یا اضطرار، مسئولیت‌های اجرایی و اجتماعی را بپذیرد، نباید آن را با تکلیف‌های بنیادی روحانیت به هم آمیخت؛ بی گمان تفکیك وظایف روحانیت، در کنار ضرورت تفکیك‌های پیشین، لازم و ضروری است. از این رو باید به این فرض تن داد که گاه روحانیت واردعرصه‌های مدیریت سیاسی و اجتماعی شهروندان می‌شود و به تکلیف‌هایی می‌پردازد که جنبه عارضی دارند؛نه ذاتی. تأمل در مواد قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که برای روحانیت، نوعی حضور عینی در جامعه درنظر گرفته شده است. این حضور کم‌ترین حضور رسمی بوده و در جهت تضمین حرکت جامعه در روند تحول مطلوب است . نهاد ولایت فقیه یا رهبری در قانون اساسی، هر چند براساس اصل یکصد و ده ،نمودار وظایف اجرایی کلان نظام است، با این همه در تجزیه وتحلیل به دست می‌آید که این مسئولیت‌ها، در حقیقت همان مراقبت ونظارت مؤثر رهبری بر عرصه‌های عینی و اجتماعی است. چنان که تاریخ انقلاب نشان می‌دهد، بسیاری از این نکته غفلت کردند و تصورشان این است که آن چه دراصل یکصد و ده قانون اساسی آمده است، وظایف اجرایی ولی فقیه بوده، خود او باید آن همه را اجراکند. نگاهی به دو، سه دهه اخیر نشان می‌دهد که این تصور با واقعیت ناسازگار است؛ برای نمونه می‌توان از نیروهای مسلح در نظام جمهوری اسلامی سخن گفت. آیا رهبر در ارتباط با ارتش، سپاه و نیروی انتظامی کشور، در موقعیت یك کارشناس نظامی دخالت و مشارکت دارد؟ آن چه دراصل مرتبط با مسئولیت‌های رهبری به چشم می‌خورد ،هدفی جز تضمین سلامت نیروهای مسلح جامعه ندارد که از رهگذر نظارت به دست می‌آید. تصور عمومی این است که شاید این گونه حضور برای روحانیت، کافی است و بخش‌های دیگر روحانیت، مانند نهاد حوزه علمیه، مرجعیت، نباید در عرصه‌های عینی جامعه حضور داشته باشند. دلیل ارایه شده نیز این است که حضور روحانیت با توجه به اصل یکصدو ده قانون اساسی تأمین شده است. به عبارت دیگر، گمان برخی این است که همان حضور طرح شده روحانیت و مرجعیت در قانون اساسی ـ بخش وظایف رهبری کافی است. این گروه می‌پندارند که کارآمدی روحانیت و نیز تکلیف اجتماعی عالمان دین در برابر جامه دینی، در همان چارچوب اصل یکصد و ده ممکن و بسنده است حال آنکه به نظر می‌رسد ،حضور رهبری تنها به عنوان سر پل و نقطه اطمینان بخش است؛نه همه آنچه تکلیف روحانیت و عالمان دینی در حضور اجتماعی است. البته این مسئله بازکاوی فزون‌تر را می‌طلبد. حضور رسمی روحانیت در جامعه آن چه گفته شد ،در حقیقت زمینه‌هایی برای گشایش این بحث بود که آیا وضعیت کنونی جامعه ،مطلوب و پذیرفته است یا باید آن را در بوته نقد افکند و در اصلاح آن اندیشید؟ امروزه چنان که پیداست، روحانیت در حاکمیت سیاسی جامعه و همچنین عرصه‌های مدیریت اجرایی، حضوری فراگیر و تعیین کننده دارد ؛ به گونه‌ای که نمی‌توان در روزگاران پیشین برای آن نمونه یا پیشینه‌ای سراغ کرد. در این ارتباط، نکته‌هایی قابل طرح است و در تجزیه وتحلیل حضور رسمی روحانیت تأثیر دارد: ۱. اگر حضور روحانیت در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی به راستی در جهت تحقق اهداف متعالی و زندگی ساز دین است، تنها همین نوع حضورعالمان دین قابل توجیه و دفاع است؛ به عبارت دیگر، تنها عمل و حضور آن دسته از روحانیون دست اندرکار و شاغل در عرصه مدیریت را می‌توان مطلوب یا ضروری دانست که بستر ساز هدف‌های اجتماعی و سیاسی دین است. اگر در عرصه‌ای از عینیت جامعه، در ارتباط باحضور رسمی روحانیت، این پندار شکل گیرد که روحانیان برای خود، جایگاه ویژه‌ای در نظر گرفته و قدرت را در انحصار خویش در آورده‌اند، بی گمان نمودار آسیب سازمان روحانیت است.

چنان که گذشت، روحانیت یک نقش تخصصی دارد؛ نه نقشی انحصاری؛ به دیگر سخن، روحانیان یا عالمان دین، به دلیل صلاحیت‌ها، مهارت‌ها وداناییهای خود در رشته‌های علمی و دینی، قابل احترام‌اند و بر خلاف روحانیت ادیان دیگر، موقعیت ویژه‌ای ندارند تا خود را از دیگران برتر بدانند. بدین گونه ضرورت اصلاح گری در سازمان روحانیت مشخص می گردد. به منظور حفظ وبقای سازمان روحانیت در روند تکاملی جامعه و تحقق اهداف دین، روحانیان باید از فلسفه حضور خود در جامعه و نظام سیاسی جامعه آگاه گشته، امتیازهای موهوم برای خود نسازند. ۲. با توجه به وظایف ذاتی و بنیادی روحانیت، اگر برای روحانیت در عرصه‌های اجرایی، جایگاهی پذیرفته شده وجود دارد، بی‌تردید باید نسبت میان آن دو را شفاف ساخت. به نظر می‌رسد که در این جا، انحراف آشکاری رخ داده است، چرا که روحانیت در عرصه آموزش، تربیت و فرهنگ جامعه که رسالت روحانیان است، آن گونه که باید، حضور عینی و تأثیرگذاری ندارد؛ از دیگر سو می‌توان عرصه‌هایی را در امور اجرایی به دست داد که روحانیت حضور رسمی و فعال دارد؛ در حالی که این نوع مسئولیت‌ها نه ضرورت دارد، نه در شمار وظایف اساسی و ذاتی روحانیون است. این همه در جامعه و چند دهه انقلاب اسلامی، زمینه ساز پاره‌ای آفت زدگی‌هاو آسیب‌رسانی‌ها گشته، حتی نگرش‌های ناسازگار با دین و حرکت جامعه را پدید آورده است. نمی‌توان انکار کرد که برخی دشواری‌ها از رهگذار همین حضورگسسته با جریان وظایف بنیادی روحانیت شکل گرفته است. ۳. روحانیت در جامعه ما، به صورت نهادی دینی طرح شده است، پیشینه این باور به سده‌های پیشین باز می‌گردد. با این نگرش فراگیر که روحانیت را با دین مرتبط ساخته، نوعی تقدس برای عالمان دین پدید می‌آورد، بی گمان جایگاه والایی برای روحانیت فراهم می‌آید. بی‌تردید عملکرد عناصر مجموعه روحانیت در برداشت و نگاه مردم به این نهاد دینی - تاریخی تأثیرگذار است، زیرا آنان با توجه به کسوت و لباس روحانیت، داوری کرده، به مجموعه روحانیت تعمیم می‌دهند و هرگز شخص را در نظر نمی‌گیرند. آیت الله حسن زاده آملی می‌فرمود: «طلبه‌ای را در حال انجام یک کار ناشایست دیدم. به او گفتم: برادر من! این لباس فقط مال تو نیست که بتوانی هر کاری را انجام دهی. لباس روحانیت را کنار بگذار و هرکار خواستی بکن!» امام خمینی نیز نسبت به رفتار روحانیان توجه و دغدغه داشت از منظر او، عملکرد یک روحانی، بر نگرش جامعه نسبت به نهاد روحانیت اثر می گذارد و حتی دین و ایمان مردم را دست خوش آفت می‌سازد. حال باید پرسید که با همه این حساسیت‌ها و دغدغه‌ها، کدام بخش ازنهاد روحانیت و حوزه علمیه، دست اندرکار نظارت و سامان دهی عملکرد روحانیان شاغل در عرصه‌های اجرایی است؟ به دیگرسخن چه مرکزی وجود دارد که از روحانیان و توانمندهای آنان شناخت داشته، مسئولیت متناسب با شخصیت او را مشخص سازد و در صورت بی کفایتی، در جهت وظایف ذاتی و اصلی روحانیت، بی‌پروا آنان را از کار بر کنار کند؟ ممکن است که عرصه‌هایی به حضور روحانیت احتیاج داشته باشد، به هر حال مرکزی برای نظارت بر چگونگی حضور اجرایی روحانیان ضروری است. برای مثال می‌توان آموزش‌های خاصی را در حوزه‌ها پیش بینی کرد تا روحانیت بتواند مسئولیت اصلی خویش را که تربیت و تعلیم است، ایفا کند. بی گمان نیروهای این بخش باید تأمین شوند. فقدان مرکز ارزیابی و هدایت نیروهای انسانی روحانیت و نظارت بر عملکرد روحانیون دست اندر کار درعرصه‌های گوناگون ،زمینه ساز آسیب پذیری روحانیت است. پس از پیروزی انقلاب که تعامل بین روحانیت و مدیریت اجرایی و سیاسی در کشور فراهم گردید، فصل جدیدی در تعامل میان روحانیت و جامعه پدید آمد که پیش از آن هرگز در کار نبوده است. در حقیقت، نیازها و ضرورت‌های انقلابی و اجتماعی، بستر ساز نوعی حرکت در قدرت ومدیریت جامعه شده است. اکنون این پرسش طرح می‌شود که آیا روحانیت باید به طور کامل از عرصه مدیریت جامعه کناره گیری کند؟ به باوربنده، باید تعریفی از حضور روحانیت در جامعه به دست داد و نیز در جهت ارایه الگویی شفاف و کارآمد کوشید. بدین سان باید از حضور هدفمند و مشروط روحانیت جانبداری کرد. به هرحال، حضور روحانیون در عرصه‌های گوناگون اجرایی اجتناب‌ناپذیر است. از سوی دیگر، روحانیت به عنوان یک تکلیف بایدبه روند حضور در جامعه بنگرد. بی تردید مردم از روحانیون چنین انتظاری دارند و آینده جامعه و روند مثبت و تحول گرایانه آن، به

حضور تأثیر گـذار عالمان دین نیاز دارد. تأمل در وضع جامعه امروز نشان می‌دهد که واقعیت‌ها با آرمان‌ها فاصله دارند. آن چه در رونـد حضور روحـانیت در جامعه به چشم می‌خورد، نمودار آشـفتگی و نا به سامانی است و بی گمان به اصـلاح و مـدل سازی نیاز دارد. اگر روحـانیت در بعـد اجتمـاعی خود کوشـا باشـد، جـامعه مسیر مثبت خود را خواهـد یـافت. روحانیت، عرصه‌ها و آسیب‌ها مهم‌ترین عرصه برای حضور و تـأثیر روحـانیت، تحول جـامعه و انـدیشه‌سازی برای آن است. مسـئله دیگر، مـدل سازی برای جامعه، برای ارایه ساختارهای متناسب با شرایط روز و امکاناتی که بر شاخص‌ها و چار چوب‌های دینی استوار است. به این ترتیب روحانیت می‌توانـد جامعه را به سـمت وسوی مثبت هدایت کند. عرصه دیگر، مسئله فرهنگی است. مسـئولیت‌ها و ابزارهای گوناگونی وجود دارد که روحـانیت نـاگزیر از شـناخت و به کـار گیری آن است. عرصه‌های دیگر نیز آموزش، تربیت و مـدیریت است. وضع موجود روحـانیت و جـامعه نشـان می‌دهـد که در وضع کنونی اولویت‌هـای حضور در نظر گرفته نشـده، حتی در برخی عرصه‌هـا، جریان به گونه معکوس است ؛ به دیگر سـخن جـامعه و حرکت آن، به مـدل‌ها و الگوهـای رفتـاری منـاسب در زمینه‌های خانواده، سیاست و اقتصـاد نیـاز دارد؛ امـا روحـانیت نتوانسـته، به طور سازمـان یافته بـدین نیاز روز جامعه پاسـخ مناسب بدهـد. کارهای فکری و عملی فراوانی درحوزه‌ها وجود دارد؛ اما نهاد روحانیت به عنوان پاسـخ گوی جامعه در عرصه‌های متنوع دین، از ارایه الگوهای مطلوب در عرصه‌هـای مختلف، غافـل مانـده است؛ برای نمونه می‌توان از مواجهه جوانـان بـا نیازهـای جنسـی یـاد کرد یـا احتیاج‌هـای اقتصادی شهرونـدان را مثـال آورد و به همین ترتیب، از ضـرورت‌های نظـام تربیتی و آموزشـی جـامعه نـام برد. روحـانیت در این بسترها، چه الگوهـایی ارایه کرده است؟ آیـا فراتر از آن چه در جـامعه دیـده می‌شود، طرحی به چشم می‌خورد که نمودار اصـلاحات بنیـادی و تحول گرایانه باشـد؟ آن چه در ارتباط روحانیت و جامعه وجود دارد، در بسـیاری زمینه‌ها، تصـدی گری محض است؛ یعنی حضور روحانیت در برخی عرصه‌ها، به دلیل فقـدان تخصـص، ناکارآمـد بوده، بهره‌گیری منفی دیگران را موجب گشـته است. این همه، از این حقیقت حکـایت دارد که برخی روحانیـان به دلیل عـدم صـلاحیت در کاری که بر عهـده گرفته‌انـد، بسا موجب خراب کاری و آفت زدگی شده‌انـد. آن چه گـذشت نشـان می‌دهـد که پی‌گیری اصـلاح در روحانیت و دیـدگاه‌ها و عملکردها ضـرورتی اجتناب ناپـذیر است. بایـد این انـدیشه را در نهـاد روحـانیت نهادینه کرد تا حوزه‌های علمیه، در جهت سازمان دهی نیازهای متنوع جامعه بر آیـد و حضور روحانیت، حضوری فراگیر و سازنـده باشد. نکته‌های شایسـته یادآوری: ۱. نبایـد تصور کرد که حضور روحـانیت در رونـد حرکت تکاملی جامعه، ضـرورتا "مسئولیت‌پذیری در عرصه مـدیریت اجرایی کشوراست. ۲. حضور روحـانیت در رأس هرم قـدرت سیاسـی، نبایـدما را دچار و هم سازد و این پنـدارنیرو گیرد که جامعه دراختیار روحانیت بوده، جای نگرانی وجودنـدارد. بی گمان باید دانست که حرکت جامعه، تنها از حرکت‌های رسمی و تصمیم‌سازی‌های حاکمیت نشأت نمی‌گیرد. از طرفی نباید تمامی بار سـنگین مسئولیت هـدایت وتأثیر گـذاری در عرصه‌های جامعه را به عهده‌ولی فقیه دانست که او یک تنه وظایف روحانیت را بر دوش کشد؛ بی تردید،چنین انتظاری از رهبری، فراتر از توان مندی یک شـخص است. از این رو، مراجع و عالمان دین و روحانیون، در همه رده‌ها، نباید تصور کنند که دغدغه‌های رهبری بسـنده است و آنان می‌توانند نسبت به حرکت جامعه آسوده خاطر باشند. ۳. عرصه‌ها، لایه‌ها و جایگاه‌های اجرایی که روحانیت باید به دست آورد، باید تعریفی واقع بینانه داشـته باشد؛ ازسوی دیگر، روحانیت باید خود را برای تأثیرگذاری آماده سازد و جامعه نیز در این ارتباط توجیه شود. به بیان دیگر، جامعه باید آن چه از سوی روحانیت ارایه می‌شود، بپـذیرد و نسـبت به آن واکنش مثبت داشـته باشد؛ برای نمونه، جامعه باید به این باور رسـیده باشد که تامین اهداف و آموزش دینی در نظـام رسـمی آموزش کشور، به عهـده روحـانیت است. جـای تأسف است که روحانیت از این مسئولیت بزرگ و تأثیر گـذار کاملا "غفلت کرده است. در حقیقت،روحانیون به موقعیت‌های اجرایی ،مانند وزارت یا وکالت رضایت داده و غالبا "از حضور در عرصه انـدیشه سازی و فرهنگسازی جامعه، دور وبیگانه مانده‌اند. بایسـتگی‌ها و کاستی‌ها بایسـتگی‌های یاد شده این بهره را به دست می‌دهد که باید بیش ازهر مقوله‌ای، به نقش و رسالت روحانیت پرداخت. باز تعریف روحانیت و جایگاه آن در جامعه و

فرایندتکاملی آن،، از اهمیت به سزایی برخوردار است ؛ به بیان ساده باید گفت که روحانیت در جامعه دینی چگونه نهادی است و چه مسئولیتی دارد و اهداف دور و نزدیک آن کدام است؟ نباید تصورکرد که عینیت دیانت و سیاست، لزوما "بدین معناست که باید روحانیت تمامی مسئولیت‌های اجتماعی را عهده دار باشد؛ به عبارت دیگر، مدیریت سیاسی و اداری کشور در انحصار روحانیت باشند. در این زمینه، ضرورت دستیابی به راه کارهای بایسته در روند موفقیت روحانیت به چشم می‌خورد. تدوین راه کارها به منظورمطلوب سازی مواضع و عمل کردهای روحانیون دست اندرکار مدیریت کلان جامعه، نخستین گام است. تعریف عرصه‌های مرتبط با رسالت روحانیت و نیز بیان ضوابط و تصویر چارچوب عملی و عینی، بستر ساز کارآمدی آن سازمان است؛ هر چند امروزه به نظر می‌رسد که قدرت در حوزه روحانیت است، با این همه این سازمان نمی‌تواند حتی نظارت همه جانبه بر عملکردهای روحانیون دست‌اندرکار داشته باشد. ارایه الگوی مطلوب در ارتباط با عرصه‌های دخالت و شرکت روحانیت در روند تحول جامعه، کمک می کند تا آنچه در موضع گیری‌ها و تکلیف گرایی‌های روحانیون به طورناخواسته پدید آمده است، با الگوها سنجیده و پیراسته گردد

www.hawzah.netHawzahMagazinesMagArt.aspxMagazineNumberID=۴۸۵۸&id=۴۰۴۴۰.docx

مدیریت از دیدگاه امام رضا

(ع)

الف: ضرورت مدیریتمطالعه در تاریخ زندگی بشر و روابط اجتماعی، ضرورت این اصل را به اثبات می‌رساند و مؤید این واقعیت است که اصل مدیریت لازمه هر جامعه می‌باشد و هرکجا افرادی جمع شده‌اند تا زندگی خویش را بر اساس همکاری و تعاون تکمیل کنند نیاز به مدیر در رأس برنامه‌های آنان قرار گرفته است و این ویژگی محور و موضوع حرکت‌ها و تلاش‌های آنان بوده است، فضل بن شاذان نیشابوری می گوید درباره ضرورت مدیریت از امام رضا(ع) شنیدم که فرمود:انّا لانجد فرقهٔ من الفرق و لاملّهٔ من الملل بقوا و عاشوا الّا بقیّم و رئیس لما لابدّ لهم منه فی الامر الدین و الدنیا؛(۳) به درستی که ما در بررسی احوال بشر هیچ گروه و فرقه‌ای را نمی‌یابیم که در زندگی موفق و پایدار باشد مگر بوجود سرپرستی که امور مادی و معنوی (دین و دنیای) آنان را مدیریت نماید، هیچ مکتبی به این روشنی اهمیت مدیریت و رهبری را بیان نکرده که سعادت و پایداری یک ملت را در زندگی دنیوی و امور دینی مرهون آن بداند.آن حضرت در جای دیگر در سخنی جالب، والی مسلمین و مدیر امت مسلمان را به ستون خیمه تشبیه کرد و فرموده‌اند: اما علمت انّ والی المسلمین مثل العمود فی وسط الفسطاط من اراده اخذه؛(۴) آیا نمی‌دانی که والی مسلمانان همچون ستون میان خیمه است (که اولاً تمام بار سقف بر روی آن استوار است و ثانیاً مانند نقطه مرکزی دایره شعاعش نسبت به همه جوانب یکسان است) به طوری که هر کس در هر زمان و از هر طرف که اراده کند به او دسترسی خواهد داشت.امام اگرچه شرط غلبه بر مشکلات را توفیق الهی می‌داند ولی تأکید می‌نماید این باور کفایت نمی کند و باید مدیر برای حلّ دشواری‌ها تلاش کند:من سأل التوفیق و لم یجتهد فقد استهزء بنفسه؛(۵) کسی که توفیق از خداوند بخواهد ولی کوشش نکند(که برناهمواری‌ها غلبه یابد) خود را مورد استهزاء قرار داده است.مشروعیّت مدیردر بینش شیعه ضرورت مدیریت را باید در اصل استوار امامت جستجو کرد، البته منظور این نیست که این موضوع مهم را در سطح یک مدیریت اجتماعی و سیاسی پایین آوریم، بلکه رهبری امام خیلی والاتر از مسایل اجرایی، اداری و اجتماعی است، اما شجره طیّبه امامت که ریشه در وحی دارد و از نور نبوت تغذیه می گردد و از جویبارهای عصمت استفاده می کند، شاخه‌های سرسبز، نشاط آور و فرح‌انگیز خود را بر جامعه بشری می‌افکند و مدیریت یکی از شاخه‌های این درخت شکوهمند، تناور و با صلابت است.مدیریت را اگر این گونه ارتقا دهیم و با امامت مرتبط نمائیم، عوارض و آفاتش کاسته می گردد، حضرت امام رضا(ع) امامت را اساساسلام حیات بخش می‌داند: انّ الامامهٔ اسّ الاسلام

النامی.(۶) مشروعیت مدیریت در جامعه به این دلیل است که با امامت پیوند دارد و هرگاه این ارتباط قطع شود تمام حرکت‌ها و خواص خود را از دست می‌دهد.حضرت امام رضا(ع) در این باره فرموده‌اند:«بوسیله امام نماز و زکوهٔ، روزه، حج و جهاد تمام و خراج و صدقات افزون و حدود و احکام اجرا، مرزها و مناطق حفظ می‌گردد.»(۷) اگر کسی از این ویژگی محروم باشد نه تنها اعمالش ناقص می‌باشد بلکه خود از حوزه اسلام خارج است هرچند با نام مسلمان در جامعه اسلامی باشد زیرا پیامبر اکرم(ص) فرموده‌اند: کسی که بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.(۸)حضرت امام رضا(ع) در تفسیر آیه «والسماء رفعها و وضع المیزان»(۹) فرموده‌اند: میزان امیرالمؤمنین است، خدا او را برای مردم امام (معین) کرده است، پرسیده شد: الّا تطغوا فی المیزان (در میزان سرکشی نکنید)یعنی چه؟ امام فرمود: امام را نافرمانی نکنید، گفته شد: «اقیموا الوزن بالقسط» به چه معناست، امام گفتند: امام را به دادگری برپا دارید (پیروی و یاری کنید) پرسیده شد: ولاتخسروا المیزان یعنی چه امام پاسخ دادند: در حقوق امام کمی و کاستی روا مدارید.(۱۰) در این حدیث میزان و وزن که در کلام وحی آمده به امام تفسیر گردیده است در برخی آیات میزان در کنار کتاب قرار گرفته است.(۱۱)از آن جا که «وزن» در کتب لغت شناختاندازه هر چیز است، مراعات حد تعادل و اعتدال و عدالت از عبارت اقیموا الوزن بالقسطبدست می‌آید و این نکات رعایت عدالت را در تمام اقوال و افعال انسان ثابت می‌کند(۱۲) و عدل یعنی چیزی را در جای خود قرار دادن چنانچه حضرت علی(ع) فرموده‌اند: العدل یضع الامور مواضعها.(۱۳)امیر مؤمنان عدل را پایه‌ای دانسته‌اند که استواری جهان به آن وابسته است و عدالت را مایه پایداری مردمان معرفی کرده‌اند(۱۴) پس عدل محور ضابطه تشکیل جامعه انسانی و سبب استواری زندگی جوامع است و هم در نظام هستی و تکوین و هم در نظام تشریع این مشخصه مشاهده می‌گردد و این خود می‌تواند روشنگر مفهوم سخن امام رضا(ع) باشد که چهره امام را به عنوان میزان در خلقت و جامعه تبیین کرده‌اند.(۱۵)آن حضرت فرموده‌اند: استعمال العدل و الاحسان موذن بدوام النعمهٔ...؛(۱۶) به کار بستن دادگری و نیکوکاری، عامل پایداری نعمت‌هاست.مدیر و میزانحضرت امام رضا(ع) می‌فرمایند: از جمله (دلیل‌های پیروی از ولیّ امر) این است که هیچ کدام از فرقه‌ها و ملت‌ها دیده نمی‌شوند که جز به داشتن سرپرست و رئیسی که به دین و دنیایشان رسیدگی کند، باقی مانده باشند. پس در حکمت حکیم روانیست که مردم را از چیزی که ناگزیر باید داشته باشند و دوام و قوامشان جز به آن میسّـر نیست محروم سازد.کسی که به راهنمایی او با دشمنان خود می‌جنگند و غنائم را تقسیم می‌کنند و او نماز جمعه و جماعت آنان را برپا می‌دارد و از تعدّی ستمگران بر دیگران جلوگیری می‌کند، دیگر این که چون آفریدگان بر حدّ محدودی قرار گرفته و فرمان یافته‌اند که از این حد در نگذرند تا کارشان تباه نشود، این کار جز به آن میسر نمی‌شود که برایشان امینی بگمارند، تا آنان را از تجاوز از حدّ و درآمدن به ناحیه‌ای که برای ایشان ایجاد خطر کند باز دارد.(۱۷)آری امام میزان و معیار پیاده کردن حق و عدل است، پس امین اموال اشخاص و اعراض و نفوس است و چون بر کلّ مسایل اجتماعی و اقتصادی، مبادلات، بازار، کارگاهها و مزارع نیک نظارت می‌کند تا ستم و بیدادی رخ ندهد و غصب، بهره کشی، احتکار، گران فروشی، رباخواری و غبن و دیگر اسباب باطل پیش نیاید.در این حدیث حضرت امام رضا(ع) معیار و میزان بودن امام و حاکم اسلامی را بطور کلّی برای تمامی بخش‌های جامعه در امور دینی و دنیایی بیان می‌کنند، یعنی ضمن آن که مرز دیانت، حدودش، شیوه پیاده کردن آن، توسط امام مشخص می‌گردد، امور دنیوی را با برنامه ریزی، ارائه ضوابط عدل و حق سامان می‌بخشد و سعادت همگان را فراهم می‌سازد.چون امام معیارهای درست جمع گرایی، زندگی اجتماعی و عوامل استواری جامعه را به مردم می‌آموزد و آن‌ها را در متن جامعه عملی می‌سازد، مردمان را در جامعه‌ای فداکار، صمیمی و قانون شناس و دادور بار می‌آورد و آنان را از خودخواهی، سلطه جویی، سودجویی، ستم پیشگی و تجاوزکاری که از عوامل پراکندگی،سستی و تزلزل در جامعه است باز می‌دارد.(۱۸)روابط ظالمانه‌ای که موجب پیدایش حسّ بدبینی، کینه توزی‌ها، تضادها و رقابت‌های ناسالم است با حضور امام که میزان عدل است برچیده می‌شود به همین دلیل امام رضا(ع) می‌فرمایند: ما سرپرست مؤمنان هستیم که به سود آنان حکم می‌کنیم و حقوقشان را از ستمگران می‌ستانیم.(۱۹)پس

بیشترین بخش در فلسفه سیاسی که هشتمین فروغ امامت ترسیم می کند و قلمرو مسؤولیت مدیران و کارگزاران نظام اسلامی را ترسیم می کند به برقراری عدالت اجتماعی و سامان بخشیدن به مسایل اقتصادی، رفع ستم و استضعاف اقتصادی اختصاص دارد.حتی در حدیثی پرداخت بدهی افرادی که از پرداخت آن ناتوان هستند از وظایف کارگزار شمرده شده است: مردی از امام رضا(ع) پرسید: فدایت شوم، خدای متعال می گوید: فنظرهٔ الی میسرهٔ(پس مهلت داده می‌شود تا گشایشی پدید آید) منظور از این مهلت دادن(نظره) چه می‌باشد، آیا حدّ و تعریفی دارد که معلوم گردد به آن کس که در عسرت است تا چه اندازه باید مهلت دهند در صورتی که مال مردی را گرفته و خرج خانواده خود کرده و او را محصولی نمی‌باشد که منتظر رسیدن آن باشد وطلبی ندارد که چشم به راه دریافت آن بنشیند و اموالی در جایی ندارد که انتظار رسیدن آن را بکشد؟ امام در پاسخ فرمودند:آری چندان مهلت می‌دهند تا خبر آن به امام برسد و امام به جایش طلب وی را از سهم بدهکاران (که درزکات هست) می‌پردازد، به شرط آن که مال وام گرفته را در مسیر معصیت و خلاف خرج ننموده باشد.(۲۰)مدیر و کارکنان و نیروی انسانیمدیر غالب طرح‌ها و برنامه‌های مدیریت را از طریق همکاران اجرایی می کند و در واقع تمام افرادی که در سازمان‌ها، نهادها و تشکیلات دولتی مشغول کارند کارگزاران مدیرند و بازو و عاملی برای وی می‌باشند، در فرهنگ اسلامی نقش همراهان و یاران در ترویج و گسترش اندیشه‌های الهی از موقعیتی ویژه برخوردار است، مدیری که به اخلاص، کمال خواهی، دل سوزی، صداقت گویی و درستی مزیّن می‌باشد در چهارچوب ضوابط ارزشی و با رعایت اصل فطرت و کرامت‌های انسانی اندیشه‌ها و طرح‌های مفید، سازنده، رشد دهنده و اصلاحی را به دست همکاران مؤمن، متعهد و دارای وجدان دینی و اخلاقی می‌سپارد و از آنان می‌خواهد به عنوان تکلیف شرعی در گسترش و اجرای آن‌ها بکوشند. حضرت عیسی به کمک اصحاب خاص خود که حواریون نام داشتند آئین یکتاپرستی را پیش برد و نسبت به گسترش آن در جوامع کوشید، این افراد از شاگردان شایسته آن حضرت بودند که در اثر مجاهدت‌های طولانی و تزکیه درونی به مقام والایی رسیده بودند.(۲۱)حضرت امام رضا(ع) فرموده‌اند: به این جهت شاگردان عیسی(ع) را حواریون گفته‌اند که موفق شدند از طریق جهاد با نفس به مقام اخلاص دست یابند و درون را از کدورت پاک کنند و نیز به وسیله موعظه و تذکر دیگران را از تیرگی‌های زشت گناهان بشویند.(۲۲)آن پیامبر الهی در منصب رهبری الهی و مدیریت هدایتی و ارشادی جامعه چنین افرادی را برگزید تا به کمک آن‌ها جامعه را به فضیلت آراسته نماید و خلاف‌ها را از آنان دور کند.در نهضت عظیم رسول اکرم(ص) مهاجرین و انصار به عنوان بازوان پرتوان پیامبر در پیشبرد برنامه‌ها و اهداف اسلامی نقش ارزنده‌ای عهده دار شدند و در شرایطی سخت و آشفته، بار سنگین اجرای احکام الهی را در بعد تبلیغ و عمل و در میدان‌های فرهنگ، معرفت و جهاد بر دوش جان کشیدند، همان‌ها که خداوند آنان را پیشگامانی نامید که در صدر اسلام در ایمان سبقت گرفتند و آنها که به نیکی از آنان پیروی کردند، پروردگار از آنان خشنود و آنها نیز از خداوند خشنود شدند.(۲۳)امام رضا(ع) در سیره عملی خویش مراقب کارکنان و خدمتگزاران بود، ابراهیم بن عباس می گوید هیچ‌گاه ندیدم که امام ابوالحسن الرضا(ع) کلمه‌ای به زیان کسی بر زبان آورد و نه سخن کسی را پیش از پایان آن قطع کند و نه حاجت کسی را که به ادای آن توان داشت ردّ کند، هیچ موقع نزد کسی که در حضورش نشسته بود، پایش را دراز نکرد و بر متکا در برابر افراد تکیه نداد به دوستان و کارگزارانش هرگز سخنی ناشایست نگفت و چنان بود که هرگاه به خلوت می‌رفت و سفره غذای خویش را می گسترانید همه کارکنانش را بر سر آن می‌نشانید و حتی دربانان و مهتران را بسیار احسان می کرد و صدقات فراوان می‌داد و این کار را غالباً در شب‌های تاریک انجام می‌داد.(۲۴)آری این گونه نبود که امام صرفاً از اطرافیان و کارگزاران وظایفی را بخواهد و آنان را ملزم کند که در این راستا از عمق وجود بکوشند ولی از تکریم، تشویق، احترام و رفاه آنان غافل گردد، حرمت همه را در رفتارهای خویش حفظ می کند، عمق توجه امام به اطرافیان و ملازمان در این روایت آشکار می گردد:یاسر می گوید:(در روزی که امام رضا(ع) مسموم گردید و در اثر آن به شهادت رسید) پس از این که نماز ظهر را گذارد به من گفت: ای یاسر مردم (اهل خانه، کارکنان و خادمان) چیزی خوردند؟ عرض کردم ای

آقای من! چه کسی می‌تواند غذا بخورد با این که شما در چنین وضعی به سر می‌برید در این هنگام بر جای خویش راست نشست و فرمود: سفره را حاضر کنید و همگان را بر سر آن فراخواند و کسی را فروگذار نکرد و یکایک را مورد مهر و محبت خویش قرار داد هنگامی که همه سیر شدند امام (بر اثر تأثیر زهری که مأمون به حضرت داده بود) بیهوش بر زمین قرار گرفت.(۲۵)این گونه بزرگداشت نیروهای انسانی در سیره امام، شکوفا گردیده است، آن فروغ هشتم در قلمرو اندیشه، تربیت و رفتار چنین معیارهایی را به بشریت آموخت و در میدان عمل خود پیشتاز و تجسّم بخش کامل آن تعالیم بود و به یقین جامعه پیرو مکتبش باید در مناسبات انسانی و برنامه‌های مدیریتی چنین باشد و این گونه عمل کند.همزیستی و همگامی با محرومان و رنج دیدگانمحصول روابط اجتماعی و اقتصادی ظالمانه تشکیل طبقات و پدید آمدن یک جامعه با تضادهای اجتماعی آشکار است، امام امتیازات طبقاتی را از بنیاد واژگون نمود، عبداللّه بن صلت می گوید، مردی از اهل بلخ گفت در سفر خراسان با امام بودم، روزی سفره‌ای انداختند و غلامان سیاه و غیر آنان را بر سر آن فراخواندند(و همه باهم با خود ایشان غذا خوردند) گفتم: ای کاش برای این‌ها سفره‌ای جداگانه ترتیب می‌دادید، فرمود: خاموش باش، خدای همه یکی است، مادر یکی و پدر یکی (پس تفاوت نیست) و پاداش هر کس به کردار او بستگی دارد.(۲۶)امام در تعالیم والای خویش به کارگزاران و دیگر مسؤولان نظام اسلامی می‌آموزد هر کسی باید در گام نخست در اندیشه ساختن خود باشد و شایستگی‌های لازم را در وجود خویش آشکار سازد و با دیگران با تعهد و به خوبی رابطه برقرار کند و خدمتگزار همه مردم باشد.امام در خراسان تمام اموال خود را در روز عرفه (میان مردم و نیازمندان) تقسیم کرد، در این هنگام فضل بن سهل گفت: این کار با خسران توأم است، حضرت فرمود: بلکه چنین کاری قرین با غنیمت و منفعت است، آنچه را که برای دست‌یابی به پاداش الهی و کرامت انسانی بخشیدی زیان و غرامت تلقی مکن.(۲۷)معمر بن خلّاد می گوید: هنگامی که امام رضا(ع) غذا می‌خوردند، سینی می‌آوردند و نزدیک سفره می گذاشتند، آن حضرت به بهترین غذایی که برایش می‌آوردند می‌نگریست و از هر خوراکی مقداری را برداشته و در آن سینی می‌نهادند، سپس دستور می‌دادند آن سینی غذا را برای بینوایان ببرند امام نمی‌تواند غذایی را میل کند که محرومان از آن نخورده‌اند، این شیوه در راستای همان محورهای اصولی در تعالیم الهی امام است که انسان‌ها ارزشی همانند دارند و باید نیازهای آنان برآورده شود امام فرموده‌اند: عونك للضّعیف افضل من الصدقه؛(۲۸) یاری به افراد ناتوان از صدقه در راه خدا برتر است.حتی در تعالیم رضوی کاری که خدمت در دربارها را جبران می کند و عمل نامشروع کمک به ستمگران را محو می‌سازد، یاری رساندن به مردم و گره‌گشایی از کار آنان است، حسین انباری می گوید: مدت چهارده سال به امام رضا(ع) نامه نوشتم و از کار در دربار پادشاه اجازه خواستم، امام در جوابم نوشت، نامه‌ات را خواندم و از هراسی که در این شغل داری آگاه شدم. اگر می‌دانی که هرگاه معتدی کاری(در دربارها) کردی، طبق دستورات رسول اکرم(ص) عمل می‌کنی و دستیاران و کاتبان تو از هم کیشان تو خواهند بود و هنگامی که مالی به دست رسید بخشی از آن را به بینوایان مؤمن می‌دهی تا بدان اندازه که خود مانند یکی از آنان باشی، اگر این گونه عمل کنی، کار تو در دربار سلاطین با خدمت به برادران دینی ترمیم می گردد و گرنه (خدمت در دربارها) جائز نمی‌باشد.(۲۹)امام در حدیث زیر نقش حیاتی کارگزاران نظام اسلامی را چنین ترسیم می‌نماید:آن حضرت به مأمون گفت: درباره امت محمد و فرمانروایی که برایشان داری از خدا بترس، زیرا کارهای آنان را تباه کرده‌ای و کار را به دست کسانی سپرده‌ای که به غیر حکم خداوند بلند مرتبه داوری می‌کنند و خود در این سرزمین ماندگار شده و خانه هجرت و محل فرو آمدن وحی را ترک کرده‌ای و بر مهاجران و انصار با نبود تو ستم می‌رود و سوگند و پیمان هیچ مؤمنی را نگاه نمی‌دارند و روزگار بر مظلومان به سختی می گذرد و آنان برای زندگی به هزینه‌ای دسترس ندارند و کسی را نمی‌یابند که نزد او از اوضاعی که دارند شکایت کنند.(۳۰)ماجرای این حدیث آن است که روزی مأمون خدمت امام رفت و با خود نامه‌ای طولانی داشت که متن آن را برای حضرت خواند، در آن مکتوب آمده بود که برخی روستاهای کابل به دست لشکریان اسلام فتح گردیده است وقتی خواندن آن خاتمه یافت امام فرمودند آیا فتح مناطقی از قلمرو شرک و کفر تو را

خرسند ساخته است، مأمون پرسید آیا این خبر شادمانی ندارد که امام مطالب فوق را فرمودند و به او تأکید کردند تو عدالت را در داخل سرزمین‌های اسلامی برقرار کن و فقر و محرومیت را از ریشه برانداز و به گرفتاری‌های مردم رسیدگی کن که این مایه خشنودی و خوشحالی یک حاکم اسلامی است نه کشورگشایی و فتوحات تازه و افزون بر قلمرو جغرافیایی.(۳۱)امام از سویی تصریح می‌نمایند که بر اثر عواملی، افرادی در جامعه زندگی می‌کنند که از نظر سلامتی مشکل دارند و پدیدآمدن آنان بر اثر بیماری، سالخوردگی، حوادث طبیعی و جنگ‌ها طبیعی است امّا بقای آنان به همان حال نگران کننده از نظر اسلام محکوم است، باید کارشان را در کمترین زمان سامان داد و از تعهد و تکلیف انسانی و حکومتی در این زمینه فراموش نکرد و ضرورت دارد کار این گونه افراد درست شود تا از آن وضع آشفته رهایی یابند:«...لان اللّه کلّف اهل الصحة القیام بشأن اهل الزمانه و البلوی»(۳۲)یعنی خداوند توانمندان (آنان را که امکانات، قدرت و شرایطی را در اختیار دارند) مکلف کرده است که امور زندگی بیماران از کار افتاده و بلا دیدگان را سامان دهند.که این کلام سخن حضرت علی(ع) را به اذهان متبادر می‌نماید:«اللّه اللّه فی الطبقه السّفلی من الّذین لاحیلة لهم من المساکین و المحتاجین و اهل البؤسی و الزّمن»(۳۳) خدا را خدا را در کار فرودستان یعنی بینوایان و نیازمندان و فقیران و بیماران زمین گیر که هیچ کاری از دستشان برنمی‌آید.امام رضا(ع) در سخن دیگری از این واقعیت بیشتر پرده برمی‌دارد و با صراحت افزون‌تری مسؤولیت کارگزاران مسلمان را مطرح می‌فرمایند:اگر زمام حکومت را در دست گیرم غذای ساده‌تر و کم ارزش‌تری (نسبت به زمان زمامداری) خواهم خورد و لباس خشن و زبر(پس از لباس‌های نرم) در برخواهم کرد و (پس از آسایش) با سختی و مشقّت خواهم زیست.(۳۴) و باز این کلام گهربار مؤیّد کلام با کرامت حضرت علی(ع) که فرموده‌اند:خداوند مرا برای مخلوقات خودش امام قرارداد پس بر من واجب ساخت که درباره خودم و خوردنی و نوشیدنی و لباس‌هایم، همچون ناتوان‌ترین مردم زندگی کنم تا فقیر به فقر من اقتدا کند و ثروتمند به سرکشی برنخیزد.(۳۵)حضرت امام رضا(ع) از دیدگاهی دیگر رسیدگی به اوضاع مسلمانان را مورد تأکید قرار می‌دهد و آن این که هر فردی از کارگزاران با مردمان تحت قلمرو خویش برادر دینی هستند و از این منظر باید با آنان به برابری و برادری رفتار کنند در هر چیزی که برابری در آن رواست.(۳۶)در روایتی آن حضرت از اجداد خود نقل می‌کند که در نظر پیامبراکرم(ص) برترین مسلمان کسی است که بهتر و بیشتر از دیگران به بخشش اموال و کمک رسانی اجتماعی اقدام کند و خیرخواه‌ترین افراد نسبت به برادران خود و جامعه اسلامی باشند.(۳۷)اصولاً حضرت امام رضا(ع) برادری را که به همیاری و مساوات در مسایل اجتماعی و اقتصادی نینجامد، رد می‌کند: آن امام همام خطاب به اسماعیل راوی حدیث از امام باقر(ع) نقل کرده است: ای اسماعیل، آیا در میان آشنایان خود چنین دیده‌ای که هرگاه کسی جامه‌ای ندارد و دیگری آن را اضافه دارد، به او بدهد، گفتم نه، فرمود: اگر کسی پوششی دارد و برای دیگری می‌فرستد تا او نیز پوشش داشته باشد، جواب دادم خیر آنگاه امام (به نشانه ابراز تأسّف عمیق) دست بر زانوی خویش زد و فرمود: این‌ها برادر یکدیگر نمی‌باشند.(۳۸)توجّه به کرامت‌های انسانیاز دیدگاه امام رضا(ع) وظایف کارگزاران و دست اندرکاران نظام اسلامی در برخورد با برادران مسلمان خلاصه نمی‌گردد و آنان باید برای تمامی انسان‌های تحت قلمرو خود صرف نظر از مرام و مسلکی که دارند کرامت قایل گردد و حقوق افراد غیر مسلمان را هم در نظر گیرند.این دقت و تأکید تا آن جاست که امام رضا(ع) اجازه نمی‌دهد یک فرد ذمّی که دینی غیر اسلام اختیار کرده است آزادی فرزندش را با امور مادی معاوضه کند و آزادی‌اش به جرم اینکه گرسنه است و مجاز نمی‌داند به بهانه رفع احتیاجات اقتصادی کسی برده شود و اختیارات خدادای او سلب گردد.زکریا فرزند آدم می‌گوید: از حضرت امام رضا(ع) پرسیدم مردی از اهل ذمّه(غیر مسلمان ساکن در سرزمین‌های اسلامی) که به فقر و گرسنگی مبتلا شده بود فرزندش را آورد و گفت: فرزندم مال تو او را خوراک بده و او برده تو باشد، امام فرمود:(انسان) آزاد خریده و فروخته نمی‌شود این کار شایسته تو نمی‌باشد. از دمیّان نیز روا نخواهد بود.(۳۹)نقل کرده‌اند مرد سالخورده نابینایی به گدایی مشغول بود، حضرت علی(ع) پرسید این کیست گفتند ای امیرمؤمنان(ع) مردی نصرانی است، آن امام پرهیزکاران فرمود: از او چندان کار

کشیده‌اید تا کهنسال و ناتوان شد، حال به او چیزی نمی‌دهید، مخارجش را از بیت المال مسلمین بدهید.(۴۰)منطق آن حضرت در نامه‌ای به مالک اشتر این است: مردم یا برادر دینی تو هستند یا نظیر نوعی تو(۴۱) و نیز امام حسین(ع) تأکید می کردند: کار نیک همچون رگبارهای تند است که همه را در بر می گیرد نیکوکار و بدکار(۴۲)، امام صادق(ع) فرموده‌اند: سه چیز است که تمام مردم بدان‌ها نیاز دارند(و باید همه از آن‌ها برخوردار گردند) امنیت، عدالت و رفاه.(۴۳)حضرت امام رضا(ع) از پیامبر اکرم(ص) نقل کرده‌اند: اوج خردمندی بعد از ایمان به خدا دوستی با مردم و نیکوکاری نسبت به هر انسان نیکوکار و بدکاری است.(۴۴) آن فروغ فروزان خطاب به علی بن شعیب فرمود: کسی از همه مردم بهتر زندگی می کند که دیگران در زندگی او شریک باشند.(۴۵)آن حضرت از پدران خود، از امام علی(ع) نقل نموده‌اند که پیامبر اکرم(ص) فرمود: نیکی کن نسبت به افرادی که شایسته‌اند و آنان که این گونه نمی‌باشند(اگر به انسان) خوب و شایسته‌ای دست نیافتی، تو خود سزاوار نیکوکاری (و دست یازیدن به کار خیر) هستی.(۴۶)اباصلت می گوید: به امام رضا(ع) گفتم: ای فرزند رسول خدا این موضوع چیست که شما فرموده‌اید مردمان بردگان شمایند، امام پاسخ داد: خداوندا تو گواهی که من هیچ‌گاه چنین سخنی نگفته‌ام و از هیچ یک از پدرانم نیز نشنیده‌ام که چنین گفته باشند، پروردگارا تو به ظلم هایی که از این امّت بر ما رفته است آگاهی داری و این (تهمت) از آنهاست.(۴۷)امام رضا از اجداد خود از امام علی(ع) نقل کرده است که مسلمانان به پیامبر اکرم(ص) گفتند: ای فرستاده الهی اگر کسانی را که در حوزه قدرت تو هستند در پذیرش اسلام مجبور کنی، نفرات ما زیاتر می گردد و در برابر دشمنان قوی می‌شویم، پیامبر فرمود: من هیچ گاه با انجام دادن کاری که بدعت است و درباره‌اش دستوری نرسیده است به دیدار خدای بلند مرتبه نخواهم رفت، من از زورگویان نمی‌باشم.(۴۸)در این روایت حضرت امام رضا(ع) آزادی اراده و انتخاب انسان را مورد توجه قرار می‌دهد، آدمی باید خود ایمان را برگزیند و با این گزینش شایسته رسیدن به پاداش می گردد، این تعلیم عظمت ارزش انسان حقوق و حرمت او را روشن می‌سازد.یاسر می گوید: نامه‌ای از نیشابور به این مضمون به مأمون رسید: مردی مجوسی در لحظات آخر زندگی وصیت کرده است اموال زیادی از دارائی‌اش را میان بینوایان تقسیم کنند، قاضی نیشابور آن اموال را میان مسلمانان تقسیم کرده است، مأمون خطاب به امام رضا(ع) گفت: ای سرورم در این باره چه می‌فرمائید، امام فرمود: (اگر چه) مجوسیان به بینوایان مسلمان چیزی نمی‌دهند (امّا) نامه‌ای به آن قاضی بنویس تا همان مقدار از مالیات‌های مسلمانان بردارد و به بینوایان مجوسی بدهد.(۴۹)ریّان فرزند شبیب می گوید از حضرت امام رضا(ع) پرسیدم: خواهرم وصیت کرده است برای گروهی از مسیحیان (که به آنان اموالی بدهم) ولی من می‌خواهم آن را به گروهی از افراد مسلمان بدهم امام فرمود: وصیت را به همان صورت که هست اجرا کن، خداوند متعال گفته است: گناه آن بر کسانی است که آن (وصیت) را عوض کنند و تغییر دهند.(۵۰)مدیر مذمومحضرت امام رضا(ع) می‌فرمایند:خمس من لم تکن فیه فلاـترجوه لشیءٍ من الدّنیا والآخرهْ من لم تعرف الوثاقهْ فی ارومته، والکرم فی طباعه و الرّصانهْ فی خلقه و النّبل فی نفسه و المخافهْ لربّه؛(۵۱) پنج چیز اگر در کسی نبود در امور دنیا و آخرت از او انتظار کار نیک نداشته باش: اصالت خانوادگی، اخلاق نیکو، پایداری در خلق و خوی، بزرگواری روح و کرامت نفس و پرهیز از پروردگارش. مدیری که از این خصال بهره‌ای ندارد نه تنها در کارهای خود موفق نخواهد بود و مردم به خیرش امیدی ندارند بلکه برای اقشار جامعه کارشکنی بوجود می آورد و به فردی دردسر ساز و مشکل آفرین تبدیل می گردد و سطح نارضایتی‌های عمومی را افزایش می‌دهد دست اندازی به منصب مدیریت به عنوان ریاست و نه برای خدمت انحطاط و هلاکت هرچه بیشتر را رقم می‌زند. مردی خدمت امام رضا(ع) درباه شخصی که این مقام را وسیله‌ای برای ارضای خودخواهی‌های خویش می‌دانست سخن به میان آورد و عرض کرد او در چنین مسندی ریاست‌طلبی را بر خدمت ترجیح می‌دهد. امام در مثالی قابل درک عموم فرمودند:چنین ریاستی برای دیانت و اعتقادات مسلمانان زیان بارتر از آن است که دو گرگ گرسنه در میان گله گوسفندی بیفتند که چوپان نداشته باشد،(۵۲) در واقع در این بیان پرمعنا و در عین حال ساده، امام مدیر را همچون چوپانی امانتدار برای حفظ منافع مردم به حساب می‌آورد و هرگاه به جای چوپان،

گرگ‌هـایی بر امور مردم مسـلط گردنـد، فـاجعه‌ای بزرگ در عرصه مـدیریت پدیـد می‌آیـد و زمینه زیـان بـار فرهنگی، اخلاقی و اقتصادی جامعه فراهم می‌گردد، از نظر امام صادق(ع) حتی اراده و تفکر چنین مـدیریتی هلاکت به شـمار می‌آید: «من اراد الرئاسهٔ هلك»(۵۳) حضـرت امام رضا(ع) تأکیـد نموده‌اند: ولایفرض اللّه العباد طاعهٔ من یعلم انّه یظلّمهم و یغویهم؛(۵۴) خداوند بر بندگان خود پیروی کسی را واجب نمی‌کند که می‌داند بر آن‌ها ستم کرده و گمراهشان می‌نماید، پس دستورات مدیری که از مسیر شرع و دیانت، قانون و عدالت خارج گردیده قابل اطاعت و اجرایی کردن نمی‌باشد و بر نیروی انسانی که در اختیارش می‌باشد فرض است کـه از پیرامـون چنیـن مــدیری پراکنــده شونـد و مردم نیز نبایـد از توصـیه‌ها، بخشـنامه‌های باطـل و بیهـوده و ظالمـانه‌اش متـابعت کنند.(۵۵)در کلام گهربار دیگری امام هشتم چنین درّ افشانی کرده‌اند:لم یخنك الامین ولکن ائتمنت الخائن؛(۵۶) انسان امین به تو خیـانت نکرده است بلکه تو به خائن اعتماد کرده‌ای، بسـیاری از عقب مانـدگی‌ها و نارسایی‌ها از مـدیریت‌های ظاهرساز اما خائن و نقشه‌هـای خائنانه آنان ریشه می‌گیرد، تکیه بر چنین کارگزارانی فسادهای مالی، کم فروشـی، غصب اموال، احتکار، رباخواری،بهره کشـی و تضاد طبقاتی را بوجود می‌آورد.خائن‌های خادم نما بر حسب ظاهر طرح‌ها و نقشه هایی ارائه می‌دهنـد که می‌تواننـد در نظر افراد سـطحی نگر سازنـده جلوه کنـد و به صـلاح جـامعه شـناخته شود امـا بـا اجرای آن‌هـا زیان باری و عوارض سوء آن‌ها آشـکار می‌گردد.بـدین جهت مـدیران دل سوز، متعهـد و مؤمن و نیز برنامه ریزان متـدین بایـد از نیّت‌های شوم مـدیران خائن و وابسـته پرده بردارند و با منطق اسـتدلال، دلایل علمی و اصول فنی و تخصصی زیان کارشان را برای مردم روشن نمایند.از شگردهای این خائنان آن است که طرح‌هـا و برنامه‌هـای مترقی و سازنـده را بـا نیرنگ‌هـایی خاص، از مسـیر اصولی و درست خود منحرف می‌کننـد و در نتیجه آن طرح مفیـد را بـا شـکست روبرو می‌سازنـد، به عنوان نمونه اگر قـانونی ارائه شود که بر اساس مفادّ آن، اقشار جامعه امنیت اقتصادی داشـته باشـند و احساس کننـد که میـدان برای تولیـد، کار، هنرمندی و فعالیت‌های صـنعتی باز است و می‌توانند به کارهای سازنـده روی آورنـد و جامعه را از محرومیت برهاننـد، این کارگزاران خائن وارد میـدان می‌گردند و مفهوم و موضوع کاربردی آن قـانون سازنـده و حیاتی را منحرف می‌کننـد و آن را به نفع زالوهای اجتماعی و سـرمایه داران وابسـته تفسـیر می‌کننـد، همچنین اگر طرحی برای محـدودیت نقشه‌هـای محتکران، گران فروشـان و ربـاخواران تـدوین و ارائه گردد تـا جـامعه به سوی امنیت اجتماعی و اقتصادی سوق یابـد، در مفهوم و مسیر اجرایی آن انحراف ایجاد می‌کنند و در نتیجه مأموران به جای آن که به سـراغ این آفت‌ها و غدّه‌های سرطانی بروند در صدد محدود کردن سرمایه‌های مفید و سازنده هستند و تولید کنندگان اصلی و نیروهای کارآمد و مفید را دچـار مشـکل می‌کننــد و درسـت بر عکس، حاصـلی شـوم و نگران کننـده بوجـود می‌آورنـد و در نـتیجه بخش‌هـای اقتصـادی خیرانـدیش و متعهـد به حقوق جامعه و طبقات مصـرف کننـده و مقررات دولت را به ورشکسـتگی می‌کشانند بخش‌های قدرتمند و سرمایه‌های کلانی را که بذر فساد و خلاف می‌افشاند بی رقیب می‌سازند که جز به غارت امکانات فکری، فرهنگی و مادی مردم به چیزی نمی‌اندیشند.(۵۷)و تاره وقتی قوانین قضایی به سـراغ آنان می‌آید و قاضی می‌خواهد آنان را به این جرم سنگین محاکمه کند می‌گوینـد مـا قصـد اصـلاح داشـته‌ایم، قرآن چه نیکو فرموده است: واذا قیل لهم لاتفسـدوا فی الارض قالو انّما نحن مصلحون؛(۵۸) وقتی به ایشان گفته می‌شود در زمین فساد و تباهی نکنید (در جواب) می‌گویند ما اهل صلاح هستیم.حضرت امام رضا(ع) به نقل از پیـامبر اکرم(ص) فرموده‌انـد: از ما نیست هر کس که در کار مسـلمانی غش به کار برد یا به او زیان رسانـد و یا با او به نیرنگ رفتار کند(۵۹) که این سه آفت در یـک مـدیر خائن دیـده می‌شود.تباه کاری و نـدانم کاریحضـرت علی بن موسـی الرضا(ع) در حـدیثی درخشان این گونه به واقعیتی تلـخ تصـریح فرموده‌انـد:انّ اللّه یبغض القیل و القال و اضاعهٔ المال و کثرهٔ السّؤال؛(۶۰) به درستی که خداونـد قیل و قال(گفتار بی فایـده و شـعار دادن) و تباه سازی اموال و زیاد درخواست کردن را دشـمن می‌دارد.در مسایل مدیریتی تبـاه کـاری به دلاـیلی روی می‌دهـد گـاهی بر اثر اسـراف و یا مصـرف بیش از انـدازه بودجه‌های کشور در امور غیر ضـروری و در مواقعی نبودن توانایی‌ها، مهارت‌ها و تخصّ‌ص می‌توانـد چنین فاجعه‌ای را بوجود آورد، در مواقعی دست اندرکاران یک تشـکیلات

اجرایی چنان افراطی به مسایل مذهبی و عبادی و زهدهای صوفیانه گرایش نشان می‌دهند و در این گونه مسایل به گونه‌ای زیاده روی می‌کنند که از واقعیت‌های مسلّم اجتماعی، نارسایی‌های اقتصادی غافل می‌گردند و بر اثر کوتاهی و سهل انگاری ناخواسته امکانات، ظرفیت‌ها، استعدادها و سرمایه‌های ملی و عمومی را ضایع می‌کنند.شهید آیت اللّه مطهری تأکید نموده‌اند فرهنگ و تمدن مسلمانان به دو جهت افول نمود گروهی به مسایل اجتماعی بی رغبتی نشان دادند و از مردم فاصله گرفتند تا به معنویت و معرفت بپردازند و عدّه‌ای هم دنیاگرایی محض را مورد توجه قرار دادند و هردو گروه فوق رشد و شکوفایی اقشار مسلمانان را به بوته فراموشی سپردند و در نتیجه آنان از توسعه و ترقی و تعالی فکری و فرهنگی بازماندند.(۶۱)عارف معروف مرحوم آیت اللّه علی قاضی طباطبایی ضمن این که در مسیر معنویت بر اثر تزکیه و عبادت واخلاص مقامات عالی را بدست آورده بود امّا از رسیدگی به مسایل خانواده، اجتماع و فقیران غفلت نداشت و می‌گفت آدمی که می‌خواهد خدا را عبادت کند و به دستورات شرعی و دینی عمل کند باید توانایی‌های بدنی هم داشته باشد، نمی‌توان آن امکانات مادی را به فراموشی سپرد، سوارکاری به مقصد می‌رسد که مرکب خوبی داشته باشد و این مرکب هم باید از انرژی و تحرک برخوردار باشد تا بتواند راکب را کمک کند، در این جهان مادی عروج معنوی در شرایط مساعد طبیعی و با فراهم بودن امکانات مادی فراهم می‌شود بالاتر از همه این سخن‌ها، فرمایش حضرت رسول اکرم(ص) است که می‌فرمایند: فلولا الخبز ما صلّینا ولا صمنا؛(۶۲) اگر نان نباشد نه ما می‌توانیم نماز بخوانیم و نه قادریم روزه بگیریم.این که در قرآن اموال سبب قوام و برپایی خوانده شده و در احادیث ائمه هدی بر ضرورت تأمین معاش و امور زندگی مردم تأکید شده است برای عملی گردیدن واقعیت مزبور است، باید شرایط و زمینه‌های مساعد حیات آدمی فراهم باشد تا قدرت و فراغتی برای سیر باطنی و رشد معنوی به دست آورد و در واقع او باید از نردبان‌های دنیایی هم برای این ترقی ملکوتی کمک بگیرد.(۶۳)در فرهنگ رضوی مدیر کم خرد، محروم از تشخیص درست و تخصص لازم مذمت گردیده است:البرائة ممّن نفی الاخیار...و آوی الطّرداء للعناء...واستعمل السّفهاء؛(۶۴) نفرت و بی‌زاری از افرادی که نیکان را تبعیدی (و منزوی) کردند و آنان را که رسول اکرم(ص) رانده و لعنت کرده بود در کانون اسلامی پناه دادند(و جذب کردند) و کم خردان و محرومان از تشخیص صحیح را به کار گماردند، جزء اسلام خالص است. این سخن گزیده‌ای از نامه است که حضرت امام رضا(ع) به درخواست مأمون نگاشته و در آن کلیات اصول و فروع دین را بیان کرده‌اند.در این روایت حضرت امام رضا(ع) نابسامانی‌های اجتماعی و مشکلات نظام اجرایی و اداری را به عللی نسبت می‌دهد که یکی از آن‌ها روی کارآمدن جاهلان، ساده اندیشان و غیر متخصّصان است قرآن هشدار می‌دهد: ولا تؤتوا السّفهاء اموالکم الّتی جعل اللّه لکم قیاماً؛(۶۵) اموال(توانایی‌های مالی) را که خداوند مایه قوام کار(و سامان یابی زندگی شما) قرار داده است در اختیار کم خردان و نادانان قرار مدهید، رسول اکرم(ص) خطاب به ابن مسعود فرموده‌اند: هرگاه به کاری دست زدی با دانایی و خردمندی عمل کن و از این که بدون تدبیر و دانایی کاری انجام دهی اجتناب کن زیرا خداوند فرموده‌اند: چون آن زن مباشید که رشته و بافته خود را پس از تابیدن، پنبه و قطعه قطعه کرد.(۶۶) امیرمؤمنان(ع) نیز سوء تدبیر و کم کفایتی را کلید فقر تلقی کرده‌اند و حتی عامل هلاکت و نابودی جامعه‌ای را تدبیر بد دانسته‌اند.(۶۷)آن حضرت فرموده‌اند: اندوه من از این بابت است که بر این امّت کم خردان و بدکاران حاکم شوند.(۶۸)امام صادق(ع) اعتماد کردن به فرد خیانت پیشه و تباه کننده اموال (ناوارد) را یکی دانسته‌اند. (۶۹)یکی از راویان حدیث متذکر گردیده‌اند: مردی به امام صادق(ع) عرض کرد: چنین درک کرده‌ام که میانه روی و تدبیر نیمی از کسب و کار است، امام فرمودند:نه (چنین نیست) بلکه تدبیر تمام کسب و کار خواهد بود.(۷۰) آن حضرت در سخنی دیگر تأکید کرده‌اند: آن کس که سرپرستی اموری از مسلمانان را بپذیرد ولی(به دلیل آگاهی اندک و محروم بودن از مهارت و توانایی علمی و فکری) آن را تباه کند، خداوند او را ضایع می‌نماید.(۷۱)گاهی مدیر و کارگزار انسان مهربان و خوبی است، شعارهای جالب و جذّابی مطرح می‌کند، نیت خیر هم دارد ولی این‌ها برای اداره جامعه کافی نیست باید کوشید با روش‌های علمی و درست و استفاده از تجربه‌های اهل فن مشکلات را بر طرف

کرد. خودمحوری و اتکا به آگاهی‌های اندک و آزمون و خطاهای مستمری را بوجود می‌آورد که صدمات و لطماتی را متوجه همین مردمی می‌کند که ما به آن‌ها ارادت می‌ورزیم و دوستشان داریم، ارتباط مردم با دولت ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است ولی زیاده روی در آن نیز کارگزاران را از برنامه‌ریزی‌های ریشه‌ای و اساسی و جهت دهنده دور می‌کند و این روند مثل آن می‌ماند که یک خلبانی که باید هواپیما را در مسیری درست هدایت کند بیاید از مسافران پذیرایی گرمی کند و عواطف و احساسات خویش را به آنان بروز دهد، آن خلبان اگر واقعاً دوستدار جان مردم است باید در کابین مخصوص قرار گیرد و هواپیما و سرنشینان آن را به سلامت به مقصد برساند.در مواقعی به دلیل ضعف کارشناسی‌ها و مهارت‌ها امور اساسی و بنیادی زاید و اضافی تلقی می‌گردد و کارگزار کم تشخیص و ناتوان فکری احساس می‌کند برخی امکانات و تشکیلات مزاحم اوست و لذا به حذف آن‌ها اقدام می‌کند این تصمیم نادرست همچون کسی است که برای کم کردن وزن بیاید اندام‌های حیاتی بدن را بردارد یا آن که راننده‌ای آمپر اتومبیل را کنار بگذارد و یا برای آن که راحت رانندگی کند،علائم راهنمایی و رانندگی و هشدارهای نصب شده بر سر راه خود را از جای خود بردارد، مدیر توانمند کسی است که از ظرفیت‌های موجود با رعایت قوانین و در نظر گرفتن وضع مردم حداکثر استفاده اصولی و درست را نماید و جامعه را به سوی توسعه‌ای پایدار، رفاهی همه جانبه و امنیتی پایدار سوق دهد.نگاه عقلانی، در نظر گرفتن واقعیت‌ها و استفاده از نیروهای متخصص، این مسیر را هموار می‌کند.تکاثرطلبی و فزون خواهیحضرت امام رضا(ع) در نامه‌ای که برای مأمون نگاشته‌اند فرموده‌اند: از موارد اسلام خالص بیزاری از کسانی است که اموال را منحصر به خود می‌کنند.(۷۲)در پرتو این تعالیم به چنین خصلت هایی در اخلاق انحصارطلبان و فزون خواهان دست می‌یابیم: تمایل به سودجویی در برابر طلب پاداش و قرب الهی، ترک نیکوکاری و احسان و خیرخواهی، رعایت تعهدهای فامیلی نه به منظور صله ارحام بلکه برای تحکیم پایه‌های قدرت‌طلبی، بخل و خسّت در برابر انفاق، گشاده دستی و سخاوت، حرص و طمع در برابر گذشت و ایثار مالی، انحصارطلبی در برابر نوع دوستی، ترک تعهد و مسؤلیت‌شناسی.(۷۳)حضرت امام رضا(ع) دلایل تکاثرطلبی را این گونه بیان کرده‌اند:لا‌یجتمع المال الّا بخصال خمسٍ: ببخل شدید، و املٍ طویل و حرص غالب و قطیعهٔ الرحم و ایثار الدنیا علی الآخرهٔ؛(۷۴) مال دنیا جمع نگردد مگر در سایه پنج صفت: بخل زیاد، آرزوهای طولانی، حرص غلبه یافته بر آدمی، ترک صله رحم، دنیاطلبی و فراموشی آخرت.از دیدگاه امام حکمت وجودی نظام اسلامی و دولت نظارت بر بخش‌های گوناگون اقتصادی و اجتماعی است که مبادا تباهکاری و فزون‌طلبی اوج گیرد.چه اگر چنین نمی‌بود هیچ کس لذت جویی و سودمندی خود را به خاطر جلوگیری از تباه شدن دیگران فرو نمی‌گذاشت، پس برای مردمان سرپرستی قرار داده شده تا از فساد و تباهی بازشان دارد و حدود و احکام را میان ایشان اقامه کند.(۷۵)امام مشکل اساسی یک نظام اجرایی معیوب و آفت زده را چنین بیان فرموده‌اند: اموال را میان ثروتمندان به گردش گذاشته است (افراد غنی سرمایه‌های اصلی را در اختیار گرفته‌اند) مردم به سود خواری تمایل پیدا کرده‌اند، از گناهان کبیره کاستن(از کار و کالایمردم) است و خیانت به آنان، کسانی که با خودکامگی اموال عمومی را به خود اختصاص داده‌اند.(۷۶)وقتی چنین روش هایی از عملکردهای حکومت‌های طاغوتی و غیر دینی به حساب آمد و بیزاری از آن‌ها تکلیف اسلامی است می‌توان به این واقعیت پی برد که چقدر خود این تکاثرطلبی و یا زمینه دادن به فزون خواهان به هر روش و شیوه‌ای که باشد و به دست هر کس انجام گیرد چقدر قباحت دارد.هر برنامه و روشی که اموال را از عمومیّت و بهره برداری عمومی بیندازد و به جمع معدودی از خواص و اشراف و به تعبیر قرآن ملأمترفین و مسرفین سرازیر سازد محکوم و غیر اسلامی است، آزادی محض اقتصادی و عدم کنترل دولت‌ها و رهاسازی بدون نظارت بخش خصوصی موجب می‌گردد که امکانات مختص عموم در دست اهل تکاثر قرار گیرد و با ادامه این وضع روند مذکور که ضد حق، عدل و تعالیم ائمه است به تهیدستی مردم، تورّم زیاد، مشکلات اقتصادی و افزایش فقیران و نیازمندان منجر گردد.امام هشتم فرموده‌اند: بیزاری از افرادی که به آل محمد(ص) ستم کردند و نفرت از پیمان شکنان، منحرفان و مرتدان و برائت از انحصارطلبان در اموال، جزو نشانه‌های اسلام و ایمان خواهد بود.(۷۷) در نامه امام به مأمون

آمده است: دوستی اولیای الهی واجب است، چنان که خصومت با دشمنان خدا و بیزاری از ایشان و پیشوایشان فرض است و نیز انزجار از انحصار طلبان. و این نکته سخن رسول اکرم(ص) را در اذهان تداعی می‌کند که فرموده‌اند:پنج کس هستند که من و هر پیامبر مستجاب الدعوه‌ای آنان را لعنت کرده‌ایم، آن فردی که در کتاب خدا آیه‌ای زیاد گرداند و فردی که سنت و سیره را فراموش کند و نیز آن شخصی که اموال عموم را به خود اختصاص دهد و آن را برای خویش حلال شمارد.(۷۸)امام رضا(ع) هشدار داده‌اند که کالاها و مواد حرام(نه تنها) مورد نیاز مردمان نیست بلکه تباه کننده و ویرانگر و نابود کننده (هستی فرد و جامعه) است.(۷۹)دلیل این امر روشن است زیرا تکاثرطلبی و جمع اموال عمومی آن هم از طریق خلاف و نامشروع مایه فساد، طغیان و ظلم می‌گردد و جامعه اسلامی را به مرز سقوط نزدیک می‌کند زیرا اموال و امکاناتی که موجب صلاح و بقاء و رفاه مردم است در انحصار افراد خاصی قرار می‌گیرد و از دسترس نیازمندان و مصالح کلی جامعه دور نگاه داشته می‌شود که این وضع نتیجه‌ای جز نابودی و عقب افتادگی ندارد.پی‌نوشتها ـــــــــــــــ۸۰. معانی الاخبار، ج ۱، ص ۱۷۴.۸۱. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۸.۸۲. همان، ج ۲۳، ص ۳۲.۸۳. همان، ج ۴۹، ص ۱۶۵.۸۴. همان، ج ۷۸، ص ۳۵۶.۸۵. نگرشی بر مدیریت اسلامی، سیدرضا تقوی دامغانی، ص ۵۲.۸۶. تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، ص ۴۳۸.۸۷. بحارالانوار، ج ۸ ص ۱۲.۸۸. سوره الرحمن، آیه ۷.۸۹. الحیاة، ج ۲، ص ۴۴۹، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۳؛ مسند امام رضا، ج ۱، ص ۳۷۵.۹۰. از جمله سوره حدید، آیه ۲۵.۹۱. نک: المفردات، راغب اصفهانی، ص ۵۴۳، مجمع البیان، طبرسی، ج ۹، ص ۱۹۸.۹۲. نهج البلاغه، ص ۱۲۹۰، الحیاة، ج ۶، ص ۴۱۲.۹۳. غررالحکم، ص ۱۹، بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۸۳.۹۴. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۲۷۲.۹۵. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق،ج ۲، ص ۲۴.۹۶. همان، ج ۲، ص ۱۰۱، الحیاة، ج ۲، ص ۴۱۸.۹۷. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۲۹۳ و ۲۹۴.۹۸. مسند الامام الرضا(ع)، ج ۱، ص ۱۳۶.۹۹. الحیاة، ج ۲، ص ۴۸۹.۱۰۰. نگرشی بر مدیریت اسلامی، ص ۱۲۱.۱۰۱. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۷۳.۱۰۲. سوره توبه، آیه ۱۰۳.۱۰۰. مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۴۵؛ عیون اخبارالرضا(ع)، ج ۲، ص ۱۸۴.۱۰۴. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴۱.۱۰۵. کافی کلینی، ج ۸، ص ۲۳۰، الحیاة، ج ۲، ص ۲۲۲.۱۰۶. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰.۱۰۷. صحیفه الرضا، جواد القیّومی الاصفهانی، ص ۳۹۴.۱۰۸. کافی، ج ۵، ص ۱۱۱؛ مسند امام رضا، ج ۲، ص ۳۱۲.۱۰۹. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۶۵.۱۱۰. عیون اخبار رضا، ج ۲، ص ۱۵۹ و ۱۶۰؛ معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۲۶۱.۱۱۱. الحیاة، ج ۵، ص ۲۳۲.۱۱۲. نهج البلاغه، ص ۱۰۱۹.۱۱۳. مکارم الاخلاق، طبرسی، مسند امام رضا، ج ۲، ص ۳۶۲.۱۱۴. کافی، ج ۱، ص ۴۱۰.۱۱۵. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۲۵۰.۱۱۶. نک: عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۳۱۸؛ معانی الاخبار، ص ۷۹ و ۸۰؛ مسند امام رضا، ج ۱، ص ۸۴.۱۱۷. مسند امام رضا، ج ۱، ص ۲۹۶.۱۱۸. التهذیب، ج ۷، ص ۷۷؛ مأخذ قبل، ج ۲، ص ۳۰۴.۱۱۹. وسایل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، ج ۱۱، ص ۴۹.۱۲۰. نهج البلاغه، ص ۹۹۳، عهدنامه مالک اشتر.۱۲۱. تحف العقول، ص ۱۷۴.۱۲۲. همان، ص ۲۳۶.۱۲۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۵.۱۲۴. مسند امام رضا، ج ۲، ص ۳۱۵.۱۲۵. همان، ج ۱، ص ۲۹۲.۱۲۶. عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۱۸۴.۱۲۷. همان، ج ۱، ص ۴۳۵.۱۲۸. همان، ج ۲، ص ۱۱۵.۱۲۹. کافی، ج ۷، ص ۱۶؛ مسند امام رضا، ج ۲، ص ۴۱۰.۱۳۰. صحیفهٔ الرضا، ص ۳۸۳.۱۳۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب طلب الریاسهٔ.۱۳۲. همان مأخذ.۱۳۳. تحف العقول، مارُوی عن الامام علی بن موسی الرضا(ع) کلامه فی جوامع الشریعه، ص ۴۲۱.۱۳۴. مبانی مناسبات انسانی در مدیریت اسلامی، سید محمود حسینی (سیاه پوش) ص ۳۴۶.۱۳۵. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۳۵.۱۳۶. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی.۱۳۷. سوره بقره، آیه ۱۱.۱۳۸. سفینهٔ البحار، محدث قمی، ج ۲، ص ۳۱۸.۱۳۹. تحف العقول، ص ۳۲۶؛ الحیاهٔ، ج ۶، ص ۲۰۰.۱۴۰. نک: عظمت و انحطاط مسلمین، مقدمه شهید مطهری در کتاب انسان و سرنوشت به قلم ایشان.۱۴۱. الحیاهٔ، ج ۳، ص ۲۲۶.۱۴۲. معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۱۴۴.۱۴۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۶؛ الحیاهٔ، ج ۳، ص ۱۶۰ و ج ۴، ص ۳۴۵.۱۴۴. سوره نساء، آیه ۵.۱۴۵. مکارم الاخلاق، ص ۵۳۸.۱۴۶. غررالحکم، ص ۱۹۱ و ۱۹۰.۱۴۷. نهج البلاغه، ص ۱۰۵۰.۱۴۸. الحیاهٔ، ج ۴، ص ۳۵۱.۱۴۹.

امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۸۳ ؛ سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۴۳۱.۱۵۰. ثواب الاعمال، ص ۳۰۹؛ الحیاهٔ، ج ۶، ص ۳۵۲ و نیز بنگرید به الحیاهٔ، ج ۱، ص ۳۰۴ و ۳۶۸، معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.۱۵۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۶.۱۵۲. معیارهـای اقتصادی در تعالیم رضوی، ص ۳۸۹ ـ ۳۸۸.۱۵۳. خصال، صدوق، ج ۱، ص ۲۷۶؛ الحیاهٔ، ج ۴، ص ۴۹.۱۵۴. بحارالانوار، ج ۶، ص ۶۰؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰۲.۱۵۵. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۹۴ و ۱۲۶ و ۱۲۷.۱۵۶. مسند امام رضا، ج ۲، ص ۵۰۲؛ همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۲۶.۱۵۷. کافی، کلینی، ج ۲، ص ۲۹۳.۱۵۸. بحارالانوار، ج ۶، ص ۹۳، علل الشرایع، صدوق، ص ۵۹۲.

مدیریت در اسلام و مصادیق آن

علیرضا اژدری

خلاـصه/ معرفی مقاله :در این مقاله سـعی گردیـده در خصوص تئوریها و ویژگیهای مـدیریت اسـلامی و نقش آن در سازمان شـرح داده شود و همچنین در مورد جایگاه مدیریت علوی و مدیریت نبوی در مدیریت اسـلامی توضـیحاتی ارائه گردد و نکات مورد نیاز در تصـمیم گیری هـا با دیـدگاه مـدیریت اسـلامی، مـدیریت علوی و مـدیریت نبوی بیان گردد.معرفی کوتاه نویسـنده/نویسـندگان: کارشناسـی مـدیریت بازرگـانی – دانشـگاه آزاد اسـلامی واحـد تهران شمالکارشـناس محلی امـور کنسـولی در نماینـدگی ج.ا.ا در امارات متحـده عربی – دبیمـدیر داخلی دفتر فروش نماینـدگی هواپیمائی ماهان – دبیسـرپرست شـیفت خدمات مسافرین هواپیمائی ماهـان در فرودگـاه بیـن المللی دبیمـدیر دفتر شـرکت بازرگـانی Rigid در دبی (نماینـده فروش منطقـه شـرکت آتـبین)واژگـان کلیدی:فارسی: ۱) مدیریت ۲) اسلام ۳) مدیریت اسلامیانگلیسی: ۱) Management ۲) Islam ۳) Islamic Management عنوان مقاله :مـدیریت در اسـلام و مصادیق آنچکیده :در این مقاله سـعی گردیده در خصوص تئوریها و ویژگیهای مـدیریت اسـلامی و نقش آن در سازمان شـرح داده شود و همچنین در مورد جایگاه مـدیریت علوی و مدیریت نبوی در مدیریت اسـلامی توضـیحاتی ارائه گردد و نکات مورد نیاز در تصمیم گیری ها با دیدگاه مدیریت اسلامی، مدیریت علوی و مدیریت نبوی بیان گردد.مقدمه : دین اسـلام زمانی دین اصلی و مهم، و دین اکثریت مردم قسمتی از جهان بود که بیش از نصف جهان متمدن در سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا را تشکیل می داد. با گسترش زندگی ماشینی و متحول شدن کشورهای صنعتی و بعد از آن بسـیاری از کشورهای جهان سوم در آسـیا و آفریقا و گذشت زمان، بسیاری از اصول اعتقادی، انسانی و اخلاقی از روابط بین افراد، روابـط تجـاری و سازمـانی فاصـله گرفت و شاهـد آن هستیم که شـرایط ناشـی از بی تفاوتی حاکم بر جهان مادی باعث بروز جنگ و خشونت در اقصـی نقاط جهان گردیده.همچنین عدم پایبندی به اصول اخلاقی هم باعث بروز تضادهای اجتماعی گردیده، از هم گسـیختن بنیاد خانواده، گسترش روزافزون استفاده از مواد مخـدر، اسـتفاده ابزاری از زن در جوامع صـنعتی، از دیگر آثار بی توجهی به اصول اساسـی ادیـان الهی می باشـد.تمام مسائلی که در بالا به آنها اشاره شـد باعث بروز نگرانی اندیشـمندان این جوامع گردیـده و آنهـا را به حل این مشـکلات واداشـته است. یکی از مهمترین مولفه های بوجود آورنـده این مشـکلات دیـدگاه مـدیران غربی می باشـد که فقط بـدنبال کسب منافع بیشتر بـدون در نظر گرفتن مسائل اجتماعی و اخلاقی هسـتند. در همین زمان با توجه به گسترش شـبکه هـای ارتبـاط جمعی و آشـنائی سایر ملل با دین اسـلام، بویژه اصول اولیه و بنیادین این دین باعث جـذب و گسترش روز افزون اسـلام بعنوان یک دین جامع و در بر گیرنـده همه مسائل اجتماعی در اقصـی نقاط جهان گردیده است و در حال حاضـر یکی از مهمـترین موضوعـاتی کـه ذهـن اندیشـــمندان و پژوهشـــگران بـدان معطـوف گردیــده مـدیریت از دیـدگاه اسـلام میباشـد.***مـدیریت اسـلامی :اگر بخواهیم تعریفی از مـدیریت اسـلامی داشـته باشـیم میتوانیم بگوئیم" :شـیوه به کـار گیری منابع انسانی و امکانات مادی، بر گرفته از آموزه های اسـلامی برای نیل به اهداف متاثر از نظام ارزشـی اسـلام است ".از مهمترین آموزه

های اسلامی که به آنها در حدیث ثقلین همه اشاره کرد : پیامبر اسلام که خود الگوی تمام مسلمین در همه زمینه ها می باشند در حدیثی به معرفی الگوهای پس از خود برای مسلمین می پردازند.(انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض)همانا در بین شما مسلمانان دو چیز گرانبها گذاشتم. کتاب خدا قرآن و اهل بیتم. پس همانا این دو جدا نمی شوند تا اینکه بر حوض وارد شوند. با توجه به این توضیحات می توانیم بگوئیم که در تمام مراحل تصمیم گیری و اجرای تصمیمات باید اصول اعتقادی اسلام را در نظر گرفت و از تعالیم اسلامی از قبیل قرآن کریم بعنوان یک کتاب آسمانی انسان ساز و همچنین احادیث و روایت موجود از پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) استفاده نمود و در حقیقت به علم مدیریت ارزش اسلامی را می افزائیم و مدیریت اسلامی را استخراج میکنیم. اگر بخواهیم تعریف کاملتری از دیدگاه اندیشمندان اسلامی داشته باشیم چنین تعبیری را میتوان بیان کرد" :مدیریت اسلامی را در منابع اسلامی (قرآن و سنت) مورد بررسی قرار داده، آیات یا احادیثی را که سخن به صراحت یا اشارت درباره آنها دارد استخراج و جمع آوری کنیم و مضامین آنها را به عنوان پاسخهائی مطرح شده در علم مدیریت تلقی نمائیم و ضمناً سیره امامان معصوم (ع) را نیز به عنوان سنت عملی مورد توجه قرار دهیم و بدین ترتیب، مطالب بدست آمده بعنوان راه حلهای ارائه شده از طریق دین برای مسائل مدیریت، تنظیم و تدوین گردد و به عنوان مدیریت اسلامی عرضه شود ".تفاوت مدیریت اسلامی و غیر اسلامی : برای درک بهتر وجه تمایز مدیریت اسلامی باید تفاوت این سبک مدیریتی را با سایر سبکها مورد بررسی قرار داد. نگرش مکاتب به مسائل مختلف مبنای بسیاری از رفتارها در جامعه می شود از این رو نگرش مکتب اسلام هم بر تمام امور اطراف خود اثر گذار خواهد بود. یکی از نگرشهای که دین اسلام را به نوعی از سایر ادیان متفاوت ساخته نگرش این دین به دنیا و آخرت است.در اسلام تفکیکی بین دنیا و آخرت صورت نگرفته است و آخرت ادامه حیات دنیوی محسوب می شود لیکن اصالت دادن به دنیا و محبوب و مقدم داشتن آن مذموم شمرده می شود. بر این اساس هر نوع فعالیت دنیوی با نیت اخروی، عبادت بوده و در انسان مسلمان برای تلاش و اصلاح امور دنیوی و خدمت به بندگان خدا یک تعهد محسوب میشود. ولی در مدیریت در سایر مکاتب چون مدیریت به دنبال سو حداکثر است و سعادت را در مادیات و در دنیا جستجو می کند و به پایان کار (آخرت) اعتقادی ندارد. پس میتوان عمده تفاوت بین مکتب مدیریت اسلامی با سایر مکاتب را نگرش هر یک به دنیا و آخرت بیان نمود. توجه به آخرت در این مکتب ایجاد تعهد در مدیریت را در پی دارد و این احساس تعهد باعث میشود تا بسیاری از نگرشهائی که باعث تزلزل در مسائل اجتماعی جوامع امروزی شده از بینش مدیران خارج شود و ارزش به انسان و روابط انسانی باعث رشد و تعالی جوامع گردد. ولی نبود تعهد و بی اعتقادی به آخرت باعث توجه به دنیا و مادیات شده و جو بی تفاوتی را ایجاد میکند که بسیاری از مشکلات ناشی از آن در کشورهای صنعتی و بویژه غربی قابل مشاهده و بررسی است.اخلاق مدیران در اسلام : نقش اخلاق در مدیریت اسلامی بسیار مهم است زیرا اخلاق مدیران در مدیرت اسلامی باید مبتنی بر معیارهای اخلاقی اسلام باشد و از مهمترین الگوهای فردی که میتوان نام برد و معیارهای اخلاقی آنها را مورد بررسی قرار داد پیامبر اسلام (ص) و امیرالمومنین علی (ع) می باشند. بطوریکه در قرآن کریم نیز زیبائی اخلاقی پیامبر نور و رحمت را می ستاید و ایشان را به عنوان برترین الگو برای انسانهای اهل کمال و سعادت معرفی می کند، لذا در خصوص ارتباط اخلاق با عملکرد و منش مدیران در جامعه اسلامی حساسیت زیادی وجود دارد.مدیری که با اخلاق و با روح توکل برخدا و اعتقاد بر قدرت بی نهایت الهی تربیت یافته است هنگام بروز خطرها و بحرانها خود را نمی بازد و متانت و آرامش خود را از دست نمی دهد و طبعاً چنین مدیری تصمیمهای عاقلانه تر و سنجیده تر اتخاذ می کند و بهتر می تواند روحیه کارمندان و زیر دستان را تقویت کند و ایشان را به فرجام نیک امیدوار ساخته از یاس و نا امیدی و خودباختگی نجات دهد. و نیز چنین مدیری تحت تاثیر چرب زبانیها و تملق گوییها قرار نمی گیرد و در دام حیله های سود پرستان مکار نمی افتد، و از سوی دیگر با رفتار متواضعانه و فروتنانه و با دلسوزیها و مهربانیهای مخلصانه علاقه کارمندان را جلب کند و در نتیجه بازده کار افزایش می یابد بدون اینکه نسبت به کسی ستمی روا داشته باشد. مدیر

در اسلام باید دارای صفات و ویژگی هایی باشد که از مهمترین آنها اخلاق اسلامی است. علم اخلاق، علم معاشرت با خلق است. در این علم انسان رذائل و فضائل اخلاقی خوب و بد را شناسایی می کند و در زندگی خویش به کار می گیرد. اخلاق مدیر تحت سه عنوان مورد بررسی قرار می گیرد: ۱- اخلاق فردی مدیر که از آن جمله به امانت داری، حسن خلق، کظم غیظ، عشق به کار، صبر،کنترل نفس و ... می توان اشاره کرد.۲- اخلاق اجتماعی مدیر که در این عنوان به موارد زیر اشاره می شود: پرهیز از استبداد، ساده زیستی و عدم رفاه طلبی، مبارزه با فرهنگ تملق، مدارا و قاطعیت، مشورت و ... این صفات و ویژگی ها مربوط به روابط بین فرد و جامعه ای است که با آن سروکار دارد.۳- اخلاق دینی مدیر که شامل ایثار، تقوا، ایمان به خدا، اخلاص و ... می باشد. این ویژگی ها در عملکرد مدیر بسیار مؤثر است.همانطور که بیان شد اخلاق یکی از مهمترین ویژگیهای مدیران اسلامی است و مدیران با صفات اخلاقی اسلام میتوانند سازمان تحت فرماندهی خو را به سمت تعالی و پیشرفت به حرکت درآورند و در ضمن محیط را برای پرورش مدیران با همان دیدگاه و اندیشه نیز مهیا می کنند و بدین ترتیب اخلاق اسلامی در میان افراد یک سازمان نهادینه می شود و این افراد که خود قسمتی از جامعه را تشکیل میدهند بعنوان عوامل ترویج دهنده معیارهای اخلاقی اسلام در جامعه مطرح می شوند. مقایسه مدیران در مکتب اسلام و سایر مکاتب : مدیریت یکی از رشته های علوم انسانی است و محور آن انسان است و به همین دلیل در رشته مدیریت نیاز خاصی به شناخت انسان می باشد، یکی از مباحثی که ما در مبحث اخلاق مدیران به آن اشاره کردیم مبحث ((ارزشهای انسانی)) بود. بسادگی می توان دریافت که عمده تفاوت بین مدیران در مکتب اسلام و سایر مکاتب دیدگاه آنها به جایگاه انسان و ارزشهای انسانی است.مدیریت در مکتب اسلام بر مبنای عمل به حق می باشد و مدیران در این مکتب با در نظر گرفتن آخرت و همچنین ارزشهای الهی و انسانی استراتژی های خود را ترسیم می کنند و نمی توانند از هر وسیله برای رسیدن به اهداف خود استفاده کنند و در حقیقت ارزشهای الهی و انسانی جهت دهنده مدیران اسلامی هستند. مدیران اسلامی باید در همه حال مساوات و عدالت را رعایت کنند و بر هوای نفس خود تسلط داشته باشند. و باید بخاطر بسپارند، مسئولیت و پست و مقامی راه که در اختیار دارند امانت الهی است و باید همچون امانتداری صادق و امین از هر آلودگی و گناهی از آن حفاظت کنند و در همه احوال در اعمال شیوه مدیریت به امیرالمومنین علی (ع) اقتدا کنند.مدیریت در سایر مکاتب بر مبنای تصمیم گیری و مدیریت، سود و زیان است. دیدگاه این مکاتب تجارت مآبانه، از اسنان آغاز شده و مهمترین وظیفه اش استمرار حیات برای کسب مال بیشتر و رفاه افزونتر است و در این مکاتب ارکان و اجزای مدیریت سود آوری است و در راه کسب این هدف، انسان، جامعه، مشتری و ارزشهای الهی و انسانی می تواند در مقطعی هدف یا ابزار یا عاملی حاشیه ای قلمداد گردند.در مکاتب غربی دیدگاه آنها استفاده حداکثر از انسان است و تفسیرشان از مدیریت در چهارچوب ماده و خارج از معنویات و الهیات است ولی در مدیریت اسلامی با تئوری کمال و سعادت انسانی روبرو هستیم و از همه مهمتر ((تولید)) و ((تعالی)) مکمل یکدیگر هستند. و در مدیریت اسلامی هدف اصلی تکامل یافتن انسان است و استفاده صحیح از انسان بطوریکه ارزشهای انسانی در سرلوحه تصمیم گیری مدیران قرار دارد.یکی دیگر از تفاوتهای مدیریت اسلامی با سایر مکاتب مدیریتی در تاثیری گذاری مدیریت بر اعتقادات مردم می باشد. اگر در مدیریت اسلامی مدیریت خوب صورت نپذیرد آفات جبران ناپذیری به ریشه های دینی و اعتقادات مردم خواهد زد و دلیلش این است که مدیریت اسلامی آمیخته با اصول دین است و بر عکس اگر مدیریت خوب اعمال شود می تواند باعث جذب افراد شود ولی در مکاتب دیگر اینطور نیست زیرا اصول مدیریت عموماً بر پایه اعتقادات مردم نیست و دیدگاه مدیران به مدیریت از ناحیه شخصی است لذا مدیریت آنها بر عقاید افراد جامعه تاثیری ندارد و در حقیقت نوعی بی تفاوتی در قبال دیدگاه مدیران و عملکردشان در میان مردم وجود دارد و تنها نگرش و کنترل سطحی از سوی جامعه بر مدیران حاکم است.نگاهی بر مدیریت نبوی و مدیریت علوی :در نگاه نبوی مدیریت امانت است و باید به مثابه امانت از آن نگهداری کرد نه اینکه مدیریت به ابزاری برای کسب اهداف مدیر تبدیل شود، لباس مدیریت را باید به اهل آن پوشاند و به افراد ناشایست و

بدون اهلیت نباید مدیریت سپرد. طبق سیره نبی اکرم (ص) مدیر باید توانایی، کفایت و شایستگی لازم را داشته باشد، علاوه بر آن از دانش و آگاهی کافی برخوردار باشد، پیغمبر(ص) بارها تاکید کرده کسی که بدون علم عمل کند و آگاهی نسبت به کار نداشته باشد، فساد مدیریتی او از کارهای اصلاحی و ساماندهی‌اش بیشتر خواهد بود.بدون تردید چگونگی روابط انسانی در مدیریت، تابع نوع نگرش به انسان است. در مکتب اسلام که بیش از تمام مکاتب بر ارزش انسان و رشد و تعالی مادی و معنوی او، تاکید گردیده در قلمرو مدیریت نیز توجه کافی به انسان و ابعاد بالاترین اهداف به شمار می آید. لذا بدیهی است روابط انسانی در مدیریت نیز مورد توجه بوده است. پیامبر اسلام (ص) در حدیثی مدیر را نیازمند سه ویژگی می داند: ۱- تقوا، که او را به خدا متصل نماید و از موج های شیطانی بر خاسته از هواهای نفسانی دور نماید. ۲- سعه صدر که زمینه ظرفیت روحی و روانی او را ارتقا بخشد.۳- مهارتهای ارتباطی که بتواند همکارانش را همچون پدری مهربان در زیر چتر محبت خویش قرار بدهد.پیامبر گرامی اسلام (ص) یکی از مدیران موفق تاریخ است، ایشان توانست از مردمی عقب مانده و نیمه وحشی، بهترین انسانها را بسازد و بهترین جامعه را به وجود آورد و زیباترین شهر را به عنوان الگو به بشریت ارائه کند. علت موفقیت ایشان در مدیریت جامعه آن زمان چه بوده است ؟ قطعاً استفاده از فرامین و دستورهای قرآن کریم ایشان را در اهدافشان به موفقیت رسانده است.یکی دیگر از دیدگاههای مدیریتی در مدیریت اسلامی، مدیریت علوی میباشد که در امتداد و ادامه را مدیریت نبوی می باشد حضرت علی (ع) در مدیریت خود علاوه بر دستورات قرآن کریم از دیدگاههای پیامبر اسلام (ص) هم بهره می بردند. یکی از منابعی که سرشار از مباحث مدیریتی است نهج البلاغه میباشد که بررسی و مطالعه آن به مدیران توصیه می شود. یکی از مهمترین صفات مدیر از نظر حضرت علی (ع) شرح صدر میباشد که در این مورد فرموده اند " : آله الریاسه سعه الصدر "مهم ترین وسیله لازم برای مدیریت داشتن سعه صدر و سینه ای گشاده می باشد. یکی از کاملترین دستورات مدیریتی حضرت علی (ع) فرمایشات ایشان در زمان انتصاب مالک اشتر به ولایت مصر بود که طی آن وظایف یک مدیر را برای ایجاد محیطی سالم کاملا مشخص فرمودند که رعایت اصول آن می‌تواند در تمامی زمان‌ها ایجاد بهداشت روانی یا "بهره‌وری" مفید را در پی داشته باشد. از مهمترین نکاتی که می توان نام برد :۱- ارزشیابی موقعیت حال و گذشته.۲- توجه به نظرات افراد تحت نظارت.۳- توجه به قضاوت‌های افراد تحت نظارت.۴- خودسازی و جهاد اکبر.۵- عشق و محبت و رافت بر افراد تحت نظارت.۶- عدم ترور شخصیت و انتقام‌جویی از افراد تحت نظارت.۷- داشتن گذشت و اغماض و تعامل.۸- توجه به حق تعالی در کلیه لحظات.۹- عطوفت با افراد تحت نظارت.۱۰- تصمیم‌گیری با تعمق.۱۱- نفی شیوه دیکتاتوری.۱۲- انتقادپذیری و عدم خودبزرگ‌بینی.۱۳- عدل و داد و میانه‌روی در امور.در مدیریت اسلامی ، مدیریت تنها با اتخاذ تصمیم پایان نمی‌پذیرد بلکه پس از اتخاذ تصمیم باید به خدا توکل کرد و از درگاه لایزال الهی مدد خواست و امور خویش را بدو واگذار نمود.همانطور که در مدیریت نبوی و مدیریت علوی بیان نمودیم توجه به آخرت و توکل بر نیروی بی کران الهی مبنای اصلی همه تصمیم گیرها در مدیریت اسلامی میباشد و بدون توجه به ارزشهای الهی و ارزشهای انسانی مدیریت در اسلام هیچ معنای ندارد و فقط دیدگاه معنوی و غیر مادی این مکتب است که آن را از سایر مکاتب مدیریت متمایز و مورد توجه قرار داده.نتیجه : یکی از راهکارهای اساسی برای خروج از بسیاری از بحرانهای جهانی توجه به مدیریت اسلامی و مطالعه و بکارگیری تئوریها و اصول این مکتب می باشد. ارزش علم مدیریت با هدف و جهتی که در آن بکار گرفته می شود تعیین میگردد با توجه به اینکه مدیریت اسلامی بر اساس معنویات و فرهنگ بنا شده است و هدف آن آخرت گرائی است یعنی قرار دادن امکانات دنیوی در جهت آخرت، افراد جامعه می توانند به قرب الهی دست یابند و تاثیر آن بر تمام امور اجتماعی در کوتاه زمان مشهود خواهد بود. بطور خلاصه می توان گفت که اسلام در تمام شئون زندگی انسان از جمله مدیریت خرد وکلان، رهبری جامعه، روابط بین الملل و قوانین اجتماعی سخن دارد و بکار گیری آنها تعالی انسان را در پی خواهد داشت.منابع : ۱- اسلام چگونه کسترش یافت – دکتر رضا دهقانی سایت : سازمان تبیغات اسلامی۲- مدیریت در اسلام، قم

: ۱۳۸۴ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه ص۱۱۳- مجموعه آثار – مرحوم دکتر علی شریعتی۴- پیش نیازهای مدیریت اسلامی– مدیریت اسلامی چیست؟ - سایت آفتاب۵- ماهنامه اندیشه – رضا حق پناه س۷ ش۲ ۱۳۸۰۶-بحار الانوار – علامه محمدباقر مجلسی – ج۲۳ ص ۱۰۸۷- مقاله : روابط انسانی در مدیریت از منظر اسلام – روزنامه مردم سالاری ش۱۸۰۲۸- سخنرانیهای پیش از خطبه های نمازجمعه تهران – حجت السلام تقوی رئیس شورای سیاستگذاری ائمه جمعه سراسر کشور

امام حسن مجتبی

(ع)تألیف : علیرضا رجالی تهرانی خلاصه کتاب: آشنائی با زندگی چهارده معصوم: تلخیص: معصومه رضائی: مقدمه:پیامبر اکرم(ص)، فاطمه زهرا(ع) و دوازده امام (ع) را چهارده معصوم می‌نامند. از میان این چهارده نفر پنج تن نخست، یعنی رسول خدا(ع)ص)، علی(ع)،فاطمه(ع)، حسن و حسین (ع") پنج تن آل عبا "و" اصحاب کسا "نامیده می‌شوند زیرا حضرت رسول (ص) روزی کسا و پرده‌ای به روی سر کشید و این چهار تن را با خود در زیر کسا جمع کرد و دعا نمود و خداوند آیه تطهیر را در شأن آن بزرگواران نازل فرمود.اهل بیت عصمت و طهارت (ع) نمونه‌های کامل تعلیم و تربیت پیامبر اکرم (ص) می‌باشند و راه و روش ایشان همان روش پیامبر اکرم (ص) می‌باشد. البته در مدت ۲۵۰ سال، از سال یازدهم هجری _که سال رحلت رسول خدا(ص) است _تا سال ۲۶۰ هجری _ سال غیبت حضرت حجت(ع _) که امان هدایت با مردم محشور بودند ، محیطهای مختلفی در زندگی پیش آمده که طرز زندگی و مبارزه آن بزرگواران را در شکلهای مختلف نمودار ساخته است ولی هدف اصلی را که همان حفظ اصول و فروع دین از تغییر و تبدیل و انحراف، و نیز تعلیم و تربیت مردم بود تا حد امکان هرگز رها نکردند. پدرحضرت علی(ع)، پدر بزرگوار امام حسن(ع)، شخصیتی است که خداوند سبحان در کتابش قرآن مجید، و پیامبر اکرم (ص) در سنت و سخنانش او را مورد مدح و ستایش قرار داده است و میلیونها انسان به ولایت و محبت او گرویده‌اند. و نیز بسیاری از دانشمندان جدید و قدیم و محدثان شیعه و سنی و حتی دانشمندان غیر مسلمان شرق و غرب، هزاران جلد کتاب درباره فضایل و مناقب آن حضرت تألیف کرده‌اند. با این همه هنوز بسیاری از فضایل و زوایای وجودی آن امام همام، ناگفتنی مانده و تا روز قیامت نیز ناگفتنی خواهد ماند.مادرمادر بزرگوار امام (ع) حضرت زهرا(ع) است. بانویی که در علم و فضیلت، زهد و دیانت، عفت و پاکدامنی، تقوا و پارسایی، دعا و شب زنده‌داری، تربیت و فرزندداری، خانه‌داری و شوهرداری، دلسوزی نسبت به دین و مسئولیت اجتماعی، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و مبارزه و دفاع از حریم ولایت و ارزشهای دینی نمونه و الگویی ارزشمند بود.امیر مومنان(ع) می‌فرماید":روزی هنگامی که وارد منزل شدم، دیدم پیامبر اکرم (ص) در حالیکه حسن در سمت راست و حسین در سمت چپ و فاطمه(ع) پیش روی آن حضرت نشسته بودند، فرمود: ای حسن و ای حسین! شما دو کفه ترازو هستید و فاطمه زبانه آن است. دو کفه جز به وسیله زبانه یکسان و هماهنگ نمی‌شوند و زبانه نیز جز بر روی دو کفه استوار نمی‌ماند. شما دو نفر امام هستید و مادرتان دارای مقام شفاعت است"طلوع خورشیدبنا بر قول مشهور، امام حسن(ع) در پانزدهم رمضان المبارك سال سوم هجری در مدینه پا به عرصه وجود گذاشت. روزی " ام فضل " دختر عباس بن عبدالمطلب، به حضور پیامبر اکرم (ص) شرفیاب شد و عرض کرد ": خواب دیده‌ام که عضوی از اعضای شما کنده شده است و در خانه من است".حضرت فرمود ":خواب تو درست است. دخترم فاطمه پسری خواهد آورد که تو او را شیر خواهی داد ".شگفتی‌های ولادتدر خصوص ولادت و وقایع آن هنگامه شادمانی مطالب زیادی در دست نیست. اما علامه مجلسی روایتی را بیان می‌کند که نشانه شرایط ویژه حاکم در هنگام تولد است". زمانی که امام حسن(ع) متولد شد، مادرش فاطمه(ع) یازده سال داشت. حسن بن علی(ع) در وقت تولد پاك و مطهر بود، تسبیح و ذکر خدا می‌گفت و جمله "لا اله الا الله "بر لبش جاری بود و قرآن تلاوت می‌کرد و جبرییل هم با او سخن می‌گفت".نام، القاب و کنیه‌هاآن امام بزرگوار فقط یك نام داشت": حسن "و بعضی گویند که وی در تورات " شبر "نامیده شده است. القاب بسیاری

برای ایشان شمرده‌اند که برخی از آنها عبارتند از: مجتبی، سبط، سبط اکبر، سید، تقی، زکی، طیب، ولی، امیر، حجت، زاهد.کنیه امام حسن(ع") ابو محمد "است و در مناقب ابن شهر آشوب "ابوالقاسم "هم ذکر شده است. از جمله سنتهای ولادت نوزاد پس از نامگذاری، این بود که برای او " کنیه " تعیین می کردند. کنیه نوعی لقب برای اشخاص است که معمولا از نام پدر یا فرزندانشان گرفته می‌شد(مانند : ابوعلی = پدر علی، ابن سینا= پسر سینا). امام باقر(ع) در این باره می‌فرماید":ما برای فرزندانمان در کودکی کنیه قرار می‌دهیم از ترس آنکه مبادا در بزرگی دچار لقبهای ناخواشایند گردند ".شمایل امام حسن(ع)امام حسن(ع) از لحاظ صورت و شمایل نمونه پیامبر اکرم (ص) بود. چنانکه انس بن مالك می گوید: هیچکس همچون حسن(ع) به پیامبر اکرم (ص) همانند نبود و راویان سیمایش را چنان نمایش می‌دهند که به چهره ملکوتی آن حضرت می‌مانست. رخسارش سفید و آمیخته به سرخی بود، در چشمانش سیاهی درخشنده‌ای برق می‌زد، موهای پرپشت و پیچیده (مجعد) داشت، استخوانهای بدنش درشت و فاصله شانه و بازوانش کمی زیاد بود، محاسن انبوه و کوتاه داشت. در اخلاق والایی که پیامبر به داشتن آن بر همه پیامبران برتری داشت شبیه جدش بود.اخلاق و فضایل امام حسن(ع)سخن گفتن درباره فضایل سبط اکبر حضرت حسن بن علی(ع)، کاری دشوار است اما به ناچار قطره‌ای از دریای بی کران فضایل امام حسن (ع) را می‌چشیم.- امام مجتبی(ع) عابدترین و والاترین مردم زمان خود بود.- وقتی به حج می‌رفت، پیاده و چه بسا پای برهنه راه می‌پیمود.- وقتی یاد مرگ و قیامت و محشر و گذشتن از پل صراط می کرد، می گریست.- هنگامی که به یاد عرضه اعمال به پیشگاه خداوند می‌افتاد، صیحه می‌زد و غش می کرد.- به هنگام نماز، بندهای بدن مبارکش می‌لرزید.- وقتی نامی از بهشت و جهنم به میان می‌آمد، مضطرب و نگران می‌شد و از خدای تعالی رسیدن به بهشت و دوری از دوزخ را درخواست نمود.- پیوسته و در هر حالیکه کسی او را می‌دید به ذکر خدا مشغول بود.- بسیار با سخاوت بود. سه بار اموال خود را به دو قسمت کرد: یك قسمت را در راه خدا بخشید، و قسم دیگر را برای خود نگه داشت. حتی گاهی یك جفت کفش را به مستمند می‌بخشید و یك جفت دیگر را خود می‌پوشید.- در تواضع چنان بود که روزی عده‌ای مستمند را مشاهده نمود که روی زمین نشسته ، تکه نان‌هایی را برمی‌داشتند و می‌خوردند. چون آن حضرت را دیدند تعارف کرده، گفتند: ای پسر رسول خدا! بفرما صبحانه! امام(ع) از اسب پیاده شد و این آیه را تلاوت فرمود "به راستی که خدا مستکبران را دوست نمی‌دارد "سپس به خوردن غذا مشغول شد. وقتی سیر شدند، امام(ع) آنها را به مهمانی دعوت کرد و از آنها پذیرایی بسیار خوبی نمود و لباسهایی به آنان بخشید. با همه اینها می‌فرمود ": فضیلت و برتری از آن‌هاست، زیرا آنها به غیر از آنچه ما را بدان پذیرایی کردند، چیز دیگری نداشتند، ولی ما بیش از آنچه دادیم، باز هم داریم!- ".وقتی به بستر می‌رفت سوره کهف را می‌خواند و می‌خوابید.- در صبر و بردباری، وقار و آرامش، خوش‌بینی، تقوا و شهامت زبانزد عام و خاص بود.- فاطمه(ع) دو فرزندش حسن و حسین(ع) را هنگام بیماری پیامبر اکرم (ص) که در همان بیماری از دنیا رحلت فرمود، به نزد آن حضرت آورد و گفت: ای رسول خدا! اینان فرزندان تو هستند، چیزی به آن دو میراث بده. پیامبر اکرم (ص) فرمود: شکوه و بزرگی و سیادت من برای حسن، و کرم و شجاعتم برای حسین است".فضایل امام حسن (ع) در قرآن آیات بسیاری در قرآن کریم درباره اهل بیت و همچنین امام حسن(ع) وجود دارد که همگی دلیلی محکم و روشن بر فضایل و برجستگی‌های آن‌هاست. آیه مباهله، آیه تطهیر، آیاتی از سوره الرحمن و نیز آیاتی از سوره" دهر "یا" انسان."قرآن کریم در آیاتی از سوره" دهر" می‌فرماید":ابرار و نیکان از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است. از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند، و از هر جا بخواهند، آن را جاری می‌سازند".آن ها به نذر خود وفا می کنند، و از روزی که عذابش گسترده است، می‌ترسند، و غذای خود را با این که به آن علاقه دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند و می گویند: ما شما را برای خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و تشکری از شما نمی‌خواهیم، از پروردگارمان بیمناکیم، در آن روزی که عبوس و شدید است.از این رو خداوند آن‌ها را از شر آن روز نگه می‌دارد و از آن‌ها استقبال می کند، در حالیکه شادمانانند.امام حسن (ع) با پیامبر اکرم (ص) پیش‌تر گفته شد که امام

حسن (ع) در پانزدهم رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد و تا روزی که رسول خدا(ص) از دنیا رفت، یعنی بیست و هشتم صفر سال یازدهم، هفت سال و شش ماه از عمر شریف امام حسن(ع) در کنار جدش پیامبر اکرم (ص) و دامان پر مهر آن بزرگوار سپری شد. شاید بتوان گفت که بهترین دوران زندگی آن حضرت همان چند سال بوده است.و بالاخره در روایتی پیامبر اکرم (ص) فرمود ":حسن، سرور جوانان اهل بهشت و حجت خداوند در میان امت است. فرمان او فرمان من و گفتارش گفتار من است. هر کس از او پیروی کند، از من است و هر کس از او نافرمانی کند از من نیست".امام حسن(ع) با پدرامام حسن(ع) از ۳۳ سالگی نزدیک ۵ سال همراه پدر در دوران خلافتش بود. امام مجتبی(ع) در همه صحنه‌های مهم دفاع از حریم امامت و خلافت پدر و نیز جنگ‌های مهم دوران زمامداری علی(ع) حضوری فعال و بسیار مؤثر داشت. او که در سی و سه سالگی به سر می‌برد، از هوش سرشار و آگاهی به مسایل روز برخوردار بود، و هنگام بیعت با پدرش علی(ع) می‌دید که مردم چگونه وقتی از انحرافات و کج‌روی‌ها به ستوه آمده‌اند، با اصرار زیاد از او می‌خواستند که رهبری جامعه مسلمین را عهده‌دار شود.هنگام بیعت‌شکنی طلحه و زبیر، ابوموسی اشعری که والی کوفه بود، مانع حمایت مردم کوفه از امیرالمومنین(ع) می‌شد، لذا امام علی(ع) حضرت مجتبی(ع) را به کوفه فرستاد تا حکم عزل ابوموسی را به او اعلام نماید، اما ابو موسی همچنان در عناد و نافرمانی خویش باقی بود و تصمیم داشت زمامداری کند.امام حسن(ع) فرمود: ای ابوموسی! مردم را از حمایت ما باز مدار. و آن گاه با نرمی و محبت فرمود: به خدا سوگند! ما جز اصلاح کار مردم هدفی نداریم و هیچکس مثل امیرالمومنین از باطل وحشت ندارد.ابوموسی حیران ماند و به امام(ع) گفت: راست می گویی، پدر و مادرم فدایت باد ولی آن کس که با او مشورت کنند، باید امین باشد. حضرت فرمود:بله.مدارای حسن بن علی(ع) و شکیبایی و بردباری زیادش، نتوانست در روح این متمرد که جز خشونت چاره‌ای برای کارش نبود، اثری بگذارد و او همچنان بر عقیده باطل خود پافشاری می کرد و مردم را از جهاد باز می‌داشت.امام حسن(ع) تصمیم گرفت مردم را بیدار کند و همتشان را برانگیزد و آمادگی و شوق کامل در جان آنها ایجاد کند. از این رو فرمود ":ای مردم به شما خبر رسید که امیر المومنین(ع) به سوی کوفه می‌آید و ما و ما برای کمک‌خواهی از شما آمده‌ایم که چهره‌های درخشان انصار و سرکردگان عرب هستید، و می‌دانید که طلحه و زبیر پیمان خود را شکسته به همراه عایشه بر مقام خلافت شوریدند... پس خدا را یاری کنید تا خداوند یاریتان دهد".ولی ابوموسی همچنان بر دشمنی و سرکشی خود باقی ماند و مردم را از همراهی امام باز می‌داشت و آنچه از حسن(ع) و دیگران می‌شنید به پشت گوش می‌انداخت، تا اینکه حسن(ع) شکیبایی خود را از کنار نهاد و با فریادی انقلابی چنین فرمود: ای مرد! از کارگزاری ما کنار بگیر و از منبر ما پایین بیا!. سپس رو به مردم کرد و گفت ":ای مردم دعوت امیر خود را پاسخ گویید و به سوی برادران خود بشتابید. وقتی امیرالمومنین (ع) را ببینید خواهید فهمید که چقدر از کار خلافت بیزار است. به خداوند سوگند از آن جهت خلافت را پذیرفت که گروهی از خردمندان امت که نمونه‌های عالی گذشته و حال هستند او را به زمامداری برگزیدند و خیر در سرانجام این کار است. پس دعوت ما را بپذیرید و ما را یاری کنید تا از این گرفتاری‌هایی که برای ما و شما پیش آمده نجات یابیم... بر خیزید و خیر و حقیقت را گسترش دهید و زشتی را نابود سازید".مردم سخن حسن(ع) را شنیدند و اطاعت کردند و دعوتش را پذیرفتند.از طرفی مالك اشتر به سراغ ابوموسی اشعری که به قصر خود باز گشته بود رفت و چنان با خشم الهی خود او را ترساند و از او خواست که این مقام و منصب را ترک کند که وی با استفاده از فضای تاریک کوفه فرار کرد. لذا امام حسن(ع) بر مردم کوفه تسلط کامل یافت و به آنها فرمود ":من فردا صبح حرکت می‌کنم، شما هم یا سواره بیایید یا از راه آب با قایق به راه افتید".کوفه ناگهان برای حرکت موج برداشت و هزاران نفر برای یاری امام علی(ع) به جنبش آمدند و دسته‌هایی سوار بر اسب شدند و گروه‌هایی با قایق از راه رودخانه کوفه را ترک کردند.امام حسن(ع) مردم کوفه را رهبری می کرد و از این پیروزی شادمان بود تا به همراه سپاهیان خود به" ذی قار "رسید. آن جا محلی بود که امام و یارانش در آن مستقر شده بودند تا سپاهیان کوفه فرا رسند.همراه با پدر در جنگ جملدر جنگ جمل امام علی(ع) طرف راست لشگر را به امام حسن و طرف

چپ را بـه حسـین (ع) سپرد و پرچـم را بـه دست پسرش حنیفـه داد و گفت: به پیش.بـا آغـاز جنـگ جمـل بسـیاری از ناکثـان و پیمان‌شکنان کشته شدند و با وجود آنکه طلحه و زبیر هم به درک واصل شدند اما مردمانی که اطراف شتر عایشه را گرفته بودند به سختی از او و شترش دفـاع می‌کردنـد و هر دسـته که کشته می‌شدنـد دسـته دیگر جـای آنهـا را می‌گرفتنـد و سرسـختانه مقـاومت می‌کردند.علی(ع) متوجه شد تا آن شتر سرپاست، این مردم نادان و فریب‌خوردگان از مقاومت خویش دست بر نمی‌دارند و آشوب و فتنه خاموش نمی‌شود، از این رو در صـدد بر آمد تا هر چه زودتر آن شتر را از پای در آورد. لذا امیرالمومنین(ع) پسـرش حنیفه را طلبیـد و نیزه خود را به او داد و فرمود ":شتر عایشه را هـدف این نیزه قرار بـده و آن را از پای در آور".محمد نیزه مخصوص پدر را گرفته و حمله کرد ولی " بنوضـبه "که اطراف شتر عایشه بودند و به سـختی از آن حمایت می‌کردند مانع پیشرفت او شده و او را از رسیـدن به شـتر بازداشـتند، پس محمـد به ناچـار نزد پـدر بـاز گشت.در این وقت حسن بن علی(ع) که در آن موقع حـدود ۳۳ سال داشـت، پیش رفـت و نیزه را از او گرفـت و بـه سوی شـتر حملـه کرد . خیلی سـریع خـود را به آن رسانـد و نیزه‌اش را به شـتر زد و بـازگشت، در حـالی که خون آن شتر که عـایشه بر روی آن فرمانـدهی می‌کرد بر نیزه بود.محمـد حنیفه با دیـدن این منظره رنگش دگرگون شد و خجالت کشید.امیرالمومنین(ع) به محمد فرمود": ناراحت مشو که او فرزند پیغمبر است و تو فرزند علی هستی"آری با پایداری و شجاعت امام حسن(ع) بالاخره شتر عایشه از پای در آمد و جنگ جمل به نفع لشگر حق به پایان رسید و پس از حدود یک ماه که علی(ع) در بصـره سـکونت گزیـد به کوفه آمد و مقر حکومتی خود را آن جا قرار داد.همراه پدر در جنگ صـفینحادثه صفین رویداد تلخی است که موجب شکست حکومت علی(ع) گردید و او را چنان به اندوه کشید که آرزوی مرگ کرد و نیز آثار زشت همین واقعه پر نیرنـگ صـفین بود که امـام حسن (ع) را وادار به قبول صـلح کرد. این تلـح‌کامی‌ها، زاییـده نفاق و سرکشـی و پستی سپاه عراق بود که حتی یک بار به فرمان پیشوایش گردن ننهاد.امیرالمومنین(ع) در طول چنـد ماهی که در کوفه بود به تنظیم امور و تعیین وظیفه استانداران و نامه‌نگاری برای معاویه و یاغیان دیگری که نزد او رفته و شام را پایگاه خود قرار داده بودند سرگرم بود. زمـانی ــ که ظاهرا در این دوران چنـد ماهه‌ی اقامت در کوفه است ــعـده‌ای از مردم کوفه درباره حسن بن علی(ع) طعنه زده، گفتنــد: وی از سـخن گفتـن و احتجـاج عـاجز و نـاتوان است و سـعی کردنــد او را یـک جـوان نـاتوان و بی دسـت و پـا معرفی کننـد!!هنگامی که این خبر به گوش امیرالمومنین(ع) رسید، فرزندش حسن را خواست و سخن آن مردم را به اطلاع او رساند. امام حسن(ع) عرض کرد: من در حضور شـما نمی‌توانم سـخن بگویم!حضرت فرمود: من از نظر تو دور می‌شوم و تو مردم را دعوت کن و برای ایشان سخن بگو.امام حسن (ع) مردم را دعوت نمود و چون جمع شدند سخنرانی بلیغی کرد به طوری که صدای گریه مردم بلنـد شـد، آن گاه فرمود":ای مردم! از پروردگار خود عقل و خرد گیرید که به راستی خدای عز و جل آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید. نژادی که بعض آنان از بعض دیگرند. و خداوند شنوا و داناست. ماییم از نژاد آدم و خاندان نوح و برگزیـده ابراهیم و دودمان اسـماعیل و ماییم از خانواده محمـد(ص) . ما در میان شـما هماننـد آسـمان بلند و زمین گسترده و خورشـید تابنده و شـجره زیتونه‌ایم که نه شـرقی و نه غربی، و زیتون آن درخت مبارک گشـته است که پیغمبر ریشه آن، علی شاخه آن و ما ــ به خـدا سوگند میوه این درخت هستیم ، که هر کس به شاخه‌ای از شاخه‌های آن چنگ زند نجات یابد و هر کس از آن تخلف ورزد به سوی دوزخ در افتـاده است"در این هنگـام علی(ع) در حالیکه ردای او به زمین کشـیده می‌شـد از پشت مردم بیرون آمد و بر فراز منبر رفت و میان دو دیده حسن را بوسید و فرمود": ای پسر رسول خدا(ص) حجت خود را بر این مردم ثابت و محکم کردی و فرمـانبرداری و اطـاعت خود را بر ایشـان واجب سـاختی، پس وای بر آن کس که بـا تو به مخـالفت برخیزد"!.امام علی(ع) آنچه در توان داشت برای بسیج سپاه به کار برد و مردم را به جنگ با معاویه برانگیخت، و گروهی از بزرگان عراق را که از جنگ جمل کناره گیری کرده بودند سـرزنش نمود. از جمله بزرگان کوفه که به علت کناره‌گیری از جمل پشیمان شده بود "، سلیمان بن صرد خزاعی "بود که امـام او را به این جهت سـرزنش کرد و به او فرمود ":به شک افتادی و منتظر مانـدی و بازگشتی ، در صورتی

که بیش از هر کس به تو اطمینان داشتم و گمان می‌کردم که بیش از هر کس به یاری من می‌شتابی! پس چرا از یاری خاندان پیامبر باز نشستی و چه چیز تو را از یاری من بازداشت؟سلیمان پوزش خواست و به حال شرمساری گفت: ای امیر مومنان ب گذشته‌ها باز نگرد و مرا از آنچه گذشته شرمگین مفرما. به دوستی من پیشی گیر و در هدایت من اخلاص بورز، آینده نشان خواهد داد که دوست و دشمن تو کیست.سلیمان خدمت امام حسن(ع) رسید و از خشم و سرزنش امام به او پناه برد. امام حسن(ع)با او به نرمی و مدارا سخن گفت و فرمود: امام کسی را سرزنش می‌کند که امید یاری از او دارد.سلیمان عرض کرد: کارهایی در پیش داریم که با مرگ توأم است و شمشیرها به جنبش می‌آید ، در این معرکه به همچون منی نیاز دارید! پس مرا سرزنش نکنید و از راهنمایی‌ام با ز نمانید.امام حسن(ع) با نرمخویی و اطمینان ب او فرمود ":خدایت بیامرزد، تو در یاری ما بخیل نیستی".بنا بر این امام حسن(ع) با این اخلاق عالی و مدارا و طبیعت تابناکش، توانست سلیمان را به راه آورد و غبار کدورت را از جانش بزداید و بر دیگران غلبه کند.سلیمان و همه مردم کوفه تحت تأثیر خطابه و سخنان حسن (ع) قرار گرفتند و آماده جهاد شدند.جنگ شروع شد و صف‌ها آراسته گردید. امام علی(ع) فرماندهی جانب راست سپاه را به حسن بن علی(ع) و برادرش حسین و عبدالله بن جعفر و مسلم بن عقیل سپرد.روزی معاویه در معرکه جنگ، خواست تا حسن بن علی(ع) را بیازماید و روی طبع فریب‌کارانه‌اش به خیال خود او را فریب دهد، به همین منظور عبیدالله بن عمر را که در زمره لشگریان وی بود، خواست و به او گفت: نزد حسن بن علی برو و او را به خلافت امیدوار کن و وعده‌های دیگری به او بده ، شاید بتوانی او را از پدرش جدا کنی و پیش ما بیاوری!عبیدالله به میدان آمده و حضرت مجتبی را طلبید و گفت: سخن و حاجتی با تو دارم.چون آن بزرگوار پیش آمد و پیشنهاد او را شنید ، با تندی پاسخ او را داد و در پایان به او فرمود ":گویا تو را می‌نگرم که امروز یا فردا کشته خواهی شد به راستی که شیطان این حال را برا ی تو آرایش کرده و فریب داده تا خود را معطر ساخته و جایگاهت را زنان اهل شام ببینند و به زودی خدایت بر زمین افکند و کشته‌ات را به صورت روی خاک اندازد".عبیدالله که این سخنان را از سبط رسول گرامی اسلام شنید، سرافکنده و ناامید به سوی معاویه باز گشت و معاویه برای دلداری او گفت: آری او پسر پدرش علی است.گویند : به خدا سوگند که آن روز هنوز به پایان نرسیده بود که عبیدالله از لشگر شام بیرون آمد و به دست مردی از قبیله همدان به قتل رسید و آن مرد همدانی برای آن که مقتول خود را گم نکند و در فرصت مناسب بتواند اسلحه و جامه او را برگیرد ، نیزه‌اش را در چشم او فرو برد و او را بر زمین دوخت و پای آن مقتول را نیز به اسب خود بست.وقتی جنگ عمومی در گرفت، امام حسن(ع) مردانه به سپاه دشمن حمله برد و به اقیانوس مرگ فرو رفت. امام علی (ع) که دید فرزندش در خطر مرگ قرار دارد، فریاد زد ": جلوی این پسر را بگیرید که با مرگش مرا در هم نکوبد. من هرگز نمی‌خواهم این دو پسر در جنگ کشته شوند زیرا نسل پیغمبر قطع می‌گردد".وقتی عمار در صفین به شهادت رسید، امام حسن(ع) اندوهناک بر خوابگاه عمار ایستاد و آنچه از زبان پیغمبر درباره عمار شنیده بود با صدای بلند در برابر سپاهیان بیان داشت، پیامبر درباره این یار بزرگوارش فرمود: برای من سایبانی چون سایبان موسی بسازید سپس کاسه‌ای شیر نوشید و گفت: خیری جز خیر آخرت وجود ندارد، و مقداری از آن شیر به عمار نوشانید و فرمود: ای پسر سمیه! گروهی از مردمان سرکش تو را خواهند کشت.سپس امام حسن(ع) به گفتارش چنین افزود که جدم فرمود ": بهشت در آرزوی دیدار سه نفر است: علی و سلمان و عمار".از آن جایی که نبرد صفین از سال ۳۶ تا ۳۸ هجری قمری به طول انجامید، بنابراین امام حسن(ع) از سی و سه سالگی تا اوایل سی و پنج سالگی در جنگ صفین حضور داشت.امام حسن و شهادت پدربعد از ضربت خوردن امام علی(ع) در محراب نماز، مردم کوفه با اطلاع از آن فاجعه خود را به مسجد رساندند، و فرزندان آن حضرت نیز به مسجد آمدند. پیشاپیش آنها حسن بن علی(ع) خود را به محراب رسانید و پدر را در کنار محراب مشاهده کرد که صورت و محاسن آن حضرت به خون سرش خضاب گشته و جمعی اطراف آن حضرت را گرفته و در صدد هستند تا به هر ترتیب هست ، او را برای اقامه نماز برپا دارند و با وسیله‌ای جلوی خونریزی را بگیرند.حسن(ع) جلو رفت و چون نظر آن حضرت به فرزندش افتاد به وی دستور داد با مردم نماز

بخواند و خود امام نیز نشسته نماز خواند و چون از نماز فارغ یافت، پیش رفته سر پدر را که خون از آن می‌ریخت به دامن گرفت و عرض کرد: چه کسی این ضربت را به شما زد؟ - عبدالرحمن بن ملجم -! از چه سمتی فرار کرد؟- کسی به دنبال او نرود هم اکنون از این در او را می‌آورند. و به" باب کنده "اشاره کرد.فرزند داغدار علی(ع) رو به آن ملعون کرد و فرمود: امیر مومنان و امام مسلمانان را کشتی؟ آیا این پاداش آن همه لطف و محبتی بود که به تو کرد و تو را پناه داد؟امام علی (ع) نیز با آوایی کوتاه و آهسته به آن بخت برگشته فرمود: کار سخت و جنایت بزرگی مرتکب شدی! آیا من تو را مورد ترحم خود قرار ندادم، و تو را در بخشش و عطا بر دیگران مقدم نداشتم؟ آیا این بود پاداش من؟!سپس رو به حسن کرد و فرمود ":پسرم! با اسیر خود مدارا کن و او را مورد ترحم و شفقت خویش قرار ده"!بعد از شهادت پدر امام حسن(ع) فقط یک ضربه به عنوان قصاص به آن ملعون زد و به درک واصل شد.امام حسن(ع) طبق وصیت پدر با کمک برادرش امام حسین(ع) پس از غسل و کفن، جنازه‌ی آن بزرگوار را در تاریکی شب مخفیانه در نجف اشرف دفن کردند.امامتجریان امامت، که دارای نبوت و رسالت است، بعد از رحلت جانسوز نبی اکرم(ص) با امامت امام علی(ع) آغاز و به امام زمان(عج) ختم می‌شود.امام حسن(ع) نیز اول، طبق وصیت علی(ع) امام مسلمین شد، و بعد از بیعت مردم با او، خلافت را نیز بر عهده گرفت.امام علی(ع) کتاب‌ها و اسلحه‌ی خود را به امام حسن(ع) سپرد و فرمود: پسرم پیامبر (ص) به من دستور داده به تو وصیت کنم و امامت مسلمین را به تو واگزارم و کتاب‌ها و اسلحه‌ام را به تو بسپارم همان گونه که پیامبر(ص) به من وصیت کرد و کتاب‌ها و اسلحه‌اش را به من سپرد. آن حضرت به من دستور داد تا به تو امر کنم که وقتی مرگت فرا رسید آنها را به برادرت حسین بسپار.امام حسن(ع) در سن ۳۷ سالگی از ناحیه به امامت مسلمین منصوب شد.بیعت با امام حسن(ع)هنگامی که امیرالمومنین(ع) در محراب کوفه به دست ابن ملجم مرادی ضربت خورد و در شب بیست و یکم رمضان سال ۴۰ هجری به شهادت رسید امام حسن(ع) بدن شریف آن حضرت را غسل داد و کفن کرد و بر آن نماز خواند و در سرزمین نجف به خاک سپرد.بسیاری از مردم کوفه در مسجد جمع شده بودند و در عزای علی(ع) می گریستند. نزدیک ظهر ناگهان همهمه مردم و صدای تکبیر و صلوات آنان بلند شد. در این هنگام فرزند علی(ع) امام حسن و امام حسین و محمد حنیفه و برخی از بزرگان و اصحاب خاص آن حضرت وارد مسجد شدند . با ورود آنها صدای شیون مردم فضای مسجد کوفه را پر کرد.امام حسن (ع) بر بالای منبر رفت سپس فرمود ":ای مردم هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد ، و آن که نمی‌شناسد، بداند که من حسن بن علی(ع) هستم. منم پسر بشیر(مژده دهنده بهشت، یعنی رسول خدا(ص) که از نام‌های آسمانی او بشیر است.) منم فرزند نذیر(ترساننده از جهنم) ، منم پسر آن کس که به اذن پروردگار مردم را به سوی او می‌خواند، منم پسر سراج منیر(چراغ تابناک هدایت)، من از خاندانی هستم که خدای تعالی پلیدی را از ایشان دور کرده و به خوبی پاکیزه‌شان فرموده است من از خاندانی هستم که خداوند دوستی ایشان را در کتاب خویش واجب دانسته و فرموده است ": بگو من از شما در برابر تبلیغ رسالت آسمانی‌ام پاداشی جز دوستی خویشاوندانم نمی‌خواهم و کسی که به کسب نیکی بپردازد ما هم بر پاداش نیکی او می‌افزاییم ".بعد از سخنرانی پر جاذبه امام حسن(ع) عبیدالله بن عباس پیش آمد و مردم را به قبول بیعت امام برانگیخت و گفت ": این پسر پیامبر شما و جانشین امام شماست با او بیعت کنید"مردم نیز دعوت او را پذیرفتند و فرمانبرداری خود را همراه با پذیرش و خشنودی اعلام داشتند و گفتند ": حسن بن علی(ع) در نزد ما محبوب است و حقش بر ما واجب و برای خلافت به حقیقت شایسته می‌باشد".وقتی مراسم بیعت پایان یافت امام حسن (ع) به تنظیم امور حکومت پرداخت و کارگزاران دولت را تعیین فرمود و افراد خوشنام و شریف از مومنان راستین و شایستگان مسلمین را برگزید و فرمانهای اندیشمندانه‌ای صادر کرد و صد در صد به حقوق سپاهیان افزود چنانکه پدرش علی(ع) هم در جنگ جمل چنین کرد.زمامداران معاصرامام حسن (ع) در دوران زندگی خویش زمامداری شش نفر را دید که عبارتند از : ۱- پیامبر اکرم (ص) از سال یک تا یازده هجری قمری۲- ابوبکر پسر ابو قحافه از سال یازده تا سیزده هجری قمری۳- عثمان بن عفان از سال بیست و سه تا سی و پنج هجری قمری ۴- امیرالمومنین علی بن ابیطالب(ع) از سال سی

و پنج تا چهل هجری قمری۵- معاویه بن ابی سفیان از سال سی و پنج تا شصت هجری قمریآهنگ جنگبعد از بیعت مردم با امام حسن (ع) معاویه که سر مخالفت با آن حضرت داشت با نامه‌هایی که بین او و امام(ع) رد و بدل شد دانست که فریب و نیرنگ فایده‌ای ندارد و امام آماده جنگ است و ناگزیر او نیز برای جنگ مهیا شد.وقتی خبر حرکت معاویه و سپاه فراوان او به سوی عراق در همه جا منتشر شد مردم سراسیمه و هراسان شدند امام که از این خبر آگاهی یافت بعضی از یارانش را فرمان داد تا در شهر فریاد زنند ": الصلاه جامعه "تا مردم برای نماز در مسجد جامع فراهم آیند. دیری نپایید که گروه انبوهی در مسجد آمدند. امام بیرون آمد، بر منبر بالا رفت و خدا را ستایش و سپاس گفت و بعد فرمود":خداوند فرمان جهاد را بر بندگانش نگاشت اگرچه آنها را ناخوشایند آید . به من خبر رسیده معاویه فهمیده که ما به سوی او در حال حرکت هستیم. از این رو او نیز به طرف ما حرکت کرده است. همگی به سوی" نخیله ("ناحیه‌ای در راه شام نزدیک کوفه) که قرارگاه ارتش است حرکت کنید تا بنگریم و بنگرید و ببینیم و ببینید که چه می‌شود ".وقتی سخن امام حسن (ع) پایان یافت مردم یکه خوردند و زبانشان لال و رنگشان زرد شد گویی به سوی مرگ کشانده می‌شدند. هیچکدام فرمان امام را نپذیرفتند زیرا از سپاه شام می‌ترسیدند و طرفدار تن‌آسایی و سازش بودند و این پستی و خاری در نخستین دعوت به جهاد از آنها آشکار شد که از آینده‌ای خطرناک خبر می‌داد و سرنوشتی شوم و ناامیدی از پیروزی را به همراه داشت.امام حسن (ع) با شتاب برای مبارزه با طغیانگری بنی امیه از کوفه خارج شد و " مغیره بن نوفل "را به جای خود گذاشت و به او دستور داد که مردم را برای جهاد برانگیزد و به نخیله بفرستد. سپس خود با سپاهی بسیار ولی سست نهاد به نخیله رفت. حضرت سه روز را در آن مکان ماند و تصمیم گرفت که سربازانی را جلو بفرستد تا از وضع دشمن آگاهی یابد و آنها را در هر کجا که هستند متوقف سازند و از پیشرفت بیشتر آنها جلوگیری به عمل آورند. امام حسن (ع) برای اجرای این ماموریت گروهی از یاران وفادار و شجاع و ماهر خود را انتخاب کرد که تعدادشان به دوازده هزار نفر می‌رسید و فرماندهی آنان را به پسرعمویش " عبیدالله بن عباس "سپرد. عبیدالله راهی شد تا به" شینور "رسید و از آنجا به سوی" شاهی "روان شد و به موازات فرات و فلوجه به" مسکن "رسید. معاویه نیز به مسکن آمد و در یک آبادی به نام " حیوضیه "فرود آمد. روز بعد ، معاویه لشکری به جنگ او فرستاد. عبیدالله نیز با همراهان خویش به جنگ با آنها بیرون آمد و آنان را مجبور به عقب نشینی کرد. وقتی شب شد معاویه کسی را نزد عبیدالله فرستاد که حسن بن علی به من پیشنهاد صلح داده و کار خلافت را به من واگذار خواهد کرد!! اگر هم اکنون فرمانبردارم شوی و در تحت اطاعت من درآیی رییس و فرمانروا خواهی بود وگرنه در زمانی فرمانبردار و مطیع من خواهی شد که تو تابع باشی و بدان که اگر اینک سر اطاعت فرو نهی یک میلیون درهم به تو خواهم داد که نیمی از آن را نقدی به تو می‌پردازم و نیم دیگر را هنگامیکه داخل کوفه شدم خواهم پرداخت. عبیدالله فریب خورد و شبانه – به گفته یعقوبی- همراه هشت هزار نفر دیگر از میان لشکر خویش گریخت و به لشکر معاویه ملحق شد و او نیز بر آنچه وعده کرده بود عمل کرد و پانصد هزار درهم به او داد. همین که بامداد شد مردم هر چه انتظار کشیدند که عبیدالله از خیمه خویش بیرون آید و با آنان نماز بخواند بیرون نیامد. وقتی هوا روشن شد و به جستجویش رفتند او را نیافتند از این رو قیس بن سعد با ایشان نماز خواند و سپس برای آنان خطبه خواند و سپاهیان را دعوت به آرامش و ستیز با دشمن کرد. سپاهیان سخن قیس را پذیرفتند و اعلام وفاداری نمودند و گفتند ": شکر خدای را که او را از میان ما بیرون برد" فرماندهی سپاه پس از خیانت عبیدالله به قیس واگذار شد و نیروهای مسلح به اختیار او درآمد. قیس نیز پس از احراز مقام جدید گزارشی به امام حسن (ع) فرستاد و او را از حوادث دردناک گذشته و قبول فرماندهی جدید آگاه کرد.سپاهیانی هم که با امام در مدائن بودند وقتی از خیانت عبیدالله و پناه بردن او به دشمن آگاهی یافتند به فتنه انگیزی پرداختند و در امواج شر و فساد فرو رفتند و ترس و لرز همگی را فرا گرفت. سرداران خائن سپاه در جستجوی راهی بودند که به معاویه بپیوندند و پولهای فراوانی از او دریافت کنند.دسته‌بندی سپاهیان کوفهارتش و سپاه عراق که به همراه امام حسن (ع) برای نبرد با معاویه بسیج شده بود در فتنه‌ها فرو رفته ، موج بدبختی و تیره‌روزی چنان آن را در بر گرفته بود

که خطرش برای امام از خطر معاویه بیشتر بود. شیخ مفید به خوبی وضع این سپاه را بیان می‌کند و با ابتکار خاص ، آنها را به گروههایی گوناگون تقسیم می‌نماید که ما در اینجا به صورت ذیل بیان می‌کنیم:۱- شیعه: این گروه با ایمان و مخلص تعداد کمی را در سپاه تشکیل میدادند زیرا اگر جناح نیرومند و فراوانی بودند امیر مومنان به قبول حکمیت تن در نمی‌داد و حسن(ع) ناگزیر به پذیرش صلح نمی‌شد. این گروه اندک در طرز فکر و عقیده با دیگر سپاهیان اختلاف داشتند. از آن جهت که خلافت را حق خاندان پیامبر اکرم (ص) می‌دانستند و عقیده داشتند که اهل بیت رسول الله(ص) جانشینان او و نگهبانان و یاران اصیل اسلام‌اند و اجرای فرمانشان بر همه مسلمانان واجب است.۲- خوارج: گروه دیگری که به سپاهیان امام پیوستند خوارج بودند که می‌خواستند به هر وسیله و حیله‌ای که باشد به جنگ معاویه بروند و این خواست آنها دلیل ایمان به شایستگی حسن(ع) و ناسازگاری معاویه نبود بلکه آنها امام و معاویه را مثل هم می‌دانستند و آن دو را به یک چشم می‌دیدند. ولی بدان جهت در جنگ معاویه شتاب داشتند که او را از امام نیرومندتر می‌دانستند و به این منظور به سپاه امام پیوستند تا کار معاویه را تمام کنند و چون معاویه از میان برداشته می‌شد نابودی امام حسن (ع) برای آنان آسان می‌گشت و او را همانند پدرش ناگهانی می‌کشتند. ۳- آزمندان و طمعکاران: عده‌ای از طمعکاران دنیا پرست نیز در صف سپاهیان امام وارد شده بودند که ایمانی به ارزشهای معنوی نداشتند و نه عدالت را تقدیس می‌کردند و نه حق را می‌شناختند آنها فقط به دنبال سودجویی و آزمندی شخصی خود و در پی پیوستن به گروه پیروز بودند.۴- شکاکان: بدون شک این گروه تحت تاثیر تبلیغات ناخوشایند خوارج و دعوتهای نادرست بنی امیه قرار گرفته و در حقانیت خاندان پیامبر اکرم (ص) به شک افتاده بودند و رسالت معنوی و اصلاحی اهل بیت را به چیزی نمی‌گرفتند و چنانچه آتش جنگ زبانه می‌کشید به یاری امام برنمی‌خواستند زیرا آنها عقیده و ایمانی نداشتند که از آن دفاع کنند.۵- پیروان روسای قبایل: این گروه تعداد فراوان‌تری داشتند و خطرشان هم بیشتر و بزرگتر بود زیرا کورکورانه و بدون اراده فرمان بزرگان و روسای قبایل را اطاعت می‌کردند. صلح چرا ؟برخی از مهم‌ترین دلایل صلح بدین قرار است:۱- رخنه و نفوذ دو حزب اموی و خوارج در ارتش امام۲- خیانت فرمانده سپاه ۳- پخش شایعات، وعده‌های دلفریب و خیانت یاران۴- نداشتن یاران مبارز بازگشت به مدینهامام حسن (ع) چندی در کوفه اقامت کرد. همین که برای بازگشت به مدینه خود را آماده نمود عده‌ای خدمت حضرت رسیدند تا با ایشان خداحافظی کنند. امام (ع) به آنان رو کرد و فرمود":سپاس خدایی را که در امر خود قادر و تواناست آنچه اراده خداوندی است انجام خواهد گرفت حتی اگر همه مردم جمع شوند باز هم مانع انجام آن نخواهند شد". وقتی از علت بازگشت آن حضرت به مدینه پرسیدند فرمود ": چاره‌ای جز رفتن نیست "با سپری شدن آن روز امام حسن (ع) با برادرش امام حسین (ع) و خانواده و اطرافیان خود کوفه را به قصد مدینه ترک کردند در حالیکه مردم هنگام حرکت آن حضرت به شدت می‌گریستند. شیخ مفید می‌گوید: امام حسن (ع) در حالی به مدینه رفت که خشم خود را فرو می‌نشاند و در خانه خود امامت کرده و چشم به راه دستور پروردگار خویش بود. وصیت امام حسن (ع) هنگامی که وفات امام حسن (ع) نزدیک شد برادرش حسین بن علی(ع) را خواست و فرمود":ای برادرا! به همین زودی از تو جدا می‌شوم و به دیدار خداوند نائل می‌گردم هر گاه من از دنیا رفتم چشم مرا بپوشان ، بدن را غسل بده، کفن کن، بر روی تابوت بگذار و کنار مرقد مبارک جدم ببر تا عهدی تازه کنم سپس مرا پهلوی قبر جده‌ام فاطمه بنت اسد ببر و در آن جا به خاک بسپار. به زودی خواهی دانست که عده‌ای می‌پندارند می‌خواهی مرا در کنار قبر جدم مدفون سازی و برای جلوگیری از آن امر گرد هم می‌آیند. اکنون به تو سفارش می‌کنم برای خدا سعی کنید در پای جنازه من هیچ قطره خونی ریخته نشود ". سپس به برادر وصیت کرد که از خویشاوندان و فرزندان و بازمانده‌های او محافظت کنند و همان‌گونه که پدرش علی(ع) را به جانشینی معرفی کرده بود، او نیز حسین(ع) را وصی و جانشین خود کرد و از وی خواست تا نسبت به جانشین بعد از خود نیز این وظیفه الهی را انجام دهد".غروب خورشیدگفته شد که یکی از شرایط امام حسن (ع) در قرارداد صلح با معاویه این بود که برای خلافت پس از خود کسی را انتخاب نکند و موضوع جانشینی

پس از وی در خـانوادهاش بـاقی نمانـد. هنگـامی‌که معـاویه تصـمیم گرفت برای پسـرش یزیـد از مردم بیعت بگیرد و او را به ولایت‌عهـدی خویش برگزینـد تنها مانعی که در این راه وجود داشت، وجود حسن بن علی(ع) و سـعد بن ابی وقاص بود. از این رو مخفیانه سـمی را به وسیله ماموران خود برای مسـموم کردن آن دو فرستاد ". جعده "دختر اشعث همسر امام حسن (ع) بود. معاویه صـد هزار درهم برای او فرسـتاد و برای او پیام داد که اگر حسن را زهر بدهی تو را به همسـری فرزندم یزید در می‌آورم جعده قبول کرد و امام حسن (ع) را مسـموم نمود. معاویه سم مایع را برای جعده فرستاد. امام حسن (ع) روزه بود و هوا گرم. هنگام افطار جعده آن سم را در ظرف شیر ریخت و آن ظرف را در نزد امام حسن (ع) گذاشت، امام آن را آشامید و همان دم احساس مسمومیت کرد و به جعـده فرمود ":مرا کشتی خـدا تو را بکشـد. سوگنـد به خدا که به آرزویت نمی‌رسـی و خداوند تو را رسوا خواهد کرد "وقتی آن حضرت به شهادت رسید معاویه در مورد جعده به قول خود وفا نکرد و او را همسر یزید ننمود. او پس از شهادت امام حسن (ع) با مردی از خانـدان طلحه ازدواج کرد و دارای فرزنـدانی شد. هرگاه بین آن فرزندان و سایر افراد قریش نزاعی در می‌گرفت به آنان می‌گفتنـد " : ای پسـران زنی که شوهران را زهر می‌خوراند".بیماری امام حسن (ع) چهل شـبانه روز به طول انجامید تا اینکه بعد از وصیت به امام حسـین (ع) در روز پنج شنبه ۲۸ صفر سال ۵۰ در ۴۷ یا ۴۸ سـالگی از دنیا رفت. امام حسـین (ع) برادر را غسل داد، کفن کرد، و بر روی تختی گـذاشت و طبق وصـیت برادر برای آخرین وداع بـا قبر مقـدس پیـامبر اکرم (ص) آماده حرکت به سوی مرقـد مطهر آن حضـرت شـد. مروان و بنی امیه گمـان کردنـد که می‌خواهنـد جنـازه امـام حسن (ع) را در کنـار قـبر جـدش رسـول خدا(ص) دفن کنند. لذا گرد هم آمدند و لباس جنگ پوشـیدند و رو در روی بنی هاشم قرار گرفتند. وقتی امام حسـین(ع) خواست جنازه برادر را برای آخرین وداع وارد حرم مطهر کنـد آنان نگذاشـتند . عایشه که با مروان قرارداد قبلی داشت بر قاطری سوار شد و باد به دماغ انداخت و گفت: مگر چه ناراحتی‌از من دیدید که می‌خواهید دشـمن مرا در خانه دفن کنید. مروان برای تشجیع اطرافیان خود گفت: ای مردم آماده شوید و از حق خود دفاع کنید زیرا بسیاری از اوقات پیکار با رقیبان بدتر از آسایش با خاندان است. آیا سزاوار است که عثمـان، بیگـانه ، در دورترین محـل مـدینه دفن شود و حسن(ع) بـا پیغمبر به خـاک سپرده گردد؟ تـا من شمشـیر به دست دارم اجـازه نمی‌دهم. نزدیـک بود جنـگ شدیـدی بین بنی امیه و بنی هاشم واقع شود. عبـدالله بن عباس نزد مروان شـتافت و گفت: ای مروان ما میخواهیم با زیارت قبر پیامبر (ص) تجدیـد عهـدی کنیم. نمی‌خواهیم امام حسن (ع) را در کنار قبر آن حضـرت دفن نماییم و اگر وصیت کرده بود که جنازه‌اش را در کنار قبر جدش مدفون سازیم می‌دیدی که تو عاجزتر و درمانده‌تر از آنی که بتوانی جلوی مـا را بگیری ...سـپس رو به عایشه کرد و گفت: ای عایشه، این چه رسوایی است ؟ روزی بر استر و روزی بر شتر سوار می‌شوی و می‌خواهی نور خـدا را خاموش کنی و با دوسـتان خـدا بجنگی! باز گرد که به آن چه دوست داری رسیده‌ای و خـداوند انتقام این خانـدان را گرچه پس از مدتی طولانی باشد خواهد گرفت.امام حسـین(ع) فرمود ":سوگند به خدا اگر برادرم با من پیمان نبسـته بـود که در پـای جنـازه او به انـدازه شـیشه حجـامت خون ریخته نشود می‌دیـدی که چگونه شمشـیرهای الهی از نیام‌هـا بیرون می‌آمدند و دمار از روزگار شـما برمی‌آوردند. شـما همان بیچارگان و روسیاهان بودید که عهد میان ما و خود را شکستید و شرایط بین ما را باطل ساختیـد "برخی گفتنـد که جنازه امام حسن (ع) را با هفتاد تیر، تیرباران کردنـد. بالاخره پیکر مطهر امام حسن (ع) را به بقیع برده نزد آرامگـاه جـده‌اش فاطمه بنت اسـد به خاک سپردنـد وقتی که امام حسـین(ع) جنازه برادرش را در قبر نهاد اشـعاری خوانـد کـه از جمله آنهـا این بیت است:فلیس حریبـا من اصیب بمـاله   ولکن من واری اخاه
حریب "آنکس که مالش ربوده شـد غارت شده نیست بلکه غارت شده کسـی است که برادرش را در دل خاک بپوشاند"همین که معاویه از شـهادت امام حسن (ع) اطلاع یافت به سـجده افتاده و اطرافیانش با مشاهـده او به سـجده افتادنـد، و چون فریادش به تکبیر بلنـد شد آنان نیز با او هم‌صدا شده و تکبیر سـر دادند.یکی از معجزات امام حسن (ع) خبر از نیت عایشه وقتی از کوفه به مدینه آمد زنها آمدنـد و در شـهادت پـدر بزرگوارش به او تسـلیت گفتنـد و زنهای پیغمبر(ص) بر او وارد شدنـد . عایشه گفت : ای ابا محمد!

جدت از دنیا نرفت مگر آن روزی که پدرت از دنیا رفت (یعنی تا او زنده بود گویا خود پیامبر اکرم (ص) در میان مردم بود.) حضرت فرمود: آیا فراموش کردی که شبی تاریک در خانه خود با آهنی که دستت را شکافتی و هنوز جراحتش باقی است زمین اتاق را شکافتی و پارچه‌ای سبز را که از خیانت گرد آورده و در آن ذخیره کرده بودی بیرون آوردی و چهل دینار که وزن آن را نمی‌دانستی از آن برداشتی و میان دشمنان علی(ع) از قبیله" بنی تمیم "و "عدی "پخش کردی و به قتل او آسوده خاطر شدی؟گفت: آری راست می گویی!!

سیمای مدیریت در اندیشه امام سجاد

(ع)آیه الله عبدالله جوادی آملی ... این شعار رسمی که می گوئیم: أعظم الله اجورنا و اجورکم ب مصاب نا ب الحسین، صرف تعزیت و مراسم سوگ و ماتم نیست، پیام قیام و مبارزه و سلحشوری و خونخواهی را هم به همراه دارد. در جریان ائمه دیگر (ع)، سخن از أعظم الله اجورنا و اجورکم هست ولی در جریان سالار شهیدان، این صدر تعزیت است. ساقه تعزیت یا عنصر محوری دیگر خونخواهی و قیام است؛ و جعلنا و یّاکم م ن الطّال بین ل ثار ه (۱). این شعار لی یوم القیامه هست، یعنی از خدا می خواهیم که توفیق خونخواهی حسین بن علی را به ما بدهد... راز طلب نمودن خونبهای سیّد الشهداء (ع) توسط شیعیانمطلب دیگر آن که «ثار» یعنی خون بها. کسی حق ثار خواهی دارد که ولیّ دم باشد. بیگانه را چه رسد که خونخواهی کند! مطلب سوّم این که ما شیعیان، پدرمان را کشتند؛ ما فرزند حسین بن علی هستیم. وقتی پدر ما را شهید کردند، خب هر پسری حق دارد خونخواهی کند. ما تشیع را امضاءکرده ایم، با جان هم امضاء کرده ایم. و وجود مبارک رسول گرامی فرمود: أنا و عل أ ابوا هذ ه الامّه (۲)، من و علی پدر این مردم ایم. ما هم اینها را به عنوان پدری پذیرفتیم. پس اگر سخن از عاشوراست، سخن از خونخواهی قتل پدر است و از خارجی کسی چیزی نمی خرد امّا اگر کسی شیعه است، خب پدر او را کشتند. ما حق نداریم خون پدرمان را بخواهیم؟! و جعلنا و یّاکم م ن الطّال بین ل ثار ه، برای اینکه أنا و عل أ ابوا هذ ه الامّه. بنابراین ما چون پذیرفتیم اینها پدران روحانی ما هستند و پذیرفتیم فرزندان آنهائیم؛ اگر کسی عاشورا را فقط در اشک خلاصه کند، نه در قیام؛ معلوم می شود پسر حسین بن علی نیست! چه طور می شود پدر او را بکشند، او قیام نکند؟! شرف و آزاد منشی امام سجاد (ع)مطلب بعدی آن است که وجود مبارک علی بن الحسین، امام سجاد (ع) با گردن یا با دست بسته از کربلا تا شام آمده و این شرف بود. و در شام، جریان کربلا را مطرح کرد؛ وقتی گفتند: در این جنگ چه کسی پیروز شد، فرمود: درست است بازوهای ما بسته است؛ اما با همین دست ها رفتیم دین را زنده کردیم، قرآن را زنده کردیم و برگشتیم. معاویه بعد از جریان شهادتعلی بن أبیطالب (ع) و صلح تحمیلی بر امام حسن که برایش سوزش بود و نه سازش، یکسره خاورمیانه را قبضه کرد. سخن از شام و حجاز نبود. آن روز حکومت مرکزی عبارت از خاورمیانه بود که الآن به ۵۰ ـ ۴۰ دولت و کشور تقسیم شده است. دو امپراطوری قدر در خاورمیانه بود که هر دو تسلیم شدند. امپراطوری ایران بود که شاهنشاهی بود، امپراطوری روم بود که خاقان بودند؛ رومی ها در غرب حجاز، ایرانی ها در شرق حجاز، هر دو تابع حجاز شدند. در خاورمیانه کشوری نبود که تسلیم نشود! و وجود مبارک امیر المؤمنین در طی این ۵ سال بر خاورمیانه حکومت می کرد، نه بر حجاز. بعد از شهادت حضرت امیر (ع) و صلح تحمیلی امام مجتبی (ع)، معاویه علناً به جنگ اسلام آمد.وقتی معاویه قدرتمند خاورمیانه شد، آن طوری که ابوریحان بیرونی نقل می کند و ابوالحسن عامری نقل میکند، بت هائی که از مغرب زمین می آمد، مرصّع بود؛ اینها را از راه دریا برای هند صادر می کرد و با فروش این بت ها به هند، درآمدی تحصیل می کرد. خلیفه رسمی مسلمانها با فروش بت که بت سازی و بت پرستی و بت فروشی را تقویت می کند، ثروت جمع می کرد. کار معاویه یک همچنین کاری بود ! این کار رسمی او بود. افشاگری امام سجاد (ع)آن روز نمی توانستند بگویند لع ب الهاش م ب الملک. کم کم زمینه را فراهم کردند تا کربلا را به پا کردند. بعد از شهادت حسین بن علی (ع) رسماً تریبون اموی اعلام کرد: لع ب الهاش م ب الملک فلا

خبراً جآء و لا وحأ نزل (۳). این حرف را یزید ملعون بعد از شـنیدن گزارش کربلا گفته است. امّا وقتی اسرا به کوفه آمدند، مجلس کوفه را قبضه کردند؛ بین راه بودند، بین راه را قبضه کردند؛ وارد شام شدند، مجلس اموی را در شام قبضه کردند؛ کلاً منکر شدند. گفتند: ما نکردیم، یزید گفت: ابن زیاد کرد، ابن زیاد گفت: عمر سعد کرد و... تا آن روز قبل از سخنرانی امام سجاد، همه خواهان جائزه بودند. بعد از سخنرانی زینب و امام سجاد، همه دیگری را لعن می کردند. آمدن سر و اسرا به شام کلّ منطقه را عوض کرد. و وجـود مبـارک امـام سـجاد بـا بازوهـای بسـته آمـد، امّـا زبـانش زبـان وحی بـود. پاسـخ پیروزمنـدانه امیرالمـؤمنین (ع) بـه جسـارت معاویهمعاویه نامه ای برای علی بن أبیطالب (ع) نوشت که آن نامه در نهج البلاغه نیست، ولی جواب حضرت در نهج البلاغه هست. نامه ای که معاویه نوشـته بود، گفت: علی ! یادت هست که طناب به گردنت گذاشـتند، تو را با فشار بردند؟! وجود مبارک حضرت امیر در جـوابش که در نهـج البلاـغه هست؛ مرقوم فرمود: امّـا مـا قلت، نّی کنت اقـاد کمـا یقـاد الجمـل المخشوش. فـاردت ان تـذمّ فمدحت و ان تفضح فافتضـحت (۴). بله، این جریـان حق است؛ ولی رفـتی مرا تحقیر کنی، خودت تحقیر شـدی! رفـتی مرا مفتضـح کنی، خودت مفتضح شدی! ما اگر بخواهیم سـقیفه را امضاء بکنیم، ما را باید به بند بکشند، با زور ببرند! ما با دست خود که سقفی نیستیم، ما غـدیری هستیم. بله، با زور از ما بیعت گرفتند، این فخر ماست. من اگرمی خواسـتم، همانجا بند گشائی می کردم تا تاریخ ثابت کنـد که ما سـقیفه را امضاء نکرده ایم. خودت قبول داری که مرا با طناب بردند، من هم انکارنمی کنم و این فخر من است که ما باطل را با دست خود امضاء نمی کنیم.وجود مبارک امام سـجاد هم به شرح ایضاً؛ با یک طناب آمده، وقتی او منبر رفت، کرامت علـوی و سـجادی اش جلوه کرد، فرمود: مـا امسـال مکه نرفـتیم، قربـانی نکردیم، ولی منـا را زنـده کردیم، منـا برای مـاست. مـا حج نکردیم، عمره مفرده داشتیم، ولی حـج برای ماست؛ ما اینها را زنده کردیم، دین را زنده کردیم، اسلام را زنده کردیم و خاور میانه را به حالت اوّلی اش برگرداندیم، داریم می رویم مدینه؛ ما پیروز شدیم. ذا اردت ان تعر ف من غلب فذا دخل وقت الصّلاه فأذّ ن و اق م (۵). این کار ما بود؛ ما شکست نخوردیم، ما پیروز شدیم. هنر مدیریت صحیحامام سجاد (ع) به همه ما دستوری می دهد که سعی کنید به مردم خدماتی ارائه کنید، وجود مبارک امام به ما دستور داد از خدا بخواهید که خداوند آن توفیق مدیریت را به شـما عطـا کنـد. «مـدیریت» یـک فن است؛ غیر از تئوری، یـک هنر است. از خـدا بخواهیـد که توفیق خـدمات و ارائه خـدمات را به شـما مرحمت کنـد.در بخشـی از ادعیه آن حضـرت آمده است: خدایا ! اجر ل لنّاس علی ید ی الخ یر (۶). خـدایا ! توفیقی بده که دستی گشوده داشـته باشم که خیلی در کنار سـفره من باشند. چرا دست من در کنار سفره دیگری دراز بشود؟! خیری داشته باشم که مردم از من اسـتفاده کننـد. چرا من در کنار سـفره مردم بنشـینم؟! آن کسـی که عرضه تـدبیر نـدارد، نمی تواند زیر مجموعه خود را اداره کند، این طبعاً نیازمند است و دستش به دیگری دراز. امّا آن مدیر قدرتمند امین، سفره گشوده دارد؛ این پیام امام سجاد است. و اجر ل لنّاس علی یـد ی الـخ یر؛ خـدایا ! توفیقی بـده که من فخر فروشـی نکنم، و این را هم بـا منّت باطـل نکنم و... برخی هـا از عهـده کارهای فرهنگی به خوبی بر می آیند، از عهده کار غیر فرهنگی بر نمی آیند؛ بعضـی به عکس. فرمود: هر چیزی که در درون شـما نهادینه شده است، همان را از خدا بخواهید که اجرا کنید. خدمت به این مردم فضیلت است و ماندنی.در دعای دیگر به ما آموخت که عرض کنیم: اللّهمّ توّ جن ی ب الـک فایه و سـمن ی ب حسن الو لایه (۷). خـدایا ! این تاج مدیریت را به من بده که بتوانم زیر مجموعه خودم را خوب اداره کنم. کـافی بـاشم، کفایت خوبی داشـته باشم. بـدانم چه کسـی آمـده، چه کسـی نیامـده، سود و زیان قلمرو تدبیر خودم را ارزیابی کنم. مدیریت یک تاج است، و توّ جن ی ب حسن الک فایه و سـمن ی ب حسن الو لایه. این س م ه، این وسـمه، این موسوم، این سـیمای مـدیریت خوب را به ما بده. سـیما به معنای صورت نیست؛ چون علامت غالباً در صورت است، گفته می شود: سـیما. سیما، س م ه، موسوم، س م ه یعنی علامـت. یعنی این علامـت مـدیریت خوب را به مـا مرحمت بکنیـد. بیـان نورانی وجود مبـارک امیر مؤمنـان (ع) این است که: الو لایات مضامیر الرّ جال (۸). تـدبیر و مدیریت؛ میدان مسابقه مردان است. در این مسابقه برخی پیروزمندند، برخی شکست می خورند. شبهه افکنی و مدیریت فقهی مطلب دیگر اینکه در طی این چند سال، شما

انحاء شبهات را شنیده اید. تا سخن از ولایت فقیه است، می بینید عدّه ای می گویند به اینکه مدیریت علمی است، فقهی نیست ! فقه کاری به حلال و حرام و وجوب و استحباب و کراهت دارد. مدیریت که نمی تواند فقهی باشد ! وقتی مدیریت نتوانست فقهی باشد، در ولایت فقیه اینها مشکل پیدا می کنند. از آغاز پیروزی انقلاب این شبهات بود. بعد کم کم به مسأله تخصص و تعهّد رسید که آیا تخصص مقدّم است یا تعهد. از این مرحله که گذشتند، گفتند: چون فقه کاری به حلال و حرام دارد، کاری به مدیریت ندارد؛ دین سکولار است، کاری با تدبیر مملکت ندارد! و دهها شبهه در طی سالهای پس از انقلاب... پاسخ مشترک همه این شبهات این است که اینها خیال کردند دین یعنی همان دلیل نقلی. آنچه به نام آیه است، یا به نام روایت؛ دین است. بهشت و جهنّم را تأمین می کند، پاداش و کیفر را تأمین می کند و لا غیر. امّا براهین عقلی، ادلّه عقلی، این کاری به حلال و حرام و وجوب و مستحب و دوزخ و بهشت و مدح و ذمّ و قدح و ثواب و ع قاب و و اطاعت و عصیان ندارد. اوّل آمدند، عقل را که از قوی ترین ادلّه دین است، گذاشتند کنار؛ دین را در نقل خلاصه کردند. بعد گفتند: در آیه یا روایه که آئین کشور داری نیامده، آئین سد سازی نیامده، آئین کشاورزی و دامداری نیامده؛ کشور را این علم اداره می کند، نه دین! آنوقت تعارض علم و دین را از یک سو و سکولار بودن را از سوی دیگر مطرح کردند غافل از اینکه علوم ما بخشی به همین روایات وابسته است و بخش عمیقی از علوم ما به عقل تکیه می کند.الآن اصول ما، اصول فقه که سند فقه ماست از قوی ترین علوم الهی و اسلامی است. مدیر و مدبّر این علم شریف، عقل است. کلّ این اصول شاید ۶ ـ ۵ خط روایت باشد. یا ما کنّا معذّبین حتّی نبعث رسولاً (۹)، این آیه باشد. یا رف ع ما لا یعلمون (۱۰) است، یک خط. یا لا تنقض الیقین ب الشّک (۱۱) است، یک خط. امّا روزی تقریباً ده هزار نفر درباره این ۶ ـ ۵ خط دارند فکر می کنند؛ اصول را عقل تأمین می کند.اگر عقل، برهان عقلی؛ چه آنچه مربوط به زیر دریاست، چه آنچه مربوط به اسرار سپهری است، اگر کسی در ساخت زیر دریا، در عمق دریا می فهمد که اگر دست به فلان شاسی بزند، عدّه ای غرق می شوند؛ آیا این کار حرام است یا نه؟ یقیناً حرام است. اگر دست به این کار بزند، در قیامت می تواند به خدای سبحان بگوید: شما که در هیچ آیه یا در هیچ روایه نگفتی اینطور زیر دریائی را اداره نکن؟! یا خدا به او می فهماند من یک ما انزله الله دارم، این آیه و روایت است. یک ما ألهمه الله دارم، آن عقل فطری توست. آن فهم نابی که به تو دادم، حرف من است؛ تو که از خودت نداشتی! و نفس و ما سوّاها، فألهمها فجورها و تقواها (۱۲). کسی اخباری فکر بکند، بله؛ دستش خالی است. امّا کسی اصولی فکر بکند، با عقل اصول ساخته می شود.شما وقتی با سفینه های فضا نورد رفتید به یک کره ای، می دانید که اگر دست به فلان کلید بزنید، خود یا دیگری را به زحمت می اندازید؛ جائز است یا نه؟! یقیناً جائز نیست. اگر کسی یک همچنین کاری کرد، جهنّم می رود یا نه؟! بله، جهنّم می رود. می تواند در قیامت به خدا بگوید: خدایا ! شما که در آیه یا روایت نگفتی در کره مریخ رفتی، دست به فلان کلید نزن ! یا خدا می گوید: این فهمی که من به تو دادم، مثل روایت اهل بیت(ع) است دیگر! فهم ناب، برهان عقلی که زیر بنای نقل است. شما زیر دریا تا فوق سپهر، فوق سپهر تا زیر دریا مدیون عقل اید.از سویی مگر عقل، برهان عقلی در خدمت نقل نیست؟! مگر اصول ما را عقل تعیین نکرده است؟! مگر بخش عمیق از معاملات فقهی ما را، اجازه کاشف است، اجازه ناقل است، کشف حکمی چیست، کشف حقیقی چیست، شرط متأخّر چیست، شرط مقارن چیست؛ این حرف های عمیق عقلی است که فقه او را اداره می کند. اینها که درش نقل نیست! منتها عقل حجّه الله است؛ عقل در مقابل نقل است، و نه در مقابل شرع. عقل در مقابل سمع است و نه در مقابل دین! باید گفت: این مطلب عقلی است یا نقلی، نه عقلی است یا دینی! اگر این است، پس مدیریت فقهی و دینی داریم. آثار تلخ دوری از فقاهتوجود مبارک حضرت تازیانه دستش بود، الآن وجود مبارک ولی عصر هم همان تازیانه دستش است. حضرت تازیانه دستش بود در بازار کوفه؛ می فرمود: الف قه ثمّ المتجر (۱۳). اوّل فقیه بشوید، آشنا به مسائل حلال و حرام بشوید؛ بعد تجارت کنید که مبادا ربا یا غیر ربا در مال شما راه پیدا کند! در بیان نورانی حضرت امیر (ع) آنطوری که در نهج البلاغه آمده، فرمود: من اتّجر ب غ یر ف قه فقد ارتطم ف ی الرّ باء (۱۴). کسی تجارت کند و آشنا به مسائل فقهی نباشد، این خواه و ناخواه در

فضـای آلوده ربـا غرق می شود. امّا اینها تمثیل است و نه تعیین! اینچنین نیست که اگر سیاسـتمدار باشـد ب غیر فقه، مشـکل نیست؛ جامعه شـناس باشد ب غیر فقه، مشـکل نیست؛ روانشـناس باشد ب غیر فقه، مشـکل نیست؛ فقط تجارت است که ب غیر فقه مشکل است، خیر! من ساس ب غیر ف قه، پیونـد با خارج و جناح باز در می آیـد؛ من ساس ب غیر ف قه، کـج راهه و بیراهه می رود. من اتّجر ب غ یر ف قه فقد ارتطم ف ی الرّ باء. من ا قتصد کذا، من ساس کذا، من عل م کذا، من عم ل کذا؛ این فقاهت است که باید چارچوب را مشـخّص کند، به یک سیاسـتمدار بگوید: در این فاز و فضا پرواز بکن. نه اینکه بگوئی: اگر فلان وقت مذاکره کردیم، بـا سـود مـاست! بـا چه کسـی می خـواهیم مـذاکره کنیم؟! کمبودی داریم، بـا بیگـانه مـذاکره کنیم؟! کم آوردیم که از غیر کمک بگیریم؟! این ین تـذهبون (۱۵) همیشـه زنـده است، ین یتـاه ب کم (۱۶) همیشه زنـده است.و ذات أقـدس له فرمود: شـما یک قدم بردارید، ده برابر من می دهم. این من جآء ب الحسـنه فله عشر امثال ها (۱۷) که مخصوص به ثواب یوم الق یامه درباره قرائت قرآن و دعا نیست ! اگر کسـی یک قدم سیاستمدارانه عاقلانه عادلانه برداشت، ذات أقدس له ۱۰ قدم او را کامیاب می کند، به این شرط که بازی نکند! اینجا نه بازی کننده را می خرند، نه بازی فروش را! این نظام، نظام حق است. شما دیدید چه کسانی که در این لباس] لباس روحانیّت[بودنـد یا در لباس دیگر؛ طشت شان از بام افتاد! اینجا بازی را نمی خرند. ذات أقدس له فرمود: من مسـتقیماً حافظ شما هسـتم، برای اینکه خون دادیـد. قبلاً کاری هم با شـما نـداشتیم، شـما هم کاری با ما نداشتیـد؛ ۲۵۰۰ سال این کشور را داشـتند غـارت می کردنـد! همانطوری که باطل یموت ب ترک ذ کر ه، حق هم یموت ب ترک ذ کر ه. مگر ۲۵۰۰ سال نبود؟! فرمود: الآن که خون دادیـد، خون را برای من دادیـد؛ من صـاحب خونم، اینها برای من خون دادنـد. فرمود:]این آیه ۵ بخش است[لاـ ته نوا، و تـدعوا لی السّـلم، یعنی لاـ تـدعوا لی السّـلم؛ به سـازش دعوت نکنیـد. چرا؟ چون و انتم الاـعلون. چرا انتم الاعلون؟ برای اینکه و الله معکم. و لن یت رکم اعمالکم؛ خـدا با شـماست، و الله معکم. چرا خدا با شـماست ؟ چون و لن یت رکم اعمالکم (۱۸). «وتر» یعنی تک؛ «شـفع» یعنی جفت. کار بی نتیجه را می گوینـد: وتر. کار با نتیجه را می گویند: شـفع. در اصـطلاحات علمی وقتی می گویند: این حرف مشـفوع به برهـان نیست، یعنی ادّعای خالی است. امّا وقتی برهان در کنار این دعوا باشـد، می گوینـد: مشـفوع ب البرهان است. شـفع یعنی آن حرف مستدل. فرمود: من نمی گذارم کار شما بی نتیجه بماند ! و لن یت رکم...، این با نفی تأکید است؛ و لن یت رکم اعمالکم. این همه تلاش و کوشـش کردید؛ علماء، رجال مذهبی، افراد، جوان، بسیج، همه شـربت شـهادت نوشیدند برای دین من. من اجازه بدهم کسی به انقلاب شما، یا به شما اهانت بکند ؟! و لن یت رکم اعمالکم. بنابراین اگر بیگانه ای هتک حرمت کرد، هیـچ جـای نگرانی نیسـت. و اگر بیگـانه ای جلوی پیشـرفت فـن آوری را بگیرد، جـای هیـچ نگرانی نیست؛ منتهـا اسـتقامت همانطوری که فرمودند، مقاومت، پایداری، مقلّد امام بودن و مقلّد امام ماندن؛ اینگونه کارها لازم است تا ذات أقدس له این انقلاب را به صاحب اصیـل و اصلـی اش که وجود مبارک ولی عصـر است، برساند! پی نوشتها:(۱) وسائل الشیعه. ۱۴. ۵۰۹(۲) بحار الأنوار. ۱۶. ۹۵(۳) الاـحتجاج. ۲. ۳۰۷(۴) نهج البلاغه. نامه ۲۸(۵) بحار الأنوار. ۴۵. ۱۷۷(۶) الصـحیفه السجادیّه (ع). دعای ۲۰(۷) الصحیفه السـجادیّه (ع). دعـای ۲۰(۸) نهـج البلاـغه. کلمـات قصـار. ۴۴۱(۹) اسـراء. ۱۵(۱۰) برداشـت از: الکـافی. ۲ . ۴۶۳(۱۱) الکـافی. ۳. ۳۵۲(۱۲) شمس. ۷ و ۸(۱۳) الکافی. ۵. ۱۵۰(۱۴) نهج البلاغه. کلمات قصار. ۴۴۷(۱۵) مستدرک الوسائل. ۱۷. ۲۵۶(۱۶) مستدرک الوسائل. ۱۷. ۲۵۶(۱۷) انعام. ۱۶۰(۱۸) محمّد. ۳۵

●سخنران: عبداللّه - جوادی آملی

●منبع: روزنامه - کیهان

مدیریت امام حسین (ع) در نهضت عاشورا

مدیریت امام حسین (ع) در نهضت عاشورا محسن قرائتی ماجرای کربلا را حضرت آدم (علیه السلام) خبر داشت، انبیاء خبر داشتند

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر داشت ماجرایی است که محور همه مصیبت‌هاست بزرگان و اولیاء هر وقت سختی بهشان می‌آمد می‌گفتند: درست است که مشکلات زیاد است اما «لا یوم کیومک یا ابا عبداللّه» هیچ روزی مثل روز تو نیست. حرکت امام حسین (علیه السلام) را آقایانی که در دانشگاه مدیریت می‌خوانند حرکت امام حسین (علیه السلام) را می‌شود یک رساله ازش درآورد به نام مدیریت کربلا چون همه‌اش از زاویه شهادت بحث شد اصلاً نه چگونه مدیریت کرد.

انحراف مسلمانان از خط مستقیم اسلامایستادگی امام حسین (علیه السلام) در برابر بیعت با یزیدحرکت امام حسین (علیه السلام) از مدینه به مکهافشاگری امام حسین (علیه السلام) علیه یزیدهمراهی امام سجاد و حضرت زینب در کربلاعشق به شهادتوفاداری حضرت اباالفضل به امام حسین (علیه السلام)

انحراف مسلمانان از خط مستقیم اسلام«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» اللّهم صل علی محمّد و آل محمّد و عجل فرجهم الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی ماجرای کربلا را حضرت آدم (علیه السلام) خبر داشت، انبیاء خبر داشتند پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر داشت ماجرایی است که محور همه مصیبت‌هاست بزرگان و اولیاء هر وقت سختی بهشان می‌آمد می‌گفتند: درست است که مشکلات زیاد است اما «لا یوم کیومک یا ابا عبداللّه» هیچ روزی مثل روز تو نیست. حرکت امام حسین (علیه السلام) را آقایانی که در دانشگاه مدیریت می‌خوانند حرکت امام حسین (علیه السلام) را می‌شود یک رساله ازش درآورد به نام مدیریت کربلا چون همه‌اش از زاویه شهادت بحث شد اصلاً نه چگونه مدیریت کرد. این مدیریت خیلی مسئله مهمی است که اصلاً مدیریت کربلا را بگوئیم. اجازه بدهید من امام حسین (علیه السلام) را توی این چند دقیقه در این زاویه مطرح کنم؛ خط مستقیمی را اسلام طرح کرد، ماشین را هم پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ساخت راننده‌ای را هم در غدیرخم پشت او نشاند بنام امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) آمدند در مقابل غدیر سقیفه را راه انداختند راننده دیگری نشاندند و علی (علیه السلام) را کنار زدند بعد راننده‌ای و بعد راننده‌ای دیگر جوری شد که هرچه فاصله با پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) زیادتر می‌شد فاصله خطها هم با اسلام زیادتر می‌شد عین زاویه که هرچه منحرف‌تر می‌شود فاصله‌اش با خط اصلی بیشتر می‌شود دهم هجری پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از دنیا رفت شصتم هجری یزید به حکومت رسید ۵۰ سال فاصله توی این نیم قرن خیلی انحرافات پیش آمد خیلی، خلیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) شده بود یزید سگ بغل می‌کرد، شراب می‌خورد، عیاش بود، اصلاً عقیده نداشت. می‌گفت: «لا خبر و لا وحی نزل» نه خبری نه وحیی، منکر همه چیزی. دیگه قصه از سخنرانی گذشته بود. گاهی یه کسی با یک تذکر و تلنگر بیدار می‌شود و گاهی باید یه چیزی را منفجر کرد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) دید دارد صحبت می‌کند در طرف اثر نمی‌کند «فضرب علی حرّه» زد توی گوش خودش تا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در سخنرانی زد توی گوش خودش، مردم دو زانو نشستند بفرمائید، چی می‌فرمائید، یعنی بعضی وقتها تذکر، خودش را باید در شرایطی قرار بدهد که حواس‌ها را متوجه خودش قرار بدهد. کشورهای اسلامی در این ۵۰ سال به کجا کشیده شدند؟ پیرمردها که پیامبر را دیده بودند مرده بودند، نسل نو که آمده کار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ندیده بود سیمایی که بود هِی عوض شد این بلاد اسلامی است یزید در شام حالا من روی نقشه را تطبیق نمی‌کنم، فرض حساب می‌کنیم یزید در شام به حکومت رسید نماینده‌ای داشت به تمام نمایندگانش بخشنامه کرد از همه مردم بیعت بگیرید حکومت مرا قبول کنند به نفع یزید منتهی به فرماندار مدینه نوشت؛ تو خیلی کار به مردم مدینه نداشته باش تو جهت روی شخص امام حسین باشد تو از او بیعت بگیر مردم آسان است. امام حسین (علیه السلام) در مسجد پیامبر نشسته بود آمدند گفتند فرمانداری شما را می‌خواهد امام حسین (علیه السلام) فرمود: معاویه مرده پسرش حکومت را دست می‌خواهند مرا ببرند فرمانداری بیعت بگیرند به ۳۰ هزار نفر از این جوان‌های حزب اللهی گفت: شما پاسدار شوید دور خانه و کاخ، دارالعمارهٔ مثلاً کاخ که نبود؛ محل حکومت فرمانداری، اگر از آنجا فریاد کشیدم شما بریزید تو که یک بار مرا توی یک اطاق نکشند اگر بناست کشته شوم یه جوری کشته شوم که رژیم را، از اینجا مدیریت شروع می‌شود ۳۰ نفر جوان مسلح امام حسین (علیه السلام)

فرمود مواظب من باشید. اینجاست که می‌پرسند که در صدر اسلام هم پاسدار بوده؟ بله پاسدار بوده خود امام حسین (علیه السلام) فرمود شما باشید، چون اگر بناست امام حسین (علیه السلام) از شهادت نمی‌ترسد، از اینکه از شهادتش سوء استفاده نشود. اگر بناست یک لامپی بزنیم چرا در کوچه‌ای بزنیم که یک خانه داشته باشد توی یک خیابان شلوغ بزنیم که میلیون‌ها آدم از نورش استفاده کنند خیلی خوبایستادگی امام حسین (علیه السلام) در برابر بیعت با یزیدامام حسین (علیه السلام) رفت فرمانداری گفتند: شما باید بیعت کنی فرمود که: من بیعت نمی‌کنم خلاصه بگو، مگو، شلوغ شد، فرماندار هم یه خورده جاخورد تشری امام حسین (علیه السلام) زد، تو از من به نفع یزید یه خورده سر و صدا که بلند شد مثل اینکه دیدند نه مثل اینکه امام حسین (علیه السلام) آماده باش است علی ایّ حال گفتند: باشد یکی هم اونجا گفت: بابا باید بیعت بگیری امام حسین برود دیگه دستت بهش نمی‌رسد، به هر حال آمد امام حسین نگفته رفت مکه، خوب نگفته رفتن خود یک درس است، مسئله‌ای است. مثلاً حساب کنید یه مرتبه مردم می‌بینند که امام (ره) در جماران نیست. مثلاً مقام معظم رهبری پیداش نیست یه آدمی که همه او را می‌شناسند می‌بینند نیست این خودش ایجاد موج می‌کند. ایجاد موج، حالا سیاسی یا مدیریتی می‌خواهید بگوئید هرچه می‌خواهید تحلیل کنید. نگفته رفت و مردم پاشدند گفتند: امام حسین (علیه السلام) نیست به شما نگفت، گفتند یه خبری است، آن ۳۰ نفری که همراه خود برده بود، آنها گفتند از پریروز هرچه بوده معلوم می‌شود می‌خواسته‌اند از امام بیعت اجباری بگیرند. رها کرده رفته مکه، حالا چرا مکه؟ مکه یک آیه داریم «من دخله کان ءامنا» یعنی هرکس داخل مکه شد جانش در امان استحرکت امام حسین (علیه السلام) از مدینه به مکهیعنی حتی اگر یک قاتلی را می‌خواهند بگیرند فرار کرد رفت مکه، در مکه نمی‌شود او را کشت، یعنی مجرم هم اگر رفت مکه نباید به او کاری داشت. بله می‌شود آب و برق او را قطع کرد که مجبود شود از مکه بیرون بیاید، آن وقت او را بگیریم، تا مادامی که در مکه هست، این خود یکی از امتیازات اسلام است. من گاهی چون سفرهایی می‌روم خارج، هفتاد تا کمال پیدا کردم که در هیچ دینی نیست. یکی از آن کمالات این است که توی هیچ مکتبی نیست. در اسلام منطقه‌ای بنام مکه که در منطقه امن است. برای هرکس که علیه هر رژیمی می‌خواهد فریادی بزند کسی حق تعرّض ندارد. یعنی یه جایی باشد که مردم بتوانند ناله خودشان را بزنند و جالب این است که همه پولدارهای زمین واجب است بروند مکه و مکه هم کسی حق اعتراض ندارد یعنی همه آن هایی که می‌توانند بروند، بروند و هرچی نعره دارند اونجا باید بتوانند. منتهی عمل نمی‌شود. والا اگر آدمهای مستطیع بروند و فریاد بزنند خیلی از طاغوت‌ها می‌روند روی هوا، کار نداریم. کی وارد مکه شد؟ سوم شعبان، ۲۷ روز به ماه رمضان، ایستاد تا ماه رمضان، ۳۰روز هم ماه رمضان ایستاد، شوال و ۳۰ روز هم شوال و ۳۰ روز هم ذی القعده و ذالحجه تا هشتم، حالا ۳۰ کم یک‌ها را کار نداریم که ممکن است یک ماه ۲۹ روز باشد، از ۲۷ روز مانده به ماه رمضان تا شب عید قربان چند روز؟ هشت و هفت پانزده ده بر یک چهار و هفت و ۱۲۵ روز ایستاد چه می‌کرد چون منطقه امن بود گروه گروه می‌آمدند دیدن امام حسین (علیه السلام) می‌گفت: فهمیدید چه شد؟ معاویه رفت، یزید حکومت را گرفته می‌شناسید یزید چه کسی است؟ شروع کرد مکه را گروه گروه با مردم صحبت کرد، مردم مکه خوب پخت که یزید لیاقت رهبری امت اسلامی را ندارد، مردم مکه روشن شدند.ها اینجا سفید شد. مدینه هم که نگفته رفت ول وله انداخت آنجا را روشن کرد یعنی مردم مدینه یه مرتبه دیدند آقا نیست فهمیدند فرمانداری فشار آورده گفتند: حالا که آقا جانش در خطر است بالاخره مردم مدینه یکدست شدند در مکه هم ۱۲۰ روز ایستاد مردم را پخت حالا این کشورهای تاریک را باید روشن کرد. چه جوری روشن کنیم شب عید قربان از همه دنیا حاجی می‌آید مکه، حاجی، حاجی، حاجی، از همه مناطق حاجی آمد همه که آمدند امام حسین (علیه السلام) رفت بیرون، باز در بیرون رفتنش یه چند تا اصل را مراعات کرد، نکته‌های مدیریتی اینجاست؛ ۱- روز رفت، روز هشتم، می‌توانست شب برود که کسی او را نبیند. ۲- از وسط جمعیّت رفت تا ببینند او را که کجا می‌رود، می‌توانست از آن پشت‌ها برود. ۳- کاروان راه انداخت، با قافله رفت، چون اگر یک نفر سوار اسب باشد برود نمی‌فهمند اما وقتی کاروان می‌رود می‌گویند کجا؟ ۴- سوار شد، اگر پیاده باشد مشخص نیست. ۵- هرکجا هم

ایجاد سؤال می‌کردند ما داریم می‌آئیم شما چرا می‌روید، سخنرانی و افشاگری می‌کرد. مگر خبر ندارید معاویه رفته یزید به همچنین شخصی. اگر رهبر مسلمان‌ها یزید باشد باید فاتحه اسلام را خواند «و علی الاسلام السلام» خیلی شعار قشنگی است. چنا شعار دارد امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید: «مِثلی» ای را همه مسلمان‌ها حفظ کنند. شعار ۲ کلمه‌ای است. «مثلی لا ـ یبایع مثله». نگفت «انا لا ـ یبایع یزید» اگر این را می‌گفت: می‌گفتند اون پسر پیامبر است یک وظیفه شخصی دارد. نگفت من فرمود مثل من یعنی شما هم اگر خون حسین درست باشد، کسی که مثل حسین باشد، نباید بیعت کند با کسی که مثل یزید باشد. نگفت من با یزید تا بگویند قصه شخصی است. فرمود مثل من با او. ممکن است یزید نباشد ولی مثل او همیشه هست. آدم‌های هرزه‌ای که مثل یزیدند و آدم‌های حزب اللهی که مثل امام حسین اند. حزب اللهی زیر بار هرزه نباید برود «مثلی لا یبایع مثله» یعنی قصه مکتب است، قصه شخص نیست که بگویم من زیر بار او نمی‌روم. حالاافشاگری امام حسین (علیه السلام) علیه یزیدروز رفت از وسط رفت، کاروان راه انداخت سوار شد، افشاگری می‌کرد به مردم هم می‌گفت: از ایرانی؟ سلام ایرانی‌ها را برسان بگو من حسینم بیعت نمی‌کنم، از مصر، از عراق، به همه مسلمان‌ها گفت از هر بلادی هستید بگوئید من پسر فاطمه هستم زیر بار او نمی‌روم شما هم نروید، هرکس در جناح مثل من است زیر بار مثل یزید نباید برود به عنوان خبر دست اول حاجی‌ها برگشتند، هر حاجی توی محلش می‌نشست می‌گفتند خبر تازه، می‌گفت خبر تازه اینکه اول روزی که همه حاجی‌ها آمدند امام حسین (علیه السلام) رفت، این‌ها خیلی مهم است. ببین آقا یک سؤال: من الان حریف شما نمی‌شوم ماشاءاللّه شما چند صد تا دانشجو هستید من هم یک طلبه مسئله زور باشد با یک نفر هم نمی‌توانم کتک کاری کنم، اما می‌توانم عمامه‌ام را بردارم بدون عمامه بروم توی خیابان، آقای قرائتی چرا؟ این‌ها، ای خدا، یعنی می‌توانم با برداشتن عمامه همه را علیه شما بشورانم، گاهی وقت‌ها این‌ها فوت و فن است. امام خمینی (ره) از این فوت و فن‌ها برای انقلاب استفاده کرد. یک مرتبه فرمود، شما یادتان نمی‌آید فرمود: مسجدها تعطیل، بابا نماز جماعت مستحب است نه تعطیل می‌خواست هی ولوله بیاندازد یک شب نیمه شعبان بود فرمود امسال کسی چراغانی هم نکند زمان شاه، نیمه شعبان، چراغانی هم نکنید، از هر ایجاد موجی علیه رژیم استفاده می‌کرد. خیلی مهم است. هشتم، روز هشتم، از وسط جمعیّت، کاروان سواره، سخنرانی، ایجاد موج است وقتی حاجی‌ها برگشتند، این حاجی سخنران این منطقه شد، منطقه روشن شد و این حاجی آن مسجد روشن شد، خلاصه آقا، تا حاجی‌ها برگشتند همه فهمیدند که خط حسین با خط یزید از هم جداست یکی طرفدار عصمت و تقواست و یکی عصمت و تقوا. اصلاً پدرش معاویه روی منبر نشست. توی کتابهای شیعه و سنی هست که اصلاً من کار ندارم شما می‌خواهید نماز بخوانید یا نخوانید من می‌خواهم حکومت کنم مردم دودمان بنی امیه را حالا شناختند خوب بعد ۱۲۵ روز کجا رفت روز هشتم، برویم کربلا برای اینکه از کوفه نامه آمده،نامه‌های کوفه ۱۲۰۰۰ تا بیا اینجا شنیده‌ایم شما رفته‌ای کربلا، مکه شما بیا ما مردم کوفه هستیم پدرت هم اینجا پایتختش بود بیا قدرت، نیرو، اسلحه، امکانات می‌دهیم و کودتا می‌کنیم و رژیم. نامه‌های زیادی آمد که امام (علیه السلام) مسلم را فرستاد که قصه‌اش را شنیده‌اید بعد امام حسین (علیه السلام) دارد می‌رود کوفه، وقتی می‌رود کوفه، وقتی می‌رود کوفه، باز اینجا مدیریت امام حسین (علیه السلام) را ببینیدهمراهی امام سجاد و حضرت زینب در کربلادو تا خبرنگار با خودش برد. یکی مرد، امام زین العابدین (علیه السلام) و یکی زن حضرت زینب (سلام الله علیها) یک چهل، پنجاه تا ضبط و صوت با خودش برد بچه‌های کوچولو آمدند با چشم‌های خود فیلم برداری کردند با گوشهایشان حرف‌ها را ضبط کردند هر بچه کوچولو می‌گفتند تو کربلا بودی، تا می‌گفت بودم و دیدم و شنیدم، روضه خوانی می‌شد، این بچه‌ها را برد آنجا پر بشوند یک مهر کوچک هم با خودش برد علی اصغر که این مهر گرچه کوچک است ولی به نامه بزرگ ارزش می‌دهد که فردا نگویند بابا دو نفر بودند سر سلطنت دعوا کردند علی اصغر چه گناهی داشت، با اینکه کوچک است، مهر کوچک است اما نامه را بهش ارزش می‌دهد. وقتی هم می‌رود نامه، نامه‌ها، به این منطقه می‌دهد دارم می‌روم کربلا بیائید. سؤال: امام حسین (علیه السلام) که می‌داند شهید می‌شود حالا چهار تا هم از شهر و روستا بیایند یا نیایند چون قامت ما برای غرق است در

کم و زیاد او چه فرق است ما که، آب چه از سر گذشت چه یک نی و چه صد نی. امام حسین (علیه السلام) شهید می‌شود حالا چهار تا بیایند یا نیایند. جواب: فایده‌اش این است که نامه می‌نویسیم خود نامه چهار فایده دارد؛ ۱- نامه اتمام حجت می کند چون توی نامه می گفت شما این نامه را توی مسجد برای مردم بخوان یا به مردم بگو که قصه چیست. نامه دست آدم سرشناسی می‌آمد آن طرف این نامه را مردم، این نامه خودش افشاگری بود. ۲- یا این نامه می‌آمد یا نمی‌آمد اگر نمی‌آمد اتمام حجت می‌شد که نگویند ما نمی‌دانستیم اگر می‌آمد یا شهید می‌شد یا شهید نمی‌شد، اگر شهید می‌شد دودمان و اهل آن شهر علیه شهیدشان، به نفع شهیدشان علیه رژیم، اگر از این شهر و بخش یک نفر شهید می‌شد اگر شهید می‌شد مردم آن منطقه علیه رژیم کودتا می کردند اگر هم شهید نمی‌شد باز یک خبرنگار به خبرنگارها اضافه می‌شد. این همه‌اش اصول مدیریت است خیلی مهم است یک رژیمی که ۵۰ سال است منحرف شده امام حسین (علیه السلام) می‌خواهد چند ماهه مسیر پنجاه ساله را ببیند چقدر باید طرف از نظر برنامه ریزی و از نظر فوت و فن کارها باید حکیم باشد و خیلی باید مدیر باشد که بتواند چند ماهه با یک روش مسیر ۵۰ ساله را برگرداند خیلی هنر است. نامه می‌نوشت، یک نمی‌آمد اتمام حجت بود، دو می‌آمد شهید می‌شد مردم داد می‌زدند، سر می‌آمد شهید نمی‌شد یک خبرنگار به خبرنگارها، همه‌اش فوت و فن است، شد. رفتند در کربلا، ماجرای کربلا را می‌شنوید ایام عاشورا خون‌ها ریخته شد. حالا ماجرای کربلا زبانم نمی گردد هم می‌فهمم هم نمی‌فهمم نمی‌دونم بگویم یا نگویم. قرآن دارد تعریف اسماعیل را می کند می گوید وقتی پدرش ابراهیم به اسماعیل گفت خدا، گفته خون تو ریخته بشود ذبح کنم تو را، فرمود: «یا ابت افعل ما تؤمر» پدر آنچه را خدا امر کرده انجام بده‌عشق به شهادتخداوند این آیه را نقل می کند برای زنده باد اسماعیل که اسماعیل به قدری خوب است که وقتی پدرش گفت بناست کشته بشوی گفت بابا جون انجام بده آنچه را بهت گفته‌اند، نترس، خونم را حاضرم، ولی حضرت قاسم نگفت انجام بده گفت: مرگ از عسل شیرین‌تر است. این خیلی مهم است. اگر خدا اسماعیل را تجلیل می کند چقدر ما باید تجلیل کنیم از حضرت قاسم، کربلا یه چیزهایی دارد که. یه وقت مکه به من گفتند که سمینار زن گذاشته‌ایم. گفتم والله سمینار زن می‌خواهد چه کار کند همین سعی بین صفا و مرده سمینار زن است. یک زن کنیز، دو سه هزار سال پیش اینجا دویده، به همه پولدارهای تاریخ می گوید بیائید به جای این زن، بدوید که اگر یک زن ایثار کرد من نامش را تاریخ نمی گذارم گم بشود. خیلی مهم است ولی بالاخره وقتی حضرت هاجر دوید آب زمزم پیدا شد. برای طفل مکه آب پیدا شد اما برای طفل کربلا آب پیدا نشد. ماجرا شد خون‌ها ریخته شد این‌ها بردند در کوفه. بچرخانند تا بگویند اگر کسی با حکومت مخالفت کند دچار چنین سرنوشتی می‌شود. این‌ها در کوفه سخنرانی کردند مردم کوفه هیجانی شدند رفتند در شام هیجانی شدند اجمالاً این اسارت‌ها هم باعث شد که این‌ها سخنرانی کردند، کنار خرابه، توی کاخ امام سجاد (علیه السلام) با پسر یزید چند دقیقه خصوصی صحبت کرد یه مرتبه پسر یزید تا باباش آمد گفت: خاک توی سرت کند تو حسین را کشتی، یزید رفت سمت خانم. آن ور پرده خانم یزید گفت خاک توی سرت کند. یعنی زینب کبری زن یزید را علیه یزید شورانید، امام زین العابدین (علیه السلام) پسر یزید را علیه او. اصلش این‌ها مواد منفجره بودند. قرآن می گوید من مواد منفجره هستم. یه آیه داریم که قرآن می گوید من دینامیت هستم «لو انزلنا هذا. القرآن علی جبل» اگر قرآن بر کوه نازل می‌شد تکه تکه می‌شود، یعنی من مواد منفجره هستم این اهلبیت امام حسین (علیه السلام) تمام رژیم بنی امیه را مثل دینامیت با سخنرانی‌ها. انقلاب فرهنگی بود شمشیر نبود و اما سخنرانی، اسارت، شهادت، مظلومیت، قداست، عدالت، وفا، ایثار، کمالاتی که در کربلا- کربلا، کربلا نیست نمایشگاه تمام کمالات استوفاداری حضرت اباالفضل به امام حسین (علیه السلام)حالا روز تاسوعاست بحث را گوش می‌دهید. اباالفضل (علیه السلام) وفادار بود قرآن می‌دانید در تعریف ابراهیم می‌گوید: «الذی وفّی» وفادار بود. اگر خدا به وفای ابراهیم می گوید «وفّی» اباالفضل (علیه السلام) هم وفادار بود. عصر تاسوعا یک ورقه آوردند گفتند تو فامیل. یکی از فامیل‌های شمری. بیا این طرف هستند کسانی که یک نامه از اروپا، آمریکا می‌آید. بیا اینطرف. و خیلی از جوان‌ها گول می‌خورند. دهنشان پر از آب می‌شود. یعنی خیلی که بعضی. یک نامه آمد که

اباالفضل را بخرند. فرمود: من از حسین جدا بشوم؟ وفای اباالفضل. قرآن راجع به وفا می گوید: ابراهیم «الذی وفی» اگر وفای ابراهیم مورد ستایش است وفای ابالفضل هم مورد ستایش است. خوب بس است در جلسات عزاداری کنید انشاءاللّه نماز عاشورا با شکوه برقرار شود. عزاداری‌ها را با گناه قاطی نکنید. خواهرهای عزیز دستتان درد نکند که به هر حال شماها هم کمک می کنید اما نگذارید عزاداری امام حسین (علیه السلام) با گناه قاطی شود. اگر عقب هیئت راه می‌روید با یک قیافه‌ای راه بروید که حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) عقب هیئت راه می‌رود و. اگر حضرت زهرا (سلام الله علیها) عقب هیئت راه برود چه جوری راه می‌رود. شما دختر زهرا هستید همه دخترها دختر زهرا هستند. اصلاً همه ما بابایمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. در دعای ندبه داریم «انا و علی ابوا هذه الامه» پیامبر فرمود: من پدر شما هستم، هر جوانی بابایش پیامبر است. اصلاً ما بچه ابراهیم (علیه السلام) هستیم «ملّهٔ ابیکم ابراهیم» قرآن می گوید: شما فرزندان ابراهیم هستید. دختران ما فرزندان حضرت زهرا هستند. جوری عقب هیئت راه بروید که اگر حضرت زهرا هم بود این رقمی راه می‌رفت و جوان‌های ما هم اینچنین باشند. «السلام علیك یا اباالفضل» – مداح عزیزمان چند دقیقه‌ای ما را به فیض می‌رسانند. «یا کاشف الکرب عن وجه الحسین اکشف کروبنا بحق اخیك الحسین» چشمم از اشك پر و مشك من از آب تهی است جگرم غرق به خون و تنم از آب تهی است گفتم از اشك كنم آتش دل را خاموش پر ز خون آب بود چشم من از آب تهی است بروی اسب قیامم، بروی خاك سجود این نماز ره عشق است ز آداب تهی است جان من می‌برد این آب که از مشك چکید کشتی‌ام غرق در آبی که ز گرداب تهی است حسین جانم، عزیز فاطمه؛ هرچه بخت من سرگشته به خواب است حسین دیده اصغر لب تشنه ات از خواب تهی است دست و مشك و علم لازمه هر لقاست دست عباس تو از این همه اسباب تهی است دست‌ها از بدن جدا شد اما هنوز فریاد می‌زند: «والّه ان قطعتموا یمینی – انی احامی ابداً عن دینی» من دست از حسین برنمی دارم. آقایی که یك عمر مؤدب پیشگاه امام حسین (علیه السلام) زانو زده. صدای و لحن و بیان او دائم می گوید: سیدی، مولای، نمی‌دونم چه شد یه وقت فریادش بلند شد: «یا اخا ادرك اخاك» حسین جان دیگه برادرت را دریاب، امان، امان، با چه حالی سیدالشهدا آمد نمی‌دانم، اما همینکه بالای سر عباسش رسید سر برادر را بر روی زانو گذاشت چشم باز کرد آقای من دو خواهش از شما دارم، این تیر را از چشمم بیرون بیاور، حسین جان خون را از مقابل دیدگانم پاك كن. داداش بگذار یه بار دیگه صورتت را ببینم. عده‌ای می گویند فرمود: حسین من تا زنده‌ام مرا به خیمه‌ها مبر، از بچه‌ها خجالت می کشم. گرچه امام حسین با شتاب و عجله آمد اما وقتی برمی گردد یك دست به عنان ذوالجناح یه دست به کمر گرفت، عمود خیمه عباس را کشید. «الآن انکسر ظهری و قلّت حیلتی». خدایا؛ تو را به اباالفضل قسمت می‌دهیم همینطور که او وفادار بود ما را نسبت به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نسبت به قرآن و شهدا و امام خمینی (ره) انقلاب ما را هم وفادار قرار بده. خدایا آنهایی که بی وفایی می کنند اگر قابلند هدایت، ولی آنها که خیانت می کنند دستشان را قطع بفرما. خدایا ایمان کامل، بدن سالم، فکر بلند، نیت خالص، علم مفید، رزق حلال، اولاد صالح، عزت دنیا و آخرت به همه امت اسلام و ما مرحمت بفرما. خدایا طاغوت‌های جان یکی پس از دیگری در هم بشکن. خدایا توطئه‌ها خنثی، توطئه گران نااهل نابود بفرما. خدایا تو را به حق محمد و آل محمد شر اشرار را به خصوص آمریکا و اسرائیل و هر صاحب شری که کاری جز شر رساندن به مستضعفین ندارد شرشان را به خودشان و انواع نکبت‌ها و بدبختی‌ها را نثارشان بفرما. خدایا زیارت با معرفت کربلا نصیب ما بفرما. خدایا ما را از عزاداران واقعی قرار بده. نماز ظهر عاشورا را باشکوه خوب انجام بدهید نمازها یادگاری است. «والسلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته

http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=۴۱۹۰۰&QurId=۶۴

سیاست و مدیریت حضرت زینب

(س)محمد اسحاق

یکی از جنایاتی که یزید مرتکب شد، اسارت زنان و کودکان امام حسین(ع) و یارانش بود. در اسلام نه تنها اسارت زنان مسلمان جایز نیست، بلکه اسارت مردان مسلمان هم تا آن زمان اتفاق نیافتاده بود. این روش اما در حکومت اموی زیرپا گذاشته شد و حرمت و کرامت زنان و مردان مسلمان محفوظ نماند. در جنگ‌هایی که در صدر اسلام، در زمان پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین‌علی(ع) رخ داد هیچ زن مسلمانی به اسارت برده نشد و مردان مسلمان نیز اسیر نگردیدند. درجنگ جمل سر کرده آن یکی از زنان پیامبر(ص) بود؛ اما پس از شکست به مدینه بازگردانده شد. برای اولین بار این سنت در زمان معاویه زیر پاگذاشته شد،« بسربن ارطاهٔ» تعدادی از زنان مسلمان را در یمن به اسارت برد ؛ اما اوج فضاحت را یزید به نمایش گذاشت و خانواده‌های امام حسین(ع) و یارانش را پس از شهادت در بدترین شرایط ممکن به اسارت برد. تمام سعی یزیدیان تشدید اهانت ها، تحقیرها و آزار و اذیت اسیران خاندان پیامبر(ص) بود. تا کنون در تاریخ بشریت بسیار کم اتفاق افتاده که زنان اسیر را همراه با سرهای بریده عزیزان شان بر سر نیزه شهر به شهر بگردانند، در حالیکه در خشونت بارترین جنگ ها و غیر انسانی ترین برخوردهایی که در جهان رخ داده است، چنین وقاحتی را نسبت به زنان و اسیران مرتکب نشده اند. پیش از آنکه حقوق بشر در جامعه انسان ها رایج شود، در بسیاری از جنگ ها و نزاع ها حرمت زنان و کودکان پاس داشته می‌شد، اما عوامل حکومت یزید در رفتار خود با اسیران نشان دادند که بویی از انسانیت نبرده بودند.یکی از عوامل رسوایی یزید، بر خورد غیر انسانی با اسیران بود. او با خیال خام خود می‌پنداشت که با نشان دادن وضعیت رقت بار اهلبیت امام حسین(ع) میان مردم رعب و وحشت ایجاد می گردد و کسی توان مخالفت با دستگاه حکومت یزید را درخود نمی‌بیند؛ اما همین شیوه‌های رفتاری و شجاعت در پیام رسانی حضرت زینب س) و دیگر اسیران، یزیدیان را رسوا کرد و لکه ننگی از او در چهره تاریخ برجای گذاشت.وظایف حضرت زینب س)از روزی که کاروان امام حسین(ع) از مدینه به سوی مکه حرکت کرد تا به کربلا رسید، بر مسئولیت ها و مصیبت‌های حضرت زینب س) روز به روز افزوده می شد، پس از شهادت امام حسین(ع) حماسه خونین عاشورا به پایان رسید، شهیدان آرام و غرقه بخون در آفتاب داغ روی ریگ‌های تفتیده کربلا آرمیدند، اکنون سنگین‌ترین وظیفه و مسئولیت حضرت زینب س) آغاز شده بود. سر نوشت یک «نهضت» که عمری جاودانه دارد، بدست یک زن سپرده شده بود، او اکنون با همه مصیبت ها یی که دارد باید بزرگترین مسئولیت را در شرایط بحرانی اسارت به انجام برساند، خون‌های پاک مقدسی که دشت کربلا را رنگین کرد، به یک حماسه تبدیل شده بود. این حماسه یک پیام داشت که هدف و آرمان نهضت عاشورا را بیان می‌کرد؛ پیامی که به یک پیام رسان نیاز داشت، تا هدف نهضت و حماسه عاشورا را بیان کند و پیام رسان چنین آرمان و هدف جاودانه، حضرت زینب س) بود.طبیعی است که در چنین شرایط بحرانی، شخصیتی غیر از حضرت زینب نمی‌توانست، از عهده چنین مسئولیت بزرگ برآید، به همین دلیل است که حضرت زینب بزرگترین الگو و نمونه برای زنان مسلمان در مشارکت و فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی به حساب می رود. آنان با الگو پذیری از چنین شخصیتی می‌توانند گام به عرصه فعالیت‌های سیاسی بگذارند و از چهره انقلابی حضرت زینب س) مشروعیت کسب کنند. حتا کسانی که زنان را ناقص العقل، ترسو و گرفتار هیجان می‌دانند و دلیل می‌آورند که زنان به خاطر این ویژگی‌ها نمی‌توانند پا به عرصه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی بگذارند، نیز بر شجاعت، درایت، سیاست، صبر، استقامت، بردباری، سخنوری، علم، دانایی و... حضرت زینب اعتراف دارند.امام حسین(ع) حضرت زینب س) را وصی خود قرار داده و مسئولیت کاروان اسیران را بعد از خود بدوش حضرت زینب س) گذاشت، این خود می‌تواند دلیل روشنی باشد برای مشروعیت فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی زنان مسلمان در جامعه.حضرت زینب س) دو وظیفه ی اساسی را بعد از شهادت امام حسین(ع) به عهده داشت، یکی «مدیریت کاروان اسیران» بود و دیگری «پیام رسانی نهضت عاشورا» و دنبال کردن اهداف آن قیام خونین.الف: مدیریت کاروانشاید سخت ترین دوران مدیریت حضرت زینب س) زمانی بود که یزیدیان خیمه گاه امام حسین(ع) را به آتش کشیدند زینب س) در آن شرایط بحرانی در« تل زینبیه» رفت و عمر سعد را ندا داد که برای غارت خیمه ها، لحظه‌ای درنگ کنند، تا زنان اهل حرم اموال، لباسها زیورآلات خود را،

در آورده یک جا گرد آورند تا یزیدیان به یغما ببرند. او با این تدبیر زنان و کودکان را از دست درازی سپاه یزید، نجات بخشید. در تاریکی شب هنگامیکه خیام امام حسین(ع) آتش گرفت و کودکان از ترس هر طرف می‌دویدند، امام سجاد(ع)، از تب با خود می‌پیچید و در گوشه خیمه افتاده بود، هر انسان دیگری غیر از حضرت زینب س) خود را گم می کرد و نمی‌توانست چاره‌ای برای بحران بیاندیشد. گویا او همه مصیبت ها و داغ هایش را فراموش کرده بود که این چنین فعّال درصحنه حاضر بود، از یک سو سعی داشت امام سجاد را از شعله‌های آتش نجات دهد، از سوی دیگر به طرف کودکان فراری در آن تاریکی شب می‌دوید، تا گم نشوند، به راستی که حضرت زینب س) در آن شب ماتم و اندوه، به خوبی توانست زنان و کودکان را سرپرستی کنند و آنان را گرد هم آورند.فردای آن روز باید کاروان اسیران حرکت می کرد. زینب س) با نیرو و توان علوی که داشت همه‌اسیران را بر اشتران سوار کرد تا دست نا محرم به سوی آنان دراز نشود، هنگامی که کاروان حرکت کرد، زینب س) به عمر سعد گفت ما را از قتلگاه عبور بده تا اسیران با شهیدان وداع کنند. کاروان اسیران وقتی به قتلگاه رسیدند، هر کس خود را بر بالین عزیزان‌شان انداختند. در چنین شرایطی نیز حضرت زینب از مسئولیت خود غافل نیست، در عین حالیکه مشغول وداع و عزاداری با برادران، پسران و برادر زادگان بود، وضعیت جسمانی حضرت سجاد(ع) را هم زیر نظر داشت؛ زیرا وقتی چشم حضرت سجاد(ع) به اجساد پاره پاره و غرقه به خون پدر، برادران، عمو و عموزادگان افتاد، حالش منقلب شد و رنگش‌سفید گشت و به رعشه افتاد، زینب س) بیدرنگ خود را به حضرت سجاد(ع) رساند، در حالیکه خود کوهی از غم در سینه داشت حضرت سجاد(ع) را دلداری داد، از او خواست تا صبر پیشه کند، و گفت: ای یادگار جد، پدر و برادرانم، چرا نا راحت هستی و جان خود را در معرض نابودی قرار داده‌ای، سوگند به خدا این مصیبت ها را جد و پدرت به ما خبر داده‌اند و ما در انتظار چنین روزی بودیم... افرادی خواهند آمد و این بدن‌های پاره پاره شده را جمع خواهند کرد و به خاک خواهند سپرد، در این سرزمین برای پدرت نشانه‌ای نصب خواهد شد که گذشت قرن‌ها آن را محو نخواهد کرد.(۱)کورت فریشلر نویسنده آلمانی کتاب امام حسین و ایران می‌نویسند: «زینب با همه اینها مسئولیت اداره امور اسیران را داشت، قبل از آنکه در محاضر برای سخنرانی حاضر شود، همه کودکان را دقت می کرد که گم‌نشوند. خود غذای کودکان را می‌داد و تطبیق می کرد تا احدی از کودکان بی‌غذا نماند و بعضی اوقات حتی یک لقمه برای خود او نمی‌ماند.»(۲)زینب با شجاعت، درایت و هیبت علوی که داشت هرگز اجازه نداد رنج اسارت آنان را از پای در آورند و روحیه خود را در برابر دشمن ببازند و از خودشان ذلت و زبونی نشان بدهند، حفظ روحیه اسیران، بزرگترین حربه‌ای بود که یزیدیان زمان را رسوا کرد و پرده از جنایات آنان برداشت. زینب س) با آرامش و شکوهی خاص، در انتهای صف اسیران راه می‌پیمود، کاروان اسیران سپیده دم دوازدهم محرم به کوفه رسیدند، عمر سعد دستور داده بود تا سرهای شهیدان، زودتر به کوفه برسد و در میدان عمومی شهر نصب گردد، ابن زیاد نیز دستور داده بود کوفه را تزیین کنند و جشن و سرور برپا کنند. مردم در خیابان‌های کوفه جمع شده بودند، کاروان اسیران وارد کوفه شدند، در چنین وضعیتی، یکی از کوفیان از روی ترحم نان و خرما برای اسیران آورد، حضرت ام کلثوم (دختر حضرت علی(ع) که یکی دیگر از مراقبان و مدیران کاروان اسیر بود، فریادزد، صدقه بر ما حرام است، ما از خاندان پیامبریم، نان و خرما را از دست بچه گرفت و به زمین انداخت، چنین عکس العملی در عین حالیکه پیام عاشورا، را به مردم می‌رساند، چهره یزید را رسوا می کرد، حضرت زینب (س) و ام‌کلثوم می‌خواستند اسیران همچنان سرافراز باشند و از خود سستی نشان ندهند، روحیه آزاد منشی شان را در عین سختی ها و گرسنگی‌های اسارت حفظ کنند.وقتی اسیران را نزد ابن زیاد در «دارالاماره» آوردند، او مست از باده پیروزی، با زینب س) به مشاجره پرداخت وقتی در برابر شجاعت و سخنوری زینب س) سر افکنده شد، فوراً متوجه امام سجاد(ع) گردید که در غل و زنجیر میان تب و درد با خود می‌پیچید. ابن زیاد پرسید: نام تو چیست؟ امام سجاد(ع) پاسخ داد: علی بن حسین. ابن زیاد در تعجب شد و پرسید: آیا علی بن حسین را خدا نکشت؟ امام سجاد(ع) لحظه‌ای سکوت کرد، سپس پاسخ داد آن جوان رعنا که در کربلا به شهادت رسید، برادرم علی بود که مردم او را کشتند. ابن

زیاد دوباره گفت: خدا او را کشت. امام سجاد(ع) بازهم لحظه‌ای درنگ کرد و سپس این دو آیه را تلاوت کرد: «اللَّهُ یَتَوَفی الأَنفُس حِینَ مَوْتِهَا»(۳) خداوند در وقت مرگ هر کس را می‌میراند. «وَ مَا کانَ لِنَفْسٍ أن تَمُوت إلا بِإذْنِ اللَّهِ»(۴)هیچ کس نمی‌تواند بمیرد مگر به اذن خدا. ابن زیاد که در برابر منطق امام سجاد(ع) نیز سر افکنده شده بود، فریاد زد: به خدا تو از همان ها هستی! وای بر تو! سپس به اطرافیانش نظر انداخت و گفت: ببینید، به سن رشد رسیده من‌او را مرد می‌شمارم، ببرید او را بکشید(۵) حضرت زینب (س) اینجا نیز از وظیفه سرپرستی و مدیریتی که به عهده او گذاشته شده است، غافل نیست، پس از آنکه جان برادرزاده‌اش را به خطر دید، فوراً به طرف امام سجاد(ع) دوید او را در آغوش گرفت و فریاد بر آورد: ای ابن زیاد از ما دست بردار، مگر از خون ما سیر نشده‌ای؟ مگر کسی از ما به جای نهاده‌ای؟ ترا به خدا اگر خواستی او را بکشی، مرا نیز با او بکش.در این لحظه امام سجاد(ع) نیز فریاد زد: ای ابن زیاد اگر میان تو و این زنان خویشاوندی است، یک مرد پرهیز کار را با آنها بفرست که مسلمان و در سفر همراه آنان باشند. در این هنگام ابن زیاد لحظه‌ای درنگ کرد، سپس به اطرافیانش رو کرد و گفت: شگفت از خویشاوندی، سوگند به خدا که خوش دارد اگر این پسر را بکشم، او را نیز با وی بکشم، پسر را واگذارید تا با زنان همراه باشد.(۶)در شام نیز پس از آنکه حضرت زینب س) با سخنانش یزید را شرمنده ساخت یکی از شامیان که در مجلس یزید نشسته بود، نگاهی به فاطمه بنت الحسین انداخت و از یزید خواست تا فاطمه را به عنوان کنیز به او ببخشد، دختر امام حسین ترسید و خود را به عمه‌اش زینب رساند و گفت، یتیم که شدم، کنیزهم بشوم، زینب س) از جا بر خاست و به یزید و آن مرد شامی پرخاش کرد و گفت: دروغ گفتی، به خدا قسم ، نه تو توان چنین کاری را داری و نه یزید.یزید بر آشفت و گفت: به خدا قسم می‌توانم اگر بخواهم. زینب س) در پاسخ گفت: والله نتوانی، خدا چنین قدرتی به تو نداده است.(۷)یکی از مصیبت هایی که بعد از اسارت حضرت زینب(س) را رنج می‌داد و فراموش نمی‌کرد، مرگ« رقیه» دختر امام حسین(ع) در خرابه شام بود، او که خود را مسئول اسیران می‌دانست از دست دادن رقیه در اسارت برایش بسیار دردناك بود و بارها از آن یاد می‌کرد.« رقیه» دختر شیرین زبانی بود که توجه همه را به خود جلب می‌کرد، او که سه یا چهار سال بیشتر نداشت، شهادت پدرش امام حسین(ع) و رنج‌های اسارت سخت بر روح و روان او اثر گذاشته بود، در شبی که رقیه را در خرابه شام دفن می‌کردند ام کلثوم از همه بیشتر بی‌قراری می‌کرد، از او علت بی قراری را پرسیدند، گفت: شب گذشته رقیه در سینه من بود، بیدار شدم دیدم که او به شدت گریه می‌کند، و آرام نمی‌گیرد، گفتم عمه جان چرا گریه می‌کنی؟ گفت آیا در این شهر مانند من کسی یتیم و اسیر می‌باشد؟ مگر اینها ما را مسلمان نمی‌دانند که آب و نان به ما نمی‌دهند؟هنگامی که حضرت زینب س) پس از اسارت به مدینه باز گشت، زنهای مدینه برای عرض تسلیت نزد زینب س) آمدند، زینب س) حوادث جانسوز کربلاء کوفه و شام را برای آنها بیان می‌کرد و آنها می‌گریستند، تا اینکه به یاد رقیه افتاد و فرمود: اما مصیبت وفات رقیه در خرابه شام کمرم را خم و موهایم را سفید کرد.(۸)

کادرسازی امام سجاد(ع)، سیاستی مدبرانه

کادرسازی امام سجاد(ع)، سیاستی مدبرانه

رضا وطن دوست- پژوهشگر اشاره: دوره امامت امام سجاد(ع) دوره ای خاص و منحصر به فرد بود، زیرا در آن زمان ، شرایط به لحاظ وجود برخی مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، به گونه ای رقم خورده بود که آن دوره را از دوره دیگر امامان معصوم متمایز کرده بود؛ بدیهی است که این شرایط مدیریتی ممتاز و متمایز از دیگر دوره ها می طلبید.در این مجال به مناسبت سالروز شهادت آن امام بزرگوار، نخست به گوشه ای از این ویژگی ها می پردازیم و سپس به نوع مدیریت آن حضرت به اقتضای شرایط زمانه اشاره می کنیم.هر یک از امامان معصوم با توجه به وجود شرایط زمانی و موقعیت اجتماعی، وظایف خاص به خود داشتند. آن چه ائمه را ملزم به این وظایف می کرد، منصب امامت بود که از سوی خداوند بزرگ به آنان تفویض شده بود، براساس همین

عهد الهی بود که آنان یک لحظه در انجام وظایف خود کوتاهی نکردند.گاهی موقعیت و شرایط حاکم بر آن زمان اقتضا می کرد که امامی مانند حضرت علی(ع)، در عین حال که در مواجهه با لغزش های زمامداران ساکت نبود و در اجرای حدود الهی چشم پوشی نداشت، در حفظ وحدت بکوشد و برای رسیدن به این هدف، با مخالفان خود کنار بیاید و گاهی شرایط به گونه ای بود که امامی دیگر مانند امام حسن(ع) افزون بر تاکید بر سیره پدر و جدش، با تدبیر مدبرانه، از وقوع اختلاف شدید و درگیری های نظامی با سپاه معاویه که جامعه اسلامی را تهدید می کرد و جان مسلمانان و صحابه را به خطر می انداخت، جلوگیری کند.هرچند امام حسین(ع) در بخش اعظم دوره امامت خود، در موقعیتی مانند دوره پدر و برادرش قرار داشت اما این موقعیت در زمان حاکمیت یزید به گونه ای رقم خورد که اگر آن حضرت در آن شرایط ساکت می نشست، شیوه زاده معاویه که همراه با میگساری و انواع فجور بود، جایگزین سیره نبوی و پدرش علی می شد. از این جهت، وظیفه الهی آن حضرت ایجاب می کرد تا برای احیای سنت پیامبر اکرم، موضعی دیگر اتخاذ کند و به شیوه یزید و خاندان اموی که برخلاف سنت نبوی بود، خط بطلان بکشد و به اسلام روحی تازه و حیاتی ابدی ببخشد و آن را از انفعال در برابر بد مسلکی های دیگر حکام بعدی حفظ کند.پس از شهادت امام حسین و عهده دار شدن امامت توسط امام سجاد(ع)، دوره ای جدید برای اسلام، امامت و امت اسلامی پیش آمد که در تاریخ اسلام و در طول دوران ۲۵۰ ساله امامت، سخت ترین و بدترین دوره رقم خورده است. توجه دادن به برخی از شرایط حاد و حاکم بر آن دوره، این ادعا را آفتابی می کند.۱)تحریف عقایدیکی از تلاش های ناشایست حکام بنی امیه، تحریف عقاید مردم بود. آنان پس از شهادت امام حسین(ع) ، تلاش زیادی کردند تا مسئله خلافت را اصل و بر هر چیزی وحتی بر نبوت مقدم بدانند. آنان برای اثبات این حقیقت تلخ، کوشیدند نقش نبوت را تا حد نامه رسانی تنزل دهند و به مردم بقبولانند که پس از رحلت پیامبر اکرم(ص)دوره نبوت سپری شده است و اکنون که دوران خلافت است، این خلیفه است که تصمیم می گیرد و آن گونه که او صلاح بداند، جامعه اسلامی را مدیریت می کند.یکی دیگر از موارد تحریف عقاید که خاندان بنی امیه به آن دامن زدند، ترویج عقیده جبرگرایی در میان مردم بود تا بدین وسیله کارهای زشت و حاکمیت خود را منتسب به خدا بدانند و به مردم بقبولانند، این که آنان بر دشمن خود فایق آمده و قدرت را در دست دارند، مطابق با مشیت و خواست خداست و از این کار، برای سکوت مردم و پذیرش خلافت نتیجه گرفته و می گفتند: هرکس با خلافت این خاندان اموی مخالفت کند، در حقیقت با خدا و مشیت او مخالفت کرده است.۲) حاکمیت استبدادخاندان بنی امیه، پس از پیروزی در حادثه کربلا، آن چنان مغرور قدرت شدند که بی درنگ هر صدایی را که به مخالفت بلند می شد خفه و هر مخالفی را سخت مجازات می کردند و از پا در می آوردند. نمونه زیر ازجمله این حقیقت تلخ است که می گویند: آن گاه که مردی از پای سخنان عبدالملک مروان، به پاخاست و به سخنان سخیف او اعتراض کرد، او بی درنگ دستور داد تا وی را از مجلس بیرون ببرند اعدامش کنند و سپس برای تهدید و عبرت دیگران، با تمام غرور گفت: هیچ کس حق امر و نهی مرا ندارد و هرکس با من مخالفت کند و حتی به تقوای الهی وادارم کند گردنش را خواهم زد«لایامرنی احد بتقوی الله الا ضربت عنقه».۳)وجود علمای درباریهرچند حکام بنی امیه، بر مسند قدرت تکیه داشتند و به هیچ کس اجازه مخالفت نمی دادند و هر مخالفی را ظالمانه سرکوب می کردند، اما به این حقیقت که اعتبار چندانی درمیان توده مردم ندارند واقف بودند، از این رو برای پیام دادن به مردم و همراه کردن آنان با سیاست های شیطانی خود، از وجود برخی علمای سوء همچون زهری ها پل می ساختند و برای سکوت و متقاعد کردن مردم، از وجود این علمای دنیازده و خودفروخته استفاده ابزاری می کردند و با مردم رابطه برقرار می کردند و پیام می دادند.۴)گسترش ارتداد و تردیدپس از حادثه تلخ کربلا شرایطی حاد پیش آمد که بسیاری از مردم حتی پیروان امامت، در امامت و اعتقادات حقه خود دچار نوعی تردید شدند و با خود می گفتند: اگر راه امام حسین(ع) حق بود و امامت او به تایید خدا بود، خداوند وی را در برابر دشمنش یاری می کرد، برخی آن چنان تحت تاثیر تبلیغات خاندان بنی امیه و پیامدهای حادثه کربلا واقع شدند که حتی دچار نوعی ارتداد شدند، این که در برخی تواریخ آمده است که اکثر مردم به جز چند

نفر مرتد شدند مخصوص این زمان است.۵)عدم وجود امنیتیکی از مشکلاتی که بر سر راه امام سجاد و اهداف مقدس آن حضرت بود، عدم وجود امنیت در جامعه و تهدید آن حضرت از سوی ماموران حکومتی بود، وقتی شرایط به گونه ای رقم خورده است که حادثه کربلا به وجود می آید و امام حسین(ع) که در باور همه، فرزند پیامبر اکرم(ص) است، به شهادت می رسد و آب از آب تکان نمی خورد، آیا در این شرایط امام سجاد(ع) می تواند به راحتی در جامعه و درمیان مردم رفت و آمد کند و به خوبی از عهده وظایف خویش برآید؟کادرسازی توسط امام سجادبعد از حادثه تلخ کربلا، امر مقدس امامت بر عهده امام سجاد نهاده شد و مسئولیتی بس سنگین متوجه او شد اما وجود انبوه مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در درون جامعه اسلامی، بر سر راه آن حضرت وجود داشت که وی را از انجام وظایف محوله باز می داشت، زیرا که نه زمینه ای برای حضور آن حضرت در میان مردم فراهم بود و نه شرایطی برای قیام وی علیه امویان آماده بود. این جا بود که آن حضرت با تدبیری الهی و فطانتی که ویژه این خاندان است، اقدام به کادرسازی و ساختن نیرو کرد که موارد زیر نمونه هایی از این سیاست مدبرانه امام است.الف: تربیت فرزندانشرایط زمانه که امام سجاد(ع)را وادار به عزلت و خانه نشینی کرده بود و مانع از حضور او در میان مردم بود، امام را بر آن داشت تا در طول دوران ۳۵ ساله امامت خود، به تربیت فرزندانش در حوزه های مختلف علمی، فرهنگی، سیاسی و نظامی بپردازد، بخشی از اهداف آن حضرت در تربیت فرزندانش، در وجود امام محمد باقر (ع) تجلی یافت، موفقیت امام سجاد(ع)در این باره همین بس که گفته شده است: بنیان گذار فقه شیعه امام باقر(ع) است و فرزندش امام صادق(ع) مکتب فقهی وی را تکمیل کرد و بخشی از اهداف مقدس آن امام در این باره، در وجود فرزند دیگرش زید که مردی جسور و باغیرت بود تبلور یافت، او که افسری شجاع و سربازی جان بر کف بود آن چنان در عرصه نظامی ظاهر گشت که لرزه به اندام حکام جور انداخت و سرانجام در زمان حکومت هشام بن عبدالملك در یك درگیری جانانه با حاکم کوفه به افتخار شهادت نایل آمد.ب: تربیت شاگردانیکی از سیاست های امام سجاد در نیروسازی، تربیت شاگردانی زبردست هم چون: ابوحمزه ثمالی، یحی بن ام طویل، مفضل بن عمر، محمد بن مسلم و امثال آن ها بود، آن حضرت با این سیاست خردمندانه خود توانست از وجود این شاگردان که هر کدام نقشی جانانه در میان مردم و شهرهای دور و نزدیك ایفا کردند استفاده کند و پیام خود را ، به عمق اجتماع و گوش مخالفان وموافقان برساند.ج: تربیت بردگان و آزاد کردن آنانیکی دیگر از سیاست های امام سجاد(ع) در خصوص کادرسازی، خرید بردگان و آزاد کردن آنان پس از تربیت کافی آنان بود، آنان که در محضر آن امام دوره می دیدند و تربیت لازم را در ابعاد مختلف به کمال می رساندند، پس از آزاد شدن، به دیار خود می رفتند و مانند بلندگو صدای آن امام را به گوش شیفتگان حق در اقصی نقاط عالم می رساندند.در این جا که سخن از آزادی بردگان توسط آن امام به میان آمد، شایسته است به چگونگی تربیت بردگان توسط آن حضرت و به چند ویژگی در این باره اشاره کنیم.۱ .آن امام برای رسیدن به هدف مقدس خود، بردگانی فراوان می خرید و آنان را پس از یک سال آزاد می کرد.۲ .آن حضرت مانند دیگران با بردگان خود برخورد نمی کرد، بلکه آنان را فرزند خود می دانست و همواره آنان را «یابنی» صدا می زد.۳ .هرگز در هنگام صرف غذا سفره خویش را جدا و دور از بردگان پهن نمی کرد بلکه با آنان بر یك سفره حاضر می شد و با آنان غذا تناول می کرد.۴ .امام همواره برای بردگان خود احترام قائل بود و شخصیت آنان را تکریم می کرد، از این رو اگر آنان دچار نوعی خطا و لغزش می شدند هرگز آنان را به گناهشان تنبیه نمی کرد.۵ .رویه امام این بود آن گاه که بردگان خویش را آزاد می کرد، نخست لوازم اولیه زندگی را برای آنان فراهم می آورد و سپس آنان را آزاد می کرد.۶ .امام که همواره آزادی بردگانش را در دستور کار خود داشت، تنها در مناسبت های مذهبی به این کار اقدام می کرد، گاهی برخی را در شب عید فطر آزاد می کرد و گاهی برخی را با خود در سفر زیارت خانه خدا همراه می ساخت و برای انجام مناسك حج محرم می کرد و آن گاه که در شب عید قربان،دستور حرکت به مشعرالحرام می داد، برخی را در راه خدا آزاد می کرد.

http://www.khorasannews.com/news.aspx?۰۷_۱۷۴۶۰_۱۲_۳۵۱۴.XML

مدیریت مساجد

مجیدرضاطیرانی- محسن پیشقدم

مقدمه: انسان همیشه درطول تاریخ برای کسب معرفت وشناخت خدا همواره ازدومنبع بهره برده است یکی وحی وحجت ظاهری است که خداوند به واسطه پیامبران وازطرق کتب آسمانی انسان راباحقایق پیدا ونهان آشنا کرده است ومنبع دیگرعقل وحجت باطنی است که آدمی ازراه دقت درپدیده های طبیعی وتلاش فکری وتجربی به کسب معرفت ودانش نائل شده است براین اساس پیامبران نقش اساسی هدایت انسان رابرعهده داشته اند واین هدایت وروشنگری به گونه ها ی مختلف استوار گشته است که اساس دین مقدس اسلام برتوحید ویگانه پرستی بنیان نهاده شده است ودرهمه دستورات اعتقادی ،اخلاقی وعملی آن توحید تجلی یافته است به همین جهت مساجد بعنوان جایگاه ارتباط وانس خداوند ارزش والایی یافته است ودرابعاد وشئون مختلف زندگی امت اسلامی نقش آفرین گشته است ومسجد اصلی ترین پایگاه دین،اخلاق ومعنویت وبرترین مکان تقویت ایمان وعالی ترین مرکز کسب آگاهی وبصیرت ووالاترین کانون احیاو تقویت اندیشه وفرهنگ ناب اسلامی ومقدس ترین مکان تربیت وپرورش انسان های وارسته گشته است ومسجد رامی توان ازمنظرهای مختلف مورد توجه وبررسی قرارداد ولی ازدید مدیریتی که موردنظرماست مسجد مجموعه ای مقدس وکانونی چند منظوره وگستردگی بسیار زیاد وعمومیتی فراگیر دارد که تک تک آحاد امت اسلامی راباتنوع وتفاوت بسیار زیاد به خود جلب نموده است وبرای مدیریت یک مرکزومجموعه ای بدین گستردگی باید نخست اهداف ماموریت وکارکردهای آن رابخوبی شناخت وبراساس آن اهداف به تدوین برنامه های هدف مند واجرایی پرداخت وازتمامی ظرفیت های مساجد بهره برداری نمود تااهداف اصلی و اصیل آن مرکز که همانا خواست خدا ورسولش می باشد تحقق یابد انشاا... طیرانی– پیشقدمتاریخچه دانش مدیریت انسان از اولین روزهای خلقت خود، بااداره امورفردی وگروهی سروکارداشته است وبامعنا ومفهوم مدیریت همراه بوده است گفته شده که برای اولین بار مردم چین بود که درحدود ۱۱۰۰ سال قبل از میلاد مسیح ، به صورت سازمان یافته ، چهار وظیفه مدیریتی یعنی برنامه ریزی ، سازماندهی ، رهبری وکنترل را تجربه کرده اند بعداز آنان ایرانیان ، مدیریت راباتجربیات ونگرش ها ی خود آزمودند.درحدود سال های ۳۵۰ تا ۴۵۰ قبل از میلاد، یونانیان مدیریت را به عنوان یک هنر متمایز، تشخیص داده ورویکردی علمی را برای آن ابداع نمودند ودرآغاز قرن بیستم ، مدیریت به عنوان یک رشته علمی ، تخصصی ودانشگاهی به صورت رسمی مطرح شدواز آن پس تاکنون ، تحول وتکامل بسیار ودرخور توجهی یافته است .پس از انقلاب صنعتی درغرب وایجاد کارگاه های بی شمار وتوسعه ورشد کارخانه های عظیم تولیدی ، همچنین باتولد سازمانهای جدیداجتماعی ، نقش مدیریت درافزایش بهره وری باعث شد مباحث مربوط به مدیریت اهمیت بیشتری یابدوپژوهشهای گسترده ای در مورد آن انجام پذیرد وبدین صورت نظریه های متفاوتی پیرامون مدیریت طرح ودرمقام عمل ، به اجراگذاشته شد.دردوران معاصر نیز «مدیریت » ونقش آن دربهبود ونتایج حاصله از هر تلاش وکوشش ، مورد توجه بیشتر وویژه ای قرارگرفته است وهم اینک مدیریت به مثابهٔ یک علم وفن درردیف سایر علوم بشری به خوبی درخشید ه است وهمه ساله نظریات جدیدتری درمسایل مختلف این فن ، درسطح جهان مطرح ، بررسی ونقدمی گردد.ضرورت واهمیت فراگیری علم مدیریت از دیرباز نقش واهمیت مدیریت درپیشترفت امور ونیل به اهداف روشن بوده است ، امااینک درسایه ی پیشرفتهای علمی وصنعتی ،این واقعیت برای همکاران روشنترشده است .باعنایت به سیره وتوصیه های پیامبر وامامان معصوم که امورفرهنگی ، تعلیم وتربیت ، مسایل سیاسی واجرایی ، اجتماعی وحتی اقتصادی همه وهمه بایدبه گونه ای سازماندهی ومدیریت شوند که بشررا به هدف آفرینش نزدیکتر سازند وزمینه ی خودشناسی ، خداشناسی ، وحرکت درمدار رضای خداوند را برای انسان فراهم آورند ، مدیریت یک تکلیف ومسئولیت دینی است ، براساس روایاتی که از پیامبر نقل شد ه اگر سه نفردرجایی باهم زندگی می کنند ویاباهم برای انجام کاری مسافرت می کنند بایدیکی

ازمیان خودرابه عنوان مسئول بر گزینند.پژوهش ها نشان داده است که مدیریت با برنامه ریزی ، نظارت ، کنترل وسایر فعالیت های دیگر ، منابع مختلف را درجهت هدف به حرکت در می آورد، بدین رواگر مدیریت منطقی ودرست ، برجهت دهی وبه کارگیری مناسب امکانات ونیروها حاکم نباشد ، همه یا بخش عمده ای ازمنابع هدر می رودودرواقع ، تنها با مدیریت صحیح است که سازماندهی ، هماهنگی وهمکاری ، نقش فزاینده ای به خودمی گیرید.برخی مدیریت رایک خصوصیت ذاتی وعده ای آن رایک علم ودانش نظری وبعضی آن رامهارت علمی وهنری دانسته اند وپاره ای ازافراد ، آن را نوعی عمل دانسته اند که انجام دادنی است نه صرفاً دانستنی ، وبرخی آن را یک روش عمل دانسته اند که انجام دادنی است نه صرفاً دانستنی ، وبرخی آن را یک روش برای نیل به مقصود می دانند ، ولی به نظرمی رسد، مدیریت هم دانش است هم مهارت وهنر ، هم علم است وهم عمل وهم روش ، هم آموختنی ودانستنی است هم انجام دادنی به هرحال آنچه مسلم است ، حتی اگر مدیریت یک غریزه ، خصوصیت وتوانایی ذاتی نیز باشد می توان ومی باید ، آن را با آموزش های علمی وتمرین های علمی لازم ، افزایش داد.مدیریت همچون دانش های دیگر ، دارای اصول وروش هایی است که فراگیری وبه کاربستن آن ، مدیررا درانجام مسئولیت صحیح خویش یاری خواهدنمود.باعنایت به ماموریت ، اهداف ومسئولیت های والا ، ابعاد وکارکردهای مختلف وگوناگون مسجدکه آن رابه صورت مرکزی چند منظوره درآورده است ، مدیریت مسجد کارساده وآسانی نیست ونیاز به آشنایی بااصول ، مبانی روش وتکنیک های مدیریت دارد.بعلاوه اکنون درعصرنیاز وبازگشت بشربه سوی معنویت وباتوجه به دوران توسعه وسازندگی کشورمان به عنوان ام القرا والگوی جهان اسلام ،باعنایت به لزوم روزافزون شدن نقش مساجد درهدایت امت اسلامی ، باید کارکردهای مساجدبامدیریتی آگاه ، بصیر، شجاع ، وآشنا به ابزار وتکنیک های مدیریت ، احیا شده وباجاذبه های معنوی وبه کارگیری روشهای علمی ، هدایتگر نسل جوان وآیندگان باشند .تعریف وشناخت واژه مدیریتلغت شناسان واژه «مدیریت » راصفت فاعلی برگرفته ازمصدروبن «اداره =قوام ،نظام ، وتولیت ورهبری کردن» وبه معنای کسی که کاری رااداره می کند، اداره کننده کاری یا موسسه ای ،گرداننده وچرخاننده دانسته اند .دراصطلاح برای مدیریت تعاریف گوناگونی ارایه شده است که به برخی از آنها اشاره می گردد:۱-مدیریت ، یعنی اداره کردن امور یک سازمان۲- مدیریت ،یعنی هنرانجام اموربه وسیله دیگران ۳- مدیریت ، علم وهنرهماهنگی کوششها ومساعی اعضای یک سازمان واستفاده ازمنابع،برای نیل به اهداف معین می باشد.۴- مدیریت ،یعنی انجام وظایف برنامه ریزی ، سازماندهی ، هماهنگی ، ارتباط وهدایت.۵- مدیریت ، یعنی انجام وظایف وایفای نقش های رهبری سازمان ، منبع اطلاعاتی وعامل تصمیم گیری وروابط باسایرسازمان ها.۶- مدیریت ، یعنی فرایند برنامه ریزی ، سازماندهی ، نظارت وکنترل ، انگیزش ، ارتباطات ، هدایت وتصمیم گیری که هماهنگی ونیل به هدف ها رامیسرمی سازدومدیران برای انجام وظایف خود، آن رادنبال می کنند.۷- مدیریت ، فرآیند کارکردن با دیگران وازطریق دیگران واستفاده کارآمد ازمنابع محدود برای تحقق اثربخش اهداف سازمان است.۸- مدیریت ، هماهنگی همه منابع وامکانات ازطریق فرآیندهای برنامه ریزی ، سازماندهی، هدایت وکنترل است به طوری که اهداف تعیین شده تحقق یابد.۹- مدیریت ،فرآیند اجتماعی ،برنامه ریزی ، سازماندهی ، کارگزینی ،هدایت ،هماهنگی وکنترل درراستای تعیین وفایق شدن به اهداف سازمانی دریک محیط پویا می باشد.گفتنی است تعریف های بسیاردیگری نیزازمدیریت ارایه شده است که برای رعایت اختصار از آوردن همه آنها صرف نظر می شود.همانطورکه درتعاریف فوق ملاحظه فرمودید، برای یک مدیرهمواره ماموریت واهداف مشخصی مطرح است که بایدبرای نیل به آنها ، نیروی انسانی ، امکانات وتجهیزات موجودراباحداکثر سرعت ممکن از بهترین وکوتاهترین راه ، منسجم ورهبری نمایدبدینسان مدیریت یعنی : «اداره نمودن یک مجموعه از طریق برنامه ریزی وسازماندهی نیروی انسانی ، امکانات وتجهیزات موجودبرای رسیدن به اهداف معین»آری تعاریف فوق برخلاف ظاهر گوناگون خود ، مدیریت راسامان داده امورمربوط به پرسنل ،تجهیزات ،تسهیلات، وبه عبارت دیگرمهندسی نیروی انسانی وتجهیزات وقراردادن هریک ازکارکنان درجایگاه خودوکاربردتجهیزات درجای خودبرای دستیابی به اهداف معین

شناسانده اند.همانطورکه می دانیدهرسازمان دارای دونوع نیروی انسانی است:۱- نیروهای ستادی یا نیروهای برنامه ریزی ؛۲- نیروهای صفی یا عوامل اجرایی .همچنین هرسازمان دارای امکانات وتجهیزات واموال وسرمایه های مختلفی است که مدیربایدباشناخت وارزیابی صحیح ازتوانایی های افراد، آنان رادرپست های سازمانی متناسب ، به کارگیرد وامکانات ، تجهیزات وتسهیلات رامتناسب بااهداف سازمان، درمحل وجایگاه مناسب ولازم خودقرارداده وصرف نماید.براین اساس ، مدیریت ،نوعی علم ، فن ،هنروتوانایی است که برا ی نیل به اهداف سازمانی ، افرادوامکانات راباظریفت کامل وباسرعت هرچه بیشتر، سازماندهی وبسیج نموده ، به کارگیرد.مدیریت اسلامیمدیریت درفرهنگ های مختلف ،ازهدف انگیزه ، اصول ، شرایط وروش های یکسانی برخوردارنیست ،بلکه دربستر اندیشه وفرهنگ های گوناگون دیدگاه های مدیریتی ، تفاوتهای اساسی بایکدیگر پیدامیکنند.پیروزی انقلاب اسلامی درایران ،ایده ی «مدیریت اسلامی » علاوه براستفاده ازدانش ، ابزاروتکنیک های علمی مدیریت ، نکات جدیدی همچون بصیرت وبینش الهی ، سلوک اخلاقی ومعنوی ، درنظرگرفتن اهداف والای انسانی ، مدنظرقراردادن جهت گیری های کلی وشیوه های اجرایی خاصی رادربرابر مدیران قرارمیدهد تاباااستفاده از آن بتوانندباقلبی سلیم ، عزمی راسخ تخصص علمی وتعهد مکتبی ، به شرف خدمت به جامعه ی اسلامی نایل گردند وبه مقام والای رضایت وقرب حق تعالی دست یابند.ایده ی مدیریت اسلامی از چشمه سار زلال قرآن کریم ، نهج البلاغه وسنت وسیره ی پیامبر وامام معصوم خوشه برمی گیردودر نظام ارزشی مکتب حیات بخش اسلام ، رشد وبالندگی می یابد.گفتنی است آیات قرآن ،سنت وسیره ، سرشارازمطالب فراوانی پیرامون اهداف ، انگیزه ،شرایط مدیران ، اصول وشیوه های مدیریت است که می بایدآنها رااستخراج ،تدوین وارایه نمود.به همین جهت افزون برتعاریف عمومی که درباره مدیریت ارایه شده است، برخی « مدیریت اسلامی » راگونه ای خاص از مدیریت دانسته ، ومدیریت اسلامی رابه شکل های زیرتعریف کرده اند:۱-مدیریت هنر وعلم به کارگیری صحیح افرادوامکانات درجهت وصول به اهداف سازمانی است به نحوی که باموازین شرع مغایریت نداشته باشد.۲- فعالیتی که زمینه ی رشد انسان به سوی الله رافراهم نماید ومطابق کتاب وسنت وسیره وروش پیامبر وامامان معصوم وعلوم وفنون وتجارب بشری جهت رسیدن به اهداف یک نظام یا سازمان درابعادمختلف ، همانند یک محور ومدار وقطب عمل کند، مدیریت اسلامی است.دراین تعریف که اهداف الهی ، سیاست کاربرد نیروی انسانی ، همچنین جهت گیری فعالیت های سازمانی ونقش مدیر درنیل به اهداف باتوجه به مبانی اسلامی مشخص شده است اصلی ترین جهت گیری کلی مدیریت ، تلاش وحرکت براساس هدف خلقت وعلت آفرینش جهان وانسان یعنی زمینه سازی برای حرکت به سوی الله معرفی شده است وبرانطباق شیوه های مدیریتی با آموزه های قرآن کریم وسیره وسنت معصومین وتجارب علمی وتکنیک های فنی بشری به عنوان یک ضرورت رهگشا تاکیدشده است ومدیر به عنوان مدار ومحور هرحرکت صحیح ، منظم وسازمان یافته شناخته شده است .به همین جهت جهان هستی وبه ویژه کره ی زمین به عنوان جایگاه ارتباط وانس انسان با خداوند ، ارزشی والا یافته است ومی بایست با مدیریتی شایسته ، همه ابعاد مختلف زندگی فردی واجتماعی انسان از ارتباط وپیوند عمیق با حضرت حق برخوردار گرددوامور به گونه ای سازمان یابدکه انسان بتواند به سیر الی الله بپردازد وبه وصال حق ومقام قرب نایل گرددبراین اساس مدیریت اسلامی دارای اصول ومبانی خاصی به شرح ذیل است:اصل خدامحوری ، اصل ارزش مداری ، اصل توکل بر خدا، اصل خودسازی ، اصل کسب ورضایت خداوند، اصل ادای تکلیف ، اصل آخرت گرایی ، اصل ولایت مداری ، اصل عدالت ورزی ، اصل خیرخواهی ، اصل حفظ حرمت وکرامت انسانی ، اصل حفظ واستفاده درست از بیت المال ، اصل رعایت حقوق دیگران ، اصل توجه به محرومین ، اصل حخفظ عزت نفس ، اصل اعتمادبه نفس ، اصل تواضع وفروتنی ، اصل صداقت وراستی ، اصل انطباق گفتار وعمل اصل ساده زیستی ، اصل وفاداری ، اصل امانت داری ، اصل رازداری ،مسجدازدیدگاه قرآن واحادیث اهل البیت۱-اهمیت وفضیلت مسجداز دیدگاه قرآن سنت وسیره ی ائمه معصومین (ع)۱- مساجد ، خانه های خدادر روی زمین:ان فی التوراه مکتوبا : ان بیوتی فی الارض المساجد ،فطوبی لمن تطهرفی بیته ثم زاربی فی بیتی وحق علی المزور ان

یکرم الزائر«خداوندمتعال می فرماید: درتورات نوشته شده است که : مسجدها خانه های من درزمینند، خوشابرای کسی که خودرا در خانه اش پاک وتمییزکند وسپس درخانه ی من به زیارتم بیایدوحق زائر این است که میزبان اورا محترم شمارد»امام صادق (ع) دربیان فلسفه تعظیم مساجدمی فرماید:«انما امر بتعظیم المساجد لانها بیوت الله فی الارض»همانا به تعظیم وبزرگداشت مساجد امرشده است، زیرا مساجد خانه های خدادرروی زمین هستند»۲- مساجد ،ستارگان زمین :«درحدیث قدسی آمده است»:الاان بیوتی فی الارض المساجد ، تصنی لاهل السما کما تضی النجوم لاهل الارض».«همانا مساجد خانه های من درروی زمینند همانگونه که ستارگان برای اهل زمین می درخشند مساجد نیزبرای اهل آسمان درخشش دارند» ۳- «بیوتی فی الارض المساجد تضی لا هل السماکما تضی النجوم لاهل الارض الا طوبی لمن کانت المساجد بیوته الاطوبی لمن توضا فی بیته ثم زارنی فی بیتی »«خانه های من درروی زمین مساجدند همانگونه که ستارگان برای اهل زمین می درخشندمساجد نیز برای اهل آسمان می درخشند خوشا برای کسانی که مساجد راهمچون خانه خود فرض کنند خوشا برای کسانی که درخانه هایشان وضوسازند سپس مرادرخانه ام زیارت کنند»۴- مساجد ، بهترین مکان:«قال رسول الله (ص) خیر البقاع المساجد»«بهترین مکانها مساجدند»«رسول خدا(ص) به جبرئیل فرمود: یا جبرئیل ای البقاع احب الی الله عز وجل ؟ قال : المساجد».«ای جبرئیل بهترین ومحبوبترین مکان نزد خداوند چه مکانی است ؟ جبرئیل گفت : مساجد»۵- مساجد ، جایگاه پیامبران :درروایات آمده است » المساجد مجالس الانبیاء» . (مساجدجایگاه پیامبران است)۶- مساجد ، خانه های متقین :« قال رسول الله(ص) : المساجد بیوت المتقین »« مساجد ، خانه های متقین وپرهیزکاران است » مساجد، پایگاه مومنین :«قال رسول الله(ص) : ان المومن مجلسه مسجده »«رسول گرامی (ص) اسلام فرمود: مجلس مومن مسجداست ».درحدیث دیگر ی رسول گرامی(ص) اسلام فرموده است: «المسجد بیت کل مومن».« مسجد خانه ی هرانسان مومن است»۷- مساجد : بستان بهشتی :« قال رسول الله (ص) ریاض الجنه المساجد»«مسجد ها ، باغها وبستانهای بهشتی اند»۸- بقامساجد درقیامت:« قال رسول الله (ص) تذهب الارضون کلها یوم القیامه الا المساجد فانها تنضم بعضها ال بعض »« در روز قیامت همه زمین ها از بین می روند مگر مساجد که پیوند به هم باقی می مانند»۹- مساجد درردیف قرآن وعترت:«قال رسول الله (ص) من احب الله فلیحبتی ومن احبتی فلیحب عترتی انی تارک فیکم الثقلین « کتاب الله وعترتی ومن احب عترتی فلیحب القرآن ومن احب القرآن فلیحب المساجد فانها افنیه الله وابنیته اذن فی رفعها وبارک فیها »«هر کس خدا رادوست داشته باشد، بایدمرادوست بداردوهر کس مرادوست بدارد عترت وخاندان مرابایددوست بدارد، من کتاب قران وعترتم را درمیان شما باقی گذاشتم وهر کس خاندان مرادوست بدارد بایدقرآن را دوست بداردوهر کس قرآن را دوست دارد بایدمساجد را دوست بداردزیرا مساجد بناهای الهی هستند که خداوند اذن داده که بلند ومرتفع گردند ودارای خیر وبرکت باشند ».۱۰ – مساجد ، انوارالهی :قال رسول الله (ص) المساجدانوارالله « مسجد ها نورالهی هستند»۱۱- مساجد ، بازارآخرت :« قال رسول الله(ص) : المساجد سوق من اسواق الاخره قراها المغفره و تحفتها الجنه ».« مساجد بازاری از بازارهای آخرتند : آمرزش وبخشش از وسایل پذیرایی درآنها است وتحفه وهدیه ی آنها بهشت است».۱۲ – فلسفه ی تعظیم مساجد:قال امام الصادق(ع) : اتدری یایونس لم عظم الله تعالی حق المساجد وانزل هذه الایه، « کانت الیهود والنصاری اذا دخلوا کنا ئسهم اشرکوا بالله تعالی فامرالله سبحانه نبیه ان یوحد الله تعالی فیها ویعبده»امام صادق (ع): «ای یونس آیا میدانی که چرا خداوند حق مساجد رابزرگ داشته است؟ وآیه « مساجد از آن خداست پس هیچ کس را با خدا نخوانید» را نازل فرموده است؟زیرایهود ونصاری وقتی که داخل کلیساهای خودمی شدند به خداوند سبحان شرک می ورزیدند پس خداوند سبحان به پیامبرش فرمودکه درمساجد خداوند متعال را به یگانگی ویکتایی بخوانند وتنها اورا پرستش کنند».۱- اهمیت بنای مسجدپاداش ویژه بانیان مسجد درقیامت:« قال رسول الله (ص) : من بنی مسجدا ولو کمقحص قطا ه بنی الله له بیتا فی الجنه »« هر کس مسجدی بناکند اگر چه به اندازه ی لانه ی مرغی باشدخداوند متعال از برای اوخانه ای دربهشت بنا کند ».امام صادق (ع) نیز فرمود: من بنی مسجد ا بنی الله له بیتا فی الجنه »« هر کس مسجدی بنا کند خدای متعالی برای او خانه ای دربهشت

بناکند»رسول خدا (ص) درحدیث دیگر ی ، می فرماید: من بنی لله مسجدا بنی الله له قصرا فی الجنه «هر کس برای خدا مسجدی بسازدخداوند متعال برایش قصری دربهشت بنا کند»با زآن حضرت درکلامی دیگر پاداش ویژه بناکنندگان مسجد فرموده است:من بنی مسجد ا فی الدنیا اعطا الله لکل شبرمنه اوبلکل دراع منه مسیره اربعین الف عام مدینه من ذهب وقصه ودر ویاقوت وزمرد وزبرجد ولولو»«هر کس دردنیامسجدی بناکند خداوند دربرابر هر وجب یا هر ذراع آن مسیرچهل هزار سال شهراز طلا نقره در یا قوت زمرد وزبرجدومرواریدبه اوعطا فرماید»۲- بنا کنندگان مساجد مانع نزول عذاب الهی :قال الصادق(ص) ان الله اذراداان یصیب اهل الارض بعذاب قال : لولاالذین بتحابون فی ویعمرون مساجدی ویستغفرون بالاسحار لولاهم لانزلت عذابی» امام صادق (ص) : «چون خداوند متعالی خواسته باشد اهل یک آبادی را دراثر نافرمانی عذاب کند وببیندرمیان آنان سه تن مسلمان واقعی است خطاب فرماید« ای گناهکاران وکسانی که ازفرمانهای من سربرتافته اید اگر درمیان شما مومنانی نبودند که یکدیگر را دوست داشته باشندومساجد مراآبادکنند ودرسحر گاهان از خوف وخشیت من استغفار کنند عذابم رابر شما فرود می آوردم»۳- « آبادکنندگان خانه های خدا خانواده ی الهی هستند»مقام ومنزلت اهل مسجد۱- توجه ویژه خداوند به اهل مسجد درقیامت « قال رسول الله(ص) سبعه یظلهم الله فی ظله الا ظله : امام عادل وشاب نشا فی عباده الله عز وجل ورجل قلبه متعلق بالمسجد اذا خر ج منه حتی یعود الیه »« هفت گروه درقیامت موردتوجه ولطف خداوند متعال قرار میگیرند : امام عادل وجوانی که از عبادت خداوند عز وجل شاداب شود شخصی که وقتی از مسجد خارج شود تازمان برگشت توجه اش به مسجد باشد»۲- خانه بهشتی پاداش اهل مسجد:قال رسول الله(ص) :من کان القران خدیثه والمسجد بیته بنی الله تعالی له بیتا فی الجنه »«کسی که کلام وذکرش قرائت قرآن باشد ومسجد خانه اش خداوند متعال خانه ای دربهشت برایش مهیامی سازد»۳- اهل مسجد محبوبترین افرادنزدخداوند:« قال رسول الله(ص) خیر البقاع المساجد واحبهم الی الله اولهم دخولاً و آخروهم خروجا منها »« بهترین مکانها درروی زمین مساجد هستند ومحبوبترین افرادنزدخداوند کسی است که اول داخل مسجد شود ودیرتر از همه مسجد خارج گردد»۴- ضمانت خداوند از اهل مسجد :« قال رسول الله (ص) « من کانت المساجد بیته ضمن الله له بالروح والراحه والجواز علی الصراط»« هر کس مسجد خانه اش باشدخداوند آسایش وآرامش وعبوراز صراط را برای او ضمانت می کند.چارت تشکیلاتی مساجدزندگی انسانها ازآن جهت که یک زندگی اجتماعی است ، از واحدهای مختلفی تشکیل شده که ما،هر یک ازآنها را ارکانهای نظام اجتماعی می نامیم وهرسازمان ،مجموعه مرکبی است ازواحدهای جزئی که هریک عهده دار انجام کاری معین است.هریک ازسازمانهای اجتماعی ،چه کوچک وچه بزرگ ،چه ساده وچه پیچیده ،دارای اهداف وکارکردهاوسیستمی هستند که بوسیله آن،اجتماع بشری را به چرخش درآورده ویکی ازنیازهای جامعه را برآورده می سازند.به دیگر سخن درهرجامعه برای انجام وظایف خاصی ورسیدن به اهداف معینی یک سازمان بوجود می آید این سازمان برای انجام مسئولیت خویش،دارای سیستم وکارکرد مخصوص به خود می باشد.ودرجامعه اسلامی،هرمسجد یک سازمان منسجم معنوی است.و دارای اهداف ،کارکرد وسیستمی مخصوص به خود می باشد.وباید به شکل صحیح مدیریت شود تابتواند نقش اصلی خود رابخوبی ایفانماید. مسجدتشکیلات وسازمانی ،الهی ومردمی است که بامدیریت معنوی ونفوذ کلمه امام جماعت وباحضور توده مردم،سازماندهی می شود.به همین جهت ارتباط بین مدیر آن باکاگزاران ونمازگزاران- اداری،خشک، بی روح ورسمی نیست والبته نباید باشد. بلکه عامل اصلی پذیرش مسئولیت وحضورنمازگزاران،همچنین انسجام،نظم واجرای دقیق رهنمودهای امام جماعت ،انگیزه های معنوی است.ویژگی های منحصر به فرد مسجد،سازمان مسجد رابصورت یک سازمان خاص وویژه درآورده است.این سازمان همانند دیگر نهادهای اجتماعی به دلیل ضرورتهای زندگی جدید،ایجاد نشده است.بلکه ریشه درفطرت ونهاد خداجوی آدمی دارد وبه عنوان اولین مرکز اجتماعی سیاسی،ازصدر اسلام تا کنون درمیان امت اسلامی نقش مهم ومحوری،ایفانموده است.البته این ویژگی هاموجب نشده است تاسازمان وتشکیلات یکسانی درهمه جا شکل بگیرد بلکه به دلیل کارکرد های گوناگون مساجد،تشکیلاتی که فعلاً دراستانها

وشهرهای مختلف ایران وجهان موجود است شکل یکسانی ندارد.دراین فصل،سازمان مسجد و امام جماعت ،هیئت امناء ،خادم وپایگاه مقاومت بسیج به صورت پیشنهادی ارایه می گردد.این سازمان علاوه برساده بودن،حفظ قداست ومعنویت وتناسب با کارکرد،بااحتراز جدی از اداری شدن روابط درجهت نظم بخشیدن به امور ونهادینه ساختن مدیریت مساجد،تنظیم شده است.باعنایت به اهمیت ،حساسیت وجایگاه والای مسجد،تشکیل نهاد یاسازمان مساجد،تحت اشراف ونظارت مستقیم مقام ولایت ضرورت دارد.وضعیت موجود مساجد ازنظر ساخت وساز،امام جماعت،هیئت امناء،خادم،نظافت وبهداشت،برنامه های فرهنگی آموزشی،ازیک سووانجام کارهای موازی ازطرف دستگاه های اجرایی ونهادهای مختلف که هریک خود رامسئول اصلی امورمساجد می پندارند،وتوزیع نامناسب بودجه های تخصیصی از سوی دیگر،ضرورت تشکیل نهادیاسازمان مساجد راپیش ازپیش متجلی ساخته است.براین اساس پیشنهاد می شود کانونهای فرهنگی مساجد،وزارت ارشاد اسلامی،بخش مساجد سازمان اوقاف واموزخیریه ،قسمت مساجد سازمان تبلیغات اسلامی،ومرکزرسیدگی به امور مساجد در سازمان امورمساجد ادغام وانجام امورمربوط به مساجد ،متمرکز گردد.یکی ازوظایف نهادفوق،آن است که امام جماعت راگزینش نموده ومنصوب نماید.باعنایت به دیدگاه فوق،چارت تشکیلاتی ذیل تنظیم وبراساس آن،امام جماعت ،مدیریت مسجد رابرعهده دارد وهیئت امناء به عنوان شورای مشورتی ومسئول اموراجرایی مسجد،وظایف خویش را تحت اشراف ونظارت امام جماعت انجام می دهند.پایگاه بسیج اگرچه ازنظر سلسله مراتب فرماندهی بطور مستقیم زیرنظر نیروی مقاومت می باشد.ولی باید با هماهنگی کامل باامام جماعت عمل نماید ودربرابر امام جماعت بصورت غیرمستقیم مسئولیت دارد.خادم نیز بطور مستقیم دربرابر هیئت امناء وبصورت غیرمستقیم دربرابر امام جماعت مسئولیت خواهد داشت.براین اساس ،امام جماعت بااعمال مدیریت صحیح درمسجد و نظارت برحسن اجرای امور مختلف آن ،می بایست نقش خویش را بخوبی ایفا نماید.عدم توجه به نقش محوری امام جماعت یاوجود موانع دربرابر اعمال مدیریت وی،موجب ازهم گسستگی نظام مسجد وبه هم ریختگی امور آن خواهد شد.امام علی(علیه السلام) می فرمایند:افضل الناس فی المسجد الامام ثم الموذن ثم من علی یمین الامام .درمسجد،برترین امام است وبعد ازاو موذن ،سپس آن کسی که برسمت راست امام نماز می گذارد.«چارت تشکیلاتی مسجد» اصول وشیوه های مدیریت برمساجدمدیریت همچون دانش های دیگردارای اصول وروشهایی است که فراگیری وبه کاربستن آن ، مدیررادرانجام مسئولیت صحیح خویش یاری خواهد نمود.لذااصولی که می توان آنها رااز آیات ، روایات وسیره اهل بیت استفاده نمود ارائه می گرددامیدآنکه درارتقاء وتعالی بیشترمدیریت مساجدمفید باشد.اصل اول : شناخت وظایف واهداف : اولین وظیفه هرمدیرآن است که به طوردقیق ازحوزه مسئولیت وشرح وظایف واختیارات خویش آگاهی پیداکند ورسالت واهدافی که برای دست یابی به آنها ، باید تلاش وکوشش نماید به تفصیل بشناسد .شناخت اجمالی یادانستن کلیات برای اداره یک سازمان ، کفایت نمی کند . براین اساس ، مدیربایدباتسلط کامل ، برجزئیات ، اهداف ووظایف ، مسئولیت خود راشناخته وبابصیرت کامل عمل کند.امام صادق(علیه السلام) می فرماید:(العامل علی غیربصیره کالسائرعلی غیرالطریق لاتزیده سرعه السیرالابعدا)یعنی هرکس بدون بصیرت وآگاهی عمل کند مانند کسی است که بیراهه می رود هرچه شتاب کند ازهدف دورترمی شود . براین اساس امام جماعت بایدبررسالت خطیرونقش ووظیفه خویش کاملا واقف باشد . اصل دوم : جمع آوری اطلاعات وشناخت محیط: ازآنجاکه داشتن آمارواطلاعات لازم نقش مهمی دربرنامه ریزی تصمیم گیری وانتخاب روش مدیریت دارد دومین وظیفه یک مدیرآن است که آماروااطلاعات لازم راازمنابع مختلف جمع آوری نماید . مدیربایدازبودجه ، امکانات ، نیروی انسانی ، برنامه های اجراء شده قبلی ، بطورکامل اطلاع پیدانماید آنگاه اقدام نماید.ازآنجاکه مدیریت صحیح مستلزم آگاه بودن ازکلیه عوامل موثردرآن سازمان است هرمدیربایدبرای شناخت سه دسته ازعوامل کوشش نماید:۱-عوامل خارجی:یعنی عواملی که ازخارج سازمان ، برتصمیم گیریهاوافراد سازمان موثراست ومی توانند فعالیتهای سازمانی راتغییردهد.۲-عوامل داخلی :یعنی تأثیرات اعضاء وکارکنان آن سازمان برروی محیط وبازده سازمان است به عبارت دیگرروابط افراد دریک سازمان برروی

محیط وبازدهی آن سازمان اثرمی گـذارد. مااین تأثیرات راعوامل داخلی می نامیم ، مـدیرلایق آنست که بخوبی ازاین روابط اطلاع پیدامی کند.۳-عوامـل محیطی :یعنی شـرایط فرهنگی ، اقتصادی ، سیاسـی واجتماعی که بطورخودآگاه یاناخودآگاه برافراد واعضاء سازمـان اثرمی گـذارد. که مدیربایـد ازآنهـامطلع باشـد تابتوانـد باتوجه به آنها ، تصـمیمات مقتضـی رااتخاذنمایـد.براین اساس امام جماعت باید ازهمه امورمسجد، فعالیت هیئت امناء بسیج ، معتمدین محل ، مدارس ومراکزعلمی فرهنگی وتفریحی محدوده مسجد، همچنین شـرایط فرهنگی آن منطقه اطلاع کامل داشـته باشـد.وعوامل موثردرمسـجد ، محل ومنطقه رابخوبی بشـناسد.امام علی (علیه السـلام) می فرمایـد:(قـدرثم اقطع) ابتداهرکارياهرچیزرااندازه گیری کن آنگـاه تصـمیم بگیر.اصل سوم: طرح وبرنامه ریزی : برای انجام هرکارباید پس ازآگاهی ازمسـئولیت ، جمع آوری اطلاعات وسنجش وارزیابی عوامل ، فکروانديشه رابکارانداخت وباعنایت به همه جوانب ، برنـامه ریزی نمود.طرح وبرنامه ریزی بردوگونه است : ۱-برنامه ریزی کلی ۲- برنامه ریزی اجرایی.طرح نیزبرسه نـوع است : ۱-دارزمـدت . ۲- میـان مـدت . ۳- کوتـاه مـدت.طرح وبرنـامه کامـل وجامع ، طرحی است که درآن علاوه براهـداف وبرنـامه هـای کلی ، برنامه های اجرای درازمـدت ، میان مـدت وکوتاه مـدت بطوردقیق مشـخص باشـد.امام علی (علیه السـلام) می فرمایـد : (وفکرثم انطق وتبین ثم اعمل) ابتدابیاندیش آنگاه سـخن بگووابتداراه راروشن نماآنگاه درمقام عمل برآمی.امام جماعت باید برای بهداشت ونظافت ، تامین هزینه ، اقامه نماز، برگزاری مراسم ، کلاسـهای معارف ، سخنرانی واموردیگرمسجد، دارای طرح وبرنـامه سالانـه مشـخص باشـد وآنرادنبال نمایـد.اصل چهارم : مشورت : مدیربایـد درانجام امورباافرادخبره آگاه ودارای صـلاحیت مشورت نمایـد . خداونـدبه پیـامبر(ص) دسـتورمی دهـد:(وشاورهم فی الامرفاذاعزمت فتوکل علی الله) باآنان مشورت نماآنگاه که تصـمیم گرفتی برخداونـدتوکل نما.این آیه فراینـد تصـمیم گیری ، رابامشورت ترسـیم می کنـدواهمیت آنراتبیین می نمایـد.امام علی (علیه السـلام) می فرمایـد:(وشاورقبـل ان تعزم وفکرقبـل ان تقـدم) قبـل ازآنکه عزم کاری کنی بادیگران مشورت کن وقبل ازآنکه اقدام نمایی بیاندیش .البته باید باصاحبان خردوتجربه مشاوره نمودوازمشورت باانسانهای ترسو، بخیل وحریص خودداری نمود.براین اسـاس امـام جماعت بایـد باهیئت امناء ، بسـیجیان ، جوانان ودست انـدرکاران وحتی نمازگزاران به مشورت بپردازد. آنگاه تصـمیم گیری نماید وازتحمیل نظرات خویش دراداره مسجد بپرهیزد.اصل پنجم : انعطاف پذیری دراجرا: برنامه ریزی اگرچه دقیق وبااطلاع کامل ازاموروپس ازمشورت انجام شده باشد ، ممکن است درمقام اجرابامشکلاتی مواجه شود وباموانعی برخوردنماید، که دربرنامه پیش بینی نشده است . دراین صورت مدیرنباید براجرای برنامه اصـراروزرد ویامأیوس ، سـرخورده ومضطرب شود بلکه باید باحسن تدبیر، اجرای برنامه راباانعطاف ودرنظرگرفتن شـرایط دنبال کند.دراین موراد ، شـناسایی دروروودوخروج درهرکار، سـنگین وسـبک کردن اموروترجیـح اهم برمهم بسیاراهمیت دارد.اصل شـشم : پیگیری واسـتقامت : مدیربایـد بدون شـتاب زدگی وعجله و با تأنی ، کاررادنبـال نمایـد ودر راه هـدف ، استقامت ورزد واموررااتارسـیدن به کمـال مطلوب پیگیری نمایـد . امام علی (علیه السلام) می فرمایـد : (لااصابه لمن لااناه له) کسـی که تأنی وحوصـله کافی نداردبه هدف نمی رسد. ودربیان دیگری امام صادق (علیه السـلام) می فرمایـد:(یظفرمن یحلم) هرکس اسـتقامت کنـدوصبرپیشه سـازد پیروزمی شـود . یکی ازعلـل عـدم موفقیت طرحهاوبرنـامه هـای بسیارعالی ، عـدم پیگیری است درروایات کارکمی که تـداوم یابدازکارزیادی که رهاشودبهترشـمرده شده است.اصل هفتم: کنترل ونظـارت : مدیربایـد بصورت آشـکاروپنهان برحسن انجـام براموربنظارت داشـته باشـد واطرافیان خود راکنترل نمایـد.امام علی (علیه السـلام) می فرمایـد: ای مالـک درامورکـارگزاران خویش نظـارت کن وپس ازآزمـایش آنان رابکارگمار.(وابعث العیون من اهل الصدق والوفاء) وبرآنان افرادصادق وباوفایی ر ابه عنوان چشم ((به صورت مخفی)) بگمار.مدیرتواناباییدهمه راکنترل نماید وسـعی نمایـد اطرافیـان براو تسـلط نیابنـد واوراتحـت نفـوذوآلت دسـت خـود قرارندهنـد. ومنـابع اطلاعـاتی اورامحـدودوکانالیزه ننمـایند وباعملکردبـدخویش ، چهره اورامخدوش ننمایند.اصل هشـتم : تقسـیم کار: مدیرباید کارهارابین افراد ، تقسـیم نماید وهروظیفه رابه کسـی واگذارکنـد که بینش وتخصـص لازم رادارباشـد.واگـذاری کاربه افرا، آنها رابرای پـذیرش مسـئولیتهای بالاترآماده وقدرت

خلاقیت آنهاراپرورش می دهد. ووقت مدیررابرای هدایت ورسیدگی به کلیه امورفارغ می سازد.بعلاوه ، مدیربایدانجام امورجزیی رابه دیگران واگذارنمایدوخودبه امورمهم بپردازد.عدم رعایت این نکته ، توهین به دیگران تلقی وباعث دلسردی افرادوپراکندگی آنان می شود .براین اساس امام جماعت نمی بایست خودمتصدی انجام کلیه امورمسجد گردد. بلکه باید تاحد امکان همه افراد رابانظم وترتیب خاصی درااداره امورمساجد مشارکت دهد وبااین کار، علاوه براستفاده ازفکروتوان همگان ، باسرعت بیشتری به کمال مطلوب دست یابد.اصل نهم : سنجش وارزیابی : مدیربایدبه سنجش طرح ها وشیوه های اجرایی ، وارزیابی وتوان افراد تحت امربپردازد وبادست یابی به اشکالات وموانع اجرایی برنامه یانقاط ضعف وقوت نیروهای انسانی ، کوشش نماید برنامه ها رابازنگری وافرادرااصلاح نماید.امام علی (علیه السلام) می فرماید: (انزل الناس منازهم خیرهم وشرهم) مردم رادرمقام خودشان وادارچه نیک باشند وچه بد.گفتنی است پس ازارزیابی ، مدیرنباید عیوب افراد رابرای همگان بازگونماید. یانقاط ضعف آنان رابه رخشان بکشد. بلکه باید باتدبیروارتباط صحصح ، آنان رامتوجه خطای خود سازد.امام علی(علیه السلام) می فرماید: (عاتب اخاک بالاحسان الیه) برادردینی خود رابااحسان کردن سرزنش نما. بدینسان امام جماعت باید آثاربرنامه های اجراشده رابررسی نماید وارزیابی وسنجش هیئت امناء ، به هدایت وتعلیم وتربیت آنان بپردازدودرصورت لزوم ، کادرمجربتری انتخاب وجایگزین نماید.اصل دهم : توسعه فعالیت : مدیرلایق آنست که همواره درصددگسترش تدریجی وا دامه تلاشهای خود باشد.همانطورکه مستحضرید ادامه یک سازمان ، بطورمستقیم به توانایی وقدرت آن درنحوه بثمررساندن اهداف ومقاصد دارد. درروایات ماآمده است : (من ساوایوماه فهومغبون) کسی که دوروزش مساوی باشد زیان کاراست . امام جماعت باید ، باجذب همگان ، فعالیتهای دینی رابه تدریج گسترش دهد وبه فعالیتهای جاری بسنده ننماید.اصل یازدهم : نظم وتقسیم اوقات : مدیربایدازنظم فکری وعملی برخورداباشد وکاررابانظم وترتیب خاص سروسامان دهد. تاازهم ریختگی وازهم پاشیدگی امورجلوگیری نماید.حضوربموقع ، آغازوانجام منظم امور، مرتب ساختن وضعیت ، علاوه برپیشرفت وسرعت بخشیدن اثرات مثبتی برکارگزاران برجای می گذارد وآنان رابه نظم هدایت می نماید.امام علی (علیه السلام) می فرماید: (اوصیکاوجمیع ولدی واهلی ومن بلغه کتابی بتقوی الله ونظم امرکم) من شماوهمه فرزندان واهل بیت خودوهرکه نامه ام به اومی رسد رابه تقوی الهی ونظم امروسفارش می کنم.بدینسان مدیربایداوقات خود راتنظیم نماید وبااین عمل ، مدیریت زمان رادراختیارگیرد.باکمال تأسف برخی ازمدیران، به جای تسلط برکارخویش ، کاربرآنان مسلط می گرددوهمیشه ذهن وفکرمشغولی دارند وبالنتیجه کار، زمان آنان رااداره می کند . چنین مدیرانی به یقین نمی توانند درست وظایف خودراانجام دهند. این مدیران اگراوقات خویش را، متناسب ، باوظایف خود، اختصاص می دادند وبرای رسیدگی به هرقسمت ، زمان معینی رامصروف می داشتند، می توانستند باتسلط کامل ، مجموعه سازمانی خودرابخوبی اداره نمایند.امام کاظم (علیه السلام) می فرماید:(اجهدواان یکون زمانک اربع ساعات۱-ساعه لمناجاه الله ۲-وساعه لامرالمعاش ۳-وساعه لمعاشره الاخوان والثقات و...۴-وساعه تخلون فیهالللذاتکم فی غیرمحرم وبهذاالساعه تقدرون علی ثلاث الساعات) سعی کنید اوقات خویش رابه چهاربخش تقسیم کنید : ساعتی رابرای مناجات باخداوساعتی رابرای تأمین هزینه زندگی وساعتی رابرای معاشرت دوستان مورداعتمادکه شماراازعیوبتان باخبرمی سازند وساعتی رابرای لذتهای حلال اختصاص دهید. زیرابوسیله این ساعت چهارم است که درآن سه ساعت دیگرموفق خواهید بود.امام جماعت باید بطورمنظم درمسجد حضوریابد وهفته ای یک یا دو روز را برای صحبت کردن معین سازد وبرای اداره امورمسجد، شرکت درجلسه هیئت امناء وبسیج ، وقت لازم رااختصاص وبرای پاسخ به سئوالات وارتباطات مردمی ساعتهایی رامشخص واعلام نماید.اصل دوازدهم : جذب ومشارکت مردم : مدیربایدمردم راجذب نمایدوازاموری که موجب تنفروپراکنده شدن مردم می گردد. اجتناب نماید وبابرقراری ارتباط صحیح وصمیمی ، همگان رامجذوب سازد.ویژگی های امام جماعتفردی که می خواهدمدیریت مهمترین پایگاه توحیدرابه عنوان امام جماعت به عهده گیرد بایدازجهت های مختلف دارای شرایط وویژگی هایی باشدکه ذیلاً به آن اشاره می شود.ازنظرفقهی : امام جماعت باید:- بالغ ،

عاقل، شیعه دوازده امامی، عادل وحلال زاده باشد.- نمازرابه طورصحیح بخواند. - اگرمأموم مرداست امام هم بایدمردباشد.- بنابراحتیاط واجب کسیکه مرض خوره یاپیسی داردنبایدامام جماعت شود. - اگرامام مرضی داردکه نمی تواندازبیرون آمدن بول وغائط خودداری کندبنابراحتیاط واجب نمی شودبه اواقتدار کرد.ازنظرعلمی: علاوه برتحصیل علوم رایج درحوزه ها، باید: - باقرآن وعلوم مختلف آن بویژه تفسیرآشنایی داشته باشد.- باروایات وسخنان ائمه معصومین علیه السلام ومنابع روایی آشناباشد.- باعلم کلام وشبهات جدیدکلامی وپاسخهای مربوطه آشناباشد.- بامطالعه روزنامه ومجلات، ازاخبارسیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی روزآگاه باشد.- زبان وادبیات معاصررابشناسدوتوان استفاده ازآن راداشته باشد.- باتسلط برمسایل شرعی، توان پاسخگویی به سوالات فقهی راداشته باشد.- برای توفیق بیشتر، بااصول مدیریت، اصول مشاوره ، اصول وروشهای مختلف تعلیم وتربیت وروانشناسی تربیتی آشناباشد. ازنظروضعیت ظاهری: امام جماعت باید:- دارای سلامت جسمانی باشد.- نظیف وپاکیزه باشد.- لباسش درعین سادگی ، ازآراستگی لازم برخوردارباشد.- ازتجمل وپوشیدن لباسهای بسیارگران قیمت وخارج از، زی طلبگی اکیداً خودداری نماید.- باعطرخودراخوشبوسازد.ازنظرگفتار: امام جماعت باید:- ازپرحرفی، مطالب بیهوده ، کلمات رکیک وناپسند، غیبت وبدگویی اشخاص بویژه درجمع عاری باشد.- هنگام سخنن گفتن بادیگران، سن ، موقعیت ومعلومات مخاطب رارعایت نماید.- ازنظربرخورد: امام جماعت باید:- دارای چهره ای بازوگشاده وخوش برخوردباشد.- شخصیت افرادراحفظ وبه همگان احترام بگذارد.- ازتحقیردیگران به هرعنوان بپرهیزد.- متواضع وفروتن باشد.- بااحوال پرسی گرم ، باافرادمحل ارتباط عاطفی برقرارنماید.قال امام علی علیه السلام:من نصب نفسه للناس اماما فلیبدا بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره ولیکن تادیبه بسیرته بلسانه ومعلم نفسه ومودبها احق بالاجلال من معلم الناس ومودبهم.هرکس خویشتن راپیشوای مردمان قرارمی دهد، بایدقبل ازدیگران ، سازندگی ازخودآغازکند. وپیش ازآن که ازراه زبان به تربیت دیگران بپردازد، بایدباسیره وبرخوردش آنان راادب نماید. آری آن که به تعلیم وتادیب خویش می پردازدازمعلم وادب کننده دیگران ، به احترام وبزرگداشت سزاوارتراست. نهج البلاغه اصول وشیوه های مدیران موفق۱-ایمان وتقوی:مدیربایدبه خداوندایمان داشته ودرکارهاازاواستمدادنماید. ایمان به خدا، عامل احساس وظیفه وتعهد، واتکال به اودرهنگام تصمیم گیری هابهترین پشتیبان مدیریت است.تقوی نیزعاملی است که آدمی راازگناه بازمی داردواورادربرابرتمایل به گناه ، خطاوسوء استفاده ازموقعیت ، محافظت می کند.میزان ایمان وتقوی درگفتار، رفتاروعملکردآدمی تجلی می کند. بنابراین مدیربایدنسبت به آداب اسلامی مقیدوازسراخلاص، سنت های دینی راسرلوحه اعمال ورفتارخویش قراردهد.۲- حسن خلق :بخش عمده مدیریت رابرقرارنمودن ارتباط بادیگران تشکیل می دهد.سلام کردن، گشادگی چهره، محبت، محبت ، استقبال وبدرقه نمودن، برخوردنیکو، احترام به دیگران، تواضع ، رفق ومداراکه بدان توصیه گشته ودرسیره پیامبر(ص) واامامان علیه السلام معمول بوده است، بهترین روش تحصیل رضای خداوندودست یابی به اهداف واعمال مدیریت است.امام علی علیه السلام می فرماید:(آله الریاسه سعه الصدر) سعه صدرابزار ریاست است.پیامبر(ص) می فرماید:(الخلق الحسن یذهب الخطاکمایذهب الماء الجلیدوالخلق السوء یفسد العمل کمایفسدالخل العسل) اخلاق نیکوخطاراازبین می بردهمانطورکه آب ، یخ راذوب می کندواخلاق بداعمال آدمی رانابودمی سازدآنگونه که سرکه عسل راازبین می برد.۳- عدالت :عدالت به تعبیرامام علی علیه السلام ازعسل شیرین ترواز کره نرمتروازمشک خوشبوتراست.عدالت موجب استواری نظام مدیریت، محبوبیت وانجام قانونمندامورمی گردد.امام علی علیه السلام می فرماید:(العدل یضع الامورمواضعها) عدل اموررادرجایگاه خودقرارمی دهد.بدین ترتیب عدالت موجب می شودهرنیروی انسانی درجایگاه ی متناسب خودمشغول بکارگرددوهرچیزدرجای خوداستفاده شود.۴- امانتداری «تعهد»مدیربایدامانتدارباشدازاموال بیت المال که دراختیاراوست به طورصحیح ونه برای امورشخصی استفاده نماید.همچنین باعنایت به (الجالس بالامانه) سخن ها امانت است آنچه دیگران بااودرمیان می گذارندیااخبارمحرمانه وسری که به اومی رسدنبایدنزددیگران بازگوافشاء نماید.حضرت یوسف علیه السلام درموردتصدی امورکشورمصرچنین فرمود: (قال اجعلنی

علی خزائن الارض انی حفیظ علیم) مرابه خزائن زمین مسئولیت ده همانـامن امانتـداروداناهستم.این سـخن به مانشان می دهـدکه مدیربایددوویژگی داشته باشد: ۱–تعهدوامانتداری. ۲– دانش وتخصص مدیریت.۵– توانایی:مدیربایدصلاحیت وتوانایی جسمی وعلمی مسـئولیتی راکـه می پذیردداشـته باشـد. قرآن مجیـددرموردلزوم توانـایی می فرمایـد: (ولاتوتوالسـفهاء اموالکم) اموال خودرادراختیارسفیهان قرارندهیـد. امام علی علیه السلام درموردخلافت می فرمایـد:(ایهاالنـاس ان احق الناس بهـذالامراقواهم علیه واعلمهـم بـامرالله فیـه) ای مردم همانـا سـزاوارترین شـخص بـه امرخلافـت توانـاترین آنهـا برخلافـت است وآگـاهترین آنـان به دستورخداونددرحکومت .دراین سخن دانایی وتوانایی شرط وملاک تفویض مسئولیت به فردشمرده شده است. قرآن مجیدعلت انتخـاب طـالوت بـه فرمانـدهی راچنیـن بیـان می کنـد:(زاده بسطه فی العلم والجسم) اوراازنظردانش وتوانـایی جسم افزونـترقرارداده بود.آری مدیربایددارای بینش اسلامی وآگاهی های علمی وسیاسی باشدوتوانایی جسمی وروحی وقدرت اداره کردن اموررااشته باشدتابتوانـدمحورفعالیت هاقرارگیرد.براین اساس، اگرکسی دارای توانایی افزونتری بودوآمادگی انجام مسئولیت راداشت بایـدراه رابرای اوبازنمودوبـا آغـوش بازمسـئولیت رابـه وی واگـذارودرانجام اموراورامساعـدت نمـود.۶– صـداقت ووفـای به عده:مدیربایددرگفتارواعمال خویش باصداقت باشد. وهرگزازسخنان مبهم برای فریب دیگران استفاده نکندوبه تمام عهدوپیمانهای خویش وفاداریاشـدواگرنه ، بـه تدریـج اعتمادهاازاوسلب ورفتاروگفتـارش بی ارزش می گرددودر نـتیجه اعتبـارخودراازدست می دهد.۷– تسلط برنفس:مدیربایدبرنفس خویش تسلط کامل داشته باشد. هیجان ، اضطراب، پیروزی یاشکست دراوتاثیرمشهودبجای نگـذاردوبه هنگام شادی وسروریاحزن وخشم، براعصاب خویش مسلط باشد وازانجام عمل ناپسندیاسخن تندو نادرست خودداری نمایـد. امـام علی علیه السـلام می فرمایـد:(قـدرتک علی نفسـک افضل القـدره وامرتک علیهاخیرالامره)برترین توانایی آن است که برنفس خویش قـدرت داشته باشی وبهترین فرمانروایی آن است که برنفس خود فرمانرواباشی.۸– دوراندیش:مدیربایددوراندیش باشـدوعاقبت ونتیجه هرکارراتاحـدامکان بسـنجدپیامبر (ص) می فرمایـد:(اذاهممت بامرفتـدبرعاقبته) هرگـاه خواستی درموردکاری اقـدام نمـایی به عاقبت آن بیانـدیش.۹– متعادل ومتواضع:مدیربایـدازافراط وتفریط درهمه اموربپرهیزد. نه آنچنـان مته برخشـخاش بگذاردوسخت گیری کندکه تحمل دیگران به سرآید. ونه آنقدرتساهل وتسامح ورزدکه اشخاص درانجام وظایف خویش کوتاهی نماینـد. ازخطاهای کوچک زیردستان تغافل نمایدامادربرابرخطاهای بزرگ ، کیفرمتناسب رادرنظربگیرد، وهرکس رابه اندازه علم، تقوی وکـارش مـوردتکریم قراردهـد. امـام علی علیـه السـلام می فرمایـد:هرگزنیکوکاروبـدکارنزدتویکسان نباشـند.۱۰– پیشگام :مدیربایـدخوداهل کاروتلاش باشدوازکوشش وتلاش وکارخسته نشودومسـئولیت هـای خـودرابه دیگران واگذارنکنـد.اوبایددرحرکتهاپیشگام باشـدتادیگران به فعـالیت بیشـترترغیب شونـد. پیـامبر(ص)خودبرای سـاختن مسـجدبه کـارمی پرداخت ودراولین صف جهادشرکت می جست.امام علی علیه السلام دراین باره می فرماید:(کنااذااحمرالباس اتقینابرسول الله (ص) هنگـامی کـه جنـگ سـخت می گردیـد، مـابه پیـامبر(ص)پنـاه می بردیـم ودرسـایه شمشـیراومی آسـودیم.مدیربایـدازژست گرفتن وشخصیت والاتربرای خودقائل بودن بپرهیزدودرمقابل انتقادونظریات دیگران ، متواضع وقابل انعطاف باشـد. وبدانـدکه ژسـتهای مـدیریتی وپافشاری واصراربرنظرخویش اگرچه غلط باشـد، هیچگاه شخصیت اورابالانخواهـدبرد.اگرچه می توان صـفات وویژگی های دیگری براین مجموعه افزودامادراین مختصربه مواردفوق بسنده می کنیم.بدون شک هریک ازصفات فاضله واخلاق کریمانه دیگری که درفوق ذکرنشـده است، می توانـددرارایه مـدیریتی مطلوب وموفق تر، مـدیررایاری رساند.آفات مدیران مساجدمدیربایـد ازاموزذیـل که مردم راازاطراف اوپراکنـده می سازدخودداری نمایـد.الف– تکبرواستبدادرأی : (من تفقه وقروتکبرحقر) هرکه فقیه شـدموقر، وهرکس تکبرورزیدخوارگردیـد.ب– مباهات وبه خودبالیـدن: (من رضـی عن نفسه کثرالساخط علیه) هرکه ازخودراضـی گردیـد، افرادزیـادی نسبت به اوخشـمگین خواهندشـد.ج– خنـده بسیاربلند وشوخیهـای بی جـا:(منکثرمزاحه استخف به) هرکس بسیارشوخی نموددیگران اوراکوچک وحقیرخواهندشمرد.د–ستیزه جویی بـامردم:(ان للخصومه قمحـا) همانـادرخصومت وستیزه

جویی ، نابودیها نهفته است . ه – تملق وچاپلوسی : (من قل ذل) هرکه خودراکم گرفت خوار گردید.و- خلف وعده ، شکستن عهدودروغ . ز- گوشه گیری ازجامعه ودوری ازمردم.ح-عدم شرکت درمجالس شادی وسوگورای مردم.امام علی (علیه السلام) می فرماید: (اعجزالناس من عجزعن الکتساب الاخوان) عاجزترین مردم کسی است که ازبدست آوردن دوست ناتوان باشد.مدیربایدزمینه مشارکت مردم رافراهم نماید زیراجذب وتشکل افراد، نظرعنایت الهی راجلب وانجام امورمهم رامیسرمی سازد.پیامبر(ص) می فرماید: (یدالله مع الجماعه) دست عنایت خداجماعت است . براین اساس امام جماعت باید مردم وبویژه نسل نورابابرخوردشایسته ونیکوجذب نماید وباحضورمداوم درمدارس ومراکزعلمی محدوده مسجدوبرقراری ارتباط باآنان ، زمینه حضورشان درمسجدرافراهم سازد.ازسوی دیگربرای ساخت ، توسعه ، نظافت وبهداشت مسجد، همچنین تبلیغات، اداره جلسات، زمینه مشارکت همگان راآماده نماید. سیره پیامبر(ص) مبنی برجذب ومشارکت همگان بهترین درس، رهنمودوراهکاربرای ماست.تذکرات راهبردی وهدف ازمدیریت مساجد تذکرچند نکته به عنوان حسن ختام این نوشتار سودمند خواهد بود.امیداست بابذل توجه کافی همگان،مساجد ماازرونق بیشتری برخوردار گردد.۱- مسجد باید نظیف ترین وزیباترین ساختمان هرمنطقه باشد و همچون نگین انگشتر درمیان ساختمانهای هرمحله بدرخشد.بنابراین سعی نمایید بااهمیت دادن به نظافت وزیبایی مسجد،آنرا به محیطی شاداب،باطراوت ،جذاب ودلکش مبدل سازید.۲- ایجاد اشتیاق واستقبال عمومی وبویژه نسل جوان به مسجد ورفع مشکلات وموانع حضور آنان ،به عنوان یک اقدام اساسی از سوی امام جماعت وهیئت امناء باید دردستور کارقرارگیرد.البته معلومات شایسته ،بیان خوب وآراستگی ظاهر امام جماعت،به تنهایی برای مجذوب ساختن مردم کافی نیست.بلکه علاوه برآنها،صداقت،تقوی وپاکی،حسن سلوک،عملکرد صحیح،رعایت شئونات،برخور د گرم وبرقراری ارتباط مستحکم عاطفی و سهیم وشریک ساختن همگان درداراه امور مسجد،اقبال عمومی مردم به مسجد رابه دنبال خواهد داشت.۳- مسجد باید محل انس،وحدت وهمدلی ومشارکت همه مسلمانان باشد. طبق آیه شریفه (ان اول بیت وضع للناس) مسجد برای بهره برداری همه مردم ایجاد شده است.بنابراین اختصاص دادن آن به یک صنف وگروه خاص صحیح نیست.بنابراین انجام کارهایی که موجب اختلاف وسوء تفاهم می شود،همچنین اعمال سلیقه شخصی واستبداد به رای درمدیریت مسجد وعدم توجه به نظریات دیگران درانجام امورآن،برخورد ناشایست با جوانان ونوجوانان توسط خادم یااعضای هیئت امنایی که بارسالت مسجد آشنایی ندارند،به تدریج مردم ونسل نوراپراکنده ومسجد را خلوت می سازد.بنابراین درانتخاب اعضای هیئت امناء واستخدام خادم باید دقت کافی صورت پذیرد.۴- همانطور که مطلع هستید مساجد صدراسلام درعرصه های مختلف زندگی مسلمانان،نقش برجسته ای ایفا می نمودند.باکمال تاسف هم اینکه مسجد،تنها محل اقامه نماز جماعت آنهم برای تعداد محدودی واحیاناً برگزاری مراسم ختم مردگان شده است.لازم است باتبلیغات هماهنگ وشایسته وتشویق همگان،کوشش نماییم همچون صدراسلام ،نقش مسجد درزندگی اجتماعی مردم به طور کمی وکیفی افزایش یابد ومراسم شاد نظیر جشن عقد و عروسی ،جشن تکلیف،مراسم تحویل سال،اعطای جوایز مسابقات ورزشی نیز درمسجد برگزار شود.۵- ازبلندگوی بیرونی مسجد فقط اذان پخش گردد وازپخش مراسم اقامه نماز جماعت،دعا، سخنرانی به جد اجتناب گردد.زیرا پخش مراسم فوق ازبلند گوی بیرونی نه تنها سودمند نیست بلکه موجب اذیت همسایگان وناراحتی آنان می گردد.ودرنتیجه حرام و ازگناهان کبیره محسوب می گردد.قرآن کریم درکنار عبادت مارابه احسان نسبت به همسایگان فراخوانده می فرماید:واعبدو الله ولاتشرکوابه شیئا وبالوالدین احسانا وبذی القربی والیتامی والمساکین والجارذی القربی والجار الجنب وبه عبادت خدا بپردازید وشرک نورزید وبه پدر ومادر ونزدیکان ویتیمان ومساکین و همسایگان فامیل و همسایگان همجوار خویش احسان کنید.پیامبر (ص) می فرماید:من اذی جاره حرم الله علیه ریح الجنه وماواه جهنم وبئس المصیر ومن ضیع حق جاره فلیس منا) هرکس همسایه خود را بیازارد خداوند بوی بهشت رابراوحرام می نماید وجایگاه چنین کسی جهنم است وجهنم بد جایگاهی است وهرکس حق همسایه خود راضایع نماید ازما(مسلمان) نیست.امام صادق (علیه السلام) می

فرمایـد:ملعون ملعون من اذی جاره) کسـی که همسایه خویش رابیازارد ملعون است ملعون است.براستی چرا وباکـدام مجوز شـرعی وبه چه انگیزه ای ،برخی تاپاسـی ازشب گذشـته،مراسم داخل مسجد راازبلندگوهای بیرون مسجد پخش می کنند؟آیاچنین اقداماتی راموجب اذیت همسایگان نمی داننـد یااذیت به دیگران راحرام وگناه کبیره نمی پندارند؟ یابدلایل واهی و بهانه های مختلف چشم برهم می گذارنـد وازان جلوگیری نمی کنند؟ ۶- باکمـال تاسف درب برخی ازمساجـد فقط هنگام نماز باز می گردد وپس ازنماز بلافاصـله بسته می شود.باید سعی نمود،ساعات بازبودن درب مسجد وحضور فعالانه مردم وجوانان درآن به طور چشمگیری افزایش یابد.۷- تهـاجم فرهنگی دشـمن راجـدی بگیریم.حفظ ارزشـهای معنوی وبقای نظام مقـدس جمهوری اسـلامی درگرواشاعه وتعمیق فرهنـگ نـاب اسـلام محمـدی(ص) است. بنابراین برای مقابله با آن،مسـجد بایـد به مرکز تعلیم قرآن ونشـر معارف اسـلامی تبـدیل گردد.بدون تردید فعال ساختن مسـجد ازطریق فعالیت های فرهنگی،تشـکیل کلاسهای آموزشی،برنامه پاسخ به سوالات وبرگزاری مسابقات ضرورت امروز جامعه اسلامی ما دربرابر تهاجم فرهنگی دشمن است. مبادا ازاینگونه امور به هردلیل یابهانه غفلت کنیم که فردا دیراست!خداوندا به ائمه جماعات ،مشـعلداران هدایت امت اسلامی بیش ازپیش توفیق کرامت فرما و تلاش صادقانه آنان را به لطف خویش به نیکوترین وجه قبول فرمـا!والسـلام علیکم ورحمه الله وبرکاته قطع : وزیری ناشـر: دانشـکده علمی کاربردی آسـتان قدس رضوی منابع ومآخذ:۱- نگرشـی برمدیریت اسـلامی – سید رضا تقوی دامغانی ۲- سازمان ومدیریت مسـجد – علی محمدی آشنایی۳- مدیریت مسـجد- مرکز رسیدگی به امور مساجد۴- فرهنگ نامه مسـجد- محمد محمدی ری شـهری ۵- مسجد درآینه قرآن وروایات – حسر وتقدسی نیا۶-نهج الفصاحه- ابوالقاسم پاینده

حکومت نبوی، الگوی حکومت‌ها

پایگـاه حوزه اللهم عرّفنی رسولـک فانّـک ان لم تعرفنی رسولـک لم اعرف حجتـک.[۱]معرفت عمیق و دقیق نسـبت به ساحت قدس نبوی یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی و زمینه‌ساز شناخت خدا و اولیای دیگر الهی و راهکار دست‌یابی به سعادت جاودانه است. قرآن، تمام بشریت را به شناخت، ایمان، اطاعت، بیعت، نصرت، تکریم، ابلاغ سلام و صلوات به پیامبر بزرگ خدا

فراخوانده است. آگاهی از این حقایق و انجام این وظایف، شرط بهره‌مندی از نعمت‌های فراوان الهی در دنیا و آخرت است.شناخت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله شـناخت یـک شـخص نیست. مجموعه‌ای از معارف زنـدگی‌ساز و سـعادت آفرین است. جهان‌بینی نبوی۹، آرمان‌هـای نبوی۹ ، تاکتیک‌هـای نبـوی، فقه نبـوی، اخلاـق نبـوی، آداب نبـوی، علـوم نبـوی، طبّ نبـوی، مـدیریت نبـوی، سیاست‌هـای نبوی، قضـاوت نبوی، تربیت نبوی، عبـادت، نیایش‌هـای نبوی و ارزش‌هـای مقبول نبوی، هر کـدام دنیـایی از معرفت و دریـایی از نـور و رحمـت است. آفـاقی از تلاـش و تقـوای فطری لاـزم است، تـا ذهن بشـر به قطره‌ای از معرفت و گرد راه این قـافله هدایت راه یابد.قرآن عظیم، بخشی از علوم الهی است که بر زبان رسول اعظم جریان یافته است و کیست که تمام حقایق بیکران آن را کشف کرده باشـد؟ و لاـیحیطون بشـیء من علمه الّـا بما شاء[۲]نهـج البلاغه، دسـتاورد یکی از شاگردان «مـدرسه نبوی» است، و کیست که به بلنـدای انـدیشه علوی راه یابد؟ خود او فرمود: سـیلاب «علم و ایمان» از ستیغ وجودم سـرازیر می‌شود و طائر بلند پرواز انـدیشه تا آفاق بلند زندگی‌ام، اوج نمی‌گیرد.[۳] پرسـش‌های اصـلی در زمینه «پیامبرشناسی» این است که پیامبر اعظم کی بود و چه گفت و چه کرد؟ممکن است درباره دو پرسـش «چه گفت» و «چه کرد» بتوان اندکی سخن گفت و از دانش حدیث، تاریخ، تفسیر، رجال و تراجم کمـک گرفت. اما شـناخت «حقیقت محمدیه»، از توان ذهن و زبان و فهم و خیال ما بیرون است.نهج الفصاحه شبنمی از اقیانوس «علوم محمـدی» است که پس از قرن‌ها، بهار می‌آفرینـد و طراوت می‌بخشـد و ذهن و زندگی را نورانی می‌کند.شـناخت «انسـان کامـل» و کامـل‌ترین انسان، نیاز همیشه جوامع بشـری است. هر کس با الفبای ارزیابی انسان‌ها آشـنا باشـد، می‌دانـد در میان چهره‌های برجسته تاریخ چهره‌ای درخشان‌تر و زیباتر از پیامبر بزرگوار اسلام وجود ندارد. شناخت این سیمای پاک و غبار زدایی از

زندگی او، آب حیات روزگار ماست.زندان اتهامدر عصری که حامیان ظلم و ظلمت از اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله شبحی وحشت‌آفرین ساخته‌اند، رویش دوباره «گلستان محمدی» در ایران و لبنان و فلسطین و مصر را برنمی‌تابند. طلوع اندیشه‌های نبوی در مغرب زمین خواب آنان را آشفته کرده است. سردمداران غرب «جنگ احزاب امروز» را تدارک می‌بینند. کشورهای ۱+۵ فریاد عدالت و آزادی و توحید را روز به روز پرطنین‌تر احساس می‌کنند و به محاصره اندیشه اسلامی در خاورمیانه و ریشه‌کنی آن می‌اندیشند. در این شرایط، شناخت محمد و آل محمد باران زندگی‌بخش روزگار ماست. انسان‌های پاک اگر این پیشوای رحمت را بشناسند، بیهوده احساس وحشت نمی‌کنند، بلکه دست دوستی می‌گشایند و گروه گروه به شیفتگان اسلام می‌پیوندند. دوستان اگر با او بیشتر آشنا شوند، آفاق «مهربانی» و «ایمان» و «عدالت» و «خدمت» را توسعه می‌بخشند. سران «استکبار جهانی» نه از روی دلیل و عقل و اندیشه بلکه برای حفظ منافع سیاسی و اقتصادی به جنگ اسلام و محمد۹ برخاسته‌اند.هجوم تبلیغاتی غرب به قرآن ، پیامبر، تشیع، امامت، ولایت فقیه و تمسخر اسلام و مسلمانان و تفرقه‌افکنی بین مسلمین با تمام ابزارها، فشار روزافزون بر مسلمانان غرب‌نشین و بانوان محجبه در بلاد غربی و هجوم نظامی به لبنان و فلسطین و افغانستان و دیگر کشورهای اسلامی، همه و همه نشان از زندگی و اثرگذاری «اندیشه‌های محمّدی» و ترس و وحشت صهیونیسم جهانی از بیداری اسلامی دارد.برای آنها که در زمین ادعای خدایی می‌کنند و همه را برده خویش می‌خواهند، حضور پیامبری که از سوی خدا «ولایت» دارد و بندگان خدا را از زنجیرهای زر و زور و تزویر سرمایه‌داری آزاد می‌کند، و فریاد «توحید» و «عدالت» و «اخلاق» برمی‌آورد، به راستی وحشت‌آفرین است. تمام کتاب‌های ضد اسلام، اظهارنظرهای ضد پیامبر، شبهه پراکنی‌ها و سایت‌های ضد اسلام و پیامبر اعظم و تفرقه افکنی‌ها بین فرق اسلامی ، لشکرکشی و اعزام ناوگان و احداث پایگاه در این راستا قابل تحلیل است.صهیونیسم، جهان را برای خویش می‌خواهد، و محمد۹ همه را برای خدا. طبیعی است که این دو آرمان با یکدیگر ناسازگار است و جنگ همیشه تاریخ، جنگ توحید و شرک است.از دشمن چیزی جز هجوم و سیاه‌نمایی و دروغ و فریب انتظار نیست، ولی از پیروان محمد۹ و علی علیه السلام در جهان اسلام، انتظاری دیگر است؛ انتظار بیداری، انتظار برادری، انتظار همفکری، انتظار مسلمانی و جهاد.غفلت‌های بزرگغفلت از شناخت پیامبر اعظم؛غفلت از معرفی آن بزرگوار؛غفلت از هجوم دشمن به بلاد اسلامی؛غفلت از آرمان‌های والای نبوی؛غفلت از قرآن و پیام محمدی۹؛غفلت از اشغال بلاد اسلامی؛و در همین شرایط، صدور فتوا علیه مجاهدان خطّ مقدم مبارزه با صهیونیسم جهانی؛ چیزی نیست که از سوی مسلمانان قابل قبول باشد.«سیره نبوی» فقط سیره اخلاقی و سیره فردی و عبادی نیست. شناخت سیره نبوی در برابر کفر و شرک و هجوم نظامی و فرهنگی آنان، به شدت مورد نیاز دولت‌مردان دنیای اسلام است و این مدیران و رهبران فرهنگی، سیاسی و اجرایی امت هستند که بیش از همه به «سیره نبوی» نیاز دارند.دشمنان از سیره پیامبر در اذکار و دعا و خواب و استراحت نمی‌ترسند و میلیون نسخه از آداب و اذکار فردی را در ایام حج به زبان‌های گوناگون پخش می‌کنند. آنان از «ولایت نبوی» و «برائت علوی» بیم دارند.گرچه توده‌های مردم مسلمان به سیره و سخن پیامبر همیشه نیازمندند و تا حدودی در مسیر آن گام برمی‌دارند، اما آنچه جامعه اسلامی از آن تا حد زیادی محروم است و بیش از همیشه بدان نیاز دارد، سیره نبوی در زندگی و روش و منش حاکمان و دولت‌مردان و مدیران دنیای اسلام است. سلطه سیاسی، سلطه اقتصادی و سلطه فرهنگی و هجوم نظامی صهیونیسم و کفار صلیبی بر بلاد اسلامی، پیامد دوری حکام و مدیران کشورهای اسلامی از اندیشه و سیره نبوی است.خود رسول خدا۹ فرمود:«لست اخاف علی امتی جوعاً تقتلهم و لا عدوّاً یجتاحهم و لکنّی اخاف علی امتی ائمهٔ مضلّین إن اطاعوهم فتنوهم و ان عصوهم قتلوهم؛[۴] من بر امتم از گرسنگی مرگبار نمی‌ترسم، از دشمن خارجی ویرانگر نمی‌ترسم، ولیکن از پیشوایانی گمراهگر بیم دارم که اگر از آنان اطاعت کنند، از دین بیرون می‌روند و اگر مخالفت کنند، کشته می‌شوند».تاکنون آنچه از سیره و سنن پیامبر گرامی مطرح شده و می‌شود، بیشتر سیره و سنن فردی پیامبر بزرگوار در بخش اخلاقی و عبادی است؛ و حال آنکه از دیدگاه ما بیش از توده‌های مردم دولت‌مردان و مردان میدان مدیریت، سیاست و اقتصاد جامعه و مسئولان کشورهای اسلامی در بخش‌های

قانون‌گذاری، قضاوت و اجرا نیازمند شناخت عمیق‌تر و اجرای دقیق تر سیره و اخلاق نبوی هستند. سیره سیاسی رسول اعظم، سیره اقتصادی رسول اعظم، سیره مدیریتی پیامبر، سیره فرهنگی پیامبر بزرگ، و سیره نظامی رسول خدا به عنوان حاکم اسلامی، مورد نیاز امروز ماست. «رسالت» و «ولایت» پیامبر اعظم، مهم‌ترین نقطهٔ درگیری دنیای اسلام با کفر جهانی است. «رسالت» قانون زندگی بشر را تعیین می‌کند و«ولایت» شاخصه‌های «حاکم» بر «جامعه» را نشان می‌دهد. استکبار این رسالت را که در قرآن تجلّی یافته، مزاحم خویش می‌بیند و این «ولایت» را که در عترت تداوم دارد، مشکل آفرین می‌داند.ایا نظام آموزشی ما تا چه میزان با نظام آموزش مطلوب نبوی هماهنگ است؟ایا نظام پژوهش در کشورهای اسلامی بر اساس معیارها و موازین نبوی است؟حوزه‌های علوم اسلامی تا چه میزان به نظام آموزشی و اخلاقی پیامبر اعظم نزدیک است؟دانشگاه‌های ما چه گام‌هایی باید بردارد تا به رهنمودهای رسول خدا نزدیک‌تر شود؟چه تغییراتی در متون، در ساختار، در اهداف، در نیروها، در گزینش و پذیرش استاد و دانشجو باید به وجود اید؟صدا و سیمای ما تا چه میزان می‌تواند سرافرازانه، حرکت خویش را به سوی نظام تبلیغات نبوی و اطلاع رسانی الهی و گسترش بینش و دانش‌های خاتم‌الانبیا۶ معرفی کند؟نظام ورزشی کشور تا چه میزان با نظام ارزشی پیامبر اعظم هماهنگ است؟در زمینه مبانی فکری حکومت نبوی چه کارهای پژوهشی انجام شده است؟ایا پیامبران به طور عام در مدیریت جامعه دخالت می‌کرده‌اند؟ایا پیامبر بزرگوار اسلام علاوه بر نبوت، حکومت داشته‌اند؟ایا حکومت، «حقّ» پیامبر است یا وظیفه او؟منشأ حکومت پیامبر، دستور خداست یا انتخاب مردم؟ یا هردو، و یا دلیل دیگری دارد؟پیامبر گرامی «حکومت» را هدف می‌دانست یا وسیله؟قدرت در نگاه او، موضوعیت داشت یا طریقیت؟ایا پیامبر اسلام دفاع از جان، مال، عقل، دین، نوامیس و حقوق مسلمین را در شمار وظایف خویش می‌دانست؟رسول خدا در جهت آموزش فرهنگ قرآنی، اصلاح اندیشه‌ها، تربیت اخلاقی، آموزش سیاسی، انتقال مهارت‌های زندگی، فراگیری علوم پایه و تولید و گسترش علوم چه گام‌هایی برداشته است؟پیامبر اعظم در جهت تأمین نیازهای اقتصادی جامعه (زندگی فرد و جامعه) چه اقداماتی انجام داد؟ چه رهنمودهایی صادر کرد؟ چه موانعی را بر طرف ساخت؟پیامبر گرامی در جهت استقرار «امنیت عمومی» چه گام‌هایی برداشت؟ برای حفظ، گسترش، تقویت و امنیت فراگیر چه اقدامات فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی را برنامه‌ریزی کرد؟رسول اعظم، از کدام آزادی‌ها و به چه میزان و با چه روش‌هایی دفاع می‌کرد؟پیامبر در جهت کسب استقلال مسلمین و حفظ آن و تقویت قدرت تصمیم‌گیری درونی در برابر قدرت های بیرون از مرزهای اسلام چه اندیشه‌ها، رهنمودها، بایدها و نبایدها و اخلاق و رفتاری را پایه ریزی کرد؟راستی عزل و نصب‌های نبوی بر چه پایه‌ای صورت می‌گرفت و ایا در دنیای اسلام همان معیارها حاکم است؟پیامبر چه کسانی را به کار می‌گمارد؟ چه کسانی را عزل می‌کرد؟ به چه کسانی اولویت می‌داد؟ و چرا مهم‌ترین انتصاب نبوی در صحنه «غدیر»، به فراموشی سپرده شد؟راستی رابطه نبوت و حکومت چیست؟ کدام هدف است، کدام وسیله، یا هردو وسیله‌اند برای خداشناسی و خدامداری برای عبادت الله، یکی در مقام فرهنگی و اخلاقی است، یکی در جایگاه اجرایی؟حکومت نبوی با کدام یک از انواع حکومت‌های موجود و تاریخی منطبق است: حکومت استبدادی؟ حکومت قبیله‌ای؟ حکومت شورایی؟ حکومت قانون الهی؟پیامبر اعظم در سیاست خارجی چه کرد و چه گفت و چه می‌خواست؟پیامبر اعظم درباره آموزش و پرورش عمومی چه گفت و چه کرد و چه می‌خواست؟پیامبر در میدان بهداشت و درمان چه گفت و چه کرد و چه برنامه‌ای داشت؟سیره و سنت نبوی در اطلاع رسانی و تبلیغات و رسانه‌های آن روز و اهداف و روش‌های آن، چه بود؟ایا پیامبر به کمبود فضای علمی و آموزشی و عبادی امّت می‌اندیشید و مدرسه و مسجد می‌ساخت یا در هر شهری می‌رفت، ورزشگاه زنانه و مردانه تأسیس می‌کرد؟ایا یک سوم رسانه های حکومت نبوی، صرف تفریح و بازی و ورزش می‌شد؟ایا بیت المال مسلمین از مالیات های اجباری تأمین می شد و صرف اعزام شطرنج‌باز زن و مرد به بلاد کفر می‌گردید؟سیره و سخن نبوی در قلمرو تأمین اجتماعی چه بود؟ و ایا شیوه‌های امروزی تا چه میزان با معیارهای نبوی هماهنگ است؟ایا پیامبر صلی الله علیه و آله از بودجه مسلمین برای جلب جهانگردان دنیای کفر، همین گونه هزینه می‌کرد؟ و ایا مساجد و اماکن مقدسه، ابزاری

برای جلب جهانگردان شناخته می‌شد؟ایا پیامبر برای حفظ و مرمت آثار باستانی و خانه‌های خوانین و سلاطین، همین سیاست جاری در دنیای امروز را دنبال می کرد؟ایا در سیره نبوی، طب سنّتی و دارویی محدود و محصور و ممنوع بود و طبّ وارداتی مقبول و محبوب و حاکم و مورد حمایت و تشویق و تقدیر؟!کشاورزی و دامداری و صنایع در «حکومت نبوی» چه جایگاهی داشت؟ راه و راه‌سازی و حمل و نقل در حکومت نبوی، چه میزان مورد توجه بود؟پیامبر چه نوع نظام اطلاعات و تحقیقاتی را مقبول و مطلوب می‌دانست؟سیره حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله در واردات و صادرات و داد و ستدهای بین الملل آن روز چگونه بود؟سخن و سیره پیامبر در خصوصی‌سازی و پاسداری از اموال عمومی و بیت المال و اختیارات کارگزاران دولت چگونه بود؟ایا پیامبر اعظم به تعلیم، تولید، عدالت، آزادی، استقلال و عزت امت اسلامی می‌اندیشید یا برای سرگرمی و بازی و تفریح و مسخره‌بازی، برنامه‌ریزی و هزینه می‌کرد و رسانه‌ها را به کار می‌گرفت؟شناخت سیره حکومتی رسول‌خدا۶، تبلیغ راه و رسم پیامبر در زمینه مدیریت جامعه اسلامی و بریدن حلقه های وابستگی پیدا و پنهان زمامداران و قوانین دنیای اسلام به «کفّار حربی»، مهم‌ترین نیاز امروز امت محمّد۹ است.سال رسول اعظم باید سال همفکری و همکاری و برنامه‌ریزی و اقدام در جهت تحقق این آرمان مقدس باشد.اولویت‌ها در نگاه نبویشناخت اولویت‌ها و عمل بر طبق آن، از مهم‌ترین نیازهای حکام و مدیران کشورهاست. صرف عمر و امکانات و تجهیزات مسلمین در امور غیر ضروری، از بزرگ‌ترین خطاها و بلکه از جنایات عصر ماست. از باب مثال، روزانه میلیون‌ها ساعت وقت فرزندان اسلام در تماشای مسابقات ورزشی تلف می‌شود؛ مسابقات و خبرهایی که نه تنها هیچ نیاز مادی و معنوی امّت را تأمین نمی‌کند، بلکه صدها نوع خسارت و زیان علمی و اخلاقی و بهداشتی و سیاسی و اقتصادی بر جامعهٔ اسلامی وارد می‌آورد.هم اکنون هیچ مخترع و مبتکر و کارگر و کشاورز و صنعتگر و پزشک و دانشمند و عالم و مجاهدی در سیمای جمهوری اسلامی به اندازه قهرمانان ورزشی مورد تکریم و تجلیل و تبلیغ قرار نمی‌گیرد. این گونه بودجه‌گذاری و الگوسازی اگر از روی توجه و عمدی انجام شود، سیاستی شیطانی است و اگر ناشی از غفلت و تقیه در برابر فشارهای بین‌المللی باشد، باید به آستان خدا استغفار کرد و در برابر امّت اسلامی به روشنگری پرداخت؛ زیرا، این سیاست‌ها، جای استغفار و توبه دارد و با راه و رسم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله هماهنگ نیست. والسلامپی نوشت‌ها:[۱] . ر.ک: مفاتیح الجنان، دعا در غیبت امام زمان(ع)، ص ۹۷۴، آستان قدس رضوی.[۲] . بقره/ ۲۵۶.[۳] . نهج البلاغه، خطبه سوم (شقشقیه).[۴] . نهج الفصاحه ، ص ۳۴۳، ش ۳۴۳.

http://www.hawzah.net/Hawzah/Magazines/MagArt.aspx?*
MagazineNumberID=۵۵۱۳&id=۵۲۲۰۹

جنبه هایی از مدیریت بحران پیامبر اکرم

(ص)مصباح الهدی باقری مقدمه: چنان که می دانیم، رسالتی که انبیای الهی بر دوش داشته اند، رها کردن انسان از زنجیرهای ظلم و ستم ظالمان و مستکبران بوده است؛ همان حرکت آزادیبخش که زمینه را برای انسان جهت پذیرش هدایت آماده کرده و محیط فکری او را از عناصر مضر پاك می کند. پیامبر ما، حضرت محمد(ص) نیز با پیاده کردن الگوی جامع الهی اخلاقی سعی

داشتند، به ایجاد نظمی نوین و حاکمیتی فوق بشری در حیات دینی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ملتها دست بزنند تا در این راه، مستضعفان را ضِد مستکبران یاری کرده و محیطی عاری از شر و اشرار تأسیس کنند. بدون تردید، پایه های اولیهٔ این بنای ماندنی، محصول عمل شخص پیامبر (ص) است که اگر غیر از این بود، مسیر تحولات اسلامی تا امروز، به دازا نمی کشید. پیامبر(ص) با مهذب کردن خود به اخلاق، مکارم و بزرگواریها، هر چه را که در یك انسان کامل باید وجود داشته باشد و بر شرف و کمال او می افزاید، در حِد اعلا داشت. او به تمام معنا، بزرگ بود و با همهٔ وجود، درس اخلاق به بشر آموخت؛ اخلاقی که خلق و خوی بشر را از تاریکی جهل شیطانی به نور عقل و علم الهی رهنمون کرد؛ تا آن جا که پیامبر (ص) مصداق بارز آیهٔ

«إنک لعلی خلق عظیم» شد. خود نیز با تعریف هدف بعثت که همانا «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» است تلاش خویش را برای اتمام کرامتهای فطری بشری به کار گرفت.در این راستا، هر برهه از زندگی حضرت رسول(ص) و هر پدیده در حیات آن فرزانهٔ مبارک(ص)، راهی است در جهت رسیدن به مکرمتهای اخلاقی.در این مقاله با توجه به برداشت مذکور، سعی بر این است که نحوهٔ مدیریت آن حضرت را در مواقع بحرانی امر خطیر ابلاغ رسالت بررسی کرده و زوایایی هر چند اندک را به صورت شفاف مورد تأکید قرار دهد. از آنجا که تمام حیات آن حضرت(ص) پر از دغدغه و بحران بوده است، برای تمرکز بیشتر، چهار جنگ مهم به عنوان موارد خاص این تحقیق در نظر گرفته شد. این چهار جنگ عبارتند از «بدر»، «احد»، «خندق» و «تبوک». منتها، چون هر جنگ با بحران قبل از شروع حملهٔ نظامی آغاز شده و با بحران اتمام جنگ به پایان می رسد، لذا نوع مدیریت حضرت از آغاز بحران اولیه تا پایان بحران ثانویه(بعد از اتمام جنگ) محل توجه و مدنظر بوده است.امید است که با بهره گیری بیشتر از سجایای اخلاقی آن حضرت، راه سعادت را آموخته و بیاموزانیم.بخش اول شناسه های بحرانتعریف بحران«بحران» که معادل لاتین آن، واژهٔ «krisis» و معادل انگلیسی آن، واژه «Crisis» می باشد، در زبان ساده، به «زمان خطر» یا «نگرانی» اطلاق می گردد. در حقیقت، وضعیت یا دوره ای است که در آن، اشیا، نامطمئن، سخت و دردآور هستند.[۱] بویژه زمانی که باید از خطری عمده و اصلی جلوگیری شود. «لحظهٔ بحرانی» نیز به زمانی گفته می شود که موارد بسیار مهم مربوط به آینده در آن لحظه اتفاق افتاده یا تصمیم گیری دربارهٔ آنها انجام می گیرد.گفتنی است، اصطلاح «بحران» از علم پزشکی وارد مباحث اجتماعی و اقتصادی شده است. در پزشکی، «بحران» وضعیتی است که اندام، دچار بی تعادلی شده و سلامت انسان در معرض خطر قرار می گیرد.[۲] برخی عقیده دارند که این تعریف، در زمینهٔ اجتماعی نیز مصداق دارد و زمانی که جامعه از حالت تعادل و نظم عادی خارج شده و دچار آشفتگی می شود، وضعیت بحرانی حاکم می شود. از این رو، بحران را می توان «شرایط غیرعادی» دانست که در آن، مشکلاتی ناگهانی و پیش بینی ناپذیر پدید می آیند و در چنین شرایطی، ضوابط، هنجارها و قوانین مرسوم، کارساز نخواهد بود.در مجموع، می توان مرحلهٔ پیچیده ای را که یک کار و یک رویداد باید ازآن عبور کند، «بحران» نامید. این مفهوم از عناصر گوناگونی تشکیل شده است که با هم روابط متقابل دارند و شرایط ایجادی بروز بحران را تشکیل می دهند. برخی از این عناصر عبارتند از:۱الف پیدایش نیروهایی در درون سیستم که آن را از حالت تعادل خارج کرده و باعث تحول در نوسانها می گردد.ب آشکار شدن خصومتهای پنهانی که پیش از آن، در سایهٔ همکاریها و تفاهمهای آشکار، پنهان شده بود.ج افزایش جدال و ستیزه گری در سطح افراد، گروهها و طبقه ها؛د افزایش تناقضها؛ه افزایش تلاش برای گذراندن این مرحله و سیر به حالت تعادل؛و پیدایش راهکارهای اسطوره ای، خیالی و... این عناصر باعث می شود که نوعی وضعیت حاد و اضطراری حادث شده و اختلال و اغتشاش در نظام به وجود آید.مدیریت بحران:«مدیریت بحران»، فرآیندی است که طی آن، مدیر برای دستیابی به اهداف سازمان با توجه به مقتضیات پیش آمدهٔ زمانی و مکانی و با هزینه ای قابل قبول به کنترل و ساماندهی اوضاع می پردازد.اصلی ترین شاخصهٔ تفاوت بین بحرانها و مدیریت بر آنها، در شیوهٔ اتخاذی برای کنترل بحران خلاصه می شود. هر چقدر در ایجاد موانع پیشگیرندهٔ از بحرانها و کنترل بر آنها توفیق حاصل شود، به همان نسبت، مدیریت بحران نیز موفق خواهد بود. پنج مورد اساسی در کنترل بحرانها عبارتند از:۲۱.کنترل بحران به مدیریت قوی دارای اعتماد به نفس بالا ـ نیاز دارد.۲. هر بحران، راه حل خاص خود را با توجه به شرایط و مقتضیات مربوط می طلبد.۳. کنترل اطلاعات، بسیار ضروری است.۴. زمان بندی دقیق، لازم است.۵. گروه بررسی بحران می تواند در کنترل آن راهگشا و مؤثر باشد.شایان ذکر است که عوامل ایجاد بحران، یا در محیط بیرونی مستقرند و یا در محیط درونی؛ اگر مدیریت بحران بتواند بر عوامل محیط بیرونی که غالباً غیر قابل کنترل هستند، به صورتی اثر بگذارد، و در خصوص عوامل محیط درونی نیز تصمیمات سنجیده و درستی اتخاذ کند، راه رفع بحران، سریع الوصول خواهد بود.بخش دوم جهاد در اسلامبا توجه به مطالب کلی یاد شده در قسمت قبل، در ادامه، با تأکید بر موضوع «جهاد» به عنوان یکی از مصادیق بحران در زمان پیامبر اکرم(ص)

که تقریباً گرفتاری دایمی آن بزرگوار را نیز تشکیل می داد به خاستگاه قرآنی جهاد و اهداف و انگیزه های قرآنی و دینی آن خواهیم پرداخت.خاستگاه قرآنی جهاد:اگر بخواهیم جنبه های مختلف مدیریت بحران حضرت رسول(ص) را بررسی کنیم، نخست، باید خاستگاه قرآنی و اذن الهی را برای تشریع جهاد مورد بررسی قرار دهیم تا از این طریق بتوانیم مبانی و اصول مدیریتی حضرت رسول(ص) را استخراج کنیم.پس از آن که حضرت رسول(ص) در مدینه استقرار یافت، به گسترش دعوت خویش و حمایت از مؤمنان مستضعفی پرداخت که در راهٔ عقیدهٔ خود مورد آزار قرار گرفته و وادار به ترک دین خود می شدند. برای تحقق این امر، چاره ای جز جنگ علیه مشرکانی که مؤمنان را هدف آزارهای پیاپی خود قرار می دادند، وجود نداشت و گزیری جز آن نبود که کعبه از بت پرستی و بت پرستان نجات یافته و بتهایی که در آن قرار گرفته بودند، در هم شکسته شوند. به همین سبب، اذن جهاد تشریع شد.در مورد اوّلین آیات نازل شده در خصوص «جهاد» اختلاف نظر وجود دارد. برخی، آیهٔ «و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم»[۳] و برخی دیگر، آیهٔ «إن الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم»[۴] را به عنوان نخستین آیات می دانند؛ ولی غالب مفسران و راویان، آیات زیر از سورهٔ حج را به عنوان «آیات اذن تشریع جهاد» و اولین آیات نازل شده در این باره می دانند:«إن الله یدافع عن الذین آمنوا إن الله لا یحب کل خوان کفور @أذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا و إن الله علی نصرهم لقدیر @ألذین أخرجوا من دیارهم بغیر حق الا أن یقولوا ربنا الله و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا و لینصرن الله من ینصره إن الله لقوی عزیز[۵] یعنی «خداوند از کسانی که ایمان آورده اند، دفاع می کند و خداوند، هیچ جنایتگر ناسپاسی را دوست ندارد. برای آنان که هدف جنگ قرار گرفته اند، بدان سبب که بر آنان ستم روا داشته شده، اجازهٔ [نبرد] داده شده و خداوند بر یاری آنها تواناست. همان کسانی که بی آن که هیچ حقی در کار باشد و هیچ جرمی مرتکب شده باشند جز آن که گفتند، پروردگار ما خداوند است، از خانه های خود بیرون رانده شدند. اگر بازداشتن برخی از مردم از سوی برخی دیگر، نبود صومعه ها و کنیسه ها و عبادتگاهها و مساجدی که در آن، فراوان نام خدا برده می شود، ویران می گردید. خداوند هر که را به او یاری دهد، یاری خواهد کرد که خداوند مقتدر و عزیز است.»همچنین، آیات زیر نیز در ارتباط با مفهوم «جهاد» می باشد:جنگ در اسلام برای تحکیم طغیان و خودکامگی نیست.[۶]جنگ در اسلام برای تظاهر و غرور و سد راه حق نیست.[۷]جهاد صرفاً برای نزدیکی به خدا و عبادت است، در غیر این صورت، شرک و گناه است.[۸]جنگ، برای غارت و طمع و جمع مال نیست.[۹]اذیت و آزار دیگران و کشتن و غارت اموال آنها به بهانهٔ جهاد، ممنوع است.[۱۰]تجاوز و تعدی از حدود اعتقادی و ایدئولوژی جایز نیست.[۱۱]انجام جهاد در چهارچوب مقررات خاصی است که خداوند اعلام کرده است.[۱۲]هر نوع انتقام جویی و شکنجه دادن و اسراف و ایذای کودکان و زنان و از بین بردن درختان و کشتار احشام منع گردیده است.[۱۳]هدف از جهاد، حاکمیت ارزشها و حقایق اسلامی است.[۱۴]اهداف و انگیزه های جهاد در اسلاممبنای دیگر جهت دستیابی به اصول مدیریت حضرت رسول(ص) را در هنگام بحران، باید از اصول حاکم بر سیرهٔ آن بزرگوار آموخت. اینک، چهار اصل اساسی در پرداختن آن حضرت به «جهاد» بیان می شود.۱. اصل توحید:جهاد رسول خد(ص)، نه یک سلطه جویی بشری بود و نه کشکمش بر سر خاک و زمین و منابع و امکانات؛ این تصور دربارهٔ کسی ممکن است که در مادیات غرق شده باشد. امّا جنگ و جهاد پیامبر، فقط در راه احیای فضیلتها و اعتلای حق و سرکوب کردن باطل صورت می پذیرفت. به عبارت دیگر، جنگهای ایشان، در راستای فرآیند دعوت الهی او انجام می گرفت و کسانی که از آن حضرت تبعیت می کردند، در جنگ و صلح نیز اسوه قرار می دادند.در واقع، جهاد رسول خد(ص) منشعب از اصول نبوت ایشان بود که ارزشها و فضایل انسانی، انگیزهٔ آن را شکل می داد و حق خواهی و خوشخویی و اخلاق بزرگ منشانهٔ پیامبر اکرم(ص) در همهٔ مراحل و جنبه ها بر آن سایه افکنده بود.[۱۵]به همین لحاظ، روزی که سران «قریش» از ابوطالب خواستند تا از پیامبر(ص) بخواهد که دست از مخالفت با آنها بردارد، رسول خد(ص) فرمود:«من از ایشان چیزی نمی خواهم، جز این که یک کلمه بگویند و بدان وسیله، بر تمام عرب سیادت یافته و عجم را نیز زیر فرمان خویش

آورنـد؛ و آن کلمه، این است که بگوینـد: «لا اله الا الله» و پس از آن، از بت پرستی دست بردارنـد.»[۱۶] به همین جهت، ایشان در بیشتر نامه هایی که به سران مسیحی می نوشتند، به آیهٔ شصت و چهار از سورهٔ «آل عمران» اشاره می کردند که می فرماید:«قل یا أهل الکتاب تعالوا إلی کلمهٔ سواء بیننا و بینکم الاّ نعبد إلا الله و لانشرک به شیئاً».۲ اصل حمایت از مستضعفانچنان که می دانیم، پیامبر اسلام(ص) و همهٔ انبیای پیش از ایشان، خاستگاهی مردمی داشتند. آنها از میان مستضعفان به پا می خاستند و در طول دوران زندگی و رسالت خویش هیچ گاه، وابسته و اسیر قدرتهای پوشالی نمی شدند. آنها مانند بسیاری از مصلحان دیگر نبودند که برای کسب قدرت در مسیر انجام اصلاحات، خود را وابستهٔ فلان قدرت یا فلان دولت کنند. بلکه تنها یک وابستگی داشتند و آن، دلبستگی به حق بود. بنابراین، همهٔ نیرو و عظمتشان نیز از این ناحیه بود. با این اوصاف، دانستیم که پیامبران الهی از متن زندگی مستضعفان برانگیخته می شدند، از میان مردمانی که با فقر و فشار زندگی می کردند؛ به همین خاطر، سختیها و تلخیهای زندگی محرومان را چشیده بودند؛ و پس از بعثت خویش، هرگز راه کاخ سلطانی را در پیش نمی گرفتند تا احیاناً در کنف حمایت او، رسالت خود را به انجام رسانند.[۱۷]از این رو، مستضعفان صالح، گرامی ترین انسانها نزد رسول خدا(ص) بودند. آن حضرت به محرومان عشق می ورزید و آنان را بزرگ و عزیز می داشت. ایشان می فرمودند:«طوبی للمساکین بالصبر و هم الذین یرون ملکوت السموات و الارض»؛ لذا، از آنجا که تحقق سنت الهی به پیروزی حق بر باطل و چیره شدن مستضعفان بر مستکبران می انجامد، پیامبران نیز به منظور یاری کردن آنها سعی در ایجاد نظام الهی مبتنی بر این اصل را داشته اند.۳. اصل مقابله با مستکبران:این اصل چنان که از نام آن پیداست به معنای درگیری ذاتی و دایمی اسلام با هر گونه تکبر و برتری جویی است. استکبار، چهره های گوناگونی دارد و در هر لباسی که ظهور کند، باید با آن به مقابله برخاست. مقابلهٔ آنان که ولایت الهی را پذیرفته اند، با آنان که تحت ولایت شیطان هستند؛ چرا که اگر انسانهای الهی، با چهره های گوناگون استکبار مقابله نکنند و تباهیگری و ستم پیشگی آنها را دفع نکنند، تباهی و ستم زمین را پر خواهد کرد.[۱۸]بنابراین، همیشه دو جبهه در برابر هم قرار داشته اند،«جبههٔ مدافع حق و عدالت» و «جبههٔ ملازم ستم و بیداد»؛ در این میان، خداوند، سرپرست اهل حق و طاغوتها، سرپرست اهل کفرند: «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات إلی النور و الذین کفروا أولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور إلی الظلمات اُولئک أصحاب النار هم فیها خالدون»[۱۹]با این اوصاف، یک جبهه، جبههٔ یاوران حق و دیگری، جبههٔ یاوران باطل است. در یک سو، پیامبران و پیروان آنها و در سوی دیگر، چهره های گوناگون استکبار، یاوران شیطان، قدرتهای بیداد گر سیاسی، اقتصادی و قدرتهای منحرف مذهبی قرار دارند. به هر حال، لازمهٔ تحقق این رسالت، درگیری با مستکبران است. و لذا، رسول خدا(ص) همواره در سه بعد عقیدتی، سیاسی و نظامی با مشرکان، کافران و منافقان جهاد می کردند. این جهاد، در واقع مقابله با مستکبرانی بود که نمی توانستند، شاهد آزادی انسانها از اسارت بتها باشند.البته، نباید فراموش کرد که به طور کلّی، مشی اسلام، مشی جنگ و جدال نیست؛ چنان که در صدر اسلام نیز هنگامی که دوران دعوت با زبان طی شد و پس از تحمل بسیار، و آن گاه که مشرکان مکه، آزار و ستم را از حد گذرانده و مسلمانان را بیش از اندازه تحت فشار قرار دادند، اذن قتال(در سورهٔ حج) صادر شد. بنابراین، نبرد با مستکبران جهت بسط و گسترش دعوت الهی و فراگیری دین خدا بروی زمین از اهداف الهی جهاد است.۴ اصل عدم انظلام:«انظلام» یعنی تن دادن به ظلم و زیر بار ستم رفتن، که در این باره باید گفت، رسول خدا(ص) و اوصیای ایشان و پیروان حقیقی آنها هرگز تن به آن نداده اند چنان که می دانیم، «حلف الفضول» نیز پیمانی در جهت شکست انظلام بود. همچنین، با توجه به آیات متعدد، خداوند هرگز راضی به ظلم و خواهان هیچ ستمی نیست؛ از جمله در آیهٔ زیر:«و ما الله یرید ظلماً للعباد»[۲۰] و خداوند هیچ ظلمی و ستمی بر بندگان نمی خواهد.کوتاه سخن این که منطق دین، مقتضی عدم انظلام و خروج بر زمامداران خودسر و قیام علیه ستم می باشد. اسلام، هرگز اجازه نمی دهد که ستمکاران متجاهر به ستم بر مردم مسلط شوند؛ و هیچ گاه، سکوت و تحمل ظلم و تعدی ستمگران و فاجران را جایز ندانسته و به مردمی که قدرت بر رفع ستم و اصلاح امور را دارند، نیز چنین اجازه ای نمی دهد.[۲۱]بخش سوم

اصول مـدیریتی حضـرت رسول (ص) در مواقع بحرانـامروزه،«جهـاد» به عنوان یکی از مظاهر مورد توجه و موجود در زنـدگی خاتم پیـامبران، زیر ذره بین اندیشـمندان و صـاحبنظران قرار دارد. بـا تـوجه به پیش گفته هـا، می تـوان در علم امروزی، «جهـاد» را نـوعی «بحران» یا «شـبه بحران» که بیشتر حالت نظامی داشـته، لیکن صـبغه های سیاسـی، اجتماعی و اقتصادی نیز به خود می گیرد محسوب کرد. این شـبه بحران در جامعهٔ حضـرت رسول(ص) نیز به صورت اپیـدمی گسترش داشت. برای تحلیل مسألـهٔ خروج توأم با توفیق حضـرت رسـول(ص) از این بحرانهـا بایـد نگـاه دقیقی به چگـونگی اعمـال مـدیریت آن حضـرت داشت.همـان طور که می دانیـد، «مـدیریت»، علم و هنر برنـامه ریزی، متشـکل و هماهنگ کردن، رهبری و کنترل فعالیتهای مختلف به منظور نیل به هـدفی مشـخص است؛ این علم و هنر، در زیباترین و والاترین چهرهٔ خود، در سیرهٔ نبوی قابل مشاهده است: مدیریتی الهی، مبتنی بر شناخت حقیقت انسان و مراتب وجودی او که در حقیقت، با ادارهٔ قلبها تحقق می یابـد. بـدون تردیـد، هدف از این نوع مدیریت. خارج کردن انسان از مرتبـهٔ حیوانی و وارد کردن او در مرتبه رحمانی و خروج از ظلمات به سوی نور می باشـد.به هر تقدیر، نوع مدیریت آن حضـرت در طول مسیر بحرانی و جریان یک جنگ، قبل از آغاز جنگ تا بعد از پایان شعله های آن، می تواند، به عنوان درسی زیبا و جذاب در آیین الهی، آموختنی و البته، لازم الاتباع باشد؛ لذا با توجه به جمیع جهات، نکاتی بسیار دقیق از این نوع مدیریت را که کاملاً با مـدیریت بشـری جنگهـا متفـاوت اسـت، شـرح داده و بتفکیـک بـه بحـث و بررسـی هر یـک می پردازیـم.نـاگفته نمانـد کـه آیین محمـدی(ص) در زمان خود، دربردارندهٔ اصولی مخالف و ناسازگار با وضـعیت حاکم بود. لذا برای اجرای اصل جلوگیری از ستم پـذیری و انظلاـم، می بایست قـدرتی در مقابل سیسـتم حاکم وجود داشـته باشـد؛ بنابراین، حـداقل آمادگی برای جنگ و شایـد هم ورود به جنـگ ضـرورت داشت. در نتیجـهٔ، هرگـاه «استراتژی دعوت» مؤثر نمی افتـاد، به تنـاسب موقعیت، امکان بروز جنگ وجود داشت.۱ مـدیریت عقیده:۱ ۱ مـدیرتی امور عقیـدتی و تبلیغی:از آنجـا که اسـاس و مبنـای نبردهـای پیامبر(ص)، نبرد در راه ایجاد و تأسیس حکومتی مبتنی بر فضایل و ارزشهای اسلامی بوده و مانند اغلب نبردهای دیده شده و پیش آمده، برای کسب قدرت بیشتر و در راه تحکیم حکومت فاسد و زورمدار نبود، لذا تبیین امور شرعی و اسلامی و توجیه و ترویج اسلام و عقاید اسلامی و تبلیغ قدرت اسـلام، در قلبها مؤثر واقع شـده و باعث آمادگی روحی بیشتر اصـحاب برای نبرد و اهـدای جان خویش در مقابل ترویـج عقیده می شـد.از این جهت، پیـامبر اکرم(ص) بسیار بر سـر عقیـده پافشاری می کرد و هیـچ گاه، به معامله دربارهٔ آن تن درنمی داد. به عنوان نمونه، در جنگ «احـد»، در حالی که سـپاه مشـرکان حـدود سه هزار نفر بودنـد، رسول خد(ص) سپاه مؤمنان را در حالی که شـمار آنـان بـا احتسـاب گروهی بیمـار دل که در میـان آنـان وجـود داشـتند، تنهـا به هزار نفر می رسـید، پیش برد. در این میـان، برخی از «انصار» قصـد داشـتند تا از هم پیمانان یهودی خود نیز کمک بخواهند؛ اما رسول خد(ص) فرمود: «ما را به یاری آنان نیازی نیست.» چرا که حضرت رسول(ص) می خواستند، سپاه او فقط از کسانی تشکیل شود که برای دفاع از عقیدهٔ خود سر جنگ دارند. خداوند نیز در این باره فرموده است:«ای کسانی که ایمان آورده ایـد، کسانی را غیر از هم عقیـدگان خود به دوستی و همکاری نگیریـد که در ایجاد سـستی در شـما فروگذار نمی کنند. آنان دوست دارند که شما در رنج و مشکل گرفتار آیید. کینه از زبان آنان هویداست و البته آن چه در دل دارند از این بزرگتر و بیشتر است.»۱ ۲ ایجاد انگیزهٔ الهیچنان که گفتیم، پیامبر (ص) قبل از نبرد از ایجاد انگیزه هـای سـطحی و یا مادی صـرف، فاصله می گرفت و دلها را با توجه دادن به انگیزه های الهی به تحرک وا می داشت؛ زیرا کارکرد انگیزه های الهی، بسیار بادوامتر است و از آنجا که دست یافتن به این انگیز ه ها بسیار سخت است، در نتیجه، تاب تحمل مشکلات سخت و دشـوار نیز بیشتر فراهم می آیـد. اینـک، نمونه هـایی از این سـنخ انگیزه را که مربوط به جنـگ «بـدر» می باشـد، نقـل می کنیم:«رسول خـد(ص) به جنـگ مصـمم شـده بود. امـا نه جنگی که انگیزهٔ آن، به دست آوردن مـال و ثروت و یا جلوه ای دیگر از جلوه های دنیا باشـد؛ بلکه دشـمن خـدا به رویارویی مؤمنان آمـده بود و آنان، ناگزیر بودند تا به دعوت خدا و رسول او و این مژده که یکی از دو نیکی را به دست خواهنـد آورد، پاسـخ مثبت دهند. لذا، وارد نبرد شدند. اِما درست در مقابل آنان، کسانی بودند که

فقط به دنبال انگیزه های مادی آمده بودند و اندیشه ها و نقشه های مختلف آنان را سست و ناکام ساخته بود و لذا، در هنگام رویارویی، ترس بر دلهای آنان چیره می شد.»[۲۲]در جنگ «احزاب» نیز پیشنهاد پیامبر برای تطمیع سران دو قبیلهٔ «غطفان» و «نجد» جهت مصالحه در مقابل دریافت یک سوم محصولات مدینه، باعث آزمندی آن دو قبیله شد. یقیناً اگر در گروهی، پایبندیهای قومی، قبیله ای و مادی بر مبانی دیگر غالب گردد، باعث می شود که عزم و اراده از آن جمع رخت بربندد و به علت همین آزمندیها نیز بود که آنان از طولانی شدن محاصره و بی نتیجه ماندن آن خسته شدند و میان آنان و قریش اختلافاتی به وجود آمد و سرانجام، درصدد برآمدند تا از همان راهی که آمده اند، بی هیچ دستاوردی بازگردند.»[۲۳]در جنگ «احد» نیز خداوند، دلهای مؤمنان را به این مژده استوار ساخت که اگر در میدان نبرد پایداری کرده و ثابت قدم بمانند و خدا را به یاد داشته و مطمئن باشند که ازهمهٔ قدرتها برتر است، همچنین، اگر دل استوار دارند و از جنگ و تعقیب دشمن روی برنتابند و به غنایم مشغول نشوند و سرانجام، اگر به مخالفت با فرماندهی هوشیار که آنان را به راه درست و همکاری نزدیک در میدان نبرد فرا می خواند، نپردازند خداوند آنان را به وسیلهٔ فرشتگان آسمانی یاری خواهد کرد. در این خصوص آیات الهی نیز گواهی می دهند:[۲۴]«آن گاه به مؤمنان می گفتی، آیا این شما را بسنده نمی کند که پروردگارتان به وسیلهٔ هزار فرشته که از آسمان فرو فرستاده می شوند، از شما پشتیبانی کند؟ بلکه اگر صبر کنید و پرهیزگار باشید، بزودی همین که آنان بر شما درآیند، پروردگارتان ما را به وسیلهٔ پنج هزار فرشته که همه نشان دارند پشتیبانی خواهد کرد. پروردگار، این[امداد و پشتیبانی] را جز برای آن قرار نداد که مایهٔ بشارتی برایتان باشد و دلهایتان بدان آرام و مطمئن شود و یاری و پیروزی جز از جانب پروردگار نیست و نیز این امداد برای آن بود که دنبالهٔ کافران قطع شود یا خداوند آنان را سرکوب کند و ناکام و سرشکسته گردند.»بنابراین، تشویق و تحریک به نبرد، عنصری اساسی در بالا- بردن روحیهٔ معنوی و عوامل روانی برای جنگجویان است؛ کما این که در آن زمان، برانگیختن روح حماسی در جمع و ایجاد انگیزهٔ شدید بر واقعیتی که برای آن می جنگند، و این که تا حصول نهایی آن باید بکوشند، همهٔ مؤمنان را در حالت بیداری انقلابی نگه می داشت و حرکت و انگیزهٔ روانی و علاقهٔ دایم برای رویارویی با دشمن را در ایشان برمی انگیخت. در این رابطه، قرآن کریم در جای دیگری می فرماید:«ای اهل ایمان، آیا می خواهید که به نجاتی سودمند هدایت شوید، تا از عذابی دردناک رهایی یابید؟ پس به خدا و رسول او ایمان آورید؛ و به مال و جان، در راه حق جهاد کنید؛ که اگر دانا باشید، این برای شما بهتر است، تا پروردگار، گناهانتان را ببخشد و در بهشتی که زیر درختانش نهرها(آبی گوارا) جاری است، داخل گرداند؛ و در بهشت عدن، منزلهای نیکو و جاودانی به شما عطا کند؛ که این، همان رستگاری بزرگ بندگان است، و نیز تجارتی دیگر که آن را هم دوست دارید؛ نصرت و یاری خدا و فتح نزدیک است که بشارت رحمتی است به اهل ایمان.»[۲۵]در غزوهٔ «بدر» نیز پیامبر فرمود: «سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، امروز اگر مردی، بردبارانه و ثابت قدم و دقیق نبرد کند، خوشبخت است و اگر پشت نکند، جای او در بهشت خواهد بود.»۱ ۳ اختیار درحضور و عدم اکراهاز دیگر موارد در مدیریت تبلیغی پیامبر این بود که ایشان به سربازان، این فرصت را می دادند که به اختیار خود وارد جنگ شوند و هیچ اکراهی در کار نبود؛ بلکه آنان خود با این کار در پی اجر اخروی بودند و اگر در پرتو لطف و خواست الهی پیروز می شدند، باز هم برای آنان حقیقتی مدِ نظر بود که به دفاع از آن برخاسته بودند و اگر کشته می شدند، نیز به افتخار شهادت و به بهشت و خشنودی خداوند دست یافته و هیچ فاصله ای میان آنان و بهشت نبود. بنابراین، در هر حال، آنان دست به تجارت سودآوری می زدند که خود آن را انتخاب کرده بودند.۲ مدیریت رفتاری:۲ ۱ ارادهٔ محکم و پایداری در تصمیم:پیامبر اسلام با داشتن ارادهٔ قوی و پایداری در تصمیم که هرگز متزلزل نمی شد از همگان ممتاز بودند و چون تصمیمی را اتخاذ می کردند، می بایست آن را به انجام رسانند. به عنوان نمونه، در جنگ «احد»، هنگامی که رأی اکثریت بر جنگیدن در بیرون از شهر قرار گرفت، پیامبر(ص) هیچ تردیدی به خود راه نداده، زره را بر تن کردند و سپر خویش را برداشتند تا آمادهٔ نبرد شده و اضطراب را از دل اصحاب بیرون کنند.[۲۶] همچنین، در روز بعد از پایان جنگ «احد»

با قاطعیت دستور به تعقیب مشرکین داد و غزوهٔ «حمراء الاسد» شکل گرفت.[۲۷]بعد از جنگ«خندق» نیز فرمان به سرکوب «بنی قریظه» دادند و سریعاً به آنجا رفته و با قاطعیت، تصمیم اتخاذی را در خصوص قتل مردان آنها به اجرا گذاردند.[۲۸]البته، آن حضرت، فرمان قاطعی نمی داد، مگر هنگامی که نسبت به شرایط جنگی، درک کاملی داشت و می توانست آن تصمیم و حکم را به همان گونه به مرحلهٔ اجرا درآورد تا به این وسیله، در مقابل شرایط جنگی متغیر، حتّی الامکان، ثبات داشته باشد. مهمترین ویژگیهای پیامبر که او را از دیگران ممتاز می کرد و قاطعیت در اجرا را به دنبال داشت، عبارتند از:[۲۹]۱ بررسی تمام جوانب تصمیم و فرمان قبل ازصدور آن؛۲ عدم بازگشت و انصراف از تصمیم پس از ابلاغ آن؛۳ تغییر حکم و فرمان با تغییر شرایط جنگی؛ ۴ حفظ توانمندیهای عقلانی و تداوم هدایت و رهبری میدان نبرد در اوضاع و احوال سخت؛۵ تصمیم به پیروزی؛۲ ۲ شورا و مشورتچنان که می دانیم، «مشورت» در سیرهٔ رسول خد(ص) از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده است و اصولاً بنای تصمیم گیری در شیوهٔ «مدیریت بر قلب»، بر مشورت و تبادل نظر در امور و پرهیز از خود رأیی و استبداد استوار است.در «قرآن کریم» در این زمینه، آیات چندی آمده است:«و آنان که اجابت کردند امر پروردگارشان را و برپای داشتند نماز را و کارشان را به مشورت یکدیگر انجام می دهند؛ و از آن چه به آنها روزی دادیم، انفاق می کنند.»[۳۰]«پس بر آنان ببخشای و برایشان طلب آمرزش کن و در کارها با ایشان مشورت کن و آن گاه که بر کاری تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن، زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد.»[۳۱]پیامبر(ص) خود نیز می فرمایند: « مشورت با عاقل خیرخواه، هدایت و توفیقی از خداست.»[۳۲]در همین راستا، در غزو ه های ایشان نیز با توجه به موارد زیر، این امر حاکم بوده است:۱ رسول خد(ص) در غزوهٔ «بدر»، دربارهٔ اصل جنگ، تعیین موضع نبرد و اسیران جنگی با اصحاب خود مشورت کرد.[۳۳]۲ در نبرد «احد»، شورایی تشکیل داده و دربارهٔ نحوهٔ مقابله با لشکر قریش در داخل یا بیرون شهر به مشورت پرداختند.[۳۴]۳ در جنگ «احزاب» نیز پیامبر برای مقابله با سپاه عظیم مشرکان کار را به مشورت گذاشتند و با توجه به نظر سلمان فارسی، تصمیم به کندن، «خندق» گرفتند.[۳۵]۴ در غزوهٔ تبوک نیز، آن حضرت با اصحاب خود مشورت کردند.[۳۶]۲ ۳ مظهر رحمت الهیرسول خد(ص) در ادارهٔ امور، بیش از هر چیز از رحمت و محبت بهره می گرفت و اگر چنین نبود، از آن شیوهٔ اداره، مطلوب حاصل نمی شد؛ «قرآن» در این باره چنین فرموده است:«فبما رحمهٔ من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم و استغفرلهم و شاورهم فی الأمر»؛ یعنی، « به موجب لطف و رحمت الهی، برایشان نرم دل شدی که اگر تندخوی و سخت دل بودی، از پیرامونت پراکنده می گشتند. پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن».[۳۷]به همین جهت، آن حضرت در اثر رحمت و فیض الهی به چنان محبت و ملایمتی در مدیریت خود دست یافته بود که به واسطهٔ آن، موانع ادارهٔ جامعه ای دچار تشتت و مشکلات فراوان را رفع کرده و مقتضیات رشد و کمال آن را فراهم کردند.گفتنی است که در غزوات نیز وضع، این گونه بود: رسول خد(ص) با همهٔ حزم و صلابت و قدرت در فرماندهی و تشکیلات، از نرمش نیز برخوردار بود؛ او در فرماندهی خود اهل نرمش و ملایمت بود و نه تکبر و سلطه جویی؛ بدین سان، فرماندهی او آمیخته به نرمش و آرامش و هدایتگری بود، بی آن که سختگیری و خشونتی داشته باشد. به همین سبب، دلها به او گرویده بودند و همهٔ سربازان بر محور این فرماندهی حکیمانه، گرد هم می آمدند و در راه حق، داوطلبانه و از روی اختیار جانفشانی می کردند.نکتهٔ قابل ملاحظهٔ دیگر در فرماندهی رسول اکرم(ص)، علاقمندی و مراقبت ایشان از سربازان خود و مهرورزی و دلسوزی نسبت به آنها و اهمیت دادن به فرد فرد آنان بود، به گونه ای که در تضرع آن حضرت به درگاه خداوند و بیم او بر جان سربازان خویش، این حقیقت، جلوه گر می باشد، چرا که از دیدگاه او سربازان، دوستان و یاران او و منادیان حق و هدایتگران این راه و حزب خدا بودند که اگر از میان می رفتند، دیگر کسی خدا را پرستش نمی کرد. به همین سبب، رسول خد(ص) نهال عزت و سربلندی را در نهاد آنان بارور می ساخت به طوری که آنان احساس می کردند که مورد محبت آن حضرت قرار دارند. روشن است که وقتی سربازان، چنین حقیقتی را احساس می کردند، در راه خدا جانهای خود را بر کف می گذاشتند و

به او می فروختند. لذا، آن حضرت هیچ گاه، به سربازان خود به عنوان آلات و ادوات جنگ نمی نگریست.به هر حال، فرماندهی پیامبر خدا(ص) به صورتی بود که پا به پای سپاه حرکت می کرد و روح و دل خود را پیشاپیش آنان می فرستاد و در صحنه های خطر با آنان همراه می شد، بی آن که هیچ بیم و اندیشه ای به دل راه دهد. همان فرماندهٔ مهربانی که خیر و نیکی را پی در پی بر سپاه خود می فرستاد؛ به سان پدری که به فرزندان خود توجه می کند؛ گویا، آنها پاره هایی از تن اویند.[۳۸]رحمت و مهربانی رسول خدا(ص) با سپاهیان خود، در نبرد «احد» و در پی زخمهایی که بر جان ارتش اسلام نشسته بود، خود را نشان داد؛ آن جا که آن حضرت هیچ کس را سرزنش نکرد و هرگز به اندیشه اش نگذشت که سربازان را به سبب اشتباهاتی که از ناحیهٔ آنان صورت گرفته است، مورد محاکمه قرار دهد؛ بلکه همهٔ تلاش او در میدان جنگ، بر این بود که سربازان خود را دوباره به صحنه برگردانده و وضعیت را به حال نخست درآورد تا مسلمانان پایداری کنند و اجازه ندهند، همگی در مقابل هجوم دشمن کشته شوند و به همین سبب نیز آنان را به سوی فراز کوه «احد» برد و پرچم سپاه را به دست کسی داد که حق آن را ادا کند. در عین حال که خود نیز به نبرد و مقاومت پرداخت. بنابراین، رسول خدا(ص) سربازان خود را مورد عفو قرار داد تا غرور و قدرت آنان همچنان برای آینده بر جای بماند؛ هر چند آن چه در «احد» از آنان سرزده بود، نه تنها شادی آفرین نبود، بلکه غمبار نیز بود. حتی رسول اکرم(ص) به عفو آنان بسنده نکرد، بلکه از خداوند برای ایشان مغفرت طلبید. رحمت و مهربانی آن حضرت، همچنین خود را در برخورد با شهدا نشان داد؛ چرا که رسول اکرم(ص) فرمان داد پیکرهای آنان، به جای این که به سوی خانواده هایشان برگردانده شود، در همان مکان دفن گردد.[۳۹]این رأفت و مهربانی حتی نسبت به دشمنان خونی آن حضرت نیز تسری یافته بود؛ تا جایی که بر جنازهٔ عبدالله بن ابی، آن منافق پیشهٔ بی آبرو نماز خواند و می فرمود: اگر می دانستم که با طلب مغفرت من خدا او را می بخشاید، برای او طلب مغفرت می کردم!همچنین، بعد از «سریه ها» معمولاً همراه جمعی به استقبال لشکر می آمد. مثلاً بعد از سریهٔ «موته»[۴۰]از سوی دیگر، پیامبر اکرم(ص) با اسرا بسته به عملکرد سابق و شاخصه های دیگر برخورد می کرد. اما رفتار او با اسرا در هر حالی، همراه با رحمت، مدارا، توجه و انسانیت بود و در مورد آنان، به نیکی و گذشت سفارش می فرمودند، معمولاً، اسرا، در مکانهای بهداشتی، مسجد یا خانه ها توزیع می شدند و یا در خانهٔ یکی از لشگریان به طور دسته جمعی زندانی می شدند. لشگریان، با تبعیت از شیوهٔ رسول خدا(ص)، اسیران را در خوراک بر خود مقدم داشته و بر آنان ایثار می کردند. حتی لباس مناسبی به آنان می پوشاندند. اگر اسیری، اسرار دشمن را در اختیار قرار نمی داد، هرگز مورد ضرب و شتم واقع نمی شد. ولی اگر چنین می کرد، باعث آزادی خود می شد.همچنین، رسول اکرم(ص) شهدا را بزرگ می داشت؛ آنان را در جایگاه عزت و فخر در دنیا و آخرت قرار می داد و نزدیکان و خویشان شهید را به این امر بشارت می داد و با این کار، در قلب آنان شادی می آفرید.بعلاوه، ایشان از مثله کردن جنازهٔ دشمنان و بریدن عضوی از بدن آنها نهی می فرمود و فرمان می داد، بعد از این که شناسایی شدند، بدون گرفتن هیچ انتقامی از جمله سوزانیدن یا غرق کردن، آنها را دفن کنند.کوتاه سخن این که جنگ در مکتب پیامبر، به منظور برتری طلبی یا یک خونریزی بی هدف صورت نمی گرفت.آن گونه که رسول خدا(ص) خود در توصیف دعوت و نبردهای خود فرمود: «من پیامبر رحمت و پیامبر حماسه ام.» در حقیقت، «رحمت» و «حماسه» در این جا با یکدیگر تلاقی دارند؛ زیرا این حماسه، جز برای رحمت نبود که رحمت حقیقی در این عالم، به معنای قطع ریشه های فساد و مقابله با هر گونه شر و بدی است. لذا، هر جا چنین حماسه ای وجود داشته، راهی به سوی تحقق رحمت عامه بوده است.پیامبراکرم(ص) هنگام آغاز نبرد به سربازان چنین توصیه می فرمود: با مردم به دوستی و آشنایی رفتار کنید و با آنان خویشتنداری ورزید و بر آنان حمله ور نشوید مگر این که ایشان را فرا خوانید، چه، اگر مردم شهر و روستا و بیابان و محله را به حضورم بیاورید، برایم دوست داشتنی تر از آن است که مردان آنها را بکشید و زنان و کودکانشان را به اسارت بیاورید.[۴۱]بنابراین، جنگهای رسول خدا(ص)، جنگهای دوستی آمیز بوده و به محبت و مهربانی و مراقبت و تلاش در جهت حفظ جان مردم مگر در مواردی که ضرورتی گریز ناپذیر وجود داشته آراسته است، زیرا

رسول خدا(ص) سپاهیان خود را سفارش می فرمود که به از میان بردن کشت و زرع، قطع درختان و کشتن زنان و کودکان و مردمانی که در جنگ، نقش و نظری نداشته اند و به هیچ نحوی در آن شرکت نکرده اند، دست نزنند.با این اوصاف، جنگهای پیامبر هرگز به معنای تلف کردن، از میان بردن، ایجاد فساد و یا بی اعتنایی مطلق به همهٔ پایبندیهای انسانی نیست. آن حضرت انجام هر کاری را در جنگ روا نمی دانست و دست به کارهایی نمی زد که امروزه، گاهی فرماندهان نظامی از آن بهره می جویند؛ کارهایی از قبیل کشتار جمعی و از میان بردن نسل انسانی و محصولات کشاورزی مردم و سمی کردن آنها به منظور کشتن مردمان.یک بار به وی خبر رسید که سربازان اسلام برخی اطفال مردم را کشتهاند. پس به خطبه ایستاد و فرمود: برخی را چه شده است که آن قدر در کشتن دیگران پیش رفتهاند که کودکان مردم را کشتهاند. هشدار که کودکان را نکشید[...۴۲]همچنین پیامبر(ص) از تخریب و از جمله قطع درختان آنجا که ضرورتی نبود، منع میفرمود. وانگهی، گذشت و روح بزرگواری رسول خدا(ص) و مهربانی و مدارا با مردم، در برخورد ایشان با شکستخوردگان نیز قابل توجه است. آخرین جنگ رسول خدا(ص) با «قریش»؛ نبردی بود که به «فتح مکه» انجامید. در پی این پیروزی، پیامبر با کسانی مواجه میشد که او و اصحابش را در زیر شکنجه و آزار و تحت فشار قرار داد و شدیدترین شکنجهها را بر اصحاب او تحمیل کرده بودند تا آنجا که برخی از آنان از شدت شکنجه جان باختند و حتی آخرالأمر، مصمم به قتل آن حضرت شدند و در این راه، فکر و حیله و چاره به کار گرفتند و البته، خداوند نیز در مقابل آنان تدبیر کرد و نقشه آنان را نقش بر آب کرد. به هر حال، رسول خدا(ص) با آنان و با سرکرده جنگ شرک علیه اسلام، یعنی، ابوسفیان روبرو شد؛ اما با آن که پیروز شده بود، پرچم امان در میان آنان گسترد و منادیش فریاد برآورد که هر کس به خانه ابوسفیان برود، در امان است، هر کس به «مسجدالحرام» برود، در امان است و هرکس به خانه خود برود، در امان خواهد بود.۲ ۴. اجرای مساواتاصولاً در اندیشه دینی، هدف از حکومت و تصدی امور، برپایی حق و عدل در میان مردمان است. لذا، خداوند، پیامبر گرامی و مؤمنان را مأمور دعوت به آئین الهی و برپایی حق و عدل کرده و در قرآن کریم فرموده است:«یا أیها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط». یعنی،«ای کسانی که ایمان آورده اید، همواره برای خدا قیام کنید و گواهان به عدل و داد باشید.».در حقیقت، مدیریت رسول خدا(ص) بر اصل «برپایی حق و عدل» استوار بود و کارگزاران خود را بدان فرمان می داد. این مساوات در میدان جنگ نیز حاکم بود. در این باره، ابوزهره در کتاب «خاتم پیامبران» مینویسد:«یکی از مظاهر فرماندهی رسول اکرم(ص) مساوات و برابری او میان خود و سربازان است؛ به گونهای که هر سربازی خود را در کنار آن حضرت احساس میکرد و در حقوق و تکالیف، یک سرباز با او برابر بود. گویاترین گواه این حقیقت آن است که در [جنگ «بدر»] آن حضرت، خود به همراه علی بن ابیطالب(ع) و مرثد یک شتر داشتند و هر سه به نوبت از آن استفاده میکردند و حتی هنگامی که نوبت پیادهروی او فرا می رسید و آن دو میخواستند آن حضرت را از این امر معاف بدارند، این خواسته را رد کرد و فرمود:«شما از من قویتر نیستید و من نیز کمتر از شما از اجر و پاداش بینیاز نیستم.»۲ ۵ تشویق و تنبیهپیامبر گرامی (ص)، اقسام تشویقها را اعم از معنوی، زبانی، رفتاری، مقامی، مالی و غیره به کار می گرفت و هر جا چاره ای جز تنبیه نبود، همچون پزشکی حاذق، اقدام به بهترین مداوا می کرد.از جمله تنبیه های زیبا در دوران مدیریت رسول خدا(ص)، برخورد آن حضرت با کسانی بود که از شرکت در غزوهٔ «احد»، خودداری کرده بودند. به این ترتیب که پس از بازگشت مسلمانان از این پیکار، آنان شبی را در خانه های خود گذراندند و فردای آن روز، پس از نماز صبح پیامبر(ص) به بلال فرمود تا مردم را برای تعقیب دشمن فرا خواند و مقرر کرد، جز آنان که دیروز همراه لشکر در جنگ بوده اند،کسی حق همراهی با آنان را ندارد. مشخص است که از جمله اهداف پیامبر، تنبیه آنانی بود که از یاری آن حضرت خودداری کرده بودند تا جایگاهی در جامعه و منزلتی نزد مردمان نداشته باشند و این تنبیه روانی، از یک سو آنان را در صورت شایستگی بیدار کرده و اصلاح کند و از سوی دیگر، هشدار گونه ای باشد.۲ ۶ انضباط و جدِیت در ادارهٔ اموربدون تردید، لازمهٔ گردش درست کارها، انضباط و جدیت در امور است و مدیریت رسول خدا(ص) نیز مدیریتی منضبط و جدی بود مراد

از جدیت، سامان پذیری، آراستگی، نظم و ترتیب، سعی و کوشش در کارها و پرهیز از هرگونه سستی و بی سامانی در امور است.[۴۳] بسیاری از شکستها و ناکامیها که دامنگیر جمعیتها و سازمانها شده، از همین رهگذر بوده است. به همین لحاظ، آن چه در پیکار «احد» روی داد، محصول عدم رعایت این امر از جانب گروهی از مسلمانان بود.۳ مدیریت علمیاتی۳ – ۱ کسب اطلاعات یا تکمیل آن:پیامبر خدا(ص) همواره برای به دست آوردن آگاهیهای قبل از نبرد در جهت خنثی کردن اندیشهٔ نبرد یا پی بردن به نقشه آن و یا در جهت تقویت صحت تصمیمها به دریافت و دستیابی به همهٔ اخبار و امور مربوط به دشمن فرمان می دادند.پیامبر(ص) برای دستیابی به اطلاعات، بیش از سایر امور جنگی در تلاش بودند؛ زیرا دریافت اطلاعات و معلومات کامل از دشمن به معنای اتخاذ و صدور حکم و فرمان صحیح برای جنگ است. به همین منظور، در کنار غزوه ها، گاهی سریه هایی را نیز به نواحی مختلف اعزام می داشتند.آن حضرت، نیروها را به منطقهٔ عملیاتی مورد نظر می فرستاد و خود در راه عبور، با تجار و مسافران برخورد کرده و از آنان و ساکنان محلی کسب اطلاعات می کرد. بازجویی از اسرا، سکونت دادن نیروهای اطلاعاتی در سرزمین دشمن و بررسی تحرکات و جابجاییهای آنان در وقت مناسب، از روشهای دیگر کسب اطلاعات بود. جالب این جاست که پیامبر، همواره اطلاعات موجود و غیر آشکار را در نزد خود، محفوظ می داشتند.به عنوان نمونه، در جنگ«بدر»، پیامبر دو نفر را برای کسب اطلاعات از کاروان تجاری «قریش»، دو نفر را برای کسب اطلاعات از مقر تمرکز نیروها، دو نفر را برای بررسی تعداد نیروی دشمن و یک نفر را هم برای کسب اخبار جابجایی دشمن و میزان افزایش نیروهای آن مأموریت دادند.[۴۴]پیامبر(ص) اطلاعاتی را که برای ایشان ارسال می شد، مورد بررسی، دقت، پیرایش و تحلیل عملی و دقیق قرار داده و با واقعیت و موقعیت جنگی طرف مقابل خود هماهنگ می ساخت. ایشان، تلاش زیادی داشت تا اطلاعات به صورت بسیار فعال و پویا بوده و با عمل فرمانده و گروههای مأمور همراه و هماهنگ باشد. به عنوان مثال، در جنگ «بدر» از تعداد ذبایح برای پی بردن به تعداد نیروها استفاده کرد.در این میان، خبریابها، عنصری اساسی در تثبیت نتیجهٔ نبرد به شمار می آمدند؛ زیرا آنها معلومات و آگاهی کافی و دقیق از دشمن جمع می کردند. طبعاً نیرویی که دارای آگاهی کافی است، در میدان نبرد از آن سود می جوید، و طرفی که از دشمن چیزی نمی داند، در بهترین موقعیت نبرد با دشمن نیز، انگار، چشمانش بسته است.[۴۵]اگر خوب جستجو کنیم، می بینیم که پیامبر در تمام غزوه ها و سریه های خود، سخت به پوشیده داشتن اسرار نظامی می پرداخت و عملیات نظامی و جهت سیر سپاه راه، حتی بر نزدیکترین افراد خود پوشیده می داشت و از این قاعده عدول نمی کرد جز در غزوهٔ تبوک که آن نیز به علت اهمیت حمله و بعد مسافت و نیاز عملی به تأمین مادی بود.۳ ۲ در نظر گرفتن اصول جنگاصولی که رسول اکرم(ص) در نبردهای خود از لحاظ نظامی به اجرا می گذاشت، اصولی اساسی برای تحقق پیروزی بود. لذا، هدف از دعوت وی، روشن بوده و جنگ او بر این مبانی قرار داشت: بسیج نیروها، صرفه جویی در بکارگیری آنان، استفاده از یورش ناگهانی در زمان و مکان مناسب، تکیه بر سرعت که جنگ ضربتی را محقق می ساخت. استمرار فشار به هنگام غزوه های پی در پی و متصل به یکدیگر(مثل احد و حمراء الاسد). اجرای مانور با استفاده از امکانات و نیروهایی که فراهم آورده بود، اهتمام به ایجاد امنیت برای نیروها، تکیه بر استطلاع و استخبار، سازماندهی صحیح، اجرای همکاری بین جنگجویان و صفوف نیروهای عمل کننده با سواران، پیادگان و سایر صفوف و نیز بین جناح راست و چپ و قلب سپاه، پراکنده نکردن نیروها، تقویت روحیهٔ سربازان خودی به گونه ای که آنان از مرگ نهراسند و ایجاد امنیت در تمامی جبهه های جنگی.رسول خدا(ص) هنگامی که از نیرو و امکانات کم و ضعیف برخوردار بود، به دفاع روی می آورد؛ لذا در ابتدای دعوت، موضع دفاعی او آشکار بود؛ لذا، در آن ایام مورد اذیت و آزار قرار گرفته و مجبور به هجرت شدند؛ امری که جز خیر برای آن حضرت به دنبال نداشت. در «مدینه» نیت و هدف ایشان جز در بعضی اوقات که بناچار موضع دفاعی به خود می گرفتند هجومی بود. ایشان، هنگامی که نیرو و امکانات قوی و کامل داشتند، به جنگ هجومی روی می آوردند.به هر حال، اگرچه پیامبر به نیروی لایزال الهی توکل داشتند. اما این امر، مانع از انجام وظایف عادی و طبیعی که لازمهٔ جنگ است – نمی شد. در

حقیقت، مدیریت تدبیری پیامبر(ص) در تمام عرصه ها جاری و نافذ بوده است و حتی استفاده از وحی نیز در چارچوب این نوع مدیریت می گنجد.۳ ۳ ایجاد جنگ روانیمجموعه اعمالی است که بر ضد دشمن یا رقیب برای تحت تأثیر قرار دادن او انجام می گیرد و هدف از آن تضعیف اراده، تفکر و قدرت مادی و معنوی او است. «جنگ روانی» به عنوان مهمترین جنگ در طرح و برنامه ریزی مورد توجه و اقدام پیامبر(ص) بود و حتی آن را محور اقدام نظامی خود علیه دشمنان قرار داده بود؛ زیرا آنان را در حالتی از وحشت گذاشته و بر نفوس آنان تسلط می یافت و در نتیجه، توان مقابله و مقاومت را از آنها می گرفت. آن حضرت خود در این مورد چنین فرموده است: «من با ایجاد ترس(در دل دشمن) یاری شده ام.»نیروهایی که پیامبر در اختیار داشتند، همگی باعث ترس، تصورات و ذهنیتهای دور از واقع در دشمن می شدند، زیرا اولاً، این نیروها مخفی بودند، ثانیاً، شکست ناپذیر بودند، ثالثاً روح هجومی داشتند و رابعاً روشهای جدیدی را در جنگ ابداع کرده و به کار می بستند.[۴۶]برای مثال، در جنگ «حمراء الاسد»، پیامبر(ص) لشکر خود را همراه با مجروحان و از پا افتادگان به حرکت درآورد و فرمان داد، آتش زیادی برافروزند تا دشمن تصور کند که لشکر او همچنان دارای قدرت و نیرو است.ژنرال جان پریه دربارهٔ جنگ تعبیر جالبی دارد او می گوید: عامل اساسی در نبرد، داشتن روحِیه عالی است؛ سلاح، موجودی است بی جان که مردی از خون و گوشت با نیرو یا با ضعف، باید آن را مالک شود. به هر حال، آن اسلحه از هر جهت، یک نیروی مادی است و از آن الزاماً نابودی دشمن محقق نمی شود. بنابراین، داشتن روحیهٔ نیرومند، از جهات مهم پیروزی به شمار می رود.[۴۷]حال، از منظرهای گوناگون، می توان منشأ روحیه و توان روانی بالای نیروهای اسلام را بررسی کرد که نمونه هایی از آن در زیر می آید.۳۳۱ ایمان درست به عدالت، خواست و هدف:چنانچه سرباز به هدفی که برای رسیدن بدان می جنگد، مؤمن باشد و به عادلانه بودن وظیفهٔ محِول ایمان داشته باشد، قادر است، در کار خود معجزه کند.۳۳۲ تشویق و ایجاد انگیزه برای نبرد:تشویق و تحرک به نبرد، عنصری اساسی در بالاـ بودن روحیهٔ معنوی و تقویت روانی برای جنگجویان است؛ برانگیختن روح حماسی در جمع و ایجاد انگیزهٔ جدِی در مورد واقعیتی که برای آن می جنگند و این که تا حصول نتیجهٔ نهایی باید بکوشند، همهٔ مؤمنان را در حالت بیداری انقلابی نگه می داشت و حرکت، انگیزهٔ روانی و علاقه دایم را برای رویارویی با دشمن در ایشان برمی انگیخت.برای مثال، در غزوهٔ «بدر»، پیامبر اسلام پیش مردم آمد و آنها را به جهاد برانگیخت و فرمود: «سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، امروز اگر مردی، بردبارانه، ثابت قدم و دقیق نبرد کند، خوشبخت است و اگر به دشمن پشت نکند، جای او در بهشت خواهد بود.»۳۳۲ دلیری در مقابل بیم:بدون تردید، احساس پدیده ای عمومی و فراگیر است و حتی بزرگترین قهرمانان و دلاوران قوم از اعتراف به آن نمی هراسند. لذا، مهم این است که پیامبر اسلام توانست، بیم را مغلوب کرده و آن را از وجود یاران خویش ریشه کن کند چنان عقیده ای برایشان بسازد که ابهتی در آن چه که با آنها روبرو می شود، احساس نکنند.[۴۸]۳۳۴ صف و احد:در این رابطه، پیامبر اسلام همواره خلق را به وحدت فرا می خواند؛ زیرا «یکتایی» و «پیوند»، دو عامل مهم برای توانایی و پیروزی اند. خداوند در این باره می فرماید: «خداوند آن کسانی را که چون دستی واحد در یک صف جهاد می کند و همچون سد آهنین، همدست و استوارند، بسیار دوست می دارد.»[۴۹]۳۴ به کارگیری خدعه و فریببباید دانست که بخشی از علوم نظامی و از ضرورتهای مهم در میدانهای نبرد در سطوح تاکتیکی و استراتژیکی، خدعه و فریب است. خدعه، فن استتار و پنهان ساختن حقیقت و انجام کارهای گمراه کننده برای منحرف ساختن دشمن از درگیری، مقابله و سایر امکانات و اقدامات اساسی است. ضمن این که پیامبر(ص) خود، جنگ را به معنای «خدعه و فریب» می دانسته اند. نمونهٔ بارز به کارگیری «خدعه» را در جنگ «خندق» می بینیم:۱ پیامبر(ص) به دو تن از فرماندهان «غطفان» و اعراب «نجد» پیام فرستاد و از آنان خواست، در مقابل دریافت یک سوم از محصولات «مدینه» با او مصالحه کنند. آنان نیز از روی طمع این مصالحه را پذیرفتند. با این که این مصالحه، بعداً به خاطر عدم پذیرش مردم «مدینه» صورت نگرفت، لیکن پیامبر(ص) با این کار، اولاً عزم و استواری اصحاب خود و اصحاب دشمن را آزمود، ثانیاً این پیشنهاد «غطفان» و قبایل همراه آنان را گرفتار طمع و آزمندی ساخت؛ و این در حالی

است که چون طمع در دلی نشیند، عزم و اراده از آن، رخت برمی بندد.[۵۰]۲ قبل از شروع جنگ «خندق» مردی از «غطفان» به نام نعیم بن مسعود به حضور رسول خدا(ص) رسید و اسلام آورده و گفت: خاندانم از مسلمانی من خبر ندارند، پس بدان چه می خواهی مرا فرمان ده. پیامبر(ص) نیز فرمودند: اگر می توانی در ارادهٔ دشمن در رویارویی با ما خللی به وجود آور؛ چرا که جنگ، سراسر، تدبیر و نیرنگ است او نیز که در دوران جاهلیت، ندیم یهودیان «بنی قریظه» بود، خود را به میان آنان رساند و گفت: ای بنی قریظه! شما از دوستی من با خود و روابط ویژه ای که با شما دارم آگاهید. اینک، «قریش» و «غطفان» در حالی که به این دیار آمده اند که وضعیتی چون شما ندارند. زیرا این سرزمین، متعلِق به شما است و اموال و زنان و فرزندانتان در این جا هستند و لذا نمی توانید، به جای دیگر بروید، اما «قریش» و «غطفان» که برای رویارویی با محمد(ص) و اصحاب او آمده اند، سرزمین دیگری دارند. و زنان و فرزندان و اموالشان در جایی دیگر قرار دارد و اگر فرصتی به دست آورند و بر محمد(ص) و اصحاب او چیره شوند، از آن استفاده می کنند و گرنه، به سرزمین خود برمی گردند. پس، پیشنهاد من این است که در کنار این خاندان به جنگ نپردازید، مگر آن که گروگانهایی از سران و بزرگان آنان را در اختیار گیرید. یهودیان نیز آن را قبول کردند. نعیم، در ادامهٔ کار خود به سراغ ابوسفیان رفت و گفت: بدانید که یهودیان از کاری که دربارهٔ روابط خود با محمد(ص) انجام داده اند، پشیمان شده اند و برای او نیز پیغام فرستاد ه اند که ما از آن چه کرده ایم، پشیمان شده ایم. اکنون، آیا این کار، تو را خشنود می کند که ما از دو قبیلهٔ «قریش» و«غطفان»، مردانی را از سران آنان در اختیار بگیریم و به تو تحویل دهیم و تو آنان را گردن بزنی و... و به این ترتیب شکافی در بین دو قوم ایجاد کرد.[۵۱]۳-۵ فرماندهی حضرت رسول(ص)فرماندهی ایشان، آن گونه بود که نخست، موقعیت را می شناخت و سپس فرمان می داد؛ به مناسبت، توبیخ می کرد و در جای خود نیز بزرگواری می کرد. به طور کلّی، تصمیمهای آن حضرت، همگی درست بود؛ زیرا هرگز به هوای نفس سخن نمی گفت و سخن او چیزی جز وحی خدا نبود.[۵۲] رفتار پیغمبر با زیردستان، رفتاری منطقی بود؛ در موقعیتهای دشوار، دلاوری و شجاعت به خرج می داد. همچنین، با اهل اندیشه مشورت می کرد. روح آزادی در فرمانها و پذیرش مسؤولیت در فرماندهی ایشان حکمفرما بود. وانگهی، برنامه ریزی در امور، ساماندهی طرحها، سازماندهی نیروها، هدایت و رهبری افراد، ایجاد محیطی بر پایهٔ حقوق حقهٔ انسانی و نظارت بر کارها، از جمله وظایفی است که پیامبر همواره بر دستور اجرا یا اجرای مستقیم آن پافشاری می کرد.۳۶ تفویض اختیاربدیهی است، تفویض اختیار و مسؤولیت خواهی از لوازم ادارهٔ امور است. خدای متعال پس از آن که بندگان شایستهٔ خود را در بندگی می آزماید، به آنان مسؤولیتهایی می سپارد و براساس اختیاری که به ایشان داده است، از آنان مسؤولیت می خواهد. البته، هرچه محدودهٔ اختیار، گسترده تر باشد، میزان مسؤولیت خواهی نیز بیشتر خواهد بود.در این زمینه سیره رسول خدا(ص) چنین بود که نخست، افراد مناسب را برای هر کار می یافت و کارها را بسیار خوب تقسیم می کرد و پس از این که مسؤولیت هر کس را مشخص می کرد، کار را به او می سپرد و در ادامه، آن را پیگیری می کرد. یعنی، از مسؤولان خود بازخواست می کرد که چگونه عمل کرده اند. لذا، این گونه نبود که به خاطر اعتماد و اطمینان به کسی، کار او را پیگیری نکند و از او دربارهٔ عملکردش پرسش نکند. زیرا از عمده عواملی که یک مدیریت را کارآ می سازد، رسیدگی دقیق به مسؤولیتها و حسابرسی کارگزاران و حسابخواهی از آنها است.ناگفته نماند، هنگامی که رسول خدا(ص) مسؤولیتی را به کسی می سپردند، در عین حال که بر کار او نظارت کرده و از او مسؤولیت می خواستند، اما در نهایت، خود را مسؤول همهٔ امور می دانستند و چنانچه اشتباهی روی می داد و حدی از حدود الهی زیر پا گذارده می شد، سخت برآشفته و با جدِیت رسیدگی و جبران می کردند.۳-۶-۱ تعیین جانشین در «مدینه» گفتنی است، پیامبر اکرم(ص) هنگام عزیمت به هر جنگی، نایب و جانشینی برای خود در «مدینه» تعیین می کردند؛ و از جنگی به جنگ دیگر او را تعویض می کردند.۳-۶-۲ قراردادن افراد شایسته در مکانهای مناسبدر این خصوص، باید گفت مأموریتهای جنگی و تخصصهای نظامی در لشگر اسلامی فراوان و متنوع بود؛ از جمله: اطلاعات، سواره نظام، نیروهای پیاده و تیراندازان؛ در این میان، برای پذیرش هر مسؤولیت و

تخصصی، شرایطی قرارداده می شد که حسب مورد، متفاوت بود. برای مثال، پیامبر اکرام(ص) کسی را به امر اطلاعات می گماشت که حفاظت و کتمان راز، در حد اعلایی در او وجود داشته باشد، همچنین، آگاه، مورد اعتماد و صبور و بردبار بر درد گرسنگی و تشنگی باشد؛ همانند عبدالله بن حجش و حباب بن منذر؛۴- مدیریت سیاسیشایان ذکر است، پیامبر اکرم(ص) در جنگ، تنها به مسائل نظامی اکتفا نکرده و از «دیپلماسی»، به عنوان یک وسیله در جهت تقویت مواضع و به دست آوردن موفقیتهای بیشتر استفاده می کردند. در این زمینه، به چند مورد زیر اشاره می شود:۴-۱ انعقاد پیمانهای سیاسی با قدرتهای بی طرفهمواره سعی پیامبر(ص) بر این بود که تا جائی که مقدور است، در جنگها از تفرق جبهه ها جلوگیری شود. به هیمن سبب، پس از تشریع «جهاد» و هجرت به «مدینه» با این که تمامی داخل و خارج «شبه جزیرهٔ عربستان» هنوز در شرك به سر می بردند، پیامبر ابتدا، متوجه کانون دشمن شدند. لذا، بیشتر تلاش خویش را مصروف تضعیف و مخالفت با «قریش» کردند. این سیاست، مستلزم این بود که پیامبر، حتی الامکان از ایجاد تنش با قدرتهای کوچك و بزرگ بی طرف بپرهیزد و خود این پرهیز از تنش، گاه با نمایش قدرت و گاه با صلح بود. به این ترتیب، پیامبر(ص) با اجرای یك دیپلماسی فعال، از یك سو مانع همبستگی غیرمسلمانان با «قریش» شده و از سوی دیگر، سعی می کرد تا از آنان گر چه هنوز اسلام نیاورده اند به عنوان متحدان خویش در برابر «قریش» استفاده کند.[۵۳]به همین لحاظ، پیامبر(ص) در بدو ورود به «مدینه» متوجه «یهودیان» آن شهر شد. اینان، اگرچه بی طرف بودند، اما همبستگی آنها «با قریش» می توانست، خطرات بزرگی را برای اسلام و مسلمانان به دنبال داشته باشد؛ لذا سعی می شد که از آنها به عنوان متحدان مسلمانان استفاده شود. فی المثل، در «عهدنامهٔ مدینه» که در «الوثایق» آمده است، عباراتی این گونه مشاهده می شود: «هرکس از «یهودیان» که از ما پیروی کند، نسبت به او نیکی و یاری خواهد شد و با ما در زندگی مساوی خواهد بود. بر آنان ستم نخواهد شد و بر ضد ایشان، کس را یاری نخواهند داد ...یهودیان به آیین خود و مسلمانان به آیین خود خواهند بود. بر یهود است، با هر کسی که با اهل این پیمان نامه بجنگد، نبرد کند ... هنگامی که مؤمنان در جنگند، «یهودیان» هم باید همراه ایشان هزینه پرداخت کنند.»در همین ارتباط، پیامبر(ص) به وسیله همبستگی با قبیلهٔ «خزاعه» که از جمله قدرتهای بی طرف بود ضمن همکاری با آنها در زمان جنگ، از تعرض به آنان نیز جلوگیری می کرد.۴-۲ خنثی کردن نیروهای مخالفبدیهی است، این کار، یکی از ابعاد سیاست خارجی و دیپلماسی فعال هر دولتی به شمار می رود و لذا، سیاست خارجی دولت، باید بر این محور استوار باشد تا به این وسیله، مانع از اتحاد قدرتهای دیگر علیه خود گردد. مثلاً با دادن امتیاز، با یکی از آنها رابطه برقرار کند و در مقابل دیگری، روی خوش نشان دهد و یا از دادن کمك یا انجام مذاکرهٔ دوستانه با سومی امتناع ورزد؛ به نحوی که نوعی رقابت منفی بین دشمنان خود با توجه به منافعی که در اتحاد دنبال می کنند، به وجود آورد.۴-۳ تمایل به صلح و آتش بسچنان که گفتیم، دین اسلام، دین رحمت و امت آن، امت مشمول رحمتند. جنگ نیز در پیکره دیپلماسی نظامی خود نوعی عطوفت و رحمت را در همه مراحل به دنبال دارد. به همین ترتیب پیامبر اکرم(ص) در رویارویی با مشرکان قبل از آغاز هرگونه جنگ و ستیز، آنها را بین «اسلام آوردن»، «انعقاد پیمان عدم تجاوز» و نهایتاً جنگ مخّیر می کرد. ایشان در این باره می فرمود «با آنان وارد جنگ نشوید مگر آن که به ایمان دعوتشان کنید. در این هنگام اگر از پذیرش آن سرباز زدند، باز هم، با آنان وارد جنگ نشوید تا آنان نبرد با شما را آغاز کنند. اگر آنان نبرد را آغاز کردند، باز هم وارد جنگ با آنان نشوید تا آن که کسی از شما را بکشند. در این صورت کشته را نشان آنان دهید و بگوئید: بیائید تا راهی بهتر از این بیابیم». زیرا اگر خداوند یك نفر را به دست تو هدایت کند این از همه آنچه خورشید بر آن می تابد برایت بهتر خواهد بود.نتیجه گیری:پیامبر اکرم(ص) در راستای تأسیس شریعتی نو و حکومتی بر مبنای آن، با مقاومت منفی بت پرستان مشرك و دیگر پرستان بی دین رو به رو بودند. دین جدید در پی استقرار حاکمیت الهی بوده و قصد داشت، حاکمیتهای خرافی را از میان بردارد. برخورد این دو عقیده، پیروان شریعت ختم رُسل را با ذلیلان خیمهٔ کفر درگیر کرد؛ و این امر، هنوز هم گیتی را محل مبارزه و کشمکش مسلمانان خداپرست با حاکمان شیطان پرست قرارداده است.چنان که می دانیم، پیامبر

عزیز(ص) و پیروان ایشان در دوران صدر اسلام، به سبب نوپا بودن حکومت اسلام، بارها مورد هجمهٔ کلامی و نظامی مشرکان قرار گرفتند، اما باید دانست که راز استقرار اسلام در آ ن عصر و استمرار آن تا کنون در چگونگی برخورد مدبرانهٔ پیامبر(ص) در برابر آن یورشها نهفته است.جنگهای نظامی مشرکان با مسلمانان، پس از ورود پیامبر(ص) به مدینه شعله ور شد و «بدر» و «احد» و «خندق» و «تبوک»، از جلوه های روشن مبارزهٔ اسلام حی با کفر و شرک زوال پذیر می باشند. تدبیر رسول خدا(ص) در این جنگها، به کارگیری فکر نظامی، متأثر از عقیده و هدایت بوده و این تدبیر در مواقع بحرانی بسیار کارساز و مؤثر بوده است. به تعبیر دیگر، پیامبر(ص) در جهت استقرار حکومت الهی با اعمال مدیریت متناسب با شرایط بحرانی علاوه بر حفظ مسلمانان و حکومت اسلامی، درسها و آموزشهای سودمندی ارائه کردند؛ درسهایی که هم شیوهٔ زندگی، دینداری و روابط اجتماعی و هم شیوهٔ کفرستیزی را همزمان در برداشته و درس بزرگی و بزرگ منشی و بزرگواری را می آموزند.در این راستا، پیامبر اکرم(ص) با «مدیریت امور عقیدتی» سعی داشت، هدف اصلی حکومت اسلامی را که همان «توحید و مبارزه با کفر و استکبار» بود، در بستر شرایط جدید، تعلیم دهد. برای مثال، می توان از ایجاد انگیزهٔ الهی در جنگها نام برد.در حیطهٔ «مدیریت رفتاری» نیز، با عمل خود و با فرمانهای مؤثر، تصمیم گیری پویا، مشورت همفکری و تبادل نظر در امور را نشان می دادند. به هر حال، این نشانگری در عرصهٔ جنگ، بسیار آموزنده و زیباست؛ ایشان، بانی دین رحمت بر امت مرحومه بوده و خود، مظهر رحمت الهی بودند، لذا، از مهربانی با دوستان گرفته تا عطوفت بر دشمنان و اسرا و حتی محترم داشتن مردگان کافر، همه و همه، نشانهٔ فکری بالاتر و بینشی عمیقتر می باشد.بعلاوه، در عرصهٔ «مدیریت نظامی» نیز با به کارگیری پیشرفته ترین تدابیر نظامی وقت، عرصه را بر دشمنان تنگ کرده و بر شمول دامنهٔ امداد الهی صحه می گذاردند. فرماندهی نظامی آن حضرت، ایجاد جنگ روانی، به کارگیری ابزار خدعه و فریب و کسب اطلاعات از دشمن از جملهٔ این تدابیر بود.همچنین، در حوزهٔ «مدیریت سیاسی» به منظور اقتدار اسلام با برخی از مخالفان و نه معاندان پیمان سیاسی منعقد کرده و به این وسیلهٔ عظمت نیروهای مشرک را خرد می کردند.کوتاه سخن این که آن چه در عرصه های مختلف زندگی پیامبر مشاهده می گردد گویای بیست و سه سال بحران و مبارزه است؛ مبارزه ای که در نهایت، توانست نطفهٔ اسلام نوین را، نه فقط در خاک«عربستان»، که در دل مستضعفان و ستمدیدگان عالم بکارد و فراگیر شود. همهٔ اینها، مدیون تفکر، تأمل و تحمل رسول اکرم(ص) و یاران وفادار و با اخلاص ایشان است.فهرست منابع و مآخذ:۱ ابوزهره، محمد؛ خاتم پیامبران، ترجمهٔ حسین صابری، انتشارات بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳۲ تن برگ، دیودونیه؛ مدیریت بحران، ترجمهٔ محمدعلی ذوالفقاری، انتشارات حدیث، ۱۳۷۳۳ جلیلی، سعید؛ سیاست خارجی پیامبر، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴۴ دلشادتهرانی، مصطفی؛ سیرهٔ نبوی، منطق عملی، ج دوم، انتشارات وزارت فرهنگ، ۱۳۷۲۵ دلشادتهرانی، مصطفی؛ سیرهٔ نبوی، منطق عملی، ج سوم، انتشارات وزارت فرهنگ، ۱۳۷۲۶ طلاس، مصطفی؛ پیامبر و آیین نبرد، ترجمهٔ حسن اکبر مرزناک، انتشارات بعثت؛ ۷ قرآن کریم۸ مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار، ج ۵، بخش ۴۹ وتر، ضاهر؛ مدیریت نظامی در نبردهای پیامبر، ترجمهٔ اصغر قائدان، نشر جدید، ۱۳۷۴سایر۱ مقالهٔ مدیریت بحران؛ مجلهٔ تدبیر، ش ۳۸۲ http://www.msn.com/Encarta World English Dictionaryپی نوشتها[۱] برگرفته از ۲[http://www.msn.com/EncartaWorld English Dictionary] روش برنامه ریزی در بخش فرهنگ۱ برگرفته از مقالهٔ مدیریت بحران، مجلهٔ تدبیر، شمارهٔ ۳۸.۲ تن برگ، دیود نیه، مدیریت بحران، ترجمهٔ محمدعلی ذوالفقاری، تهران انتشارات حدیث، صص ۱۳۵ ۱۰[۳] قرآن کریم، سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۹۰[۴] قرآن کریم، سورهٔ توبه، آیهٔ ۱۱۱[۵] قرآن کریم، سورهٔ حج، آیات ۴۰ ۳۸[۶] قرآن کریم، سورهٔ نساء، آیهٔ ۷۶[۷] قرآن کریم، سورهٔ انفال، آیهٔ ۴۷[۸] قرآن کریم، سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۶۴[۹] قرآن کریم، سورهٔ انفال، آیهٔ ۶۷[۱۰] قرآن کریم، سورهٔ نساء،آیهٔ ۹۴[۱۱] قرآن کریم، سورهٔ اسراء، آیهٔ ۱۰[۱۲] قرآن کریم، سورهٔ بقرهٔ، آیات ۱۹۴ ۱۹۱[۱۳] سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۸۳[۱۴] سورهٔ حج آیهٔ ۴۱[۱۵] دلشاد تهرانی، مصطفی؛ سیره نبوی، منطق عملی، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ، ۱۳۷۲، ص[...۱۶] جلیلی، سعید، سیاست خارجی پیامبر، تهران:

انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۴۴؛[۱۷] همان، ص ۲۸۹؛[۱۸] سورهٔ حج، آیهٔ ۴۰[۱۹] سورهٔ بقرهٔ، آیهٔ ۲۵۷[۲۰] سورهٔ مؤمن، آیهٔ ۳۱[۲۱] دلشادتهرانی، مصطفی؛ سیرهٔ نبوی، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ، ۱۳۷۲، ص ۱۶۲[۲۲] ابوزهره، محمد، خاتم پیامبران، ترجمهٔ حسین صابری، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی ۱۳۷۳، ص ۳۷۶[۲۳] همان، صص ۶۴۶ ۶۴۵[۲۴] سورهٔ آل عمران، آیات ۱۲۷ ۱۲۵[۲۵] سورهٔ صف، آیات ۱۳ ۱۰[۲۶] ابوزهره، منبع پیشین، ج ۲، ص ۴۹۴؛[۲۷] جلیلی، سعید، منبع پیشین، ص ۱۱۷[۲۸] همان[۲۹] وتر، ضاهر، مدیریت نظامی در نبردهای پیامبر، ترجمهٔ اصغر قائدان، نشر حدید، ۱۳۷۴، ص ۸۲؛[۳۰] سورهٔ شورا، آیهٔ ۳۸[۳۱] آل عمران، آیهٔ ۱۵۹[۳۲] مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵، بخش ۴، نشر، ... چاپ، ...ص[... ۳۳] دلشادتهرانی، مصطفی، منبع پیشین، ص ۲۵۴(به نقل از شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۶۰)[۳۴] همان، ص ۲۵۵ به نقل از المغازی، ج ۱، صص ۲۰۹ ۲۱۱[۳۵] همان، به نقل از المغازی، ج ۲، ص ۴۴۴[۳۶] همان؛[۳۷] سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۵۹[۳۸] ابوزهره، همان منبع، ص ۵۳۵[۳۹] همان، ص ۵۳۶[۴۰] وتر، ضاهر، همان منبع، ص ۲۵۲[۴۱] ابوزهره،؛ همان منبع، ص ۳۰۷[۴۲] طلاس، مصطفی، پیامبر و آئین نبرد، ترجمه حسناکبر رزمناک، انتشارات بعثت، ص ۳۰۹.[۴۳] دلشادتهرانی، مصطفی، همان منبع، ج ۳، ص ۳۳۹[۴۴] وتر، ضاهر، همان منبع، ص ۱۴۵ ۱۴۸[۴۵] طلاس، مصطفی، همان منبع، ص ۴۹۱[۴۶] همان،صص ۱۰۳ ۱۰۴[۴۷] طلاس، مصطفی، همان منبع، ص ۵۰۱[۴۸] همان، صص ۵۰۵[۴۹] سورهٔ صف، آیهٔ ۳[۵۰] ابوزهره، همان منبع، صص ۶۴۵ ۶۴۶[۵۱] همان، صص ۶۴۷ ۶۵۰[۵۲] سورهٔ نجم، آیات ۳ و ۴[۵۳] جلیلی، سعید، همان منبع، صص ۱۰۵-

*http://www.hawzah.net/Hawzah/Articles/Articles.aspx?
/۸۲۴۰&SearchText=%D9%85%D8%AF%DB%8C%D8%B1%DB%8C%D8%AA%20%D9%86%D8%A8%D9%88%DB%8C

منابع مقاله:مجله اندیشه صادق، شماره ۳ و ۴، باقری، مصباح الهدی؛با تأکید بر موارد خاص: چهار غزوهٔ «بدر»، «احد»، «احزاب» و «تبوک»

عقلانیت توحیدی؛شیوه علمی امام رضا

۴ عقلانیت توحیدی؛ شیوه علمی امام رضا(ع)نویسنده:عبدا... امامی

یکی از مهمترین دلایل استمرار خط امامت، تحکیم پایه های معرفت دینی در میان امت اسلامی و تثبیت رهاوردهای پیامبر خاتم(ص) و تفسیر صحیح وحی به تناسب استعداد و نیاز و شرایط گوناگون جامعه اسلامی بوده است.تاریخ امامت نشان دهنده این واقعیت است که هر یک از امامان در زندگی سیاسی، اجتماعی و علمی خود شیوه خاصی را پیموده و این به خاطر شرایط متفاوت و نیازهای متنوع جامعه آنان بوده است. این در حالی است که اصول و اهداف و پیام اصلی آنان یکی بوده و کمترین تمایز و مغایرتی با یکدیگر نداشته است.از ویژگیهای عصر امام رضا(ع)، گسترش و رواج مباحثات میان ادیان و مذاهب است؛ زیرا در آن عصر گرایش جامعه اسلامی و محافل علمی دینی به بحث و گفت وگو، نشان دهنده راهیابی مباحث مختلف فلسفی و کلامی به حوزه محافل اسلامی و همچنین رشد روحیه کاوشگری در میان مسلمانان است.از آنجا که مأمون دستور به ترجمه کتب فلسفی یونان داده بود ، به جهت اهدای جوایز به مترجمان، بسیاری از دانشمندان متوجه کتب فلسفه یونان شده و آنها را به زبان عربی ترجمه نمودند.همین امر سبب شد فلسفه یونان که عمدتاً برگرفته از آراء و نظریات متوالی و افلاطون و ارسطو بود، وارد مباحثات آزاد میان ادیان و مذاهب گردد و محافل علمی اسلامی را دچار تحرک در مباحثات علمی نماید. هر چند برخی معتقدند که مأمون برای مقابله با افکار ائمه(ع) و هجمه قرار دادن مبانی اعتقادی مسلمانان، دست به این کار زد تا سرنوشت اسلام همچون مسیحیت دچار انحراف گردد. اما به هر صورت، استقبال اهل بیت(ع) از مباحث آزاد میان ادیان و حضور آنان در این میدان، نشانگر آن است که آنان مبانی اعتقادی اسلام را، دارای پایه های برهانی و عقلانی قوی دانسته و اعتقاد داشتند که معارف دین با عقل و علم

قابل دفاع بوده و هست.امام رضا(ع) با اطمینان به حقانیت دین و واقع گرایی شریعت محمدی(ص)، ضمن استقبال از ژرفکاوی عقلی در مباحث دینی، همواره پرسشهای دینی را ارج نهاده و پیروان خود را به تأمل و تدبر و مناظره و مباحثه علمی دعوت می نمایند. بر همین اساس، امام رضا(ع) با حرکت علمی همراه با عقلانیت و استفاده از فرصتها در مباحث و دانش سرشار خویش و با احاطه علمی بر مبانی ادیان و مذاهب دیگر، تحول علمی عظیمی در تاریخ اسلام ایجاد نموده اند. امام رضا(ع) در مواجهه با تغییر ظاهری علمی در جوامع اسلامی که با ورود کتابهای ترجمه شده فلسفی یونان انجام پذیرفته بود، با نوسازی قالبها و روشهای مناظره و مباحثه، یک انقلاب علمی در عصر خویش ایجاد نمود.تلاش اندیشمندان هر جامعه علمی مبتنی بر اصول حاکم بر آن جامعه است و در واقع این اصول است که به دانشمند می گوید مسأله چیست و باید در قالب چه مفاهیم و اصطلاحاتی شکل بگیرد و با کدام اصول و نظریه ها سازگاری دارد، در چنین صورتی اگر اندیشمندان نتوانند فضای حاکم بر جامعه را که بر اثر تحولات علمی و فرهنگی ایجاد شده است، مدیریت نمایند و به آن پاسخ دهند، به لحاظ فکری و اندیشه ای وضعیتی بحرانی در جامعه ایجاد و چه بسا آرا و نظریات متزلزل و منحرف برای عوام و خواص مسأله انگیز می شود.در چنین مواقعی، باید یک تفکر برتر از دانشمندان (که در جامعه علمی واحدی به کار مشغولند) موجود باشد تا ضمن ایجاد انقلاب علمی، به مدیریت افکار بپردازد و امام رضا(ع)، چنین کاری انجام داده است.وقتی تحول فکری و فرهنگی در جامعه اسلامی عصر امام رضا(ع) ایجاد شد، مسایل نوینی جایگزین مسایل موجود گردید و معیارها، مبانی و روشها نیز تغییر کرد. بر همین اساس، برخلاف برخی از رهبران ادیان و مذاهب که پرسش را زمینه گسترش شبهات و مقدمه شک و بی اعتقادی می دانستند و در مواجهه با آن دچار گسست فکری می شدند، حضرت رضا(ع) با اطمینان از مبانی دینی و بصیرت و آگاهی، به جای نقل حکایت، به درک و درایت و با استقبال از تضارب آرا، به مناظره و مباحثه و طرح مسایل نوین دین شناسی می پردازد.بزرگترین خدمت حضرت رضا(ع) به اسلام و مسلمانان این بود که ایشان با بینش دینی متکی بر قرآن و سنت، از منظر عقلانیت و خرد، معارف ناب الهی را به جامعه بخصوص اندیشمندان انتقال داده و تشنگی روحانی آنان را سیراب نمودند.مهمترین تلاش امام رضا(ع) ارایه تصویری روشن از معارف اسلامی و زدودن انحرافها و افسانه ها از دین بود.در عصر امام رضا(ع) جامعه اسلامی به شدت از ایده های صحیح دینی و الگوهای ارزشی دور مانده بود که علت آن ورود و نفوذ افکار و اندیشه های متفاوت از ادیان و آیینها و همچنین فلسفه یونان و هند به جامعه اسلامی بوده است.در چنین وضعیتی، حضرت رضا(ع) تنها از ملازمه عقلی استفاده نکرده، بلکه به فلسفه و حکمت بخشی از پدیده های هستی و باورهای دینی پرداخته اند.امام(ع) در مناظرات علمی خویش، تمام عناصر و پدیده های موجود در عالم را با مبانی توحیدی و معرفت دینی تحلیل و بررسی می کردند، لذا یکی از روشهای امام در مناظرات و مباحثات، بهره گیری از آیات قرآن بود.ایشان با استدلال به قرآن، سخنان حق تعالی را سخن نهایی و تردیدناپذیر می دانستند، در مواردی هم افراد مناظره کننده از ادیان دیگر بودند، حضرت با نگاهی هستی شناسانه و با بهره گیری از ملازمات عقلی در مناسبات زندگی بشری و فلسفه هستی، فرد مورد نظر را به سوی توحید رهنمون می کردند.خلاصه اینکه، امام رضا(ع)، با نگرش عقلانیت توحیدی و در جهت استمرار خط امامت، در عصری که اوج گسترش مباحثات کلامی و فلسفی بوده است، ضمن ایجاد دگرگونی در مبانی فلسفی و هستی شناسانه برخاسته از تفکر بشر، با الهام از قرآن و روایات اهل بیت(ع) به تبیین اصول و اعتقادات اسلامی و تحکیم پایه های معرفت دینی پرداخته اند.
*http://www.rasekhoon.net/article/Show-۲۴۹۴.aspx

حکومت و سیاست در سیره امام صادق

(ع)

پایگاه تبیان در زمان امام صادق علیه السلام نیز شدیدترین فشارها بر شیعیان اعمال میشد، به طوری که توان هرگونه ابراز وجود از

آنها سلب شده بود، تا آن جا که مشایخ شیعه مجال نقل احادیث ائمه علیهماالسلام را نداشتند، و اصحاب امام صادق علیه السلام به منظور صیانت خود از گزند منصور، مجبور بودند به طور کامل تقیه نموده و مواظب باشند که کوچکترین

بی احتیاطی از آنان سر نزند، و تأکیدهای مکرر امام بر تقیه، خود دلیل آشکاری بر وجود چنین فشار سیاسی بود، خطر هجوم بر شیعیان چنان نزدیک بود که امام برای حفظ آنان، ترک تقیه را مساوی با ترک نماز اعلام فرمود.به معلی ابن خنیس که به دست حاکمان زمان خود کشته شد، فرمود":یا معلی اکتم امرنا ولا تذعه فان من کتم امرنا و لا یذیعه اعزه الله فی الدنیا؛ "ای معلی کار ما را پنهان بدار و افشاء مکن، کسی که کار ما را افشاء نکند و پنهان بدارد، خداوند او را در دنیا عزیز میدارد.روایاتی وجود دارد حاکی از آن که شدت فشار به قدری بود که حتی شیعیان، بدون اعتنا به همدیگر از کنار همدیگر رد میشدند.منصور در مدینه جاسوسانی داشت که تجسس میکردند، و هر که را میشناختند از پیروان جعفر ابن محمد علیه السلام است گردن میزدند.محمد اسقطوری گوید":روزی بر منصور دوانقی وارد شدم، دیدم که در فکر عمیق فرو رفته است، پرسیدم برای چه؟ گفت: از ذریهی فاطمه هزار نفر بلکه بیشتر از آن را کشتم، ولی سید و آقایشان را زنده نگه داشتهام. گفتم: کیست آن؟ گفت: میدانم تو به امامت او معتقد هستی، و او امام من و امام تو و امام همه مردم است، لکن مرا چارهای جز کشتن او نیست".امام صادق علیه السلام شدیداً تحت مراقبت منصور بود، با آن که از قبل به امر هشام در شام جلب شده بود، بار دیگر به امر منصور در شام جلب شد، و مدتی امام تحت نظر ماند و عزم کشتن آن حضرت را کردند، و هتکها نمودند و بالاخره اجازه مهاجرت را دادند، حضرت به مدینه مراجعت کرد و بقیه عمر را در حال تقیه در مدینه ماند. منصور آزارها و کشتارهای بیرحمانه در حق سادات علویین روا داشت که به دستور وی آنان را دسته دسته میگرفتند و در قعر زندانهای تاریک، با شکنجه و آزار به زندگیشان خاتمه میدادند، جمعی را گردن میزدند و گروهی را زنده زیر خاک پنهان میکردند، و جمعی را در پی ساختمانها یا میان دیوارها گذاشته و رویشان دیوارها را بالا میبردند.منصور پس از آن که خبر شهادت امام ششم علیه السلام را شنید، به والی مدینه نوشت که وصی او را گردن بزند، اما وقتی وصیتنامه آن حضرت را خواندند، دیدند که امام پنج نفر را وصی خود تعیین کرده است: ابی جعفر منصور، محمد ابن سلیمان، عبدالله ابن جعفر، موسی ابن جعفر و حمیده زوجهاش. موضوع را به منصور خبر دادند، و او گفت: مرا به قتل اینها راهی نیست .امام صادق(ع)محمد ابن ربیع، دربان مخصوص منصور گوید: زمانی که امام صادق علیه السلام را از مدینه به پایتخت خلافت آورده بودند، روزی منصور در کاخ خود نشسته بود تا شب شد و قسمت زیادی از شب گذشت، سپس منصور به من گفت که: محمد میدانی که نسبت به من چه اندازه قرب و منزلت داری؟ و اسراری را از من میدانی که حتی نزدیکترین کس به من یعنی مادر فرزندانم نمیداند. گفتم: این از لطف خدا و امیرالمؤمنین است. گفت: همین الان برو به خانهی جعفر ابن محمد و بی خبر داخل خانه شو، و او را به هر وضعی که میبینی بدون آن که تغییر وضع دهد، بیاور. محمد گوید: پیش خود گفتم: به خدا قسم این هلاکت است، او را اگر بیاورم دین و آخرت خود را از دست دادهام، اگر نیاورم باید به کشته شدن خود و خاندان گردن نهم، همچنان بین دنیا و آخرت مردد شدم، تا آن که نفس، من مرا به طرف دنیا کشاند. آمدم در نزدیک خانه جعفر ابن محمد (علیه السلام) و از پشت سر خانه نردبانی گذاشتم و از بالای بام خانه او بالا رفتم، و از آن جا پایین شدم و بی خبر وارد خانهاش شدم، و دیدم که در حال نماز است و خود را به پیراهن و ازاری پیچیده است، وقتی سلام نماز را داد، گفتم: بفرمایید برویم پیش امیرالمؤمنین، گفت بگذار لباسم را در برنمایم . گفتم: اجازه ندارم،گفت: میخواهم وضو بگیرم. گفتم: نمیشود و او را به همان حال پیش منصور آوردم .در چنین جو اختناقآمیز سیاسی که هر نفسی در سینه حبس میشود، امام صادق علیه السلام شبکه وسیعی را که کار آن، اشاعه امامت آل علی علیه السلام و تبیین درست مسئله امامت بود، رهبری میکرد شبکهای که در بسیاری از نقاط دور دست کشور مسلمان، به ویژه در نقاط عراق عرب و خراسان، فعالیتهای چشمگیر و ثمربخشی را درباره مسئله امامت عهده دار بود.منصور به امام صادق علیه السلام میگفت: چرا نزد من رفت و آمد نمیکنی آن چنان که دیگران رفت و آمد دارند؟ امام فرمود:

از امور دنیا، چیزی در اختیار من نیست که از دست دادن آن را توسط تو بترسم، و از امور آخرت، تو چیزی نـداری که در آن طمع نمایم، و در نعمتی هم نیستی، که برایت تهنیت بگویم، پس برای چه بیایم؟ منصور گفت بیا مرا نصـحیت کن. امام فرمود: کسـی که طالب دنیا است ترا نصـیحت نمیکنـد، و هر که طالب آخرت است با تو همنشـینی نمیکنـد.آنچه از بعضـی نصوص و احادیث مفهوم میگردد، این است که امام صادق علیه السلام چون پدرش و جدش قیام مسلحانه و غلبه با شمشیر را برای استحکام پایههای حکومت خـود کـافی نمیدانسـتند، بلکه قبـل از هر چیز تربیت یـک ارتش اعتقـادی را که به رهـبری و عصـمت امـام معتقـد باشـند، ضـروری میدانسـتند، ارتشـی کـه اهـداف عظیـم امامـان را زنـده نگـه دارنـد و مصالـح و منـافع را کـه برای امت تشـخیص دادهانـد، حفـاظت نمایند.شخصـی از خراسان خدمت امام صادق علیه السـلام رسید و گفت: ما حاضریم که در رکاب تو با دستگاه حاکم بجنگیم چرا حرکت نمیکنی؟ امام به او دسـتور داد داخل آتش شود ولی او امتناع ورزید، و فیالحال ابوبصـیر رسـید، حضرت به او دستور داد که داخل آتش شود، او فی الفور داخل آتش شد، حضـرت رو کرد به شـخص خراسانی و فرمود: اگر بین شـما چهل نفر مانند ابوبصـیر باشد قیام میکنم .بنابراین آن چه که ائمه معصومین علیهم السلام و حضرت امام صادق علیه السلام بدان اهمیت میدادند، حفظ شیعه بود به عنوان جمع متشکل مؤمن به امـام و مکتب. از آنهـا حمایت میکرد و به رفتار آنان جهت میـداد، شـعور و آگاهی آنان را بالا میبرد، و بـه شـیوههای گونـاگون به آنـان کمـک میرسانـد، و در صـحنه گیر و دارهـای محنت انگیز و گرفتاریهـا، بر مقـاومت آنها میافزود. شواهد فراوانی در حیات ائمه علیهم السـلام داریم که شـیعیان خود را آنچنان تربیت کرده بودند که اختلافات شخصـی بین آنان حل شـده بود.درست است که امام صادق علیه السـلام چون پـدر و جـدش امام باقر و امام سـجاد علیهماالسـلام حکام غاصب، دست به قیام مسـلحانه نزد، و در آن شـرایط، آن را موجب نابودی حزب شـیعه و مرکز فرمانـدهی آن میدانست، حتی انقلابات ضـد حکام را توسط عمویش زید و نفس زکیه و دیگران بر پایه صـحیح استوار نمیدانست. از این جهت همکاری صریح و علنی نداشت؛ ولی در عین حـال آنهـا را خالی از خیر و صـلاح نمیـدانست و میفرمود: تا زمانی که از آل محمـد (صـلی الله علیه و آله) کسـی قیام کنـد، مـا و شـیعیان مـا در راحت هستیم، و دوست دارم از آل محمـد(صـلی الله علیه و آله) کسـی قیام کنـد تا خرج عیالش را من به عهده بگیرم، و حدود هزار دینار از مال خود را برای عائله کسانی که با زید به شـهادت رسـیده بود، تقسیم کرد. چه روشن است که در صورت بروز انقلابـات، حکـام زمان متوجه آنان میشدنـد، و برای امام و شـیعیانش فرصتی برای سازمانـدهی پیـدا میشـد.موضوع تشـکیلات مخفی در صحنه زندگی سیاسی امام صادق علیه السلام و سایر امامان، از جمله مهمترین و شورانگیزترین، و در عین حال مجهولترین و ابهـام آمیزترین فصول این زنـدگینامه پرمـاجرا است، و برای اثبـات وجود چنین سازمـانی، نمیتوان و نمیبایـد در انتظار مـدارک صـریح بود، و این چیزی نیست که بتوان به آن اعتراف کرد، بلکه انتظـار معقول آنست که اگر روزی هم دشـمن به وجود تشـکل پنهـانی امـام پی برد، و از خود آن حضـرت و یـا از یکی یـارانش در آن بـاره چیزی بپرسـد، او به کلی وجود چنین چیزی را انکار کند و گمان آن را یک سوء ظن یا تهمت بخواند این خاصـیت همیشگی کار مخفی است .امام صادق(ع)اما قراین و شواهد و بطون حوادث که هر چنـد نظر بیننـده عـادی را جلب نمیکنـد، ولی با دقت و تأمل، خبر از جریانهای پنهانی بسـیاری میدهـد، اگر به چنین نگرشـی به سراسـر دوران دو قرن و نیمی زندگی ائمه علیهم السـلام نظر شود، وجود یک تشـکیلات پنهان در خدمت و تحت فرمـان ائمه علیهمالسـلام تقریباً مسـلم میگردد.منظور از تشـکیلات یعنی جمعیـتی از مردم که بـا هـدف مشترک، کارهـا و وظـایف گونـاگونی را در رابطه بـا یک مرکز و با یک قلب طپنـده و مغز و فرماندهنـده، انجام داده و میان خود نوعی روابط و نیز احساسات نزدیک و خویشاوندانه داشـته باشند.این جمع در زمان علی علیه السلام در فاصله ۲۵سال خانهنشینی او، همان خواص صحابه بودند که علیرغم تظاهرات حق به جـانب و عامهپسـند دسـتگاه خلافـت، معتقـد بودنـد که حکومت و خلافـت، حق برترین و فـداکارترین مسـلمانان یعنی علی علیه السـلام است؛ و تصـریح پیامبر به جانشینی علی را از یاد نبرده و در نخستین روزهای پس از سقیفه، نیز نظر مخالف خود را نسـبت به برندگان خلافت، و نیز وفاداری خود را به امام صـریحاً اعلام کردند. بعدها نیز با آن که مصلحت بزرگی

امام را به سکوت حتی با همکاری با خلفای نخستین وادار میساخت، آنان نیز در روند عادی و معمولی جامعه اسلامی قرار گرفته بودند، لکن هیچگاه رأی و تشخیص درست خود را از دست نداده و همواره پیرو علی باقی ماندند و به همین جهت بود که به حق، نام شیعه علی یافتند، و به این جهتگیری فکری و عملی مشهور شدند، و اینها چهرههای مشهوری بودند چونان: سلمان، ابوذر، مقداد، حذیفه، ابی ابن کعب و ...شواهد تاریخی تایید میکند که این جمع، اندیشه شیعی یعنی اعتقاد به لزوم پیروی از امام را بمثابه پیشوای فکری و رهبر سیاسی، همواره میان مردم اشاعه میدادند، و تدریجاً بر جمع خود میافزودند، و این کاری بود که برای تشکیل حکومت ائمه علیهم السلام به منزله مقدمه واجب بوده است .بنابراین امام صادق علیه السلام هر چند در ظاهر آرام بود، و علناً کاری نمیکرد که سندی علیه او شود، اما شناختی که منصور از امام صادق علیه السلام داشت، خاطرش را ناآسوده و قلبش ناآرام کرده بود و آن حضرت را چون خاری در چشمش میدید.امامان، با آن وضعیت خفقان و اختناق سیاسی، سربلند و آزاد زندگی میکردند، تایید خلفاء را نکرده و زیر بار آنها نمیرفتند، و یاران خود را از همکاری با دستگاه خلافت ممانعت مینمودند، و به صفت یک معترض معروف بودند، از این جهت برای خلفاء مایه دردسر و اسباب ناراحتی بودند.منصور به امام صادق علیه السلام میگفت: چرا نزد من رفت و آمد نمیکنی آن چنان که دیگران رفت و آمد دارند؟ امام فرمود: از امور دنیا، چیزی در اختیار من نیست که از دست دادن آن را توسط تو بترسم، و از امور آخرت، تو چیزی نداری که در آن طمع نمایم، و در نعمتی هم نیستی، که برایت تهنیت بگویم، پس برای چه بیایم؟ منصور گفت بیا مرا نصحیت کن. امام فرمود: کسی که طالب دنیا است ترا نصیحت نمیکند، و هر که طالب آخرت است با تو همنشینی نمیکند.پینوشتها:۱- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه : جعفریان، رسول، ج ۱ ص ۲۷۹به نقل از مستدرک الوسایل : ج ۱۲ص ۲۵۴ـ ۲۵۵؛ وسائل الشیعه : ج ۹ ص ۴۶۵.۲- همان، ج ۱ ص ۲۷۹به نقل از مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۰۱ وسائل الشیعهٔ: ج ۹ ص ۴۶۵.۳- همان، ج۱، ص ۲۷۹به نقل از اختیار معرفهٔ الرجال : ص ۳۷۸؛ مستدرک الوسائل : ج ۱۲ ص ۲۹۷ـ ۳۰۰؛ وسائل الشیعه : ج ۱۹ ص ۳۲۴- همان، ج ۱ ص ۲۸۰به نقل از الشیعهٔ و الحاکمون: ص ۱۴۸به نقل از شرح شافیه فی مناقب آل الرسول : ص ۱۷۱۵- همان، ج ۱، ص ۲۸۰به نقل از الشیعه و الحاکمون: ص ۱۴۸به نقل از شرح شافیه فی مناقب آل الرسول : ص ۱۷۱۶- سیری کوتاه در زندگی ائمه علیهم السلام: طباطبایی، محمدحسین .۷- شذرات سیاسیه من حیات الائمه علیهم السلام: شبر، حسن، ص ۸۸به نقل از بحارالانوار: ج ۴۷۸- همان، ص ۱۷۷به نقل از بحارالانوار: ج ۴۷ ص ۱۹۵۹- همان، ص ۸۵۱۰- اهلالبیت، تنوع ادوار و وحدهٔ هدف: صدر، محمدباقر، ص ۱۴۸ دارالتعارف لبنان، بیروت .۱۱- پیشین، شبر، ص ۲۷ .۱۲- همان، ص ۲۶۰به نقل از سیرهء ائمه علیه السلام: ج ۲ ص ۲۶۷ هاشم معروف الحسین .منبع:اندیشه حکومت دینی، ج ۱، ص ۵۳۱ ۵۳۸ . //www.tebyan.net/Religion_Thoughts/Articles/TheInfallibles/ImamSadiq/۲۰۰۸/۳/۲۴/۶۴۲۳۱.html

شخصیت حضرت زهرا(س) در کلام وحی

نویسنده : علایی رحمانی، فاطمه

سخن گفتن از شخصیتی که دارای عظمتی ویژه و پرورشی نمونه و حضوری همه جانبه در تمام جهات انسانیت است، عشق و عجز را به همراه خودمی‌آورد. زنان مطرح در قرآن، هریک شاخص‌های ویژه‌ای داشته‌اند و فاطمه، خود به تنهایی همه آن شاخص‌ها را با خود به همراه دارد. فاطمه، بانویی است چون مریم، پاک و مطهر ـ دارای ارتقای روحی و معنوی؛ چون بلقیس، با علم و درایت؛ چون زنان معاصر با حضرت موسی، حاضر در تمام لحظات حساس و سرنوشت‌ساز؛ چون هاجر، صبور و با استقامت.فاطمه، نه تنها، تمامی اینها را در خود، جمع داشت، بلکه خود، حقیقت حُسن و تجسم عینی آن بود و از این بالا-تر، او بهترین اهل زمین بود. و از این نیز فراتر، او محور هستی و انگیزه خلقت عالم، اعم از آسمان و زمین و جن بود:یا أحمد! لولاک لما خلقت الافلاک، لولا علی لما خلقتک، لولا فاطمه لما خلقتکما.۱سخن گفتن از فاطمه، فراتر از اندیشه بشری است، لذا باید شناخت او را در کلمات خدا و

رسولش یافت. اگر معانی در قالب آن الفاظ بیان می‌شود، به منزله تنزیل حقیقت بلند پایه اوست. از این‌رو به بررسی آیات نازل شده در حق معرفتش(۱۴۸)*می‌پردازیم. اما قبل از ورود به بحث، نکاتی را یادآور می‌شویم. ۱. چون هدف، نشان دادن شمه‌ای از شخصیت فاطمه س) در کلام وحی است از پرداختن به مباحث جزئی و فنی ادبی، تفسیری و فقهی، خودداری کرده و به حداقل در این زمینه اکتفا می کنیم.۲. دلالت همه آیات مورد بحث یکسان نیست. بر برخی از آیات، گذشته از ظاهر کلام، روایات متواتر از طریق شیعی و سنّی دلالت دارد. و برخی دیگر علاوه برمعنا وتفسیر ظاهری به حکم تفسیر باطنی، برآن حضرت منطبق است و برخی از آیات از قبیل بیان یکی از مصادیق آیه و از باب تطبیق است نه تفسیر.۳. برخی آیات، تنها به شخصیت حضرت زهرا س) دلالت دارد و بعضی ناظر به مقام و منزلت اهل‌بیت رسول خداست که حضرتش یکی از آنهاست. آیاتی که دلالت برفاطمه س) دارند ـ مطابق شاخص‌هایی که ذکر کرده‌ایم ـ برطبق احادیث و اعتقادات شیعه بسیارند.از جمله:آیه ۶ از سوره فاتحه؛ ۲۱ و۳۷ از سوره بقره؛ ۶۱ ۱۰۱ ۱۰۳، ۱۳۷ ۱۹۵از سوره آل‌عمران؛ ۶۹ از سوره نساء؛ ۱۱۹ از سوره توبه؛ ۲۴ از سوره ابراهیم؛ ۲۶ و ۵۷ از سوره اسراء، ۱۱۱ از سوره مؤمنون؛ ۸۷ از سوره انعام؛ ۳۵ از سوره نور؛ ۱۱۵و ۱۳۲ از سوره طه؛ ۵۴ و ۷۴ از سوره فرقان؛ ۳۳۳ و ۵۷ از سوره احزاب؛ ۲۳ از سوره شوری؛ ۱۱ از سوره محمد؛ ۱۷ از سوره ذاریات؛ ۲۱ از سوره طور؛ ۱۹ و ۲۰ از سوره الرحمن؛ ۸ از سوره حشر؛ ۱ از سوره قدر، ۳۸ و ۳۹ از سوره مدثر؛ ۳ تا ۷ از سوره لیل؛ ۹ از سوره مزمّل؛ ۱۰۲ از سوره انبیاء؛ و ۱ تا ۳ سوره کوثر.در این مقاله به بررسی چند نمونه از این آیات با در نظر گرفتن نکاتی که قبلاً ذکر شد، می‌پردازیم:۱. سوره کوثر إنّا أعطیناك الکوثر، فصلّ لربّك وانحر، إنّ شانئك هو الأبتردر شأن نزول این سوره گفته شده:زمانی که رسول ص) دو تن از فرزندان خود به نام‌های عبداللّه و قاسم را از دست داد و دشمنان آن حضرت، برای تضعیف او، زبان طعن و شماتت، گشودند، عاص بن وائل او را «ابتر» خواند،۲ که در لغت عرب به «مقطوع (۱۴۹)النسل» اطلاق می‌شود.۳کوثر از ریشه کثرت است و برچیزی اطلاق می‌شود که شأنیت کثرت در او باشد و مراد از کوثر خیر فراوان است.۴البته آن خیر کثیری که پیامبر در نتیجه اعطای خداوند؛ مالك آن شده است، در آیه اول مشخص نشده و شاید بدین لحاظ باشد که با اطلاق و عدم تقیید آن، عظمت و شأن خاص، بدان ببخشد.برای کلمه (کوثر) در این سوره، معانی متعدد مطرح شده است، علامه طباطبایی در المیزان با توجه به معنای آخرین آیه که دشمن آن حضرت را، ابتر معرفی کرده، مناسب‌ترین معنا را «کثرت» ذریه پیامبر اکرم (ص) ذکر می کند.۵ اگر خیر کثیر هم مراد باشد، یقیناً یکی از مصادیق آن، فراوانی نسل آن حضرت است.کوثر، صیغه مبالغه است. یعنی ای پیامبر، به تو، دختری دادیم که مجسمه خیر است، استوانه برکت و اسطوره بالندگی است، به تو دختری دادیم که اگر همه فضایل و سجایای انسانی را مجسم کنند، زهرا می‌شود. ای پیامبر، به شکرانه این نعمتی که به هیچ‌کس داده نشده و نخواهد شد، نماز بخوان و در هنگام تکبیر، دستهایت را بلند کن که این یك حالت خضوع است برای بنده و جلالتی است برا ی خدا!امام فخررازی در ذیل آیه می‌نویسد:کوثر هشت معنا دارد که تمام آن معانی درباره حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا س) است. آنگاه خودش می گوید: چگونه، فاطمه کوثر نباشد که چون علی‌بن‌الحسین و محمدبن‌علی باقرالعلوم و صادق المصدق، میوه و ثمره دارد.۶ آری فاطمه، چگونه خیر کثیر نباشد که از این نهر کوثر، صدها و بلکه هزاران جوی زلال و روشن، منشعب است.حسن ختام این بخش،آن که نزول چنین سوره‌ای و چنین تعبیر بلندی (کوثر) درباره فاطمه در عهد جاهلیت عربی که «زن» نه تنها از کم‌ترین حقوق انسانی برخوردار نبود، بلکه تولد دختر مایه ننگ و سرافکندگی بود و دختران، زنده بگور می‌شدند، نشانگر جایگاه ارزشمند زن در مکتب حیات بخش اسلام است. موجودی که می تواند منشأ این مقدار خیر و برکت در تاریخ بشریت باشد. موجودی که بنده برگزیده خدا و (۱۵۰) اشرف مخلوقات عالم، باید به شکرانه برخورداری از آن، در برابر پروردگارش، سربرخاك بساید. در کدامین مکتب می‌توان چنین قرب و منزلتی برای زن یافت؟۷ ۲. آیه تطهیر إنّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهّرکم تطهیرا (احزاب،۳۳/۳۳) این آیه به گفته بیشتر محدثان اهل سنّت و تمام علمای شیعه، در خصوص اهل کساء، نازل شده است.چنانچه در صحیح مسلم و ترمذی و تفسیر کشّاف و طبری و درالمنثور،

مستدرک حاکم، منتخب کنزالعمال و کتاب‌های دیگر از عایشه و ام سلمه و انس‌بن‌مالک و ابوسعید خدری و دیگران با مختصر اختلافی روایت کرده‌اند که چون آیه تطهیر نازل شد، رسول خدا (ص)، فاطمه (س) و علی (ع) و حسن و حسین (ع) را خواندند و کسای خود را بر روی آنها انداختند و فرمودند: «اللهم إنّ هؤلاء أهل بیتی، فاذهب عنهم الرّجس وطهّرهم تطهیرا».در انتهای سوره واقعه،می‌فرماید: إنّه لقرآن کریم، فی کتاب مکنون، لا‌یمسّه إلاّ‌المطهّرون؛ هیچ‌کس به قرآن، مسّ وجودی پیدا نمی‌کند مگر مطهرون.با توجه به این آیه، تنها اهل بیت، مسّ وجودی کتاب مکنون را دارند و این هم فضیلتی بزرگ برای حضرت زهرا (س) است. با توجه به این‌که منظور از اراده حق تعالی، در این آیه، اراده تکوینی است نه تشریعی و با توجه به احادیثی که معنای «رجس» را پاکی از گناه و آلودگی می‌داند ـ نه پاکی ازنجاسات ظاهری ـ این آیه شریفه، بزرگ‌ترین دلیل بر عصمت فاطمه زهرا (س) از هرگونه گناه و آلودگی است، بلکه می‌توان گفت: از بعضی جهات مقام صدیقه طاهره، از بسیاری از انبیا وائمه (ع) نیز برتر است. چنانچه این مطلب، از سخنان تاریخی امام حسین (ع) در شب عاشورا در پاسخ به بی‌تابی خواهرش زینب، مشاهده می‌شود. امام علی (ع) با استناد به آیه تطهیر، عصمت و طهارت زهرای مرضیه را یادآوری می‌کنند . وقتی خلیفه اول با حضرت زهرا (س)، به منازعه برخاست و فدک را که در اختیار آن حضرت بود، مصادره کرد و دعوی آن حضرت را نشنید و شاهدانش را قبول نکرد، امام علی (ع) خطاب به وی گفت: (۱۵۱)اگر کسی ادعا کند که {نعوذ بالله} فاطمه زهرا مرتکب منکر شده است و برای ادعای خود، شاهدانی هم بیاورد و تو او را تصدیق کنی، کتاب خدا را تکذیب کرده‌ای زیرا آیه تطهیر، شهادت خدا بر طهارت زهرا (س) است. آن بانوی بزرگ حد وسط و محور ارتباط اهل کساء بود.«هم اهل بیت النبوه ومعدن الرساله، هم فاطمه وأبوها وبعلها وبنوها» آنان اهل بیت نبوت و معدن رسالت هستند: فاطمه، پدر فاطمه، همسر فاطمه و پسران فاطمه.محور اصلی ارتباط اهل بیت با رسول خدا، یک زن است، زنی که ذریه‌ای پاک از او، زاده می‌شود و اوست که تنها حلقه اتصال این فرزندان با رسول خداست.۸اگر به این نکته دقت کنیم که گوینده این کلام، اللّه، ذات مستجمع صفات جمالیه و جلالیه است، خدایی که پروردگار عالم وجود است و اراده‌اش مساوی با تحقق و وقوع می‌باشد، حقیقت این تکریم را بهتر، احساس خواهیم کرد. ۳. آیه (لیله القدر)إنّا أنزلناه فی لیله القدر این آیه از جمله آیاتی است که علاوه بر معنا و تفسیر ظاهری، به حکم تفسیر باطنی برآن حضرت منطبق است.در تفسیر فرات کوفی با ذکر سند از امام صادق ع) نقل شده است، که حضرت در تفسیر «إنّا أنزلناه فی لیله القدر» فرمودند: «لیله» فاطمه و«القدر»، اللّه است. سپس افزودند:«فمن عرف فاطمه حق معرفتها، فقد أدرک لیله‌القدر وإنّما سمّیت فاطمه لأن الخلق فطموا عن معرفتها؛ پس هر کسی که فاطمه را به درستی و «کما هو حقه» بشناسد، لیله القدر را درک کرده است و فاطمه به این نام، نامگذاری شده، به خاطر آن‌که مردم از شناخت او عاجزند. به راستی چرا فاطمه س) لیله القدر نباشد و حال آن‌که یازده قرآن ناطق در این «لیله» نازل شده است. فاطمه، لیله القدر است زیرا که: ۱. در میان همه شب‌ها، آنچه بی‌نظیر و مطلوب است، شب قدر است. در میان همه زنها نیز آن‌که بی‌نظیر و مطلوب است، فاطمه است. (۱۵۲) * ۲. از آن حضرت، تعبیر «لیل» شده است. زیرا همان گونه که شب همه چیز را در برمی‌گیرد، ظلم و ستم بنی‌امیه آن حضرت را در برگرفت. ۳. فاطمه، شب ولیل است زیرا شب، بیانگر پوشیدگی و مستوری و حجاب و عفت و حیاء است.۴. ویژگی شب قدر، توبه و نزدیکی به خدا و اطاعت و بندگی و حفظ احکام است. ویژگی فاطمه س) و را ه و روش و سیره آن حضرت نیز، قرب به خدا و اطاعت و بندگی او و حفظ ارزش‌های الهی است. ۵. مهم‌ترین و ممتازترین عمل در شب قدر، علم و پرداختن به آن است. درمیان صفات و ویژگی‌های فاطمه، نیز علم و معرفت و آگاهی آن حضرت به خدا، دین خدا، تکالیف، وظایف و ارزش‌های انسانی، از همه مهم‌تر و بزرگ‌تر است. ارزش سایر اعمال آن حضرت به همین آگاهی و شناخت و علم اوست و این از بزرگ‌ترین درس‌ها و تعالیم برای همه، بخصوص برای زنان است. ۶. شب قدر از هزار ماه، بهتر است و یک لحظه و یک روز زندگی و سیره حضرت زهرا س)، از هزاران ماه و سال زندگی که در آنها خبری از آن راه و روش و الگو نباشد، بهتر است. ۷. شب قدر، ظرف و جایگاه قرآن است.جایگاه حضرت زهرا و گفتار و کردار و زندگی آن

حضرت هم درتفسیر عملی قرآن و تجسم و تبلور آیات آن است. همان‌گونه که انسان در شب قدر به قرآن، نزدیک‌تر شده، و آن را بر سر می نهد، با نزدیک شدن به حضرت زهرا س) نیز انسان به قرآن نزدیک شده و آن را نصب العین خود قرار می‌دهد.۸. شب قدر همان لیله مبارکه یعنی شب نزول برکت و ارزش‌ها است و چشمه‌ای است که این فضایل و سعادت‌ها از آن جوشیده و نازل می شود. فاطمه نیز محل نزول و صدور این اصالت‌ها و ارزش‌ها و مکارم است.۹. شب قدر، تجمع ملائکه اللّه است و بهره از عالم ملکوت، افزون‌تر خواهد بود. آن کس هم که بیشتر با فاطمه، نزدیک‌تر شده و از آن حضرت بهره ببرد از خوی و خصلت ملائکه، حظ فزون‌تری برده و به عالم فرشتگان و تجرّد و تقدّس، نزدیک‌تر می گردد بلکه از آنها نیز، برتر می‌رود. ۱۰. ممکن است سال‌ها بگذرد و کسی از شب قدر، جز ظاهری، بیش درک نکند، (۱۵۳)اما اگر از حقیقت آن، ذره‌ای درک نماید، چنان آگاهی و تنبه بیداری به او می‌بخشد که مسیر زندگیش عوض می‌شود و سخت به خدا نزدیک می گردد. فاطمه، نیز چنین است.یعنی ممکن است فرد یا جامعه‌ای سالها به لیله‌القدر برسد و فاطمه س) را از خود بداند؛ اما حقیقت او را درک نکند و جز ظاهری از آن نفهمد، اما با درک زندگی و ابعاد گوناگون حیات واقعی فاطمه، جرقه‌ای در دل آنان بدرخشد و مسیر سرنوشت آنان را عوض نماید.از این گذشته زمان غسل و کفن و دفن، بنابر وصیت حضرتش نیز در دل شب متناسب با لیله القدر است و قرن‌ها است که قبر مجهول و ناپیدای او نیز حاکی از تناسب وجود مقدسش با لیله القدر دارد. و «اللیله هی فاطمه والقدر هو اللّه»: فاطمه، اضافه تشریفی به خدا دارد از حیث: ۱. آن‌که پس از پدر بزرگوار و شوهر گرانقدرش، بیش از تمام پیامبران مرسل و غیر مرسل، ایمان به خدا داشته و در عالم انوار و اشباح و ارواح، خدا را تسبیح و تمجید و تقدیس و تحلیل کرده و سپاسگزار بوده است. نور مقدس او چندین هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین آفریده شده است. ۲. آنکه فاطمه زهرا، افضل تمام انبیا ومرسلین وملائکه و مقربین است و همه آنها نیازمند به شفاعت زهرا س) طبق اخبار و احادیث مستفیضه صادره از مصادر وحی و تنزیل می‌باشند. ۳. آن که ملائکه حتی جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزائیل هم بی‌اذن بر او داخل نمی‌شوند. و از اطاعت او بیرون نبودند و خداوند عزّوجلّ، عهد ولایت او را از آنها گرفته است. ۴. زهرای مرضیه، علت وجود ائمه یازده‌گانه، اوصیای رسول خدا (ص) می‌باشد و ذریه پیامبر تا قیامت از نسل او هستند.ارباب معرفت نیز در بعضی از تفاسیر، روایت امام صادق (ع) را نقل کرده و آن را پذیرفته‌اند و براساس مبانی عرفان اسلامی «لیله مبارکه» را انسان کامل، تفسیر کرده‌اند. انسان کامل در این مکتب جایگاه محوری دارد. از نظر روایات مسلّم است که جبرئیل امین به فاطمه س) نازل می‌شده۹، در حالی که جبرئیل امین، حتی برائمه ع) نیز نازل نمی‌شد. مصحف فاطمه، محصول شرفیابی فرشته وحی الهی بر حضرت زهراست که از افتخارات تشیع، شمرده می‌شود. (۱۵۴) * امام صادق ع) در ضمن مصحف فاطمه می‌فرماید: «فیه علم القرآن کما انزل»؛ علم قرآن همان‌طور که نازل شده در مصحف فاطمه س) موجود است. لذا آگاهی از قرآن و اسرار آن مربوط به حضرت زهرا و سایر معصومان می‌باشد، چون قرآن در خانه آنها نازل شده است، آنها هستند که در سایه آشنایی با این منبع لایزال الهی توانایی شناخت و درک حقایق و معارف و دانش‌های گوناگون را پیدا کرده‌اند.در بعضی روایات آمده که مصحف فاطمه، سه برابر قرآن است. شاید تأویل و تفسیر قرآن مجید باشد زیرا ما معتقدیم که علم قرآن طبق فرمایش خود قرآن، در نزد صاحبان این علم است که آنها هم، همان ائمه طاهرین هستند که فاطمه س) نیز جزو آنهاست. اما در اینجا مطلب بالاتر است زیرا مصحف با این خصوصیات، فقط، برفاطمه س) قرائت شده‌است.۴. آیه مباهله فمن حاجّك فیه من بعدما جائك من العلم فقل تعالوا ندع أبنائنا وأبنائکم ونسائنا ونسائکم وأنفسنا وأنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه اللّه علی الکاذبین. (آل عمران،۳/۶۱) با کسانی که با تو در امر نبوت مجادله می‌کنند، بگو بیایید پسران و زنان و نفوس خویش را بخوانیم وتضرع کنیم. آن‌گاه لعنت خدا بر دروغ گویان.طبق احادیث متواتر و مشهور میان شیعه و سنی که قریب به اجماع و اتفاق است در روز مباهله، مسیحیان نجران، پیامبر را مشاهده کردند در حالی که حسنین و فاطمه وعلی ع)، همراه او بودند و به سوی مکان مورد نظر می‌آمدند.در این آیه، نسائنا، منحصر به حضرت فاطمه س) شده است. با این‌که زنان و همسران پیامبر در حجره‌های آن حضرت بوده‌اند و زنان بزرگ

دیگری مانند: صفیه و ام هانی و دیگران، وجود داشتند، هیچ‌کدام به این مباهله دعوت نشدند. زیرا مباهله (ابتهال و نفرین کردن) با نصارای نجران یک کار عادی نیست و تنها افراد معصوم، صلاحیت آن را دارند. صحنه مباهله، از لحظات حساس تاریخ اسلام است و حضور در این صحنه، ایمان و اعتقاد خاصی را می‌طلبد. پیامبر ص) برای حضور در این صحنه از میان زنان، تنها، فاطمه را انتخاب می‌کند؛ (۱۵۵) * یا از آن روی که فاطمه به منزله امتی از زنان است، درست همان گونه که ابراهیم خود به تنهایی یک امت بود.یا، این‌که او، محبوب‌ترین افراد، در نزد پیامبر بود. و یا چون درمیان زنان مسلمان، تنها فاطمه بودکه مصداق زنی بود با یقینی تام که می‌توانست قدم در این صحنه بگذارد. اما حق این است که فاطمه هم یک امت بود، هم محبوب‌ترین زنان در نزد رسول خدا ص) و هم تنها زنی بودکه می‌توانست تکمیل کننده گروهی باشد که به حقیقت و بر حق بودن مسلمانان، یقینی کامل دارند و نیز محور اصلی اتصال آن گروه به رسول خدا ص) باشد. زیرا آنان شوهر و فرزندان او بودند.این‌که پیامبر، فاطمه را در این درگیری اجتماعی ـ اعتقادی، احضار می‌کند و او را در چنین مخاطره‌ای قرار می‌دهد (خود) نمونه‌ای بارز و سرمشقی عینی است، برای تمام زنان عفیفی که دارای اعتقادات حقند و پیرو صادق راه اویند، بر این‌که شجاعانه در چنین صحنه‌هایی حاضر شوند. و نیز این نمایش به منزله دلیل عینی و ملموس است بر جایگاه والای زهرای مرضیه، نزد پیامبر خدا و عدم برابری هیچ زنی با او درمقام و رتبه خاصی که دارا بود. ۵. آیه مودت ذلک الّذی یبشّر اللّه عباده الّذین ءامنوا وعملوا الصّالحات قل لا أسألکم علیه أجراً الاّ المودّه فی القربی ومن یقترف حسنه نزد له فیها حسناً إنّ اللّه غفور شکور. أم یقولون افتری علی اللّه کذباً.(شوری،۴۲/۲۳و۲۴) این همان است که خداوند به بندگانش که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند؛ مژده می‌دهد، بگو برای آن کار از شما مزدی نمی‌طلبم مگر دوستداری در حق اهل بیتم و هر کس کار نیکی کند در آن برایش جزای نیک بیفزاییم چرا که خداوند آمرزنده قدردان است. یا می‌گویند پیامبر خدا دروغ بسته است. ...ابن عباس درباره شأن نزول آیات فوق که به آیات مودت، شهرت یافته، گوید:چون اسلام پس از هجرت پیامبر به مدینه، استحکام یافت، انصار گفتند: نزد پیامبر برویم و بگوییم در گرفتاری‌هایی که پیش می‌آید، اموال ما در اختیار تو است و می‌توانی در جهت پیشبرد دین از آنها استفاده کنی. آیه شریفه، نازل شده و پیامبر آن را در پاسخ آنان، تلاوت فرمود. منافقان مانند همیشه که در صدد تضعیف رسول خدا ص) بودند اظهار داشتند: او در همان مجلس (۱۵۶) * این سخن را ساخت تا ما را پس از خود، نزد خویشانش ذلیل و خوار، گرداند. آن‌گاه آیه دوم نازل شد که آیا بر خداوند دروغ و افتراء می‌زنید؟ ۱۰ از نظر ادبی تفاوتی بین این‌که استثنا در آیه (إلا المودّه فی القربی) متصل باشد یا منقطع، وجود ندارد۱۱ اگر استثنا متصل باشد بدین معناست که:« من پاداشی از شما نمی‌خواهم جز دوستی اهل بیتم.» و اگر منقطع باشد۱۲، بدین معناست که «دوستی اهل بیت پیامبر، اجری برای پیامبر نیست. چرا که بهره این دوستی، نصیب مسلمانان و دوستداران اهل بیت آن حضرت است و بدین وسیله چنین خواسته‌ای از سوی رسول خدا ص) در راستای دعوت مردم به دین است.»۱۳ باید دید این چه مودتی است که هم سنگ، هم کفه و هم وزن اجر رسالت است. مودت گروهی که بر سر سلسله آنان زهرای مرضیه، محبوبه امت، است. همان بانویی که پیامبر درباره‌اش فرمود: یا حسن و یا حسین انتما کفتا المیزان، فاطمه لسانه و لاتعدل الکفتان إلاّـ باللسان، ولاـ یقوم اللسان إلاّ علی الکفتین.۱۴ ای حسن و حسین شما دو کفه ترازویی هستید که فاطمه، شاهین آن است و کفه ترازو در حال تعادل قرار نمی‌گیرد مگر به وسیله شاهین آن و شاهین، استوار نمی‌شود مگر بر دو کفه ترازو و ...در این کلام، زهرا، تنظیم کننده و برقرار کننده تعادل در این کانون معرفی می‌شود. ۶. آیات ابرار

إنّ الأبرار یشربون من کأس کان مزاجها کافوراً. عیناًیشرب بها عباد اللّه یفجّرونها تفجیرا. یوفون بالنذر ویخافون یوماً کان شرّه مستطیراً. ویطعمون الطعام علی حبّه مسکیناً ویتیماً وأسیراً. إنّما نطعمکم لوجه اللّه لا نرید منکم جزاء ولا شکوراً. إنّا نخاف من ربّنا یوماً عبوساً قمطریراً. (انسان،۷۶/۵ ـ۱۰)ابرار در آخرت از جام‌های بزرگ لبریز بهشت که چون کافور، سرد و دلپذیر است، می‌آشامند و آن کافورها، خوشبوی و شیرین است. این آب، آمیخته است به آب چشمه‌ای که برای بندگان خاص خود خلق شده و

هر کجا بخواهند، آن کاسه‌ها حاضر است و در قصرها مهیا است. این آب گوارا مثل این است که در عمارات و ابنیه بهشت، (۱۵۷) همیشه جریان دارد و در اختیار بنده‌های وفادار خداست. اینان به نذر خود وفا کرده و اطاعت خدا کرده و از روزی که محنت آن، آشکار است، می‌ترسند. اینان در راه خدا به مسکین و یتیم و اسیر، اطعام می‌کنند و به زبان حال می‌گویند: ما برای خدا، اطعام کردیم، و از شما جزا و تشکری نمی‌خواهیم. ما از پروردگارمان در روزی که چهره برافروخته و در هم کشیده است، می‌ترسیم.از مسلمات فریقین است که این آیه در مورد حضرت زهرا س) و شوهر و دو فرزندش نازل شده است. به اتفاق مفسّران، آیات این سوره در مدینه در هنگام کسالت حسنین ع) نازل شد که درباره نذر فاطمه س) و علی ع) برای سلامتی حسنین ع) بود. علامه امینی، در الغدیر، نام سی و چهارتن از کسانی که شأن نزول این سوره را داستان مذکور، دانسته‌اند، ذکر کرده‌است.۱۵در این مختصر، مجال پرداختن به دقایق تفسیری و جزئیات آنچه در این سوره آمده، نیست و تنها به ذکر این نکته لطیف ازسوی آلوسی، مفسّر اهل‌سنت، اکتفا می‌شود که:در این سوره، سخنی از «حورالعین» که در سوره‌های دیگر از آن به عنوان یکی از نعمت‌های بهشتی یاد شده، به میان نیامده است و چه بسا این ناگفتن، به حرمت نور چشم رسول خدا ص)، حضرت فاطمه زهرا (س) باشد که سوره در فضیلت او وخانواده‌اش و نعمت‌هایی که در بهشت از آن بهره‌مند خواهد شده، نازل شده است.۱۶۷. آیه التقاء بحریناین آیه از جمله آیاتی است که علاوه بر معنا و تفسیر ظاهری، به حکم تفسیر باطنی بر آن حضرت منطبق است:مرج البحرین یلتقیان. بینهما برزخ لایبغیان. یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان. (الرحمن، ۵۵/۱۹ـ۲۲)غالب مفسّران و محدثان و مورخان فریقین، معتقدند که شأن نزول این آیات درباره تلاقی بحر نبوت و ولایت و درباره حضرت فاطمه س) و علی ع) است.علامه بحرانی، دوازده روایت که بعضی از آنها از طریق اهل سنت نقل شده، (۱۵۸)ذکر می‌کند که مراد از «بحرین» علی و فاطمه هستند که هیچ گاه بر یکدیگر، بغی و سرکشی نمی‌کنند.۱۷ در تفسیری از ابن عباس نقل شده که:برزخ میان آن دو، مهر و محبتی است که از بین رفتنی نیست و همین مهر و محبت، مانع سرکشی هر کدام، نسبت به دیگری است.دربار الهی، بر اساس نبوت و ولایت مطلقه، با بندگانش، تماس حاصل کرده و مشعل هدایت برافروخته است و این سلسله که فرد اتم و اکمل آنها، حضرت رسول و خاندان عترتند، دربار روحانیت ربوبی را تشکیل داده و واسطه فیوضات غیبی هستند. همان طور که عالم طبع از ترکیب و تجزیه و تحلیل عناصر و موالید، دائماً در ایجاد وجود است، در عالم انسانیت و معنویت نیز این ارتباط در بین ارواح مجرده که در ابدان مختلفه بروز و ظهور می‌کنند، تجلی کرده، از آن تلاقی‌ها، عناصری ممتاز به دست می‌آورد، از آن جمله، تلاقی اقیانوس محیط نبوت با دریای عمیق ولایت است که به وسیله مهد عصمت و طهارت، تلاقی کرده و از آن گوهرهایی گرانبها که برای همیشه مورد استفاده بشر می‌باشد به وجود آمده است.چنان‌چه در ابتدای این مقاله گفتیم آیاتی که در قرآن کریم، پیرامون وجود پنج تن و فاطمه زهرا س) است، بسیار می‌باشد که ما در این مقال تنها به ذکر چند نمونه از آیات، پرداخته و بررسی کامل‌تر را به علاقمندانش واگذار می‌کنیم.

———————— ۱. رحمانی همدانی، فاطمه الزهراء بهجه قلب مصطفی ص). ۲. ابوالحسن علی بن احمد الواحدی النیشابوری، اسباب النزول/۳۰۷؛ جلال الدین سیوطی، الدرالمنثور فی التفسیر بالمأثور، ۶/۲۰۴. ۳. ابن منظور، لسان العرب/۳۶. ۴. طبرسی، مجمع البیان فی علوم القرآن، ۵/۵۴۹. ۵. علامه طباطبایی، المیزان، ۷/۳۷۰. ۶. امام فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۳۲/۱۲۲. ۷. سید جواد ورعی، کوثر، محبوبه است/۶۳؛ ماهنامه پیام زن، سال ششم شماره۶۸، آبان ۱۳۷۶ش. ۸. منیره گرجی، نگرش قرآن به حضور زن در تاریخ انبیا/۱۷۲. ۹. شیخ عزیز اللّه عطاردی، مسند فاطمه زهرا/۲۸۱. ۱۰. زمخشری، کشّاف، ۴/۲۳۰؛ اسباب النزول/۲۵۱. ۱۱. علامه سید عبدالحسین شرف الدین، کلمه الغراء فی تفضیل الزهراء/۷۳. ۱۳. کوثر، محبوبه است/۶۵. ۱۴. علی بن عیسی أربلی، کشف الغمه، ۲/۱۲۹. ۱۵. علاّمه امینی، الغدیر، ۳/۱۰۷؛ به بعد. ۱۶. آلوسی، روح المعانی، ۲۹/۱۵۷. ۱۷. علامه بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ۴/۲۶۵.

http://rasoolnoor.com/modules.php?name=Maghaleh&pa=showpage۲&pid=۵۲۵

خندق

احمد کدخدایی

مقدمه: گذشته، چراغ راه آینده است و تاریخ، حکیم جهان دیده ای است که حوادث گذشته را بازخوانی می کند تا راهی برای پیمودن آینده مبهم پیش روی ما بنهد. مطالعه فعال و تحلیل هوشمندانه حوداث تاریخی که به قصد حقیقت یابی و عبرت آموزی انجام گیرد، تأثیری شگرف بر حیات فکری و اجتماعی جوامع ما می گذارد و راه را برای اصلاح و تفاهم بیشتر هموار می کند.باتوجه به اهمیت ویژه تاریخ که شناسنامه یک ملت محسوب می شود ، نخبگان هر جامعه ای پیوسته درصدد بوده اند که آثاری را در شرح وقایع و حوادث مربوط به جامعه خویش ارائه دهند.ظهور اسلام در چهارده قرن پیش ، نقطه عطفی در تاریخ جهان بود که ، تمام جوانب فکری و عقیدتی و اخلاقی و مناسبات سیاسی و اقتصادی جهان را از آن زمان تا به امروز مورد تأثیر خویش قرار داده است.شایسته آن بود که چنین پدیده مهمی و به خصوصی زندگانی پیامبر اکرم(ص) گاه شماری می شد و تمام زوایای ان به ثبت میرسید، اما جهل و تعصب و اغراض سیاسی حاکمان، باعث شد که بسیاری از حوادث مهم تاریخی در پشت پرده ابهام باقی بماند و تا حدود سه سال پس از رحلت رسول اکرم(ص) اثری تألیف نشود، ولی با این وجود عده ای از اهل قلم و دانشمندان دامن همت به کمر بستند و به جمع آوری و تدوین تاریخ صدر اسلام پرداختند و مطمئناً غنی ترین و دقیق ترین تاریخ موجود در جهان را پدید آورند که بسیاری از نکات جزیی مربوط به هزار و چهارصد سال قبل را ثبت کرده است .بدر الموعودبرپایه قرار ابوسفیان در خاتمه جنگ احد، می بایست مشرکان و مسلمانان، یکسال پس ازان جنگ، در منطقه بدر با یکدیگر روبرو شوند. رسول خدا(ص) قرار مزبور را پذیرفت. چنین قرارهایی در میان عرب معمول بوده و اصولاً جنگهایی چند دهساله ، سالانه یک بار به وقوع می پیوسته است. مشرکان در احد انتقام خویش را گرفتند و از این جهت، انگیزه جدی برای آمدن به بدر داشتند. البته دشمنی، آنان با مسلمانان طبیعی بود اما شکست آنان در بدر، و پیروزی نسبتاً اتفاقی آنان در احد ، جرأت یک نبرد را از آنان گرفته بود.بعدها نیز جنگ احزاب زمانی برپا شد کههمراه قریش سر جمع ده هزار سپاهی عرب به مدینه امدندو دربرابر،رسول خدا٠ص) و مسلمانان مدینه امادگی کافی برای آمدن به بدر را داشتند.به نقل واقدی، مسلمانان شامل یک هزار و پانصد نفر، هشت روز نخست ماه ذی قعده سال چهارم را در منطقه بدرحاضر شدند. ابن اسحاق تاریخ این غزوه را ماه شعبان دانسته است. موسی بن عقبه نیز ماه شعبان را ذکر کرده جز آن که گویا به اشتباه شعبان سال سوم را تاریخ بدرالموعود یاد کرده است. محل بدر که درسال دوم هجرت نیز صحنه جنگ مسلمانانو مشرکان بود، بازاری برای اعراب بود که کلاهای خود را در ان عرضه می کردند. زمان برپایی این بازار نیزدر هشت روزنخت ماه ذیقعده بود. اوبسفیان که ان سال قصد امدن به جنگ نداشت ویکی از دلایل عمده خشکسالی بود، تصمیم گرفت تا با تحریک نعیم بن مسعود، مسلمانان را از آمدن به بدرباز دارد. در آن صورت تنها ازناحیه او تخلفی نگرفته بود . درحالی که امدن مسلمانان سبب سرشکستگی قریش و جرأت بیشتر مسلمانان می شد. نعیم از مکه به مدینه امد و مسلمانان را از سپاه گران قریش ترساند. او گفت بهتراست با توجه به تجربه احد در خانه های خود بمانند. این تهدیدها ، تردیدهایی را پدید آورد اما جدیت رسول خدا٠ص) برتهدیدهایی را پدید آورد اما جدیت رسول خدا(ص) بر تردیدهای مزبور فائق شده و مسلمانان به قصد جنگ با قریش و شرکت در بازار بدر راهی ان منطقه شدند. پرچم سپاه اسلام دراین غزوه که آن را غزوه بدرالموعود خوانده اند در دستان استوار علی ابن ابیطالب(ع) بود. رسول خدا(ص) که شاهد تردیدهای مردم بود فرمود: حتی اگر یک نفرهمراه او نباشد او به بدر خواهد رفت.ابوسفیان نیزبرای ان که به هر روی اقدامی کرده باشد. همراه دو هزار نفر تامجنّه در چند کیلومتری مکه امد و به بهانه ان که، ان سال، سال خشکسالی است بازگشت. بعدها که خبر حضوری جدی مسلمانان در بدر انتشار یافت، قریش متهم به خلف وعده و ترس شد، لذا بر آن شد تا برای یک جنگ تمام عیار – جنگ احزاب–

بر ضـد مسـلمانان آمـاده شود. به گزارش واقـدی انان همه اعراب منطقه را به همراهی فراخوانـده و اموال بسـیاری را – که گفته اند تمام مردم مکه در فراهم کردن آن شـرکت کردنـد – تهیه نمودند. البته مسـلمانان از این خلف وعده قریش به بدی یاد کردند.غزوه خندقگذشت که قریش در قرار خویش در بدرحاضر نشد اما برای جبران ان، و نیز برای یکسره کردن کار اسلام ، تلاش جدی خود را آغاز کرد. افزایش شمار مشرکان دراحزاب، در قیاس با احد به بیش از سه برابر ، نشان از جدیت آنها در این جنگ بود؛ به علاوه این تنها قریش نبود که خواسـتار از بین رفتن اسـلام بود بلکه قبایل دیگری نیز در این مدت دریافته بودند؛ که اسلام به صورت یک تهدیـد جدی برای آنان در امده است؛ یهودیان، همبه دلیل رخدادهای مربوط به بنی قینقاع و بنی النضـیر و نیز کشته شدن برخی از سرانشان همچون کعب بن اشـرف، کینه شدیدی از اسـلام به دل داشتند . بنابر این همگی احزاب یکپارچه مصمم شدند تاطی بسیج عمومی بر مـدینه ، شـهری که تمامی جمعیت آن از مرد و زن، کوچک و بزرگ در حدود ده هزار نفر بودیورش برندو اسـلام را از میـان بردارنـد. به احتمـال قوی هیـچ گـاه جزیزه العرب ان زمان، در جنگهای بین القبائلی خود، شاهـد بسـیج شـدن این تعـداد نبوده است.واقدی، این سـعد و بلاذری تاریخ احزاب را از روز سه شـنبه هشـتم ذی قعده تا چهارشنبه ۲۳ ذیقعده سال پنجم هجری دانسته اند. ابن اسحاق زمان آن را شوال سال پنجم دانسته است. دربرابر این دیدگاه ، موسی بن عقبه به نقل از زهری، و نیز مالک بن انس جنگ احزاب را درسال چهارم دانسته اند. بیهقی نقلهای مختلفی را اورده و در جهت اثبات این که اصولاً تعارضی میان این دو قول نیست، دو توجیه ارائه داده است، یکی آن که وقتی گفته می شود بدر درسال دوم بوده ف در اصل بعداز یک سال و نیم از هجرت بوده، همینطوراحـد، دو سال و نیم بعـد از هجرت؛ در این صورت جنگ احزاب هم بعـد از چهار سال و قبل از پنج سال بود. پس به یک اعتبار می توان گفت که جنگ احزاب در سال چهارم بوده است. و توجیه دیگر ان که برخی از اهل تاریـخ، مبـدأ تاریـخ را از محرم بعـد از ربیع الاـول – ماه هجرت – آغاز می کننـد یعنی عملاً ده ماه را از سال هجری خارج می کننـد. براساس این محاسـبه ، جنگ احزاب در سال چهارم رخ داده است. بیهقی، یوسف بن سـفیان فسوی [صاحب المعرفه و التاریخ] را از این دسـته می داند.به هر روی عقیـده بیهقی آن است که جنـگ احزاب در سال پنجم رخ داده است زیرا توجیهات مزبور نیز تنها توجیه صوری قول دیگر است. بلاذری در روایتی از زهری نقل کرده که احزاب دو سال پس از احـد بوده بنابراین او نیز به هر حال باید سال وقوع احزاب را سال پنجم دانسـته باشد. یکی از دلایل اثبات سال پنجم اثبات سال پنجم همان سـخن ابوسفیان است که پس از احد، گفت: وعده ما سال آینـده ، و مشـرکان در بدرالموعد حاضـر نشده و ممکن نیست که با توجه به اسـتدلال ابوسـفیان به خشـکسالی سال چهارم در نیامـدن به بـدر،دو ماه بعدامده باشد. لاجرم باید گفت سالبعد یعنی سال پنجم احزاب به مدینه آمده اند.غزوه خندق که آن را غزوه احزاب نیز نامنـد، در شوال سال پنجم : ماه پنجاه و شـشم پس از هجرت واقع شد و آیات ۲۱۴ سوره بقره ۲۶ ـ ۲۷ آل عمران ، ۶۲ ـ ۶۴ سـوره نور و ۹ـ ۲۵ سـوره احزاب دربـاره ی این غزوه است.آمـادگی رسول خـدا(ص) : بـدیهی است که پیـامبر از تحریکـات و رایزنی هایی که بر ضد اسلام در جریان بود اگاهی داشت، زیرا آمادگی گسترده آنان ، نیاز به وقت چندان کوتاهی نداشت و ضمناً مخفی نگـاه داشـتن آن نیزکارآسـانی نبود. حضـرت در برابر آنـان ، به اسـتحکام جبهه داخلی و امـادگی آن برای رویارویی با خطر پرداخت و این پیشـگیری را به گـونه ای آغـاز نمود که مـانع از به وجود آمـدن اضـطراب و آشوب در مـدینه شود و مخـالفین برای برپـایی آشوب در وضـعیت مسـلمانان مـدینه فرصت یابنـد تـا مسـلمانان به دلیل همبستگی داخلی ، قـدرت کافی برای رویارویی با نیروهای مهاجم را داشته باشند. از این رو پیامبر ، اقدام به استمداد و کمک از عشایر ساکن پیرامون مدینه ننمود زیرا به کمک آنان احسـاس نیاز نمی شـد. علاوه بر آن ،استمداد از آنان ، موجب می شـد آمادگی ایشان در درون مـدینه آشـکار شـده و بسـیج آنان سنگینی بار هزینه مالی و خوراک آنان را به عهـده ایشان گـذارد. « واقـدی » می گویـد : «هنگامی که قریش از مکه به سوی مـدینه عزیمت نمودنـد گروهی از خزاعه به سوی پیامبر آمـده و عزیمت قریش را به آگاهی ایشان رساندند. آنان فاصـله میان مکه تا مدینه را چهار روزه طی نمودنـد و در آن هنگام ، رسول خـدا (ص) در میان مردم نـدا داد و آنان را از حمله دشـمن آگاه نمود. »می بینیم

که پیامبر ، نـدای خطر را پس از گذشت چهار روز عزیمت اهل مکه به مردم داد. بنابراین آمادگی علنی حضـرت برای رویارویی با دشـمن چنـدان طولانی نبود.پیامبر تصـمیم گرفت دفاع از مدینه را از درون آن انجام دهد. از این رو به تنظیم دفاع از مدینه از درون پرداخت و در نخستین اقـدام زنان و کودکان را در میان « اطم ها » تقسیم کرد.همسـرش «عایشه » را به همراه مادر « سـعد بن معاذ » در دژ « بنی حارثه » و « صـفیه » دختر « عبـدالمطلب » عمه خود را در دژ « فارع » پناه داد.« واقدی » می گوید : « رسول خدا (ص) « سلمه بن اسـلم » را به همراه دویست مرد و« زیـد بن حـارثه » را بر سیـصد نفر مرد جنگی قرار داد. آنهـا از مـدینه محـافظت نموده و حضور خویش را با تکبیر به یکدیگر اطلاع می¬دادند. زیرا پیامبر بر جان کودکان از سوی « بنی قریظه » بیم داشت. «عباد بن بشـر» به همراه برخی انصار، وظیفه پاسداری از قرارگاه رسول خدا (ص) را به عهده داشـتند و هر شب پیرامون آن پاس می¬دادند. « بنی عمرو بن عوف » زنان و کودکان خود را در اُطم ها قرارداده و برخی در اطراف اُطم¬های قبا سنگر گرفتند.« بنی عمرو بن عوف » و دوسـتانشان و « خطمه » « بنی امیه » « وائـل » و «واقف» نیز کودکان خود را در اطم های خویش پناه داده و نیمی از روز را با موافقت پیامبر ، به نگهبانی از آنان می¬پرداختنـد. هنگامی که نیروهای مشـرکین به مـدینه رسـید، مسـلمانان بر جبهه داخلی مـدینه چیرگی داشـتند مخالفین و منافقین نیز به هیچ گونه اقدام جدی ای که موضع مسـلمانان را تهدید کرده یا آسـیبی به آن برساند دست نزدند. پیامبر سه هزار جنگجو آماده کرده بود و قـدرت جنگی¬¬ای در حـدود نه برابر نیروی اسـلام در جنگ بدر و سه برابر جنگ احد در اختیار داشت در آن دوران ، مناطق جنوبی و غربی مدینه ، دشت ها و کشتزارها و خانه های نزدیک به هم بسـیاری داشت که در پشت آنها دشت « عقیق » قرار داشت و می¬توانست خط دفاعی ، عرصه را بر مهاجمین تنگ کند. زمین سـمت شـمال شرقی مدینه نیز ناهموار بود و در آن کوه احد قرار داشت تنها سـمت شـمال غربی مدینه دارای سـرزمینی هموار بود که می توانست مورد تهدید قرار گیرد. در حقیقت سه لشـکری که در دوران های اسـلامی برای پیکار با مردم مدینه به آن حمله ور شدند یعنی قریش در جنگ خنـدق در دوره پیامبر(ص)، لشـکریان یزیـد در واقعه « حره » و سپاه عباسـیان که برای سـرکوبی قیام «محمـد نفس الزکیه» آمدنـد. همگی این منطقه را برای حمله به مدینه انتخاب کردند ودستیابی به آن ، ضامن پیروزی و تسـلط آنان بر مدینه به شمار می آمد.پی بردن به اهمیت این منطقه در دفـاع از مـدینه،به رسول خـدا (ص) باز می¬گردد زیرا جنگ¬هایی که پیش از این در مـدینه اتفاق افتـاده بود یـا درگیری هـای محلی درون مـدینه بود و یـا پیکارهـایی در منـاطقی دور از مـدینه ، امـا در جنگ خنـدق ، مـدینه برای نخستین بار در تاریـخ خود ، مورد تهدیـد و محاصـره کامل قرار گرفت.مـدینه در سال سوم هجری نیز مورد تهدید قرار گرفته بود و آن هنگامی بود که سپاه مشرکین به این شهر نزدیک شد و منطقه احد را صحنه پیکار خویش قرار داد و ضمن وارد کردن حملات سهمگین بر سپاه مسلمانان ، به پیروزی چشـمگیری دست نیـافت .۱۴رسول خـدا (ص) بـا مسـلمانان درباره ی جنگ با مشـرکان به رایزنی پرداخت. واقـدی در اینجـا تاکیـد می کنـد که: و کان رسول ا... یکثر مشاورتهم فی الحرب؛ رسول خـدا (ص) در امر جنگ فراوان مشوررت می کرد. محتمل است بگوییم که فقط در امر جنگ مشورت می کرد. سیره نویسان از اینکه پیشنهاداتی مطرح شده به دقت سـخن نگفته انـد؛ واقـدی می گویـد: گروهی گفتنـد که ما در میان ثنیه الوداع، جرف، بعاث می ایستیم. این محل تقریبا در موضعی است که خندق در آن حدود حفر شده است. به هر روی سلمان از تجربه ایرانیان سخن گفت، پیشنهاد این بود که در موقع ترس از سواران دشـمن می توان خنـدقی حفر کرد. رسول خـدا (ص) از این پیشـنهاد اسـتقبال کرده و به سـرعت کـار را آغاز کرد. بلاذری می افزاید که عرب با شـگرد نظامی کندن خندق آشنا نبودند .درباره سلمان فارسی سلمان فارسی قوی و زورمند و آشنای به کنـدن خندق بود. همچنین با سـندی از جابر بن عبد ا... انصاری نقل کرده است که برای سـلمان مساحتی به پهنا و درازای پنج ذرع در نظر گرفتنـد و مـدت زیادی نگـذشت که او به تنهایی از حفر آن فارغ شد و در این حال ما گفت: خدایا: هیچ عیش و زندگانی، همانند عیش آخرت نیست.مسـلمانان درباره او نزاع کردند و مهاجران می گفتند : سـلمان از ماست و انصار می گفتند : سلمان از ما است و ما نسبت به او اولی تر هستیم . این خبر به اطلاع رسول ا... رسـید و آن حضـرت فرمود: « سلمان ، یکی از ما اهل بیت است»

او به تنهایی به اندازه ده نفر کار می کرد تا اینکه قیس بن ابی صعصعه او را چشم زد و او بر زمین افتاد!رسول ا... را از جریان مطلع کردند و آن حضرت فرمود: به او بگویید وضو بگیرد ـ یا غسل کند ـ و ظرف آب یک جا به پشت پای او ریخته شود. او این کار را کرد او این کار را کرد و چنان شد که گویی از بند آزاد شده است . پیشنهاد سلمان فارسی برای کندن خندق به تصویب رسید و رسول خدا سپاهان اسلامی را که سه هزار مرد بودند، در دامن کوه « سلع» قرار داد، چنانکه کوه در پشت سر آنان واقع شد. عبد ا... بن ام مکتوم را در مدینه جانشین گذاشت و کار کندن خندق را با شتاب آغاز کرد. مسلمانان با کوشش فراوان دست به کار بودند و رسول خدا نیز شخصا کمک می کرد و بیل و کلنگی می زد و گاه توبره های خاک را به دوش می کشید. هر ناحیه ای از خندق به دسته ای از مسلمانان واگذار شده بود:مهاجرین از ناحیه راتج تا کوه ذباب (یعنی قسمت شرقی خندق)انصار از ناحیه کوه ذباب تا جبل بنی عبید (نزدیک مسجد قبلتین)طایفه بنی عبد الاشهل (از انصار) نیز ناحیه راتج تا پشت مسجدو طایفه بنی دینار (از انصار) از ناحیه جربا تا جای (دار ابن ابی الجنوب)به گفته ی صاحب طبقات : حفر خندق در شش روز به انجام رسید.نوشته اند که: مسلمانان برای حفر خندق ، بیل و کلنگ و تبر و زنبیل از یهودیان بنی قریظه عاریه گرفتند.یعقوبی می نویسد : رسول خدا برای هر قبیله ای اندازه ای معین کرد که تا آنجا بکنند و برای خندق درهائی قرار داد (به قولی هشت در) و از هر قبیله ای مردی به پاسبانی بر درها گماشت و زبیر بن عوام را فرمانده ایشان ساخت و او را فرمود: اگر نبردی پیش آید، نبرد کنید.بیشتر اطراف مدینه بناها به هم پیوسته بود و راهی برای عبور و هجوم دشمن نداشت و خندق در همان قسمتی کنده شد که ممکن بود دشمن از آنجا به شهر هجوم آورد.در تقسیم کار هر ده نفر می بایست چهل زراع بکنند. به طوری که در تشریح نقشه ی خندق نوشته اند: مبدا حفر خندق دو برج « شیخان» واقع در قسمت شمال شرقی بوده است بطوری که با ثنیه الوداع شمالی واقع در مذاذ تماس پیدا کند و مرکز آن در مغرب جبل بنی عبید باشد و باز از آنجا هم به طرف کوه سلع تا مسجد الفتح پیچ بخورد سپس طوایفی که در طرف غربی شهر سکونت داشتند به ابتکار خودشان این فاصله را تا مصلی پیش بردند .در آخرین قسمت جنوبی، یعنی قبا که هیچگونه خطری وجود نداشت، نیز عده ای از مردم بسیار محتاط پیرامون برجهای خود را خندق کندند. به استنباط برخی از نویسندگان : طول خندق در حدود پنج کیلومتر بوده است، عرض و عمق آن هم هر چند بطور صریح تعیین نشده ، آن مقدار بوده است که سواره یا پیاده ای نتواند از آن بجهد، یا از طرفی پایین رود و از طرف دیگر بیرون آید. روی همین حساب حدس زده اند که عرض آن در حدود ده متر و عمق آن پنج متر بوده است.از ابن هشام نقل شده است که مسلمانان روزها به حفر خندق سرگرم بود و شبها به خانه های خود باز می گشتند اما رسول خدا (ص) روی یکی از تپه ها چادر زده بود و شبها نیز در همانجا به سر می برد و در همین محل بود که به یاد این سابقه مسجد ذباب ساخته شد.ابن اسحاق می گوید: در واقعه کندن خندق معجزاتی به ظهور پیوست که مسلمانان آنها را مشاهده کردند و در تصدیق و تحقیق نبوت رسول خدا موجب عبرت بود.۱ ـ از جمله : آنکه جابر بن عبد ا... گوید: در یکی از نواحی خندق سنگی بسیار بزرگ پدیدار شد که کار کندن آن بدشواری کشید، رسول خدا (ص) ظرف آبی خواست و آب دهان در آن افکند و دعائی خواند و سپس آن آب را بر آن سنگ پاشید تا به گفته ی کسی که خود شاهد این قضیه بوده است و بر دیدن آن سوگند می خورد) چنان از هم پاشید که بصورت توده ریگی درآمدو دیگر در مقابل هیچ بیل و تبری سستی نمی کرد.۲ ـ دختری از بشیر بن سعد (بن ثعلبه خزرجی) خواهر نعمان بن بشیر گفت: مادرم عمره دختر رواحه (خواهرعبدا... بن رواحه) مرا خواست و مشتی خرما به دامنم ریخت و و گفت: دخترجان چاشت پدر و خالوی خود عبد ا... بن رواحه را ببر.پس آن را گرفتم و رفتم و هنوز در جستجوی پدر و دائی خود بودم که گذارم به رسول خدا (ص) افتاد و گفت دختر بیا، با خود چه آورده ای؟ گفتم: ای رسول خدا خرمائی است که مادرم برای چاشت پدرم : بشیر بن سعد و خالویم عبد ا... بن رواحه فرستاده است. گفت آن را به من بده. پس آن را در دو مشت رسول خدا ریختم، اما مشت او را پر نکرد سپس دستور داد تا سفره ای گستردند و خرماها را در آن ریخت. و دانه های خرما روی سفره پراکنده شد آنگاه به کسی که در خدمت وی بود گفت: فریاد کن تا:

کارگزان خندق برای چاشت فراهم گردنمد اهل خندق بر سر سفره فراهم آمدند و هر چه از خرماها می خوردند فزونتر می شد تا آن که همه سیر شدند و خرما از کناره های سفره بیرون می ریخت .از توصیف خط سیر خندق ، این گونه اشکار می شود که سر تا سر اطراف مدینه را در بر نگرفته و تنها منطقه ای محدود را شامل می شده است . بدون شک ، گفته « واقدی » در این باره که «سایر مناطق مدینه را خانه ها در برگرفته بود ، به گونه ای که به صورت حصاری به شمار می-آمد» سخنی به گزاف است ، زیرا خانه ها به گونه ای بوده که دشمن می توانسته از میان تعداد نه چندان کمی از آنها ، به درون مدینه رخنه کند. بنابراین بالاترین سد دفاع از مدینه ، همبستگی افراد آن بود ، نه پیوستگی خانه های آن. قرآن کریم سخن یکی از قبایل را که گفته بود « خانه-های آنان بی حفاظ است » در سوره احزاب آورده است ، یعنی خانه های آنان به گونه ای بوده است که مهاجمین می توانسته اند از میان انها رخنه نمایند.« واقدی » می گوید لشکریان مهاجم « که به سوی خندق آمدند، از قریش ، سلیم ، غطفان ، اسد و ده هزار نفر در قالب سه لشکر تحت فرمان ابوسفیان بودند » اما آنچه درباره فرود این لشکریان آمده است . گواه بر آن است که آنان در قالب دو لشکر بوده اند نه سه لشکر. « ابن اسحاق » می گوید « هنگامی که رسول خدا(ص) از کندن خندق فارغ شد ، قریش در قالب ده هزار نفر از بردگان حبشه ای و همراهانشان از «کنانه » و مردم « تهامه » در مسیر « رومه » میان « جرف» ، «زغابه» ، « غطفان » و پیروان آنها از مردم « نجد » همگی در « نقمی » در دامنه احد ، فرود آمدند.« واقدی » می گوید : « قریش در « رومه» و دشت « عقیق» به همراه بردگان حبشی و دیگرانی از عرب که به آنها پیوسته بودند ، و « غطفان » به همراه سپاه خود در « زغابه » در کنار احد فرود آمدند. سپس قریش چهارپایان خویش را در میان دشت «عقیق» در «عضاهه» به چرا رها ساخت... » « غطفان » نیز شتران خود در «غابه» میان درختان و سبزه زارهای آن ، در «عضاه الجرف» رها ساخت» . از این گفته آشکار می شود که نیروهای مشرکین در قالب دو سپاه اصلی بوده اند. یکی لشکریان قریش و پیروان آنها از قبایل پیرامون مکه ، که اردوگاه این لشکر در اطراف غربی مدینه بوده ، و فضای وسیعی را به اشغال درآورده بودند.آنان همگی در کنار خندق که محور اصلی پیکار به شمار می آمد ، جمع نشده بودند.سختی های محاصره محاصره شهر، یک ماه به طول انجامید.میان آنان پیکار و جنگ و خون ریزی نبود و تنها به پرتاب تیر و محاصره بسنده کرده بودند. در این میان تنها تعدادی از سواران قریش با یافتن روزنه باریکی ، توانستند از خندق عبور کنند وبه شن زار میان خندق « سلع» راه یابند . اما به علت تعداد اندک آنان ، مسلمانان توانستند آنان را به محاصره کشیده و وادار به عقب نشینی نمایند. » آنها سرانجام یک روز با جمع آوری تمام نیروهای خود، به حمله گسترده¬ای در سرتاسر خندق دست زدند اما با شکست و ناکامی رو به رو شدند دست آورد این محاصره طولانی ، سه کشته از مشرکین و شش کشته از مسلمانان بود.این تعداد با توجه به حجم نیروهای شرکت کننده در جنگ و مدت زمان محاصره آن ، بسیار ناچیز به نظر می رسد. نیروهای مشرکین هنگامی به مدینه رسیدند که مردم آن محصولات خویش را چیده و کشتزارها را درو کرده بودند . فصل سرما از راه رسیده و زمین تهی از علف بود، از این رو آنان با مشکل تغذیه نیروهای خود و چهارپایان رو به رو شدند. به هین منظور قریش چهارپایان خود را در دشت عقیق در « عضاهه » به چرا رها ساخت ، زیرا برای اسبان خوراکی جز علف وجود نداشت و علفی که همراه آورده بودند ساقه های گندم بود. « غطفان » نیز شترهای خود را در « غابه » در میان درختان و سبزه زارها در « عضاه الجرف » رها کردند . آنان هنگامی به این منطقه آمده بودند که زمین هیچ گونه محصولی نداشت زیرا مردم یک ماه پیش همه را درو کرده و محصول و کاه های به دست آمده را به درون شهر برده بودند. « غطفان » اسبان جنگی خود را که سیصد عدد بود در پی یافتن محصول های درو شده و بر زمین ریخته ، رها کردند که این کار از تعداد آن ها کم می کرد. هم چنین ضعف شدیدی ، شتران آنان را فرا گرفته و نزدیک بود که از گرسنگی هلاک شوند. این در حالی بود که مدینه دوره خشکسالی را می گذراند و مردم دوره محاصره و واقعه خندق را در نهایت سختی و گرسنگی طی می کردند.در حقیقت با گذشت روزها ، مسئله تغذیه سپاه و چهارپایان سخت تر می شد ، به طوری که مهمترین عامل عقب نشینی آنان ، بیش از دست یابی به نتیجه ای چشم گیر همین مسئله بود. از سوی دیگر در تمامی

دوران طولانی محاصره ، هیچ گونه نیروی کمکی و یا جیره غذایی از هیچ یک از مناطق کشاورزی که « خیبر » و « یمام » نیز جزو آنها به شمار می آمد به آنان نرسید. به یقین ، محرومیت آنان نشان از دورویی و تقلب یهودیان بود که وعده های فراوانی را به مشرکین داده بودند. ابوسفیان درباره بحران جیره غذایی و تاثیر آن در عقب نشینی قریش می گوید : «ای گروه قریش! شما مردان ماندگاری نیستید ، شتران و اسبان همگی مردند و مراتع خشک شده ، پس برخیزید کوچ کنید که من در گذرم. »اما مسلمانان در برابر مسئله جیره غذایی در سختی کمتری بودند زیرا در درون مدینه آب های فراوان و کشتزارهای گسترده ای بود که به یقین ، آنان برای تقویت پایگاه های خود و پایداری در برابر دشمن از آنها استفاده می کردند. کشتزارهای خارج از منطقه محاصره شده بسیار اندك بود.قریش که به همبستگی مردم مدینه و پایداری مسلمانان پی برد ، سعی نمود این همبستگی را از راه های سیاسی ضعیف گرداند. از این رو با یهود « بنی قریظه » که به وسیله پیمانی با رسول خدا ارتباط داشتند گفت و گو نمود توانست آنان را به نقض پیمان و پیوستن به مشرکین وادار سازد. همبستگی آنان با قریش ، موجب اضطراب شدیدی در لشکریان مسلمان گردید. « نفاق آشکار شده و مردم را بیم فرا گرفت ،گرفتاری عمومی شده و ترس فراگیر گردید و برکودکان و زنان بیم رفت و... » قرآن کریم در این باره اینگونه می¬گوید : « اذ جاءوکم من فوقکم و من اسفل منکم و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنون » یعنی : «(به خاطر آورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) به شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشم¬ها از شدت وحشت خیره شده و جان¬ها به لب رسیده بود و گمان¬های گوناگون بدی به خدا می بردید» (احزاب ۹)مسلمانان از پیمان شکنی « بنی قریظه » که دارای قدرت نظامی گسترده¬ای نبود و هیچ یک از مردم مدینه نیز به آنان نپیوستند ، بیم نداشتند. بلکه از ایجاد شکاف در خط دفاعی مسلمانان می-ترسیدند. ابن هشام می گوید : اوس بن قیضی از رسول خدا(ص) درخواست نمود که به قوم او از بنی حارثه اجازه دهد که برای دفاع از خانه های خویش که در معرض تهدید قرار گرفته است بیرون آیند. اما قریش از این فرصت استفاده نبرد و تنها به درخواست « بنی قریظه » برای فعالیت های نظامی بر علیه مسلمانان بسنده کرد و « بنی قریظه » نیز به بهانه احترام روز شنبه نزد آنان ، دست به هیچ گونه اقدامی نزدند. شاید این بهانه¬ای بود که بر ضعف خویش پوشش گذاشته و نشان دهند که قریش نیز به یاری آنان نخواهد آمد.روسل خدا (ص) نیز در مقابل به فعالیت سیاسی پرداخت و برای بر هم زدن اتحاد دشمن به غطفانیان پیشنهاد کرد با گرفتن یک سوم محصول خرمای مدینه باز گردند. « عینیه بن حصن » یک دوم آن را خواست اما انصار از پیامبر خواستند به او جواب رد داده و به مقاومت و جنگ در برابر آنان ادامه دهد .روایاتی از ابن اسحاق و شیخ مفیدابن اسحاق در سیره و شیخ مفید در ارشاد می نویسد: رسول خدا و مسلمانان همچنان در محاصره دشمنان بودند و جنگی در کار نبود، تا آن که سوارانی از قُرَیش از جمله: ۱ – عَمربن عَبدوَد (از بنی عامربن لُؤَی) که او را با هزار سوار برابر می دانستند .۲- عِکرِمه بن أبی جهل (از بنی مَخزوم)۳- هُبَیره بن أبی وَهب (از بنی مَخزوم)۴- ضِرارِبن خَطاب بن مِرداس(از شعرای بَنی فِهر).به روایت دیگر شیخ مفید از واقدی :« نَوفل بن عبدا... مُغیره» (مَخزومی) نیز همراه آن چهار نفر از خندق جهید و جملگی همی هماورد خواستند و کسی از مسلمانان پیش نمی رفت، و عَمروبن عَبدوَد هماورد می خواست و رَجَز می خواند و می گفت: وَ لَقَد بَحِحتُ مِن النُّداء لِجَمعِهِم: هَل مِن مُبارِزٍ (یعنی : آن قدر به جمع ایشان فریاد: « هَل مِن مبارزٍ» دردادم که گلویم گرفت.ودر تمام این مدت علی ابن ابیطالب (ع) به پا می خواست تا به جنگ وی رود؛ اما رسول خدا(ص) او را دستور توقف می داد، تا شاید دیگری بجنبد، لیکن از بیم «عَمرو» و کسانی که همراه وی از خندق جهیده بودند کسی از مسلمانان پیش نتاخت. و چون این وضع به طول انجامید ، رسول خدا(ص) علی را فرمود: نزدیک بیا و گون نزدیک آمد، عمّامه از سر خویش برگرفت و بر سر علی نهاد و شمشیر خود را نیزبه وی داد و گفت : اکنون دست به کار شو. سپس گفت: خدایا یاریش ده.علی به طرف «عَمرو» پیش تاخت و «جابرن عبدا... انصاری» نیز همراه وی بود، تا ببیند چه پیش می آید و چون امیر المؤمنین (ع) به «عَمرو» رسید به او گفت: عَمرو! تو در جاهلیت می گفته ای : به «لات» و «عزّی» قسم که: هر کس مرا به سه چیز دعوت کند، هر

سه چیز یـا یکی از آنهـا را می پـذیرم . گفت: چنین است . گفت: پس هم اکنون به تو پیشـنهاد میکنم تـا به یگـانگی خـداو رسالت محمـد گواهی دهی و برای پروردگار جهانیان اسـلام آوری. گفت: ای پسـر برادر ازاین پیشـنهاد در گذر. امیر المؤمنین گفت: اگر آن را می پـذیرفتی برای خـودت بهـتر بـود.سپس گفـت: پیشـنهاد دیگری می دهـم و آن این است که بـاز گردی و در کـار جنگ شرکت نکنی. گفت: هرگز کاری نخواهم کرد که زنان قریش از (رسوائی) آن سخن گویند. گفت: پیشنهاد دیگر من آن است که پیاده شوی و آنگاه با من بجنگی . «عَمرو» بخندید و گفت: گمان نمی کردم کسـی از عرب چنین پیشـنهادی به من بدهد راستی من هم کراهت دارم که مردی کریم مانند تو را بکشم ، بخصوص که پدرت هم دوست من بوده است. علی(ع) گفت: لیکن من دوست دارم که تو را بکشم . پس اگر می خواهی پیاده شو. «عَمرو» پیاده شد و به روی اسب خود زد تا بازگشت.جابر می گوید: میان علی و «عَمرو» گرو و غبـاری برخـاست که دیگر ان دو را نمی دیـدم ، تـااز میـان گرد و غبـار صـدای تکبیر شـنیدم که علی پیروز شـد و «عَمرو» را کشـته است.همراهان «عَمرو» رو به گریز نهادند و اصـحاب رسول خدا با شـنیدن تکبیر علی پیش تاختند تا ببینند چه پیش آمـده است. در این میان «نَوفل بن عبدا...» را در میان خندق دیدند که اسبش نمی تواند از خندق بیرون جهد و او را سـنگباران می کردند. نوفل می گفت: اگر می کشید به صورتی بهتر از این بکشـید. یکی از شـما فرود آید تا با وی نبرد کنم.علی پایین رفت و او را نیز بکشـت و دیگران گریختنـد.بـه روایـت مفیـد از محمـد بـن اسـحاق: چـون علی(ع) از کشـتن «عَمرو» فراغت یـافت و بـا رویی برافروخته نزد رسول خدا(ص) بازگشت، یکی از صحابه به او گفت : چرا زرهش را که اکنون در میان عرب چنان زرهی نیست ، از تنش بیرون نیاوردی؟ امیرالمؤمنین فرمود: حیا کردم عموزاده ام را برهنه سازم.به روایت دیگر مفید: علی(ع) سر عَمرو را از بدن جدا کرد و با خود آورد و پیش روی رسول خـدا(ص) انـداخت.تاثیر جنگ خنـدق طولانی شـدن مـدت محاصـره باعث به وجود آمدن برخی تنش ها و درگیری ها در مـدینه شـد. قرآن کریم با اشاره به این وقایع می فرمایـد : « انما المومنون الذین آمنوا بالله و رسوله و اذا کانوا معه علی امر جامع لم یـذهبوا حتی یستاذنوه ان الذین یستاذنوک اولئک الذین یومنون بالله و رسوله فاذا اسـتاذنوک لبعض شانهم فاذن لمن شـئت منهم و اسـتغفر لهم الله ان الله غفور رحیم ... قد یعلم الله الذین یتسللون منکم لواذا فلیحذر الذین یخالفون عن امره و ان تصـیبهم فتنه او یصـیبهم عذاب الیم » یعنی : «مومنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند و هنگامی که در کـار مهمی بـا او باشـند بی اجـازه او جـایی نمی رونـد. کسانی که از تو اجازه می-گیرنـد به راستی به خـدا و پیامبرش ایمان آورده انـد! در این صورت هرگاه برای بعضـی کارهای مهم خود از تو اجازه بخواهنـد به هر یک از آنان که می خواهی (وصـلاح می بینی) اجازه ده و برایشان از خـدا آمرزش بخواه که خداونـد آمرزنده و مهربان است ... خداوند کسانی از شـما را که پشت سر دیگران پنهان می شونـد و یکی پس از دیگری فرار می کننـد می دانـد ! پس آنان که فرمان او را مخالفت می کننـد باید بترسـند از این که فتنه¬ای دامنشان را بگیرد یا عـذابی دردناک به آنها برسـد » (نور ۶۳-۶۲)« ابن هشام » می گویـد این آیه درباره مردانی از منافقین نازل شد که به هنگام کار، خود را ضـعیف نشان داده و بدون اطلاع رسول خدا(ص) به سوی خانواده خویش می گریختند. « اوس بن قیظی» از « بنی حارثه » ادعا نمود که خانه های آنان باز و بـدون حفاظ است و خنـدق آنها را حمایت نمی کند: « خانه ها در بیرون از مـدینه بی حفـاظ است » در این هنگـام بود که نفـاق برخی منافقین ظاهر شـد. عقب نشـینی قریش طولانی شـدن دوران محاصره، بالا گرفتن مشکل جیره غذایی و نرسیدن به نتیجه ای مشخص، باعث خستگی نیروهای مهاجم شد. وزش طوفان و باد سرد بر آنـان نیز ، مـوجب شـد « ابوسـفیان » دسـت از محاصـره بردارد وعقب نشینی کنـد. قرآن کریم بـا اشـاره به طوفـان و تـاثیر آن بر سرشکسـتگی قریش ، می فرماید:« یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمه الله علیکم اذ جاءتکم جنود فارسلنا علیهم ریحا و جنود الم تروها » یعنی : « ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد! نعمت خـدا را بر خود به یـاد اوریـد در آن هنگام که لشـکرهایی (عظیم) به سـراغ شـما آمدند ، ولی ما باد سـختی بر آنان فرسـتادیم و لشـکریانی که آنها را نمی¬دیدید (و به این وسـیله آنها را در هم شکستیم) (احزاب ۹) عقب نشـینی یک روز انجام شـد و « خالد بن ولید » و « عمرو بن عاص» به همراه دویست اسب سوار به حمایت نیروهای در حال

عقب نشینی پرداختند. سپاهیان قریش به هنگام عقب نشینی ، راه همیشگی و معمولی را در پیش گرفتند و از مسیر « ملل » به « سیال » رسیدند. عقب نشینی «غطفان » را نیز « مسعود بن رحیله » و « حارث بن عوف » به همراه گروهی اسب سوار از سلیم ، پشتیابی کردندو نیروهای آنان به همراه « اشجع » و « مره » و « سلیم » همگی به « مراض » عقب نشینی کرده و سپس پراکنده شدند. رسول خدا(ص) نیز به تعقیب نیروهای عقب نشنی کننده نپرداخت .شهدای غزوه احزاب۱ ـ سعد بن معاذ (از بنی عب الاشهل) به دست (حبان بن عرقه)۲ ـ انس بن اوس بن عتیک (از بنی الاشهل) به دست (خالد بن ولید مخزومی)۳ ـ عبد ا... بن سهل بن رافع (از بن یعبد الاشهل)۴ ـ طفیل بن نعمان بن خنساء (از بنی جشم بن خزرج، سپس از بن سلمه) به دست وحشی بن حرب۵ ـ ثعلبه بن غنمه (از بنی جشم بن خزرج، از بنی سلمه) به دست وحشی بن حرب.۶ ـ کعب بن زید (از بنی جشم بن خزرج، از بنی سلمه) به دست هبیره بن ابی وهب مخزومی.۷ ـ سفیان بن عوف۸ ـ سلیط۹ ـ طفیل بن مالک بن خنساء (از بنی جشم بن خزرج، از بنی سلمه)۱۰ ـ عبد ا... بن ابی خالد (از بنی عبد الاشهل)۱۱ـ عبد ا... بن سهل بن زید (از خلفای بنی عبد الاشهل) که بدست مردی از بنی عویف به شهادت رسید.۱۲ ـ ابوسنان بن صیفی (از بنی سلمه) کشته های مشرکین در غزوه احزاب۱ ـ بنی منبه بن عثمان (از طایفه بنی عبد الدار قریش) که تیری بر او نشست و در اثر آن در مکه مرد.۲ ـ نوفل بن عبد ا... بن مغیره (از طایفه بنی مخزوم قریش)که چون لاشه اش بدست مسلمانان افتاده بود قریش از رسول خدا خواستند که آن را به ایشان بفروشد، و به گفته ی ابن هشام: ده هزار درهم هم می دادند،ما رسول خدا گفت: « ما را نیازی نیست، نه به لاشه اش و نه به بهای آن».۳ ـ عمرو بن عبدود (از طایفه بنی عامر بن لوی) که بدست علی بن ابیطالب (ع)کشته شد.۴ ـ حسل بن عمر و بن عبدود که به روایت ان هشام از ابن شهاب زهری او نیز به دست علی بن ابی طالب (ع) کشته شد.یعقوبی می نویسد: روز خندق از مسلمانان شش نفر و از مشرکان هشت نفر کشته شدند .منابع۱ ـ کتب تاریخ تحقیقی اسلام جلد سوم مولف محمد هادی یوسفی غروی ، مترجم حسین علی عربی۲ ـ کتاب دولت رسول خدا ، صالح احمد العلی ، مترجم هادی انصاری ۳ ـ کتاب سیره رسول خدا ، رسول جعفریان ۴ ـ کتاب تاریخ اسلام از عبدالرحیم قنوات۵ ـ کتاب نبردهای محمد ، از سرهنگ دکتر نصرت ا... بختر تاش۶ ـ کتاب تاریخ پیامبر اسلام محمد ، تالیف دکتر محمد ابراهیم آیتی

رویکرد مقایسه‌ای ارتباط رشد و توزیع درآمد از دیدگاه اسلام

دکتر تقی ابراهیمی سالاری چکیده: با شروع صنعتی شدن به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، پدیده فقر همواره به نحوی از انحاء افکار جوامع بشری، به ویژه کشورهای در حال توسعه را بیشتر به خود مشغول کرده است. این جوامع با توجه به سطح قرارگیری در مدار توسعه، به حل این معضل پرداخته و با اتخاذ راهبردهایی چون رشد اقتصادی، رشد توأم با توزیع و ... درصدد بهبود شرایط زندگی مردم کشورشان برآمدند. نظریات مختلفی در این دوران در ارتباط با چگونگی همسویی رشد اقتصادی و توزیع درآمد در جهت بهره‌مندی تمام اقشار اجتماع از مواهب رشد مطرح گردید که هریک ضمن ستایش نقش عدالت توزیعی در جامعه به بررسی تقدم و تأخر آنها پرداخته و سعی در تبیین الگویی برای نشان دادن رابطه‌ی این دو با یکدیگر داشتند. در این نوشتار ضمن بیان این نظریات به تبیین دیدگاه اسلام در این رابطه پرداخته شده است. بر این اساس با توجه به اینکه اسلام عدالت توزیعی را در جامعه به عنوان هدف و عاملی در جهت سعادت انسان می داند و رشد اقتصادی را تنها به عنوان ابزاری در جهت نیل به آن پذیرفته است، لذا کلیه نظریاتی را که رشد را بر توزیع مقدم می‌دانند رد کرده و با معرفی راهکارهای گوناگونی در توزیع درآمد جاری و توزیع منابع اولیه تولید، درمی‌یابیم که تعارضی بین رشد و توزیع وجود ندارد اگر چه عمدتاً توزیع عادلانه درآمد در مقایسه با رشد از اولویت بیشتری برخوردار است. کلید واژه: توزیع درآمد، رشد اقتصادی، فرضیه کوزنتس ، اقتصاد اسلامی، توزیع منابع اولیه، زکات، انفال مقدمه با شروع صنعتی شدن به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، پدیده فقر همواره به نحوی از انحاء افکار جوامع

بشری، به ویژه کشورهای در حال توسعه را بیشتر به خود مشغول کرده است. این جوامع با توجه به سطح قرارگیری در مدار توسعه، به حل این معضل پرداخته و با اتخاذ راهبردهایی چون رشد اقتصادی، رشد توأم با توزیع و ... درصدد بهبود شرایط زندگی مردم کشورشان برآمدند. اما در بسیاری موارد خصوصاً در کشورهای جهان سوم به دلایل مختلف، گروه کثیری از مردم از اثرات توزیعی راهبردهای، رشد برخوردار نشدند و این امر منجر به بروز شکاف های اقتصادی، اجتماعی و گسترش پدیده فقر گردید. در دهه ۱۹۸۰ وضعیت فقرا همچنان بدتر شد، به گونه ای که بانک جهانی، این دهه را دهه‌ی فراموش شدن فقرا نامید. دهه ۱۹۹۰ چاره ای نبود جز تغییر راهبردهای توسعه، از راهبردهای رشد به راهبردهای فقرزدایی، لذا این دهه، دهه جنگ با فقر نامیده شد. نظریات مختلفی در این دوران در ارتباط با چگونگی همسویی رشد اقتصادی و توزیع درآمد در جهت بهره‌مندی تمام اقشار اجتماع از مواهب رشد مطرح گردید که هریک ضمن ستایش نقش عدالت توزیعی در جامعه به بررسی تقدم و تأخر آنها پرداخته و سعی در تبیین الگویی برای نشان دادن رابطه این دو با یکدیگر داشتند. در این نوشتار بعد از بیان برخی مفاهیم و ضرورت بحث ابتدا به مرور مبانی نظری مرتبط با موضوع پرداخته و در ادامه مطالعات صورت گرفته در این زمینه مورد بررسی قرار می گیرد. در بخش دوم سناریوهای مختلفی که در ارتباط با مباحث رشد و توزیع درآمد مطرح است بیان شده و در سومین بخش، ضمن بیان دیدگاه اسلام در ارتباط با رابطه رشد اقتصادی و توزیع درآمد، سناریوی مورد تأیید اسلام بیان می گردد . در بخش پایانی نیز راهکارهایی که اسلام درجهت توزیع عادلانه تر درآمد در جامعه ارائه نموده و تأثیر آنها بر رشد اقتصادی را مورد بررسی قرار می‌دهیم. مفاهیم ... مطالعات انجام شده ... رشد و توزیع درآمد از دیدگاه اسلام ... راهکارهای تحقق رشد اقتصادی از طریق توزیع عادلانه درآمد از منظر اسلام نظام اقتصادی اسلام با اتخاذ تدابیری اقتصاد را به سمت عادلانه شدن توزیع درآمدها سوق داده است تا از این طریق به رشد نایل آید، که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: ۱) گسترش روابط حقوقی کار اسلام در کنار رابطهٔ حقوقی اجاره و گرفتن دستمزد ثابت، برای نیروی کار روش‌های دیگری چون مشارکت، مضاربه، مزارعه و مساقات یا ترکیبی از مشارکت و اجاره را مطرح کرده است. در اقتصاد اسلامی یک یا چند کارگر می‌توانند در مقابل دستمزد ثابت و براساس عقد اجاره با کارفرما قرارداد ببندند، همین‌طور می‌توانند در مقابل سهمی از تولید یا درآمد واحد اقتصادی پیمان مشارکت ببندند و نیز می‌توانند ترکیبی از دستمزد ثابت با سهمی از سود را انتخاب کنند، در نتیجه کارفرما و کارگران در اقتصاد اسلامی می‌توانند نه بر اساس عرضه و تقاضای بازار کار بلکه بر اساس تقسیم درآمد و سود واقعی فعالیت اقتصادی به توافق برسند. روشن است که این روش در بلندمدت تأثیر شگرفی بر واقعی‌شدن سهم هر یک از عوامل تولید از درآمد خواهد داشت. این امر منجر به افزایش انگیزه کارگران شده و تلاش بیشتر برای تولید و رشد اقتصادی را به دنبال خواهد داشت. ۲) زهد از دیدگاه اسلام، زهد عبارت است از عدم دل‌بستگی به چیزی که نسبت به آن جاذبه و میل طبیعی وجود داشته باشد و انسان در اثر عواملی، با اختیار نسبت به آن بی‌رغبتی نشان دهد و زیبایی و ارزش‌های آن را ناچیز بشمارد. با توجه به این تعریف اگر زهد را به مفهوم انتقال مصرف ازدهک‌های بالای درآمدی به دهک‌های پایین درآمدی بدانیم و شخص زاهد را به عنوان کسی که علی رغم دارا بودن درآمد بالا- تنها به میزان نیاز از آن مصرف نموده و به جای مصارف تجملاتی به انتقال منابع مصرفی خود به گروه های کم درآمد بپردازد بنگریم، در این صورت آثار اقتصادی زهد را می توان بدین صورت تبیین نمود. در متون اقتصادخرد با قاعده‌ای تحت عنوان مطلوبیت نهایی نزولی مواجه هستیم که در آن به این واقعیت اشاره دارد که با افزایش واحدهای مصرف از یک کالا- مطلوبیتی که فرد از آن کالا- دریافت می‌کند، کاهش می‌یابد. حال با توجه به این مفهوم و ارتباط آن با زهد بنا به تعریف فوق در می‌یابیم ، در صورتی که افراد جامعه به جای مصرف بیش از حد کالا و خدمات اقدام به انتقال آن به افراد پایین دست خود کنند، مسلماً با توجه به پایین بودن کالاهایی که در اختیار آنان (دهک های کم درآمد) برای مصرف وجود دارد، مطلوبیتی که از مصرف این کالا و خدمات (که از ناحیه افراد زاهد به آنها منتقل می شود) دریافت می‌کنند بیشتر از اقشار پردرآمد جامعه است و به عبارت دیگر مطلوبیت نهایی این گروه‌های

درآمدی به مراتب بالاتر خواهد بود، لذا این فرآیند در مجموع موجب افزایش سطح مطلوبیت و رفاه کل جامعه با فرض ثابت بودن میزان تولیـد کالاـ و خـدمات می‌شود. بنابراین با توجه به کمبود منابع مصـرفی در نزد گروه‌های کم‌درآمـد جامعه اهمیت این منابع مصـرفی در منظر آنان بسـیار بیشتر است، که این امر سبب بهینه شدن مصرف در جامعه و کاهش اسراف گردیده، این خود نیز یکی از عوامل دستیابی به توسـعه پایـدار در جامعه می‌باشد. در اینجا ممکن است این سوال مطرح شود که اقشار پردرآمد می‌توانند برای جلوگیری از کاهش مطلوبیت نهایی خود اقدام به تنوع در مصـرف کالا و خدمات نمایند. اما این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که با افزایش درآمـد فرد، مطلوبیتی که از هر واحد درآمدی دریافت می‌کند کاهش خواهد یافت، فرضاً اگر به درآمد شخصـی که ماهانه صـد واحـد دریافت می‌کنـد، ده واحـد اضافه نماییم، افزایش مطلوبیت وی به مراتب کمتر از فردی خواهد بود که درآمد وی صفر است. امام علی(ع) می فرمایند: «برخورداری از امکانات و اموال، زیاده از حد اعتدال داشـتن، اسراف است.» «اسـراف از جمله عوامل نابودی است» همچنین انتقال مصـرف از قشـرهای پردرآمد (که اکثرا کارفرما و صاحب سـرمایه هستند) به اقشار کم درآمد(که اکثرا کارگر می باشـند) سبب افزایش قدرت خرید در این گروه های درآمدی جامعه شده که این امر در کشورهای جهان سوم سبب بهبـود وضـعیت تغـذیه و در شـرایطی بـاعث افزایش امکـان آموزش بیشـتر برای آنهـا می‌شود، لـذا این عوامـل همگی افزایش کـارآیی نیروی کـار و افزایش سـطح تولیـد در اقتصاد را در پی خواهـد داشت. این افزایش تولیـد با توجه به اینکه از جانب عرضـه اقتصـاد روی می‌دهـد سـبب کـاهش قیمت‌هـا و نیز کنترل تورم خواهـد شـد. امـام علی(ع) می فرماینـد: « فقر یکی از عوامل کاهش بـازدهی کـاری است» . «فقر بینش عقلی انسـان را متحیر می‌سازد و از کار کردن درست باز می‌دارد». این موضوع را از جهت دیگر نیز می‌توان مطرح نمود. اگر فرد زاهد را شخصـی بدانیم که به علت عدم دلبسـتگی روانی به مصرف، مازاد درآمد خود را پس‌انداز می‌کنـد، در این صـورت نیز زهـد رشـد اقتصـادی را به همراه خواهـد داشت. این امر را این گونه می‌توان بیـان نمود که بـا توجه به حرمت کنز و ربا در جامعه اسـلامی تنها راهی که فرد زاهد برای تخصـیص درآمد خود دارد سرمایه‌گذاری در فعالیت های تولیدی در جـامعه است، که این امر نیز در مراحل اول سـبب افزایش تقاضای کل جامعه و در مراحل بعـد سـبب افزایش اشـتغال و تولیـد در اقتصاد خواهد شد. امام صادق (ع) می‌فرمایند: « اموال زیادی را که خداوند به شما داده، برای این است که در آن جهت و راهی که خداونـد خواسـته به کار بریـد، و نـداده است که گنـج و انباشـته کنیـد.» همانطور که در مطالب فوق بیان شد زهد در اسـلام نه تنها توزیع درآمـد در جامعه را متعادل تر می‌کنـد، بلکه طی فرآینـدهایی سـبب تسـریع رشد اقتصادی در جامعه از طریق افزایش تقاضا (افزایش سـرمایه گـذاری) و افزایش عرضه (افزایش بهره وری نیروی کار) خواهد شد. شایان ذکر است که زهد دارای ابعاد روانی و اجتمـاعی فراوانی نیز در جـامعه است که تـأثیرات زیـادی را بر رشـد و توسـعه اقتصـادی دارد، امـا بررسـی این ابعاد در این مجال از حوصله بحث خارج است. ۳) زکات زکات بخشـی از ثروت ثروت‌مندان را به نیازمندان انتقال می‌دهد و به بدین ترتیب نابرابری در توزیع درآمـد را کـاهش داده ، بـا گرایش به تمرکز ثروت مبـارزه می‌کنـد. ظفر اقبال(۱۹۸۹)، بر این بـاور است که کمک اساسـی زکات به رشـد از طریق جریمه کردن کنز و تشویق سـرمایه‌گذاری توسط صاحبان ثروت می‌باشد. عواید زکات در جهت خود کفا کردن نیازمنـدان در کوتـاه‌ترین زمـان ممکن است. قبل از آن، هـدف این درآمـدهای زکوی ، فراهم آوردن نیازهای مصـرفی اولیه برای آنهاست. فریدی(۱۹۹۷) دارای این دیـدگاه است که وضع زکات دارای دو اثر متقابل بر پس‌انداز و سـرمایه‌گذاری شخصـی است. زکات سالانه بر پس‌انداز خالص بالاتر از حد نصاب، موجب تقویت میل به مصرف می‌شود. فرد پس‌انداز کننده ممکن است خرسـندی بیشتری از مخـارج بیشتر کسب کنـد تا اینکه بخواهـد از زکات سالانه که پس انـداز خالص وی را تهدیـد می‌کنـد پرهیز نمایـد. ولی وضع زکات ممکن است یک عکس‌العمل کاملاً متفاوت در وی بوجود آورد. فرد پس اندازکننده به منظور حفاظت از ثروت خود در مقابـل نـابودی تـدریجی، ممکن است ثروت بی‌کـار خود را به منـابع مالی یا حقیقی تبـدیل کنـد، و نیز تمایل وی به سرمایه‌گـذاری تقویت می‌شود. هر دوی این تمایلات در تحلیل نهایی ، منجر به افزایش تقاضا برای کالا ها و خدمات تولید شده در

جامعه می‌شود و تقاضای افزایش یافته برای کالاهای مصرفی و سرمایه‌ای، به تولید بیشتر کمک می کند. صباح الدین زعیم(۱۹۸۹) معتقد است که ماهیت تأدیبی زکات نسبت به کنز دارای اثر سالم و مثبت بر روی تمایل مردم به کار سخت‌تر و تلاش برای حفاظت از پس انداز خالص آن ها می‌شود. اگر ذخایر ناشی از دریافت زکات به سمت کانال های سرمایه‌گذاری جریان یابد، اثر منفی آن را روی پس‌انداز کاهش می‌دهد و بر تولید ناخالص ملی می‌افزاید. از طرف دیگر، هزینه کردن این ذخایر در سرمایه‌گذاری، اثر تراکمی روی کاهش فقر خواهد داشت. وی معتقد است نظام زکات، کنز را تقبیح و سرمایه‌گذاری را تشویق می کند و تقاضا برای سرمایه‌گذاری در نرخ مورد انتظار معینی از سود را در یک اقتصاد اسلامی، در مقایسه با سایر مکاتب اقتصادی، بالاتر خواهد برد. از آنجا که سرمایه‌گذاری یکی از عوامل تعیین‌کننده رشد است، لذا یک اقتصاد اسلامی با اجرای نظام زکوی دارای جهت‌گیری بیشتری به سمت رشد خواهد بود. درآمد زکات، برای افزودن بهره‌وری فقرا می‌تواند خرج شود. سرمایه‌گذاری مولد ذخایر زکات، برای تأمین مالی طرح های توسعه‌ای متنوع در آموزش و پرورش، مراقبت‌های بهداشتی، آب سالم و دیگر فعالیت های مربوط به رفاه اجتماعی، منافع فقرا را تأمین می کند. در اثر بالا رفتن بهره وری فقرا، درآمد آن ها نیز متعاقباً بالا خواهد رفت. تأثیر زکات بر اقتصاد کشور های در حال توسعه متأسفانه امروزه بیشتر کشورهای اسلامی در زمره کشورهای در حال توسعه قرار می گیرند. بنابراین در اینجا تأثیر و کاربرد زکات را به عنوان اقدام مالی در یک کشور اسلامی در حال توسعه بررسی و تحلیل می‌نماییم. البته فرض بر این است که ویژگی‌های خاص یک جامعه اسلامی در آن جاری است که برخی از آن ها عبارتند از: تحریم ربا، جلوگیری از معاملات سفته‌بازی و بورس بازی، احتکار، ذخیره‌کردن کالا و.. ... سیاست‌های مالی در اقتصادهای در حال توسعه به سمت افزایش پس‌اندازهای خصوصی و عمومی پیش می‌رود و هدف آن آزاد کردن منابع واقعی برای سرمایه‌گذاری مولد و تخصیص هزینه‌های عمومی در مسیری است که در خدمت هدف رشد رفاه اقتصادی قرار بگیرد. سوالی که مطرح می‌شود این است که جمع‌آوری و خرج زکات در چه جهاتی و تا چه حد در اجرای این هدف مفید فایده خواهد بود؟ الف)پس انداز وسرمایه گذاری: زکات می‌تواند دو اثر متقابل بر پس‌اندازهای خصوصی و سرمایه‌گذاری داشته باشد. گرفتن زکات سالانه از پس‌اندازهای خالصی(یا ثروت خالصی) که بیش از حد نصاب است. احتمالاً میل به مصرف را تقویت خواهد کرد. پس اندازکننده فردی ممکن است از خرج‌های گزاف رضایت بیشتری بدست آورد تا بدین وسیله از پرداخت زکات سالانه که پس انداز خالص او را کاهش می دهد، خودداری کند. بنابراین تابع مصرف به سمت بالا منتقل می‌شود(هر چند اصل حرمت اسراف تا حدودی جلوی برخی مصارف بالا-را می گیرد). اما زکات ممکن است عکس العملی کاملاً متفاوت در او به وجود آورد، ممکن است او برای جلوگیری از کاهش تدریجی ثروتش، ثروت خود را به منابع فعال واقعی تبدیل کند، همچنین ممکن است تمایل او به سرمایه‌گذاری افزایش یابد. این هر دو تمایلات، موجب افزایش تقاضای کل و خدمات تولیدی در اقتصاد می‌شود، ثروت‌های اندوخته به عامل فعالی برای تقاضا تبدیل می‌شوند و سرمایه‌گذاری در عکس العمل نسبت به قدرت زکات در کاهش منابع راکد در اندازه‌ای متناسب با آن افزایش خواهد یافت. افزایش تقاضای کالاهای مصرفی و سرمایه‌گذاری به افزایش تولید کمک خواهد کرد. از نظرگاهی دیگر، قدرت زکات در کاهش ثروت راکد و اخذ زکات فلزات کنز شده به عنوان کیفر این کار(در مفهوم اقتصادی) عرضه ی پس اندازها را بالنسبه افزایش خواهد داد. ب)کاهش نرخ بازده انتظاری پس انداز این اثر زکات تا آنجا مفید خواهد بود که بازده انتظاری را کاهش دهد و در نتیجه سرمایه گذاری ها را در جهاتی کم‌سودتر، اما از نظر اجتماعی ضروری و سودمند هدایت کند، در نبود معاملات ربوی، کاهش سود انتظاری، سرمایه‌گذاری خصوصی را به زمینه‌هایی خواهد کشاند که در شرایط معمولی سرمایه‌گذاری در آن ها به عهده بخش عمومی قرار می گیرد. نرخ بازدهی این سرمایه‌ها نباید کمتر از نرخ زکات باشد، بلکه باید به نسبت زحمتی که در این سرمایه‌گذاری‌ها وجود دارد، بیش از نرخ زکات باشد و نیز اگر دوران انتظار برای بازدهی این سرمایه‌گذاری ها بیش از حد طولانی باشد نیز می‌تواند مانع به شمار رود. بنابراین اگر چه زکات احتمالاً نسبت پس‌انداز را کاهش

می‌دهد اما باز هم سطح وسیعی را برای صرف مخارج دولت باقی می‌گذارد. ج)تمایل به کار: از زاویه‌ای دیگر، ماهیت کیفری زکات تأثیری مثبت و سالم بر تمایل مردم به کارکه به نظر لوئیس یکی از عوامل توسعه اقتصادی است خواهد داشت. در نبود بهره و عدم افزایش پس‌اندازها بدون هیچ تلاشی توسط آن، تمایل طبیعی افراد برای حفظ پس انداز خالص خود، آنان را به کار سخت‌تر یا دادن منابع خود به دیگران برای کار سخت‌تر تشویق خواهد کرد. بدین طریق تنبلی تقبیح و کار تشویق خواهد شد. ۴) انفال و فیء: انفال اموال عمومی است که در اختیار حکومت اسلامی قرار دارد و از آن ها به نفع عموم استفاده می‌شود. حر عاملی در تعریف انفال آورده است: «انفال شامل ثروت‌هایی است که با جنگ به‌دست نیامده یا اموالی که در اثر مصالحه به دولت اسلامی منتقل شده یا قومی خودشان به مسلمانان بخشیده باشند و نیز زمین‌های موات و ته دره‌ها است. این ثروت‌ها در ملك رسول‌خدا(ص) و بعد از وی برای امام(ع) است و در مواردی که مصلحت بداند مصرف می‌کند». امام کاظم (ع) درارتباط با اموالی که شامل انفال می‌شوند می‌فرمایند: یك پنجم هر درآمدی به امام تعلق دارد، همچنین است انفال، که شامل کوه‌ها، دره‌ها، جنگل‌ها و بیشه‌هاست. و هر سرزمینی که مردم آن به عللی منقرض شوند، هر منطقه‌ای که بدون درگیری نظامی و با صلح در اختیار سلحشوران اسلام قرار گیرد، هر زمین موات که کسی در آن به احیا نپرداخته است، هر مالی که وارث نداشته باشد، جزء انفال است. با توجه به ماهیت اموالی که انفال آن ها را شامل می‌شوند، می‌توان دریافت که اکثر آن ها در زمره کالاهای مولد به شمار می‌روند، به طوری که استفاده از آن ها در فرآیند تولید عامل ایجاد درآمد برای افراد خواهد بود. لذا به طور کلی انفال را می توان منابع اولیه تولید دانست که در اختیار امام قرار می گیرند تا در میان مردم توزیع نماید تا آن‌ها توسط این منابع اقدام به تولید و ایجاد درآمد نمایند. اسلام بر چگونگی توزیع این منابع در میان مردم تأکید فراوان نموده است و آن را عاملی در جهت توزیع عادلانه درآمد می‌داند. علت این امر نیز در نگرش اسلامی کاملاً مشهود است. زیرا از منظر اسلام عدالت توزیعی به مفهوم برابری افراد در برخورداری از منابع جامعه و بهره‌برداری از آن ها با توجه به توانایی‌ها و استعدادهایشان است و نابرابری که بعد از این در جامعه ایجاد می‌شود را حاصل همین تفاوت‌های فردی میان انسان‌ها می‌داند که از نظر اسلام کاملا- صحیح و لازمه ادامه حیات انسان‌هاست. امام علی(ع) در این باره می فرمایند: «تا تفاوت (منطقی و معقول و انگیزه‌آفرین) بین آدمیان وجود دارد، همواره در پیشرفتند و به سوی رشد و سعادت گام می نهند، آنگاه که از هر جهت یکسان شوند (استعداد و توان همه مردم برابر گردد) هلاك و نابود می‌گردند.» چنانچه منابع اولیه به طور عادلانه میان افراد توزیع نگردد، جامعه به سوی طبقاتی شدن حرکت می‌کند، و فاصله های طبقاتی آن چنان شدید می شود که عده‌ای از سرمایه‌ها، امکانات و انواع آسایش‌ها برخوردار می‌شوند و گروه زیادی چنان ضعیف و محروم می‌گردند که از تأمین هزینه ضروری و اولیه عاجز می‌مانند و این، همان وضعیتی است که سخت از جانب اسلام و تعالیم دینی محکوم و مردود می‌باشد. در قرآن کریم آمده است که اموال و غنایم از آن خدا و پیامبر و خویشان، یتیمان، بینوایان و در راه ماندگان است تا سرمایه‌ها میان توانگران دست به دست نشود: «آنچه که خداوند از اموال کافرانِ دیار به رسول خدا غنیمت داد، آن متعلق به خدا و رسول و خویشاوندان رسول است و یتیمان و فقیران و رهگذران (است)، این حکم برای آن است که مبادا (اموال عمومی در دست عده ای معدود از ثروتمندان و اغنیاء قرار گیرد) و در میان آنان دست به دست بگردد (و اکثریت افراد جامعه در فقر و تهیدستی واقع شوند) و شما آنچه رسول حق دستور دهد (و منع یا عطاء کند) بگیرید و هر چه نهی کند واگذارید و از خدا بترسید که عقاب خدا بسیار سخت است». امام صادق(ع): «فقر، نیازمندی،گرسنگی، زندگی نابسامان و آشفته توده مردم به خاطر غارت امکانات و سرمایه‌ها توسط بزرگ مالکان و ثروتمندان است». بنابراین می توان دریافت که اولین گام در توزیع عادلانه درآمد، توزیع عادلانه منابع تولید در جامعه به‌شمار می‌رود، تا افراد با توجه به توانایی‌های خود از آن ها استفاده و ایجاد درآمد نمایند. لذا چگونگی توزیع این منابع در جامعه از اهمیت بالایی برخوردار است و در واقع سنگ بنای توزیع عادلانه درآمد به شمار می‌آید. با توجه به اهمیت این مقوله در ادامه به بررسی نحوه توزیع منابع اولیه تولید در نظام های مختلف اقتصادی پرداخته و

نگرش اسلامی را نسبت به آن ذکر می کنیم. دیدگاه های نظامهای اقتصادی مختلف در ارتباط با توزیع منابع اولیه: نظام سرمایه داری لیبرال: در نظام سرمایه‌داری لیبرال، مالکیت منابع در اختیار بخش خصوصی بوده و محدودیتی از سوی دولت برای بهره‌برداری از آن ها وجود ندارد. در این صورت، تنظیم مقدار استفاده از این منابع و قیمت آن توسط بازار تعیین می‌شود: از طرفی وجود رقابت در بین استفاده‌کنندگان، کارآیی تولید را بالا برده و محصول به قیمت کمتری در اختیار مصرف کننده قرار می گیرد. البته این در صورتی است که فرد یا گروهی با برخورداری از سرمایه و فناوری بالای خود، زمینه انحصار و کنار زدن دیگران را ایجاد نکنند. از طرف دیگر به دست آوردن حداکثر سود، به استفاده بدون محابای منابع منجر شده و ضمن وارد آوردن زیان به سرمایه ملی که متعلق به همه نسل ها می‌باشد نسبت به محیط زیست آثار تخریبی را به دنبال خواهد داشت. علاوه بر آن که توزیع عادلانه منابع که اولین قدم در توزیع عادلانه ثروت‌ها و درآمدها می باشد، مختل می شود. نظام سرمایه داری مقرراتی: نظام سرمایه‌داری لیبرال، بعد از روبرو شدن با چالش های جدی در درون خود با حفظ مبانی اصلی در برخی از راهبردهای خود تجدید نظر کرد که نتیجه آن سرمایه‌داری ارشادی یا مقرراتی بود. در این نظام، اجازه دخالت دولت در کنترل بخش خصوصی داده شد و در برخی موارد، دولت مالکیت و بهره‌برداری از برخی منابع را عهده‌دار شد. نظریه‌پردازان این نظام، راه‌هایی را به منظور مقابله با تخریب محیط زیست و استفاده بیش از حد از منابع، مانند تصویب مالیات، یارانه و یا کنترل های مستقیم را پیشنهاد کردند. نظام سوسیالیسم: ... نتیجه گیری با توجه به مطالب بیان شده، در ادبیات اقتصادی سه دیدگاه در ارتباط با رابطه رشد اقتصادی و توزیع درآمد وجود دارد. تقابل این سه دیدگاه با یکدیگر سبب شده است که علم اقتصاد نتواند پاسخ صریحی در ارتباط با آن بیان دارد. مطالعات تجربی نیز هر یک با توجه نوع روش بکار رفته شده و قلمرو مطالعه به نتایج متفاوتی در این باره دست یافته‌اند. در نگرش اسلامی، عدالت توزیعی به عنوان هدفی والا برای فعالیت‌های انسان معرفی شده و آنرا عاملی در جهت رشد و توسعه جوامع بشری معرفی نموده است، به همین دلیل این دیدگاه هدف قراردادن رشد اقتصادی را به هر قیمت محکوم کرده وآن را به بیراهه رفتن می‌داند. با توجه به این نوع نگرش، اسلام راهکارهایی را معرفی می کند که در آن ضمن هدف قرار دادن توزیع عادلانه درآمد، رشد اقتصادی نیز به عنوان معلول آن حاصل خواهد شد. اسلام نه تنها به توزیع مجدد درآمد های جاری اهتمام جدی دارد، بلکه مقدم بر آن به توزیع منابع اولیه تولید که سرچشمه بسیاری از انحصارات می تواند باشد توجه مقدمی دارد. لذا سیاستهای خود را از دو طریق توزیع مجدد درآمد و توزیع منابع اولیه تولیددر جامعه اعمال می کند. برخی از این راهکارها عبارتند از ترویج فرهنگ زهد، پرداخت زکات و گسترش روابط حقوقی کار، به منظور توزیع مجدد درآمد و قاعده انفال به منظور توزیع منابع اولیه جامعه. زکات از طریق عواملی چون، افزایش پس‌انداز وسرمایه‌گذاری، کاهش نرخ بازده انتظاری پس‌انداز و افزایش تمایل به کار ضمن افزایش تعدیل توزیع درآمد در جامعه سبب افزایش منابع سرمایه‌گذاری، و به تبع آن منجر به رشد اقتصادی خواهد شد. همچنین ترویج فرهنگ زهد با توجه به تأثیر آن در افزایش بهینه شدن مصرف جامعه، جلوگیری از اسراف و کاهش میل به واردات موجب افزایش تقاضای موثر برای کالاهای داخلی و سلامت روانی جامعه و کاهش فقر ونابرابری درآمدی خواهد شد. گسترش روابط کاری نیز از طریق افزایش انگیزش نیروی کار سبب افزایش کارایی آنها شده که امر نیز افزایش عرضه تولیدات جامعه و رفاه بیشتر نیروی کار را به دنبال خواهد داشت. از سوی دیگر با توجه به اهمیت توزیع منابع اولیه تولید در توزیع درآمد جامعه، اسلام نیز تأکید فراوان بر این موضوع نموده است و با طرح قاعده انفال سعی در نظام‌مند ساختن مالکیت این منابع در جهت توزیع عادلانه‌تر درآمدها در جامعه داشته است . اسلام تلاش نموده است تا توسط دو نهاد احیاء و حیازت، به گونه‌ای به توزیع مالکیت منابع اولیه در جامعه بپردازد تا ضمن حفظ روحیه تولید در جامعه مانع استفاده بیش از حد و نابودی آنها شود. این نحوه نگرش به مالکیت منابع اولیه ضمن تعدیل هرچه بیشتر توزیع درآمد در جامعه، توسط فرآیندهایی چون، اشتغال‌زایی ، بهره‌برداری بهینه از منابع اولیه تولید، تشویق سرمایه‌گذاری در بخش تولید و به ویژه منابع اولیه و واسطه ای، اثر تکاملی پروسه تولید، و محیط زیست، تسریع رشد

اقتصادی در جامعه را نیز خواهد شد. منابع ?: ابراهیمی، تقی (۱۳۷۴). «امکان‌سنجی استراتژی توسعه از طریق توزیع درآمد و ثروت در اسلام»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی ?. ابونوری، اسمعیل و عباسی قادری، رضا(۱۳۸۶). «برآورد اثر رشد اقتصادی بر فقر در ایران»، فصلنامه پژوهشهای اقتصادی ایران، سال نهم، شماره ۳۰ ?. احمد، خورشید. «مطالعاتی در اقتصاد اسلامی»، ترجمه محمدجواد مهدوی (۱۳۷۴)، انتشارات آستان قدس رضوی ?. آمدی، عبدالواحد،«غرر الحکم دررالکلم» ، مکتب الاعلام الاسلامی ?، تودارو، مایکل (۱۳۶۴). «توسعه اقتصادی در جهان سوم»، ترجمه غلامعلی فرجادی ?. جهانگرد، اسفندیار و محجوب، حمید (۱۳۷۹). «بررسی تأثیر توزیع مجدد درآمد بر متغیرهای کلان اقتصادی ایران»، فصلنامه پژوهشها و سیاست های اقتصادی ?. حرّ عاملی، محمد بن حسن(۱۴۰۹ق). «وسائل الشیعه»، قم، مؤسسه آل‌البیت ?. حکیمی، محمدرضا (۱۳۷۴). «الحیاه»، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم، جلدهای۳، ۴ و۶ ?. حکیمی، محمد(۱۳۷۰). «معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی(ع)»، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی ? حکیمی، محمد و ابراهیمی، تقی و دیگران، (۱۳۸۰). «پدیده شناسی فقر و توسعه»، ج ۴. دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان ?. صدر، محمدباقر (۱۳۷۵). اقتصادنا، چاپ اول، دفتر تبلیغات اسلامی?. صمدی، سعید (۱۳۷۸). «کاهش فقر، کارآیی و برابری در ایران»، پایان‌نامه دکتری، دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران ?. فراهانی فرد، سعید و صادقی، حسین (۱۳۸۵). «ساختار مالکیت و تأثیر آن بر بهره برداری از منابع طبیعی (بررسی تطبیقی)»، فصلنامه پژوهشهای اقتصادی، سال ششم، شماره۴ ?. کمیجانی، اکبر و عسگری، محمدمهدی(۱۳۸۳). «تحلیل نظری آثار اقتصادی زکات و مقایسه آن با مالیه تورمی»، مجله تحقیقات اقتصادی، شماره۶۴ ?. مجلسی، محمد باقر،(۱۴۰۳ه.ق)«بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، دار الحیاء التراث العربی- بیروت ?. مطهری، مرتضی (۱۳۶۱). «مجموعه گفتار»، تهران، انتشارات صدرا، چاپ اول، صص۱۹۱-۱۹۳ ?. موسویان، سید عباس (۱۳۸۰). «عدالت، محور آموزه‌های اقتصادی اسلام ، فصلنامه تخصصی اقتصاد اسلامی، شماره۴?. مهدوی عادلی، محمدحسین و رنجبرکی، علی (۱۳۸۴). «بررسی رابطه بلندمدت بین رشد اقتصادی و توزیع درآمد در ایران»، پژوهشنامه اقتصادی، شماره۱۸ ?. نوری الطبرسی ، میرزا حسین ،«المستدرک الوسائل و مستنبط المسائل»، مکتب الاسلامیه طهران?. نیلی، مسعود و فرح‌بخش، علی (۱۳۷۷). «ارتباط رشد اقتصادی و توزیع درآمد»، مجله برنامه و بودجه، بهمن و اسفند۷۷، شماره ۳۵ و ۳۴ ?. یوسفی، محمدرضا (۱۳۷۸). «بررسی فقهی مبادله رشد اقتصادی و عدالت»، مجموعه مقالات اولین همایش دوسالانه اقتصاد اسلامی، پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس

Champernowne, D. G (۱۹۷۴). "A Comparison of Measures of Inequality of Income? Distribution", The Economic Journal. Vol. ۸۴. ? Barrera –Flores, Jose G (۱۹۸۲) "Economic Aspects of Regional Welfare". Leaden: Martinus Nijhoff , Social Sciences Division. ? Danielson A. (۲۰۰۱), "When Do the Poor Benefit From Growth, and Why?", Department of Economics, Lund University, Sweden ? Doessel, D.P. & Valladkhani, Abbas (۱۹۹۸). "Economic Development and Institutional Factors Affecting Income Distribution: The Case of Iran, ۱۹۶۷-۱۹۹۳", International Journal of Social Economics, Vol.۲۵. ? Garcia F. and A.C. Banderia, (۲۰۰۴). "Economic reforms, inequality and growth in Latin America and the Caribbean", University of So Paulo, school of economics and business. ? Johansen, F (۱۹۹۳). "Poverty Reduction in East Asia", World Bank Discussion Paper. ? Kahf, M. (۱۹۷۳), "A Contribution to the Study of the Economic of Islam", Utoh, USA Univ of Utoh, S.L.C. ? Kakwani Nanak, Shahidur Khandker and Hyun H. Son (۲۰۰۳). "With Application to Korea

and Thailand". ? Kuznets, (۱۹۵۵). "Economics Growth and Income Equality". ? Rami.R.(۱۹۸۸) " Economic Development and Income Inequality: Furher Evidnce on the U-Curve Hypothesis ? Panizza, Ugo, (۲۰۰۲). "Income inequality and economic growth: evidence from American data", journal of Economic Growth, ۷, P.۲۵-۴۱. ? Weriemmi M.E. and Ch. Ehrhart, (۲۰۰۴). "Inequality and growth in a context of commercial openness, Theoretical analysis and empirical study: The case of the countries around the Mediterranean basin", University of nice-Sophia antipolice. منبع: مجموعه مقالات همایش اقتصاد اسلامی و توسعه؛ مشهد مقدس تهیه و تنظیم: پایگاه مقالات علمی مدیریت www.SYSTEM.PARSIBLOG.com

پیامبر اسلام الگوی مدیریت موفّق

حجهٔ الاسلام و المسلمین محمدرضا مصطفی پور

مقدمه: مدیریت از اصول مهم زندگی فردی و اجتماعی آدمیان است، به گونه ای که اگر مدیریت صحیح بر زندگی انسان حاکم نباشد سرمایه هایی که وجود دارد تباه خواهد شد و استعدادها شکوفا نخواهد گردید و با از بین رفتن سرمایه ها و شکوفا نشدن استعدادها فرد و جامعه دچار انحطاط می شود در حالی که اگر مدیریت صحیح و کارآمد بر جامعه حاکم باشد استعدادها شکوفا و سرمایه های مادی و معنوی و انسانی در جهت رشد و تکامل و توسعه همه جانبه به جریان خواهد افتاد و در نتیجه به ابداع و ابتکار و نوآوری دست خواهد یافت.کسی می تواند مدیری کارآمد و خلّاق و شکوفا کننده استعدادها باشد که دارای سه ویژگی تعهد و تخصص و تجربه باشد و اگر مدیری فاقد هر یک از این ویژگی ها باشد مدیر موفقی نخواهد بود.در تعالیم اسلامی نیز به شرائط مدیر توجه خاص مبذول داشته و هم الگوهایی را معرفی کرده تا کسانی که می خواهند مدیریت جامعه را برعهده بگیرند ضمن برخورداری از آن شرائط از الگوهای الهی پیروی نمایند.الگو هایی که اسلام به ما معرفی می کند تربیت شده الهی هستند تا به بهترین شکل ممکن به هدایت جامعه بپردازند.ما در این مقاله به معرفی پیامبر اسلام به عنوان الگوی مدیریت موفق می پردازیم. انسانی که با ظهور در جامعه ای که شاخصه آن جاهلیت و نادانی بوده است، توانست تحوّل و دگرگونی ایجاد کند که تمام امکانات خود را در جهت پایه گزاری تمدن و پیشرفت جامعه به کارگیرد و به گفته امیر المؤمنین علی بن ابیطالب(ع) مردم که در آن زمان بدترین دین و آیین را داشته و در بدترین سرزمین ها زندگی می کردند در میان سنگ های خشن و مارهایی که فاقد شنوایی بودند، آبهای آلوده را می نوشیدند و غذاهای ناگوار می خوردند و خون یکدیگر را می ریختند و پیوند خویشاوندی را قطع می نمودند و بت ها در میان آن ها برپا بوده و گناهان سراسر وجود آن ها را فرا گرفته بود.(۱)اما با بعثت پیامبر در بین آنان، آن ها را «فهداهم به من الضلاله و انقذهم بمکانه من الجهالهٔ»(۲) هدایت کرده و از گمراهی نجاتشان داده و با موقعیت خود آنان را از جهالت نجات بخشید. این مطلب را در پنج بخش پی گیری می کنیم.۱ـ امتیاز یک مکتب فکریهر مکتب فکری و دینی برای نفوذ در میان پیروان و هواداران خود و برخورداری از اعتباری محکم و خدشه ناپذیر باید دارای دو امتیاز باشد.اول: برخورداری از تعالیم صحیح و غیر قابل تردید و عقاید متقن و عقلانی و اصولی که هیچ نقصی بر آن ها وارد نشود به گونه ای که در برابر مکاتب و اندیشه های دیگر، قدرت هماوردی و در نتیجه برتری داشته باشد، و به عبارت دیگر این مکتب فکری و دینی باید اولا دارای عقاید و اصول جهان بینی باشد که بتوان از آن با منطق و عقل حمایت و دفاع کرد و ثانیا مجموعه برنامه ها و دستورات آن با فطرت هماهنگ و با استعدادها و نیازهای افراد جامعه موافق باشد.دوم: دارای نمونه های عینی باشد که تبلور و تجسم خارجی آن اصول و ارزش ها بوده باشد به گونه ای که هر فرد بتواند مکتب را در چهره و رفتار و شخصیت هر یک در آن ها بیابد، انسان هایی که هر

بعـد از شخصـیت آنـان و هر ویژگی هـای آنـان در پرتو آموزه های آن مکتب پرورش یافته باشـد.در واقع این گروه اسوه های یک مکتب اند که با حضور و زندگی خویش محکمترین دلیل حقانیت و صحت تعالیم آن مکتب به شمار می روند، انسان هایی که این گونه افراد را ملاحظه می کننـد که در حیات خویش در پرتو معارف دین به رشـد و کمال شایسته ای دست یافته انـد، به درستی و سودمندی اعتقادات و تعالیم آن پی می برند و نسبت به پذیرفتن آن مکتب تمایل و رغبت پیدا می کنند.۲ـ شخصیت انبیاء نمونه ها و الگوهـای مفیـدی برای سالکـان راه حقیقتنـد و دلیـل اثبات حقانیت و درستی تعالیم اعتقادی و رفتاری و پیام های آسـمانی که ره آورد نبوت است می باشـند خـدای برای اتمـام حجت در زمینه هـدایت انسان ها، رسولانی را برانگیخته است که علاوه بر ابلاغ پیام هـای الهی، خود نیز حجت و الگو و گواه مردمـان باشـند و بر تعـالیم مکتب خود در عمل صـحّه بگذارنـد.قرآن می فرمایـد: «رسلا مبشّرین و منـذرین لئلا یکون للناس علی الله حجّهٔ بعـد الرسل »(۳) فرسـتادگانی که برای ابلاغ رسـالت و اتمـام حجت بر مردم فرو فرسـتاده شـده انـد و مردم با رسالت آن ها دیگر در برابر خدا حجتی نخواهند داشت، زیرا آن رسولان نمونه های کامل و به مقصـد رسـیده آن مکتب می باشـند.خداونـد در میان انسان ها پیامبران را به عنوان اسوه و تجسم عینی دین انتخاب می کند که از مهمترین ویژگی آنـان بشـر بودن آنـان است که سـنخیت و همـاهنگی با دیگر انسان ها داشـته و در تمایلات و ویژگی های انسانی برخوردار باشـند تا بین پیامبر و پیروان او پیوستگی عمیقی برقرار شود. از این رو پیامبران می گفتند ما بشری مانند شما هستیم «قالت رسلهم ان نحن الّابشر مثلکم»(۴) رسولان به آن ها گفتند ما جز بشـری مانند شـما نیستیم. پیامبر اسـلام نیز به فرمان خدا خطاب به مردم فرمود: «قل انما انا بشـر مثلکم یوحی الیّ»(۵) ای پیـامبر بگو همانـا من انسانی همچون شـما هسـتم که وحی برای من نازل می شود و از این جهت است که خدای متعال فرمود «لکم فی رسول الله اسوهٔ حسـنهٔ»(۶) برای شـما در فرستاده شدن رسول خدا اسوه و الگوی خوبی است.از آن جـایی که اسـلام دینی جـامع بـوده و به تمـام ابعـاد زنـدگی ـ معنوی، مـادی ـ فردی اجتمـاعی، جسـمی، روحی، دنیوی، اخروی، عقلی، عاطفی و احساسـی ـ انسان توجه کامل نموده است، الگوهایی که معرفی می کنـد بایـد از جامعیت برخوردار باشد و در رفتار، بینش، منش، عقیده، برخورد، تمام حرکات و سکنات، از جنبه فردی و اجتماعی و دیگر جنبه ها دارای امتیاز و کمال باشد تا بتوانـد انسان های طالب کمال را جـذب و هـدایت کند.۳ـ ضـرورت اسوه و الگواسوه و الگو برای مقاصـد و اهـدافی در زنـدگی انسـان ضـروری است و دلایـل آن عبارتنـد از:اول: هـدایت و راهیـابی به حقیقت از طریق اسوه هـانخستین مرحله در رشـد و تکامل انسـان، شـناخت مسیر تکامـل و راه هـایی به آن است که به قله تربیت و اوج کمـال منتهی گردد.وجود الگوهـای برتر و کـاملتر در اختیـار تربیت یافتگـان مکتب هـای دینی یکی از اساسـی ترین عـواملی است که در امر هـدایت و تربیت بشـر نقش اول را به عهـده دارد.زیرا این الگوهـا موجوداتی هسـتند که مسـیر کمـال را تـا حـدودی شایسـتگی الگو بودن را دارد، پیموده و مراحلی از کمال را پشت سـر نهاده و برازنـده صـفاتی نیکو شده اند و سالك لاجرم به لحاظ انگیزه های درونی و برونی باید پای در مسـیر او گذارد و همچون او به سوی کمـال رهسپار گردد.هـدایت گری انبیـاء و راهـبری آن هـا عمـدتاً از جنبه الگویی و به لحـاظ اسوه بودن آن ها تحقق یافته است به دین معنا که پیامبران به عنایت الهی و سـیر و سـلوکی عاشـقانه، از خویشـتن، انسانی خداگونه و متخلّق به صفات نیکو و فضایل اخلاقی ساخته انـد. آن گاه است که انسان های دیگر از تمام ابعاد زنـدگی و رفتارشان سـرمشق می گیرند و به دنبال آن ها حرکت می کننـد.دوم: میزان و ترازوی سـنجش رفتاربرای پرورش صـحیح، وجود معیارهای رشد و تربیت ضـروری است این معیارها که به منزله میزان و وسـیله سـنجش رفتار نیز هسـتند، گاه عینی و گاه ذهنی هستند، الگوها در مقام آموزش اصول عقیدتی و اخلاقی الگوهـای ذهنی را ارائـه می دهنـد و عمـل خـود الگـوی عینی را در معرض نمـایش قرار می دهنـد.الگوهـای انسـانی میزان سنجش صـفات پـاك و پلیـد انسـان هسـتند که انسـان هـا بـا عرضه خود به آن هـا عملکرد مثبت و منفی و اخلاق خوب و فضایل و رذایل را اندازه گیری و ارزیابی می کنند.سوم: عامل تحرك انسان هاوجود و حضور اسوه در جامعه مایه امیدی بر انسان های دیگر و ضـعیفان در راه مانـده است. هنگامی که انسان غافل از همه توانایی ها و اسـتعدادها و انرژی های موّاج درون خویش به گوشه ای

خزیـده و از هر گـونه تحرك و تلاش بازمانـده است، نمـایش الگوهـا یکی از عـالی تریـن عوامـل برای ایجـاد حرکـت و جنبش است.برخی گفته اند: وجود رهبر است که به پیرو اعتماد به نفس، اعتلاجویی، نیرو، فرجام اندیشی و اشتیاق می دهد.(۷)قرآن کریم و منـابع اسـلامی نیز به تحرك و جنبش آفرینی اسوه ها توجه کرده انـد و از راه های گوناگون مردم را به پیروی اسوه ها فراخوانـده انـد و وجود اسوه هـا را در جـامعه باعث تمایل مردم به امور خیر و اقتـدار آنان می داننـد «ولکم فی رسول اله اسوهٔ حسـنهٔ لمن کان یرجوااللہ و الیوم الآـخره و ذکر الله کـثیراً»(۸)مسـلماً برای شـما در زنـدگی رسول خـدا سـرمشق نیکویی است برای آن ها که امید به رجعت خدا و روز رسـتاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.چهارم: عامل پیشـگیری از انحرافاتنمایش الگوها و اسوه های انسانی صالـح در پیشـگیری از جرائم انحرافات بسیار مؤثر و از مرجعیت مفیـد و سودمنـد می باشـد زیرا انسان در یك اجتماع و فرهنگ و تاریخ خود، شاهد زبونی و ذلت و زشتی عناصـر پلید و عزت و محبوبیت عناصر پاك است، لا جرم عشق پاکان را به دل می گیرد و آن ها را به عنوان الگوی رفتار می پـذیرد و در نتیجه موفق به اندیشه ای پاك و رفتار صالح می شود و از پلیدی و پلیدان متنفر شده و انزجار پیـدا می کند و به عبارت دیگر: نمایش الگوهای صالح و مدل های انسان کامل با افزایش جهت ها و راستی ها و امانت ها و پـاکی هـای اخلاـقی و منش انسـانی، زمینه مبـارزه بـا انحرافـات و ناپـاکی هـا را فراهم می کنـد.۴ـ ویژگی هـای روحی و عملی الگوهاالگوهایی که در جامعه نفوذ می کننـد از شـرایط و ویژگی هایی برخوردارند که با آن می توانند آثار فراوانی داشـته و به آن نفوذ دست یابند آن شرائط و ویژگی ها را می توان بدو گروه تقسیم کرد.یکم:شرائط درونیویژگی هایی که به اندیشه و دل و درون اسوه مربوط می شـد شـرائط علمی و روحی است و آن ها عبارتنـد از :اول: آگاهی و بصـیرتاز مهمترین ویژگی ها و شـرائط درونی اسوه ها داشـتن آگاهی و بصـیرت لازم است. از این رو خدا به پیامبر اسـلام فرمود: «قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرهٔ انا و من اتبعنی»(۹) ای پیـامبر بگو این راه من و پیروان من است که براسـاس بصـیرت و آگـاهی به سوی خـدا فرا می خوانم و پیروان من نیز چنین اند.»دوم: ایمانیکی از مهمترین شـرائط درونی اسوه ها داشتن ایمان قوی به خدا و قیامت و پای بندی به اهداف الهی است زیرا اسوه ها ارشاد کننده آدمیان به نیکی ها و فضائل و راهنمایی آن به سمت هدایت است و تمام هدف او این است که مردم خدایشان را بشناسـند تا به سـعادت و رسـتگاری دنیا و آخرت دست یابنـد پس بر او لازم است که با یقین رابطه اش را با خـدا محکم نماید و ایمـانش همراه بـا دلسپردگی کمال و ارتباط مطلق با خـدا باشـد و تنها بر او توکل نمایـد قرآن فرمود: «آمن الرسول بما انزل الیه من ربّه»(۱۰) پیـامبر به آن چه از سوی پروردگـارش به او نـازل شـده ایمـان دارد.»سوم: اخلاصاسوه و الگوی دین در صورتی در کارها موفق می شود که در عقیده و عمل از اخلاص بهره مند باشد و عملش را تنها به منظور جلب رضای حق و ادای وظیفه و عاری از هر نوع تصنّع و ریـا کـاری انجـام دهـد، زیرا اخلاـص روح دین و اسـاس عبـادت و پایه دعوت هر داعی الی الله است.چهارم: حمیّت و دلسوزییکی از شـرائط مهم اسوه حمیّت و دلسوزی نسبت به مردم است و کسانی که به هدایت انسان ها عشق بورزند. قرآن با بیانی شیوا دلسوزی و حمیت پیـامبر را به مؤمنـان اعلاـم می کنـد و می فرمایـد «لقـد جائکم رسول من انفسـکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم»(۱۱)براستی پیامبری از میان شما برای هدایت آمد که از شدت محبت پریشانی و فقر و جهل شما برای او سـخت و گران است و بر آسایش و نجات و هدایت شما حریص و نسبت به مؤمنان بسیار مهربان و بخشنده می باشد.از این جهت خدا پیامبرش را رحمت برای جهانیان دانست و او را رحمهٔ للعالمین معرفی کرده است.پنجم: خوش بینییکی از صفاتی که اسوه های الهی از آن برخوردارند خوش بینی و حسن ظن نسبت به تمام افراد است به گونه ای که از هدایت هیچکس قطع امید نمی کنند هر چند در طغیان و عصیان در ردیف فرعون ها و قارون ها باشـند اساس این خوش بینی آن است که آن ها می دانند خداوند انسان را با فطرت الهی آفریده است و اگر چه گرفتار طغیان و عصیان باشد باز امکان راه یافتن آن ها به حقیقت وجود دارد از این رو خدای متعال به موسای کلیم فرمود: «اذهب الی فرعون انّه طغی فقل هل لك الی ان تزکّی و اهـدیك الی ربّك فتخشـی»(۱۲) ای موسی به سوی فرعون بشتاب که او طغیان کرده است، پس بگو آیا می خواهی پاك شوی و به سوی پروردگارت هدایت کنم تا خشیت پیدا

کنی.دوم: شرائط اخلاقی و عملیعلاوه بر شرائط علمی و روحی، اسوه ها باید از ویژگیهای اخلاقی و عملی نیز برخوردار باشند.که مهمترین آن شرائط عبارتند از :۱) مطابقت گفتار و عمل و هماهنگی رفتار و برخوردها با پیام ها و تعالیمش.۲) عمومیت صدق در گفتار و کردار به گونه ای که همه گفتارها و کردارهایش همدیگر را تصدیق کنند.۳) شرح صدر و تحمل همه ناملایمات با روحی بلند و استقبال از سختیها با افق فکری وسیع و حوصله ای سرشار.۴) صبر و استقامت و پایداری و شکیبایی در برابر موانع و همچنین حلم و بردباری.۵) متانت و نرمی:اسوه باید وقار لازم را داشته و در برابر مخاطبان آرام و آسانگیر و نرم خو باشد از این رو پیامبر اکرم نیز از این ویژگی برخوردار بودند.۶) عفو و گذشت نسبت به کسانی که به رنجاندن پیامبر و اسوه ها اقدام می کنند.۷) شجاعت در برخوردها و در اظهار اندیشه و ایمان و عمل و از هیچکس جز خدا نترسیدن.۸) تواضع و فروتنی و پرهیز از تکبّر و خود برتربینی.۹) نخواستن پاداش: زیرا رسالت وظیفه ای است که پیامبر باید آن را انجام دهد نه شغلی برای درآمد تا در پرتو این بخواهد درآمد مادی را به سوی خود جذب کند.۵ ـ پیامبر اسلام اسوه جامع و همه جانبه در زندگی انسان پیامبر اسلام به عنوان اسوه حسنه معرفی شده است که بر انسان ها لازم است به طور مطلق و در تمام ابعاد زندگی از او پیروی نمایند.پیامبر هم در بُعدِ فردی اسوه و الگو است هم در بُعدِ اجتماعی، هم در بعد عقلی و هم در بعد عاطفی و احساسی، هم در بعد معنوی، هم در بعد مادی از جمله ابعادی که شایسته توجه است بعد مدیریتی آن حضرت است که آن حضرت در طول ۲۳سال رسالت و نبوت خود، بالاترین موفقیت را در بعد مدیریتی احراز کرده است که به برخی اصولی که آن حضرت برخوردار بوده و همان عامل موفقیت آن حضرت بوده است اشاره می شود.۱ـ اصل رحمت و محبتیکی از عوامل موفقیت مدیر اصل دلسوزی و محبت به کسانی است که در قلمرو مدیریت او زندگی می کنند.۲ـ شرح صدر به عنوان مهمترین ابزار مدیریت است چنان که حضرت امیر فرمود:آلة الریاسة سعة الصدر»(۱۳) ابزار ریاست داشتن شرح صدر و سعه صدر است و خدا به پیمبر نیز شرح صدر عطا فرموده «الم نشرح لك صدرك».(۱۴)۳ـ رعایت اهلیت در واگذاری مسئولیت ها.پیامبر اکرم (ص) مدیریت و کارها را به افرادی که شایستگی لازم را داشته اند واگذار می کرد بدون این که بین سیاه و سفید و پیرو جوان و قریش و غیر قریش فرقی در این رابطه قائل شود.۴ـ پای بندی به عهد و پیمانپیامبر به عهد و پیمان خود پای بند بوده خلف وعده در حوزه مدیریت آن حضرت راه پیدا نمی کرد.۵ ـ مدارا با مردمیکی از اصول مدیریت پیامبر مدارا در معاشرت های سازنده اجتماعی بود. خود آن حضرت فرمود. «ان الله تعالی امرنی بمداراة الناس کما امرنی باقامة الفرائض»(۱۵) خدای سبحان همان طور که مرا به برپایی واجبات امر نموده به مدارا با مردم فرمان داده است» از این جهت در وصف آن حضرت سیره نویسان نوشته اند «کان رسول الله (ص) دائم البشر، سهل الخلق، لین الجانب، لیس بفظّ و لا غلیظا»(۱۶) پیامبر(ص) دائماً خوشرو و خوشخوی و نرم بود، خشن و درشتخوی نبوده است.۶ـ اصل حفظ کرامت انسان هاپیامبر اسلام چون خود کریم بود بیشترین تکریم را در رفتارش نسبت به خلق خدا داشت. از این رو فرمودند: پیامبر در مجلسش بهره هر کس را عطا می کرد هیچکس بی بهره از مجلس رسول خدا نمی ماند و چنان با کرامت با مردم برخورد می کرد که هیچکس گمان نمی کرد از او گرامی تر هم کسی باشد، مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود.»(۱۷)۷ـ مشاوره با مردمیکی از اموری که پیامبر اکرم مامور به اجرای آن بوده مشورت بوده است که خدای سبحان به او فرمود «وشاورهم فی الامر»(۱۸) در کارها با مردم مشورت کن، عمل به شورا از اصول مسلّم سیره پیامبر اکرم (ص) بوده است «انّ رسول الله کان یستشیر اصحابه ثم یعزم علی ما یرید»(۱۹) رسول خدا با اصحاب خود مشورت می کرد، سپس بر آن چه می خواست تصمیم می گرفت.۸ـ مساوات و برابریرفتار پیامبر اسلام سراسر نشان از رعایت مساوات است حتی در نگاه کردن به اصحاب آن را پاس می داشت «کان رسول الله(ص) یقسّم لحظاته بین اصحابه فینظر الی ذاو ینظر الی ذا بالسویه»(۲۰) مجلس وی آنچنان بود که هیچ تفاوتی میان او و اصحابش دیده نمی شد و نگاهش را بین اصحابش تقسیم می کرد و به همه یکسان نگاه می کرد.۹ـ انضباط و جدّیتیکی از ویژگی های پیامبر انضباط و نظم و جدیت در کارها بوده است به گونه ای که در زندگی فردی و اجتماعی بویژه در رابطه با مسائل اجتماعی هر کاری در زمان

خـود و در جـای خود انجـام می گرفت.۱۰ـ اقـامه حق و عدالتعـدالت اجتمـاعی و اقـامه آن در زنـدگی پیـامبر اکرم (ص) از جایگاه بلنـدی برخوردار است.چرا که مثل همه انبیاء مأمور به اقامه قسط و عـدالت بوده است و عـدالت نگهدارنـده ملت است «العـدل قوام الرعیه»(۲۱) و پیـامبر اکرم فرموده است «عـدل ساعـهٔ خیر من عبادهٔ سـبعین قیام لیلها و صـیام نهار»(۲۲) ساعتی عـدالت از هفتاد سال عبادتی که شـبهایش به نماز و روزهایش به روزه بگذرد برتر و بهتر است» و خود حضـرت مأمور به برپایی عدل شده است «فلذلک فـادع و اسـتقم کمـا امرت و لاـ تتبع اهوائهم و قل آمنت بما انزل الله من کتاب و امرت لا عـدل بینکم»(۲۳) پس باید به آن شـیوه از پرسـتش دعوت کنی و روی راست چنـان داری که فرمـان یـافتی و از خواهش های آنان پیروی مکن و بگو به ان کتاب ها که خـدا فرو فرسـتاد ایمان آوردم و دسـتور یافتم که در میان شـما عدالت کنم.تا این جا برخی از ویژگی های مدیریت پیامبر (ص) بر شمرده شـده اسـت البتـه ویژگی هـای فراوانی است کـه توضـیح و تعیین آن هـا نیـاز بـه تـدوین کتـاب مسـتقلی است.پی نوشـت ها:ـــــــــــــــ۲۴. نهـج البلاـغه، خطبه۲۶.۲۵. همـان، خطبه۱.۲۶. سـوره نسـاء، آیه ۱۶۵.۲۷. سـوره ابراهیـم، آیه ۱۱.۲۸. سوره کهف،آیه ۱۱۰.۲۹. سوره احزاب،آیه ۲۰.۳۰. دیبـاچه ای بر رهبر،ناصـرالدین صاحب الزمان، ص۴۴.۳۱. سـوره احزاب، آیه ۲۰.۳۲. سوره یوسف،آیه ۱۰۱.۳۳. سوره بقره، آیه ۲۸۵.۳۴. سوره توبه، آیه ۱۲۸.۳۵. سوره نازعات، آیه ۱۷ـ۱۹.۳۶. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۷.۳۷. سـوره انشـراح، آیه ۱.۳۸. کـافی، ج۲، ۱۱۷.۳۹. طبقـات ابـن سـعد، ج ۱، ص ۴۲۴ .۴۰. همان.۴۱. سـوره آل عمران،آیه ۱۵۹.۴۲. وسائل الشیعه، ج ۸، ص۲۲۸.۴۳. کافی، ج ۸، ص ۳۶۸.۴۴. غرر الحکم، ج ۱، ص۲۵.۴۵. جامع الاخبار، ص ۱۸۰.۴۶. سوره شوری، آیه ۱۵۱.

http://www.hawzah.net/hawzah/Magazines/MagArt.aspx?MagazineNumberID=۶۲۴۰&id=۶۷۱۸۷

نظریه‌ی اندیشه‌ی مدوّن در اسلام

مولف:آیت الله دکتر هـادوی تهرانی مقـدمه: بـاور عمومی فقیهان مسـلمان بر این بوده و هست که احکامِ شـرعیِ بیان شـده از سوی اسـلام احکامی ثابت و غیر متغیرنـد که اختصاص به موقعیتی خاص ندارند. یعنی از جهان‌شـمولی کامل برخوردارند. در حاشـیه این باور،نکته‌ای از نظر آنان مخفی نمانده و آن وجود برخی احکام متغیر و موقعیتی در شریعت است،که در دوره‌ای خاص اعتبار داشته و بـا گـذشت زمـان و تغییر شـرایط از درجه‌ی اعتبـار ساقط شـده است. در دوران معاصـر با طرح مسئله ثابت و متغیر از سوی اسـتاد مطهری و»منطقهٔ الفراغ در تشـریع« از سوی شهید سید محمدباقر صدر و به ویژه »نقش زمان و مکان در اجتهاد«از سوی امام خمینی، فصل تازه‌ای در این بحث آغاز و توجه نوینی به جهان شمولی، یا موقعیتی بودن احکام و عناصر دینی پیدا شده است. طرح دقیق این مسـئله بر تفسیر روشـنی از مفهوم »دین«و تفکیـک کاربردهای مختلف آن، از یـک سو و جایگاه عناصـر جهان‌شـمول و موقعیتی در دیـن، و نحوه‌ی ترابـط و تـأثیر و تـأثر آنهـا در هـم، از سـوی دیگر، متوقـف می‌باشـد.دیـن چیست؟در تفسیر »دیـن« آرا و مطـالب گونـاگونی از سوی غربیـان مطرح شـده است(۵). تنـوع ایـن تفسیرها بـه گـونه‌ای است که اندیشـمندان مغرب زمین را وادار کرده، اعتراف کنند: »اصـطلاح دین دارای یک معنای واحد که مورد قبول همه باشد، نیست. بلکه پدیدارهای متعدد فراوانی تحت نام دین گرد می‌آیند که به گونه‌ای با هم ارتباط دارند. ارتباطی که لودویک ویتگنشتاین آن را شباهت خانوادگی(۶) می‌نامد.«(۷)در تعابیر قرآنی »دیـن« در دو مـورد اسـتعمال شـده است:۱. هر گـونه اعتقـاد بـه قـدرت غیبی، چـه حق باشـد و چه باطـل: »لکم دینکم ولی دین«(۸).۲. خصوص ادیان الهی: »ان الـدین عندالله الاسـلام«(۹).در این بحث، توجه مـا به همـان اسـتعمال دوم لفظ »دین« است، که خاص ادیان الهی و دارای سـطوح و مراحل مختلفی است:أ. دین نفس الامری: آنچه در علم الهی و مشیّت ربانی برای هدایت انسان به سوی رسـتگاری وجود دارد،دین نفس الامری است.این نسـخه‌ی رسـتگاریِ بشـر در لوح محفوظ، حقیقتی عینی و واقعیتی ثبوتی

است.ب. دین مُرسَل: آنچه از سوی خداوند متعال برای هدایت انسان به سوی رستگاری به واسطه‌ی رسولان الهی ارسال شده است،»دین مرسل« را تشکیل می‌دهد.ج. دین مکشوف: آنچه از »دین نفس الامری«، یا »دین مرسل« با مراجعه به عقل، یا نقل برای افراد آشکار می گردد، »دین مکشوف« می‌باشد.د. دین نهادی: آن بخش از »دین مکشوف« که عمومی می‌شودو نهادینه می گردد و به صورت آیین گروهی از مردم در می‌آید، »دین نهادی«است.هر چند این نام‌ها ناآشنا می‌نماید،ولی توجه به حقیقت دین و آنچه در صحنه‌ی تاریخ اتفاق افتاده، به سادگی وجود چنین مراتبی را آشکار می‌سازد: خداوند که آدمی را خلق کرد، و از آغاز و انجامش آگاه بود، برای سعادت و فلاح این موجود راهی روشن داشت)دین نفس الامری(که در هر زمان بخشی از آن نسخه‌ی الهی را برای آدمیان به وسیله‌ی رسولان فرو فرستاد)دین مرسل(و مردم به کمک آنچه پیامبران بیان می کردند)نقل(یا به کمک خرد و اندیشه خود)عقل(به عناصری از آن نسخه‌ی الهی پی‌می‌بردند)دین مکشوف(و بخشی از این دانسته‌ها عمومی و فراگیر می‌شد و به صورت یک نهاد و رفتار عمومی در می‌آمد و چهره‌ی یک آیین را پیدا می کرد)دین‌نهادی(.ما در کاربردهای مختلف لفظ »دین« نیز می‌توانیم این مراتب را باز یابیم: هنگامی که از دین یگانه‌ی الهی سخن می گوییم وآن را اسلام می‌دانیم)ان الدین عندالله الاسلام(، یا عقاید ناصحیح را از ساحت دین، خارج می‌شماریم، به دین نفس الامری توجه داریم. وقتی می گوییم: دین حضرت ابراهیم‌علیه السلام توحیدی بود. در دین حضرت موسی‌علیه السلام احکام سختی وجود داشت. دین اسلام دین خاتم است، دین اسلام ناسخ ادیان گذشته است. در تمام این جملات مراد ما از دین، دین مرسل است. زمانی که دین اشخاص را مورد توجه قرار می‌دهیم و دین صدرالمتألهین را با دین مجلسی مقایسه می کنیم. به دین مکشوف آنها نظر داریم. و بالاخره وقتی با پدیده‌ی دین مسیحی در روزگار خود سروکار داریم و این دین را فاقد شریعت می‌دانیم،یا اناجیل اربعه را منبع دین مسیحی معرفی می کنیم، یا از دین یهود و آیین موجود آنها سخن می گوییم، به دین نهادی توجه داریم.بی توجهی به مراتب دین و کاربردهای لفظ آن، گاه کژتابی‌های غریبی را در تفهیم و تفهّم به دنبال دارد. از این رو،ما تلاش خواهیم کرد با بررسی دقیق ویژگی‌های هر یک از مراتب دین نفس الامری و دین مرسل به صورت جداگانه و تفکیک معانی مختلف دین در استعمالات گوناگون، مبانی کلامی »نظریه‌ی اندیشه مدوّن« را تبیین کنیم.دین نفس‌الامری۱. آیا دین نفس الامری متعدد است؟ آیا خداوند برای هر فرد، یا گروهی از افراد نسخه‌ای خاص برای رستگاری دارد؟ اگر آدمیان را حقایقی کاملاً متغایر با یکدیگر بدانیم که هیچ اشتراکی بین آنها نیست، یا چنین تمایزی را بین گروه‌هایی از انسان‌ها قایل شویم، می‌توانیم بپذیریم که خداوند برای هر فرد یا گروه، دینی خاص داشته باشد. ولی اگر افراد آدمی با تمام تفاوت های ظاهری از گوهری مشترک، طبیعت و فطرتی واحد برخوردارند، بدون شک »دین نفس الامری« نیز یگانه خواهد بود.ادله‌ی نقلی و عقلی گواه صادقی بر درستی نظر دوم است و شاید »ان الدین عندالله الاسلام« ناظر بر همین نکته باشد. به دیگر سخن، تحلیل عقلی از آدمی وجود گوهری مشترک را ثابت می کند که دلایل نقلی نیز بر آن مهر تایید می‌زند: »فطرت اللّه التی فطرالناس علیها«(۱۰)، »انّ الانسان خلق هلوعاً«(۱۱) و بدون شک، دین نفس الامری به همین گوهر مشترک نظر دارد و راه رستگاری را برای آن در بر می گیرد(۱۲). پس ناگزیر امری یگانه و نسخه‌ای واحد است.۲. آیا عناصر دین نفس الامری همگی جهان‌شمول و غیر وابسته به موقعیت و همه زمانی و همه جایی هستند؟ یا در بین آنها عناصر موقعیتی، وابسته به زمان و مکان و موقعیت خاص نیز وجود دارد؟پاسخ این پرسش از بحث قبل آشکار است، زیرا اگر گوهر آدمی یگانه و ثابت و لایتغیّر و دین نفس الامری ناظر به آن است،ناگزیر تمام آنچه در آن است)عناصر دینی(، جهان شمول و ثابت خواهند بود و در آن حقیقت عینی، نشانی از تغیّر و تبدّل وجود نخواهد داشت. یک مسیر یگانه برای تمام آحاد بشر در هر عصر و هر سرزمینی است.۳. چگونه می‌توان به ساحت دین نفس الامری راه یافت و از آن نسخه‌ی شفابخش آگاه شد؟ سه راه برای این امر متصور است:أ. این که خداوند بخشی از آن را اظهار کند،که انبیا از این راه برخوردارند و برای آنها بخشی، یا تمام این نسخه به شهود و وحی، عیان و آشکار می گردد.ب. آنچه از طریق اول آشکار شده، بیان شود و ما از طریق نقل به آن دست یابیم .ج. عقل در پی کاوش‌های

نظری برخی از عناصر آنرا بیابد و بدان آگاه شود.بنابراین، انسان‌های متعارف از دو راه: عقل و نقل می‌توانند به دین نفس الامری پی ببرند و برای گروهی خاص راه وحی و شهود نیز گشوده است. بدون شک، طریق عقل و نقل امکان دارد با خطا مواجه شود، ولی وحی و شهود به معصوم مصون از خطا است.دین مُرسَل۱. واقعیت تاریخی ادیان، به شهادت تاریخ و قرآن،گواه صادقی بر تعدد ادیان مُرسَل به تعداد رسولان الهی است. در اینجا مراد از رسول، »نبی صاحب شریعت و مأمور به ابلاغ آن« می‌باشد.(۱۳)۲. دین مُرسَل معلول نیازمندی بشر به پیام الهی است. از این رو، در گذشته طبق مقتضیات دوره‌ها و زمان‌ها این پیام تجدید می‌شده است(۱۴). با این وصف، هر چند منشأ دین مرسل و منبع آن، دین نفس الامری است و دین نفس الامری فاقد عناصر موقعیتی می‌باشد، ولی دین مُرسَل، به تناسب مقتضیات نسلی که برای آنها ارسال شده است و موقعیت زمانی و مکانی مخاطبان، مشتمل بر عناصر موقعیتی، افزون بر عناصر جهان‌شمول است. از سوی دیگر، امکان دارد، دین مُرسَل در بر دارنده برخی از عناصر دین نفس‌الامری باشد، همچنان که ممکن است، تمامی آن عناصر را شامل گردد.۳. راه کشف دین مُرسَل نقل معتبر است و اگر عقل چیزی را کشف کرد که در دلایل نقلی دین مُرسَل هم وجود داشت،امکان ارشادی بودن آن دلیل نقلی وجود دارد. در اینجا فرض بسیار بعیدی نیز قابل تصور است و آن این که عقل عنصری از دین مُرسَل را که در دلایل نقلی وجود ندارد، کشف کند. به این معنا که دریابد چنین مطلبی به رسول آن دین ابلاغ شده و او آن را برای مردم بیان کرده، ولی در اثر عواملی، به ما نرسیده است. البته این مطلب که عقل عنصری دینی را کشف کند، بعید نیست. ولی این که بتواند کشف کند حتماًبه رسول آن دین ابلاغ شده و او بیان کرده و به ما نرسیده است، بسیار غریب می‌باشد. به هر حال، اگرچنین چیزی اتفاق بیفتد، می‌تواند راهی برای کشف عناصر دین مُرسَل باشد.۴. دین مُرسَل چون از طریق انبیا به دست مردم می‌رسد،به ویژگی‌های رسول، از حیث مراتب معنوی، و خصوصیات آن مردم و محدوده‌ی زمانی و مکانی آن پیام بستگی دارد. هر چه رسول از مراتب بالاتری برخوردار باشد، حظّی بیشتر از دین نفس الامری به وسیله وحی نصیب او خواهد شدو هر چه مردم مخاطب پیام، دارای توانایی فرهنگی بالاتر و پذیرش افزون‌تر باشند،بهره‌ی بیشتری از دین نفس الامری از طریق نقل به آنها خواهد رسید و هر چه گستره‌ی زمانی و مکانی دین افزون‌تر و برای مخاطبان بیشتری درزمان‌ها و سرزمین‌های گوناگون ارسال شده باشد، دین مُرسَل در بردارنده‌ی عناصر بیشتری از دین نفس الامری خواهد بود.با این وصف، دین خاتم، یعنی آخرین دین مُرسَل، که پیام آورش اَفضَل الُرسُل و مخاطبانش همه‌ی مردم از عصر نزول تا روز قیامت است، می‌بایست اَکمَل الأدیان باشد و تمام آنچه را که باید از دین نفس الامری به وحی و نقل بیان گردد، در برگیرد و اگر چیزی از آن را شامل نشود، باید آن چیز به گونه‌ای باشد که عقل سلیم آن را دریابد و از یافت آن عاجز، یا در مسیر کشف آن راجل نباشد. با ارسال چنین دینی، راه بر هر دین مُرسَل دیگری بسته می‌شود و سلسله‌ی ادیان مرسل خاتمه می‌یابد.۵. هر چند دین خاتم برای همیشه‌ی تاریخ، در همه جا فرستاده شده و این امر، جهان‌شمولی و ثبوت عناصر آنرا اقتضا می‌کند(۱۵)، ولی چون نزول آن در زمان و مکان خاصی صورت گرفته،در برخی از بیانات آن ویژگی‌های زمانی و مکانی ملاحظه شده و در واقع عنصری موقعیتی، بر اساس عناصر جهان‌شمول، ارائه گشته است. از سوی دیگر، سنت معصومان‌علیهم السلام، به ویژه در رفتار،بسیار به موقعیت وابسته بوده و بر اساس آن، در بسیاری موارد شکل گرفته است . هر چند این عناصر موقعیتی نیز با تکیه بر عناصر جهان‌شمول و بر اساس آنها پیدا شده و هویت یافته‌اند.عناصر جهان‌شمول و موقعیتی در اسلاماسلام به عنوان آخرین دین مُرسَل برای هدایت آدمیان تا قیام قیامت آمده است(۱۶). براساس آنچه گذشت، خاتمیت آن اقتضا می‌کند که کامل‌ترین دین مُرسَل باشد و تمامی آنچه را که باید از دین نفس الامری به وحی و نقل بیان گردد، در برداشته باشد.از سوی دیگر،چون این دین در زمان و مکان خاصی نازل شده و با مخاطبان اولیه‌ی خاصی مواجه بوده است، گاه عناصر دینی در آن با توجه به موقعیت ارائه شده است، و این امر به ویژه در سنّت معصومان‌علیهم السلام و به خصوص در رفتار آنها، باید مورد توجه قرار گیرد. گنجینه‌ی معارف اسلامی مملوّ از عناصر جهان‌شمول و موقعیتی است که از زمان بعثت رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم تا غیبت کبری امام زمان)عج(

بیان شده است.تاکنون فقیهان و عالمان دین در برخورد با این مجموعه‌ی گرانقدر شیوه‌ای جزءگرایانه و خردنگر را دنبال کرده‌اند و هر گاه با پرسشی مواجه شده‌اند، با مراجعه به آن کوشیده‌اند، پاسخی در خور بیابند. در این روش هیچ‌گاه ارتباط عناصر جهان‌شمول با یکدیگر و رابطه‌ی آنها با عناصر موقعیتی ملحوظ نبوده است. هر چه در دین یافت می‌شده، به عنوان امری ثابت و لایتغیر تلقی می‌گشته است، مگر آن که نشانه‌ای بر خلاف آن یافت شود و در این صورت به عنوان حکم متغیّر محسوب می‌شده و هیچ جست‌وجویی از حکم، یا احکام ثابتی که ریشه‌ی آن را تشکیل می‌داده‌اند، نمی‌شده است.این رویّه باعث شده است تا مباحث اسلامی فاقد نگرش کلان و نظام‌مند باشند و اجزای ساختار اندیشه‌ی اسلامی، بی هیچ آداب و ترتیبی، بدون تدوین مدوّن، کنار هم قرار گیرند. این کنار هم آمدن هر چند در نهایت نظمی را پدید آورده، ولی هیچ گاه ترابط منطقی اجزای و نحوه‌ی تأثیر و تأثّر آنها در یکدیگر مورد کاوش و دقت نظر واقع نشده است.از سوی دیگر، به نحوه‌ی پیدایش عناصر موقعیتی در نصوص دینی چندان توجّهی نشده و با تمام آنچه وارد شده، به عنوان حکم ثابت و عنصر جهان‌شمول برخورد شده است. و اگر در موردی آیات و نشانه‌های تاثیر موقعیت آشکار و واضح بوده است، آن را عنصری موقعیتی بر شمرده و به سادگی از کنار آن گذشته‌اند، بی آن که پرسشی از زمینه و ریشه‌ی آن مطرح کنند.همین عوامل سبب شده تا ما در ارائه‌ی نظام‌های اسلامی در زمینه‌های گوناگون، مانند اقتصاد، سیاست، و...، ناتوان باشیم و نتوانیم تصویر روشنی از فلسفه‌ی سیاسی اسلام، فلسفه‌ی اقتصادی اسلام، ...یا مکتب سیاسی اسلام، مکتب اقتصادی اسلام، ...و مباحثی از این دست عرضه کنیم.از سوی دیگر، نحوه‌ی تاثیر زمان و مکان در عناصر دینی و چگونگی نقش موقعیت در آنها به وضوح تبیین نشده و ارتباط عناصر موقعیتی با عناصر جهان‌شمول به گونه‌ای منطقی واضح نشده است.»نظریه‌ی اندیشه مدوّن)نظام‌مند(در اسلام(۱۷)» یک تئوری برای پاسخ به چنین پرسش‌هایی بر اساس مبانی مذکور در بحث‌های قبلی است.نظریه‌ی اندیشه‌ی مدون)نظام‌مند(در اسلاماسلام به عنوان دین خاتم، کامل‌ترین دین مُرسَل و در بردارنده‌ی تمام آنچه را که باید از دین نفس الامری به وحی بیان گردد، می‌باشد. از این رو، ما در هر حوزه از حیات انسان، خواه فردی و خواه اجتماعی، توقع داریم شاهد موضع‌گیری اسلام و ارائه‌ی رهنمود باشیم. این رهنمودها که در واقع عناصر تشکیل دهنده دین می‌باشند، به دو دسته قابل تقسیم هستند:۱. عناصر دینی‌ای که نُمُود جهان‌بینی اسلام در یک حوزه‌ی خاص، مانند سیاست یا اقتصاد، می‌باشد و نسبت بین آنها و جهان‌بینی اسلامی، همان نسبت جزئی به کلی، یا صغری به کبری است. این گونه عناصر از قبیل قضایای »هست« می‌باشند و رنگ کلامی - فلسفی دارند، مانند بررسی سلطه‌ی تکوینی خداوند در حوزه‌ی مباحث سیاسی، یا مطالعه رازقیّت او در زمینه‌ی اقتصاد. ما از این عناصر به عنوان »فلسفه« یاد می‌کنیم. پس »فلسفه‌ی اقتصادی اسلام« مجموعه عناصری از اسلام در حوزه اقتصاد است که نُمُود جهان‌بینی و از جزئیات آن محسوب می‌شود.۲. عناصر دینی‌ای که نتایج جهان‌بینی اسلامی و به خصوص فلسفه‌ی آن - یعنی عناصر دسته اول - هستند. این عناصر از قبیل قضایای »باید« می‌باشند و جنبه اعتباری دارند و به نوبه‌ی خود به دو گروه تقسیم می‌شوند:أ. برخی از این عناصر جنبه‌ی زیر بنا برای بقیه دارند و به نحوی آنها را تبیین و تعیین می‌کنند. این عناصر یا به صورت اصول و امور مسلم در یک زمینه می‌باشند که از آن به »مبانی« یاد می‌کنیم. ویا اغراض و مقاصد دین را در یک حوزه مشخص می‌نماید که به آن »اهداف« می‌گوییم. مجموعه‌ی این مبانی و اهداف، »مکتب« را تشکیل می‌دهند. پس »مکتب اقتصادی اسلام« همان مجموعه‌ی مبانی و اهداف اقتصادی اسلام می‌باشد.ب. بر اساس مبانی موجود در یک زمینه، برای رسیدن به اهداف همان زمینه، مجموعه عناصری در دین ارائه شده است که از آن به عنوان »نظام« یاد می‌شود، و در واقع دستگاه نهادهای جهان‌شمول می‌باشد. همچنین چهره‌ی قانونی این عناصر در قالب حقوق و احکام ثابت ترسیم شده است. بنابراین، ما در هر ساحت از حیات بشر با چهار گروه از عناصر جهان‌شمول: فلسفه، مکتب، نظام و حقوق مواجه هستیم،که بین آنها ارتباط مستحکم و منطقی وجود دارد.فلسفهوقتی سخن از »فلسفه« در این بحث به میان می‌آید، مراد متافیزیک و ماوراء الطبیعة نیست که در فلسفه‌ی رایج اسلامی به آن توجه می‌شود. بلکه مقصود مفهومی نزدیک به فلسفه‌های مضاف، مانند فلسفه‌ی ریاضی و فلسفه‌ی

هنر می‌باشد. در فلسفه‌های مضاف از سه امر بحث می‌شود: أ. مبانی، ب. روش ها، ج. تاریخ تحوّل آراء و در اینجا مراد ما از »فلسفه« فقط مبانی برخاسته از اسلام و جهان‌بینی آن است. با این وصف، »فسلفه ی علم اقتصاد« یا »فلسفه ی اقتصاد«(۱۸) از مبانی، روش ها و تاریخ تحوّل آراء در این علم بحث می کند. در حالی که اگر ما در زمینه‌ی اقتصاد به دنبال »فلسفه‌ی اقتصادی اسلام« هستیم، در واقع اموری را جست‌وجو می کنیم که نُمُود اعتقادات اسلامی در حوزه‌ی اقتصاد محسوب می‌شود و به عنوان مبنایی برای »مکتب اقتصادی اسلام« تلقی می گردد. مطالبی مانند، مدبّریت و رزاقیت و مالکیت مطلقه ی خداوند متعال، محدودیت یا عدم محدودیت نیازهای انسان و منابع طبیعی موجود در این جهان، که به نوعی در مبانی و اهداف اقتصادی تأثیرمی گذارند، در فلسفه‌ی اقتصادی اسلام مورد بحث قرار می گیرد.مکتب»مکتب« در یک زمینه مجموعه‌ی مبانی و اهداف در آن حوزه است. و »مبانی« همان امور مسلمی است که در یک حوزه از سوی دین ارائه و به عنوان بستر و زیر بنای نظام در آن زمینه تلقی شده است. »اهداف« غایاتی است که دین در هر زمینه برای انسان ترسیم کرده است. بنابراین، »مکتب اقتصادی اسلام« شامل »مبانی اقتصادی اسلام« و »اهداف اقتصادی اسلام« می‌باشد. اموری مانند مالیت و ارزش، آزادی فعالیت های اقتصادی و حدود آن، جایگاه دولت در اقتصاد و قواعد توزیع منابع طبیعی، ثروت و درآمد در زمره ی »مبانی اقتصادی اسلام« و عدالت اقتصادی، قدرت اقتصادی حکومت اسلامی، رشد، استقلال و خودکفائی، در عداد »اهداف اقتصادی اسلام« می باشند.نظاماسلام در هر زمینه بر اساس مکتب خود مجموعه‌ای از نهادهای جهان‌شمول را عرضه می کند که با یکدیگر روابطی خاص دارند و دستگاهی هماهنگ راتشکیل می‌دهند که بر اساس »مبانی« تحقق بخش »اهداف« خواهد بود. این دستگاه نهادهای جهان‌شمول در هر باب را »نظام« می‌نامیم. بنابراین، »نظام اقتصادی اسلام« همان دستگاه نهادهای جهان‌شمول اقتصادی اسلام می‌باشد.نهادنهاد در یک نظام یک الگوی تثبیت شده از روابط افراد، سازمان‌ها و عناصر دخیل در یک زمینه است، که از چهار ویژگی اساسی برخودار می‌باشد:أ. جهان‌شمولی: نهادهای نظام وابسته به موقعیت و شرایط خاصی نیستند.ب. قابلیت تحقق عینی: نهادهای نظام می بایست بر اساس مبانی مکتب،اهداف آن را در خارج محقق سازند. از این رو، بدون شک باید قابل تحقق عینی و وقوع خارجی باشد.ج. بر پایه‌ی مبانی، در راستای اهداف: از آنجا که »نظام« تحقق بخش اهداف مکتب بر اساس مبانی آن می‌باشد، نهادهای آن از یک سو بر مبانی مکتب استوار واز سوی دیگر، در راستای اهداف مکتب می‌باشند.د. سامان دهی به حقوق جهان‌شمول: احکام جهان‌شمول دینی در هرزمینه از یک سو نهادهای جهان‌شمول را در آن ساحت شکل می‌دهند و از سوی دیگر، روابط آنها با یکدیگر و با سایر نهادها را تعیین می کنند. پس نهادهای نظام سامان‌مند به حقوق جهان‌شمول هستند.با این وصف، می‌توان نهاد در یک نظام را»برآیند عینی مبانی و اهداف مکتب بدون وابستگی به موقعیت و سامان‌مند به حقوق جهان‌شمول« تعریف کرد. این نهادها در قالب »یک رفتار تثبیت شده«، یا »یک سازمان انتزاعی« می‌توانند تجلی کنند.برخی از نهادهای اقتصادی اسلام عبارتنداز: نهاد سیاست‌گذاری اقتصادی، نهاد برنامه‌ریزی اقتصادی، نهاد اموال و درآمدهای دولتی در بخش غیر خصوصی و نهاد بنگاه های منفرد، نهاد بنگاه های مشترک، نهاد بازار در بخش خصوصی.حقوقدر هنگام اجرای یک نظام با سازوکار خاص در جامعه ای مشخص، آنچه در مقام عمل راهنمای افراد قرار می گیرد، قوانین یا احکام می باشد. ما مجموعه ی این قوانین و احکام را »حقوق« می نامیم.حقوق نیز در هر زمینه)سیاسی، اقتصادی، تربیتی و...(به دو دسته تقسیم می شوند:۱. حقوق ثابت: این حقوق به قوانین و احکام جهان شمول گفته می شود که نهادهای نظام را سامان داده و بر اساس مبانی و اهداف مکتب وضع می شوند.۲. حقوق متغیر: به آن دسته از قوانین و احکام گفته می شود که برای موقعیت خاص، از نظر زمان و مکان، وضع شده اند و با آنچه که سازوکار نامیدیم، مرتبط می باشند. در منابع دینی، گاهی حقوق ثابت و متغیر جدا از یکدیگر بیان شده اند، ولی در اکثر موارد حکم ثابت با توجّه به موقعیت خاص تبیین گشته است، به گونه‌ای که بیان مزبور در بردارنده ی هر دو حکم به صورتی مخلوط و ممتزج می‌باشد.عناصر دینی و ساحت‌های حیات بشریآنچه اسلام در یک ساحت از حیات آدمی با خود به ارمغان آورده، با آنچه در سایر زمینه‌ها مطرح کرده است، ترابطی وثیق

دارد؛ زیرا فلسفه‌ی اقتصادی اسلام مانند فلسفه‌ی سیاسی آن، از جهان‌بینی اسلامی سرچشمه می‌گیرد و مکتب و نظام اقتصادی بر مبنای آن سامان می‌یابند. بنابراین، بین فلسفه‌ی اقتصادی اسلام و فلسفه‌ی سیاسی آن و همین طور بین مکتب اقتصادی اسلام و مکتب سیاسی آن، یا نظام اقتصادی اسلام و نظام سیاسی آن ارتباطی مستحکم وجود دارد، به گونه‌ای که مجموعه‌ی این امور از نوعی وحدت و سازگاری کامل برخوردار می‌باشد.عناصر موقعیتی و جهان‌شمولقبلاً اشاره کردیم که هر چند دین نفس الامری فاقد عناصر موقعیتی است، ولی دین مُرسَل به تناسب مخاطبان، چنین عناصری را در بر می‌گیرد، و حتی دین خاتم نیز فاقد این‌گونه عناصر نیست.هر عنصر موقعیتی از تطبیق یک یا چند عنصر جهان‌شمول، یا بخشی از یک عنصر، پدید می‌آید. آنچه در اسلام به عنوان فلسفه یا مکتب وجود دارد، از تأثیر عوامل موقعیتی مصون است. زیرا این گونه عناصر دینی با توجه به جنبه‌ی ثابت حقایق عالم و آدم شکل گرفته‌اند. ولی نظام در هر موقعیتی به شکلی تجلی می‌کند و در واقع دستگاه نهادهای جهان‌شمول به تناسب موقعیت در قالب دستگاه نهادهای موقعیتی، که ما از آن به »سازوکار« یاد می‌کنیم، رخ می‌نماید. به عنوان مثال، دستگاه نهادهای سیاسی، یا اقتصادی که ما در صدر اسلام مشاهده می‌کنیم، در واقع سازوکار اقتصادی، یا سیاسی اسلام در آن روزگار می‌باشد، که توسط شخص نبی اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم شکل گرفته و عینیّت یافته است. و در هر زمان بر اساس موقعیت باید به طراحی این سازوکار مبتنی بر نظام اسلامی دست زد.بنابراین، پس از استخراج نظام اقتصادی اسلام، می‌بایست با توجه به مجموعه‌ی عوامل اقتصادی روزگار خود به شکل دادن »سازوکار اقتصادی اسلام« در این زمان پرداخت، تا به روش مطلوب اداره‌ی امور اقتصادی دست یافت.روش دستیابی به فلسفه، مکتب،نظام و سازوکاربرای دستیابی به فلسفه، مکتب، نظام و سازوکار در یک زمینه باید مراحل زیر را پشت سر گذارد:۱. استخراج و کشف عناصر دینی.۲. تفکیک عناصر جهان‌شمول از موقعیتی.۳. دست یابی به عناصر جهان‌شمولی که در وراء عناصر موقعیتی نهفته‌اند.۴. طبقه بندی عناصر جهان‌شمول در سه گروه: فلسفه،مکتب و نظام.۵. هماهنگ سازی عناصر جهان‌شمول برای رسیدن به مجموعه‌ای سازگار.۶. طراحی سازوکار بر اساس عناصر جهان شمول.کشف عناصر دینیگنجینه‌ی معارف اسلامی مملو از گوهرهای گرانقدر در زمینه های گوناگون حیات بشر است، که با داشتن سؤال مناسب و مراجعه به آن در پرتو روش‌هایی که معصومان‌علیهم السلام بنیان‌گذاری کرده و در طول سده‌ها توسط شاگردان و اصحاب و فقیهان حفظ و پالایش و رشد یافته‌اند، می‌توان پاسخ مناسب را یافت. پس مراجعه به نصوص دینی)کتاب و سنت(و بهره‌گیری از شیوه‌ی فقه سنتی راه اصلی دستیابی به عناصر دینی است. از سوی دیگر، عقل نیز می‌تواند برخی از عناصر را کشف کند که باید با مراجعه صحیح به آن در حوزه‌ی مورد پذیرش شرع به استخراج چنین عناصری پرداخت.افزون بر این، روابط ثبوتی بین جهان‌بینی و فلسفه، فلسفه و مکتب، مکتب و نظام، فلسفه و نظام... می‌تواند راه‌های غیر مستقیمی را برای دستیابی به عناصر دینی پیش پای ما بگذارد. به این معنا که از طریق یک عنصر مربوط به جهان‌بینی به کشف عنصری مثلاً در حوزه‌ی فلسفه‌ی اقتصادی اسلام نائل شویم. یا از راه برخی عناصر در فلسفه‌ی اقتصادی اسلام،برخی عناصر مکتب اقتصادی اسلام را کشف کنیم.با این وصف دو راه: مستقیم و غیرمستقیم، برای کشف عناصر دینی وجود دارد و راه مستقیم خود به دو شیوه: مراجعه به نصوص دینی با بهره‌گیری از شیوه‌ی فقه سنّتی، و مراجعه به عقل، قابل تحقق است.تفکیک عناصر جهان‌شمول از موقعیتی...البته این نکته صحیح است که شأن دین بیان عناصر جهان‌شمول می‌باشد، زیرا دین مُرسَل از دین نفس الامری نشأت گرفته که عاری از عناصر موقعیتی است. ولی باید توجه داشت که دین مُرسَل هر چند از یک سو مرتبط به دین نفس الامری است و این امر ثبات عناصر آن را اقتضا می‌کند، اما از سوی دیگر، برای مخاطبان خاصی نازل شده و در هنگام تبیین و توضیح با توجه به خصوصیات مخاطب بیان گردیده، یا در مقام عمل تطبیق شده است، و نتیجه‌ی این امر وابستگی آن به موقعیت است. از این رو، دین مرسل آمیزه‌ای از عناصر جهان شمول و موقعیتی است که برای جدا کردن آنها از یکدیگر توجه به چند امر ضروری می‌باشد:أ. شأن دین مرسل که از یک سو به دین نفس الامری و از سوی دیگر به مخاطبان مرتبط است.ب. شئون نبی اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم و امامان معصوم‌علیهم السلام که افزون

بر شأن رسالت و رساندن پیام الهی، یا امامت و تبیین احکام الهی، دارای شأن ولایت و اداره‌ی جامعه، و شأن قضاوت و رفع خصومات، و شأن عادی و طبیعی نیز می‌باشند.ج. زمینه‌های آن عنصر دینی در ادیان گذشته که آیا در آنها نیز وجود داشته، یا اختصاص به اسلام دارد؟د. قابلیت تحقق آن عنصر دینی در فرض تحقّق حکومت جهانی اسلام، یا حصول جامعه‌ی مطلوب اسلامی.ه. خصوصیات تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، مرتبط به هر عنصر.برای روشن شدن تأثیر هر یک از این امور در تعیین جهان‌شمولی یا موقعیتی بودن یک عنصر دینی، می‌بایست توضیح هر چند مختصری در مورد هر یک، ارائه شود....طبقه بندی عناصر جهان‌شمولپس از تفکیک عناصر جهان‌شمول دینی از عناصر موقعیتی آن، می‌بایست عناصر جهان‌شمول را طبقه‌بندی کرد. در این کار ابتدا آنها را بر حسب حوزه‌ی مرتبط به آن)سیاسی، اقتصادی، تربیتی،...(تقسیم و سپس بر اساس این که آیا تکوینی هستند، یا تشریعی - یعنی از قبیل قضایای »هست« می‌باشند، یا قضایای »باید« - به فلسفه‌ی سیاسی، فلسفه‌ی اقتصادی، و غیر آن طبقه‌بندی می کنیم. آنگاه عناصر تشریعی را که از قبیل اصول مسلم، یا اغراض هستند، از غیر آن تفکیک و در قالب مکتب و نظام گروه‌بندی می‌نمائیم.هماهنگ سازی عناصر جهان‌شمولوقتی ما عناصر جهان‌شمول دینی مرتبط به یک حوزه مانند اقتصاد، را در قالب فلسفه‌ی اقتصادی، مکتب اقتصادی و نظام اقتصادی طبقه بندی کردیم، باید هماهنگی این بخش‌ها را بر اساس روابط آنها، که در گذشته به آن اشاره شد، مورد توجه قرار دهیم و با اصلاح و بازنگری عناصر، موارد محتمل ناهماهنگی را بر طرف کنیم تا به مجموعه‌ای کاملاًسازگار دست یابیم. در این حال، فرایند دستیابی و طبقه بندی عناصر جهان‌شمول دینی در یک حوزه پایان می‌پذیرد.پس از انجام همین امور در سایر حوزه‌های حیات آدمی، می بایست مجموعه‌های به دست آمده با یکدیگر مقایسه و موارد ناهماهنگی محتمل بین مثلاً عناصر سیاسی،و عناصر اقتصادی را برطرف کرد، تا در نهایت به تصویری جامع و هماهنگ از مجموعه‌ی عناصر دینی جهان‌شمول دست یافت.طراحی سازو کارپس از دستیابی به فلسفه، مکتب و نظام اسلامی در یک زمینه، مانند سیاست یا اقتصاد، باید سازوکار متناسب با روزگار معاصر را بر اساس آن طراحی کرد.در حالی که استنباط عناصر جهان‌شمول و رسیدن به فلسفه، مکتب و نظام اسلامی،به شیوه‌ی فقهی و تحلیلی صورت می گیرد، برای طراحی سازوکار توجه به دانش‌های بشری در زمینه‌ی مرتبط به ساحت مورد بحث ضروری می‌باشد.اگر در صدد طراحی »سازوکار اقتصادی« هستیم، باید به »علوم اقتصادی« توجه داشته باشیم و با بهره‌گیری از آن و سایر دانش‌های مرتبط به اقتصاد، مانند جامعه شناسی، مردم شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، عناصر دخیل در شکل‌گیری نهادهای اقتصادی روزگار خود را تشخیص دهیم و بر اساس فلسفه، مکتب و نظام اقتصادی اسلام به طراحی سازوکار اقتصادی اسلام در روزگار خود بپردازیم.بنابراین، برای طراحی سازوکار افزون بر آگاهی از عناصر جهان‌شمول دینی، به علوم بشری نیز نیاز داریم و ارزش یک سازوکار در کارایی عینی آن قابل ارزیابی خواهد بود. پس سازوکاری مقبول است که در عین سازگاری با عناصر جهان‌شمول دینی، از کارایی خارجی برخوردار باشد.علوم بشری و جایگاه آن در نظریه ی اندیشه مدوّنعلوم طبیعی و علوم اجتماعی دو شاخه ی مهمّ از علوم بشری هستند. »واژه‌ی لاتینی scientia در وسیعترین مفهوم به معنای آموزش یا دانش است(۲۷) و امّا واژه‌ی انگلیسی scienceبه عنوان اصطلاحی کوتاه شده برای علوم طبیعی به کار می رود.(۲۸)« هدف علوم طبیعی شناخت جهان طبیعت و نظم های موجود در آن است. در مقابلِ علوم طبیعی، علوم اجتماعی وجود دارند که به تحلیل و تبیین رفتارها و پدیده های اجتماعی می پردازند.(۲۹) تبیین جایگاه علوم اجتماعی در نظریه ی اندیشه ی مدوّن، از اهمیت بسزایی برخوردار است. زیرا از این رهگذر به مقدار زیادی رابطه ی علم و دین و وظیفه‌ی فقیه و عالمِ علوم اجتماعی روشن می‌شود، و محدوده ی کاربرد روش استنباط فقهی از روش تبیین در علوم اجتماعی متمایز می گردد.پیش‌تر گفته شد که استنباط عناصر جهان شمول و دستیابی به فلسفه، مکتب و نظام اسلامی به شیوه ی فقهی صورت می گیرد و کار فقیه است. ولی در طرّاحی سازوکار، علم و عالمان علوم اجتماعی نقش مهمّی دارند. تبیین واقعیت موجود، و ارائه ی سازوکار متناسب با آن و پیشنهاد روش های کارآ برای پیاده کردن سازوکار در عالم خارج، از وظائف عالمان علوم اجتماعی قبل از تحقق سازوکار در

جامعه است و پس از تحقق نیز کنترل کارکرد آن در راستای اهداف نظام و جلوگیری از انحراف آن به وسیله‌ی پیش‌بینی آینده، از رسالت های علوم اجتماعی می باشد.البته در این مرحله نیز استنباط شیوه های ثابت از نصوص دینی برای تحقق عناصر سازوکار در عالم خارج بر عهده ی فقیه است. همچنین مدیریت تطبیق عناصر جهان‌شمول نظام اسلامی بر موقعیت های خاص زمانی و مکانی و نظارت بر آن در زمره ی وظایف فقیه می باشد.کتابنامه۱) مجموعه مقالات پنجمین کنفرانس تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن کریم، قم، دارالقرآن الکریم، تابستان ۱۳۷۵، صص ۴۲۶ – ۳۳۰.۲) مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی)س(، نقش زمان و مکان در اجتهاد، مجلد سوم؛ اجتهاد و زمان و مکان، زمستان ۱۳۷۴، صص ۴۴۱ – ۴۰۱.۳) مهدی هادوی تهرانی، ولایت فقیه)مبانی، ادلّه و اختیارات(، تهران، کانون اندیشه‌ی جوان، چاپ اوّل، بهار ۱۳۷۷، صص ۶۴ – ۱۳.۴) مهدی هادوی تهرانی، مبانی کلامی اجتهاد در برداشت از قرآن کریم، قم، مؤسسه‌ی فرهنگی خانه خرد، چاپ اوّل، ۱۳۷۷، صص ۴۰۴ – ۳۸۱....

منبع: اولین دوره آموزشی وپژوهشی مدیریت اسلامی؛ دانشگاه امام صادق؛ مرداد ماه ۱۳۸۷ تهیه و تنظیم: پایگاه مقالات مدیریت www.SYSTEM.parsiblog.com

پیش فرض های معرفت شناسی در مدیریت اسلامی

مولف: ابوالفضل گایینی چکیده: با بررسی اجمالی معرفت شناسی علوم تجربی بالعموم و علم مدیریت به طور خاص، در این مقاله، جایگاه این علوم در بین معارف بشری بازشناسی شده و سپس به تبیین معرفت شناسی مدیریت اسلامی به عنوان پیش فرض مهم برای ورود به دانش مدیریت اسلامی پرداخته و آبشخورهای معرفتی ای را که این دانش از آن تغذیه می نماید، شناسانده شد، تا هم توجیهی معقول برای چنین دانشی فراهم آید و هم مبادی و لوازم منطقی برای ورود به این دانش شناساییگردد. این مقاله توانسته است بر این نکته تأکید کند که علم مدیریت همچون تمامی شاخه های علوم انسانی متأثر از مبادی و مبانی خاص معرفتی است و تحت تأثیر آن مبانی، روش و منابع نیز معین می گردد. در حال حاضر منبع و روش هردو محکوم نوعی معرفت شناسی حس گرایانه شده است که باعث گردیده از دیگر روش ها و منابع معرفتی آگاهانه عدول نماید. آنچه معرفت شناسی دینی در اختیار می گذارد، علاوه بر تأیید برخی کاربرد روش ها و منابع معرفتی دیگر، با شکستن نگرش انحصارگرایانه آنها، روش ها و منابع دیگری را فراروی امر پژوهش قرار می دهد. استفاده از منابع وحی، بدیل دیگری است که معرفت شناسی دینی ارائه می دهد و مدیریت اسلامی با تأثیرپذیری از این نوع معرفت شناسی، بسطی دیگر در موضوعات و روش های خود پیدا می کند. مقاله حاضر رویکرد معرفت شناسانه را بازبینی کرده، تأثیر آن را در حوزه های متنوع مدیریتی بیان می کند.واژه های کلیدی: پیش فرض های معرفت شناسی، مدیریت اسلامی، معرفت شناسی دینی، تعارض علم و دین.۱. پیش فرض های معرفت شناسی در مدیریت اسلامیاگر مدیریت اسلامی را مجموعه قضایایی بدانیم که در مورد موضوعات خاص و از روش خاص بحث می کنند، به طور منطقی، این قضایا بدون مبادی و مبانیِ نظری قابل حصول نیستند. مبادی و مبانی، شکل دهنده و جهت دهنده اند و نیز در روش، بر این قضایا (گزاره ها) تأثیر می گذارند. اشتقاق گزاره ها یا قضایا از این مبانی نیز، قهری، طبیعی و منطقی است و منظور از «پیش فرض» این گونه مبانی است بنابراین، پیش فرض ها، بنای نظری و زیرین مجموعه گزاره های مدیریت اسلامی هستند که گزاره ها به طور منطقی با آنها در ارتباط اند و در پیوند با یکدیگر از آنها بهره می جویند به عبارت دیگر، این مبانی، هم گزاره ها را شکل می دهند و هم به آنها انسجام می بخشند هم چنین در روش تحقیق و به دست آوردن گزاره های مدیریت اسلامی نقش دارند. مبانی نظری چنان اند که استفاده از هر ابزاری را برای کشف گزاره ها و داوری در مورد صدق آنها جایز نمی دادند و خود جداگانه برخی ابزار صلاحیت دار معرفتی و منطقی را برای کشف و داوری معرفی می کنند.به نظر می رسد پیش فرضی که در تحقق موارد فوق نقش اساسی دارد، «معرفت شناسی» و یا نظریه شناخت است. این بحث به بیان ماهیتِ معرفت منابع معرفت و حدود و مرزهای

معرفت می پردازد. از مجموع آنچه در معرفت شناسی حاصل می آید، می توان هندسه ای از گزاره های معرفتی را در مورد مدیریت در نظر آورد که افزون بر کاربرد عینی و بیرونی، در درون خود نیز از تعامل و هماهنگی برخوردارند.۱.۱. تعریف واژه هاالف) پیش فرضپیش فرض عبارت است از آنچه در ابتدای تحقیق، اقامه برهان یا بحثی، «پذیرفته شده» تلقی می گردد (آندره لالاند، ۱۳۷۷، ص۶۱۵). نگرش به هستی، انسان و دیگر تمایلات متافیزیکی، از جمله پیش فرض هایی هستند که قبل از ورود به هر تحقیقی، به موضوعات و مسائل مورد تحقیق تعیّن می بخشند. دلیل استعمال عنوان پیش فرض بر این گونه نگرش ها و تمایلات را، تلقی اثبات ناپذیر بودن آن نگرش ها و تمایلات دانسته اند. این نوع تلقی از مباحث متافیزیکی، ناشی از تشکیک هایی است که در فلسفه مغرب زمین بر آن روا داشته اند اما از آنجا که این گونه مباحث در بین متفکران و فیلسوفان اسلامی از جایگاه عقلی برخوردارند، به کاربردن عنوان پیش فرض بر چنین مباحثی، با قدری تسامح همراه است. انگیزه هم نوایی در گفتوگو و مفاهمه، ما را بر آن داشت که تا حد امکان، از اصطلاحاتی استفاده گردد که ظرف مناسبی برای ایجاد این ارتباط باشد.ب) معرفت شناسیمعرفت شناسی، یکی از موضوعات مهم فلسفی معاصر است که ذهن بسیاری از اندیشمندان را به خود مشغول ساخته است. معرفت شناسی را طبق دیدگاه «ادوارد » می توان این گونه تعریف کرد: «علمی است که درباره ماهیت شناخت های انسانی و کیفیت ارزیابی آن و امکان یا عدم امکان توجیه پذیری آن گفتوگو می نماید».ج) مدیریتاصطلاح مدیریت در بین صاحب نظران، تعریف های متعددی دارد و هر صاحب نظری بر اساس برداشت و حیطه مطالعاتی خود تعریف تازه ای از این واژه ارائه داده است. در برخی از فرهنگ ها، مدیریت این گونه تعریف شده است: «مدیریت، هنر هماهنگ کردن عناصر یا عوامل تولید به سوی رسیدن به اهداف سازمانی است». هم چنین از دریچه مطالعات رفتاری، مدیریت چنین تعریف شده است: «فرایند کارکردن «با» و «از» طریق افراد، گروه ها و سایر منابع، در جهت دست یابی به اهداف سازمانی» (هرسی و بلانچارد، ۱۳۶۵، ص۵).دست آورد این دو تعریف و دیگر تعریف های موجود در کتاب های مدیریت این است که مدیریت، از سه جزء اصلی تشکیل شده است: اهداف منابع و امکانات، اعم از انسانی و غیرانسانی و وظایف و فعالیت هایی که در مورد منابع و امکانات برای رسیدن به آن اهداف صورت می گیرد.د) مدیریت اسلامیاصطلاح مدیریت اسلامی از دو واژه مدیریت و اسلام ترکیب یافته است. مدیریت در ترکیب با اسلام، خصوصیتی می یابد که با دیگر ویژگی های مدیریت، متفاوت است. علم مدیریت ناظر به واقعیتی است که در ظرف مشخصی از زمان و مکان تحقق یافته است. تحقق عینیِ این دانش، با فرهنگ و ویژگی های زمان آن مرتبط است. هرچند مدیریت به معنای عام آن دارای سابقه تاریخی بلندی است. اما آنچه با نام علم مدیریت در عصر حاضر مطرح می شود، محصول آگاهی های فزاینده ای است که بعد از جنگ دوم جهانی نسبت به اهمیت کیفیت مدیریت و تأثیر آن در زندگی نوین انسانی به عمل آمد و موجب تجزیه و تحلیل و مطالعه وسیله فراگرد مدیریت، محیط و تکنیک های آن شد (هارولد کونتز، ۱۳۷۸، ص۹).بنابراین، برای بررسی انطباق پذیری دیدگاه های اسلامی بر مفاهیمی چون مدیریت، باید به پیشینه و سیر تکون و رشد آن توجه داشت. نمی توان صرفاً با انتزاع مفاهیم تجریدی، به تطبیق آنها با مفاهیم اسلامی پرداخت این گونه مطالعات تطبیقی، نیاز به دقت زیادی دارد تا اشتباه و اختلاط پیش نیاید. کار معنایابی دقیق واژه ها در حوزه مدیریت و یا حوزه مفاهیم اسلامی، با نگاهی به پیشینه تاریخی و کاربرد واژه ها و اصطلاحات در جامعه و فرهنگی که آن واژه و اصطلاح در آن رشد و نمو یافته، از لوازم ضروری و انکارناپذیر این گونه تحقیقات است. گرچه ارائه تعریفی دقیق و جامع از مدیریت اسلامی کاری دشوار است، به ناچار باید تعریفی ارائه داد که تا حدودی خطوط کلی آینده بحث را مشخص سازد.تعریف مورد نظر چنین است: «مدیریت اسلامی، مجموعه ای از گزاره ها یا مفاهیم دقیق و مشخص و مرتبط با یکدیگر و برگرفته از منابع اسلامی بوده، ناظر به نحوه اداره افراد و منابع در جامعه و سازمان برای رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده است». این تعریف، در پی دست یافتن به یک نظام مدیریت اسلامی است که بر اساس نظام معرفتی خاصِ مبتنی بر گزاره های حامل بار معانی و مفاهیم دقیق و منسجم شکل می گیرد. این گزاره ها جهت دهنده و تعیین کننده

کیفیت بهره گیری از انسان، به عنوان عنصر اصلی و مهم، و دیگر امکانات مادّی، در نیل به اهداف مشخص اند.پیش از ورود به بحث اصلی، یعنی معرفت شناسی مدیریت اسلامی، باید جایگاه معرفتی علم مشخص شود تا از این راه، پارادایم های معرفتی حاکم بر علوم تجربی تبیین، و تمایزی که از این طریق بین علوم انسانی و طبیعی گذاشته شده است، روشن گردد. این بحث به عنوان مدخلی برای بحث پیش فرض معرفت شناسی مدیریت اسلامی، اهمیت فراوانی دارد.۲. علم چیست؟...۴. معرفت شناسی و ارکان آن...۵. معرفت شناسی در قرآن مجید...۶. تأثیر معرفت شناسی دینی (عقلی ـ نقلی) بر دانش مدیریت اسلامیدر حوزه فرهنگ فلسفی اسلام، بین معرفت شناسی قرآنی و فلسفی (عقل) تمایزی نیست. از آنجا که عقل و وحی دو ابزار مهم شناخت عالم واقع هستند، محصول این دو هم، مکمّل و مؤیّد یکدیگر است بنابراین، تعبیر معرفت شناسی دینی، جمع کننده بین معرفت شناسی عقلی و نقلی است و هر دو را شامل می شود.در بحث از تأثیر معرفت شناسی دینی بر مدیریت اسلامی، به دنبال پاسخ گویی به چند سؤال هستیم: از دیدگاه معرفت شناسی ماهیت مدیریت چیست؟ بر اساس تقسیم بندی به عمل آمده در مورد صورت های ذهنی، باید بررسی شود که مدیریت چه نوع مفهومی است؟ ابزار شناخت در مدیریت اسلامی کدام است؟ جایگاه علم مدیریت در معرفت شناسی دینی چیست؟ و در هنگام تعارض بین یافته های ابزار سه گانه شناخت، چه راه حلی برای رفع تعارض پیشنهاد می شود؟۱.۶. ماهیت «مدیریت» از منظر معرفت شناسی دینیمدیریت، دانشی است در مورد سامان دهی زندگی جمعی انسان ها. این دانش، عهده دار تبیین قواعد و دستورالعمل هایی است که بر اساس آنها، به گروه های جمعی انسان ها، خواه در شکل خرد آن یعنی سازمان، یا در سطح کلان آن یعنی نظام اداری، روش ها و تکنیک های اداره افراد در رسیدن به اهداف مشترکشان آموخته می شود. این قواعد و دستورها، بر شناخت های هستی شناسانه و انسان شناسانه مبتنی هستند بنابراین، بر اساس شناخت های توصیفی از هستی و انسان، نظریه های تجویزی ارائه می شود. از آنجا که این نظریه ها مبتنی بر نظریه های توصیفی از عالم اند و فرض این است که عالم تکوین، بر اساس حکمت و عدالت آفریدگار تکوّن یافته و تابع مصالح عالی اوست، پس، مبتنی بر این ادراک از هستی هم، تابع مصالح (در اوامر) و مفاسد (در نواهی) واقعی است......۲.۶. ابزارهای معرفتی در مدیریت اسلامیدر جای خود ثابت شده است که سه نوع ابزار معرفتی برای کشف عالم واقع وجود دارد: ابزار حسی، عقلی و قلبی. درباره ابزار حسی گفتیم که حس به تنهایی نمی تواند دانش را در اختیار انسان قرار دهد. حس، تنها مفاهیم تصوری را بدون آن که تصدیق عالم محسوسات را داشته باشد، در اختیار انسان قرار می دهد. اگر این تصورات بخواهد در قالب تصدیق و گزاره های علمی تجربی قرار گیرد، لازم است با استمداد از قضیه بدیهی اوّلیِ «امتناع اجتماع متناقضین»، صدق آن احراز شود به علاوه، چون پدیده های اتفاقی نمی توانند دایمی یا اکثری باشند، به یک قضیه کلی صادقِ موجّه نیاز است و این هر دو، یعنی امتناع اجتماع متناقضین، و کبرای کلی، از براهین عقلی اند بنابراین، علوم تجربی، از یک سو از داده های منفرد حس بهوسیله ابزارهای مشاهده ای بهره می برد و از سوی دیگر، با وام گرفتن از برخی تصدیقات عقلی، به نتایجی دست می یابد که افزون بر صادق بودن، دارای سور کلی، یعنی قابلیت تعمیم بر دیگر موارد مشابه هستند.اما اینکه آیا نتیجه این چنینی، می تواند منبعی برای دانش مدیریت اسلامی قرار گیرد، محل بحث و اختلاف نظر است. برخی حکمای اسلامی، فرآورده های عقلی و تجربی (یا برهانی) را، قسیم نقل تعبدی قرار می دهند و هر دو را زیرمجموعه دین برمی شمارند. «در تمام کتاب های اصول آمده است که منابع غنی فقه، قرآن، سنت، عقل و اجماع است. اجماع به سنت برمی گردد، ولی عقل، مستقل است. برنامه ریزی درباره ی عمران و آبادانی کشور، [...] اگر با عقل سلیم و به دور از هوا و هوس صورت بگیرد، منتسب به دین است» (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۶۶).براساس این دیدگاه، محصولات عقل تجربی، یکی از منابع تغذیه کننده ی دانش مدیریت اسلامی است و اندیشه تقابل بین مدیریت علمی و فقهی (مدیریت مبتنی بر نقل)، با این پیش فرض صورت گرفته است که دین، فقط در قرآن و روایت خلاصه می شود «در حالی که دین می گوید: آن چه عقل مبرهن می فهمد، فتوای من است. مسأله رهبری و مدیریت جامعه نیز یک امر عقلی است و اگر بر فرض در آیات و روایات، حکم صریحی درباره ی

آن نیامده باشد، عقل سلیم به صورت واضحی بدان حکم می کند و همین حکم عقل، دستور خداست» (همان).در خصوص کاربرد این دانش تجربی در مدیریت، باید گفت که بین دو مقام مفهوم و مصداق، تفاوت وجود دارد. آنچه عقل سلیم و مبرهن به آن می رسد، وجود نظم و انضباط در جوامع انسانی و پرهیز از هرگونه هرج و مرج است. این مفهوم کلی که نتیجه عقل عملی است، دایمی و ثابت است و هیچ گونه زوال و تغییری ندارد، اما این که چگونه می توان به این نظم و انضباط راه یافت، دانش های بشری تجربی، مصادیقی را نشان داده اند که برخی از آنان به دنبال تأمین آن غرضِ عقلی ناب هستند. این مصادیق، ممکن است در هر عصری و بین هر قومی متغیر و متفاوت باشند و وجود چنین تغییر یا تفاوتی، مانع از دینی بودن آنها نمی شود. چنانکه مصادیق دیگر موضوعات شرعی هم ممکن است دچار چنین تغییری شوند و در مقام داوری در انتخاب بین مصادیق متعدد، این عقل است که رجحان هر کدام را در تأمین کنندگی آن غرضِ اصلی عقلی درک می کند (جوادی آملی، ۱۳۷۶، ص ۱۵).اما برخی دیگر از صاحب نظران، تمامی آنچه را عقل بشری ثابت می کند، جزو دین نمی دانند: «ما نمی گوییم هر چه عقل اثبات کند، جزء دین است. بر عکس، چیزهایی که در قلمرو دین است، با عقل هم اثبات می شود نه هر چه عقل اثبات کند، جزء دین است. پس اینکه کسانی مطرح می کنند که اگر شما دایره دین را این قدر وسیع می گیرید، پس مسائل کیهان شناسی هم در دایره دین است، مسائل میکروب شناسی هم در دایره دین است، جواب این است که نه، دین شامل اینها نمی شود» (مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ص۱۵).دسته ای دیگر از کاربردهای عقلی وجود دارد که از داده های حسی مستقل است. همان گونه که گذشت، داده های حسّی در برخی موارد نقش مبادی تصوری را برای برهان های عقلی ایفا می کنند و درنتیجه، عقل با به کارگیری روش قیاسی، از آن داده های حسی، نتیجه اطمینان بخش و تعمیم پذیری می گیرد اما دسته ای دیگر از داده های عقلانی هستند که هیچ گاه نیازمند داده های حسی در شکل گیری نتایج خود نیستند بلکه مستقل از تصورات حسی اند. این گونه داده ها، به دو دسته عقل نظری و عملی تقسیم می شوند. عقل نظری، ناظر به شناخت هستی است و بیش تر در فلسفه کاربرد دارد اما عقل عملی، ناظر به باید و نبایدهای عملی است و کاربرد آن در صحنه عمل است. البته عقل عملی، مبتنی بر عقل نظری است و با آن رابطه تولیدی دارد. آنچه برای دانش کاربردی مدیریت اهمیت فراوانی دارد، عقل عملی است. بدیهی است که خداوند متعال برای رهنمون سازی انسان به سعادت ابدی، احکامی را به نحو الزامی بر عمل، و احکامی را به نحو الزامی بر ترک جعل نموده است. این احکام، تابع مصالح و مفاسد واقعی هستند. راه فهم این احکام نیز، یا عقلی است و یا نقلی. دلیل نقلی بعداً با عنوان ابزار قلبی خواهد آمد، اما دلیل عقلی نیز یکی از راه های فهم آن احکام است و پیروی از آن در جهت کسب منفعت (در مصالح) و دفع ضرر (در مفاسد) ضروری است و چه بسا تکنیک هایی که در دانش مدیریت مطرح شده است، انسان را در تدارک مصلحت واقعی یاری رساند که در این صورت لزوم به کار بستن آن تکنیک، حتمی است برای مثال، جلوگیری از اتلاف و به هدر رفتن نیروهای سازمانی، از ضروریات عقل عملی است که تابع مصلحت واقعی است و البته این مصلحت، برگرفته از نگرش خاص نظری به انسان است. این ضرورت، تحقق نمی یابد مگر با رعایت برخی استانداردهای علمی که در دانش مدیریت مطرح است به طور نمونه، برنامه ریزی مناسب و عقلانی، تا حدودی مانع از فرسایش نیروها می شود، بنابراین، لازم است برای تأمین آن ضرورت که از اقتضائات عقل عملی است، از این تکنیک بهره جویی شود.مورد دیگر کاربرد عقل عملی، در تعیین برخی لوازم عقلی برای تحقق احکام شرعی تکلیفی است. گرچه مستند آن احکام، نقل است، تحقق آن نیازمند به مقدماتی است که بدون تحقق آنها حکم شرعی محقق نخواهد شد برای مثال، توصیه های برخی آیات و روایات درباره ی لزوم مشورت در هنگام تصمیم گیری، از جمله مواردی است که تحقق مطلوب آن جز با اطلاع جامع از تکنیک های مشاوره ـ که در منابع علمی آمده است ـ میسور نخواهد بود. این تکنیک ها، به صورتی مطلوب، تأمین کننده ی مصلحتی هستند که شارع برای تدارک آن، به لزوم مشورت حکم کرده است بنابراین، لازمه عقلی و منطقی تحقق شایسته چنین حکمی، آشنایی و اِعمال آن تکنیک هاست درنتیجه، احکام عقلی، که مبتنی بر شناخت های نظری عقل اند، در هر دو صورت

دلالت مطابقی یا التزامی، از ابزارهای مهم تغذیه دانش مدیریت اسلامی به شمار می آیند.ابزار معرفتی قلب نیز یکی از ابزارهای معرفتی مهم و اساسی در تغذیه دانش مدیریت اسلامی است. معارف به دست آمده از راه شناخت قلبی، به دو صورت بیواسطه یا با واسطه است. شناخت قلبی بدون واسطه، چیزی است که نصیب پیامبران و ائمه(علیهم السلام) در سطح عالی، و عارفان و مؤمنان صالح و سالک در سطح نازل تر می گردد و گاه از آن به تجربه دینی تعبیر می گردد. اما معارفی که با واسطه از این راه به دست می آید، عبارت از بیان نقلی یا رفتار عملی آن مشهودات معرفتی است. پیامبران و ائمه(علیهم السلام)، آنچه در عالم شهود در قالب وحی یا الهام دریافت نموده اند، برای دیگران به شکل گفتاری یا رفتاری بازگو می کنند. بیان پیامبران به صورت کتاب آسمانی و سنت، و بیان ائمه به صورت سنّت تقریر می گردد. آنچه تابعان و مؤمنان از این شهود نبوی و علوی سهم می برند، همان معارفی است که در قالب گفتار یا رفتار به آنان می رسد بنابراین، نقل و فعل معصوم (نبی و امام) جلوه های تنزّل یافته آن معارفی است که به صورت مستقیم از عالم غیب شهود کرده اند. سطح عالی این معرفت شهودی مخصوص معصومان(علیهم السلام)است، اما دیگران هم با فراهم آوردن مقدماتی مانند تهذیب نفس و ریاضت های پسندیده، به مقامی راه می یابند که حقایق عالم را شهود می کنند.امروزه، یکی از ضعف های مهم و عمده علم مدیریت فقدان چنین معرفت هایی در ساختار این علم است. با انحصار یافتن ابزار کسب معرفت به عقل تجربی، این دانش از بسیاری منابع معرفتی دیگر محروم شده است. در دانش مدیریت اسلامی این خلأ با به کار بستن چنین معارفی پر می شود. رویکرد تدریجی عالمان علم مدیریت به شناخت های غیرتجربی و دخالت دادن آنان در فرآیند علم مدیریت، فرصت مناسبی را در اختیار عالمان اسلامی قرار می دهد تا با تحقیق مناسب و روی آوری دوباره به معارف دینی ـ که تلقی یافته از شهود معصوم است ـ و ارائه راهکارهای عملی برای تشویق و تکامل انسان ها، در کنار عقل نظری، به شهود عینی در راه کسب معارف نیز راه یابند و افزون بر جبران ضعف ها و خلأهای موجود در ساختار معرفت بشری، باعث تحوّل و تکامل آن و راه یافتن به فضاها و محیط های معرفتی دیگر شوند و از این راه، هم به معرفت بشری سمت و سوی درستی بدهند و هم به غنی سازی آن کمک کنند.ممکن است تعدد ابزارهای معرفتی در دانش مدیریت اسلامی، افزون بر تبعات مبارکی که به آن اشاره شد، مشکلات فراوانی را هم فراهم آورد. مشکل مهم و اساسی که به بحث این مقاله هم ربط وثیقی دارد، تعارض بین داده های معرفتی است. گفتیم که دانش مدیریت اسلامی از سه ابزار معرفتی حسی، عقلی و قلبی تغذیه می کند. گاهی این سه ابزار داده هایی را ارائه می کنند که با یکدیگر تعارض ظاهری دارند و این مسأله مشکل عمده ای را در راه معرفت به عالم خارج ایجاد می کند. این تعارض ها برآمده از پیش فرض هایی است که به صورت گذرا به آن می پردازیم.۷. تعارض و پیش فرض های آنیافته هایی که از راه های گوناگونِ کسب معرفت به دست می آیند، از سه صورت خارج نیستند: در تأیید یکدیگرند یا در تعارض با یکدیگرند و یا ناظر به یکدیگر نیستند. تحقق هر یک از این موارد، نیازمند دو پیش فرض اساسی است: «واقع نمایی معارف» و «قلمرو معارف».۱.۷. واقع نمایی معارف: بحث از تعارض یا تأیید، در فرضی معنا می یابد که هدف در ابزارهای معرفت، حصول شناخت از واقع باشد بنابراین، گزاره های بیان کننده شناخت های واقعی، گزاره های ناظر به عالم واقع اند. در این صورت، ممکن است بین دو گزاره عقلی و دینی ای که به دنبال تبیین واقع اند، تأیید یا تعارض رخ دهد. اما اگر دین و واقع نمایی گزاره های آن را نپذیریم و آن را بی معنا تلقی کنیم (پوزیتیویسم منطقی) (خرمشاهی، ۱۳۶۲، ص ۲۷۹)، در این صورت، تعارض یا تأیید یافته های عقلی با نقلی، از موضوع خارج می شود. نیز اگر بی معنایی گزاره های شهودی و نقلی را نپذیریم، بلکه برای آن نقش کاربردی قایل شویم (همان، ص۲۸۳)، یعنی معتقد شویم که چنین گزاره هایی، توصیفی برای یک شیوه زندگی اند و بیش تر به کاربرد مؤثر آن در تعاملات فردی و اجتماعی نظر دارند، هم چون زبان شعر یا داستان که فارغ از جنبه های شناختی تلقی می گردند و بیش تر بیان کننده و نشان دهنده احساسات فردی و یا شکل خاصی از سلوک و رفتار فردی و جمعی آدمیان اند، در این صورت نیز تعارض یا تأیید بیوجه می شود زیرا اگر هدف علم را بیان واقع بدانیم و گزاره های علمی را بیان کننده واقع برشماریم و از سوی

دیگر، تجربه های دینی و شهودی را حاکی از واقع ندانیم و آنها را هم چون شعر، صرفاً بازگوکننده ی احساسات قلبی و ذوقی بدانیم، موضوعی برای تعارض یا تأیید باقی نمی ماند.بنابراین، تأیید یا تعارض در جایی امکان پذیر است که برای تمامی ابزارهای معرفتی، اعم از عقلی و شهودی، بهره ای از واقع نمایی را بپذیریم. در این صورت، آنچه ابزار عقلی به عنوان واقع تعیین می کند و آنچه ابزار شهودی در قالب گفتار و یا رفتار از واقعیت بیان می دارد، اگر در موضوع واحدی باشند، ممکن است یکدیگر را تأیید و یا تکذیب کنند.۲.۷. قلمرو معارف: از پیش فرض های دیگری که تعارض یا عدم تعارض را موجّه می سازد، قلمرو هر یک از معارف است. همان گونه که پیش از این هم اشاره شد، قلمرو علم تجربی، که هم از حس و هم از عقل مدد می گیرد، عالم طبیعت است و فراتر از آن (عالم معقولات ناب) در حیطه شناخت علم تجربی قرار نمی گیرد.اما قلمرو عقلِ برهانی، متعلق به عالم معقولات است. این عالم که بخشی از واقعِ خارج است، هیچ گاه به چنته عقل تجربی در نمی آید. توان عقل تجربی، تخته بند حس و عوالم طبیعی است، اما عالم معقولات که از هرگونه حس و مادّیتی مجرّد است، ابزار عقلی می طلبد تا هم سنخ با آن باشد بنابراین، شناخت به دست آمده از عقل برهانی، بالاتر و فراتر از شناخت عقل تجربی است. اما شناخت قلبی هم که به صورت گفتار و رفتار جلوه گر می شود، شناخت عینی و حقیقی عالم واقع است که سطحی فراتر از شناخت حسی و عقلی دارد.آنچه نقل عهده دار بیان آن می شود (شناخت شهودی)، به دو قسم قابل تقسیم است: یکی نقلی که بیان کننده احکام تکلیفی است، و دیگر نقلی که توصیف کننده عالم خارج است. احکام تکلیفی، جنبه انشایی دارند، نه اخباری بنابراین تعارضی از این جهت با عقل تجربی و یا برهانی ندارند زیرا عقل تجربی، اِخبار از واقع می کند. اما آنچه می ماند، نقل توصیفی است که گزاره های آن، نقش حکایتی و وصفی از عالم خارج دارند. از آنجا که سطح عالم خارج متفاوت است، در بخشی از سطوح آن که حوزه مشترک ابزارهای معرفتی عقلی و شهودی است، فرضِ تعارض یا تأیید قابل طرح است، اما در بخش دیگری که از ساحت عقل تجربی و برهانی خارج است، این فرض متصوّر نیست برای مثال، برخی گزارش ها که در متون نقلی آمده و از جزئیات عالم برزخ و قیامت حکایت می کند، از دسترس عقل تجربی و برهانی خارج است. با آنکه اصل برزخ و قیامت با برهان قابل اثبات است، ویژگی ها و جزئیات آن در دسترس عقل نیست. در این صورت هم، تعارض یا تأیید بیوجه است بنابراین در صورتی فرض تعارض بین گزاره های نقلی و عقلی محتمل است که سطح مشترکی از حوزه معرفتی را به خود اختصاص دهند. البته مدلول برخی از این گزاره ها با یکدیگر تعارض می یابند. در اینجاست که باید تأملی اساسی صورت گیرد. باید توجه داشت که از اساس بین عالم واقع و آنچه گزاره های دینی از عالم واقع توصیف می کنند، در مقام ثبوت و تحقق اختلافی نیست زیرا خالق و مبدع هر دو یکی است هم متن واقع عینی و هم آنچه به عنوان ابزارهای عقلی و شهودی شناخته می شود، از مبدأ واحدی سرچشمه گرفته اند پس، نه تنها نباید اختلافی در آن باشد، بلکه باید همه در تأیید یکدیگر باشند زیرا وحی]معرفت قلبی[به عنوان نوعی عالی از معرفت، هیچ گاه مخالف دانش عقلی و ادراک حسی نیست (جوادی آملی، ۱۳۷۷، ص ۳۵۰). بنابراین، در مقام ثبوت نباید به دنبال تعارض گشت.اما در بررسی ادلّه نقلی و عقلی، گاهی به مضامینی برمی خوریم که تعارض نماست. برای رفع چنین تعارضی چه باید کرد؟ در اینجا چندوجه قابل تصور است: اگر یکی از دو دلیل نقلی یا عقلی متعارض، قطعی و یقینی، و دیگری ظنی و احتمالی بود، دلیل قطعی بر دلیل ظّنی مقدم می گردد.محصولات علم تجربی، از آنجا که هیچ گاه یقین آور نبوده، همگی درصدی از احتمال خطا را در بردارند، اگر با مدلول دلیل نقلیِ خاصی که از جهات سندی و دلالی قطعی بود معارض شدند، به حکم عقل، مدلول دلیل نقلی مقدّم می شود و آنچه از علم تجربی به دست آمده، باید کنار نهاده شود. اگر هر دو دلیل افاده ظنّ کردند، نه یقین، می توان آنچه از علم تجربی به دست می آید را در حدّ ظنی به دین هم نسبت داد و حتی ظاهر دلیل نقلی را به آن تأویل برد.در اینجا «سه مطلب به هم پیوسته وجود دارد: اول، درجه استظهار از یقین یا ظن یا احتمال مرجوح و غیره دوم، استناد به دین اگر استظهار آن]مطلب علمی[به نحو قطع بود، استناد آن محتوا به دین به طور قطع خواهد بود و اگر استظهار در حدّ مظنّه بود، استناد آن محتوا به دین به نحو ظن است، نه

قطع و هم چنین درباره احتمال مرجوح و در این جهت، هراس از تحول و استناد گوناگون به دین نیست، همان طوری که در مسائل تشریع و ارزشی، استفاده های گوناگون بر اساس استظهارات متفاوت در درجات مختلف مظنّه و مانند آن، آسیبی به قداست دین وارد نمی کند» (جوادی آملی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۳).سرانجام آنکه «اگر... دایره علوم دینی، وسعتی فراتر از علوم مربوط به اصول و یا فروع دین داشته باشد و گزاره های دینی نسبت به حوزه های مختلف علمی بی نظر نبوده، بلکه اصول و مبادی ای از علوم مختلف را نیز القا کرده باشند و علاوه بر آن، اگر دریافت های عقلی به عنوان یک جهت شرعی در حوزه دریافت های دینی قرار داشته باشد، در این صورت، حکم به تقدّس تمامی علومی داده خواهد شد که خطوط کلی آنها را اسلام مطرح نموده و بر اساس شناخت صحیح عقلانی و تجربی و هماهنگ با اصول تأسیس دینی شکل گرفته باشند» (همان، ص ۳۵۶).بنابراین، دانش مدیریت اسلامی، دانشی است که از حیث منابع و ابزار معرفتی، از وسعت بیش تری نسبت به علم مدیریت برخوردار است و درنتیجه، یافته های چنین دانشی، بسیار گسترده تر و متنوع تر از یافته های علم تجربیِ مدیریت می شود. شعاع چنین یافته هایی از حوزه حس و خیال فراتر رفته و با الهام از معارف شهودی و قلبی به حقایق عینی و ابدی راه می یابد. دانشی که افزون بر استفاده از عناصر فیزیکی و حسی در تبیین پدیده های مادی، از مفاهیم متافیزیکی نیز در تبیین پدیده های حتی مادی ـ اما در افقی برتر ـ مدد می جوید، به مراتب توان پیش بینی و هدایت را در رساندن سازمان به اهداف خود دارد.۸. نتیجهدر این تحقیق، به بررسی یکی از پیش فرض های مهم (معرفت شناسی) در مدیریت اسلامی پرداخته شد. برای ورود به چنین بحثی، لازم بود آشنایی مختصری از علم تجربی به معنای اعم آن، که شامل علم تجربی طبیعی و انسانی است، صورت گیرد و لوازم معرفت شناسی چنین علمی، تا حدودی آشکار گردد. این امر بخشی از مقاله را به خود اختصاص داد و روشن شد که علوم تجربی از ریشه های خاص معرفتی نشأت یافته است. در ادامه، به بیان تعریف علم مدیریت و جایگاه آن در ساختار معرفت شناسی علم تجربی توجه گردید و سه منظر معرفت شناسانه مدرنیته، نمادی ـ تفسیری و پست مدرنیته که در علم مدیریت مطرح است، همراه با تفاوت های آن توضیح داده شد. سپس به بیان معرفت شناسی دینی پرداخته و در منابع عقلی و نقلی، به جستوجو از مؤلّفه های آن همّت گماشته شد. در این فرآیند، ابتدا به هستی شناسی «معرفت» اشاره و مشخص شد که از منظر معرفت شناسی دینی، معرفت، امری مجرد و دارای مراتب است که از معرفت حسی آغاز و تا معرفت عقلی محض گسترش می یابد و حوزه ی مدیریت اسلامی از این معرفت حصولی بهره مند است. به معرفت شهودی هم در کنار دیگر ابزارهای معرفتی و بلکه برتر از آن اشاره، و تأثیر آن در مدیریت اسلامی بازگو شد. هم چنین به واقع نمایی معرفت از منظر معرفت شناسی دینی اشاره شد و این ادعا که معرفت نقش حکایتی از عالم واقع دارد، حد فاصل بین معرفت شناسی دینی و معرفت شناسی مبتنی بر نسبی گرایی معرفی گردید. نیز به این نتیجه رسیدیم که «مدیریت»، دانشی است ناظر به پدیده هایی که فردِ ما به ازایی در خارج ندارد، اما از مصادیقی انتزاع می گردد. فعالیت های انسانی در خصوص یکدیگر و نیز در خصوص منابع فیزیکی، مصادیقی را به وجود می آورند که برخی مفاهیم مدیریتی از آن قابل انتزاع است و آنچه در تولید چنین فعالیت ها و در نتیجه، چنین مفاهیمی نقش دارد، نیازهای فردی و اجتماعی انسان است و با توجه به تحول پذیر بودن نیازها، این فعالیت ها و مفاهیم نیز تحول می یابند.معیار صدق و کذب گزاره های معرفتی که یکی از موضوع های مطرح در بحث معرفت شناسی است، از منظر معرفت شناسی دینی بیان گردید و مشخص شد که در معرفت های حصولی، آنچه معیار صدق و یا کذب چنین معارفی قرار می گیرد، قضایای بدیهی است که در نهایت، به امتناع اجتماع نقیضین ختم می گردد البته در معرفت شهودی، تنها معیار برای احراز صدق آن، شهود شخص معصوم است.با توجه به متعدد بودن ابزارهای معرفتی و ادعای واقع نمایی آن در مدیریت، امکان تعارض معارفی که از چنین ابزارهایی به دست می آید با یکدیگر وجود دارد که راه حل هایی برای حل آن تعارض پیشنهاد گردید. نتیجه آن که، دانش مدیریت اسلامی، همانند هر دانش دیگری، از دالان های معرفتی خاصی عبور کرده است. شناسایی این دالان ها، محقق را با جایگاه مدیریت اسلامی در بین دیگر دانش های بشری آشنا می سازد و آبشخورهای معرفتی ای را که سبب تولید چنین

دانشی می گردند، معرفی می نماید. منابعابن تیمیه. (۱۹۶۱). السیاسهٔ الشرعیه فی اصلاح الراعی و الرعیهٔ، مصر، دار الکتب العربی، ۱۹۶۱.ابن خلدون، (۱۳۶۹). مقدمه، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۹.ابن سینا، (۱۴۰۵). شفا، ج ۱، قم، مکتبهٔ آیهٔ الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۵هـ .اسکات، (۱۳۷۴). سازمان ها: سیستم عقلائی، طبیعی و باز. ترجمه دکتر حسن میرزائی اهری زنجانی، فلورا سلطانی تهرانی. ج ۱، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چ ۱.البغدادی، ابی الحسن علی بن محمد بن حبیب البصری. الاحکام السلطانیهٔ و الولایات الدینیه. قم، دفتر تبلیغات اسلامی، بی تا.الوانی، سیدمهدی، (۱۳۷۷). مدیریت عمومی. چ ۱۱، تهران، نشر نی.باربور، ایان، (۱۳۶۲). علم و دین. ترجمه بهاءالدین خرمشاهی. تهران، مرکز نشر دانشگاهی.بشارت، علیرضا، (۱۳۵۴). سیر اندیشه اداری و مبانی علم اداره. تهران، دانشکده علوم اداری و مدیریت بازرگانی.پوپر، کارل ریموند، (۱۳۷۴). منطق علوم اجتماعی. نقل و ترجمه عبدالکریم سروش، درس های فلسفه علم الاجتماع، تهران، نشر نی.توکل، محمد، (۱۳۷۰). جامعه شناسی علم. تهران، موسسه علمی و فرهنگی نص.جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۴). تبیین براهین اثبات وجود خدا. چ ۱، قم، مرکز نشر اسراء.جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۵). رحیق مختوم. بخش چهارم از جلد اول، قم، مرکز نشر اسراء.جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۷). شریعت در آینه معرفت، چ ۱. قم، مرکز نشر اسراء.جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۰). شناخت شناسی در قرآن، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه.رجب زاده، احمد، (۱۳۶۸). بررسی و مقایسه مبحث اعتبارات نزد علامه طباطبایی و نظرات دیلتای در مسئله معنی در علوم انسانی، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس.رحمن سرشت، حسین، (۱۳۷۷). تئوری های سازمان و مدیریت، ج ۱، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی فنی و هنر. منبع: اولین دوره آموزشی وپژوهشی مدیریت اسلامی؛ دانشگاه امام صادق؛ مرداد ماه ۱۳۸۷ تهیه و تنظیم: پایگاه مقالات مدیریت www.SYSTEM.parsiblog.com

ویژگی های عمومی مدیریت از دیدگاه اسلام

مولف: علی اصغر صرفه جو   چکیده: مدیریت به صورت کلی از دشوارترین و در عین حال از ظریف ترین کارهای انسانی است که برای خود ویژگی هایی دارد. چه بسا فقدان یکی از این خصوصیات ، مایه رکود کار و نابسامانی اوضاع قلمرو مدیریت می شود. افراد ناوارد، مدیریت را کاری ساده تلقی می کنند و تصور می کنند تنها داشتن مدرک مدیریت برای مصدر کار شدن کافی است و در چشم انداز این گروه ، مدیران لایق بر سر هر کوی و برزن ، به فراوانی پیدا می شوند. در صورتی که از نظر کارشناسان مسائل مدیریت ، واقعیت به گونه ای دیگر است. مدیر شایسته و کارساز کمتر از آن است که تصور می شود و راز آن این است که بخشی از ویژگی های مدیریت ، موهبتی است که باید آفرینش در نهاد انسان به ودیعت بگذارد و هرگز با آموزش و دوره دیدن و درس خواندن ، قابل تحصیل نیست. ما در مجموعه یادداشت هایی درباره شرایط عمومی مدیریت سخن می گوییم و از شرایط مدیریت های صنفی چون مدیریت بیمارستان ، مدیریت ارتش ، سخن به میان نمی آوریم و تا آنجا که امکان دارد به گزیده گویی می پردازیم و اعتراف می کنیم که در این نوشتار بخشی از شرایط لازم را متذکر شده ایم.کلمات کلیدی: ویژگی های عمومی مدیریت از دیدگاه اسلامایمان به ارزش کارکشش درونی و علاقه باطنی به هر کاری که انسان تصدی آن را به عهده می گیرد، از عوامل بزرگ موفقیت انسان است ، زیرا عشق و علاقه به کار مانع می شود که غبار خستگی بر روان انسان بنشیند. نه تنها احساس خستگی نمی کند، بلکه دوری از کار در او ایجاد خستگی می کند.عشق و علاقه به کار، روح ابتکار و نوآوری را در انسان زنده می کند و در پرتو کشش درونی ، مشکلات را بر طرف می کند. در حالی که کار از روی بی میلی و بی رغبتی ، نه تنها پیش نمی رود، بلکه در جا می زند.در انتخاب مدیر باید ایمان او را به ارزش کار به دست آورد و از طریق ذوق آزمایی و استعداد سنجی وجود این ویژگی را در او کشف کرد و از زمانهای دیرینه گفته اند در هر سری شوری است ، خوشبخت کسی که ذوقش را

دریابد.پیامبران ، مدیران عمومی جامعه بوده و از طریق هدایت مردم ، کار خود را آغاز کرده اند و در سخت ترین شرایط، موفقیت هایی به دست می آوردند و یکی از علل موفقیت آنان ، هر چند در قلمرو محدود، ایمان آنان به ارزش کار خود بود و قرآن هنگام توصیف پیامبر درباره او چنین می گوید: «پیامبر به آنچه که از سوی خدا بر او نازل شده ، ایمان آورده است.»در پایه ایمان او به ارزش کارش کافی است که از اقبال مردم به آیین الهی خرسند و شادمان می شد؛ در حالی که اعتراض و روی گردانی مردم ، روح او را سخت می فشرد و تا لب مرگ پیش می برد. قرآن این حقیقت را چنین بیان می کند: «گویی می خواهی خود را از فرط غم و اندوه به خاطر روی گردانی کافران هلاک سازی.»امانت و تعهدهیچ گروهی و صنفی نمی تواند ارزش پاکی نفس و وارستگی روح و روان را انکار کند. علو روح و طبع بلند، از ویژگی های مردان با هدف است که هرگز هدف را فدای تمایلات شخصی خود نمی کند.در قلمرو مدیریت چه بسا اتفاق می افتد شخص مدیر با مصالح مدیریت ، تضاد پیدا می کند. در این شرایط، نفس خودخواه و آزمند مدیر، فکر و اندیشه او را با منافع خویش همسو می سازد، در حالی که مدیر امین و متعهد، کفه طرف مقابل را سنگین تر می کند و به خاطر منش عالی که دارد با خود می گوید: «مدیریت لقمه چربی برای من نیست ، بلکه امانتی است از طرف مردم در دست من و خیانت در امانت کار قبیح و زشتی است.»مدیریتی می تواند موفق و درخشان باشد که متصدی آن با روح بلند و نفس پاک وارد میدان عمل شود و چنین ویژگی در افرادی که در خانواده های مذهبی پرورش یافته اند، پیدا می شود بخصوص خانواده هایی که دارای سوابق درخشان بوده و از اصالت برخوردار باشند.امروز برای کنترل کارها، مساله ای به نام نظارت و بازرسی مطرح و تا حدی مفید و سودمند است ، ولی باید توجه کرد که گروه نظارت کننده تافته جدابافته نیستند. آنان نیز از همان تمایلاتی که سرپرست برخوردار است ، برخوردار هستند و اگر در این گروه ، علو طبع و به تعبیر صحیح تر تربیت دینی و حالت خداترسی نباشد، چه بسا با ارائه چراغ سبزی از طرف مدیر، تمام مسائل حل شود و حساب سازی جای حسابرسی را پر می کند تا آنجا که با صورت سازی خاصی ، خائن مدال می گیرد. از این نظر باید دنبال مدیرهای امین و متعهد و متقی و پرهیزگار رفت و ریشه فساد را سوزاند.ولی متاسفانه در نظام مادیگری ، بیشتر به تخصص ابراز علاقه می شود، در حالی که تعهد نیز باید به آن ضمیمه شود تا ۲رکن بزرگ مدیریت ، دوشادوش هم کارساز باشند.امیر مومنان هنگام اعزام مالک اشتر به مصر، به او چنین سفارش کرد: «من تو را به پرهیزگاری فرمان می دهم و متذکر می شوم دستور خدا را بر همه چیز مقدم بدار و با یاد خدا خواسته های نامشروع نفس را بشکن و او را از سرکشی بازدار و نفس انسان پیوسته به کارهای بد فرمان می دهد، مگر این که مورد رحم خدا قرار گیرد.»وظیفه دینی و وجدانی انسانی که مقام مدیریت را می پذیرد، این است که قدرت و توانایی روحی را در برابر تمایلات شخصی که با قلمرو مدیریت در تضاد است ، بسنجد. اگر خود را انسان با اراده و پا بر جا و نشکن یافت ، با توکل به عنایت الهی ، این موقعیت سنگین را بپذیرد، در غیر این صورت در این وادی خطرناک گام نگذارد.دانایی و توانایی ۲ ویژگی عمومی است که همه مکاتب مدیریت آن را به عنوان زیر بنا پذیرفته اند.علم و دانش و به اصطلاح تخصص راه را روشن و مشکلات را بر طرف می کند؛ در حالی که توانایی روحی و جسمی به کار صورت می بخشد و به طرح عینیت می دهد. مقصود از دانایی ، دانش مربوط به موضوعی است که مدیریت آن را به عهده گرفته و مقصود از توانایی قدرت روحی و جسمی است که ماشین کار را به پیش می راند.همان طوری که قدرت روحی از ارزش بالایی برخوردار است ، صحت و تندرستی مدیر نیز دوشادوش آن ، در موفقیت مدیریت موثر است و قرآن آن گاه که طالوت را به عنوان فرمانده سپاه معرفی می کند، قوم بنی اسرائیل زبان به اعتراض می گشایند و می گویند: «او فقیر و ناتوان است ، گویی که غنا و ثروت از شرایط مدیریت است. قرآن در پاسخ آنان بر علم و دانش طالوت و قدرت جسمی او تکیه می کند که در میدان جهاد و نبرد کارساز است.»امامت و حکومت نوعی مدیریت جامعه است و امام علی (ع) روی علم و توانایی مدیر و تخصص او تکیه می کند و می فرماید: «سزاوارترین افراد برای اداره کشور، تواناترین و داناترین آنها به احکام خداوند در مسائل مربوط به حکومت است.» در این روایت همین طور که ملاحظه می

کنید بر هر دو ویژگی تکیه شده است: علم و توانایی و مقصود از دومی توانایی روحی و جسمی است و نباید در تفسیر آن به توانایی روحی اکتفا کرد و از قدیم الایام گفته اند: عقل سالم در بدن سالم است.پیامبر اسلام در برخی از سخنان خود روی علم مدیر تکیه می کند و فرمانروایی را نوعی مدیریت تلقی کرده و چنین می گوید: «هر گاه حاکم بزرگ فردی را به عنوان مدیر و کارگزار انتخاب کند، در حالی که می داند در جامعه اسلامی شایسته تر از او و آگاه تر از او به کتاب خدا و سنت رسول هست ، او به خدا و رسول او و تمام مسلمانان خیانت ورزیده است.» دادگری میان زیردستانعدالت و دادگری در میان زیر دستان از ویژگی هایی است که می تواند تکمیل کننده امانت و تعهد مدیر باشد. قلمرو مدیریت مجموعه ای است که باید بر آن توازن حکومت کند و هر کسی به حق شایسته خود برسد، در حالی که تبعیض و ظلم مایه از هم پاشیدگی مجموعه است که در نتیجه دود آن به چشم مدیر و صاحبان مدیریت می رود. گاهی گفته می شود مدیر باید به همه به یک نظر بنگرد و در میان آنان مساوات برقرار کند ولی تعبیر بهتر این است که بگوییم مدیر باید عدالت را میان همه برقرار کند، زیرا چه بسا مساوات بر خلاف دادگری باشد، ولی آنجا که هر ۲ گروه امتیاز مشترکی داشته باشند مقتضای عدالت یکسان نگری است.درباره عدالت و تاثیر آن در حفظ توازن و انضباط سخن زیاد گفته شده است و ما در این مورد به ترجمه آیه ای و نقل روایتی بسنده می کنیم.قرآن به عدالت بسیار بها می دهد و یادآور می شود که عدالت را به پا دارید و اگر عدالت به ضرر شما یا پدر و مادر و نزدیکان شما تمام شود، حق را بگویید و به آن گواهی دهید.امیر مومنان به والیان و فرماندهان خود چنین هشدار می داد: «هر کس پس از من سرپرستی جامعه را به عهده بگیرد، او را در روز رستاخیز در کنار صراط نگاه می دارند و فرشتگان ، نامه اعمالش را می گشایند. اگر میان مردم با عدالت رفتار کرده است ، عدالت او نجات بخش او است و اگر بر خلاف آن رفتار کرده باشد، در آتش دوزخ سرنگون می شود.»احترام به افکار دیگرانارتقای ۲ فکر و ۲ اندیشه بسان پیوستن ۲ سیم مثبت و منفی است که از لابه لای آن برق و روشنی می جهد. مشاوره در مسائل مهم یکی از اصول مهم فن مدیریت است ، زیرا در این صورت مدیر از افکار دیگران مدد می گیرد و مسلما افکار به هم فشرده مانند نیروهای مجتمع است که قوه و قدرت آن چند برابر می شود، ولی مهم در مساله مشاورت این است که انتخاب نظر در دست خود مدیر باشد. او پس از مشاوره ، افکار و آرا را سبک و سنگین می کند، آن گاه رای قاطع را بر می گزیند.امروز در مجالس مشاوره مساله اقلیت و اکثریت مطرح می شود و رای قاطع از آن دومی است و پیوسته ۵۰ رای بر ۴۹ رای غالب است و به خاطر یک رای اضافی حقوق یک اکثریت نسبی پایمال می شود و شاید در مواردی ، چاره ای جز رعایت این اصل نباشد؛ ولی آنجا که مدیر دارای اختیار انتخاب باشد و خود او پس از مشاوره تصمیم بگیرد، چه بسا هر ۲ گروه به حقوق خود برسند.قرآن ، هم به اهمیت مشاوره تصریح می کند و هم به انتخاب خود مدیر درباره موضوع نخست می فرماید: «کار مومنان پیوسته شور و مشورت است.» و درباره موضوع دوم می فرماید: «ای رسول گرامی با مومنان به مشورت بپرداز و آن گاه که تصمیم گرفتی ، با تکیه بر عنایت الهی کار را آغاز کن.»پیامبر گرامی (ص) درباره مشاوره چنین می فرماید: «در موردی که چهره کار برای کسی روشن نیست باید مشورت کرد. هیچکس در موردی مشورت نمی کند مگر این که به خیر و صلاح کار پی می برد.»امیر مومنان (ع) می فرماید: «آن کس که با بزرگان مشورت کند از عقل و خرد آنان بهره می گیرد.»مدیر در راس هرم سازمان قرار دارد و رهبر و پیشرو کارگزاران سازمان است و بر حسب موقعیت اجرایی خود و مسوولیتی که به عهده دارد، مرکز ثقل اندیشه ها، طرحها، پیشنهادهاست و در حقیقت آخرین مرجع برای تجزیه و تحلیل و جمع بندی و اتخاذ تصمیم برای عمل است.از این جهت به لحاظ موقعیت خود به اراده و نیرومندی نیازمند است که پس از بررسی تمام جوانب تصمیم قاطع بگیرد و هر نوع تردید و دو دلی را کنار بگذارد و با اعتماد به عنایت الهی نظر خود را صادر کند و ما در مساله مشاوره به احترام افکار دیگران به این حقیقت اشاره نیز کرده ایم و یادآور شدیم که خدا به پیامبر می فرماید: پس از شور، تصمیم بگیر و بر خدا توکل نما.امیرمومنان در یکی از سخنان خود چنین می فرماید: «سستی ها را با اراده نیرومند از خود دور کنید.»و نیز می فرماید: «هر کسی از سستی پیروی کند حقوق را تباه

می سازد.»تواضع و فروتنی یا مردمی بودنیکی از پشتوانه های کار مدیران ، حمایت های زیردستان است و این پشتوانه در صورتی به دست می آید که مدیر حالت مردمی به خود بگیرد و از تواضع و فروتنی در عین حفظ شخصیت چشم نپوشد و با مهر و محبت سخن بگوید و طرح دهد یا اجرا کند.امام علی بن ابیطالب ع در فرمان خود به یکی از فرمانروایان که مدیریت مصر را به او واگذار کرده بود چنین می نویسد: «ای مالک! مهر و محبت تو به افراد زیردست دلهای آنها را متوجه تو می کند و آنچه موجب چشم روشنی زمامدار می شود ۲ چیز است: یکی برقراری عدالت ، دومی ابراز علاقه به آنهاست.»در جایی دیگر یادآور می شود که مدیر یک جامعه برای رسیدگی به نیاز زیردستان باید وقتی را مقرر سازد و با کمال فروتنی با آنان سخن بگوید و در این مورد چنین می گوید: «برای مراجعان خود وقتی مقرر نما، به نیاز آنها شخصا رسیدگی کن ، مجلس عمومی و همگانی برای آنها تشکیل بده و در را به روی هیچکس نبند و به خاطر خداوندی که تو را آفریده تواضع کن و لشکریان و محافظان و پاسبانان را از این مجلس دور ساز تا هر کس بدون ترس و لکنت سخنان خود را با تو بگوید.»امروز در تمام سازمان های دولتی و ملی ، صندوق شکایات و پیشنهادها نصب شده و انتظار می رود مراجعان و کارکنان مشکلات یا پیشنهادهای خود را بنویسند و در صندوق بیندازند، ولی بهتر این است که مدیر برای کارکنان جلسه خاصی تشکیل دهد و آنچنان امنیت و عطوفت بر مجلس حاکم باشد که افراد بتوانند معایب حوزه مدیریت او را بدون پروا بگویند.حسن سابقهحسن سابقه مدیر در دوران زندگی مایه دلگرمی مسوولانی است که او را به مدیریت برگزیده اند و مقصود از حسن سابقه مخصوص صداقت و امانت او نیست ، بلکه علاوه بر این دو وصف ، در کاری که به او محول شده است ، خوشنام و موفق باشد. امیرمومنان به بخشی از این حسن سابقه که همان امانت و صداقت و درستی و پاکی است در فرمان خود چنین اشاره می کند: «بدترین وزیران تو کسانی هستند که پیش از تو وزیر تبهکاران بوده اند، یعنی آنان که شریک گناه پیشینیان بوده اند. از این جهت شایسته نیست چنین افرادی رازدار تو باشند، در حالی که تو می توانی برای خود جانشین خوبی بیابی ولی بار گناهان آنان را به دوش نمی کشند.»حسن سابقه از صدر اسلام تاکنون مقیاس گزینش مدیران سیاسی و اجتماعی بوده و امیرمومنان علی ع در انتقاد از مدعیان خلافت خاندان اموی چنین می گوید:«تو ای معاویه ، چگونه می توانی حکمران مردم و فرماندار امت اسلامی باشی ، در حالی که نه از سابقه خوبی برخورداری و نه نشانه بزرگواری در تو هست؟» منبع: سایت جام جم آن لاین

عدالت به مثابه رویکرد در فهم احکام

حجت‌الاسلام و المسلمین علی‌دوست

عدالت به مثابه یک سند، قاعده، رویکرد در کشف حکم و گفتمان عام در اجرای احکام مکشوف: عدالت یکی از کهن‌ترین مفاهیمی است که بشر با آن آشنا است و در نصوص دینی به عنوان یکی از مقاصد میانی انبیاء از آن یاد شده است. این مفهوم، مفهومی پیشین دینی است، لکن نباید فارغ از نگاه به جهان، انسان و سرانجام وی به تفسیر آن پرداخت. چنان که در تطبیق آن بر مصادیق و یافتن عینیت‌های آن، وقتی در یک نظام، دیده می‌شود، باید عناصر مؤثر بر آن را ـ که در آن نظام حضور دارند ـ ملاحظه نمود (مطالعه هرمی و حلقوی عدالت). در بخش نظر و اندیشه با مفهوم عدالت برخوردی بایسته نشده است ؛ از این رو لازم است کارایی‌های آن در کشف حکم، بازخوانی شود تا اجرای عدالت بر بنیان آن صورت پذیرد. عدالت در فقه به مثابه یک سند، قاعده، روی‌کرد، حضور می‌یابد و به مثابه یک گفتمان عام در اجرای احکام مکشوف باید تحقق یابد.عدالت، یکی از کهن‌ترین مفاهیمی است که بشر با آن آشنا است. قرآن کریم عدالت را یکی از مقاصد میانی بعث رسل، انزال کتب و تشریع شرایع، قلمداد کرده و به اجرای آن فرمان داده است:«لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ» (سوره حدید: ۲۵)«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّامِينَ لِلّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ

لِلتَّقْوی» (سوره مائده: ۸)عموم فلاسفه و متفکران از قبیل افلاطون و ارسطو نیز به تبین مفهوم عدالت و بیان ضرورت اجرای آن پرداخته‌اند. لکن فصل الخطاب همه تعریف‌ها از عدالت، بیان امیر عدالت و حکمت و بیان، امیرمؤمنان علیه‌السلام است که در وصف عدالت می‌فرمایند: س«اَلعَدلُ یَضَعُ الاُمورَ مَواضِعَها»۱البته آنچه در این گفتار کوتاه مطمح نظر است تبیین مفهوم عدالت و بیان ضرورت اجرای آن نیست. امور ذیل، مسائل مورد نظر در این گفتار است :۱. لزوم تفسیر عدالت و توجه به عینیت‌های آن، با مطالعه عناصر دخیل هرمی و حلقویعدالت را اندیشمندان عدلیه و امامیه مفهومی پیشین دینی می‌دانند نه پسین دینی. از این رو است که گفته شده: «خداوند جز به عدالت امر نمی‌کند» نه این که «عدالت چیزی نیست جز آنچه شارع به آن فرمان می‌دهد».لکن پیشین دینی بودن عدالت بدان معنا نیست که تفسیر این مفهوم از تفسیری که مفسّر از هستی، انسان و سرانجام وی می‌نماید، فارغ باشد، مفاهیمی چون عدالت، مصلحت یا ظلم و مفسده، مفاهیمی ارزشی یا ضد ارزشی هستند که تابع دیدگاه مزبوراند. تفسیر عدالت و تعیین عینیت‌ها و مصادیق آن همچنین تابع نظامی از قرارها است که عدالت جزیی از آن است. به عنوان مثال، در این که «نابرابری ارث و دیه زن و مرد در شریعت عادلانه است یا غیر آن» باید در یک نظام طولی و هرمی مطالعه شود و این که اسلام، عفت و عصمت را اصلی غیر قابل معامله برای زن می‌داند، بر این اساس در خانه ماندن او را بر حضور بی قاعده و رهای وی در اجتماع ترجیح می‌دهد. این بنیان باعث می‌شود تا نه تنها مسئولیت نفقه از دوش وی برداشته شود، بلکه مخارج وی را هم شوهر عهده دار گردد. نداشتن تعهدات اقتصادی زن موجب می‌شود تا ارث و دیه او، کمتر از ارث و دیه مرد باشد. مطالعه طولی و هرمی احکام هم ـ گاه ـ کافی نیست بلکه لازم است چند حکم مترابط و متناظر در کنار هم (حلقوی) مطالعه شود تا عادلانه بودن آن معلوم گردد.بنابراین مطالعه عدالت با توجه به جهان بینی و ایدئولوژی مقبول در نظامی هرمی و حلقوی یک ضرورت است.۲. ارزیابی مواجهه نظری و علمی با عدالت بعد از انقلاب اسلامیسوگ‌مندانه باید پذیرفت که عموم اندیشمندان حوزه و غیر ایشان با مقولاتی بنیادین چون مصلحت و عدالت، بر خوردی نهادینه، تعریف شده، با آغاز و انجامی معین نداشته و رفتاری به اصطلاح «کژ دار و مریز» با آن‌ها کرده‌اند. برخورد مزبور باعث شده تا مسئولان اجرایی کشور نیز نتوانند در این پیوند، برخوردی روشمند داشته باشند. بر این بنیاد، لازم است متکفلان استنباط و احکام، به کارکردهای عدالت در فقه به عنوان سند، قاعده و روی کرد در کشف حکم توجه نمایند تا مسئولان اجرای احکام مکشوف، بتوانند بر اساس آن حرکت کنند و در این صورت است که عدالت به عنوان یک گفتمان مطرح می‌شود، فهم می‌گردد و عینیت می‌یابد.۳. کارکردهای عدالت در کشف احکام در استنباط اول و استنباط دوم و اجرای احکام مکشوفدر فقاهت عالمان امامیه «عدالت» در کنار اسناد چهار گانه معروف یعنی قرآن، سنّت، اجماع و عقل، به عنوان سند پنجم کارایی استقلالی ندارد، لکن سلب این کارایی از مفهوم عدالت، نباید باعث نادیده گرفتن تأثیر شگرف آن در کشف حکم گردد. چرا که عدالت در قالب‌های ذیل در این باره حضور می‌یابد:الف) عدالت به مثابه سند در استنباط دومدر بیان سابق هر چند تأکید بر این بود که عدالت کارایی استقلالی و سندی ندارد؛ لکن این تأکید در وقتی صحیح است که گفتگو از استنباط اول ـ که فارغ از تزاحم مصالح و مفاسد صورت می‌پذیرد ـ در میان باشد. لکن وقتی گفتگو از استنباط دوم است، عدالت کارایی استقلالی می‌یابد. منظور این کمین از استنباط دوم، استنباط فقیه در وقت تزاحم مصالح و مفاسد است. در اینجا است که فقیه می‌تواند از «موافقت با عدالت» به عنوان سنجه تقدیم و ترجیح بهره برد و آن را سند در تقدیم یک الزام بر الزام دیگر قرار دهد.این کار در فقه سیاست و اداره اجتماع به گونه چشم٠گیر به کار می‌آید.ب) عدالت به مثابه یک قاعده در فقهمراجعه به نصوص و متون دینی ثابت می‌نماید که بسیاری از احکام در استنباط اول چون رفتار متولیان قضا و کارگزاران نظام با مردم از قانون «عدل و انصاف» سرچشمه می‌گیرد، هر چند این قاعده به نوبه خود مستند به نصوص ملفوظ یا درک عقل است. به تعبیر دیگر: با این که عدالت کارایی استقلالی در استنباط اول در فقه ندارد، لکن مفاد برخی نصوص و درک عقل عموماً در قالب مصلحت یا عدالت تجسم می‌یابد و در این صورت است که عدالت به مثابه یک قاعده در کشف حکم به کار می‌آید.ج) عدالت به مثابه رویکرد در

فهم ادله و استنباط حکمعدالت، گاه به صورت یک روی کرد، در می‌آید و فقیه در سرتاسر فقه اسناد شرعی را با آن روی کرد فهم می‌کند و به استنباط حکم می‌پردازد. در این صورت است که بسیاری از اسناد به گونه‌ای خاص فهم می‌شود، برخی ادلّه خاص، عام فهمیده می‌شود و – بالعکس – ادله عام، خاص فهم می‌گردد. بدون اینکه مستنبط حکم، از ضوابط شناخته شده اجتهاد خارج گردد. در اینجا است که عدالت کارایی ابزاری (ابزاری در تفسیر اسناد و احکام) می‌یابد. به عنوان مثال وقتی شخصی از مدعیان فقاهت از حدیث نبوی «الخراج بالضمان۲»، برداشت کرده بود که هر کس ضامن کالایی است هر چند این کالا به غصب و سرقت، در اختیار او قرار گرفته است، منافع کالا از آن او است، امام صادق علیه‌السلام با استناد به ظالمانه بودن چنین به اصطلاح داوری آن را ردّ کرده فرمودند: «فی مِثلِ هذا القَضاءِ و شِبهِهِ تَحبِسُ السَّماءُ ماءَها و تَمنَعُ الأرضُ بَرَکَاتِها»۳.مثال دیگر عدالت را می‌توان در بسط منطقی اختیارات حاکم صالح دولت اسلامی و محدود کردن قانون «المنفعهٔ الدائمهٔ تابعهٔ لمطلق الملک» و قانون «تسلّط الناس علی مالِهِم و ما لَهم» و قوانین زیاد دیگر دانست.آنچه مهم است این است که رویکرد فقیه در فهم ادلّه و استنباط احکام، رویکرد گرایش به عدالت باشد، ضمن این‌که از ضوابط و هنجارهای شناخته شده اجتهاد خارج نگردد.بدون تردید مقام منیع رهبری و مراجع مستقر در حوزه می‌توانند پرداختن به فرایند فوق را از برنامه حوزویان قرار دهند.د) عدالت به مثابه گفتمان عام در اجرای احکام مکشوفبهره بردن از عدالت به مثابه یک سند، قاعده و روی کرد در فرایند کشف احکام تنها بخشی از کار لازمی است که باید، لحاظ گردد و بسط منطقی یابد. ضرورت دیگری که باید به منصّه ظهور رسد حاکم ساختن گفتمان عدالت در اجرای احکام مکشوف است که باید همگان، به ویژه کارگزاران نظام با التزام به قانون و اجرای دقیق آن، آن را مطمح نظر خویش قرار دهند.در اینجا است که سخن برخی از اندیشمندان مسلمان رخ می‌نماید که می‌گویند : عدالت چیزی جز التزام به قانون و اجرای آن نیست.طرفه این که قانون مولود عدالت است، با این همه، اجرای قانون نیز خود عین عدل است!پی‌نوشت:۱. نهج البلاغه، ترجمه سیدعلی‌نقی فیض الإسلام، بی‌تا، بی‌جا، کلمات قصار ،شماره ۴۲۹، ص ۱۲۹۰.۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، میرزا حسین نوری، تحقیق مؤسسهٔ آل‌البیت، چاپ سوم، قم، ۱۴۱۱ق، ج ۱۳، ابواب خیار، باب ۷، ص ۳۰۲، حدیث ۷.۳. تهذیب الأحکام، محمّد بن حسن طوسی، تصحیح و تعلیق از علی‌اکبر غفاری، چاپ اول، مکتبهٔ صدوق، تهران، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص

http://farsi.khamenei.ir/others-article?id=۱۲۵۴۵

جایگاه غم و شادی از دیدگاه ۴ کتاب آسمانی

جایگاه غم و شادی در کتب آسمانیتدوین: مهدی یاراحمدی خراسانیکسی که به سیمای غم نگاه نکرده، سیمای شادمانی را هرگز نمی بیند.Gibran,Khalil: FOR HE who has not looked on Sorrow will never see Joy

شادی امری غریزی و طبیعی است و مسلم است که تمام ادیان در این رابطه به نکاتی اشاره کرده باشند. کتاب آسمانی ما قرآن در بعضی از آیاتش به این موضوع اشاره دارد حتی سخنان اهل بیت نیز تفسیری از قرآن است. به هر حال در کتب آسمانی دیگر نیز به این موضوع اشاره شده است ازجمله:۱- زبور:درکتاب زبور حضرت داود علیه السلام می خوانیم غم های شدید بسیار می باشد اما هر که به خداوند توکل دارد، رحمت او را احاطه خواهد کرد، ای صالحان در خداوند شادی و وجد کنید و ای همه راست دلان ترنم کنید، جان منتظر خداوند می باشد او اعانت و سپر ماست زیرا که دل ما در او شادی می کند و در نام قدس او توکل داریم، ای خداوند رحمت تو بر ما باد.۲- انجیل:در انجیل می خوانیم: ای برادران مسیحی من شما را خیلی دوست دارم و دلم برای شما تنگ شده چون شادی من و پاداش زحمات من هستید، عزیزان به خدا وفادار بمانید و همیشه در راه خداوند شاد باشید.۳- اوستا:در اوستا می خوانیم «ای فردا» مرا از بهترین کردارها و گفتارها بیاگاهان و مرا با توانایی خود از آن ستایش که باغ بندگان است آگاه ساز تا زندگی به خواست شما شاد و خرم و تازه گردد. مولوی می گوید:راه لذت از درون دان نه از برون *** ابهلی دان جستن از

قصر و حصونآن یکی در کنج مسجد،مست و شاد *** و آن دگر در باغ، ترش و بی مراد۴-قرآن:در قرآن در آیاتی پراکنده عوامل متعددی که موجب شادی و دوری از غم است بیان شده است از جمله ای عوامل را باعث شادمانی انسانها و رهایی از غم می داند:۱- ایمان: مهمترین عامل شادی ایمان به خداست «الا بذکر الله تطمئن القلوب »: ترجمه: تنها با یاد خدا قلبها آرامش پیدا می کند (سوره رعد آیه ۲۸).۲- رضایت: «قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر ممّا یجمعون» ترجمه: ای رسول به خلق بگو شما باید منحصراً بفضل و رحمت خدا شادمان شوید که آنها بهتر و مفید تر از ثروتی است که برخود اندوخته اید. انسانها با راضی بودن به مشیت الهی می توانند عمیق ترین شادیها را ایجاد کنند (سوره یونس آیه ۵۸).۳- کمک به مسکین (انفاق): « ویطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً* انما نطعمکم لوجه الله لانرید منکم جزآء و لاشکورا؛ انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا» ترجمه: و طعام را با آن که دوستش دارند، به مستمند و یتیم و اسیر دهند* (و در دل گویند:) ما فقط برای رضای خدا شما را اطعام می کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم* ما از پروردگار خود از روزی که سخت غمبار است هراسانیم (سوره انسان، آیه ۱۰،۹،۸).۴- شادی های بیجا و آثار شوم آن (غم): «و إذا اذقنا الناس رحمهٔ فرحوا بها إن تصبهم سیئهٔ بما قدّمت ایدیهم إذا هم یقنطون» ترجمه: و مردم بر آننـد که هرگاه ما به لطف خود رحمتی به آنها چشانـدیم شاد شده و اگر رنج و بلائی از کرده خودشان ببیننـد در آن حال از خداونـد نومیـد می شوند (سوره روم، آیه ۳۶). یعنی اگر ما امور را واگـذار به خداونـد کنیم در درونمان شاد خواهیم بود و عوامل دیگر...

مدیریت امام حسین (ع)

گردآوری: مهدی یاراحمدی خراسانیAshura Movement and its Aspectsمن حسین(ع) را دوست دارم.I L o v e I m a m H o s s e i n AS

امـام حسـین (ع) شخصـیتی است که در دوران خود بـا یـک بحران شدیـدی چون بحران انحرافـات اعتقادی و عملی مواجه بود. آن حضـرت برای حـل این معضـلات راه هـایی چون گفت و گو و تـذکر را بکار گرفت و آخرین راهکاری را که ایشان به عنوان یک وظیفه مورد توجه قرار داد فـدا کردن جان خویش در راه رسیدن به حق و حقیقت بود. این مـدیریت یک مـدیریت اسـتثنایی است. بسیاری از افراد تا آنجا می توانند در مدیریت موفق باشـند که به خودشان آسیب نرسد اما امام حسین (ع) وقتی می خواهد اسلام را احیـا کنـد، در این مسیر تمـام هستی خود را فـدا می کنـد. این نکته ای است که معمولا در مـدیریت مادی نمونه و مشابهی نـدارد. مـدیریت جـامعی که بـا گفت و گو، صـحبت و نصـیحت آغاز می شود مـدیریتی اسـتثنایی و فوق العاده است به طوری که می بینیم حضـرت بارها یزیدیان را مورد خطاب قرار دادند و می خواستند آنها را به نحوی به دامن اسلام بازگردانند. به طور مثال امام حسین (ع) حر بن یزید را که در جبهه مخالف بود مورد خطاب قرار می دهد یعنی آن حضـرت از هر فرصتی استفاده می کند تا افراد را از گمراهی به سوی نور و سـعادت راهنمـایی کنـد؛ این شاهکار امام حسـین (ع) در واقعه کربلا است. اما تنها به این نصـیحت و پنـد و انـدرز اکتفا نکردند و در این مسـیر آنقدر به پیش رفتند تا با نثار خون خود و انفجاری از نور، آگاهی و بیداری را در همیشه تاریخ ایجاد کند و بر دل ظلمت ها و تاریکی ها بتازد.نکته دیگری که در مدیریت امام حسین (ع) می تواند قابل توجه باشد. این است که آن حضـرت در این حادثه هم عبادت و طاعت را به میـدان می آورنـد هم عرفان و اخلاق را به نمایش می گذارند، هم شـجاعت و ایثـار را عرضه می کننـد و هم در همه ابعاد مردانگی و مروت را رعایت می کننـد که این همه اضـداد در کنار هم در هیـچ حماسه تاریخی دیده نشده است. ما می بینیم وقتی شب تاسوعا حضـرت خطاب به دشـمنان می فرمایند یک شب نبرد را به تأخیر بیندازند تا به نماز، دعا و استغفار بپردازنـد نشان می دهـد که مبارزه آن حضـرت در مسیر عبودیت و بنـدگی خداست. اگر این عبودیت نبود مبارزه آن حضـرت در نزد خـدا و بندگان شایسـته او ارزش و اعتباری نداشت. همچنین با این بیان نماز آن حضـرت در ظهر عاشورا

تفسیر می شود. آن حضرت نمازی را اقامه می کنند که از یک سو در اول وقت است و از سوی دیگر در میان میدان و آشکاراست و از جانب دیگر به جماعت است؛ این همه نشان دهنده آن است که هدف متعالی امام حسین (ع) در این قیام چیزی جز اثبات عبودیت و بندگی پروردگار نیست. لیکن مدیریت کلان و جهانی، مدیریتی است که بتواند به همه ابعاد توجه کند و انسان، یک بعدی در این عرصه پیش نرود و بتواند تمام زوایا را با همان دقتی که امام حسین (ع) در کار خود مراعات می کردند، رعایت کند. امروزه گروهی در عرصه مدیریتی از شجاعت بسیاری برخوردارند اما عاطفه ندارند و بسیاری هم هستند که اهل محبت هستند اما صلابت لازم را ندارند و برخی نیز هیچ یک از این ویژگی ها را ندارند و افرادی خنثی و بی اثر هستند اما امام حسین (ع) تمام این ویژگی های مثبت را در خود جمع کرده و یک نمایشگاه تمام عیار از شخصیت انسان کامل را عرضه کرده است. بزرگترین درسی که حادثه کربلا به ما می آموزد ایمان به غیب است. امام حسین (ع) در همه مراحل حرکت از مدینه به مکه و از مکه تا کربلا همواره توجه به مبدأ و معاد دارند. اعتقاد راسخ به اینکه خداوند مالک مطلق است و اعتقاد و باور جدی به اینکه معاد حقیقت دارد و ما روزی در پیشگاه خداوند حاضر خواهیم شد. با این اعتقاد عمیق و همه جانبه است که امام حسین (ع) حرکت خود را آغاز می کند و انقلابی عظیم می آفریند. به همین دلیل هر انقلابی اگر در دنیا بخواهد به این شکوه و عظمت برسد باید رهبران آن به مبدأ و معاد ایمان و اعتقاد داشته باشند. امام خمینی (ره) نیز که شاگرد همین مکتب است بارها در سخنرانی های خود می فرمودند: این خدا بود که انقلاب ما را به پیروزی رساند و دلها را آماده قبول مشکلات و سختی ها و مبارزه با دشمن کرد. این ایمان به غیب شاه کلید و رمز همه موفقیت هاست کسانی که می خواهند در راه امام حسین (ع) گام بگذارند باید این شاه کلید را در دست داشته باشند. چرا که به هر میزان ایمان به غیب در انسان رسوخ پیدا کند پیشرفت های آینده تضمین می شود.از پیامبر روایت شده است آن چیزی که هر انسان موحد باید بر آن تکیه کند حب خدا و بغض دشمنان خداست. در واقع این حب زمانی در انسان به وجود می آید که آن اعتقاد و ایمان به غیب وجود داشته باشد و این باور ایجاد شود که انسان هرچه دارد از سرچشمه هستی نشأت گرفته است. اگر با این باور انسان در این دنیا گام بردارد طبیعی است ارادت، علاقه و شیفتگی نسبت به حضرت حق در او روز به روز بیشتر می شود و به هر میزان که انس انسان با خداوند بیشتر شود از شیطان و دشمنان خدا فاصله می گیرد. بنابراین اگر ما در دنیای پرآشوب امروز که ناهنجاری های فراوان آن، انسان ها را آزار می دهد، بخواهیم به یک دستگیره محکمی چنگ بزنیم و خود را از این زشتی ها نجات دهیم باید در وجودمان نیروی حب و بغض در یک جایگاه واقعی قرار بگیرد و تعدیل شود. این حب و بغض ناشی از ایمان و باورهای درونی انسان است که متأسفانه امروز در قالب های مختلف مورد حملات دشمن قرار گرفته است. دشمن امروز نیازی به انحراف مستقیم انسان ها ندارد. او تلاش می کند با تغییر جایگاه حب و بغض به هدف خود برسد. دشمن، حب ما به قرآن و اهل بیت (ع) را می گیرد. به این ترتیب ما تمام سرمایه و هستی خود را از دست می دهیم. از این رو در زیارت عاشورا از خداوند می خواهیم که ما را در مسیر امام حسین (ع) قرار دهد و ما را از کسانی که در مقابل امام حسین (ع) قرار گرفتند، مبرا سازد. عصاره زیارت عاشورا همان است که در سجده بر زبان جاری می کنیم؛ آنجا از خداوند می خواهیم ما را در مسیر امام حسین (ع) ثابت قدم نگه دارد چرا که بسیاری بوده اند در تاریخ که نسبت به امام زمان خود دچار انحراف شده اند. نسل امروز با توجه به این ویژگی که معیارهای جاذبه و دافعه در زندگی چیست باید با ایمان به غیب از انحراف به دور باشند. بنابراین بزرگترین درس قیام امام حسین (ع) ایمان به غیب بود. ایمانی که منشأ ایجاد حب و بغض به خدا در انسان است. اگر انسان به این ویژگی ها توجه نکند به اهداف مقدس نمی رسد. بسیاری از افراد که دارای این ویژگی ها نبودند در طول تاریخ به مرور از مسیر حقیقی سعادت در زندگی خارج شدند و مشکلاتی را برای خود و جامعه ایجاد کردند. حب به اسلام باید همراه بغض به دشمنان اسلام باشد در غیر این صورت نتیجه مطلوب را به همراه ندارد Ashura Movement and its Aspects This movement enjoys two confronting aspects: one dull, dark and disastrous while the other one bright

and illuminating.In the dark aspect, we observe a world of cruelty towards women and children, forbidding human beings from water. Wiping detained children, women and men, and killing a lot of good people. Our world has witnessed a lot of wars such as the crusades,Europeans in Spain and Sicily, American soldiers killing Vietnamese, the first and the ۲nd world wars, etc… but the cruelty executed in Karbala, considering the situation and the relationship between the two parties of war, is the most terrible and disastrous one.The second phase provides us with humanity, good manners and moralities on the Husayn's part. The virtue, scarification, and bravery of Imam and his followers and friends came to be a unique source of moral sense for the Muslim world.Banu-Umayya system came to know about their own great mistake, killing Imam, and tried to make one another guilty of the events. They observed that Husayn's death didn't augur well for their government.Husayn's memorial (tomb)turned out to be a holy place for Muslims. People know that Husayn was killed and his decapitated body was buried there in ۶۸۰, the place is known as Mashhad (al-) Husayn. This sanctuary is visited by many a people from Muslim world every year.Zaynab, Imam's sister addressed Yazid saying

"كو كيدك. واسع سيعک ، ناصب جهدک فوالله اتحوذكرنا، ولاتميت و حينا"

that means: "Do whatever you can, but be sure my brother will never die, he is alive and more active after you killed him" and Imam himself, at the very night of the event, was quoted to say "you are best comrades and you are the best ones in the world. I prefer you even to the prophet's companions in Badr war". The people who presented bravery and courage in Karbala event were Imam Husayn, Abu'lfazl (al-) Abbas, Ali Akbar, Ali Asghar, Habib. B. Mazahir, Zahir, Muslim b. 'Aquil (who was killed in Kufa, by order of 'Ubayd Allah b. Ziyad), and Muslim b. 'Ausaje

"شمـــــع جمـــــع آفـــــــــرینـــش"

MUHAMMADMUHAMMAD.AS…. The best manager of history "شــمـــع جمــع آفـــــرینـش"

مهدی یـاراحمـــدی خراسانی

تـاریکی وظلمـت، شـرک وکفر، جنـگ و خـونریزی، نـابرابری وبی عـدالتی، کینـه و دشـمنی و … همه جـا را فرا گرفته است. دیگر انسـانیت و اخلاـق معنـائی نـدارد. محبت بی معنـاست. ارزش هـای اخلاـقی حلقه ی مفقوده ی زنـد گی بشـریت است. دختـران حق زنـد گی ندارنـد وبایـد زنـده به گور شوند ولی تعداد زیاد پسـران نشانه ی خوبی برای هر خانواده است. با کوچکترین سوء تفاهمی جنـگ های خونین و بی پایان رخ می دهـد. اشـرافی گری تنها ملاک شایسـتگی است. سیاه پوسـتان برده هسـتند و نژاد پست تر. و بردگان از حداقل حقوق اجتماعی بی بهره اند. شکنجه ی ضعیفان امری طبیعی است و بالاخره انسان گرگ انسان است. اینها همه و همه تنهـا گوشه ای از ویژگی های دوره ی خاصـی از تاریـخ است؛ عصـر جاهلیت.روح انسان بواسـطه ی انتسابش به آسـتان ربوبی

درغـایت ظرافـت و حساسیت اسـت. امـا چگـونه اسـت کـه تبـاهی همـه جـا را فراگرفتـه است؟ و چگـونه می تـوان بشـریت را احیا نمود؟خداونـد متعال برای نجات انسانها از گمراهی و برای هدایت بشـریت « رحمه للعالمین» را به آفرینش عنایت فرمود. عالی ترین نمونه ی اخلاـق و تربیت و والاـترین الگوی کمالاـت انسـانی برانگیخته می شود تـا به مصـداق آیه ی شـریفه « و لکم فی رسول الله اسوه حسـنه » اسوه ای حسـنه، نعمت آفرینش را کامل نماید. پیامبر گرامی اسـلام (ص) ، هم او که برای همه عزیز و دوست داشتنی است و هم او که (محمد امین) است، همچون خورشـید تابان در آسـمان انسانیت می درخشد و کالبد ارزش های والای اخلاقی و کمالاـت و سـجایای انسـانی را روح می بخشـد. الگوئی به تمـام معنـا از جمیع کمالاـت و امتیـازاتی که یـک انسان در همه ی ابعاد وجودی خود می تواند داشـته باشد در زندگی پر عظمت و شـگفت آمیز آن حضرت ترسیم شده است که برای همیشه چون مشعلی فروزان فرا راه آدمیـان پرتو افشـانی می نمایـد.محمـد، پیشوای عظیم الشان اسـلام بسیار با ابهت بود، در دل ها جای داشت، عزیز و گرامی بـود وقلب هـا را تسـخیر نمـوده بـود. به زیبـائی و پـاکیزگی آراسـته بود. در تنهـائی محزون و متفکر و در میـان جمع بشـاش وگشاده رو بود و غالباً تبسـمی بر لب داشت. کسـی نتوانسته است و هیچ کس نیز نمی تواند او را آنچنان که هست بشناسد وتعریف کند. هیچ نویسـنده و هیچ خطیب توانائی یارای ادای حق مطلب دروصف ابعاد شخصـیت و خلق و خوی پیامبر عظیم الشان اسـلام (ص) را نـدارد.وجود شـریف حضـرت محمد (ص) که بهانه خلقت است فصل جدیدی در زندگی بشـریت بوجود می آورد. تعالیم وسیع و گسترده ی آن حضـرت همچو خورشـید در شب هـای تاریـک و ظلمـانی تابیـد و انسـانیت را احیـا نمود. در روزگـاری که اشـرافی گری و تجملات ملاک ارزش انسان ها بود، زوائـد معیشت را از زندگی خود حذف نمودند و با وجود اینکه با کوچکترین اراده می توانسـتند خزائن عالم را در اختیار داشـته باشـند، ساده و بی آلایش بودند. در دوره ای که دختران حق زندگانی نداشتند و زنده به گور می شدند ایشان دختر اطهر خود را تکریم نمودند و بر دسـتانش بوسه زدند. برادری و برابری را جایگزین برده داری و نژاد پرستی نمودنـد. جنـگ های خونین و دراز مـدت را به مودت و دوستی مبـدل ساختنـد و دو قبیله ی اوس و خزرج را که سالیان سال با هم در جنگ بودنـد را به صـلح و دوستی رهنمون ساختنـد.خـداپرستی و وحـدانیت را جایگزین شـرک و بت پرستی نمودند وقلب انسان ها را با نور خدا روشن و منور ساختند. در عصـر بیسوادی و جهالت مردم را به کسب علم و دانش توصـیه می کردند؛ « حتی اگر در چین باشـد » .این تنها قطره ای از دریای نعمتی بود که « ارحم الراحمین » با عطای « رحمه للعالمین » به بشـریت کرامت نمـود.نعمت بزرگ و وصـف ناشـدنی،که تنهـا خـدا بخاطرعطـای او بر مـومنین منت نهـاد.« لقـد من الله علی المـومنین اذ بعث فیهم رسولاًـمن انفسـهم » .و امـا امروز؛ در عصـر فرا صـنعتی و در هزاره ی سوم که پیشـرفت هـای قابـل توجهی در صـنعت و تکنولوژی بوجود آمـده است نیز بشـر درجـاهلیت به سر می برد؛ « جـاهلیت مضـاعف ». جـاهلیتی که به برکت! اسـتعمار و اسـتثمار اخلاـقی و فرهنگی غرب بوجود آمـده است. جـاهلیتی که بواسـطه ی زیاده خواهی و دنیا طلبی ایجاد شـده است. امروز نیز ارزش های اخلاقی در جوامع مختلف رنـگ بـاخته است. جاهلیت مضاعف نیز دختران را زنـده به گور می کنـد اما نه جسم آن ها را بلکه روح و روان وشخصـیت و عفت آنان را. در عصر جدید هم شاهد جنگ های خونین طولانی مدت هستیم اما این بار با شعار دموکراسی، عدالت خواهی و بشـر دوستی. در عصـر جدید هم شاهد شـکنجه ضعیفان هستیم اما این بار در زندان « ابوغریب » یا « گوانتانامو ». در عصر جدید هم بر سر پیامبر اکرم (ص) خاکستر می ریزند اما به شیوه ی خود... .پس باید بار دیگر دست به دامن « شمع جمع آفرینش » شویم همان وجود شـریفی که تا ابـد « چراغ افروز راه اهل بینش است » و همان پیامبر رحمتی که همواره نگران انسان هاست. پیامبر اعظم (ص) ، پیامبر رحمت و مهربانیها دوباره باید گوشه ی چشمی به انسان ها بیندازند و حیات بخش اخلاق و کمال باشند. آری ، امروز بیش از هر زمان دیگری نیازمند دستاویزی به سیره ی نبوی هستیم تا از جهالت رهائی یابیم و بتوانیم به مکارم اخلاقی دست یـابیم چون تنهـا اوست که مکـارم اخلاق را می توانـد به اتمام برسانـد. اکنون که در ظلمت و تاریکی خورشـید تابناک پیامبر اعظم فروزان شـده است باید تلاش کنیم تا زمینه ی ظهور و بروز سـیره آن حضـرت فراهم شود. مقوله ای که تنها باید شـرایطش را فراهم

نمائیم تا فرزند موعودش مهدی « عج » بیایند و احیاگر اسلام ناب محمدی باشند.در این مقطع زمانی که به قول خورشید انقلاب « یاد و نام پیامبر اعظم (ص) از همیشه زنده تر است » باید آموزه های ایشان را در برنامه زندگی خودمان قرار دهیم که به واقع اکنون بیش از هر زمان دیگری محتاج توجه و عنایت خاص حضرتش هستیم. MUHAMMAD In the name of Allah, Most Gracious, Most Mercifulthose who disbelieve and bar from the way of allah, allah will cause their deeds go astray. (۱)as for the believers who do good works and believe in what is sent down to muhammad which is the truth from their lord he will acquit them of their sins and repair their condition. (۲)this is because the unbelievers follow falsehood while the believers follow the truth from their lord. as such allah sets forth for people their examples. (۳)therefore, when you meet the unbelievers smite their necks, then, when you have killed many of them, tie the bonds. then, either free them by grace or ransom until war shall lay down its loads, in this way, it shall be. had allah willed, he would have been victorious over them except that he might test you, the one by the means of others. as for those who are killed in the way of allah, he will not let their works to go astray. (۴)he will guide them and repair their condition (۵)and he will admit them to the paradise he has made known to them. (۶)believers, if you help allah, he will help you and strengthen your feet. (۷)but the unbelievers shall be the destroyed losers. he will bring their deeds to nothing. (۸)that is because they hated what allah has sent down, so he annulled their deeds. (۹)have they never journeyed through the land and seen what was the end of those who had gone before them? allah destroyed them! likewise it is for the unbelievers, (۱۰)that is because allah is the guardian of the believers, and the unbelievers have no guardian. (۱۱)allah will indeed admit those who believe and do good works into gardens underneath which rivers flow. as for the unbelievers, they take their fill of pleasure and eat as the cattle eat, but the fire shall be their lodging! (۱۲)how many a village mightier than your own village, which has expelled you, we have destroyed there was none to help them! (۱۳)is he who has clear proof from his lord to be compared to him whose evil deeds are made to seem fair to him, so that they followed their desires? (۱۴)the example of the paradise which the cautious have been promised in it, there are rivers of unstaling water, and rivers of milk that never change in flavor, and rivers of wine, delectable to the drinkers, and rivers of pure, filtered honey. they shall have therein of every fruit and forgiveness from their lord. are they then like he who shall live in the fire for ever and given boiling water to drink that tears his bowels apart! (۱۵)some of them listen to you, but no sooner do they leave you they ask those to whom knowledge has been given: 'what did he say just now? ' such are those whom allah has set a seal upon their hearts and who

follow their own desires. (۱۶)as for those who were guided, he increases their guidance and gives them their protection. (۱۷)are they looking except for the hour to overtake them suddenly? its signs have come. but how will they be reminded when it has come to them? (۱۸)therefore, know that there is no god except allah and ask for forgiveness of your sins and for the believers, men and women. allah knows your going to and fro, and your lodging. (۱۹)the believers ask: 'has a chapter been sent down? ' but when a clear chapter is sent down and fighting is mentioned in it, you see those in whose hearts is sickness looking towards you as one who swoons at death. (۲۰)yet obedience and honorable words (would be better for them). then, when the matter is decided, if they were true to allah it would be better for them. (۲۱)could it be, that if you turn away, you might make corruption in the land and break the ties of kinship? (۲۲)such are those whom allah has cursed, making them deaf and blinding their eyes. (۲۳)will they not then contemplate on the koran? or are there locks upon their hearts! (۲۴)as for those who turn back in their footsteps after the guidance of allah has become clear to them, it was satan who tempted them, and allah has respited them. (۲۵)that is because they say to those averse to what allah has sent down 'we shall obey you in some of the matters. ' allah knows their secrets. (۲۶)how shall it be when the angels (of death) take them and beat them on their face and back? (۲۷)that is because they follow what angers allah and hate his pleasure, therefore he has annulled their deeds. (۲۸)or, do those who have a disease in their hearts think that allah will not reveal their hatred? (۲۹)if we willed, we would show them to you and you would recognize them by their marks. but you will surely know them by their twisted speech. allah knows your deeds. (۳۰)without doubt we shall test you until we know those who struggle and are patient among you, and make clear your news. (۳۱)those who disbelieve and bar from the path of allah, and break with the messenger after guidance has been made clear to them shall not hurt allah a thing, and he will annul their deeds. (۳۲)believers, obey allah and his messenger and never let your labors go in vain! (۳۳)as for those who disbelieve and bar (others) from the path of allah and then die as unbelievers ? allah will not forgive them. (۳۴)therefore, do not be weakened and call out for peace, you shall be the upper ones, and allah is with you and will not deprive you of your labors. (۳۵)the life of this world is but play and an amusement. if you believe and are cautious, he will give you your wage, and will not ask for your possessions. (۳۶)if he asked you for them, and presses you, you would be mean and he would expose your anger. (۳۷)there you are! you are called upon to spend in the way of allah. some of you are mean yet

whoever is mean is mean only to his own soul. allah is the rich and you are the poor. if you (turn away, he will replace you with another nation, and they will not be like you. (۳۸

خداکند

God grant that....***چیزی بخواهیم که خدا اجابت کند*** از خدا خواستم تا دردهایم را از من بگیردخدا گفت:نهرها کردن کار توست. تو باید از آنها دست بکش.از خدا خواستم تا شکیبایی ام بخشدخدا گفت:نهشکیبایی زاده رنج و سختی است.شکیبایی بخشیدنی نیست، به دست آوردنی است.از خدا خواستم تا خوشی و سعادتم بخشدخدا گفت:نهمن به تو نعمت و برکت دادم، حال با توست که سعادت را فراچنگ آوریاز خدا خواستم تا از رنج هایم بکاهدخدا گفت:نهرنج و سختی ، تو را از دنیا دورتر و دورتر، و به من نزدیکتر و نزدیکتر می کند.از خدا خواستم تا روحم را تعالی بخشدخدا گفت:نهبایسته آن است که تو خود سر برآوری و ببالی اما من تو را هرس خواهم کرد تا سودمند و پر ثمر شویمن هر چیزی را که به گمانم در زندگی لذت می آفریند از خدا خواستمو باز گفت:نهمن به تو زندگی خواهم داد، تا تو خود از هر چیزی لذتی به کف آری.از خدا خواستم یاری ام دهد تا دیگران را دوستبدارم، همانگونه که آنها مرا دوست دارندو خدا گفت: آه، سرانجام چیزی خواستی تا من اجابت کنم..

۲۵ فرمان اسلامی برای مدیریت رفتار

۲۵ فرمان (برگرفته از آموزه های اسلامی) برای مدیریت رفتار Order For Behavior Management From Islam (دوستی، آرامش، سهل گیری، لبخند، امید، برخوردبا دشمن،طمأنینه، زندگانی، قلب، خوشبختی، بخشش، خونسردی، عشق، گذشت، صبر، عاشق ماندن، برخورد با شکست، درس گرفتن، محبت، غرور، رازداری، لیاقت)گردآوری: مهدی یاراحمدی خراسانی

۱.نهال دوستی واقعی آهسته رشد می کند.۲.بزرگتر از آرامش فکر هیچ خوشبختیی نیست.۳.سخت نگیرید.بر غم ها و نگرانی های خود بخندید تا ببینید چگونه دود می شوند و به هوا می روند.۴.هر وقت بتوانیم بعد از شکست لبخند بزنیم شجاع خواهیم بود.۵.مایوس مباش زیرا ممکن است آخرین کلیدی که در جیب داری قفل را بگشاید. ۶.اگر تورا دشمنی می باشد دلتنگ مشو که هر که را دشمنی نباشدبی قدر و بها می باشد.۷.برای کسی که آهسته و پیوسته راه می رود هیچ راهی دور نیست.۸.زندگی خیلی جدی تر از آن است که بخواهید درباره اش جدی صحبت کنید.۹.بهترین درمان برای قلب های شکسته این است که دوباره بشکند.۱۰.خوشبخترین انسان کسی است که خوشبختی را درون خانه ی خود جستجو کند.۱۱.بهترین انتقام ها فراموشی و بخشش است.۱۲.عالی ترین سلاح برای مغلوب کردن دشمن خونسردی است.۱۳. عشق کد زندگی ست.۱۴.عاشق شدن هنر نیست عاشق ماندن هنر است.۱۵.زندگی به سه چیز پایدار است:امید.صبر و گذشت.کسی که هر یکی اینها را داشته باشد هرگز فرو نمی ریزد.۱۶.صبر کلید پیروزی است. ۱۷.این شکست ها هستند که مو فقیت ها را جذاب می کنند.۱۸. همیشه امید داشته باش چون همیشه فردایی هست. ۱۹. شوخی شوخی به گذشته ها نگاه کنید و جدی از آنها درس بگیرید.۲۰. دوست آن نیست که یک دل به صد یار دهد دوست آن است که صد دل به یک یار دهد.۲۱.محبت خرجی ندارد در حالی که می تواند همه چیز را خریداری کند.۲۲.انسان تا زمانی که طعم تلخی ها را نچشد معنای خوشبختی را درک نمی کند۲۳.غرور انسان را نابود می کند.۲۴.رازت را به کسی نگو ! وقتی خودت نمی توانی آن را حفظ کنی چگونه از دیگران انتظار داری که آن را برایت حفظ کنند؟۲۵.از زندگی هر آنچه لیاقتش را داریم به ما می رسد نه آنچه آرزویش را داریم.

سلامت رفتاری در مدیریت اسلامی

گـذشت، صبر، پرهیز از تنفر، کـار گروهی، عشق، پرهیز از حسـد وخودخـواهی، مقـابله بـا ترس و طمـع، کـار، کظـم غیظThe Behavioral Health In Islamic Management ارزش هـای اسـلامی در مـدیریتآموزه ها و حکمت ها و سـنت های بزرگانـدین همـواره می بـایست برای مـدیران جـامعه ی اسـلامی بعنوان راهنمـای عمـل مورد عنـایت و توجهقرار گیرد.اگر مـدیری بخواهـد بـا آمیزه ای از ویژگی هـا وخصایص رفتاری متناسب با ارزش های مـدیریت اسـلامی به انجاموظیفه بپردازد بایـد در جهت مـدیریت رفتـار خود موارد زیر را در رفتـار ملحوظ داردتـا از این طریق بـا بهره گیری از سـلامت اداری و رفتـاری به کامیـابی هـای مـدیریتی نائل آیـد: گـذشت: سازنده‌ترین کلمه گذشت است ... آن را تمرین کن . کارگروهی:پرمعنی‌ترین کلمه ما است ... آن را به کـار بـبر. عشق:عمیق‌ترین کلمه عشق است ... به آن ارج بنه. پرهیز از تنفر:بی رحم‌ترین کلمه تنفر است ... از بین بـبرش. پرهیز از حسـد:سرکش‌ترین کلمه حسـد است ... با آن بازی نکن. پرهیز از خودخواهی:خودخواهانه‌ترین کلمه من است... از آن حـذر کن. کظم غیـظ:ناپایـدارترین کلمه خشم است... آن را فرو ببر. مقابله با ترس:بازدارنـده ترین کلمه ترس است ... با آن مقابله کن. کار:با نشـاط‌ترین کلمه کـار است ... به آن بـپرداز. پرهیز از طمع:پوچ ترین کلمه طمع است ... آن را بکش . صبر:سازنـده ترین کلمه صبر است... برای داشتنش دعا کن.

....

سلامتی

... Healthتندرستی ثروتی عظیم: تأمین سلامت کارکنان در سازمان از وظایف مدیران است.

لاینبغی للعبـدان ثق بخصـلتین ، العافیه و الغنی . بیناتراه معافی اذا سـقم و بینا تراه اذا افتقر . سـزاوار نیست که بنده خدا به دو خصـلت اعتمـاد کنـد ، تنـدرستی و توانگری زیرا در تنـدرستی ناگاه او را بیمار بینی و در توانگری ناگاه او را تهی دست . حکمت ۴۲۶ نهج البلاـغه حفظ و حراست از سـلامت جسم و روان بر هر انسان واجب و فریضه ای غیر قابل انکار است و موفق در این رهگـذر کسـی است که بـا پنـاه جویی و توکـل بر خداونـد متعـال و اغتنـام از فرصت ها در دست یابی به این مهم بکوشـد چرا که موهبت سـلامت راهگشای عبد خدا در انجام وظایف و بندگی ذات حضرت ربوبی است .

مدیریت اسلامی

نویسنده: امیر پیمانی مدیریت غربی بیشتر به روش ها و فنون مدیریتی پرداخته است. و مدیریت اسلامی ضمن توجه به این موارد، به انسان نیز توجه اکید و خاص داشته و کلیه فعالیت ها و وظایف مدیریت را حول انسان طراحی می‌کند.

چکیده:در این مقاله با طرح ضـرورت توجه به مدیریت اسـلامی در حکومتی اسلامی، مفاهیم و تعاریف مدیریت اسلامی از دیدگاه برخی از صـاحب‌نظران و نویسـندگان مورد اشاره قرار گرفته است و سـپس به وجوه کلی تفاوت های مـدیریت اسـلامی و مـدیریت غربی به صورت مختصر اشاره شده است. از دیدگاه نگارنده، مدیریت اسلامی در سطحی بالاتر از مدیریت غربی به مسایل مدیریت و محور آن (انسان) توجه دارد.مدیریت غربی بیشتر به روش ها و فنون مدیریتی پرداخته است. و مدیریت اسلامی ضمن توجه به این موارد، به انسان نیز توجه اکید و خاص داشته و کلیه فعالیت ها و وظایف مدیریت را حول انسان طراحی می‌کند.نگارنده سپس پیش فرض های مربوط به مدیریت اسـلامی را مطرح کرده است. از جمله مهمترین این پیش فرضها، نیاز جوامع به مدیریت، نیاز جوامع با فرهنگ و حکومت اسـلامی به مدیریت اسـلامی، تأثیر گذاری مکتب الهی اسـلام، بر روی مدیریت اسلامی و ارزشی بودن این نوع

مدیریت، الگو و نمونه بودن مدیر در مدیریت اسلامی، برتری مدیریت اسلامی نسبت به مدیریت غربی، انسانی بودن سازمان درمدیریت اسلامی به جای سازمانی بودن انسان مورد اشاره قرار گرفته است.در بررسی موانع و مشکلات فراروی مدیریت اسلامی در جامعه اسلامی ایران، نگارنده سیطره نفوذ مدیریت غربی، عدم آشنایی عموم با قابلیت های مدیریت اسلامی، عدم ایجاد تمایز میان تکنیک ها و روش های مدیریت غربی و رویکردهای انسانی در مدیریت، نبود معیار و مفهوم مشخص از مدیریت اسلامی در سطوح سازمانی، محدودیت مبانی نظری در زمینه مدیریت اسلامی درسطوح سازمانی، ابهام در معنا و مفهوم مدیریت اسلامی، نبود نگاه راهبردی به مقوله مدیریت اسلامی، بی‌توجهی به انجام پژوهش در زمینه مدیریت اسلامی و موانع روانی پذیرش دیدگاه جدید، را از مهمترین مشکلات و موانع پیش روی مدیریت اسلامی می‌داند.نویسنده در پایان، اصلاح رابطه خود و خدا(برای مدیران جامعه اسلامی)، خودباوری در جوامع مسلمان و جهان سوم، ضرورت ارایه تعریف مشخص و تبیین دقیقتر از محدوده و مرزهای مدیریت اسلامی، انجام تحقیق ها و پژوهش‌های بیشتر در این زمینه و توجه به این که مدیریت غربی می‌تواند در سطوحی پایینتر از مدیریت اسلامی مورد استفاده قرار گیرد را به عنوان محورهایی که می‌تواند در گسترش مدیریت اسلامی نقش اساسی ایفا کند از جمله راه های رفع موانع و توسعه مدیریت اسلامی دانسته است. مقدمهمدیریت به شکل های مختلف و متفاوت در طول تاریخ و جود داشته و به صور گوناگون، زمینه پایداری و دوام و قوام تمدن ها و حکومت ها را فراهم ساخته است. با پیشرفت علم و افزایش آگاهی بشر در استفاده از امکانات و توانایی های خود، تأثیر مدیریت در پیشرفت بشر نیز فزونی یافت و همراه با آن، نظریه‌های مختلف و متفاوتی که از منظرهای گونه‌گون به انسان نگاه می‌کردند نیز ارایه گردید. به نظر این جانب، وجه مشترک تمامی این نظریه‌ها، هدف‌گرا بودن و توجه به نتیجه کار است و در این راستا، انسان نیز گاه همسنگ ابزار مورد توجه قرا گرفته و گاه به آن در سطوح بالاتر توجه شده است. آنچه که هست این که در هر حال توجه به انسان نیز در راستای افزایش تولید و نتیجه اقتصادی مطلوب انجام شده است.با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و حضور یک حکومت مذهبی که زمینه‌های نظری اداره امور حکومتی در آن بر پایه ارزش های دینی و مذهبی استوار بوده و اعمال حکومت تحت تأثیر نگرش الهی انسان قرار گرفته است، مدیریت به عنوان یکی از وجوه اداره حکومت و فرایندی که باید تحت تأثیر نگرش تازه و جدید ارزشی حاکم بر کل جامعه قرار داشته باشد مورد توجه قرار گرفته است. مدیریت اسلامی چیست؟نویسندگان و صاحب نظرانی که در قلمرو مدیریت اسلامی و دیدگاه های اسلام درمورد مدیریت قلم زده‌اند هر یک به فراخور برداشت و ذهنیت های خود از اسلام، مبانی اخلاقی و سیره پیامبر (ص) و معصومین (ع) به طور مستقیم و یا غیرمستقیم تعاریف و یا توضیحاتی را ارائه داده‌اند که نوعی مفهوم مدیریت اسلامی از آن مستفاد می‌شود. با توجه به این که دامنه ی این برداشت ها و تعریف ها (که بیشتر بر محور ارزش ها و مبانی اخلاقی مکتب اسلام و سیره پیشوایان دین قرار داشته‌اند) گسترده و از نظر نوع نگاه نیز (در عین نزدیک به هم بودن) متنوع است.به تعدادی از تعریفهای ارایه شده در مورد مدیریت اشاره می‌شود":افجه‌ای "مدیریت اسلامی را مقوله‌ای مکتبی می داندو وظیفه مکتب نیز از نظر او ارایه راه‌حل هایی است که با مفهوم عدالت خواهی سازگار است. (فصلنامه مطالعات مدیریت، شماره ۲۱ و ۲۲، ص ۱۰").حمیدی‌زاده "نیز معتقد است که نظام مدیریت در تفکر اسلامی از اصول اعتقاد آن سرچشمه می گیرد و بنابراین، مدیریت بر یک مجموعه انسانی و در یک سازمان در راستای مدیریت جهان خلقت است و با این ویژگی وی مدیریت را به عنوان یک بینش مطرح می‌کند ومدیر نیز عضوی از اعضای آفرینش است که باید همراه و هماهنگ با ضوابط و قوانین کلی آن باشد زیرا تشکیلاتی که به وی سپرده شده، هدفش در جهت نظم کلی جهان و برای پیشبرد فعالیت های بشری به منظور دستیابی به سطوح آرمانی است (فصلنامه مطالعات مدیریت، شماره ۲۰، ص۲").عسگریان "مدیریت از دیدگاه اسلام را در مسیر نزدیکی به خداوند می‌داند. بدین معنی که در کلیه ی سطوح آن زهد و تقوی پیشه می‌شود، سعی در بخشش و ارشاد فزونی می‌یابد و جلب رضایت اکثریت بیشتر می‌شود (عسگریان، ۱۳۷۰، ص ۵۲").مشرف جوادی "معتقد است در مدیریت اسلام (اسلامی)، ابتدا محور رابطه با ا.... و حرکت به

سوی او همراه با قادر مطلق دانستن وی و شهادت به یگانگی یعنی فقط یاری و کمک طلبیدن از او منظور است (مشرف جوادی، ۱۳۷۸ ص ۱۱).«مدیریت در اسلام» بدون در نظر گرفتن اعتقاد به معاد و یا دنیای دیگر ناقص است. در واقع مطلب و مسایل مدیریت در اسلام، جدا از دنیای دیگر همان مدیریت غربی است (مشرف جوادی، ۱۳۷۸، ص ج).هنگامی که صحبت از مدیریت در اسلام می‌شود، ابتدا منظور اداره ی امور بهره‌برداری صحیح از نعمت های الهی بر اساس اعتقاد به جهان‌بینی توحیدی است. یعنی کلیه ی اعمال و رفتار انسان ها و یا مدیران باید بر مبنای جهان‌بینی توحیدی باشد و فلسفه توحیدی ایجاب می کند که اعمال یک مدیر، علاوه بر انطباق با جهان‌بینی توحیدی، با اصول و اهداف جامعه اسلامی نیز تطبیق داشته باشد (مشرف جوادی ۱۳۷۸، ص ۳).سازمان امور اداری و استخدامی در مورد مدیریت اسلامی این تعریف را آورده است: « مدیریتی که زمینه ی رشد انسان به سوی ا... را فراهم نماید و مطابق کتاب و سنت و روش پیامبر (ص) و امامان معصوم وعلوم و فنون و تجارب بشری جهت رسیدن به اهداف یک نظام در ابعاد مختلف، همانند یک محور عمل کند، مدیریت اسلامی می‌نامیم. » مدیریت اسلامی، ۱۳۶۴).حضرت آیه ا... مصباح یزدی نیز برای مدیریت اسلامی سه معنی و برداشت قایل می باشند... ": بررسی شیوه ی مدیران مسلمان در طول تاریخ امت اسلامی، تحلیل شیوه‌ای مدیریت مسلمان و نشان دادن خصلتهایی است که از مسلمان بودن آنان نشأت گرفته است و معنای سوم این که مسایل مدیریت اسلامی را در منابع اسلامی (قرآن و سنت) مورد بررسی قرار دهیم و سیره ی مدیران معصوم (ع) را نیز به عنوان سنت عملی مورد توجه قرار دهیم. (" دیدگاه‌های اسلام درباره مدیریت، صص ۲۸-۲۷).از دیدگاه" عسگریان، " مدیریت از دیدگاه اسلام که درجامعه اسلامی جریان می‌یابد در مسیر نزدیکی به ا... قرار دارد، بدین معنی که در کلیه ی سطوح آن زهد و تقوی پیشه می‌شود، سعی در بخشش و ارشاد فزونی می‌یابد و جلب رضایت اکثریت بیشتر می گردد (عسگریان، ۱۳۷۰، ص ۵۲").هاشمی رکاوند "نیز مدیریت در اسلام را در اصل بر مبنای کلامی و عقیدتی ملهم از قرآن و سنت‌نبی (ص) استوار می‌داند (هاشمی رکاوند، ۱۳۷۹، ص ۷۶) از نظر ابراهیمی منظور از مدیریت اسلامی آن است که در عمل و اجر و هدف. عدالت اجتماعی را مد نظر قرار دهد و مقصود نهایی آن کسب رضایت خداوند باشد و خدمت به خلق را نوعی عبادت بداند و زندگی ومعیشت افراد در همین راستا تأمین شود (ابراهیمی ۱۳۷۵، ص ۲۸").تقوی دامغانی "بدون این که از مدیریت اسلامی تعریفی ارایه دهد در مورد چیستائی مدیریت توضیحی داده و به امانت بودن، تکلیف بودن و حق نبودن، خدمت بودن و مواردی از این قبیل اشاره کرده است و سپس به توضیح نقش مدیر در جوامع اسلامی پرداخته است(تقوی دامغانی، ۱۳۷۷").نبوی، "پس از ارایه تعاریفی از مدیریت در نظریه‌های غربی، مدیریت اسلامی را این چنین تعریف کرده است":مدیریت «هنر وعلم به کارگیری صحیح افراد و امکانات درجهت وصول اهداف سازمانی است، به نحوی که با موازین شرع مغایرت نداشته باشد. ("نبوی ۱۳۸۰، ص ۳۳")قبادی "نیز مدیریت اسلامی، یعنی آن بخش از «مدیریت» و فرآیند آنرا، که مستند به وحی الهی و منابع اسلامی باشد و وجه تمایز آن با دیگر مدیریت ها را در مبتنی بر وحی بودن، نبود نظام بهره‌کشی انسان از انسان، مبتنی بودن بر ارزش های متعالی، مطلق و ثابت و استوار بودن برپایه ی تعالی، کرامت و شرافت انسانها می‌داند مدیریت اسلامی تعریف کرده است (قبادی، ۱۳۷۸،ریال ص ۱۲). وجوه کلی تفاوت مدیریت اسلامی و غیر اسلامی (غربی)مروری کوتاه بر تعریف های ارایه شده در مورد مدیریت اسلامی نشان می‌دهد که نویسندگان، برداشت های متفاوت و در عین حال هم جهتی را در مورد آن داشته‌اند. ولی همین برداشت ها نیز دامنه و محدوده‌ای از مدیریت اسلامی را به دست می‌دهد. در واقع به نظر می‌رسد مدیریت اسلامی بر مبنای ارزشهای الهی اسلام، زمینه های تعالی انسان را فراهم می‌آورد. این امر چه در سطح جامعه (مدیریت و رهبری در جامعه اسلامی) و چه در سطح سازمان (مدیریت و رهبری سازمانی) مصداق دارد، در عین حال ذکر این نکته نیز ضروری است که این امر مغایرتی با به‌کارگیری اصولی که در مدیریت از نظر صاحب نظران غربی مورد قرار گرفته است، ندارد.به نظر این جانب، مدیریت از دیدگاه صاحب نظران غربی، در واقع به کار بردن مجموعه‌ای از تکنیک ها و روشهای ابزاری است تا مدیر و سازمان (در سطح بالاتر، جامعه) را به اهداف تعیین

شـده برسانـد. این امر فی نفسه چنـدان بـد و مذموم نیست.در واقع هنگامی که بحث حفظ شان و مرتبت انسانها در سازمان و جامعه مطرح می‌شود و تعـالی انسان ها و رشـد آنها در مسیر الهی در اولویت اول قرار می گیرد و سازمان اسـلامی (کیا، ۱۳۷۷، ص ۱۲۵) جـای انسـان سازمـانی را می گیرد، وجوه تفـاوت دو دیـد گاه به صورت عمـده پدیـدار می‌شود (این بحث جـدا از نیت عمـل، و نیز وظیفه گرا بودن مسلمان، مواردی که در دیـد گاه الهی اسـلام از مباحث مهم وتعیین کننـده است مطرح می‌شود).به عبارت دیگر، به نظر می‌رسـد در دیـد گاه صاحب نظران غربی که مدیریت و رهبری را تعریف کرده‌اند، انجام دادن کار و نیل به هدف رهبر و مدیر به وسیله ی انسان ها و سازمان مطرح است و در این راستا هنر و توانایی مدیر و رهبر در به کار گرفتن همه ی قابلیت های پیروان و کارکنان و چگونگی افزایش این توانایی در به کارگیری این قابلیت ها، جان کلام و نقطه ی اصلی توجه صاحب نظران غربی علوم مـدیریت است.در حالی که از نظر اسـلام، چگونگی به کارگیری قابلیت های پیروان و نیل به هـدف، نحوه ی اعتلاء و رشـد معنوی کارکنان و ضـرورت آنها به سوی خداونـد نیز از اقلام تعیین کننـده و مهم است که مقدم بر رسـیدن به هدف است. در واقع در این رویکرد، مدیر و رهبر تنها در چارچوبی از محدودیت ها که ارزشـهای الهی و اسلامی برای وی تعیین کرده‌اند، مجاز به ارایه دستور و رهنمود است.مقایسه ی این دو رویکرد به نظر این جانب، نشان دهنـده ی جایگاه برتر و کاملتر مـدیریت اسـلامی است که جدا از مقوله ی هـدف، به چگونگی نیل به آن و نیز تعالی انسانهای سازمان نیز توجه می کند و این چیزی بیش از آن است که در مدیریت غربی مورد توجه قرار داشـته و مورد نظر است.مروری بر تحقیق هـای انجـام شـده در خصوص مـدیریت و خـاصه رهبری در جوامع غربی نشان می‌دهـد که رویکردهای جدید رهبری و مدیریت به ارزشـهای انسانی و اخلاقی توجه روزافزونی یافته و سـهم آن را در افزایش اثربخشـی، بیش از پیش مهم و تعیین کننـده یافته‌اند. مواردی مانند صداقت و راسـتگویی، تعهد، وفاداری، تواضع، عدالت و مواردی از این قبیل که در دیدگاه اسلام مبانی اساسی در روابط رهبران و پیروان (در هر سطح) به شمار رفته و از بدو ظهور اسلام، به وسـیله پیامبر (ص) و سـپس ائمه معصومین (ع) مورد توجه اکلید قرار گرفته و به شکل های گوناگون و متفاوت (ولی با محتوای مشابه و در راسـتای هم) توصـیه شده‌اند و نیز رهنمودهای ولی فقیه در زمینه های متفاوت اجتماعی، سیاسـی، فرهنگی و... به تازگی مورد توجه صـاحب نظران علوم مـدیریت در غرب قرار گرفته‌انـد. به عبارت دیگر، به نظر راقم این اسـطور، مـدیریت غربی در حال نزدیك شـدن به رویکرد اسـلامی مدیریت است و این گزینش به دلیل اثربخشـی واضح سـبک های رهبری ومدیریتی که به مسایل انسانی و معنوی توجه می کننـد، افزایش روزافزون یافته است. (شاهـد این مـدعا، تفاسیر مختلف ارائه شـده از موضوعات روز ایران اسـلامی در محافـل و مجـامع غربی است).از سوی دیگر در یک مرزبنـدی (به نظر این جناب غیرواقعی) میان مـدیریت از دیـدگاه صـاحب نظران غربی و مـدیریت اسـلامی، آنچه که به عنـوان روش هـا، تکنیـک هـا، وظـایف مـدیر و... در نظریه‌هـای غربی مطرح گردیـده است، در مـدیریت از منظر اسـلام نیز مـورد تـوجه قرار دارد، در واقـع آن وجوه از جنبه‌هـای رفتـاری، شخصـیتی، ارزشـی، آرمانی و آنچه که مورد توجه مـدیریت در جوامع غربی نیست و یا کمتر مورد توجه قرار دارد در نظریه‌های مدیریت اسـلامی مورد توجه بیشتری قرار دارد و این بـدان معنی نیست که در مـدیریت از نظر اسـلام برنامه‌ریزی، سازماندهی، هماهنگی، کنترل و... که از وظایف مـدیریت محسوب می‌شود و رویکرد اسـلامی مدیریت مورد توجه قرار ندارد.مرروی سـطحی به تاریخ صدر اسـلام، جنگ هـا، تلاـش هـای برنـامه‌ریزی شـده پیـامبر (ص) و ائمه معصـومین (ع) نشـان می‌دهـد که این مسایـل مـورد تـوجه قرار داشـته است. همچنـانکه در ایران، یونان، مصـر،روم، چین باسـتان و سایر تمـدن های کهن نیز مورد توجه بوده است و این که این موارد در اوایل این قرن مورد دسته‌بندی و سازمانـدهی مجـدد قرار گرفته‌اند به این معنی نیست که خاسـتگاه آنها هم منحصـرا کشورهای غربی در قرن بیسـتم و بیست‌ویکم هستند.ابزار، قوانین اولیه، وظایف و... مدیر در هر جامعه و تمدن در چارچوبهای که تا حدود زیادی به هم نزدیك هسـتند قابل دسـته‌بندی است و به هیچ تمدن و قومی منحصـر نمی‌شود.با توجه به موارد مذکور، به نظر نمی‌رسد مواردی از قبیل برنامه‌ریزی، سازماندهی، کنترل و... که از وظایف مدیریت به شـمار می‌رود و سایر اصول مورد توجه به مدیریت غربی، از نظر

عملکرد و اجرا با آنچه که در مـدیریت اسـلامی به مورد اجرا گذشـته می‌شود منافات داشـته باشـد، نکته اصـلی در این است که در مـدیریت اسـلامی اقدامی دیگر نیز همسـنگ وظایف مدیر و اصول مدیریت اهمیت داشـته و در مواردی اولویت و جلوه بیشتری می یابـد.آنچه مسـلم است این است که در مـدیریت از دیـدگاه اسـلام، اخلاق و مسایل اخلاقی - ارزشـی اهمیتی بیش از کسب هدف (تولیـد) دارنـد و به عبارت بهتر در اولویت بالاتری قرار گرفته‌اند. این نکته، خاصه در شـرایطی که توجه به مسایل اخلاقی و رعایت ارزش های انسانی که در نظریه‌های رفتارگرایان نیز مورد تأکیـد قرار گرفته و توجه به آن رونـدی صـعودی یافته است، حائز اهمیت ویژه‌ای است. پیش فرض هـای مـدیریت اسـلامینکته این که در این راسـتا، به دلیل تازه بودن و نو بودن منظری که از آن به انسان و فعالیت های آن در قالب سازمان توجه می شود، نیاز به ارائه ی نظریه‌های متناسب با این نگاه، به طور کامل جـدی احساس می‌شود. در این راسـتا توجه به فروض زیر نیز ضروی است:هر جامعه‌ای به مدیریت نیاز دارد، این مدیریت می‌تواند از سطح اداره ی جامعه و رهبری آن تا سـطح سازمان های دولتی و خصوصـی بزرگ و کوچک در نوسان باشـد.جامعه اسـلامی نیز ماننـد هر جامعه ی دیگر نیـاز به مـدیریت دارد. جـامعه اسـلامی جـامعه‌ای است که در آن ارزش هـای الهی، دینی و اخلاقـی اسـلام مـورد تـوجه بـوده و در مناسـبات رسـمی و غیررسـمی رعایت می‌شود.رویکرد اسـلامی مدیریت در جامعه ی اسـلامی با اخلاق، رفتار و ارزش های اسلامی آمیخته بوده و این ارزشـها مـدیریت اسـلامی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.جامعه ی اسـلامی نیاز به نوعی از مدیریت دارد که با ارزش های انسانی و دینی و مبانی اخلاقی آن پیوسـتگی داشـته و آرمان های اسـلامی را مورد توجه و عنایت قرار دهد.مدیریت در جوامع غربی، به ارزش های انسانی در حد توجه به محصول مدیریت «سود، افزایش قدرت رقابت، کیفیت محصول، افزایش سـهم بازار،...» عنـایت دارد، در حالی که مـدیریت با رویکرد اسـلامی اعتلای ارزشـها و تعالی انسانها را به عنوان هـدف مورد توجه قرار می‌دهـد. مرور مختصـری بر آنچه که به عنوان پیش فرض های مدیریت اسلامی مورد اشاره قرار گرفته است. نافی آنچه که به عنوان تکنیک ها و روش ها مورد توجه مدیر (در هر جامعه و با هر رویکرد) قرار می گیرد نیست.در هر حال بررسـی تعریف های مورد اشاره نشان می‌دهد که:۱- مـدیریت اسـلامی از دیدگاه محققین مبتنی بر مکتب اسـلام بوده و به طور کامل تحت تأثیر آن قرار دارد به گونه‌ای که رعایت شئونات اسلامی در این مدیریت اولین وظیفه مدیر محسوب می‌شود.۲- در مدیریت اسلامی توجه به نظام ارزشی اسلام (اخلاق، تقوی، عـدالت طلبی، خـدمت و امـانت بودن مـدیریت و...) و حفـظ آن اهمیت ویژه‌ای داشـته و در اولویت قرار دارد.۳- وظیفه ی مـدیر، در مـدیریت اسـلامی تنها افزایش تولیـد نیست و توجه به انسان به عنوان اشـرف مخلوقات (که خداونـد آسـمانها و زمین را مسخر او کرده است) و تعالی وی در اولویت بالاتری از تولید قرار دارد.۴- در مدیریت اسلامی مدیریت و هدایت انسانها به سوی کمال وظیفه اصـلی قلمداد می‌شود.۵- مدیریت در اسـلام امانتی است که باید در نگهداری و رساندن آن به کسـی که اهلیت آن را دارد دقت وافر به خرج داد. در واقع نمی‌توان این مسئولیت را به هر کس سپرد.۶- سازمان در مدیریت مجموعه‌ای از انسانها اسـت کـه از طریـق هم افزایی تـوان آنهـا (که در مـدیریت اسـلامی در جهت رسـیدن به کمـال قرار دارنـد) در خـدمت انسـان قرار می‌گیرد. در این رهگـذر در یـک عرصه رفت و برگشت، افراد بـا کـار جهت یـافته خـود سازمـان را به نتایـج دلخواه می‌رساننـد و مجموعه سازمـان (مـدیریت وکارکنـان) نیز از باتاب نتایـج کار خود، هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی بهره‌منـد می‌شونـد.۷- در مـدیریت اسـلامی، مـدیر به عنوان الگو و اسوه مطرح است و بر همین مبنا نیز باید رفتار خود را تنظیم نماید.مرور مختصـری بر آنچه که به عنوان پیش فرض هـای مـدیریت اسـلامی مورد اشـاره قرار گرفته است. نـافی آنچه که به عنوان تکنیـک هـا و روش ها مورد توجه مـدیر (در هر جامعه و با هر رویکرد) قرار می گیرد نیست. موانع فراروی مدیریت اسـلامی در جامعهگفتیم که جوامع مسـلمان به داشتن نوعی از مدیریت نیازمند هستند که با ارزش ها، آرمان ها، اعتقادات، مبانی دینی و اخلاقی آنها سنخیت و پیوستگی داشته باشـند. با توجه به این که مـدیریت اسـلامی، در واقع رویکردی نو و تازه از مدیریت در جامعه است. به نظر می‌رسد مانند هر پدیده ی نو و تـازه در جـامعه برای رواج یـافتن بـا موانعی رو در رو باشـد. از جمله این موانع می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱- سیطره و

نفوذ رویکرد غربی در جامعه، خود باختگی دانشمندان، دانشجویان در برابر رویکرد مدیریت غربی در حدی که به رویکرد اسلامی مدیریت اجازه ی رشد نمی‌دهد.با توجه به این که نظریه‌های مربوط به مدیریت با تلاش های "تیلور "و متقدمان پس از وی در جوامع غربی به صورت مدون ارایه گردیده و در هر تلاش جدید شاخ و برگ بیشتری یافت، به نظر می‌رسد صاحب‌نظران و اندیشمندان کشورهای در حال توسعه تحت سیطره و نفوذ این امر قرار گرفته‌اند. هر چند ذکر این نکته نیز ضروری است که اصولا نظریه‌های جدید ارایه شده در خصوص مدیریت، در جوامع غربی همواره محمل اجرایی بیشتری یافته و در سازمان های غربی مورد آزمون تجربی قرار می گرفته است. این امر همواره موجب پیشتازی و سبقت جوامع غربی و سازمان های آنها بوده است و در هر حال در پیشرفت نظریه‌های مدیریت مهمترین سهم را از آنها کرده است.این امر موجب شده است که در جوامع جهان سوم و از جمله ایران نیز در برابر نظریه‌های مدیریت (که عمدتا از غرب برخاسته‌اند، ولی ریشه جهانی و فرامنطقه‌ای دارند)، نوعی شیفتگی و خود باختگی به وجود آمده و حتی دامن زده شود، این امر محدودیت زیادی را برای نظریه‌های جدید و رویکردهای مدیریتی ازجمله مدیریت اسلامی ایجاد کرده است. ۲- عدم اشنایی مدیران و مردم با قابلیت های مدیریت اسلامی و بی‌اعتقادی به کاربردی کردن آندر کنار شیفتگی بخش عمده‌ای از صاحب‌نظران زمینه‌های مدیریت در جوامعی مانند ایران به مکاتب مدیریت غربی، مدیریت اسلامی نیز در جامعه ایران اسلامی تا حدود زیادی مجهور و ناآشنا و غریب مانده است و این امر موجب شده است که چیرگی نظریه‌های مدیریت غربی، گستردگی و عمق بیشتری بیابد. این امر علیرغم وجود منابع غنی و پشتوانه قابل توجه نظری در مورد مدیریت در جامعه اسلامی است که به یمن سال های پر بار صدر اسلام و سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری مدبرانه ی امام راحل (ره) به منصفه ظهور رسیده است. ۳- عدم ایجاد تمایز میان تکنیك های مدیریتی و رویکردهای انسانی در مدیریت (مدیریت غربی تکنیك های مدیریتی است که تا حدود زیادی قابلیت اجرا در مدیریت اسلامی را نیز دارد)در این مورد همانگونه که به صورت مختصر ذکر گردید، برخی از مدیریت که به طور عمده به فنون و تکنیك های مدیریت بر می گردد در هر رویکرد اسلامی و غربی مدیریت مشترك می‌توانند باشند، این امر، از دید صاحب نظران رویکرد اسلامی مدیریت مغفول مانده است. در واقع مدیریت اسلامی نیز به شیوه‌های مختلف و متفاوت مدیریت نیازمند است. در این میان، آنچه موجب تفاوت ماهیت این دو رویکرد می‌شود، هدف از مدیریت و چگونگی استفاده از ابزارهای مدیریتی و نیت از مدیریت است. در واقع در مدیریت اسلامی، هدف از مدیریت رشد و اعتلای انسانها (و سپس سازمان) و بالندگی انسانها در مسیر الی ا... است و مدیر در این میان نقش رهبر و مراد و معشوق را بر عهده دارد که به یمن ارادت ناشی از ایمان، عشق و شیفتگی کارکنان و پیروان و مدیریت بر قلب، (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۲) قادر به استفاده از قابلیت های نهفته در وجود کارکنان است.مطالعات اخیر در مورد مدیریت، نیاز مدیریت غربی به ارزش های انسانی در نظریه‌های جدید را نشان می‌دهد و از این نظر نوعی همگرایی میان دو رویکرد اسلامی وغربی مدیریت در حال پیدایش است که به اخلاق، ارزشها روابط انسانی و معنوی میان انسانها توجه خاص نشان می‌دهد؛ نکته‌ای که به تازگی مورد توجه غرب واقع شده است، از دیر باز مورد توجه اسلام بوده و به شکل های متفاوت و به کرات مورد سفارش و توصیه قرار گرفته است. ۴- نبود تعریف ومعیار و محدوده مشخصی از مدیریت اسلامیمشکل و مانع دیگر در رویکرد اسلامی مدیریت، محدودیت شدید مطالعات مبتنی بر شیوه‌های بررسی علمی در حوزه مدیریت اسلامی، خاصه مدیریت در سازمانها است. اسلام به اقتضای داعیه ی اصلی خود در ایجاد حکومت، مدیریت را درسطح جامعه مورد توجه قرار داده است و در این میان جای بررسی هایی که سطح مدیریت را تا حد سازمان کشانده و از دیدگاه سازمانی به این مقوله توجه کنند، کاملا خالی است.از سوی دیگر بررسی های انجام شده در مورد مدیریت اسلامی نیز به تکمیل یکدیگر کمك نکرده و در امتداد هم قرار نداشته‌اند، این امر موجب شده است دامنه، محدوده، عمق، سطح و معیارهای مدیریت اسلامی نیز تا حدود زیادی مبهم باقی مانده و هر نویسنده از ظن خود ودر حد آشنایی و درك خود از مقوله مدیریت اسلامی، به ارایه نظر بپردازد. ۵- نبود و یا محدودیت زمینه‌های نظری در مورد

مدیریت اسلامی در سطح سازمانهمچنانکه اشاره شد در مورد مدیریت در جامعه اسلامی، به دلیل اهمیت خاص مقوله رهبری (و مدیریت) و چگونگی رابطه میان رهبرانو مدیران با پیروان و سایر افراد جامعه منابع زیادی (در قرآن، روایات، احادیث و....) وجود دارد که می‌توان از آنها چگونگی رفتار رهبران را با مردم و پیروان استنتاج و استخراج کرد، ولی در مورد چگونگی رفتار مدیران و رهبران در سطح سازمان و نیز مدیریت اسلامی در سطوح سازمانی منابع چندانی وجود ندارد.به نظر می‌رسد تازگی بحث در کشور، کمبود منابع وجود نوعی ابهام در معنا و مفهوم مدیریت اسلامی و اهداف آن از جمله دلایلی است که موجب شده است محققین و صاحب نظران مدیریت به مقوله مدیریت اسلامی در سطوح سازمانی توجه کمتری بنمایند. این امر خود موجه تشدید کمبود منابع در این زمین شده است. ۶- وجود ابهام در معنا و مفهوم مدیریت اسلامییکی دیگر از موانع موجود در فراروی مدیریت اسلامی، وجود ابهام در معنا و برداشت از آن است که منجر به این برداشت می‌شود که مدیریت اسلامی ملازم با نوعی توصیه‌های اخلاقی است و از طریق توصیه نیز نمی‌توان سازمانها و یا کشور را اداره کرد.در مقابل مدیریت غربی کاربردی است و دارای راه حلهای کاربردی برای مدیریت سازمانها در شرایط و وضعیتهای مختلف است. به نظر این جانب خلط مبحث در رویارویی این دو دیدگاه، همچنانکه اشاره گردید. از آنجا است که به دلیل کمبود منابع از یکسو و ابهام در درک و فهم مدیریت اسلامی از سوی دیگر، از اینجا است که مدیریت اسلامی را فاقد تکنیکهای مورد نظر می پنداریم، در حالی که ابزار و شیوه‌های مدیریت در همه جا تا حدود زیادی به هم شبیه است و بسته به موقعیتهای مختلف، مبانی و اصوی روشهای به کار رفته (به استثنای زمینه‌ها و مبانی ارزشی آن) تا حدود زیادی به هم شبیه و در گروههای به نزدیکی قابل طبقه‌بندی است.از سوی دیگر به نظر می‌رسد تقدسی که در واژه اسلامی وجود دارد نیز موجب می‌شود تا محققینی که اطلاعات و دانش خود را در اسلام اندک وضعیف می‌بینند، از بیم انتقادهایی که احتمالا از آنها به عمل خواهد آمد، از پرداختن به مدیریت اسلامی احتراز و پرهیز نمایند. چه این گمان در اذهان وجود دارد که پرداختن به هر آنچه که «اسلامی» است تنها در صلاحیت حاملان دین و روحانیون است و سایرین را بدان ورطه راهی نیست و این امر موجب شده است که صاحب نظران علوم مدیریت از باب «احتیاط» کنکاش در زمینه مدیریت اسلامی را به «اهل» آن واگذارند و وارد آن نشوند.۷- نبود نگاهی راهبردی به مقوله ی مدیریت اسلامی و استفاده از آن در سطح سازماناز دیگر موانع فراراه مدیریت اسلامی، نبود نگاه راهبردی به مدیریت اسلامی در سطوح سازمانی است که به محدودیت منابع و نگرشهای متفاوت از مدیریت اسلامی باز می‌گردد. به نظر می‌رسد در جامعه فعلی ما، مشکلات و مسایلی که دامنگیر زمینه‌های مختلف حیات جامعه است مانند اقتصاد، سیاست، فرهنگ و...، دامنگیر مدیریت نیز هست.نبود نگاه بلندمدت و راهبردی به مدیریت اسلامی و برنامه مشخص آن در کنار عدم اعتقاد نسبی به توانایی این رویکرد در حل مسایل مدیریتی جامعه (به دلیل محدودیت منابع و درک نسبی ضعیف از آن)، موجب شده است که به مدیریت اسلامی توجه چندانی نشود. در کنار آن، محدودیت شدید زمینه‌های نظری مدیریت اسلامی در سطوح سازمانی نیز بر این ضعف دامن زده است.۸- بی‌توجهی به انجام تحقیقات متفاوت درخصوص مدیریت اسلامیاز مهمترین فعالیتهایی که می‌تواند موجب رونق و شکوفایی علوم مختلف شود، انجام تحقیقها و پژوهشهای متفاوت و مکرر، مورد آزمون و نقد قراردادن آنها و اجرای آنها در عمل و رفع نواقق و ضعفهای آنها است. این امر در بسیاری از علوم غربی که به تجربه و آزمون نیاز دارند انجام شده و در عمل موجب پیشبرد آن و شکوفایی بیشتر آن شده است، در حالی که در زمینه مدیریت اسلامی در سطوح سازمانی، تحقیق و پژوهش به ندرت صورت گرفته است. از مهمترین دلایل آن شاید ضعف زمینه‌های نظری (در سطوح سازمانی) و نداشتن اعتماد به نفس محققین در یک کار پیشگامانه است. ۹- موانع روانی پذیرش دیدگاههای تازهاصولا ـ در پذیرش نظریه‌ها و دیدگاههای تازه، همواره موانع و مشکلاتی وجود دارد. ابهام در فهم چگونگی دیدگاههای تازه، عدم آشنایی با منطق و مبانی آن، نفوذ دیدگاههای سنتی و سیطره آنها و... از جمله موانعی هستند که فرا راه پذیرش مدیریت اسلامی قرار دارند. ج: راههای برون رفت از موانع و مشکلات فرا راه مدیریت اسلامی ۱- اصلاح رابطه خود و

خدااز مهمترین هدفهای مدیریت اسلامی، به نظر این جانب، ایجاد محیط و بستر لازم برای رشد و تکامل نیروهای سازمان است و این کار بدون توجه به رسالت مدیر در جامعه اسلامی که همانا رهبری و ایجاد رابطه مرید و مرداد با پیروان و کارکنان است، امکانپذیر نیست.در این میان مدیران باید با افزایش ظرفیت هایی که خداوند در وجود آنها به ودیعه گذارده است، زمینه توجه به معرفت نفس، خودسازی و افزایش و بالنده کردن خصلت های متعالی را در خویش گسترده‌تر ساخته و از این طریق رابطه خود و خدا را اصلاح کرده و بهبود بخشند و سپس با بهره گیری از فنون و تکنیک های مدیریتی متناسب با وضعیت و موقعیت، امکان ایجاد محیطهای مناسب‌تر را برای همکاران خود فراهم می کنند.بی گمان تأثیر این نوع نگاه موجب بروز کیفیت های خاصی در انسانها می‌شود که در دیگران هم موثر خواهد بود. این امر از یکسو نقش مدیر به عنوان الگو و راهنما را برای دیگران برجسته‌تر کرده و از سویی دیگر نماد واقعی‌تری از مدیریت اسلامی را نیز در معرض دید، قضاوت و اقتباس قرار می‌دهد.وقتی در نظر می گیریم که صفاتی مانند ساده زیستی، تقوا، تواضع، مبارزه با باتبعیض، قانونمداری، شرح صدر، و یا اطاعت از فرامین الهی، تقوا، کنترل نفس و مخالفت با آن، پرهیز از غرور، پرهیز از خود پسندی، پرهیز از دیکتاتوری برای مدیر در نظام مدیریت اسلامی مزیت و برتری تلقی شده و توصیه‌هایی اکید به مدیران در داشتن چنین خصوصیاتی شده است، می‌توان دریافت که در نظام مدیریت اسلامی رفتار مدیر می‌تواند موجب درس گرفتن دیگران گردد و در چنین موضعی، مدیر خود یک الگو و سرمشق است ؛چیزی که در نظام مدیریت غربی در این عمق و معنا نیست.به نظر می‌رسد دستیابی به چنین خصوصیات و صفاتی، نیاز به خود سازی و کار بستن سفارش هایی که از سوی پیشوایان دین مورد اشاره قرار گرفته است. لازم است به این نکته اشاره شود که مدیریت در اسلام امانت تلقی می شود و در چنین حالتی حفظ این امانت، با این شرط که روزی باید تحویل دیگری گردد، خود می‌تواند موجب عدم وابستگی و پایبندی مدیر گردد و در این حالت نیز مدیر، فارغ از خود و منصب خود (که امانت است) می‌تواند برای تحقق اهداف سازمان که در وحله اول رشد و تعالی کارکنان آن است گام های بلندی بردارد، مدیری که به صفاتی مانند کاردانی و آگاهی، نظم و انضباط، تعهد، اصالت خانوادگی سعه‌صدر، قدرت و توان متصف باشد. قدرت بالایی در جذب و به کارگیری کارکنان و پیروان خواهد داشت و این گونه مدیریت انگیزه مناسب و بالایی را در کارکنان ایجاد کرده و آنها را به راه و ارزشها و دیدگاه‌های مدیر پای‌بند می‌کند و زمینه‌انسانی کردن سازمان نیز مهیاتر می‌گردد. ۲- خودباوریبه نظر می‌رسد جامعه ی ما، مانند بسیاری از جوامع در حال توسعه در زمینه‌های زیادی نیاز به خود باوری و خود اتکایی دارد. رهایی از باور ناتوانی و رسیدن به خود باوری در هر زمینه نیاز به پیشگامانی شجاع، نستوه و عالم به آن موضوع دارد. در زمینه مدیریت نیز این امر صادق است و با تلاش دانشگاهیان و متخصصین و نیز آشنایان به علوم اسلامی که در مدیریت نیز دستی دارند، این راه در حال هموار شدن است. تلاش های بی وقفه ی ریاست محترم جمهور، جناب آقای دکتر احمدی نژاد در بهره برداری از توانمندی های جوانان بسیجی این مرز و بوم مهر تاییدی بر این مدعاست.به نظر می‌رسد در این مسیر، هراس از موانع، انتقادها، در دور دست قرار داشتن هدف و... نباید مانع طی این مسیر شود، آنچه که هست این که زمینه‌های نظری موضوع مدیریت اسلامی در سطح کلان جامعه به صورت بسیار غنی وجود دارد و باید در جهت تنازل سطح آن و تبیین مدیریتی آن در سطوح سازمانی تلاش کرده و نتایج این تلاش ها به منظور آشنایی اهل فن و دیگر صاحب‌نظران به محافل علمی و دانشگاهی عرضه شود.بی گمان، بازخورد این عمل هم در اعتلای کیفی نظریه‌های ارایه شده مؤثر است و هم دیگران را به صرافت گام نهادن در این راه و ارایه دیدگاه‌های خود می اندازد و در این مسیر منابع موجود جهت استفاده افزایش یافته و زمینه های تحقیقهای جدیدتر فراهم می‌شود. ۳- ارایه تعاریف مشخص و تبیین دقیق تر محدوده و مرزهای مدیریت اسلامییکی از مباحث مهم در زمینه مدیریت اسلامی به نظر این جانب، تبیین دقیق تر مفهوم، دورنما، اهداف، برنامه‌ها، ابزار و وظایف آن است. به اعتقاد این جانب، مدیریت اسلامی به اعتبار «مدیریت بودن» می‌تواند و باید در بدایت امر همان تکنیکها و روشهای مدیریت غربی را تا جایی که محدوده‌های ارزشی اجازه می‌دهد اتخاذ کرده و به بومی کردن و

هماهنگ کردن آن با شرایط اجتماعی، فرهنگی، ارزشی، محیطی، تاریخی و.... کشور ما بپردازند. (موضوعی که بارها توسط مقام عظمای ولایت، حضرت آیه ا... خامنه ای (دامه ظله) {در مقوله ی نهضت نرم افزاری و بومی سازی دانش ها } و نیز رئیس جمهور بسیجی، جناب دکتر احمدی نژاد {مهندسی فرهنگی و بومی سازی دانش انرژی هسته ای } به آن اشاره شده است).در هر حال مدیران در هرجا، از جمله جامعه اسلامی نیاز به برنامه‌ریزی، سازماندهی، کنترل و سایر وظایف مدیر و به کار بردن تکنیک ها و روش های مرسوم دارند و از این جهت این شیوه‌ها تا حدود زیادی به هم شباهت دارند. ولی مدیریت اسلامی به لحاظ توجه به زمینه‌های دیگری که تاکنون کمتر مورد توجه مدیریت غربی‌قرار گرفته است بر مدیریت غربی ارجحیت دارد. و در این زمینه نیز مبانی نظری قابل توجهی در اختیار دانش پژوهان قرار دارد که می‌توان با استفاده از آنها، نسبت به کاربردی کردن این نظریه‌ها در سطوح سازمانی تقدام کرد. ۴- انجام و ارایه ی تحقیق های بیشتر در خصوص مدیریت اسلامی در سطح سازمانبا توجه به نقش برجسته و تعیین کننده تحقیق و پژوهش در همه زمینه‌های علم، مدیریت اسلامی نیز برای شکوفایی، پیشرفت و تکامل نیاز به حضور و پشتکار محققین و صاحب‌نظران دارد. این تحقیقها باید در سطوح سازمان انجام شده و سپس به محک آزمون و تجربه گذاشته شود. انتشار تحقیق های انجام شده و نتایج آنها می‌تواند آشنایی بیشتر عموم و نیز دانشجویان، دانش‌پژوهان و صاحب‌نظران مدیریت را به توانایی و قابلیتهای مدیریت اسلامی در افزایش بهره‌وری، اثربخشی، رضایت شغلی و.... موجب شود و حتی انتقاد از نظرهای منتشر شده و تلاش برای رفع نقاط ضعف آنها نیز می‌تواند به اعتلای این نظریه‌ها منجر شود. ۵- توجه به این که مدیریت غربی نیز می‌تواند در سطوح پایین تر مدیریت اسلامی مورد استفاده قرار گیردبه این نکته اشاره شد که مدیریت اسلامی در به کارگیری تکنیک ها می‌تواند از مدیریت غربی استفاده نماید، ولی خود دارای ویژگی ها و زمینه‌هایی است که مدیریت غربی (حداقل) تاکنون فاقد آن است و لذا به اعتقاد این جانب، مدیریت غربی در سطحی پایینتر از مدیریت اسلامی قرار دارد. در واقع در بسیاری از موارد، مدیریت اسلامی و مدیریت غربی در تقابل و ضدیت با هم نیستند و این نکته می‌تواند توسط محققین مدیریت اسلامی مورد تبیین بیشتر قرار گیرد.در واقع به جای ستیز و یا بیگانگی با مدیریت غربی می‌توان از ابزار و روشها و تکنیک های آن در جهت تحقق مدیریت اسلامی استفاده کرد و از سایر ویژگی های مدیریت اسلامی که موجب برتری این رویکرد نسبت به سایر رویکردهای مدیریتی می‌شود، در جهت ایجاد سازمان اسلامی بهره‌برداری کرد.در هر حال در صورتی که ویژگی های مدیریت در جوامع با ساختار فرهنگی و ارزشی جامعه مورد نظر هماهنگ و متناسب باشد، می‌تواند موجب کارایی مدیریت و افزیاش بهره‌وری و اثربخشی در سازمانها گردد، به همان نسبت که بکار بستن کورکورانه و بی‌ضابطه سفارش ها و نسخه‌های آماده مدیریتی غرب، می‌تواند انسجام و نظم جوامع را بر هم زده و موجب بروز بحران و مشکلات مختلف اجتماعی، اقتصادی و حتی اجتماعی در جوامع گردد. نتیجه‌گیرینکته ی پایانی این است که مدیریت اسلامی واجد خصوصیات و ویژگیهایی است که می‌تواند در موفقیت سازمانها نقش اساسی ایفا نماید، این ویژگی ها در بطن دستورها، توصیه‌ها، نظرها و شیوه‌های به کارگرفته شده توسط پیشوایان دین حضور و وجود عینی داشته است، ولی برای استفاده از آن در سطوح سازمانی و کاربردی کردن آنها در سازمانها، نیاز به کار پیشگامانه و دور از هراس و خود کم‌بینی صاحب‌نظران و عالمان مدیریت و تحقیق پژوهش مستمر در این جهت دارد.امید که در ظل توجهات خاصه ی حضرت ولی عصر (عج) و بکارگیری منویات ولی امر مسلمین حضرت آیه ا... خامنه ای و با افزایش پژوهش های مرتبط با مدیریت اسلامی در مراکز علمی، پژوهشی و تحقیقاتی شاهد بروز و شکوفایی قابلیت های مدیریت اسلامی که ریشه در مکتب حیات بخش اسلام دارد، باشیم.

قدرت جامعه در کنترل رفتار

Power of societyگزیده ای از نقش امر به معروف و نهی از منکر در مدیریت اسلامیتدوین: مهدی یاراحمدی خراسانی

نظارت همگانی یا امر به معروف و نهی از منکردر جامعه شناسی مفهوم نظارت همگانی و اجتماعی یکی از مفاهیم پایه و بنیادی است چرا که این مفهوم آثار متعددی را از لحاظ اجتماعی بر جامعه باقی می گذارد نظارت را به دو بخش نظارت عام و خاص طبقه بندی می کنیم . وظیفه مسؤولان هر سازمان و نهاد اجتماعی است که با فرهنگ سازی لازم در این زمینه مردم را به مشارکت اجتماعی و همگانی سوق دهند .باید همواره به این اصل توجه داشته باشیم که تحقق مفهوم نظارت همگانی در سازمان در نهایت به عنوان ابزاری برای افزایش کارآیی سازمان و در سطح ملی موجب افزایش کارایی نظام تبدیل خواهد شد .نظارت همگانی به مثابه یک سرمایه اجتماعی محسوب شده و برای تحقق آن به همکاری تمام مدیران یک مجموعه نیاز است در صورتی که نظارت همگانی به خوبی در مجموعه سازمان نهادینه شود ما می توانیم شاهد کاهش خلاف های اداری در سازمان و اداره خود از یک سو و همچنین افزایش اعتماد افکار عمومی از سوی دیگر باشیم . مسؤولان باید بدانند که نظارت همگانی یک فرصت است و نه یک تهدید چرا که به کمک اطلاعات و مصالح بدست آمده از این طریق امکان رسیدن به مدیریت خوب سازمانی نیز فراهم می شود .یکی از عواملی که موجب معنی دار شدن مفهوم نظارت همگانی می شود ارتباط نظارت با پیشبرد اهداف سازمان می باشد .هر فردی در جامعه در هر مقام ، موقعیت ، دانش و قدرتی که قرار دارد باید احساس مسؤولیت کند و نظارت همگانی جزء مسائلی است که تمام ادیان الهی به خصوص اسلام به آن تأکید دارد .امام خمینی سره :اصل امر به معروف و نهی از منکر (نظارت همگانی) برای همین است که جامعه را اصلاح کند .اسلام ، سه ضمانت اجرایی برای احکام خود دارد :الف – قدرت حکومت عادل .ب – نیروی باز دارنده ی درونی انسان مسلم یا تقوای خدای متعال .ج – قدرت جامعه یا امر به معروف و نهی از منکر . امیرالمؤمنین (ع) محتوا و مقصد امر به معروف و نهی از منکر را در عبارتی کوتاه بیان فرموده اند :ای مؤمنان ! آن که ببیند ستمی می رانند یا مردم را به منکری می خوانند و او به دل خود آن را نپسندد ، سالم مانده و گناه نورزیده و آن که آن را به زبان انکار کرد ، مزد یافت و از آن که به دل انکار کرد برتر است و آن که با شمشیر به انکار برخاست تا کلام خدا بلند و گفتار ستمگران پست گردد او کسی است که راه رستگاری را یافت و بر آن ایستاد و نور یقین در دلش تافت .نوع دیگری که از برخورد با منکر بیان شده است انکار قلبی است این نوع برخورد به منزله عکس العمل پیشگیرانه ای است که از انحراف باطنی مؤمن جلوگیری می کند .بزرگ ترین انگیزه و هدف نهضت های بزرگ و حرکت های آزادی بخش ، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد برای از بین بردن ریشه های فساد و تباهی و احیاء ارزش ها و عوامل سعادت بوده است . عن الحسین (ع) : انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی و ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر »آنچه ذکر شد تنها برخی از ابعاد یکی از اساسی ترین روش های مشارکت کارکنان و مسؤولیت همگانی در نظام سیاسی و اجتماعی اسلام است و شایسته است تمامی کارکنان در محیط سازمانی در رابطه با امر به معروف و نهی از منکر که ضامن استمرار حکومت حق و مصونیت از انحراف حاکمیت دینی است تلاش نموده و نسبت به توطئه ها و نقشه های فرهنگی و سیاسی دشمنان هشیار و آگاه باشند . امر به معروف و نهی از منکر در اخبارحضرت رضا (ع) می فرماید باید امر به معروف و نهی از منکر کنید بر شما بدهاتان مسلط می شوند پس هر چه خوبانتان دعا کنند مستجاب نمی شود .پیغمبر اکرم (ص) می فرماید : هر گاه امت من امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند پس رسیدن عذاب و قهر الهی را منتظر باشند . و نیز می فرماید خداوند دشمن می دارد مؤمن ناتوانی که دین ندارد گفته شد یا رسول الله (ص) چنین شخصی کیست ؟ فرمود کسی است که نهی از منکر نمی کند . آثار امر به معروف و نهی از منکرمعرفی حکومت اسلامی موجب نابودی حکومت های ستمگر : باید کوشش کنیم تا طرز حکومت اسلام و رفتار حکام اسلامی را با ملت های مسلمان به اطلاع برسانیم تا زمینه فراهم شود که حکومت عدل و انصاف به جای این حکومت های استعمار زده که اساس آن بر ظلم و چپاول است ، برقرار شود. اگر قشرهای جوان از هر طبقه که هستند جهت حکومت اسلام را که با کمال تأسف جز چند سالی در زمان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و در حکومت بسیار کوتاه امیرالمومنین علیه السلام جریان نداشت بفهمند ، اساس حکومت های ظالمانه استعماری و

مکتب هـای منحرف کمونیستی و غیره خود به خود برچیـده می شود .شخصـیت و ارزش هر ملتی در سایه مبارزه با فساد است . اگر در ملتی و کشوری فساد رواج داشـته باشـد ، آن ملت هیـچ وقت مترقی و ارزشـمند نخواهد شد . خداوند این حقیقت را در آیه زیر بیان فرموده است : آل عمران ۳ : ۱۱۰« شما در میان ملت ها در صورتی بهترین ملت و امت هستید که مردم را به نیکی دعوت کنید و از کارهـای زشت بـاز داریـد » .حضـرت علی (ع) می فرمایـد :« گروهی نه بـا زبان ، نه با قلب و نه با دست با منکرات مبارزه نمی کننـد ، اینهـا در حقیقت مردگـان زنـده نمـا هسـتند . »امر به معروف و نهی از منکر و مبـارزه بـا گناه و فساد ، و فـداکاری در طریق اصـلاح جـامعه ، موجی بسـیار بزرگتر از ایمان در اجتماع به وجود می آورد . گاهی یک جامعه را از لب پرتگاه نجات می بخشـد . گـاهی یـک رهبر سیاسـی ، یک راهنمای مـذهبی ، با نظارت های پی گیر ، یک ملت چنـد میلیونی را از ناکامی ها و محرومیت ها نجات می دهد . حضرت امام حسین (ع) نیز یکی از اهداف سیاسی خود را مبارزه با فساد و احیاء این دو فریضه الهی می داند و می فرمایـد : « اریـد ان امر بـالمعروف و انهی عن المنکر »« هـدف از قیـام ، مبـارزه بـا فسـاد و حکومت ظـالمین است که از طریق امر به معروف و نهی از منکر ، آن مبـارزه را شـروع خواهم کرد . » شیوه های عملی امر به معروف و نهی از منکرهـدف اساسـی در امر به معروف و نهی از منکر تحقق معروف و زدودن منکر است . برای رسیدن به این هدف باید به دنبال مؤثرترین شیوه باشیم .۱ – تبلیغ عملی : اولین شـیوه بسیار مؤثر درامر به معروف و نهی از منکر تبلیغ عملی است .مهمترین عامـل موفقیت پیـامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) در گسـترش اسـلام در همیـن نکته نهفته است و پیـامبر اکرم (ص) در حفر خنـدق و سـاختن مسـجد قبـل ازاین که دیگران را تشویق به این کار کند خود پیشـقدم بود . همین طور امامان معصوم (علیه السـلام) . ۲ – احترام به شخصیت افراد :دومین اصلی که در تـأثیر امر به معروف و نهی از منکر شایـان توجه است ، احترام به شخصـیت افراد می باشـد .مرتکبـان منکر تـا وقتی که متجاهر به گناه نشـده انـد و علنی دست به آن نیالوده اند محترم هسـتند و نباید به هتک حرمت آنها پرداخت . ۳ – ارشاد تـدریجی : این توقع نابجایی است که بخواهیم کسانی را که در گرداب منکرات غلطیده اند یک باره از گرداب در آوریم و از آنها مسلمان زمان سازیم . اصولا "تربیت ، امری تـدریجی است و رذایل و فضایل هیـچ کدام یک مرتبه در جان انسان ها به وجود نمی آیند . و از رموز مهم نزول تـدریجی قرآن همیـن است ، زیرا قرآن کتـاب تربیت است . ۴ – نرم خویی و محبتـاز شـیوه هـای بسـیار مؤثر و مهم در امر به معروف و نهی از منکر ، نرم خویی و محبت است : خصـلتی که موفقیت پیامبر اکرم (ص) بنا به تصـریح قرآن کریم مرهون آن بوده است .سـخن تا توانی به آزرم گوی درشتی مکن در سـخن نرم گوییه شـیرین زبانی و لطف و خوشـی توانی که پیلی به مویی کشی ۵ – تشویق به ارزشـها : از امتیازات مکاتب الهی همین تشویق به خوبیهاست . پیامبر اکرم (ص) از عنصر تشویق برای پیشبرد اهـداف خود فراوان اسـتفاده می کرد . برای آنـان که دو رکعت نمـاز برای خـدا خوانـده بودنـد جـایزه تعیین می کرد . پُست هـای حساس سیاسـی ، فرهنگی و نظامی را به افراد لایقی می سپرد و بـدین ترتیب ، امت را به نیکی و پاکی دعوت می فرمود که اسـاقه بن زیـد و جـده ساله را فرمانـده لشـکر قرار دارد و ... ۶ – ایجـاد فضـای امر و نهی : بـدون تردیـد ، محیط هر چنـد نقش زیربنـائی نـدارد ، ولی در پرورش فضایـل و رذایـل نقش اساسـی دارد . رسـالت انبیاء نیز مبتنی بر اصل بود که محیط را به گونه ای آمـاده سازنـد تا خود مردم « قائم به قسط و عـدالت » باشـند . لیتوم الناس بالقسط » . لـذا پیامبر اکرم (ص) می فرمایـد : کلکم راع و کلکم مسئول عن رعتیه » . ۷ – برخورد عملی با مرتکبان منکراگر در کنار شـیوه های گذشـته ، این شـیوه را مد نظر نداشته باشیم بـدون شک امر به معروف و نهی از منکر و بی ثمر خواهـد مانـد . مراتب امر به معروف و نهی از منکرامر به معروف و نهی از منکر یکی از دسـتورات مهم و اساسـی در فرهنگ دینی است. در قرآن کریـم آیات متعددی در زمینه امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد و جزو ویژگی‌های مومنین شـمرده است. امر به معروف و نهی از منکر دارای مراتبی است که دقیقاً بایـد رعایت شود؛ به نحوی که اگر بـا رعـایت یک مرتبه از آن، به وظیفه شـرعی عمل شـد، نوبت به مرتبه دیگر نمی‌رسـد.اولین مرتبه آن است که کاری انجام دهیم که دلخوری خود را از عمـل انجام‌شـده برسـانیم. همین مرتبه نیز می‌توانـد مراحلی داشـته باشـد ماننـد این که با مشاهـده عمل

زشت او، چشم خود را ببندیم یا اخم کنیم یا چهره در هم بکشیم ...دومین مرتبه امر به معروف و نهی از منکر، امر و نهی به وسیله زبان است که این مرتبه خود نیز دارای درجاتی است. اگر با موعظه و ارشاد و گفتار ملایم مقصود به دست می آید نوبت به مراتب بعدی نمی‌رسد.سومین مرتبه اقدام عملی است. این مرتبه نیز دارای مراحلی است که دقیقاً باید رعایت شود. کسی که متصدی امر به معروف و نهی از منکر است، باید در تمام مراتب این واجب دینی، همانند پزشک دلسوز و مهربانی برخورد کند که جز کمک به بیمار و نجات او انگیزه دیگری ندارد؛ زیرا انسانی که مرتکب منکر می‌شود یا نسبت به معروف بی‌توجه است یا علیه آن موضعگیری می کند، مبتلاـ به نوعی بیماری روحی و روانی است و باید با ابراز امر به معروف و نهی از منکر او را از چنین بیماری نجات بخشید.امام صادق (ع) می فرمایند: می‌فرماید: تنها کسی می‌تواند امر به معروف و نهی از منکر کند که سه ویژگی داشته باشد.۱- آگاه بودن از آنچه به آن امر یا از آن نهی می کند.۲- اجرای عدالت در امر و نهی.۳- مراعات رفق و مدارا در امر و نهی. چگونه امر به معروف و نهی از منکر کنیم؟ اگر بدانیم که شخصی نمازش را صحیح نمی خواند مثلا مردی که حمد و سوره نماز مغرب و عشا را آهسته میخواند یا تلفظ کلمات و حروف را به درستی انجام نمیدهد آیا واجب است که بر حسب وظیفه امر به معروف ونهی از منکر به او یادآوری کنیم؟اگر توانایی این کار را نداشته باشیم چی؟مثلاـ به علت خجالت کشیدن نتوانیم این موضوع را با او در میان گذاریم.وآیا این وظیفه یعنی امر به معروف و نهی از منکر واجب فوری است یا اینکه هر وقت که دیدیم موثر تر واقع میشود آن را انجام دهیم؟امر به معروف و نهی از منکر یک سری مراتب وجوب داره و یک سری شرایط برای شخص آمر و ناهي:مهمترینش اینه که خود شخص آمر و ناهی باید عامل باشه.یعنی خودش به تذکری که می ده عمل کنهشرط دومش اینه که با تمانینه و صبر و آرامش از منکر نهی کند.بعدی اینه که تندی و توهین نکند.دیگر اینکه مشکل طرف رو تشخیص بده و بی گدار به آب نزنه.بعد اینکه نصیحت گونه صحبت نکنه.دیگری اینکه نگاهش از بالا به پایین نباشه...

سازمان و ترویج فرهنگ امر به معروف

بی توجهی به ضرورت بسترسازی برای انجام معروف ها ، فضایی نامناسب پدید می آورد ارائه دهنده: حجت الاسلام والمسلمین رضا وطن دوست - پژوهشگر

امر به معروف و نهی از منکر ، امری حیاتی و فریضه ای بزرگ است ، اما ناگفته پیداست که اجرای درست و موفقیت آن ، نیازمند ارائه راهکارهای عملی و در پیش گرفتن شیوه هایی کارآمد است . شایسته است این مبحث به تفکیک در چهار قسمت: ۱ - شیوه های برخورد با معروف ، ۲ - اهل معروف ، ۳ - منکر و ۴ - اهل منکر »مورد توجه قرار گیرد اما اکنون تنها به بخش اول و دوم آن می پردازیم . الف - شیوه های برخورد با معروف این امر ، اصلی مسلم است که مقدمات هر فریضه ای مانند وضو برای نماز و فراهم آوردن آب برای وضو ، واجب است . اگر تحقق معروف و گسترش آن در جامعه واجب است که هست ، پیش نیازها و پیش زمینه های آن نیز واجب است ، چرا که معروف ، بذری پاکیزه است که برای رشد وبه ثمر رسیدن آن، نیازمند آماده سازی و فراهم آوردن شرایطی مناسب است ، اگر متولیان امور ، بدون فراهم آوردن زمینه و شرایطی مناسب ، به معروف ها امر نمایند ، مثل این است که بذری قیمتی را در شوره زاری بی حاصل به پاشند که هیچ ثمری در پی ندارد .در شیوه های برخورد با معروف ، نکاتی ارزنده وجود دارد که در این مجال ، به برخی از آنها اشاره می گردد . ۱ - آسان سازیتکالیف و معروف ها هر چند سازنده و تعالی بخش اند ، اما بدیهی است که توأم با نوعی زحمت و مشقت اند ، از این رو برای اجرای موفقیت آمیزآن ، تا آنجا که امکان دارد ، لازم است تکالیف را آسان گرفت و آسان برگزار کرد . این مسأله را از پیامبر رحمت (ص) بیاموزیم که در سفارش به آسان برگزار کردن تکالیف ، به معاذبن جمل فرمود : ای معاذ از این که مردی فتنه انگیز باشی پروا کن ، توصیه می کنم که در نمازت سوره ای کوتاه بخوان .امام صادق (ع) نیز در این باره به معاویهٔ بن عمار فرمود : هر گاه نماز را امامت کردی ، به یک تکبیر

بسنده کن ، زیرا در جماعت شما افرادی ناتوان و سالمند شرکت دارند . ۲ - بستر سازیغفلت و بی توجهی به ضرورت بسترسازی برای انجام معروف ها ، فضایی نامناسب پدید می آورد و اقبال مردم را نسبت به آن کُند می کند . اگر بدون بستر سازی لازم ، به معروف ها امر شود ، مانند شنا بر خلاف حرکت تند آب خواهد بود که یا شدنی نیست و یا با سختی های بسیار همراه است . نمونه عینی این مطلب ، مقایسه نمازخانه ها در ادارات ، مدارس ، سربازخانه ها ، توقفگاه های بین شهری در جاده ها و راه آهن ، در قبل و پس از پیروزی انقلاب اسلامی است . از آن رو که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ، ادای نماز در این اماکن ، مشکل و یا ناممکن بود . اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، نمازخانه هایی با امکانات لازم ، دایر گردید و زمینه ای مناسب برای ادای فریضه نماز فراهم آمد و این به استقبال نسبی مردم به نماز در این گونه اماکن انجامید . این فضاهای عبادی از امکانات فرش ، روشنایی ، سیستم گرما ، سرما ، وضوخانه و سرویس بهداشتی برخوردار نبود . ۳ - آشکارسازی معروف هاهر چند که آشکار ساختن معروف ها ، گاه ممکن است به ریا بینجامید ، اما اگر آشکارسازی به منظور تشویق دیگران و احیای معروف ها و در نتیجه گسترش فرهنگ امر به معروف باشد ، نه تنها امری ناروا نیست که امری شایسته و بایسته است . از این رو با آن که می توان نماز را در منزل و به دور از چشم دیگران ادا کرد ، سفارش مؤکد شده است که آن را در مسجد و با جماعت بخوانند ، همچنانکه در آموزه های اسلامی آمده است که صدقات واجب مانند خمس ، زکات و کفاره را آشکارا ادا کنند . اگر اهل فساد ، آشکارا به منکرها دامن می زنند چرا اهل ایمان ، معروف ها را آشکارا انجام ندهند ؟ و اگر افراد بد رفتار با حضور خود در اماکن عمومی و تفرج گاه ها ، فضای آن را آلوده می کنند چرا مؤمنان نیک رفتار با حضور خود در این اماکن ، نماز جماعت نخوانند و خوبی های خود را آشکار نسازند ؟ تا از این رهگذر به گسترش ارزش های اسلامی کمک کنند و به طور غیر مستقیم ، دیگران را به معروف ها دعوت نمایند، چرا که این نوع اقدام ها ، از مصادیق بارز آن حدیث معروف به شمار می آید که امام صادق (ع) فرمود : دیگران را نه با زبان بلکه با رفتار خود به خوبی ها فرا خوانید ؛ کونوا دعاه للناس بغیر آلسنتکم . لازم به ذکراست ، شیوه های برخورد درست با معروف ها بسیاراند که افزون بر موارد پیش گفته ، شناساندن درست معروف ها ، تبیین حد و مرزها ، رفع موانع ، بیان فواید دنیوی و پاداش اخروی آن ، بازسازی و رونق بخشیدن مراکز دینی ، دادن نقش مثبت به شخصیت های مثبت در فیلم ها و مانند آنها ، از جمله این شیوه هاست . ب - شیوه های برخورد با اهل معروف آنگاه که سخن از فریضه امر به معروف و نهی از منکر به میان می آید ، برخی تنها به این موضوع که چه گونه دیگران را به معروف ها واداشته و از منکر باز دارند می اندیشند و هرگز به اهل معروف از این که دیگران در برابر آنان چه وظایفی دارند نمی اندیشند ، در حالی که آنان اصل و رکنی در فرایند این فریضه محسوب می گردد و در آموزه های اسلامی نیز نوعی وظائف و مسئولیت ها در برابر آنان گوش زده شده است . برخی از این مسئولیت ها از قرار زیر است . ۱ - تشویق تشویق عاملی چند منظوره است که اگر جدی گرفته شود شاهد آثار و فواید سود بخش آن در جامعه خواهیم بود . زیرا که از یک سو تشویق، هم نوعی پاسداشت افراد نیک رفتار است و هم به طور غیر مستقیم ، نوعی اعلان انزجار از رفتارهای ناصواب است . و از دیگر سو ، هم نوعی تمجید است که بی گمان به تقویت اراده نیکوکاران می انجامید و هم نوعی مجازات است که خطاکاران را از دامن زدن به آن ، ممانعت می کند . چنان که امام علی (ع) فرمود : با پاداش دادن به نیکوکاران ، بدکاران را برنجان .بنابر این ، نباید نقش تشویق را نادیده گرفت ، بلکه بایسته است به عنوان یکی از عوامل حمایتی ، مورد توجه تمامی افرادی که نسبت به زیردستان خود ، نوعی امر و نهی دارند ، قرار گیرند ؛ چه زیباست که همه این فراز فرازمند امام علی (ع) را نصب العین خود قرار دهند که فرمود : هرگز نیکوکار و بدکار در نظرت یکسان نباشد ؛ زیرا نیکوکاران در نیکوکاری بی رغبت و بدکاران در بد کاری تشویق می گردند ؛ پس هر کدامشان را بر اساس کردارشان پاداش دهد .۲ - سپاسگزاریسپاسگزاری و قدردانی از افرادی که با فداکاری و ایثار در جهت احیا و گسترش معروف ها در جامعه تلاش می کنند امری شایسته و بایسته است ؛ زیرا تشکر و قدردانی عاملی مهم و مؤثر در تحریک افراد و پویای جامعه است . از این رو امام صادق

(ع) در هشدار به ناسپاسی فرمود : خداوند قطع کنندگان راه نیکی ها را لغت کرده است و او ، فردی است که به او نیکی می شود و او آن را کفران می کند و در نتیجه ، دوست نیکوکار خویش را انجام آن نیکی برای دیگران باز می دارد . به رغم آنکه سپاسگزاری از افراد نیک رفتار ، نقشی مهم در گسترش معروف ها دارد و عاملی در پویایی جامعه به شمار می آید ، در جامعه ما سپاسگزاری از خدمات و تلاش دیگران رضایت بخش نیست ، ناشناخته ماندن بسیاری از خدمت گزاران به دین و مذهب ، بزرگان ملت و مملکت، فرهیختگان علم و دانش و مؤلفان و مترجمان زیردست ، گواهی روشن بر این واقعیت تلخ است . ۳ – محبت و مهرورزی یکی از شیوه های برخورد با اهل معروف ، محبت و مهرورزی با آنان است ، به ویژه که ابراز شود این مهرورزی ها به خاطر فلان رفتار خداپسندانه شماست . این شیوه را از رسول گرامی اسلام (ص) بیاموزیم که امام باقر (ع) در بیان این مطلب فرمود : در یکی از جنگها ، گروهی از دشمن به اسارت لشکر اسلام درآمدند ، آنان را نزد رسول خدا آوردند ، آن حضرت دستور داد به جز یک نفر ، همه را به قتل برسانند . او از پیامبر (ص) دلیل این استثنا را پرسید . آن حضرت فرمود : این از آن رو است که شما از خصلت های خوبی مانند : غیرت ، سخاوت ، شجاعت ، صداقت و بخشندگی برخورداری و صاحبان چنینی خصلت هایی نشاید که به قتل برسند . ۴ – حمایت همان طور که اگر برخورد مناسب با عاملان معروف امری پسندیده است ، برخورد شایسته با خود آمران و ناهیان در این فریضه پسندیده تر است ، زیرا آنان به صورت های مختلفی از سوی دیگران مورد تعرض قرار می گیرند برخی با چهره ای روشنفکرانه و با دم زدن از آزادی ، امر و نهی آنان را مخالف آزادی دانسته می گویند : انسان ها آزادند و عقیده هر کسی برای او محترم است و امر و نهی شما نوعی دخالت در زندگی مردم و محدود ساختن آزادی آنان است . و برخی با ابراز دوستی با آمران و ناهیان به رفتار آنان اعتراض کرده و می گویند : گرچه این فریضه ، امری لازم است ولی حفظ جان و آبرو نیز لازم است و نباید با امر و نهی از منکر دیگران ، جان و آبروی خویش را به خطر انداخت و آسایش لازم را بر خود حرام ساخت . و برخی با ابراز بی طرفی و اینکه هر کس مسئول رفتار خویش است ، با شعار غلط « عیسی » به دین خود ، موسی به دین خود ، به آمران و ناهیان اعتراض کرده ، می گویند : به زندگی خود برسید چه کار دارید به دیگران ، مگر شما پیامبرید که غصهٔ امت می خورید ؟ !! و بدتر از همه آنکه گاه آمران و ناهیان ، از سوی دیگران مورد تعرض واقع شده و به ضرب و شتم آنان می انجامد . آنچه گاه در مطبوعات و رسانه ها منعکس می شود ، بخشی از این تعرضات فیزیکی است . این جاست که وظیفهٔ همگان ایجاب می کند تا به حمایت از آمران و ناهیان دل سوز قیام کرده و آنان را در انجام این رسالت که رسالت پیامبران است یاری دهند . حمایت آنان را از پیشوایان معصوم بیاموزیم که هم خود به معروف ها امر کرده و از منکرها باز می داشتند و هم در حد توان از آمران و ناهیان حمایت می کردند حمایت امام علی (ع) و فرزندانش از اباذر در نهی از تباهی های خلیفه و معاویه و نیز حمایت امام حسین(ع) از حجربن عدی و حمایت ها بی دریغ امام صادق (ع) و امام رضا (ع) از حرکت زید بن علی (ع) و مانند آن نمونه های از حمایت های پیشوایان معصوم از آمران به معروفی و ناهیان از منکر است .

شایستگی های اخلاقی مدیران و کارگزاران

؛بالابردن توانایی ها در مدیریت، برخواسته از نسخه سازنده امام هشتم (ع)Increase the abilities of managementبرگرفته از سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین استاد مرکبیامام صادق (ع): از غضب و عصبانیت دوری کن ، اول آن جنون و پایان آن پشیمانی است.گردآوری: مهدی یاراحمدی خراسانی

امام رضا (ع) با ابلاغیه ای ده ماده ای به نشانه های انسان کامل در بحث روابط اجتماعی او اشاره دارند . در این ابلاغیه آمده است ، عقل یک مسلمان کامل نمی شود و انسان ، انسانی تمام عیار نخواهد شد مگر اینکه دارای این ده صفت باشد . اولین صفت در این ابلاغیه مورد بحث ما است . اولین صفت بارز یک انسان شایسته و مدیر (کسی که از لحظات عمرش به درستی استفاده می

کنـد و در عبور از خیابان دنیا ریزش وقت نـدارد) این است که دیگران از او انتظار خیر و نیکی دارند . فردی که دارای این صـفت باشـد برای جـامعه مفیـد است . این فرد کسـی است که دیگران از فکر ، قـدرت و اموال او بهره می برنـد و وی اهـل بهشت است و دوران عمر خود را با مـدیریت می گذرانـد .حال این سؤال مطرح است که برای مفید بودن و مدیر بودن چه باید کرد ؟ چگونه خیر انسان به دیگران می رسد ؟ لازم ترین زمینه در اوج گرفتن در مدیریت خداحافظی با غیظ و غضب و عصـبانیت است چه در روابط اجتمـاعی و چه در روابـط خـانوادگی ، در مراجعه به سـیره نـبی مکرم اسـلام (ص) و سـیری در زحمـات بیست و سه سـاله ایشـان ، مشـخص می شود که پیامبر مورد آزار و اذیت های فراوان قرار گرفتند به گونه ای که این بزرگوار در سال های پایانی عمر خویش چنین فرمودند : « هیچ پیامبری به اندازه ای که من از امتم صدمه دیدم ، صدمه ندید . » در عین حال هیچ گاه کسـی گره در پیشانی و چهره ایشـان مشاهـده نکرد اما این بـدان معنی نیست که حضـرت بـدون توجه به امور بوده باشـند . بلکه در عین داشـتن چهره ای بشاش و آغوشـی باز ، دارای سـنگینی ، وقار و قاطعیت بودند و برای برچیدن سفره گناه و بت پرستی برنامه ریزی می کردند .تاریخ بر این امر گواه است که حضـرت محمـد (ص) بـا داشـتن سه روحیه توانسـتند انسان نماها را به انسان هایی واقعی مبـدل کننـد . این صفات عبارتند از : نرمی ، لطافت و آغوش باز ، به گونه ای که حتی کسانی که پیام ایشان را قبول نداشـتند و بر تعصب خود اصرار می کردنـد برای دیـدن پیامبر (ص) گرد ایشان جمع می شدنـد .حال اگر خادمان حضـرت رضا (ع) در زمان غیبت فرزند بزرگوار ایشان ، این گستردگی سـفره گناه در جامعه را می بینند و می خواهند پیام شان مؤثر باشد و در زندگی شخصـی خود خواستار مطیع بودن فرزندان خویش هستند باید با عصبانیت و غضب ، خدا حافظی کنند . نامناسب ترین زمینه در وجود یک مربی ، یک مدیر در انواع مدیریت ها چه در امر خانواده و چه در امر اجتماع ، عصـبانی شدن است .امام صادق (ع) می فرمایند : « از غضب و عصـبانیت دوری کن ، اول آن جنون و پایان آن پشیمانی است . » جاده دنیا در زمان غیبت کبری ، جاده ای لغزنده است و لغزش جوانان ریشه در خانواده هایشان دارد . در خانواده های دینی فرزندان افکار پدر و مادر را قبول ندارند و فکر آنها را مربوط به دوره های قبل می داننـد . شـیوه هـای تربیتی دیروز ، امروزه پاسـخگو نیست و بایـد در آنهـا تجدیـد نظر کرد . مؤمن بایـد بـا زمان خود همراه باشـد و حساسـیت های زمان را درک کنـد . دشـمن امروز به دین اسـلام حمله کرده است . حجاب ، مقدسات ، خون شـهدا ، اشک بر امام حسین (ع) و ... را زیر سؤال برده است . نود درصد ریزش اخلاقی در جوانان امروزه مربوط به گره در چهره والدین است . اگر چتر محبت والـدین در خـانواده بسته شود فرزنـدان به سوی چترهـای محبتی که در خـارج از خانواده است کشـیده می شود و این آغاز انحراف جوانان است . فرزندان ما دارای دو قسـمت هسـتند ، یک قسمت مربوط به جسم ، ظاهر و مادیات و قسمت دیگر مربوط به شخصـیت ، روح و روان آنان است که در خانواده ها نود و نه درصد به قسـمت اول توجه می کنند و در آن موفق هسـتند اما از نظر شخصـیت و روح و روان فرزنـدان سـفره ای گسترده نمی شود .بنابر این اولین قدم گستردن سـفره های تربیتی در عرض سـفره های جسـمی است . برای این منظور باید آموزش های کارشناسی دینی در قالب محفل های اُنس خانوادگی برگزار شود . این کارشناس باید امین و جوان شناس باشد تا بتواند فطرت خدا شناس فرزندان را رشد دهد .فرمان خدا این است که میزان موفقیت ، کلاس باطن است . بنابر این اولین قدم برای اینکه خیر ما به دیگران و به مسلمان برسد ، خداحافظی با عصـبانیت سـپس ایجاد زمینه آغوش باز و بعد از آن برنامه ریزی است . در این بحث یک محور از توانایی های مدیریت آن هم به میزان بیست درصد بیان شد .

فرصتی برای بازگشت به اصل خویش

Return to selfفراهم آوردن تمهیدات اخلاقی مناسب برای شکوفائی ارزشهای اخلاقی و اسلامیاحمد یاراحمدی خراسانی مشـکلات و مسائـل زنـدگی فردی،کـاری و اجتماعی به گونه ای است که گاه انسان همچون کلافی سـردرگم چنان درگیر خود و روزمرگی هـایش می گردد که از مسأله خودسازی و تمرین تقوی باز می مانـد. به راستی تلاش انسان ها در دنیای فانی چه ارزشـی

می تواند داشته باشد اگر هدف اصلی زندگی و خلقت بشری در لابلای شلوغی ها و جذابیت های دروغین عصر فراصنعتی گم شود؟ اسلام مکتبی جامع و همه سو نگر است که ابعاد مختلف انسان و زندگانی او را مدنظر داشته و برای هر بعدی از ابعاد انسانی احکام و رهنمون های ویژه‌ای ارائه داده است. احساسات و عواطف آدمی و غرایز و تمایلات طبیعی او را به نیکوترین وجه پاسخ داده و فطرت و گرایش های عالی او را به تفصیل جهت دهی کرده و عقل و اندیشه او را وادار به فعالیت نموده است. در مقام عمل آنچه که مقتضای عقل و تربیت و تکامل روحی او بوده و در بردارنده مصالح و دور از مفاسد می باشد بر او لازم آورده است که هر کدام از این معانی خود تفصیلی گسترده و شرحی مفصل می‌طلبند. اما آنچه در این مجال مورد توجه نگارنده قرار گرفته است فرصت های خاصی است که در لابلای مشغله های کاری برای بازگشت به اصل خویش از سوی « ارحم الراحمین » برای انسان « جایز الخطا و فراموش کار» عرضه گردیده است. پیامبر اعظم (ص) می فرمایند: «رجب ماه خدا، شعبان ماه من و رمضان ماه امت من است». و این یعنی فرصتی دوباره از سر رأفت و رحمت برای بازگشت به خویشتن خویش و جبران مآفات.ماه رجب در حدیثی از پیامبر رحمت (ص ") اصب "نامیده شده است زیرا در آن رحمت خدا بسیار بر امت فرو می بارد، شعبان هم که ماه ایشان است و رمضان ماه تقوی و تقدیر و لیله القدر است که در آن سفره ی رحمت الهی پهن می شود تا هر کس به وسع و توان خویش خوشه چین معرفت کردگار باشد. امروزه در عصری به سر می بریم که متأسفانه ارزشهای اخلاقی مهمترین حلقه ی مفقوده ی کارکرد نظام های بشری است لذا غرق شدن در عادت های روزانه و گرفتاری های جاری، انسان را از تعالی روحی باز می دارد. از این رو ترک عادتهایی که به صورت روزانه برای ما به مثابه یک ضرورت و یک نیاز حیاتی تلقی می شوند، باعث می گردد تا آدمی به تفکر و تعقل پرداخته و خویشتن انسانی خویش را در مقابل آئینه ای زلال بنگرد و ببیند که روز مرگی و عادتهای روزانه چه بر سر سرش آورده است .با عنایت به مطالب فوق الذکر باید به این نکته اذعان نمود که تلاش در جهت بهبود زندگی اعم از فردی و اجتماعی و حتی ارتقاء مالی، اقتصادی و سازمانی چیزی مذموم و ناپسند نیست. در واقع آن چه مذموم و ناپسند است غفلت از ارزش های اخلاقی و انسانی است. حال که به لطف خداوند متعال به برکت انقلاب اسلامی در کشور امنیت، آسایش و زمینه ی بروز شکوفائی فراهم است و یا به قول معروف حال که « ابر و باد و مه وخورشید و فلک در کارند » باید تلاشی معطوف به هدف و از سرآگاهی داشته باشیم و دچار غفلت نگردیم. که این سه ماه مبارک می تواند زمینه ی مناسبی برای پرورش شایستگی های اخلاقی باشد. رجب، شعبان و رمضان فرصتی برای تمرین تقواست. تمرین تقوا یعنی؛ نفی شیطان و نفس، امساک در برابر محرمات و یعنی فراهم آوردن تمهیدات اخلاقی مناسب برای شکوفائی ارزشهای اخلاقی و اسلامی.

رهنمودهایی از حضرت رضا علیه السلام

مدیریت اسلامی؛ رهنمودهایی از حضرت رضا (ع) ... Imam Reza,as گردآوری: مهدی یاراحمدی خراسانی
با نمی از اقیانوس بیکران کلام حکمت آمیز آن امام معصوم (ع) ذهن خویش را طراوت بخشیم .امام (ع) می فرماید : عبادت بسیار اندیشیدن در باره خداوند است . اما بسیاری نماز و روزه ای که از حدود حرکات مقرر و صورت معین آن تجاوز نمی کند و خالی از محتوای ایمانی استوار است . انسان در شبانه روز به انجام دادن آن عادت کرده است عبادت نیست . از این رو چه بسیار است نمازگزار و روزه گیر که گناهان بزرگ مرتکب می شود , و خود را در زندگی به انواع گناهان مهلک دچار می سازد , و تسلیم هواها و هوسهای خود می شود , بی آن که بتواند زمام نفس خویش را در دست داشته باشد و بخواهد قوای ایمانی خود را به کار گیرد. تا او را از این گناهان باز دارد و در برابر خواهشهای نفس به او پایداری بخشد . و از در افتادن او در پرتگاه گمراهی و نابودی جلوگیری کند .بدیهی است این گونه نماز و روزه جز حرکات و اعمالی قالبی که فاقد هر گونه محتوای حکیمانه و اصالتهای روحی است , چیز دیگری به شمار نمی رود .احمد بن نجم از آن حضرت در باره عُجب و خودپسندی که موجب تباهی

اعمال است پرسید :امام (ع) فرمود : خودپسندی درجاتی دارد , یکی از آنها این است که کارهای زشت انسان برایش جلوه کند . و در نتیجه اعمال بـد خود را خوب می بینـد و به غرور می افتـد و می پندارد که آنچه انجام می دهد خوب است , و از درجات دیگر خودپسـندی ایـن است که بنـده به پروردگـارش ایمـان می آورد. و این را منّتی از خـود بر خـدا می دانـد . در حـالی که منّت برای خداونـد است که نعمت ایمـان را به او ارزانی داشـته است . همچنین فرموده است :کسـی که این پنـج صـفت در او نیست , در هیچ امری از امور دنیا و آخرت به او امیدوار نباشید. این کسی است که اصالت خاندان, بخشش طبع , استواری خلق , نجابت نفس و بیم از پروردگـار را دراو نمی یـابی .از آن حضـرت پرسـش شـد فرومـایه کیست ؟ فرمود آن که به چیزی جز خـدا , خویش را سـرگرم کرده است.و فرمود : خداوند بیهوده گویی و تلف کردن دارایی و پرسـش و خواهش بسیار را دشـمن می دارد .و فرمود : دوستی و مهربانی با مردم نیمی از خردمندی است .و فرمود : خرد مردم مسلمان زمانی کامل می شود , که این ده صفت در او وجود یابد :۱ - خوبی او به دیگران برسد , ۲ - از بدی او ایمنی باشد , ۳ - نیکی اندك دیگران را بسیار شمارد , ۴ – نیکی خود را به دیگران اندك داند, ۵- درخواستهای دیگران او را به ستوه نیاورد , ۶ - از به دست آوردن دانش ۷ - در تمام دوران عمر خویش دلگیر نشود , ۸ - ناداری را در راه خشنودی خداوند از توانگری بیشتر دوست بدارد , ۹ - خواری را در راه او از عزّت در نزد دشمنانش محبوبتر بداند , ۱۰ - به گمنامی بیش از آوازه و شـهرت راغب باشـد . و فرمود : هر کس محاسبه نفس خویش کند سود برد . هر کس از آن غفلت کند دچار زیان شود . هر کس بیمناك باشد ایمنی یابد. آن که از گذشت روزگار عبرت گیرد دارای بینش شود . هر که از بینش برخوردار باشد دارای فهم شود . آن که دارای فهم است عالم و دانشور است . آن کس که نادان را دوسـتدار شود در رنـج افتـد . بهترین دارایی آن است که آبروی آدمی بدان نگهداری شود . برترین خرد این است که انسان خویشـتن رابشـناسد . مؤمن اگر خشـمگین شود خشم او وی را از طریق حق بیرون نمی برد . اگر خوشـحالی و رضامنـدی یابـد این خرسـندی او را دچـار باطل نمی سازد . هنگامی که قـدرت و غلبه می یابـد بیشتر از آنچه حق دارد نمی گیرد .و فرمود : هر کس خوبی هایی دارد به آنها ستوده می شود و نیازی به خودسـتایی ندارد .و فرمود : هر کس از نظر تو در باره اصلاح حال خودش پیروی نمی کند تو هم به نظر او اعتنا مکن , و هر کس کاری را از طریق خودش دنبال کنـد دچار لغزش نمی شود , و اگر لغزید بیچاره نمی شود . و فرمود : دلها را رغبت و نفرت , و نشـاط و سـستی است هنگـامی که دل میـل و اقبال می کنـد بینش و ادراك دارد و زمانی که نفرت و بی میلی دارد , افسـرده و نـاتوان است از این رو دل را هنگـامی که اقبال و نشاط دارد به کار گیریـد و زمانی که سـست و بی میل است او را رهـا کنیـد . و فرمـود : پادشـاه را بـا بیم , و دوست را بـا فروتنی , و دشـمن را بـا خودداری و پرهیز و توده مردم را بـا گشـاده رویی همنشـینی کنیـد . و فرمـود : مرگ برای آرزوهـا آفت , و نیکوکـاری برای دورانـدیش غنیمت , و کوتـاهی و اهمـال برای توانگران مصـیبت است . بخل آبرو را از میان می برد , و دوستی , ناخشـنودی ها پدیـد می آورد . برترین و گرامی ترین خویها به جا آوردن کار نیک و دسـتگیری سـتمدیدگان , و تحقق آرزوی آرزومنـدان و فراهم آوردن امیـد امیـدواران است و دیگر این که در زندگی دوسـتان بسـیار و برای پس از مرگ گریه کنندگان زیاد , به دست آوردن است . و فرمود : گمان خود را نسبت به خدا نیکو کن , زیرا هر کس گمانش به خـدا نیکو باشـد خداونـد مانند گمانش با او رفتار خواهد کرد, و هر کسـی به روزی اندك خشـنود باشد , عمـل انـدك او پـذیرفته است , و کسـی که به انـدکی از حلال خرسـند باشـد , رنـج او کم و فرمود : بخیل را آسودگی و حسود را خوشـی و دلخسته را وفا و دروغگو را مردانگی نیست .و فرمود : کسی که در پی به دست آوردن درآمدی برای تأمین معیشت عائله اش باشد برتر از مجاهدان در راه خداست .از آن حضرت پرسید شده بندگان خوب خدا کدامند ؟ , فرمود : آن کسانی که هنگامی که کار نیکی انجام می دهند شاد می شوند , و اگر مرتکب کار بدی شوند , استغفار می کنند , و هنگامی که در باره آنان بخششی می شود سپاسـگزار می شونـد , و چون به مصـیبتی گرفتـار شونـد شـکیبایی می ورزنـد , و زمـانی که به خشم آورده می شوند گـذشت می کننـد .به آن بزرگوار عرض شـد چگونه بامـداد کردی ؟ فرمود : بامداد کردم با عمری که پیوسـته در کاستی است , و

اعمـالی که بی کم و زیـاد محفوظ و مضـبوط است , و رشـته مرگ به گردن ما , و آتش جهنم در پیش روی ماست , در حالی که نمی دانیم با ما چه معامله ای خواهد شد .و فرمود : ثروت جز با پنج صفت جمع و انباشته نمی شود , که عبارت است از بخل زیاد , آرزوی دراز , آز بسیار , بریدن از خویشاوندان و برگزیدن دنیا بر آخرت .علّی بن شعیب گفته است : به خدمت ابن الحسن الرّضا (ع) رسیدم .به من فرمود : ای علی , از مردم کدام کس زندگی را نیکوتر می گذراند ؟عرض کردم : ای سرور من شما از من بدین داناترید .فرمود : آن کس که بهبود زندگی دیگری را جزیی از زندگی خود قرار دهد .سپس فرمود : ای علی چه کسی زندگی را بدتر از همه می گذراند ؟عرض کردم : شما داناترید .فرمود : کسی که از زندگی خود بهره ای به دیگری نمی رساند .پس از این فرمود : ای علی وجود نعمتها را مغتنم شمارید زیرا نعمتها گریز پا هستند , هرگز از میان قومی نرفته انـد که دوباره باز گردنـد . ای علی بـدترین مردم کسی است که کمک خود را از دیگران باز دارد , و خوراک خود را تنها خورد , و بنده خود را کتک زنـد . و فرموده است : دستگیری ناتوان بهتر از صدقه اوست .و فرموده است : حقیقت ایمان انسان کامل نمی شود مگر این که سه صفت در او وجود داشته باشد : دانش دین بیاموزد و در معیشت اندازه را نیکو نگهدارد , و بر بلاها و گرفتاریها شکیبایی کند .و فرموده است : آن که با سخن چینی می خواهد به تو اظهار خیرخواهی کند , آنچه از بدی و سختی در پایان خواهد دید از تو برای او بس است .پی نوشت ها« تحلیلی از زندگانی حضرت رضا (ع) »

سیره اخلاقی پیامبر اسلام

(ص) ... Holy Mohammed(P.U.H)جهان امروز بیش از گذشته نیازمند توجه به اخلاق و سیره رحمه للعالمین می باشدمهدی یاراحمدی خراسانی

اشاره:اکنون که به فرموده ی خورشید انقلاب جهان امروز بیش از گذشته نیازمند توجه به اخلاق و سیره نبی مهربانیها (ص) می باشد در این مجال به گوشه های از سیره اخلاقی آن بزرگوار می پردازیم امیدواریم که سیره و روش آن حضرت چراغ روشنی در مسیر زندگی مان باشد .۱ - آن قدر حضرت متواضع و فروتن بود که متن روایت او را خاضع الطراف می نامد یعنی به زمین نگاه می کرد و سر را کمتر بالا می برد ، این چنین با وقار و متین ... با ادب و فروتن . چنان در برابر خالقش خاضع و خاشع بود که بیشتر سرفرود می آورد و کمتر سر را بلند می کرد چه پیوسته خدا را حاضر و ناظر می دید و لحظه ای بلکه کمتر از لحظه ای هم از یاد و ذکر خدا غافل نبود .۲ - یکی دیگر از نشانه های بارز تواضع و خوی نیکویش این بود که به هر که می رسید ، پیشقدم در سلام کردن بر او بود ، سلام که خود تحیت اسلامی است و پیامبر آن را به ما یاد داده ، خود نیز بیش از همه به آن عمل می کرد و قبل از آن که دیگری بر او سلام کند ، او خود سلام می کرد.هرگز پیامبر ملاحظه نمی کرد که آن فرد بزرگ است یا کوچک ، دانشمند است یا بی سواد ، ثروتمند است یا فقیر . آری حضرت آن قدر عظمت داشت که بر همه افراد بدون ملاحظه های شغلی ، مسئولیتی ، مالی و ... سلام می کرد و او با اینکه بزرگترین از هر نظر بود بر کوچکترین انسان ها از هر نظر سلام می کرد و بیشتر برای اینکه ما را به این سنت حسنه تشویق کند می فرمود : سلام را نود و نه حسنه است و جوابش یک حسنه .۳ - پیامبر هرگز بدون جهت سخن نمی گفت ، و اگر سخنی بیشتر جنبه موعظه و پند داشت ، یا مطلبی را می آموخت و یا به معروف و خیری امر می کرد و یا از شر و منکری مردم را باز می داشت ، تمام سخنانش سودمند و یک کلمه ، نه بلکه یک حرف ، پوچ و بی ارزش نبود ، زیرا خوب می دانست که : « و ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید » وانگهی پیامبر اسوه است و نمونه و اوست انسان کامل . پیامبر کسی است که نخستین آفریده پروردگار ، نور مبارکش است : « اول ما خلق الله نوری » پس ، از این نور کامل چیزی تراوش نمی کند جز نور ، و هر چه می گوید گفته خدا است « و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی » .۴ - و پیامبر هرگز از ذکر خدا غافل نمی شد . در روایت است : « ولا یجلس و لا یقوم الاعلی ذکر » او نمی نشست و بر نمی خاست جز با ذکر و یا خدا . پیامبر در هر آن قرین و

همنشین ذکر خدا بود چه بر زبان آورد و چه در دل گوید . او خود ذکر خدا را کفاره مجلس می دانست و اعلام می داشت که اگر در مجلسی یاد خدا نباشد یا ذکری از اهل بیت که آن نیز یاد خداست ، پس آن مجلس بر اهلش و زر و وبال است و نحس است و شوم . و اگر حضرت می خندید از تبسم تجاوز نمی کرد « جل ضحکه التبسم » زیرا قهقهه و خنده با صدا با شئون انسان مودب منافات دارد چه رسد به انسان کامل و چه رسد به اشرف مخلوقات . »۵ – یکی دیگر از موارد تواضع و فروتنی حضرت این بود که هر وقت وارد مجلس می شد ، هر جا که جای خالی بود می نشست ، مانند خودخواهان یا نادانان نبود که دنبال صدر مجلس هستند ، و خیال می کنند که باید بالا و بالاتر نشست . اصلا "آن جا که انسان والا می نشیند و الا است نه آنکه انسان والا باید در جای والا نشیند .۶ – پیامبر آرام و آهسته سخن می گفت و هیچ گاه فریاد نمی زد و صدا را بلند نمی کرد . و مجلس آن حضرت نیز از چنان آرامشی برخوردار بود که عین ادب و تواضع است و کسی در مجلس پیامبر بلند سخن نمی گفت « و اغضض من صوتک » و دستور هم همین بود که کسی صدایش را بالاتر از صدای رسول الله نکند « لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی » و چون خود حضرت آهسته و آرام سخن می گفت لذا مجلسش بسیار آرام و با وقار بود که حتی صدای به هم زدن بال پرنده به گوش می رسید .۷ – « لایقطع علی احد کلامه » هرگز سخن کسی را قطع نمی کرد و تا شخصی مشغول سخن گفتن بود ، به او خوب گوش می داد و پس از تمام شدن سخنش آرام پاسخش را می گفت . و چنان اصحابش را تربیت کرده بود که هر گاه لب مبارکش به سخن وا می شد ، تمام حاضران ساکت می شده و سراپا گوش می شدند « کان علی رو وسهم الطیر » و هر گاه سخن حضرت تمام می شد بدون آنکه سخنانشان با هم تزاحم کند ، با هر یک به نوبت حرف می زد .۸ – نکته دیگری که بسیار جالب و ارزنده است و باید مد نظر قرار گیرد این است که حضرت در هنگام سخن گفتن ، به افراد یکسان نگاه می کرد « و کان یساوی فی النظر و الاستماع للناس » و باید سخنگویان محترم این مطلب را دقت کنند که یکسان و مساوی در حال حرف زدن به این طرف و آن طرف نگاه کنند زیرا این نکته ظریف اخلاقی است که درنگریستن به افراد (هنگام صحبت کردن) انسان فرق بین این و آن نگذارد و همه را به یک دید بنگرد .که امیدواریم در موارد دیگر نیز این تساوی و یکسان نگری حفظ شود . راستی چه زیبا است تربیت رسول الله ! بنابر این ، هر که بخواهد بیشتر به پیامبر نزدیک گردد ، باید رفتار و اخلاقش را با آن حضرت نزدیکتر کند .۹ – « و کان یجاس الفقراء و یواکل المساکین » او نه تنها با مالداران و دارایان مجالست می کرد بلکه با فقرا و مستمندان نیز همنشین بود . بلکه قطعا "حضرت از نشستن با فقرا بیشتر لذت می برد و اگر با ثروتمندان می نشست به خاطر هدایت کردن آنان بود نه چیز دیگر .۱۰ – هر گاه پیامبر می خواست به مجلس وارد شود و با مردم برخورد کند ، خود را طبق موازین اسلامی آرایش می داد یعنی در آینه می نگریست و موهای خود را شانه می زد و چنین در روایت آمده است « و کان ینظر فی المرآه و یتمشط » و نه تنها حضرت لباس تمیز و مرتب می پوشید و محاسن مبارک را شانه می زد بلکه پیوسته بوی خوش عطر از حضرت از مسافتی دور استشمام می شد . بگذریم که خود حضرت خوشبو بود و بوی خوشش دوست و دشمن را جذب می کرد ، که همواره از عطر نیز استفاده می نمود . راوی می گوید : قبل از آنکه حضرت به مسجد وارد شود ، ما خبردار می شدیم زیرا بوی عطرش از مسافتی به مشاممان می خورد و متوجه ورود حضرت می شدیم . خود حضرت نیز می فرماید : « ان الله یحب من عبده اذا خرج الی اخوانه یتهیا لهم و یتجمل » خداوند دوست دارد که بنده اش هرگاه می خواهد با برادرانش ملاقات کند ، خود را آماده کند و برای آنها آرایش نماید .۱۱ – پیامبر اگر سواره بود هرگز نمی پذیرفت که شخصی همراه و همگام او پیاده راه رود . از او می خواست که بر مرکبش در کنارش سوار شود و اگر قبول نمی کرد یا امکان نداشت ، به او می فرمود :از من جلوتر برو تا من در پس تو آیم و به تو برسم . این چه عظمت و بزرگواری است انسان ها را سرگردان می کند و به حیرت وا می دارد .۱۲ – اگر سه روز می گذشت و دوستش یا برادر دینی اش را نمی دید از او سؤال می کرد ، پس اگر به مسافرت رفته بود برایش دعا می کرد و اگر در شهر بود حتما "از احوالش تفقد می نمود و به زیارتش می رفت و اگر بیمار بود به عیادتش می شتافت .۱۳ – پیامبر آن قدر مهمان نواز بود و

مهمـانش را احترام و تقـدیر می کرد که هر گـاه کسـی بر او وارد می شـد ، حضـرت متکـا و مسـند خود را به او می داد و اگر نمی پذیرفت آن قدر اصرار می کرد تا قبول کند .۱۴ – حضرت ضمن اینکه بسیار هیبت داشت ، برای اینکه حاضرین از دیدارش هراس نکننـد و دیـدارش آنـان را نرنجانـد ، گـاهی شـوخی می کرد و لطیفه ای در حـد میزان شـرعی می گفت که هیبتش حاضـران را به وحشت نیاندازد و جرات سـخن گفتن را از آنان سـلب نکند . به ویژه اگر می یافت که یکی از یارانش ناراحت و غمگین است با او شوخی می کرد تـا غمش را بزدایـد . و اصـلا "پیـامبر آن گونه با افراد سـخن می گفت که مناسب با وضـعیت علمی و حالت روانی آنان بود و می فرمایـد : « ما پیامبران ماموریت داریم که با مردم به انـدازه عقولشان سـخن بگوئیم » .۵ – می فرمود : « اکرم الاخلاـق النبیین و الصـدیقین البشـاشه اذاتر اووا والمصـافحه اذا تلاقوا » برترین اخلاق پیامبران و رادمردان خوشـروئی است هنگامی که به هم می رسـند و مصـافحه و دست دادن به یکـدیگر است هنگامی که با هم ملاقات می کننـد و لـذا هر وقت پیامبر مسـلمانی را می دید فورا "با او مصافحه می کرد و به او دست می داد و بر این امر بسیار تأکید می نمود . در روایات است که هرگاه دو مؤمن به هم می رسـند و مصافحه کننـد گناهشان می ریزدماننـد برگ درختان (در فصل خزان) .این بود چنـد جمله کوتاه ولی پر فایده از سیره و منش پیامبر (ص) تا شاید در این ایام به کار گیریم و با هم پیوند صـلح و صـفا بندیم و دلها را از رشک و حسد و زیغ و رین پاک کنیم و گذشـته ها را به خاطر خـدا نادیده بگیریم و از لغزش های برادرانمان بگذریم (که خود نیز بسـیار لغزش داریم) و دوستی و محبت را نه در سـخن و گفتـار که در عمـل و کردار اجرا کنیم و قلب هـا را از کینه و عـداوت دور سـازیم و بـا هم چنـانکه خـدا و رسولش خواهـد برادروار زنـدگی کنیم و اگر از دیگری انتقاد داریم تلاش کنیم که انتقادمان سازنده و برادرانه باشد نه کینه توزانه و انتقام گرانه . باشد که روح رسول الله از ما خشنود گردد .

ارزشهای اخلاق مدیریتی در کربلا

...managerial ethic in karbalaفتوای حسین(ع) این است: آری! در نتوانستن نیز بایستن هست (دکترشریعتی)
اشارهحـادثه کربلاـ یک صـحنه نمایش اخلاق اسـلامی است که به اختصار به توضیـح ارزشـهایی نظیر مروت، ایثار و فـداکاری که برجسـتگی بیشتری دارنـد می‌پردازیم.مروتحسین‌علیه‌السـلام با دشـمنان به شـیوه پدرش علی‌علیه‌السـلام رفتار می‌کرد. سـیراب کردن آنان به هنگام تشـنگی و پرهیز از ترور و غافلگیری، نمونه‌های روشنی از مروت است. حسین‌علیه‌السلام نیز با این که از فسق و فجور و خباثت‌شـمربن ذی‌الجوشن، و اهانت وی به حریم ولایت آگاه است پیشنهاد حمله ناگهانی سپاه خود را رد می‌کند و می‌گوید: «ما هرگز شـروع به جنـگ نمی‌کنیم ولو به نفع مـا باشـد. ایثارایثار عاطفه‌ای است اخلاقی، انسانی و اسـلامی که در حادثه کربلا به اوج خود رسـید. از خودگذشـتگی ابوالفضل العباس‌علیه‌السـلام در ننوشـیدن آب تجسمی از ایثار بود. وی پس از دفع مزاحمان به شریعه فرات رسید هنگامی که مشک را از آب پر کرد با این که خود نیز تشنه بود به یاد تشنگی مولایش از نوشیدن آب منصرف شد. آن را ریخت و آنچه بر دلش گـذشت، بر زبان جاری کرد ابوالفضل مظهر وفا بود. نمونه دیگر عمربن قروی انصاری بود که خود را به هنگام نماز در برابر پیکانهای کفار سپر اباعبدالله‌علیه‌السـلام قرار داد و از پا درآمـد... وی در عین حال تردید داشت که وظیفه‌اش را انجـام داده و به عهـدش وفا کرده است.مساواتاصـحاب حسین‌علیه‌السـلام ترکیبی از آزادگان و بردگان آزاد شـده بود و شـیوه رفتار امـام هم نسـبت‌به نقش آفرینـان و ایثـارگران یکسان بود رنگ، قومیت، موقعیت و نژاد آنان در نظر و قضاوت وی تاثیری نـداشت و مساوات حاکم بود چنان که دو نفر از عـده معـدودی که امام خود را به بالین آنان رسانیـد برده آزاد شده بودند. «جون یکی از آنها بود که وقتی به شـهادت رسید امام خود را به بالین وی رسانید و حشر او را با «ابرار» که مقامی برتر از متقین است از خدا درخواست کرد «خدایا در آن جهان او را با «ابرار» محشور کن. دیگر مردی رومی است که وقتی از اسب بر زمین افتاد اباعبدالله‌علیه‌السلام خون را از جلو چشمانش پاک کرد و صورتش را بر صورت وی گذاشت. این صورت بر صورت نهادن منحصر به همین غلام و فرزندش

علی‌اکبر بود «فوضع خده علی خده... متبسم الی ربه...» صحنه خونین کربلا متضمن پیامهای اخلاقی، اجتماعی، توحیدی، اعتقادی، عرفانی، اندرزی و پرخاشگری است که با جانبازیهای کم‌سال‌ترین (طفل شیرخوار اباعبدالله‌علیه‌السلام) تا کهنسالترین مرد (جابربن عروه غفاری) و زن (زوجه عبدالله بن عمر کلبی) تجسم پیدا کرد و هر یک عهده‌دار نقشی بودند.» در آن روز هیچ کدام از اصحاب حسین‌علیه‌السلام در برابر دشمن ضعفی از خود نشان ندادند، فرار نکردند و به سپاه دشمن نپیوستند. فتوای حسین (ع) این است: آری! در نتوانستن نیز بایستن هست (دکتر علی شریعتی) برای او زندگی، عقیده و جهاد است. بنابراین، اگر او زنده است و به دلیل این که زنده است، مسئولیت جهاد در راه عقیده را دارد.انسان زنده، مسئول است و نه فقط انسان توانا. و از حسین، زنده‌تر کیست؟ در تاریخ ما، کیست که به اندازه او حق داشته باشد که زندگی کند؟ و شایسته باشد که زنده بماند؟ نفس انسان بودن، آگاه بودن، ایمان داشتن، زندگی کردن، آدمی را مسئول جهاد می‌کند وحسین مَثَلِ اعلای انسانیت زنده، عاشق و آگاه است.توانستن یا نتوانستن، ضعف یا قدرت، تنهایی یا جمعیت، فقط شکل انجام رسالت و چگونگی تحقق مسئولیت را تعیین می‌کند نه وجود آن را(".حسین وارث آدم، مجموعه آثار ، صص ۱۶۶ و ۱۶۷۱۹)«بایستن» یعنی برای انجام دادن وظیفه مسئولیت دینی و شرعی، تلاش نمودن و تا حد توان برای پیشبرد آن، به تناسب زمان و شرایط، اقدام کردن. گویاترین کلام برای ادای این مفهوم، فرمایش حضرت امام قدس سره است؛ ایشان در پیامی فرمودند":ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه‌ایم، نه مأمور به نتیجه(".صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۴.)این که حسین فریاد می‌زند - پس از این که همه عزیزانش را در خون می‌بیند و جز دشمن کینه توز و غارتگر در برابرش نمی‌بیند - فریاد می‌زند که:« آیا کسی هست که مرا یاری کند و انتقام کشد؟» «هل من ناصر ینصرنی؟ » ؛ مگر نمی‌داند که کسی نیست که او را یاری کند و انتقام گیرد؟این «سؤال»، سؤال از تاریخ فردای بشری است و این پرسش، از آینده است و از همه ماست و این سؤال، انتظار حسین را از عاشقانش بیان می‌کند و دعوت شهادت او را به همه کسانی که برای شهیدان حرمت و عظمت قائلند، اعلام می‌نماید.مدیریت اسلامی در جامعه امروز نیازمند توجه به چه بخش هایی از حرکت سیاسی- الهی امام حسین (ع) است؟ (حجت الاسلام والمسلمین حمیدرضا سلیمانی)امام حسین (ع) شخصیتی است که در دوران خود با یک بحران شدیدی چون بحران انحرافات اعتقادی و عملی مواجه بود. آن حضرت برای حل این معضلات راه هایی چون گفت و گو و تذکر را بکار گرفت و آخرین راهکاری را که ایشان به عنوان یک وظیفه مورد توجه قرار داد فدا کردن جان خویش در راه رسیدن به حق و حقیقت بود. این مدیریت یک مدیریت استثنایی است.بسیاری از افراد تا آنجا می توانند در مدیریت موفق باشند که به خودشان آسیب نرسد اما امام حسین (ع) وقتی می خواهد اسلام را احیا کند، در این مسیر تمام هستی خود را فدا می کند. این نکته ای است که معمولا در مدیریت مادی نمونه و مشابهی ندارد.مدیریت جامعی که با گفت و گو، صحبت و نصیحت آغاز می شود مدیریتی استثنایی و فوق العاده است به طوری که می بینیم حضرت بارها یزیدیان را مورد خطاب قرار دادند و می خواستند آنها را به نحوی به دامن اسلام بازگردانند. به طور مثال امام حسین (ع) حر بن یزید را که در جبهه مخالف بود مورد خطاب قرار می دهد یعنی آن حضرت از هر فرصتی استفاده می کند تا افراد را از گمراهی به سوی نور و سعادت راهنمایی کند؛ این شاهکار امام حسین (ع) در واقعه کربلا است. اما تنها به این نصیحت و پند و اندرز اکتفا نکردند و در این مسیر آنقدر به پیش رفتند تا با نثار خون خود و انفجاری از نور، آگاهی و بیداری را در همیشه تاریخ ایجاد کند و بر دل ظلمت ها و تاریکی ها بتازد.نکته دیگری که در مدیریت امام حسین (ع) می تواند قابل توجه باشد. این است که آن حضرت در این حادثه هم عبادت و طاعت را به میدان می آورند هم عرفان و اخلاق را به نمایش می گذارند، هم شجاعت و ایثار را عرضه می کنند و هم در همه ابعاد مردانگی و مروت را رعایت می کنند که این همه اضداد در کنار هم در هیچ حماسه تاریخی دیده نشده است. منبع: مدیریت علوی در رفتار حسینیسید حسین علوی

امامت رضوی؛ کانون مهربانی، هدایت

و بالندگی ... Razaviباید با اتصال به منبع ناب امامت رضوی در مسیر تعالی انسانی گام برداریماحمد یاراحمدی خراسانی امامتِ دینی راهبر انسان به سوی معرفت حقیقی در زندگی است و جامعه‌ای که پذیرای آموزش‌های امام باشد، هرگز در ایستگاه بیخبری و سرگردانی متوقف نمیماند. امام در حقیقت کانون هدایت و بالندگی، مدافع حقوق مسلم و پاسدار حرمت انسان است. آدمی در کنار امام به یک آرامش روحانی و مطلق دست پیدا میکند و هویت خویش را در پرتو نورانیت او باز مییابد. از گستره وجوه امامت در این مجال توفیقی حاصل می گردد تا مختصری در دریای بیکران معرفت رضوی تأمل کنیم. امام رضا (ع) به عنوان یک انسان کامل و ولی الله، احیا کننده همه صفات برجسته و شایسته اخلاقی می باشند. زندگانی ایشان مالامال از لحظاتی نورانی و شگفت انگیز است. توفیق همجواری و خدمت رسانی در سازمانی که متعلق به امامی مهربان و رئوف می باشد نعمتی غیر قابل توصیف است که ؛ « نتوان از عهده شکرش به در آمد ». لکن نیازمند آنیم که به گونه ای عمل کنیم که در حد توان، حداکثر رضایت مندی صاحب عظیم الشأن دستگاه را فراهم آوریم. بجاست در رفتار امام رضا (ع) مداقه کنیم، چه بسا نشانهها و دغدغههائی در زندگی روزمره ایشان بیابیم که اصلاً در زندگی ما مورد توجه قرار نمی گیرد. این که امام در رویارویی با افراد از هر قشر و طبقه کاملاً سر و پا گوش می باشد سخن کسی را قطع نمی کند، یا در حضور دیگران آداب حرمت نهادن به آنان را رعایت می کند و در رفع نیازمندی درخواست کنندگان دغدغه پاسداشت آبروی افراد را نگه می دارد و دهها مسئله از این دست، با این سیر و سلوک برای امروز باید اسوه و ملاک عمل قرار گیرد. جامعه شیعیان جهان، امام هشتم را امام ضامن میدانند؛ یعنی امامی که منشأ آرامش درونی و اعتماد به نفس است. اگر نگاهی گذرا به ظرایف اخلاقی در سیره امام رضا (ع) بیاندازیم جلوه های تابناکی از هدایت و تعالی اخلاق فردی و اجتماعی را در می یابیم. درباره بخشی از رفتار و سلوک رضوی آمده است: هرگاه امام تنها میشد و فارغ از مسائل روزمره میگردید، اعضای خانواده و اطرافیان را گرد میآورد با آنان سخن میگفت و انس و الفت میگرفت، و هرگاه بر سر سفره حاضر میشد خرد و کلان حتی کارگزار و حجام(حجامت کننده) را فرا میخواند. (بحارالانوار، ج۴۹، ص۱۶۴) در سیره رضوی حرمتگذاری به شخصیت انسانها و محبت به آنها در کانون مهم و اساسی و الهام بخش است.امام رضا(ع) رفتاری مهربانانه و صمیمانه با اطرافیان و توده مردم داشتند. ایشان وقتی هم که در مقام مناظره و مواجهه علمی و فرهنگی با گروههای مختلف فکری و نمایندگان مکاتب دوران خود قرار میگیرد، باز همان امام مهربان و مهرورز میباشد، با کمال احترام به یکایک پرسشها، شبهات و مسائل آنان پاسخ میدهد و از هیچ رویارویی علمی روی برنمیتابد و یک تنه از عهده این مواجهه برمیآید و از طرح هیچ شبههای از سوی مناظره کنندگان دغدغهای به خود راه نمیدهد و به این گونه، معنای امام بودن را در فرهنگ اسلامی در عرصه دید جهانیان میگذارد.باید با اتصال به منبع ناب امامت رضوی و عمل به توصیه ها و دستورات ایشان در مسیر تعالی انسانی گام برداریم. و براستی این دست محبت ولی الله بر سر انسان است که اعلام میدارد: ای انسان تو میتوانی در پرتو این عشق و فرزانگی، در آسمان دلدادگی به کمال مطلق به پرواز درآیی و با بالهای ایمان خود را به جایگاهی برسانی که بجز خدا را نبینی.

عدالت اجتماعی در اندیشهٔ دینی

... social justiceعدالت اجتماعی؛ اعطای حقوق منطقی هر شخص به تناسب صلاحیت، و نیازمندیهای فطری اومهدی یاراحمدی خراسانی

چکیده:عدالت اجتماعی یکی از مهمترین اصولی است که در دیدگاههای بشری و اندیشهٔ دینی مورد عنایت ویژه قرار داشته است . عدالت اجتماعی به معنای اعطای حقوق و مطالبات منطقی هر شخص به تناسب صلاحیت ، شایستگی و نیازمندیهای فطری و

اجتماعی اوست. بر این اساس ، عمومیّت استفاده از منابع و ثروت های عمومی و یا امکانات دولتی برای همه و رسیدن به مرز بی نیازی در جامعه ، از شاخصه های مهم تحقق عدالت اجتماعی است .امری که بی شک مهمترین حلقه ی مفقوده کارکردنظامهای بشری در هزاره سوم است.مقدمه :مسلماً « عدالت » پایه اخلاقی ساختار اساسی جامعه است . امری که امروزه در هزارهٔ سوم حلقهٔ مفقوده کار کرد نظام های بشری است و فقدان آن بیش از پیش احساس می شود . مراد از کارکرد اصول عدالت در جملهٔ فوق الذکرآنست که نه تنها نهادهای رسمی جامعه همچون قانون اساسی ، دولت و قوانین مدنی و جزایی باید بر محور این اصول و متناسب با آنها سامان یابد ، بلکه امکانات ، مواهب ، مناصب ، وظایف و زحمات زندگی اجتماعی نیز باید بر محور این اصول توزیع شوند . عدالت اجتماعی در بردارنده مفاهیم ظاهراً متعارض است . بدین معنا که اولاً : مستلزم پذیرش شأن و منزلت مساوی افراد از نظر قانونی و سیاسی است که این امر به نوبهٔ خود مستلزم پذیرش حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی شهروندان است . و ثانیاً : عدالت اجتماعی به معنای تساوی کامل افراد از نظر شایستگی ها و استعدادها نیست . از این رو می بایست نابرابری های حاصل از تفاوت در استعدادها ، سطح سواد و آموزش و تجربه را بعنوان نابرابری ها عادلانه پذیرفت و ثالثاً باید این نکته مهم را در نظر داشت که نتایج توزیع درآمد بر حسب توزیع استعدادها و موفقیت طبقاتی افراد در نظام اقتصادی بازار معمولاً قابل پذیرش نیست . در این صورت سالخوردگان ، افرادی که دارای معلولیت های ذهنی و یا جسمی هستند ، بچه هایی که سرپرست خانوار را از دست می دهند و بیکاران وضع وخیمی خواهند داشت به همین دلیل ، عدالت اجتماعی مستلزم تأثیر بر حوزهٔ توزیع درآمد و رفع نابرابری های ناعادلانه است .مفهوم اصطلاحی عدل :با مراجعه به کتب لغت در مفردات راغب می خوانیم: العدالهٔ و المعادلهٔ لفظ یقتضی المساواهٔ ویستعمل باعتبار المضایقهٔ ... فالعدل هو التقسیط علی سواء ...؛ عدالت و معادله دارای معنای برابری است و به همین خاطر همواره در مقایسه بین اشیاء کاربرد دارد. عدل همان تقسیم به دو نیم مساوی و هماهنگ است. اما درباره مفهوم اصطلاحی عدل می توان به موارد زیر اشاره نمود:۱- واژه عدل به معنای اعتدال و استقامت و راستی و انطباق با شایسته ها و بایسته هاست. وبنابراین پیمودن مسیرهای انحرافی، همان افراط یا تفریط و خروج از مسیر اعتدال و حق وانصاف و قسط است.۲- مراعات و حفظ اعتدال در رفتار و به تعبیری دقیق ترحرکت بر صراط مستقیم کاری دشوار و طاقت سوز و نیازمند آگاهی از درون و برون هستی و آشنایی با استعدادها و قابلیتهای نفس بشری و آموزش و تمرین مداوم، و آنگاه عزمی استوار و پولادین است.۳- برابری و تساوی و انصاف مورد نظر در عدل، تساوی کور و چشم بسته نیست تا بدون توجه به قابلیتها و شایستگی ها و در تعارض با حقوق و بایستگی ها قرار گیرد. حضرت امیر درفرازی از نامه خود به مالک می نویسد: (و مبادا نیکوکار و بدکردار در نظر تو برابر باشند زیرا که این کار رغبت نیکوکار را بر نیکی کم می نماید وبدکردار را به بدی می خواند) ".مقتضای عدالت الغای تفاوتها نیست بلکه رعایت استحقاقهاست. و این همان امری است که از مو باریک تر و از شمشیر تیزتر است. بحث عدل درفرهنگ اسلام :بحث عدل از مباحث گسترده و پردامنه در فرهنگ اسلام است، و چرا چنین نباشد که هر چه"هست "وامدار عدل" هستی بخش "است و فراخنای آسمان و محدوده زمین بر پایه عدل قرارگرفته است". در قرآن از توحید گرفته تا معاد و از نبوت گرفته تا امامت و زعامت و از آرمان های فردی گرفته تا هدفهای اجتماعی، همه بر محور عدل استوار شده است. عدل قرآن همدوش توحید، رکن معاد، هدف تشریع نبوت، فلسفه زعامت و امامت، معیار کمال فرد و مقیاس سلامت اجتماع است. "در یک سخن: تنها واژه ای که بیانگر نوع ربوبیت و حاکمیت و خالقیت و ولایت خدای هستی بر مجموعه هستی می باشد عدل است. یعنی شیوه ربوبیت و ولایت حق بر اساس عدل و طرز خالقیت و حاکمیت او بر مبنای عدالت است. اینکه اصل عدل در مجموعه اصول اعتقادی شیعه جای گرفته است تنها به خاطر بحثهای کلامی معمول و مدرن نیست بلکه قطعاً معلول هدایتی الهی و به یقین با اشارت ائمه عدل – علیهم صلوات الله – بوده است.عدالت اجتماعی : در عالم واژگان بعضی از کلمات در سطحی هستند که مورد تقدیس و عنایت همگان قرار می گیرند و یا به عکس کلماتی وجود دارند که مورد نفرت و بی مهری عمومی هستند . واژه عدل و ظلم به طور مطلق این گونه هستند

. به این معنا که واژه عـدل همواره مورد تقـدیس و عنایت همگان قرار می گیرد و به همین انـدازه واژه ظلم مورد نفرت و بی مهری عمومی می باشـد . عدالت به هر صورتی و با هر پسوندی مورد تقدیس قرار می گیرد . به گونه ای که حتی می توان گفت عدالت در این عرصه ، از صدق و آزادی وجود و بخشـش نیز گوی سبقت را ربوده است ، چرا که مخالفان آزادی با دلایلی ، آزادی مطلق را نقـد می کنند و صدق و عطا را به صدق و عطای نیک و بد تقسیم می کنند ، امّا کسـی عدالت را مقیّد نمی کند و آن را به دو قسم نیک و بـد تقسیم نمی نماید .با عنایت به مطالب فوق الذکر این پرسـش به ذهن خطور می کند که اگر عدالت در چنین مرتبه والا ـ و بلامنازعی قرار دارد دیگر چه جای بحث و پژوهش است ؟ چرا مسأله ای به این روشـنی در پرده خفا قرار گرفته است؟ آنچه این مسـأله را در عرصه های اجتماعی ، ابهام آمیزتر و پیچیـده تر نموده است « عـدالت اجتماعی » است ؟ به نظر می رسـد آنچه در این مسأله تأثیر به سزایی داشته است عینی شدن مقولهٔ عدالت در اجتماع و همچنین تفاوت های بین عدالت و مساوات است . مسلماً مساوات با عـدالت تفاوت دارد ؟ از این رو که مساوات تنها جنبه های کمی را مدنظر قرار می دهد که این امر ممکن است گاهی با بی عـدالتی همراه گردد . به دلیل آنکه در عـدالت علاوه بر جنبه های کمی و تعـدادی ، جنبه های کیفی نیز مورد ملاحظه قرار می گیرند . تناسب ، توازن ، شایستگی ، صلاحیّت و قرار گرفتن هر چیز در جای خود مهمترین ویژگی های عدالت است که همه با هم آن را از مساوات متمایز می کنـد . با عنایت به مطالب مـذکور اگر بخواهیم عدالت را در جامعه تعریف کنیم در واقع به این صورت است که : « عـدالت اجتماعی به معنای اعطای حقوق و مطالبات منطقی هر شـخص به تناسب صـلاحیت ، شایسـتگی و نیازمنـدیهای فطری و اجتماعی اوست . »عـدالت اجتماعی از دیـدگاه اسـلام :با عنایت به این فرازکه سـنت الهی در ربوبیت هستی بر اساس عدل است و ولاـیت و حـاکمیت خداونـد در نظام تشـریع آنگاه ظهور و تجلی میکنـد که عـدل حکومت کنـد. و تحقق ولایت الهی که دغدغه اساسی حاکمیت دینی است جز با رعایت عدالت همه جانبه اجتماعی ممکن نیست، از همین رو تشکیک در تقدم و یا تأخر عـدالت اجتمـاعی بر دیگر راهبردهای رشـد و توسعه، گام نهادن درفضای لغزنـده معامله بر اصول است .افزون اینکه بی عـدالتی به دلیل اغراض متفاوت و خاسـتگاه گوناگون، در ابعاد مختلف بروزمی کند، گاهی در بعد اقتصاد و گاهی در صـحنه سیاست و یا در زمینه فرهنگ و روابط اجتماعی و یا در میدان حقوق اساسی و روابط انسانی رخ می نماید، ولی چنین نیست که با ظهور این عارضه شوم در یک بخش به همان بسـنده کند. ستمگران برای رخنه در باروی وحدت و تعادل جامعه ازمعبرهای خدشه پذیر بهره می برند و سـپس برای رسـیدن به هدف اصلی خود دیگر ملاکهای تعادل بخش را از کار می اندازند.فلسفه حکومت دینی عدالت است. در حکومت دینی نه سـتمگران مجوز رهبری دارنـد و نه حاکمیتهای ظالمانه مشـروعیت حقوقی. عدالتخواهی و قیام برای تحقق عدالت یک تعهد الهی وتکلیف شـرعی است:سرچشـمه های عدل، در فروغ کلمات قرآن کریم و برکه ها و آبشـخورهای پربرکت عدالت، درآیـه هـای نـورانی آن است. [۱۶] و سیره و رفتـار پیـامبر خـدا جز عـدالت نیسـت. و امیـد و آرزوی تمـامی دینـداران عـالم تحقق حکومتی است که یگـانه مشـخصه آن گسترش عـدالت بر تمـام هستی است، تـا شـیوه اجرای عـدالت را به انسانها بنمایـد و در سایه تحقق چنین سـیاستی قوانین بر جـای مانـده قرآن و سـنت را حیـات مجـدد بخشـد. اهمیت عـدالت در اسـلام تا حـدی است که هیچ موضوع دیگری به پـای آن نمی رسـد .در قرآن کریم آمـده است: انّ الله یـأمر بالعـدل و الاحسـان " ...بر اساس تعالیم اسـلامی اگر فردی به نفس خویش ستم کند یا در ادای برخی از تکالیف و حقوق الهی سستی ورزد ، این اشتباه او تنها با استغفار بخشوده خواهد شد ، در حالیکه اگر فردی با تجاوز به حقوق انسان ها ، قوانین عدالت اجتماعی را نقض کند ، در حقیقت معصیتی غیر قابل بخشش انجام داده و بنا به تعبیر امیرالمؤمنین علی (ع) به ورطه گناه غیر قابل بخشایش سقوط کرده است . در حال حاضر ، مواردی از تجاوز به حقوق دیگران در جـامعه مـا کم نیست . افراد زیـادی در اجتمـاع دیـده می شونـد که در روابـط اجتمـاعی شـان با دیگران جانب عـدالت را رعایت نمی کننـد .امروزه به هر گوشه ای از جامعه بنگریم ، عـده ای از نبود عـدالت ، صدایشان بلند است . در ادارات ، در راهروهای دادگاهها ، در کارخانجات ، در دانشـگاهها همه جا صـحبت از این است که مصادیقی از عدالت رعایت نمی شوند .

این ها جلوه های حکومتی بی عـدالت نیسـتند . هر چنـد که حکومت هم بایـد ساز و کاری را طراحی کنـد که رفتارها و منش های ظالمانه ، زمینه اجرایی پیـدا نکننـد ، اما قدرت حکومت در سـطح جامعه ، قدرت مطلق نیست . اگر وجدان مردم در این عرصه فعال نشود ، اگر نیروی درونی بازدارنـده آنها به درستی عمل نکند ، نمی توان بی عدالتی ها را کنترل کرد . اگر عموم مردم انگیزه های عدالتخواهی پیدا کنند ، ظلم و سـتم خود به خود محو و مهار می شود . رسول اکرم (ص) شـرط سعادتمندی را در تلاش همه مردم برای تحقق عـدالت دانسـته اند و این خود تکلیفی است بر عهده مسـلمانان که برای تحقق عدالت ، تلاش کنند . علامه طباطبایی در بیانی جالب توجه ، به گونه ای ریشه عدالت را در عدالت فردی و اجتماعی جاری دانسـته و تصویر روشـنی از این مفهوم ارائه کرده است .عـدل در اعتقـاد ، ایمـان به حق است . عـدل در کارهای انسان ها فی نفسه با صـرف نظر از اجتماع ، آن است که آنچه را که سعادت وی در آن است انجام دهد و از آنچه شقاوت وی در آن است پرهیز نماید عدالت در میان مردم آن است که هر شخصی را در جایی که عقل یا شـرع یا عرف برای وی اسـتحقاق قائل است ، قرار داده شود . عدل در تعبیرات آنان ، لزوم میانه روی و اجتناب از افراط و تفریـط است که در حقیقت تفسیر به لازم معنای عـدالت است . چرا که حقیقت عـدل اقامه مساوات و موازنه میان امور است ، بصـورتی که به هر کس سـهمی را که شایسـته است ، عطـا گردد .شـهید صـدر در این بـاره می نویسـد :« اسـلام که عـدالت اجتماعی را از مبادی اساسـی برای شـکل گیری خط مشـی اقتصادی خود می دانـد ، عـدالت اجتماعی را به مفهوم انتزاعی و دور از واقعیت لحاظ نکرده است و آنرا بگونه ای طرح نکرده که تفسـیرهای گوناگون را برتابد و آنرا به جوامع بشری ، که اختلاف نظریه هـایی در این زمینه دارنـد و بر اساس تلقی آنان از حیات و تمـدّن گونه گون می اندیشـند ، واگـذار نکرده است ، بلکه آنرا به طور دقیق و منضـبط با برنامه ریزی و سیاست گـذاری معین یاد کرده است تا بتواند در واقعیتی زنده مجسم شود ، واقعیتی که تمام تار و پودش با مفهوم اسـلامی عـدالت عجین است . »عـدالت اجتماعی و ساختار قـدرت در جامعه :عـدالت اجتماعی و ساختار قـدرت در جامعه در واقع مقولاتی هسـتند که بصورت مسـتقیمی در گرو یکدیگر می باشـند . اصـلاح ساختار قدرت و تسـهیم توانایی تصـمیم گیری اجتماعی و پرداخت های اقتصادی در دراز مـدّت ، عدالت اجتماعی پایدار را پدیدارمی سازد .که در صورت تحقق ، این دو مقوله بصورت متقابلی بر یکدیگر تأثیر گذاشـته و زمینه ظهور جامعه بالنده و توسـعه گرا را ایجاد می نماید . امری که تحقق آن در کوتاه مدّت غیر ممکن است .عدالت اجتماعی مانند بسیاری از مقولات اجتماعی متأثر از مسائل رفتاری و فرهنگی است . از این رو تحقق آن زمان بر و وقت گیر است و نیازمنـد انعطاف پـذیری و سعه صـد می باشد . مسلماً یکی از راههای اصـلاح ساختار قدرت شکـل گیری نهـاد بـازار و محیـط رقـابتی است . بـدون شـکل گیری نهـاد بـازار و محیـط رقابتی ، افراد و عاملان اقتصادی نخواهند توانست استعدادهای ذاتی خود را عرصه اقتصادی ظاهر بسازند و منشأ نوآوری و پیشرفت فنی و سازمانی در جامعه شوند . در غیاب دموکراسـی و نظام بازار ، بوروکرات ها و سیاستمداران فاسـد با سوء اسـتفاده از قـدرت بر گرده مردم سوار خواهنـد شـد و بجای منافع عمومی ، منافع خود را به قیمت محروم کردن مردم از حقوق قانونی خود به حـداکثر خواهنـد رسانیـد . اصـلاح ساختار قدرت در جـامعه ، گسـترش تـأمین اجتمـاعی و گسـترش آموزش عمومی از وظـایف دولت توسـعه گراست که این امور میتوانـد نـابرابری برخاسـته از اقتصـاد بـازار را جبران نمایـد.تأمین عـدالت اجتماعی پایداردرازمـدّت نیازمنـدپیش شـرطهایی است که مهمترین آنها اصـلاح ساختار قـدرت در جامعه است . مسـلماً اصـلاح نظامهای اقتصادی ، سیاسـی و اجتماعی اساس و پایه تأمین عدالت اجتماعی است . به راه انـداختن چرخ های اقتصاد کشور از طرق ایجاد محیط کسب و کار مناسب و تشویق سـرمایه گذاران داخلی و خارجی نیز بعنوان یکی از پیش شرطهای عدالت اجتماعی امری غیر قابل انکار است .توزیع مناسب قدرت و برقراری عدالت :بحث عدالت ، دغـدغه همیشـگی بشـر بوده است . اولین گـام در تحقق عـدالت رهـایی از ناهماهنگی های درون است. حضـرت امیر می فرمایـد: "فکـان اوّل عـدله نفی الهوی عن نفسه ...؛ : اولین گـام او(پرهیزکـاران) در عـدالت خواهی زدودن هواهای نفسانی خویش است". جامعه ای که در آن توزیع منابع مناسب باشد، قدرت بصورت اسـتحقاقی در جامعه تقسـیم و تسـهیم می شود که این شرایط عدالت

اجتماعی و رفاه عمومی را به همراه می آورد . به بیان دیگر جامعه ای که در آن توزیع منابع عادلانه باشد وضعیت رفاهی بهتری نسبت به جامعه ای که منابع آن عادلانه توزیع نمی شود دارد . توزیع عادلانه منابع نیز به معنی مطلوبیت محرومترین افراد جامعه می باشد.بنابراین میتوان گفت که عدالت اجتماعی وبه دنبال آن رفاه اجتماعی مستلزم حذف نابرابری های غیر عادلانه است نه حذف صرف نابرابری . به بیان دیگر توزیع مناسب رفاه و برقراری عدالت اجتماعی درگیر توزیع مناسب منابع ، تسهیم قدرت در اجتماع ومحدود کردن فساد می باشد .موانع تحقق عدالت اجتماعی : در آغاز این بخش به نکته دیگری در چیستی عدالت اجتماعی باید اشاره نمود. و آن اینکه تا انگیزه اصلی و علت العلل رفتارهای ستمگرانه و حرکت در جهت افراط یا تفریط و نرفتن بر خط روشن صراط مستقیم در اجتماع تبیین نگردد مقابله با آن میسر نخواهد بود.خود برتربینی و امتیازجویی و یا به تعبیردیگر" استیثار "علت العلل همه ستمگریها و عدالت گریزیهاست خصیصه خودخواهی که از غرایز بسیار قوی در نهاد انسان است، به صورتهای گوناگون در رفتار و کردار انسان بروز می کند و یکی از حالتهای افراطی و شایع آن همین حالت" استیثار "است. از خود گذشتگی و مقدم داشتن منافع دیگران را بر منافع خود" ایثار "می نامند و در مقابل حق ویژه برای خود قایل شدن و زیاده خواهی و اندیشه دستیابی به هر نوع امتیاز و سودی که در اختیاردیگران است" استیثار "نامیده می شود. این امتیازطلبی و خود برتربینی به هنگام توانایی و تمکن تشدید می یابد و سرکشی می نماید. به تعبیری" : هر که به قدرت رسد راه استیثار پیش گیرد ".تمامی ناتوانیهای بشر معلول یک خطای نابخشودنی است که عبارت از مقدم داشتن" می خواهم "بر عدالت اجتماعی است. زیرا عدالت اجتماعی آن همای سعادت است که اگر روزی به نفع فرد یا گروهی از انسان بال و پر بگشاید، روزی هم به ضرر او به پرواز در می آید. در صورتی که اگر قدرتمندان احساس کنند عدالت قصد مؤاخذه آنان را دارد نه تنها عدالت را به سود خود تفسیر می کنند بلکه سفارش مکتبی می دهند که در آن" تنازع بقا "منطق اصیل زندگی شود.موانع تحقق عدالت همه جانبه اجتماعی به شرح زیر است:الف- تبعیض : مراعات انصاف بین خود و دیگران از مؤکدترین تذکرات اخلاقی ائمه معصومین در روابط اجتماعی است.ب - سودجویی : بیماری دیگری که در اثر استیثار گریبانگیر انسان می شود سودجویی است.ج- امتیاز طلبی : مانع دیگری که بر سر راه اجرای عدالت وجود دارد امتیازجویی خواص و حواشی قدرت است.د-ضعف نفس : از مهمترین عوامل که شمشیر عدالت را کندنموده و آهنگ عدالت اجتماعی را سست می نماید، ضعف نفس و سستی اراده، خودباختگی ودون همتی است.مصادیقی از عدالت اجتماعی در ساختار قدرت حکومت علی (ع) :حضرت علی (ع) بعنوان نخستین حاکمی است که حکومتی بر مبنای عدالت تشکیل داد و سعی در توسعه عدالت اجتماعی در جامعه نمود . از این رو نمونه هایی از رفتار آن حضرت در این مجال ذکر می گردد ؛ ۱ ـ امام علی (ع) در نامه ای که به مالک دادند و وی را همراه با نامه راهی استانداری مصر کردند نوشتند . « از میان کارها آنچه که به حق نزدیک تر و در عدالت فرا گیرتر است ، برای تو محبوب تر باشد . »۲ ـ امیر المؤمنین (ع) بیت المال را بصورت مساوی تقسیم نمودند و مبنای تقسیم فراگیر و عام را مطرح ساختند . و زمانیکه بخاطر تساوی در تقسیم مورد سرزنش و انتقاد قرار گرفتند ، فرمودند ؛ « آیا اینگونه نبود که پیامبر (ص) نیز به طور مساوی بیت المال را بین مسلمانان تقسیم می کرد ؟ »۳ ـ تحلیل امام علی (ع) با دخترشان ام کلثوم که گردن بندی را از بیت المال برای سه روز عاریه گرفته بود حائز اهمیت است . ایشان فرمودند ؛ « ای دختر علی ابن ابی طالب از جاده حق بیرون نرو . آیا همه زنان مهاجر در این روز عیدی می توانند مثل این گردن بند را برای زینت بکار بندند . » این معیار بسیار روشنی است که تنها در صورتی دختر علی می تواند از این امکان بهره مند گردد که برای همه چنین زمینه ای فراهم باشد ، آنهم نه چند نفر که کل مهاجرین .۴ ـ برخورد امیرالمؤمنین (ع) با عقیل که هنگام آغاز خلافت حضرت سهم بیشتری از بیت المال را طلب کرد نیز معیار عینی دیگر در برقراری عدالت در ساختار قدرت حکومت علی (ع) است .عدالت همه جانبه اجتماعی در حکومت مهدی موعود (ع) : عدالت اجتماعی همانطور که ذکر شد ، از جمله مهمترین ، حساس ترین و فراگیرترین مصادیق و جلوه های قانون عام عدل اسلامی است . یکی از ویژگی های مهم حکومت حضرت مهدی (ع) عدالت است

. قرآن کریم در این زمینه می فرماید : « یملا الارض قسطاً و عدلا بعد ما ملئت ظلماً و جوراً »یعنی ؛ به یمن حکومت آن حضرت ؛ « زمین از عدل و داد پر خواهد شد ، پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد » این منشور حکومت امام مهدی (ع) است در حکومت مهدی (ع) عدالت اجتماعی با کاهش و از بین بردن مصادیق فساد و بی عدالتی ، و همچنین با اعطای حقوق و مطالبات منطقی هر شخص به تناسب صلاحیت ، شایستگی و نیازمندی های واقعی و فطری و اجتماعی تحقق می یابد .نتیجه گیری : تبیین عدالت اجتماعی و شیوه های عینی وعملی آن منوط به اصلاح ساختار قدرت در جامعه است . بدین معنا که توزیع متوازن و متناسب قدرت در جامعه تنها راه تحقق عدالت اجتماعی در معنای واقعی آن است . بدون شک افرادی که در اجتماع قدرت های بدون حد و مرزی دارند در زمانی نه چندان بلند مدّت زمینه فساد اجتماعی را فراهم می سازند . جامعه ای که در آن توزیع منابع متناسب باشد قدرت بصورت استحقاقی در جامعه تقسیم و تسهیم می شود که این شرایط عدالت اجتماعی و رفاه عمومی را بهمراه می آورد . به بیان دیگر جامعه ای که در آن توزیع منابع عادلانه باشد وضعیت رفاهی بهتری را نسبت به جامعه ای که منابع آن عادلانه توزیع نمی شود دارد . اگر در جامعه شبکه روابط اجتماعی به طور عادلانه شکل گیرد و بر اساس آن خیرات و مواهب اجتماعی توزیع گردد و ساختارهای قدرت در جامعه اصلاح پذیر باشد شاهد عدالت همه جانبه اجتماعی خواهیم بود . تمامی ناتوانیهای بشر معلول یک خطای نابخشودنی است که عبارت از مقدم داشتن" می خواهم "بر عدالت اجتماعی است. منابع و مآخذ:قرآن کریم و نهج البلاغهشرح و تصنیف غررجعفری ، محمدتقی،شرح نهج البلاغه،العدل حیاة،العدل حیاة الاحکام، تصنیف غررالحکمجمال السیاسة العدل فی الامرة، ثبات الدول باقامة سنن العدل، شرح غررالحکمالعدل مألوف، الرعیة لا یصلحها الّا العدل. شرح غررالحکمکشف الغمهواعظی ، احمد ، اصول عدالت .رالز ، جان ، عدالت به مثابه انصاف .رضائیان ،علی ،اصول مدیریت ،انتشارات سازمان تدوین ومطالعه کتب علوم انسانی(سمت)سیدی ، علی اصغر ، دولت رفاه .تاریخ ابن عساکر، قسم امام علی(ع).مجموعه آثار شهید مطهری، جلد اول. لاریجانی ،محمدجواد ، تدین، حکومت و توسعه.

social justice

If you ask a lot of people to define social justice you’re going to get many different definitions. Definitions will be based on a variety of factors, like political orientation, religious background, and political and social philosophy. If you ask a postmodernist about this concept, he or she is likely to tell you it’s a fairytale that is not in any way achievable in any form of society.A general definition of social justice is hard to arrive at and even harder to implement. In essence, social justice is concerned with equal justice, not just in the courts, but in all aspects of society. This concept demands that people have equal rights and opportunities everyone, from the poorest person on the margins of society to the wealthiest deserves an even playing field.But what do the words “just” or “fair” mean, and what defines equal? Who should be responsible for making sure society is a just and fair place? How do you implement policies regarding social justice? Alternately, should you legislate for justice in society or merely rely on the moral compass of society’s members?From a political stance that is leftist, you must legislate to create a just society, and various programs need to exist in order to collect monies needed to even the playing field between rich, middle class, poor and those people who are routinely

marginalized by society. Equal rights can be defined as equal access to things that make it possible for people in any societal sector to be successful. Therefore, leftist philosophy would support things like anti-discrimination laws and equal opportunity programs, and would favor taxation, especially of those who make a lot of money, to pay for programs that help provide equality for all.The far left would argue that there are certain basic needs that must be offered to all. These include things like truly equal education and safety in all schools and programs that would help all children have the financial opportunity to attend college. Far left groups, often termed socialist even if they differ from true definitions of socialism, further argue that a just society cannot be had unless everyone has access to food, safe shelter and medical care. The way to achieve this is through taxation and government implementation of programs that will guarantee these things for all people.The right political stance equally endorses a just society, but may criticize those who make poor choices and feel that while equal opportunity should exist, a government should not legislate for this. In fact it is argued that social justice is diminished when governments create programs to deal with it, especially when these programs call for greater taxation. Instead, those who have more money should be encouraged to be philanthropic, not by paying higher taxes, which is arguably unjust.From a religious perspective, you'll find people all over the political spectrum who argue for social justice. Many Christian groups believe that you bring about justice through Christlike actions of mercy, especially those that help people who have been marginalized by society. Islamic perspective on social justice is similar one of the Five Pillars of Islam is that all must give to the poor. However, certain sects of Islam promote views of women and men as different women are not equal to and are subservient to men.The postmodern critique on the idea of a just society provokes interesting debate. Can there ever be a just society? Can we ever view all people as inherently equal and entitled to the same rights and privileges? It's hard to know, since most philosophers would argue that no one has ever created a completely just society, where all people have an even chance. Even in the most socialist nations, there is poverty and unequal distribution of wealth.In societies like the US, which hinge on creating social justice, we have distinct problems, like hungry children, homelessness, and problems with making sure all children receive the same high standard of education. This is no reason to abandon attempting to promote a just society and trying to aim for it. Yet due to the complex nature of society, the US may not ever fully achieve justice for all, and the

.debate of how to achieve this state is ongoing

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».